

فهرست

مقدمه ی مترجم ص ۳۱

مقدمه ی مؤلف ص ۳۴

فصل (۱): پیشوایان گمراهی / بزرگترین خطر برای امت:

خطر این امت، پیشوایان گمراه کننده، نه دجال ص ۳۵

پیشوایان گمراه کننده، خون عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امت را می ریزند ص ۳۸

کوشش ها برای تبرئه ی صحابه از وصف گمراهگری ص ۴۰

پیروی از حاکمان موجب گمراهی است، وسرپیچی موجب مرگ! ص ۴۲

معرفی پیشوایان گمراهی توسط امیر المؤمنین (علیه السلام) ص ۴۳

معرفی رهبران گمراهی توسط عبادة بن صامت ص ۴۴

تصریح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اینکه برخی پیشوایان گمراهی از صحابه هستند!

ص ۴۶

عمر می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی رهبران گمراه کننده مخفیانه با من

سخن گفتند! ص ۴۸

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها یک بار به خانه ی عمر آمد! ص ۴۸

علت گرفتاری امت به رهبران گمراه کننده ص ۴۹

احادیث پیرامون شجره ی ملعونه در قرآن، گمراه گران را معلوم می کند ص ۵۰

اهل سنت این روایت را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صحیح می دانند: خلافت پس از

من سی سال است ص ۵۳

حکومت رهبران گمراهی و پیروان آنان تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ادامه دارد

ص ۵۵

دجال در نگرش اهل بیت (علیهم السلام) ص ۵۵

نگرش یهود نسبت به دجال ص ۶۶

اعتقاد به دجال نزد دستگاه خلافت، کانون اسرائیلیات! ص ۷۴

احادیث پیرامون دجال در منابع سنیان به چند جلد می رسد! ص ۹۰

قهرمانان سه گانه در تحریف دجال ص ۹۵

عقیده ای که عمر درباره ی دجال رواج داد ص ۹۸

فرزندان عمر بر عقیده و باور پدرشان تأکید می کنند! ص ۱۰۲

بلایی که بر سر عبد الله بن صیاد بیچاره و پسرش عماره آمد! ص ۱۰۳

دجال تمیم داری ص ۱۰۷

دجال خاخام کعب الاحبار ص ۱۱۴

کعب الاحبار شورش دجال را شورش عربی جلوه می دهد! ص ۱۱۵

هر کس به دجال کعب ایمان نیاورد کافر است! ص ۱۱۶

ارتباطی که کعب الاحبار میان دجال و مهدی ایجاد نمود و ضربه ی آن را متوجه اسلام کرد!

ص ۱۱۶

کعب می پندارد یهودیان قسطنطنیه را فتح خواهند کرد! ص ۱۱۸

کعب الاحبار مسلمانان را از دجال می هراساند، اگر قسطنطنیه را فتح کنند! ص ۱۱۹

کعب در تأیید دروغ هایش شگرد هایی مختلف داشت! ص ۱۲۲

کعب الاحبار گفتار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نمی پذیرد و پیروان دستگاه

خلافت از او تبعیت می کنند! ص ۱۲۲

اهل بیت (علیهم السلام) دروغ پردازی های کعب را رد می کنند!

دروغ پردازان پیش از دجال!

خاتمه ای پیرامون دابة الارض و یا جوج و مأجوج

آیه ی دابة الارض که با مردم سخن می گوید!

دابة الارض در منابع سنیان

مبالغه ها و اسرائیلیات آنها درباره ی دابة الارض

روایتی که حضرت امیر (علیه السلام) را دابة الارض معرفی می کند و نیز گزارشی در انکار آن

آیات پیرامون یأجوج ومأجوج

نمونه هایی از مبالغات اهل سنت پیرامون یأجوج ومأجوج

فصل (۳): ثابت قدمان/ گروهی که تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ثابت قدم می

مانند:

غریبان و گروه ثابت قدم تا ظهور امام مهدی (عجل الله فرجه)

احادیث سنیان درباره ی گروه ظفرمند یا منصور

روایاتی که سخن از جهاد و پیروزی آنان می راند

اهتمام معاویه به تطبیق این احادیث بر خود و اهل شام!

گزارشاتی دروغین و تحریف شده در ستایش معاویه و اهل شام

گزارشاتی در ستایش ساکنان بیت المقدس و مناطق پیرامون آن

گزارشاتی در ستایش اهالی طالقان

دروغ پردازی های یهود در برتری مناطق شام!

احادیث غریبان و غربت اسلام در منابع شیعه و سنی

غریبان و گروه یاری شده کیانند؟

روایات احیاگران اسلام

حدیث بین دو جاهلیت مبعوث شدم

فصل (۴): فتنه ها / فتنه های پیش بینی شده در امت اسلام:

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امت را درباره ی فتنه های پس از خود هشدار می دهند

سوء استفاده راویان دستگاه خلافت از احادیث فتنه!

فتنه ی جهانی ویر شدن زمین از ظلم و جور جباران

اهل بیت (علیهم السلام) امان امت و کشتی نجات از فتنه ها
اختلاف روایات در تعداد فتنه هایی که در این امت رخ می دهند!

برخی روایات از سه فتنه سخن می گویند

برخی روایات از چهار فتنه سخن می راند

برخی روایات پنج فتنه را عنوان کرده است

برخی روایات هم از هفت فتنه سخن گفته اند

فتنه های متصل به ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در زمان اختلاف میان مردم و بروز نابسامانی ها، در امت من

برانگیخته می شود

ظهور پس از زمانی سخت و ناگوار

نگهبانان زیاد می شوند و کنیزان به حکومت می رسند

آنگاه فتنه ای رخ می دهد که هرگاه گویند پایان یافت، امتداد می یابد!

بدترین تمام فتنه ها پیش از ظهور امام عصر (عجل الله فرجه)

فتنه ی گنج کعبه و کوه طلا در مجرای رود فرات

فتنه ای که پس از شهادت پنجمین شخص از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به

وقوع می پیوندد

فتنه ی عقیدتی، پس از فقدان فرزند پنجم از فرزندان هفتمین

تربیت شیعه برای رویارویی با فتنه و انتظار حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

فتنه ی موعود شام پیش از ظهور

شدت یافتن فتنه ها قبل از ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و رخدادی در حجاز

عبارات بسیاری که شبیه احادیث است، اما حدیث نیست

فصل (۵): حاکمان بد کردار / نکوهش حاکمان بد کردار و برخی دانشوران آخر الزمان:

دانشوران بد کردار، پیروان پیشوایان گمراه کننده!

فصل (۶): بشارت ها / بشارت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر معصومان (علیهم

السلام) درباره ی حضرت مهدی (عجل الله فرجه):

احادیث بشارت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امام مهدی (عجل الله فرجه) «مهدی از عترت من، همنام و هم کنیه ی من است»

امام زمان (عجل الله فرجه) و دولت جهانی ایشان حتمی است

مهدی به حق، واز فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) است

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت زهرا را به مهدی (علیهما السلام) بشارت می

دهند

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت امیر را به حضرت مهدی (علیهما السلام) بشارت

می دهند

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امام حسین را به حضرت مهدی (علیهما السلام)

بشارت می دهند

امیر المؤمنین امام حسین (علیهما السلام) را بشارت می دهند

شیوه های ابتکاری پیامبر و امامان (علیهم السلام) برای شناساندن

امیر المؤمنین (علیه السلام) نسبت به حضرت مهدی (عجل الله فرجه) یازدهمین فرزند خود،

بشارت می دهد

امام حسن مجتبی (علیه السلام) به امام مهدی (عجل الله فرجه) بشارت می دهند

بشارت امام حسین (علیه السلام) به نهمین فرزندش امام مهدی (عجل الله فرجه)

امام زین العابدین (علیه السلام): گویا صاحب شما را می بینم که بر فراز نجفستان بر آمده است

هفتمین امام از فرزندان امام باقر (علیه السلام)

بشارت امام صادق (علیه السلام) به حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ششمین فرزندشان

امام کاظم (علیه السلام): قائم، پنجمین فرزند من است

امام رضا (علیه السلام) به حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، چهارمین فرزند از نسل خود

بشارت می دهند

فصل (۷): برنامه ی الهی / جایگاه حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در برنامه ی الهی:

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): خدا تنها به ما آغاز کرد و فقط به ما ختم خواهد نمود

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) پایان بخش تمامی اسرار

امیر المؤمنین (علیه السلام): خدا تنها به ما آغاز کرد و فقط به ما به پایان می رساند، نه به شما

خاتم الاوصیاء (عجل الله فرجه) از نسل خاتم الاسباط

با مهدی ما، حجت های الهی به پایان می رسد

امام عسکری (علیه السلام): مهدی آخرین حجت و خلیفه ی الهی است

امام مهدی (عجل الله فرجه): من خاتم الاوصیاء هستم و خداوند به من بلا را برطرف می کند

فصل (۸): تحریف بشارت ها / تحریف بشارت نبوی توسط سلطه:

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: مهدی از عترت من است، ولی آن را به امت تغییر

دادند!

عبارت «نام او نام من است» را به «نام او شبیه نام من است» تبدیل کردند!

به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افزودند که «نام پدر او نام پدر من است»

«امام مهدی از نسل امام حسین (علیهما السلام)» را به «از نسل امام حسن (علیه السلام)»

تبدیل کردند!

معاویه، نخستین مدّعی مهدویت!

موسی بن طلحه، دومین مدّعی

بنی حسن و محمد بن عبد الله بن حسن مثنی

۸ عباسیان بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ بسته، مهدی را از خود انگاشتند!

روایات جعلی سنیان در تحریف حدیثی صحیح!

منصور ادّعا کرد پسرش مهدی موعود است!

۱۱ هارون الرشید به دروغ پدر و جدّش اعتراف می کند!

۱۲ اند یک پیش از ظهور امام (عجل الله فرجه)، دوازده دروغ پرداز ادّعی مهدویت می کنند

۱۳ حذف نسب امام عصر (عجل الله فرجه) از کتاب الفتوحات المکیة!

فصل (۹): اوصاف امام (عجل الله فرجه) / برخی اوصاف جسمی و معنوی امام عصر (عجل الله

برخی اوصاف جسمی امام زمان (عجل الله فرجه)

۱ پیشانی او بلند است، بینی اش برجستگی دارد و دندان هایش فاصله

۲ او مسن است، ولی جوان جلوه می کند و مرور روزگاران او را پیر نخواهد کرد

۳ سفید مایل به سرخی

۴ چشمان او گود، ابروانش بر آمده و میان دو شانه اش عریض است

۵ نام او نام من است و شمائل او شمائل من

۶ سیره ی امام مهدی (عجل الله فرجه) در پوشاک

۷ این وصف «بین دو ران او فاصله است» برای آن حضرت ثابت نیست

برخی اوصاف معنوی امام (علیه السلام)

۱ رأی را تابع قرآن قرار می دهد، آن هنگام که قرآن را تابع رأی خود قرار می دهند

۲ معدنی اصیل و شخصیتی ربانی

۳ سپر حکمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب فرا گرفته است

۴ او قرآن را به اجرا می گذارد و همان گونه که نازل شد، به مردم می آموزد

۵ آواره، رانده، تنها، یگانه و به دور از خانواده!

۶ او بیرق و موارث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر انبیاء (علیهم السلام) را به همراه

دارد

۷ موارث پیامبران (علیهم السلام)

۸ او پیمانی از جانب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دارد

۹ امام عصر (عجل الله فرجه) ساقی امت در محشر

۱۰ راه راست

۱۱ صاحب لیلۃ القدر

۱۲ بقیة الله در زمین

۱۳ ستاره ی درخشان و نور الهی در آیه ی شریفه

۱۴ شمشیری از جدّش عبدالمطلب (علیه السلام) برای او ذخیره شده است

۱۵ نسل صدیقه ی طاهره (علیها السلام) از نقاط عالم به تأیید او گرد می آیند

۱۶ امام زمان (عجل الله فرجه) برای اجرای سنت، مبارزه ومأموریت جدّش (صلی الله علیه وآله وسلم) را تکمیل می کند

۱۷ تقیه با ظهور ایشان به پایان می رسد

فصل (۱۰): منزلت امام (عجل الله فرجه) / منزلت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) نزد

خداوند:

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) یکی از هفت سرور بهشتیان

امام مهدی (عجل الله فرجه) برگزیده ومختار الهی

خداوند برای حضرت مهدی (عجل الله فرجه) میثاق گرفته است

امام زمان (عجل الله فرجه) یکی از چهار نفری است که خداوند پیامبرش (صلی الله علیه وآله

وسلم) را به دوستی او فرمان داد

ابری که درون آن فرشته ای قرار دارد، با اوست وبر سرش سایه می افکند

ظهور معجزات پیامبران (علیهم السلام) بر دستان ایشان

حتی متعصّبان سنی آن حضرت را بر ابوبکر وعمر برتری می دهند

روایت طاووس بهشتیان

فصل (۱۱): حکومت امام (عجل الله فرجه) / مدت حکومت حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

ورخدادهای پس از آن:

اختلاف روایات درباره ی مدت حکومت ایشان

عظمت حکومتی که خداوند به امام عصر (عجل الله فرجه) عطا می کند

آیا حضرت مهدی (عجل الله فرجه) شهید می شوند ویا اینکه به طور طبیعی از دنیا می روند؟

پس از امام عصر (عجل الله فرجه) چه ها خواهد شد؟

استمرار حکومت اهل بیت (علیهم السلام) تا قیامت

چه کسانی بعد از امام مهدی (عجل الله فرجه) حکومت خواهند نمود؟

جنایت کعب الاحبار و راویان سرسپرده ی دستگاه خلافت در تحریف چهره ی آینده
کعب و شاگردان مکتبش می پندارند که مخزومی، علاوه بر یمانی بعد از حضرت مهدی (عجل
الله فرجه) به حکومت خواهد رسید!

یمانی کعب الاحبار بعد از مهدی (علیه السلام) باقی می ماند و قریش را از میان می برد

فصل (۱۲): یاران / یاوران حضرت مهدی (عجل الله فرجه):

۱ یاران خاص امام عصر (عجل الله فرجه) در دوران غیبت

امام مهدی (عجل الله فرجه) در دوران غیبت

یارانی با مأموریت هایی خاص

آیا کوه رضوی ارتباطی با امام عصر (عجل الله فرجه) و یاران ایشان دارد؟

خضر از یاران حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

شاید الیاس نبی (علیه السلام) نیز از یاران حضرت مهدی (عجل الله فرجه) باشد

اصحاب کهف یاران امام زمان (عجل الله فرجه)

ماجرای بساط

هفت عالم از مناطق مختلف در میان یاران حضرت مهدی (علیه السلام)

نفس زکیه در نجف از علائم قیام حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

نفس زکیه که در مدینه به شهادت می رسد از یاران حضرت مهدی (علیه السلام) است

نفس زکیه که در مکه کشته می شود از یاران امام عصر (عجل الله فرجه) است

۲ سیصد و سیزده نفر یاران خاص امام زمان (عجل الله فرجه)

مقام و منزلت یاران امام مهدی (عجل الله فرجه)

پیشینیان گوی سبقت بر آنان را نربودند، پسینیان نیز بدان ها نخواهند رسید

خداوند آنها را در یک شب از اقصی نقاط زمین گرد هم می آورد

یاران امام مهدی (عجل الله فرجه) امت شمرده شده در قرآن

آنان شیعیان کسانی هستند که خداوند به آنان وعده ی خلافت و استقرار در زمین را داده است

صالحانی که خداوند وعده داده زمین را به ارث خواهند برد

آیه ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ بشارتی برای آنهاست

آنان، تکیه گاه استوار امام مهدی (عجل الله فرجه)

مظلومانی که خداوند اذن نبرد به آنان داده

وعده داده شدگان به نصر

آنان کسانی هستند که پس از مظلوم واقع شدن انتقام می گیرند

تیزبینان

ابدال شام ونجیبان مصر وعراق در میان آنان

پنجاه زن در میان اصحاب آن حضرت

آنان در مسجد الحرام تجمع می کنند

بین رکن ومقام با آن حضرت بیعت می کنند

امام (علیه السلام) در روز حج اکبر، عالمیان را به امامت خویش دعوت می کند

امام مهدی (عجل الله فرجه) یارانش را بر سراسر عالم حکومت می دهد

۳ یارانی که از مکه همراه خود می آورد

تعداد آنان ده هزار نفر ودر برخی روایات پانزده هزار نفر

حرکت امام مهدی (عجل الله فرجه) از عراق

جریان سنت خدا در یاران طالوت، در یاران امام عصر (عجل الله فرجه)

امام مهدی (عجل الله فرجه) یاران را می آزماید

۴ یارانی که از قبرها زنده می شوند وبرمی خیزند

برخی مؤمنان در قبر از ظهور امام (عجل الله فرجه) آگاه خواهند شد

بیست وهفت نفری که برای یاری امام مهدی (علیه السلام) به دنیا باز می گردند

سلمان فارسی از یاران حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

رجعت مؤمنانی که شایستگی نصرت امام عصر (علیه السلام) را دارند

تمام شگفتی بین دو ماه جمادی ورجب

۵ یاران امام مهدی (عجل الله فرجه) از دیگر سیارات

نقد این نگرش که امام مهدی (عجل الله فرجه) انتظار وجود یاران را می کشد

بررسی این شبهه که ظهور ایشان بر فراگیر شدن ستم توقف دارد

نادرستی این سخن که یاران امام (علیه السلام) از غیر اعراب هستند

احادیثی با اسنادی ناتمام که یاران حضرت مهدی (عجل الله فرجه) وشهرهایشان را نام می برد

فصل (۱۳): ابدال / ابدال در منابع پیروان دستگاه خلافت:

راویان دستگاه خلافت معنای ابدال را تحریف می کنند

در ادامه بهترین امت را به چهل، هشتاد و پانصد تن افزایش دادند!

هر کجا می روم ردّ پایی از روباه است!

راویان وابسته گفتند: ابدال جانشینان انبیاء هستند و هیچ عربی میان آنان نیست!

وگفتند که علامت آنان عقیم بودن است

امامان را انکار کردند، اما ابدال را پذیرفتند!

فصل (۱۴): یاری فرشتگان / خداوند امام زمان (عجل الله فرجه) را با فرشتگان یاری می کند:

جبرئیل به نام امام مهدی و پدرش (علیهما السلام) ندا می دهد

نخستین کسی که بیعت می کند جبرئیل (علیه السلام) است، لشکریهای ملائکه نیز می آیند

بیرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرشتگان مربوط به آن همراه امام مهدی (عجل

الله فرجه)

جبرئیل پیش قراول، و اسرافیل در دنباله ی لشکر است

خداوند او را با انواعی از ملائکه یاری می رساند

فصل (۱۵): فضیلت استواری / فضیلت استواری و انتظار در دوران غیبت:

هان ای شتابزدگان! خداوند با شتاب بندگان شتاب نمی کند

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): پس از من دوران صبر می آید

روح انتظار و آرزو، خود از فرج است

خطای در امید ضرری نمی زند، ولی یأس خطاست

فضل مؤمنان منتظر

امامان (علیه السلام) شتاب شیعیان را می‌کاهند و انتظار فرج را به ایشان می‌آموزند امیر المؤمنین (علیه السلام):

از رحمت خدا نومید نباشید

سنت الهی در غربال مؤمنان

امام باقر (علیه السلام): کسی که برای رضای خدا انتظار بکشد، چونان کسی است که در کنار

امام (علیه السلام) جهاد کند

کسی که با اخلاص در ولایت انتظار کشد، اهل بهشت است

مؤمن حتی اگر در بستر بمیرد شهید است

امام صادق (علیه السلام): طوبی برای کسی که در دوران غیبت قائم ما به امر ما متمسک

باشد

برتری ایمان در دولت باطل از دولت حق

برای مؤمن فرقی نمی‌کند پیش از ظهور بمیرد یا پس از آن

نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین است تسبیح است

کمی شمار مؤمنان در زمان غیبت

زمین، از افراد با ایمان و کاملی که همانند یاران امام (علیه السلام) هستند خالی نخواهد بود

اهمیت آمادگی - گرچه نمادین - برای یاری امام عصر (عجل الله فرجه)

وجوب تقیّه تا زمان ظهور امام (عجل الله فرجه)

فصل (۱۶): بلاد عرب / وضعیت بلاد عرب در عصر ظهور:

مذمت عرب در منابع حدیثی

وای بر عرب از بنی امیه و بنی عباس

پنداشتند که اعراب از بین می‌روند و کعبه منهدم می‌گردد!

روایاتی که شام و یمن را می‌ستاید و عراق و نجد را مذمت می‌کند!

برتری لشکر شام بر دیگران!

احادیثی در وصف دگرگونی بلاد عرب در عصر ظهور

فصل (۱۷): مصر وامام / وضعیت مصر در عصر ظهور:

همگان، توصیه ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مصر واهالی آن را روایت کرده اند

روایات مربوط به مصر در عصر ظهور

نجیبان مصر، وزیران حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

هیئت مصری، حاملان پیام بیعت با امام مهدی (عجل الله فرجه)

امیر امیران مصر در سال ظهور

امام مهدی (عجل الله فرجه) وارد مصر می شود و آن را مرکز اعلام جهانی خویش قرار می دهد

ابقع، ویاری او توسط مصریان

مصریانی که پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) به جستجوی امام بعدی آمدند

دشمنی کعب الاحبار با مصر و دروغ پردازی های وی درباره ی آن

دروغ کعب الاحبار: دجال از مصر است

رؤیاهای کعب درباره ی ویران شدن مصر و بلاد عرب!

علمای سنّی حدیث لشکر مصر را صحیح می شمارند، ولی علمای بنی امیه رد می کنند!

ورود لشکر مغرب به مصر

فصل (۱۸): سرزمین شام / وضعیت بلاد شام در عصر ظهور:

شام و حرکت سفیانی

خروج سفیانی در سال ظهور امام (عجل الله فرجه)

آغاز حرکت سفیانی، بعد از خروج ابقع بر اصبه و رخداد زلزله

چهره ای هراس آور، سری بزرگ، سرخ رو با چشمانی آبی رنگ

سفیانی از نسل معاویه

سفیانی، حتمی و ناگزیر

دوران سفیانی یک سال و چند ماه

نجات یافتگان از متابعت سفیانی در بلاد شام

چون سفیانی خروج کرد، به سمت ما بیایید

تلاش هایی برای اجبار امام صادق و امام رضا (علیهما السلام) بر قیام

تأثیر روایات مربوط به سفیانی بر پیروان بنی امیه

نبرد قرقیسیا

فصل (۱۹): حجاز / وضعیت حجاز در عصر ظهور:

وقایع حجاز پیش از ظهور امام عصر (عجل الله فرجه)

حکمرانی می میرد و مرگ او فرج تمامی مردم است

آتشی عظیم در شرق حجاز

لشکر سفیانی در حجاز

جریان این لشکر در منابع ما بدون تحریف آمده است

تعداد لشکر سفیانی و مکان فرو رفتن زمین

آیاتی که درباره ی این معجزه نازل شد

نفس زکیه که در مدینه کشته می شود

ندای آسمانی در منابع اهل سنت

ندا، نشانه ای که گردن های مردم در برابر آن فرود می آید

منصور دوانیقی حدیث ندای آسمانی را نقل می کند!

ندا امری الهی و حتمی است، و همه ی مردم علی رغم اختلاف زبان هایشان آن را می شنوند

ندا، فریاد به حق

ندا در حالی رخ می دهد که مسلمین، مخصوصاً شیعیان در اوضاعی سخت به سر می برند

ندا، به دنبال جنگی در حجاز

ندا، در شب بیست و سوم ماه رمضان

نشانه هایی دیگر در کنار ندای آسمانی

از نشانه های ظهور: چراغی که خاموش می شود و به جای آن، نور حضرت جلوه می کند

نشانه ای در ماه رجب و پیش از ندا

معنای این روایت: با امام (علیه السلام) در حالی بیعت می کنند که خوش ندارد

ندای شیطان پس از ندای جبرئیل (علیه السلام)

این ندا غیر از صدایی است که از شام آید

فصل (۲۰): ظهور / نمای های از ظهور:

شانزده ماه نخست

بیعت با امام مهدی (عجل الله فرجه)، پس از مرگ حاکم ودرگیری قبائل

خداوند امر ظهور امام مهدی (عجل الله فرجه) را در یک شب سامان می دهد

روز مهدی (عجل الله فرجه)، یکی از روزهای سه گانه ی خداوند

دیدار امام (عجل الله فرجه) با یاران ابرار

شهادت نفس زکیه، امتحان است

ظهور امام مهدی (عجل الله فرجه) در سالی فرد

آغاز ظهور، جمعه نهم محرم

ظهور، شنبه وروز عاشورا

روایت: عاشورا با نوروز مصادف است

سخنرانی نخست امام مهدی (عجل الله فرجه) خطاب به اهل مکه

سخنرانی جهانی امام مهدی (عجل الله فرجه) در روز عاشورا

امام مهدی (عجل الله فرجه) مدتی طولانی در مکه درنگ می کند، سپس راهی مدینه می شود

عملکرد امام مهدی (عجل الله فرجه) در مدینه

امام عصر (عجل الله فرجه) در مدینه جریان ابوبکر وعمر را مطرح می کند

واکنش ناصبیان وبتربه در قبال عمل امام زمان (عجل الله فرجه)

فصل (۲۱): عراق / وضعیت عراق در عصر ظهور:

عراق، پایتخت دولت عدل الهی

ضعف گزارش خشکی فرات

ضعف گزارشات ویرانی بغداد

مهمترین روایات منابع سنی پیرامون بصره

امیر المؤمنین (علیه السلام) از قیام صاحب زنج در بصره خبر می دهند

روایات غرق شدن بصره

روایات خرابی بصره

شیصبانی، طاغوت عراق پیش از سفیانی

حسینی موعود

خروج عوف سلمی پیش از سفیانی

بحران گرسنگی، هراس و مرگ در نزدیکی های ظهور

ورود نیروهای روم غربی به عراق

فرو ریختن دیوار مسجد کوفه

نیروهای سفیانی ویا سوریه در عراق

آیا زرقاوی رفیق سفیانی است؟

ضعف گزارشی که می گوید سفیانی وارد ایران می شود

ضعف گزارش نبرد اصطخر در نزدیکی اهواز، ونیز روایت نبرد روحاء ونجف

امام عصر (عجل الله فرجه) عراق را فتح می کند، وآن را پایتخت قرار می دهد

امام (علیه السلام) وارد عراق می شوند، وسه گروه در آن اختلاف کرده اند

امام (عجل الله فرجه) ابتدا در نجف نزول اجلال می کنند

امام عصر (عجل الله فرجه) وانتقام خون امام حسین (علیه السلام)

کسانی که بر امام زمان (علیه السلام) خروج می کنند

بتربه، نخستین خوارج بر امام مهدی (عجل الله فرجه)

آخرین گروهی که بر امام (علیه السلام) خروج می کنند از مقدادیه در بعقوبه هستند

اینان یا همه از غیر عربند، یا آنکه فرمانده شان غیر عرب است

پاکسازی عراق از دشمنان

پایتخت کوفه است، وکربلا مکانتی عظیم دارد

خانه ی شخصی امام مهدی (عجل الله فرجه) در منطقه ی مسجد سهله

فصل (۲۲): قساوت دشمنان / قساوت دشمنان امام زمان (عجل الله فرجه)، و برخورد شدید

امام با آنان:

غدد سرطانی باید ریشه کن شود

برخورد شدید با ستمگران

امام مهدی (عجل الله فرجه) ابتدا کذابان شیعه را به هلاکت می رساند

هیبت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و بیم دشمنان

خواری دشمنان حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

استمرار خطّ بنی امیه و بنی عباس تا ظهور

امام (علیه السلام) حدّ الهی را بر بسیاری از منافقین به اجرا می گذارد

فصل (۲۳): ایرانیان / ایرانیان در عصر ظهور:

کثرت روایات سنیان در ستایش ایرانیان

ایرانیان، نخستین گروه از سه گروه زمینه ساز

حدیث: آغاز امر امام (علیه السلام) از ایران است

حدیث: اصحاب بیرق های سیاه و اهل مشرق

روایاتی که احتمال می رود اجزائی از روایت بیرق های سیاه باشد

خراسانی حاکم ایران و شعب فرمانده ی لشکر

ضعف گزارش ورود امام مهدی (عجل الله فرجه) به ایران پیش از عراق

احادیث منابع شیعی درباره ی خراسانیان و اصحاب بیرق های سیاه

برخی روایات پیرامون قم

حدیث: خداوند مردی از ما اهل بیت را برای امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آماده

ساخته

درگیری داخلی ایران در سال ظهور

فصل (۲۴): یمنی ها / یمنی ها و ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه):

ستایش یمنی ها در منابع مسلمین

یمانی در احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

شخصی مصری ویمنی همسو با سفیانی خروج می کنند

خمار چشم در صنعاء

گفته شده که نام یمانی، حسن یا حسین است

روایت: مهدی از کرعه ویمانی از یکلا خارج می شوند

فصل (۲۵): نبرد قدس / فلسطین و نبرد قدس در عصر ظهور:

اوصاف آخرین فتنه پیش از ظهور

سفیانی فلسطین و مناطق پنجگانه را تحت سیطره در می آورد

گزارش: بیرق های خراسان به سوی قدس

ورود روم به عراق و فلسطین

نبرد موعود دمشق و قدس

امام (علیه السلام) در درّه ی عذراء در نزدیکی دمشق اردو می زند

خداوند سفیانی و نیز روم را بر دستان امام (علیه السلام) شکست می دهد

فشار منطقه ای بر سفیانی برای بیعت با حضرت مهدی (علیه السلام)

روایت نزول حضرت مهدی (علیه السلام) در بیت المقدس

روایت: جباری از قریش که به بیت المقدس وارد می شود

بررسی روایات نبرد دمشق و قدس

تأثیر پیروزی قاطع امام (علیه السلام) و ورود به قدس

هشت ماه جنگ

فصل (۲۶): یهود / یهود و نبرد با آنان در عصر ظهور:

آیات قرآن در مورد نقش یهود در عصر ظهور

نبرد موعود یهود و مسلمین

امام مهدی (عجل الله فرجه) بلاد عرب را از یهود پاکسازی می کند

یهودیانی که بر دست امام (علیه السلام) اسلام می آورند

فصل (۲۷): حضرت مسیح (علیه السلام) / فرود حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان

ویاری امام عصر (عجل الله فرجه):

آیات نزول حضرت مسیح (علیه السلام)

نزول مسیح (علیه السلام) در منابع اهل سنت

احادیث نزول حضرت عیسی (علیه السلام) در منابع ما شیعیان

علت تحریف گزارشات نزول مسیح (علیه السلام) توسط سلطه

در روایات اهل سنت، مسیح (علیه السلام) قاتل دجال است، ولی در روایات ما امام مهدی

(عجل الله فرجه)

ابو هریره امید آن داشت که مسیح (علیه السلام) را درک کند

منابع سنی می پندارند مسیح (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن می

شود

چهار مطلب پیرامون نزول حضرت عیسی (علیه السلام)

نخست: مسیح (علیه السلام) کجا فرود می آید؟

دوم: تلاش برای انکار اقتدای مسیح به حضرت مهدی (علیهما السلام)

سوم: تأثیر گذاری حضرت مسیح (علیه السلام) در نواحی مسیحی نشین

چهارم: مدت بقای حضرت مسیح (علیه السلام) در زمین

فصل (۲۸): روم / وضعیت روم در عصر ظهور و پس از آن:

روم و نقش آنها در عصر ظهور

کثرت دروغ پردازی پیرامون روم

کعب الاحبار به چه قیمتی بافته هایش را در معرض فروش قرار می داد؟

قوی ترین روایات پیرامون روم در عصر امام مهدی (علیه السلام)

هجوم رومیان بر مسلمین

رومیان به سواحل می آیند و اهل کهف خارج می شوند

فرار برخی دشمنان حضرت مهدی (عجل الله فرجه) به بلاد روم

روایات صلح میان امام (علیه السلام) و روم

تحریف حدیث صلح و افزودن بر آن

معنای فتح روم توسط امام مهدی (عجل الله فرجه) با تکبیر

حضرت مسیح (علیه السلام) با امام زمان (عجل الله فرجه) بر رومیان احتجاج می کند

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) برای نبرد با رومیان می آید

سخت ترین مردم نسبت به شما رومیان هستند

خواری روم پس از نبرد سخت

زندگی مسالمت آمیز در کنار مسیحیان و پذیرش جزیه

کعب الاحبار حدیث نبرد سخت را تحریف می کند

گمان کردند نبرد با روم، پایان بخش امت اسلام است

زمان و مکان بزرگترین جنگ، در بافته های کعب و شاگردان!

کعب می پندارد مرکز مسلمین دمشق است

کعب همچنان می پندارد و می بافد، و دروغ هایش حدیث نبوی می شود!

کعب می گوید: یک سوم مسلمانان پا به فرار می گذارند، و این سخن حدیثی نبوی می شود!

سخنی را به حذیفه نسبت می دهند که آن را نگفته است!

چنین جلوه می دهند که امام مهدی (علیه السلام) گویا مأمور یهودیان است!

نقش یمنیان و خراسانیان در نبرد امام (علیه السلام) با روم

فصل (۲۹): ترکان / ترکان در عصر ظهور:

مقصود از ترک در احادیث عصر ظهور

ترکان مغول

ترک ها در نبرد قرقسیا

روایتی منسوب به پسر مهزیار

بیرق های ترک در تأیید امام عصر (عجل الله فرجه)

حرکت زمینه ساز ترک ها در آذربایجان

ترکان برای تأیید امام مهدی (عجل الله فرجه) اقدام می کنند

فصل (۳۰): دولت عدل / نشانه های دولت عدل الهی حضرت مهدی (عجل الله فرجه):

گونه ی جدید زندگی بشر، بر دست حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

خداوند دانش ها را به امام (علیه السلام) الهام می کند

نوع انرژی و روشنایی در عصر ظهور دگرگون می شود

اهل زمین به دیگر سیارات متصل می شوند

رجعت برخی مؤمنان به دنیا

بازگشت برخی شهدا به دنیا

در عصر امام مهدی (عجل الله فرجه) حیات دگرگون می شود و مؤمنان فرشتگان را می بینند

در آن روزگار، مؤمن به اذن خدا مرده را زنده می کند

مرحله ی نخست، پیش از دوران آسایش و راحتی

گنج های زمین را گرد می آورد و در میان مردم سخنانی می کند

خداوند به وسیله ی او زمین را پس از مرگ، زنده می کند

بیست و چهار باران در سال ظهور

بدون شمارش عطا می کند

همه ی مردم غنی شوند و دیگر احدی صدقه قبول نکند

مردم در آن دوران چنان غرق در نعمت شوند، که زندگان آرزوی حضور مردگان را داشته باشند

امام مهدی (عجل الله فرجه) زمین ها را از نو قسمت می کند

فراگیری عدالت و آرامش نسبت به خوبان و بدان

با مسکینان مهربان، و نسبت به مسؤولان سخت

امنیت اجتماعی و اقتصادی و نیز فراگیری فرهنگ

محبوبیت مردمی امام (علیه السلام)

آبادانی بلاد عرب وما بین مکه ومدینه

مسجد جامع جهانی بین کوفه وکربلا

ارتقای بهداشت جسمی وروحی

تقسیم عالم به سیصد و سیزده ایالت

یاران حضرت با علم ربانی وبدون شاهد قضاوت می کنند

پنجاه زن در میان حاکمان ایالات

شاید اداره ی حکومت ها بر اساس انتخابات باشد

و شاید عالم به جامعه ای بی نیاز از ارز وپول تبدیل گردد

تصحیح مهندسی مساجد ومشاهد

تنظیم موسم حج وقوانین سیر

تطبیق احکام شرعی بر اساس پیمانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

تحریم سود بردن مؤمن از برادر مؤمن خود

سختگیری بر عاصیان، زیرا به حرام نیازی ندارند

درندگان وموذیان آشتی می کنند وب یآزار می شوند

بساط ظلم برای همیشه برچیده خواهد شد

فصل (۳۱): آماده سازی برای غیبت / چگونگی آماده سازی امت برای غیبت:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امت را برای تحمل غیبت آماده می کند

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) بسان ذوالقرنین، پس از غیبت ظهور می کند

غیبتی چون غیبت حضرت موسی (علیه السلام)

غیبت وشباهت به عزیر نبی (علیه السلام)

اهل بیت من بسان ستارگان آسمانند، هر ستاره ای از دیده رود، دیگری طلوع می کند

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) وغیبت، عهدی الهی به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

غیبت امام (علیه السلام) به سبب ظلم اهل زمین

یکی از علل اساسی طولانی شدن غیبت

نهمین نفر از صلب امام حسین (علیه السلام) غائب می شود

امیر المؤمنین (علیه السلام) وسخن درباره ی ستاره ی غائب

امام حسن مجتبی (علیه السلام): خداوند عمر او را در غیبت طولانی می گرداند، آنگاه به

قدرت خود او را آشکار می سازد

امام حسین (علیه السلام): میراث آنکه غائب می شود را تقسیم می کنند، در حالی که زنده

است!

امام زین العابدین (علیه السلام): قائم ما دو غیبت دارد

امام باقر (علیه السلام): چگونه خواهید بود آن هنگام که خداوند ستاره تان را ناپدید کند؟

امام صادق (علیه السلام): چرا انکار می کنند که خداوند عمر مهدی را طولانی گرداند؟!

امام کاظم (علیه السلام): نعمت باطن، امام غائب

امام رضا (علیه السلام): ولادت او مخفی است، ولی نسبش نه

امام جواد (علیه السلام): سومین فرزند من مهدی است که در غیبت انتظارش را می کشند

امام هادی (علیه السلام): چگونه شما به جانشین پس از جانشین دست یابید؟!

امام حسن عسکری (علیه السلام): او غیبتی دارد که نادانان در آن سرگردان می شوند

روایتی از خاخام بزرگ، وهب بن منبه درباره ی غیبت

فصل (۳۲): وقت گزاران دروغگو / وقت گزاران دروغگو و شتاب زدگان نادان:

امامان (علیهم السلام)، ومهار شتاب زدگان

فصل (۳۳): ولادت امام (عجل الله فرجه) / پیش زمینه های حضرت مهدی (عجل الله فرجه):

ابتکاری نبوی برای تعیین مهدی (عجل الله فرجه)

هم امام مهدی (علیه السلام)، پسر برگزیده ی کنیزان است وهم جدش امام جواد (علیه

السلام)

برخی از ابتکارات ائمه (علیهم السلام) در تعیین شخصیت امام مهدی (عجل الله فرجه)

جریان یافتن سنت تنی چند از پیامبران (علیهم السلام) در ولادت وغیبت امام مهدی (عجل الله

صاحب این امر کسی است که میلادش مخفی است، و مردم گویند: به دنیا نیامده!

عباسیان، و پیروی از شیوه ی نمرود و فرعون

دستگاه خلافت قریش از دیر زمان در جستجوی امام مهدی (عجل الله فرجه)

عباسیان و آگاهی از امامت عترت (علیهم السلام)

دستگاه حاکم مراقبت و فشار را بر امام عسکری (علیه السلام) می افزاید

امام عسکری (علیه السلام) به ولادت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) بشارت می دهد

نور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) هنگام ولادت

تعمّد امام عسکری (علیه السلام) نسبت به کثرت عقیقه ی فرزندشان

حضرت مهدی، بسان یحیی و عیسی (علیهم السلام) در کودکی حکم خدا را دریافت نمود

فصل (۳۴): احادیث ولادت / برخی احادیث صحیح درباره ی ولادت حضرت مهدی (عجل

الله فرجه):

خلاصه ی بحث آیت الله میلانی

امام عسکری (علیه السلام) از ولادت فرزندشان خبر می دهند

گواهان ولادت امام (علیه السلام)، از معاصران و غیر معاصران

گواهی وکلای حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و نیز کسانی که ایشان و معجزاتی از ایشان را

دیده اند

گواهی خادمان و کنیزان به مشاهده ی امام (علیه السلام)

واکنش دستگاه حاکم، دلیلی بر ولادت امام مهدی (علیه السلام)

گواهی نسب شناسان به ولادت امام (علیه السلام)

گروهی از عالمان سنی هم به ولادت ایشان اعتراف می کنند

محقق حلی (رحمه الله) به مشاهده و مکاتبه ی امام مهدی (عجل الله فرجه) استدلال می کند

نه روایت صحیح، علاوه بر آنچه گذشت

روایات گواهی حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) که عهده دار قابلیت بود

شرفیابی سعد بن عبد الله اشعری به دیدار امام مهدی (عجل الله فرجه)

تشرّف زهری

برخی شرفیابان

ماجرای جعفر بن محمد بن قولویه (رحمه الله)

ملیکه مادر امام مهدی واز دودمان شمعون صفا (علیهم السلام)

چگونه خداوند ملیکه را به نزد امام عسکری (علیه السلام) آورد؟

خانواده ی مادری امام مهدی (عجل الله فرجه)

لیست اسامی امپراطوران روم

فضیلت شب میلاد امام مهدی (عجل الله فرجه) شب نیمه ی شعبان

فصل (۳۵): غیبت صغری / پاره ای از سیره ی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در غیبت

صغری:

دستگاه حاکم وجستجوی امام بعد از شهادت پدر (علیهما السلام)

سلطه مانع زیارت قبر امام حسین وامام موسی بن جعفر (علیهم السلام) می شود

سلطه، پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) بر خانه ی ایشان هجوم می آورد

جعفر کذاب وادعای امامت

برخی توقیعات امام مهدی (عجل الله فرجه)، پاسخ ها ونامه های ایشان

شیخ صدوق (رحمه الله) به دعای امام (علیه السلام) به دنیا می آید

امام مهدی (عجل الله فرجه) از وفات سفیر خود عمری (رحمه الله) خبر می دهند

پاسخ امام (عجل الله فرجه) در نفی تفویض

ردّ بر غالیان ونهی از غلو

نامه ای با هدف تقویت ایمان ضعیفان شیعه

نهی از بردن نام امام (عجل الله فرجه) در غیبت صغری

چند نمونه از پاسخ های فقهی وکرامات امام مهدی (عجل الله فرجه)

فصل (۳۶): نشانه های ظهور / مروری بر برخی از نشانه های ظهور:

ائمه (عليهم السلام)، شیعیان را بر اساس آرزومندی و انتظار فرج پرورش می دهند

توصیف اعصار ظلم و به خصوص عصر ظهور

کسوف و خسوف پیش از ظهور

یکی از نشانه ها: دولت های کوچک، به خود جرأت مخالفت با جباران را می دهند

نبرد و طاعون پیش از ظهور

فصل (۳۷): رجعت / بازگشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، امامان و برخی پیامبران

(عليهم السلام) به دنیا:

جایگاه رجعت در باور شیعه

مخالفین شیعه و به سخره گرفتن این اعتقاد!

اختصاص رجعت به برخی ابرار و برخی فجّار

اعتقاد به رجعت در زیارات

اعتقاد به حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و رجعت، از ایمان به غیب

برخی از مسلمانان قسم می خورند که رجعتی در کار نیست!

بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طبق وعده ی الهی

رجعت مراحل دارد، و نخستین کسی که باز می گردد امام حسین (علیه السلام) است

رجعت امامان و برخی پیامبران (عليهم السلام)

رجعت اسماعیل نبی با امام حسین (علیهما السلام)

رجعت، پاره ای از تأویلی که مردم به دانش آن احاطه ندارند

مردم در رجعت، حقیقت را به عیان می بینند

زمین، و احیای آن با رجعت

برخی آیات آخرت در رجعت

رجعت، فریاد در آیه

برخی ناصبیان رجعت می کنند و از آنان انتقام گرفته می شود

رجعت و تشبیه آن به احیای قوم موسی (علیه السلام) در میقات

ابلیس ظاهر می شود و مؤمنان او را سنگباران می کنند

روایت: قتل ابلیس و حزب وی به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در رجعت

روایت: قتل ابلیس به دست امام مهدی (عجل الله فرجه)

فصل (۳۸): امام (عجل الله فرجه) در قرآن / برخی آیاتی که به حضرت مهدی (عجل الله

فرجه) تفسیر شده است:

آیات وعده ی الهی به نصب جانشین در زمین

آل محمد (علیهم السلام)، ضعیف شمرده شدگانی که خدا به آنها وعده ی توانایی داده است

آیات وعده ی الهی به غلبه ی دین و اتمام نور

آیات امر به نبرد تا آنکه فتنه ای نباشد

پایان یافتن جنگ ها تنها بر دست حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

تنها در عصر حضرت مهدی (عجل الله فرجه) کافران از دین مسلمین مأیوس می شوند

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) از غیب موعود

آیاتی که بر استواری و مرزبانی اعتقادی تشویق می کند

امام مهدی (عجل الله فرجه) یکی از صاحبان امر

اهل بیت (علیهم السلام) صدیقانی که خدا به آنان نعمت داده است

﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾

روز فتح موعود و قائم (عجل الله فرجه)

روز قائم (علیه السلام)، تأویل قرآن فرا می رسد

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾

خداوند از پیامبران (علیهم السلام) در اقرار به مهدی (عجل الله فرجه) میثاق گرفته است

خداوند به ابراهیم (علیه السلام) خبر از حضرت مهدی (عجل الله فرجه) می دهد

امام مهدی (عجل الله فرجه) وارث منازل ظالمان

﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾

﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾

حق اهل بیت (علیهم السلام) را ثابت و باطل بنی امیه و امثال آنان را نابود می کند

آخرین حلقه ی استوارترین دست آویز

امام مهدی (عجل الله فرجه) صاحب لیلة القدر

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) بندها و بارها را از دوش مؤمنان بر می دارد

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾

محرومیت مردم از بهره گیری

آیات امتحان در عصر غیبت

تأویل ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ﴾

امام مهدی (عجل الله فرجه) مظهر قدرت خدا

جانشینان پیامبر (علیهم السلام)، ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾

﴿إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ﴾

عذاب برای دشمنان امام مهدی (عجل الله فرجه)

امام مهدی (عجل الله فرجه) و جریان سنت یعقوب (علیه السلام) با فرزندان در ایشان

کاسه ی حضرت زهرا (علیها السلام) نزد امام مهدی (عجل الله فرجه)

هفتمین خوشه

﴿أَجَلٌ قَرِيبٌ﴾

﴿العذاب الأكبر﴾

هنگامی که برخی دشمنان حق مسخ می شوند

ظهور، نصرت موعود

سینه ی امام مهدی (علیه السلام) مخزن آیات الهی

پایان بخش ﴿كَلِمَةً بَاقِيَةً﴾

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾

امام مهدی (عجل الله فرجه) تقیه نمی کند

ارتباط حروف مقطعه با امام عصر (عجل الله فرجه)

ظهور و پایان مهلت ظالمان

ظهور و پایان مهلت ظالمان در حق اهل بیت (علیهم السلام)

خداوند او را بر خون ظالمان مسلط می گرداند

دشمنان را در آتش جنگ می افکند

خداوند به وسیله ی او حق را ثابت می گرداند

پیماں مکتوب از جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و شیعیان ایشان از سابقان

زمین، پس از آنکه به ستم ستمکاران مرده است، به عدالت امام مهدی (عجل الله فرجه) زنده

می شود

ماء معین

حتی نسب امام مهدی (عجل الله فرجه) را نیز منکر می شوند!

آغاز ظهور به امام مهدی (عجل الله فرجه) الهام می شود

وبا ظهور است که دولت ابلیس جن و انس پایان می پذیرد

بسان ستاره ای، غائب و چون ستاره ای درخشان، آشکار می شود

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آسمان است و امامان (علیهم السلام) برج های آسمان

﴿وَالْوَتْر﴾

فجر در سوره ی فجر

امام مهدی (عجل الله فرجه) در سوره های شمس و لیل

فصل (۳۹): سفارت و سفیران / سفیران راستین حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و دروغگویان

مدعی سفارت:

عموم شیعیان به سفیران چهار گانه اعتماد دارند

امام مهدی (عجل الله فرجه) و کیلانی غیر از سفیران نیز دارند

عثمان بن سعید و محمد بن عثمان

سخن پیرامون ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری
ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، طبق فرمان امام (علیه السلام)
ابو القاسم حسین بن روح را جانشین خود قرار می دهد
سفیر سوم، حسین بن روح (رحمه الله)
سفیر چهارم، جناب علی بن محمد سمري (رحمه الله)
حسین بن روح، مرد مرحله ی تحوّل
آثاری پیرامون سیره ی چهار سفیر
شیعیان به قبور چهار سفیر در بغداد تبرک می جویند
دیگر وکلاء در دوران سفرای اربعه
امامان (علیهم السلام)، وپذیرش خمس، نذر وهدیه
تواتر رؤیت امام (علیه السلام) در غیبت، وتکذیب مدعیان سفارت
دروغ پردازانی که مدعی سفارت شدند
امامان (علیهم السلام) وغالیان
شریعی، نمیری، کرخی، بغدادی ومجنون
ابن حسکه، ابن حاتم، فارس، سمهری وابو الزرقاء
حسین بن منصور حلاج
شلمغانی، ابن ابی عزافر
حسادت شلمغانی نسبت به جناب حسین بن روح (رحمه الله)
شلمغانی در منابع تاریخی
روایات آنان را بپذیرید، ولی نظراتشان را نه
مخمّسه ی حلولیه
شلمغانیان عصر حاضر
بازخوانی نمونه هایی از منطق آنان ونیز گریزشان از مناظره
خود را حامل پیام امام مهدی (عجل الله فرجه) می انگارد!

خود را پسر امام عصر (عجل الله فرجه) می داند، وشعار او ستاره ی اسرائیل است!

ردی قاطع بر مدعیان ارتباط خاص با امام مهدی (عجل الله فرجه)

فصل (۴۰): ادعیه و زیارات / برخی دعاها و زیارات مربوط به امام عصر (عجل الله فرجه):

سلام و درود بر پاکان عترت (علیهم السلام) و دعا برای ایشان

دعا برای امام مهدی (عجل الله فرجه) در روز جمعه و عید قربان

دعا برای امام مهدی (عجل الله فرجه) در شب های ماه مبارک رمضان

دعا برای حفظ و نصرت امام مهدی (عجل الله فرجه)

دعاء ندبه

زیارت آل یاسین و دعای پس از آن

زیارت آل یاسین به نقل جناب محمد بن جعفر المشهدی (رحمه الله)

زیارتی برای تمام معصومان (علیهم السلام) از جمله امام مهدی (عجل الله فرجه)

زیارت امام مهدی (عجل الله فرجه) در خانه شان

برخی دیگر از ادعیه و زیارات

مقدمه ی مترجم

سخن پیرامون امام عصر مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سابقه ای دیرینه دارد و به پیش از ولادت ایشان مربوط می شود، امری که از اهمیت کم نظیر و فوق العاده ی این بحث حکایت دارد.

پیامبران الهی (علیهم السلام) درباره ی ایشان و روزگارشان بشارت داده اند. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، امیر المؤمنین (علیه السلام) و نیز ادوار دیگر معصومان (علیهم السلام) - و به خصوص عصر امام جعفر صادق (علیه السلام) - سخن درباره ی ایشان رونق فراوانی داشته است تا آنکه به روزگار امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) می رسید. دشمنان که به خوبی آگاهی داشتند نهمین نسل پس از امام حسین (علیه السلام) کسی است که زمین را از عدل و داد خواهد آکند، بعد از آنکه از جور و بیداد بیدادگران آکنده خواهد شد، می دانستند نزدیک است چنین شخصی پا به عرصه ی وجود بگذارد و لذا ماهیت خود را

در خطر می دیدند، بسان فرعون که می دانست میلاد موسی (علیه السلام) نزدیک شده و حکومتش در مخاطره قرار دارد.

امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرمایند: بنی امیه و بنی عباس به دو جهت شمشیرهایشان را بر گردن ما گذاشتند؛ یکی آنکه می دانستند هیچ حقی در خلافت ندارند، از این رو می هراسیدند ما آن را ادعا کنیم و در جایگاه خود [اهل بیت] قرار گیرد.

دوم آنکه از روایات متعدد فهمیده بودند زوال حکومت جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و تردیدی نداشتند که خود، از آنهایند، لذا تلاش کردند اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را بکشند و نسل ایشان را از میان برند تا با این کار بتوانند از به دنیا آمدن قائم جلوگیری کنند و یا او را به قتل رسانند، ولی خداوند ابا کرد امر او را برای احدی از آنان آشکار کند، تا اینکه نورش را کامل گرداند، اگر چه کافران را خوش نیاید. (۱)

از این رو شاید بتوان گفت علت احضار امام دهم امام هادی (علیه السلام) به شهر نظامی سامرا، واسکان اجباری ایشان و به تبع، فرزندشان امام حسن عسکری (علیه السلام) در آن دیار، همین باشد که بتوانند بیش از پیش ایشان را زیر نظر داشته باشند و تمامی حالات ایشان را رصد کنند.

لذا جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوکل عباسی در دوران خلافت خود، امام علی النقی (علیه السلام) را به سامرا آورد.

غافل از آنکه يُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، (۲) می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید.

خداوند اراده فرمود ولی خود، همو که بر بساط فساد و شر، خط بطلان می کشد، و عدالت الهی را در عالم حکم فرما می سازد، در چنان شرایط خفقان آلودی پا بر پهنه ی گیتی بنهد، گرچه فرعون سیرتان را خوش نیاید.

از آن زمان تا به امروز که چیزی حدود یک هزار و دویست سال می گذرد، ایشان در پس ابر

غیبت - گاه کوتاه و گاه بلند - نهانند، و بسیاری در انتظار که پرده بر افتد تا ظهور به حضور پیوند خورد، و وعده ی الهی رخ نماید.

* * *

نگارش پیرامون امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سابقه ای طولانی دارد. در زمره ی کتب فضل بن شاذان نیشابوری (رحمه الله)، کتاب القائم (علیه السلام) را نام برده اند. وی به سال ۲۶۰ هجری، یعنی سال آغاز غیبت صغری از دنیا رفته است. به لطف الهی این جریان تا به امروز ادامه دارد و در این میان کتاب هایی گران سنگ و وزین ارائه شده است، کتاب هایی از جمله:

کمال الدین و تمام النعمة؛ اثر ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی،
شیخ صدوق (رحمه الله)

کتاب الغيبة؛ اثر محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی (رحمه الله)

کتاب الغيبة؛ اثر شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (رحمه الله)

منتخب الأنوار المضيئة؛ اثر سید علی بن عبد الحمید نیلی نجفی (رحمه الله)

چند جلد از بحار الانوار؛ علامه ی مجلسی (رحمه الله)

چند جلد از عوالم العلوم والمعارف؛ شیخ عبد الله بحرانی (رحمه الله)

یکی از آثاری که در این مجال به رشته ی تحریر درآمده، کتاب «المعجم الموضوعی لأحادیث

الإمام المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» اثر دانشمند محقق آیت الله کورانی عاملی

است که حاصل مدّت ها تلاش و تتبع می باشد، و به گونه ای جامع و در چهل فصل نگاشته شده

است. از ویژگی های برجسته ی این کتاب، پرداختن به موضوعاتی است که کمتر بدان توجه می

شده، از جمله مطالبی درباره ی مناطقی که در دوران ظهور نقش آفرین هستند، ارائه ی

تصویری واضح از دوران ظهور، تفکیک میان نشانه های ظهور و قیامت و...

حال با گذشت سالیان دراز از چاپ متن عربی کتاب، بازگردان فارسی آن با عنوان «فرهنگ

موضوعی احادیث امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» در مقابل دیدگان خوانندگان

ارجمند است.

در پایان ذکر چند مطلب را ضرور می دانم:

۱. در ترجمه ی آیات قرآن مجید، از ترجمه ی آقای فولادوند بهره ی فراوان بردم.
۲. در بازگردان احادیث و روایات، در مواردی متعدد، به شروح و کتب مربوطه مراجعه شد که می بایست در این میان به دو اثر گرانسنگ علامه ی مجلسی (رحمه الله) یعنی مرآة العقول و بحار الانوار اشاره داشت.

۳. همانسان که در کتاب اشاره شده، منبع استوار و وثیق ما، احادیثی است که از معصومین (علیهم السلام) و در کتب شیعی رسیده است. و از همین رهگذر است که مؤلف ارجمند، در موارد متعددی نسبت به گزارش های دیگران - و به خصوص کتاب الفتن نعیم بن حماد مروزی استاد بخاری - موضع گرفته و به نقادی آن می پردازد. از دیگر اهدافی که در نقل گزارش های دیگر فرق دنبال می شود، بحث احتجاج و اتمام حجت بر آنان، و بیان این نکته است که مورد مذکور، منحصر به کتاب های شیعیان نیست.

۴. در برخی موارد که لازم و یا شایسته به نظر می رسید، مطالبی در پاورقی ارائه شد که با حرفم مشخص شده است.

۵. در بعضی موارد بابت وضوح بیشتر، کلمه و یا کلماتی درون قلاب قرار گرفت، و حتی الامکان سعی شد به گونه ای باشد که با قطع نظر از آن هم ترجمه ای خالص، از متن عربی ارائه گردد.

۶. از آنجا که ترجمه ی حاضر، در حضور مؤلف محترم بررسی و تدقیق شد، مرجع واصل خواهد بود، از این رو اگر در موردی با چاپ عربی کتاب تعارضی به چشم خورد، این ترجمه مقدم است، همان گونه که مؤلف محترم فرمودند.

در پایان می بایست از آقایان سید مهدی مقدم و سید محمود فخرایی که در نشر این کتاب همراهی نمودند، کمال تقدیر را داشته باشم.

حسین نائینی

مقدمه ی مؤلف

الحمد لله رب العالمين وأفضل الصلاة وأتمّ السلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطيبين الطاهرين، سيما خاتم الاوصياء، موعود الانبياء، منتظر الاجيال والأُمم، مذخور الله لإصلاح العالم، الإمام المهدي المنتظر رُوحى له الفداء.

به لطف خداوند، کتاب حاضر نزد عالمان، محققان وعموم مردم مقبول افتاد. در طول این مدّت موفق به بررسی دقیق وبازنگری آن شدم، ودر همین راستا برخی از فصل های آن از جمله فصل دجال، فصل ترک ها ونیز فصل مصر را بازنویسی نمودم.

بعد از آن به بازبینی پیرامون دلالت روایات، بسیاری از اسناد ومصادری که عبارت کامل روایت یا پاره ای که شاهد بر مطلب است را نقل کرده اند پرداختم. مصادر متعدّدی را که پیشتر ارائه می شد کاسته وبه مهمترین آنان به خصوص منبع اصلی بسنده نمودم. در فصل زیارات وادعیه نیز تنها به ارائه ی چند نمونه اکتفا کردم، چرا که کتاب هایی مخصوص این موضوع در دست می باشد.

شایان ذکر است که درود وصلوات بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز به طور کامل آوردم، اگرچه در منبعی که از آن نقل شود به طور ناقص آمده باشد. البته برخی مؤلفان اهل سنّت به مانند حاکم نیشابوری صلوات را به طور کامل یعنی به ضمیمه ی «آل» آورده می گویند: صلی الله علیه وآله، هم چنان که در برخی منابع مخطوط آنان به طور کامل آمده است، لکن ناشران عبارت «وآله» را حذف کردند وبه جای آن عبارت «وسلم» را قرار دادند! از خداوند می خواهم که بر رسول خود وخاندان طاهرين ایشان (عليهم السلام) مخصوصاً آخرین آنان امام مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) درود فرستد، واین کوشش را در خدمت دین وآگاه سازی مسلمین نسبت به بشارت نبوی به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بپذیرد، وهو ولیّ التوفیق.

علی کورانی عاملی

فصل (۱): پیشوایان گمراهی / بزرگترین خطر برای امت

خطر این امت، پیشوایان گمراه کننده، نه دجال:

از احادیث مهم نبوی، که مورد پسند راویان وابسته به دستگاه خلافت قریشی نیست، هشدار

های پر شمار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی رهبران گمراه کننده ای است که پس از ایشان بر مسند خلافت تکیه می زنند. این احادیث، صحیح، متواتر و بسیار تکان دهنده است، زیرا برخی از آنها به روشنی بیان می کند که فتنه ی رهبران گمراه کننده، پیوسته وجود دارد، تا آن زمان که خدا، مهدی فرزند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را برانگیزد.

مسند احمد ۱۲۳/۴ به نقل از شداد بن اوس آورده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خدا (عز وجل) گستره ی زمین را به من نشان داد و شرق و غرب آن را دیدم، دانستم که سرزمین های امت، به اندازه ای خواهد شد که به من نشان داده شد، گنج های سفید و سرخ نیز به من داده شد، از خدا درخواست کردم که امت را با قحطی و خشکسالی هلاک نکند، و هیچ دشمنی را بر آنها چیره ننماید که همگی را هلاک گرداند، آنها را فرقه هایی در هم نیامیزد چنان که برخی به بعضی دیگر آسیب رسانند. پس [خداوند] فرمود: ای محمد! هر گاه حکمی کنم، برگشت ناپذیر است، و من به تو نسبت به امت، چنان بخشش و عطا کردم که با خشکسالی هلاکشان نکنم و دشمنی از امت های دیگر را هم بر آنان چیره نگردانم که همگی را هلاک کند، اما وضع بدان جا می انجامد که برخی یکدیگر را هلاک می نمایند و بعضی، بعضی دیگر را می کشند و برخی، دیگران را به اسارت می گیرند.

راوی می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افزود: برای امت جز از رهبران گمراه کننده نمی ترسم، زیرا اگر میان امت [به سبب فتنه ای که آنها ایجاد می کنند] شمشیر برکشیده شود، جنگ و درگیری تا روز قیامت از میانشان رخت بر نخواهد بست» (۳).

ابن ماجه در سنن ۱۳۰۴/۲ همین حدیث را نقل کرده و می افزاید: «گروهی از امت بت ها را خواهند پرستید و برخی از آنان به مشرکان خواهند پیوست، هم چنین پیش از رستاخیز، دجال هایی دروغ پرداز ظهور می کنند، که نزدیک به سی نفرند و هر کدام می پندارد پیامبر است! اما همواره خدا گروهی از امت را نصرت و یاری می نماید، و مخالفان نمی توانند زیانی به آنها برسانند، تا آن که سرانجام امر الهی فرا رسد.

شخصی که این روایت را از ابن ماجه نقل کرده می گوید: او درباره ی این حدیث گفت: چه هراس آور است!» (۴)

ابن ابی شیبّه در المصنّف ۸/ ۶۵۳ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودیم وایشان خواب بودند، یکباره از دجال سخن گفتیم، ایشان در حالی که صورتشان برافروخته بود، بیدار شدند و فرمودند: نزد من کسان دیگری برای شما هراس آورتر از دجال هستند؛ رهبران گمراه کننده».

در مسند احمد ۵/ ۳۸۹ به نقل از حذیفه آمده است: «نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دجال سخن به میان آمد، ایشان فرمودند: نزد من فتنه ی برخی از شما، ترسناکتر از فتنه ی دجال است».(۵)

همان ۵/ ۱۴۵ به نقل از ابوذر آمده است: «با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) راه می رفتم که فرمودند: برای امتم از غیر دجال بیشتر می ترسم - واین را سه بار تکرار فرمودند -، عرض کردم: ای رسول خدا! از چه امری بیش از دجال بر امت بیمناکید؟ فرمود: رهبران گمراه کننده».

همو در ۱/ ۹۸ از امیر المؤمنین (علیه السلام) آورده است: «نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که خواب بود سخن از دجال به میان آوردیم، آن حضرت در حالی که صورتشان برافروخته بود بیدار شدند و فرمودند: من از امر دیگری غیر آن برای شما بیشتر می هراسم و عبارتی فرمودند».

راوی بیم آن داشته که عبارت حضرت را ذکر کند و بر حاکمان زمانش منطبق باشد! صحیححه ی البانی ۲/ ۲۷۱ ح ۵۴ به نقل از شداد بن اوس آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «از اموری که بیشترین بیم را بر امتم از آن دارم، رهبران گمراه کننده اند. اگر [به سبب آنها میان امت] شمشیر کشیده شود، تا روز قیامت از میان نخواهد رفت».

در سبل الهدی والرشاد ۱۰/ ۱۳۸ آمده است: «ابو یعلی وابن حبان از ابو سعید و ابوهریره نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که فرمانروایانی نادان بر آنها حکومت کنند. آنها بدان را مقدّم داشته، تظاهر به دوستی خوبان می کنند، و نماز را از وقت آن به تأخیر می اندازند. هر کسی از شما آن زمان را دریابد، کارگزار،

لشکری، مأمور جمع آوری مالیات و یا خزانه دار آنان نباشد.

احمد بن منیع از راویانی مورد اطمینان، و نیز ابن ابی شیبہ و ابو یعلیٰ به نقل از ابوهریره آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: از هفتادمین سال پس از هجرت، و حکمرانی کودکان به خدا پناه برید. همچنین به نقلی که آن را معتبر دانسته است از ابن عباس و او از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود: فرمانروایانی بر شما حکمرانی خواهند کرد که بدتر از مجوس اند.»

در حلیۃ الاولیاء ۶۹/۷ به نقل از سفیان آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به سلمان فرمود: «طعام حکمرانان پس از من، مانند طعام دجال است، هر کسی از آن بخورد، قلب او دگرگون گردد.»

پیشوایان گمراه کننده، خون عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امت را می ریزند:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سخنان خود پیرامون پیشوایان گمراه کننده، خبر داده اند که آنان خون اهل بیت آن حضرت را خواهند ریخت. اما پیروان حاکمان گمراهی این طایفه از احادیث را که دربردارنده ی ظلم آنان نسبت به عترت می باشد، حذف کردند!

در امالی شیخ طوسی ۵۱۲/ از عبد الله بن یحییٰ حضرمی آمده است: «از حضرت امیر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودیم - و ایشان خواب و سر مبارکشان در آغوش من بود - که سخن از دجال به میان آوردیم. حضرت با چهره ای برافروخته، بیدار شدند و فرمودند: برای شما امور دیگری هراس آورتر از دجال هستند؛ رهبران گمراه کننده و ریختن خون عترتم پس از من. با هر کس که با عترتم دشمنی کند، دشمن هستم و با هر آنکه با ایشان از در صلح و دوستی در آید، دوست.» (۶)

در امالی شیخ طوسی ۶۵/ و نیز امالی شیخ مفید ۲۸۸/ آمده است که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «هنگامی که آیه ی إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۷)، چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد، بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد، به من فرمودند: یا علی! یاری خدا و پیروزی فرا رسیده است، پس هنگامی که دیدی مردم گروه گروه در دین خدا وارد می شوند، پروردگارت را ستایش کرده، آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است. یا علی! خداوند متعال

هم چنانکه جهاد با مشرکین را در کنار من، برای مؤمنین واجب نموده، جهاد در فتنه ی پس از من را نیز برای ایشان فرض و لازم قرار داده است.

پرسیدم: ای رسول خدا! کدام فتنه است که جهاد در آن برای ما واجب است؟ فرمود: فتنه ی گروهی که به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می دهند، اما با سنت من مخالفت کرده و به دین من ضربه می زنند!

عرضه داشتم: ای رسول خدا! به چه عنوانی با آنان بجنگیم در حالی که به توحید خدا و رسالت شما گواهی می دهند؟ فرمود: برای این که در دین بدعت ایجاد کرده، از فرمان من دوری می گیرند و ریختن خون عترتم را روا می دارند.

عرض کردم: یا رسول الله! شما مرا وعده ی شهادت داده اید، از خدا بخواهید که آن را زودتر قسمت من کند.

فرمود: آری، به تو وعده ی شهادت داده ام، اما صبر و بردباری تو هنگامی که این [محاسن] با این [خون سرت] خضاب شود چگونه خواهد بود؟ - و به سر وریش من اشاره کرد -.

گفتم: ای رسول خدا! اینکه برای من فرمودید مقام صبر نیست، بلکه مقام سرور و شایان سپاسگزاری است.

فرمود: آری، پس آماده احتجاج باش، چرا که تو با امت من به احتجاج خواهی پرداخت.

گفتم: یا رسول الله! راه پیروزی را به من بنمایانید. فرمود: هرگاه گروهی را دیدی که از هدایت به سمت گمراهی روی آورده اند، با آنان احتجاج کن، چون هدایت از خداست و گمراهی وضالت از شیطان.

یا علی! هدایت، پیروی از فرمان خداست، نه در پی هوی و هوس ورآی بودن.

گویا می بینم که با کسانی مواجه خواهی بود که قرآن را تأویل [باطل] می برند، مرتکب شبهات گشته، شراب را به نام نبیذ حلال می شمردند، در پیمانه و میزان با مردم کم فروشی کرده، با پرداخت زکات و صدقه از مال حرام، در صدد جبران آن هستند، و مال حرام را به نام هدیه می ستانند.

عرضه داشتم: ای رسول خدا! آنان با چنین اعمالی مرتدند یا گرفتاران فتنه؟ فرمود: آنها

گرفتاران فتنه اند و در آن سرگردان خواهند بود، تا آنکه عدالت ایشان را دریابد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! عدالت از ناحیه ی ما خواهد بود یا کسانی دیگر؟ فرمودند: البته که از ناحیه ی ماست، خدا تنها با ما آغاز کرده و تنها با ما هم به پایان می رساند. پس از گرفتاری مردم به شرک، تنها به سبب ما بود که بین قلوب الفت ایجاد نمود، و پس از فتنه ها نیز فقط به واسطه ی ماست که بین قلب ها ایجاد الفت خواهد کرد.

پس گفتم: سپاس مخصوص خداوند است برای فضلی که از خود به ما عطا فرموده است.»

نگارنده: منابع اهل سنت پاره ای از این حدیث را آورده اند، ولی آن قسمت هایی را که مربوط به پیشوایان گمراهی می باشد حذف کرده اند! و البته این شگرد آنها در از میان بردن مفاهیم حساس از سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

حاکم نیشابوری در المستدرک ۱۴۹/۳ از ابو هریره آورده است: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی، فاطمه، حسن و حسین نگریست و فرمود: من با هر آن که با شما دشمنی کند دشمن، و با هر که با شما از در صلح و دوستی در آید دوست هستم.» حاکم این حدیث را صحیح دانسته و با حدیث مشابه دیگری از زید بن ارقم تأیید می کند، در آن آمده است: «با کسی که شما با او دشمن باشید، دشمنم و با هر که در صلح و آشتی باشید، در آشتی هستم.»

هم چنین سنیان این حدیث را از زید بن ارقم، ابو سعید خدری، ام سلمه و دیگران روایت کرده و آورده اند: هنگامی که آیه ی تطهیر نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این حدیث را چندین مرتبه تکرار کردند. ایشان چهل روز به هنگام صبح به در خانه ی حضرت علی (علیه السلام) می رفتند و آیه را می خواندند و این حدیث را تکرار می فرمودند. هم چنان که نقل کرده اند: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این حدیث را در محله ای در مدینه ذکر نمودند و در مناسبت های دیگر تکرار می کردند، و در آن بیماری که منجر به وفاتشان شد، بر آن تأکید فرمودند. (۸)

کوشش ها برای تبریئه ی صحابه از وصف گمراه گری:

مسند احمد ۴۵۸/۱ از ابن مسعود نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را پیش از من در امتی مبعوث نکرد، مگر آنکه یارانی خاص

واصحابی داشت که به سنت او عمل، و دستوراتش را پیروی می کردند، اما پس از آنها کسانی می آمدند که بدانچه می گفتند عمل نمی کردند، و کارهایی را مرتکب می شدند که بدان امر نشده بودند». (۹)

مسلم در صحیح خود ۶۹/۱ آن را نقل می کند و می افزاید: «ابو رافع [که این حدیث را از ابن مسعود روایت می کند] می گوید: این حدیث را برای عبد الله بن عمر نقل کردم، اما وی نپذیرفت. پس از مدتی ابن مسعود وارد مدینه شد و در یکی از نواحی آن منزل گزید. عبد الله بن عمر از من خواست تا به همراه او به ملاقات ابن مسعود بروم، من نیز اجابت کردم. وقتی نزد وی نشستیم از وی درباره ی این حدیث پرسیدم و همان گونه که من برای ابن عمر روایت کردم، ابن مسعود نیز نقل نمود».

طبرانی در المعجم الکبیر ۳۶۲/۲۲ و ۳۷۳ آورده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «کسانی بر شما حکمرانی خواهند کرد که اختیار روزی شما را به دست می گیرند، با شما سخن به دروغ می گویند و کرداری ناپسند را شیوه ی خود قرار می دهند، از شما راضی نخواهند شد تا اینکه کارهای قبیح آنان را نیکو شمرده و دروغ آنها را تصدیق نمایید. به اندازه ای که به حق تن دهند، از آنان پیروی کنید، اما اگر پا را فراتر گذاشته از حق تجاوز نمودند، اگر کسی در مقابل آنان [ایستاد و] کشته شد، شهید است».

همان مصدر ۳۷۵/۲۲ به نقل از صدقی آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «پس از من خلفایی خواهند آمد، و پس از آنها امیران، در پی ایشان پادشاهان و پس از آنها ستمگران. سپس مردی از اهل بیتم قیام کرده و زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ستم آکنده شده است».

نگارنده: نمی توان احادیث مربوط به پیشوایان گمراهی را از صحابه دور کرد و دامان آنان را از این مطلب پاک و منزّه داشت، چرا که بخاری در صحیح خود ۲۰۸/۷ احادیث حوض را که صراحت دارد در اینکه اکثر صحابه پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) راه انحراف را در پیش گرفتند و لذا در آتش داخل خواهند شد و جز افراد اندکی از آنان نجات نخواهند یافت، نقل نموده است.

وی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند که فرمود: «در حالی که ایستاده ام، می بینم گروهی می آیند، همین که آنان را می شناسم، یکباره فرشته ای از میان من و آنان خارج شده، خطاب به آنان می گوید: بیاید، پس من می گویم: به کجا؟ وی پاسخ می دهد: به خدا سوگند به سوی آتش، می پرسم: چه کرده اند؟ می گوید: آنان پس از شما راه ارتداد را در پیش گرفته، قهقرا به عقب بازگشتند! سپس گروهی [دیگر] می آیند، همین که آنان را می شناسم، یکباره فرشته ای از میان من و آنان خارج شده، خطاب به آنان می گوید: بیاید، پس من می گویم: به کجا؟ وی پاسخ می دهد: به خدا سوگند به سوی آتش، می پرسم: چه کرده اند؟ می گوید: آنان پس از شما راه ارتداد را در پیش گرفته، قهقرا به عقب بازگشتند! پس نمی بینم کسی از آنان نجات یابد، مگر به تعداد شترانی که از گله جدا و گم شده اند».

نکته ای شایان توجه: احادیث خروج بر رهبران گمراهی به واسطه ی دستبرد دستگاه سلطه، مورد تناقض گویی راویان قرار گرفته است، لذا می بینیم برخی از احادیث از هر گونه قیامی در مقابل آنان نهی می کند، گرچه هر نوع ظلمی را مرتکب شوند. این در حالی است که بعضی دیگر فرمان به قیام و ایستادگی در مقابل آنان می دهد، حتی اگر منجر به شهادت گردد. برخی نیز تا زمانی که آنان نماز را بر پا می دارند، از خروج نهی می کند!

پیروی از حاکمان موجب گمراهی است، و سرپیچی موجب مرگ!

المعجم الکبیر ۱۷۶/۸ از ابی امامه آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «بر اتم از گرسنگی ای که آنان را هلاک و دشمنی که آنان را از پای درآورد نمی هراسم، بلکه بر ایشان از پیشوایانی گمراه کننده بیم دارم، که اگر از آنان اطاعت کنند آنها را به گمراهی می کشانند، و اگر عصیان کنند به قتل رسانند».

المعجم الصغیر ۲۶۴/۱ به نقل از معاذ بن جبل از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین می آورد: «هدیه را تا وقتی که هدیه است بپذیرید، اما اگر به رشوه ی در قبال دین تبدیل شد، از پذیرش آن خودداری کنید، و البته شما آن را خواهید پذیرفت، چرا که فقر و نیازمندی به شما اجازه نمی دهد. بدانید دنیا به کام مشرکان - یعنی همان کسانی که در پی عیش و بطالت بودند - گشت، اما تمامی آنان کشته شدند و از میان رفتند. آگاه باشید که اسلام است که پایدار می

ماند، پس با کتاب خدا باشید، هر کجا که رفت.

بدانید کتاب خدا و حاکمیت از یکدیگر خواهند گسست [و حاکمان به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نخواهند کرد، هم چنان که همین طور شد] پس از کتاب جدا نشوید. آگاه باشید که فرمانروایانی خواهند آمد که در آنچه به سود خودشان است برای خود حکم می کنند، اما در آنچه به سود شما باشد برای شما حکم نمی کنند، اگر از آنان اطاعت نمایید شما را گمراه می کنند، و اگر سریچی کنید به قتل می رسانند.

معاذ پرسید: ای رسول خدا! در چنین شرایطی چه کنیم؟ فرمود: همان کاری که یاران عیسی بن مریم کردند، با اَرّه تکه تکه شدند و بر صلیب ها آویزان گشتند [اما زیر بار ستم نرفتند]، مرگی که در اطاعت فرمان خدا باشد، بهتر از زندگی در نافرمانی اوست». (۱۰)

عبد الرزاق صنعانی در المصنف ۳۲۹/۱۱ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «امیرانی بر شما حاکم خواهند شد که برخی از فرامین [الهی] را کنار می گذارند، هر کسی با آنان مخالفت کند، [در آخرت] نجات می یابد، و کسی که کردار آنان را ناپسند شمارد جان به سلامت به در می برد یا لا اقل امید آن می رود، و هر کسی که در میان آنان باشد هلاک گشته یا در شُرُف تباهی خواهد بود».

همو در ۳۳۰/۱۱ از حسن بصری مشابه این روایت را نقل می کند و در ادامه می افزاید: «گفتند: ای رسول خدا! آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: تا وقتی که نماز می خوانند، نه». (۱۱)

این احادیث [که گاهی در بردارنده ی لفظ امام است، گاه خلیفه و گاهی امیر] خود دلیل بر آن است که مقصود از امراء، خلفاء و پیشوایان یکی می باشد و آن هم حکام پس از ایشان است. معرفی پیشوایان گمراهی توسط امیر المؤمنین (علیه السلام):

در نهج البلاغه ۱۸۸/۲ آمده است که شخصی از امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی احادیث بدعت آور و گوناگونی روایاتی که در میان مردم رواج داشت پرسید، ایشان فرمودند: «بعضی از احادیثی که در دست مردم است، حق است و برخی هم باطل، هم راست دارد و هم دروغ، هم ناسخ و هم منسوخ، هم عام و هم خاص، هم محکم و هم متشابه، هم احادیثی که

درست ثبت شده و هم احادیثی که با ظن و گمان روایت شده است. در زمان پیامبر آن قدر به ایشان نسبت دروغ دادند که ایشان به سخنانی ایستاد و فرمود: هر کسی عمداً نسبت دروغ به من دهد، در جایگاهش در آتش منزل کند.

کسانی که برای حدیث نقل می کنند، تنها چهار دسته اند و پنجمی ندارند: اول منافقی که تظاهر به ایمان می کند و خود را به آداب اسلام جلوه می دهد، [اما] از گناه پرهیز نکرده، باکی ندارد، و از روی عمد به پیامبر نسبت دروغ می دهد! اگر مردم می دانستند که او منافق و دروغگوست، سخنش را نپذیرفته و گفتارش را تصدیق نمی کردند، ولیکن گفتند: او همراه رسول خدا بوده، حضرت را دیده و از ایشان شنیده و فرا گرفته است، و لذا سخنش را می پذیرند. ولی خدا درباره ی منافقین به تو خبر داده و آنان را برای تو وصف نموده است. منافقان، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با دروغ بستن و بهتان زدن، به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش تقرب جستند، و لذا حاکمان ایشان را ولایت دادند و برگردن مردم سوار کردند و به وسیله ی آنان دنیا را به کام خود در آوردند. مردمان تنها با سلاطین و دنیا هستند، مگر کسی که خدا او را نگاه دارد. این یکی از آن چهار گروه است...» (۱۲)

در کافی ۶۲/۸ از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند که ایشان در حالی که از امت شکوه می کرد فرمود: «والیانی که پیش از من بودند اموری را بر خلاف دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مرتکب شدند، در حالی که از روی عمد در صدد مخالفت با آن حضرت بودند، عهد او را نقض کردند و سنت او را تغییر دادند. اگر مردمان را بر ترک آنها وامی داشتم، و آن امور را به جایگاه های خود و آن گونه که در عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود باز می گرداندم، هر آینه لشکریانم از پیرامون من پراکنده می شدند... به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز برای انجام فریضه و نماز واجب گرد نیایند، به آنها گفتم که تجمّعتان برای نوافل و نمازهای مستحبی بدعت است، اما برخی از سپاهیانم و کسانی که در کنار من می جنگیدند فریاد بر آوردند: ای مسلمانان! سنت عمر دگرگون شد، او ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می کند! و ترسیدم در ناحیه ای از لشکرم بشورند. چه افتراق و از هم گسستگی، اطاعت از پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش که

من از این امت دیدم».

معرفی رهبران گمراهی توسط عبادة بن صامت:

ابن ابی شیبہ در المصنف ۸/ ۶۹۶ روایت می کند: «عبادة بن صامت از شام به قصد حج، به مدینه آمد. در مدینه نزد عثمان بن عفان رفت و گفت: ای عثمان! آیا تو را از آنچه که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم آگاه سازم؟ عثمان گفت: بگو! عباده گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: بر شما کسانی به حکومت خواهند رسید که شما را به آنچه درست می دانید فرمان می دهند، ولیکن آنچه را که زشت و ناپسند می شمارید، انجام می دهند. اینان بر شما هیچ گونه حق اطاعتی ندارند».

حاکم در المستدرک ۳/ ۳۵۷ از عباده چنین آورده است: «بر شما فرمانروایانی سر کار خواهند آمد که به آنچه درست می دانید فرمان می دهند، ولیکن آنچه را که زشت و ناپسند می شمارید انجام می دهند، اینان بر شما هیچ گونه حق اطاعتی ندارند، پس خود را سرزنش نکنید. آنگاه افزود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، معاویه از شمار آنان است، و عثمان هیچ اعتراضی بر او نکرد» (۱۳). حاکم این روایت را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می شمارد.

در مسند ابو سعید شاشی ۳/ ۱۷۲ از رفاعه نقل کرده است: «عبادة بن صامت در شام شترانی را دید که بار آنها شراب بود، پرسید: بارشان چیست؟ روغن است؟ گفتند: نه، شراب است و برای معاویه به فروش می رسد. عباده هم چاقویی بزرگ از بازار تهیه کرد و به طرف بارها رفت و همه مشکها را پاره نمود.

معاویه به ابو هریره که در آن زمان در شام بود پیغام داد و گفت: آیا جلوی برادرت عبادة بن صامت را نمی گیری؟ او صبح ها به بازار می رود و کسب و کار ذمیان را فاسد می کند، و شب در مسجد می نشیند و کاری جز آبروریزی و عیب جویی از ما ندارد. جلوی برادرت را بگیر. ابو هریره نزد عباده رفت و گفت: ای عباده! با معاویه چه کار داری؟ بگذار هر کاری می خواهد انجام دهد! خدا در قرآن می فرماید: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ، (۱۴) آنان امتی بودند که گذشتند، دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست.

عباده پاسخ داد: ای ابو هريره! وقتی که ما با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردیم، تو نبودی، ما با ایشان بیعت کردیم که در همه ی حالات، چه در حال نشاط و چه در کسالت از ایشان اطاعت و پیروی کنیم، و در حال تنگدستی و گشاده دستی انفاق نماییم، امر به معروف و نهی از منکر کنیم و در راه خدا سخن بگوییم و از سرزنش ملامت گران هراس نداشته باشیم.

با ایشان بیعت کردیم که هنگامی که نزد ما به یثرب آمد، او را یاری کنیم و چنان که خود و همسران و خاندانمان را حفظ می کنیم، از ایشان نیز محافظت نموده و در مقابل، پاداشمان بهشت باشد و هرکسی به بیعت خود با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وفادار بماند، خداوند بهشت را به او ارزانی خواهد داشت، و من نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، (۱۵) و کسی که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند. ابوهریره وقتی این سخنان را شنید، دیگر چیزی نگفت.

معاویه به عثمان در مدینه نوشت که عبادۀ بن صامت، شام را بر من شورانده است، پس یا دست از سر ما بردارد، یا اینکه او را با شام رها می کنم. عثمان در پاسخ معاویه نوشت که عبادۀ را روانه ی مدینه کن. معاویه هم همین کار را کرد. وقتی عبادۀ بر عثمان وارد شد، جز عثمان کسی از صحابه در آنجا نبود، اما از تابعین که صحابه را درک کرده بودند جماعت بسیاری حضور داشتند. عثمان متوجه او نشد تا اینکه یکباره او را در گوشه ای دید که نشسته است، پس رو به عبادۀ کرد و گفت: ما با تو چه کار داریم؟

عبادۀ تمام قامت برخاست و گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: پس از من کسانی امورتان را در دست خواهند گرفت که آنچه را زشت و ناپسند می دانید، برای شما خوب معرفی می کنند، و آنچه را خوب و درست می دانید، بد و نادرست می شمارند. برای کسی که نافرمانی خدا را می کند هیچ حق اطاعتی نیست، پس از راه پروردگارتان گمراه نشوید. سوگند به خدایی که جان عبادۀ در دست اوست، معاویه از شمار آنان است.

عثمان هم هیچ اعتراضی بر او نکرد». (۱۶)

تصریح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اینکه برخی پیشوایان گمراهی از صحابه هستند!

عبد الرزاق در المصنف ۳۴۵/۱۱ از جابر نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به کعب بن عجره فرمود: «خدا تو را از شرّ حکمرانی سفیهان حفظ کند. وی پرسید: مقصود از حکمرانی اینان چیست؟ فرمود: امرایی پس از من خواهند بود که به راهنمایی من رهنمون نشده و به سنتّم گردن نمی نهند. کسانی که دروغ ایشان را راست انگارند و در ستم یاریشان نمایند، از من نیستند و من هم از ایشان نیستم و در کنار حوض نزد من نمی آیند. اما کسانی که دروغ ایشان را راست نمی انگارند، و بر ستم یاری نمی نمایند، از منند و من نیز از ایشان هستم و در کنار حوض نزد من می آیند.

ای کعب بن عجره! روزه سپری [در برابر آتش] است، صدقه گناه را محو می کند و نماز موجب نزدیکی به خداست.

ای کعب بن عجره! کسی که گوشت بدنش از مال حرام روییده باشد، هرگز وارد بهشت نمی شود و او سزاوار آتش است.

ای کعب بن عجره! مردمان دو گونه اند: یا خود را می خرنند و آزاد می کنند، یا خود را فروخته، گرفتار می نمایند». (۱۷)

در مسند احمد ۵/۱۱۱ از خباب بن ارت نقل می کند: «بر در خانه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) منتظر ایشان بودیم تا برای نماز ظهر بیرون بیایند. وقتی بیرون آمدند، فرمودند: به گوش باشید، گفتیم: گوش به فرمانیم، دوباره فرمود: گوش کنید، و پاسخ دادیم: گوش به فرمان هستیم، آنگاه فرمود: کسانی بر شما حکومت خواهند کرد، آنان را در ستمشان یاری ننمایید. هر کس دروغشان را راست انگاشت، هرگز در کنار حوض نزد من نخواهد آمد». (۱۸)

مسلم در صحیح خود ۶/۲۰ روایت کرده است که رهبران گمراهی بلا فاصله پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهند بود. او چنین نقل می کند: «حذیفه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: ای رسول خدا! ما گرفتار شرّ و بدی بودیم و خدا خیری آورد که اکنون در آن به سر می بریم، آیا پس از این خیر، شرّی هست؟ فرمود: آری! پرسید: آیا در پس آن، خیری خواهد بود؟ فرمود: آری! گفت: آیا پس از آن خیر، شرّ دیگری هست؟ فرمود: بلی،

گفت: چگونه؟ فرمود: پس از من رهبرانی خواهند بود که به راهنمایی من رهنمون نمی شوند و از سنت من پیروی نمی کنند. در میان آنها مردانی خواهند بود که قلب هایشان قلب های شیاطین است که در بدن های آدمیان قرار دارد.

پرسید: ای رسول خدا! اگر آن زمان را دریافتم، چه کنم؟ فرمود: فرمان حاکم را شنیده، از او اطاعت می کنی، گرچه بر پشتت بزند و مالت را بستاند، پس بشنو و اطاعت کن».

عمر می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی رهبران گمراه کننده مخفیانه با من

سخن گفتند!

در مسند احمد ۴۲/۱ آمده است که عمر به کعب الاحبار گفت: «از تو مطلبی را می پرسم، پس جوابش را کتمان نکن! کعب گفت: به خدا قسم آنچه را بدانم از تو مخفی نخواهم داشت! عمر پرسید: از چه چیزی بیشتر بر امت محمد بیم داری؟ کعب پاسخ داد: رهبران گمراه کننده! عمر گفت: راست گفתי، رسول خدا این مطلب را مخفیانه به من گفته بود». (۱۹)

طبرانی در مسند الشامیین ۹۷/۲ از کعب الاحبار از عمر بن خطاب نقل می کند که رسول خدا مخفیانه به من فرمود: «بیش از هر چیزی برای امت، از پیشوایان گمراهی می هراسم. کعب می گوید: من هم گفتم: به خدا سوگند، از چیزی به جز آنها برای این امت نمی ترسم».

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها یک بار به خانه ی عمر آمد!

حلیة الاولیاء ۱۱۹/۵ به نقل از عمر بن خطاب می نویسد: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که غم را در چهره شان احساس می کردم، دست به ریش من زد و فرمود: إنا لله وإنا إلیه راجعون! جبرئیل هم اکنون نزد من آمد و گفت: إنا لله وإنا إلیه راجعون! گفتم: درست است، ما برای خداییم و به سوی او باز می گردیم، اما چرا این آیه را خواندی؟ پاسخ داد: با گذشت اندک زمانی پس از شما امت گرفتار فتنه می شوند، پرسیدم: فتنه کفر یا گمراهی؟ گفت: هر دو خواهد بود! گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که کتاب خدا را میان آنها به جا خواهی گذاشت؟ در پاسخ گفت: با کتاب خدا دچار فتنه می گردند و این کار توسط امیران و قاریان انجام می پذیرد! امیران مردم را از حقوقشان باز داشته، به آنان ستم می

کنند که این کار منجر به جنگ وجدال شده، فتنه‌ی مردمان را در پی خواهد داشت! قاریان هم از خواست امیران پیروی می‌کنند و بر ضلالت آنان افزوده، خودداری نمی‌نمایند.

پرسیدم: چگونه می‌توان از دست اینان جان به سلامت به در برد؟ جبرئیل گفت: با خویشتن داری و شکیبایی! اگر حقوقشان را دادند بگیرند، اما اگر منع کردند از آن بگذرند». الدر المنثور ۳/ ۱۵۵: «حکیم ترمذی از عمر بن خطاب نقل کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به سراغ من آمد، من اندوه را در چهره‌ی ایشان مشاهده می‌کردم، پس ریش مرا گرفته...». (۲۰)

در گزارش دیگری نیامده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) غیر از این مورد به خانه‌ی عمر رفته باشند!

علت گرفتاری امت به رهبران گمراه کننده:

علت اینکه این امت به پیشوایان گمراهی دچار شدند، آن است که با فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مخالفت کرده، به بالاترین خدمتی که پیامبری به امت خود کرده است پشت پا زدند. آن حضرت در آن بیماری که منجر به وفاتشان شد، اصحاب را فرا خواندند و خواستند عهده‌ی بنویسند که آنان را تا روز قیامت از خطر گمراهی نگاه داشته، سروران عالم قرار دهد. اما قریش احساس کرد که ایشان قصد آن دارد که ولایت حضرت امیر و عترت (علیهم السلام) را به طور رسمی بنویسد و از قریش بر آن اقرار بگیرد و آنها را وادار به اطاعت نماید. لذا عمر بن خطاب به پا خواسته، رو در روی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: ما هیچ نیازی به وصیت شما نداریم، کتاب خدا برای ما کافی است! قریشیان و طلقاء [آزادشدگان به دست پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در فتح مکه] نیز سخن عمر را تأیید کرده، فریاد زدند: همان که عمر گفت، همان که عمر گفت! کتاب خدا برای ما کافی است، برای او چیزی نیاورید، او هیچ نخواهد نوشت و گفتار کفر را بر زبان جاری کرده، گفتند: پیامبرتان هذیان می‌گوید! وصدا به فریاد بلند کردند.

برخی از اصحاب و بعضی زنان آن حضرت فریاد زدند: برای او [قلم و کاغذ] بیاورید تا بنویسد، ولیکن دیگران گفتند: هیچ چیزی نیاورید، از خود او پرسید، هذیان می‌گوید!

آنان آمادگی آن را داشتند که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر نوشتن وصیت خود اصرار ورزد، ارتداد خود را از اسلام علنی کنند و بگویند که او پیامبر نبوده، بلکه تنها در صدد تأسیس حکومت برای بنی هاشم بوده است. لذا حضرت بر آنان خشمگین شد و آنها را بیرون راند.

این تنها موردی بود که ایشان اصحابش را طرد کرد و آن گونه که بخاری نقل می کند فرمود: «از نزد من برخیزید، روا نیست که نزد من اختلاف کنید، حالی که من دارم بهتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می خوانید!»

مقصود از آن چه آن حضرت را بدان فرا می خواندند آن بود که بر نگاشتن وصیتش اصرار کند و این توجیهی شود بر این که آنان ارتداد خود را علنی سازند.

پس از این ماجرا، ابن عباس پیوسته می گفت: مصیبت، تمام مصیبت آن بود که مانع شدند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وصیتش را بنویسد. (۲۱)

احادیث پیرامون شجره ی ملعونه در قرآن، گمراه گران را معلوم می کند:

خداوند متعال می فرماید:

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا، هنگامی که به تو [ای پیامبر!] گفتیم: پروردگارت بر همه ی مردم احاطه دارد، و آن رؤیا را که به تو نمایانندیم، و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم، و ما آنان را بیم می دهیم، ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید». (۲۲)

سنیان روایت می کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را به رهبران گمراه کننده از بنی امیه تفسیر نموده است.

در مجمع الزوائد ۵/۲۴۳ در حدیثی که آن را از ابو یعلی نقل و توثیق می کند، آورده است که ابو هریره می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در خواب دید که گویا بنی حکم بر منبرش بالا و پایین می پرند، صبح آن روز با عصبانیت فرمود: چرا باید ببینم که بنی حکم مانند میمون از منبرم بالا می پرند؟

راوی می افزاید: کسی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را پس از این ماجرا تا زمانی که از دنیا رفتند، خندان ندید!»

در همین منبع ۲۴۰/۵ از عبد الله بن عمرو روایتی را می آورد و آن را صحیح می شمارد، وی می گوید: «نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودیم و [پدرم] عمرو بن عاص رفته بود تا لباسش را به تن کند و به من پیوندد. آن حضرت در این حال فرمود: مردی ملعون بر شما وارد می شود. به خدا قسم پیوسته هراسان بودم و بیرون و داخل را نگاه می کردم [که ببینم چه کسی می آید] تا این که فلانی وارد شد، مقصود او حَکَم است».

المعجم الكبير ۹/۳ از امام حسن (علیه السلام) در پاسخ به اعتراض شخصی درباره ی صلح با معاویه، نقل می کند که فرمودند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در رؤیا بنی امیه را دید که یکی پس از دیگری بر منبرش سخنرانی می کنند. این رؤیا ایشان را آزرده تا آنکه این آیه نازل شد: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، (۲۳) همانا ما تو را کوثر دادیم، که نام نهری است در بهشت. هم چنین این آیات نازل گردید: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، (۲۴) همانا ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم، و تو چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر برتر و بالاتر است از هزار ماه، که بنی امیه در آن حکومت می کنند. قاسم بن فضل [که از راویان این حدیث است] می گوید: ما حساب کردیم همان هزار ماه بود، نه کمتر و نه بیشتر». (۲۵)

در فتح الباری ۲۸۷/۸ چنین روایت می کند: «ابن عباس از عمر درباره ی آیه ی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ، (۲۶) آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند، نگریستی؟ پرسید که منظور این آیه چه کسانی هستند؟ عمر گفت: مقصود، آن دو گروه فاجرتر که از بنی مخزوم و بنی امیه هستند می باشد، یعنی دایی های من و عمو های تو! اما دایی های مرا، خداوند در جنگ بدر از میان برد، ولیکن به عمو های تو تا چندی مهلت داده است!»

ابن حجر در ادامه حدیثی از حضرت امیر (علیه السلام) می آورد [که مقصود، آن دو گروه فاجرتر، یعنی بنی امیه و بنی مغیره می باشد، اما بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر ریشه کن

نمود ولیکن بنی امیه تا چندی مهلت داده شده اند] و درباره ی آن می گوید: «این حدیث در کتاب عبد الرزاق ونسائی وحاکم نیز هست، علاوه بر آنکه حاکم آن را صحیح دانسته است».

نگارنده: مقصود عمر از دایی هایش، بنی مخزوم است و عمر مادرش حنتمه را به آنها منتسب می کرد. اما خالد بن ولید [که خود از بنی مخزوم بود] این انتساب را نمی پذیرفت و عمر این آیه را می خواند:

«لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ. لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ» (۲۷) تا خداوند برخی از کسانی را که کافر شدند نابود کند، یا آنان را خوار سازد تا نومید بازگردند. هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست، یا [خدا] بر آنان می بخشاید یا عذابشان می کند، زیرا آنان ستمکارانند».

ولیکن معنای آیه [آن گونه که عمر برای شماتت خالد آن را شاهد می آورد وچنین می نمایاند که خالد از این کسانی است که مقصود آیه هستند، نمی باشد، بلکه] این است: خداوند اراده کرده برخی قبائل قریش را مهلت دهد، و برخی دیگر را با کشتن رهبرانشان واز میان بردن سیاسی از میدان به در برده، از صحنه ی مقابله با اسلام خارج کند. از این رو در تاریخ، نقش مهمی از اینان نمی بینیم.

گروهی از آنان بنو عبد الدار هستند، کسانی که سوارکاران و جنگجویان قریش بودند و امیر المؤمنین (علیه السلام) در بدر واحد بیش از ده تن از جنگ آوران آنان را کشت، که همگی جزء قهرمانان و پرچمداران قریش بودند.

گروهی دیگر بنو مغیره، که خاندان ریاستمدار از بنی مخزوم اند و پس از کشته شدن ابو جهل در جنگ بدر، دیگر خبری از آنان نیست. از میانشان تنها یک جنگجو باقی ماند و او خالد بن ولید بود که بعدها پسرش عبد الرحمن در خلافت طمع کرد و معاویه وی را کشت. همچنین پس از ابو بکر و عمر، دوران دو قبیله ی تیم و عدی نیز به سر آمد و فقط امیه و هاشم در صحنه سیاسی باقی ماندند.

گرچه در منابع حدیثی اهل سنت چنان که گذشت مقصود از آیه تنها برخی از قبایل قریش

عنوان شده اند، ولیکن در منابع و روایات ما، رسول خدا وائمه هدی (علیهم السلام) تأکید دارند که نه تنها بنی امیه و بنی مخزوم، بلکه تمامی قریش، مسئول و پاسخگوی کفران و تغییر نعمت الهی هستند.

امام صادق (علیه السلام) به عمرو بن سعید که از حضرت پیرامون همین آیه سؤال کرد، فرمودند: «شما در مورد این آیه چه می گوئید؟ پاسخ داد: ما می گوئیم که آنان دو گروه فاجرتر قریش یعنی بنی امیه و بنی مخزوم هستند. حضرت فرمود: بلکه مقصود تمامی قریش است. خداوند به پیامبرش فرمود: من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمتم را بر آنان تمام کردم و رسولی برایشان فرستادم، اما آنان کفران نعمت کردند و فرستاده ی مرا تکذیب نمودند». (۲۸) در کافی ۳۴۵/۸ از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند: «صبح هنگامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گرفته و غمگین بودند، امیر المؤمنین (علیه السلام) خدمت ایشان عرض نمود: ای رسول خدا! چرا شما را ناراحت و محزون می بینم؟ فرمودند: چرا چنین نباشم و حال آن که دیشب در خواب دیدم بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه از منبرم بالا می روند و مردم را از اسلام به قهقرا به جاهلیت باز می گردانند، پرسیدم: پروردگارا! این رخداد در زمان حیات من است یا پس از مرگم؟ فرمود: پس از مرگ».

اهل سنت این روایت را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صحیح می دانند: خلافت پس از من سی سال است:

مسند احمد ۲۷۳/۴ از نعمان بن بشیر می آورد: «با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد نشسته بودیم. بشیر بن سعد هم که سخنان آن حضرت را به خاطر می سپرد حضور داشت. ابو ثعلبه خشنی آمد و از بشیر پرسید: آیا گفتار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی حاکمان را به یاد داری؟ حذیفه [که حاضر بود] پاسخ داد: من خطبه ایشان را در خاطر دارم، پس ابو ثعلبه نشست. حذیفه گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر آن مقداری که خدا بخواهد نبوت میان شما خواهد ماند، و هنگامی که اراده کند آن را بر می دارد، سپس خلافتی به شیوه نبوت، آن مقداری که خداوند اراده نماید خواهد بود، تا آن زمان که آن را بر اساس مشیت خود بردارد، سپس پادشاهی ستمکارانه ای خواهد بود، تا

خداوند بساط آن را برچیند، پس از آن سلطنتی جبارانه خواهد آمد، که آن را هم از میان می برد، در نهایت [مجدداً] خلافتی به شیوه نبوت خواهد بود.

حبیب بن سالم که این روایت را از نعمان نقل می کند می گوید: وقتی عمر بن عبد العزیز بر مسند خلافت تکیه زد، یزید بن نعمان بن بشیر از یاران وی بود. این حدیث را برای یادآوری، به او نوشتم وگفتم: امیدوارم حکومت عمر بن عبد العزیز، آن حکومتی باشد که بعد از آن دو پادشاهی ستمکارانه و جبارانه قرار دارد! یزید بن نعمان نامه ی مرا نزد عمر بن عبد العزیز برد که خوشایند و مسرت وی را در پی داشت». (۲۹)

طیالسی در مسند خود ۳۱/ به نقل از معاذ بن جبل آورده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خداوند این امر را با نبوت و رحمت آغاز کرد، سپس خلافت و رحمت خواهد بود، پس از آن حکومتی ستمکارانه، و بعد حکومتی جبارانه با زور و غلبه و فساد در زمین خواهد بود که زنا کردن، نوشیدن شراب و پوشیدن حریر را حلال می شمارند، در این راه یاری می شوند و پیوسته دنیا به کام آنان است، تا خدا را ملاقات کنند».

در سنن دارمی ۱۱۴/۲ از ابو عبیده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین می آورد: «آغاز دینتان با نبوت و رحمت است، سپس حکومت و رحمت، بعد پادشاهی ای که هیچ خیری در آن نیست، سپس سلطنتی جبارانه که شراب و حریر در آن روا شمرده می شود». (۳۰)

نگارنده: این حدیث صحیح است و بنی امیه را به عنوان «رهبران گمراه کننده» معرفی می کند و تصریح دارد که حکومت معاویه و تمام کسانی که پس از وی تا عمر بن عبد العزیز آمدند، حکومتی جبارانه، ظالمانه و غیر شرعی بوده است.

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۶۱/۸ می گوید: «اشاره وی [ذو عمرو یمانی در روایت بخاری (۳۱)] بدین سخن [که هرگاه پای شمشیر به میان آید، سلطنت و پادشاهی خواهد بود] با حدیثی که احمد و اصحاب سنن آورده اند و ابن حبان و دیگران آن را صحیح شمرده اند مطابقت دارد که سفینه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند:

خلافت پس از من سی سال است، و پس از آن به حکومتی ظالمانه تبدیل می شود».

البانی در صحیحہ ۷۴۲/۱ می نویسد: «این حدیث را احمد، ابوداود، ترمذی و حاکم نقل کرده

اند و دلیل بر صدق نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است، چون ابوبکر سال ۱۱ هجری بر مسند حکومت نشست و حسن بن علی، سال ۴۱ از خلافت کناره گیری کرد که سی سال تمام می شود».

ما سنیان را با این حدیث [که خود صحیح می دانند] ملزم می نمایم تا بپذیرند حکومت معاویه و امثال وی نامشروع است. لکن ما خود آن را نمی پذیریم، چرا که با وصیت متواتر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به امیر المؤمنین و عترت (علیهم السلام) تعارض دارد، هم چنان که آن را تلاشی برای خارج کردن عمر بن عبد العزیز از دایره ی نکوهش عام و فراگیر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی بنی امیه می دانیم.

حکومت رهبران گمراهی و پیروان آنان تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ادامه دارد:

مقدسی سلمی در عقد الدرر / ۶۲ به نقل از حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «بدا به حال این امت از پادشاهان جبار که چگونه می کشند و چسان می ترسانند، مگر کسانی را که آشکارا از آنها اطاعت کنند. مؤمن پارسا، با زبان خود تظاهر به دوستی می کند، اما قلباً از آنان گریزان است.

پس آنگاه که خداوند اراده کند دوباره اسلام را عزیز و سربلند گرداند، تمام ستمگران را از بین می برد و اوست که بر هر آنچه بخواهد قادر است، و تواناست که امتی را پس از فساد و تباهی اصلاح کند.

ای حذیفه! اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی کند تا مردی از اهل بیتم حکمرانی نماید. معرکه ها بر دست او واقع می شود و اوست که اسلام را پدیدار می کند. خداوند از وعده اش تخلف نمی کند و او سریع الحساب است.

مقدسی در ادامه می نگارد: حافظ ابو نعیم اصفهانی این حدیث را در صفة المهدی آورده است» (۳۲).

فصل (۲): دجال / دجال در نگرش مسلمین، یهود و آن دسته از صحابه که تحت تأثیر اندیشه

ی یهود بودند

دجال در نگرش اهل بیت (علیهم السلام):

آنچه در منابع شیعیان درباره ی دجال و حرکت وی بیان شده است، با آنچه در احادیث سنی هاست، از چند جهت تفاوت دارد:

۱. نزد ما شیعیان، دجال یهودی است و بر ضد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دست به شورش جهانی می زند. این رخداد پس از ظهور امام و برپایی دولت جهانی ایشان و نیز بعد از فرود آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) از آسمان، اتفاق می افتد. پیروان او یهودیان و ناصبی ها هستند. ظاهراً دجال از پیشرفت دانش آن روزگار نیز استفاده می کند و از فریب کاری و افسونگری نیز بهره خواهد جست! کمال الدین / ۵۲۸ از عبد الله بن عمر نقل می کند که اکثر پیروان دجال یهودیان، زنان و اعراب هستند.

۲. احادیث شیعیان از عناصر اسطوره ای و افسانه ای دجال که در منابع دیگران به وفور یافت می شود، عاری است.

۳. کعب الأحبار معتقد است که شورش دجال بلافاصله پس از فتح قسطنطنیه است و قیامت پس از آن برپا می شود. اما چنین پنداری در منابع ما مردود است، چرا که دولت عدل الهی زمانی طولانی استمرار خواهد داشت.

۴. در روایات ما، دجال آخرین طاغوت و پیشوای گمراهی است.

در کافی ۲۹۶/۸ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «تا ظهور دجال، برای هر کسی که مردم را به سوی خویش بخواند، کسانی خواهند بود که با او بیعت کنند و هر کس پرچم گمراهی برافرازد، صاحب آن طاغوت است».

در بصائر الدرجات / ۳۱۷ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر سؤالی دارید پرسید. به خدا سوگند، از من درباره ی گروهی که یکصد نفر را رهبری می کنند نمی پرسید، مگر آنکه به شما خواهم گفت رهبر و دعوت کننده ی به آن کیست، تا زمانی که دجال خروج کند».

۵. عمده ی دشمنان اهل بیت پیروان دجال اند.

در امالی شیخ طوسی ۱/ ۵۹ از رافع غلام ابوذر آمده است: «ابوذر (رحمه الله) را در حالی که حلقه ی در کعبه را گرفته ورو به جانب مردم کرده بود دیدم که می گفت: نزد کسی که مرا می شناسد من جندب ام و برای آنکه مرا [بدین نام] نمی شناسد، ابوذر غفاری، شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هر کسی که با من در این زمان وبا اهل بیتم پس از من بجنگد، خداوند او را در آخر الزمان در میان پیروان دجال قرار خواهد داد. همانا اهل بیتم در میان شما همانند کشتی نوح اند که هر کسی سوار آن شود، نجات یافته و کسی که سربچی کند، غرق خواهد شد، و بسان باب حطه [در میان بنی اسرائیل] هستند که هر که از آن وارد شود نجات یابد، و هر آنکه داخل نشود هلاک گردد». (۳۳)

محاسن برقی ۱/ ۹۰ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هر کسی با ما اهل بیت دشمنی کند، خدا او را یهودی محشور گرداند. گفتند: ای رسول خدا! حتی اگر شهادتین را بگویند؟ فرمود: آری، با این دو کلمه تنها از ریخته شدن خونسش یا از پرداخت جزیه - با حالت خواری - جلوگیری می کند.

در ادامه فرمودند: هر کسی با ما اهل بیت دشمنی کند، خدا او را یهودی محشور می کند. پرسیدند: ای رسول خدا! چگونه چنین می شود؟ فرمود: اگر دجال را دریابد، به او ایمان می آورد». (۳۴)

در رجال کشی ۲/ ۶۹۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید و آنها را در هوا قرار داد، پس هر آنچه از آنان در آنجا یکدیگر را شناختند، در اینجا با هم الفت گرفتند و هر آنچه در آنجا یکدیگر را شناختند در اینجا دچار اختلاف شدند. هر کسی که به ما اهل بیت نسبت دروغ دهد، خداوند او را در روز قیامت نابینا و یهودی محشور گرداند، و اگر دجال را درک کند به او ایمان می آورد، و اگر او را درک نکند در قبر به او ایمان خواهد آورد».

مشارق انوار الیقین ۵۲/ از ابو سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «ای مردم! هر کسی با ما اهل بیت دشمنی ورزد، خداوند او را یهودی محشور کند و اسلامش نفعی برایش نخواهد داشت. اگر دجال را دریابد، به او ایمان می آورد، و اگر بمیرد

خداوند او را از قبر برانگیزد تا به او ایمان آورد». (۳۵)

معنای این احادیث آن است که ناصبی ها در زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم پیمانان و پیروان یهود خواهند بود.

۶. بر اساس روایات ما ورود به مدینه بر دجال حرام است که مشابه آن را سنیان نیز روایت کرده اند.

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه ۵۶۴/۲ نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) دجال را یاد کرده فرمودند: «هر دشت و پهنه ای را زیر پا می نهد مگر مکه و مدینه را، زیرا که بر هر گذرگاهی از گذرگاه های مکه و مدینه فرشته ای است که آنجا را از طاعون و دجال حفظ می کند». (۳۶)

[اهل سنت علی رغم اینکه مشابه این حدیث را روایت کرده اند] ولیکن مواردی را از آن استثناء کرده اند و بدین وسیله حرمت ورود وی به مدینه را نقض نموده اند، مواردی که در روایات ما یافت نمی شود. آنان چنین تصویر کرده اند که دجال داخل مدینه می شود.

۷. روایت مرسل وجود دارد و از آن چنین فهمیده می شود که دجال اهالی بصره را می کشد. در شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ۲۸۹/۱ آمده است: «وقتی جنگ امیر المؤمنین (علیه السلام) با اصحاب جمل تمام شد، به منادی دستور دادند تا میان اهالی بصره ندا دهد که به خواست خدا از فردا تا سه روز نماز جماعت برگزار می شود و بهانه ای برای شرکت نکردن قابل قبول نیست، مگر کسی عذر موجه یا بیماری داشته باشد، پس [تخلف نکرده و] راهی برای مؤاخذه تان قرار ندهید.

وقتی مردم گرد آمدند، امام (علیه السلام) در مسجد جامع برای آنان نماز صبح گزارد، بعد از اتمام نماز ایستاد و به دیوار سمت قبله در طرف راست مصلاً تکیه داد و سخنرانی کرد. امام (علیه السلام) خدا را سپاس گفت و چنان که شایسته ی اوست ستود، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درود فرستاد و برای مردان و زنان مؤمن و مسلمان طلب آمرزش کرد، آنگاه فرمودند:

ای اهالی شهر زیر و رو شده، که سه بار ساکنانش را زیر و رو کرد و خدا برای چهارمین بار آن را

زیر ورو خواهد کرد، ای سپاه آن زن و یاران آن حیوان [شتر عایشه]! تا وقتی آن حیوان نعره می زد، جنگیدید، اما چون پی شد، پا به فرار گذاردید. اخلاق شما پست و آب آشامیدنی تان شور و ناگوار است. سرزمین شما متعفن ترین سرزمین های خدا و دورترین آنها از آسمان است. نه دهم شر و فساد در شهر شما نهفته شده است، کسی که در شهر شما باشد، به خاطر گناه اوست، و آن کس که بیرون برود، عفو خداوند او را در یافته است، گویی شهر شما را می بینم که آب تمام آن را فرا گرفته و همانند سینه ی پرنده ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره های مسجد دیده نمی شود.

در اینجا احنف بن قیس برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! این اتفاق چه زمانی رخ می دهد؟ حضرت فرمود: ای ابا بحر! بین تو و آن زمان قرن ها فاصله است و تو هرگز آن هنگام را در نخواهی یافت. اما حاضران به غائبان برسانند تا به برادرانشان خبر دهند هنگامی که دیدند کلبه های بصره به خانه تبدیل شد و نیزار هایش به کاخ، پس فرار کنید که آن روز بُصیره [بصره ی کوچک] ندارید!

سپس به سمت راست رو کرده، فرمود: فاصله شما با منطقه اُبله چقدر است؟ منذر بن جارود گفت: پدر و مادرم فدای شما، چهار فرسخ. فرمود: درست گفتی، سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را برانگیخت و با نبوت گرامی داشته، به رسالت اختصاص داد و روحش را به بهشت برد، هم چنان که از من می شنوید، از ایشان شنیدم که فرمودند: یا علی! آیا می دانی مسافت بین منطقه ای به نام بصره تا جایی که اُبله نامیده می شود، چهار فرسخ است؟ سرزمین اُبله محل مالیات بگیران خواهد بود و هفتاد هزار نفر از اتم در آن محل شهید می شوند که مقام شهدای بدر را خواهند داشت.

منذر سؤال کرد: ای امیر مؤمنان! پدر و مادرم فدای شما، چه کسی آنها را می کشد؟ فرمودند: برادران جن. آنان گروهی همچون شیاطین اند، سیاه پوست، بد بو و بسیار شرور هستند و غنیمت شان اندک است [چرا که اهتمام آنان به کشتن است نه کسب غنیمت]. خوشا به حال کسی که آنان را بکشد یا به دست آنان کشته شود. در آن زمان، گروهی برای جهاد با آنها قیام می کنند که در چشم متکبران آن روزگار خوار و در زمین گمنامند، ولی در آسمان

مشهور. آسمان واهل آن وزمین واهل آن برایشان می‌گیرند.

در این هنگام دیدگان حضرت پر از اشک شد و فرمود: ای بصره! بدا به حال تو، از لشکری که نه گرد و غباری دارد، و نه سر و صدایی.

منذر پرسید: ای امیر مؤمنان! از آنچه فرمودید، چه بر سر اهالی بصره بر اثر غرق شدن خواهد آمد؟ وویح وویل یعنی چه؟ فرمود: اینها دو در هستند، ویح در رحمت وویل در عذاب. ای پسر جارود! فتنه‌های بزرگی به وقوع خواهد پیوست، یکی از آنها آن است که گروهی خواهند بود که یکدیگر را می‌کشند، و نیز فتنه‌ای که در پی آن خانه‌ها ویران می‌شود، اموال به غارت می‌رود، مرده‌ها کشته می‌شوند و زنان اسیر شده، ذبح می‌گردند. وای که تا چه اندازه سرگذشت آن زنان عجیب است!

از دیگر فتنه‌ها آن است که دجال اکبر در آن منزل می‌کند. او یک چشم است، چشم راستش کور و چشم دیگرش گویا خون آلود است و از سرخی چونان لخته‌ی خونی می‌نماید. حدقه‌ی چشمش چنان از کاسه بالا زده که گویی دانه انگوری است که روی آب آمده باشد. از اهالی بصره، به تعداد شهدای اُبله از او پیروی می‌کنند. انجیل‌هایشان را بر سینه دارند، برخی کشته شده و بعضی می‌گیرزند. پس از آن زمین لرزه‌ای است، سپس پرتاب، به دنبال آن فرو رفتن زمین و در پی آن مسخ خواهد بود. آنگاه گرسنگی و قحطی شدیدی پیش می‌آید و بعد از آن مرگ سرخ که همان غرق شدن است، خواهد بود.

ای منذر! برای بصره سه نام دیگر در زُبرِ اوّل آمده است که کسی جز عالمان از آن آگاه نیست؛ خریبه، تدمر و مؤتفکه.

ای منذر! قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر بخواهم می‌توانم یک به یک خراب شدن مناطق را برایتان بگویم که تا قیامت، چه زمانی ویران می‌شوند و چه هنگام آباد. نزد من در این باره دانش فراوانی است، اگر برسید، مرا بدان آگاه خواهید یافت و هیچ اشتباهی در آن نخواهم داشت.

در این هنگام مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! اهل جماعت واهل تفرقه و پیروان سنت و بدعت کیانند؟ امام (علیه السلام) فرمودند: دقت کن، حال که از من پرسیدی بفهم و پس از

من از احدی نپرس. اهل جماعت منم و پیروان من اند، هرچند اندک باشند. این مطلب، حق و به امر خدا و رسول اوست.

اما اهل تفرقه و اختلاف، مخالفان من و مخالفان پیروان من هستند، هرچند بسیار باشند. پیروان سنت، کسانی هستند که به آنچه خدا و رسول سنت قرار داده اند عمل می کنند، نه آنان که به رأی و خواست خود رفتار می کنند، هر چند تعدادشان زیاد باشد». (۳۷)

این خطبه مرسل است و نمی توان بدان استدلال نمود، مگر بخش نخست آن تا جایی که می فرماید:

«همانند سینه ی پرنده ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره های مسجد دیده نمی شود» چرا که تاریخ نگارانی مانند ابن ابی الحدید و ابن منظور، آن را نقل کرده اند.

نکته ای در اینجا لازم به ذکر است: آن قسمتی از روایت که سخن از دجال به میان آورده مبهم است، چون ممکن است مقصود از آن، شورش زنگیان باشد که رخ داده است، و اوصافی که امام (علیه السلام) در آغاز خطبه برای دجال بیان می فرمایند بر آن منطبق است، آنجا که می فرمایند:

«آنان سیاه پوست، بد بو و بسیار شرور هستند و غنیمت شان اندک است. خوشا به حال کسی که آنان را بکشد و یا به دست آنان کشته شود».

۸. در روایات ما آغاز شورش دجال از شهر بلخ در کشور افغانستان است.

در بصائر الدرجات / ۱۴۱ روایت می کند که مردی از اهالی بلخ نزد امام باقر (علیه السلام) آمد، حضرت به او فرمودند: «ای خراسانی! فلان منطقه را می شناسی؟ پاسخ داد: آری، فرمودند: آیا فلان دره که در آن منطقه قرار دارد و چنان اوصافی دارد را می شناسی؟ آن شخص گفت: آری، ایشان فرمودند: دجال از آنجا خارج می گردد».

کمال الدین ۱ / ۲۵۰ در حدیثی طولانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از خداوند متعال روایت می کند: «مردی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) خارج می شود. دجال از سمت مشرق از سیستان قیام می کند، و سفیانی ظهور خواهد کرد». (۳۸)

معنای این حدیث آن است که حرکت دجال از مناطق آن دیار آغاز می شود.

۹. در روایات ما کسی که دجال را می کشد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، و حضرت عیسی (علیه السلام) ایشان را در این راه یاری می رساند. در کمال الدین ۳۳۵/۲ از مفضل از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را آفرید که ارواح ما بودند.

پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! این چهارده نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل حسین. آخرینشان قائم است که پس از غیبت قیام کرده، دجال را می کشد و زمین را از هر ستم و بیدادی پاک می نماید». (۳۹) الکامل فی السقیفة اثر عماد الدین طبری ۶۴۳/ از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت می کند: «حق تعالی حلم و علم و شجاعت و سخاوت به ما داد، و محبت بر دل مؤمنان نهاد، و رسول و وصی او و سیدالشهداء و جعفر طیار در بهشت و دو سبط این امت و مهدی که دجال را بکشد از ماست». (۴۰)

۱۰. در روایات ما حضرت مسیح (علیه السلام) امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در مقابل دجال یاری می نماید.

شیخ صدوق (رحمه الله) در امالی ۲۲۴/ از حماد واو از عبد الله بن سلیمان که کتاب های آسمانی را خوانده بود، چنین نقل می کند: «در انجیل خوانده ام [که خداوند می فرماید: ای عیسی! نسبت به امر من جدّیت ورز و در آن سستی ننما و [گفتار مرا] بشنو و اطاعت کن. ای پسر آن بانوی پاکیزه، پاکدامن و دوشیزه! تو بدون پدر به دنیا آمدی و من تو را به عنوان نشانه ای برای جهانیان آفریدم، پس تنها مرا پرست و فقط بر من توکل کن. کتاب [خدا] را با جدّ و جهد بگیر و آن را برای اهالی سوریه به زبان سریانی تفسیر کن، به تمام کسانی که نزد تو هستند برسان که من خداوندگار پایدار و به دور از زوال هستم. پیامبر مرا که اهل ام القری [مکه] و صاحب شتر، زره، تاج [عمامه]، نعلین و عصا است تصدیق نمایید، همو که چشمانش درشت و زیبا، جبینش گشاده، دو گونه اش برجسته، بینی اش کشیده و در وسط آن برآمدگی است، دندان هایش با فاصله... دارای نسلی اندک است، نسل او تنها از دختری مبارک است که

برای آن دختر خانه ای در بهشت خواهد بود که در آن نه سر و صدا است و نه خستگی و رنج. هم چنان که زکریا کفالت مادرت را عهده دار شد، آن پیامبر نیز در آخر الزمان (۴۱) کفالت آن دختر مبارک را بر عهده خواهد گرفت. آن دختر دو جوجه [فرزند] دارد که هر دو به شهادت می رسند.

سخن آن پیامبر قرآن و دین او اسلام است و من سلام هستم، طوبی برای آنکه دوران او را دریابد و گفتار او را بشنود.

مسیح به درگاه خداوند عرضه داشت: پروردگارا! طوبی چیست؟

خدا در پاسخ او فرمود: درختی است در بهشت که من خود آن را کاشته ام، بر تمامی بهشت سایه می افکند، ریشه ی آن از رضوان و آب آن از چشمه ی تسنیم است، خنکای آن چشمه خنکای کافور است و طعم آن طعم زنجبیل، هر کس از آن بنوشد تا ابد تشنه نخواهد شد. مسیح گفت: خدایا! مرا از آن بنوشان.

خداوند فرمود: ای عیسی! نوشیدن از آن چشمه بر بشر حرام است تا هنگامی که آن پیامبر از آن بیاشامد، و آشامیدن از آن بر امت ها حرام است تا زمانی که امت او از آن بنوشند. ای عیسی! من تو را به سوی خود بالا می برم، و در آخر الزمان تو را فرو خواهم فرستاد تا از امت او شگفتی ها ببینی و آنان را در مقابل دجال یاری نمایی. تو را در هنگام نماز فرو می فرستم تا با آنها نماز بگذاری. آنان امتی هستند که مورد رحمت خواهند بود». (۴۲)

۱۱. در روایات ما سخن از استمرار حیات پس از دجال است که ردّی بر نظر کسانی است که می پندارند یأجوج و مأجوج پس از وی خواهند آمد و در پی آن زندگی پایان می پذیرد و قیامت برپا می شود!

در کافی ۲۶۰/۵ از سیابه روایت می کند که مردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید:

«فدایت شوم، از گروهی می شنوم که می گویند کشاورزی مکروه است.

امام (علیه السلام) فرمودند: زراعت کنید و بکارید. به خدا سوگند، مردمان کاری حلالتر و پاکتر از آن انجام نداده اند. به خدا قسم پس از خروج دجال نیز کشاورزی و کاشت نخل خواهد

بود». (۴۳)

۱۲. برخی روایات ما با روایات فراوان سنیان - که دجال را از علائم قیامت قلمداد می کند - موافقت دارد، ولیکن بعضی سند های آن با اسناد نامقبول سنی ها نزد ما مطابقت دارد ولذا در صحت آن روایات ونیز در ترتیبی که درباره ی علائم قیامت در آنها آمده، دچار مشکل می شویم.

یکی از آن روایات آن است که در غیبت شیخ طوسی / ۲۶۷ از حضرت امیر (علیه السلام) آمده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

«ده رخداد پیش از قیامت حتمی است؛ خروج سفیانی، دجال، دود، دابة الارض، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن مسیح، فرو رفتن زمین در مشرق، فرو رفتن زمین در جزیره العرب، وخروج آتشی از سرزمین عدن که مردم را به سمت محشر سوق می دهد».

۱۳. روایات اهل بیت (علیهم السلام) ضرر منافق در تشیع بر شیعیان را، از ضرر دجال بیشتر می شمارد.

صفات الشيعة شیخ صدوق / ۱۴ از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند: «در میان کسانی که ادعای مودّت ما اهل بیت را دارند، افرادی هستند که فتنه ی آنان برای شیعیان، از فتنه ی دجال سخت تر است!

[راوی حدیث، حسن بن علی خزاز می گوید:] عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا! به خاطر چه چیزی؟

فرمودند: به خاطر دوستی دشمنان ما و دشمنی دوستان ما! وقتی چنین شود حق و باطل به هم آمیخته و امر مشتبه می گردد ولذا مؤمن از منافق شناخته نمی شود». در احادیث، دروغ پردازان به عنوان کسانی که عرصه را برای پیروان دجال مهیا می کنند، معرفی شده اند.

کتاب سلیم / ۴۰۵ از امیر المؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «برای دینتان از سه کس بر حذر باشید؛ از کسی که قرآن را قرائت می کند، اما همین که نشاط و خرمی آن بر چهره اش دیده شد، شمشیر به روی برادر مسلمانانش کشیده و او را به شرک متّهم می نماید.

عرضه داشتیم: یا رسول الله! کدام یک از آن دو به شرک سزاوارتر است؟ فرمودند: آنکه تهمت زده است.

[دومین نفر] کسی که رخدادهای روزگار او را [به بازی گرفته]، خوار گرداند و هر امر دروغینی که جلوه کند او دنباله ی آن را گرفته، بیشتر گستراند، اگر دجال را دریابد از او پیروی خواهد کرد.

[سومین شخص] کسی است که خدای (عز وجل) به او قدرتی داده، لذا می پندارد که فرمان برداری از او اطاعت از خداست، و سرپیچی از او سرپیچی از فرمان خدا. این در حالی است که او دروغ می گوید چرا که هیچ اطاعتی نسبت به مخلوقی در معصیت خالق نیست، کسی که سرپیچی خدا می کند هیچ حق فرمان برداری ندارد، اطاعت تنها برای خدا، پیامبرش و صاحبان امر - همان کسانی که خدا با خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید - است، زیرا خدا تنها از آن جهت فرمان به اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داده است که معصوم و پاک است و به معصیت خدا فرمان نمی دهد، و نیز تنها از این بابت دستور داده از صاحبان امر اطاعت شود، که معصوم و پاکند و به معصیت خدا امر نمی کنند».

ابن حماد نیز پاره ای از آن را در الفتن ۲ / ۵۲۰ آورده است، او چنین روایت می کند: «مردی است که رخدادهای روزگار او را [به بازی گرفته]، خوار گرداند و هر امر دروغینی که جلوه کند و پایان پذیرد دنباله ی آن را گرفته، بیشتر می گستراند، اگر دجال را دریابد از او پیروی خواهد نمود».

۱۴. در احادیث ما آمده است که بدترین مردمان پیشوایان گمراهی اند و آنان دوازده نفرند، شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان، و یکی از آنان دجال است.

خصال ۴۵۷/ از ابو ذر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «بدترین اولین و آخرین دوازده نفرند: شش تن از اولین و شش تن از آخرین، سپس شش نفر نخستین را نام بردند: فرزند آدم که برادرش را کشت، فرعون، هامان، قارون، سامری و دجال، که نامش در

پیشینیان است، اما در زمره پسینیان خروج می کند...».

کتاب سلیم بن قیس (رحمه الله) / ۱۶۱ از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می کند: «در حالی که شما [سلمان، ابوذر، زبیر و مقداد] شاهد بودید، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی آنان [دوازده نفر که در تابوتی در آتش اند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین] پرسیدم و ایشان در پاسخ فرمودند: اما پیشینیان: فرزند آدم که برادرش را کشت، فرعون فرعون ها، کسی که با ابراهیم درباره ی پروردگارش ستیزه کرد، دو مرد از بنی اسرائیل که کتاب خود را تحریف و سنت هایشان را دگرگون کردند، یکی از آنان مردمان را یهودی کرد و دیگری مردمان را به کیش نصاری در آورد، ششمین آنان هم ابلیس است، و دجال از جمله آخرین می باشد...».

نگرش یهود نسبت به دجال:

۱. دجال، مهدی موعود یهود:

مناوی در فیض القدیر ۷۱۸/۳ از بسطامی چنین نقل می کند: «دجال، مهدی یهود است و آنان انتظار وی را می کشند، چنان که مؤمنان منتظر مهدی هستند! وی از کعب الأحبار روایت می کند که دجال مردی است کور، با قدی بلند و سینه ای پهن. او ادعای خدایی می کند. کوهی از نان و کوهی از انواع میوه ها را به همراه دارد. اصحاب عیش و خوش گذرانی همه در نزد او بر طبل ها زده، به کار ساز و آواز و نواختن تار و طنبور مشغولند. هر کسی صدای او را بشنود، از وی دنباله روی می کند، مگر آن کسی که خدا حفظ کند. وی می گوید: از نشانه های خروج دجال، وزیدن بادی مانند باد قوم عاد و شنیدن فریادی مهیب است. این اتفاق زمانی می افتد که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، زنا و خونریزی زیاد گردد، و عالمان به ستمگران متمایل شده، نزد پادشاهان آمد و شد داشته باشند. دجال از سمت مشرق واز روستایی به نام دسر ابادین واز شهر هوازن و شهر اصفهان سوار بر الاغی خروج می کند، با دست خود ابر را می گیرد، و تا برآمدگی روی پایش در دریا فرو می رود. مردم بسیاری زیر گوش الاغش پناه می گیرند. او چهل روز روی زمین می ماند. سپس خورشید در یک روز، سرخ گون، روز دیگر به رنگ زرد، و سومین روز به رنگ سیاه طلوع می

کند.

آنگاه مهدی ولشکر او به دجال می رسند، او ازیاران دجال سی هزار نفر را می کشد که در پی آن دجال شکست می خورد، سپس عیسی به زمین فرود می آید، در حالی که عمامه سبزی بر سر دارد و شمشیری به میان بسته است، بر روی اسبش نشسته و دشنه ای در دست دارد، پس به سوی دجال می آید و بر او ضربه می زند و از پای در می آورد».

۲. یهودیان دجال را پادشاه آخر الزمان نامیدند!

الدر المنثور ۵/ ۳۵۳ می نویسد: «ابن منذر از ابن جریح درباره ی این آیه: لَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ (۴۴)، قطعاً آفرینش آسمان ها و زمین بزرگتر [و شکوهمندتر] از آفرینش مردم است، روایت کرده است: یهودیان می گویند: در آخر الزمان پادشاهی از میان ما خواهد آمد که دریا تا دو زانوی اوست و ابر نزدیک سرش، پرنده را در میان آسمان و زمین می گیرد، کوهی از نان و چشمه ای با خود به همراه دارد. پس این آیه نازل شد».

سید ابن طاووس در اقبال الاعمال ۲/ ۳۱۹ جریان مناظره و گفتگوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با علمای نجران را نقل کرده، می نویسد: «یکی از آنان که حارثه نام داشت، مسلمان شد و به نجرانیان گفت: ای قوم! شما را بر حذر می دارم از اینکه یهودیانی را که پیش از شما بودند اسوه والگو قرار دهید، آنان به دو مسیح هشدار داده شدند: مسیح هدایت و مسیح ضلالت، و برای هر کدام نشانه و علامتی قرار داده شد. آنها مسیح هدایت را انکار کرده، تکذیب نمودند و به مسیح ضلالت که دجال بود ایمان آوردند و انتظارش را می کشیدند، در فتنه غوطه خوردند و بر تازه مولود آن سوار شدند. پیش از آن نیز کتاب خدا را پشت سرشان انداختند، و پیامبران او و بندگانی را که بر پا دارندگان عدالت بودند کشتند، پس خداوند (عز وجل) پس از آنکه بر آنان اتمام حجت کرد، بصیرت را از آنها سلب نمود و این به خاطر اعمال خود آنان بود. و به جهت ظلم و جور که روا می داشتند پادشاهی را از آنان گرفت و به ذلت و خواری دچارشان کرد».

در این روایت آمده است که بزرگ آنها که عاقب نام داشت گفتار حارثه را انکار نکرد، بلکه صرفاً نسبت به تطبیق مسیح هدایت بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اعتراض کرد.

معنای این سخن آن است که عاقب به بشارتی نبوی که نزد آنان نسبت به پیامبر ودجالی وجود داشته، اذعان داشته است و خواهد آمد که آنان مسیح (علیه السلام) را مشیح [کسی که چیزی را لمس می کند] و مجدّف [کسی که داد و فریاد می کند] نامیدند و مقصودشان آن است که او - پناه بر خدا - مسیح ضلالت ودجال است.

طبری در تاریخ ۱/ ۱۲ می نویسد: «مسیحیان یونانی چنین پنداشتند که یهودیان سال های ما بین تاریخ خود و تاریخ مسیحیان را کاسته اند تا پیامبری عیسی بن مریم (علیه السلام) را انکار کنند، زیرا صفت و وقت مبعث وی در تورات مشخص بوده است. آنان گفتند: هنوز آن وقتی که در تورات برای آمدن عیسای موصوف به آن اوصاف معین شده، نرسیده است. آنها چنین می انگارند که منتظر خروج ودوران او هستند. به پندار من کسی که آنان انتظارش را می کشند وادعا می کنند که صفت وی در تورات هست، همان دجال است که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای امت خویش وصف کرده و فرموده است که غالب پیروان او یهودیان اند و اگر او عبد الله بن صیاد باشد، از نسل یهود است».

۳. آن دجالی که انبیای الهی (علیهم السلام) مردمان را درباره ی او هشدار داده اند شخصی مذموم است. این در حالی است که یهودیان درباره اش تعصب ورزیدند، چرا که اعتقاد داشتند او پادشاهی یهودی است و خدا وی را مانند حیوانی وحشی برای خوردن دشمنانش خواهد فرستاد!

یهودیان به واسطه ی آن دسته از صحابه که تحت تأثیر خود داشتند ترس و بیم از دجال را در میان مسلمانان نشر دادند، تا اینکه خاخام کعب الاحبار از راه رسید و دستگاه خلافت او را مرجع دینی مسلمانان قرار داد، او هم به نشر اسرائیلیات و گسترانیدن عقیده ی یهود در مورد دجال پرداخت، گرچه می کوشید باور آنان را با چهره ای دیگر اظهار نماید تا مبادا حقیقت او برای مسلمانان آشکار گردد، از این رو به تناقض گویی دچار شد!

۴. کعب الاحبار می پندارد دجال شیطانی است که در جزیره ای در قید و بند می باشد و بعد ها آزاد خواهد شد.

ابن حماد در الفتن ۲/ ۵۴۱ از کلاعی رفیق کعب الاحبار نقل می کند: «دجال انسان نیست

بلکه شیطانی است که در جزیره ای در هفتاد حلقه زنجیر بسته شده است، معلوم نیست که چه کسی او را در قید و بند کرده است، آیا سلیمان بوده یا شخصی دیگر؟ چون وقت ظهورش فرا رسد، خدا در هر سالی یک حلقه از او باز خواهد کرد، وقتی ظهور کند ماده الاغی که فاصله بین دو گوش آن چهل ذراع به ذراع خداوند است، نزد او خواهد آمد که این برای سواری تیز رو مقدار یک فرسخ است، پس بر پشت آن منبری از مس قرار داده، روی آن می نشیند، قبائل جن با او بیعت می کنند، گنج های زمین را برای او خارج می نمایند و مردم را به خاطر او می کشند». (۴۵)

۵. یهودیان از همان زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ترس و بیم از دجال را نشر دادند. در مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۱۲۹ آمده است: «عربی بیابانی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! به ما خبر رسیده که مسیح - یعنی دجال - برای مردم و در حالی که همه در معرض نابودی هستند، نان و آبگوشت می آورد، آیا نظر شما این است که زهد و رزم و از خوردن آن بپرهیزم؟ آن حضرت خندیدند و فرمودند: خداوند با هر آنچه [سایر] مؤمنین را بدان بی نیاز گرداند، تو را نیز بی نیاز خواهد کرد».

الفتن ۲/ ۵۸۱ روایتی را از ابو عمرو شیبانی می آورد که هیشمی در مجمع الزوائد ۷/ ۳۳۸ آن را توثیق می کند، وی می گوید: «با حذیفه در مسجد نشسته بودم که عربی بیابانی شتابان آمد و مقابل او ایستاد و پرسید: آیا دجال خروج کرده است؟ حذیفه گفت: من از غیر دجال بیشتر می هراسم تا از او، دجال چیست؟ فتنه ی او تنها چهل روز خواهد بود...». (۴۶)

نگارنده: ببینید که تبلیغات یهود درباره ی دجال حتی به عرب های بیابانی رسیده است و گذشت که آن مرد عرب بیابانی او را تنها با نام مسیح نام برد، آن گونه که از یهودیان ویا از صحابه ای که تحت تأثیر آنان قرار گرفته بودند شنیده بود. معنای این مطلب یکی آن است که یهود در گسترش فرهنگ رعب و وحشت از دجال، چنان به مقصود خود نائل شده بودند که این فرهنگ حتی به اعراب بیابان هم رسیده بود، و دیگر آنکه صحابه ای که تحت تأثیر یهودیان بودند آرامش دادن های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را کتمان نمودند و فرهنگ ترسانیدنی را که از یهود فرا گرفته بودند، گسترش می دادند!

ابن ابی شیبہ در المصنف ۸ / ۶۴۹ جریانی را آورده که باعث تعجب است، وی می نویسد: «عایشه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد من آمد در حالی که من گریه می کردم، پس فرمود: چرا گریه می کنی؟ پاسخ دادم: ای پیامبر خدا! به یاد دجال افتادم. فرمود: گریه نکن، زیرا اگر در زمانی که من زنده ام خارج شود، من شرّ او را از شما باز خواهم داشت، و اگر بمیرم پروردگارتان یک چشم نیست.

به همراه دجال یهودیان اصفهان خروج خواهند کرد. او خواهد آمد تا اینکه به حومه ی مدینه برسد و در آن روزگار، مدینه هفت در و بر هر دری دو فرشته خواهد داشت، پس مردمان شرور مدینه نزد او می روند، او خواهد رفت تا آنکه به لُد [منطقه ای در نزدیکی بیت المقدس] برسد، در این هنگام عیسی بن مریم فرود آمده، او را می کشد و در زمین چهل سال یا نزدیک به آن، به عنوان پیشوا و دادگری عدل گستر، زندگی خواهد کرد». (۴۷)

گریه ی عایشه دلیل بر آن است که وی نیز تحت تأثیر سخنان یهود قرار داشته و آنها را تصدیق می نموده است ولذا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را آرامش دادند. البته او با وجود این، باز هم مردمان را از دجال می ترسانید!

ضحاک در الآحاد والمثانی ۶ / ۲۰۸ نقل می کند که «عایشه و حفصه، سوده را در حالی که خود را آراسته بود مشاهده کردند، به او گفتند: دجال خارج شد و سوده را ترس فرا گرفت. وی زنی بلند قامت بود و [تا این را شنید] به خیمه ای که برای ذخیره سازی هیزم تعبیه شده بود رفت، حفصه می گوید: ما خندیدیم، پس پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که سوده به خود می لرزید، وارد [خیمه] شدند، ایشان فرمود: چه چیزی برایت پیش آمده؟ او در پاسخ گفت: ای رسول خدا! دجال خارج شده است؟ ایشان فرمود: نه، ولیکن خارج می شود، و دست سوده را گرفته، [از خیمه] بیرون بردند و با آستین لباسشان از چهره و پوشش او، آثار دود و تار عنکبوت را زدودند». (۴۸)

۶. یهودیان در حجة الوداع نیز مسلمانان را از دجال می هراسانند!

بخاری در صحیح ۵ / ۱۲۵ از عبد الله ابن عمر روایت می کند: «در حجة الوداع در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان ما بود مشغول صحبت بودیم و نمی دانستیم که حجة

الوداع چیست! آن حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آوردند، سپس سخن از مسیح دجال به میان آوردند و پیرامون آن مطالب بسیاری فرمودند، و این چنین ادامه دادند:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آنکه امتش را از دجال بر حذر داشت، نوح و پیامبران پس از وی امت خود را از او بر حذر داشتند. او در میان شما خروج می کند، هر چه درباره ی او برایتان پوشیده باشد این مطلب پوشیده نیست که پروردگارتان یک چشم نیست - و این را سه بار گفتند -، در حالی که چشم راست دجال کور است و به انگوری می ماند که بر روی آب آمده باشد.

بدانید، خداوند بر شما [برای همیشه، ریختن] خون و [تصرف در] مال یکدیگر را حرام کرده است، آن چنان که [ریختن خون و تصرف در مال] در این روز، در این سرزمین و در این ماه حرام است. آیا رساندم؟

گفتند: آری، فرمود: خدایا! تو گواه باش - و این عبارت را سه مرتبه فرمودند - [و ادامه دادند:] وای بر شما - و یا بدا به حالتان [تردید از راوی است] -، مراقب باشید که پس از من به کفر باز نگردید که برخی گردن برخی دیگر را بزنند». (۴۹)

معنای این مطلب آن است که احادیث پیرامون دجال در حجة الوداع یعنی نزدیک وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) منتشر بوده است، و چه بسا آن عرب های بیابانی در همین برهه خدمت آن حضرت می رسیدند، و شاید به هراس افتادن سوده توسط عایشه و حفصه نیز در این برهه بوده است، و نیز گفتار برخی صحابه، مانند کلام عبد الله بن حرث بن جزء، وی می گوید: «ما هیچ ترس و بیم و لرزه ای را در مدینه احساس نمی کردیم، مگر آنکه می پنداشتیم همان دجال است، این به خاطر آن بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای ما از او سخن می گفت و [دوران] ما را به دوران او نزدیک قلمداد می کرد». (۵۰)

بر این اساس هیچ استبعادی ندارد که انتشار قرب خروج دجال، از ابزاری باشد که یهودیان و طلقاء، در دو ماه پایانی زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و با هدف سیطره بر حکومت پس از ایشان به کار بسته اند.

۷. یهودیان حضرت مسیح (علیه السلام) را دجال نامیدند و راویان وابسته به دستگاه سلطه نیز

از آنها پیروی کردند! آنان برای این مطلب چنین تعلیل آوردند که یکی از چشمان او نابینا است و دیگری به خون آغشته، چنان که سرخ می نماید. (۵۱) راویان وابسته حتی این نشانه را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت دادند!

این در حالی است که اهل بیت (علیهم السلام) او را، تنها دجال نامیدند و هرگز نام مسیح را بر او ننهادند. لذا سنت صحیح نبوی را باید نزد اهل بیت ایشان یافت نه دیگران.

۸. منابع یهودیان و مسیحیان از دجال به عنوان شخصی منتظر یاد می کنند.

یکی از اموری که گفتار اسقف اعظم نجرانیان، همو که اسلام آورد [وکلام او پیشتر گذشت] را تأیید می کند، آن است که پیامبران یهود آنان را به دو مسیح بشارت داده اند، مسیح هدایت و مسیح گمراهی و آن دو به مشیح موعود و مجدّد وصف شده اند، واز دجال به پیامبر دروغ پردازی که عرصه را برای پیامبر وحشی آماده می کند، تعبیر شده است!

در کتاب مقدس چاپ مجمع الكنائس الشرقية / ۱۲۶ آمده است: «در سفر اشعیای نبی چنین نوشته: این منم که پیامبرم را پیش از تو می فرستم تا راه را برای تو آماده سازد».

در همان کتاب / ۸۱۸ ذیل عنوان «پیامبر دروغ پرداز، وحشی را خدمت می کند» آمده است: «و حیوان وحشی دیگری را دیدم که خارج از زمین بود و دو شاخ شبیه به شاخ های گوسفند داشت و چونان اژدها سخن می گفت. و آن وحش دیگر تمامی اختیارات وحش اول را در حضور او دارد. زمین و اهل آن برای وحش اول به سجود در می آیند، همو که از بیماری مهلکش بهبودی یافت. او امور خارق العاده ی عظیمی را با خود دارد، در مقابل دیدگان مردم آتشی از آسمان بر زمین می فرستد، و با آن امور خارق العاده که می بایست تنها در حضور وحش اظهار نماید، مردمان را گمراه خواهد کرد».

در حاشیه همان کتاب / ۸۱۸ آمده است: «این وحش دوم که در خدمت وحش اول است، پیامبر کذاب نامیده می شود (ر.ک به رؤ ۱۶ / ۱۳ و ۱۹ / ۲۰ و ۲۰ / ۱۰). این پیامبر دروغ پرداز پیامبران کذاب و مسیحان دجال که در انجیل متی ۲۴ / ۱۱ و ۲۴ خبر آمدن آنان آمده است، را به یاد مردم می آورد تا علامت و بشارتی نسبت به بازگشت مشیح حقیقی باشد».

در انجیل متی از کتاب مقدس / ۱۱۵ آمده که پیلاتس حاکم به کاهنان گفت: «من با یسوع که به او مسیح گفته می شود چه کنم؟ همه پاسخ دادند: او باید به دار آویخته شود! پیلاتس گفت: چه کار بدی انجام داده است؟ کاهنان یک صدا فریاد برآوردند: او باید به دار آویخته شود. هنگامی که پیلاتس دانست سخنانش هیچ فایده ای ندارد، دستانش را با آب در حضور همگان شست وگفت: من از ریختن این خون بری هستم، شما خود دانید، کاهنان همه در جواب گفتند: خون او به پای ما و فرزندان ماست! پس باراباس [مجرمی که یهودیان خواستار آزادی او بودند] را آزاد کرد، اما یسوع را تازیانه زد و او را برای به دار آویختن تسلیم نمود». در پاورقی آن آمده است: «این فریاد یهودیان ریشه هایی در عهد قدیم نیز دارد (۲ صم ۱ / ۱۳ - ۱۶ و ۳ / ۲۹ و ۵۱ / ۵۵ و ۲۳ / ۲۸). پس یهودیان در مقابل خود یک دو راهی دینی دارند که فراتر از رویکردی سیاسی می طلبد؛ آنان یا بایست بپذیرند که یسوع همان مشیح موعود است، و یا اینکه او مجدّف بوده ولذا باید خواهان مرگ او باشند».

شارحان غربی کتاب مقدس اعتقاد به مسیح دجال را این گونه تفسیر نموده اند که از ظلم و فشار یهود نشأت گرفته است. در مقدمه ی کتاب مقدس چاپ مجمع الکنائس الشرقیة / ۱۹ آمده است:

«این امر در باور یهودیان روز به روز رسوخ بیشتری می یافت که خداوند نسبت به خنثی کردن خطر وجود بت پرستان در سرزمین مقدس، هرگز درنگ نخواهد نمود، و عدالت را دوباره بر پا داشته، امتیازات یهود را باز خواهد گرداند، چرا که ملکوت خود را بر روی زمین چنان می گسترانند که چشم ها را به تعجب و ا می دارد. این مداخله [ی خداوند] منعی برای شدائد و نا آرامی ها بوده، و دوران جدیدی خالی از شرّ و گناه را خواهد آغازید، و در نهایت، این فزونی مصائب و پیشامد های ناگوار - که هلاکت دشمنان خدا را به دنبال دارد - است که فرا رسیدن آن دوران را خبر می دهد...

این باور هاست که موجب شکل گیری چنین نظراتی برای یهودیان متأخر در امور مربوط به زمان های اخیر شده است... در آن دوران مشیح نصیب زیادی در تمامی آراء ندارد، چرا که مؤلفان اسفار هنگامی که درباره ی او سخن می گویند، از اینکه او را مشیحی دنیوی که یهوه او را

مسح نموده ویا به عبارتی دیگر پادشاهی از نسل داود که اقداماتی سیاسی و لشکری انجام می دهد، تا به یاری خداوند سرزمین را آزاد سازد و موجبات شکوفایی آن را فراهم آورد ببینند، خودداری می کنند».

نگارنده: این تحلیل از آن روشنفکران غربی است، ولیکن نظر صحیح همان است که پیش از این گذشت. پیامبران یهود، آنان را پس از مسیح به دو مسیح بشارت داده اند: مسیح هدایت و مسیح گمراهی، مسیح هدایت حضرت عیسی (علیه السلام) است که با کشیدن دست شفا می دهد، و مسیح گمراهی همان دجال موعود است که آخرین پیشوای ضلالت بوده و در مقابل مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام خواهد کرد.

و اگر بشارت آنان به بعد از زمان حضرت عیسی (علیه السلام) بازگردد، مقصود از مسیح هدایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود، زیرا ایشان نیز به مانند مسیح با کشیدن دست شفا می دهند.

اعتقاد به دجال نزد دستگاه خلافت، کانون اسرائیلیات!

۱. احادیث سنیان پیرامون دجال در عین فراوانی دارای تضادها و تناقضهاست، جالب آنکه تمام آنها نزد ایشان صحیح است! عمده ی اصول احادیث این موضوع، به کعب الاحبار، عمر بن خطاب و تمیم داری بازگشت می کند! اهل سنت از آنجا که این روایات بر اساس مبانی شان صحیح است، آنها را با تمام خرافات و تناقضاتش پذیرفته اند، و بدین صورت بدعت نزد آنان به دین تبدیل شد، و آنها آن را به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت دادند! کعب الاحبار به آنان گفت: دجال در یکی از جزایر یمن محبوس است، تمیم داری گفت: در جزیره ای در بحر متوسط، عمر هم گفت: او در مدینه متولد شده ووی او را دیده است. اهل سنت همه را تصدیق کردند!

۲. آنان با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مخالفت نمودند و دجال را خطرناکتر از پیشوایان ضلالت عنوان کردند! این در حالی است که خود، با اسنادی صحیح روایت می کنند که رهبران گمراهی خطری بیش از دجال دارند، و سخن حذیفه به آن مرد عرب بیابانی - که شتابان آمد و دربارہ ی دجال پرسید و او در پاسخ گفت: دجال چیست؟! فتنه ی او تنها چهل

روز است - پیش از این گذشت. لیکن آنان اصرار دارند بر این که دجال خطرناکترین فتنه هاست!

با این وجود ابن حماد در الفتن ۲/ ۵۱۸ از هشام بن عامر روایت می کند: «از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: در فاصله ی میان آفرینش آدم تا قیامت، امری مهمتر از دجال خواهد بود».

ابن سعد در الطبقات الکبری ۷/ ۲۶ از همو نقل می کند: «شما مردم به جای اینکه سراغ من آیید، نزد گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می روید که بیش از من همنشینی آن حضرت نکردند، ومانند من سخنان ایشان را به خاطر نسپاردند، من از ایشان شنیدم که می فرمود: در فاصله ی میان آفرینش آدم تا قیامت، فتنه ای عظیمتر از دجال خواهد بود». (۵۲)

بنگرید که راوی این حدیث هشام بن عامر چسان راویان را به خاطر آنکه او را ترک کرده واز او روایت نمی کنند سرزنش می کند ومدعی است که خود، از دیگر راویان که مردم به سراغشان می روند وآنان را بر او برتری می دهند روایات را بهتر در خاطر دارد. او خود صحابی کم سن و سالی بوده ودر خط بنی امیه سیر می کرده، ولذا به ترویج احادیث آنان می پرداخته است، وهمین امر در اینکه مردمان او را ترک نموده، احادیث سایرین را بر او ترجیح دهند، کفایت می کند.

الفتن ۲/ ۵۱۷ از ابو امامه ی باهلی نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ما خطبه ای خواند واكثر آن را به هشدار پیرامون دجال اختصاص داد، پاره ای از آن خطبه چنین بود: ای مردم! هیچ فتنه ای در زمین بالاتر از فتنه ی دجال نیست وخدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آنکه امتش را از او بر حذر داشت، ومن آخرین پیامبر وشما آخرین امت ها هستید، دجال بدون تردید در میان شما خروج خواهد کرد. حال اگر در حالی که من در میان شما هستم قیام کند، من به جای هر مسلمانی به احتجاج با او خواهم پرداخت، ولیکن اگر پس از من خارج شود، هر کسی خود چنین وظیفه ای دارد وخداوند جانشین من بر هر مسلمانی است. هر کس از شما که او را مشاهده نمود آب دهان بر

صورتش بیندازد و آیه های آغازین سوره ی کهف را قرائت کند».

۳. عالمان وابسته به دستگاه سلطه با قصد تقرب به درگاه خداوند(!) در ترویج ترس و بیمی دینی(!) با یکدیگر مسابقه گذاردند. و در میان آنان، این بخاری و مسلم هستند که گوی سبقت را ربودند!

مسلم در صحیحش ۸/ ۱۹۷ از نواس بن سمعان می آورد: «یک روز صبح رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دجال را یاد نموده و او را حقیر و دوران او را نزدیک دانستند، چنان که ما پنداشتیم او در جانب نخل هاست، زمانی که [بار دیگر] خدمت ایشان رسیدیم، این [ترس واضطراب] را در ما مشاهده کرد و فرمود: چه چیزی برایتان پیش آمده است؟ گفتیم: ای پیامبر خدا! صبح هنگامی شما دجال را یاد کردید و شأن او را حقیر و دوران او را نزدیک دانستید، چنان که ما پنداشتیم او در جانب نخل هاست!

ایشان فرمودند: من برای شما از غیر دجال بیشتر می هراسم، اگر دجال زمانی خارج شود که من در میان شما هستم خود به جای شما با او به احتجاج خواهم پرداخت، اما اگر در نبود من خروج کند هر کسی خود چنین وظیفه ای دارد، و خداوند جانشین من بر هر مسلمانی است. دجال جوانی است با موهای مجعد و چشم بر آمده، من او را به عبد العزی بن قطن تشبیه می کنم، هر کس از شما او را درک کرد آیات آغازین سوره ی کهف را بر او بخواند. او از دره ای بین شام و عراق خارج خواهد شد و اطراف خود را مملو از شرّ و فساد خواهد کرد، پس ای بندگان خدا! [سستی نکنید و] ثابت قدم باشید.

عرضه داشتیم: ای رسول خدا! چه مدت در زمین درنگ می کند؟ فرمودند: چهل روز، یک روز آن به مانند یک سال، یک روز آن به مانند یک ماه، یک روز آن به مانند یک هفته و سایر روز های آن همچون روز های شماست.

گفتیم: ای پیامبر خدا! آیا در آن روزی که به سالی می ماند ادای نماز یک روز برای ما کافی است؟ فرمودند: نه، بلکه برای آن روز زمان بندی کنید [شارحان صحیح مسلم چنین تفسیر کرده اند که آن روز را به مانند سایر ایام تقسیم بندی کنید، به این ترتیب که هرگاه پس از نماز صبح، آن مقدار زمانی که در روز های معمولی باید بگذرد تا وقت نماز ظهر برسد، سپری شد

نماز ظهر را به جای آورید و همچنین است نماز عصر و مغرب و عشاء، سپس دوباره زمان بندی می شود تا نماز صبح، و همچنان ادامه می یابد تا اینکه در این یک روز نماز های یک سال خوانده شود (۵۳).

عرض کردیم: ای رسول خدا! سرعت او در زمین چگونه است؟ فرمودند: مانند بارانی که در پی آن باد روانه باشد، او به سراغ مردم می آید و آنان را دعوت می کند، آنها نیز به او ایمان آورده، اجابت می کنند. پس او آسمان را امر می کند و آن هم می بارد و زمین را فرمان می دهد و آن هم می روید، و چار پایان آنها در آخر روز نزد صاحبان خود باز می گردند در حالی که بیشترین شیر، بزرگ ترین پستان و کشیده ترین لگن را دارند.

آنگاه به سراغ گروهی دیگر رفته، آنان را دعوت می کند ولی آنان گفتار او را نمی پذیرند، او هم از نزد آنها باز می گردد، آنان صبح می کنند در حالی که به قحطی دچار شده اند و هیچ یک از اموالشان برایشان باقی نمانده است، دجال از کنار ویرانه ای می گذرد و بدان می گوید: گنج هایت را بیرون آر، پس گنج ها مانند ملکه های زنبور عسل در پی او خواهند آمد. سپس جوانی را فرا خوانده، او را با شمشیر چنان ضربه ای می زند که دو نیم می کند، و تنها به اندازه ی پرتاب تیری به سمت هدف در میان دو قسمت بدن او فاصله می ماند. (۵۴) سپس آن جوان را می خواند و او در حالی که خندان است و چهره اش می درخشد به سوی او می آید! در این هنگام خداوند مسیح را مبعوث می کند و او کنار مناره ی سفیدی که در شرق دمشق قرار دارد در حالی که دو جامه ی زرد رنگ در بر دارد، و دو کف دستش را بر بال دو فرشته گذاشته فرود می آید، هنگامی که سرش را پایین می برد قطرات عرق ووقتی سرش را بالا می گیرد، دانه هایی چون گوهر فرو می ریزد، هر کافری رایحه ی نفس او را استشمام کند خواهد مرد، تا هر جایی که چشم او ببیند نفس او خواهد رفت، او در جستجوی دجال خواهد رفت تا آنکه او را کنار باب لد یافته، به هلاکت می رساند.

آنگاه گروهی نزد مسیح خواهند آمد که خدا آنان را از شرّ دجال در امان داشته است، او دست بر صورت هایشان می کشد [تا غم و اندوهی که به جهت مواجهه با دجال بدان دچار شدند، زائل شود] و با آنان درباره ی درجاتشان در بهشت سخن می گوید.

در این هنگام خداوند به عیسی وحی می کند که من بندگان را آفریدم که هیچ کس را یاری نبرد با آنان نیست، پس [دیگر] بندگانم را در پناه کوه طور در آور، و خداوند یاجوج و مأجوج را که از هر پشته ای بتازند، می فرستد، گروه نخستین آنان به دریاچه ی طبریه می رسند و هر چه در آن است می آشامند، ما بقی آنها که به آن دریاچه می رسند می گویند: زمانی در اینجا آب بوده است.

حضرت عیسی و مردمی که با او هستند، [در کوه طور] چنان در محاصره قرار می گیرند که [از شدت قحطی] سرگاو نزد آنها از صد سکه طلایی که امروز نزد یکی از شما باشد، محبوبتر است.

آنگاه پیامبر خدا عیسی و اطرافیانش به درگاه خدا به دعا و تضرع می پردازند که در پی آن خداوند کرم ها را بر گردن یاجوج و مأجوج می فرستد و آنان همانند مردن یک نفر، همه به روی زمین می افتند. در این هنگام عیسی و همراهانش [از طور] پایین می آیند ولیکن در زمین موضعی به اندازه یک وجب نمی یابند، مگر آنکه بوی بد و نامطبوع آنها آن را فرا گرفته است. پس عیسی و یاران به درگاه خدا به التجا می پردازند و خداوند هم پرندگانی که گردن آنها در بزرگی و طول مانند گردن شتران است گسیل می کند که آنها را حمل می کنند و هر جایی که خدا بخواهد می اندازند.

آنگاه خدا بارانی را فرو می فرستد که بر همه ی خانه های گلی یا مویی خواهد بارید، پس زمین را شست و شو داده، مانند آینه قرار می دهد، اینجاست که به زمین گفته می شود: میوه ات را برویان و برکت را بازگردان، پس آن روز آن مردم از درخت انار خورده، در سایه ی پوست آن خواهند آرامید، در قسمتی از [گوشت] یک شتر چنان برکتی خواهد بود که شتری که نزدیک به وضع حمل است، جماعت بسیاری را کفایت می کند و یک گاوی که نزدیک به وضع حمل است قبیله ای را، و گوسفندی چنین، تعدادی از مردم را کافی خواهد بود.

در حالی که آنان در چنین شرائطی قرار دارند، خداوند بادی خوشبو را می فرستد که آنها را در آغوش یکدیگر فرا گرفته، روح تمامی مؤمنان و مسلمانان را قبض خواهد نمود، ولی بدان باقی می ماند و مانند الاغ ها در فساد و فتنه غوطه خورده، قیامت بر آنان واقع خواهد شد».

مسلم دیگر باره آن را در ۸/ ۱۹۹ روایت کرده، می افزاید: «سپس یأجوج ومأجوج در زمین سیر می کنند تا آنکه به جبل الخمر که نام کوهی است در بیت المقدس برسند، پس می گویند: کسانی را که در زمین بودند نابود کردیم، حال بیایید کسانی را که در آسمانند از بین ببریم و تیر هایشان را به سوی آسمان رها می کنند، آنگاه خداوند تیر هایشان را در حالی که به خون آغشته، بر خود آنها باز می گرداند». (۵۵)

کسی که در احادیث خبره و آگاه باشد می داند چنین احادیثی از اسرائیلیات است و راوی بادیه نشین آن، این حدیث را - به مانند اکثر روایاتی که در این باب دارند - با خیالات خود در هم آمیخته است، ولیکن این روایات نزد اهل سنت از بالا ترین درجات صحت برخوردار می باشد! به این عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایت مسلم «از امر دیگری غیر از دجال برای شما بیشتر می هراسم» دقت کنید و ببینید که چگونه در میان دروغ ها و بزرگ سازی هایی که پیرامون دجال صورت گرفته گم شده است!

۴. آنان برای دجال معجزات و امور خارق العاده ای قرار دادند که پیروان بنی امیه زمینه ساز آن بودند!

در مجموع فتاوی ابنتیمیه ۳۵/ ۱۱۸ آمده است: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه سی دجال دروغ پرداز که باور همه شان این است که فرستاده ی خدا هستند، در میان شما آشکار شوند. بالاترین فتنه را در بین آنها دجال بزرگ دارد، همو که عیسی بن مریم او را به قتل خواهد رساند. خداوند از آدم تا قیامت بالاتر از فتنه ی او را نیافریده است.

خدا مسلمانان را فرمان داده که در نماز هایشان از فتنه ی دجال به او پناه برند! این مطلب ثابت است که او به آسمان فرمان بارش می دهد و آن هم می بارد و به زمین فرمان رویش می دهد و آن هم چنین می کند! دجال مردی مؤمن را می کشد سپس به او می گوید: برخیز، و او بر می خیزد و در اینجا دجال می گوید: من پروردگار تو هستم، آن مرد در پاسخ می گوید: دروغ گفתי، بلکه تو آن یک چشم کذابی هستی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما را از آن خبر داده است، و به خدا سوگند آگاهی و شناختم نسبت به تو بالا رفت، دجال دوباره او را می

کشد [وزنده می کند] و چون می خواهد او را برای بار سوم به قتل برساند، خدا قدرت این کار را به او نمی دهد.»!

ابنتیمیه فتنه ی دجال را بالاتر از فتنه پیشوایان ضلالت قرار داده است و بر احادیث صحیحی که صراحت در این دارند که فتنه ی آنان بالاتر و خطرناکتر از فتنه ی دجال است، خط بطلان می کشد! هم چنان که جزم دارد خدا به دجال معجزه و ولایت تکوینی می دهد و به واسطه ی آن قدرت می یابد که آسمان را فرمان بارش دهد و زمین را فرمان رویش، آن دو نیز اطاعت می کنند، و مرده را امر می کند و او هم زنده می گردد! این ها قدرت هایی است که ابنتیمیه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و خاندان ایشان (علیهم السلام) نمی پذیرد، حال آیا دجال از آنها قدرت بیشتری دارد و افضل است؟!

الفتن ۲ / ۵۳۶ از حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین روایت می کند: «چشم راست دجال کور است و موهای او بسیار، او به همراه خود بهشتی دارد و آتشی، آتش او بهشت است و بهشت او آتش...»

به واسطه عبد الله بن عمر چنین روایت می کند: یکی از چشمان دجال کور است و دیگری به خون آغشته چنان که سرخ می نماید، وقتی که او سیر می کند دو کوه با خود به همراه دارد، کوهی از نهر ها و میوه ها و کوهی از دود و آتش، هم چنان که تار مویی را دو نیم می کند خورشید را دو نیم می کند، و پرنده را در هوا می گیرد». (۵۶)

در این نقلی که آن را حدیث می پندارند (!) دست های یهود را مشاهده می کنیم. یکی از معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آن بوده که ایشان به درگاه خداوند متعال دعا کردند و او ماه را به عنوان نشانه ای برای مشرکین، برای آن حضرت دو نیم کرد، حال یهودیان برای دجال چنین ادعا می کنند که خورشید را مانند تار مویی که دو نیم شود، به دو قسمت مساوی تبدیل خواهد نمود!

ابن ابی شیبہ در المصنف ۸ / ۶۵۷ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نقل می کند:

«دجال تا زانوهایش در دریا ها فرو می رود، ابر را با دستش می گیرد، از خورشید زودتر به

مغرب می رسد، در پیشانی او شاخی است که از آن مار هایی را می گیرد [وبا آنها با دشمنانش می جنگد]، او تمام بدنش را سلاح پوشانده است و [پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یک به یک اسلحه و] حتی شمشیر و نیزه و درق را هم نام بردند، راوی [که حسن نام دارد] گوید: از ایشان پرسیدم که درق چیست؟ فرمود: سپر...».

همان ۶۴۸/ : «همانا من نسبت به آنچه دجال به همراه دارد از خود او آگاهترم، او با خود دو نهر جاری دارد که یکی آبی سفید دیده می شود و دیگری آتشی فروزان، اگر کسی آن را یافت به سوی نهری که آن را آتش می بیند برود و چشمش را ببندد سپس سر به زیر آورده از آن بیاشامد که آبی خنک است. دجال چشمی نابینا دارد که بر آن گوشتی غلیظ روئیده و تمام آن را پوشانده است، در میان دو چشم او لفظ کافر نوشته شده است که هر مؤمنی، چه آشنا با نوشتن و چه ناآشنا، آن را می خواند». (۵۷)

عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۱ از اسماء بنت یزید که زنی از انصار و دوست فاطمه بنت قیس است - که خواهد آمد - روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانه ی من بود که دجال را یاد کرد و فرمود: دجال سه سال در پیش رو دارد، در سال اول آسمان یک سوم باران و زمین یک سوم گیاهانش، در سال دوم دو سوم آن و در سومین سال تمام آن را باز می دارد، و تمام چارپایان سُم دار و دارای دندان هلاک می شوند. از کسانی که سخت ترین امتحان را دارند، آن است که دجال نزد عربی بیابانی رفته، می گوید: آیا اگر شترت را برایت زنده کنم خواهی پذیرفت که من پروردگار توام؟ واو می گوید: آری، پس شیطان به صورت شتر او در می آید در حالی که بهترین پستان و بلند ترین کوهان را دارد. او به نزد مردی که پدر و برادرش مرده اند رفته، می گوید: آیا اگر پدر و برادرت را زنده کنم خواهی پذیرفت که من پروردگار توام؟ واو پاسخ مثبت می دهد، آنگاه شیطان خود را به صورت پدر و برادر او درمی آورد.

اسماء می گوید: در این هنگام آن حضرت برای کاری از خانه بیرون رفت، سپس در حالی که جماعت حاضر همه به سبب گفته های ایشان در غم و اندوه به سر می بردند، بازگشت و دو

طرف در را گرفته، فرمود: ای اسماء! چه شده است؟ عرضه داشتم: ای رسول خدا! با ذکر دجال دل های ما را از جا کندید. ایشان فرمود: اگر در زمان حیات من خروج کند، خود با او به احتجاج خواهم پرداخت، و اگر من در میان شما نباشم، پروردگار من پس از من، جانشین من بر هر مؤمنی است.

اسماء گفت: ای رسول خدا! ما آرد هایمان را خمیر می کنیم ولی آن را نمی پزیم تا آنکه گرسنه شویم، مؤمنین آن روز چه خواهند کرد؟ فرمود: هم چنان که اهل آسمان را تسبیح و تقدیس [به عنوان غذا] کفایت می کند، آنان نیز چنین خواهند بود». (۵۸)

۵. بخاری احادیث بسیاری پیرامون دجال نقل می کند.

او در ۴/ ۱۰۵ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «دجال به همراه خود مانند بهشت و دوزخ را می آورد و آن را که بهشت می گوید، دوزخ است». در ۱۴۳/ از آن حضرت نقل می کند: «هنگامی که دجال قیام کند به همراه خود آب و آتشی دارد، آن را که مردم آتش می بینند آبی خنک است و آن را که آب خنک می بینند آتشی سوزان است! هر کسی آن را درک کرد خود را در آنچه آتش می بیند بیندازد، که گوارا و خنک است».

در ۸/ ۱۰۱ چنین می آورد: «آتش او آب خنک، و آب او آتش است».

در ۱/ ۲۰۲، ۷/ ۱۵۹ و ۸/ ۱۰۳ از عایشه روایت می کند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در نمازش از دجال به خدا پناه می برد و می گفت: خدایا! من به تو از عذاب قبر و فتنه ی مسیح دجال و فتنه ی زندگی و مرگ پناه می برم». (۵۹)

۶. بخاری خود در احادیث دجال دچار تناقض گویی شده است، بلکه فراتر آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به تناقض گویی متهم نموده است!

در ۸/ ۱۰۳ به واسطه ی انس روایت می کند: «دجال به طرف مدینه می آید ولیکن فرشتگان را مشغول نگهبانی آن می بیند. نه دجال و نه طاعون نمی توانند به مدینه نزدیک شوند».

در ۲/ ۲۲۳ و ۸/ ۱۰۸ نیز، از آن حضرت چنین می آورد: «ترس و رعب از مسیح دجال وارد مدینه نمی گردد، در آن روز مدینه هفت در دارد و بر هر دری دو فرشته است».

وی، این را از یک سو و از سوی دیگر نقیض آن را می آورد.

وی در ۸ / ۱۰۱ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «دجال می آید تا آنکه در ناحیه ای از مدینه وارد می شود و تمام کافران و منافقان به سوی او می روند».

در ۸ / ۱۰۳ روایت می کند: «دجال در بعضی از شوره زار های مدینه وارد می شود، پس مردی که در آن روز بهترین مردم - یا از بهترین آنان - است به نزد او آمده، می گوید: گواهی می دهم که تو آن دجالی هستی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره اش برای ما سخن گفته است. پس دجال [به مردم] می گوید: اگر این شخص را بکشم سپس زنده گردانم، باز هم درباره ی من تردیدی خواهید داشت؟ آنان هم می گویند: نه، او هم آن مرد را می کشد و زنده می کند».

با این حساب حرمت ورود به مدینه بر دجال چنان خواهد بود که او وارد حومه ی آن می شود و اهالی آن از او می گریزند، منافقان مدینه به نزد او می آیند، او بر مؤمنین تسلط می یابد و مردی صالح از آنان را می کشد، در این صورت دیگر چه چیزی برای حفظ کردن مدینه باقی می ماند؟!

فراتر آنکه طیالسی از محجن از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که تمام اهل مدینه می گریزند!

وی در مسند خود ۱۸۳/ می آورد: «بدا به حال آن شهر در روزی که اهالی آن، آن را ترک می کنند در حالی که در بالاترین شرایط آبادانی است. دجال به سمت آن می آید ولی بر هر دری از آن فرشته ای با شمشیری آخته می بیند، لذا وارد آن نمی شود».(۶۰)

بخاری در ۸ / ۱۰۱ از عبد الله بن عمر روایت می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتار او و پدرش را در اینباره که دجال به دنیا آمده، تصدیق می کند، و حضرت خود او را در کنار کعبه دیده است، آن حضرت می گوید: «در حالی که به طواف کعبه مشغول بودم مردی گندمگون با مو هایی نرم وانبوه که از سر او آب می چکید - ویا می ریخت - را دیدم، پرسیدم: او کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم، آنگاه رفتم و یکباره مردی درشت هیکل، سرخ، با مو هایی مجعد و یک چشم دیدم، گویا چشم او مانند انگوری که بر روی آب افتاده بود، آنان

گفتند: این دجال است! و شبیه ترین مردم به او ابن قطن مردی از خزاعه است». (۶۱)

۷. نزد ما تمامی احادیث اهل سنت پیرامون دجال مردود است و آنان نیز بایست آنها را رد کنند، زیرا خود صحیح می دانند که فتنه ی پیشوایان گمراهی سخت ترین فتنه هاست! از سویی عقل این مطلب را که خداوند (عز وجل) به دشمنش دجال همانند پیامبران (علیهم السلام) معجزه و قدرت زنده نمودن مردگان را عطا کند، محال می داند.

۸. سنیان حدیث صحیحی را که با سخن اهل بیت (علیهم السلام) موافقت دارد، نقل می کنند ولیکن در عمل با آن مخالفت می نمایند!

بخاری در صحیح خود ۸ / ۱۰۱ از مغیره بن شعبه نقل می کند که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی دجال پرسید و آن حضرت فرمودند: «چه چیزی از او به تو آسیب می رساند؟ گفتم: مردم می گویند: او به همراه خود کوهی از نان و چشمه ای دارد! ایشان فرمودند: او نزد خدا بی ارزشتر از آن است». (۶۲)

این حدیث تمامی بزرگ سازی های بخاری و دیگران پیرامون دجال را تکذیب کرده، وانگشت اتهام را بر روی آن دسته از صحابه که تحت تأثیر یهود بودند و درباره ی دجال افسانه ها در میان مسلمانان رواج داده، به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پشت پا زدند، قرار می دهد. و با امثال این روایت می توان علت اینکه آن حضرت صحابه ای را که تحت تأثیر یهود بودند، متهوگ [سرگردان] نامید دانست، یعنی جز اندکی از آنها ما بقی به یهودی گری پرداختند!

۹. آنچه مایه ی تعجب است آن است که بزرگان اهل سنت از دیرباز تا عصر حاضر، این رعب و وحشت دینی یهودی را با قصد قربت (!) در میان مسلمین رواج می دهند و به نشر و گسترش امور خارق العاده برای دجال می پردازند، از جمله اینکه پوست او چنان باد می کند که مسیر را پر می کند، طول الاغ او هفتاد ذراع به ذراع خداوند است، با خود بهشت و دوزخ و کوهی از نان و آبگوشت دارد و.... و عموم اهل سنت هم این امور را تصدیق می کنند. عالمان آنان [که به نشر این مطالب می پردازند] آرامش دادن های رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و سخنانی که از ایشان در تکذیب این امور رسیده است را کتمان می کنند!

۱۰. ترس و بیم مسلمانان از دجال تا بدان جا رسیده است، که برخی آن را بر مغول تطبیق نموده اند!

سنیان از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده اند که فرمود: «دجال با هشتاد هزار نفر در خوزستان و کرمان فرود می آید. صورت های آنان به سپر هایی می ماند که آهنگر بر آن ضربه می زند، جامه هایی که تمام بدن را می پوشاند در بر، و کفش هایی از مو برپا دارند». (۶۳)

دو وصفی که در این روایت آمده است، یکی آن که صورت های آنان به سپر هایی می ماند که آهنگر بر آن ضربه می زند، و دوم آن که کفش هایی از مو بر پا دارند، تنها در اوصاف مغول آمده است.

۱۱. اهل سنت طول عمر دجال را پذیرفتند، ولیکن نسبت به طول عمر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اعتراض دارند!

شیخ صدوق (رحمه الله) در کمال الدین ۲ / ۵۲۸ گزارش عبد الله ابن عمر درباره ی دجال را آورده است، ابن عمر در آن چنین می پندارد: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صبح هنگامی با اصحاب نماز را به جای آوردند و بعد با آنان تا درخانه ای در مدینه آمده و در را کوبیدند، زنی بیرون آمد و گفت: ای ابوالقاسم! چه می خواهی؟ آن حضرت فرمودند: ای مادر عبد الله! به من اجازه بده تا نزد عبد الله بروم، او گفت: ای ابوالقاسم! با عبد الله چه کار داری؟ به خدا قسم او عقلش را از دست داده و لباسش را آلوده می کند، مرا نیز به امری عظیم وادار می کند! ایشان فرمودند: اجازه بده تا نزد او بروم، آن زن گفت: بر عهده ی شما؟ حضرت فرمودند: آری، آنگاه اجازه ی ورود داد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داخل شدند. آن پسر در میان ردایی، با خود زمزمه می کرد، مادر گفت: ساکت شو و بنشین، این محمد است که نزد تو آمده، او هم آرام نشست. حضرت فرمودند: این زن چه می خواهد؟ خدا او را لعنت کند، اگر مرا و او می گذاشت به شما خبر می دادم که آیا این پسر همان است؟

سپس به آن پسر فرمود: چه می بینی؟ گفت: حق، باطل و سریری بر روی آب، فرمود: گواهی بده که خدایی جز الله نیست و من رسول اویم، آن پسر گفت: بلکه شما گواهی بده که خدایی

جز الله نیست ومن رسول اویم، خدا شما را در این امر شایسته تر از من قرار نداده است! روز دوم هم پس از آنکه با اصحاب نماز صبح را به جای آوردند با آنان برخاسته، به در آن خانه رفتند و در را کوبیدند... مادر گفت: ساکت باش و [از فراز درخت] پایین بیا، چرا که این محمد است که نزد تو آمده، و او هم آرام شد، آنگاه حضرت گفتند: این زن چه میخواهد؟ خدا او را لعنت کند، اگر مرا و او می گذاشت به شما خبر می دادم که آیا این پسر همان است؟ چون روز سوم فرا رسید ایشان با اصحاب نماز صبح را بر پا داشتند و بعد با آنان برخاستند... پس فرمودند: من برای تو چیزی را پنهان کرده ام، آن چیست؟ او در جواب گفت: دود، دود [مقصود سوره ی دخان است که آیاتی از آن در آن روز بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده بود]، حضرت فرمودند: دور شو، تو هرگز از اجلت فراتر نرفته و به آرزویت نخواهی رسید، تو جز به آنچه برایت مقدر است دست نخواهی یافت.

در این هنگام به اصحاب فرمود: ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر آنکه قوم خود را از دجال بر حذر داشته است، خدا دجال را تا امروز تأخیر انداخته است، پس اگر چیزی از امر وی برایتان مشتبه شد [بدانید که] پروردگارتان یک چشم نیست. دجال بر الاغی که فاصله ی میان دو گوش آن به اندازه ی یک میل است خارج می شود، او در حالی خروج می کند که بهشتی، دوزخی و کوهی از نان و چشمه ای را با خود به همراه دارد، بیشترین پیروان او را یهودیان، زنان و اعراب تشکیل می دهند. او در تمامی آفاق زمین - به جز مکه و دو حومه ی آن و مدینه و دو حومه ی آن - وارد می شود».

بیشتر رد ما بر مضمون این گزارش گذشت.

غرض ما از نقل این حدیث آن است که بدانید اهل سنت به دجال و طول عمر وی معتقدند، در حالی که طول عمر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را انکار می کنند! شیخ صدوق (رحمه الله) پس از نقل این روایت می فرماید:

«کسانی که عناد می ورزند و به تکذیب [حقایق] می پردازند این روایت را پذیرفته، آن را درباره ی دجال، غیبت وی، طول مدت درنگ و خروج او در آخر الزمان نقل می کنند، حال آنکه امام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، غیبت طولانی و ظهور ایشان را که در آن، عدل و داد را

در زمین آن گونه که از ظلم وجور پر شده است فراگیر می سازد، بر نمی تابند، و این با وجود تصریحاتی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان (علیهم السلام) درباره ی نام و نسب آن حضرت، غیبت و طولانی بودن دوران آن، داشته اند. آنان با این کار در صدد خاموش کردن نور خداوند (عز وجل) و نیز باطل نمودن امر ولی خدا هستند، در حالی که خداوند ابا کرده مگر آن که نور خود را تمام کند، گرچه کافران را خوش نیاید. آنان در راستای باطل ساختن امر حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر چنین استدلال نموده و گویند: ما این اخباری را که شما در مورد مهدی دارید نه می شناسیم و نه روایت می کنیم. این همان سخن ملحدان، براهمه، یهودیان، مسیحیان و مجوسیان است که نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار نموده، می گویند: هیچ یک از معجزات و دلایلی که برای صدق ادعای نبوت پیامبران می آورید را نه می شناسیم و نه روایت می کنیم، ولذا به عدم صحت ادعای او معتقدیم. حال اگر دلیل سنیان ما را ملزم سازد، دلیل این طوائف – که تعدادشان از سنیان بیشتر است – نیز باید برای سنیان الزام آور باشد!

دیگر از سخنان سنی ها آن است که گویند: در عقول ما نمی گنجد که شخصی در زمان ما چنان عمر کند که از عمر هم عصران خود فراتر رود، حال آنکه امام شما بر طبق پندارتان از عمر هم عصران خود فراتر رفته است.

ما هم در پاسخ آنها می گوییم: آیا شما تصدیق می کنید که دجال در غیبت می تواند عمری فراتر از عمر اهل زمان داشته باشد و ابلیس نیز چنین است؟ ولیکن با وجود تصریحاتی که درباره ی قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، غیبت، طول عمر و ظهور ایشان برای بر پا داشتن امر خدا رسیده است – و روایاتی را که در این باره وارد شده در این کتاب آورده ام – آن را نمی پذیرید! علاوه بر آنکه به طریق صحیح از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده که فرمودند: هر آنچه در امت های گذشته واقع شده، در این امت نیز خواهد بود، هم چنان که دو تای کفش و دو پر تیر در برابر یکدیگر هستند. در پیامبران گذشته و حجت های الهی کسانی بوده اند که عمر طولانی داشته اند، نوح نبی (علیه السلام) دو هزار و پانصد سال زندگی کرد و خدا در قرآن [تنها] سخن از آن به میان آورده که او در میان قوم خود نهصد

و پنجاه سال درنگ کرد (۶۴)، در حدیثی که آن را با سندش در این کتاب نقل نمودم، آمده است که در قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سنتی از نوح است که طولانی بودن عمر وی می باشد، حال چگونه است که سنیان امر [غیبت] امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نمی پذیرند ولی با امور مشابه آن - که نزد عقل هیچ اشکالی ندارد - چنین برخوردی ندارند؟ بلکه بایست به این امور اذعان نمود، چرا که از طریق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است، و اعتقاد به قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز چنین است. مقتضای کدام عقل است که اصحاب کهف می توانند سیصد و نه سال در غارشان درنگ کنند، آیا تصدیق و پذیرش این مطلب از غیر طریق اخبار بوده است؟ پس چرا امر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را که آن نیز از طریق اخبار رسیده، تصدیق نمی نمایند؟! آنان چگونه اخبار وهب بن منبه و کعب الاحبار را در اموری محال تصدیق می کنند، در حالی که هیچ یک از آنها را نه می توان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت داد و نه عقل روا می شمارد، ولیکن آنچه را که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان (علیهم السلام) پیرامون حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، غیبت و ظهور ایشان - که پس از تردید اکثر مردم و بازگشت آنها از اعتقاد به آن حضرت واقع می شود - رسیده و اخبار و آثار صحیح بر آن دلالت دارد نمی پذیرند؟! آیا این امر غیر از پافشاری بر انکار حق است؟ اینان چرا نمی گویند: اگر چه در این عصر و زمان کسی که بتواند عمری طولانی داشته باشد وجود ندارد، اما باید به عنوان تصدیق گفتار صاحب شریعت (صلی الله علیه وآله وسلم)، سنت پیشینیان در عمر طولانی در مشهورترین اجناس جاری گردد و هیچ جنسی از قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مشهورتر نیست، زیرا در شرق و غرب عالم بر زبان کسانی که به ایشان اعتقاد دارند و نیز آنان که انکار می نمایند، یاد می شود. هرگاه غیبت امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با وجود روایات صحیحی که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی آن رسیده است صحیح نباشد، نبوت ایشان نیز باطل خواهد بود، چرا که در این صورت آن حضرت خبر از غیبت کسی داده اند که غائب نشده است، و اگر دروغ ایشان ثابت شود، پیامبر نبوده است!

چگونه است که سنیان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در آنچه در مورد عمار فرموده است: «گروه ستمکار او را می کشند»، و در مورد امیر المؤمنین (علیه السلام): «موهای صورتش با خون سرش رنگین می شود»، و درباره ی امام حسن (علیه السلام): «با سم کشته می شود»، و در مورد امام حسین (علیه السلام): «با شمشیر به شهادت می رسد» تصدیق می کنند، ولی آن حضرت را در آنچه پیرامون قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، غیبت، و تعیین او به نام و نسب، فرموده است تصدیق نمی نمایند؟!

البته که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمامی سخنان صادق است و در تمامی حالات به حق رفتار می نماید و ایمان هیچ بنده ای صحیح نخواهد بود، مگر آن زمانی که در دل نسبت به حکم آن حضرت هیچ ناراحتی نیافته، در تمامی امور تسلیم ایشان باشد و شک و تردیدی در او راه نیابد، این اسلام است همان اسلامی که عبارت است از تسلیم و انقیاد وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵)، و هر که غیر از اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.

از شگفت انگیزترین امور آن است که مخالفین ما روایت می کنند: عیسی بن مریم (علیه السلام) از سرزمین کربلا عبور کرد و آهوانی را دید که در آنجا گرد آمده بودند، آن آهوان گریان به سوی او آمدند و مسیح و حواریون نشستند و به گریه مشغول شدند، حواریون که علت گریه مسیح را نمی دانستند، گفتند: ای روح و کلمه ی خداوند! چرا گریه می کنید؟ فرمود: آیا می دانید اینجا چه سرزمینی است؟ آنها پاسخ منفی دادند، او فرمود: این زمینی است که جوجه ی رسول خدا احمد و آن زن آزاده ی طاهره بتول که شبیه مادر من است، در آن کشته و دفن می شود، این زمین از مشک خوشبوتر است، چرا که خاک آن جوجه ی شهید است و البته که خاک پیامبران و فرزندان آنها چنین است، این آهوان با من تکلم می کنند و می گویند: ما در این سرزمین از شوق تربت آن جوجه ی شهید و مبارک به چرا مشغولیم، اینان چنین اعتقاد دارند که در این زمین در امنیت هستند، آنگاه از پشکل آنها برداشت و بوئید و گفت: خدایا این ها را باقی دار تا پدرش آن را ببوید و موجب تسلی و آرامش او گردد. آن پشکل ها نیز تا زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) باقی ماند و ایشان آن را بویدند و گریستند و زمانی که گذرشان به کربلا

افتاد این ماجرا را تعریف کردند.

سنيان می پذیرند که پشکل این آهوان بیش از پانصد سال باقی بماند و باران ها و باد ها و گذشت روز ها و سال ها آن را دگرگون نکند، ولی نمی پذیرند که قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) باقی می ماند تا آنکه با شمشیر قیام کرده، دشمنان خدای (عز وجل) را به هلاکت رساند و دین خدا را اظهار نماید. و این با وجود احادیثی است که از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) با تصریح به نام، نسب، غیبت دراز مدت و جریان یافتن سنت پیشینیان در طول عمر در آن حضرت رسیده است! آیا این چیزی جز عناد ورزیدن و انکار حق است؟»

در غیبت شیخ طوسی / ۱۱۳ آمده است: «ناقلان حدیث روایت کرده اند که دجال موجود است و در عصر نبوی هم بوده است و تا زمانی که خروج می کند باقی خواهد ماند، و او دشمن خداست. اگر به خاطر مصلحتی جایز باشد که دشمن خدا چنین عمر کند، پس چگونه برای ولی خدا جایز نباشد؟! همانا این امر از عناد ناشی شده است».

نگارنده: پیروان مذاهب به دجال اعتقاد دارند، بعضی از آنان به دجال عمر معتقدند و او را ابن صیاد می دانند چرا که عمر و فرزندانش بر احادیث پیرامون آن که [نزد آنها] صحیح است، قسم خورده اند!

برخی هم دجال تمیم داری را که جاسوس وی در جزیره، او را از آن خبر داد باور دارند، زیرا احادیث او نیز [بر اساس مبانی آنها] صحیح است. برخی دیگر نیز به دجال کعب الاحبار اعتقاد دارند.

تمامی آنان چنین معتقد هستند که دجال زنده و پوشیده از چشم هاست و خداوند بر اساس عقیده ی عمر صد ها سال، و بر اساس باور تمیم داری و کعب هزاران سال به او عمر داده است، لذا روا نیست آنها نسبت به اعتقاد به اینکه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده است و روزی می خورد تا آنکه خداوند متعال به ایشان اذن دهد که ظهور کرده و اسلام را اظهار نماید، بر ما خرده گیرند.

چگونه است که عمر دراز مدت برای دشمنان خدا ممکن است، ولی برای اولیای او ناممکن؟! و آیا روایات تمیم و کعب و امثال آنها از روایات اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

بیشتر اطمینان آور است؟!

احادیث پیرامون دجال در منابع سنیان به چند جلد می رسد!

۱. مسلمین اتفاق نظر دارند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از سه موضوع سخن گفتند؛ ایشان به دوازده امام پس از خود بشارت داده اند، از رهبران گمراهی پس از خود بر حذر داشته اند و نسبت به دجال هشدار داده اند.
- هنگامی که به منابع دستگاه سلطه مراجعه می کنیم، چنین می یابیم که در چند موضع سخن درباره ی امامان دوازده گانه به میان رفته است. مردم در عرفات در اثنای سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صدایشان را بالا بردند ولذا نفهمیدند که این دوازده تن کیانند! همین حادثه زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه درباره ی امامان دوازده گانه سخن می گفتند برای راویان رخ داد، از این رو اسامی ائمه در میان همه گم شد، راوی در این رابطه از عمر پرسید و او گفت: تمامی آنان از قریش اند، آنها همه از قریش اند! تعیین پیشوایان ضلالت و زمان آنها توسط آن حضرت نیز با سرنوشتی مشابه مواجه شد! گرچه برخی روایات از تیررس آنان به دور مانده است، در میان آنها بعضی مروان و فرزندانش را نام برده است و بعضی دیگر بر این دلالت دارد که آنها بلافاصله پس از پیامبرند.
- بنابراین نباید امامان دوازده گانه ی هدایت را تعیین کرد، چرا که اسامی آنها از بین رفته است و نیز نمی توان رهبران دوازده گانه ی ضلالت را مشخص نمود، زیرا اسامی آنان نیز به چنین سرنوشتی دچار شده است!!!
- در مقابل هیچ یک از احادیث پیرامون دجال از میان نرفته است و بازار آن رونق دارد، این احادیث در دار الخلافه نگهداری می شود و توسط راویان آن به عرضه گذارده شده و به چند جلد می رسد!
- بنابر آنچه گذشت می توان فهمید که دستگاه خلافت قریش نشر و ترویج احادیث دجال - حتی اگر دروغین باشد - و نیز منع از احادیث پیرامون امامان هدایت و رهبران گمراهی را - هر چند صحیح باشد - هدفمند دنبال می کرده است.
۲. در روایات دستگاه خلافت قریش، دو پیامبر با عنوان وزیر در خدمت دجال هستند!

طیالسی در مسند خود / ۱۵۰ با سندی صحیح (!) از سفینه روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ما سخن راند و فرمود: هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه امتش را از دجال بر حذر داشته است، تا آنجا که فرمودند: دجال به مردم می گوید: آیا من پروردگار شما نیستم که زنده می کنم و می میرانم؟

به همراه او دو تن از پیامبران هستند که من نام خود و پدرانیشان را می دانم، اگر می خواستم آنها را نام می بردم، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ او قرار دارند، دجال می گوید: آیا من پروردگار شما نیستم که زنده می کنم و می میرانم؟ یکی از آن دو پاسخ می دهد: دروغ گفتی، ولی هیچ یک از مردم غیر از آن پیامبر دیگر صدای او را نمی شنود، اما پیامبر دیگر می گوید: راست گفتی، و مردم صدای او را می شنوند و این خود فتنه ای خواهد بود». (۶۶)

پس به این نوآوری راویان دستگاه خلافت و احادیث صحیح (!) آنان توجه کنید و ببینید که می پندارند خداوند دو پیامبر را در خدمت دجال قرار می دهد و صدای آنکه دجال را تکذیب می کند مخفی می دارد، پیامبر دیگر هم خیانت نموده، به پروردگارش کفر می ورزد و دجال را تصدیق می کند! اینان در افترا بستن بر خداوند متعال و توهین به رسولان و پیامبران (علیهم السلام) به تقلید یهود گردن نهاده اند.

۳. اهل سنت چنین گمان می کنند که دجال به خداوند شبیه است و لذا مسلمانان در تشخیص او دچار مشکل می شوند! از این رو پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان چنین نشانه داده که دجال یک چشم است تا آنان بتوانند او را از خدا تشخیص دهند، چرا که خداوند یک چشم نیست بلکه هر دو چشم او سالم می باشد!

عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۰ از عبد الله بن عمر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «هیچ پیامبری نیست مگر آنکه قوم خود را از دجال بر حذر داشته است، نوح [هم] قوم خود را از او بر حذر داشت. ولیکن من درباره ی او سخنی می گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است، شما می دانید که او یک چشم است ولی خدا یک چشم نیست!» (۶۷)

کسانی که پس از اینان آمدند این روایت را با ده ها نقل که اکثر آنها از عبد الله بن عمر است، آوردند. (۶۸)

۴. سنیان چنین می پندارند که دجال معجزاتی از جمله زنده کردن مردگان دارد! عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۳ از ابو سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «بر دجال حرام است که در راه های مدینه داخل شود، در آن روز مردی که بهترین - و یا از بهترین - مردم است نزد او رفته می گوید: گواهی می دهم تو آن دجالی هستی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره اش برای ما سخن گفته است. دجال [به مردم] می گوید: آیا اگر این شخص را بکشم و آنگاه زنده کنم، درباره ی من هم چنان تردید خواهید داشت؟ پاسخ می دهند: نه، او هم آن مرد را می کشد سپس زنده می گرداند، آن مرد پس از آنکه زنده می شود می گوید: به خدا قسم آگاهی و شناختی که اکنون نسبت به تو دارم بیشتر نداشتم. دجال در صدد کشتن دوباره ی او بر می آید، ولی بر او مسلط نمی گردد. معمر گوید: به من خبر رسیده که دجال بر حلق او قطعه ای مس قرار می دهد، و کسی که دجال او را می کشد و زنده می گرداند، خضر است». (۶۹)

صحیح مسلم ۸ / ۲۰ آن را با تفاوتی اندک نسبت به عبد الرزاق آورده و در قسمتی از آن چنین آمده است: «پس به فرمان دجال او را با ازّه از فرق سر تا پا دو نیم می کنند. او بین دو نیمه ی آن بدن راه می رود و می گوید: بایست، و او بر می خیزد. آنگاه می گوید: آیا به من ایمان می آوری؟ او پاسخ می دهد: [با این کار] تنها شناختم نسبت به تو بیشتر شد. پس دجال می گوید: ای مردم! پس از من با هیچ کس چنین رفتاری نخواهد شد و در صدد ذبح نمودن آن شخص بر می آید. پس قطعه مسی [برّان] را بین گردن و ترقوه ی او قرار می دهد، ولی نمی تواند به مقصود خود برسد، لذا دست و پای او را می گیرد و پرتاب می کند. مردم گمان می کنند که او را به جهنم انداخت، حال آن که او در بهشت افتاد. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: این شخص بالاترین گواهی را نزد رب العالمین دارد».

باید از کسانی که بر اعتقاد ما - به اینکه خداوند به عترت معصوم (علیهم السلام) معجزه داده

است - خرده می گیرند و در مقابل چنین می پندارند که خدا به دشمنان خود مانند دجال و جنیان و ساحران معجزه می دهد، تعجب نمود، آنان با این کار نبوت ها را از اساس باطل می کنند، چرا که دلیل آن معجزه است که تصدیق و تأییدی از جانب خداوند برای پیامبران می باشد.

۵. آنان ده ها روایت درباره ی دجال نقل می کنند، از جمله آنکه او از یهودیان مشرق یا اصفهان است.

طبرانی در المعجم الکبیر ۱۸ / ۱۵۵ از عمران بن حصین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «دجال از جانب اصفهان شورش می کند». (۷۰)

در المعجم الصغیر ۱ / ۲۶۰ از ابو برده روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دجال را یاد کرد و فرمود: «او از اینجا، نه بلکه از اینجا می آید، وبا دست به سمت مشرق اشاره نمود».

حاکم در المستدرک ۴ / ۵۲۸ به واسطه ی ابو هریره از آن حضرت چنین نقل می کند و صحیح می شمارد: «دجال از اینجا، یا از اینجا، و یا از اینجا، بلکه از اینجا خروج می کند. ابوهریره می گوید: مقصود ایشان مشرق است».

الفتن ۲ / ۵۳۲ و صفحاتی پس از آن از ابوبکر روایتی را بدون ذکر سند نقل می کند که دجال از سمت مشرق و از سرزمینی که آن را خراسان گویند خروج می کند، ولی ابن ابی شیبہ آن را با سند در المصنف ۸ / ۶۵۴ آورده و می نویسد: «ابوبکر پرسید: آیا در عراق سرزمینی به نام خراسان وجود دارد؟ در جواب گفتند: بلی، او گفت: دجال از آن خارج می شود». (۷۱)

در تهذیب تاریخ دمشق ۱ / ۱۹۵ می نویسد: «ابن منده از عبد الله بن معتمر روایت می کند که گفت: دجال به طور علنی فعالیت می کند. او از مشرق می آید، به سوی خود دعوت می کند و گروهی بدو می گروند، او با گروهی از مردم می جنگد و بر آنان چیره می شود، اینچنین ادامه می یابد تا آنکه وارد کوفه شده بر کوفیان نیز غالب می شود».

عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۶ از کعب الاحبار روایت می کند: «دجال از عراق خروج می نماید». (۷۲)

ابن حماد در الفتن ۲ / ۵۳۰ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «دجال از دره ای میان شام و عراق خارج می شود». و در النهایة ۲ / ۷۳ آن را از هروی می آورد. و پیشتر حدیثی از اهل بیت (علیهم السلام) گذشت که وی از بلخ در افغانستان خروج می کند.

۶. در احادیث آنان و نیز در روایات ما آمده است که پیروان دجال یهودیانند. روایت صحیح مسلم ۸ / ۲۰۷ گذشت که «هفتاد هزار نفر از یهود اصفهان، که جامه هایی که تمام بدن را می پوشاند دربردارند، از او دنباله روی خواهند نمود». و خواهد آمد که کعب الاحبار اتباع وی را از عرب می داند! در مسند احمد ۳ / ۲۲۴ آمده است: «دجال از منطقه یهودی نشین اصفهان شورش می کند و هفتاد هزار تن از یهودیان که تاج برسر دارند، او را همراهی خواهند نمود». (۷۳) و ده ها بلکه صد ها روایت دیگر که علی رغم وجود تناقضات، منابع سنیان مالمال از آن است.

در کمال الدین ۵۲۸ / نیز از عبد الله بن عمر نقل می کند: «اکثر اتباع دجال یهود، زنان و اعراب هستند».

قهرمانان سه گانه در تحریف دجال:

بارزترین شخصیت هایی که برای روایات پیرامون دجال زمینه سازی کردند و آنها را در میان مسلمانان ترویج دادند، عمر بن خطاب، تمیم داری و کعب الاحبار هستند که بر دجال و امور خارق العاده ی وی اتفاق نظر دارند، اگر چه در تعیین شخص او با یکدیگر اختلاف دارند. نظر عمر آن است که دجال عبد الله بن صیاد است که در عهد وی متولد شده و ظاهراً یهودی و مادرش از خزرج و از بستگان سعد بن عباده بوده است، این در حالی است که تمیم داری او را شخصی بلند قامت، عریض و درشت هیکل می داند و معتقد است که وی در جزیره ای در بحر متوسط در غل و زنجیر است، کعب الاحبار هم بر این باور است که دجال شیطانی است که در جزیره ای از جزائر یمن در بند می باشد.

اهل سنت هر سه را تصدیق کرده بر آنند تا بین دجال های متناقض آنان جمع کنند و از آنان

یکی بسازند! ولیکن بالاترین تأثیر را عمر داشته است، چرا که وی علاوه بر گسترانیدن اعتقاد به دجال، به تمیم و کعب میدانی داد تا در حدّ توان اسرائیلیاتشان را منتشر کنند و یکی از آنها هم عقیده شان درباره ی دجال است.

عالمان سنی در میان دجال عمر، دجال تمیم و دجال کعب دچار حیرت و سرگردانی شده اند، زیرا روایاتشان در عین اینکه همه صحیح است (!) در کلیات و جزئیات دچار تناقض است.

تحیر دیگر آنان در احادیث کعب الاحبار و جماعت اوست، که خروج دجال را به فتح

قسطنطنیه، مهدی و قیامت مرتبط می دانند و تفصیل و تناقضات بسیاری دارد.

بزرگان اهل سنت اصل روایات دجال را مورد هیچ گونه نقدی قرار نداده اند، زیرا تمام آنها نزد آنان صحیح است (!) به عنوان نمونه ابن حجر که از بزرگان ایشان است، حتی دجال کعب را

که در یکی از جزائر یمن محبوس می باشد پذیرفته است، او هیچ نقدی را متوجه روایت تمیم

و جاسوس خیالی دجال [که در روایت تمیم است] نمی کند، والبته در جمع بین آن و دجال

عمر به حیرت افتاده است! و بنابر عادت همیشگی در صدد بر آمده تا با وجوهی سست آنها را جمع کرده و تناقضاتش را بر طرف سازد که در این راستا به بیراهه رفته و به عجز افتاده است.

وی در فتح الباری ۱۳/ ۲۷۷ می نویسد: «نعیم بن حماد استاد بخاری در کتاب خود الفتن

احادیثی را درباره ی دجال و شورش او آورده است که اگر به آنچه پیشتر در اواخر کتاب الفتن گذشت ضمیمه شود، سرگذشت کاملی درباره ی دجال خواهد بود. از جمله، آنچه که ابن

حماد از طریق جبیر بن نفیر و شریح بن عبید و عمرو بن اسود و کثیر بن مره نقل می کند که

گفتند: دجال انسان نیست بلکه شیطانی است که در بعضی از جزائر یمن به هفتاد زنجیر بسته شده است، معلوم نیست چه کسی او را در بند کرده است، سلیمان نبی یا دیگری، هنگامی که

زمان ظهورش فرا برسد خداوند در هر سالی یک حلقه از او باز می نماید، پس چون آشکار

شود ماده الاغی که فاصله ی میان دو گوشش چهل ذراع است نزد او می آید و دجال منبری از

مس بر پشت آن قرار داده، بر روی آن می نشیند و قبيله های جن از او پیروی نموده، گنج

های زمین را برای او بیرون خواهند آورد! ابن حجر در ادامه می نویسد: با چنین اوصافی

امکان ندارد که ابن صیاد دجال باشد».

این ابن صیادی که ابن حجر [دجال بودن] وی را بعید می شمارد، همان دجال عمر است که روایات مربوط به آن نزد سنیان در بالاترین درجات صحت است!

او در ادامه می افزاید: «راویانی که این روایات را نقل کرده اند گرچه افراد ثقه ای هستند، ولی شاید آن را از برخی کتب اهل کتاب آورده اند. ابو نعیم هم از طریق کعب الاحبار نقل می کند که دجال از مادری در قوص مصر به دنیا می آید و فاصله میان تولد تا خروج وی سی سال است. خبر وی نه در تورات و نه در انجیل نازل نشده بلکه تنها در بعضی از کتب پیامبران آمده است... ابن وصیف مورخ نیز می نویسد: دجال از فرزندان شق کاهن مشهور است، بلکه او خود شق است و خداوند او را مهلت داده. مادر دجال زنی از جن است که شیفته ی پدر او شد، پدر هم از او صاحب این فرزند شد. شیطان برای او کار های عجیبی انجام می داد، لذا سلیمان او را گرفت و در جزیره ای از جزائر بحر حبس نمود».

ابن حجر می افزاید: «به خاطر آنکه امر در مورد دجال بسیار مشتبّه است بخاری در صدد ترجیح [در میان اخبار] بر آمده و تنها روایت جابر از عمر که درباره ی ابن صیاد است را آورده، و حدیث فاطمه بنت قیس را که در جریان تمیم می باشد نقل نکرده است، از این رو برخی چنین پنداشته اند که حدیث فاطمه غریب می باشد و آن را رد کرده، حال آنکه چنین نیست».

پس از آن ابن حجر به رد روایتی که دجال را اهل مصر عنوان می کرد [و پیشتر گذشت] پرداخته و در ۱۳ / ۲۷۷ می نویسد: «گمانم این است که این خبر نادرست می باشد، زیرا حدیث صحیح دلالت دارد که هر پیامبری پیش از پیامبر ما، قوم خود را از دجال بر حذر داشته است. این مطلب هم که او به آن مدت [سی سال] قبل از خروجش به دنیا می آید، با اینکه او ابن صیاد است و نیز آنکه در جزیره ای از جزائر بحر در بند می باشد، تنافی دارد».

سخنان ابن حجر طولانی است و در آن به دجال تمیم تمایل بیشتری نسبت به دجال عمر نشان می دهد! وی تلاش کرده تا بین آن دو چنین جمع کند: «نزدیکترین وجهی که می توان بدان بین حدیث تمیم و ابن صیاد جمع نمود، آن است که دجال همان کسی است که تمیم او را در بند دیده، و ابن صیاد شیطانی است که در آن مدت به صورت دجال آشکار شد تا آن هنگام که به

سوی اصفهان رفت وبا رفیق خود در آنجا پنهان شد، تا آن زمانی که خداوند خروج او را در آن مقدر داشته فرا رسد».

جمعی که ابن حجر ارائه داده صحیح نمی باشد، چرا که ابن صیاد در مدینه از دنیا رفت، در حالی که دجال تمیم ودجال کعب الاحبار در بند هستند وجز در هنگام خروجشان آزاد نخواهند شد.

ابن حجر با وجود علم و آگاهی، در احادیث پیرامون دجال سرگردان مانده است، پس حال دیگر عالمان آنان چگونه است؟ مشکلی که بزرگان علمای سنی دارند ضعف ذهنی نیست، بلکه در مواد قضایی است که آن را مفروض گرفته اند و دلیل آنان صحت سند است، و همین امر است که آنها را مجبور به پذیرش متناقضات کرده، به حشوی گری و نوآوری وا می دارد!

عقیده ای که عمر درباره ی دجال رواج داد:

صحیحترین کتاب سنیان پس از کتاب خدا - آن گونه که خود ادعا می کنند - روایت می کند که عمر قسم می خورده دجال عبد الله بن صیاد می باشد که از یهودیان مدینه است. پیش از این گذشت که صحیح بخاری ۸/ ۱۵۸ و ۹/ ۱۳۳ از جابر نقل می کند: «شنیدم که عمر نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر این مطلب قسم می خورد و آن حضرت هم آن را انکار نکرد».

این روایت بیانگر آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به دجال عُمر یعنی ابن صیاد اقرار دارند!!! و امری که باعث شگفتی می شود آن است که عمر از آن حضرت درباره ی دجال نپرسید، بلکه در حضور ایشان بر رأی و نظر خود سوگند می خورد و حضرت با سکوت خود به باور او اقرار می کنند!

آنان بر جابر و ابوذر هم دروغ بستند و گفتند که این دو نیز به مانند عمر قسم یاد می کردند، و درباره ی ابوذر پا را فراتر گذاشته گفتند که او ده بار سوگند می خورد! آنگاه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) افترا بستند که اعتقاد ایشان بر این است که دجال ابن صیاد می باشد و ایشان نسبت به آگاهی از حقیقت، گفتار و اهداف او حریص بوده اند و مخفی از او، بارها برای تجسس رفته اند!

بخاری در صحیح ۷/ ۱۱۳ از سالم بن عبد الله نقل می کند: «عبد الله بن عمر به او خبر داده: عمر با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان جماعتی از اصحاب به سراغ ابن صیاد رفتند و او را در قلعه بنی مغاله در حال بازی با کودکان یافتند، ابن صیاد که آن روز ها نزدیک بلوغ بود، متوجه حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشد تا آنکه آن حضرت با دست بر پشت او زدند و فرمودند: آیا گواهی می دهی که من رسول خدایم؟ وی پاسخ داد: گواهی می دهم که تو رسول بی سوادان هستی، و خود گفت: آیا تو شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ پس آن حضرت او را زدند و فرمودند: به خدا و رسولان او ایمان دارم. به او گفتند: چه می بینی؟ وی گفت: راستگو و دروغگو به نزد من می آیند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: امر بر تو مشتبّه شده است. در ادامه فرمودند: من برای تو چیزی را پنهان کرده ام، ابن صیاد گفت: آن دود است. ایشان گفتند: دور شو که تو هرگز از آنچه برایت مقدر است، تجاوز نخواهی نمود!

عمر گفت: ای رسول خدا! آیا به من اجازه می دهید که گردن او را بزنم؟ ایشان گفتند: اگر او همان دجال باشد بر او تسلط نخواهی یافت، و اگر او نباشد برای تو هیچ خیری در کشتن او نیست».

سالم گوید: از عبد الله بن عمر شنیدم: «پس از این ماجرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به همراه ابی بن کعب انصاری دوباره به سراغ ابن صیاد رفتند، چون آن حضرت وارد شد خود را در پشت شاخه های نخل پنهان نمود و می خواست پیش از آنکه او ایشان را ببیند چیزی از سخنان او را بشنود، ابن صیاد در بستر در میان عبایش دراز کشیده و زمزمه می کرد، مادر ابن صیاد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را - در حالی که خود را در میان شاخه های نخل مخفی می کرد - مشاهده نمود و به پسرش گفت: ای صاف! - این نام ابن صیاد است - این محمد است، و ابن صیاد از حضور ایشان آگاه شد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر مادرش او را رها می گذاشت، او [اسرار خود را] فاش می کرد! سالم گوید: عبد الله بن عمر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان مردم برخاست و به آنچه شایسته ی خداست ثنا گفت، سپس دجال را یاد نمود

و فرمود: من شما را از او بر حذر می دارم و هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه قوم خود را از او بر حذر داشته است، نوح [هم] قومه را درباره ی او هشدار داده است، لیکن من در مورد او سخنی می گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است، شما می دانید که او یک چشم است و حال آنکه خداوند یک چشم نمی باشد».

عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۸۹ این مطلب را به سه روایت نقل می کند که در سومین خبر از امام حسین (علیه السلام) (!) چنین می آورد: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سوره ی دخان را از ابن صیاد مخفی داشت و از او درباره ی آن پرسید، وی گفت: دود، ایشان گفتند: دور شو که تو هرگز از آنچه برایت مقدر است تجاوز نخواهی نمود، پس چون پشت نمود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: او چه گفت؟ بعضی گفتند: دخ [دود] و برخی گفتند: ریح [باد]! حضرت فرمود: من در بین شما هستم و دچار اختلاف شده اید، پس از من اختلافتان شدیدتر خواهد بود». (۷۴)

روایت بخاری این مطلب را نیز در بر دارد که خداوند متعال دو دیده ی سالم دارد که به واسطه ی آن از دجال تمییز داده می شود!

ابوبکره برادر زیاد بن ابیه هم برای آنکه سوگند عمر را تأیید کند به اظهار نظر درباره ی دجال می پردازد.

طیالسی در مسند ۱۱۶ / به واسطه ی او از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «پدر و مادر دجال سی سال را بدون فرزند سپری می کنند و پس از آن پسری یک چشم از آنان متولد می شود که بیشترین زیان و کمترین نفع را دارد، چشمان او به خواب می رود ولی قلب او نه.

حضرت پدر او را نیز چنین وصف نمودند: پدر او مردی است با قدی بلند و اندامی فربه که گوشت بدنش به اضطراب افتاده است و بینی اش به منقار می ماند. مادر او زنی است بلند قد، درشت هیکل و با سینه هایی بزرگ.

ابوبکره در ادامه می گوید: ما شنیدیم که در مدینه در میان یهودیان کودکی به دنیا آمده است، لذا من وزیر به نزد والدین آن کودک رفتیم و اوصافی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بیان کرده بودند در آن دو مشاهده کردیم، من به آنان گفتم: آیا برای شما فرزندی به دنیا آمده است؟ آن دو در پاسخ گفتند: ما سی سال را بدون فرزند سپری نمودیم و پس از گذشت آن، این کودک برایمان متولد شده است که بیشترین زیان و کمترین نفع را دارد و دیدگانش به خواب می رود ولی قلب او بیدار است.

ما از نزد آنها بیرون آمدیم که یکباره به آن پسر برخوردیم، او قامتی نحیف داشت و در زیر آفتاب در میان عبایی، چیزی با خود زمزمه می کرد، پس سرش را بیرون آورد و گفت: شما چه گفتید؟ ما گفتیم: آیا شنیدی؟ او گفت: من به خواب می روم ولی قلبم نمی خوابد! (۷۵) اهل سنت پنداشته اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم عمر را تأیید نموده است، باور آنان چنین است که آن حضرت در این مطلب تردید داشته و نیازمند دانش یهودیان بوده است و از آنجا که عمر در دروس آنان شرکت می کرده و دانش دجال شناسی را از آنان فرا گرفته است، آن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یاد داده و با سوگند تأکید کرده است، و در پی آن ایشان از قسم خوردن عمر کسب یقین نموده و به واسطه ی دانش یهود و قسم عمر، از نزول وحی مستغنی شده است!

عمدة القاری ۲۵ / ۶۹ [پس از آنکه روایتی را که پیشتر گذشت و در آن، عمر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد تا اجازه بدهد گردن ابن صیاد را بزند و ایشان در پاسخ او می گوید: اگر او همان دجال باشد بر او تسلط نمی یابی، و اگر او نباشد هیچ خیری در کشتنش نیست، نقل می کند] می نویسد: «اگر کسی اشکال کند که این خبر بر شک و تردید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و عدم جزم ایشان نسبت به دجال بودن ابن صیاد دلالت دارد، در پاسخ گوییم: شک آن حضرت، ممکن است پیش از سوگند خوردن عمر بر دجال بودن وی بوده باشد.»!

این در حالی است که عالمانی به مانند ابن حجر که خود را وقف دستگاه خلافت کرده اند، اعتقادشان بر این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دجال عمر را تأیید ننموده، سکوت اختیار کردند و هم چنان در شک و تردید بودند تا آنکه تمیم داری از راه رسید و به ایشان خبر داد که دجال را دیده است، ایشان هم از او قدردانی کرده، مسلمانان را فرا

خواندند و برای آنان سخنرانی نمودند و اعتقاد به دجال را به ایشان آموختند، از این رو فضیلت و برتری از آن تمیم است نه عمر!!! و دیگر نوآوری های تأسف بار آنها.

فرزندان عمر بر عقیده و باور پدرشان تأکید می کنند!

سنن ابی داود ۴ / ۱۲۰ از عبد الله بن عمر نقل می کند که می گفت: «به خدا قسم تردیدی ندارم که مسیح دجال همان ابن صیاد است».

در مسند احمد ۶ / ۲۸۳ نیز آمده است که «عبد الله بن عمر ابن صائد [ابن صیاد] را در یکی از کوچه های مدینه مشاهده کرد و به او دشنام داد و ناسزا گفت و ابن صائد در پی آن چنان باد کرد که تمامی راه را بست! ابن عمر با عصایی که به همراه داشت چنان او را زد که عصا شکست! حفصه [چون برادرش را دید] گفت: شما دو نفر با یکدیگر چه کار دارید، چه چیزی تو را بر آن وا می دارد؟ آیا نشنیدی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خروج دجال تنها به خاطر خشم و غضب است؟!»!

مسلم در صحیح ۸ / ۱۹۴ از نافع چنین نقل می کند: «عبد الله بن عمر ابن صائد را در یکی از گذرگاه های مدینه دید و سخنی گفت که خشم او را برانگیخت، در پی آن ابن صائد چنان باد کرد که تمام راه را پر کرد، پس از این ماجرا عبد الله نزد حفصه که از این برخورد آگاهی یافته بود آمد، او به برادرش گفت: خداوند تو را رحمت کند، از ابن صائد چه خواستی، آیا نمی دانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خروج دجال تنها بر اثر خشم و غضب است!»! (۷۶)

عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۶ از ابن عمر روایت می کند: «روزی به ابن صیاد در حالی که مردی یهودی همراه او بود برخورد و دیدم چشم او که مانند چشم شتر بیرون بود بر آمده است، گفتم: ای ابن صیاد! تو را به خدا قسم می دهم، چه زمانی چشم تو بر آمده است - و یا سخنی مشابه این -؟ او در جواب گفت: به خدا قسم نمی دانم، گفتم: دروغ می گویی، چشم تو در سر تو است و نمی دانی؟ او هم با دست چشمش را مسح نمود و سه بار خرناس کشید! - در اینجا یهودی پنداشت که من با دست بر سینه او زده ام ولی من نمی دانستم - من به ابن صیاد گفتم: دور شو که هرگز از آنچه برایت مقدر است تجاوز نخواهی نمود، او هم

گفت: آری، قسم به جانم که از آنچه برایم مقدر است تجاوز نخواهم کرد.
ابن عمر می گوید: من این مطلب را برای حفصه گفتم و او گفت: از این مرد اجتناب کن، زیرا
ما روایت می کنیم که دجال به هنگام غضب خارج می شود!»!

بلایی که بر سر عبد الله بن صیاد بیچاره و پسرش عماره آمد!

عالمانی که خود را وقف دستگاه خلافت کرده اند در شرح حال عبد الله بن صیاد و پسرش
عماره دچار تناقض شده اند، آنان در پذیرش سوگند عمر نسبت به اینکه وی همان دجال است
متحیرند، برخی از آنان چنین گفتند: گفتار عمر صحیح است و ابن صیاد همان دجال می باشد،
اینان به جابر بن عبد الله انصاری (رحمه الله) نسبت دادند که وی شهادت می داده ابن صیاد
دجال است و «ابو سلمه به او گفت: ابن صیاد از دنیا رفته است!» و جابر پاسخ داد: اگر چه
از دنیا رفته باشد، ابو سلمه گفت: ابن صیاد اسلام آورده بود و جابر گفت: اگر چه اسلام آورده
باشد»!

منکران گفتند که ابن صیاد اسلام آورد و در فتح اصفهان شرکت جست، ولی مدعیان جواب
دادند که او نزد یهود آنجا غائب شده است، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)
خبر داده است دجال از آن سرزمین خروج می کند «و یهودیان از او استقبال کرده، گفتند: این
پادشاه ماست که به واسطه ی او بر عرب پیروز خواهیم شد، آنان او را شبانه وارد شهر کردند
و بر طبل ها زدند و شمع ها افروختند، و پس از آن دیگر خبری از او نشد». (۷۷)
گرچه آنان خودشان را تکذیب نمودند، زیرا خواهد آمد که خود روایت می کنند او در واقعه ی
حره در مدینه بوده است!

بعضی دیگر نیز چنین گفتند: چگونه می توان گفت که ابن صیاد دجال است و حال آنکه او
مسلمان شد و در فتوحات شرکت نمود و در مدینه در گذشت، به علاوه آنکه پسر او عماره
مورد توثیق ابن معین، ابن حبان و دیگران قرار گرفته است!
بیهقی، ابن حجر، ذهبی، ابنتیمیه و شوکانی از خود جرأت نشان داده، گفتند: ابن صیاد دجال
نبوده و عمر در سوگند خود خطا رفته است، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز بدان اقرار
نموده اند، چرا که هم چنان شک و تردید داشتند، تا آنکه وحی بر ایشان نازل می شود و دجال

را دجال تمیم داری که در جزیره ای محبوس است، معرفی می کند و در پی آن ایشان در میان مردم سخنرانی کرده، آنان را می آگاهاند!

ابن حجر در اصابه ۵/ ۱۴۸ می گوید: «صحیحین روایت می کنند که جابر قسم می خورد ابن صیاد همان دجال است، و در خبر چنین آمده که عمر نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این باره سوگند یاد می کرده است... ولیکن اگر او بر دین اسلام از دنیا رفته باشد، همان گونه که ابن فتحون بر شرط کتاب الاستیعاب گفته [صحابی عادل] خواهد بود». دهبی در الکاشف ۲/ ۵۴ می نویسد: «عمارة بن عبد الله بن صیاد: او فرزند کسی است که او را دجال پنداشتند، عماره از جابر وسعید بن مسیب روایت می کند و مالک و جماعتی هم از او روایت می نمایند. او مورد توثیق ابن معین قرار گرفته است».

شوکانی در نیل الاوطار ۸/ ۲۰ - ۱۹ می نویسد: «خطابی می گوید: پیشینیان در مورد ابن صیاد - پس از آنکه بزرگ شد - اختلاف کرده اند، روایت شده که او از گفتار خود توبه نمود و در مدینه درگذشت و هنگامی که خواستند بر او نماز بخوانند، چهره اش را گشودند تا مردمان او را ببینند و به مردم گفته شد: شاهد باشید!

نووی گفته است: علماء جریان ابن صیاد را مشکل و امر او را مشتبه می دانند، اما جای تردیدی نیست که وی یکی از دجال ها می باشد! ظاهر آن است که درباره ی اینکه دجال کیست هیچ وحیی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیامد و تنها اوصاف وی بر ایشان وحی شد، در ابن صیاد هم قرائنی وجود داشت که با این احتمال سازگار بود، از این رو آن حضرت در این باره جازم نبودند.

بیهقی نیز می گوید: احتمال آن می رود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد ابن صیاد متوقف بودند، سپس از ناحیه خدای متعال این امر برای ایشان استوار شد که دجال شخص دیگری است همان گونه که ماجرای تمیم داری می رساند و تمام کسانی که بر این مطلب جزم دارند که دجال کسی دیگر است بدان تمسک نموده اند، و البته طریق آن اصح است».

همو در ۸/ ۲۰ چنین می گوید: «حدیثی که از دجال تمیم سخن می گوید با آنچه بر دجال بودن ابن صیاد دلالت می کند منافات دارد و امکان جمع بین آن دو نیست، زیرا کسی که در

روزگار نبوی نزدیک به بلوغ بوده و آن حضرت نزد او آمده واز او سؤال می پرسیدند، نمی تواند در اواخر دوران آن حضرت مردی بزرگ باشد که در جزیره ای از جزائر بحر زندانی ودر بند است ودرباره ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می پرسد که آیا ظهور نموده است یا نه، پس سزاوار است که قسم عمر و جابر را این گونه توجیه کنیم که پیش از اطلاع از ماجرای تمیم بوده است».

این در حالی است که اینان خود از جابر (رحمه الله) در همین موضوع و نیز در موضوعات متعدد دیگر، اموری ضد و نقیض روایت نموده اند، آنان از او نقل می کنند که گفت: «نسبت به ابن صیاد پیوسته در تردید بودم تا آنکه به خاک سپرده شد». (۷۸)

ابن تیمیه در فتاوی خود ۱۱ / ۲۸۳ می نویسد: «بعضی از صحابه چنین می پنداشتند که ابن صیاد همان دجال است، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در مورد او متوقف بودند، تا آنکه پس از مدتی معلوم شد او دجال نیست، بلکه پیشگو بوده است».

ابن قتیبه در المعارف ۲۷۲ / می گوید: «پدر او [عمار] عبد الله بن صیاد است که درباره اش گفته شده که دجال است. این به خاطر کار هایی بود که انجام می داد. عبد الله مسلمان شد و در کنار مسلمانان جنگید و در مدینه اقامت نمود و پسرش عماره در دوران خلافت مروان بن محمد از دنیا رفت».

در الجرح والتعديل ۶ / ۳۶۷ می نویسد: «یحیی بن معین گوید: عماره بن عبد الله بن صیاد ثقه است، عبد الرحمن برای ما نقل نموده که از پدرم درباره ی عماره پرسیدم و او در پاسخ او را صالح الحدیث خواند».

در تهذیب الکمال ۲۱ / ۲۴۹ می نویسد: «محمد بن سعد [درباره ی عماره] گفت: وی ثقه بود و احادیث کمی را نقل کرد، مالک بن انس هیچ کسی را در فضل بر او مقدم نمی داشت... عماره در خلافت مروان بن محمد درگذشت. ابن حبان او را در کتاب الثقات ذکر کرده است».

در اسد الغابة ۳ / ۱۸۷ می نویسد: «عبد الله بن صیاد: ... پدر او از یهودیان بود، معلوم نیست که او از چه تیره ای است، بعضی از مردم او را دجال می دانند. عبد الله در روزگار

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) متولد شد در حالی که یک چشم داشت و ختنه بود. از فرزندان او عماره است که از نیکان مسلمین واصحاب سعید بن مسیب بود، مالک و دیگران از او روایت کرده اند».

وی در ادامه سوگند عمر را می آورد و می گوید: «آنچه نزد ما صحیح است آن است که ابن صیاد دجال نیست، به جهت آنچه در این حدیث آمده است [ابن اثیر حدیثی نقل می کند که خلاصه اش این است: ابن صیاد با ابو سعید به حج یا عمره رفتند و سخن از گفتار مردم درباره ی او به میان آمد، ابن صیاد به ابو سعید گفت: آیا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نگفتند که دجال عقیم است؟ و حال آنکه من فرزندم را در مدینه به جا گذاشتم. آیا ایشان نگفتند که دجال وارد مکه و مدینه نمی شود؟ و آیا من خود اهل مدینه نیستم؟ هم اکنون نیز رهسپار مکه ام!] و نیز به دلیل آنکه او در حالی که مسلمان بود در مدینه فوت نمود. دلیل دیگر هم روایت تمیم داری است».

الطبقات الکبری، القسم المتمم / ۳۰۲ می نویسد: «مالک بن انس احدی را در فضل بر او [عماره] مقدم نمی کرد، و از او روایت نقل نموده است، خود عماره هم از سعید بن مسیب روایت می کند، آنان [عماره و خانواده اش] خود را بنی اشیهب می دانستند. ابن سعد درباره ی پدر عماره - عبد الله - می گوید: اوست که به خاطر کار هایی که انجام می داد، گفتند دجال است».

نگارنده: به نظر می رسد مادر ابن صائد از خزرج بوده، پدرش نیز ممکن است از یهود باشد، در مورد بنی اشیهب که وی خود را به آن منتسب می نمود چیزی یافت نشد و چه بسا آنان دایی های او از خزرج باشند، پس او به حساب خزرج گذاشته می شود که رئیس آنها سعد بن عباد است، همو که دشمن سرسخت عمر بود، چرا که در مقابل بیعت ابوبکر ایستاد، لذا عمر او را به شام تبعید کرد و خالد بن ولید را فرستاد تا او را به قتل برساند!

الطبقات الکبری ۳ / ۵۰۳ می نویسد: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ابن صیاد را در حالی که نوجوان و در نزدیکی بلوغ بود و در قبیله ی بنی مغاله بازی می کرد مشاهده نمود، آنان تیره ای از بنی عبد نجار هستند».

ولیکن عمر او را یهودی معرفی وبه دجال بودن متهم کرد! در حالی که او مسلمانی مجاهد بود ودر جنگ نهاوند فرماندهی سواران را بر عهده داشت، چنان که طبری در تاریخ ۳/ ۱۸۷ می نگارد. او همواره از تهمت عمر وفرزندان او - عبد الله وحفصه - ومقلدین آنها فریاد می کرد! احمد در المسند ۳/ ۷۹ می نگارد: «ابو سعید خدری در لشکر فتح شرکت داشت، وی می گوید: ما در لشکری - که عبد الله بن صیاد هم در آن حضور داشت - از مدینه به سمت مشرق آمدیم، هیچ کس با او همراه، همنشین وهم سفره نمی شد و او را دجال می نامیدند! روزی در منزلگاهی فرود آمده بودم که او مرا دید که نشسته ام، پس آمد، کنار من نشست وگفت: ابو سعید! آیا نمی بینی مردم چه می کنند؟! هیچ کسی همراه، همنشین وهم سفره ی من نمی شود، و مرا دجال می خوانند! تو می دانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: دجال وارد مدینه نمی شود، واین در حالی است که من در مدینه به دنیا آمدم، وشنیدی که آن حضرت گفتند: برای دجال فرزندی به دنیا نمی آید، در حالی که من صاحب فرزند هستم! سوگند به خدا به خاطر رفتاری که مردم با من دارند در صدد آن بر آمدم که ریسمانی بگیرم ودر خلوت آن را دور گردنم قرار داده، [خود را حلق آویز کنم تا] خفه شوم واز این مردم راحت گردم. به خدا قسم من دجال نیستم»!

اما راویان در راستای اثبات صدق عمر، از زبان ابو سعید در این گزارش افزودند که وی گفت: «ابن صیاد در پایان سخنش گفت: به خدا قسم من محل تولد ومکان دجال را می دانم! ابو سعید ادامه می دهد: او امر را برای من دگرگون جلوه داد». (۷۹)

مقصود ابو سعید آن است که ابن صیاد در ابتدای گفتارش او را فریب داد، ولی در نهایت اقرار نمود که دجال است!

دجال تمیم داری:

تمیم داری شخصی مسیحی واهل شام است، او در سال دهم هجری یعنی پس از پیروزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و فراگیر شدن اسلام در تمام جزیره، به همراه گروهی نزد آن حضرت آمدند. آنها به تجارت شراب اشتغال داشتند، پس خمره هایی از شراب را به عنوان هدیه خدمت ایشان آوردند، آن حضرت نپذیرفت زیرا خداوند حرام نموده است، در

اینجا تمیم گفت: اینها را بگیرید و از قیمت آن بهره ببرید، ایشان در پاسخ فرمودند: قیمت آن نیز حرام است.

تمیم در مدینه سکنی گزید و بعداً در درگاه عمر که فرهنگ اهل کتاب، مخصوصاً داستان های آنها - که تمیم به خوبی از پس آن بر می آمد - موجب شگفتی او می شد، تقرّب یافت! وی از عمر درخواست نمود تا به او اجازه دهد داستان های اهل کتاب را در مسجد بگوید، ولی عمر گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از فرهنگ داستان سرایان نهی نموده است و من هراس آن دارم که خدا تو را در زیر گام های آنان قرار دهد».

مقصود عمر آن است که هنگامی که تو در مسجد داستان بگویی، من از غضب مسلمین بر تو می هراسم!

ولیکن تمیم از نرمش و سهل انگاری عمر بهره جست و به مطلوب خود دست یافت، هم چنان که در تاریخ المدینه ۱/ ۹ آمده است، لذا عمر نامه ای رسمی نوشت و به او اجازه داد تا در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به داستان سرایی پردازد!

او خود او در جلسه سخنرانی تمیم حضور یافت. او گفته که می خواسته از تمیم درباره ی مطلبی که در آن جلسه از او شنیده است سؤال کند، ولی او را احترام کرد و نپسندید گفتارش را قطع نماید!

عمر روز جمعه را برای تمیم انتخاب کرد، سپس شنبه را بدان افزود و نتیجه آن جالب از آب در آمد: کشیش و تاجر شراب، مسیحی سابق و آن گونه که خود گوید مسلمان کنونی. برای مسلمین در مسجد پیامبرشان (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز شنبه داستان های یهودیان و مسیحیان را می گوید! این در حالی است که عمر نقل هر گونه حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را با تهدید به تازیانه و زندان، ممنوع کرده بود!

در مسند احمد ۳/ ۴۴۹ آمده است: «در دوران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز روزگار ابوبکر داستان سرایی نمی شد، نخستین کسی که بدان پرداخت تمیم داری بود، وی از عمر اجازه گرفت تا در حالی که ایستاده است برای مردم داستان سرایی کند و عمر به او اجازه داد».

عمر بن شبه در تاریخ المدینه ۱ / ۱۱ می گوید: «سپس عثمان به خلافت رسید، تمیم از او درخواست کرد تا [بر عرصه ی فعالیت او] بیفزاید، وی هم جایگاه دیگری به او داد که در پی آن تمیم در طول هفته سه بار به سخنرانی می پرداخت».

بدین سان تمیم واعظ و سخنران رسمی مسلمانان شد و عمر او را بسیار احترام می کرد و خیر المؤمنین می نامید، از این رو برای او کرامات و معجزات ساختند، از جمله آنکه گفتند: روزی آتشفشانی در مدینه فوران کرد، عمر نزد تمیم آمد و از او خواهش کرد تا آن را خاموش کند، تمیم هم با وی آمد و با دست دهانه ی آتشفشان را جمع کرده آن را به سمت راهی در میان کوه ها سوق داد و در پی آن دوید تا آنکه آتش پنهان شد!

بیهقی در دلائل النبوة ۶ / ۸۰ می نویسد: «فصلی در بیان کراماتی که برای تمیم داری آشکار شد... معاویه بن حرمّل گوید: وارد مدینه شدم و سه روز بدون غذا در مسجد ماندم، پس از آن به نزد عمر آمده گفتم: یا امیر المؤمنین! توبه کاری پیش از آنکه بر او دست یابی [با پای خویش آمده است]، او گفت: که هستی؟ پاسخ دادم: معاویه بن حرمّل [وی داماد مسیلمه ی کذاب است که در جریان ادعای نبوت، او را همراهی نموده است]، او گفت: نزد خیر المؤمنین برو.

سیره ی تمیم داری چنان بود که پس از نماز با دست به سمت راست و چپ خود می زد و دو مرد را گرفته، با خود می برد [و میهمان می کرد]، من در کنار او نماز خواندم و پس از نماز با دست زد و دست مرا گرفت و برد، پس غذایی برایم آوردند و من هم بسیار خوردم، گرچه از شدت گرسنگی سیر نشدم!

روزی در منطقه ی حره آتشی شعله گرفت، عمر نزد تمیم آمد و گفت: به سراغ این آتش برو، تمیم گفت: ای امیر المؤمنین! مگر من کیستم؟ مگر من کیستم؟ و عمر آن قدر اصرار کرد که تمیم با او برخاست و من هم به دنبال آنها رفتم، آنان به سوی آتش رفتند و تمیم آن را با دستش جمع می نمود تا آنکه آتش در راهی کوهستانی داخل شد و تمیم هم در پی آن رفت. پس عمر گفت: کسی که دیده مانند کسی که ندیده نیست، و این را سه بار تکرار کرد».

این تمیم داری است که پنداشتند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) اعتقاد به دجال را از

او گرفته است! تمیم آن را از داستان دجال یهودی برگرفته، تغییر داده و ادعا کرده که او را در جزیره ای در بحر در حالی که در بند است مشاهده کرده است! او رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را از آن با خبر نمود و آن حضرت هم به سرعت بر منبر رفت و در میان مسلمانان سخنرانی وقصه ی تمیم را برایشان تعریف نمود و آن را یکی از اجزاء اسلام و اعتقادات آن قرار داد! مسلمین هم به ترویج آن در مهمترین مصادر پرداختند، این جریان به نام حدیث جساسه شناخته می شود.

از قدیمی ترین کسانی که آن را روایت کرده ابن ابی شیبہ است، وی در المصنف ۱۵۴/۱۵ آن را از مشهورترین راویان این داستان که فاطمه دختر قیس فهریه خواهر ضحاک بن قیس چاپلوس معاویه است، نقل می کند، او می گوید: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نماز ظهر را به جا آورده پس از آن بر منبر رفتند، مردم از این کار تعجب کردند، برخی از آنان ایستاده و بعضی هم نشسته بودند، ایشان پیش از آن روز تنها در روز جمعه بر منبر می رفتند، پس با دست به مردم اشاره نمودند که بنشینید، سپس گفتند: به خدا قسم ایستادن من بابت امری که برایتان نفعی به دنبال داشته باشد نیست، نه برای ترغیب نمودن است و نه برای ترسانیدن.

مطلب آن است که تمیم داری نزد من آمد و خبری آورد که به خاطر مسرت و روشنی چشمی که برایم در پی داشت مرا از خواب نیم روز باز داشت، پسر عموهای او در میان دریا دچار باد های سختی شدند که آنان را واداشت تا به جزیره ای که نمی شناختند پناه برند، آنان در میان قایق های کوچک نشستند و بالا رفتند که ناگهان با چیزی سیاه و پرمو که مژه هایی دراز داشت مواجه شدند، پرسیدند: تو کیستی؟ او گفت: من جساسه ام، گفتند: به ما خبر بده، او گفت: من نه به شما خبری می دهم و نه از شما درباره ی چیزی می پرسم، ولی این دیر چشم شما را گرفته است، بدانجا بروید که در آنجا مردی است مشتاق آگاهانیدن شما و کسب اطلاع از شما.

آنها هم به دیر آمدند و یکباره با پیرمردی پرمو برخورد کردند که سخت در میان غل و زنجیر به بند کشیده شده بود، او به آنان گفت: از کجا آمده اید؟ گفتند: از شام، پرسید: عرب ها چه

کردند؟ پاسخ دادند: ما قومی از آنهایم، گفت: این مردی که در میان شما خارج شد چه کرد؟ گفتند: کار نیک، گروهی با او به دشمنی پرداختند ولی خدا او را بر آنها غالب گردانید، امروز آنان همه متحدند و پروردگار و دینشان یکی است، او گفت: این برای آنها بهتر است، و افزود: چشمه ی زغر چه شد؟ گفتند: مردم محصولات خود را از آن آبیاری کرده و برای آشامیدن از آن استفاده می نمایند.

او پرسید: آن درخت نخلی که بین عمان و بیسان [شهری در اردن] بود چه شد؟ پاسخ گفتند: هر ساله از میوه ی آن اطعام می شود، گفت: چه بر سر دریاچه ی طبریه آمد؟ گفتند: از فراوانی، آب از دو طرف آن روان است. پس سه بار نفس عمیق کشید و گفت: اگر از این بند رهایی می یافتم هیچ زمینی را و نمی نهادم مگر آنکه با همین دو قدم بر آنجا گام می نهادم، مگر مدینه که مرا هیچ سلطه ای بر آن نیست.

در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: شادمانی من در اینجا به نهایت رسید(!) اینجا مدینه است، سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست هیچ گذرگاه تنگ یا وسیعی در مدینه نیست، مگر آنکه تا روز قیامت فرشته ای با شمشیری آخته بر آن قرار دارد». (۸۰)

ولیکن مسلم در صحیح ۸/ ۲۰۳ در جریان حساسه و دجال تمیم بیش از حد قلم فرسایی کرده و آن را با چند روایت آورده است که شاید طولانی ترین آن در ۸/ ۲۰۴ و از قهرمان داستان فاطمه دختر قیس باشد، وی گوید: «هنگامی که دوران عده ی من سپری شد، شنیدم منادی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ندا کرد: نماز جماعت، پس به مسجد رفتم و با آن حضرت نماز گزاردم، ایشان بعد از نماز بر منبر نشستند در حالی که می خندیدند، سپس گفتند: هر کسی در محل نماز خود باشد، و بعد از آن گفتند: آیا می دانید چرا شما را گرد آوردیم؟ مردم گفتند: خدا و رسولش داناترند.

ایشان گفتند: به خدا قسم نه برای ترغیب نمودن است و نه بابت بیم دادن، بلکه به خاطر آن است که تمیم داری که مردی بود بر آیین مسیح و آمد و بیعت نمود و مسلمان شد برای من جریانی را تعریف کرد که با آنچه برایتان از مسیح دجال می گفتم موافقت دارد! او به من گفت

که به همراه سی تن از طوایف لخم و جذام در کشتی نشست و آنان به مدت یک ماه در میان دریا گرفتار امواج بودند، پس از آن به جزیره ای که در مغرب خورشید قرار داشت پناه بردند و لذا در قایق های کوچک نشستند تا آنکه داخل جزیره شدند، در آنجا جنبنده ای به آنان برخورد کرد چنان پرمو، که جلو و پشت او قابل تمییز نبود، آنان گفتند: وای بر تو، کیستی؟ او در پاسخ گفت: من جساسه ام. پرسیدند: جساسه چیست؟ گفت: ای قوم! به نزد این مردی که در این دیر است بروید که او مشتاق خبر شماست.

تمیم گوید: وقتی از او نام مردی را شنیدیم ترسیدیم که مبادا این جساسه یک شیطان باشد پس به سرعت رفتیم تا آنکه وارد دیر شدیم، در آنجا با انسانی مواجه شدیم که بزرگتر از او ندیده بودیم و کسی که به مانند او سخت در بند باشد مشاهده نکرده بودیم! دستان او به گردش بسته شده بود و بین زانو تا استخوان روی پای او در آهن بود! به او گفتیم: وای بر تو، کیستی؟ پاسخ داد: درباره ی من آگاه شدید، از خودتان خبر دهید که کیستید؟ گفتیم: مردمانی عرب هستیم که در کشتی نشستیم ولی در دریا با طوفانی روبرو شدیم که یک ماه گرفتار آن بودیم، پس از آن هم به جزیره ی تو پناهنده شده در قایق ها نشستیم، در جزیره جنبنده ای به ما برخورد چنان پرمو، که جلو و پشت او قابل تمییز نبود، به او گفتیم: وای بر تو، کیستی؟ و او پاسخ داد: من جساسه ام، گفتیم: جساسه چیست؟ گفت: به نزد این مردی که در دیر است بروید که مشتاق خبر شماست، و ما با سرعت نزد تو آمدیم و از آن موجود هراسان بودیم و ایمن نبودیم که یک شیطان باشد!

پس آن شخص پرسید: به من از نخل بیسان خبر بدهید، گفتیم: از چه چیز آن می پرسی؟ گفت: از نخل آن، آیا میوه می دهد؟ پاسخ دادیم: آری، او گفت: نزدیک است که دیگر میوه ندهد، و افزود: از دریاچه ی طبریه چه خبر دارید؟ گفتیم: از چه چیز آن می پرسی؟ گفت: آیا آب دارد؟ پاسخ دادیم: آب بسیاری دارد، او گفت: نزدیک است که آب آن خشک شود، گفت: از چشمه ی زغر خبر دهید، گفتیم: از چه چیز آن می پرسی؟ گفت: آیا در آن آبی هست و آیا اهالی آنجا در کشاورزی از آن بهره می برند؟ پاسخ دادیم: آری، آب فراوانی دارد و اهالی آنجا در کشاورزی از آن بهره می برند، گفت: به من از پیامبر درس نخواندگان خبر

دهید، چه کرده است؟ گفتیم: از مکه خارج وساکن مدینه شده است، پرسید: آیا عرب ها به جنگ با او پرداختند؟ پاسخ مثبت دادیم، گفت: او با ایشان چه کرد؟ وما به او خبر دادیم که آن حضرت بر عرب هایی که پیرامون ایشان بودند غالب آمد و آنان به اطاعت او گردن نهادند، او گفت: آیا چنین شد؟! گفتیم: آری، گفت: برای آنها بهتر است که از او اطاعت نمایند، [حال] من از خودم به شما خبر می دهم، من مسیحم(!) و نزدیک است که به من اجازه ی خروج داده شود و در پی آن خروج کرده در زمین سیر کنم و در مدت چهل شب هیچ ناحیه ای را و انهم مگر آنکه در آن فرود آیم، مگر مکه و طیبه [مدینه] که بر من حرام است و هرگاه بخواهم در یکی از آن دو وارد شوم فرشته ای با شمشیری آخته به سوی من آمده مرا باز می دارد، و بر هر راهی از آن ملائکه ای هستند که از آن محافظت می نمایند.

[در این هنگام] پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در حالی که با چوب دستی خود بر منبر می زدند گفتند: این طیبه است، این طیبه است، این طیبه است، آیا این را به شما گفته بودم؟ مردم گفتند: آری، ایشان گفتند: سخن تمیم که با آنچه برایتان از دجال و مکه و مدینه می گفتم مطابق است(!) خوشایند من قرار گرفت، بدانید که او در دریای شام یا یمن است، نه، بلکه از سمت مشرق می آید، از سمت مشرق، از سمت مشرق.

من [فاطمه بنت قیس] این حدیث را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به خاطر سپردم».

نگارنده: آگاهی از دروغین بودن و تناقضات این داستان به دقت و تأمل زیادی نیاز ندارد، ظاهراً پردازنده ی آن خود بنت قیس دروغ پرداز بوده است و به حق باید گفت: دروغگو حافظه ندارد! یکی از امور سؤال بر انگیز آن است که در بعضی از اخبار آمده که تمیم در کشتی بوده است، ولی در برخی چنین آمده که او در کشتی حضور نداشته است! در بعضی آمده که آنان به مدت یک ماه گرفتار امواج دریا بودند، حال آنکه در برخی دیگر چنین آمده که آنان سیر می کردند تا آنکه جزیره ای نمایان شد و برای خرید نان رفتند (۸۱)! این جزیره در بعضی از اخبار در ساحل فلسطین (۸۲) قرار دارد و در برخی دیگر در مغرب! و در بعضی از آنها آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مکان آن متحیر بودند و...

از سویی دیگر بعضی روایات، جساسه را جنبنده ای معرفی می کند و حال آنکه بعضی دیگر او را یک زن می داند (۸۳)! دجال هم که یا انسانی است درشت هیکل و یا شیطانی که در دیر جزیره در بند است.

دجال خاخام کعب الاحبار:

یهودیان تلاش بسیاری نمودند تا بر فرهنگ اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تأثیرگذار باشند، تا جایی که تورات را به زبان عربی ترجمه نموده و عمر بن خطاب را عهده دار آن کردند که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بقبولاند تا تورات را به عنوان کتابی برای مسلمانان، مورد اعتماد خود قرار دهد! اما پیامبر غضبناک شده فرمودند: «قسم به آن کسی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی در میان شما می بود و شما از او پیروی می کردید، و مرا و امی نهادید، بی شک گمراه می شدید».

در المصنف عبد الرزاق ۶ / ۱۱۳ آمده است: «پس رنگ چهره ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عوض شد! عبد الله بن ثابت گوید: به عمر گفتم: خدا عقلت را مسخ نماید (!) آیا نمی بینی چهره ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چگونه شد؟! (۸۴)

یهودیان در مدینه دو مدرسه داشتند: یکی مدراس بود که در آن تورات تدریس می شد و دیگری مشنا که محل تدریس تلمود بود و بعضی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که بارزترین آنها عمر بود، هر شب نزد آنان حاضر می شدند! عمر از آن حضرت خواست تا به آنها اجازه دهد که احادیث یهودیان را بنویسند، ولی ایشان از این مطلب نهی نموده فرمودند: آنها چگونه شما را هدایت نمایند حال آنکه خود را گمراه کرده اند! ولیکن آنها هم چنان در درس های یهودیان حضور می یافتند! ولذا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخنرانی نمودند و مسلمانان را از کسانی که از یهود تأثیر می پذیرند - و خود ایشان آنها را متهوکن نامیدند - بر حذر داشت! (۸۵)

معنای این مطلب آن است که اسرائیلیات از همان زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) انتشار یافت و هنگامی که کعب الاحبار در زمان عمر از راه رسید، دریافت که اسرائیلیات در دجال جمع است ولذا آن را دگرگون کرد، یهودی بودن دجال را انکار نمود و چنین جلوه داد

که دجال عرب واهل عراق است وبر هراس مسلمین از او افزود. علاوه بر آن با خبر دادن از فتح قسطنطنیه آنان را بیم داد، چرا که در پی آن خروج دجال و قیامت است!!!

او هم چنین فتح قسطنطنیه را بر دستان یهود بنی اسحاق قرار داد و نه به دست مسلمانان! امری که موجب شگفتی می شود آن است که کعب این مطالب را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند و حال آنکه ایشان را ندیده است! ولیکن شاگردان کعب یعنی ابو هریره، عبد الله بن عمر، عبد الله بن عمرو عاص و دیگران سخنان او را حدیث قرار دادند!

کعب الاحبار شورش دجال را شورش عربی جلوه می دهد!

سنیان از انس روایت می کنند که دجال یهودی است، در مسند احمد ۳ / ۲۲۴ از انس نقل می کند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: دجال از منطقه ی یهودی نشین اصفهان قیام می کند و هفتاد هزار تن از یهودیان که بر سر تاج دارند، همراه او خواهند بود». صحیح مسلم ۸ / ۲۰۷ می آورد: «از یهود اصفهان هفتاد هزار نفر از دجال تبعیت می کنند، آنان جامه هایی دربردارند که تمام بدن را می پوشانند». با این وجود، کعب دجال را عربی خالص جلوه داد!

در مصنف ابن ابی شیبہ ۸ / ۶۷۱ از کعب آمده است: «گویا می بینم که در صف مقدم لشکر دجال یک چشم، ششصد هزار نفر از اعراب هستند که جامه هایی سبز و گشاد دربردارند که تمام بدن را می پوشانند». در الکنی بخاری ۶۵ / آمده است: «چهل هزار تن از اعراب اصیل از دجال پیروی می کنند». (۸۶)

کار دیگر کعب آن است که دجال را اهل عراق نشان داد، زیرا عراق خوشایند وی نبود و علت این امر آن بود که قبائل یمنی آنجا از فریب کاری او آگاه بودند، عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۶ از کعب می آورد: «دجال از عراق قیام می کند». و در ۲۵۱ / نقل می کند: «عمر بر آن شد که در عراق سکونت کند، ولی کعب بدو گفت: این کار را نکن چرا که دجال، جنیان عصیانگر، نه قسمت از ده قسمت سحر و هر درد سختی که از پای در می آورد - مقصود او اهواء است - در آنجا است». (۸۷)

کعب الاحبار برای بنی تمیم احترام بسیاری قائل شده است، او بنابر نقل الآحاد والمثانی ۲

۳۷۲/ به ابن فاتک تمیمی گوید: «سخت ترین قبائل عرب در مقابل دجال، قوم تو هستند». در نتیجه کعب الاحبار با این کار، با تمیم داری و عمر به مخالفت پرداخته است، زیرا آن دو می گویند دجال به دنیا آمده و زندگی می کند تا آنکه خروج نماید! هم چنان که حدیث نبوی مشهور نزد سنیان را که متضمن آن است که دجال از یهود اصفهان می باشد، رد کرده است! او می پندارد که دجال اهل مصر است و غرض آن بوده که وی را یهودی و شبیه به موسی (علیه السلام) قرار دهد، زیرا نزد یهودیان موسی مهدی منتظر است! در فتح الباری ۱۳/ ۲۷۷ می نویسد: «ابو نعیم به واسطه ی کعب الاحبار روایت کرده که دجال در شهر قوص در سرزمین مصر به دنیا می آید، او گفته است: بین زمان تولد تا قیام او سی سال است».

هر کس به دجال کعب ایمان نیاورد کافر است!

در فرائد السمطین ۲/ ۳۳۴ می نویسد: «جابر بن عبد الله روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: هر کس قیام مهدی را انکار کند، به آنچه بر محمد نازل گشته کافر شده است، و هر کس فرود آمدن عیسی را انکار نماید، کافر شده است، و هر کس خروج دجال را انکار کند، کافر شده است». (۸۸)

مقصود از این دجال، دجال کعب الاحبار است، و چه بسا بدعتی که او درباره ی دجال آورده از ناحیه عقلاء مسلمانان با انکار مواجه شده و برخی علناً به انکار آن پرداخته و یا با اهل بیت (علیهم السلام) موافقت کرده اند، لذا او و شاگردانش این حدیث را ساخته و دجال او را با حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارتباط داده اند [واز مسلم بودن قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سوء استفاده کرده اند تا دجال کعب را نیز مسلم جلوه دهند]!

و اگر از باب جدال صحت این حدیث را بپذیریم باید کفر در آن را به معنای لغوی که عبارتست از پوشاندن حق بدانیم، نه به معنای اصطلاحی آن که موجب خروج از دین می شود.

ارتباطی که کعب الاحبار میان دجال و مهدی ایجاد نمود و ضربه ی آن را متوجه اسلام کرد!

کعب الاحبار بشارت نبوی درباره ی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و فرود

آمدن مسیح (علیه السلام) را دریافت کرده و آنها را با بدعت های یهود آمیخت، به علاوه در راستای مصالح رومیان، دروغ هایی بدان افزود که مسلمین را از فتح قسطنطنیه باز می داشت! او چنین پنداشت که دجال بدون فاصله پس از فتح قسطنطنیه خروج می کند، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کشته می شود، کعبه منهدم می گردد و مکه ویران شده و تا ابد کسی در آن سکونت نخواهد نمود!

راویان وابسته به دستگاه خلافت هم بدعت های او را پذیرفته، آنها را احادیثی نبوی قلمداد کردند و در مهمترین منابع خود گرد آوری نمودند و به اعتقادی تبدیل شد که علی رغم آن که رسوایی آن فریاد می کند، بدان ایمان می آورند!

ابن حماد در الفتن ۲ / ۴۵۷ از کعب نقل می کند: «اهل آسمان وزمین و پرندگان، بر مهدی منصور درود می فرستند، او نبرد خود را با اهل روم آغاز می کند و جنگ هایش بیست سال به طول می انجامد، سپس در بزرگترین نبرد، او و دو هزار تن از همراهانش که همه امیر و صاحب پرچم هستند به شهادت می رسند که مسلمانان پس از مصیبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به مصیبتی عظیمتر از آن دچار نشده اند».

همو در ۱ / ۳۹۳ از کعب می آورد: «به من خبر رسیده که مهدی چهارده سال در بیت المقدس درنگ خواهد کرد، سپس می میرد و بعد از او شریف الذکر که از قوم تبع است و بدو منصور گفته می شود، به مدت بیست و یک سال در بیت المقدس خواهد بود، در پانزده سال آن عدالت و در سه سال آن ستم حکم خواهد کرد، سه سال دیگر نیز محرومیت از اموال است و هیچ کس دره می نخواهد پرداخت».

زرنندی شافعی در معارج الوصول ۱۹۸ / می نویسد: «از کعب نقل شده که مهدی می میرد و پس از او مردی از اهل بیتش متولی امر مردم خواهد شد که هم خیر دارد و هم شر و بدی، ولی شرّ او از خیرش بیشتر است، او مردم را به غضب آورده و پس از یکپارچگی آنها را به افتراق می کشاند، دوران او کوتاه است و مردی از اهل بیتش بر او شوریده، او را به قتل خواهد رساند. پس از قتل او جنگی شدید در میان مردم درمی گیرد. دوران او نیز کوتاه بوده و خواهد مرد، پس از او مردی از قبیله ی مضر، از سمت مشرق بر مردم حاکم شده، آنان را به کفر

کشانده واز دین به در خواهد برد!»

ببینیم که چگونه کعب الاحبار قلب اعتقاد اسلام و بشارت نبوی نسبت به دولت عدل الهی و پایان یافتن ظلم و ستم را هدف قرار داده و آن را به بازی گرفته است، و به خدای متعال که وعده ی پایان یافتن ظلم و جور را داده است نسبت داده که مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کشته می شود و ظلم باز می گردد! و چگونه است که عبد الله بن عمر، عبد الله بن عمرو عاص، زهری، وهب بن منبه و دیگران افکار کعب را پذیرفتند و به گسترش آن همت گماردند و نپرسیدند که کعب به جز از آموخته های یهود، از کجا به علم غیب دست یافته است؟!

کعب می پندارد یهودیان قسطنطنیه را فتح خواهند کرد!

از امور عجیبی که مسلم در صحیح ۸ / ۱۸۷ از ابو هریره نقل می کند این مطلب است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: آیا نام شهری را شنیده اید که یک سوی آن در خشکی و یک سوی دیگر آن در دریا باشد؟ پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! فرمود: قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه هفتاد هزار تن از بنی اسحاق برای جنگ بدان سو بشتابند، و وقتی بدان سرزمین می رسند فرود می آیند ولی نه با سلاحی به جنگ می پردازند و نه تیری پرتاب می کنند، بلکه می گویند: لا إله إلا الله والله أكبر، و یکی از دو طرف آن سرزمین سقوط می کند - ثور [که این مطلب را با یک واسطه از ابو هریره نقل می کند] می گوید: به خاطر دارم که گفت آن طرفی که در دریاست - آنان دوباره می گویند: لا إله إلا الله والله أكبر، و طرف دیگر آن سقوط می کند، برای بار سوم این جمله را تکرار می کنند که راه برای آنان باز می شود و وارد شده به جمع آوری غنائم می پردازند، در حالی که مشغول تقسیم غنائم هستند شخصی می آید و در میان آنان فریاد می کند: دجال خروج کرده است و آنها همه چیز را وانهاده باز می گردند». (۸۹)

نگارنده: کعب الاحبار شنیده که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهری را در مغرب با تکبیر فتح می کند، برخی راویان هم گفتند که آن شهر قسطنطنیه است، مسلمانان هم برای فتح آن مهیا می شدند، پس کعب فتح آن را به قوم خود نسبت داد.

وی این مطلب را به ابو هریره آموخت، او هم آن را حدیثی نبوی جلوه داد که خواهد آمد.

کعب الاحبار مسلمانان را از دجال می هراساند، اگر قسطنطنیه را فتح کنند!

در جلد سوم جواهر التاریخ آوردیم که امام زین العابدین و امام باقر (علیهما السلام) افترای کعب الاحبار را نسبت به اینکه صخره ی بیت المقدس که قبله ی یهودیان است از کعبه برتر است، رد کردند، و در جلد دوم در فصل کسانی که به دست معاویه کشته شدند، آوردیم که رشید هجری و محمد بن ابی حذیفه، کعب و پیشگوئی های او را به تمسخر گرفتند! (۹۰)

کعب، دجال را زمینه ای مناسب برای دروغ های خود یافت، لذا آنچه را در ذهنش در باب او ساخته و پرداخته بود، در افکار مسلمانان کاشت و به آنان قبولاند که این امت در زمانی نزدیک به انتها می رسد! او عمر را نیز قانع کرد که اسلام به پایان می رسد، کعبه منهدم می شود، مکه ویران شده و تا ابد آباد نخواهد گردید! و البته هذیان سرایی های کعب توسط شاگردانش به احادیثی نبوی تبدیل شد!

ابن حماد در الفتن ۲/ ۵۲۹ می نویسد: «کعب الاحبار گوید: قسطنطنیه را فتح می کنند، پس از آن خبر قیام دجال به آنها می رسد، آنها هم رهسپار شام می شوند ولی می فهمند او خروج نکرده است، و پس از درنگی کوتاه خروج می نماید».

همو در ۲/ ۵۲۲ از کعب می نویسد: «در حالی که مشغول تقسیم غنائم هستند خبر قیام دجال به آنها می رسد و حال آنکه این خبر دروغ است، پس هر آنچه می توانید غنیمت بردارید، زیرا شما شش سال سپری خواهید نمود و او در هفتمین سال خروج خواهد کرد».

و در ۱۴۷/ از کعب می آورد: «دجال قیام نمی کند تا آنکه قسطنطنیه فتح گردد».

حاکم در المستدرک ۴/ ۴۶۲ از کعب نقل می کند: «جزیره ایمن از خرابی است تا آنکه ارمنیه [ارمنستان] ویران شود، مصر ایمن از ویرانی است تا آنکه جزیره خراب گردد، کوفه نیز ایمن است تا آنکه مصر ویران گردد، و جنگ واقع نخواهد شد تا زمانی که کوفه خراب شود، و شهر کفر [قسطنطنیه] پیش از جنگ فتح نمی شود و دجال هم پیش از فتح آن قیام نخواهد کرد».

الفتن ۲/ ۵۴۸ از عبد الله بن عمر روایت می کند: «مردم پنج جنگ خواهند داشت؛ دو مورد

آنها گذشته و سه مورد دیگر در این امت است؛ جنگ ترک ها، نبرد رومیان و جنگ دجال که پس از آن جنگی نخواهد بود...».

همو در ۲ / ۱۶۱ از کعب: «در حالی که آنها مشغول تقسیم غنائم هستند خبر خروج دجال می رسد. پس هر آنچه در دست دارند رها می کنند و به بیت المقدس می آیند. پس [عیسی] پشت سر کسی که عهده دار امور مسلمین است نماز می گزارد. سپس خداوند به عیسی بن مریم وحی می کند که به سمت یاجوج و ماجوج برود و بعد از آن به بیت المقدس باز می گردد. آنگاه زمین زکات خود را آن چنان که در ابتدای دنیا بود بیرون می دهد، پس از آن هفت سال می گذرد و در پی آن خدا بادی را می فرستد که ارواح مؤمنین را قبض می کند».

الفتن ۲ / ۴۹۹ از کعب نقل می کند: «بالاترین نبرد، ویرانی قسطنطنیه و قیام دجال، در هفت ماه است و یا هر قدر که خدا بخواهد».

نظر کعب - با تبدیل هفت ماه به هفت سال - به برخی از صحابه هم سرایت نمود! الفتن ۲ / ۴۶۹ از بشیر بن عبد الله بن یسار چنین می آورد: «عبد الله بن بسر مازنی که از صحابه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، گوش مرا گرفت و گفت: ای فرزند برادر! شاید تو فتح قسطنطنیه را درک کنی، پس اگر چنین شد مبادا غنیمت را رها کنی، زیرا بین فتح آن تا خروج دجال هفت سال است».

فراتر آنکه سخن کعب به حدیثی نبوی تبدیل شد! و سنیان گمان کردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته است: «بالاترین نبرد، فتح قسطنطنیه و قیام دجال در هفت ماه است»! (۹۱) مسند احمد ۴ / ۱۸۹ از عبد الله بن بسر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «بین جنگ و فتح مدینه شش سال است و مسیح دجال در سال هفتم قیام می کند» (۹۲).

ابن سهل بلخی در البدء والتاریخ ۲ / ۱۸۵ می نویسد: «عالمان گفته اند: بین فتح قسطنطنیه و شورش دجال هفت سال است، پس در حالی که آنها در چنین حالتی [تقسیم دینار ها] هستند کسی می آید و فریاد می کند که دجال در خانه های آنان است و آنان هر چه در دست

دارند رها می کنند و به سوی او می شتابند».

یکی دیگر از این خرافات آن است که مسلم در صحیح خود ۸/ ۱۷۶ از ابو هریره می آورد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: «قیامت به پا نخواهد شد مگر آن زمان که لشکریان روم در اعماق یا دابق (۹۳) فرود آیند. در پی آن لشکری از مدینه که در آن روزگار از بهترین های اهل زمین هستند به سوی آنان می روند، پس چون صف می کشند رومیان گویند: ما را با کسانی که برخی از ما را اسیر کردند، رها بگذارید تا با آنها بجنگیم، مسلمانان در پاسخ می گویند: نه، به خدا سوگند شما را با برادرانمان رها نخواهیم کرد، پس میان آنان جنگی در می گیرد و یک سوم مسلمانان پا به فرار می گذارند که خداوند تا ابد توبه ی آنها را نخواهد پذیرفت، یک سوم هم کشته می شوند که برترین شهیدان نزد خداوند، و یک سوم آخر فاتح اند و تا ابد فتنه و اختلافی در میان آنها در نخواهد گرفت، آنان قسطنطنیه را فتح می کنند و زمانی که مشغول تقسیم غنائم هستند و شمشیر هایشان را بر درختان زیتون آویخته اند، شیطان در میان آنها فریاد می کند که مسیح [دجال] به سراغ خانواده هایتان رفته است. [به دنبال این فریاد] آنها از آن سرزمین خارج می شوند و حال آنکه این خبر دروغ است.

وقتی به شام می رسند در حالی که خود را آماده جنگ می کنند و مشغول صف آرایی هستند، او قیام می کند. یکباره نماز به پا می شود و عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود آمده، امامت نماز را بر عهده می گیرد. زمانی که دشمن خدا او را می بیند هم چنان که نمک در آب ذوب می شود، ذوب می گردد، اگر او را رها کند، آن قدر ذوب می شود که هلاک گردد، ولیکن خدا او را به دست عیسی به قتل خواهد رساند و خونس را بر دشنه ی وی به مردم نشان خواهد داد». (۹۴)

بدین صورت دروغ های کعب الاحبار به احادیثی نبوی و صحیح مبدل شد که مصادر مورد اعتماد (!) آنها را نقل نمودند. ببینیم که چگونه یهودیان، راویان سر سپرده ی دستگاه خلافت را نادان فرض نمودند و برای خدمت به توطئه هایشان، از آنها استفاده کردند؟! و چگونه حکومت ها تا به امروز بدعت های آنها را پذیرفته اند؟! ما کسی را نمی یابیم که از خود بپرسد: قسطنطنیه فتح شده و هفت سال، بلکه هفتاد سال، و بلکه صدها سال از آن گذشته

است، پس دجال کعب، مهدی او و قیامتی که از آن سخن می گفت، کجا شدند؟!

کعب در تأیید دروغ هایش شگرد هایی مختلف داشت!

در الفائق زمخشری ۲ / ۱۸۵ آمده است که کعب به ابو عثمان نهدی گفت: «آیا نزد شما کوهی که بر بصره اشراف داشته باشد و بدان سنام گویند، وجود دارد؟ وی پاسخ داد: آری، او گفت: آیا در کنار آن، چشمه ای بسیار خاک آلود قرار دارد؟ او گفت: بلی، کعب گفت: آن چشمه اولین آب از آب های عرب است که دجال وارد آن می گردد!» (۹۵)

در نهایت این سخن کعب به به حدیثی نبوی تبدیل شد! (۹۶)

کعب الاحبار گفتار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نمی پذیرد و پیروان دستگاه

خلافت از او تبعیت می کنند!

پیشتر به نقل بخاری گذشت که مغیره به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: «مردم می پندارند که دجال خوردنی و آشامیدنی با خود به همراه دارد، و آن حضرت پاسخ دادند: او نزد خدا خوارتر از آن است».

ولیکن کعب روی داستان های یهود تأکید می کند، مسلمانان هم او را درباره ی کوه نان خرد شده در آبگوشت تصدیق می نمایند!

لسان العرب ۸ / ۳۲۸ می نویسد: «[به کوه بلند مائع گویند که] مثال آن سخن کعب است که دجال با خود کوهی بلند دارد که با نان خرد شده در آبگوشت مخلوط است»! (۹۷)

کعب الاحبار آن کوه را کوهی بلند و مرتفع قرار داده است، که در حقیقت نانی است خرد شده در آبگوشت، بلند و مرتفع، و برای تمامی قبائل عرب کافی است! و این کوه به نام پدر کعب می باشد، چرا که او کعب بن مائع است!

اهل بیت (علیهم السلام) دروغ پردازی های کعب را رد می کنند!

منابع ما با قاطعیت بیان می کنند که ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مرحله دورانی جدید در زندگی مردم بر روی این کره ی خاکی است و حیات تا روز قیامت در پرتو آن استمرار دارد، لذا ظلم تا ابد باز نخواهد گشت. در روایات ما چنین آمده که آن حضرت مدت زمانی طولانی به تعداد سال های اصحاب کهف حکومت می کنند، و پس از ایشان پیامبر (صلی

الله علیه وآله وسلم) وامامان باز می گردند و حکومت می نمایند.

سلسله ی وقایع اینچنین است؛ ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، فرود آمدن مسیح (علیه السلام)، خروج دجال در عصر آن دو و مرگ او، وفات مسیح و استمرار حکومت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و امتداد دولت عدل الهی پس از ایشان تا روز قیامت. پس قیام دجال بعد از ظهور آن حضرت و نزول مسیح است.

این در حالی است که منابع اهل سنت باور های یهودیان را - که می پندارند وقتی مسلمین قسطنطنیه را فتح نمایند و بر رومیان پیروز گردند، حضرت مهدی (علیه السلام) کشته می شود و دجال خروج می کند، سپس مسیح (علیه السلام) فرود می آید، بعد از آن یاجوج و ماجوج ظهور می کنند و پس از آن قیامت به پا می شود - به رسمیت شناخته است! آنان این وقایع عظیم را که با فاصله از یکدیگر رخ می دهند، پشت سر هم قرار دادند و همه را در هفت ماه و یا هفت سال گنجانند، سپس آن را احادیثی نبوی قلمداد کردند!

سؤالی که به ذهن می آید درباره ی جبهه ی مشکوکی است که کعب الاحبار در مورد قسطنطنیه اتخاذ نموده و با مصالح رومیان موافقت دارد!

پس از آنکه لشکر روم در شام شکست خورد و مسلمین به قصد فتح قسطنطنیه بدان سو رفتند، کعب گفت: در پی فتح آن سرزمین، دجال قیام می کند، مهدی مسلمانان کشته می شود، قیامت بر پا شده و عالم به پایان می رسد!

ابن ابی شیبہ در المصنف ۸ / ۶۵۰ از معاذ بن جبل روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: آبادانی بیت المقدس ویرانی مدینه را در پی دارد و ویرانی مدینه بروز جنگ را، با بروز آن جنگ، قسطنطنیه فتح می شود و فتح آن قیام دجال را به دنبال دارد! سپس با دست بر ران یا شانه ی کسی که این حدیث را برایش گفتند زدند و افزودند: این مطلب حق است هم چنان که تو اینجا هستی - و یا هم چنان که تو اینجا نشسته ای -، و مقصود ایشان معاذ است».! (۹۸)

نگارنده: اگر روایت سنیان از ابو عبیده و معاذ صحیح باشد، بر آن دلالت دارد که این دو نیز از جمله متهمین و شاگردان خاخام های یهود بوده اند، و احادیثی را که مردم را از دجال به

هراس می انداخت، از آنها فرا گرفته بودند!

سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۷۰ از عمرو بن عوف از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «قیامت به پا نخواهد شد، مگر آنکه نزدیکترین مرزبانان مسلمانان در بولاء باشند، سپس فرمود: یا علی! یا علی! یا علی! وایشان گفتند: پدر و مادرم فدای شما، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: شما و کسانی که بعد از شما خواهند بود، با بنی الاصفه [رومیان] نبرد خواهید کرد تا آنکه بهترین های اسلام یعنی اهل حجاز که در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت گری نمی هراسند، به سوی آنان بروند، آنها قسطنطنیه را با تسبیح و تکبیر فتح می کنند و به غنائمی دست می یابند که مانند آن را دست نیافته بودند و حتی سپر ها را تقسیم می کنند، یکباره شخصی آمده گوید: مسیح در سرزمین های شما قیام کرده است، آگاه باشید که این خبر دروغ است، پس هم کسانی که از غنائم برداشته اند پشیمانند و هم کسانی که آن را رها کرده اند». (۹۹)

الفتن ۱ / ۵۵ از عمران بن حصین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «چهار فتنه به وقوع خواهد پیوست، در نخستین آنها ریختن خون مردم را حلال می شمارند، در دومی خون و مال مردم حلال شمرده می شود، در سومین آنها خون و مال و ناموس حلال به حساب می آید، و چهارمین آنها دجال است».

و در ۲ / ۵۵۵ می نویسد: «دجال در فتنه ی چهارم شورش و چهل سال درنگ خواهد نمود». همو در ۲ / ۵۱۷ از کعب می آورد: «گفته می شد که سگ قیامت، دجال است».

معنای این سخن آن است که قیام دجال ملازم برپایی قیامت است، هم چنان که سگ ملازم صاحب خود می باشد! باید گفت که کعب این تعبیر را از تلمود گرفته است، چرا که هم چنان که ابن حجر می گوید گزارش های پیرامون دجال در تورات نیامده است.

شگردی که کعب الاحبار به کار بسته آن است که برای جلب رضایت مسلمین (!) تصویرش از دجال را با اندک تفاوتی نسبت به تصویر یهود ارائه کرده است. قوم او یهود، دجال را بر پیامبر خدا حضرت مسیح (علیه السلام) تطبیق می کنند، ولی کعب این تطبیق را حذف نموده است. از سویی ظهور مهدی، نزول مسیح و جنگ آنها با دجال را بدان افزوده است. در عین حال

مهدی ودجالی که ترسیم می کند، با مفاهیمی یهودی توأم است، مثل آنکه می گوید دجال عرب است، مهدی به هدف خود دست نمی یابد و به دست رومیان به قتل می رسد و کعبه منهدم و مکه ویران می شود!

در نهایت گوییم که یک محقق به آسانی می تواند به احادیث کعب خرده گیرد، و همین کافی است که می بینیم سخنان وی به احادیث نبوی مبدل شد، با وجود آنکه کعب، آن حضرت را ندیده است! و گفتیم که عمر و پس از وی عثمان و معاویه چه تقدیسی از او می کردند، و او بین مدینه و شام و مصر و قسطنطنیه در حرکت بود.

راویان وابسته به دستگاه خلافت نیز چنان او را بزرگ داشتند که به وی اجازه می داد هر آنچه بخواهد بگوید، و شاگردان او مانند ابو هریره، عبد الله بن عمرو عاص، عبد الله بن عمر، عبد الله بن سلام، وهب بن منبه و دیگران، آن سخنان را به حدیث تبدیل می کردند و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت می دادند!

دروغ پردازان پیش از دجال!

سنیان روایت کرده اند که پیش از دجال سی و یا هفتاد دروغ پرداز خواهند بود و روایت سی تن نزد آنان صحیح است. در روایات ما نیز آمده است که در این امت دوازده پیشوای هدایت و دوازده پیشوای ضلالت و سی دروغ پرداز خواهند بود. و البته مقصود آن است که دجال ها و دروغ پردازان پیش از دجال اصلی که از شخصیت ها و رؤوس هستند این تعدادند و گر نه بیش از این ها هستند، که از جمله ی آنها، تعدادی از راویان احادیث پیرامون دجال هستند!

عبد الرزاق در المصنف ۱۱ / ۳۹۲ از ابی بکره چنین نقل می کند: «مردم پیش از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره ی مسیلمه سخنی بگویند، در مورد او زیاد صحبت می کردند، پس روزی آن حضرت برای سخنرانی ایستادند و فرمودند: این دجالی که پیرامون او بسیار سخن گفتید، یکی از سی دروغ پردازی است که پیش از مسیح [دجال] می آیند.

هیچ سرزمینی نیست مگر آنکه رعب از او در آن وارد می شود، مگر مدینه که بر هر راهی از آن دو فرشته هستند و رعب و وحشت از او را، از آن دفع می کنند». (۱۰۰)

نگارنده: نکته ای که شایان تأمل است، آن است که راویان بر زبان رسول خدا (صلی الله علیه

وآله وسلم)، از دجال به مسیح تعبیر می کنند و این، اسلوب و روش کعب الاحبار و دیگر یهودیان است.

ابن ابی شیبہ در المصنف ۸/ ۶۶۵ از عبید بن عمیر لیشی چنین می آورد: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: قیامت بر پا نخواهد شد، مگر آنکه سی تن دروغ پرداز که خود را پیامبر می پندارند، ظهور کنند». (۱۰۱)

گزارش های اهل سنت پیرامون دجال فراتر از یک جلد کتاب است، و از همین دست روایاتی است که در این کتاب از نظر گذشت و بلکه نارواتر!

خاتمه ای پیرامون دابة الارض ویا جوج و مأجوج:

راویان سرسپرده ی دستگاه خلافت احادیث دجال را با احادیث امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نشانه های قیامت خلط نمودند و همه را یکدست قرار دادند! آنان با آیه ی دابة الارض ویا جوج که در قرآن آمده است نیز چنین کردند و زمان آن دو را نیز هنگام ظهور حضرت مهدی و مسیح انگاشتند.

بلکه آنان روایت کردند که حضرت عیسی (علیه السلام) پس از نبرد با دجال به جنگ با یا جوج و مأجوج می پردازد! و این در حالی است که دابة الارض به دوران رجعت و بعد از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) مربوط می شود و یا جوج و مأجوج هم در نزدیکی قیامت خواهند بود. این چنین تصویری درباره ی آینده، از اسرائیلیات کعب الاحبار و هم پیاله های او ناشی می شود!

آیه ی دابة الارض که با مردم سخن می گوید!

خداوند تعالی می فرماید: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۷) وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۸) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۹) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۸۰) إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۱) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُّؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُّسْلِمُونَ (۸۲) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۳) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۴) حَتَّىٰ إِذَا

جَاؤُوا قَالِ أَكْذَبْتُمْ بآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۵) وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۶) (۱۰۲)

بی گمان، این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان درباره اش اختلاف دارند حکایت می کند. وبه راستی که آن، رهنمود ورحمتی برای مؤمنان است. در حقیقت پروردگار تو طبق حکم خود، میان آنان داوری می کند، واوست شکست ناپذیر دانا. پس بر خدا توکل کن که تو واقعاً بر حق آشکاری. البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی، واین ندا را به ناشنویان - چون پشت بگردانند - نمی توانی بشنوانی. وراهبر کوران [وبازگرداننده ی آنان] از گمراهیشان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان می آورند ومسلمانند، نمی توانی بشنوانی. وچون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جان داری را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم به نشانه های ما یقین نمی کردند. وآن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند. تا چون [همه ی کافران] بیایند، [خدا] می فرماید: آیا نشانه های مرا به دروغ گرفتید وحال آنکه از نظر علم، بدانها احاطه نداشتید؟ آیا [در طول حیات] چه می کردید؟ وبه [کیفر] آنکه ستم کردند، حکم [عذاب] بر آنان واجب گردد، در نتیجه ایشان دم برنیارند».

مخاطب این آیات یهودیان و نیز گمراهان معاند هستند، همان کسانی که قصد کردند حقایق هستی را نبینند و نشنوند، پس خداوند آنها را مردگان نامید! وپیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را فرمان داد تا از آنان صرف نظر نماید، زیرا آنان هم چنان بر آن حالت باقی خواهند ماند تا آنکه عذاب فرا رسد و خداوند جان داری را از زمین برایشان خارج نماید که با ایشان سخن می گوید.

آیه ی شریفه زمان این واقعه را معین نکرده است، پس ممکن است نزدیک قیامت باشد، هم چنان که می تواند هزاران سال پیش از آن باشد. عبارت «وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» نیز جز در این مورد در قرآن به کار نرفته است، و برای قیامت عبارت «حَقَّ الْقَوْلُ» آمده است، خداوند می فرماید: «وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» (۱۰۳)، «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ» (۱۰۴)،

«قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» (۱۰۵)

لفظ «وقع» نیز در قرآن در معنای نزول عذاب (۱۰۶) و نزول عذاب دنیوی (۱۰۷) به کار رفته است، این مطلب آنچه را که در روایات ما آمده است که دابة الارض در رجعت می باشد، تأیید می کند.

رجعت مرحله ای از حیات دنیوی است که با ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آغاز می شود و در آن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان و تعدادی از پیامبران به دنیا باز می گردند و برخی مدتی کوتاه در آن به سر می برند و برخی دیگر برای مدتی در آن حکومت می کنند. آیه ای که پس از آیه ی دابة الارض است، بر رجعت دلالت دارد و تصریح می کند که پیش از حشر عام قیامت حشری خواهد بود که به گروه هایی اختصاص دارد، می فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ».

در تفسیر قمی ۱/ ۱۹۸ آمده است: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه: إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً... (۱۰۸)، بی تردید، خدا قادر است که پدیده ای شگرف فرو فرستد، فرمودند: خداوند در آخر الزمان آیاتی را به شما نشان خواهد داد، از جمله ی آنها دابة ای [جان داری] در زمین، دجال، فرود آمدن عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغرب آن است». عبارت آخر الزمان حاکی از مرحله ای مدید از حیات است که با بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز می شود و تا پایان دنیا امتداد می یابد. نکته ای که شایان ذکر است آن است که ترتیبی که در این روایت آمده بیان راوی است، چرا که ائمه (علیهم السلام) تصریح نموده اند ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیش از دجال و دابة الارض است. مرحوم کلینی در کافی ۱/ ۱۹۷ و صفار در بصائر الدرجات ۱۹۹/ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کنند که امیر المؤمنین (علیه السلام) در حدیثی طولانی فرمودند: «به من شش فضیلت عطا شده است: علم به مرگ ها و بلاها، علم به وصیت ها [ی انبیاء]، علم به نسب ها، فیصله ی میان حق و باطل، من صاحب بازگشت ها و دولت حاکم بر تمام دولت هایم، من صاحب عصا و میسم. و جان داری هستم که با مردم سخن می گوید». (۱۰۹)

این حدیث با صراحت (۱۱۰) بیان می کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) هنگامی که به همراه

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به دنیا باز می گردد، هم صاحب دابه است، یعنی خداوند آن را مطیع فرمان ایشان قرار می دهد و آن دابه با مردم سخن می گوید، و هم صاحب عصا، و چه بسا عصای موسی (علیه السلام) باشد و در روایت آمده که عصای موسی عصای آدم (علیه السلام) بوده است، و این نشانه ای از نشانه های خداوند در رجعت است، و نیز صاحب میسم که ابزاری است که بر پیشانی بعضی کفار نشانه می گذارد. معنای این مطلب آن است که کسانی که در دولت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امید اصلاحشان نمی رود، گروه گروه می شوند تا مردم آنها را بشناسند و از آنان بر حذر باشند، زیرا میسم با دابة الارض که نشانه ای برای معاندان یهودی و امثال آنان است، هماهنگ می باشد و شاید این علامت گذاری برای گروه خاصی از آنها باشد.

روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده صریح در این است که دابة الارض یکی از نشانه های رجعت است نه قیامت، خدای متعال می فرماید: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا (۱۱۱)، روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد.

مختصر بصائر الدرجات / ۲۱۰ از زید شحام روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۱۲)، و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب نزدیک و کمتر به آنان می چشانیم، امید که آنها [به حق] بازگردند، فرمودند: همانا عذاب نزدیک دابه و دجال است». (۱۱۳)

دابة الارض در منابع سنیان:

اسرائیلیات، در منابع پیروان دستگاه خلافت به وفور یافت می شود و اصول افسانه سرایی در عموم احادیث آنان پیرامون دجال، دابة الارض و یأجوج و مأجوج مشترک است! نخستین امری که بدان برمی خوریم آن است که آنان دابة الارض را به این آیه ربط داده اند، خدای متعال می فرماید: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا، ابن ابی شیبہ در المصنف ۱۵ / ۱۷۸ از ابو هریره از رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «سه امر است که چون رخ دهد ایمان آوردن کسی که پیشتر، ایمان نیاورده است، برایش سودی ندارد: طلوع خورشید از مغرب آن، دجال ودابه». (۱۱۴)

المعجم الكبير ۹/ ۲۱۴ از عبد الله بن عمر چنین نقل می کند: «توبه، مادامی که یکی از سه امر رخ نداده، بر کسی که خواهان آن باشد عرضه می شود؛ مادامی که خورشید از مغرب طلوع ننموده، یا دابة الارض ویا یأجوج ومأجوج خروج نکرده اند».

این در حالی است که خود، موافق اهل بیت (علیهم السلام) روایت کرده اند که در توبه هم چنان باز خواهد ماند، و آن را صحیح شمرده اند، ولیکن خاطرخواهی آنان نسبت به احادیث کعب الاحبار وشاگردان او، باعث شده از آن رویگردان شوند! حاکم در المستدرک ۴/ ۴۸۵ در وصف دابة الارض چنین روایت می کند: «سپس دجال خارج شده ومؤمن به خود حالت کسانی که زکام هستند را می گیرد، واین به گوش کافر ومنافق سرایت کرده ومانند شیئی پخته خواهد بود، ودر توبه باز است، سپس خورشید از مغرب خود بیرون می آید. این حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است ولی آن دو آن را نیاورده اند».

مبالغه ها واسرائیلیات آنها درباره ی دابة الأرض:

۱. کیفیت خروج دابه:

طبرانی در المعجم الاوسط ۱/ ۹۸ از عبد الله بن عمرو عاص از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «هنگامی که خورشید از مغرب خود طلوع کند، ابلیس به سجده افتاده می گوید: خدایا مرا فرمان ده تا بر هرکه تو بنخواهی سجده کنم، پس فرشتگان خشن وسختگیر گرد او جمع شده گویند: ای آقای آنها [شیاطین]! این التماس چیست؟ وی پاسخ می دهد: من از پروردگارم درخواست کردم که مرا تا وقت معلوم مهلت دهد واکنون آن زمان است. سپس دابة الارض از شکافی در کوه صفا بیرون می آید، پس اولین گامی که بر زمین می گذارد در انطاکیه است، آنگاه به سراغ ابلیس آمده بر او سیلی می زند». (۱۱۵)

این در حالی است که ابن کثیر در تفسیر ۲/ ۲۰۲ می گوید: «این حدیث جدا غریب است وسند آن ضعیف می باشد وشاید عبد الله بن عمرو عاص، آن را از دو بار شتری که در جنگ

یرموک به دست آورده نقل کرده باشد. نسبت دادن آن به پیامبر نیز درست نیست، و خدا آگاهتر است».

نگارنده: این گفتار ابن کثیر موجب می شود تا در تمام روایات عبد الله بن عمرو عاص شک کنیم، زیرا او یک یا دو بار شتر کتاب داشته که در فتح شام عایدش شده واز آن برای مردم می گفته است! مهمتر آنکه ابن کثیر می گوید عبد الله بن عمرو عاص در نسبت دادن آنچه که از بار آن دو شتر به دست آورده به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، افترا می زده است! والته این شک وتردید، به عبد الله بن عمر که افکاری مشابه عبد الله بن عمرو عاص دارد نیز سرایت می کند، مخصوصاً وقتی در سند روایت نام عبد الله بدون ذکر نام پدر می آید، نام آن دو با یکدیگر خلط می شود!

۲. آنان گمان کردند دابة الارض به مردم یورش می برد!

طیالسی در مسند / ۱۴۴ از طلحه چنین می آورد: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دابه را یاد کرد و فرمود: او سه بار خارج می شود، یک بار در دورترین نقطه ی بیابان است که خبری از او به مکه نمی رسد، پس زمانی طولانی مخفی می شود و برای بار دوم خروج می کند که خبرش به صحرا نشینان و نیز مکه می رسد، آنگاه در حالی که مردم در محترم ترین مساجد نزد خدا و بهترین و گرامی ترین آنها - یعنی مسجد الحرام - هستند، ناگهان آن جان دار در میان رکن و مقام بانگی بلند می زند.

آنگاه خاک از سر خود می افشاند و مردم جدا جدا و با هم از او می گریزند. تنها گروهی از مؤمنان هستند که باقی می مانند و می دانند که نمی توانند در برابر خواست خدا بایستند. سپس او به سراغ آنان آمده چهره های آنان را روشن می کند، چنان که مانند ستاره تابناک بدرخشد. آنگاه در زمین حرکت می کند، نه کسی می تواند به او برسد و نه کسی قادر است از او گریخته، رهایی یابد. برخی برای خلاصی از دست او به نماز پناه می برد ولی او از پشت آمده می گوید: فلانی! اکنون نماز می خوانی! پس آن شخص به نماز می شتابد، او هم در چهره اش نشانی می گذارد و می رود. در آن حال، مردم از اموال یکدیگر استفاده کرده و در شهر ها در کنار هم با دوستی زندگی می کنند و مؤمنان و کافران از هم شناخته می شوند تا بدانجا که مؤمن

به کافر می گوید: ای کافر! حق مرا ادا کن و کافر هم به مؤمن می گوید: ای مؤمن! حق مرا بپرداز». (۱۱۶)

طبری در تفسیر خود ۲۰/ ۱۹ چنین می نویسد: «دابه از کوه صفا خارج می شود، نخستین قسمت بدن او که نمایان می شود، سر اوست که می درخشد. او دارای کرک و پر است. نه کسی می تواند به او برسد و نه کسی قادر است از او بگریزد». (۱۱۷)

الدر المنثور ۵/ ۱۱۶ چنین می نویسد: «دابه گردنی بلند دارد، اهل مشرق و مغرب او را می بینند. او چهره ای چون انسان و منقاری چون پرنده و کرک و پر دارد، عصای موسی وانگشتر سلیمان با اوست، با صدایی بلند فریاد می کند: مردم به نشانه های ما یقین نمی کردند. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گریستند، برخی گفتند: ای رسول خدا! پس از آن چه می شود؟ فرمود: سختی و فساد، سپس تا قیامت سرسبزی و خرمی خواهد بود».

در زهر الفردوس ۴/ ۶۴ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «مَثَل امت من ودابه، مَثَل مکانی است بلند با دیوارهای افراشته و درهای بسته که تمام درندگان در آن افکنده شده اند. سپس شیری را می آورند و در میان آنها می اندازند، پس آن حیوانات می گریزند و از هر طرف شکافی برای پناه بردن می جویند.

امت من نیز هنگام خروج دابه اینچنین است که هر کس بخواهد از آن بگریزد، در مقابلش آشکار می شود، پروردگار ما به او قدرتی بزرگ داده است».

۳. آنان برای دابه اوصافی خرافی ساخته اند!

الفتن ۲/ ۶۶۵ از شعبی: «دابة الارض کرک دارد و سر او به آسمان می رسد». (۱۱۸)

الدر المنثور ۵/ ۱۱۶ از همو: «دابة الارض کرک دارد و با آسمان سخن می گوید. ابن عباس هم گوید: دابه، کرک و پر دارد و رنگ های تمام جنبندگان در او هست».

التبیان ۸/ ۱۱۹ از عبد الله بن عمر: «دابه خارج می شود و سر او به ابرها می رسد، لذا تمامی مخلوقات او را مشاهده می کنند».

در تفسیر ابن کثیر ۳/ ۳۸۸ از ابو الزبیر چنین آمده است: «سر دابه سر گاو، چشمش چشم خوک، گوشش گوش فیل، شاخش شاخ گوزن، گردنش گردن شتر مرغ، سینه اش سینه ی شیر،

رنگش رنگ پلنگ، کفلش کفل گربه، دمش دم قوچ وپا هایش پا های شتر است و میان هر دو مفصل آن دوازده ذراع است!

او خارج می شود در حالی که عصای موسی وانگشتر سلیمان را به همراه دارد، هیچ مؤمنی باقی نخواهد ماند، مگر آنکه با عصای موسی در چهره ی او نقطه ای سفید می گذارد که تمام صورت او را فرا می گیرد، و هیچ کافری باقی نمی ماند، مگر آنکه با انگشتر سلیمان نقطه ای سیاه در صورتش می گذارد که تمام صورتش را فرا می گیرد.

ابو هریره می گوید: بین دو شاخ دابه، فاصله ی یک فرسخ راه انسان سواره است». سنن الدانی / ۱۰۴ حدیثی طولانی از حذیفه می آورد که در قسمتی از آن آمده است: «گفتم: ای رسول خدا! دابه چیست؟ ایشان گفتند: او دارای کرک و پر است، استخوان او شصت میل است، نه کسی قادر است به او برسد و نه کسی می تواند از او بگریزد، بر چهره ی مؤمنان و کافران نشانه می گذارد، در چهره ی مؤمن چیزی چون ستاره ی درخشان می گذارد و میان دو چشمش می نویسد که او مؤمن است، بر چهره ی کافر هم نقطه ای سیاه می نهد و بین دو چشمش می نویسد کافر است».

بخاری در التاریخ الکبیر ۳ / ۳۱۶ از ابو هریره چنین می آورد: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: دابه خارج می شود و سه بار فریاد می کند».

هیشمی در مجمع الزوائد ۸ / ۶ از احمد چنین می نویسد: «دابه خارج می شود و بر پیشانی مردم نشانه می گذارد، پس آنان در میان شما عمر هایی طولانی می کنند. چنان می شود که شخصی شتری می خرد و به او می گویند: از چه کسی خریدی؟ او هم پاسخ می دهد: از یکی از کسانی که بر بینی اش نشانه گذارده شده است». این روایت دلالت دارد که تنها گروهی از مردم اند که بر پیشانی شان علامت گذارده می شود، و تصریح سنیان را نسبت به این که همه را شامل است، رد می کند.

۴. بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ بسته، گفتند که ایشان مکان خروج دابه را برای بریده ی اسلمی مشخص کرده است.

احمد در مسند ۵ / ۳۵۷ از بریده روایت می کند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا به

نقطه ای در صحرای نزدیک مکه بردند، زمینی خشک به چشم خورد که اطراف آن پر از ماسه بود، آن حضرت فرمود: دابه از اینجا بیرون می آید، [پس بدانجا نگاه کردم و دیدم] به اندازه ی فاصله ی دو انگشت ابهام و سبابه، در یک وجب است». (۱۱۹)

ولیکن عبد الله بن عمرو عاص، همان که صاحب آن دو بار شتر است، بر این باور است که دابه از صفا خارج می شود، طبری در تفسیر خود ۲۰ / ۱۰ از او نقل می کند: «اگر بخواهم این دو کفش را به پا می کنم و همین طوری که نشسته ام گامی بر نمی دارم تا آنکه بر سنگ هایی که دابه از میان آنها بیرون می آید پا بگذارم، گویا او را می بینم که در پی سواره هایی از حاجیان بیرون آمده است. من هیچ حجبی را به جا نیاوردم، مگر آنکه بیم آن داشتم که به دنبال ما در آید».

ابن حماد در الفتن ۲ / ۶۶۲ وما بعد آن از عطاء نقل می کند: «عبد الله بن عمرو عاص را که خانه اش نزدیک صفا بود دیدم، او در حالی که ایستاده بود پای خود را برداشت و گفت: اگر بخواهم پایم را [بر زمین] نمی گذارم مگر آنکه بر مکانی قرار می دهم که دابه از آن خارج می شود».

سپس وی مکان خروج دابه را کمی از صفا دور کرد و پنداشت که از دره ی اجیاد [منطقه ای نزدیک صفا] بیرون می آید! (۱۲۰)

هم ردیف او عبد الله بن عمر هم در اینکه دابه از صفا خارج می شود با او موافقت کرده است، ولی می گوید دابه با مردم تکلم نمی کند! بلکه در حج بر آنان مهر می زند و مأموریت خود را به پایان می رساند، پس پای خود را از مکه بر می دارد و اولین قدم را در انطاکیه گذاشته می رود! (۱۲۱)

ابو یعلی در مسند ۱۰ / ۶۷ از ابن عمر نقل می کند: «آیا مکانی را که به فرموده ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دابه از آن بیرون می آید به شما نشان ندهم؟ سپس با عصای خود بر شکافی که در کوه صفا بود زد».

به جهت این خرافه پردازی هاست که به هیچ یک از روایات اهل سنت درباره ی دابه، دجال و یأجوج و مأجوج نمی توان اعتماد نمود.

عجیب آن است که روایات آنها در این جریانات، از حجم بیشتری نسبت به امور حیاتی و سرنوشت سازی که خون های مسلمانان در آن ریخته شد برخوردار است، به عنوان نمونه می توان به ماجرای حکمرانی پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره کرد.

روایتی که حضرت امیر (علیه السلام) را دابة الارض معرفی می کند و نیز گزارشی در انکار آن:

در الدر المنثور ۵ / ۱۱۷ می نویسد: «ابن ابی حاتم از نزال بن سبره نقل می کند که به حضرت امیر (علیه السلام) گفتند: بعضی از مردم گمان می کنند که شما دابة الارض هستید، ایشان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند که دابة الارض کرک و پر دارد ولی من ندارم، او سُم دارد ولی من ندارم، او سه بار به میدان اسبی تیز رو می رود در حالی که هنوز دو سوم بدنش خارج نشده است».

مقصود نزال بن سبره که تمایلاتش به سمت عثمان است، آن است که بعضی از شیعیان در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) ایشان را دابة الارض موعود می دانستند و او از آن حضرت در این باره پرسید و ایشان انکار نمودند و دابه را آن گونه که راویان وابسته به دستگاه خلافت وصف می کردند معرفی نمودند، و طول آن را بیش از میدانی که اسبی تند رو می پیماید تا خسته شود یعنی بیش از پنج کیلومتر دانستند!

منابع ما روایت کرده اند که معاویه از اصبع بن نباته همان سؤال ابن سبره را پرسید، اصبع می گوید: «معاویه به من گفت: شما شیعیان می پندارید که علی دابة الارض است؟ گفتم: مگر فقط ما می گوییم؟ یهودیان نیز بر این باورند!

آنگاه معاویه در پی رأس الجالوت [بزرگ یهود] فرستاد، و [وقتی آمد] به او گفت: شما نزد خود درباره ی دابة الارض چیزی یافته اید؟ او جواب داد: بلی، معاویه گفت: چه چیزی؟ پاسخ داد: مردی است، گفت: آیا نامش را می دانی؟ او گفت: آری، ایلیا نام دارد.

معاویه به من رو کرد و گفت: وای بر تو ای اصبع! چقدر ایلیا به علی نزدیک است!» (۱۲۲)

در تفسیر قمی ۲ / ۱۳۰ آمده است: «و اما درباره ی این آیه: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ، پدرم از ابن ابی عمیر از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر

المؤمنين (عليه السلام) رسیدند در حالی که ایشان در مسجد ماسه هایی را جمع کرده وزیر سر خود قرار داده، به خواب رفته بودند، پس با پا آن حضرت را تکان دادند و فرمودند: برخیز ای دابه ی خدا!

مردی از اصحاب گفت: ای رسول خدا! آیا برخی از ما برخی دیگر را چنین می نامد؟ آن حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم، این نام مخصوص اوست، او همان دابه ای است که خداوند در کتابش می فرماید: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ، سپس فرمودند: یا علی! چون آخر الزمان فرا رسد، خدا تو را در بهترین صورت بیرون خواهد آورد و تو با خود میسم خواهی داشت و دشمنانت را با آن داغ خواهی گذارد.

در این هنگام مردی به امام صادق (عليه السلام) گفت: مردم می گویند: این دابه مردم را مجروح می کند (۱۲۳)، آن حضرت فرمودند: خداوند آنان را در جهنم مجروح سازد، آن دابه با آنها تکلم می کند (۱۲۴) و از کلام است [نه کلم].

دلیل این که این امر در رجعت خواهد بود این آیه است: وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ. حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ إِذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؟! مراد از آیات، امیر المؤمنین وائمه (عليهم السلام) هستند.

آن مرد گفت: سنیان بر این باورند که این آیه: وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مربوط به روز قیامت است، امام (عليه السلام) فرمودند: آیا خداوند [در قیامت] گروهی از مردم را محشور می کند و بقیه را وا می گذارد؟ اینچنین نیست، بلکه درباره ی رجعت است، آیه ای که مربوط به قیامت می باشد، این است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۱۲۵)، و ما آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم». (۱۲۶)

نگارنده: احتمال آن می رود که اصل روایت «صاحب» دابه ی خدا باشد و لفظ صاحب که در روایت کافی و بصائر الدرجات آمده است، از آن افتاده باشد.

آنچه در روایات مسلم است آن است که حضرت علی (عليه السلام) صاحب دابه است، دابه ای که در رجعت آن حضرت در کنار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، بیرون می آید، و شاید

بتوان گفت که اصل این مطلب که ایشان دابة الارض است، از این فرمایش آن حضرت آمده باشد که «من صاحب عصا و میسم و دابه ای هستم که با مردم تکلم می کند» و مربوط به رجعت است، و چه بسا شبهه از اینجا ناشی شده که دابه را به حرکت ضمه قرائت و آن را به صاحب عطف کرده اند، در حالی که مکسور است و عطف بر میسم و عصا. (۱۲۷)

آیات پیرامون یاجوج و مأجوج:

خدای متعال درباره ماجرای ذو القرنین می فرماید:

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۸۹ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبْرًا ۹۰ كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ۹۱ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۹۲ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ۹۳ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ۹۴ قَالَ مَا مَكْنَىٰ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ۹۵ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا ۹۶ فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ۹۷ قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۹۸ وَتَرَكَنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۹۹ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا ۱۰۰» (۱۲۸) سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد. تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید. آن [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. این چنین [می رفت]، و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم. باز راهی را دنبال نمود. تا وقتی به میان آن دو سد رسید، در برابر آن دو [سد]، طایفه ای را یافت که نمی توانستند هیچ زبانی را بفهمند. گفتند: ای ذو القرنین! یاجوج و مأجوج سخت در زمین فساد می کنند، آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟ گفت: آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده، [از کمک مالی شما] بهتر است. مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آنها سدّی استوار قرار دهم. برای من قطعات آهن بیاورید، تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: بدمید، تا وقتی که آن [قطعات] را آتش گردانید، گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم. [در نتیجه، اقوام وحشی]

نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند. گفت: این رحمتی از جانب پروردگار من است، و [لی] چون وعده ی پروردگارم فرا رسد، آن [سد] را درهم کوبد، و وعده ی پروردگارم حق است. و در آن روز آنان را رها می کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود، همه ی آنها را گرد خواهیم آورد. و آن روز، جهنم را آشکارا به کافران بنماییم».

ذو القرنین (رحمه الله) - که خداوند او را برای وظیفه ای جهانی برانگیخت - با ابزار خود به سمت مشرق خورشید رفت. او به منطقه ای رسید که در آن قومی بودند که تابش سوزنده ی خورشید را تحمل می کردند و شاید همان یأجوج و مأجوج بودند و ذوالقرنین کاری برای آنها انجام نداد.

آنگاه با امکانات خداداد، به منطقه ای بین دو کوه رسید و قومی را دید که از هجوم یأجوج و مأجوج، شکایت داشتند. وی برای حمایت از آنها، سدی ساخت که به نام خودش [سد ذو القرنین] شناخته می شود. پس یأجوج نتوانستند سوراخی در آن ایجاد کنند یا از آن بالا روند. ذو القرنین خبر داد که این سد رحمتی برای آن قوم است و تا نزدیکی های قیامت باقی خواهد ماند، اما خداوند در نزدیکی های قیامت آن را درهم می کوبد.

خداوند درباره بعثت پیامبران (علیهم السلام) می فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ۚ ۹۲ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ۙ ۹۳

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ۙ ۹۴ وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ

أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۙ ۹۵ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ

يَنْسِلُونَ ۙ ۹۶ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ

هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ۙ ۹۷ (۱۲۹)، این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما،

پس مرا بپرستید. و [لی] دینشان را میان خود پاره پاره کردند، همه به سوی ما بازمی گردند. پس

هر که کار های شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود، و ما میم که

به سود او ثبت می کنیم. و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده ایم، بازگشتشان [به دنیا]

حرام است. تا وقتی که یأجوج و مأجوج [راهشان] گشوده شود و آنها از هر پشته ای بتازند،

و وعده ی حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده اند خیره می شود [ومی گویند:] ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم، بلکه ستمگر بودیم».

خداوند پیامبران را فرستاد و به مردم دستور داد به راهنمایی آنان رهنمون شوند و امت واحدی باشند، اما آنها نزاع و اختلاف کرده، راه گناه و تفرقه را در پیش گرفتند. آنها نزد خدا باز خواهند گشت و مجازات خواهند شد.

سپس خداوند از تمدن های ستم پیشه و شهر هایی که آنها را به جهت ظلم مردمش ویران نمود، سخن می گوید و می فرماید که بازگشت به دنیا بر آنان حرام است.

مفسران در معنای این رجوع حرام، متحیر مانده اند، برخی گفته اند: به این معناست که آنها نمی توانند به دنیا بازگردند تا سعی و تلاشی که پاداش الهی را به دنبال می داشت و اعمالی که از آنان مقبول درگاه حق قرار می گرفت، ولی در دنیا از ایشان فوت شده است را جبران نمایند. (۱۳۰)

اما این تفسیر شامل تمام کسانی است که می میرند و معنا ندارد که آن را به کسانی که به عذاب هلاک شده اند اختصاص دهیم.

تفسیر صحیح این آیه را نزد اهل بیت (علیهم السلام) باید جست، آنان فرموده اند که در زمان رجعت بازگشت آنها حرام است و آیه ربطی به قیامت ندارد.

در تفسیر قمی ۷۵/۲ به سند صحیح از امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) آمده است: «هر شهری که خداوند اهالی آن را با عذاب هلاک کند، در زمان رجعت باز نخواهند گشت». علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) در ادامه می فرماید: «این آیه از بزرگترین دلایل رجعت است، چرا که هیچ مسلمانی منکر آن نیست که همه ی مردم، چه آنان که [به عذاب] هلاک شده اند و چه سایرین، در قیامت رجوع می کنند».

آیه ی بعد، از سرنوشت دنیا تا زمانی که یاجوج و ماجوج راهشان گشوده شود و با شتاب در زمین می روند سخن می گوید. آن زمان نزدیک قیامت است که وعده حق خداوند می باشد. این آیه در مورد اینکه اینان از طرف سد می آیند یا از جای دیگر، و یا اینکه آیا با کسی وارد جنگ می شوند، سخنی نمی گوید.

در اینجا نکاتی در رابطه با آنان ذکر می کنیم:

۱. یأجوج ومأجوج، ظاهراً در جای دیگری غیر از کره ی زمین باشند و آیه به آن اشاره دارد: «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» و شاید این اسباب و ابزار، وسایلی فضایی باشند و خاستگاه خورشید که ذو القرنین بدانجا رسیده، در غیر کره ی خاکی باشد!
۲. در روایات آمده که یأجوج از بنی آدم (علیه السلام) نیستند.
در کافی ۲۲۰/۸ از امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین نقل می کند: «بنی آدم هفتاد جنس هستند. مردم فرزندان آدم هستند، به جز یأجوج ومأجوج».
اما کعب الاحبار باز هم خود را دخالت داده، می گوید: «آنان طائفه ای نادر از نسل آدم اند. روزی آدم محتلم و نطفه اش با خاک مخلوط شد، خدا از آن آب و خاک، یأجوج ومأجوج را آفرید. پس اینان تنها از جهت پدر به ما آدمیان متصل اند». (۱۳۱)
۳. در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) هیچ سخنی از جنگ مسلمانان یا دیگران با یأجوج ومأجوج نیست، اما منابع سنیان پر از جنگ های خیالی است که به رهبری عیسی بن مریم (علیه السلام) با آنان در می گیرد.
۴. امیر المؤمنین (علیه السلام) مغول را وصف و جنگ آنها با امت را بیان کرده اند، ولی آنها را به یأجوج یا قیامت، ربط نداده اند، اما منابع پیروان دستگاه خلافت، یأجوج را بر مغول منطبق کرده اند! این در حالی است که اکنون مغولان از بین رفته اند ولی هنوز قیامت بر پاننده است، از اینجا دروغ بودن چنین پنداری روشن می شود!
- در مسند احمد ۲۷۱/۵ آمده است: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که انگشتش را به سبب نیش عقرب بسته بود، سخنرانی کرد و فرمود: شما می گوید دیگر دشمنی باقی نمانده است، ولیکن پیوسته در جنگ با خصم خواهید بود تا آنکه یأجوج ومأجوج بیایند. صورت آنها پهن، چشمانشان ریز و مو هایشان زرد است، از هر پشته ای بتازند. صورت های آنها مانند سپر هایی است که از کوفتن پتک صاف شده است». (۱۳۲)
۵. پیروان مکتب خلافت روایت کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از نزدیک بودن هلاکت عرب و خروج یأجوج خبر داده اند، اما از اهل بیت (علیهم السلام) در این باره سخنی

نرسیده است.

در صحیح بخاری ۸/۸ آمده است: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خواب برخاست در حالی که صورتش برافروخته بود و می فرمود: لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که نزدیک شده است. سد یأجوج و مأجوج بدین اندازه باز شد - وسفیان [که راوی حدیث است] انگشت سبابه یا خنصر [انگشت کوچک] را در انتهای انگشت ابهام گذاشت، [با این کار سوراخی کوچک ایجاد می شود و او بدین وسیله نشان داد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سوراخ آن سد را چقدر نشان دادند] - به ایشان گفتند: آیا در حالی که خوبان در میان ما هستند، هلاک می شویم؟ فرمود: زمانی که خباثت زیاد گردد، آری». همو در ۴/۱۰۹ و ۱۷۶ آن را از ام حبیبه دختر ابو سفیان نقل می کند و گویا بر قتل عثمان منطبق می داند، از سویی دیگر آن را از ابو هریره نقل و بر جوانان قریش که هلاک این امت به دستشان است تطبیق می کند!

نمونه هایی از مبالغات اهل سنت پیرامون یأجوج و مأجوج:

روایات سنیان درباره ی یأجوج و مأجوج از حجم بالایی برخوردار است و البته بیشتر آن چنان پوچ و نامربوط است که خود، زبان به دروغین بودنش می گشاید، با این حال بنابر شرط یک شیخ [عالم]، یا شیخین [بخاری و مسلم] و یا بیشتر صحیح است! این در حالی است که در قضایای سرنوشت سازی مانند خلافت و آینده ی امت، یک دهم این مطالب یافت نمی شود!

افزون بر آنچه پیشتر از صحیح بخاری گذشت، در ۴/۱۶۷ می آورد: «مردی به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: سد یأجوج را دیده است و آن را برای حضرت وصف نمود، و گفت که آن سد مانند ردایی خط دار بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم او را تصدیق کرد».!

صحیح بخاری ۴/۱۰۸ بابتی را تحت عنوان «باب قصة یأجوج و مأجوج» و نیز در ۸/۱۰۴ بابتی تحت عنوان «باب یأجوج و مأجوج» باز کرده است. (۱۳۳)

احمد در مسند ۲/۵۱۰ از ابو هریره روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

فرمود: «یأجوج ومأجوج هر روز سد را می کنند واین کار تا زمانی که آفتاب می تابد ادامه دارد. سپس کسی که عهده دار سرپرستی آنهاست می گوید: بروید، فردا دوباره حفر می کنید. وقتی فردا برمی گردند، می بینند که سد در نهایت سختی است. هنگامی که مدتشان پایان پذیرد و خداوند بخواهد آنان را به سوی مردم گسیل دارد، [وضع چنان می شود که] آنها می کنند تا زمانی که تابش خورشید را می بینند، پس آن شخص می گوید: برگردید که إن شاء الله فردا خواهید کند. پس وقتی [فردا] برگردند، می بینند بر همان وضعی است که آن را رها کرده بودند. آنان دوباره می کنند و [چون کندن سد به پایان می رسد] به مردم هجوم برده و آب ها را خشک می کنند. مردم از آنها به دژ هایشان پناه می برند. یأجوج ومأجوج تیر های خود را به سوی آسمان پرتاب می کنند و آن تیر ها چنان بر می گردد که گویا به خون آغشته است. آنها می گویند: بر اهل زمین چیره شدیم و بر آسمانیان پیروز گشتیم. آنگاه خدا در پشت گردنشان کرمی می فرستد و بدین وسیله آنها را نابود می کند.

در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، جنبندگان زمین از گوشت و خون آنان فربه می شوند».!(۱۳۴)

طبری در تفسیرش ۱۷ / ۷۱ روایتی طولانی از کعب الاحبار می آورد و در آن آمده است: «چنان حفر می کنند که کسانی که در نزدیکی [منطقه ی] آنها هستند، صدای کوبیدن تبرشان را می شنوند. وقتی شب فرا می رسد، می گویند فردا برمی گردیم و [چنان حفر می کنیم که] خارج شویم. پس خداوند سد را به همان شکلی که بوده برمی گرداند و چون فردا باز می گردند می بینند خدا آن را به حالت سابق بر گردانده است.

پس می کنند به طوری که کسانی که در نزدیکی آنها هستند، صدای کوبیدن تبرشان را می شنوند. وقتی شب شد، خدا بر زبان مردی از آنان جاری می کند که بگوید: فردا می آییم و إن شاء الله خارج می شویم.

آنان فردا می آیند و می بینند سد همان طور است که رها کرده بودند. پس حفر می کنند و بیرون می روند. گروه نخست آنها از دریاچه می گذرند و آب آن را می نوشند، آنگاه دسته دوم می گذرند و گل دریاچه را می لیسند، سپس گروه سوم می گذرند و می گویند: اینجا زمانی آب بوده

است!

مردم از آنها می‌گیرند و هیچ چیزی توان ایستادگی در مقابل آنان را ندارد. عیسی بن مریم آنها را نفرین می‌کند و می‌گوید: خدایا! در برابر اینان توان و قدرتی نداریم، پس هر طوری که می‌خواهی شر آنها را از سر ما کوتاه کن.

آنگاه خداوند نوعی کرم را بر آنان مسلط می‌نماید که گردنشان را خرد می‌کند و پرندگان را می‌فرستد که با منقارشان آنها را می‌گیرند و به دریا می‌اندازند. خداوند چشمه‌ای را که بدان حیات گویند [فرو] می‌فرستد و زمین را از آنان پاک می‌کند و بر آن گیاه می‌رویاند، بدان اندازه که از یک انار، خانواده‌ای سیر شوند!

پس مردم در همین اوضاع به سر می‌برند که یکباره فریادی می‌شنوند که ذو السویقتین به دنبال حضرت عیسی است. ایشان هم در طلیعه‌ی لشکری با هفتصد یا بین هفتصد تا هشتصد نفر می‌آید. در میان راه، خدا بادی یمنی و خوشبو می‌فرستد و روح مؤمنان را قبض می‌کند، وعده‌ای اراذل از مردم باقی می‌مانند که مانند چارپایان آمیزش می‌کنند.

مثال قیامت مثل مردی است که بر گرد اسبش می‌گردد و منتظر وضع حمل آن است. اگر کسی پس از این گفته‌ی من، چیزی بگوید یا مطلبی بر آن بیفزاید، دروغ گفته است»! (۱۳۵)

در سنن الدانی / ۱۰۴ به نقل از حدیفه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیثی طولانی فرمود: «هنگامی که زمان خروج یأجوج و مأجوج فرا رسد، خدای (عز وجل) به عیسی وحی می‌کند: بندگانم را در طور سینا پناه ده. حدیفه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! یأجوج و مأجوج چیست؟ فرمود: یأجوج یک امت و مأجوج امتی دیگر است و هر امت، چهار صد هزار نفر می‌باشد. مردی از آنها نمی‌میرد مگر پس از آنکه پیرامون خود هزار چشم [پانصد نفر] ببیند که همگی از نسل او هستند.

پرسیدم: ای رسول خدا! یأجوج و مأجوج را برای ما وصف کنید! گفتند: آنان سه دسته‌اند؛ برخی مانند درختان بلند صنوبرند، گروهی دیگر عرض و طولشان برابر است، صد و بیست ذراع در صد و بیست ذراع که آهن هم در برابر اینان کارگر نیست. دسته‌ی سوم هم چنان هستند که

یک گوش خود را زیر انداز قرار می دهند و دیگری را به جای لحاف بر روی خود می کشند! حذیفه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) افزود: برخی از آنان در شام هستند و دنباله ی آنها در خراسان که نهر های مشرق را می نوشند تا خشک شود، سپس وارد بیت المقدس می گردند، در حالی که عیسی و مسلمانان در کوه طور هستند. عیسی لشکری را می فرستد که بر بیت المقدس مشرف می شوند، اما نزد وی برگشته و خبر می دهند که آنها آن قدر [در گستره ی زمین] زیادند که زمین دیده نمی شود!

عیسی دستانش را به طرف آسمان بلند می کند و مؤمنان نیز چنین می کنند، او به درگاه خدای (عز وجل) دعا می کند و مؤمنین آمین می گویند. آنگاه خداوند نوعی کرم را به سوی آنها می فرستد که وارد بینی شان شده و چنان می رود که در مغز سر داخل می گردد و [بدین وسیله] آنان به هلاکت می رسند. آنگاه خداوند چهل روز بارانی شدید فرو می فرستد و [اجساد] آنان را در دریا غرق می کند، و عیسی - در حالی که مؤمنان او را همراهی می کنند - به بیت المقدس بازمی گردد». (۱۳۶)

به تصریح قرآن، یأجوج و مأجوج از نشانه های قیامت هستند و ربطی به علامات ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یا نزول حضرت عیسی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ندارند، و چه بسا میان آنها صدها و یا هزاران سال فاصله باشد.

دابة الارض هم نشانه ای است برای اتمام حجت با یهودیان و امثال آنها یعنی کسانی که حقائق را تکذیب می کنند. او در زمان رجعت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) خواهد آمد و امام علی (علیه السلام) صاحب آن خواهد بود.

فصل (۳): ثابت قدمان/ گروهی که تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ثابت قدم می

مانند

غریبان و گروه ثابت قدم تا ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

منابع اهل سنت از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کنند: اسلام با غربت آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت و گروهی از امت، بر حق استوار می مانند و تا روز قیامت، تکذیب کسانی که آنان را دروغگو می شمارند، آسیبی به ایشان نخواهد زد.

البته در برخی روایات «تا زمان خروج دجال»، در بعضی دیگر «تا زمانی که امر خداوند فرا رسد»، در برخی «تا نزول عیسی بن مریم (علیه السلام)» و یا «تا ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» آمده است.

معاویه توجه خاصی به این احادیث داشت و اوصافی را بر این غریبان افزود تا آنها را بر اهالی شام تطبیق کند! راویان وابسته به دربار وی نیز احادیثی ساختند که تصریح می کند این گروه، شامیان هستند و پیشوایشان معاویه است!

در عصر حاضر هم گروه «اخوان المسلمین» سعی داشتند تا احادیث غریبان را بر جنبش خود منطبق نمایند، دلیل آنها بر این ادعا آن بود که آنان طایفه ای از امت هستند و بر حق ثبات قدم دارند و به اسلام دعوت می کنند!

فلسطینیان هم کوشیدند که این احادیث را بر خود انطباق دهند، آنان به بعضی از روایات که گروه پیروز را در بیت المقدس و حوالی آن می داند و یا برخی دیگر از اخبار که از نبرد گروه پیروز سخن می گوید تمسک کردند، پس غریبان کسانی هستند که در برابر اسرائیل مقاومت می کنند!

نهایتاً وهابیان هم تلاش کردند تا این روایات را بر خودشان تطبیق دهند، چون احادیث، ثابت قدمان امت را چنین وصف نموده که طایفه یا دسته ای هستند، و این کلمه بر گروهی اندک دلالت دارد و اینها هم گروه اندکی هستند! آنان در سال های اخیر سعی کردند تا گروه طالبان را با سوء استفاده از این احادیث بسیج کنند و در این راستا کتاب ها و مقالاتی نوشتند و چنین جلوه دادند که اینان همان گروهی هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وصف نموده و مورد نصرت الهی هستند!

اما در روایات شیعی فرمایشات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیمه کاره رها نشده است، بلکه ایشان آن گروه غریب را که ستمدیدگانی هستند که بر حق ثابتند و با حجت و دلیل بر مخالفان فائق می آیند، نام برده است و بیان نموده که آنها امامان از عترت و شیعیان ایشان هستند، همانان که امت را درباره شان وصیت کرد و فرمود: «من در میان شما دو امر گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم، کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده

است، وعترتم اهل بیتم هستند. خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض کوثر نزد من آیند. پس به من نشان دهید که بعد از من با آنها چگونه برخورد خواهید کرد». (۱۳۷)

اینان کسانی هستند که پیامبر به امامت ربانیشان بشارت داده است و در کنار آن، فرموده که امت به آنها ستم خواهد نمود، تکذیبشان خواهد کرد و آنها را به شهادت خواهد رساند. اما این تکذیب و دشمنی - که تا زمان ظهور مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و فراگیر شدن عدل و داد در جهان هم چنان که پر از ستم و جور شده است ادامه دارد - آسیبی به ایشان نخواهد رساند.

در المعجم الکبیر طبرانی ۲/۲۱۳ به نقل از جابر بن سمره آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «این امت، دوازده قیم و رهبر خواهد داشت که هر کسی از یاری آنان دریغ ورزد، ضرری به آنها نخواهد رسانید».

همو در ۲/۲۶۵ از وی چنین نقل می کند: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در حالی که بر منبر سخنرانی می کرد، فرمود: دوازده قیم از قریش خواهند بود که دشمنی دشمنان، ضرری به آنها نمی رساند».

در مجمع الزوائد ۵/۱۹۱ درباره ی این حدیث می نویسد: «بزار، آن را تنها از جابر بن سمره روایت می کند و می افزاید: پس از این فرمایش، پیامبر به خانه اش بازگشت. من خدمت ایشان آمدم و گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: فتنه و آشوب. [هیثمی در ادامه می نویسد:] راویان آن ثقه هستند».

ما بر این باوریم که راویان سرسپرده ی خلافت قریش، ویژگی ها و صفات «ثابت قدمان غریب» را از احادیث انداخته اند و حتی قرائنی را که بر آنان دلالت می کند، حذف کرده اند. اینک مجموعه ای از احادیث آنها را نقل می کنیم:

احادیث سنیان درباره ی گروه ظفرمند یا منصور:

نخست احادیثی را می آوریم که این گروه را گروه پیروز وصف کرده است، اما بیان نکرده که علت پیروزی آنان چیست، حجت و برهان یا نبرد و پیکار، لذا ممکن است به هریک تفسیر

شود.

در مسند طیالسی ۹/ به نقل از سلیمان بن ربیع عدوی آمده است: «به عمر گفتیم: عبد الله بن عمرو چنین وچنان برایمان گفت. عمر گفت: وی بهتر می داند چه می گوید واین سخن را سه بار تکرار کرد. پس بانگ نماز جماعت سردادند و مردم جمع شدند. عمر هم سخنرانی کرد وگفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: پیوسته گروهی از امتم بر حق اند، تا آنکه امر الهی فرا رسد».

سنن سعید بن منصور ۱۴۴/۲ این روایت را با اندکی تفاوت از ثوبان آورده است: «پیوسته گروهی از امتم در راه حق چیره می شوند و اگر کسی یاریشان نکند، زیانی به آنها نخواهد رسانید». (۱۳۸)

مسلم در صحیح خود ۶/ ۵۴ از عقبه بن عامر آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «همواره گروهی از امتم به فرمان خدا جهاد می کنند و بر دشمنانشان چیره می شوند. کسانی که با ایشان مخالفت نمایند، ضرری به آنها نمی رسانند، آنان بر همین حالت اند تا آنکه قیامت فرا رسد.

عبد الله بن عمرو عاص [که در مجلس حاضر بود] گفت: آری، سپس خداوند نسیمی می فرستد که بویش چون مشک است و مانند حریر نرم و لطیف نوازش می دهد. هر کسی را که مثقالی ایمان در دل داشته باشد، قبض روح می کند. پس از آنان، مردم شرور می مانند که قیامت بر آنان برپا می شود».

ملاحظه می شود که عبد الله بن عمرو سخنی از نبرد و جهاد نمی گوید و امر الهی را به قیامت تفسیر می کند. این همان ایده و باوری است که استاد او کعب الاحبار دارد و چنین نتیجه می دهد که قیامت چند سالی پس از فتح قسطنطنیه است!

مسند احمد ۵/ ۲۷۸ از ثوبان آورده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آنکه گروهی از امتم به مشرکان پیوندند و گروهی بت پرست شوند! سی دروغگو در امتم خواهند بود که هر یک می پندارد پیامبر است، اما من خاتم النبیین هستم و پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود. هم چنین پیوسته گروهی از امتم در راه حق پیروزند و مخالفان نمی

توانند زبانی به آنها برسانند، تا آنکه امر خدا فرا رسد». (۱۳۹)

این احادیث بیانگر آن است که ثابت قدمان تا زمان «فرا رسیدن امر خدا» یعنی ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهند بود نه اینکه غایت آن قیامت باشد. هم چنین از جهاد آنان سخنی به میان نیاورده است.

روایاتی که سخن از جهاد و پیروزی آنان می راند:

در سنن سعید بن منصور ۱۴۵/۲ از محمد بن کعب آمده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «همواره دسته ای از امتم خواهند بود که در راه حق پیروزند و به کسانی که با آنها مخالفت می کنند اهمیتی نمی دهند، تا زمانی که مسیح دجال خروج کند که با او به جنگ خواهند پرداخت».

در مسند احمد ۴/۴۳۴ از مطرف آمده است که عمران بن حصین گفت: «بدان که همواره گروهی از مسلمانان خواهند بود که در راه حق جهاد کرده، بر مخالفشان پیروز می شوند، تا آنکه با دجال نبرد کنند».

الطبقات الکبری ۲/۱۶۷ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «دسته ای از امتم در راه حق جهاد می کنند تا آنکه دجال خروج کند».

در التهذیب ابن عساکر ۱/۶۵ آمده است: «وقتی اهل شام از بین روند، هیچ خیری در امتم باقی نخواهد ماند. گروهی از امتم پیوسته در راه حق پیروزند، تا آنکه با دجال بجنگند».

مسند احمد ۳/۳۴۵ از جابر نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «پیوسته گروهی از امتم در راه حق نبرد می کنند و تا روز قیامت پیروز خواهند بود، و وقتی عیسی بن مریم [از آسمان] فرود آید، فرماندهی ایشان به او می گوید: بیا [به امامت بایست و] برایمان نماز بگذار، می گوید: نه، برخی از شما بر دیگران، امیر ورهبر است، این به خاطر آن است که خدا می خواهد این امت را گرامی بدارد». (۱۴۰)

اهتمام معاویه به تطبیق این احادیث بر خود و اهل شام!

مسند احمد ۴/۹۷ و ۱۰۱ به نقل از عمیر بن هانی آورده است: «شنیدم که معاویه بالای منبر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر خداوند خیر کسی را بخواهد، او را

در دین فقیه می کند. گروهی از این امت، پیوسته بر امر خدا استوارند و مخالفان نمی توانند ضرری به آنها برسانند، تا آنکه امر خداوند - در حالی که آنها بر مردمان پیروزند - فرا رسد. در روایت دیگر آمده است که مالک بن یخامر سکسکی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! از معاذ بن جبل شنیدم که می گفت: آن گروه پیروز اهل شام هستند.

پس معاویه با صدای بلند گفت: این مالک است که می گوید از معاذ شنیده است که آنان اهالی شام اند!».!

طبرانی در المعجم الکبیر ۵/ ۱۶۵ وسعید بن منصور در سنن ۲/ ۳۶۹ از ابو عبد الله شامی آورده اند: «شنیدم که معاویه در سخنرانی اش می گفت: ای اهل شام! انصاری - شعبه می گوید: منظور معاویه، زید بن ارقم است - به من گفت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: پیوسته مردمانی از امتم در راه حق نبرد می کنند تا آنکه امر [خدا] فرا رسد. ای اهل شام! امیدوارم که شما آنها باشید!». (۱۴۱)

این روایات، همه از معاویه می باشد و در برخی آمده که آنها را بالای منبر می گفته است! هدف او، مدح خود و اهالی شام در برابر اهالی عراق و حجاز بود که جبهه ی مخالفان او را تشکیل می دادند، و همین مطلب در سقوط آنها از درجه ی اعتبار کافی است.

گزارشاتی دروغین و تحریف شده در ستایش معاویه و اهل شام:

طیالسی در مسند خود ۱۴۵/ از معاویه بن قره از پدرش نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «وقتی اهل شام تباه شوند، دیگر خیری میان شما نیست. همواره گروهی از امتم خواهند بود که [توسط خدا] یاری می شوند و هر کسی از یاریشان دریغ کند ضرری به آنها نخواهد زد، تا قیامت برپا شود».

این حدیث را سعید بن منصور، احمد، ابن ماجه (۱۴۲) و دیگران همگی از ابی قره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده اند، ولی اثری از اهل شام در آن نیست. این بدان معناست که آن قسمت برای منافع و مصالح بنی امیه، به حدیث افزوده شده است که آن را از درجه ی اعتبار ساقط می کند.

مسند احمد ۴/ ۴۲۹ از عمران بن حصین آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم) فرمود: «پیوسته گروهی از امتم بر حق هستند و بر کسانی که با آنان مخالفت کنند، پیروز می شوند تا امر خداوند تبارک و تعالی فرا رسد و عیسی بن مریم (علیه السلام) از آسمان فرود آید». (۱۴۳)

ابن عساکر در التهذیب ۵۶/۱ می نویسد: «ابو عمرو می گوید: این حدیث را برای قتاده گفتم، او گفت: من آنها را جز اهل شام نمی دانم»!.

بعدها تفسیر قتاده، در حلیۃ الاولیاء به حدیثی نبوی تبدیل شد!

حلیۃ الاولیاء ۳۰۷/۹ از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «گروهی از امتم بر امر خدا استوار خواهند بود و مخالفان نمی توانند زبانی به آنها برسانند. آنها با دشمنان خود می جنگند و هرگاه جنگی تمام شود، نبرد با قومی دیگر آغاز می شود. خداوند اقوامی را بالا می برد و بر دیگران برتری می دهد، تا قیامت بر ایشان فرا رسد. سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) افزود: آنها اهالی شام هستند»!.

مسند الشامیین طبرانی ۵۶/۱ مشابه آن را از جرشی آورده است، در پاره ای از آن آمده است: «اسب ها تا روز قیامت پر از خیر و برکتند و خانه و سرای مؤمنان در سرزمین شام است»! (۱۴۴)

بدین ترتیب روشن می شود که راویان، نام اهل شام را از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حدیث افزوده اند! ماجرای ابدال شام نیز در فصل اصحاب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد آمد.

گزارشاتی در ستایش ساکنان بیت المقدس و مناطق پیرامون آن:

مسند احمد ۲۶۹/۵ از ابی امامه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند:

«پیوسته گروهی از امتم در راه دین پیروزند و بر دشمنانشان چیره می شوند. مخالفان نمی توانند زبانی به آنها برسانند. هم چنین مشکلات و نامالیماتی که به آنان می رسد، ضرری برایشان ندارد. اینان بر همین حالند تا زمانی که امر خدا فرا رسد.

پرسیدند: ای رسول خدا! آنان کجایند؟ فرمود: در بیت المقدس و مناطق پیرامون آن». (۱۴۵)

مسند ابو یعلی ۳۰۲/۱۱ از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین روایت کرده

است: «همواره گروهی از امت بر دروازه های دمشق و پیرامون آن دیار، و نیز بر دروازه های بیت المقدس و اطراف آنجا می جنگند. کسانی که از یاریشان دریغ ورزند، زبانی به آنها نمی رسانند. آنان در راه حق پیروزند، تا آنکه قیامت برپا شود».

گزارشاتی در ستایش اهالی طالقان:

التهذیب ابن عساکر ۵۵/۱ از تاریخ داریا آورده است: «در عبارتی دیگر چنین آمده است: پیوسته گروهی از امت کنار دروازه های بیت المقدس و حوالی آن، و نیز بر دروازه های انطاکیه و اطراف آن، و در کنار دروازه دمشق و حوالی آن، و نیز بر دروازه های طالقان و پیرامون آن خواهند جنگید. آنها در راه حق پیروزند و به کسانی که از نصرت و یاریشان دریغ ورزند، اهمیتی نمی دهند. تا اینکه خدا گنج خود را از طالقان بیرون آورد و دینش را زنده گرداند، چنان که پیشتر آن را میرانده بود». (۱۴۶)

مشارق الاشواق ۴۰۷/۱ چنین می نویسد: «همواره گروهی از امت کنار دروازه های بیت المقدس و اطرافش، بر دروازه های انطاکیه و پیرامونش، کنار دروازه های دمشق و حوالی آن دیار، و نیز بر دروازه های طالقان و اطراف آن می جنگند.

آنها در راه حق پیروزند و کسانی که از نصرت و یاریشان دریغ ورزند، ضرری به آنها نخواهند رسانید، تا آنکه خدا گنج خود را از طالقان بیرون آورد و دینش را بدان زنده گرداند».

نگارنده: جبال طالقان از سلسله جبال البرز در ایران است و مقصود از آن در احادیث، ایران است که به بلاد مشرق یا خراسان و یا جبال طالقان شناخته می شود چنان که خواهد آمد. همان اشکالی که در انطباق گروه ظفرمند بر اهالی شام گذشت، در مورد اهالی طالقان هم وارد است و راویان اموی و یا فارس این روایات خواسته اند تا بدین واسطه، مناطق و حکام خود را بستانند!

البته احادیث صحیحی درباره ی یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از اهل مشرق رسیده است که این اشکال بر آنها وارد نیست.

در فصل های بعد خواهد آمد که ایرانیان در احادیث سنیان بسیار ستوده شده اند، تعجبی هم ندارد، زیرا این فارس ها بودند که مذاهب سنی ها را پایه ریزی کردند و مآخذ اصلی حدیث و فقه

وتفسیر را برایشان نگاشتند!

دروغ پردازی های یهود در برتری مناطق شام!

یهودیان و اتباعشان روایاتی اغراق آمیز در ستایش شام و فلسطین و برتری آنها بر حجاز و عراق، و نیز برتری بیت المقدس بر مکه و افضلیت صخره ی آن بر کعبه جعل کردند! معاویه و بنی امیه نیز زمینه را برای نشر آنها فراهم کردند، لذا منابع پیروان دستگاه خلافت پر از آنهاست، توده ی مسلمانان نیز آنها را جزئی از دین خود پنداشتند، چرا که حکومت ها برای بعضی از آن روایات، سندی صحیح ساختند!

۱. کعب الاحبار در میان مردم شایع کرد که بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در حجاز است ولیکن پایتخت و مرکز حاکمیت ایشان شام است، نه مدینه و نه عراق! سنن دارمی ۴/۱ از ابو صالح از کعب می آورد: «در نوشته ای چنین یافتیم: محمد رسول خداست، تندخو و سخت دل نیست و در بازار ها فریاد نمی کند. بدی را با بدی پاسخ نمی دهد، بلکه می بخشد و در می گذرد... در مکه زاده شده، به طیبه [مدینه] مهاجرت می کند و حکومتش در شام است».

عبارت «حکومتش در شام است» توسط خود کعب اضافه شده است که برخی منابع سنی نیز بدان تصریح می کند.

فتح الباری ۴۵۰/۸ می نویسد: «روایت کعب عبارتی افزون دارد: زادگاهش مکه، محل هجرتش طیبه و حکومتش در شام است».

این کار یهودی گرانه بابت آن است که خلافت، برای بنی امیه که مورد حمایت یهودیان بودند، در شام تثبیت گردد و از حجاز و عراق دور شود، زیرا اهالی این دو سرزمین بر خلاف شامیان هواخواه یهود نبودند.

با این وجود، بیشتر منابع اهل سنت این عبارت افزوده شده را روایت کرده و آن را صحیح دانسته اند! (۱۴۷)

به علاوه راویان وابسته به دربار خلفاء، یهودی دیگری به نام «جریجره» را نیز یافتند که گفته های کعب را تأیید می کند، لذا خدا را بر این نعمت شکر کرده و به نقل آن پرداختند! (۱۴۸)

بنابراین معلوم می شود که این یهودیان بودند که برنامه ریزی انتقال پایتخت اسلام به شام را بر عهده داشتند و آن را جایگزین حجاز و عراق کردند. از این رو معاویه از عثمان خواست که به شام بیاید تا مهمان وی شود و پس از خود، زمام امور را به او بسپارد، چنان که ابوبکر به عمر سپرد! (۱۴۹)

۲. کعب الاحبار خاخامی یهودی بود که از یمن به مدینه آمد، پس عمر به استقبال او رفت و احترامی درخور پیامبران به او گذاشت. وی کعب را مشاور فرهنگی خود قرار داد و در مجالس مقدم می داشت.

کعب بر کیش یهود باقی بود و در حمص سکنی گزید، او به مدینه رفت و آمد می کرد و مدت زیادی آنجا می ماند. چندی بعد اعلان مسلمانی کرد، پس عمر از او خواست که در مدینه بماند و گفت: «چه مانعی دارد که در مدینه که محل هجرت رسول خدا و آرامگاه اوست، سکونت کنی؟ کعب در پاسخ گفت: در کتاب خدا چنین یافته ام که شام، گنج خدا روی زمین است و بهترین بندگان در آنجا هستند». (۱۵۰)

۳. در الفتن ابن حماد ۲۳۶/۱ از کعب آمده است: «سر زمین، شام و دو طرف آن است، نه مصر و عراق و نه ذنباء [دُم] - یعنی حجاز -، باز بر آن دم، فضله می اندازد». نگارنده: این یهودی خبیث، حجاز و مصر و عراق را اینچنین نکوهش می کند! شگفتا که راویان دستگاه خلافت و عالمان مذاهب سنی که از جمله آنان عراقیان و حجازیانند، این روایت را نقل کرده و پذیرفته اند! (۱۵۱)

اگرچه در برخی روایات نیز بدین صورت آمده که سر زمین، شام است، دو بال آن مصر و عراق و دم آن حجاز، ولیکن نکته ی شایان تأمل آن است که دم وصفی ثابت برای حجاز، عنوان شده است!

۴. سیوطی در الدر المنثور ۱۳۶/۱ به نقل از کعب می نویسد: «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه بیت الحرام را به بیت المقدس برند، سپس آن دو به همراه کسانی که داخل آنها هستند، به بهشت می روند. عرضه و حسابرسی اعمال هم در بیت المقدس خواهد بود». مرحوم کلینی در کافی ۲۳۹/۴ از زراره چنین نقل می کند: «در کنار امام باقر (علیه السلام)

نشسته بودم. امام جامه شان را به خود پیچیده بودند و رو به کعبه داشتند، آنگاه فرمودند: بدان، نگاه به کعبه عبادت است.

در این هنگام مردی از قبیله ی بجیله به نام عاصم بن عمر آمد و گفت: کعب الاحبار می گوید: کعبه هر صبح به بیت المقدس سجده می کند!

امام (علیه السلام) از آن مرد پرسیدند: نظر تو چیست؟ پاسخ داد: کعب راست گفته است! سخن درست همان است که او گفته!

امام (علیه السلام) فرمودند: تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می گوید و غضبناک شدند.

زراره می گوید: ندیده بودم امام به احدی جز همان مرد گفته باشد «دروغ می گویی». سپس افزودند: خداوند در زمین هیچ جایی را نیافریده که نزد او محبوبتر و گرامی تر از آن باشد و با دست به کعبه اشاره کردند. خداوند به خاطر کعبه، از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، در کتابش ماه هایی را حرام اعلام کرد که سه ماه آن - شوال، ذی القعدة و ذی الحجة - برای حج و در پی هم اند و یک ماه آن - رجب - برای عمره است».

۵. تاریخ دمشق ۱/۱۵۲ به نقل از کعب آورده است: «هر آب گوارایی که نوشیده می شود، از زیر این صخره [بیت المقدس] بیرون می آید، حتی چشمه ای که در دارین [منطقه ای در نزدیکی غزه] است»! (۱۵۲)

۶. سنیان کتاب هایی نگاشته اند که مملو از احادیث مدح شام و قدس است! عجلونی در کشف الخفاء ۲/۲ احادیثی را در برتری شام آورده است، ولی هیچ یک را توثیق نمی کند!

۷. سیوطی در الدر المنثور ۳/۱۱۱ در فضیلت شام، از کعب الاحبار و شاگردانش، روایاتی عجیب از منابع حدیثی متعددی آورده که برخی به حدیث نبوی تبدیل شده است! از جمله به نقل از کعب آورده است:

«- در تورات نوشته شده است: سرزمین شام، گنج خداوند روی زمین است و بهترین بندگان خداوند در آنجا هستند!

- محبوبترین سرزمین ها نزد خدا شام است، محبوبترین قسمت شام قدس و محبوبترین قسمت

آن کوه نابلس، روزی بر مردم فرا می رسد که با ریسمان آن را در میان خود تقسیم می کنند!

– من در کتاب خدا چنین یافته ام که ویرانی زمین، چهل سال پیش از ویرانی شام است!

– وهب بن منبه نیز گوید: من در کتاب ها سخن از شام را مکرر دیده ام، چنان که گویا خدا جز بدانجا نیازی ندارد!

– عبد الله بن عمر هم می گوید: ابلیس وارد عراق شد و به مقصود خود از آنجا رسید، سپس وارد شام شد ولی او را راندند تا آنکه به بیسان رسید، پس از آن داخل مصر شد و در آنجا زاد و ولد کرد و بساط خود را افکند!

– وهب گوید: سر زمین، شام است!

– ابن عمر گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدایا! به ما در شام ما و یمن ما برکت ده، برخی گفتند: سرزمین نجد ما چگونه؟ و در نقلی دیگر گفتند: مشرق ما چگونه؟ ایشان فرمود: در آنجا زلزله ها و فتنه ها خواهد بود و شاخ شیطان از آنجا بیرون می آید! ابن عساکر می افزاید: نه قسمت از ده قسمت شر در آنجا است!

– همو از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: خیر، ده قسمت است که نه قسمت آن در شام و یکی در سائر سرزمین هاست، و شر نیز ده قسمت است که یک جزء آن در شام است و نه جزء دیگر در دیگر سرزمین ها! وزمانی که اهل شام تباه گردند، هیچ خیری در میان شما نخواهد بود!

– زید بن ثابت از ایشان می آورد: خوشا به حال شام! پرسیدند: چرا؟ فرمود: فرشتگان خدا، بال هایشان را بر اهالی شام گسترده اند. حاکم نیشابوری آن را صحیح شمرده است.

– مردی گفت: ای رسول خدا! [منطقه ای برای سکونت] برایم اختیار کن! گفتند: شام را به تو پیشنهاد می کنم، چرا که شهر برگزیده ی خداست و بهترین بندگان او، آنجا هستند! اگر کسی نخواست بدانجا رود، به نجده برود. خداوند شام و اهل آن را برای من تضمین کرده است. عبارت مسند احمد چنین است: شام سرزمین برگزیده ی خداست... اگر نخواستید، به یمنتان بروید!

واثله بن اسقع چنین روایت می کند: هر کسی نخواست، به یمن خود برود و از آبگیر آن

بنوشد! احمد، ابو داود، ابن حبان و حاکم به واسطه ی عبد الله بن حواله ی ازدی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین روایت کرده اند: هر کسی نخواست، به یمن خود برود و از آبگیر آن بنوشد!».!

این احادیث را که از جمله ی آن مذمت سرزمین نجد است، نمی توان پذیرفت، اگرچه بخاری روایت کند، زیرا راویان سرسپرده ی دستگاه خلافت اموی در نقل خود، متهم اند. شیخ محمود ابوریه از علمای الازهر، در کتاب خود اضواء علی السنة المحمدية / ۱۷۶، پس از آنکه از عده ای از علمای سنی نقل می کند که به کعب الاحبار، وهب بن منبه و عالمان یهودی مانند آنها ایراد می گیرند، می نویسد: «بزرگان اهل تحقیق، بر روایات این دو کاهن ایراد گرفته اند، اما متأسفانه هنوز کسانی میان ما هستند که به آن دو اعتماد دارند و روایاتشان را تصدیق می کنند و هیچ سخن انتقاد آمیزی را درباره ی آنها بر نمی تابند... برای اینکه میزان مکر و حيله ی یهودیان آشکار شود، [در اینجا] در بعد سیاسی مشیت آنها را باز می کنیم: یهودیان در نبرد با اسلام، از دو جنبه ضربه وارد می کردند: یکی جنبه دینی و دیگری سیاسی...».

احادیث غریبان و غربت اسلام در منابع شیعه و سنی:

الفتن ۷۸/۱ از عبد الله بن عمرو عاص چنین آورده است: «محبوبترین ها نزد خداوند، غریبان هستند! پرسیده شد: غریبان کیانند؟ پاسخ داد: کسانی که برای حفظ دینشان فرار می کنند و پیرامون عیسی بن مریم (علیه السلام) گرد می آیند». التاریخ الکبیر بخاری ۴/۱۳۰ آورده است: «کسانی که برای حفظ دینشان بسیار فرار می کنند و روز قیامت پیرامون عیسی بن مریم گرد می آیند». حلیة الاولیاء ۱/۲۵: «خداوند، کسانی را که برای حفظ دینشان فرار می کنند، در روز قیامت، با عیسی بن مریم محشور می کند».

مسند احمد ۱/۱۸۴ از سعد بن ابی وقاص: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ایمان غریبانه آغاز شد و چنان که آغاز گشت، باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان، هنگامی که مردم فاسد شوند. سوگند به آنکه جان ابوالقاسم در دست اوست، همان

گونه که مار در سوراخش بر خود می پیچد، ایمان هم در میان این دو مسجد [مکه و مدینه] جمع می شود».

همو در ۳۹۸/۱ از ابن مسعود: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدند: غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: غریبان کسانی هستند که از قبیله ها مهاجرت می کنند».

و در ۱۷۷/۲ از عبد الله بن عمرو عاص آمده است که همین سؤال از آن حضرت شد و ایشان پاسخ دادند: «مردمانی شایسته در میان مردمی نا اهل و بسیار. کسانی که نافرمانی آنها را می کنند بیش از کسانی هستند که از آنان پیروی می کنند».

و در ۷۳/۴ از عبد الرحمن بن سنه چنین آورده است: «آنان، کسانی هستند که هنگام فساد مردم، به اصلاح می پردازند. سوگند به کسی که جانم به دست اوست، ایمان مانند سیل به مدینه رو خواهد آورد. قسم به آنکه جانم به دست اوست، همان گونه که مار در سوراخش بر خود می پیچد، اسلام هم در میان این دو مسجد جمع می شود».(۱۵۳)

المعجم الاوسط در ۳۷۷/ ۶ از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان. پیش از قیامت فتنه هایی خواهد بود به مانند پاره های شب تاریک، شخص شب هنگام مؤمن است ولی صبح کافر است، و شخص صبح هنگام مؤمن است ولی شب کافر، اقوامی هستند که دین خود را در قبال کالای دنیا می فروشند».

ترمذی در ۱۲۹/ ۴ می نویسد: «چنان که مار در لانه اش جمع می شود، دین در حجاز جمع می گردد. دین در حجاز پناه می گیرد، چنان که بز کوهی به بالای کوه پناه می برد. دین غریبانه آغاز گشت و غریبانه باز می گردد. خوشا به حال غریبان که ستم را - که مردم پس از من به فساد می کشند - اصلاح می کنند. این حدیثی حسن است».

در منابع شیعی نیز احادیثی درباره ی غربت اسلام روایت شده است.

الجعفریات / ۱۹۲ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز می گردد، خوشا به حال غریبان، پرسیدند: ای رسول خدا! غریبان کیانند؟ فرمود: کسانی که وقتی مردم فساد می کنند، اصلاح

می نمایند. مؤمن، هیچ وحشت و غربتی ندارد. هر مؤمنی که در غربت بمیرد و گریه کنندگانش اندک باشند، فرشتگان بر او ترحم کرده، خواهند گریست، و گرنه در قبرش نوری گسترده می شود که از جایی که دفن شده تا زادگاهش خواهد درخشید».

کمال الدین ۲۰۰/۱ سه روایت از امیر المؤمنین (علیه السلام) آورده می نویسد: «وهم چنان که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند، اسلام در این زمان غریبانه بازگشته است، همانسان که آغاز شده بود، وبا ظهور ولی و حجت خدا تقویت می گردد، چنان که با ظهور پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تقویت شد.

بدین ترتیب چشمان منتظران و معتقدان به امامت آن حضرت روشن می شود، چنان که پس از ظهور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، چشمان کسانی که در انتظار ایشان بودند ویا درباره ی آن حضرت شناخت و آگاهی داشتند، روشن شد. خداوند (عز وجل)، وعده هایی را که به اولیائش داده، جامه ی عمل می پوشاند، دینش را اوج می بخشد و نورش را تمام و کامل می گرداند، حتی اگر مشرکان خوش نداشته باشند».

قاضی نعمان مغربی در شرح الاخبار ۳/۳۷۱ آورده است که ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) خواست این حدیث [غریبان] را برایش شرح دهد، وی می گوید: «عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا! فدایت شوم، این حدیث را برایم شرح دهید، ایشان فرمودند: هر امامی از ما، دعوت جدیدی مانند دعوت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز می کند. مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز چنین است، او از نو به سوی خدا دعوت می کند و این هنگامی است که سنت ها تغییر یافته، بدعت ها زیاد شده، پیشوایان گمراهی بر مردم چیره می شوند و نام و یاد پیشوایان هدایت - که خدا اطاعتشان را بر بندگان واجب کرده و آنها را عهده دار آن نموده که مردم را به سوی او بخوانند و با نشانه هایش، آنها را به سوی او راهنمایی کنند - کهنه می گردد، و به سبب غلبه ی پیشوایان ستمگر بر ایشان، نامشان از یاد رفته و از آنان خبری نخواهد بود. پس وقتی که خداوند بخواد وعده ای را که به امامان نسبت به ظهور مهدی آنان داده عملی کند، [مهدی] نیازمند آن است که آنان را مجدّد به اسلام فراخواند، هم چنان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نمودند».

ارشاد / ۳۶۴ از محمد بن عجلان نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «وقتی قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم را از نو به اسلام فرا می خواند و آنان را به امری که مندرس و کهنه شده و عموم مردم از آن گمراه شده اند، هدایت می کند. از آن رو قائم، مهدی نامیده شده است که به امری که از آن گمراه شده اند، هدایت می کند و قائم نامیده شده، چون برای برپا داشتن حق قیام می کند». (۱۵۴)

نعمانی در غیبت / ۲۳۰ از ابن عطاء مکی چنین نقل می کند: «از یکی از بزرگان فقهاء - مقصود امام صادق (علیه السلام) است - پرسیدم: سیره ی مهدی چگونه است؟ فرمود: مانند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل می کند، او آنچه را که پیشتر بوده از میان می برد - چنان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جاهلیت را از بین برد - و اسلامی جدید را آغاز می کند». (۱۵۵)

در کافی ۱/ ۵۳۶ از ابو خدیجه روایت می کند که از امام صادق (علیه السلام) درباره ی قائم پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما همه، یکی پس از دیگری، قائم به امر خداییم، تا هنگامی که صاحب شمشیر بیاید. وقتی صاحب شمشیر آمد، امری غیر از آنچه بوده است، می آورد». (۱۵۶)

نگارنده: مقصود از غربت اسلام، غربت در مقام اجرا و عمل است که شیخ صدوق (رحمه الله) نیز بدان تصریح کرده و آن را به ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مرتبط دانسته است. بزرگان اهل سنت سعی کرده اند تا حدیث را به درگیری میان اهل حجاز و شام ارتباط دهند، همان طور که حدیث گروه پیروز را به سود اهل شام و بنی امیه به کار گرفته اند. معنای این جمله: ایمان یا علم در مدینه و مکه جمع می گردد، نیز آن است که آگاهی دینی از امت رخت بر می بندد و این دو شهر، در آخر الزمان و بر دستان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مرکز شروع دوباره ی اسلام خواهند بود، هم چنان که مرکز شروع اسلام بر دستان جد ایشان، خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند.

غریبان و گروه یاری شده کیانند؟

در اینجا به نکته ای شایان توجه، اشاره می شود: علت اینکه این حدیث به طرق متعدد و توسط

راویان زیادی نقل شده، آن است که عمر بن خطاب و معاویه در سلسله ی راویان آن داخل شدند، به علاوه آنکه معاویه آن را بر خود و اهل شام منطبق دانست! البته سوء استفاده وی از این حدیث، تنها نقل های مرتبط با او را تضعیف می کند ولی به اصل آن، که شیعیان از اهل بیت (علیهم السلام) روایت می کنند، ضربه ای نمی زند.

شگرد معاویه به شیوه ی عباسیان - که می کوشیدند احادیث پرچم های سیاه را بر جنبش خود تطبیق دهند - شباهت دارد. و نیز به تلاش برای تطبیق حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر مهدی های دروغین تیمی، حسنی، عباسی و فاطمی می ماند. نادرستی کار های آنها نیز آسیبی به اصل جریان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی رساند، گرچه فهم آنان را در این رابطه دچار مشکل می کند.

تمام این تطبیقات باطل است، چه تطبیق معاویه این حدیث را بر اهل شام، چه تطبیق عباسیان آن را بر اهل خراسان، چه تطبیق متوکل آن را بر اهل حدیث که خود آن را بنیان نهاد و به نام مجسمه ی حنابله شناخته می شوند، و نیز تطبیق وارثان متوکل یعنی وهابیت که محمد بن عبد الوهاب تأسیس کرد، و نه تطبیق اخوان المسلمین که حسن البناء بنیان نهاد و نه مقاومت فلسطین در مقابل اسرائیل و یهود و نه...

علت این امر آن است که این حدیث صریح است در اینکه این غریبان، جماعتی هستند که در هر زمانی وجود دارند، تا آنکه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور نماید و مسیح (علیه السلام) فرود آید، و نیز صراحت در این دارد که آنان در اقلیت هستند و تکذیب کنندگان و دشمنانی دارند. این اوصاف و نیز احادیثی که به تفسیر این گروه می پردازند، جای شکی نمی گذارد که مقصود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امامان عترت و پیروان آنان هستند، همان کسانی که آخرینشان حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، و این مطلب از احادیثی که گذشت روشن شد.

روایات احیایگران اسلام:

منابع سنیان روایتی را از ابوهریره نقل می کنند که راوی آن ابو علقمه گمان می کند ابو هریره آن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت می دهد.

سنن ابو داود ۱۰۹/۴ می نویسد: «ابو علقمه گوید: تا آنجا که می دانم ابو هريره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: خداوند در رأس هر صد سال، کسی را برای امتش برمی انگیزد که دینش را احیاء کند». (۱۵۷)

حاکم در المستدرک ۵۲۲/۴ می نویسد: «مردی این عبارت را در مجلس قاضی ابو العباس بن شریح خواند و گفت: ای قاضی! بشارت باد که خدا در رأس قرن اول، عمر بن عبد العزیز و در رأس قرن دوم، محمد بن ادریس شافعی و در رأس سومین قرن، تو را بر انگیخت». اگر این روایت صحیح باشد و کسانی غیر از اهل بیت (علیهم السلام) را در برگیرد، باز نمی توان این احیاگران را شناخت، زیرا ادعای بسیاری از سوی برخی حاکمان و عالمان شده که خود را احیاگران می دانند، پیروانشان نیز این ادعاها را تأکید می کنند! علاوه بر آنکه حدیث دارای ابهام است، چرا که روشن نیست این صد سال آیا از مبعث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز می شود، یا از هجرت و یا از وفات ایشان، و آیا مقصود از رأس قرن، سال نخست آن است یا معنای عرفی آن، که سال هایی از قرن بعد را نیز شامل می باشد؟

از سویی معنای احیاء دین چیست؟ احیاء نظری است یا عملی؟ آیا زدودن تحریفات اعتقادی و فقهی آن است و یا محو انحرافات عملی و اجرایی آن؟ از طرفی این احیاگر، آیا از طرف خداوند مبعوث می شود و به علم الهی عمل می کند، و یا اینکه مجتهد در دین است و مردم را به پیروی از آراء خود فرا می خواند؟ آیا او حاکم است و یا قدرت آن را دارد تا احیاگری خود را به اجراء بگذارد، یا اینکه صرفاً مردمان را بدان دعوت می نماید و نظرات خود را اعلام می کند؟ مودودی، در شمار احیاگرانی که در رأس هر قرن هستند، امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را احیاگر اسلام در عالم می شمارد، ولیکن آن حضرت حساب خاص خود را دارند و نمی توان ایشان را با دیگران سنجید.

به نظر می رسد که اصل این حدیث درباره ی «نقش و تأثیر عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حفظ اسلام و زدودن تحریفات از آن» بوده، اما دشمنان با افزودن در روایت، آن را

برای زمامداران خود مصادره کردند! قدر متیقن حدیث آن است که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و پیش از ایشان امامان معصوم (علیهم السلام) احیایگران اسلام هستند. احقاق الحق از احمد بن حنبل نقل می کند که تنها احیایگران، عترت هستند. شاید او این مطلب را از این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی عترت برداشت کرده است که «قرآن و عترت، هرگز از هم جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض نرد من آیند»، زیرا این حدیث بر این دلالت می کند که در هر عصری امامی از عترت وجود دارد. احادیث ما شیعیان صراحت در این دارد که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اسلام را احیا می کند و از غربت بیرون می آورد.

شیخ صدوق در عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ۲/ ۲۰۰ از حسن بن جهم روایت می کند: «روزی در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آنجا بودند. فقیهان و متکلمان فرق مختلف هم حضور داشتند... مأمون پرسید: یا ابا الحسن! درباره ی رجعت چه می گویی؟ امام (علیه السلام) فرمودند: رجعت حق است و در امت های پیشین نیز رخ داده، قرآن نیز از آن سخن گفته است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم فرموده اند: هرچه در امت های گذشته بوده، در این امت نیز رخ خواهد داد، هم چنان که دو تای کفش و دو پر تیر در مقابل هم قرار دارند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم چنین می فرماید: هنگامی که مهدی از فرزندان من خروج کند، عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود آمده و پشت سر او نماز می گزارد. و نیز می فرماید: اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه نیز باز می گردد و خوشا به حال غریبان. پرسیدند: ای رسول خدا! پس از آن چه خواهد شد؟ فرمودند: حق به اهلش بازمی گردد». (۱۵۸)

فراات کوفی در تفسیر خود ۴۴/ از خیثمه ی جعفری روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ی: یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لَا یَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِيْمَانِهَا خَیْرًا، (۱۵۹) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت می آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد، فرمودند: مقصود [از خیر] مودّت و نصرت ماست.

خیشمه گوید: عرض کردم: آیا یاری شما با زبان و دست و قلب [هر سه] است؟ حضرت فرمودند: ای خیشمه! یاری ما با زبان، مانند یاری با شمشیر است، و نصرت ما با دست [و شمشیر] برتر است.

ای خیشمه! قرآن در سه مورد نازل شده است: یک قسم آن درباره ی ما، قسم دوم در مورد دشمنان ما و سومین قسم هم در خصوص واجبات و احکام است. آیا اگر آیه ای درباره ی قومی نازل شود و آن قوم از بین روند، آیه نیز از بین می رود؟ در این صورت، چیزی از قرآن باقی نمی ماند! قرآن، از ابتدا تا انتها و از ابتدا جریان دارد، مادامی که آسمان ها و زمین پا بر جاست، پس برای هر قومی آیه ای است که آن را تلاوت می کنند.

ای خیشمه! اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز می گردد، پس خوشا به حال غریبان.

ای خیشمه! زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که خدا را نمی شناسند و نمی دانند توحید چیست، تا آنکه خروج دجال فرا رسد و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و خداوند دجال را به دست او بکشد، و مردی از ما اهل بیت برای آنان نماز بگذارد. آیا نمی بینی که عیسی با این که پیامبر است، پشت سر ما نماز می خواند؟ بدان که ما از او برتریم».

نعمانی در غیبت / ۳۲۰ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، مردم را به امری جدید فرا می خواند، چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بدان دعوت نمود. اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه به مانند ابتدای آن، باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان» (۱۶۰).

همو در / ۲۳۲ روایت می کند که عبد الله بن عطاء از امام باقر (علیه السلام) پرسید: «وقتی قائم قیام کند، به چه سیره ای بین مردم رفتار خواهد کرد؟ حضرت فرمودند: همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آنچه را که پیشتر بوده از میان می برد و اسلام جدیدی را آغاز می کند» (۱۶۱).

و در / ۳۲۲ نقل می کند که ابو بصیر به امام صادق (علیه السلام) گفت: «درباره ی فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام): اسلام غریبانه آغاز شد و هم چنان که شروع شده، باز می گردد، پس خوشا به حال غریبان، خبر دهید که مقصود چیست؟

امام (علیه السلام) فرمودند: ای ابومحمد! هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند، همانند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت جدیدی را آغاز می کند». (۱۶۲)

حدیث بین دو جاهلیت مبعوث شدم:

امالی شجری ۲/۲۷۷ از موسی بن جعفر (علیهما السلام) از پدرانش از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «بین دو جاهلیت مبعوث شدم، که دومین آنها بدتر از اولی است».

نگارنده: منبع دیگری برای این حدیث مهم، یافت نشد. این حدیث دلالت بر این دارد که جاهلیت دوم که پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع می شود، از جاهلیتی که پیش از ایشان بوده، بدتر است. ما هر گونه که روایت را تفسیر کنیم، جاهلیت غربی کنونی نیز، جزئی از آن است. مؤید این مطلب، فرمایش خداست:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱۶۳)، و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خداوند فقط می خواهد هر گونه آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

این آیه به جاهلیت دوم اشاره دارد و از نشانه هایش آن است که زنان به گونه ای که در زمان جاهلیت نخست زینت هایشان را آشکار می کردند، ظاهر می شوند! در این آیه بحث هایی است که به موضوع ما مربوط می شود، از جمله آنکه ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پس از جاهلیت دوم است که شرّ و زیان آن برای بشریت، به مراتب بیشتر از جاهلیت نخستین است.

فصل (۴): فتنه ها / فتنه های پیش بینی شده در امت اسلام

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امت را درباره ی فتنه های پس از خود هشدار می دهند:
وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بستر بیماری بودند، مطالب ارزنده ای را به امت عرضه کردند که هیچ پیامبری برای امتش نیاورده بود. ایشان می خواستند برای آنها عهدنامه

و برنامه ای بنویسند که ضامن هدایت آنان باشد و با عمل بدان هرگز گمراه نشوند، و تا قیامت سرور سایر امم باشند. اما عمر بن خطاب به مواجهه با آن حضرت برخاست و مانع آن شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عهد خود را بنگارند! طلقاء و آزادشدگان قریش هم که آن زمان بسیاری از آنها در مدینه حضور داشتند، سخن او را تأیید کردند و فریاد زدند: آنچه عمر می گوید، صحیح است! دوات و کاغذ را به او نزدیک نکنید، کتاب خدا ما را بس است. معنی این سخن آن است که ما سنت پیامبر را رد می کنیم و نمی خواهیم برای ما پیمان و امان نامه ای در برابر گمراهی بنویسد!

بخاری در شش جای صحیح خود جبهه گیری عمر در قبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را نقل می کند! و پیروان دستگاه خلافت تا به امروز، به دفاع و جانب داری از عمر می پردازند! بدین ترتیب امت از فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سرپیچی کرد و به رهبری عمر، به آینده ای ایمن از گمراهی و فتنه پشت پا زد، و این برخورد عجیب ترین رفتاری است که امتی با پیامبرش داشته است!

مسند الشامیین ۱/ ۵۶ از ایشان روایت می کند: «به من وحی شده که از دنیا می روم و مهلتی ندارم، و شما پاره پاره - در حالی که برخی گردن برخی را می زنند - به دنبال من خواهید آمد». مقصود از این روایت آن است که در حکومت پس از من طمع می کنید و بر سر آن خواهید جنگید!

ایشان این مطلب را از این بابت فرمودند که برخی صحابه در بیماری حضرت اظهار داشته بود که حضرت نمی میرند، و البته غرضی در ورای آن نهفته بود، او می خواست با این کار از بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام) به عنوان خلیفه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جلوگیری به عمل آورد! طبرانی در المعجم الکبیر ۲۲/ ۶۹ و مسند الشامیین ۳/ ۱۲۴ از واثله بن اسقع از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «شما می پندارید من آخرین نفر از میان شما هستم که می میرم، حال آنکه نخستین فردی هستم که از میانتان می روم. شما پس از من به صورت گروه هایی پاره پاره خواهید آمد که برخی، برخی دیگر را می کشند». (۱۶۴) نگارنده: راویان وابسته به خلافت در صدد برآمدند تا زمان این فتنه ها را از زمان صحابه دور

کنند! علی رغم اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود به آنان خبر دادند که پس از ایشان بر سر حکومت نزاع می کنند، و خبر دادند که در قیامت دستور می رسد که آنها را به سوی آتش برند و جز به تعداد شترانی که از گله جدا و گم شده اند، کسی از ایشان نجات نمی یابد - همان گونه که بخاری نقل می کند -، ولی با این وجود راویان چنین جلوه دادند که این فتنه ها در نزدیکی های قیامت است!

سوء استفاده راویان دستگاه خلافت از احادیث فتنه!

دستگاه خلافت، به تحریف و دگرگون کردن احادیث فتنه هایی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی آنها هشدار داده بود، بسنده نکرد، و راویان آنان اسرائیلیات خود را بدان افزودند، و آنها را در راستای خدمت رسانی به خلافت به کار گرفتند!

طیالسی در مسند خود ۱۰۸/ از نعمان بن بشیر وابن ابی شیبہ در المصنف ۵۹۳/ ۸ از ابو موسی آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «پیش از قیامت، فتنه هایی مانند پاره های شب تاریک خواهد بود، شخص صبح می کند در حالی که مؤمن است ولی شب کافر می شود، و شخص شب مؤمن است ولی صبح کافر می گردد. گروه هایی در آن فتنه ها، نصیب خود [از دین] را به ازای متاع اندکی از دنیا می فروشند». (۱۶۵)

تغییر از ایمان به کفر، بدان معناست که ولایت حق مداران را رها می کنند و به باطل می گروند، یا آنکه به ضلالت می افتند.

حسن بصری، در وصف کسانی که دچار این فتنه ها شدند و دین خود را فروختند، می گوید: «به خدا قسم آنان را اشباحی دیدم بدون عقل، و جسم هایی بی خرد. پروانگان آتش و مگس طمع ورز، با دو درهم می آمدند و با دو درهم می رفتند، هر یک از آنان حاضر بود دینش را به قیمت بزی بفروشد». (۱۶۶)

او این کلام را در وصف مردمان عوام و پیروان فرومایه گفته است، ولی سخنی در وصف رهبران و پیشوایان گمراهی به میان نیاورده است!

ابو هریره در آخر عمر اعتراف کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را از فتنه های قریش و کودکان آنان بر حذر داشت، و نیز اذعان نمود که خود، به جهت ترس از قتل، این

روایات را کتمان می کرده است. (۱۶۷)

یکی از مشهورترین کسانی که به تحریف احادیث فتنه پرداخت، ابو موسی اشعری است. وی در بصره، در نبرد امیر المؤمنین (علیه السلام) با اهل جمل، با سوء استفاده از این احادیث، کوشید تا مسلمانان را از یاری امام (علیه السلام) باز دارد. او به این استدلال کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جنگ نهی کرده است. غرض او این بود که طلحه و زبیر و عایشه بر بصره و به دنبال آن بر کوفه سیطره یابند و حکومت را از حضرت امیر (علیه السلام) سلب کنند. (۱۶۸)

حدیثی که وی بدان تمسک می کند در منابع سنیان معروف است، احمد در مسند ۴/ ۴۱۶ از وی چنین روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: پیش از قیامت، فتنه هایی مانند پاره های شب تاریک خواهد بود، در آن فتنه ها شخص صبح مؤمن است ولی شب کافر می شود، و شب مؤمن است ولی صبح کافر می گردد. در آن فتنه ها کسی که بنشیند از ایستاده بهتر است، و ایستاده از کسی که راه می رود و کسی که راه می رود از کسی که می دود. پس کمان هایتان را بشکنید، زه هایتان را پاره کنید و شمشیر هایتان را بر سنگ بزنید، اگر در خانه ی یکی از شما وارد شوند، مانند پسر خوب آدم [هابیل، که کشته شد ولی دست به سمت برادرش نبرد] باشید». (۱۶۹)

حکم به صحت این حدیث توسط سنیان شگفت آور است، زیرا هر دو طرف استحقاق دوزخ خواهند داشت، علاوه بر آنکه با قرآن نیز مخالف است، خدای متعال می فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، (۱۷۰) و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را به عدالت سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد».

بخاری در ۹۱/۸ تحت عنوان «فصلی در اینکه فتنه ای به وقوع می پیوندد و کسی که در آن

بنشینند بهتر از کسی است که بایستد» همین مضمون را از ابو هریره روایت می کند. او سپس در «فصلی در اینکه اگر دو مسلمان با شمشیر با یکدیگر مواجه شوند»، داستان حسن بصری با ابو بکره - برادر زیاد بن ابیه - را آورده است. وی می گوید: «شبّی از شب های فتنه [جنگ جمل]، سلاحم را برداشتم و خارج شدم، ابوبکره نزد من آمد و گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفتم: می خواهم پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را یاری نمایم. او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هرگاه دو مسلمان با شمشیر با یکدیگر مواجه شوند، هر دو اهل آتش اند! از ایشان پرسیدند: [علت اینکه] قاتل [اهل آتش است] واضح است، ولی چرا مقتول؟ حضرت گفتند: او در صدد کشتن دیگری بود».

ابو سعید خدری و جاریه بن عبد الله، سخن ابوبکره را رد کردند، ولی بخاری در این رابطه خود را به غفلت زده است، آن دو گفتند: «خدا ابوبکره را لعنت کند، هم بد شنید و هم بد پاسخ داد! رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ابو موسی اشعری چنین فرمود: پس از من فتنه ای خواهد بود که تو اگر در آن خواب باشی بهتر از آن است که نشسته باشی و اگر نشسته باشی بهتر از آن است که راه بروی». (۱۷۱)

این دو تن، گواهی دادند که ابو موسی این حدیث را تحریف کرده است، عمار نیز شاهد سوم آن است. طبری در تاریخ ۳ / ۴۹۷ نقل می کند که وقتی امیر المؤمنین (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) و عمار را به کوفه فرستاد، امام مجتبی (علیه السلام) به ابو موسی فرمود: «ای ابو موسی! چرا مردم را از [یاری] ما باز می داری؟ به خدا سوگند ما جز اصلاح را نمی خواهیم، و کسی همانند امیر المؤمنین (علیه السلام) هم از چیزی نمی هراسد!

ابو موسی در پاسخ گفت: راست گفתי، پدر و مادرم فدایت، ولی با شخصی امین مشورت کردید، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: فتنه ای خواهد بود که در آن، نشسته بهتر از ایستاده است و ایستاده بهتر از راه رونده و راه رونده بهتر از سواره. در این هنگام، عمار که از این سخن ناراحت شده بود، غضب کرد و ایستاد و گفت: ای مردم! پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ابو موسی تنها این را فرمود: [فتنه ای خواهد بود که] اگر تو در آن بنشینی بهتر از آن است که ایستاده باشی».

در تاریخ مدینه دمشق ۳۲/ ۹۳ می آورد که عمار با او چنین مواجه شد که تو از زمره ی افراد لیلۃ العقبة (۱۷۲) هستی که توطئه کردند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به قتل برسانند، وی چنین می نگارد: «ابو موسی آمد وگفت: مرا با تو چه کار، آیا برادر تو نیستی؟ عمار گفت: نمی دانم، تنها این را می دانم که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که لیلۃ الجبل تو را لعنت می کرد! ابو موسی گفت: ایشان برای من طلب آمرزش کرده است. عمار پاسخ داد: شاهد لعنت بودم ولی طلب آمرزش را، نه».

اهل سنت این روایت را به خاطر محمد بن علی بن خلف العطار ضعیف می شمارند، ولیکن خطیب او را توثیق کرده است.

ابو موسی یکی از صحابه است وچند تن از صحابه شهادت می دهند که وی یکی از روایات فتنه را تحریف نموده است. حضرت امیر (علیه السلام) هم او را از امارت کوفه عزل فرمود و سامری نامید، شباهت او به سامری آن است که ابو موسی می گفت: «لا قتال» یعنی جنگ نکنید، و سامری می گفت: «لا مساس» یعنی به من دست نزنید.

ابو موسی، خود نیز اعتراف می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را گمراه کننده معرفی کردند، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۲/ ۳۶۳ از ابن مردویه از سوید بن غفله روایت می کند: «با ابو موسی در کنار فرات بودیم، او گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: بنی اسرائیل با هم اختلاف کردند واین اختلاف تا آنجا ادامه داشت که آنها دو حَکَم گمراه که پیروانشان نیز گمراهند، گماردند، شما نیز پیوسته در اختلافید تا آنجا که دو تن را حَکَم قرار می دهید که هم خود گمراهند و هم کسانی که از آنها تبعیت می کنند!

سوید گوید: من به ابو موسی گفتم: تو را در پناه خدا قرار می دهم که مبادا یکی از آن دو باشی! پس وی جامه اش را در آورد وگفت: از این کار به درگاه خدا دوری می جویم، هم چنان که جامه ام را از خود دور ساختم» (۱۷۳).

یعقوبی در تاریخ خود ۲/ ۱۹۰ پس از آنکه جریانی مشابه را نقل می کند می نویسد: «سوید گفت: چه بسیار بلا، که به خاطر سخن گفتن است. من او را پس از جریان حکمین دیدم

وگفتم: خداوند، چون امری را اراده کند، مغلوب نمی گردد».!

نگارنده: محقق، نمی تواند به گزارش هایی که امثال ابو موسی درباره ی فتنه نقل می کنند اعتماد نماید، زیرا هم چنان که می بینیم آنها این روایات را علناً تحریف کرده، دگرگون جلوه می دهند. آنان قتل عثمان را بالاترین فتنه قرار دادند و برای مطالبه ی خون او، به نبرد با امیر المؤمنین (علیه السلام) و امت پرداختند. آنچه در اینجا مقصود ماست، فتنه هایی است که متصل به ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. روایات صراحت در این دارد که فتنه ها تا زمان ظهور آن حضرت ادامه دارد، و آنها را علاوه بر شیعیان، سنیان نیز نقل کرده صحیح شمرده اند.

طبرانی در المعجم الکبیر ۱۸ / ۵۱ از عوف بن مالک روایت می کند: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدم: آیا شام فتح می شود؟ فرمود: آری، نزدیک است و پس از آن فتنه هایی رخ می دهد، سپس فتنه ای تاریک به وقوع خواهد پیوست و به دنبال آن، فتنه ها یکی پس از دیگری رخ می نماید، تا آنکه مردی از اهل بیت که مهدی نام دارد، قیام کند، اگر او را درک کردی پیروی کن و از هدایت یافتگان باش».

فتنه ی جهانی ویر شدن زمین از ظلم و جور جباران:

منابع و کتب اسلامی در این مطلب اتفاق دارند که مأموریت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن است که زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد پر کند. این امر، خود بر آن دلالت دارد که ظهور ایشان پس از فتنه ای فراگیر خواهد بود. این مطلب که ظلم پهنه ی زمین را فرا می گیرد، بر اکثر زمان ها انطباق دارد. خداوند می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱۷۴) به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کار هایشان را بچشانند، باشد که بازگردند».

ولی در زمان ما، فساد و تباهی در خشکی و دریا حتی هوا آشکار شده و چنان زمین از ستم آکنده است که عرصه ی آن به تنگ آمده است!

اینک نمونه هایی از احادیث شیعه و سنی در این باره:

کمال الدین ۲۸۶/۱ از جابر آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه اش کنیه ی من می باشد، او در خلقت و اخلاق شبیه ترین مردمان به من است. او غیبتی خواهد داشت که امت ها در آن به حیرت و گمراهی دچار می شوند، سپس به مانند ستاره ی درخشان می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنان که از ستم و بیداد آکنده شده است».

همان کتاب ۲۸۷/۱ از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «مهدی از فرزندان من است. برای او غیبتی خواهد بود که امت ها در آن دچار حیرت و گمراهی می شوند. او ذخیره ی پیامبران (علیهم السلام) [یعنی کتاب ها، علوم و آثار نبوت ایشان] را به همراه می آورد. سپس زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنان که از ستم و بیداد آکنده شده است».

مسند احمد ۳۷/۳ از ابو سعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «شما را به مهدی بشارت می دهم. او در زمان اختلاف میان مردم و بروز زلزله ها، در میان امتم برانگیخته می شود، پس زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آنکه از ستم و جور پر شده است».

همو در ۱۷/۳ چنین روایت می کند: «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه مردی از اهل بیت به حکومت برسد که پیشانی اش بلند است و بینی اش برجستگی دارد. او زمین را پر از عدل می کند، هم چنان که پیش از او، از ستم پر شده است».

اهل بیت (علیهم السلام) امان امت و کشتی نجات از فتنه ها:

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اهل بیت خود را کشتی نجات این امت، از فتنه و گمراهی معرفی کردند و فرمودند: «مَثَل اهل بیت در میان شما مثل کشتی نوح است که هر کسی بر آن سوار شود، نجات یافته و هر کسی سربلندی کند، غرق می شود».

حدیث وصیت آن حضرت نسبت به قرآن و عترت نیز نزد همه متواتر است.

شیخ صدوق (رحمه الله) در اعتقادات ۹۴ می نگارد:

«اعتقاد ما درباره ی اهل بیت (علیهم السلام) این است که آنها اولوا الامر هستند و خدای

متعال به اطاعت و پیروی از آنان دستور داده است. آنان گواهان بر مردم و باب های خداوند هستند. ایشان راه و راهنمای به سوی خدا، مخزن دانش الهی، مترجمان وحی و ارکان توحیدند. از خطا و لغزش معصوم و کسانی هستند که خداوند هر گونه پلیدی را از ایشان زدوده و آنان را پاک و مطهر قرار داده است. آنها معجزات و دلایل صدق امامت دارند، و هم چنان که ستارگان موجب ایمنی اهل آسمانند، ایشان موجب ایمنی اهل زمین هستند.

مثلاًشان در این امت، مثل کشتی نوح و یا باب حطه (۱۷۵) است. آنان بندگان گرامی خدا هستند که در سخن بر خدا پیشی نمی گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می کنند». ایشان در خصال ۵۷/۳ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند که به حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: «یا علی! مَثَل تو در میان امت، مثل کشتی نوح است. هر کسی بر آن سوار شود، نجات یابد، و هر کسی که سرباز زند، غرق گردد». عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۳۰/۱ مشابه همین حدیث را می آورد، ولی فقره ی آخر را چنین نقل می کند: «هر کسی از آن سر باز زند، به سختی در آتش افکنده می شود». کفایة الاثر ۲۹/ از ابو سعید خدری نقل می کند: شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمودند: «اهل بیت موجب ایمنی اهل زمینند، هم چنان که ستارگان امان آسمانیانند. از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! آیا امامان پس از شما از اهل بیت شمایند؟ فرمودند: آری، امامان پس از من، دوازده نفرند، که نه نفر [آنان] از نسل حسین هستند، آنها امین و معصومند و مهدی این امامان، از ماست.

بدانید، آنان اهل بیت و عترت من و از گوشت و خون من هستند، چرا گروه هایی با رفتاری که با آنها دارند، مرا می آزارند؟ خداوند شفاعت مرا شامل آنها نگرداند». (۱۷۶) همه روایت کرده اند که جناب ابوذر (رحمه الله) حلقه ی کعبه را می گرفت و برای مسلمانان سخن می گفت.

المعجم الكبير ۴۶/۳ از حنش بن معتمر روایت می کند: «ابوذر غفاری را دیدم، در حالی که دو طرف در کعبه را گرفته بود و می گفت: هر کسی که مرا می شناسد، می شناسد اما کسی که نمی شناسد، بداند که من ابوذر غفاری ام. شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

فرمودند: مَثَل اهل بیت در میان شما، مثل کشتی نوح در قوم نوح است، هر کسی بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس که سرباز زند، هلاک گردد، و نیز مثل باب حطه در میان بنی اسرائیل». (۱۷۷)

آیت الله میلانی در نفحات الازهار ۶۰/۱ طرق این حدیث را بررسی کرده و صحت آن را نزد عالمان سنی با وجود اختلافات مذاهبشان، به اثبات رسانده است. و نیز ثابت کرده که ضعیف شمردن آن، عناد ورزی و بدون حجت و برهان است.

آیت الله صافی گلپایگانی در امان الامة من الاختلاف ۱۷۱ می نویسد: «شمار بسیاری از شخصیت های سنی، احادیث امان را با طرق فراوان و عبارات نزدیک به هم، از امیر المؤمنین (علیه السلام)، انس، ابو سعید خدری، جابر، ابو موسی، ابن عباس، سلمة بن اکوع و... نقل کرده اند. ابن حجر هیثمی می گوید: هفتمین آیه [از آیاتی که درباره ی اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است] این فرمایش خداست: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، تا تو [ای پیامبر!] میان آنان هستی، خداوند عذابشان نخواهد کرد؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره کردند که این خصوصیت در اهل بیت ایشان نیز یافت می شود و آنها امان اهل زمینند، همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود موجب امان اهل زمین است. و در این باره احادیث بسیاری رسیده است».

اما ببینیم که بزرگ مفسر سنیان، فخر رازی، چه شگردی به کار بسته تا این حدیث را از معنای صحیحش دور کند! وی در تفسیرش ۱۶۷/۲۷ می گوید:

«این آیه [مودت ذوی القربی] دلالت دارد که دوستی آل رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) واصحابش (!) واجب است. و این منزلت و مقام [لزوم محبت آل واصحاب] جز بر رأی ما اهل سنت، که میان محبت عترت واصحاب جمع کردیم، درست نمی آید. از برخی واعظان شنیدم که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل می کرد: مَثَل اهل بیت، مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد. آن حضرت می گویند: اصحابم مانند ستارگانند، از هر یک پیروی کنید، هدایت می شوید.

هم اکنون، ما در دریای تکلیف هستیم و امواج شبهات و شهوات است که بر ما می تازد و کسی که

در دریاست، به دو چیز نیازمند است: یکی کشتی ای که عیب و سوراخی نداشته باشد و دوم ستارگان آشکار و درخشان. اگر بر آن کشتی سوار شود و نگاهش به ستارگان درخشان بیفتد [وجهت را دریابد] غالباً امید سلامت و رهایی می رود. ما اهل سنت، اینچنین هستیم. ما بر کشتی محبت آل محمد سوار شده ایم و چشمان خود را به ستارگان صحابه دوخته ایم، لذا از خداوند متعال امید سلامت و سعادت در دنیا و آخرت را داریم».

می بینیم که فخر رازی سند حدیث «اهل بیت مانند کشتی نوحند» را، گفته ی یک واعظ قرار داده است، در حالی که نزد اهل سنت، صحیح است! اما «اصحابم مانند ستارگانند» را، حدیث نبوی صحیحی قلمداد می کند، به رغم آنکه عالمان بزرگ سنی، حکم به دروغین بودن آن کرده اند! البته که فخر، خود می دانسته که حدیث سفینه ی نوح صحیح و اصحاب من مانند ستارگانند دروغ است، ولی طریقه ی تعصب و تزویر را در پیش گرفته است! ابن حزم در الاحکام ۸۱۰/۶ می نویسد: «اما روایت اصحابم مانند ستارگان اند، از اعتبار ساقط است». وی سپس سند آن را [که از جمله راویانش سلام بن سلیمان است] ذکر می کند و می افزاید: «سلام بن سلیمان احادیث دروغین را روایت می کند و بدون تردید این حدیث، از جمله آنهاست».

تحفة الاحوذی ۱۲۵/۱۰ می نگارد: «ابوبکر بزار گوید: چنین سخنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) صحیح نیست».

مطلب دیگری که جلب توجه می کند، آن است که فخر رازی، اهل بیت (علیهم السلام) را کشتی ای می داند که سواره اش را هدایت نمی کند(!) اما صحابه را، ستارگانی می شمارد که سواران کشتی را راهنمایی می کنند!

اختلاف روایات در تعداد فتنه هایی که در این امت رخ می دهند!

اقوال در شمارش فتنه های موعود این امت، مختلف است. با این حال، ضروری به بحث ما که درباره ی فتنه ی نهایی و متصل به ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، نمی رساند.

برخی روایات از سه فتنه سخن می گویند:

تاریخ ابن معین ۱/ ۳۱۷ از ابو هریره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «فتنه هایی سخت بر سر شما خواهد آمد؛ در نخستین آنها، سنگ های سیاه داغ می بارد، دومین آنها بارش سنگ های آتشین است، و سومی تاریکی و ظلمتی است که تا روز قیامت ادامه می یابد، کسانی که در آنها کشته می شوند مانند کشته های دوران جاهلیتند».

همو در ۱/ ۲۳۴ از کعب روایت می کند: «سه فتنه در شام خواهد بود؛ یکی ریختن خون ها، دیگری قطع رَحِم ها و غارت اموال، و سپس فتنه ی کور مغرب».

همان کتاب ۱/ ۵۷ از کعب: «سه فتنه خواهد بود که به مانند دیروزتان که گذشت [حتمی الوقوع] است؛ فتنه ای در شام، سپس فتنه ای شرقی که هلاکت پادشاهان است، و به دنبال آن فتنه ای غربی - و پرچم های زرد را یاد کرد - . وی افزود: فتنه ی غربی، کور است».

در اکثر عبارات سنگ های سیاه داغ بر سنگ های آتشین مقدم است و آن را بر قتل عثمان تطبیق کرده اند.

مقصود راوی از فتنه ی غربی و پرچم های زرد که از کعب نقل می کند، جنبش فاطمیین است، چون آنها از مغرب جهان اسلام، به مصر و نقاط دیگر روی آوردند و به مانند انصار پرچمی زرد داشتند. این امر موجب تردید در این می شود که مبدا روایت را بر ضد جنبش فاطمیین - که دشمنان آن، آن را فتنه ی مغرب می نامند - به دروغ به کعب نسبت داده باشند.

در روایتی در التذکره ی قرطبی آمده است که در میان پرچم های امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز پرچم هایی به رنگ زرد وجود دارد، و بعضی از برادران لبنانی بدان استناد می کنند و آن را بر پرچم های مقاومت در لبنان تطبیق می دهند.

ملاحظه می شود که این عبارات، حدیث نیستند، بلکه گفته های کعب، ابوهریره، حذیفه و دیگران است. مسلمانان نیز به سخنان صحابه درباره ی فتنه اهتمام داشتند، به ویژه سخنان حذیفه، که معروف بود که مخزن اسرار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است و اسامی منافقین و اخبار فتنه ها را نیز می داند.

از این رو این سخنان، ارزش علمی ندارند، علاوه بر آنکه در فتنه های آن دوران، مورد سوء استفاده قرار گرفته اند، هم چنان که رویکرد ابو موسی اشعری را دیدیم. این مطلب با آنچه که

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق نقل می کند، واضح تر می گردد، وی در ۴۷۸/۳۹ به نقل از زید بن وهب می نویسد: «نامه ای از عثمان رسید و برای مردم خوانده شد که چنین بود: السلام علیکم، لشکر ذی المروة اینجا آمدند. از جمله شروط صلح با ایشان، آن بود که حق هر صاحب حقی ادا شود. پس هر کسی حقی از ما طلب دارد، بشتابد، اما اگر کسی تأخیر کرد یا سستی نمود، حقش را صدقه حساب کند، که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد. مردم گفتند: خدایا! صدقه دادیم.

بعد از چهل شب، خبر کشته شدن عثمان به ما رسید که جزع و اضطراب مردم را در پی داشت. پس من به سراغ دوستی که در کنار او آرامش می یافتم، رفتم و گفتم: مردم کاری کردند که خود می بینی! گروهی از یاران محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان ما هستند، ما را نزد آنان ببر.

پس نزد ابو موسی که حکومت کوفه را بر عهده داشت رفتیم. توصیه ی او در آن اوضاع، نهی از دامن زدن به فتنه و امر به نشستن در خانه بود.

از آنجا به خانه ی حذیفه رفتیم اما او را نیافتیم، به مسجد آمدیم و دیدیم پشت به ستون مسجد داده و مردی هم در کنار او بود، من گفتم: گمان دارم که او کاری دارد ولذا با قدری فاصله از ایشان نشستیم، پس مردی آمد و نزد آنها رفت، ما نیز برخاستیم و نزد او نشستیم، حذیفه که انگشت ابهام را می گزید گفت: فتنه ای به سراغ شما آمده که سنگ های سیاه داغ می افکند، سپس فتنه ای دیگر خواهد بود که سنگ های آتشین می پراکند، آنگاه فتنه ی تاریکی به وقوع خواهد پیوست که در آن، آدمی صبح هنگام در مسیر هدایت است ولی شب، گمراه می گردد، و یا شب هنگام در مسیر هدایت است اما صبح، گمراه می شود، انسان عاقل نیز سرگردان است و نمی داند گمراه است یا در هدایت به سر می برد!

آگاه باشید که فتنه ی سوم، به دفعات رخ می دهد و از چند راه می آید. پس اگر توانستی در این وضع بمیر و یا کناره گیری کن!

در این هنگام مردی که نزد حذیفه نشسته بود، گفت: ای یاران محمد! خدا سزای شما را بدهد! به خدا سوگند، آن قدر امور را بر ما مبهم و مشتبه کردید که نمی دانیم بنشینیم یا

برخیزیم! چرا مردم را در روز جرعه [ایام اعتراض مردم بر ضد عثمان] از فتنه نهی نکردی؟! حذیفه گفت: من، خود وابن خضرامه را از آن بازداشتیم و اگر او را نهی نمی کردم، هر آینه از کسانی می بود که در آن فتنه شرکت می نمودند و گرفتار آن می شدند».

مقصود راوی از فتنه ی نخست که در آن سنگ های سیاه داغ می بارد، فتنه ی قتل عثمان است، و مراد وی از فتنه ای که در آن سنگ های آتشین می بارد، جنگ هایی است که بر ضد امیر المؤمنین (علیه السلام) به راه می اندازند، و مقصودش از سومین فتنه که به دفعات واز راه های متعدد رخ می نماید، فتنه ی بنی امیه می باشد.

هدف راوی آن است که حذیفه (رحمه الله) را مخالف قتل عثمان و جنگ های حضرت علی (علیه السلام) معرفی کند! در حالی که او والی عثمان بر مدائن بود، واز طرفی وقتی خبر بیعت مسلمانان با امیر المؤمنین (علیه السلام) به وی رسید، مسرور شد. او با اینکه در آن زمان بیمار بود، گفت: مرا بردارید و بر منبر بگذارید. سپس خطبه ای خواند و حقانیت حضرت امیر (علیه السلام) نسبت به خلافت - بر طبق وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - را برای مردم بازگو کرد و همانجا و آشکارا بیعت خود را اعلام نمود و مسلمانان را فرمان داد تا با آن حضرت بیعت کنند.

وی دو پسرش را نیز وصیت کرد تا با امیر المؤمنین (علیه السلام)، و آزمند شهادت در کنار ایشان باشند، آن دو نیز به این وصیت عمل نمودند و در صفین و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. خود حذیفه هم پس از چند روز در همان مدائن درگذشت، در حالی که این گزارش چنین نشان می دهد که وی در کوفه بوده است و این امر خود از علائم دروغین بودن آن است.

الفتن ۵۳/۱ مشابه همین مضمون را از حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده است: «فتنه ای خواهد بود، و آنگاه همبستگی و اتحاد خواهد شد، باز فتنه ای به وقوع می پیوندد که همبستگی و اتحاد را در پی دارد، سپس فتنه ای رخ می نماید که عقل ها در آن سرگردان می شود».

مقصود از فتنه ی نخست، قتل عثمان است و مراد از دومین فتنه، جنگ هایی است که بر ضد

حضرت امیر (علیه السلام) برپا می شود و منظور از سومین آن، فتنه ی بنی امیه است، و این با عقیده خوارج هماهنگ است.

برخی روایات از چهار فتنه سخن می راند:

الفتن ۵۴/۱ از عمران بن حصین از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «چهار فتنه خواهد بود؛ در نخستین آنها، خونریزی مباح می شود، در دومین فتنه خون و مال مردم حلال شمرده می شود، و در سومی خون و مال و ناموس، و فتنه ی چهارم دجال است». المعجم الکبیر طبرانی ۱۸۰/۱۸ مشابه آن را آورده است، اما در آن سخنی از فتنه ی چهارم یعنی دجال نیست، امری که به دستبرد کعب الاحبار در حدیث اشاره دارد! (۱۷۸)

الفتن ۵۳/۱ از عبد الله از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «در اتم چهار فتنه خواهد بود که در چهارمی، هلاکت و نابودی است... در اسلام چهار فتنه به وقوع می پیوندد که چهارمی آنان را تسلیم دجال می کند».

الفتن ۵۷/۱ از حذیفه روایت می کند: «سه فتنه خواهد بود که چهارمین آنها، دجال را در پی دارد؛ یکی بارش سنگ های آتشین، دیگری بارش سنگ های سیاه داغ، سومی تاریکی و ظلمت، و دیگری فتنه ای است که مانند دریا موج می زند». (۱۷۹)

همو در ۶۷/۱ از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «پس از من چهار فتنه به سراغ شما خواهد آمد: چهارمین آنها، فتنه ای کر، کور و فراگیر است که امت، در بلا مانند پوست ساییده می شوند، و چنان می شود که معروف، منکر و منکر، معروف می گردد و قلب هایشان می میرد، هم چنان که بدن هایشان می میرد».

همان ۵۵/۱ از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «پس از من چهار فتنه خواهد بود: در فتنه ی نخست، خون ها ریخته می شود، در دومین آنها، خون و مال مردم حلال شمرده می شود، و در سومی خون و مال و ناموس ایشان، چهارمین فتنه، کور و کر است و اتم در آن، مانند پوست ساییده می شوند».

در ۵۶/۱ چنین آمده است: «... چهارمین فتنه، رمیده و سخت و فراگیر است و همچون موج دریا، به تلاطم در می آید، به گونه ای که هیچ یک از مردم، پناهگاهی در مقابل آن نمی یابد.

آن فتنه، بر گرد شام می گردد، عراق را در بر می گیرد و جزیره را با دست وپایش، در هم می کوبد، وامت در بلا به مانند پوست ساییده می شوند، آنگاه هیچ یک از مردم نمی تواند بگوید بس است، بس است، آن را از هیچ نقطه ای محو نمی کنند مگر آنکه از ناحیه ای دیگر رو می آورد».

ابن حماد در ادامه از ابو هریره نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی آیه ذیل گفتند:

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» (۱۸۰) بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [ودچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشانند؛ چهار فتنه به وقوع می پیوندد: در فتنه ی نخست، ریختن خون روا شمرده می شود، در دومی خون و مال مردم حلال به شمار می آید، ودر سومین فتنه خون و مال وناموس آنان، چهارمی کور و ظلمانی است وهمچون موج دریا به تلاطم در می آید، وچنان می گسترده که خانه ای از عرب نمی ماند مگر آنکه در آن وارد می شود».

ابن حماد سپس می نویسد: «ارطاة بن منذر می گوید: به ما خبر رسیده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چهار فتنه در امت رخ خواهد داد که در آخرین آنها اتم گرفتار فتنه هایی پیایی می گردد: در اولین فتنه، چنان به امت بلا می رسد که مؤمن می گوید: این فتنه هلاکت من است، ولی برطرف می شود. در فتنه ی دوم نیز مؤمن می گوید: این هلاکت من است، اما باز برطرف می گردد. سومی آن است که هرگاه می گویند به پایان رسید، امتداد می یابد، ودر فتنه ی چهارم به کفر در می آیند، واین زمانی است که امت گاه با این است وگاه با آن، بدون آنکه پیشوایی واتحادی داشته باشد. سپس مسیح خواهد آمد، آنگاه خورشید از مغرب خود طلوع می کند. در نزدیکی های قیامت، هفتاد و دو دجال خواهند بود که از برخی، تنها یک نفر پیروی می کند» (۱۸۱).

نگارنده: این عبارات چیزی جز خیالات وآمال کعب الاحبار وامثال وی - نسبت به قرب به پایان رسیدن دوران این امت با خروج دجال پادشاه یهودیان - نیست! ولیکن نابخردان، این

بافته ها را به احادیثی نبوی مبدل کردند! گواه دروغین بودن آن، این است که دجالی که آنها وعده داده بودند که به هنگام فتح قسطنطنیه قیام می کند، هنوز خروج نکرده است! شاهد دیگر دروغ بودن آن، روایتی است که الفتن ۵۷/۱ از عمیر بن هانی آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «در فتنه ی احلاس، مردمان مال و خانواده شان را از دست می دهند و می گریزند، در فتنه ی سراء، دود آن فتنه، از زیر پای مردی که می پندارد از من است در حالی که چنین نیست، بیرون می آید، اولیای من تنها پارسایان هستند. و سپس مردمان بر مردی اجتماع می کنند. آنگاه فتنه ای سخت خواهد بود که هرگاه گویند پایان یافت، امتداد می یابد چنان که خانه ای از عرب نمی ماند مگر آنکه در آن وارد می شود. در آن فتنه شخص می جنگد ولی نمی داند در راه حق می جنگد و یا باطل، پیوسته چنین است تا آنکه به دو خیمه [وگروه] تقسیم شوند: خیمه ی ایمان که هیچ نفاقی در آن نیست و خیمه ی نفاق که هیچ ایمانی در آن نیست، وقتی گرد آمدند، همان روز و یا فردای آن دجال را خواهی دید».

مقصود راوی از «مردی که می پندارد از من است در حالی که چنین نیست» حضرت امیر (علیه السلام) است و «کسی که مردمان بر او اجتماع می کنند» معاویه، و «فتنه ای که شخص در آن می جنگد ولی نمی داند...». فتنه ی ابن زبیر و دیگران. هدف آنها از این روایت آن است که بگویند جنگ حضرت علی (علیه السلام) با شورشیانی که بر آن حضرت خروج کرده بودند، فتنه بوده و خود او مسئولیت آن را بر عهده دارد، به علاوه آنکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از او بیزاری جسته است!!! لذا آنان چنین می پندارند که بر آن حضرت لازم بود در قبال شورشیان سکوت اختیار کند تا آنها بتوانند سرزمین ها را بگیرند و بر ایشان پیروز شوند! و این در حالی است که هر کسی که بر ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه خروج کند، کافر و شورشی است و در میان مسلمانان تفرقه افکنده است و بر آنان و نیز مسلمین واجب است که به نبرد با او پردازند و او را از به فساد کشاندن امت منع کنند!

باعث تأسف است که اینان، این عبارت «سپس فتنه ی سراء خواهد بود که دود آن، از زیر پای

مردی از اهل بیت که می پندارد از من است در حالی که چنین نیست، بیرون می آید، اولیای من تنها پارسایان هستند» را که برای ایشان محبوب جلوه داده شده، زیاد روایت کرده اند! احمد در مسند ۱۳۳/۲ از عبد الله بن عمر چنین روایت کرده است: «نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودیم که از فتنه ها یاد کرد و در این باره مطالب زیادی گفت، تا آنکه سخن از فتنه ی احلاس به میان آورد. شخصی پرسید: ای رسول خدا! فتنه ی احلاس چیست؟ گفتند: فتنه ای که در آن مردمان می گریزند و مال و خانواده شان را از دست می دهند. سپس فتنه ی سراء رخ می دهد که فساد - یا دود - آن از زیر پای مردی از اهل بیت که می پندارد از من است و حال آنکه چنین نیست، بیرون می زند، اولیای من تنها پارسایان هستند. سپس مردمان بر گرد مردی اجتماع می کنند، انسان که بر جایی متزلزل بنشینند. آنگاه فتنه ای سخت به وقوع می پیوندد که کسی از این امت را رها نمی کند مگر آنکه به او لطمه ای وارد می آورد، و هرگاه بگویند پایان یافت، امتداد می یابد. شخص در آن فتنه صبح مؤمن است ولی شب هنگام کافر می شود، و هم چنان ادامه می یابد تا آنکه مردمان به دو خیمه تقسیم شوند: یکی خیمه ی ایمان است که هیچ نفاقی در آن نیست و دیگری خیمه ی نفاق است که هیچ ایمانی در آن نیست، زمانی که چنین شد در همان روز و یا فردای آن، منتظر دجال باشید». (۱۸۲)

در معالم السنن ۳۳۶/۴ می نویسد: «اضافه ی فتنه به احلاس برای آن است که دوام و طول مدت درنگ آن را برساند. زیرا به کسی که خانه نشین است و از آن جدا نمی شود می گویند که حلس [فرش] خانه است. حلس را در خانه می گسترند و تا زمانی که آن را بر ندارند، از آنجا تکان نمی خورد».

نگارنده: ریشه ی تمام این افتراءات را باید نزد بخاری جست، وی از عمرو عاص روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آل ابی طالب علناً بیزاری جست! وی در صحیح خود ۷۳/۷ از قیس بن حازم از عمرو بن عاص چنین نقل می کند: «شنیدم پیامبر آشکارا و نه مخفیانه فرمود: آل ابی..... - عمرو بن عباس [استاد بخاری] گوید: اینجا در کتاب محمد بن جعفر [استاد عمرو بن عباس] سفید است - اولیای من نیستند، اولیای من

تنها خدا و مؤمنان صالحند».

ابن قیم، بنیانگذار مکتب و مدرسه ی فکری جوزیه در کتابش زاد المعاد ۵/ ۱۵۸ سعی کرده تا سخن بخاری را توجیه کند، لذا پنداشته که مقصود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خاندان پدرش هستند!

لیکن ابن حجر عسقلانی اعتراف می کند که اصل عبارت بخاری، آل ابی طالب است و در صدد بر آمده تا آن را به نحوی دیگر توجیه نماید. وی در فتح الباری ۱۰/ ۳۵۲ می گوید: «خطابی گوید: اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید آنان اولیای من نیستند، مقصود ولی از جهت خویشاوندی و اختصاص است نه ولی در دین، ولی ابن تین ترجیح داده که مقصود آنهایی باشند که اسلام نیاوردند و همین رجحان دارد، زیرا از جمله ی آل ابی طالب، علی و جعفر هستند که به خاطر سابقه، قدمت در اسلام و یاری دین، از نزدیکترین کسان به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشند».

وی در ادامه می نویسد: «بعضی در صحت این حدیث اشکال کرده اند، زیرا برخی از راویان آن را به نصب، دشمنی و انحراف از حضرت علی و اهل بیت او، نسبت داده اند... اما عمرو عاص، اگر چه میان او و علی، اختلاف بود، هرگز نمی توان او را متهم نمود [که دروغ گفته است] (!) و از سویی این حدیث توجیه صحیحی دارد که هیچ گونه نقص و ایرادی را در مؤمنان آل ابی طالب به دنبال ندارد، و آن این است که بگوییم مراد از اینکه اولیای من نیستند، آن است که مجموعه ی آل ابی طالب با تمام افراد آن چنین نیستند [نه اینکه هیچ یک از آنها ولی من نباشند]، به علاوه احتمال آن نیز می رود که مقصود از آل ابی طالب، خود ابوطالب باشد (!) و چنین اطلاقی جائز است»!

مقصود این ناصبی ها آن است که عمرو عاص به دروغ گویی متهم نشود، نتیجه اش هر چه که باشد، باشد!

ابن ابی الحدید نیز در شرح خود ۴/ ۶۴ تصریح می کند که عبارت، آل ابی طالب بوده است. آنان از حدیث بخاری مسرور و شادمانند، گویا اعلان نبوی بیزاری از حضرت علی و عترت (علیهم السلام) است!

آنان تمنا دارند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از حدیث ثقلین، وجوب صلوات بر آل در کنار ایشان وده ها حدیث دیگر که فرمان به اطاعت از آنان می دهد، باز گردد و تجدید نظر کند! بلکه فراتر آنکه تمنای آن دارند که آیاتی از قرآن که درباره ی آنان است، نسخ گردد! ابن تیمیه در منهاج السنة ۷/۷۶ می نویسد: «در حدیث صحیح است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: آل بنی فلان، اولیای من نیستند، اولیای من تنها خدا و مؤمنان صالح اند. پیامبر بیان کرده است که اولیاء او مؤمنان صالحند، و نیز در حدیث دیگر است: اولیای من تنها پرهیزکارانند، هر زمان و هر کجا که باشند». (۱۸۳)

اما خداوند دروغشان را برملا کرده است چرا که حدیث جعلی آنها، صراحت دارد در اینکه خروج دجال، چهل سال پس از فتنه ی علی (علیه السلام) (!) است. ابن حماد در الفتن ۲/۶۸۶ به نقل از حذیفه آورده است: «پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تا قیامت، چهار فتنه خواهد بود: اولی پنج سال است [مقصودش خلافت حضرت علی (علیه السلام) است که پنج سال بود]، دومی بیست سال، سومی نیز بیست سال و چهارمی دجال است». و دجال، آن گونه که آنان گمان کردند، چهل سال پس از خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) آشکار نشد!

برخی روایات پنج فتنه را عنوان کرده است:

ابن ابی حاتم در علل الحدیث ۲/۴۱۱ از عماره بن عبید، بزرگی از جشعم آورده است: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ما از پنج فتنه سخن به میان می آورد که چهار تای آن را می دانم که گذشته و پنجمین آنها در میان شما اهل شام است. (۱۸۴) عماره در ادامه گفت: اگر به پنجمین فتنه برخوردی و توانستی که در خانه ات بنشینی، چنین کن، و اگر هم توانستی سوراخی در زمین پیدا کنی و در آن داخل شوی، چنین کن». الفتن ۱/۵۱ از حزن بن عبد عمرو چنین نقل می کند: «در غزوه طوانه (۱۸۵) وارد روم شدیم و در دشتی فرود آمدیم. من افسار چارپایان یارانم را گرفتم و ریسمان آنها را باز کردم و آنان در پی چیزی برای خوردن رفتند، در همین حال بودم که شنیدم کسی می گوید: السلام علیک

ورحمة الله وبركاته، برگشتم و مردی را دیدم که جامه هایی سفید در بر داشت، گفتم: السلام عليك ورحمة الله وبركاته، او گفت: آیا از امت احمدی؟ پاسخ دادم: آری، گفت: پس صبوری کنید که این امت، امتی مرحومه است، خداوند پنج فتنه و پنج نماز را برای شما قرار داده است، گفتم: آنها را برایم نام ببر، گفت: به خاطر بسیار: یکی فوت پیامبران است که نام آن فتنه در کتاب خدا، بغته است، پس از آن فتنه ی قتل عثمان است که در کتاب خدا صماء نام دارد، سپس فتنه ی ابن زبیر است که در کتاب خداوند، عمیاء نام دارد، آنگاه فتنه ی ابن اشعث خواهد بود که در کتاب الله بتیراء نامیده شده است، سپس پشت کرد در حالی که می گفت: صیلم باقی مانده است، صیلم باقی مانده است، ومن نفهمیدم به کجا رفت».

ابن اشعث، همان عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی است. اشعث در زمان امیر مؤمنان (علیه السلام) سرکرده ی منافقان بود، تاریخ زندگی او پر است از نیرنگ و نفاق. وی در قالب هیئتی از کنده نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و اظهار اسلام نمود. چندی نگذشت که به همراه بنی ولیع مرتد شد و پس از مدتی به اسارت مسلمین در آمد. اشعث از مسلمانان درخواست نمود تا او را به نزد ابوبکر ببرند، وی نیز او را آزاد کرد و گرامی داشت و خواهرش را به ازدواج او در آورد! ابوبکر بعدها از اینکه او را به قتل نرساند، پشیمان شد! یعقوبی در تاریخ خود ۱۳۷/۲ روایت می کند: «ابوبکر، در آن بیماری که منجر به فوتش شد، حسرت می خورد و آرزو می کرد که ای کاش برخی از کارها را انجام نداده بود، و از جمله ی آنها یورش به خانه ی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) بود، او هم چنین آرزو می کرد که ای کاش برخی کارها را انجام داده بود و می گفت: ای کاش می گذاشتم گردن اشعث بن قیس را بزنند، زیرا چنین گمان دارم که او با هیچ شرّ و بدی مواجه نمی شود، مگر آنکه در راستای آن تلاش می کند».

دشمنی اشعث با امیر المؤمنین (علیه السلام) از دشمنی عبد الله بن ابی بن سلول با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بدتر بود. امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «اشعث بن قیس، در خون امیر المؤمنین (علیه السلام) شرکت جست، دخترش جعده، امام حسن (علیه السلام) را مسموم کرد و محمد پسرش، در خون امام حسین (علیه السلام) شرکت کرد» (۱۸۶).

اشعث مزدور معاویه بود و پس از هلاکتش، پسر ونوه اش محمد و عبد الرحمن، به ترتیب به جای او ریاست قبیله ی کنده را بر عهده گرفتند. این دو، با معاویه و سپس با یزید بودند. بعدها عبد الرحمن در بصره و جنوب ایران بر ضد مروانیان شورید و جنگی طولانی میان او با آنها در گرفت که در نهایت، عبد الملک بن مروان وی را به قتل رساند.

بنابراین شورش او از لحاظ مکانی و زمانی محدود است و نمی تواند فتنه ای برای تمام امت به شمار آید، ولیکن راوی روایت فتنه های پنجگانه را تحریف کرده و حرکت وی را پنجمین فتنه ی موعود به حساب آورده است، و سپس چنین پنداشته که هاتفی در دشت طوانه آن را گفته است.

تنها نقلی که در این رابطه قابل توجه است، آن است که ابن حماد در الفتن ۵۱/۱ از عاصم بن ضمره آورده که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «خداوند در این امت پنج فتنه قرار داده است: ابتدا فتنه ای عام، بعد فتنه ای خاص، آنگاه فتنه ای عام، سپس فتنه ای خاص، و آنگاه فتنه ی سیاه و ظلمانی که مردمان [در آن] هم چون چارپایان می شوند، سپس آرامشی خواهد بود، و پس از آن کسانی می آیند که به گمراهی دعوت می کنند. اگر در آن هنگام خلیفه ای الهی وجود داشت، همراه او باش.»

المصنف عبد الرزاق ۳۵۶/۱۱ آن را چنین آورده است: «در این امت پنج فتنه قرار داده شده است: فتنه ای عام، سپس فتنه ای خاص، بعد فتنه ای عام، آنگاه فتنه ای خاص، و سپس فتنه ای کور، کر و فراگیر که در آن، مردمان مانند چارپایان خواهند شد.» (۱۸۷)

تفسیر فتنه ی خاص و فتنه ی عام در این روایات دشوار است و از آن دشوارتر، مشخص کردن زمان آنهاست!

برخی روایات هم از هفت فتنه سخن گفته اند:

الفتن ابن حماد ۵۵/۱ در این باره چنین آورده است: «عبد الله بن مسعود می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ما فرمود: من شما را از هفت فتنه که پس از من خواهد بود، برحذر می دارم: فتنه ای که از مدینه رو می آورد، فتنه ای در مکه، فتنه ای از یمن، فتنه ای از سوی شام، فتنه ای از شرق، فتنه ای از غرب و فتنه ای که از دل شام رخ می نماید که

فتنه ی سفیانی است.

ابن مسعود می گوید: برخی از شما آغاز فتنه را درک می کنید و شماری از امت، انجام آن را درمی یابند.

ولید بن عیاش می گوید: فتنه ی مدینه توسط طلحه وزبیر به وقوع پیوست، فتنه ی مکه فتنه ی عبد الله بن زبیر بود، فتنه ی یمن توسط نجدة [بن عامر حروری] واقع شد، فتنه ی شام از ناحیه ی بنی امیه بود و فتنه مشرق هم توسط اینان [عباسیان] رخ خواهد داد». (۱۸۸) نگارنده: ولید بن عیاش از پیروان بنی امیه است.

فتنه های متصل به ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

هدف ما فتنه های متصل به ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. روایاتی که از این فتنه ها سخن به میان می آورد، یا به صراحت و یا به کمک قرائن، اتصال آنها را به زمان ظهور ایشان بیان می کند. احادیث بسیاری در این باره وجود دارد که به عنوان نمونه به روایتی که عبد الرزاق نقل می کند، اشاره می شود.

وی در المصنف ۱۱ / ۳۷۱ از ابو سعید خدری می آورد: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بلایی را که به این امت می رسد، چنین وصف نمودند: چنان می شود که آدمی پناهگاهی نمی یابد که از ظلم، بدان پناه ببرد. آنگاه خداوند مردی از عترت و اهل بیت را برمی انگیزد و به دست او زمین را پر از عدل و داد می کند، همانسان که از ستم و بیداد آکنده شده است. اهل آسمان و زمین از وی راضی و خوشنود می شوند. آسمان هر چه باران دارد، پی در پی فرو می فرستد و زمین هر آنچه آب دارد، بیرون می دهد، آن گونه می شود که زندگان آرزو می کنند که ای کاش مردگان نیز حضور داشتند. او در این حال، هفت، هشت و یا نه سال زندگی [حکومت] می کند». (۱۸۹)

نگارنده: این حدیث یکی از واضح ترین احادیث فتن است و تصریح دارد بر این که فتنه ی آخر، تمام مسلمانان را فرا می گیرد و تا ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه می یابد، هم چنان که به سرنوشت عموم امت نیز اشاراتی دارد.

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان اختلاف میان مردم و بروز نابسامانی ها،

مسند احمد ۳/۳۷ از ابی سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده است: «شما را به مهدی بشارت می دهم. او در زمان اختلاف میان مردم و نابسامانی ها، در میان امت من برانگیخته می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده است. اهل آسمان و زمین از او راضی و خشنود می شوند. او اموال را به طور صحیح تقسیم می کند.

مردی پرسید: صحیح یعنی چه؟ فرمود: تقسیم به مساوات بین مردم. خداوند قلوب امت محمد را مملو از غنا و بی نیازی می کند و عدالت او همه را فرا می گیرد، چنان که او کسی را فرمان می دهد تا ندا کند که چه کسی به مال نیاز دارد؟ و تنها یک نفر بر می خیزد، پس او به آن شخص می گوید: به نزد خزانه دار برو و بگو: مهدی تو را امر می کند که به من مالی بدهی. پس آن خزانه دار می گوید: بی حساب بردار. او هم بر می دارد و هنگامی که آن اموال را در دامن خود می ریزد و ذخیره می کند، پشیمان شده می گوید: من آزمندترین کس در امت محمد هستم، آیا من هم نمی توانستم مانند دیگران باشم! پس آن اموال را بر می گرداند ولی از او پس نمی گیرند و می گویند: ما آنچه را که عطا کردیم، پس نمی گیریم. به مدت هفت، هشت و یا نه سال چنین وضعیتی خواهد بود. و هیچ خیری در زندگی پس از او نیست». (۱۹۰)

در منابع شیعی، دلائل الامامة / ۲۴۹ از ابو سعید خدری آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «شما را به مهدی بشارت باد، او در آخر الزمان در شدت و سختی می آید و خداوند برای او زمین را از عدل و داد آکنده می کند». (۱۹۱)

شیخ طوسی در غیبت / ۱۱۱ از ابو سعید خدری، روایتی مشابه روایت احمد نقل می کند تا آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «اهل آسمان و زمین از او راضی و خشنود می شوند». آنگاه روایتی چنین از آن حضرت نقل می کند: «شما را به مهدی بشارت باد - و این را سه بار فرمودند -، او به هنگام اختلاف میان مردم و نابسامانی شدید قیام می کند، پس زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آنی که آکنده از ظلم و ستم شده است. او قلوب بندگان خدا را مملو از غنا و بی نیازی می نماید و عدالتش همه را فرا می گیرد».

نگارنده: از روایت شیخ طوسی و طبری امامی معلوم می شود که بر روایت ابو سعید خدری افزوده اند، واین شگرد راویان وابسته به دستگاه حاکم است!

ظهور پس از زمانی سخت و ناگوار:

مسند ابو یعلی ۳۵۶/۲ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده است: «در آخر الزمان، در زمانی سخت و ناگوار، امامی خواهد بود که بخشنده ترین مردم است. شخصی نزد او می آید و او مقدار بی شماری در دامنش می ریزد، [چنان که] صدقه ای که آن شخص از آن مال می پردازد، برای کسی که آن را دریافت می کند و خانواده اش کافی است، واین به جهت خیری است که به مردم می رسد». (۱۹۲)

الفتن ۳۶۱/۱ از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل می کند: «مردی از اهل بیت من در زمانی ناگوار و هنگام بروز فتنه ها قیام می کند که بخشش او بدون شمارش است و او را سفاح [کسی که خون دشمنانش را می ریزد] گویند».

نگارنده: در احادیث شیعه و سنی، نام سفاح به عنوان یکی از اوصاف حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است، ولیکن ممکن است توسط راویان دربار عباسی بدان افزوده شده باشد تا بر سفاح آنان منطبق گردد و لذا تعدادی از منابع، حدیث را بدون ذکر سفاح نقل می کنند. (۱۹۳)

نگهبانان زیاد می شوند و کنیزان به حکومت می رسند:

طبرانی در المعجم الکبیر ۵۱/۱۸ از عوف بن مالک از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «ای عوف! چگونه خواهی بود وقتی که این امت، هفتاد و سه فرقه شوند که یکی در بهشت است و ما بقی در آتش؟

پرسیدم: چه زمانی چنین خواهد شد؟! فرمود: وقتی که نگهبانان زیاد شوند، کنیزان به حکومت برسند، کودکان بر منبر ها بنشینند، قرآن را به آواز و غنا بخوانند، مساجد زینت شوند، منابر بلند ساخته شوند، ثروت مسلمانان میان عده ای خاص بگردد، زکات به عنوان مالیات و جریمه تلقی شود، امانت را غنیمت بدانند، تفقه [و ژرف اندیشی] در دین برای غیر خدا باشد، مرد از زنش پیروی کند و از مادرش نافرمانی کرده و پدرش را دور نماید، آخرین افراد این امت، پسینیان

این امت، پیشینیان آن را لعن می کنند، فاسق قوم، ریاست قبیله را عهده دار شود و پست ترین کس، مهتر قوم گردد و شخص را به سبب ترس از شرّش، اکرام کنند. در آن موقع، چنین خواهد شد و مردم به شام پناه برند تا آنها را از دشمنانشان مصون دارد.

عوف گوید: پرسیدم: آیا شام فتح می شود؟ فرمود: آری، به زودی، و فتنه هایی پس از فتح شام رخ می دهد، سپس فتنه ای تیره و تاریک خواهد بود، آنگاه فتنه ها یکی پس از دیگری به وقوع می پیوندد، تا آنکه مردی از اهل بیتم خروج کند، که به او مهدی گفته می شود. اگر وی را دریابی، پیروی کن و از هدایت یافتگان باش». (۱۹۴)

آنگاه فتنه ای رخ می دهد که هرگاه گویند پایان یافت، امتداد می یابد!

الفتن ۵۷/۱ از ابو سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «پس از من فتنه هایی رخ می دهد که یکی از آنها احلاس است. در آن فتنه می گریزند و خانواده و مال خود را از دست می دهند. سپس، فتنه هایی سخت تر از آن به وقوع می پیوندد، آنگاه فتنه ای رخ می دهد که هرگاه بگویند به پایان رسید، امتداد می یابد و چنان پیش می رود که خانه ای نمی ماند مگر در آن وارد می شود و مسلمانی نمی ماند مگر آنکه بر او سیلی می زند، تا آنکه مردی از عترت من قیام نماید».

المعجم الاوسط ۳۳۸/۵ از طلحه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «پس از من فتنه ای خواهد بود که گوشه ای از آن آرام نمی گیرد، مگر آنکه گوشه ی دیگری به خروش می آید، تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد که امیر شما فلانی [مهدی] است». (۱۹۵)

نگارنده: موجب شگفتی است که طلحة بن عبید الله حدیث ندای آسمانی به نام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را روایت کند، با وجود اینکه آن حضرت، از فرزندان امیر المؤمنین و صدیقه ی طاهره (علیها السلام) است و جبهه گیری طلحه در مقابل حضرت امیر و عترت (علیهم السلام) معروف است!

این تعجب هنگامی برطرف می شود که بدانیم بنی تیم، پیوسته می کوشیدند تا پس از ابوبکر و نیز پس از عمر و عثمان، به خلافت برسند. صحیح مسلم ۷/۱۱۰ از عایشه نقل می کند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن بیماری که به وفات ایشان منجر شد، به من گفت:

ابوبکر پدرت و نیز برادرت را فرا بخوان تا مطلبی را بنویسم، زیرا هراس آن دارم که آرزومندی آرزو کند و کسی بگوید که من اولی هستم»!

اما بعد ها عائشه از ادعای نصّ نبوی نسبت به خلافت پدر و برادرش کوتاه آمد و خلافت را برای پسر عمویش طلحه ی تیمی خواستار شد ولیکن به این آرزو هم نرسید. پس از عائشه انصار وی ادعا کردند که موسی بن طلحه مهدی موعود است! ولذا حدیث طلحه در این راستا می باشد. به علاوه آنکه اسماعیل بن عیاش تنها ناقل آن و دروغ پرداز است.

بدترین تمام فتنه ها پیش از ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

سنن الدانی / ۱۶۱ نقل می کند که حکم بن عتیبه به امام باقر (علیه السلام) گفت: «شنیده ایم مردی از شما قیام می کند که به عدالت در میان این امت رفتار می نماید.

امام فرمود: ما نیز بدانچه مردم امید دارند، امید داریم، ما امیدواریم که اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن را چنان طولانی گرداند که آنچه این امت بدان امید دارند، واقع شود. پیش از آن فتنه ای است که بدترین فتنه هاست، شخص در آن، به هنگام شب مؤمن ولی صبح کافر است و صبح مؤمن است، لیکن شب کافر می شود! هرکس از شما آن را درک نمود، تقوای الهی در پیش گیرد و دین خود را حفظ نماید و از فرش های خانه اش باشد» (۱۹۶).

فتنه ی گنج کعبه و کوه طلا در مجرای رود فرات:

منابع سنی احادیث بسیاری - درباره ی نزاع میان خانواده هایی که حکومت را به دست دارند و یا حتی افراد یک خانواده، بر سر گنجی که در چاه زیر کعبه مدفون است و اینکه پس از آن، امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور خواهد کرد - که بر طبق مبانی رجالی ایشان صحیح است، روایت کرده اند.

هم چنین روایت کرده اند که نزاعی بر سر کوهی از طلا که مجرای رود فرات آن را آشکار می کند، رخ خواهد داد، و بین چند گروه برای رسیدن به آن جنگ در خواهد گرفت ولی آنها بدان دست نمی یابند و در پی آن ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد بود. اما در منابع شیعی هیچ روایتی در این باره ذکر نشده است.

احادیث پیرامون این دو گنج، در بعضی از منابع اهل سنت با هم خلط شده است.

سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۶۷ از ثوبان از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «بر سر گنجی که میان شماسه تن - که هر سه خلیفه زاده هستند - می جنگند، اما به هیچ کدام از آنها نمی رسد. آنگاه پرچم های سیاه از طرف مشرق نمودار می شود و چنان شما را می کشند که هیچ قومی چنان کشتاری نکرده است.

راوی می گوید: سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چیزی گفتند که به یاد ندارم، بعد فرمودند: وقتی مهدی را دیدید، [نزد او بروید و] با او بیعت کنید، اگر چه چهار دست و پا بر روی برف. زیرا او خلیفه ی خدا مهدی است». (۱۹۷)

سقاف در تناقضات الالبانی الواضحات ۱/ ۴۳ می نویسد: «البانی در تخریج مشکاة المصابیح ۳/ ۱۴۹۵ به شماره ی ۵۴۲۹ آن را ضعیف شمرده و گفته است: سند ضعیفی دارد، ولی پس از مدتی دیدیم که خود او دچار تناقض شده و در صحیحی خود ۲/ ۴۱۵ حدیث شماره ی ۷۷۲ آن را صحیح می داند. پس ای صاحبان خرد عبرت گیرید!»
ابن کثیر در الفتن ۱/ ۴۲ به نقل از ابن ماجه روایت را آورده و می نویسد: «این روایت را تنها ابن ماجه آورده و سند آن قوی و صحیح است. و مقصود از گنج مذکور، گنج کعبه است که سه تن از فرزندان خلفاء برای دستیابی به آن با یکدیگر می جنگند، تا آنکه آخر الزمان شود و مهدی خروج نماید. قیام او از سمت مشرق است نه از سرداب سامراء، آن گونه که جاهلان رافضی می پندارند»!

نکاتی چند

۱. نزد شیعه و سنی، به تواتر روایت شده است که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از مکه ظهور می کند، پس مقصود از ظهور ایشان از شرق، می بایستی آن باشد که سرآغاز نهضت، توسط یاران خراسانی اش که عرصه را آماده می سازند، از مشرق است. اما آنچه که ابن کثیر درباره ی ظهور امام از سرداب سامرا گفته، حتی توسط شیعیان نا آگاه هم گفته نمی شود، چه رسد به عالمان شیعی. و این از جمله تهمت ها و افتراءات مخالفان شیعه است و وهابیان هم پیوسته به واسطه ی آن، ما را به تمسخر می گیرند و آن را در جهان نشر می دهند!

۲. وهابیان ادعا می کنند که مهدی، شخصی از اهالی منطقه بریده در سرزمین نجد است و محمد بن عبد الله نام دارد، پیشوای آنان ابن باز هم آن را تأیید کرد. وهابیان او را به چپن فرستادند تا این مطلب که مهدی از شرق خروج می کند، بر او منطبق گردد! آنها تنها این حدیث را اخذ کردند و چشمان خود را بر احادیث صحیحی که صراحت دارد در اینکه ایشان از مکه قیام می نمایند، بستند. آنان بیرق های خراسان را که برای نصرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می آیند، به پرچم های طالبان تفسیر کردند. این نهایت تعصب و دیده پوشی به عمد، از احادیثی است که نزد خودشان صحیح است!

۳. از جمله مطالبی که بر سر زبان اهل مکه است، آن است که کعبه گنجی دارد که در زیر آن مدفون می باشد. کتب تاریخ، سیره و حدیث روایات بسیاری درباره ی آن آورده اند که میزان صحت آنها را نمی دانیم. (۱۹۸)

۴. یگانه حدیثی که در منابع ما درباره ی گنج کعبه یافت می شود، آن است که حمیری در قرب الاسناد / ۸۲ از امام باقر از پدرانش (علیهم السلام) نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «تا وقتی که حبشیان به شما کاری ندارند، آنها را به حال خود رها کنید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، گنج کعبه را جز ذو السویقتین بیرون نمی آورد.»

مسند احمد ۵/ ۳۷۱ این روایت را از ابو امامه از مردی چنین نقل می کند: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: تا وقتی حبشی ها به شما کاری ندارند، آنها را به حال خود واگذارید، زیرا گنج کعبه را جز ذو السویقتین حبشی، بیرون نمی آورد.» (۱۹۹)

نگارنده: حدیث گنج کعبه، از موضوع ما خارج است، چون ارتباط صریحی به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ندارد. به علاوه آنکه تمسک بدان صحیح نیست، چرا که با پندار های کعب الاحبار مبنی بر ویرانی کعبه موافقت دارد!

اما حدیث گنج فرات و کوه طلایی که در آن پدیدار می گردد را عبد الرزاق در المصنف ۱۱/ ۳۸۲ از ابوهریره روایت کرده است، وی می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «فرات کوهی از طلا را نمایان می کند و مردم بر سر تصاحب آن می جنگند و از هر صد

نفر، نود نفر - ویا فرمود: نود و نه نفر - کشته می شوند، که همه خود را اهل نجات می دیدند». (۲۰۰)

الفتن ابن حماد ۵۷/۱ از عبد الله بن زریر غافقی چنین نقل می کند: «شنیدم حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: چهار فتنه خواهد بود: فتنه ی سراء، فتنه ی ضراء، فتنه کذا و از معدن طلا یاد کردند، آنگاه مردی از عترت پیامبر قیام می کند و خداوند به دست وی امور مردم را اصلاح می نماید». (۲۰۱)

همان ۲۳۹/۱ چنین آورده است: «فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می کند که برای رسیدن به آن، از هر نه نفر، هفت نفر کشته می شوند. اگر آن را درک کردید، بدان نزدیک نشوید. در روایت دیگری آمده است: فتنه ی چهارم، هیجده سال امتداد می یابد و در حالی تمام می شود که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. بر سر دست یابی به آن، از هر نه نفر، هفت نفر کشته می شوند.

در روایتی دیگر آمده است: فتنه ی چهارم، هیجده سال است و در حالی پایان می یابد که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. مردم به آن هجوم می آورند و از هر نه نفر، هفت نفر کشته می شوند».

مسند احمد ۱۳۹/۵ از عبد الله بن حرث نقل می کند: «من و ابی بن کعب زیر دیوار قلعه ی قبیله ی حسان ایستادیم. ابی به من گفت: آیا نمی بینی که رؤسا و بزرگان در طلب دنیا هستند؟ گفتم: آری، گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: نزدیک است که فرات، کوهی از طلا را بنمایاند. هنگامی که مردمان از آن آگاه شوند، به سوی آن می روند. کسانی که آنجا هستند می گویند: به خدا قسم اگر مردم را واگذاریم تا از این کوه بردارند، کوه از بین می رود. پس جنگی در می گیرد که از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می شوند».

صحیح بخاری ۷۳/۹ مشابه روایت احمد را می آورد و در آن آمده است: «نزدیک است که فرات گنجی از طلا را نمایان کند، پس هر کس نزد آن حاضر شد چیزی از آن بر نگیرد».

الجمع بین الصحیحین حمیدی ۹۸/۳ از ابو هریره چنین آورده است: «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه فرات، کوهی از طلا را بنمایاند که مردم برای دست یابی به آن، به جنگ می

پردازند واز هر صد نفر، نود و نه تن کشته می شوند».

ابن حماد ۲۳۹/۱ از کعب چنین نقل می کند: «قسمتی از فرات که در شام ویا کمی دورتر از آن است، محل تجمعی عظیم خواهد بود. آنان برای رسیدن به اموال با یکدیگر می جنگند واز هر نه نفر، هفت تن کشته خواهند شد. این جریان پس از حادثه ومصیبتی در ماه رمضان است و نیز بعد از آنکه سه پرچم از یکدیگر جدا شوند که هر کدام پادشاهی را برای خود می خواهد، در میان آنها مردی است که عبد الله نام دارد».

نگارنده: بر اساس قول کعب، زمان نزاع بر سر گنج فرات پس از ندای آسمانی است.

فتنه ای که پس از شهادت پنجمین شخص از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به

وقوع می پیوندد:

الفتن ۱۱۷/۱ روایتی را نقل می کند که جز با اعتقادات مذهبی ما شیعیان نمی توان آن را معنا کرد، وی می نویسد: «فرزند ابو هریره از پدرش از علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: وقتی پنجمین شخص از اهل بیت از دنیا برود، آشوب وکشتار رخ می دهد، تا آنکه هفتمین آنان از دنیا رود. آنگاه پیوسته چنین خواهد بود تا مهدی قیام نماید».

نعیم بن حماد [صاحب کتاب] گوید: «به من خبر رسیده که شریک می گوید: او [پنجمین]، ابن العفر - یعنی هارون - است که پنجمین بود، ولی ما گوییم که هارون هفتمین بود و خداوند دانایتر است». (۲۰۲)

نگارنده: ابن حماد متوفای ۲۲۷ این مطلب - که پس از پنجمین شخص از اهل بیت، کشت وکشتار خواهد بود تا آنکه هفتمین آنان از دنیا رود و آنگاه ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک خواهد بود - را بر ملوک بنی عباس تطبیق داده وهفتمین آنها را هارون الرشید که پیش از سال دویست هجری فوت کرده می داند، و بر این اساس به قرب ظهور امام، بشارت داده است!

اما این تفسیر صحیح نیست، زیرا اگر مقصود آن است که از بنی عباس بیش از هفت تن حکومت نخواهند کرد، خلاف آن ثابت است، و اگر مقصود آن است که حضرت بقیه الله

(عجل الله تعالى فرجه الشريف) پس از هفتمین قیام می کند، چنین چیزی واقع نشده است! از سویی عبارت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آن است که «پنجمین شخص از اهل بیت» و حال آنکه بنی عباس از اهل بیت ایشان نیستند. آن حضرت خود، مقصود از اهل بیت را بیان کرده اند و آنان را در امیر المؤمنین، صدیقه ی کبری، حسنین و امامان از ذریه ی ایشان (علیهم السلام) منحصر دانسته اند. احمد بن حنبل ۴/ ۱۰۷ نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من شایسته ترند». همو در ۶/ ۳۲۳ چنین روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه فرمودند: همسر و دو پسر را بیاور، فاطمه هم آنها را آورد، پیامبر روی آنها عبا یی فدکی انداخت، آنگاه دستش را بر آنان نهاد و عرض کرد: خدایا! اینان آل محمدند، صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده، که تو ستوده و والایی. ام سلمه می گوید: عبا را بالا زدم تا در میان آنان داخل شوم، پیامبر آن را از دستم کشید و فرمود: تو در راه خیری».

پس اینان که عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند، مقصود از اهل بیت می باشند. بنابراین به ناچار باید گفت که در حدیث، افتادگی وجود دارد، زیرا معنای آن تنها در صورتی صحیح است که بگوییم مراد از پنجمین و هفتمین، پنجمین و هفتمین تن از امامان ربانی دوازده گانه (علیهم السلام) از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند، همان کسانی که ایشان در حجة الوداع در خطبه ی عرفات، امت را به آنها بشارت داد و اولین آنها امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و آخرین آنان حضرت مهدی (عجل الله تعالى فرجه الشريف) است. لذا این حدیث در اثر تحریف نمودن احادیث منابع ما به وجود آمده است.

فتنه ی عقیدتی، پس از فقدان فرزند پنجم از فرزندان هفتمین:

خزاز قمی (رحمه الله) در کفایة الاثر ۱۵۶/ از محمد بن حنفیه از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیثی طولانی درباره ی فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند: یا علی!... پس از من فتنه ای رمیده و سخت خواهد بود که نزدیک ترین دوستان و یاران انسان، همه کنار می زنند. این، زمانی خواهد بود که شیعیان تو، به

پنجمین فرزند از هفتمین فرزندان دست نیابند. زمینیان و آسمانیان از نبود او محزون می شوند و چه بسیار مرد وزن با ایمانی که در نبود او متأسف، اندوهگین و حیرانند! آنگاه مدتی طولانی سر را به زیر افکندند، و سپس بالا آورده فرمودند: پدر و مادرم فدای کسی که همنام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است. جامه های نور در بر دارد که از پرتو قدس می درخشد. گویا شیعیان را می بینم که در اوج ناامیدی به سر می برند، آنگاه ندایی می شود که هم چنان که از نزدیک به گوش می رسد، از دور نیز شنیده می شود و رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای منافقان خواهد بود.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: عرضه داشتم: آن ندا چیست؟ فرمودند: سه نداست در ماه رجب: اولین آنها: آگاه باشید، لعنت خداوند بر ظالمین است، دوم آنکه قیامت نزدیک شد، و سومی پیکری است آشکار که در آغاز طلوع خورشید می بینید و ندا می کند: آگاه باشید، خداوند، فلانی پسر فلانی - ونسب او را تا حضرت امیر (علیه السلام) بیان می کند - را برانگیخته است، و در آن هلاکت ظالمان است.

در آن هنگام است که فرج می آید و خداوند سینه های مؤمنان را شفا بخشیده و کینه ی قلب هایشان را می زداید. گفتم: ای رسول خدا! پس از من چند امام خواهند بود؟ فرمودند: پس از حسین نه تن، که نهمین آنها قائم آنان است». (۲۰۳)

معنای حدیث آن است که مردم به پنجمین امام پس از امام هفتم از عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یعنی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) دسترسی نخواهند داشت، و مؤمنان به فتنه ی غیبت امامشان دچار می شوند، و آنان که بصیرتی در دین ندارند، در آن رنگ می بازند، و تنها شماری اندک اعتقاد دارند که او به دنیا آمده و در غیبت به سر می برد، همان کسانی که جدایی و فقدان او، ایشان را اندوهگین ساخته و هر چقدر روزگار به درازا بیانجامد، ایمان خود را نسبت به او از دست نخواهند داد.

منابع ما احادیث دیگری با همین مضمون را روایت کرده اند، از جمله خزار در کفایة الاثر ۱۴۷/ به سه طریق از عبد الرحمن بن ابی لیلی از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می کند:

«در خانه ی ام سلمه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم که جماعتی از اصحاب از جمله سلمان، ابوذر، مقداد و عبد الرحمن بن عوف وارد شدند. سلمان گفت: ای رسول خدا! هر پیامبری، جانشین و دو سبط [نوه] دارد، جانشین و دو سبط شما کیانند؟ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مدتی سر به زیر انداختند، بعد فرمودند: ای سلمان! خداوند چهار هزار پیامبر مبعوث کرد، که چهار هزار جانشین و هشت هزار سبط داشتند. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، من بهترین پیامبرانم، جانشینم بهترین جانشینان است، و دو سبط من بهترین اسباط هستند...»

[حضرت در ادامه به تفصیل جانشینان پیامبران و خودشان را نام برده فرمودند:] آنگاه آن مقدار که خدا بخواهد، امامشان از آنان غائب می شود. برای او دو غیبت خواهد بود، که یکی طولانی تر از دیگری است. پس به ما رو کردند و با صدایی بلند فرمودند: بر حذر باشید از زمانی که پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین فرزند من مفقود شود! حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: عرض کردم: یا رسول الله! او در این غیبت چه خواهد کرد؟ فرمودند: صبر می کند تا آنکه خدا به او اجازه ی خروج بدهد، آنگاه از منطقه ای به نام اکرعه در یمن خروج می کند، و این در حالی است که ابری بر سرش سایه انداخته، زره مرا پوشیده و شمشیرم ذوالفقار را حمایل کرده است و منادی ندا می کند: این مهدی خلیفه ی خداست، پس از او پیروی کنید. او زمین را پر از عدل و داد می کند، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است. این زمانی خواهد بود که دنیا گرفتار فتنه و آشوب شده مردم به غارت یکدیگر می پردازند، نه بزرگ به کوچک رحم می کند و نه قوی بر ضعیف، در این هنگام است که خدا به او اجازه ی قیام می دهد.»

نقد و بررسی

۱. بر اینکه تعداد پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر است و تعداد رسولان سیصد و شصت نفر، همه اتفاق نظر دارند. ما شیعیان معتقدیم که هر پیامبر وصیی دارد.

مقصود از چهار هزار پیامبری [که در این حدیث یاد شدند] شاید پیامبران بزرگ باشند که هر یک دارای وصی و دو سبط بودند.

۲. در منابع ما احادیثی با اسناد صحیح از امامان اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی یمانی که

پیش از امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می کند و از یاران خاص ایشان است، وجود دارد. برخی احادیث می گوید که او در صنعاء ظهور می کند و از ذریه ی زید شهید (رحمه الله) است و...

اما روایات منابع اهل سنت درباره ی یمانی وقحطانی (۲۰۴) تعارض دارند. برخی ظهور او را قبل از ظهور امام (علیه السلام) می داند و برخی بعد از آن، بعضی او را همان مهدی معرفی می کند و در مقابل بعضی دیگر آن را انکار می نماید. اختلافی که در عهد امویان در میان اعراب جنوب یعنی یمنی ها و اعراب شمال یعنی قریشیان بالا گرفت، در آنها آشکار می گردد.

تربیت شیعه برای رویارویی با فتنه و انتظار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

کفایة الاثر / ۲۶۰ از مسعده روایت می کند: «نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که پیرمرد کهنسالی با قامتی خمیده در حالی که بر عصایش تکیه داشت، خدمت حضرت رسید. او سلام کرد و امام (علیه السلام) جواب سلام او را دادند. آنگاه پیرمرد عرض کرد: یا بن رسول الله! دستت را بده تا ببوسم، امام دستشان را به طرف او بردند و پیرمرد بوسید و گریست. حضرت فرمودند: چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم، صد سال است که در انتظار قائم شما هستم، می گویم این ماه و این سال ظهور می کند. سنّم بالا رفته، استخوانم خرد و مرگم نزدیک شده است، اما آنچه را که دوست دارم نمی بینم. شما را کشته و آواره می بینم ولی دشمنانتان را در حالی که با پر و بال می پرند، حال چگونه نگریم؟

در این هنگام دیدگان امام صادق (علیه السلام) گریان شد، سپس فرمودند: ای پیرمرد! اگر خداوند تو را آن قدر عمر داد که قائم ما را ببینی، در بالاترین درجات بهشت با ما همراه خواهی بود. و اگر مرگ تو فرا رسد، روز قیامت با ثقل حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) - که ماییم - خواهی آمد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: دو چیز گران بها در میان شما باقی می گذارم، پس به آنها تمسک کنید تا هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. پیرمرد گفت: بعد از شنیدن این روایت، دیگر باکی ندارم.

امام (علیه السلام) فرمودند: ای پیرمرد! همانا قائم ما از نسل حسن [عسکری] است و او از

نسل علی [النقی]، علی از نسل محمد [تقی] خواهد بود و محمد از نسل علی، علی از این پسر به دنیا می آید - و به حضرت موسی کاظم (علیه السلام) اشاره نمودند - و این هم از نسل من است. ما دوازده امامیم که همگی معصوم و مطهر هستیم. پیرمرد عرض کرد: آقای من! آیا برخی از شما امامان، از برخی دیگر برترند؟ فرمودند: نه، ما در فضل و برتری، برابریم، اما بعضی از ما از بعضی اعلم است.

ایشان در ادامه فرمودند: ای پیرمرد! به خدا سوگند، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خدا آن روز را چنان طولانی کند تا قائم ما اهل بیت قیام نماید. بدانید که شیعیان ما در غیبت او گرفتار فتنه و سرگردانی می شوند. در آن وقت خداوند، مخلصان را در راه هدایتش ثابت قدم می دارد. خدایا! در این راه آنان را یاری ده». (۲۰۵)

شیخ طوسی در امالی ۱۶۱/ ماجرای مشابه را نقل می کند و در ادامه آن آمده است: «آنگاه امام (علیه السلام) فرمودند: ای پیرمرد! تو را از اهالی کوفه نمی دانم. عرض کرد: نه [اهل کوفه نیستم]، حضرت فرمودند: اهل کجایی؟ پاسخ داد: فدایت شوم، از روستاهای اطراف آن، امام (علیه السلام) فرمودند: با قبر جدّ مظلوم حسین (علیه السلام) چقدر فاصله داری؟ گفت: نزدیک آن هستم، فرمودند: چقدر آنجا می روی؟ عرض کرد: بسیار می روم، فرمودند: ای پیرمرد! آن، خونی است که خدای متعال خونخواهی آن را می کند. به فرزندان فاطمه مصیبتی مانند مصیبت امام حسین (علیه السلام) نرسید و نخواهد رسید. او در میان هفده تن از اهل بیتش که برای خدا نصیحت و در راه او صبر کردند، به شهادت رسید، پس خداوند به آنان بهترین پاداش صابران را عطا فرمود.

وقتی روز قیامت شود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می آید، در حالی که حسین همراه اوست و دست بر سر دارد و خون از آن می چکد، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عرضه می دارد: پروردگارا! از امتم پیرس چرا فرزندم را کشتند».

کمال الدین ۵۱۰/۲ می نویسد: «توقیعی برای عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد بن عثمان [سفیران اول و دوم] - که رضوان خدا بر آنان باد - خارج شد که آن را سعد بن عبد الله چنین روایت کرده است - شیخ ابو عبد الله جعفر گوید: من آن توقیع را که توسط سعد بن

عبد الله (رحمه الله) به ثبت رسیده بود، دیدم: خداوند شما را بر طاعت خود موفق گرداند، بر دینش ثابت قدم بدارد و به آنچه که موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند. آنچه که میثمی درباره ی مختار برایتان گفت - که وی با هر کسی که می بیند، به مناظره و استدلال می پردازد که جانشینی غیر از جعفر بن علی [برای امام عسکری (علیه السلام)] نیست و او را تصدیق و تأیید می کند - و شما آن را ذکر کردید، به ما رسید، و من هر آنچه را که شما به گفته ی اصحابتان درباره ی او نگاشتید، دریافتم، از کوری بعد از بینایی، گمراهی پس از هدایت و اعمالی که هلاکت را به دنبال دارد و نیز فتنه های تباه کننده، به خدا پناه می برم، چرا که خداوند (عز وجل) می فرماید:

أَلَمْ أَحْصِبِ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، (۲۰۶) آیا مردم گمان کردند به صرف اینکه گفتند: ایمان آوردیم، رها می گردند و دیگر امتحان نمی شوند؟

چگونه مردم در فتنه سقوط می کنند و در حیرت و سرگردانی به سر می برند و چپ و راست را انتخاب می کنند؟! آیا از دین خود مفارقت جسته اند، یا دچار تردید شده و یا اینکه با حق عناد می ورزند؟ و یا نسبت به آنچه که در روایات راستین و اخبار صحیح آمده، جاهل هستند؟! یا آنکه آنها را دانستند ولی خود را نسبت به آنچه می دانند - که زمین خالی از حجت نمی شود، حال یا آشکار و یا هراسان و مخفی - به فراموشی زده اند؟!

آیا ندانستند که پس از پیامبرشان (صلی الله علیه و آله وسلم)، امامان یکی پس از دیگری آمدند، تا آنکه این امر [امامت] به امر خدای (عز وجل) به امام پیشین - یعنی امام حسن بن علی (علیه السلام) - رسید، پس او به جای پدرانش (علیهم السلام) نشست و به حق و طریق مستقیم هدایت نمود.

او نوری درخشان، ستاره ای تابان و قمری منیر بود. سپس خدای (عز وجل) آنچه را که نزد خود دارد [جوار الهی]، برای او اختیار نمود، پس او بر همان منهاج و روش پدرانش (علیهم السلام) - هم چنان که دو تای کفش در برابر هم هستند - عهد و وصیت به وصیی نمود که خدای (عز وجل) او را به امر خود تا زمانی، مستور و مکانش را مخفی داشته، و این به خاطر مشیّتی بر اساس قضای پیشین و تقدیر نافذ اوست. جایگاه او در ماست و فضیلت او برای ما،

واگر خدای (عز وجل) درباره ی آنچه که او را از آن منع نموده اذن دهد، و حکم خود را که درباره ی او [و غیبتش] محقق است، محو کند، هر آینه حق را آشکارا و با زیباترین زینت و روشن ترین دلالت و واضح ترین علامت، به ایشان بنمایاند و خود را ظاهر سازد و حجت او را بر پا دارد.

ولیکن مقدرات خدا مغلوب نمی گردد و اراده ی او مردود نمی شود و بر توفیق او نمی توان سبقت جست.

پس مردم پیروی از هوی را کنار بگذارند و بر اصل خود که بر آن بودند بمانند، و درباره ی آنچه خدا از ایشان مخفی داشته، جستجو نکنند که گناه کرده اند، و ستر الهی را کنار نزنند که پشیمان گردند، و بدانند حق با ما و در میان ماست، کسی غیر از ما این را نمی گوید جز کذابی که افترا بندد، و جز ما کسی آن را ادعا نمی کند مگر ضالّ گمراه، پس باید که از ما به این جمله اکتفا کنند و در صدد تفسیر آن نباشند و به کنایه ی آن بدون تصریح قناعت نمایند، إن شاء الله». (۲۰۷)

فتنه ی موعود شام پیش از ظهور:

المصنف عبد الرزاق ۳۶۱/۱۱ از ابن مسیب می آورد: «فتنه ای در شام خواهد بود که آغاز آن به بازی کودکان می ماند. از یک سمت شعله ور می شود و از جانب دیگر فروکش می کند. به پایان نمی رسد تا آنکه منادی ندا دهد: امیر فلانی است.

راوی گوید: ابن مسیب دستانش را بر هم زد و گفت: او حقّاً امیر شماس است، او حقّاً امیر شماس است». (۲۰۸)

مشابه آن را ابن حماد ۳۳۸/۱ نقل می کند و در آن چنین آمده است: «... آنان هیچ اجتماع و اتحادی نخواهند داشت تا آنکه منادی از آسمان ندا کند: از فلانی پیروی کنید، و دستی آشکار می شود و اشاره می کند.

... مغیره بن عبد الرحمن از مادرش - که پیر بود - درباره ی فتنه ی عبد الله بن زبیر [که لشکری از شام برای سرکوب آن آمده بود] پرسید: آیا مردم در این فتنه هلاک می شوند؟ گفت: هرگز، فرزندان! اما بعد از آن فتنه ای است که مردم در آن هلاک می شوند و کارشان

ثبات نمی یابد، تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد: از فلانی پیروی کنید».

شدت یافتن فتنه ها قبل از ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ورخدادی در

حجاز:

احادیث شیعه و سنی از فتنه ای در حجاز سخن گفته اند، حاکمشان می میرد و پس از او بر سر حکومت نزاع می کنند، حکومت سالانه به حکومت ماهانه و روزانه تبدیل می شود و بر احدی اتفاق نظر نمی کنند. آنگاه مردمان در پی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گردند و از ایشان می خواهند که بیعت آنان را بپذیرد. و در فصل مربوط به حجاز خواهد آمد.

عبارات بسیاری که شبیه احادیث است، اما حدیث نیست:

این عبارات همه در وصف و بیان فتنه ای است که متصل به ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد، از جمله عبد الرزاق در المصنف ۳۷۲/۱۱ از ابو جلد چنین می آورد: «فتنه ای رخ می دهد که در پی آن فتنه ی دیگری خواهد بود. اولی در مقایسه با دومی مانند ضربه ای با پایین شلاق است که پس از آن ضربه ی شمشیر فرود آید [یعنی فتنه ها همه شدید است و یکی پس از دیگری شدیدتر می گردد]. سپس فتنه ای خواهد بود که در آن، حرامی از محرمات خدا باقی نمی ماند مگر آنکه حلال شمرده می شود، آنگاه مردم گرداگرد بهترین فرد جمع می شوند. وی در حالی که در خانه است، حکومت به راحتی به سراغش می آید». (۲۰۹)

ابن حجر مکی در القول المختصر ۷۰/۷: «[مهدی] خروج نمی کند، مگر آنکه پیش از وی فتنه ای واقع می شود که تمامی محرمات در آن حلال شمرده شود، آنگاه خلافت به سراغ او - که بهترین اهل زمین است - در حالی که در خانه اش نشسته، می آید».

الملاحم والفتن ابن طاووس ۱۲۱/۱ به نقل از کتاب الفتن سلیلی، از عبد الله بن عمرو آورده است: «فتنه ای خواهد بود که بدان سیطه (۲۱۰) می گویند و کشته های آن در آتش اند.

[راوی از ابن عمرو، شخصی به نام حارث است که گوید: پرسیدم: طرفین درگیری مسلمانند؟! گفت: مسلمانند! دوباره پرسیدم: مسلمانند؟! گفت: مسلمانند! پرسیدم: پس چرا [هر دو در آتش اند]؟ گفت: زیرا برای دنیا می جنگند، نه امر خدا.

گفتم: این فتنه رخ داده است. پرسید: خدا پدرت را بیامرزد، چه زمانی؟ گفتم: فتنه قتل عثمان. گفت: سوگند به خدایی که محمد را به حق برانگیخت، هرگز! آن فتنه تمام خانه های عرب را فرا می گیرد و چنان می شود که شخص کنار قبر می آید و می گوید: کاش به جای تو بودم. وزمین پر از ستم و بیداد می شود. گفتم: آنگاه چه خواهد شد؟ گفت: خدا مردی را برمی انگیزد که زمین را آکنده از عدل و داد خواهد کرد، چنان که پر از ظلم و جور شده است و چند سال زندگی می کند. پرسیدم: چند سال؟ گفت: اهل کتاب می پندارند هفت یا نه سال». (۲۱۱)

سنن الدانی / ۹۵ از قتاده می آورد: «نزد مهدی می آیند، در حالی که در خانه اش حضور دارد و مردم در فتنه ای به سر می برند که خون ها در آن ریخته می شود. به او می گویند: با ما برخیز، اما وی سر باز می زند، تا اینکه وی را به کشتن می ترسانند، در این هنگام همراه آنان برمی خیزد. در حرکت او به اندازه ی شاخ حجامت هم خون ریخته نمی شود». (۲۱۲)

ترسانیدن به قتل که در اینجا و برخی روایات آمده است، در احادیث دیگری تفسیر شده است به اینکه ایشان را از این می هراسانند که حقیقت امر ایشان در هنگامی که لشکریان سفیانی به مکه نزدیک شده اند، معلوم و آشکار شود، نه آنکه کسانی که می خواهند با آن حضرت بیعت کنند، ایشان را به قتل تهدید نمایند.

فصل (۵): حاکمان بد کردار / نکوهش حاکمان بد کردار و برخی دانشوران آخر الزمان

دانشوران بد کردار، پیروان پیشوایان گمراه کننده!

شیعه و سنی احادیثی روایت کرده اند درباره ی اینکه این امت علاوه بر حاکمان جور، به عالمانی بد کردار نیز مبتلا می شود که به توجیه اعمال حکام می پردازند! ولذا احادیثی که در مورد آنان است را می توان یکی از فروع احادیث پیرامون رهبران ضلالت به حساب آورد. بعضی سنیان در صدد بر آمده اند تا زمان این عالمان را با فاصله از دوران صحابه، و در آخر الزمان و یا نزدیکی های قیامت جلوه دهند! ولیکن برخی احادیث زمان آن را بلافاصله پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می داند و دلالت دارد که این بلا، تا ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دارد.

به علاوه آنکه تعدادی از صحابه بر این باور بودند که عصر آنان آخر الزمان است. آنان می

پنداشتند که این سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «من و قیامت، به مانند این دو مبعوث شدیم، و دو انگشت خود را کنار هم قرار دادند» (۲۱۳)، می رساند که آنها در قرن قیامت هستند. به علاوه آنان از اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیامبر آخر الزمان موصوف است (۲۱۴) نیز چنین برداشتی داشتند.

صحیح آن است که آخر الزمان عنوانی نسبی است و قابلیت آن را دارد که بر روزگار پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اطلاق شود، حال یا تمام اعصار پس از آن حضرت و یا بعضی از آنها. از این رو صحیح است که عالمان آن دوران نیز عالمان آخر الزمان نامیده شوند. احادیثی که در مذمت آنان است، فراوان می باشد ولی آنچه در اینجا مدّ نظر است، آنهایی است که به ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارتباط دارد. در مجمع الزوائد ۲۳۳/۵ از معاذ بن جبل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: «قیامت برپا نخواهد شد، مگر وقتی که امیرانی دروغگو، وزیرانی بدکردار، امینان خیانتکار و قاریان فاسقی که زیّ آنان زیّ راهبان است ولی هیچ گونه ورع و تقوایی ندارند، ظاهر شوند. پس خداوند آنان را به فتنه ای تاریک و ظلمانی - که در آن مانند به تاریکی درافتادن یهودیان، در می افتند - دچار می کند.

هیشمی در ادامه می نویسد: بزار آن را روایت کرده و یکی از راویان آن حبیب بن عمران کلاعی است که من او را نمی شناسم، اما بقیه ی راویان، راویان صحیح اند».

این جمله: «قیامت برپا نخواهد شد مگر...». دلالت بر آن دارد که این وقایع حتمی است، ولی نمی رساند که آنها در نزدیکی های قیامت خواهد بود!

ابن ابی شیبہ در المصنف ۶۹۸/۸ روایتی نقل می کند که بر این مطلب دلالت دارد که آنها در قرب ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهند بود، در آن چنین آمده است: «در آخر این زمان، قاریانی فاسق خواهند بود». (۲۱۵)

سیوطی در الدر المنثور ۵۳/۶ می نویسد: «ابن مردویه از ابن عباس آورده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از حجة الوداع، حلقه ی در کعبه را گرفت و فرمود: ای مردم! آیا نشانه های قیامت را برای شما نگویم؟ سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم به

فدای شما، ما را آگاه کنید. فرمود: از نشانه های قیامت، ضایع نمودن نماز، گرایش به هوا و هوس و تکریم ثروتمندان است. سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست. ای سلمان! در آن هنگام، زکات جریمه به شمار می آید و خراج غنیمت، دروغگو تصدیق می شود و راستگو تکذیب، خائن امین به حساب می آید و امین خیانت می کند و رویضه سخن می گوید.

سلمان پرسید: رویضه به چه معناست؟ فرمود: کسی که [بیشتر] سخن نگفته است [واهلیت ندارد]، در امور مردم سخن می گوید. [در آن زمان] نه قسمت از ده قسمت مردم حق را انکار می کنند، اسلام از میان می رود و جز نام آن باقی نمی ماند، قرآن نیز از بین می رود و جز خطوط آن باقی نمی ماند، مصحف ها را با طلا می آریند، مردان اتم خود را به طلا می آریند و مشورت با کنیزان خواهد بود. کودکان بر منبر ها سخن می گویند و زنان خواستگاری خواهند نمود! در این هنگام است که مساجد به مانند کنیسه ها و کلیسا ها زینت می شوند، مناره ها بلند می گردند، صفوف زیاد می شود ولیکن قلب ها نسبت به هم بغض و کینه دارند و زبان ها مختلف است و اهواء بسیار!

سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به آنکه جان محمد به دست اوست. ای سلمان! در آن زمان، مؤمن در میان مردم، از کنیز خوارتر است. قلب مؤمن درونش مانند نمک در آب، ذوب می شود، چرا که منکرات را می بیند ولی نمی تواند آنها را تغییر دهد. مردان به مردان بسنده می کنند و زنان به زنان. چنان که بر دختران باکره غیرت می کنند، بر پسران هم!

ای سلمان! در آن زمان امیرانی فاسق، وزیرانی بدکار و امینانی خیانتکار خواهند بود. آنان نماز را ضایع می کنند و دنباله رو شهوات هستند. اگر چنین اشخاصی را دیدید، نمازتان را در وقتش برپا دارید. ای سلمان! در این هنگام چیز هایی از شرق و چیز هایی از غرب می آیند که جسم هایشان جسم های آدمیان است، اما دل هایشان دل های شیاطین. آنان به کوچک رحم نمی کنند و به بزرگ احترام نمی گذارند. ای سلمان! در آن زمان، مردم به سوی این بیت الحرام حج می گزارند، اما پادشاهان برای تفریح و سرگرمی، ثروتمندان برای تجارت، مساکین برای تکدی

وقاریان برای ریا و شهرت! سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان! در این هنگام، دروغ فراوان می شود و ستاره ی دنباله داری آشکار می گردد. زن با شوهرش در تجارت مشارکت می کند و بازار ها مانند یکدیگر می شوند! سلمان عرضه داشت: در چه چیزی مانند هم می شوند؟ فرمود: در کساد و کمی سود. ای سلمان! آنگاه خداوند بادی می فرستد که در آن مار هایی زرد رنگ است، پس عالمان بزرگ را [از زمین] بر می دارند، زیرا آنها منکرات را دیدند ولی تغییر ندادند! سلمان گفت: یا رسول الله! چنین خواهد بود؟ فرمود: آری، قسم به آنکه محمد را به حق مبعوث کرد». (۲۱۶)

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق ۲۸۲/۳۶ از انس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم): «در جهنم آسیابی است که عالمان سوء را به سختی آرد می کند». (۲۱۷)

ابشیهی در المستطرف ۴۷/۱ از انس از آن حضرت: «وای به حال اتم از علمای سوء که علم را وسیله ی تجارت قرار می دهند و آن را می فروشند. خدا تجارت آنان را سودمند قرار ندهد». (۲۱۸)

مناوی در فیض القدير ۱۸۳/۱ آورده است: «از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسیدند: شرورترین مردمان کیست؟ فرمود: عالمان سوء».

همو در ۴۷۸/۶ آورده است: «وای بر حال اتم از عالمان سوء».

این روایات از جهت زمانی مطلق و در منابع شیعه و سنی بسیار است. در منابع ما شیعیان نیز، احادیث متعددی در نکوهش عالمان سوء و تفسیر آیات مذمت ایشان، آمده است و دلالت بر این دارد که زمان اینان، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دارد.

واینک نمونه هایی از این روایات:

مرحوم کلینی در کافی ۳۰۷/۸ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «زمانی بر این مردم خواهد آمد که از قرآن جز خطوط آن و از اسلام جز اسمش باقی نماند. آنان مسلمان نامیده می شوند در حالی که دورترین مردم از

اسلامند، مساجدشان آباد است ونسبت به هدایت ویران، فقیهان آن زمان بدترین فقیهان در زیر آسمانند! فتنه از ایشان بیرون می آید وبه ایشان باز می گردد». (۲۱۹)

این عبارت: «فتنه از ایشان بیرون می آید» از آن روست که آنان حاکمان جور را تأیید می کنند واسلام را به خاطر آنها تحریف می نمایند.

جامع الاخبار / ۱۲۹ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «علمای آنان بدترین خلق خدا روی زمینند. در این هنگام خدا به چهار پیامد گرفتارشان می کند: ستم سلطان، قحطی دوران، ظلم والیان و ستم حاکمان.

اصحاب با تعجب پرسیدند: یا رسول الله! مگر بت ها را می پرستند؟ فرمودند: آری، هر درهمی برای آنان صنمی خواهد بود».

علامه ی مجلسی در بحار الانوار ۱۰۷/۲ آیات واحادیث نکوهش عالمان بدکردار را تحت عنوان «ذمّ علماء السوء ولزوم التحرّز عنهم» آورده و ۲۵ حدیث در این رابطه نقل می کنند، از جمله اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «فقیهان - تا وقتی که در دنیا داخل نشده اند - امینان رسولان خدا هستند. پرسیدند: یا رسول الله! داخل شدن در دنیا به چه معناست؟ فرمودند: پیروی از سلطان. زمانی که چنین کردند، به خاطر دینتان از ایشان بر حذر باشید». ونیز فرمودند: «بدترین شر، عالمان بدکردارند وبهترین خیر، عالمان نیکو رفتار». هم چنین فرمودند: «خدای عز وجل به داود (علیه السلام) وحی کرد: میان من وخود، عالم دنیا شیفته را قرار مده که تو را از راه محبّتم باز می دارد. آنها راهزنان بندگان خواهان منند». امام باقر (علیه السلام) نیز درباره ی آیه ی: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (۲۲۰)، وشاعران را گمراهان پیروی می کنند، فرمودند: دیده ای کسی از شاعری دنباله روی کند؟ همانا آنها کسانی هستند که برای [هدفی] غیر دینی، تفقه [وکسب آگاهی] نمودند، پس گمراه شدند وگمراه کردند».

مرحوم طبرسی در احتجاج ۲/۲۶۲ از امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت می کند: «هر کسی از عوام شیعه، از چنین فقهای [که فسق ظاهر دارند وبه دنیا وحرام آن رو می آورند] تقلید کند، مانند یهودیانی است که خدا آنها را به سبب تقلید از فقیهان فاسقشان، نکوهش کرده است. واما هر کسی از فقهاء که خویشان دار باشد، از دینش محافظت نماید، با هوای

نفسش مخالف بوده و مطیع فرمان مولایش باشد، عوام می توانند از او تقلید کنند، و این اوصاف تنها در برخی از فقیهان شیعه است نه همه ی آنان. کسی که مانند فاسقان از عوام مرتکب کار های قبیح و امور ناپسند گردد، هیچ چیزی از او درباره ی ما نپذیرید و او هیچ احترامی ندارد». در تفسیر امام عسکری (علیه السلام) / ۳۴۴ از امام هادی (علیه السلام) در ستایش عالمان با تقوا چنین آمده است: «اگر بعد از غیبت قائم شما، عالمانی باقی نمی ماندند که به سوی او دعوت و راهنمایی کنند و با حجت های الهی از دین او دفاع نمایند و بندگان ضعیف الایمان را از دام ابلیس و شیطان های سرکش او نجات دهند و از تله های نواصب بپرانند، همه از دین خدا مرتد می شدند. ولیکن اینان کسانی هستند که قلوب شیعیان ضعیف الایمان را نگه می دارند، همان طور که سکاندار کشتی سگان را نگه می دارد، ایشان برترین ها در نزد خدای (عز وجل) اند». (۲۲۱)

فصل (۶): بشارت ها / بشارت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر معصومان (علیهم

السلام) درباره ی حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

احادیث بشارت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) «مهدی از عترت من، همنام و هم کنیه ی من است»:

مسند احمد ۳/ ۳۶ از ابو سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه زمین از ستم و عدوان آکنده شود.

در ادامه فرمودند: سپس مردی از عترتم - ویا فرمود: از اهل بیتم - خروج می کند و زمین را پُر از عدل و داد می نماید، همان گونه که از ستم و عدوان آکنده شده است». (۲۲۲)

حافظ مغربی در ردّ ابن خلدون / ۵۱۵ می گوید: «حاکم این حدیث را از عوف بن ابی جمیل به دو طریق آورده است؛ طریق نخست: از ابوبکر بن اسحاق و علی بن حماد عدل و ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه، همگی به نقل از بشر بن موسی اسدی از هارون بن خلیفه از عوف بن ابی جمیل اعرابی.

طریق دوم: از حسین بن علی دارمی، از محمد بن اسحاق امام، از محمد بن یسار، از ابن ابی عدی از عوف اعرابی.

امام احمد آن را به نقل از محمد بن جعفر آورده و می گوید که عوف اعرابی برایمان این حدیث را گفت.

حاکم می گوید: حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است و حافظ ذهبی در مستدرک آن را پذیرفته است. و برای انسان منصف همین کافیست».

الجامع الصحیح ۱/۱۴۷ از ابو سعید خدری از آن حضرت: «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه زمین از ستم و عدوان آکنده شود، آنگاه مردی از عترتم - و یا فرمود: از اهل بیتم - خروج می کند و زمین را پر از عدل و داد می نماید، چنان که از ستم و جور آکنده شده است». هیشمی در المقصد العلی ۴/۴۰۶ از ابو سعید خدری از ایشان: «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه زمین از ستم و دشمنی پر شود، آنگاه مردی از اهل بیتم - و یا فرمود: از عترتم - قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می نماید، چنان که از ستم و ظلم و عدوان پر شده است».

جامع الاحادیث ۸/۸۱ از ابن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نقل می کند: «مردی از اهل بیتم قیام می کند که همانام من است و اخلاقش اخلاق من است. پس زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ستم و بیداد پر شده است».

مسند احمد ۱/۳۷۶ از عبد الله بن مسعود از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): «قیامت برپا نمی شود مگر پس از آنکه مردی از اهل بیتم به حکومت برسد که همانام من است».

سنن ترمذی ۳/۳۴۳ مشابه آن را از ابن مسعود نقل می کند، از ابوهریره نیز چنین آورده است: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می کند تا آنکه...». حدیث را صحیح و حسن شمرده است.

بلخی در البدء والتاریخ ۲/۱۸۰ مانند روایت احمد را نقل کرده می گوید: «در این باب، بهترین روایت، روایت ابو بکر بن عیاش از عاصم بن ذرّ از عبد الله بن مسعود از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است: دنیا سپری نمی شود مگر پس از آنکه مردی از اهل بیتم که همانام من است، بر اتمم به حکومت برسد، نام او مشابه نام من است...».

ابن منادی در الملاحم ۱/۴۱ از ابن مسعود از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): «قیامت برپا

نمی شود مگر پس از آنکه فردی از اهل بیت که نام او همانند نام من است، بر زمین حکمرانی کند».

در مسند احمد ۲۸/۳ و ۷۰ از ابو سعید نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «زمین پر از ظلم و ستم می شود، آنگاه مردی از عترتم قیام می کند. او هفت یا نه سال حکومت کرده و زمین را پر از عدل و داد می نماید». (۲۲۳)

در تذکرة الخواص ۳۶۳/ از ابن عمر آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «در آخر الزمان، مردی از فرزندانم قیام می کند. نام و کنیه اش مانند من است. او زمین را پر از عدل می کند، چنان که پر از ستم شده است.

سبط بن جوزی در ادامه می نویسد: او همان مهدی است، و این حدیثی مشهور است». (۲۲۴)

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و دولت جهانی ایشان حتمی است:

المصنف ابن ابی شیبہ ۶۷۹/ ۸ از حضرت امیر (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «اگر از روزگار جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت را برمی انگیزد که دنیا را پر از عدل می کند، چنان که آکنده از ستم شده است». (۲۲۵)

در مسند بزار ۱۳۴/ ۲ آمده است: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت مرا برمی انگیزد که زمین را مملو از عدالت می کند، هم چنان که پر از جور شده است». (۲۲۶)

مسند احمد ۳۷۶/ ۱ و ۳۷۷: «ایام سپری نمی شود و روزگار به پایان نمی رسد، مگر آنکه مردی از اهل بیت که هم نام من است، بر عرب حکمرانی کند». (۲۲۷)

المعجم الکبیر ۱۶۸/ ۲۰ از عبد الله بن عمر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «روز ها و شب ها به پایان نمی رسد و اگر جز یک روز از دنیا باقی نمانده باشد، خدا مردی از امتم را برمی انگیزد که نام او همانند نام من است». (۲۲۸)

ابن حبان در صحیح خود ۵۷۶/ ۷ از ابو هریره از آن حضرت: «اگر جز یک شب از دنیا باقی نمانده باشد، مردی از اهل بیت پیامبر، در آن حکمرانی خواهد کرد». (۲۲۹)

این مضمون در منابع ما شیعیان از جمله در دلائل الامامة / ۲۵۵ چنین آمده است: «قیامت بر پا نمی شود مگر بعد از آنکه مردی از فرزندانم که نام او همانند نام من است، به حکومت برسد. او زمین را پر از عدل و داد می نماید، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است». (۲۳۰)

سنن الدانی / ۱۰۰ از ابو سعید روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «مردی از امت قیام می کند و به سنت عمل می نماید. خداوند برکت را از آسمان برایش فرو می فرستد و زمین برکتش را برای او بیرون می دهد. او زمین را پر از عدالت می کند، چنان که پر از ستم شده است. هفت سال بر این امت حکومت می کند و در بیت المقدس سکنی می گیرند». (۲۳۱)

المعجم الاوسط ۲ / ۱۵ از ابو سعید از آن حضرت: «مردی از اهل بیت قیام و به سنت حکم می کند. خدای (عز وجل) برای او از آسمان باران می فرستد و زمین برکت خود را برایش بیرون می دهد. به دست او زمین از داد و عدل پر می شود، چنان که از ستم و بیداد پر شده است. او بر این امت هفت سال حکومت می کند و در بیت المقدس سکنی می گیرند».

در منابع شیعی، شیخ طوسی در غیبت / ۱۱۱ از ابو سعید خدری: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز منبر می فرمودند: مهدی از عترت و اهل بیت من است. او در آخر الزمان خروج می کند. خداوند برای او باران را از آسمان فرو می فرستد و بذر زمین را بیرون می دهد، پس زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که مردم آن را از ستم و بیداد پر نمودند».

همان / ۱۱۳ از ابن مسعود از ایشان: «دنیا به پایان نمی رسد مگر پس از آنکه مردی از اهل بیت که مهدی گفته می شود، امر امت را به دست گیرد».

مهدی به حق، و از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) است:

سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۶۸ از سعید بن مسیب چنین نقل می کند: «ما نزد ام سلمه بودیم و مهدی را یاد کردیم، او گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مهدی به حق و از فرزندان فاطمه می باشد». (۲۳۲)

الفتن ابن حماد ۳۶۸/۱ از قتاده: «به سعید بن مسیب گفتم: آیا مهدی حق است؟ گفت: حق است، پرسیدم: از کدام قبیله است؟ گفت: از قریش، پرسیدم: از کدام تیره؟ گفت: بنی هاشم، گفتم: از کدام؟ پاسخ داد: از بنی عبد المطلب، گفتم: از کدام نسل؟ گفت: از فرزندان فاطمه». (۲۳۳)

الملاحم والفتن ابن طاووس ۱۶۴/ از کتاب فتن زکریا از سعید بن مسیب از ابن عباس آورده است: «مهدی از قریش است، گفتند: از چه تیره ای؟ گفت: از بنی هاشم، از فرزندان فاطمه (علیها السلام)».

ابن یوسف کرمی در فرائد فوائد الفكر ۶۵/ از قتاده چنین نقل می کند: «از سعید بن مسیب پرسیدم: آیا مهدی حق است؟ گفت: آری، حق است، ... از فرزندان فاطمه، پرسیدم: از کدام یک از فرزندان فاطمه؟ گفت: دیگر برایت کافی است». (۲۳۴)

غیبت شیخ طوسی ۱۱۴/ از جابر بن یزید جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «مهدی مردی از فرزندان فاطمه (علیها السلام) وگندمگون می باشد».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت زهرا را به مهدی (علیهما السلام) بشارت می دهند:

یکی از روایات شگفت آوری که اتباع خلافت نقل می کنند حدیثی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن با حضرت زهرا (علیه السلام) سخن می گویند واز مهدی یاد کرده، فضیلت و برتری عترت بر تمامی صحابه را ذکر می کنند، وبر وصایت وجانشینی امیر المؤمنین (علیه السلام) تصریح می نمایند.

این یکی از حجت ها و براهینی نبوی است که از تیررس دستگاه حاکم و اتباع آن به دور مانده است.

البته خشم و غضب ذهبی را برانگیخته ولذا در صدد تضعیف آن - به وسیله ی تضعیف هیشم بن حبیب - بر آمده است، اما علی رغم میل او بزرگان علمای جرح و تعدیل سنی مانند احمد بن حنبل، ابو عوانه، شعبه، اسحاق بن منصور، ابو زرعه، ابو حاتم و ابن حبان او را ثقه شمرده اند! (۲۳۵)

اهل سنت آن را با نقل هایی مشابه از ابو ایوب انصاری، ابو سعید خدری، سلمان، علی هلالی، ابن عباس و غیر اینان آورده اند، که ارائه ی آن به همراه طرق واسناد از صد صفحه متجاوز است.

المعجم الصغير طبرانی ۳۷/۱ از ابو ایوب انصاری نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «پیامبر ما بهترین پیامبران و پدر توست. شهید ما بهترین شهیدان و عموی پدرت حمزه است. کسی که دو بال دارد و با آن به هر جایی از بهشت که بخواهد پرواز می کند، از ماست و او پسر عموی پدرت جعفر است. دو سبط این امت حسن و حسین از ما هستند، و آنها پسران تو اند، مهدی نیز از ماست».

در المعجم الكبير ۵۲/۳ دو روایت از علی مکی هلالی آورده است: «در آن بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که منجر به وفات ایشان شد، خدمتشان رسیدم. فاطمه در کنار سر پیامبر نشسته بود. پس آن قدر گریه کرد که صدایش بلند شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او نگاه کرد و فرمود: محبوبم، ای فاطمه! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: از ظلم [امت] پس از شما می هراسم! فرمود: محبوبم! آیا نمی دانی که خدای (عز وجل) به زمین نگاهی کرد (۲۳۶) و پدرت را از آن برگزید و برای رسالت خویش برانگیخت، سپس نگاه دیگری کرد و شوهرت را از آن برگزید و به من وحی فرمود که تو را به ازدواج او درآورم؟ ای فاطمه! و ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت ویژگی به ما داده است که نه پیش از ما به کسی عطا نموده و نه پس از ما به کسی عطا خواهد کرد؛ من خاتم پیامبران، گرامی ترین آنان نزد خدا و محبوب ترین خلق او هستم که پدر تو هستم. وصی من بهترین اوصیاء و محبوب ترین ایشان نزد خداست که شوهر توست. شهید ما بهترین شهیدان و محبوب ترین آنها نزد خداست و او عمویت حمزة بن عبد المطلب است، او عموی پدرت و شوهرت است. آنکه دو بال سبز دارد و در بهشت همراه فرشتگان، هر جا که بخواهد پرواز می کند، از ماست، که پسر عموی پدرت و برادر شوهرت است. دو سبط این امت از ما هستند که پسران تو حسن و حسین و دو سرور جوانان اهل بهشت اند. سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد، پدر آن دو برتر از آنهاست.

ای فاطمه! سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث داشت، مهدی این امت از حسن و حسین است (۲۳۷) هنگامی که دنیا دچار فتنه و آشوب شود و فتنه ها پشت سر هم رخ دهند و راه ها قطع گردد [وامنیت نداشته باشد]، برخی بر برخی دیگر هجوم آورند، نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک بزرگ را احترام نماید، آنگاه خدای (عز وجل) از [نسل] حسن و حسین، کسی را برمی انگیزد که قلعه های گمراهی و قلب های بسته را فتح می کند. او در آخر الزمان - همان گونه که من در اول الزمان برای برپایی دین قیام کردم - بدان قیام می کند و دنیا را - همان طور که پر از جور شده است - پر از عدالت می نماید.

ای فاطمه! غمگین مباش و گریه نکن، زیرا خدای (عز وجل) از من به تو مهربان تر و رؤف تر است، و این به سبب جایگاه تو نزد من و موضع تو در قلب من است. خدا تو را به ازدواج همسری درآورده که از لحاظ حسب با شرافت ترین اهل بیت تست، بالاترین منزلت را در میان آنان دارد، مهربان ترین آنان با مردم، عادل ترین آنها در برپایی مساوات و آگاه ترین ایشان نسبت به امر داوری است. من از پروردگارم درخواست کردم که تو نخستین شخص از اهل بیتم باشی که [پس از وفاتم] به من ملحق می گردد.

علی بن هلال می گوید: وقتی پیامبر وفات نمود، فاطمه تنها هفتاد و پنج روز باقی ماند تا آنکه خدا او را به پیامبر ملحق نمود». (۲۳۸)

مناقب ابن مغازلی / ۱۰۱ از ابو ایوب آورده است: «رسول خدا بیمار شدند. فاطمه (علیها السلام) برای عیادت نزد آن حضرت رفت، در حالی که پیامبر بهبودی کامل نیافته بودند. وقتی خستگی وضعف رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را دید، گریه گلایش را گرفت و اشکش جاری شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به او فرمود: ای فاطمه! خدای (عز وجل) به زمین نگاهی نمود و پدرت را از آن برگزید و او را به پیامبری مبعوث کرد. سپس بار دوم بدان نگرست و شوهرت را از آن برگزید، پس به من وحی کرد، و من او را به ازدواج تو درآوردم و جانشینم قرار دادم. ای فاطمه! آیا نمی دانی به سبب کرامتی که نزد خدا داری تو را به ازدواج بردبارترین مردم، پیشگام ترین آنان در اسلام و داناترین آنها در آورد؟ فاطمه از این مطلب خوشحال و مسرور شد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای فاطمه! علی هشت منقبت عظیم دارد؛ ایمان به خدا و رسول، حکمت، همسری با تو، دو فرزند او حسن و حسین هستند، او امر به معروف و نهی از منکر می کند و بر طبق کتاب خدای (عز وجل) قضاوت می نماید.

ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که به ما هفت ویژگی داده شده که به هیچ یک از اولین و آخرین داده نشده و نخواهد شد؛ پیامبر ما برترین پیامبران است، که پدر توست. وصی ما بهترین اوصیاست، که شوهر توست. شهید ما بهترین شهداست، که عموی پدرتوست. کسی که دو بال دارد و در بهشت، هر جا که بخواهد با آنها پرواز می کند، از ماست، که جعفر پسر عموی توست. دو سبط این امت از ما هستند، که پسران تو اند. و سوگند به کسی که جانم به دست اوست، مهدی این امت از ماست».

سیوطی در مسند فاطمه / ۴۷ و ۹۳ نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند: «ای فاطمه! بر تو بشارت باد که مهدی از توست». ینابیع المودة / ۸۱ این حدیث را با قدری تفاوت از مناقب خوارزمی نقل می کند و در آن آمده است: «دو سبط و دو سرور جوانان اهل بهشت که دو پسر تو اند، از ما هستند، و قسم به کسی که جان من به دست اوست، همانا مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد، از فرزندان توست». (۲۳۹)

گنجی شافعی در البیان / ۵۰۱ از ابو هارون عبدی چنین نقل می کند: «نزد ابو سعید خدری رفتم و پرسیدم: آیا در جنگ بدر حضور داشتی؟ گفت: آری، پرسیدم: آیا از آنچه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی علی و فضل او شنیدی، برایم نمی گویی؟ گفت: آری، برایت می گویم.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیمار شدند. وقتی که مقداری بهبودی یافتند، فاطمه برای عیادت ایشان آمد. من هم سمت راست پیامبر نشسته بودم... مهدی امت که عیسی پشت سرش نماز می خواند، از ماست. آنگاه بر شانه ی حسین زد و فرمود: مهدی امت از نسل این فرزند است. دار قطنی، صاحب الجرح والتعديل چنین آورده است».

در منابع شیعی، امالی شیخ طوسی ۱/ ۱۵۴ از ابو ایوب انصاری آن را نقل می کند.

کمال الدین ۱/ ۲۶۲ از سلمان نقل می کند: «در آن بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که منجر به فوت ایشان شد، نزد آن حضرت نشسته بودم که فاطمه (علیها السلام) وارد شد... نخستین وصی پس از من برادرم علی است، آنگاه حسن و سپس حسین و بعد از او نه نفر از فرزندان حسین که در درجه ی من هستند...»

دخترم! ما اهل بیتی هستیم که خدای (عز وجل) شش خصلت به ما عطا فرموده است که به احدی غیر از ما نداده است...».

مقاتل الطالبین ۱/ ۹۷ از ولید بن محمد موقری آورده است: «همراه ابن شهاب زهری در منطقه ی رصافه (۲۴۰) بودم که بانگ طبل زنان را شنیدیم. او به من گفت: ولید! بین چه خبر است؟ از پنجره به پایین نگاه کردم و گفتم: سر زید بن علی است! ابن شهاب درست نشست و گفت: افراد این خاندان را شتاب و عجله هلاک نمود. پرسیدم: مگر اینان هم حکومت خواهند کرد؟ گفت: علی بن حسین از پدرش از فاطمه روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود: مهدی از فرزندان توست». (۲۴۱)

در دلائل الامامه ۲۳۴/ از ولید بن محمد موقری چنین روایت می کند: «نیم روز در رصافه بر در خانه ی زهری ایستاده بودم که طبل زنانی که سر زید بن علی را می چرخاندند گذشتند. پس زهری گریست و گفت: افراد این خاندان حکمرانی خواهند کرد، اما عجله [اینان را بدین روز انداخته است]. گفتم: ای ابوبکر! اینها هم حکومت می کنند؟ گفت: علی بن الحسین به نقل از پدرش برایم گفت که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه فرمود: مهدی از فرزندان توست».

کفایة الاثر ۶۲/ از جابر بن عبد الله: «در بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که منجر به وفاتشان شد، فاطمه کنار سر ایشان نشسته بود، پس چنان گریست که صدایش بلند شد. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دیده اش را به سوی فاطمه گشود و فرمود: محبوبم، فاطمه! چرا گریه می کنی؟ عرض نمود: از ستم [امت] پس از شما می هراسم! فرمود: محبوبم! گریه نکن، زیرا ما اهل بیتی هستیم که خدا هفت امتیاز به ما عطا نموده که به احدی پیش از ما و پس از ما نداده و نخواهد داد؛ من خاتم انبیاء و محبوب ترین خلق نزد خدایم، و پدر تو هستم.

جانشین من بهترین جانشینان و محبوب ترین آنان نزد خداست، که شوهر توست. شهید ما بهترین و محبوب ترین شهداء نزد خداست، که عموی توست. دو سبط این امت از ما هستند، که پسران حسن و حسین اند، و خدا از نسل حسین، نه امام می آورد که امین و معصوم اند. و مهدی این امت نیز از ماست.

آنگاه که دنیا گرفتار هرج و مرج شود، فتنه ها یکی پس از دیگری پدیدار گردند، راه ها ناامن شود، برخی بر برخی دیگر هجوم برند، پس نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک به بزرگ احترام بگذارد، خدا مهدی ما را - که نهمین امام از نسل حسین است - برمی انگیزد که دژ های گمراهی و قلب های فرو بسته را فتح می کند، و همان گونه که من در ابتدای زمان دین را اقامه نمودم، آن را در آخر الزمان برپا خواهد داشت، و زمین را چنان که پر از ستم شده است، از عدالت آکنده خواهد ساخت».

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت امیر را به حضرت مهدی (علیهما السلام) بشارت

می دهند:

دلائل الامامة / ۲۵۰ از انس بن مالک روایت می کند: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) [از خانه] بیرون آمدند و حضرت علی (علیه السلام) را دیدند، پس دست خود را میان دو کتف او گذاشته فرمودند: یا علی! اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن را چنان طولانی می کند تا مردی از عترت تو - که او را مهدی گویند - حکمرانی نماید. او به سوی خدای (عز وجل) هدایت می کند و عرب توسط او رهنمون می شوند، همان طور که تو کفار و مشرکان را از ضلالت هدایت نمودی.

آنگاه فرمودند: بر دو کف دست او نوشته است: با او بیعت نمایید که این بیعت با خداوند (عز وجل) است».

نعمانی در غیبت / ۹۲ از عبد خیر نقل می کند: «شنیدم امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمودند: یا علی! امامان را شد، هدایت شده و معصوم از فرزندان تو یازده تن هستند. نخستین آنها توئی و آخرینشان همانم من است. او خروج می کند و زمین را پر از عدل می نماید، همان سان که از جور و ظلم پر شده است.

مردی به نزد او می آید - و این در حالی است که اموال انباشته اند - و می گوید: ای مهدی! به من عطا کن، پس مهدی می گوید: برگیر». (۲۴۲)

همان ۵۷/ از حسن بن ابوالحسن بصری - به طور مرفوع - روایت می کند: «جبرئیل خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و گفت: ای محمد! خدای (عز وجل) تو را فرمان می دهد که فاطمه را به همسری علی برادرت در آوری، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم به سراغ ایشان فرستاد و فرمود: یا علی! من تو را به ازدواج فاطمه دخترم، بانوی بانوان عالمین که پس از تو محبوب ترین شخص نزد من است، در می آورم. از شما دو تن، دو آقای جوانان اهل بهشت و نیز شهیدانی که پس از من به خون آغشته می شوند و در زمین مورد ستم قرار می گیرند، به وجود خواهند آمد. آن نجیبان نورانی که خداوند به وسیله ی آنها ظلم را خاموش و حق را احیاء می کند و باطل را می میراند، تعداد آنان تعداد ماه های سال است و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امام حسین را به حضرت مهدی (علیهما السلام)

بشارت می دهند:

عقد الدرر ۲۴/ از ابو نعیم در صفة المهدی چنین روایت می کند: «حذیفه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ما سخنرانی کرد و از آنچه رخ خواهد نمود خبر داد، آنگاه فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای (عز وجل) آن روز را چنان طولانی می کند، تا مردی از فرزندانم را که همانم من است برانگیزد. سلمان فارسی برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله! از نسل کدام فرزندان؟ فرمود: از این فرزندم و با دست بر حسین زدند». (۲۴۳)

القول المختصر ۷/ این مضمون را چنین نقل می کند: «تا آنکه مردی از اهل بیت به حکومت رسد. نبردها بر دست او رخ می دهد و او اسلام را آشکار می کند. خداوند از وعده اش تخلف نمی کند و او سریع الحساب است».

گنجی در البیان ۵۱۰/ مشابه آن را از حذیفه چنین نقل می کند: «نام او نام من و اخلاق او همچون اخلاق من است. کنیه اش ابو عبد الله است. مردم بین رکن و مقام با او بیعت می کنند.

خداوند دین را به دست او باز می گرداند و برای او فتوحاتی خواهد داشت که به دنبال آن تنها گویندگان لا إله إلا الله بر روی زمین باقی خواهند ماند... فرمودند: از نسل این پسر، و با دست بر حسین (علیه السلام) زدند».

نگارنده: تنها در این روایت کنیه ی ابو عبد الله برای امام مهدی (علیه السلام) ذکر شده است، ولی صحیح و متواتر آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی ایشان فرموده است: کنیه ی او کنیه ی من است، یعنی ابو القاسم.

دلایل الامامة/ ۲۳۴ از ابو سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «قسم به کسی که جانم به دست اوست، مهدی این امت که عیسی پشت سرش نماز می خواند، از ماست. آنگاه دست خود را بر شانه حسین زدند و فرمودند: از این، از این» (۲۴۴). ابن میثم بحرانی در النجاة فی القيامة / ۱۶۷ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که به امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «این پسر امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامان نه گانه ایست که نهمین آنان قائم آنهاست. او حجت، پسر حجت، برادر حجت و پدر حجج نه گانه است».

البرهان / ۴۶ والدر النظیم / ۷۹۱ از سلمان فارسی چنین روایت می کنند: «خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدم و دیدم حسین بر روی زانوی ایشان نشسته و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گونه ها و دهان او را می بوسند و می فرمایند: تو آقا، پسر آقا و برادر آقائی، تو امام، پسر امام و برادر امامی، تو حجت [خدا]، برادر حجت و پدر حجج نه گانه ای که نهمین آنان قائم مهدی آنهاست».

عوامل العلوم، کتاب النصوص / ۱۴۶ از ابو سعید آورده است: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به حسین فرمودند: ای حسین! تو امام، پسر امام و برادر امامی و نه تن از فرزندان امامان ابرار هستند، که نهمین آنان قائم آنهاست. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! پس از شما چند امام خواهند بود؟ فرمودند: دوازده تن که نه تن آنها از نسل حسین هستند».

امیر المؤمنین امام حسین (علیهما السلام) را بشارت می دهند:

کمال الدین ۳۰۴/۱ از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: «ای حسین!

نهمین فرزند تو قائم به حق است که دین را اظهار می کند و عدالت را می گستراند.

امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: یا امیر المؤمنین! آیا چنین خواهد شد؟ فرمودند: آری، سوگند به آنکه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را به نبوت برانگیخت و او را بر تمامی آفریدگان برگزید، ولیکن پس از غیبت و حیرتی که در آن تنها مخلصانی که یقینی راسخ دارند و خداوند از آنان بر ولایت ما میثاق گرفته، ایمان را در قلوب آنها نوشته و آنان را با روحی از جانب خود تأیید نموده است، بر اعتقاد به او ثابت می مانند». (۲۴۵)

شیوه های ابتکاری پیامبر و امامان (علیهم السلام) برای شناساندن:

انسان، وقتی روایات مربوط به تفسیر آیه ی تطهیر، و تعیین خاندان و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) توسط آن حضرت را مشاهده می کند، در مقابل شگردی که ایشان برای معرفی آنان به کار گرفته اند، سر تعظیم فرود می آورد. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت امیر، صدیقه ی طاهره و حسنین (علیهم السلام) را حاضر می کنند، عبایی بر آنان پیچیده و آیه را تلاوت می کنند، آنگاه می فرمایند: اینان، اهل بیت منند و برای آنان دعا می کنند. ام سلمه می خواهد در میان آنان داخل شود، ولی آن حضرت عبا را از دست او می کشند - چنان که احمد بن حنبل روایت کرده است -.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از نزول این آیه، بارها و بارها در طول شش ماه - بنابر روایت احمد و دیگران - به در خانه ی امیر المؤمنین و حضرت زهرا (علیهما السلام) می آیند، آنان را برای نماز صبح بیدار و آیه تطهیر را تلاوت می کنند.

افزون بر این تعیین عملی، دلالت های واضح دیگری نیز در میان است که سنیان پاره ای از آن را نقل کرده اند و ما به صورت کامل. از جمله آنکه ایشان فرمودند: «علی، فاطمه، حسن، حسین و نه تن از نسل حسین که نهمین آنان مهدی آنهاست و زمین را مملو از عدل و داد می کند». (۲۴۶)

از دیگر ابتکارات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن است که در حجة الوداع حضرت علی (علیه السلام) را طلب نموده، او را بر فراز منبر بردند، دستش را بالا گرفتند و رسالت الهی را درباره ی او ابلاغ نمودند، آنگاه از مسلمین خواستند تا به ایشان تهنیت بگویند و به عنوان

ولایت و سرپرستی پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آن حضرت بیعت کنند! دیگر ابتکار ایشان گفتارها و فرمایشاتی است که درباره ی اهل بیت (علیهم السلام) دارند، از جمله آنکه فرمودند: «امامان پس از من دوازده تن هستند که در این تیره از هاشم کاشته شده اند، امامت جز بر آنان شایسته نیست و زمامداری غیر از ایشان نیز شایستگی ندارند». (۲۴۷)

هم چنین فرمودند: «امامان پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند، نه تن آنها از نسل حسین هستند که نهمین آنان قائم آنهاست. او در آخر الزمان قیام می نماید و زمین را پر از عدالت می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است». (۲۴۸)

و نیز فرمودند: «هنگامی که سه نام از امامان از فرزندان من - محمد، علی و حسن - پشت سر هم آیند، چهارمین آنها قائم مورد آرزو و انتظار است». (۲۴۹)

تعبیر بلیغ و مبتکرانه ی دیگری نیز از آن حضرت رسیده است، همچون: «مهدی از عترت من است»، «از اولاد فاطمه است»، «نهمین فرزند از نسل حسین»، «پسر بهترین کنیزان»، «خداوند تنها به ما [اهل بیت] آغاز نموده و تنها به ما ختم خواهد کرد»، «اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن را چنان طولانی می کند تا او را برانگیزد»، «او زمین را پر از عدل و داد می کند»، «ما فرزندان عبد المطلب آقایان اهل بهشتیم؛ من، علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین و مهدی».

امیر المؤمنین (علیه السلام) نسبت به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یازدهمین فرزند خود، بشارت می دهد:

کافی ۳۳۸/۱ از اصبع بن نباته نقل می کند: «حضور حضرت امیر (علیه السلام) رسیدم و ایشان را دیدم که متفکرانه با چوبی بر زمین می زند، عرضه داشتم: یا امیر المؤمنین! چه شده که شما را چنین می بینم، با حالت تفکر بر زمین می زنید؟ آیا به خلافت رغبت دارید؟ فرمودند: نه، به خدا سوگند که هیچ روزی نه در خلافت و نه در دنیا رغبت نداشتم، ولی در مولودی اندیشیدم که از نسل من و یازدهمین فرزندم خواهد بود، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد می آکند، هم چنان که از ستم و جور پر شده است.

برای او غیبت وحیرتی خواهد بود که گروه هایی در آن گمراه شده و گروه هایی دیگر رهنمون می شوند. گفتم: یا امیر المؤمنین! این حیرت و غیبت چقدر به طول می انجامد؟ فرمودند: مدّتی. گفتم: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، همان سان [و با همان قاطعیّت] که تو آفریده شده ای، و چگونه تو - ای اصبع! - آن را درک کنی؟ آنان بهترین های این امتند که با ابرار این عترت خواهند بود. پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ ایشان فرمودند: آنگاه خداوند هر آنچه را بخواهد انجام خواهد داد، چرا که او بداء ها، اراده ها، غایات و نهایاتی دارد». (۲۵۰)

در نقل اثبات الوصیة / ۲۲۹ چنین آمده است: «برای او غیبت و در امر او حیرتی است... و هنگامی که واسطه ی بین او و شیعیان ما مفقود شود [و دوران غیبت صغری که چهار تن سفارت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بر عهده دارند، به پایان رسد] حیرت و سرگردانی خواهد بود». (۲۵۱)

معانی الاخبار / ۵۸ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «پس از آنکه حضرت امیر (علیه السلام) بعد از نهروان به کوفه بازگشتند - و به ایشان خبر رسیده بود که معاویه ایشان را سب می کند، لعن می گوید و یارانش را به قتل می رساند - ایستادند و خطبه ای خواندند و بعد از آنکه حمد و ثنای الهی را به جای آورده بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) درود فرستادند و آنچه را که خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ایشان ارزانی داشته یاد نمودند، در سخنی طولانی فرمودند: و از فرزندان من مهدی این امت است». (۲۵۲)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بشارت می

دهند:

کمال الدین ۱ / ۳۱۶ از ابو سعید عقیصا از امام حسن مجتبی (علیه السلام) حدیثی طولانی را روایت می کند که در قسمتی از آن آمده است: «آیا ندانستید که هیچ یک از ما نیست مگر آنکه بیعت طاغوت زمانش را بر گردن داشته است، مگر قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد؟ خدای (عز وجل) ولادت او را مخفی و شخص او را غائب می نماید، تا وقتی که قیام می کند بیعت هیچ طاغوتی بر گردنش نباشد. او نهمین تن از فرزندان برادرم حسین می باشد و فرزند بانوی کنیزان. خدا عمر او را در غیبتش طولانی می گرداند، سپس به

قدرت خود او را در چهره ی جوانی کمتر از چهل سال آشکار می نماید. این برای آن است که بدانند خداوند بر همه چیز تواناست». (۲۵۳)

بشارت امام حسین (علیه السلام) به نهمین فرزندش امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

کمال الدین ۳۱۷/۱ از امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «قائم این امت، نهمین فرزند از فرزندان من است. اوست که غیبت می کند و هموست که زنده است و میراثش تقسیم می شود». (۲۵۴)

کفایة الاثر ۲۳۲/ از یحیی بن نعمان نقل می کند: «در حضور امام حسین (علیه السلام) بودم که مردی عرب که نقاب بر چهره داشت و بسیار گندمگون بود، وارد شد و گفت: ای پسر رسول خدا! سؤالی دارم، حضرت فرمودند: بپرس. او گفت: چقدر بین ایمان و یقین فاصله است؟ ایشان فرمودند: چهار انگشت، گفت: چسان؟ فرمودند: ایمان آن چیزی است که شنیده ایم و یقین آن است که دیده ایم و میان شنیدن و دیدن چهار انگشت فاصله است. (۲۵۵) او دوباره سؤال کرد: فاصله ی میان آسمان و زمین چه مقدار است؟ امام (علیه السلام) پاسخ دادند: یک دعای مستجاب. او گفت: بین مشرق و مغرب چطور؟ فرمودند: یک روز مسیر خورشید. پرسید: عزت انسان به چیست؟ ایشان فرمودند: بی نیازی از مردم. سؤال کرد: زشت ترین چیز چیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند: فسق پیرمرد، خشم سلطان، دروغ کسی که شرافت خانوادگی دارد، بخل غنی و حرص در عالم قبیح است.

عرض کرد: ای پسر رسول خدا! درست فرمودید. حال بفرمایید: امامان پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه تعدادند؟ فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل. گفت: آنان را نام ببرید. امام (علیه السلام) مدتی طولانی سر به زیر انداختند و بعد سر را بالا آورده فرمودند: آری به تو خبر می دهم، ای برادر عرب! همانا امام و خلیفه ی پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و حسن و منه تن از فرزندان من هستیم، آنان علی پسر من، پس از او پسرش محمد، بعد از او فرزندش جعفر، در پی او پسرش موسی، به دنبال او فرزندش علی، پس از او فرزندش محمد، بعد از او پسرش علی، در پی او پسرش

حسن و پس از او جانشین او مهدی - که نهمین تن از نسل من است و دین را در آخر الزمان برپا می دارد - هستند.

در این هنگام آن مرد عرب برخاست و گفت:

مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود * * * أبواه من علیا قریش وجدّه خیر الجدود

پیامبر بر پیشانی او دست کشید، پس گونه هایش لمعان و درخشش دارد

پدر و مادرش از مهتران قریش هستند و پدر بزرگ او بهترین پدر بزرگ ها.

کمال الدین ۱ / ۳۱۷ از امام حسین (علیه السلام) نقل می کند: «در نهمین از فرزندان من

سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل بیت است و خداوند تبارک

و تعالی امر [قیام] او را در یک شب سامان می دهد». (۲۵۶)

همان ۱ / ۳۱۷ از عبد الرحمن بن سلیط: «امام حسین (علیه السلام) فرمودند: از ما دوازده

مهدی است که اولین آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرینشان نهمین تن از

فرزندان من. هموست که حق را برپا می دارد. خداوند به دست او زمین را پس از مرگ آن زنده

و دین حق را بر تمامی ادیان غالب می گرداند، اگرچه مشرکان را ناخوش آید.

او غیبتی دارد که در آن گروه هایی از دین برمی گردند و گروه هایی دیگر بر آن استوار می

مانند، آنان مورد آزار و اذیت قرار می گیرند و به آنها گفته می شود: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ

صَادِقِينَ (۲۵۷)، این وعده ی چه زمانی محقق می شود، اگر شما راستگویانید؟

آگاه باشید کسی که در غیبت او بر آزار و تکذیب صبور باشد، به مانند کسی است که با

شمشیر در حضور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مجاهدت کند». (۲۵۸)

اثبات الهداة ۳ / ۵۶۹ از اثبات الرجعة فضل بن شاذان از امام باقر از امام حسین (علیهما

السلام) روایت می کند: «خداوند قائم ما را آشکار می کند، پس او از ظالمین انتقام می گیرد.

گفتند: ای فرزند رسول خدا! قائم شما کیست؟ فرمودند: هفتمین شخص از نسل فرزندانم محمد

بن علی. او حجت بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی

فرزند من است. اوست که مدتی طولانی غائب می شود، سپس ظهور نموده و زمین را از عدل

وداد پر می کند، همان طوری که از ظلم و جور پر شده است».

امام زین العابدین (علیه السلام): گویا صاحب شما را می بینم که بر فراز نجفتان بر آمده است:

شیخ مفید (رحمه الله) در امالی / ۴۵ از ابو خالد کابلی روایت می کند: «امام سجاد (علیه السلام) به من فرمودند: ای ابا خالد! قطعاً فتنه هایی به مانند پاره های شب تاریک رخ خواهد داد که تنها کسانی که خداوند میثاقشان را گرفته است از آن نجات می یابند، آنان چراغ های هدایت و چشمه های دانش هستند که خدا از هر فتنه ی تاریکی آنان را رهایی می بخشد. گویا صاحب شما را می بینم که بر فراز شهر نجفتان - پشت کوفه - در میان سیصد و بیش از ده مرد بر آمده است، جبرئیل در سمت راست او، میکائیل سمت چپ و اسرافیل جلوی او هستند. او پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه دارد و آن را گشوده است، آن را بر هیچ گروهی فرود نمی آورد مگر آنکه خداوند عزیز و جلیل آنان را هلاک می گرداند».

هفتمین امام از فرزندان امام باقر (علیه السلام):

کفایة الاثر / ۲۹۷ از زید بن علی نقل می کند: «نزد پدرم علی بن الحسین (علیهما السلام) بودم که جابر بن عبد الله انصاری وارد شد. در حالی که با پدرم سخن می گفت، برادرم محمد از یکی از اتاق ها بیرون آمد. جابر به او چشم دوخت، سپس برخاست و گفت: ای پسر! پیش بیا و او هم آمد، آنگاه گفت: برگرد و او برگشت، جابر گفت: شمائلی مانند شمائل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). ای پسر! نامت چیست؟ فرمود: محمد، جابر پرسید: پسر کیستی؟ ایشان فرمودند: پسر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، جابر گفت: پس تو باقری. در این هنگام بر روی دست و پای ایشان افتاد و سر و دست او را بوسید و گفت: ای محمد! رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر تو سلام فرستاد. ایشان فرمودند: بهترین سلام بر رسول خدا و بر تو - ای جابر! - به جهت آنکه سلام [آن حضرت] را رساندی. آنگاه جابر به جای خود بازگشت و به سخن گفتن با پدرم ادامه داد، او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی به من فرمودند: ای جابر! زمانی که فرزندم باقر را دیدی سلام مرا به او برسان، همانا او همانم و شبیه ترین مردمان به من است، دانش او و دانش من و فرمان او فرمان من است، هفت تن از فرزندان او امینان، معصومان و امامان ابرارند و هفتمین ایشان

مهدی آنهاست که زمین را از عدل و داد آکنده می کند، همان سان که از ستم و جور آکنده شده است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۲۵۹)، و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کنند و به ایشان انجام کار های نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ی ما بودند».

همان / ۲۵۰ از ابو مریم عبد الغفار بن قاسم آورده است: «به حضور مولایم امام باقر (علیه السلام) رسیدم. برخی از شیعیان نزد ایشان بودند. پس سخن از اسلام به میان آمد و من گفتم: آقای من! کدام اسلام افضل است؟ حضرت فرمودند: کسی که مؤمنان از زبان و دست او در سلامت و امان باشند. پرسیدم: برترین اخلاق چیست؟ فرمودند: صبر و سخاوت. عرض کردم: ایمان کدام یک از مؤمنان کاملتر است؟ پاسخ دادند: خوش اخلاق ترین آنها. گفتم: کدام جهاد برتر است؟ فرمودند: کسی که اسبش پی و خورش ریخته شود. عرضه داشتم: کدامین نماز افضل است؟ فرمودند: آنکه دعا و خشوع بیشتری دارد. پرسیدم: کدام صدقه برتر است؟ پاسخ دادند: آنکه از چیزی که خدای (عز وجل) برایت حرام کرده، دوری کنی.

گفتم: آقای من! درباره ی ورود نزد سلطان چه می فرمایید؟ فرمودند: چنین امری را برای تو [روا] نمی بینم. عرضه داشتم: من گاهی به شام مسافرت می کنم و نزد ابراهیم بن ولید می روم. امام (علیه السلام) فرمودند: ای عبد الغفار! ورود تو بر سلطان سه چیز را در پی دارد: محبت دنیا، فراموشی مرگ و کم رضایتی به آنچه خداوند قسمت نموده است.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! من خانواده دارم و به آن سرزمین برای تجارت و کسب منفعت می روم، نظر شما چیست؟ فرمودند: ای بنده ی خدا! من تو را به ترک دنیا امر نمی کنم، بلکه به ترک گناهان فرمان می دهم. ترک دنیا فضیلت است ولی ترک گناهان فریضه و واجب، و تو بیش از آنکه به کسب فضیلت نیاز داشته باشی به کسب فریضه نیازمندی.

در این هنگام دست و پای ایشان را بوسه دادم و گفتم: پدر و مادرم فدای شما، ای فرزند رسول خدا! دانش صحیح را تنها نزد شما می یابیم. سنّ من بالا رفته و استخوانم سست شده است ولی آنچه را که باعث مسرّتم شود در شما نمی یابم، شما را می بینم که کشته و آواره می شوید

و در بیم و هراس به سر می برید. من دیر زمانی است که انتظار قائم شما را می کشم و می گویم: امروز یا فردا ظهور می کند.

ایشان فرمودند: ای عبد الغفار! قائم ما هفتمین نفر از نسل من است و این زمان، زمان ظهور او نیست، پدرم از پدرش و ایشان از پدرانش روایت می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: همانا امامان پس از من دوازده نفرند، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل، نه تن ایشان از نسل حسین هستند و نهمین شخص قائم آنهاست. او در آخر الزمان خروج می کند و زمین را همان سان که از ستم و ظلم پر شده، از عدالت مملو می نماید.

گفتم: اگر چنین باشد، پس از شما چه کسی [امام] خواهد بود؟ فرمودند: جعفر که سید اولاد من و پدر امامان است و در گفتار و کردار صادق می باشد. ای عبد الغفار سؤال بزرگی پرسیدی و البته که تو شایسته ی آنی که پاسخ را دریافت کنی.

آنگاه فرمودند: بدانید که کلید های دانش پرسش است و این بیت را خواندند:

شفاء العَمَى طول السؤال وإِنَّمَا * * * تَمَامُ الْعَمَى طَوْلُ السَّكُوتِ عَلَى الْجَهْلِ

درمان نابینایی [جهل] طول پرسش است، و تنها دلیل نابینایی طول سکوت در حالت جهل و نادانی است».

بشارت امام صادق (علیه السلام) به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ششمین

فرزندشان:

کمال الدین ۳۳/۱ از سید بن محمد حمیری نقل می کند: «من غلو می کردم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم. برهه ای از زمان را در این گمراهی به سر بردم تا آنکه خداوند به واسطه ی جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) بر من منت نهاد و از آتش رهانیده به راه صحیح راهنمایی فرمود.

پس از آنکه با دلایل و معجزاتی که از آن حضرت مشاهده نمودم، ثابت شد که او حجت خدا بر من و جمیع اهل زمان، و امامی است که خدا اطاعت و پیروی از او را واجب نموده است، خدمت ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا! از پدرانت (علیهم السلام) روایاتی پیرامون غیبت رسیده است، بفرمایید که مربوط به چه کسی خواهد بود؟ ایشان فرمودند: غیبت برای

ششمین فرزند از نسل من - که دوازدهمین تن از امامان هدایتگر پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است و نخستین ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها قائم به حق بقیت الله در زمین و صاحب الزمان - خواهد بود. به خدا سوگند اگر او به مقداری که نوح در قومش بود، در غیبت بماند از دنیا نمی رود مگر پس از آنکه ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد کند، همان طوری که پر از ظلم و ستم شده است.

سید حمیری گوید: هنگامی که این سخن را از مولای خود امام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) شنیدم، بر دستان او به درگاه خدای تعالی توبه کردم و قصیده ای را که ابتدای آن چنین است، سرودم:

أيا راكباً نحو المدينة جَسْرَةً * * * عذافرةً يطوى بها كل سبب
 إذا ما هداك الله عاينت جعفرًا * * * فقل لولي الله وابن المهذب
 ألا يا أمين الله وابن أمينه * * * أتوبُ إلى الرحمن ثم تأوُّبِي
 إليك من الأمر الذي كنت مطمئناً * * * أحارب فيه جاهداً كل معرب
 وما كان قولي في ابن خولة مطمئناً * * * معاندةً مني لنسل المطيب
 ولكن روينا عن وصي محمد * * * وما كان فيما قال بالمتكذب
 بأن وليَّ الأمر يفقد لا يرى * * * ستيراً كفعل الخائف المترقب
 فتقسم أموال الفقيد كأنما * * * تغيبه بين الصفيح المنصب
 فيمكث حيناً ثم ينبع نبعةً * * * كنبعة جدي من الأفق كوكب
 يسير بنصر الله من بيت ربه * * * على سؤدد منه وأمر مسبب
 يسير إلى أعدائه بلوائه * * * فيقتلهم قتلاً كحرَّان مغضب
 فلما روى أنَّ ابن خولة غائبٌ * * * صرفنا إليه قولنا لم نكذب
 وقلنا هو المهدي والقائم الذي * * * يعيش به من عدله كل مُجذب
 فإن قلت لا فالحق قولك والذي * * * أمرت فحتم غير ما متعصب
 وأشهد ربي أن قولك حجة * * * على الناس طراً من مطيع ومذنب
 بأن وليَّ الأمر والقائم الذي * * * تطلع نفسي نحوه بتطرب

له غيبةً لا بد من أن يغيبها * * * فصلّى عليه الله من متغيب
فيمكث حيناً ثم يظهر حينه * * * فيملك من فى شرقها والمغرب
بذاك أدين الله سرّاً وجهراً * * * ولست وإن عوتبت فيه بمعتب

ای کسی که سوار بر شتری تندرو و تنومند که با آن هر بیابانی در نوردیده می شود، رهسپار
مدینه ای:

اگر خداوند تو را هدایت کرد و جعفر را دیدی، به آن ولیّ خدا و فرزند امام پاک و مطهر بگو:
بدان ای امین خدا و پسر امین او! که من به درگاه خداوند رحمان توبه می کنم، و آنگاه بازگرد
از آن عقیده ای که بر آن پافشاری داشتم و آشکارا با مخالفان آن ستیزه می کردم، به سوی
شما باز می گردم

باوری که من درباره ی پسر خوله [محمد بن حنفیه] داشتم و بر آن اصرار می ورزیدم، به خاطر
عناد با خاندان پیامبر پاک نبود

ولیکن [بدان جهت بود که] از وصیّ پیامبر روایت کرده ایم و او در آنچه گفته دروغ نگفته
است

او گفته که ولیّ امر مفقود و مستور می شود، به مانند کسی که هراسان و منتظر است
پس اموال او را قسمت می کنند، چنان که گویا در میان خروار ها خاک دفن شده است
او مدت زمانی درنگ می کند و آنگاه مانند ستاره ی جدی که از پشت افق آشکار می شود،
ظهور می کند

پس با نصرت الهی و سیادت و اسبابی آماده از خانه ی پروردگارش حرکت می کند
او با پرچمش به سوی دشمنان می رود و مانند تشنه ی غضبناک آنان را می کشد
و از سویی برایمان روایت شد که پسر خوله غائب است، پس سخن خود را بر او تطبیق نمودیم
و قصد دروغ پردازی هم نداشتیم

و گفتیم که او مهدی وقائم است که هر قحطی زده ای از برکت عدالت او [به خوبی و خوشی]
زندگی می کند

حال اگر بگویی که چنین نیست، سخن شما حق و فرمان شما قطعی است و هیچ تعصّبی هم

وخدا را گواه می گیرم که گفتار شما بر تمام مردمان حجت است، چه مطیعان و چه سرکشان: که ولی امر وقائمی که جان من با اشتیاق در طلب او در طرب است غیبتی دارد که گزیری از آن نیست، پس خداوند بر آن غائب درود فرستد او برهه ای درنگ می کند و سپس ظهور نموده و حاکم همه ی مردم شرق و غرب خواهد شد من در نهان و آشکار چنین اعتقادی به درگاه خدا دارم و اگرچه نسبت به آن سرزنش شوم، تأثیری در من نخواهد داشت». (۲۶۰)

امام کاظم (علیه السلام): قائم، پنجمین فرزند من است:

کمال الدین ۳۶۱/۲ از یونس بن عبد الرحمن روایت می کند: «به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمودند: من قائم به حق هستم، اما قائمی که زمین را از وجود دشمنان خدای (عز وجل) پاک می کند و آن را هم چنان که از ستم و جور پر شده، از داد می آکند، پنجمین فرزند من است. به سبب بیم بر جان خویش، غیبتی خواهد داشت که به درازا می انجامد و در آن گروه هایی از دین برمی گردند و گروه هایی دیگر بر آن استوار می مانند.

و چنین ادامه دادند: خوشا به حال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به ریسمان ما دست انداخته و بر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما استوارند، آنان از ما هستند و ما نیز از ایشانیم، آنها به ما به عنوان امامان رضایت داده اند و ما به ایشان به عنوان شیعه. خوشا به حال ایشان، باز خوشا به حال ایشان، به خدا قسم آنان روز قیامت در درجه ی ما خواهند بود». (۲۶۱)

مرحوم کلینی در کافی ۳۳۶/۱ به سند صحیح از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند: «وقتی پنجمین شخص از نسل هفتمین [امام] غائب شد، تقوای خدا پیشه کنید و نسبت به دینتان مراقب باشید، مبادا کسی شما را از آن جدا سازد.

فرزندانم! البته که برای صاحب این امر [امامت] غیبتی خواهد بود و تا آنجا ادامه خواهد یافت که کسی که به امامت اعتقاد می داشت، از این اعتقاد باز می گردد! همانا این امر امتحانی است که خدای (عز وجل) خلق را بدان می آزماید. اگر پدران و اجداد شما دینی بهتر از این

دین می شناختند، هر آینه از آن پیروی می کردند. [راوی گوید:] عرضه داشتم: آقای من! پنجمین از نسل هفتمین کیست؟ فرمودند: پسر من! خرد های شما از درک آن کوچکتر است و عقول شما گنجایش آن را ندارد، ولیکن اگر زنده ماندید، او را خواهید دید». (۲۶۲)

غیت نعمانی / ۱۵۴ / والهدایة الکبری / ۳۶۱ نیز آن را نقل می کنند، در ادامه ی آن آمده است: «من هفتمین هستم، پسر من علی الرضا هشتمین [امام]، پسرش محمد نهمین، پسر او علی دهمین، پسر او حسن یازدهمین و فرزند او محمد که همنام و هم کنیه ی جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است، مهدی و پنجمین پس از هفتمین است.

در این هنگام گفتم: آقای من! خداوند گره از امور شما بگشاید، همان گونه که گره از کار من گشودید». (۲۶۳)

امام رضا (علیه السلام) به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چهارمین فرزند از نسل خود بشارت می دهند:

کمال الدین ۳۷۶/۲ از ریان بن صلت نقل می کند: «به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمودند: من صاحب الامر [امامت] هستم، اما نه آنی که زمین را از عدل پر می کند، چنان که از ستم آکنده شده است. با وجود این ضعف بدنی که در من می بینی چگونه من آن صاحب الامر باشم؟ وقائم کسی است که زمانی که خروج کند در سنّ پیران باشد و در چهره ی جوانان. او بدنی قوی دارد بسانی که اگر دست خود را به سوی بزرگترین درخت زمین دراز نماید، آن را بر خواهد کند، و اگر در میان کوه ها فریاد زند، صخره های آن را از جای بر خواهد کند.

او عصای موسی وانگشتی سلیمان را به همراه دارد. او چهارمین فرزند از نسل من است که خداوند هر آن قدر که بخواهد، او را در ستر خود غائب می دارد، آنگاه او را آشکار می کند و به دستش زمین را پر از عدل و داد می نماید، همان گونه که پر از ستم و بیداد شده است». (۲۶۴)

همان ۳۷۱/۱ از حسین بن خالد: «امام رضا (علیه السلام) فرمودند: کسی که ورع ندارد دین ندارد و کسی که تقیه نمی کند ایمان ندارد، همانا گرامی ترین شما کسی است که بیشتر به تقیه

عمل کند. گفتند: ای فرزند رسول خدا! تا چه زمانی؟ فرمودند: تا روز وقت معلوم که روز خروج قائم ما اهل بیت است. پس هر کسی که پیش از خروج او تقيه را ترک کند، از ما نیست! پرسیدند: ای پسر رسول خدا! قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمودند: چهارمین تن از نسل من، پسر بانوی کنیزان که خدا به او زمین را از هر ستمی پاک و از هر ظلمی تطهیر می نماید. او کسی است که مردم در ولادت یافتن او تردید می کنند. پیش از ظهورش غیبت می کند و هنگامی که ظهور کند زمین را به نور خود روشن می نماید و میزان عدل را در بین مردم قرار می دهد و در پی آن هیچ کسی به دیگری ظلم نخواهد نمود.

هموست که زمین برایش در هم پیچیده می شود و سایه ای ندارد. اوست که منادی از آسمان ندا می کند و به سوی او فرا می خواند و تمامی اهل زمین آن را می شنوند، [آن منادی] می گوید: بدانید، حجت خدا در کنار خانه ی خدا ظهور کرده است، پس، از او پیروی کنید که حق با او و در اوست، و این فرمایش خدای (عز وجل) است: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ** (۲۶۵)، اگر بخواهیم آیه و نشانه ای از آسمان برای ایشان فرو می فرستیم که گردن هایشان در برابر آن خاضع گردد، دولت اهل بیت در این آیه همان آیه است». (۲۶۶)

اثبات الوصية / ۲۲۷ از حسن بن محبوب روایت می کند که امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «گزیری نیست از فتنه ای رمیده و سخت که [چهره ی واقعی] نزدیکترین کسان و دوستان شخص، آشکار می شود، و این زمانی خواهد بود که شیعه سومین فرزند از نسل مرا [مقصود امام عسکری (علیه السلام) است که با شهادت ایشان دوران غیبت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و حیرت شیعیان آغاز شد] از دست دهند. اهل آسمان و زمین بر او می گریند. و پس از کلامی طولانی فرمودند: گویا آنها را می بینم در حالی که در بدترین حالت هستند و سه ندا شنیده اند؛ ندای نخست آن است که ای گروه مؤمنان! قیامت نزدیک شد. دوم آن است که آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است. و سوم آن است که در مطلع خورشید پیکری آشکار و مشاهده می شود که می گوید: خداوند فلانی را برانگیخته است، پس، از او بشنوید و فرمان برید». (۲۶۷)

نعمانی در غیبت / ۱۸۰ مشابه آن را نقل می کند و در آن آمده است: «امام رضا (علیه السلام) به من فرمودند: ای حسن! فتنه ای رمیده و سخت خواهد بود که نزدیکترین کسان و دوستان در آن خود را می بازند. این زمانی رخ خواهد داد که شیعیان سومین فرزند از نسل مرا نیابند. در نبود او اهل زمین و آسمان محزون می شوند. چه بسیار مرد وزن مؤمنی که در نبود او متأسف، انده گین و حیرانند.

سپس سر به زیر افکندند و پس از مدتی بالا آورده فرمودند: پدر و مادرم فدای همان جدم و شبیه من و موسی بن عمران، جامه هایی از نور دربردارد که از پرتو نور قدس می درخشد. گویا آنها را می بینم در حالی که در ناامیدترین حالات به سر می برند و ندا شده اند - بسانی که کسانی که دور هستند به مانند آنان که نزدیک هستند، آن را می شنوند -، آن ندا رحمتی برای مؤمنان است و عذابی برای کافران.

عرضه داشتیم: پدر و مادرم به فدای شما، آن ندا چیست؟ فرمودند: سه صدا در ماه رجب خواهد بود؛ اولی آنکه بدانید لعنت خدا بر ظالمان است. دوم آنکه ای گروه مؤمنان! قیامت نزدیک شده است. و سوم آنکه پیکری آشکار را در مطلع خورشید مشاهده می کنند که ندا می کند: بدانید، خداوند فلانی را برای به هلاکت رساندن ظالمین برانگیخته است. در این هنگام است که فرج برای مؤمنین می آید و خدا قلب های آنان را شفا می بخشد و کینه ی دل هایشان را می زداید».

بشارات امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری (علیهم السلام) نیز خواهد آمد.

فصل (۷): برنامه ی الهی / جایگاه حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در برنامه ی الهی

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): خدا تنها به ما آغاز کرد و فقط به ما ختم خواهد نمود:

الفتن ۳۷۰/۱ چند روایت از حضرت امیر (علیه السلام) آورده که می فرماید: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدم: مهدی از ما امامان هدایتگر است یا از غیر ما؟ فرمود: از ماست. دین تنها به ما ختم می شود، همان طور که تنها به ما آغاز شد. مردم فقط به دست ماست که از گمراهی فتنه نجات می یابند، همان سان که از گمراهی شرک نجات یافتند، و تنها به ماست که خداوند در میان دل های آنها پس از عداوت فتنه، الفت در دین برقرار خواهد

ساخت، همان گونه که پس از عداوت شرک، بین دل و دین ایشان الفت ایجاد کرد». ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة ۲۰۶/۹ ذیل خطبه ی ۱۵۷ می نویسد: «این روایت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است، بسیاری از محدثان آن را از حضرت علی (علیه السلام) آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمودند: خدا جهاد با کسانی که دچار فتنه می شوند را بر تو واجب کرده، چنان که جهاد با مشرکان را بر من واجب نمود... پرسیدم: یا رسول الله! این کسانی را که پس از شما به فتنه درمی افتند، چه عنوانی دهم، فتنه یا ارتداد؟ فرمود: فتنه ای که در آن سرگردان می مانند تا آنکه عدالت آنها را دریابد.

عرض کردم: یا رسول الله! عدالت از ناحیه ی ما ایشان را درمی یابد یا از غیر ما؟ فرمودند: بلکه از سوی ما، خداوند تنها به ما آغازیده و تنها به ما ختم خواهد نمود، و [همان سان که] تنها به واسطه ی ما میان دل ها - پس از آنکه گرفتار شرک بودند - الفت ایجاد نمود، تنها به ماست که پس از فتنه نیز میان دل ها الفت برقرار خواهد ساخت. در این هنگام من گفتم: الحمد لله برای فضیلتی که به ما بخشیده است». (۲۶۸)

الفتن ۳۷۵/۱ از سالم نقل می کند: «نجده در نامه ای به ابن عباس از او درباره ی مهدی سؤال کرد و او چنین پاسخ داد: خدا این امت را با نخستین فرد اهل بیت هدایت کرد و با آخرین ایشان، آنها را نجات می بخشد. در زمان وی حتی دو بز شاخ دار یا بی شاخ هم با یکدیگر نمی جنگند».

مشابه مضمون حدیث حضرت امیر (علیه السلام) در منابع ما نیز آمده است. علی بن بابویه قمی در الامامة والتبصرة ۹۲/۱ از حارث بن نوفل آورده است: «حضرت امیر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: یا رسول الله! امامان هدایتگر از ما هستند یا از غیر ما؟...». (۲۶۹)

شیخ مفید در امالی ۲۸۸/۱ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «وقتی که إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد، به من فرمود: یا علی! یاری خدا و فتح فرا رسیده است. یا علی! هدایت پیروی از دستور خداست و نه پیروی از هوی و رأی [غیر

او]. گویا می بینم که تو با گروهی مواجه می شوی که قرآن را تأویل می برند و به شبهات دامن می زنند، شراب را به عنوان نبیذ، کم فروشی را با [پرداخت] زکات ورشوه را به نام هدیه حلال می شمارند!

عرضه داشتم: ای رسول خدا! هنگامی که آنان مرتکب چنین اموری شوند، مرتدّند یا اهل فتنه؟ فرمودند: آنان اهل فتنه ای هستند که در آن سرگردان می مانند تا آنکه عدالت آنها را دریابد. گفتم: یا رسول الله! عدالت از ناحیه ی ما و یا از سوی غیر؟ فرمودند: بلکه از جانب ما، خداوند تنها به ما آغازیده است و فقط به ما به پایان خواهد رسانید. او تنها به واسطه ی ما در میان دل ها - پس از آنکه گرفتار شرک بودند - الفت ایجاد نمود، و فقط به ماست که پس از فتنه در میان دل ها الفت برقرار خواهد ساخت.

در این هنگام من گفتم: الحمد لله برای فضیلتی که به ما بخشیده است».

نگارنده: ختم و به پایان رسیدن در این حدیث به معنای آن است که برنامه ی الهی و هدف او در اوج خود به ثمر خواهد نشست. نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) سرآغاز آن بود و بر دستان حضرت مهدی بقیت الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به اوج خود خواهد رسید. خدای متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۲۷۰)، اوست که رسول خود را به هدایت و دین حق ارسال نمود تا آن را بر همه ی ادیان غالب نماید، اگرچه مشرکان خوش نداشته باشند».

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پایان بخش تمامی اسرار:

ابن شعبه ی حرانی (رحمه الله) در تحف العقول / ۱۷۱ وصیت نامه ی امیر المؤمنین (علیه السلام) به کمیل بن زیاد (رحمه الله) را روایت می کند، و عماد الدین طبری امامی (رحمه الله) در بشارة المصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) لشیعة المرتضی (علیه السلام) / ۲۴ گزیده ای از آن را می آورد. این وصیت نامه طولانی و مملو از دانش و حکمت است. در پاره ای از آن آمده است: «سعید بن ارطاة گوید: کمیل بن زیاد را دیدم و درباره ی فضیلت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از او پرسیدم. او گفت: آیا می خواهی تو را از وصیتی که ایشان به من فرمودند - واز دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر می باشد - آگاه کنم؟ گفتم: آری و او

گفت: حضرت علی (علیه السلام) به من فرمودند:

ای کمیل! هر روز نام خدا را [بر زبان] آور و بگو: لا حول ولا قوة إلا بالله. بر خدا توکل کن و ما را به یاد آور و نام ما را ذکر کن...

ای کمیل! خداوند رسولش را ادب آموخت و ایشان هم مرا، من نیز مؤمنان را ادب می آموزم و آن را برای شریفان به ارث می گذارم.

ای کمیل! هیچ علمی نیست، مگر آنکه من آن را در می گشایم و هیچ رازی نیست، مگر آنکه قائم (علیه السلام) آن را به پایان می رساند، ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۷۱)، فرزندانی که بعضی از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست. ای کمیل! فقط از ما فراگیر تا از ما باشی!

ای کمیل! تو در هر حرکتی نیازمند معرفت و شناخت هستی...

ای کمیل! شما از دشمنانتان بهره مندید، به شادی آنان شادید، به آشامیدن آنها می آشامید، به خوردن آنان می خورید و در جا هایی که آنها وارد می شوند، وارد می شوید و چه بسا که بر نعمت ایشان دست یابید. آری به خدا قسم که این علی رغم ناخوشنودی آنهاست، ولی خدای (عز وجل) یاور شماست و آنان را وامی گذارد.

به خدا زمانی که روز شما فرا رسد و صاحبان ظهور نماید، آنها با شما نمی خورند و در جا هایی که شما وارد می شوید، وارد نمی شوند، در های شما را نمی کوبند، به نعمت های شما دست نمی یابند و ذلیل و نومید خواهند بود مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخْذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا (۲۷۲)، [ایشان] از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد.

ای کمیل! فریب قومی را نخور که نماز خود را طول می دهند، همواره روزه می دارند و صدقه می دهند و گمان می کنند موفقند.

ای کمیل! به خدا سوگند می خورم که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: وقتی شیطان قومی را به طرف کار های زشتی چون زنا و شرابخواری و مانند آن - از دشنام و گناهان - بکشاند، عبادت شدید، خشوع، رکوع، خضوع و سجود را خوشایندشان می کند، آنگاه آنان را به ولایت و سرپرستی پیشوایانی که به سوی آتش فرا می خوانند و روز قیامت یاری نمی شوند، و

می دارد.

ای کمیل! [ایمان برخی] ثابت است و [ایمان برخی دیگر] به صورت ودیعه، پس بر حذر باش که مبادا از کسانی باشی که [ایمان] نزد آنها ودیعه است. تنها در صورتی شایستگی ثبوت آن را داری که در مسیر روشنی که تو را به کج راهه نمی برد، واز طریقی که ما تو را بر آن داشتیم وبدان هدایت نمودیم، جدا نمی سازد، استوار بمانی.

ای کمیل! هیچ نبردی جز با حضور امامی عادل و هیچ غنیمتی جز با وجود امامی فاضل نخواهد بود.

ای کمیل! اگر پیامبری ظهور نکرده بود و مؤمنی پارسا روی زمین بود، آیا در دعوت به سوی خدا خطا کرده یا نه؟ بلی، به خدا سوگند خطا کرده است مگر زمانی که خدا او را بگمارد و برای دعوت شایستگی دهد.

ای کمیل! دین برای خداست، پس فریب سخنان امت فریفته ای را که پس از هدایت گمراه شدند و بعد از آنکه پذیرفتند انکار نمودند، مخور.

ای کمیل! دین برای خدای متعال است، بنابراین از کسی نمی پذیرد که آن را برپا دارد، مگر آنکه رسول، نبی و یا وصی باشد.

ای کمیل! این [مقام اقامه ی دین] همان نبوت و رسالت و امامت است، و غیر از ایشان [کسانی که در این صدد بر آیند،] تنها کسانی هستند که خود را به حکومت رسانده اند، به زور چیره شده اند، گمراهند و تجاوزگر.

ای کمیل! مسیحیان و یهودیان نه فاعلیت خدای تعالی را انکار کردند و نه موسی و عیسی را، ولیکن افزودند، کاستند، تحریف نمودند و به کج راهه رفتند، پس مورد لعنت و خشم قرار گرفتند و توبه هم ننمودند...

ای کمیل! بعد از نماز عصر نیمه ی ماه رمضان که بسیاری از مهاجر و انصار جمع بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر بالای منبر در حالی که بر روی پاهایشان ایستاده بودند، اعلان کردند: علی از من است، دو پسر از او هستند، و پاکان از من و ایشان. آنان پس از مادرشان پاکانند. آنان کشتی نوحند که هر که بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر که از آن سر باز

زند، هلاک گردد. آنکه نجات یابد در بهشت و آنکه فرو افتد در آتش است».

نگارنده: معنای فرمایش امام (علیه السلام): هیچ دانشی نیست مگر آنکه من آن را در می کشایم، آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اصول علومی که مردم بدان احتیاج دارند را آوردند، و اصول علوم دین را گشودند. پس از ایشان هم امیر المؤمنین (علیه السلام) پاره ای از آنها را در گشودند. شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در مقدمه ی شرح خود به استدلال پیرامون این مطلب پرداخته که علوم اسلامی همه به حضرت امیر (علیه السلام) بازگشت می کند، پس ایشان بنیانگذار آنها ویا استوار دارنده ی اصول آنهاست. و نیز این سخن: هیچ سری نیست مگر آنکه قائم (علیه السلام) آن را به پایان می رساند، بدان معناست که اسرار پنهان علوم و حیات به دست امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آشکار می شود و آن حضرت است که آنها را در دسترس مردم قرار می دهد. البته همین امر که ایشان اسرار قرآن را بیان می کند و معرفت متعالی انسانی و حیات تکامل یافته ی مادی و معنوی را بر اساس آن قرار می دهد، کفایت می کند.

امیر المؤمنین (علیه السلام): خدا تنها به ما آغاز کرد و فقط به ما به پایان می رساند، نه به

شما:

الملاحم ابن منادی / ۶۴ از اصبع بن نباته آورده است: «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کوفه خطبه ای خواندند و پس از به جا آوردن حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم! قریشیان امامان عرب هستند، ابرار آنان برای ابرار عرب و فاجران آنها برای فاجران ایشان. بدانید ناگزیر آسیابی بر گمراهی آرد می کند و می گردد، پس چون بر محور خود بگردد به شدت آرد کند. آگاه باشید که زیبا و اعجاب آور آرد می کند، زیبایی نهایت [وزمان پایان یافتن] آن است، و در هم شکستن آن بر عهده ی خدای عزیز و جلیل خواهد بود. بدانید که من و ابرار عترت و اهل بیت داناترین مردمان در کودکی و بردبارترین آنها به هنگام بزرگسالی هستیم. پرچم حق تنها با ماست. هر کسی بر آن پیشی گیرد، [از دین] خارج شود و هر که از آن سربیزی کند، هلاک گردد و هر کسی بر آن استوار ماند، به ما پیوندد. ما اهل بیت رحمتیم و در های حکمت تنها توسط ما گشوده شده است. ما تنها بر اساس حکم

خدا حکم کردیم، به دانش او دانستیم و از راست گفتاری شنیدیم، پس اگر از ما تبعیت کنید، نجات می یابید و اگر پشت کنید، خداوند به دستان ما شما را عذاب خواهد نمود. خدا تنها به دست ما حلقه ی ذلت را از گردن شما گشود و فقط به ما ختم خواهد نمود و نه به شما. آنان که در پی اند به ما می پیوندند و کسانی که جلو رفته اند به سوی ما باز می گردند. اگر چنین نبود که شما در صدد به تعجیل انداختن و به تأخیر انداختن مقدرات هستید و این [خواسته و اراده ی شما در تعجیل و تأخیر] در بشر پیشتر بوده است، هر آینه برای شما از جوانانی از موالی [غیر عرب]، پسران عرب و برخی از پیران - که به نمک در توشه ی سفر می مانند و کمترین توشه نمک است - می گفتم.

عبرت در ماست و انتظار برای شیعیان ما. ما و شیعیانمان با دل درد، تب و شمشیر [قتل] نزد خدای (عز وجل) می رویم و دشمنان ما با درد و سختی، و بلا و انتقامی که خداوند بخواهد، به هلاکت می رسند.

سوگند به خدا که اگر هر آنچه را می دانم برای شما بگویم، طائفه ای می گویند: چقدر دروغگو و گمان پرداز است، و اگر از میان شما صد تن را که قلب هایشان مانند طلاست، برگزینیم، و آنگاه از میان آن صد نفر ده تن را انتخاب نمایم، و سخنی ساده درباره ی ما اهل بیت - که در آن جز حق نمی گویم و تنها بر صدق تکیه می کنم - برایشان بگویم، آنان بیرون می روند و می گویند: علی از دروغگوترین مردم است! ولی اگر از دیگران ده تن را برگزینیم، و در [مدح] دشمنانمان و کسانی که بر ما ستم کردند، مطالب بسیاری بگویم، بیرون می روند در حالی که می گویند: علی از راستگو ترین مردم است!

سخنران هلاک شد، صاحب گروه نیرومند به حیرت افتاد، دل ها متغیر گشت، بعضی از آنها بسیار ناراحت است، برخی سخت، برخی نرم و بعضی ناآرام.

فرزندانم! خردسالان شما بایستی به بزرگانان نیکی کنند و بزرگانان بایست با خردسالان رؤوف باشند. مانند گمراهان درشتخو نباشید که در دین تفقه نکردند و یقین خالص به خدای (عز وجل) نداشتند و به تخمی که در لانه است می مانند. (۲۷۳)

افسوس بر جوجه ها، جوجه های آل محمد از دست خلیفه ای جبّار، خبیث و هوسران که به

حقّ جانشین من وجانشین جانشینم استخفاف خواهد ورزید.

به خدا سوگند که تأویل رسالت ها، تحقّق وعده ها و تمام کلمات [خدا] را می دانم.

به طور حتم در میان اهل بیت من کسی خواهد بود که بر اساس فرمان خدا فرمان می دهد، قدرتمند است و بنابر حکم خدا حکم می کند. این پس از زمانی سخت ورسوا خواهد بود که بلا در آن شدت می گیرد، امید قطع ورشوه پذیرفته می شود. در این هنگام خداوند (عز وجل) مردی را از کنار دجله برای امری که او را به غضب آورده، مبعوث می دارد. کینه او را بر ریختن خون ها و می دارد. او [بیشتر] در غیبت و خفا بوده است. پس [چون ظاهر شود] قومی را که بر آنها خشمگین، پر کینه و شدید است - به شیوه ی بخت نصر - به هلاکت می رساند. او آنان را به ذلّت می کشاند و کاسه هایی لبالب از تازیانه ی عذاب و شمشیر هلاک را به ایشان می نوشاند. آنگاه فساد و اموری مشتبه خواهد بود...

بدانید که شگفتی، تمام شگفتی پس از جمادی و رجب است، گرد آمدن پراکنده ها و برانگیختن مردگان و رخدادهایی با فاصله که در بین آنها مردن هایی است که دنباله ی خود را بالا گرفته، فریاد می کند و سخن خود را اعلان می دارد و این در دجله یا اطراف آن است. آگاه باشید، قائمی از ما خواهد بود که حسب او پاکیزه و یاران او بزرگانند. شما را به هنگام نابودی دشمنان خدا سه بار به نام او و نام پدرش ندا می کنند و این در ماه رمضان خواهد بود و پس از فتنه، کشتار، سختی، فساد و اوج گرفتن بلا. من آگاهم که زمین اندوخته هایش را برای چه کسی بیرون می آورد و خزائنش را تسلیم که می کند، و اگر بخواهم با پایم [بر زمین] می زنم و می گویم: از اینجا کلاهی خود و زره بیرون آرید.

ای فرزندان گناهان! شما چگونه هستید آن زمانی که با شمشیر هایی آخته بر دستان در شب یورش به دشمن در راه رفتن شتاب می کنید؟

البته که خداوند خلیفه ای را که بر هدایت استوار می ماند و بر حکم کردن رشوه نمی ستاند، به خلافت خواهد رساند. او هنگامی که دعا کند، دعا هایش تا فاصله ای دور خواهد رفت و موجب شکست منافقان و گشایش امور مؤمنان خواهد شد.

بدانید که این امر علی رغم آنان که خوش ندارند واقع می شود و الحمد لله رب

جاحظ در البیان والتبیین ۲۳۸/ مضمون قسمتی از این خطبه را آورده است، وی می نویسد:
«ابو عبیده گوید: جعفر بن محمد می گوید: نیکان عترتم وپاکان خاندانم در خردسالی
بردبارترین مردم ودر بزرگسالی داناترین ایشانند.

بدانید، ما اهل بیتی هستیم که از علم خدا دانستیم، به حکم او حکم نمودیم واز گفتار
راستگویی شنیدیم. اگر از آثار ما پیروی نمایید، به بصیرت های ما رهنمون می شوید، ولی اگر
چنین نکنید، خدا شما را به دستان ما به هلاکت خواهد رساند.

پرچم حق تنها با ماست. هرکه از ما تبعیت نماید، بیوندد وهر آنکه سرپیچی کند، غرق شود.
آگاه باشید که تنها به وسیله ی ما زخم هر مؤمنی التیام می یابد وطوق ذلت از گردن هایتان
کنار می رود، فقط به ما آغاز شده وبه پایان خواهد رسید، ونه به شما». (۲۷۵)

ابن ابی الحدید در شرح خود ۲۸۱/۱ می نویسد: «این سخن ایشان در پایان: تنها به ما به
پایان خواهد رسید، ونه به شما، اشاره به مهدی است که در آخر الزمان ظهور می کند واکثر
محدثین معتقدند که او از نسل فاطمه (علیها السلام) است واصحاب ما معتزله نیز منکر او
نیستند ودر کتاب هایشان به آن تصریح کرده اند وبزرگانشان به او اعتراف نموده اند، الا اینکه
به اعتقاد ما او هنوز خلق نشده وبعدها خلق خواهد شد»!

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد ۱۲۸/ روایت را مانند البیان والتبیین می آورد ومی نگارد:

«شیعه و سنی از حضرت امیر (علیه السلام) روایتی آورده اند که ابو عبیده معمر بن مثنی
ودیگران - که دشمنان شیعه آنان را در روایتشان متهم نمی کنند - آن را ذکر می کنند ومی
نویسند که امیر المؤمنین (علیه السلام) در نخستین خطبه پس از آنکه مردم با آن حضرت
بیعت کردند، چنین فرمودند واین بعد از قتل عثمان بن عفان بوده است».

طبری امامی در المسترشد ۷۵/ می نگارد: «وقتی که حضرت علی (علیه السلام) خلافت
[ظاهری] را به دست گرفت، سخنرانی کردند وفرمودند:

سوگند به آنکه جانم در دست اوست، پراکنده، در هم آمیخته وغربال شده وبه مانند محتویات
دیگ به هم خواهید آمیخت تا آنجا که آنان که در بالا قرار دارند، به پایین روند وکسانی که در

پایین هستند، به بالا (۲۷۶) همانا شما به حالتی که در زمان مبعوث شدن پیامبرتان (صلی الله علیه وآله وسلم) داشتید، بازگشت کرده اید، ومن از این بازگشت واین مطلب خبر داده شده ام...

بدانید که نزد خدا مبعوض ترین بنده ای که آفریده است، کسی است که خدا او را به خودش وا گذاشته و مردی که در میان شبه انسان ها علمی گرد آورده است و مردم او را عالم می نامند، تا آنکه بر آب گنبدیده ای وارد شود و بدون آنکه فایده ای برد، سیراب گردد، به عنوان قاضی [بر مسند قضاوت] برای مردم می نشیند تا امر مشتبه را از غیر آن تمیز دهد، پس اگر چیزی را با چیز دیگری قیاس کند و بسنجد، چشمانش را تکذیب نمی کند، و اگر مطلبی بر او پوشیده باشد، آن [جهلی] را که از خود می داند، کتمان می کند، تا مبادا گفته شود نمی داند. او بدون آگاهی در تاریکی ها سیر می کند و کلید نادانی هاست، درباره ی آنچه نمی داند پرسش نمی کند تا فرا گیرد و علم قاطعی ندارد، به مانند باد که چیز خشک خُرد را می پراکند، روایت را خرد و پراکنده می سازد، وارثان از [ستم] او [در تقسیم ارث] فریاد می کنند، او به حکم خود ازدواج حرام را حلال و ازدواج حلال را حرام می کند، آگاه و توانا نیست تا بتواند مشکلاتی را که برایش پیش می آید بر طرف کند، و از آنچه نسبت بدان کوتاهی نموده، غافل نیست.

بدانید دانشی که حضرت آدم آورد و تمامی آنچه پیامبران (علیهم السلام) بدان برتری یافتند، نزد خاندان پیامبر شماست. پس به کجا گمراه می شوید و کجا می روید؟ ای گروه کسانی که سوارشدگان و نجات یافتگان کشتی [نوح] هستید (۲۷۷)! همانند کشتی نوح در میان شماست، هم چنان که در آن کشتی هر که نجات یافت، نجات یافت، در این نیز هر کس از شما نجات یابد، نجات یابد.

وای بر کسی که از ایشان سربچی کند. اینان برای شما بسان کهف اصحاب کهف هستند، ایشان را به بهترین نام هایشان و به آنچه که در قرآن نامیده شده اند بنامید: هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِغٌ شَرَابُهُ، این آب شیرین تشنگی زاست که نوشیدنش گواراست؛ پس بیاشامید، وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ (۲۷۸)، واین شور تلخ مزه است؛ پس بر حذر باشید، ایشان در حطّه اند، پس وارد

شوید.

بدانید ابرار عترت من وپاکان خاندانم در خردسالی داناترین و در بزرگسالی بردبارترین مردمانند. ما از علم خداوند دانستیم و از گفتار راستگویی شنیدیم، پس اگر آثار ما را پیروی نمایید، به بصیرت های ما رهنمون شوید، و اگر به ما پشت کنید، خدا شما را به دست ما - و یا هر چیزی که بخواهد - هلاک کند.

پرچم حق تنها با ماست، هرکه به دنبال آن بیاید، بیوندد، و هر که سرپیچی نماید، هلاک گردد. خدا فقط به ماست که زمان تاریک را روشن می نماید، و به دست ماست که انتقام هر مؤمنی را می گیرد و طوق ذلت را از گردن هایتان می گشاید، و تنها به ما به پایان می رساند، نه به شما». ابن شعبه حرانی (رحمه الله) در تحف العقول / ۱۱۵ قسمت هایی از آن را آورده است: «خدا (عز وجل) تنها به ما آغاز کرده و به پایان می برد. او فقط به ما آنچه را بخواهد، محو می کند، و تنها به ماست که زمانه ی سخت را برطرف می کند و باران را فرو می فرستد. مبادا فریکار شما را درباره ی خدا بفریید.

اگر قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را فرو می فرستد، زمین گیاهش را بیرون می دهد و کینه از دل بندگان رخت برمی بندد. درندگان و چار پایان با یکدیگر آشتی می کنند. چنان می شود که زنی میان عراق و شام راه می رود و گام خود را تنها بر گیاهان می گذارد، زنبیل خود را بر سر دارد و هیچ درنده ای در صدد او بر نمی آید، و او نمی هراسد».

نگارنده: صحیح مسلم ۳/ ۸۴ روایت می کند که در روزگار آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بلاد عرب را مراتع و نهر ها فرا می گیرد.

مقصود از جمله ی آخر روایت هم آن است که زنی در بین عراق و شام و حجاز در حالی که زنبیلش را بر سر دارد راه می رود و از هیچ چیزی بیم ندارد، امنیت پایدار و نقل و انتقال آسان است. در این عبارت امام (علیه السلام) با مثالی از دوران مخاطبین مطلب را برای آنان بیان کردند.

خاتم الاوصیاء (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از نسل خاتم الاسباط:

امالی طوسی ۲/ ۱۱۳ از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کند: «در یکی از راه های

مدینه، پشت سر عمویم امام حسن و پدرم امام حسین (علیهما السلام) راه می رفتم - و این جریان در همان سالی بود که عمویم امام حسن (علیه السلام) به شهادت رسیدند - من در آن وقت پسری نابالغ - ویا نزدیک بلوغ - بودم. جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک انصاری همراه گروهی از قریش و انصار با ما مواجه شدند.

جابر بن عبد الله نتوانست جلوی خود را بگیرد، به دست و پای عمو و پدرم افتاد و شروع به بوسیدن کرد. مردی از قریش که از خاندان مروان بود، [به جابر] گفت: ای ابا عبد الله! با این سنّ و جایگاهی که به عنوان صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) داری - و جابر در بدر حضور داشت -، این کارها را می کنی؟! جابر گفت: ای برادر قریشی! دور شو، اگر فضل و جایگاه این دو را به مانند من می دانستی، خاک زیر پای آنان را می بوسیدی.

سپس به انس بن مالک رو کرد و گفت: ای ابو حمزه! رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چیزی درباره ی این دو به من فرمودند که گمان نمی کردم انسانی چنین باشد. انس گفت: ای ابو عبد الله! پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به تو چه فرمودند؟ - در این هنگام امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) رفتند، اما من برای شنیدن گفتگویشان ایستادم - جابر گفت: روزی در مسجد جماعتی اندک پیرامون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند، ایشان به من فرمودند: ای جابر! حسن و حسین را برایم فرا بخوان.

آن حضرت به آن دو علاقه ی بسیار داشت. رفتم و آن دو را فرا خواندم و در حالی که گاهی این را حمل می نمودم و گاهی آن را، بازگشتم. ایشان - که به خاطر محبت و گرامیداشت من نسبت به آن دو سرور و شادمانی را در چهره شان مشاهده می کردم - به من فرمودند: ای جابر! آیا این دو را دوست داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، با این منزلتی که برای آنها نزد شما می دانم، چسان دوستشان نداشته باشم؟

فرمودند: آیا تو را از فضیلتشان آگاهی ندهم؟ گفتم: آری، پدر و مادرم فدایت. فرمودند: خدای تعالی وقتی خواست مرا بیافریند، مرا نطفه ای سفید و پاکیزه آفرید. پس آن را در صلب پدرم آدم (علیه السلام) به ودیعه گذارد و پیوسته آن را از صلبی پاک به رحمی پاک منتقل کرد تا آنکه به نوح و ابراهیم (علیهما السلام) رسید و چنین بود تا به عبد المطلب منتقل شد. لذا چیزی

از آلودگی های جاهلیت به من اصابت نکرد.

آنگاه آن نطفه در عبد الله وابوطالب دو نیم شد. من از [صلب] پدرم به وجود آمدم و خدا نبوت را به من ختم کرد. از [صلب] ابوطالب نیز علی به وجود آمد و خدا وصیت را به او ختم نمود. آنگاه این دو نطفه از من و علی به هم پیوست و جهر و جهیر - یعنی حسن و حسین - از [نسل] ما به وجود آمدند، و خدا به آن دو اسباط نبوت را ختم فرمود و ذریه ی مرا از نسل آن دو قرار داد، و مرا فرمان داد شهر - و یا فرمودند: شهر های کفر - را فتح کنم.

مردی از نسل این - و به حسین (علیه السلام) اشاره نمود - در آخر الزمان خروج خواهد کرد که زمین را از عدل آکنده می سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

این دو پاکیزه و مطهرند و دو آقای جوانان اهل بهشت. خوشا به حال (۲۷۹) کسی که آن دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، و وای بر کسی که با آنان بجنگد و دشمنی کند». (۲۸۰)

با مهدی ما، حجت های الهی به پایان می رسد:

مروج الذهب ۳۲/۱ از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند: «وقتی خدا خواست بیافریند و اموری بدیع را ایجاد کند، پیش از گسترانیدن زمین و برافراشتن آسمان، خلایق را در صورت هایی چون غبار قرار داد. خدا در آن حال در ملکوتش یگانه و در جبروتش بی همتا بود.

سپس نوری از انوارش را فراهم آورد که درخشید و پاره ای از پرتو خود را برکند که ساطع شد، آنگاه آن نور میان آن صورت های پنهان، گرد آمد که همان صورت پیامبران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. خدا به او فرمود: تو برگزیده و منتخب هستی و ودیعه گاه نور و گنجینه های هدایتیم نزد توست. به خاطر تو سرزمین بطحاء را می گسترانم و آب را می فرستم و آسمان را برمی افرازم و پاداش و عذاب و بهشت و جهنم را قرار می دهم. اهل بیت تو را برای هدایت می گمارم و از علم و دانش مکنونم به آنها می دهم، چنان که هیچ مطلب دقیقی بر ایشان سخت نباشد و امور پوشیده خسته شان نکند. آنها را حجت بر آفریدگانم و آگاهی بخشان از قدرت و وحدانیتم قرار می دهم. آنگاه خداوند از آنان بر ربوبیت و اخلاص در وحدانیت، گواهی و شهادت گرفت.

پس از آن، انتخاب محمد وآلش را با بصیرت و خرد خلاق آمیخت و به آنان نمایاند که هدایت و نور با اوست و امامت در خاندانش. این از آن رو بود که می خواست سنت عدل مقدّم باشد و اتمام حجّت پیشتر.

آنگاه مخلوقات را در غیب خود مخفی نمود و در علم مکنون خود پنهان داشت. بعد از آن عوالم [مختلف] را قرار داد، زمان را گسترده، آب را فرستاد، کف و دود را به تحرّک درآورد، پس عرش او بر روی آب قرار گرفت.

آنگاه زمین را بر روی آب گسترانید (واز آب دودی بیرون آورد و آن را آسمان قرار داد). سپس زمین و آسمان را به اطاعت فراخواند و آن دو اجابت کردند.

سپس ملائکه را از انواری که خود ابداع نموده و ارواحی که خود آفریده بود ایجاد نمود. با توحید خود نبوّت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را قرین ساخت. لذا نبوّت ایشان پیش از آنکه در زمین مبعوث شود، در آسمان مشهور شد.

پس چون آدم را آفرید فضیلت او را برای فرشتگان آشکار کرد، و هنگامی که او را از اسامی اشیاء - در آن زمانی که از او خواست تا [به فرشتگان] خبر دهد - آگاه نمود، به آنان نمایاند که او را به علم سابق مخصوص داشته است، پس آدم را محراب، کعبه، در و قبله ای قرار داد که نیکان و روحانیین انوار را برای او به سجده درآورد.

سپس آدم را از ودیعه اش خبر داد و عظمت آنچه وی را نسبت به آن امین شمرده است، به او نشان داد، و این بعد از آن بود که او را نزد ملائکه امام نامید. بهره ی آدم از خیر همان ودیعه گاه نور ما بود که به او نمایاند.

خدای تعالی همواره این نور را در زمان پنهان می داشت تا آنکه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را در این مقطع زمانی برتری داد. او هم مردم را در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار دعوت کرد و از آنان خواست تا پیمانی را که خدا در [عالم] ذرّ و پیش از تناسل از آنان گرفته بود، به یاد آورند.

پس هر کس با ایشان موافقت کرد و از مصباح نور پیشینش برگرفت، به سرّ ایشان هدایت شد و امر روشن ایشان را دریافت، و هر آنکه به غفلت دچار شد، شایسته ی غضب گشت.

سپس آن نور به ما انتقال یافت و در امامان ما درخشید، پس ما انوار آسمان وزمینیم. تنها به ماست که نجات می یابید، علم مکنون تنها از ناحیه ی ماست و امور فقط به ما بازگشت می کند.

به مهدی ماست که حجت ها به پایان می رسند. او خاتم امامان، رهایی بخش امت، نهایت نور و مصدر امور است. پس ما برترین مخلوقات، با شرافت ترین موحدان و حجت های پروردگار جهانیان هستیم. هر که به ولایت ما تمسک دارد و بر ریسمان ما چنگ زده به این نعمت خوش باشد».

تذکرة الخواص ابن جوزی / ۱۲۸ از امام حسین (علیه السلام): «پدرم امیر المؤمنین روزی در مسجد جامع کوفه در ستایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خطبه ای بلیغ ادا کردند و در آن فرمودند: با مهدی ما حجت ها پایان می یابد، پس او خاتم امامان، رهایی بخش امت، منتهای نور و سر پیچیده است. مژده باد بر هر کسی که به رشته ی ما چنگ زند و بر محبت ما محشور شود».

معنای این سخن: حجت ها پایان می یابد، آن است که دیگری هیچ حجت و برهانی در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) نخواهد بود.

امام عسکری (علیه السلام): مهدی آخرین حجت و خلیفه ی الهی است:

اثبات الهداة ۵۶۹/۳ از فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت می کند: «خدمت مولایم امام حسن بن علی [عسکری] (علیه السلام) عرض کردم: یا بن رسول الله! خدا مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجت خدا بر بندگان کیست؟ فرمودند: پس از من، پسر امام و حجت خداست، همو که همانم و هم کنیه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. او آخرین حجت و خلیفه ی خداست.

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! از چه کسی به دنیا می آید؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدانید او به دنیا می آید و مدتی طولانی، از مردم غائب می شود، سپس ظاهر می گردد».

مصباح المتهجد / ۲۸۷ در توسل به امامان معصوم (علیهم السلام) از امام صادق (علیه

السلام) نقل می کند: «خدایا... بواسطه ی بقیة الله که باقی مانده، به تو تقرّب می جویم، همو که بین اولیائش مقیم است و او را برای خود رضایت دادی، طیب، طاهر، فاضل و نیکوکار، نور زمین و ستون آن، امید و آقای این امت، فرمان ده به معروف و بازدارنده از منکر، ناصح امین، آنکه از پیامبران می رساند و خاتم اوصیاء نجیب و طاهر است».

غیبت شیخ طوسی / ۱۶۵ از ابو سلیمان داود بن عنان بحرانی روایت می کند: «برای ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی این جریان را بیان کردم: در آن بیماری که امام عسکری (علیه السلام) درگذشتند خدمتشان رسیدم. ایشان به عقید خادم که سیاهپوست و اهل حبشه و بیشتر خادم امام هادی (علیه السلام) بود و امام حسن عسکری (علیه السلام) او را بزرگ کرده بود، فرمودند: ای عقید! برایم آبی با مصطکی (۲۸۱) بجوشان.

خادم آن را جوشاند، و صقیل کنیز آن را آورد. وقتی ظرف در دست امام عسکری (علیه السلام) قرار گرفت و خواستند آن را بنوشند، دستان ایشان به لرزه افتاد به طوری که ظرف به دندان هایشان برخورد نمود.

حضرت آن را گذاشتند و به عقید فرمودند: وارد اتاق شو، آنجا پسری را در سجده می بینی، او را بیاور.

عقید گوید: وارد اتاق شدم و با پسری در سجده مواجه شدم که انگشت سبابه خود را بالا برده بود. بر او سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد. عرض کردم: آقای من شما را فرا می خواند. در این هنگام صقیل آمد و دست او را گرفته نزد پدر برد.

وقتی ایشان آمدند در حضور پدر ایستادند و سلام کردند. چهره ای نورانی داشتند و موهایشان مجعد و نیز دندان هایشان با فاصله بود. چون امام عسکری (علیه السلام) او را دیدند گریستند و فرمودند: ای آقای اهل بیت خود! مرا آب بنوشان که به نزد پروردگارم می روم. او هم ظرف را گرفت، لب هایش را [به دعا] تکان داد و آنگاه پدر را نوشانید.

امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: مرا برای نماز آماده کنید. پس در آغوش ایشان دستمالی گذاشتند و آن پسر او را وضو داد و بر سر و دو قدمش مسح کرد.

امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: پسر! بشارت باد که تو صاحب الزمان، مهدی، حجت

خدا بر زمین، فرزند ووصی منی واز من تولّد یافته ای، تو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب واز نسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستی، تو خاتم ائمه ی طاهرین هستی ورسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به تو بشارت دادند ونام وکنیه برایت نهادند، اینچنین پدرم از پدران طاهرینش به من عهد کردند، خداوند بر اهل بیت درود فرستد، همانا پروردگار ما حمید ومجید است. وهمان وقت از دنیا رفتند».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف): من خاتم الاوصیاء هستم و خداوند به من بلا را برطرف می کند:

مسعودی در اثبات الوصیة / ۲۲۱ روایت می کند: «علان از ابو نصر ضریر خادم برایم چنین نقل کرد: حضور صاحب الزمان رسیدم، به من فرمودند: صندل قرمز (۲۸۲) را بیاور. برایشان آوردم، بعد فرمودند: مرا می شناسی؟ عرض کردم: آری، فرمودند: که هستم؟ عرض کردم: مولا وپسر مولای من.

فرمودند: از این نپرسیدم. عرض کردم: فدایتان شوم، خود بفرمایید، فرمودند: من خاتم الاوصیاء هستم و خداوند تنها به من، بلا را از خاندان وشیعیانم برطرف می کند» (۲۸۳).

فصل (۸): تحریف بشارت ها / تحریف بشارت نبوی توسط سلطه

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: مهدی از عترت من است، ولی آن را به امت تغییر دادند!

در حدیثی که نزد سنیان صحیح است وحافظ ابن منادی در الملاحم / ۴۱ آورده است چنین آمده: «عبد الرزاق بن همام گوید: از سعید بن مسیب پرسیدم: آیا مهدی حق است؟ گفت: حق است، گفتم: از کدام قبیله است؟ گفت: از قریش، پرسیدم: از کدام تیره؟ پاسخ داد: بنی هاشم، سؤال کردم: از کدام بنی هاشم؟ گفت: از بنی عبد المطلب، پرسیدم: از کدام فرزندان عبد المطلب؟ جواب داد: از فرزندان فاطمه، گفتم: از کدام فرزندان فاطمه؟ جواب داد: همین اندازه برایت کافی است» (۲۸۴).

علت کتمان حدیث توسط ابن مسیب این بود که از نظر حکومت، مدح وستایش اهل بیت

(علیهم السلام) جرم محسوب می شد و همین موجب هراس وی شده بود.

علت دیگر اینکه هویت امام مهدی (علیه السلام) در برخی روایات سنیان مبهم است آن است که بعضی راویان برای فرار از خشم خلیفه عبارت «عترت من» را به «امت من» تغییر دادند! صحیح ابن حبان ۸/ ۱۱ و مسند ابی یعلی ۲/ ۲۹۱ از عبد الله بن عمر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کنند: «مردی از امتم خروج می کند که نامش شبیه نام من و اخلاقش همچون اخلاق من است. او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ستم و بیداد آکنده شده است».

المعجم الكبير ۱۰/ ۱۶۸ از ابن عمر از آن حضرت: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا مردی از امتم را برمی انگیزد که نامش شبیه نام من است». سنن الدانی ۱۰۰/ نیز مشابه آن را از ابو سعید خدری آورده است و... لذا می بایست در این احادیث عترت را جایگزین امت نمود.

این تحریف، گاه از عبد الله بن عمر مشاهده می شود، گاه عبد الله بن عمرو عاص و برخی اوقات به عبد الله بن مسعود نسبت داده می شود. حتی گاهی به ابو سعید خدری - که جرأت و شهامتش معروف است به نحوی که حاضر به بیعت با یزید نشد و لذا جلاّدان او در واقعه حرّه ریش های او را کردند و نزدیک بود او را بکشند - منتسب می گردد!

سنن الدانی ۹۳/ از ابو صدیق ناجی شاگرد ابو سعید چنین نقل می کند: «ابو سعید کنار منبر پیامبر نشسته بود و گریه و ناله می کرد! گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: یادم آمد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر این منبر نشستند و فرمودند: در میان اهل بیتم مردی است که بینی اش برجستگی دارد و پیشانی اش بلند است، وی می آید و زمین را که از ستم و بیداد پر شده، از عدل و داد می آکند».

عبارت «نام او نام من است» را به «نام او شبیه نام من است» تبدیل کردند!

در احادیث سنیان پیوسته می دیدم و می خواندم که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کنند: «نام او شبیه نام من است»، بعد از خود می پرسیدم: چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که مخزن دانش و یقین است، مانند کسانی که بر اساس پندار و گمان

سخن می رانند، سخن بگویند؟ و آیا در راستای غرضی می خواهد قضیه را مبهم بگذارد؟ اما وقتی احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را - که صادقان و پاکان هستند - بررسی نمودم، دیدم که همه عبارت را چنین آورده اند: «نام او نام من است» و اثری از الفاظ دیگری چون «شبه و نزدیک» نیست.

کمال الدین ۲۸۶/۱ از جابر (رحمه الله) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم): «مهدی از فرزندان من و همنام و کنیه ی من است. او در خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به من است. برای او غیبت و [برای مردم] حیرتی خواهد بود که در آن امت ها گمراه می شوند. سپس مانند ستاره ی درخشان می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که آکنده از ستم و بیداد شده است».

چرا بی این تحریف را در این باید جست که کسانی که برای معاویه و موسی بن طلحه ادّعی مهدویت داشتند، تلاش می کردند تا نام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از نام رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) دور کنند و آن را مشابه و یا نزدیک نام ایشان قرار دهند تا به مقصود خود دست یابند! یکی از نکات مهم آن است که «مشابه بودن دو نام» توسط کسانی که از ابن مسعود روایت می کنند جعل شده است!

ابن منادی در الملاحم / ۴۱ از سلامة بن سلیم می آورد: «به عاصم بن ابی النجود گفتم: ای ابوبکر! آیا تو گفتی که زرّ بن حبیش از عبد الله بن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین روایت می کند: دنیا سپری نمی شود مگر پس از آنکه مردی از اهل بیتم که نامش مشابه نام من است بر زمین حکمرانی کند؟ گفت: آری، و [نیز فرمود:] او خلیفه ای خواهد بود».

شاید آغاز تحریفاتی چنین، از اینجا باشد که آنان ابتدا عبارت «اسمه اسمی» را با افزودن کاف تشبیه به «اسمه کاسمی» تبدیل کرده اند و در نتیجه به الفاظی چون «یوافق اسمی: با نام من موافق است» و یا «یواطئ اسمی: به نام من نزدیک است» تغییر یافته است. (۲۸۵) اما در روایت حدیفه عبارت «اسمه اسمی» آمده است. عقد الدرر / ۲۴ از ابو نعیم در صفة المهدی از حدیفه آورده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برایمان سخنرانی

کردند و دربارہ ی وقایعی که رخ خواهد داد فرمودند، سپس افزودند: اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خدا آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از فرزندانم را که همنام من است برانگیزد.

سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! از کدام فرزندانان؟ فرمود: از این فرزندم، وبا دست بر حسین زد.».

به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افزودند که «نام پدر او نام پدر من است»!

پدر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امام حسن عسکری (علیه السلام) است و علت این عنوان آن بود که خلیفه ی وقت آن حضرت و پدرش امام هادی (علیهما السلام) را به اجبار در پایتخت خود سامرا که عسکر نام داشت اقامت داده بود. از این رو این دو امام به عسکرین (علیهما السلام) معروف شدند.

ولیکن راویان دستگاه خلافت پدر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را همنام پدر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار دادند! از این رو عرصه فراهم شد تا عبد الله منصور عباسی برای پسرش محمد ادعای مهدویت کند، و نیز عبد الله بن حسن مثنی توانست آن را برای فرزندش محمد مدعی شود!

پیروان ابتیمیه هم فرصت را غنیمت شمرده بر این افترا پافشاری کردند، و تمامی نصوص و روایاتی که امام مهدی (علیه السلام) را از نسل حضرت امیر و صدیقه ی طاهره (علیهما السلام) معرفی می کند کنار زدند! آنان در صدد آن بودند که عرصه را برای مهدی غیر هاشمی خود مهیا سازند!

به دنبال آن شورش محمد بن عبد الله عتیبی در آغاز سده ی پانزدهم و در سال ۱۴۰۰ هجری رخ داد و با ادعای مهدویت او همراه بود. او چند روز بر حرم مکه سیطره داشت و وزارت او را برادر همسرش جهیمان عهده دار بود. جهیمان مردم را به بیعت با شوهر خواهرش محمد بن عبد الله عتیبی فرا خواند! اما این مهدی کشته شد و حتی نتوانست اندکی عدالت را برقرار سازد!

بعد از او وهابیان برای شخص دیگری که اهل بریده بود مدعی مهدویت شدند. او هم محمد

بن عبد الله نام داشت و هنوز هم زنده است و شاید از قبیله ی هوازن باشد. آنان پنداشتند که اوصاف مهدی در اوست، لذا او را نزد مفتی بزرگ خود ابن باز بردند. او هم وی را آزمود و خوشایندش قرار گرفت و با کسانی که او را مهدی می انگاشتند موافقت کرد و صفات مهدی را بر او منطبق دانست!

سایت های وهابیان این خبر را دو سال پیش از مرگ ابن باز منتشر کردند. بعدها خواندیم که او را به چین و افغانستان بردند تا این حدیث که «مهدی از شرق خروج می کند» بر او منطبق شود! سپس او را در سرداب خود - که ما را به گراف بدان متهم می کنند - مخفی کردند! گرچه آنان چنین پنداشتند، اما صحیح آن است که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از مکه خروج می کند و آغاز حرکت یاران مشرقی ایشان - و نه ظهور - از سمت شرق است. ظاهراً اصل این زیادت، از روایتی است که به ابن مسعود نسبت می دهند، او می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می کند تا مردی از خاندانم را که نامش مشابه نام من و نام پدرش هم نام پدر من است برانگیزد، او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و بیاداد شده است». (۲۸۶)

قابل توجه آنکه این زیادت تنها در بعضی منابع دسته دوم و دسته سوم سنیان آمده است. احمد در ۱/ ۳۷۶ دو روایت از زر بن حبیش از ابن مسعود نقل می کند که عبارت «نام پدرش نام پدر من است» در آنها نمی باشد.

الروض الدانی علی المعجم الصغیر ۲/ ۲۹۰ از عبد الله بن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «دنیا سپری نمی شود، مگر پس از آنکه مردی از اهل بیت حکمرانی کند که نامش مشابه نام من است». (۲۸۷)

این افزوده حتی مورد نقد برخی از علمای بزرگ اهل سنت مانند گنجی شافعی قرار گرفته است. او در البیان ۴۸۲ می نویسد: «حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم آبری در مناقب الشافعی این حدیث را ذکر می کند و می نویسد: زائده [راوی] این روایت را با زیادتی آورده است، وی می گوید: اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن را

چنان طولانی می‌کند تا مردی از [نسل] من یا اهل بیت من را برانگیزد که نام او مشابه نام من و نام پدر او نام پدر من است، او زمین را همان طور که از ظلم و جور آکنده شده است پر از عدل و داد خواهد نمود. گنجی در ادامه می‌گوید: ترمذی این حدیث را نقل می‌کند و در آن عبارت «نام پدر او نام پدر من است» وجود ندارد.

ابو داود آن را آورده است ولی در اکثر روایات حافظان احادیث و ثقاتی که روایات را نقل نموده‌اند، تنها «نام او نام من است» آمده است. کسی که این عبارت «نام پدر او نام پدر من است» را نقل کرده زائده است که بر احادیث می‌افزاید... گفتار نهایی در این مطلب آن است که امام احمد بن حنبل با آن دقت و اتقانی که در ضبط احادیث داشته در چند جای مسند خود این حدیث را چنین می‌آورد که «نام او نام من است».

سلمی در عقد الدرر ۲۷/ می‌نویسد: گروهی از پیشوایان در حدیث، این روایت را در کتاب هایشان آورده‌اند، از جمله امام ابو عیسی ترمذی در جامع، امام ابوداود در سنن، حافظ ابوبکر بیهقی و شیخ ابو عمرو دانی که همگی روایت را نقل می‌کنند و عبارت «نام پدر او نام پدر من است» در آن نیست.

نگارنده: بدین ترتیب معلوم شد کسی که این عبارت را افزوده و جعل کرده است زائده بن قدامه ی ثقفی است. او از خویشان مختار بود و از فرماندهان سپاه حجاج. در احوال او نوشته‌اند که تعصب بسیاری داشت، از این رو کسانی را که بر ابوبکر و عمر خرده می‌گرفتند از خانه‌اش بیرون می‌کرد و لذا است که او را ثقه شمرده‌اند! با وجود اینکه خود تصریح می‌کنند این عبارت دروغین است، دیگر نیازی به توجیهاتی که شبلیجی، اربلی، هروی، میرزای نوری و علامه مجلسی کرده‌اند، نیست، ایشان گفته‌اند: شاید اصل روایت چنین بوده که «اسم ابیه اسم نبی: نام پدر او نام پیامبری است» و یا «اسم ابیه اسم ابنی: نام پدرش نام پسر من یعنی امام حسن (علیه السلام) است».

البته این اشکال که برخی عالمان شیعی - مانند شیخ طوسی در امالی ۱/ ۳۶۱ و سید بن طاووس - نیز در بعضی روایات این افزوده را نقل کرده‌اند بر ما وارد نیست، زیرا آنان امانت در نقل را رعایت کرده‌اند و از سویی تصریح نموده‌اند که پدر ایشان امام حسن عسکری (علیه

السلام) می باشد.

«امام مهدی از نسل امام حسین (علیهما السلام)» را به «از نسل امام حسن (علیه السلام)»

تبدیل کردند!

در جلد سوم جواهر التاریخ به اثبات رساندیم که امویان از صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه سوء استفاده کردند و بر آن شدند تا ایشان را مخالف با پدر و برادرشان (علیهما السلام) و نیز مخالف جنگ های جمل و صفین جلوه دهند و گفتند که ایشان به برادرشان وصیت کرد بر بنی امیه خروج نکند! آنان در این راستا گزارشاتی جعل کردند که به ظاهر مدح ایشان است ولی در واقع وبه طور هدفمند مذمت پدر و برادر ایشان!

از جمله کارهای آنها آن بود که از امام حسین (علیه السلام) انتقام گیرند ولذا امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از نسل ایشان بیرون بردند و از ذریه ی امام حسن (علیه السلام) معرفی کردند و در این رابطه روایتی را نیز به حضرت امیر (علیه السلام) نسبت دادند! الفتن ۱/۳۷۴ می نویسد: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حسن را سید نامید، وبه زودی خداوند از نسل او مردی خواهد آورد که نامش نام پیامبرشماست. او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ستم آکنده شده است». (۲۸۸)

ابو داود در سنن ۴/۱۰۸ چنین آورده: «از ابو اسحاق نقل شده که علی (علیه السلام) - در حالی که به پسرش، حسن می نگریست - گفت: این پسر من سید است، چنان که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نامید، وبه زودی مردی از نسلش قیام می کند که به نام پیامبرتان نامیده می شود. در اخلاق مانند اوست، اما خلقت نه - سپس امام سخن از فراگیر شدن عدل و داد به میان آوردند -».

پیروان بنی امیه از این حدیثی جعلی شادمان شدند و خود را به نادانی زدند که خودشان روایت «امیر المؤمنین به پسرش حسین (علیهما السلام) نگاه کرد و...». را نقل کرده اند!

مناوی در فیض القدیر ۶/۳۶۲ به نقل از سمهودی می نویسد: «حسن خلافت را رها کرد و برادرش را هم از آن نهی کرد. او این مطلب را در شب وفاتش یادآور شد و از باب دلسوزی

به برادرش گفت. وروایتی که او را از نسل حسین معرفی می کند جداً سست و بی پایه است».!

ابن تیمیه در منهاج السنة ۹۵/۴ می نویسد: «مهدی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد او خبر داده است، محمد بن عبد الله نام دارد نه محمد بن حسن و از علی روایت شده: او از نسل حسن است نه حسین».! (۲۸۹)

شاگرد وی ابن قیم نیز در المنار المنیف ۱۵۱/ پندار استادش را اتخاذ کرده می افزاید: «اکثر احادیث بر این دلالت دارد که مهدی از نسل حسن است (!) این مطلب سرّ لطیفی دارد و آن این است که حسن به خاطر خدا خلافت را رها نمود، لذا خداوند در نسل او کسی را قرار داد که به خلافت حق که عدالت آن زمین را مملو می سازد، قیام کند... و این بر خلاف حسین است، چرا که او بر خلافت حرص ورزید (!) و برای رسیدن به آن جنگید و بدان دست نیافت».! (۲۹۰)

بهترین مطلبی که در ردّ اینان یافتیم، پاسخی است که آقای میلانی در مجله ی تراثنا ۵۹/۴۳ می دهند، و اینک خلاصه ی آن:

«الف. تنها کسی که این روایت را آورده است ابو داود است و هیچ یک از حدیث نگاران نه پیش از او و نه پس از او آن را نقل نکرده اند.

ب. در نقل این حدیث از ابو داود اختلاف است. جزری شافعی متوفای ۸۳۳ در اسمی المناقب می گوید: صحیح تر آن است که مهدی از نسل حسین بن علی است، زیرا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بر آن تصریح کردند، هم چنان که استاد ما عمر بن حسن رقی که در زمان خود رحّاله (۲۹۱) بود خبر داد که استاد او ابوالحسن بخاری، از عمر بن محمد دارقزی، از ابوبدر کرخی، از ابوبکر خطیب، از ابو عمر هاشمی، از ابو علی لؤلؤی، از ابو داود حافظ نقل می کند: هارون بن مغیره، از عمر بن ابی قیس، از شعیب بن خالد، از ابو اسحاق روایت کرد: علی (علیه السلام) به پسرش حسین نگاه کرد و... ابو داود در سنن خود اینچنین روایت نموده و چیزی نگفته است.

ج. حدیث منقطع (۲۹۲) است و حجیتی ندارد. زیرا ابو اسحاق سیعی آن را از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند و همان گونه که منذری تصریح نموده روایت او از آن حضرت ثابت

و معلوم نیست. او هنگام شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) هفت سال بیشتر نداشت. بنابر قول ابن حجر او دو سال به آخر خلافت عثمان به دنیا آمد.

د. علاوه بر منقطع بودن حدیث، ابو داود آن را از شخصی مجهول که وی را نام نمی برد نقل می کند. وی می گوید: «از هارون برایم حدیث گفتند»، و همین مطلب در بطلان آن کافی است».

افزون بر ایشان سید صدر الدین صدر با شش وجه به مناقشه ی این روایت پرداخته است، ایشان می نویسند: «بر اساس قواعد اصول فقه به روایت ابو داود نمی توان استناد نمود: الف. در خود نقل ابو داود اختلاف است، عقد الدرر آن را از سنن ابی داود نقل می کند و در آن چنین است: علی (علیه السلام) به پسرش حسین نگاه کرد.

ب. جماعتی از حافظان احادیث - مانند ترمذی، نسائی و بیهقی چنان که در عقد الدرر آمده است - همین جریان را نقل می کنند و در آن چنین آمده است: علی (علیه السلام) به پسرش حسین نگاه کرد.

ج. احتمال وقوع تصحیف نیز وجود دارد، چرا که حسن و حسین در نوشتن بسیار نزدیک به هم هستند. و این احتمال به خصوص در خط کوفی تقویت می شود.

د. این روایت با نظر مشهور عالمان سنی مخالف است، چنان که برخی از آنان بر این نکته تصریح کرده اند.

ه. این حدیث با روایات بسیاری که سنداً صحیح تر و دلالت آن نیز واضح تر است تعارض دارد.

و. احتمال جعلی بودن حدیث و اینکه بخاطر درهم و دینار ساخته شده باشد بسیار زیاد است، زیرا بدین وسیله می توانستند به محمد بن عبد الله معروف به نفس زکیه تقرب جویند». (۲۹۳) نگارنده: تردید عالمان سنی در این روایت را از این مطلب نیز می توان دریافت که بعضی از آنها بر آنند تا بین روایات جمع کنند. فرائد فوائد الفکر / ۱۰۱ می نویسند: «شاید بدینسان بتوان جمع کرد که پدر مهدی از نسل یکی و مادرش از نسل دیگری باشد»!.

اما در منابع حدیثی ما شیعیان به طور صریح و متواتر روایت شده که امامان معصوم و نه گانه ی

پس از امام حسین (علیه السلام)، همه از نسل ایشانند.

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۹۱ از حمران نقل می کند که به امام باقر (علیه السلام) گفتم: «یابن رسول الله! نوادگان امام حسن (علیه السلام) بر این باورند که قائم از آنهاست و آنانند که صاحبان

منصب امامت هستند، فرزندان محمد بن حنفیه نیز چنین پنداری دارند!

امام (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند ما صاحبان منصب امامت هستیم و قائم در میان ماست، منصور و سفاح نیز از ما هستند، خداوند تعالی می فرماید: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا (۲۹۴)، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی [برای قصاص] داده ایم؛ ما ولی حسین بن علی (علیهما السلام) و بر دین او هستیم». (۲۹۵)

کمال الدین ۲/ ۳۵۸ از مفضل بن عمر روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ (۲۹۶)، و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، ووی آن همه را به انجام رسانید، سؤال کردم که این کلمات چه بود؟ فرمودند: کلماتی بود که آدم از پروردگارش دریافت کرد و به خاطر آن خدا توبه اش را پذیرفت. آدم گفت: به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو می خواهم که توبه ی مرا بپذیری، خدا هم توبه او را پذیرفت، او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! معنای اینکه «همه را به انجام رسانید» چیست؟ فرمودند: یعنی این کلمات را تا قائم که دوازده امام و نه تن آنان از نسل امام حسین (علیه السلام) هستند ادامه داد.

عرض کردم: یابن رسول الله! درباره ی این آیه: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ (۲۹۷)، و آن را در فرزندان خود گفتاری جاودان کرد، بفرمایید؟ فرمودند: مقصود امامت است که خدا آن را تا روز قیامت در نسل امام حسین (علیه السلام) قرار داد.

پرسیدم: با اینکه امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هر دو فرزند و نواده ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و سرور جوانان اهل بهشت اند، چرا امامت در نسل امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت و نه در نسل امام حسن (علیه السلام)؟

فرمودند: موسی و هارون، نبی، رسول و برادر بودند، ولی خدای (عز و جل) نبوت را در صلب

هارون قرار داد نه موسی، وکسی حق نداشت پرسد که چرا خدا این کار را کرد.

امامت، جانشینی خدای (عز وجل) در زمین است وکسی حق ندارد پرسد چرا خدا آن را در صلب امام حسین (علیه السلام) قرار داد، چون خدای تبارک و تعالی در کارهایش حکیم است، لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۹۸)، از آنچه می کند پرسیده نمی شود و [لی] آنان پرسیده می شوند». (۲۹۹)

البته این روایت که دلالت بر انتخاب و اختیار الهی دارد با روایتی که مرحوم عیاشی در تفسیر خود ۷۲/ ۲ نقل می کند، منافاتی ندارد. «ابو عمرو زبیری گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا امامت از نسل امام حسن (علیه السلام) بیرون رفت و در نسل امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت؟

حضرت فرمودند: وقتی که امر الهی [شهادت] بر امام حسین (علیه السلام) فرا رسید، جایز نبود که امامت را به فرزندان برادرش را بسپارد و به آنان وصیت کند، خداوند می فرماید: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (۳۰۰)، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند؛ فرزندان او از جهت رحم به او نزدیکتر بودند تا فرزندان برادرش و نیز شایسته تر به امامت.

این آیه فرزندان امام حسن (علیه السلام) را از آن خارج کرد و امامت در نسل امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت و این آیه برای آنان حکم نمود، پس تا روز قیامت امامت در آنهاست».

آری این حدیث منافاتی با اختیار الهی ندارد، و بر این دلالت می کند که خداوند اختیار و انتخاب خود را بر طبق اولویت رحم در ارث قرار داده است.

معاویه، نخستین مدعی مهدویت!

الفتن ۳۷۰/۱ به نقل از ولید بن هشام معیطی از ابان بن ولید آورده است: «شنیدم ابن عباس نزد معاویه گفت: خدا مهدی را از میان ما اهل بیت برمی انگیزد».

نگارنده: ادعای مهدویت توسط معاویه برای مقابله با بنی هاشم بود!

سید ابن طاووس در الملاحم والفتن ۱۱۵/ می نگارد: «مورخ معروف طبری در کتابش عیون

اخبار بنی هاشم - که به سفارش وزیر علی بن عیسی بن جراح نوشت، ومن نسخه ای از آن را که ظاهراً در حیات وی نوشته شده یافته ام - می نویسد: سخن از مهدی وامام؛ معاویه روزی به بنی هاشم رو کرد وگفت: شما بر آنید که همان سان که استحقاق نبوت را داشتید، از استحقاق خلافت نیز برخوردارید؟ و حال آنکه این دو برای هیچ کس با هم جمع نمی شود. (۳۰۱) به جانم قسم که استدلال شما بر خلافت نزد این مردم مشتبه است! شما می گوئید: ما اهل بیت خدا هستیم، پس چرا نبوت در میان ما باشد ولی خلافت در دست دیگران؟ این شبهه با تزویر توأم است. شبهه را شبهه گویند چون شبهه به حق جلوه می کند، مگر آنکه حقیقت آن را دریابی.

خلافت در میان قبائل قریش می گردد و تنها با رضایت مردم و شورای خواص است که حاصل می شود. مردم نگفتند: ای کاش بنی هاشم ولایت ما را بر عهده داشتند، و اگر آنان متولی بودند، برای دین و دنیای ما بهتر بود. نه مردم بر شما اجتماع نمودند و نه چون بر دیگری اجتماع کنند از شما حمایت می کنند. شما اگر دیروز نسبت به خلافت زهد می ورزیدید، امروز به خاطر آن با ما نمی جنگیدید!

شما بر این باورید که خلافتی هاشمی و مهدی قائم دارید، و حال آنکه مهدی عیسی بن مریم است! خلافت هم در دستان ماست تا آن را به او تحویل دهیم. قسم به جان خودم اگر شما به حکومت برسید بیشتر از باد [عذاب] قوم عاد و صاعقه ی قوم ثمود موجب هلاکت مردم خواهید شد!

در این هنگام عبد الله بن عباس برخاست، حمد و ثنای الهی را به جای آورد وگفت: اما اینکه گفتی: ما با نبوت شایسته خلافت نیستیم؛ پس به چه چیزی شایسته ی آن خواهیم بود؟

و اینکه گفتی: این دو با هم برای کسی نخواهد بود، فرموده ی خدا: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۳۰۲)، ما به تحقیق به آل ابراهیم کتاب، حکمت و پادشاهی عظیمی دادیم؛ چه می شود؟ کتاب [دلیل] نبوت است، حکمت سنت، پادشاهی خلافت، و ما آل ابراهیم. امر و سنت الهی در ما و آنها یکسان جریان دارد.

این سخن تو: استدلال ما شبهه ناک است؛ به خدا قسم که دلیل ما از خورشید و ماه روشن تر است و تو هم این را می دانی. ولیکن تو تکبر ورزیدی، وقتل برادر، جد، عمو و دایی ات به دست ما موجب روی تافتن تو شده است. بر آن استخوان های پوسیده و ارواحی که در هاویه سقوط کرده اند گریه نکن و به خاطر خون هایی که به جهت شرک حلال شمرده شد و اسلام برای آنها ارزشی قائل نشد غضب ننما.

و اما اینکه گفتی: مردم بر ما اجتماع نمودند، هر آینه آنچه آنان از آن محروم شدند بیش از آن چیزی است که ما محروم شدیم، هر امری که زمان نتیجه گیری اش فرا رسد حق آن می ماند و باطل آن از بین می رود.

اینکه گفتی: ما بر این پنداریم که حکومت و مهدی داریم، پندار در کتاب خدا شک است، او می فرماید: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُغَيِّرُوا قُلَّ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّ (۳۰۳)، کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو: آری، سوگند به پروردگارم، حتماً برانگیخته خواهید شد؛ همه گواهی می دهند که برای ما پادشاهی و مهدی خواهد بود که اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا او را برای امر خود برخواند انگیخت و او زمین را همان گونه که از ظلم و جور پر شده، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.

اگر شما یک روز حکومت کنید، ما دو روز حکومت خواهیم کرد، اگر شما یک ماه پادشاهی دارید، ما دو ماه، و اگر شما یک سال، ما دو سال.

و اینکه گفتی: مهدی همان عیسی بن مریم است؛ بدان که عیسی برای [نابود کردن] دجال فرود می آید و چون دجال او را ببیند مانند چربی ذوب می شود. و امام مردی از ماست که عیسی پشت سر او نماز می گزارد و اگر بخواهم می توانم او را نام برم.

و اما باد قوم عاد و صاعقه ی ثمود عذاب بودند، ولی پادشاهی ما رحمت خواهد بود». (۳۰۴) اما معاویه به اقداماتی چنین بسنده نکرد، بلکه کسی را اجیر کرد که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کند که ایشان برای او دعا کرد و او را هادی مهدی وصف نمود!

احمد در مسند ۴ / ۲۱۶ از عبد الرحمن بن ابی عمیره ی ازدی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «ایشان معاویه را یاد کرده گفتند: خدایا! او را هادی و مهدی قرار ده

وبه وسیله ی او هدایت کن».

معاویه در این راستا عالم نمایان وابسته به دربار را نیز به گواهی گرفت تا شهادت دهند او مهدی موعود است! ابن کثیر در البداية والنهاية ۸/ ۱۴۳ از اعمش از مجاهد چنین نقل می کند: «اگر معاویه را می دیدید، می گفتید او مهدی است».

البته خلال انتساب این سخن را به اعمش ومجاهد تضعیف می کند، وی در السنة ۲/ ۴۳۸ می نویسد: «از قتاده نقل شده: اگر کردار معاویه را می دیدید، بیشتر شما می گفتید: او مهدی است. در سند این روایت عمرو بن جبله است که نتوانستم او را بشناسم. محمد بن سلیمان بن هشام، از ابو معاویه ی ضریر، از اعمش، از مجاهد چنین روایت می کند: اگر معاویه را می دیدید، می گفتید: او مهدی است. سند این روایت ضعیف است».

هیشمی نیز در مجمع الزوائد ۹/ ۳۵۷ انتساب آن را به اعمش ضعیف می داند، وی می گوید: «از اعمش نقل شده است که اگر معاویه را می دیدید، می گفتید: او مهدی است. طبرانی آن را به صورت مرسل روایت کرده است و در میان راویان آن یحیی حمانی است که ضعیف می باشد».

اما ابن تیمیه که در اموی گری گوی سبقت را از خود بنی امیه ربوده است، بدون ارزش قائل شدن برای تضعیف خلال وهیشمی آن را صحیح می شمارد! وی در منهاج السنة ۶/ ۲۳۳ می نویسد: «یونس از قتاده چنین نقل می کند: اگر کردار معاویه را مشاهده می کردید، بیشتر شما می گفتید: او مهدی است. ابن بطه نیز آن را با سندی که از دو طریق ثابت است از اعمش از مجاهد روایت می کند: اگر معاویه را درک می کردید، می گفتید: او مهدی است. از ابو اسحاق سبیعی منقول است که معاویه را یاد کرد و گفت: اگر او - یا روزگارش - را درک می کردید، می گفتید: او مهدی است».

ابنتیمیه با این کار گواهی امامش عبد الله بن عمرو عاص را نسبت به اینکه معاویه هیچ گونه کرامتی ندارد، چه برسد به آنکه مهدی خوانده شود، رد کرده است! ابن طاووس در الملاحم والفتن ۳۲۶ می نویسد: «عبد الله بن عمرو عاص مهدی را یاد کرد. مردی عرب گفت: او معاویه است! عبد الله گفت: نه، او هیچ کرامتی ندارد، بلکه مهدی کسی است که عیسی بن

مریم بر او فرود می آید».

حافظ سقاف در تناقضات الالبانی الواضحات ۲/۲۲۹ می گوید: «البانی حدیث عبد الرحمن بن ابی عمیره را به صورت مرفوع چنین آورده است: خدایا! او را هادی مهدی قرار ده و به وسیله ی او هدایت گردان، و مقصود وی معاویه است».

این گزارش به چند دلیل، صحیح نیست:

اول: حافظ ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۳/۱۳۲ از اسحاق بن راهویه روایت می کند: هیچ فضیلتی از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای معاویه صحیح نیست.
دوم: محدثان آگاه، تصریح دارند که این حدیث صحیح نیست. ابو حاتم رازی - همان گونه که پسرش در علل الحدیث ۲/۳۶۲ آورده - می گوید: عبد الرحمن بن ابی عمیره این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشنیده است.

حافظ ابن حجر در تهذیب التهذیب ۶/۲۲۰ به نقل از حافظ ابن عبد البر می آورد: عبد الرحمن بن ابی عمیره از صحابه نبوده و سند آن صحیح نیست.
سوم: سندهای این حدیث همه به سعید بن عبد العزیز، از ربیعة بن یزید، از عبد الرحمن بن ابی عمیره باز می گردد، و سعید بن عبد العزیز هم چنان که البانی اقرار و اعتراف کرده، دچار اختلاط شده است.

البته البانی بر این باور است که جماعتی دیگر نیز آن را نقل کرده اند، لیکن در این ادعا صادق نیست، زیرا کسی که مراجعه کند، می یابد که همه ی نقل ها به سعید بن عبد العزیز بر می گردد و همان طوری که ابو مسهر گفته مختلط است. علاوه بر ابو مسهر ابو داود و یحیی بن معین نیز چنین گفته اند، چنان که در تهذیب التهذیب ۴/۵۴ می بینید.

خود البانی نیز چند جا به اختلاط وی اعتراف نموده است، از آن جمله در سلسله الاحادیث الضعیفة ۳/۳۹۳ و سلسله الاحادیث الصحیحة ۲/۶۴۷، با این وجود چگونه صحیح است؟! لذا البانی می بایست این حدیث را تنها در سلسله الاحادیث الضعیفة می آورد. (۳۰۵)

نگارنده: در پاسخ ابن تیمیه و البانی همین کافی است که بگوییم: چرا امام شما معاویه، که از

طرف پروردگارش هدایت شده ومهدی است، نتوانست زمین را پر از عدل وداد کند؟!

موسی بن طلحه، دومین مدعی:

عایشه برنامه ریزی کرده بود که خلافت پس از پدرش در بنی تیم باقی بماند، گزینه ی نخست برادرش عبد الرحمن بن ابی بکر بود وگزینه ی دوم طلحه بن عبید الله پسر عمویش! ولی او وطلحه با مرگ مسمومانه وناگهانی ابوبکر ووصیت به عمر مواجه شدند. لذا طلحه با عصبانیت نزد ابوبکر آمد وبا اعتراض گفت: «حال که بر ما این خشن تندخو را خلیفه کردی، به پروردگارت چه پاسخ خواهی داد؟ وابوبکر گفت: آیا مرا به خدا می ترسانی؟ به او می گویم: بهترین بنده ات را بر ایشان گماشتم».!(۳۰۶)

اما به رغم خلافت عمر، عایشه ناامید نشد وادامه داد، تا آنکه توانست طلحه را در شورای صوری شش نفره که حق وتو از آن عبد الرحمن بن عوف بود، داخل کند! لیکن در دوران عثمان ورق برگشت، لذا عایشه در مقابل او برخاست وشعارهای شدیدی بر ضدّ او داد ومردم را به عزل وقتل او دعوت کرد. او برنامه ریزی کرده بود که چون عثمان کنار رود طلحه در جای او قرار گیرد! ولی با بیعت صحابه با امیر المؤمنین (علیه السلام) مواجه شد. از این رو سراپایش را خشم فراگرفت وجنگ جمل را به راه انداخت. اما در این مصاف هم او، هم طلحه وهم شوهر خواهرش زیر باختند.

در دوران معاویه عایشه جنگی نرم را بر ضدّ او شروع کرد، ولی بعدها به همراه برادرش عبد الرحمن به تشدید آن پرداختند(۳۰۷)، لذا معاویه عبد الرحمن را به قتل رساند وگفته می شود عایشه را نیز کشت! وبا مرگ وی نقشه ی بنی تیم برای دستیابی به خلافت پایان یافت. با این وجود عایشه در منابع سنیان فریاد می زند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خلافت پدر وبرادرش وصیت نمود!

مسلم در صحیح ۱۱۰/۷ نقل می کند که عایشه گفت: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به هنگام بیماری اش به من گفت: پدرت ابوبکر وبرادرت را فرا بخوان تا وصیت کنم، چون می ترسم کسی آرزو کند ودیگری بگوید: من شایسته ترم».!

این ادعای عایشه می بایست پس از مرگ عمر باشد، چون ابوبکر وعمر می گفتند: رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) به هیچ کسی وصیت نکرد. اگر این ادعا صحیح می بود آنان در سقیفه بدان استدلال می کردند. در حالی که تنها استدلالشان این بود که محمد از قریش است و آن دو نیز از قریش هستند ولذا شایسته ترند!

عمر گفت: «بر آن دسته از عرب که ما را نپذیرند، برهانی آشکار و دلیلی روشن داریم؛ چه کسی می تواند با ما بر سر خلافت محمد نزاع کند و حال آنکه ما اولیاء و خانواده ی او هستیم، هر که چنین کند به باطل استدلال کرده، به گناه مایل، و یا در هلاکت غوطه ور شده است». (۳۰۸)

اگر روایت عایشه صحیح می بود، طلحه نیز در مقابل ابوبکر و در اعتراض بر خلافت عمر بدان استدلال می کرد! نمی دانیم چه کسی ادعا کرد موسی بن طلحه مهدی موعود است. این مقدار می دانیم که این ادعا را برای جبران تلاش های عایشه - که با شکست مواجه شد - مطرح کرده اند. والبته ظاهراً پس از مرگ عایشه انتشار یافته است. روایت می کنند: «هنگامی که مختار در کوفه قیام کرد موسی بن طلحه نزد ما [در بصره] آمد، مردم او را مهدی زمانشان می دانستند ولذا گرد او جمع شدند». (۳۰۹)

اما موسی بن طلحه دیری نپایید، و با مرگ او این ادعا نیز به پایان رسید.

بنی حسن و محمد بن عبد الله بن حسن مثنی:

ظاهراً ادعای مهدویت در اواخر سده ی نخست هجری، و پس از آنکه مسلمانان از سلطه ی امویان به ستوه آمدند، به موجی تبدیل شد که به دنبال آن احادیث نبوی پیرامون مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) و نیز بشارت به مهدی موعود (علیه السلام) انتشار یافت. و این زمینه ای مناسب برای ادعای مهدویت برای افرادی از بنی هاشم و بنی تیم بود. برای دو نفر ایشان ادعای مهدویت کرده اند که نام هر دو محمد و نام پدرشان عبد الله است. یکی محمد بن عبد الله بن حسن مثنی است و دیگری محمد بن عبد الله منصور معروف به مهدی عباسی. یاران هر یک تلاش کردند تا احادیث مهدی را بر همو منطبق کنند. از این رو بود که پیشتر ترجیح دادیم عبارت «نام پدر او نام پدر من است» را برای مصلحت اینان افزوده اند!

بعدها عباسیان چنان پیش رفتند که به جعل احادیثی پرداختند که مهدی موعود را از فرزندان

عباس معرفی می کند! البته عالمان سنی گواهی به کذب آن داده اند، مثل روایات دیگری که مهدی را از نسل عمر ویا بنی امیه معرفی می کند!

ادّعای مهدویت گرچه برای مدّعیان وسوسه انگیز است، ولی از آنجا که در احادیث نبوی اوصاف آن حضرت به خوبی ووضوح بیان شده است، - پس از آنکه مدعیان زمین را از عدالت مملو نساختند، ثروت ها را بدون شمارش ندادند و... - دست این بازیگران به خوبی رو می شود!

ظاهراً عبد الله بن حسن مثنی زیرکترین فردی بوده که برای پسرش محمد ادّعای مهدویت کرده است. وی از زمان کودکی پسرش نقشه ی خود را شروع کرده است، لذا نام او را محمد گذاشت. آنگاه او را به گونه ای خاص تربیت کرد. او محمد را از مردم مخفی می داشت ودرباره ی او افسانه سرایی می کرد!

مقاتل الطالبین / ۲۳۹ می نویسد: «عبد الله به حسن از زمان کودکی از مردم می گریخت وبه آنان نامه می نوشت وبه سوی خود فرا می خواند ومهدی نامیده می شد».!

تهذیب الکمال ۲۵ / ۴۶۷ می نویسد: «داود بن عبد الله جعفری، از دراوردی، از پسر برادر زهری چنین نقل می کند: «من وعبد الله بن حسن در مدینه نشسته بودیم ویکباره سخن از مهدی به میان آوردیم. عبد الله گفت: مهدی از فرزندان حسن بن علی است. من گفتم: عالمان اهل بیت این را نمی پذیرند. او گفت: به خدا قسم مهدی از فرزندان حسن بن علی وپس از فرزندان من است».!

عبد الله را شخصیتی معرفی می کنند که از قدرت اقناع بالایی برخوردار بوده است ولذا توانسته هم پیمانان عباسی خود را قانع کند که فرزندش محمد، مهدی است!

مقاتل الطالبین / ۲۳۹ به نقل از عمیر بن فضل خثعمی می نویسد: «روزی محمد بن عبد الله بن حسن را دیدم که از خانه ی پسرش بیرون آمد. بیرون از خانه، اسب وغلام سیاه وی بودند. ابو جعفر منصور دوانیقی هم منتظر او بود. وقتی او بیرون آمد، ابوجعفر به سرعت رفت وردای او را گرفت تا سوار شود وآنگاه لباس او را بر روی زین مرتّب کرد ومحمد رفت. من که او را نمی شناختم به منصور گفتم: این که بود که اینچنین او را احترام کردی؟ او گفت:

نشناختی؟ گفتم: نه، گفت: این محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن، مهدی ما اهل بیت است».!

همو در ۲۴۴ می نویسد: «مردم ساده اندیش محمد را مهدی می نامیدند»!.

البته این ها قبل از آن بود که عباسیان بر آنان بشورند و مهدی را از خود بدانند!

منابع تاریخی، رخدادهای گردهمایی ابواء را که در آن، حسنیون به بیعت با مهدی فرا می خوانند گزارش می کنند. مقاتل الطالبین / ۱۴۰ از عمر بن شبه و گروهی از راویان و تاریخ نگاران آن عصر از عیسی بن عبد الله نقل کرده است: «گروهی از بنی هاشم در منطقه ی ابواء گرد آمدند. ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، ابو جعفر منصور، صالح بن علی، عبد الله بن حسن بن حسن، پسران وی محمد و ابراهیم و محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان جزء آنها بودند.

صالح بن علی گفت: می دانید که مردم به شما چشم دوخته اند، و خداوند شما را در اینجا جمع کرده است، پس با یک نفر از میان خود بیعت کنیم و بر آن استوار بمانیم، تا خداوند گشایشی ایجاد کند که او بهترین گشایشگران است.

در این هنگام عبد الله بن حسن حمد و ثنای خدا را به جای آورد و گفت: می دانید که پسر من مهدی است، پس بیایید با او بیعت کنیم.

ابو جعفر منصور گفت: برای چه خود را فریب دهید و حال آنکه می دانید مردم به کسی بیش از این جوان امید ندارند و زود است که او را اجابت خواهند کرد. آنان گفتند: به خدا قسم درست گفتی، ما این را خوب می دانیم و با محمد بیعت کردند و بر دست او دست کشیدند. عیسی گوید: فرستاده ی عبد الله بن حسن نزد پدرم و جعفر بن محمد آمد و آنان را دعوت کرد - اما دیگران می گویند: عبد الله بن حسن گفت: ما بیعت جعفر بن محمد را نمی خواهیم تا مبادا کار ما را خراب کند! - پس پدرم مرا فرستاد تا ببینم چه خبر است. جعفر بن محمد نیز محمد بن عبد الله الارقط پسر علی بن الحسین را فرستاد. ما آمدیم و دیدیم محمد بن عبد الله بر روی بوریایی - که آن را تا کرده بود - مشغول نماز است.

من گفتم: پدرم مرا فرستاده تا ببینم شما برای چه جمع شده اید؟ عبد الله گفت: برای اینکه با

مهدی محمد بن عبد الله بیعت کنیم.

می گویند: جعفر بن محمد آمد و عبد الله بن حسن در کنار خود برای او جا باز کرد و همین سخن ردّ و بدل شد.

ایشان فرمودند: این کار را نکنید که هنوز زمان آن نرسیده است. اگر بر این باوری که پسر مهدی است، [بدان] نه او مهدی است و نه زمان، زمان قیام او. و اگر می خواهی به خاطر غضب برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر او را به قیام واداری، به خدا قسم ما تو را که بزرگ ما هستی رها نمی کنیم و با پسر بیعت کنیم.

عبد الله خشمگین شد و گفت: تو خلاف آنچه را که می گویی خوب می دانی [ومی دانی که او همان مهدی است]! به خدا قسم خدا تو را از غیب خود آگاه نکرده است و حسادت با پسر من است که تو را وادار به چنین سخنانی کرد!

امام (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند حسد مرا و انداشته است، ولیکن این امر از آن این و برادران و فرزندان آنهاست - و به ابو العباس [سفاح] اشاره کرد -، سپس بر شانه ی عبد الله بن حسن زد و فرمود: به خدا قسم نه به تو می رسد و نه به دو پسر، و از آن اینهاست، و دو پسر کشته خواهند شد!

آنگاه برخاست و بر دست عبد العزیز بن عمران زهری تکیه داد و به او فرمود: آیا صاحب ردای زرد - یعنی ابو جعفر منصور - را دیدی؟ گفت: آری، فرمود: به خدا او محمد را به قتل خواهد رساند! عبد العزیز گفت: او محمد را خواهد کشت؟! فرمود: آری.

عبد العزیز گوید: با خود گفتم: به خدای کعبه حسادت کرده است! ولیکن به خدا قسم از دنیا نرفتم مگر آنکه دیدم منصور آن دو را کشت!

وقتی جعفر این را فرمود، آنها پراکنده شدند و بعد از آن دیگر اجتماع نکردند. عبد الصمد و ابو جعفر به دنبال آن حضرت رفتند و گفتند: یا ابا عبد الله! شما چنین می گوید؟ فرمود: آری به خدا سوگند، و از آن آگاهم».

همو در ۱۴۲/ از عنبسة بن نجاد عابد نقل کرده است: «وقتی جعفر بن محمد (علیه السلام) محمد بن عبد الله بن حسن را می دید، چشمانش پر از اشک می شد و می فرمود: جانم فدای

او! مردم او را مهدی می دانند، اما وی کشته خواهد شد! در کتاب پدرش علی نیامده که وی از خلفای امت باشد».

وی در نقلی دیگر در ۱۷۱/ این جریان را از عبد الاعلی بن علی چنین می آورد: «بنی هاشم گرد آمدند. عبد الله بن حسن برایشان سخن راند و پس از حمد و ستایش الهی، گفت: شما اهل بیتی هستید که خداوند شما را با رسالت، برتری داد و برای آن برگزید و برکت شما را زیاد کرد. ای ذریه ی محمد و پسر عموها و عترتش! ای کسانی که سزاوارترین مردم برای یاری در راه خدا هستید! خداوند چه کسانی را مانند شما نزدیک به پیامبرش قرار داده است؟ می بینید که کتاب خدا را کنار گذاشته اند، سنت پیامبر را رها کرده اند، باطل زنده و حق مرده است. در طلب رضای خدا چنان که شایسته ی اوست بجنگید، پیش از آنکه خدا نامتان را از صفحه ی روزگار بردارد و چونان بنی اسرائیل - که محبوبترین بندگان بودند - نزد او خوار شوید. می دانید که این قوم [بنی امیه] هر زمان که بعضی شان بعضی دیگر را بکشند، باز خلیفه از میان خود آنان خواهد بود. اکنون خلیفه شان ولید بن یزید را کشته اند، پس بیایید با محمد - که دانستید مهدی است - بیعت کنیم.

آنان گفتند: همه حضور ندارند و اگر همه جمع شوند چنین می کنیم. ما جعفر بن محمد را اینجا نمی بینیم!

عبد الله بن حسن کسی را به سراغ ایشان فرستاد ولی حضرت از آمدن ابا کرد. خودش برخاست و گفت: همین الآن او را می آورم. او آمد و وارد سرای فضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربیعۃ بن حارث [که امام (علیه السلام) هم آنجا بودند] شد. فضل به او جا داد ولی نه در صدر مجلس - ومن فهمیدم که فضل از او مسن تر است -، ولی جعفر، هم به او جا داد و هم او را در صدر قرار داد - ومن فهمیدم او از امام (علیه السلام) مسن تر می باشد -. پس همه نزد عبد الله آمدیم. او به بیعت با محمد دعوت کرد. جعفر فرمود: تو پیرمردی و اگر بخواهی با تو بیعت می کنم، ولی به خدا قسم تو را رها نمی کنم و با پسر بیعت نمایم! عبد الاعلی گوید: [صحیح آن است که] عبد الله بن حسن گفت: به دنبال جعفر نفرستید، زیرا او کار شما را خراب می کند، ولی آنها نپذیرفتند. ایشان آمدند و عبد الله در کنار خود برایشان

جا باز کرد وگفت: می دانی که بنی امیه با ما چه کردند، مصلحت را در آن دیدیم که با این جوان بیعت کنیم. امام (علیه السلام) فرمودند: این کار را نکنید که هنوز زمان آن فرا نرسیده است. عبد الله هم خشمگین شد و... هم چنان که گذشت». (۳۱۰)

ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۲۲۸/۴ نقل می کند که امام (علیه السلام) فرمودند: «به خدا سوگند، حکومت نه به تو و نه به پسر تو می رسد، بلکه به این - یعنی سفاح - و سپس به این - یعنی منصور - خواهد رسید، و او محمد را در احجار الزيت خواهد کشت. آنگاه برادرش را در طفوف می کشد، در حالی که پاهای اسبش در آب است! منصور به دنبال امام (علیه السلام) راه افتاد وگفت: یا ابا عبد الله! چه فرمودید؟ امام پاسخ دادند: آنچه شنیدی، والبته رخ خواهد داد.

راوی می گوید: کسی که از منصور شنیده بود، برایم نقل کرد که او گفت: همان زمان برگشتم و به فراهم ساختن اسباب حکومت پرداختم، و همان طور شد که ایشان فرمود». (۳۱۱)

نعمانی در غیبت ۲۲۹/ از یزید بن ابی حازم: «از کوفه خارج شدم. وقتی به مدینه رسیدم، خدمت امام صادق (علیه السلام) آمدم و سلام کردم. ایشان به من فرمودند: آیا کسی به همراه تو بود؟ گفتم: آری، فرمودند: مشغول به صحبت بودید؟ عرض کردم: بلی، شخصی از مغیره [پیروان مغیره بن سعید] با من بود.

امام (علیه السلام) فرمودند: او چه می گفت؟ گفتم: بر این باور بود که محمد بن عبد الله بن حسن قائم است، و دلیل او آن بود که نام او نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و نام پدرش نام پدر آن حضرت.

من به او گفتم: اگر به اسامی استناد می کنی، در فرزندان امام حسین (علیه السلام) هم محمد بن عبد الله بن علی است.

او گفت: این یک کنیز زاده است و محمد بن عبد الله بن حسن فرزند زنی آزاد.

امام (علیه السلام) فرمودند: چه جوابی به او دادی؟ عرضه داشتم: جوابی نداشتم.

فرمودند: آیا ندانستید که او - یعنی قائم (علیه السلام) - فرزند زنی اسیر است».

در جلد سوم جواهر التاریخ درباره ی مهدی بنی حسن مطالبی گذشت و گذشت که ترجیح دادیم

وی یا مهدی عباسیان دچار لکنت زبان بوده است ولذا نمی توانسته سخنش را برساند و با دست بر ران خود می زده است. از این رو در اوصاف مهدی این مطلب را افزودند تا بر مهدی خودشان منطبق باشد! (۳۱۲)

۸. عباسیان بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ بسته، مهدی را از خود انگاشتند!

تاریخ بغداد ۶۳/۲ از ابن عباس نقل می کند: «ام فضل دختر حارث هلالیه برایم نقل کرد: از کنار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که در حجر اسماعیل بود مرور کردم، ایشان فرمودند: ای ام فضل! تو پسری در رحم داری. عرض کردم: ای رسول خدا! چگونه ممکن است، و حال آنکه قریشیان قسم خورده اند سراغ زنان نروند؟! فرمود: مطلب همان است که گفتم، وقتی وضع حمل کردی، نوزاد را پیش من بیاور!

ام فضل می گوید: بعد از زایمان، نوزاد را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بردم. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفتند و فرمودند: نزد [عباس] پدر خلفاء برو و او را بیاور. من هم آمدم و به او خبر را رساندم. او مرد زیبا و خوش لباسی بود. نزد آن حضرت آمد و چون ایشان او را دیدند برخاستند و میان دیدگانش را بوسه دادند و در طرف راست خود نشاندند. آنگاه فرمودند: این عموی من است، هر که می خواهد به عموی خود افتخار کند. عباس گفت: یا رسول الله! چنین نفرمایید. ایشان گفتند: چرا نگویم و حال آنکه تو عمو و برادر پدرم و بهترین کس از خاندانم هستی که پس از خود به جا می گذارم!

عباس گفت: ای رسول خدا! این چیست که ام الفضل درباره ی فرزند ما می گوید؟ ایشان گفتند: آری، ای عباس! چون سال صد و سی و پنج فرا رسد، خلافت برای تو و فرزندان تو خواهد بود، یکی از آنها سفاح است، یکی منصور و یکی هم مهدی».!

در گزارشی دیگر چنین آمده: «تا آنکه از میان آنان کسی باشد که با عیسی بن مریم نماز می گزارد». (۳۱۳)

همان ۳۴۳/۳ از هشام بن محمد کلبی: «در اوائل خلافت مأمون در زمانی که وی به بغداد آمده بود نزد معتصم بودم. معتصم قومی را یاد کرد و از آنان بد گفت. من گفتم: ای امیر! خدای تعالی آنان را مهلت داد، ولی آنها به طغیان پرداختند، نسبت به آنها صبر کرد، ولی به

ستم روی آوردند. پس گفت: پدرم رشید، از جدّم مهدی، از پدرش منصور، واو از پدرش محمد بن علی، از علی بن عبد الله بن عباس، از پدرش روایت کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به بنی فلان نگاه نمود که با نخوت راه می روند، پس چنان خشمگین شد که غضب در چهره اش آشکار گشت.

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ (۳۱۴)، و آن درخت نفرین شده در قرآن. گفتند: این کدام درخت است، تا ما آن را از ریشه بیرون آوریم؟ فرمود: درخت گیاهی نیست، بلکه بنی فلان هستند که چون به حکومت رسید، ظلم کنند و چون امین شمرده شوند، خیانت کنند. سپس با دست بر کمر عباس زد و فرمود: ای عمو! خدا از پشت تو مردی را بیرون می آورد که هلاکت آنها بر دستان اوست»!

الفتن ۱/۱۲۱ و ۴۰۰ از کعب: «منصور و مهدی و سفاح، از فرزندان عباس اند». در عیون الاخبار ابن قتیبۀ ۱/۳۰۲ آمده است: «وقتی ابن عباس می شنید مردم می گویند: در این امت دوازده خلیفه خواهند بود، می گفت: چقدر سفیه هستید! پس از دوازده تن، سه نفر از ما خواهند بود؛ سفاح، منصور و مهدی که حکومت را به دجال تسلیم می کند. ابو اسامه می گوید: نزد ما معنای این سخن آن است که فرزندان مهدی، پس از وی خواهند ماند، تا دجال خروج کند».

حاکم در المستدرک ۴/۵۱۴ روایتی را از مجاهد نقل می کند و صحیح می شمارد، وی می گوید: «عبد الله بن عباس به من گفت: اگر نبود آنکه تو مانند اهل بیت هستی برای این سخن را نمی گفتم. من گفتم: بگو که آن را به کسی که خوشایند تو نباشد نخواهم گفت. او گفت: از ما اهل بیت چهار نفر هستند؛ سفاح، منذر، منصور و مهدی. گفتم: در مورد اینان توضیح بده. او هم گفت: اما سفاح، او ممکن است یارانش را بکشد و از دشمنش بگذرد. منذر ثروت بسیاری را می بخشد و برایش گران نخواهد بود، ولی اندکی از حق خود را به کسی نمی دهد. منصور به مقدار نیمی از نصرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر دشمنانش، نصرت می یابد، دشمن از آن حضرت به فاصله ی دو ماه می هراسید و از منصور به فاصله ی یک ماه. اما مهدی؛ او زمین را پر از عدالت می کند همان طوری که پر

از جور شده است، چارپایان و درندگان در روزگار او در امنیت خواهند بود و زمین گنج هایش را که به صورت اسطوانه هایی از طلا و نقره است، بیرون خواهد داد».

در مقدمه ی ابن خلدون / ۲۵۳ این گزارش را می آورد و می نویسد: «این روایت را اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر از پدرش نقل می کند. اسماعیل ضعیف است، و پدرش ابراهیم اگرچه مسلم از او نقل حدیث می کند، اما اکثر علماء وی را تضعیف کرده اند».

حافظ ابن صدیق مغربی در رد ابن خلدون / ۵۴۳ می نویسد: «حاکم این حدیث را صحیح دانسته است، ولی ذہبی آن را تضعیف می کند به اینکه اجماع بر ضعف اسماعیل داریم، اما پدرش چنین نیست».

بیہقی در دلائل النبوة ۶/ ۵۱۳ از سعید بن جبیر: «ما با خود می گفتیم: دوازده امیر خواهند بود و بعد از آن امیری نخواهد بود، سپس دوازده امیر خواهند بود که بعد از آن قیامت است. عبد الله بن عباس که می شنید گفت: چقدر نادانید! از ما اهل بیت بعد از آنها منصور، سفاح و مهدی خواهند آمد که مهدی امارت را به عیسی بن مریم می سپارد».

همو در / ۵۱۴ از ضحاک از ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «سفاح، منصور و مهدی از ما هستند» (۳۱۵).

البدایة والنهاية ۶/ ۲۴۶ درباره ی این روایت می نویسد: «این سند ضعیف است و صحیح آن است که ضحاک هیچ روایتی از ابن عباس نشنیده است. لذا روایت منقطع می باشد».

تاریخ بغداد ۹/ ۳۹۹ از ابو سعید خدری روایت می کند: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: قائم، منصور، سفاح و مهدی از ما هستند. خلافت به قائم می رسد و به اندازه ی شاخ حجامت هم خونی ریخته نمی شود. پرچم منصور باز نمی گردد [و شکست نمی خورد]. سفاح هم مال می بخشد و خون ریزی می کند. و اما مهدی، زمین را پر از عدل می کند، چنان که از ستم آکنده شده است».

ذخائر العقبی / ۲۰۵ به نقل ابن عباس از پدرش آورده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او رو کرد و فرمود: «این عمویم، پدر خلفاست. سخی ترین و خوش سیماترین قریش است. از نسل او سفاح و منصور و مهدی خواهند بود».

حافظ ابو القاسم سهمی آن را روایت کرده است».

جامع الاحادیث سیوطی ۳۷۵/۵ از ام سلمه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «پیوسته خلافت در میان فرزندان عمویم - شبیه پدرم - عباس است، تا آن را تسلیم دجال کنند».

اسعاف الراغبین ۱۵۱/ می نگارد: «در سند آن وضّاعی [دروغ پردازی] حضور دارد که روایت از آنها [راویان] نشنیده است».

فیض القدیر ۲۷۸/۶ می نویسد: «ابن عدی گوید: ابن ولید حدیث جعل می کرد، آنها را به هم می پیوست، اسناد و متون روایات را می دزدید و دگرگون می کرد. ابن ابی معشر می گوید: او کذاب است. سمهودی نیز می نویسد: در سند این روایت محمد بن ولید وضّاع وجود دارد. و اگر هم صحیح می بود آن را بر مهدی، سومین خلیفه ی عباسیان حمل می کردیم». حافظ مغربی در رد ابن خلدون ۵۶۳/ می گوید: «این روایت غریب و مورد انکار است. برخی توجیه کرده اند که مهدی از جهت مادر عباسی است و از جهت پدر حسنی، ولی اینچنین نبوده و حدیث اصلاً صحیح نیست».

الاذاعة ۱۳۵/ از الافراد والجامع الصغیر آن را نقل می کند و می نویسد: «شوکانی در التوضیح گفته است: بین این سه حدیث و دیگر احادیث گذشته می توان چنین جمع کرد که مهدی از جهت مادر، از فرزندان عباس است. اگر این جمع را نپذیریم احادیثی که او را از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معرفی می کند، رجحان دارد».

الصواعق ابن حجر ۲۳۷/ می نویسد: «سند آنها ضعیف است، ولی بر فرض صحّت، منافاتی با اینکه مهدی از نسل فاطمه است - و در احادیثی که هم بیشتر است و هم صحیح تر، آمده - ندارد، زیرا بنابراین فرض در او هم شعبه ای از بنی عباس است و هم شعبه ای از نسل حسین».

نگارنده: بعد از آنکه خود گواهی می دهند که جاعل این احادیث محمد بن ولید غلام بنی عباس است و او را کذاب و وضّاع و متروک الحدیث عنوان می کنند، دیگر جایی برای تلاش شوکانی و ابن حجر برای این توجیه - که مادر او عباسی است - وجود ندارد. پندار ذهبی نیز

– که احادیث از دو مهدی مستقل سخن می گویند که اوصاف متحدی دارند و یکی عباسی است و دیگری از نسل حضرت فاطمه (علیها السلام) – چنین وضعیتی دارد.

روایات جعلی سنیان در تحریف حدیثی صحیح!

ظاهر آن است که احادیث دروغین آنها در این باره که مهدی از فرزندان عباس است، برای سرپوش گذاردن بر این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به عباس خبر دادند که فرزندان او چه ها خواهند کرد!

غیبت نعمانی / ۲۴۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در بقیع بودند که حضرت امیر (علیه السلام) آمد و سراغ ایشان را گرفت، گفتند در بقیع است. او نزد ایشان آمد و سلام کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بنشین، و او را سمت راست خود نشانند.

بعد جعفر بن ابی طالب آمد و سراغ آن حضرت را گرفت و گفتند در بقیع است. او هم نزد ایشان آمد و سلام کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را سمت چپ خود نشانند. آنگاه عباس آمد و سراغ ایشان را گرفت و گفتند در بقیع است. او نیز آمد و سلام کرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را روبرو خود نشانند.

سپس به امیر المؤمنین (علیه السلام) رو کرده فرمودند: یا علی! آیا تو را بشارت ندهم؟ آیا تو را خبر ندهم؟ عرضه داشت: آری، یا رسول الله! فرمودند: هم اینک جبرئیل نزد من بود و خبر داد که قائم – که در آخر الزمان قیام می کند و زمین را از عدل آکنده می سازد، همان سان که از ستم و جور پر شده است – از نسل تو از فرزندان حسین است.

ایشان عرض کردند: یا رسول الله! هر خیری که از ناحیه ی خدا به ما می رسد، به واسطه ی شماست.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به جعفر بن ابی طالب رو کردند و فرمودند: ای جعفر! آیا به تو مژده ندهم؟ آیا تو را خبر ندهم؟ او گفت: آری، یا رسول الله! فرمودند: اکنون جبرئیل نزد من بود و خبر داد آن کسی که پرچم را به قائم می سپارد از نسل توست، آیا او را می شناسی؟ جعفر در پاسخ گفت: نه، ایشان فرمودند: آن کسی که صورتش مانند دینار است،

دندان هایش چونان اژه و شمشیرش پاره ی آتش. با خواری وارد سپاه می شود وبا عزت بیرون می آید. وجبرئیل ومیکائیل او را در میان می گیرند.

سپس رو کردند به عباس وفرمودند: عموی پیامبر! آیا خبری را که جبرئیل برایم آورده برایت بگویم؟ او هم گفت: آری، یا رسول الله! ایشان فرمودند: جبرئیل به من گفت: بدا به حال ذریه ی تو از فرزندان عباس! او عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا از زنان دوری گزینم؟ فرمودند: خداوند از آنچه واقع می شود فارغ شده است».

همان ۲۴۸/ از عبد الله بن عباس نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به پدرم فرمودند: «ای عباس! بدا به حال ذریه ام از دست فرزندان تو وبدا به حال ذریه ی تو از فرزندان من. عرض کرد: ای رسول خدا! از آمیزش با زنان دوری نکنم؟ - ویا گفت: آیا خودم را عقیم نکنم؟ - آن حضرت فرمودند: علم خدا گذشته است وامور به دست اوست، ودر فرزندان من همان خواهد شد».

سلیم ۴۲۷/ با سند خود از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «خداوند آخرت را برای ما اهل بیت برگزید ودنیا را برایمان نپسندید. سپس به ابن عباس رو کردند وفرمودند: سرآغاز نابودی بنی امیه - وپس از آنکه ده نفر از آنها به حکومت می رسند - بر دست فرزندان توست، پس آنان از خدا بترسند ومراقب عترت وفرزندان من باشند. چرا که دنیا برای هیچ کسی پیش از ما وپس از ما بقا نداشته ونخواهد داشت. دولت ما آخرین دولت هاست. [در آن روزگار] هر روزی دو روز خواهد بود وهر سالی دوسال. آن کسی که زمین را همان گونه که از جور وستم پر شده از عدل وداد می آکند، از ماست».

منصور ادعا کرد پسرش مهدی موعود است!

عباسیان به این ادعا بسنده نکردند که پرچم های خراسان را - که برای یاری امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وعده داده شده - بیرق های انقلاب خود معرفی کنند، ونیز به احادیث دروغینی که جعل کردند ودر آن چنین جلوه دادند که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به عباس بشارت داده است که حکومت تا زمان خروج دجال در میان فرزندان اوست، اکتفا نکردند!

بلکه منصور پس از آنکه محمد بن عبد الله - که حسنیون مدعی مهدویت او بودند - و برادرش ابراهیم را کشت، بر آن شد تا پسرش محمد بن عبد الله را مهدی موعود معرفی کند! ذهبی در تاریخ الاسلام ۹/ ۴۹ نقشه ی منصور و اجبار برادرش عیسی را بر اینکه خود را از خلافت خلع کند، چنین وصف می کند: «سفاح به هنگام احتضار خلافت را به منصور و پس از وی به عیسی سپرد. منصور هم با ملاطفت و نرمی با برادرش سخن گفت تا او را به کناره گیری از قدرت وادارد. عیسی در پاسخ گفت: سوگندها و پیمان هایی را که بر گردن من و مسلمین است چه کنم؟

وقتی منصور دید برادرش از کناره گیری امتناع می کند، از او روگردان شد. وی در مجالس مهدی را بر عیسی مقدم می داشت. آنگاه بر آن شد تا در خانه ی عیسی گودالی حفر کند که وی در آن بیفتد و به هلاکت برسد. اما او مراقب بود. پس از مدتی بیمار شد، حتی می گویند: منصور او را مسموم کرد. عیسی برای رفتن به کوفه برای معالجه از برادر اجازه گرفت. کسی که او را بدین سفر ترغیب نمود، طبیب او بختیشوع بود. او گفت: به خدا سوگند جرأت مداوای تو را ندارم و بر جان خود ایمن نیستم. منصور به وی اجازه ی رفتن به کوفه را داد. بیماری عیسی تا آنجا پیش رفت که موی سرش ریخت. ولی پس از مدتی بهبودی یافت. پسرش موسی به علت خوف بر جان خود و پدرش تلاش کرد تا پدر را بر اطاعت منصور وادارد و در این راستا حيله ای اتخاذ کرد. موسی به منصور گفت: در حضور پدرم فرمان بده که اگر کناره گیری نکند، مرا خفه کنند! منصور هم کسی را برای انجام این کار فرستاد. عیسی چون این را دید فریاد زد و خود را از قدرت خلع نمود و گفت: این دست من است و با مهدی بیعت می کنم». (۳۱۶)

و بدین ترتیب منصور به مقصود خویش نائل شد و برادرش از قدرت کناره گیری کرد. او در قصر رصافه که آن را مخصوص مهدی بنا کرده بود، مجلسی تشکیل داد و فقها و قضاة را حاضر کرد. آنان هم آمدند و با ولی عهد او مهدی منتظر (!) بیعت کردند.

ابن عساکر در ۴۸/ ۹ می نویسد: «منصور برای مردم سخنرانی کرد و ماجرای عیسی و رضایت او به مقدم داشتن مهدی در ولایت عهدی را بیان نمود. عیسی نیز سخن گفت و خلافت را

تسلیم مهدی نمود. مردم هم با مهدی وبعد از مرگ او با عیسی بیعت کردند».

الاغانی ۳۱۳/۱۳ از فضل بن ایاس هذلی کوفی: «منصور در صدد آن بود که برای مهدی بیعت بگیرد، ولی پسرش جعفر به این کار اعتراض داشت. منصور فرمان داد تا مردم اجتماع کنند و به دنبال آن سخنرانان به سخنرانی پرداختند. شاعران نیز در وصف مهدی و فضائل او سروده های خود را ارائه کردند و از جمله ی آنان مطیع بن ایاس بود. مطیع پس از سخنرانی و شعر خوانی به منصور رو کرد و گفت: یا امیر المؤمنین! فلانی از فلانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند که گفتند: مهدی که محمد بن عبد الله است از ماست و مادر او از غیر ما، او زمین را که پر ازستم شده پر از عدالت خواهد کرد. و این عباس بن محمد برادرت نیز بر این سخن گواهی می دهد. آنگاه به عباس رو کرد و گفت: تو را به خدا قسم می دهم، آیا این حدیث را شنیده ای؟ او هم از ترس منصور پاسخ مثبت داد!

سپس منصور مردم را به بیعت با مهدی امر کرد. وقتی مجلس به پایان رسید، عباس بن محمد که چنان شوکه بود که گویا در آنجا حضور نداشت گفت: آیا این زندیق را دیدید که بر خدای (عز وجل) و رسولش دروغ بست و مرا نیز به گواهی گرفت، من هم از ترس منصور شهادت دادم و همه ی کسانی که حضور داشتند مرا تکذیب کردند؟!

این خبر به جعفر پسر منصور رسید، او هم مطیع را - که خادم و بسیار نزدیک به او بود - از خود راند.

جعفر بسیار شوخ طبع بود، وقتی شنید مطیع چنین کاری کرده است، خشمگین شد و بیعت با محمد برایش گران آمد، پس عورت خود را بیرون آورد و سخن رکیکی گفت که از نقل آن خودداری می کنیم». (۳۱۷)

ولیکن بعدها دیدند که این مهدی نه تنها قرار نیست ظلم و ستم را از زمین محو سازد، بلکه با فسق و فجوری که خود دارد آن را می گسترانند! نه تنها بدون شمارش بخشش می کند، بلکه اموال مسلمین را مصادره کرده موجب فقر و بیچارگی آنان می شود! می نویسند: «او می گسار، نی نواز و خونریز بوده است و دختری آوازه خوان و موسیقی دان از خود به جا می گذارد که عُلَّیه عباسی نام دارد». (۳۱۸)

مهدی شیفته ی کبوتر بازی بود، به همین خاطر راویان دربار به حدیث نبوی: «شرط بندی تنها در تیر اندازی، شتر سواری واسب دوانی است»، قسم چهارمی که پرنده بازی باشد را افزودند و او هم به راوی آن کیسه ای طلا بخشید! (۳۱۹)

وی زورگو و خونریز بود و مردی را به خاطر نقل حدیثی از اعمش به قتل رساند. (۳۲۰) او در خواب دید که چهره اش سیاه است، و در پی آن دختری برایش زاده شد، و در بیداری چنین شد! (۳۲۱)

او به دنبال فرصتی بود تا عیسی پسر عموی پدر و ولیّ عهد خود را از بین برد، همو که خود را از قدرت خلع کرده بود، در نتیجه او را به هلاکت رساند و پسرش موسی را ولیّ عهد خود کرد. (۳۲۲)

او زمام امور دولت را به همسرش خیزران سپرد (۳۲۳)، و در جبال ایران شهر سیروان را بنا کرد و در همان جا مرد و مدفون شد. (۳۲۴)

وی ده سال حکومت کرد و در سال ۱۶۹ در سنّ ۴۳ سالگی مرد. (۳۲۵)

از این رو نواصب مجبور شدند اعتراف کنند به اینکه او مهدی موعود نبوده است! (۳۲۶)

۱۱. هارون الرشید به دروغ پدر وجدش اعتراف می کند!

اعلام الوری / ۳۶۵ از سلیمان بن اسحاق بن سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس آورده است: «پدرم برایم نقل کرد: روزی نزد رشید بودم که سخن از مهدی و عدالتش به میان آمد و در این باره بسیار سخن گفته شد. او گفت: گمان می کنم شما می پندارید او پدر من مهدی است! او از پدرش از پدر بزرگش از ابن عباس از عباس برایم روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به او فرمودند: ای عمو! از نسل من دوازده خلیفه خواهند بود، آنگاه اموری زشت، سخت و دشوار جلوه خواهد کرد، سپس مهدی از فرزندان من قیام می کند و خداوند در یک شب امر او را مهیا می سازد. او زمین را - همان سان که از ظلم آکنده شده - از عدالت پر خواهد نمود. و هر آن مقدار که خدا بخواهد در زمین درنگ خواهد کرد، آنگاه دجال خروج می کند». (۳۲۷)

۱۲. اندکی پیش از ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، دوازده دروغ پرداز ادّعی

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد / ۳۵۸ از ابو خدیجه از امام صادق (علیه السلام): «قائم خروج نمی کند، مگر آنکه پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند که همگی مردم را به سوی خود می خوانند». (۳۲۸)

کافی ۲۳۸/۱ وغیبت نعمانی / ۱۵۱ از آن حضرت چنین روایت می کنند: «دوازده پرچم مشته برافراشته خواهند شد که از یکدیگر قابل تشخیص نیستند! مفضل گوید: من گریستم. امام (علیه السلام) فرمودند: ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشتم: چرا گریه نکنم و حال آنکه شما می فرمایید: دوازده پرچم که از یکدیگر قابل تمییز نیستند، برافراشته خواهند شد؟ [در چنین وضعیتی] ما چه کنیم؟

امام (علیه السلام) به [نور] خورشید که داخل اتاق شده بود نگریسته فرمودند: ای ابا عبد الله! این خورشید را می بینی؟ گفتم: آری، فرمودند: به خدا سوگند امر [امامت و حقانیت] ما از این خورشید روشن تر است».

الفتن ۲۹۱/۱ نقل می کند: «سپس مهدی به طرف عراق می رود. پیش از آن، دوازده پرچم در کوفه برافراشته می شود که صاحبان آنها معروف هستند. مردی از فرزندان حسن یا حسین که به پدرش دعوت می کند، در کوفه کشته می شود».

۱۳. حذف نسب امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از کتاب الفتوحات المکیة!

از جمله تحریفاتی که رخ داده است، تحریف در الفتوحات المکیة ابن عربی است. تعدادی از منابع تصریح وی را بر نسب حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اینکه ایشان فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) و نیز از نسل امیر المؤمنین و صدیقه ی طاهره (علیهما السلام) است نقل کرده اند، ولیکن نواصب آن را در چاپ های کتاب حذف کرده اند! در الزام الناصب ۱ / ۱۹۲ می نویسد: «محبی الدین بن عربی در باب سیصد و شصت و شش فتوحات می گوید: بدانید که البته مهدی خروج خواهد کرد. اما خروج نمی کند مگر بعد از آنکه ظلم و جور در زمین فراگیر شود، پس او می آید و آن را از داد و عدل آکنده می سازد. اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خدا آن را چنان طولانی می گرداند تا او به خلافت

رسد.

او از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واز نسل فاطمه است. جدّ او حسین بن علی بن ابی طالب است وپدرش حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر موسی الکاظم پسر امام جعفر صادق پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین علی پسر امام حسین بن علی بن ابی طالب است ونامش مشابه نام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد.

مسلمانان بین رکن ومقام با او بیعت می کنند. او در هیئت وظاهر شبیه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ولی در اخلاق از ایشان پایین تر است، زیرا کسی در اخلاق مانند ایشان نخواهد بود، خداوند تعالی می گوید: **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۳۲۹)**، وراستی که تو اخلاقی والا داری.

پیشانی او بلند است وبینی اش برجستگی دارد. اهل کوفه بیشترین یاری را به او می رسانند. او مال را به تساوی قسمت می کند ودر میان رعیت به عدالت رفتار خواهد نمود. خضر در مقابل او راه می رود. او پنج، هفت ویا نه سال زندگی خواهد کرد. شیوه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را پیروی می کند واز آن تخطی نمی نماید.

او فرشته ای دارد که به او کمک می کند، ولی آن را نمی بیند. روم را به همراه هفتاد هزار مسلمان با تکبیر فتح خواهد نمود. خدا اسلام را پس از آنکه به ذلت دچار شده، به وسیله ی او عزّت خواهد بخشید وبعد از آنکه مرده است، زنده خواهد کرد.

او جزیه تعیین، وبا شمشیر به خدا دعوت می کند. هر که ابا کند کشته می شود وهر که به نزاع پردازد، تنها وبدون یاور می ماند. او به دینی به دور از آراء حکم می نماید».

این در حالی است که در فتوحاتی که هم اکنون موجود است چنین آمده است، در ۳/ ۳۲۷ آمده است: «بدان - خداوند ما را تأیید کند - که خدا خلیفه ای دارد که وقتی زمین پر از ستم وجور شده، قیام می کند وآن را از عدل وداد مملو می سازد. اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، چنان آن را طولانی خواهد کرد تا این خلیفه که از عترت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) واز فرزندان فاطمه است به حکومت رسد.

نام او شبیه نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است وجدّ او حسین بن علی بن ابی طالب. بین رکن ومقام با او بیعت می کنند. او در ظاهر به پیامبر شبیه است، ولی در خلق وخو از ایشان پایین تر است، زیرا کسی در اخلاق مانند ایشان نخواهد بود، خداوند تعالی می گوید: **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ.**

پیشانی اش بلند است و بینی اش برجستگی دارد. اهل کوفه بیشترین یاری را به او می رسانند. او مال را به تساوی قسمت می کند و در میان رعیت به عدالت رفتار خواهد نمود و اختلافات را فیصله خواهد داد.

مردی نزد او می آید و می گوید: به من مالی بده، او هم که اموال را مقابل خود دارد، آن مقداری که او می تواند با خود حمل کند، در لباسش می ریزد. او در برهه ای قیام می کند که دین ضعیف شده است. خدا به دست او آنچه را که به وسیله ی قرآن اصلاح نکرده، اصلاح می کند. شخصی که جاهل، بخیل و ترسوست، توسط خدا در یک شب اصلاح می شود و به داناترین، سخی ترین و شجاع ترین مردم مبدّل می گردد. نصرت در مقابل او راه می رود. پنج، هفت و یا نه سال زندگی خواهد کرد. شیوه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را پیروی می کند و از آن تخطی نمی نماید. او ناتوان را حمل می کند و ضعیف را در راه حق تقویت می کند. او از میهمان پذیرایی می کند و مصیبت دیدگانی را که در راه خدا مصیبت دیده اند، یاری می رساند. به سخن خود عمل می کند، آنچه را می داند می گوید، و آنچه را می بیند می داند.

روم را در کنار هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق با تکبیر فتح خواهد نمود. حماسه ی بزرگ را که میهمانی خدا در عکا باشد، درک خواهد کرد.

ظلم وظالم را از بین می برد، دین را بر پا می دارد، در اسلام روح می دمد و آن را پس از ذلّت و مرگ، عزّت می بخشد و زنده می گرداند. جزیه تعیین می کند و با شمشیر به سوی خدا فرا می خواند. هر که ابا کند کشته می شود و هر که نزاع نماید، تنها و بدون یاور خواهد ماند. او حقائق دین را - آنچنان که اگر رسول خدا زنده بود، انجام می داد - آشکار خواهد نمود.

مذاهب را از روی زمین بر خواهد چید، و تنها دین خالص باقی خواهد ماند. دشمنان او کسانی

هستند که احکام او را مخالف احکام رهبران خود می بینند، ولی با ناخوشنودی واز ترس شمشیر و غضب او، واز سر طمع، به حکم او در می آیند.

عموم مسلمانان بیش از خواص آنها از وجود او مسرورند. عارفان به خدا به جهت شناختی که خدا از او به آنان می دهد با او بیعت می کنند.

او مردانی الهی دارد که دعوت او را اقامه می کنند و او را یاری می رسانند. آنان وزیرانی هستند که بارهای مملکت را به دوش می کشند و او را در مأموریت الهی یاری می کنند.

عیسی بن مریم برای او در کنار مناره ی سفیدی که در شرق دمشق است، در حالی که دو جامه ی زرد در بر دارد و بر دو فرشته تکیه داده است، فرود می آید. از سر او مانند پیمانه ای که فرو می ریزد، آب می ریزد، گویا از حَمَام آمده است. مردم می خواهند نماز عصر را بخوانند که امام برای او از جای خود کنار می رود. پس او جلو آمده بر آنان به سنت محمد نماز می گزارد. او صلیب ها را در هم می شکند و خوک ها را می کشد. خداوند مهدی را پاک و مطهر قبض روح می کند.

در زمان او سفیانی در کنار درختی در غوطه ی دمشق (۳۳۰) کشته می شود، و لشکر او در بیابانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می روند. چنان که تنها یک نفر از آنها باقی می ماند که از جهینه است. این لشکر سه روز مدینه را برای خود مباح کرده بودند و بعد از آن به سمت مکه می رفتند که به این بلا دچار می شوند. هر کسی که او را به همراهی با این لشکر مجبور کرده بودند، با همان نیتی که داشته محشور می شود.

قرآن حاکم است و شمشیر نابودگر، لذا در روایتی وارد شده است: خداوند به وسیله ی سلطان آنچه را که به وسیله ی قرآن اصلاح نکرده اصلاح می نماید.

ألا إن ختم الأولياء شهيد وعين إمام العالمين فقيد هو السيد المهدی من آل أحمد هو الصارم الهندی حين يبید هو الشمس یجلو کل غم وظلمة هو الوابل الوسمی حين یجود.

بدانید که آخرین اولیاء گواه است و امام جهانیان در میان نیست.

او آقا و مهدی از خاندان احمد و شمشیر هندی است، آن هنگام که نابود می سازد.

او خورشید است و هر اندوه و ظلمتی را از میان می برد، او باران بهاری است هنگامی که می بارد».

فصل (۹): اوصاف امام (عجل الله فرجه) / برخی اوصاف جسمی و معنوی امام عصر (عجل الله

فرجه)

برخی اوصاف جسمی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (۳۳۱):

۱. پیشانی او بلند است، بینی اش برجستگی دارد و دندان هایش فاصله

سنن ابو داود ۴ / ۱۰۷ از ابو سعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «مهدی از من است. پیشانی او بلند است و بینی اش برجستگی دارد. او زمین را همانسان که پر از ستم و جفا شده است، از عدل و داد آکنده می سازد، و هفت سال حکومت خواهد کرد». (۳۳۲) مسند احمد ۳ / ۱۷ از ابو سعید از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «قیامت به پا نمی شود مگر پس از آنکه مردی از اهل بیت من به حکومت رسد. پیشانی او بلند است و بینی اش برجستگی دارد. او زمین را از عدالت مملو می سازد، همان گونه که پیش از آن از ستم پر شده است، و این هفت سال خواهد بود».

مسند ابو یعلی ۲ / ۳۶۷ از همو چنین نقل می کند: «از میان اهل بیت کسی در این امت قیام خواهد کرد که پیشانی اش بلند است و بینی اش برجستگی دارد. او عدالت را در زمین می گسترد، چنان که از جفا و بیداد آکنده شده است».

الدر المنثور ۶ / ۵۷ می نویسد: «احمد و ابو داود از ابو سعید از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کنند...».

سنن الدانی ۹۴ / از همو روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «در آخر الزمان مردی جوان و خوش سیما که پیشانی اش بلند است و بینی اش برجستگی دارد، از عترت من قیام می کند. او زمین را که قبل از او از ستم و ظلم پر شده، از داد و عدل آکنده خواهد ساخت، و هفت سال حکومت خواهد کرد». (۳۳۳)

المستدرک ۴ / ۵۵۷ از ابو سعید خدری نقل می کند - و آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد - که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است. بینی

اش برجستگی دارد وپیشانی اش بلند است. او به این مقدار زندگی می کند - ودست چپ خود را باز کردند وبه همراه دو انگشت مسبّحه [سبّابه] وابهام نشان دادند [یعنی هفت سال] -» (۳۳۴).

الفتن ۱ / ۳۷۳ از ابوسعید از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «مهدی پیشانی اش بلند است وبینی اش برجستگی دارد». (۳۳۵)

الفردوس ۴ / ۲۲۱ از حذیفه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «مهدی مردی است از فرزندان من، چهره ی او مانند ماهِ درخشان است، رنگ او رنگ عربی (۳۳۶) است واندام او اسرائیلی (۳۳۷) او زمین را پر از داد خواهد ساخت، همان طور که از ستم پر شده است. اهل آسمان وزمین و [حتی] پرنده در آسمان از خلافت او رضایتمند خواهند بود. او بیست سال حکومت خواهد داشت».

در منابع ما شیعیان نیز طبری امامی روایاتی را که ابو یعلی و احمد از ابو سعید آورده اند، نقل می کند. (۳۳۸)

۲. او مسن است، ولی جوان جلوه می کند ومرور روزگاران او را پیر نخواهد کرد:

کمال الدین ۲ / ۶۵۲ از ابو الصلت هروی نقل می کند: «از امام رضا (علیه السلام) درباره ی نشانه های قائم به هنگام قیام پرسیدم وایشان فرمودند: علامت او این است که مسن است ولی جوان جلوه می کند، کسی که او را می نگرد چهل ساله وحوالی آن تخمین می زند. از علامات ظهور او آن است که با گذر روزها وشب ها پیر نمی شود، تا آنکه اجل فرا رسد».

غیبت نعمانی ۱۸۸ / ۲۱۱ از علی بن ابی حمزه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: «چون قائم قیام کند، مردمان او را نخواهند پذیرفت، چون جوان وشاداب می آید. تنها کسانی که خدا در عالم ذرّ نخستین از آنها میثاق گرفته است بر اعتقاد به او خواهند بود. در روایتی دیگر ایشان فرمودند: بالاترین گرفتاری آن است که امامشان به صورت جوان می آید و حال آنکه او را پیرمرد می انگاشتند». (۳۳۹)

۳. سفید مایل به سرخی:

کمال الدین ۲ / ۶۵۳ روایت می کند که حضرت امیر (علیه السلام) بر منبر فرمودند: «در

آخر الزمان مردی از فرزندان من قیام می کند. او سفید مایل به سرخی است، ... ران هایی ستبر دارد، استخوان های شانه اش بزرگ است، در پشت خود دو خال دارد که یکی به رنگ پوست اوست و دیگری مانند خال پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

او دو نام دارد: یکی پنهان و دیگری آشکار. آنکه پنهان است احمد و آنکه آشکار است محمد.

چون پرچمش را به اهتزاز در آرد، میان مشرق و مغرب را روشن می کند. او دستش را بر روی سر بندگان می گذارد و به دنبال آن هیچ مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه دلش از پاره ی آهن سخت تر می شود و خدا بدو نیروی چهل مرد می دهد. هیچ مرده ای نخواهد بود مگر آنکه سرور این امر به قبرش وارد می شود. آنان در قبرها با هم دیدار می کنند و به قیام قائم (علیه السلام) بشارت می دهند». (۳۴۰)

۴. چشمان او گود، ابروانش بر آمده و میان دو شانه اش عریض است:

غیت نعمانی / ۲۱۵ از حمران بن اعین نقل می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: فدایتان کردم، من بر کمر خود کیسه ای که در آن هزار دینار بود بسته و وارد مدینه شدم، و با خدا عهد کرده بودم که دینار دینار آن را بر در خانه ی شما انفاق کنم، مگر آنکه سؤال را پاسخ دهید!

امام (علیه السلام) فرمودند: بپرس و پاسخ بگیر، و دینارهایت را انفاق نکن. عرضه داشتم: شما را به خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم می دهم، آیا صاحب الامر و قائم شما هستید؟ فرمودند: نه. گفتم: پدر و مادرم فدایت، او کیست؟ ایشان فرمودند: او به سرخی مایل، چشمانش گود، ابروانش بر آمده، میان دو شانه اش عریض است...».

ایشان در ادامه روایتی دیگر را نقل می کند: «حمران گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: شما قائم هستید؟ فرمودند: از نسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستیم، و خواهان [انتقام و] خون (۳۴۱)، و خداوند هر آنچه را بخواهد انجام می دهد. سؤال را تکرار کردم و ایشان فرمودند: می دانم مقصودت چیست، آنکه درباره اش می پرسی...».

۵. نام او نام من است و شمائل او شمائل من:

کمال الدین ۲ / ۴۱۱ از امام صادق (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که فرمودند: «قائم از فرزندان من، همنام وکنیه ی من است. شمائل مرا دارد و سنت مرا به اجرا می گذارد. او مردمان را بر ملت وشریعت من وامی دارد و به کتاب خدای (عز وجل) دعوت می کند. هر که فرمان او برد، از من اطاعت کرده است، هر کس او را عصیان کند، مرا عصیان نموده است، هر که او را در غیبتش انکار کند، مرا انکار کرده است، هر کس او را تکذیب نماید، مرا تکذیب کرده و هر که تصدیق او کند، مرا تصدیق کرده است. از کسانی که مرا درباره ی او تکذیب می کنند، سخن مرا درباره ی او منکر می شوند، و اتم را از راهش گمراه می کنند، به خدا شکایت می کنم وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۳۴۲)، و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخوردار خواهند گشت».

این دست احادیث و سایر روایات از شباهت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در ظاهر وخلق و خو حکایت دارند، و نیز اینکه از سنت آن حضرت پیروی می کند و اسلام و قرآن را زنده می گرداند و نور آن را منتشر می سازد.

۶. سیره ی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در پوشاک:

کافی ۱ / ۴۱۱ و ۴۴۴ / ۶ از حماد بن عثمان نقل می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) بودم که مردی خدمت ایشان عرض کرد: خداوند امور شما را سامان دهد، شما می گفتید که علی بن ابی طالب (علیه السلام) لباس خشن در بر می کرد، او جامه ای چهار درهمی - و یا حدود همین قیمت ها - را می پوشید، اما شما لباس جدید می پوشید؟! امام (علیه السلام) فرمودند: همانا علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن لباس را در زمانی می پوشید که بر او خرده نمی گرفتند، و اگر امروز چنان لباسی را در بر می کرد، بدان مشهور [وانگشت نما] می شد.

بهترین لباس در هر زمانی لباس اهل آن زمان است. جز آنکه هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کند، لباس امیر المؤمنین (علیه السلام) را خواهد پوشید و به سیره ی ایشان رفتار خواهد کرد». تحف العقول / ۴۴۶ روایت می کند: «معمر بن خلاد به امام رضا (علیه السلام) گفت: خداوند

فرج شما را نزدیک گرداند. ایشان فرمودند: ای معمر! آن فرج [که به دنبال آسایش و رفاه در آن هستی] فرج شما خواهد بود، اما من - به خدا قسم - توشه دانی که در آن یک کف دست آرد هست و مهر شده، خواهم داشت».

این سخن بدان معناست که وقتی ما به حکومت برسیم، رفاه و تنعم برای شماست، اما ما با فقراء هم سان خواهیم زیست و طعام من بسان نادرترین مردم خواهد بود، چونان حضرت امیر (علیه السلام).

۷. این وصف: «بین دو ران او فاصله است» برای آن حضرت ثابت نیست:

شرح نهج البلاغة ۱/ ۲۸۱ از اسماعیل بن عباد از حضرت امیر (علیه السلام): «ایشان مهدی را یاد کردند، او را از نسل امام حسین (علیه السلام) معرفی نمودند و اوصافش را بر شمردند: مردی است که پیشانی اش بلند است و بینی اش برجستگی دارد... بین دو ران او فاصله است، دندان هایش فاصله و در ران راست او خالی قرار دارد.

وی در ادامه می گوید: همین حدیث را ابن قتیبه در غریب الحدیث آورده است». (۳۴۳) غیبت نعمانی / ۲۱۴ از ابو وائل نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) نگریست و فرمود: این پسر سید و آقا است، هم چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را نامید، و خداوند از نسل او مردی را خواهد آورد که به نام پیامبران است و در خلقت و اخلاق شبیه اوست.

او به هنگام غفلت مردم، مردن حق و آشکار شدن جور قیام می کند. به خدا سوگند اگر قیام نکند گردنش زده می شود. با خروج او اهل آسمان و ساکنان آن مسرور می شوند. او مردی است که پیشانی اش بلند است و بینی اش برجستگی دارد... بین دو ران او فاصله است، در ران راست او خالی وجود دارد و دندان هایش از یکدیگر فاصله دارند. او زمین را از عدالت پر می کند، همان سان که از ستم و بیداد آکنده شده است». (۳۴۴)

نگارنده: این صفت از طریق اهل بیت (علیهم السلام) نرسیده است، و این روایت که از حضرت امیر (علیه السلام) منقول است، به راویانی غیر شیعی منتهی می شود. ما در بیان اوصافی که از معصومین (علیهم السلام) نرسیده، می بایستی احتیاط کنیم، زیرا ممکن است آن را برای

انطباق بر شخصی که ادّعی مهدویت کرده است، جعل کرده باشند. البته در کمال الدین ۲ / ۶۵۳ از امام باقر (علیه السلام) وارد شده است: «ران های او عریض است»، ولی عریض که به معنای درشتی است، چیزی غیر از فاصله دار بودن آنهاست و به شخصی که دچار آن باشد افحج گویند. این حالت حاکی از خللی در ران هاست که در راه رفتن و رکوع و سجود تأثیر می گذارد.

درباره ی عمر گفته اند که وی افحج بوده است. طبری در تفسیر خود ۲ / ۷۹۴ می نویسد: «عمر نماز می خواند و دو نفر یهودی پشت سر او بودند. هنگامی که وی می خواست رکوع کند، به طور طبیعی قادر به انجام آن نبود. یکی از آن دو به دیگری گفت: این همان است؟ وقتی عمر از نماز فارغ شد گفت: سخن شما را شنیدم. آن دو گفتند: ما در کتاب خود خوانده ایم که مردی آهین خواهد آمد که قدرت بر زنده کردن مردگان را - که حزقیل به اذن خدا داشت - به او می دهند».

حال این حالت فاصله دار بودن یا همان فحج است (۳۴۵) که گذشت و یا چیزی شبیه به آن. (۳۴۶)

از آنجا که این حالت عیب به حساب می آید، در معصوم (علیه السلام) نخواهد بود.

برخی اوصاف معنوی امام (علیه السلام):

۱. رأی را تابع قرآن قرار می دهد، آن هنگام که قرآن را تابع رأی خود قرار می دهند:

نهج البلاغة عبده ۲ / ۲۱ و ۴ / ۳۶: «او خواهش نفسانی را به هدایت بازمی گرداند، و آن هنگامی است که مردم هدایت را تابع هوی ساخته اند، و رأی [آنان] را پیرو قرآن خواهد کرد، و این زمانی است که قرآن را تابع رأی [خود] کرده اند. تا آنکه آتش جنگ میان شما افروخته شود، دندان هایش را بنمایاند، پستانهایش پر از شیر است، مکیدن آن شیرین است، اما پایان آن تلخ و زهرآگین.

آگاه باشید فردا - که آنچه را نمی شناسید با خود خواهد آورد - فرمانروایی که از این طایفه [امویان] نیست، عاملان حکومت را به جرم کردار زشتشان دستگیر کند. زمین گنجینه های خود را برایش بیرون آورد و کلیدهای خویش را تسلیم او سازد.

پس او روش عادلانه را به شما بنماید و کتاب وسنت را که مرده اند زنده گرداند». (۳۴۷)

نهج البلاغه صبحی صالح / ۲۰۸: «برای پیمودن راه های ضلالت، وواگذارن راههای هدایت به چپ و راست رفتند. پس بدانچه خواهد بود وانتظار آن می رود، شتاب نیارید! وآن را که فردا خواهد آورد، دیر نشمایید. چه بسیار کسانی که به چیزی شتاب دارند که اگر بدان دست یابند، آرزو کنند بدان نرسیده بودند، وچه نزدیک است امروز، به فردایی که سپیده ی آن خواهد دمید.

ای مردم وقت آن است که هر وعده ای رخ نماید، وآنچه نمی شناسید نزدیک است جلوه کند.

هر که از ما [اهل بیت] بدان رسد، با چراغی روشن در آن راه رود، وبر جای پای صالحان گام نهد تا بند از گردنی بگشاید، بنده ای را آزاد نماید، جمع [گمراهان] را پراکنده گرداند، وپیشانی [مؤمنان] را به اتفاق مبدل سازد.

او از مردم پنهان است، اثر شناس اثر او را نمی بیند، هر چند پیایی نگاه کند. سپس در آن [نبردها] مردمی چنان خود را آماده کنند، که آهنگر تیغه ی شمشیر را تیز می کند، دیده هایشان به تنزیل قرآن روشن می شود ودر گوش هایشان تفسیر آن خواهد افتاد، وشامگاه وبامداد جام های حکمت نوشانده شوند». (۳۴۸)

۲. معدنی اصیل و شخصیتی ربانی:

غیبت نعمانی / ۲۱۲ از امام حسین (علیه السلام) روایت می کند: «شخصی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد وگفت: به ما در مورد مهدیتان خبر دهید. امام (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که بسیاری از میان روند [وقرون زیادی بگذرد]، مؤمنان کم شوند، ویاوران دین از بین روند، پس آن زمان است، آن زمان است.

او گفت: یا امیر المؤمنین! او از کدام دودمان است؟ فرمودند: از بنی هاشم، قلّه ی عرب ودریای سرازیر آنها چون بر آن وارد شوند، پناهگاه آنان هنگامی که مورد هجوم قرار گیرند ومعدن زلال آن چون کدر شود.

هنگامی که مرگ آزمند شود، او نهراسد، وچون نزدیک شود، ضعف وسستی از خود نشان

ندهد، وهنگامی که پهلوانان درگیر شوند، به عقب نرود.

آستین همت بالا زده، قهار، ظفرمند، شیر بیشه، درو کننده [ی ظالمان]، مرد افکن، شجاع، شمشیری از شمشیرهای خدا، بزرگ و سخی است. در اوج شرافت و آقایی رشد کرده و مجد استوار او در گرامی ترین ریشه هاست. پس چیزی - که به سوی فتنه ها برد و چون سخن گوید بدترین گوینده است وهنگامی که سکوت کند خباثت و فساد را در [درون] خود دارد - تو را از او باز ندارد.

آنگاه امام (علیه السلام) دوباره به وصف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پرداخته فرمودند: وسیع ترین پناهگاه شماست، بیشترین دانش را دارد و از همه ی شما به رحم بیشتر می رسد.

خدایا! برانگیختن او را رهایی از غم و اندوه قرار ده و به او پراکندگی امت را به اتفاق مبدل ساز.

پس اگر خداوند برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن، و اگر به [دیدار] او توفیق یافتی از او روی مگردان، و چون به سویی رهنمون شدی، از او مگذر، آه - و با دست به سینه شان اشاره کردند که چقدر مشتاق دیدار او هستند -».

۳. سپر حکمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب فرا گرفته است:

نهج البلاغة صبحی صالح / ۲۶۳ خطبه ی ۱۸۲: «او سپر حکمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب - که روی آوردن بدان و شناخت آن و تنها بدان همت گماردن باشد - فرا گرفته است. حکمت گمشده ی اوست که به دنبال آن می باشد، و حاجتی است که آن را می جوید. (۳۴۹) چون اسلام غریب و مانند شتری شود که [از فرط خستگی] دم خود را به حرکت در آورد و گردنش را به زمین بچسباند، او نیز غریب خواهد شد. او باقی مانده ای از حجت های باقی مانده ی خدا و جانشینی از جانشینان انبیاست».

ابن ابی الحدید در شرح خود ۱۰ / ۹۵ می نویسد: «هر گروهی این سخن را بر حسب اعتقاد خود تفسیر می کند. شیعیان بر این پندارند که مقصود از آن مهدی منتظر نزد آنهاست. صوفیه گمان می کنند که مقصود ولی خدا در زمین است. بنابر اعتقاد صوفیان دنیا از ابدال که چهل

نفرند، واوتاد که هفت نفرند، و قطب که یک نفر است، خالی نخواهد شد. اگر قطب بمیرد، یکی از اوتاد جانشین او خواهد شد، و یکی از ابدال به جای او در اوتاد قرار می گیرد و یکی از اولیاء که برگزیده ی خداست، به جای او در میان ابدال قرار خواهد گرفت.

اما ما خود بر این باوریم که خداوند تعالی امت را از جماعتی از مؤمنین آگاه به عدالت و توحید - که اجماع علماء به اعتبار وجود سخن آنها حجت است، اما از آنجا که آنها را نمی توانیم بشناسیم اجماع همه را حجت می دانیم - خالی نخواهد گذاشت.

اصحاب ما می گویند: کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) به این دسته از عالمان به این اعتبار که آنان گروه و جماعتی هستند نظر ندارد، بلکه به وصف یک یک آنان اشاره دارد.

اما فلاسفه می پندارند که مقصود آن حضرت عارف است، آنها در عرفان و اوصاف اهل آن سخنانی دارند که کسی که با اقوال آنها مأنوس باشد، از آن آگاه است.

اما در نظر من بعید نیست که منظور قائم آل محمد (علیه السلام) در آخر الزمان باشد، آن هنگامی که خدا او را می آفریند. اگر چه الآن موجود نیست، زیرا دلیلی بر وجود او نداریم (!) تمامی فرق مسلمانان اتفاق نظر دارند که دنیا و تکلیف تنها با اوست که به پایان می رسد.

اینکه امام (علیه السلام) فرمودند: سپر حکمت را در بر دارد، بدان معناست که نفس را از هواهای آن و محسوسات جدا ساخته است، چرا که با این کار می توان در مقابل تیرهای هوی و هوس آن را نگاهداشت، همان طوری که سپر شخص را از اصابت تیرها نگاه می دارد».

۴. او قرآن را به اجرا می گذارد و همان گونه که نازل شد، به مردم می آموزد:

کافی ۳۹۶/ ۸ نقل می کند: «مردی خدمت امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: شما اهل بیت رحمت هستید و خداوند شما را بدان اختصاص داده است. امام (علیه السلام) فرمودند: ما اینچنین هستیم والحمد لله، ما هیچ کس را در گمراهی داخل و از هدایت خارج نمی کنیم. دنیا سپری نمی شود تا آنکه خدای (عز وجل) مردی از ما اهل بیت را برانگیزد که به کتاب خدا عمل می کند و هیچ منکری را در میان شما نمی بیند، مگر آنکه از آن جلوگیری می کند».

ارشاد ۳۶۵/ از جابر از امام باقر (علیه السلام): «هنگامی که قائم آل محمد (علیه السلام) قیام کند، خیمه هایی را برپا خواهد داشت که در آن قرآن را همان گونه که خداوند (عز وجل)

نازل فرموده است، تعلیم خواهد نمود. و بر کسی که امروز آن را از حفظ دارد چه سخت خواهد بود، زیرا با تدوین [کنونی] مخالفت خواهد داشت». (۳۵۰)

بصائر الدرجات / ۱۹۳ از سالم بن ابی سلمه روایت می کند: «شخصی در حضور امام صادق (علیه السلام) قسمتی از قرآن را که مردم اینچنین نمی خواندند، قرائت کرد، امام (علیه السلام) به او فرمود: بس است بس است، دست از این قرائت بردار، تا زمانی که قائم قیام کند همانند مردم بخوان. [اما] او چون قیام کند، کتاب خدا را آنچنان که هست، و مصحفی را که امیر المؤمنین (علیه السلام) نوشته بودند خواهد آورد.

حضرت امیر (علیه السلام) هنگامی که از کتابت آن فارغ شد، آن را نزد مردم آورده فرمودند: این کتاب خداست، همان طور که بر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل کرد و من آن را در میان دو لوح گرد آورده ام، لیکن آنها گفتند: مصحفی که همه ی قرآن در آن است نزد ماست، به آنچه تو آورده ای هیچ نیازی نداریم!

امیر المؤمنین (علیه السلام) هم فرمودند: بدانید، به خدا سوگند پس از این روز هرگز آن را نخواهید دید. تنها چیزی که بر عهده ی من بود آن بود که چون قرآن را جمع آوری کردم، شما را از آن بیآگاهانم تا آن را بخوانید». (۳۵۱)

غیبت نعمانی / ۳۱۷ از حبه ی عرنی نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: گویا می بینم شیعیان ما در مسجد کوفه خیمه ها برپا کرده اند و قرآن را بدان گونه که نازل شده است، تعلیم می دهند. بدانید که چون قائم ما قیام کند، آن مسجد را در هم خواهد شکست و قبله ی آن را راست خواهد نمود». (۳۵۲)

کافی ۸ / ۲۸۷ از عاصم بن حمید: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ (۳۵۳)، و به حقیقت ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم، پس در مورد آن اختلاف شد، فرمودند: آنان [قوم موسی] همان گونه که این امت درباره ی قرآن دچار اختلاف شدند، اختلاف کردند.

در مورد کتابی که قائم می آورد نیز اختلاف خواهند کرد، و چنان خواهد شد که مردمان بسیاری آن را انکار خواهند نمود، پس ایشان آنان را جلو می آورد و گردن هایشان را می زند».

نگارنده: مقصود آن است که نسخه ی حضرت امیر (علیه السلام) از قرآن - که امامان (علیهم السلام) از یکدیگر ارث می بردند، و در ترتیب آیات با این قرآن تفاوت دارد - را تعلیم آنها خواهند نمود.

احتجاج ۱ / ۱۵۵ از ابوذر روایت می کند: «هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند، حضرت علی (علیه السلام) قرآن را جمع کردند و نزد مهاجر و انصار آورده بر آنان عرضه داشتند، و این بر اساس وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود... هنگامی که عمر به خلافت رسید از آن حضرت خواست تا آن قرآن را بیاورد و گفت: یا ابا الحسن! خوب است قرآنی را که نزد ابوبکر آوردی بیاوری تا بر آن گرد آییم.

امام (علیه السلام) فرمودند: هیئات، راهی بدان نیست، من آن را نزد ابوبکر آوردم تا حجت بر شما تمام شود و روز قیامت نگوئید که ما از این غافل بودیم، یا نگوئید: تو آن را برای ما نیاوردی. قرآنی که نزد من است را تنها مطهران و اوصیای پس از من لمس خواهند نمود. پس عمر گفت: آیا آشکار شدن آن زمانی مشخص دارد؟ امام (علیه السلام) فرمودند: آری، چون قائم از فرزندان من قیام کند، آن را اظهار می کند و مردمان را بر آن و خواهد داشت، پس سنت بر اساس آن جریان خواهد یافت».

۵. آواره، رانده، تنها، یگانه و به دور از خانواده!

غیبت نعمانی ۱۷۸/ از عبد الاعلی بن حصین ثعلبی از پدرش نقل می کند: «امام باقر (علیه السلام) را در حج یا عمره دیدم و خدمت ایشان عرض کردم: سنّ من بالا رفته است و استخوانم سست شده، نمی دانم پس از این شرفیاب دیدار شما خواهم شد یا نه، پس با من عهدی کنید و خبر دهید که فرج چه زمانی است؟ امام (علیه السلام) فرمودند: آن آواره، رانده، تنها، یگانه و به دور از خانواده، که پدرش را کشته اند ولی خونخواهی نکرده است، و کنیه ی عمویش را دارد، صاحب پرچم هاست و همنام پیامبری است.

گفتم: دوباره بفرمایید، پس پوست یا کاغذی را خواستند و برای من در آن نوشتند». در روایتی دیگر: «فرمودند: آیا به خاطر سپردی یا اینکه برایت بنویسم؟ گفتم: اگر بنویسید، ایشان پوست یا کاغذی خواستند و برای من در آن نوشتند و به من دادند.

عبد الاعلی گوید: حصین پدرم آن را به ما نشان داد و برای ما خواند و گفت: این نوشته ی امام باقر (علیه السلام) است».

همان / ۱۷۹ از امام باقر (علیه السلام): «صاحب این امر، رانده و آواره است، پدرش را کشته اند ولی خونخواهی نکرده است، او هم کنیه ی عمویش وجدای از خانواده اش است، و همنام پیامبری است».

کمال الدین ۱ / ۳۰۳ از اصبع بن نباته نقل می کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «صاحب این امر، آواره، رانده، تنها و یگانه است».

۶. او بیرق و مواریث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر انبیاء (علیهم السلام) را به همراه

دارد:

غیبت نعمانی / ۳۱۵ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قائم از گردنه ی ذی طوی در میان کسانی که به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده مردند فرود می آید، به حجر الاسود تکیه می کند و پرچم غالب را به اهتزاز در می آورد. علی بن ابی حمزه می گوید: من این روایت را برای امام کاظم (علیه السلام) گفتم و ایشان فرمودند: صفحه ای گسترده».

علامه ی مجلسی در بحار ۵۲ / ۳۷۰ پس از نقل این حدیث می فرماید: «معنای این جمله ی اخیر آن است که این مطلب در صفحه ای گسترده است، یا اینکه [امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)] با خود صفحه ای گسترده و منشور دارد، یا اینکه پرچم او صفحه ای گسترده است».

غیبت نعمانی / ۳۰۷ از ابوبصیر: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) به مصاف اهل بصره رفتند، پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را گسترده، پس گام های دشمنان به لرزه افتاد و هنوز عصر نشده بود که گفتند: ای پسر ابو طالب! امان می خواهیم.

در این هنگام امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: اسیران را نکشید و کار مجروحان را یکسره نکنید، و کسی را که پا به فرار گذاشته دنبال نکنید. هر کس سلاح خود را ببندد و هر آنکه در خانه اش را ببندد ایمن است.

هنگامی که نبرد صفین فرا رسید، از ایشان خواستند پرچم را باز کند، اما حضرت ابا کردند. آنان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عمار را واسطه قرار دادند، امیر المؤمنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) فرمودند: پسر! این قوم زمانی [مهلت] دارند و بدان می رسند، و این پرچم را پس از من تنها قائم (علیه السلام) است که باز خواهد نمود».

۷. موارث پیامبران (علیهم السلام):

ارشاد / ۲۷۴ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «دانش ما باقی، مکتوب، به صورت کوفتن در قلوب و گوش هاست. نزد ما جفر احمر، جفر ابیض، مصحف فاطمه (علیها السلام) و جامعه - که در آن هر چیزی مردمان بدان نیاز دارند - هست. از ایشان درباره ی تفسیر این کلام پرسش شد و فرمودند: باقی دانش نسبت به آن چیزهایی است که رخ خواهد داد، مکتوب دانش به گذشته است، کوفتن در قلب ها الهام، و در گوش ها سخن فرشتگان است، ما گفتار آنها را می شنویم، ولی خودشان را نمی بینیم. جفر احمر ظرفی است که در آن سلاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است، و آن را کسی بیرون نمی آورد تا قائم ما اهل بیت قیام کند. جفر ابیض ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داود و کتاب های نخستین خداست.

در مصحف فاطمه (علیها السلام) هم حوادث آینده و اسامی تمام حاکمان تا روز قیامت است. و اما جامعه کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را املاء می کردند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) می نوشتند. به خدا سوگند هر آن چیزی که تا روز قیامت مردمان بدان احتیاج دارند، حتی دیه ی خراش و [حدّ] یک تازیانه و نیم تازیانه در آن هست.

بصائر الدرجات / ۱۸۸ از ابوبصیر: «خدمت امام جعفر صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم، می خواهم بر سینه ی شما دست بکشم، ایشان فرمودند: همین کار را بکن، من هم دست خود را بر سینه ی و شانه ی آن حضرت کشیدم. فرمودند: ای ابا محمد! علت این کار چه بود؟ عرضه داشتم: فدایت شوم، از پدرت شنیدم که

فرمودند: قائم سینه ای گشاده و شانه هایی درشت که بین آن دو عریض است دارد.
امام (علیه السلام) فرمود: ای ابا محمد! پدرم زره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در
بر نمود و بر زمین کشیده می شد. من نیز آن را پوشیدم و تا حدی اندازه بود، اما چون قائم آن
را بپوشد، به مانند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که پایین آن را بالا می کشیدند و با دو
حلقه، وسط آن را بالا می آوردند [یعنی مقداری برایشان کوچک بود] خواهد بود. صاحب این
امر [در ظاهر] از چهل سال تجاوز نمی کند». (۳۵۴)

اثبات الوصیة / ۲۲۳ می نویسد: «حسن بن علی راوی به امام صادق (علیه السلام) گفت: شما
صاحب الامر هستید؟ ایشان فرمودند: من زره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را پوشیدم،
ولی کشیده می شد، و نیز هنگام سوار شدن بر مرکب پای مرا می گیرد، اما صاحب شما زره را
در بر می کند و اندازه اش خواهد بود و هنگام سوار شدن پایش را نمی گیرد.
آنگاه فرمودند: چگونه چنین باشد [ومن او باشم] و حال آنکه آن پسری که مادر بزرگش او را
بزرگ می کند به دنیا نیامده است».

بصائر الدرجات / ۱۸۴ وارشاد / ۲۷۵ از عبد الاعلی بن اعین روایت می کنند: «شنیدم امام
صادق (علیه السلام) فرمودند: سلاح رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد من است
و کسی نمی تواند در آن با من نزاع کند. سپس فرمودند: از آن سلاح محافظت می شود. اگر
نزد بدترین خلق خدا قرار گیرد، بهترین آنان خواهد بود.

و افزودند: این امر [امامت] به کسی می رسد که بر او دهان کجی می کنند. هنگامی که اراده
ی خدا تعلق گیرد، او خروج می کند. پس مردم می گویند: این همان نبود! و خداوند به خاطر
او، دست خود را بر سر رعیت خود قرار می دهد».

یعنی کسی که امام (علیه السلام) را پیش از خروج می بیند، گمان می کند مؤمنی عادی است
و حتی ممکن است ایشان را به سخره گرفته دهان کجی کند، اما چون حضرت خروج می کنند
و آن شخص مشاهده می کند که خداوند ایشان را به چه قدرتی مخصوص گردانیده می گوید:
این همان نیست که من دیدم، و خداوند هیبت او را در قلوب مردم قرار می دهد.

کافی ۱ / ۲۸۴ از همو نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: کسی که [به دروغ]

ادّعی امامت کند، چگونه او را پاسخ می دهند؟ ایشان فرمودند: از او درباره ی حلال و حرام می پرسند.

آنگاه افزودند: سه حجت و دلیل است که در هر کسی جمع شوند او صاحب این امر است؛ آنکه نزدیک ترین مردم نسبت به امام پیش از خود است، سلاح نزد اوست و وصیت به او آشکار و مشهور باشد، چنان که اگر وارد شهر [او] شوی و از مردم عادی و کودکان پرسی که فلان امام به چه کسی وصیت کرد، بگویند: به فلان بن فلان».

غیبت نعمانی / ۲۴۳ از یعقوب بن شعیب نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: آیا جامه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به تو نشان ندهم؟ گفتم: آری، پس جامه دانی را خواستند و آن را گشودند و جامه ای از کرباس را بیرون آوردند، در آستین چپ آن مقداری خون بود.

ایشان فرمودند: این جامه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که روزی که دندان های رباعیه ی ایشان را زدند و شکستند، برتن داشتند، وقائم همین جامه را بر تن دارد و قیام می کند.

پس من آن خون را بوسیدم و بر پیشانی ام نهادم. سپس حضرت آن را پیچیدند و بردند». (۳۵۵)

بصائر الدرجات / ۱۶۲ از عبد الملک بن اعین: «امام باقر (علیه السلام) بعضی از نوشته های حضرت امیر (علیه السلام) را به من نشان دادند و فرمودند: ایشان برای چه اینها را نوشتند؟ عرضه داشتم: واضح است، فرمود: بگو، گفتم: امیر المؤمنین (علیه السلام) می دانستند قائم روزی قیام می کند، از این رو خواستند تا به آنچه در این نوشته هاست عمل کنند، امام باقر (علیه السلام) فرمودند: درست گفتم». (۳۵۶)

غیبت نعمانی / ۲۳۸ از عبد الله بن سنان: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: عصای موسی چوب درخت آس و از کاشته های بهشت بود. هنگامی که موسی به جانب مدین رهسپار شد جبرئیل آن را برایش آورد. این عصا و تابوت آدم در دریاچه ی طبریه هستند، هرگز نمی پوسند و تغییر نمی کنند تا آنکه قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هنگام قیام آنها را بیرون

آورد».

بصائر الدرجات / ۱۸۳ از محمد بن فیض از امام باقر (علیه السلام): «عصای موسی از آن آدم بود که به شعیب رسید و پس از شعیب نصیب موسی شد. آن عصا نزد ماست و من اخیراً آن را مشاهده کرده ام، همانند روزی که آن را از درخت جدا ساختند سبز است، و هنگامی که آن را به نطق درآوردند سخن می گوید. آن عصا برای قائم ما کنار گذاشته شده است، تا با آن همان کاری را انجام دهد که موسی بن عمران انجام می داد. آن عصا می هراساند و می بلعد. در ادامه فرمودند: زمانی که خدا خواست رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) را قبض روح کند، علم، سلاح و هر آنچه بود را برای حضرت امیر (علیه السلام) به ارث گذارد، بعداً به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) منتقل شد. هنگام شهادت امام حسین (علیه السلام) به ودیعه در دست ام سلمه بود، واز او گرفته شد. من گفتم: سپس به امام علی بن الحسین (علیهما السلام) و بعد از ایشان به پدرتان و سپس به شما رسید؟ فرمودند: بله».

کافی ۱ / ۲۳۱ مشابه این حدیث را نقل می کند و در آن چنین آمده است: «آن عصا هر کجا رو آورد، شعبده های ساحران را می بلعد، لبانش را باز می کند که یکی در زمین است و دیگری به سقف می رسد و فاصله ی آن دو چهل ذراع است، و همه ی شعبده هایشان را با زبانش می بلعد» (۳۵۷).

۸. او پیمانی از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دارد:

بحار الانوار ۵۲ / ۳۰۵ از کتاب سید علی بن عبد الحمید نیلی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که لشکر سفیانی به زمین فرو رود... وقائم (علیه السلام) در آن روز در مکه و کنار کعبه - در حالی که بدان پناه آورده - است و می فرماید: من ولی خدایم... پس بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. او پیمانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) - که پدران او دست به دست آن را به او رسانده اند - با خود به همراه دارد. اگر چیزی از آن بر مردم مشتبه شود، ندای آسمانی که به نام او و پدرش خواهد بود، بر ایشان مشتبه نخواهد شد».

۹. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ساقی امت در محشر:

مائه منقبة / ۲۴ از عبد الله بن عمر روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: «یا علی! من هشدار دهنده ی اتمم وتو هدایتگر آن، حسن پیشوا و حسین کسی است که آنان را سوق می دهد، علی بن الحسین گرد آورنده ی آن و محمد بن علی عارف آن، جعفر بن محمد کاتب و موسی بن جعفر شمارنده ی آن، علی بن موسی آگاهی بخش، رهایی بخش، طرد کننده ی دشمنان و نزدیک کننده ی مؤمنان، محمد بن علی پیشوا و سوق دهنده ی آن، علی بن محمد پوشاننده و عالم آن، حسن بن علی منادی و بخشنده ی آن و قائم خلف ساقی و سوگند دهنده ی آن هستند، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (۳۵۸)، به یقین در این برای هوشیاران عبرت‌هاست». (۳۵۹)

نگارنده: از عبد الله بن عمر عجیب است که چنین روایتی را نقل کند.

۱۰. راه راست:

تأویل الآیات ۱ / ۳۲۳ از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند: «از پدرم درباره ی سخن خدای (عز وجل): فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى (۳۶۰)، خواهید دانست که یاران راه راست کیانند، و چه کسی رهیافته است، سؤال کردم و ایشان فرمودند: راه راست قائم (علیه السلام) است، و رهیافته کسی است که به اطاعت از او راه یافته است. نظیر این در کتاب خدای (عز وجل) این آیه است: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۳۶۱)، و به یقین من آمرزنده ی کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست رهسپار شود؛ [یعنی] به ولایت ما رهسپار شود». (۳۶۲)

۱۱. صاحب لیلۃ القدر:

تفسیر قمی ۲ / ۴۳۱: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، (۳۶۳) ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم؛ فرمود: قرآن در بیت معمور در لیلۃ القدر یکبار و کامل فرود آمد، و در مدت بیست و سه سال بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد.

وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، (۳۶۴) و تو چه می دانی شب قدر چیست؛ معنای لیلۃ القدر آن است که خداوند اجل ها، روزی ها، و هر امری که رخ می دهد - از مرگ، زندگی، فراوانی، قحطی، خیر و شر - را مقدّر می نماید، همان گونه که می فرماید: فِيهَا يَفْرُقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، (۳۶۵) در

آن [شب] هر کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد؛ که تا یک سال است. تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، (۳۶۶) در آن [شب] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند؛ فرشتگان و روح القدس بر امام زمان فرود می آیند و هر آنچه را که نوشته اند به او می سپارند».

همان ۲ / ۲۹۰ از امام باقر، امام صادق و امام کاظم (علیهم السلام) روایت می کند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، ما آن را نازل کردیم؛ مقصود قرآن است.

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، (۳۶۷) در شبی فرخنده، [زیرا] که ما هشدار دهنده بودیم؛ و آن شب قدر است که خداوند قرآن را یکباره و کامل به بیت معمور فرو می فرستد. آنگاه از آنجا در طول بیست و سه سال بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل می گردد. فِيهَا يَفْرَقُ، در آن [شب] فیصله می یابد؛ در شب قدر.

كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، هر کاری [به نحوی] استوار؛ یعنی خداوند هر امر حق یا باطلی را مقدر می کند، و نیز آنچه در آن سال خواهد بود، و برای او در آن بداء و مشیت است، هر آنچه از آجال، ارزاق، بلايا، تغیرات و مرض ها را که بخواهد مقدم می دارد و هر آنچه را بخواهد به تأخیر می اندازد، آن قدر که بخواهد در آنها می افزاید و می کاهد، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را به امیر المؤمنین (علیه السلام) القاء می کنند، و آن حضرت آن را به ائمه (علیهم السلام) تا آنکه به صاحب الزمان (علیه السلام) منتهی شود، و برای او در آن بداء، مشیت، تقدیم و تأخیر شرط می شود». (۳۶۸)

۱۲. بقیة الله در زمین:

کافی ۱ / ۴۱۱ از عمر بن زاهر روایت می کند: «شخصی از امام صادق (علیه السلام) درباره ی قائم پرسید که آیا به او با عنوان امیر المؤمنین سلام می شود؟ حضرت فرمودند: نه، این نامی است که خداوند امیر المؤمنین (علیه السلام) را بدان نام نهاد، هیچ کسی پیش و پس از ایشان بدان نامیده نشده و نمی شود، مگر آنکه کافر باشد.

گفتم: فدایت شوم، پس چگونه به ایشان سلام کنیم؟ فرمودند: السلام علیک یا بقیة الله، آنگاه تلاوت کردند: بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، (۳۶۹) اگر ایمان آورده اید، آنچه خدا باقی

می گذارد برایتان بهتر است» (۳۷۰)

احتجاج ۱ / ۲۴۰ روایت می کند: «زندیقی حضور امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید و گفت: اگر اختلافات و تناقض ها در قرآن نبود، به دینتان در می آمدم! حضرت در قسمتی از پاسخ سخن از امامان که صاحبان امر هستند، به میان آوردند. او پرسید: این امر چیست؟ ایشان فرمودند: امری است که فرشتگان آن را فرود می آورند، در آن شبی که هر کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد، از خلق، رزق، اجل، عمل، عمر، زندگی، مرگ، دانش غیب آسمان ها و زمین و معجزاتی که تنها خدا، برگزیدگان و سفیران میان او و خلق شایسته ی آنند. آنان وجه خدایند که فرمود: فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، (۳۷۱) پس به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست.

آنان بقية الله هستند - مقصود ایشان مهدی است - . او به هنگام سپری شدن این مهلت می آید و زمین را همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است، از داد و عدل مملو می سازد».

۱۳. ستاره ی درخشان و نور الهی در آیه ی شریفه:

المحكم والمتشابه / ۱۱۲ از امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد اقسام نور روایت می کند: «نور قرآن است، نامی از نام های خدای تعالی است، نور نورانیت، نور ماه و پرتو مؤمن که در اثر پیروی [از حق، جامه ی] آن را در روز قیامت می پوشد. نور در مواضعی از تورات و انجیل و قرآن حجت خدا بر بندگان است، که همان معصوم باشد... خداوند می فرماید: ... وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (۳۷۲) و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند؛ نور در اینجا قرآن است، و مانند آن سوره ی تغابن است که می فرماید: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلْنَا، (۳۷۳) پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید؛ خدای سبحان در اینجا قرآن و همه ی اوصیاء معصوم را - که حاملان، نگاهبانان و بیان کنندگان کتاب خدای تعالی هستند و آنان را در قرآن چنین وصف نموده: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا، (۳۷۴) تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست - قصد نموده است، آنانند که خدا سرزمین

ها را به وسیله ی ایشان نورانی و بندگان را به دست آنها هدایت کرده است، خدا در سوره ی نور می فرماید: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، (۳۷۵) خدا نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که درون آن چراغی باشد، و آن چراغ در شیشه ای است. آن شیشه گویی ستاره ای درخشان است که از درخت خجسته ی زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می شود. نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند، و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست؛ چراغدان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است، چراغ وصی [حضرت امیر] و اوصیاء (علیهم السلام)، شیشه فاطمه (علیها السلام) است و درخت خجسته پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، و ستاره ی درخشان قائم منتظر (علیه السلام) است که زمین را از عدل آکنده می سازد».

توحید صدوق / ۱۵۸ از عیسی بن راشد روایت می کند که امام باقر (علیه السلام) درباره ی همین آیه فرمودند: «چراغدان نور دانش در سینه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است. الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ؛ شیشه، سینه ی حضرت امیر (علیه السلام) است که دانش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان منتقل شد.

الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ؛ آن نور است. لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ؛ نه یهودی است و نه نصرانی.

يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ؛ نزدیک است عالم از آل محمد (علیهم السلام) پیش از آنکه از او سؤال شود به دانش پاسخ دهد.

نُورٌ عَلَى نُورٍ؛ امامی که [از جانب خدا] با نور علم و حکمت پس از امام [پیشین] از آل محمد (علیهم السلام) تأیید شده است، که از زمان آدم چنین بوده و تا قیامت نیز چنین خواهد بود. اینان اوصیائی هستند که خداوند (عز وجل) آنان را جانشینان خود در زمین و حجج بر بندگان

قرار داده است، و هیچ دورانی از یکی از ایشان خالی نمی شود».

۱۴. شمشیری از جدش عبد المطلب (علیه السلام) برای او ذخیره شده است:

کافی ۴ / ۲۲۰ از حسن بن راشد از امام کاظم (علیه السلام): «هنگامی که عبد المطلب زمزم را حفر کرد و به قعر آن رسید، از گوشه ای از چاه بوی نامطبوعی به مشامش رسید که او را به ستوه آورد، اما حاضر نشد برگردد ولی پسرش حارث برگشت. او به حفر ادامه داد و بسیار کند، تا آنکه در قعر آن با چشمه ای روبرو شد که بوی مشک از آن متصاعد بود، سپس به اندازه ی یک ذراع حفر کرد که خواب او را در ربود.

در عالم رؤیا مردی بلند قامت با موهایی زیبا، چهره وجامه ای نیکو و رایحه ای دلنواز را دید که می گفت: حفر کن تا به غنیمت دست یابی، سخی باش تا در سلامت به سربری و برای تقسیم کردن [وارث] باقی نگذار، شمشیرها از آن غیر توست و چاه از آن تو، تو بالاترین مقام را در عرب داری و پیامبر، ولی و اسباط - که نجیبان، صاحبان حکمت، عالمان و آگاهانند - از تو خواهند بود و شمشیرها برای آنهاست. آنان هنوز از تو به وجود نیامده اند و شمشیرها برای تو نیست. اما در نسل دوم تو خواهند بود. خدا به واسطه ی آنان زمین را روشن، و شیاطین را از نواحی آن بیرون خواهد کرد و پس از آنکه عزیز بودند لباس ذلت و خواری بر تنشان خواهد نمود و بعد از آنکه نیرومند بودند، آنها را به هلاکت خواهد رساند. بت ها را ذلیل کرده و پرستندگان آنها را - هر کجا که باشند - خواهند کشت. پس از او [یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)] کسی از نسل تو خواهد بود که برادر و وزیر اوست، در سنّ از او کوچکتر و بر [نابودی] بتان توانمند است، در هیچ سخنی از او نافرمانی نمی کند، هیچ چیزی را از او پوشیده نمی دارد و در هر امری که بر او رخ دهد با او مشورت خواهد کرد.

عبد المطلب [از آنچه در خواب دیده بود] حیران شد. وی سیزده شمشیر در کنار خود یافت، آنها را برداشت و خواست [این خبر و یا شمشیرها را] پخش کند که گفت: چگونه چنین کنم و حال آنکه [هنوز] به آب نرسیده ام؟ آنگاه دوباره مشغول حفر شد، هنوز یک وجب نکنده بود که شاخ و [به دنبال آن] سر آهویی نمایان شد. آن را بیرون آورد و مشاهده کرد که بر آن نوشته شده: لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله فلان خليفة الله.

[راوی گوید:] از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم: این فلان [که در اینجا آمده] پیش از ایشان [رسول خدا یا حضرت امیر (علیهما السلام)] بود یا پس از ایشان؟ فرمودند: او هنوز نه خود و نه علامتش نیامده اند...

عبد المطلب خواست حکم به بطلان این رؤیا که در چاه دیده بود کند و شمشیرها را به صورت الواحی برای کعبه در آورد، که خدا او را - که در حجر بود - به خواب فرو برد. او همان مرد را دوباره دید که گفت: ای شیبۃ الحمد (۳۷۶)! شمشیرها را در جای خود قرار ده... این سیزده شمشیر را به فرزندان زن مخزومی (۳۷۷) بسپار، ویش از این برای تو آشکار نخواهد شد، یکی از این شمشیرها برای توست که از دستت سقوط می کند و دیگر اثری از آن نخواهی یافت، تنها [همین را بدان که] کوه کذا و کذا آن را در خود مخفی می کند و از علائم قائم آل محمد خواهد بود.

عبد المطلب بیدار شد و در حالی که شمشیرها را بر گردنش گذارده بود، به یکی از مناطق مکه رفت، که یکباره یکی از شمشیرها که نازکترین آنها بود گم شد، و از همانجا بیرون خواهد آمد...

ما [اهل بیت] می گوئیم: شمشیری از شمشیرهای ما در دست غیر ما نمی افتد مگر آنکه ذغال شود، مگر کسی که به وسیله ی آن در کنار ما یاری رساند.

یکی از آن شمشیرها در ناحیه ای قرار دارد و هم چنان که مار [از لانه] بیرون می آید، به اندازه ی یک ذراع و یا نزدیک به آن خارج می شود، و زمین چند بار برای آن روشن می گردد، آنگاه پنهان خواهد شد. چون شب فرا رسد، دوباره چنین خواهد شد، و همین طور خواهد بود تا آنکه صاحب آن بیاید. و اگر من بخواهم می توانم مکان آن را بگویم، اما بر شما می هراسم که بگویم آنجا کجاست، شما هم آن را بازگو کنید و مکان آن تغییر یابد».

۱۵. نسل صدیقه ی طاهره (علیها السلام) از نقاط عالم به تأیید او گرد می آیند:

در این رابطه روایتی صحیح السند وجود دارد که در فصل سفیانی خواهد آمد. آن روایت دلالت دارد که فرزندان امیر المؤمنین و صدیقه ی طاهره (علیهما السلام) با وجود اختلافات اعتقادی شان، از سرتاسر عالم بر گرد امام مهدی (علیه السلام) اجتماع خواهند نمود و بر تأیید

وپیروی از ایشان اتفاق خواهند داشت و این مطلبی است که با وجود کثرت وپراکندگی اولاد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) سابقه نداشته است.

کافی ۸ / ۲۶۴ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «اگر کسی از ما به سراغ شما آمد، ببینید که برای چه قیام می کنید؟... تنها با کسی [قیام کنید] که بنی فاطمه بر او گرد آمده اند که به خدا سوگند صاحب [وامام] شما فقط کسی است که آنان بر گرد او جمع شوند». (۳۷۸)

۱۶. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای اجرای سنت، مبارزه و مأموریت جدش

(صلی الله علیه وآله وسلم) را تکمیل می کند:

الفتن ۱ / ۳۷۹ از عایشه روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «او مردی است از عترت من، و همان گونه که من برای وحی جنگیدم، برای سنت من مبارزه خواهد کرد». (۳۷۹)

ابن عربی در فتوحات ۳ / ۳۳۲ می نویسد: «در حدیثی در صفت مهدی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: او روش مرا دنبال می کند و از آن تجاوز نخواهد نمود». همو در ۳۳۵ / می نویسد: «دانستیم که او تابع است، نه متبوع (!)، و او معصوم است، و کسی که در حکم معصوم باشد، خطا نخواهد کرد، زیرا به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی توان نسبت خطا داد، چون از سر هوی سخن نمی گوید، و تنها وحی است که بر او می رسد».

در ۳۳۷ / می گوید: «او رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را دنباله روی خواهد نمود و تجاوز نخواهد کرد، فرشته ای با اوست که بدون آنکه او را ببیند یاری می رساند، او ناتوان را حمل و ضعیف را در حق تقویت می کند، از میهمان پذیرایی کرده و در مصیبت های به حق امداد می نماید. آنچه را می گوید انجام می دهد، آنچه را می داند می گوید و آنچه را می بیند می داند».

نگارنده: سخنان ابن عربی در مورد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر حسب ذوق اوست و مستندی علمی ندارد.

تفسیر عیاشی ۲ / ۳۵۱ از مفضل روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسیدم: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ، (۳۸۰) و چون وعده ی پروردگارم فرا رسد، آن [سد] را درهم کوید، ایشان فرمودند: هنگام ظهور قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تقیه برداشته می شود، و او از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت».

علامه ی مجلسی در بحار ۱۲ / ۲۰۷ همین روایت را نقل می کند و می فرماید: «این کلام تشبیه و تمثیل دارد، و بدان معناست که خداوند تا زمان قیام حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و برداشته شدن تقیه، آن را سدّی برای دفع ضرر مخالفان شیعه قرار داده است، چنان که ذوالقرنین آن سد را برای جلوگیری از فتنه ی یأجوج و مأجوج قرار داد، تا آن زمان که خدا اجازه برداشتن آن را دهد».

فصل (۱۰): منزلت امام (عجل الله فرجه) / منزلت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) نزد

خداوند

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یکی از هفت سرور بهشتیان:

کتاب سلیم بن قیس (رحمه الله) ۲۴۵ / از سلمان نقل می کند: «قریشیان هنگامی که در مجالس گرد می آمدند و کسی از اهل بیت را می دیدند سخن خود را قطع می کردند. یک روز آنها نشسته بودند که یکی از آنان گفت: مثل محمد در میان اهل بیت نخلی است که در زباله دان روییده باشد!

این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید، پس خشمگین شدند و بر منبر رفتند، آن قدر نشستند تا مردم جمع شدند، آنگاه برخاسته حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و در ضمن خطبه ای - که در بیان فضائل خود و اهل بیتشان ایراد کردند - فرمودند: بدانید که ما فرزندان عبد المطلب سروران بهشتیانیم؛ من، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین، فاطمه و مهدی».

امالی صدوق ۳۸۴ / مشابه فقره ی اخیر را از انس از آن حضرت نقل می کند: «ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشتیم؛ رسول خدا، حمزه سیدالشهداء، جعفر که دو بال دارد،

علی، فاطمه، حسن، حسین ومهدی». (۳۸۱)

دلائل الامامة / ۲۵۶ از اصبع بن نباته روایت می کند: «با امیر المؤمنین (علیه السلام) در بصره بودیم وایشان بر استر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سوار بودند، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز حضور داشتند. امام (علیه السلام) فرمودند: آیا به شما خبر ندهم که برترین مخلوقات نزد خدا در آن روزی که رسولان را گرد می آورد کیست؟ عرضه داشتیم: آری، یا امیر المؤمنین! فرمودند: برترین رسولان حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است و پس از آنان برترین خلق اوصیاء هستند که برترین اوصیاء منم. افضل مردمان پس از رسل و اوصیاء اسباط هستند که برترین آنها دو سبط پیامبر شما یعنی حسن و حسین اند. برترین خلق بعد از آنان شهیدانند که افضل آنان حمزه پسر عبد المطلب است - این مطلب را رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند - وجعفر بن ابی طالب که دو بال دارد، این دو به کرامتی که خدای (عز وجل) پیامبرش را بدان اختصاص داده اختصاص یافته اند. ومهدی که در آخر الزمان خواهد بود از ماست، در هیچ امتی غیر از او مهدی مورد انتظاری نبوده است». (۳۸۲)

قرب الاسناد / ۱۳ از امیر المؤمنین (علیه السلام): «در میان ما هفت تن هستند که خدای (عز وجل) مانند آنها را در زمین نیافریده است؛ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که سید اولین و آخرین وخاتم پیامبران است از ماست، وصی او بهترین اوصیا، دو سبط او حسن وحسین که بهترین اسباطند، سیدالشهداء حمزه عموی او، آنکه با فرشتگان پرواز می کند، ومهدی». (۳۸۳)

سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۶۸ از انس: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: ما فرزندان عبد المطلب سروران بهشتیانیم؛ من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین ومهدی». (۳۸۴)

المسند الجامع ۲ / ۵۴۹ از ابن سیرین: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بهترین این امت پس از پیامبرشان شش نفرند، پرسیدند: یا رسول الله! آنان کیانند؟ فرمود: علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین ومهدی».

ابن صدیق مغربی در رد ابن خلدون / ۵۴۲ می نویسد: «شاهدی برای حدیث یافتیم؛ طبرانی در المعجم الصغیر می گوید: احمد بن محمد بن عباس مری قنطری... از ابو ایوب انصاری روایت می کند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه فرمود: پیامبران بهترین پیامبران است که پدر توست، شهید ما بهترین شهیدان است که عموی پدرت حمزه است، کسی که دو بال دارد و بدان هر کجای بهشت که بخواهد پرواز می کند پسر عموی پدرت جعفر است، دو سبط این امت حسن و حسین از ما هستند و دو پسر تو اند، و مهدی از ماست».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برگزیده و مختار الهی:

کافی ۸ / ۴۹ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مسرور و خندان بیرون آمدند. مردم گفتند: خداوند دهان شما را بخنداند و بر سرورتان بیفزاید. ایشان فرمودند: در هر شب و روزی تحفه و هدیه ای از جانب خدا دارم، بدانید که در این روز خداوند هدیه ای به من عطا فرموده که به هیچ یک از پیشینیان نداده است؛ جبرئیل نزد من آمد سلام پروردگارم را به من رسانید و گفت: ای محمد! خدای (عز وجل) هفت تن از بنی هاشم را برگزیده است که مانند ایشان را در گذشتگان و آیندگان نیافریده و نخواهد آفرید؛ یا رسول الله! تو که سرور پیامبرانی، علی بن ابی طالب جانشینت که سرور اوصیاست، حسن و حسین دو نواده ات، که سروران اسباط [نواده ها] هستند، عمویت حمزه که سرور شهیدان است، جعفر پسر عمویت که در بهشت با فرشتگان هر کجا بخواهد پرواز می کند، وقائم که عیسی بن مریم - آنگاه که خدا او را به زمین فرو فرستد - پشت سرش نماز می گزارد، او از نسل علی و فاطمه و از فرزندان حسین است».

المسترشد / ۱۵۰ از ابو ایوب انصاری روایت می کند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند: خدا به ما اهل بیت هفت ویژگی عطا فرموده که احدی از پیشینیان را عطا نکرده و هیچ یک از پسینیان نیز آن را نخواهند یافت؛ پیامبران بهترین پیامبران است که پدر توست، وصی ما بهترین اوصیاست که همسر توست، شهید ما بهترین شهدا عمویت حمزه است، کسی که دو بال دارد و به وسیله ی آن هر کجای بهشت بخواهد می پرد، جعفر بن ابی طالب پسر عموی توست، دو سبط و مهدی این امت نیز از ما هستند که

فرزندان تواند».

ارشاد ۲۴/ از ابن عباس نقل می کند: «ما اهل بیت پنج ویژگی داریم که هیچ یک در سایر مردم نیست؛ پیامبر از ماست، وصی او علی بن ابی طالب که بهترین این امت پس از اوست از ماست، حمزه شیر خدا و رسول رسید شهیدان از ماست، جعفر بن ابی طالب که با دو بال در هر کجای بهشت بخواهد پرواز می کند از ماست، دو سبط این امت و دو آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین از ما هستند، وقائم آل محمد که خدا به وسیله ی او پیامبرش را گرامی داشته از ماست، منصور نیز از ماست».

علامه ی مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۴۸ پس از نقل این روایت می نگارند: «شاید مقصود از منصور نیز حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد، قرینه ی این مطلب آن است که هفت ویژگی [اهل بیت (علیهم السلام) در روایت ابن عباس] با آن حضرت پایان می پذیرد. البته ممکن است مقصود امام حسین (علیه السلام) باشد، چرا که ایشان در رجعت نصرت می شود».

نگارنده: در چند حدیث امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به منصور ر وصف شده اند، از آن جمله در تفسیر آیه ی: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا، (۳۸۵) و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او یاری شده است. البته این لفظ به عنوان نام یا لقب وزیر ایشان یمانی نیز وارد شده است.

یکی دیگر از القابی که در وصف حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است سفاح [خونریز] می باشد. شاید وجه تسمیه این باشد که ایشان ظلم را خاتمه می دهند و خون دشمنان خدا را می ریزند. اسامی این موعودها ورد زبان مسلمانان بود و آنان بر این باور بودند که آنها به زودی خواهند آمد. یمنی ها نیز به منصور موعود خود وزیر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مباحثات می کردند. اما قریشیان متعصب مدعی بودند که منصور از میان آنهاست. معاویه عبد الله بن عمرو عاص را به خاطر نقل این مطلب - که منصور یمنی است - توبیخ کرد، او هم از این نظر برگشت و گفت: «پدر منصور قریشی است [نه یمنی]، و اگر

بخواهم می توانم او را تا بالاترین جدش نام ببرم». (۳۸۶)

در این بین بنی عباس برخاستند و مدعی شدند این شخصیت های موعود یعنی منصور، سفاح و مهدی از آنهایند ولذا فرزندانشان را به این اسامی نامیدند! آنان خوب می دانستند که بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) افترا می بندند و حقوق اهل بیت ایشان را برای خود قرار می دهند!

غیبت نعمانی / ۶۷ با دو سند از امام صادق از پدرانش (علیهم السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «خدای (عز وجل) از هر چیزی یکی را برگزید؛ از زمین مکه را برگزید، از مکه مسجد، و از مسجد موضعی را که کعبه بر آن قرار دارد. او از میان چارپایان ماده هایشان را انتخاب نمود و از میان گوسفندان میش را. از روزها جمعه را گزینش کرد، از ماه ها رمضان را و از شب ها شب قدر را.

او از میان مردم بنی هاشم را اختیار نمود، و از بنی هاشم من و علی را، از من و علی حسن و حسین را برگزید و از فرزندان حسین دیگر امامان را تا دوازده نفر، نهمین آن امامان [از نسل حسین] غائب آنهاست که ظهور می کند، و برترین وقائم آنان. اینان تحریف تحریف گران، نسبت های باطل گرایان و تأویلات جاهلان را می زدایند».

اثبات الوصیه / ۲۲۵ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «خداوند عزیز و جلیل از میان ایام جمعه، از شب ها شب قدر و از ماه ها رمضان را برگزید. او از میان رسولان مرا، از من علی را، از علی حسن و حسین را و از آن دو نه نفر را اختیار نمود، که نهمین آنها قائم آنهاست، و او ظاهر [شونده] و غائب آنان است». (۳۸۷)

مقتضب الاثر / ۹ حدیث مشابهی را نقل می کند و در قسمتی از آن چنین آمده است: «از حسین، حجت های جهانیان را برگزید، نهمین آنان قائم، اعلم و حکیمتر آنهاست».

المسلک فی اصول الدین / ۲۷۳ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «خداوند نگاهی به زمین کرد و مرا از آن برگزید. آنگاه دوباره نگاهی کرد و علی را که پدر دو سبط من حسن

و حسین است اختیار کرد. خدا من و ایشان را حجت های خود بر بندگان قرار داد، و از نسل حسین امامانی قرار داد که امر مرا برپا می دارند. نهمین آنها قائم اهل بیت من، و مهدی امت

من است».

الهدایة الکبری / ۳۶۲ مشابه این حدیث را از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند و در آن آمده است: «خدای (عز وجل) از روزها جمعه، از شب ها شب قدر و از ماه ها رمضان را برگزید. او از میان رسولان جدّ من را اختیار کرد، از او علی را برگزید، از علی حسن و حسین، و از حسین نه امام را اختیار کرد. نهمین آنها ظاهر و غائب آنهاست که همنام و کنیه ی جدّ خویش است». (۳۸۸)

همان کتاب / ۳۷۴ از سیدالشهداء (علیه السلام): «من و برادرم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رفتیم، ایشان من را بر روی یک پا و برادرم را بر پای دیگرشان نشانند و ما را بوسیده فرمودند: پدر و مادرم فدای شما دو امام پاک و صالح، خدای (عز وجل) شما را از [نسل] من و پدر و مادرتان برگزید، و از نسل تو - یا حسین! - نه امام را اختیار نمود که نهمین آنان قائم آنهاست، و شما هر دو در منزلت و مقام مساوی هستید».

مرحوم ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف / ۱۸۲ می نویسد: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر اینکه امامان پس از ایشان دوازده تن هستند تصریح کرده اند، از آن جمله به امام حسین (علیه السلام) فرمودند: تو امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامان و حجّت های نه گانه ای، نهمین آنها قائم، اعلم، حکیمتر و برتر آنان است». (۳۸۹)

همان کتاب / ۴۲۰ از سلمان: «دیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امام حسین (علیه السلام) را بر ران خود نشانده و با دقت در چهره اش می نگرد، آنگاه فرمودند: امام، پسر امام و پدر امامان و حجّت های نه گانه، که نهمین آنان قائم، بر دبارترین و اعلم آنهاست». (۳۹۰)

امالی صدوق / ۵۰۴ از ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «هنگامی که مرا به آسمان هفتم، و از آنجا به سدرۃ المنتهی، و از سدره به پرده های نور بردند، پروردگارم جل جلاله مرا ندا کرد: ای محمد! تو عبد منی و من پروردگار توام، پس تنها برای من خضوع کن، تنها مرا بپرست، فقط بر من توکل کن و به من اعتماد نما، زیرا من تو را به عنوان عبد، حبیب، رسول و نبی و برادرت علی را به عنوان خلیفه و باب پسندیدم. او حجّت من بر بندگانم و پیشوای خلق من است، دوستان من به وسیله ی او از دشمنانم شناخته می شوند، و به

اوست که حزب شیطان از حزب من تمیز داده می شود. به اوست که دینم اقامه می شود و حدود و احکام حفظ و اجرا می گردد.

من به واسطه ی تو، او و امامان از فرزندانش بر بندگانم رحم می کنم، و به قائم شما زمینم را با تسبیح، تهلیل، تقدیس، تکبیر و تمجید خویش آباد می سازم. به او زمین را از دشمنانم پاک می سازم و آن را به دست دوستانم می دهم. من به وسیله ی او کلمه ی کسانی را که به من کفر ورزیدند پست تر و کلمه ی خود را بالاتر قرار خواهم داد. به اوست که بندگان و سرزمین هایم را با دانش خویش زنده می گردانم، گنج ها و ذخایر را به اراده ام از برای او آشکار می کنم و او را بر اسرار و امور پوشیده بر اساس اراده ام آگاه می سازم.

به وسیله ی فرشتگانم که برای یاری او می فرستم، او را برای اجرای فرمان و آشکار ساختن دینم امداد می کنم. او به حق ولی من و به راستی مهدی بندگان من است».

خداوند برای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) میثاق گرفته است:

بصائر الدرجات / ۷۰ از حمران از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند تبارک و تعالی هنگامی که مخلوقات را آفرید، آبی گوارا و آبی شور و تلخ آفرید و آن دو با هم آمیختند. آنگاه گلی از زمین برداشت و به شدت آن را مالید. سپس به اصحاب یمین - که در آن گل به مانند مورچه هایی ریز جنبش داشتند - فرمود: با ایمنی به سوی بهشت می روید، و به اصحاب شمال که می جنبیدند فرمود: به سوی آتش می روید و باکی ندارم.

آنگاه صدا زد: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، (۳۹۱) آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.

سپس از پیامبران میثاق گرفت و فرمود: آیا پروردگارتان نیستیم؟ و این محمد رسول خدا و این علی امیر المؤمنین؟ گفتند: آری، پس آنها به پیامبری رسیدند. در این هنگام از پیامبران اولوالعزم میثاق گرفت و فرمود: بدانید که من پروردگارتانم، محمد رسول من، علی امیر المؤمنین، و جانشینان او پس از او و الیان امر من و خزانه داران دانش منند، و من به وسیله ی مهدی دینم را یاری می کنم، دولت را آشکار می سازم، از دشمنانم انتقام می گیرم و پرستش می شوم - چه

مردمان خوش داشته باشند چه نه - ، آنان هم گفتند: اقرار می کنیم و گواهی می دهیم.

آدم انکار نکرد ولی [مانند اولوالعزم نیز] اقرار نمود، از این رو این پنج تن صاحبان عزم درباره ی مهدی شدند، ولی آدم عزمی بر این اقرار نداشت، این همان سخن خدای (عز وجل) است که فرمود: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، (۳۹۲) به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و [لی آن را] فراموش کرد، و برای او عزمی [استوار] نیافتیم. امام (علیه السلام) فرمود: مقصود آن است که آدم ترک آن نمود [نه آنکه فراموش کرد، زیرا انبیاء فراموشی ندارند].

سپس به فرمان او آتشی افروختند، و به اصحاب شمال فرمود: داخل شوید، اما آنها ترسیدند. بعد به اصحاب یمین فرمود: داخل شوید، آنها هم داخل شدند و برایشان سرد و سالم شد. آنگاه اصحاب شمال گفتند: خدایا! پوزش می خواهیم، خداوند هم فرمود: پذیرفتم، بروید و داخل شوید، آنها باز هم هراسیدند، و آن هنگام بود که اطاعت، عصیان و ولایت به وجود آمد». (۳۹۳)

نگارنده: اگر روایت صحیح باشد، معنای آن چنین است که این کار آدم پیش از نزول به دنیا به وقوع پیوسته است، زیرا خداوند او را برگزید و پیامبری معصوم قرار داد: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى، (۳۹۴) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و [وی را] هدایت کرد.

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یکی از چهار نفری است که خداوند پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) را به دوستی او فرمان داد:

کشف الیقین / ۳۲۸ از جابر روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بهشت به دیدار چهار نفر از خاندان من - که خدا آنان را دوست می دارد و مرا به دوستی آنها فرمان داده است - اشتیاق دارد؛ علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد».

اگر چه حدیث اشتیاق دیگری نیز وجود دارد که شهرت بیشتری دارد، و منابع شیعی و سنی آن را نقل می کنند، هیشمی در مجمع الزوائد ۹ / ۳۰۷ با سندی موثق نقل می کند و می نویسد: «انس گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بهشت به چهار نفر اشتیاق دارد؛

علی بن ابی طالب، عمار بن یاسر، سلمان فارسی و مقداد بن اسود. ترمذی آن را بدون نام مقداد روایت کرده است، طبرانی نیز آن را نقل می کند.»

البته میان این دو حدیث هیچ منافاتی نیست، بلکه یکدیگر را تأیید می کنند.

ابری که درون آن فرشته ای قرار دارد، با اوست و بر سرش سایه می افکند:

البیان گنجی شافعی / ۵۱۱ از عبد الله بن عمرو: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مهدی در حالی که ابری بر بالای سر دارد قیام می کند، درون آن منادی است و ندا می کند: این خلیفه ی خدا مهدی است، از او پیروی کنید.

وی در ادامه می گوید: این حدیثی حسن است، و تنها با این سند به ما رسیده، ابو نعیم آن را در مناقب المهدی (علیه السلام) آورده است». (۳۹۵)

در برخی روایات به جای لفظ غمامه [ابر]، عمامه آمده که اشتباه است.

تلخیص المتشابه ۱ / ۴۱۷ چنین روایت می کند: «مهدی در حالی که فرشته ای بر فراز سر او ندا می کند: این مهدی است، از او تبعیت کنید، قیام می کند». (۳۹۶)

ظهور معجزات پیامبران (علیهم السلام) بر دستان ایشان:

اثبات الهداة ۳ / ۷۰۰ از اثبات الرجعة اثر فضل بن شاذان به دو سند از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی تمامی معجزات پیامبران و اوصیاء را بر دست قائم ما جاری خواهد ساخت، تا حجت بر دشمنان تمام شود».

حتی متعصبان سنی آن حضرت را بر ابوبکر و عمر برتری می دهند:

المصنف ابن ابی شیبہ ۸ / ۶۷۹ می نویسد: «محمد بن سیرین گفت: در این امت خلیفه ای خواهد بود که ابوبکر و عمر برتر از او نیستند». (۳۹۷)

الفتن ۱ / ۳۵۸ می نگارد: «از ابن سیرین پرسیدند: مهدی از ابوبکر و عمر بهتر است؟ او گفت: آری، و با پیامبری برابری می کند، آنگاه فتنه ای را یاد کرد و گفت: هنگامی که این فتنه رخ داد، در خانه هایتان بنشینید تا زمانی که خبر کسی را بشنوید که از ابوبکر و عمر بهتر است، گفتند: بهتر از ابوبکر و عمر؟ گفت: او از برخی انبیاء هم برتر است». (۳۹۸)

روایت طاووس بهشتیان:

فردوس الاخبار ۴ / ۲۲۲ از ابن عباس نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مهدی طاووس بهشتیان است».

الفتن ۱ / ۳۶۴ از کعب: «مهدی برای خداوند همان سان که شاهین با بال خود کرنش می کند خضوع می کند» (۳۹۹).

نگارنده: این ها سخنان تابعین است که می پندارند ابوبکر وعمر برترین مردم هستند(!)، نه احادیث نبوی. این اقوال مقام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نزد پیروان ابوبکر وعمر نشان می دهد.

در برتری ایشان همین کافی است که مهدی [رهنمون شده] نام دارد، زیرا این نام از مقام عصمت کامل حکایت می کند.

فصل (۱۱): حکومت امام (عجل الله فرجه) / مدت حکومت حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

ورخدادهای پس از آن

اختلاف روایات درباره ی مدت حکومت ایشان:

۱. در منابع سنیان مشهور آن است که ایشان هفت یا نه سال حکومت می کنند، والبته خود مخالف آن را نیز نقل کرده اند. ابن حماد در کتاب خود ۱ / ۳۷۶ فصلی در این رابطه عنوان کرده است و در آن روایاتی را از ابو سعید خدری و دیگران نقل می کند، از جمله آنکه: «مهدی پس از آنکه هفت، هشت و یا نه سال حکومت می کند. مهدی در اتم اگر حکومتش کوتاه باشد، هفت سال است، وگر نه هشت سال والا نه سال... ابو زرعه از صباح نقل می کند: مهدی در بین شما سی و نه سال درنگ می کند، کودکان می گویند: ای کاش بزرگ بودیم و بزرگان می گویند: کاش کودک بودیم... ضمره بن حبیب گوید: مهدی سی سال زندگی می کند... صقر بن رستم از پدرش نقل می کند: مهدی هفت سال و دو ماه و چند روز حکومت خواهد نمود... از دینار بن دینار منقول است: مهدی چهل سال خواهد بود. در نقلی دیگر چهل سال و یا بیست و چهار سال... زهری گوید: مهدی چهارده سال زندگی می کند، سپس خواهد مرد... از علی (علیه السلام) نقل شده: مهدی سی یا چهل سال بر مردم حکومت خواهد کرد».

روایتی که سخن از هفت سال می گوید، با این اشکال مواجه می شود که برنامه ی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ثمر نشاندن تمامی تلاش های پیامبران (علیهم السلام) ومخصوصاً حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) واقامه ی دولت جهانی عدل الهی است، واین چند سال برای آن کافی نیست، وخواهد آمد که اشتباه از راوی است.

نه سال وده سال هم در منابع ما - که طریق بعضی از آنها غیر شیعی است - آمده وهم در منابع سنیان، ابن حماد در الفتن ۲ / ۶۸۹ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «مهدی، هفت، هشت ویا نه سال حکومت می کند».

فضل الکوفة / ۲۵ اثر محمد بن علی علوی از ابوسعید خدری: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: مهدی، نه یا ده سال حکومت خواهد کرد، وسعادتمندترین مردمان به وسیله ی او اهالی کوفه خواهند بود». (۴۰۰)

۲. منابع شیعی و سنی نوزده سال را نیز نقل می کنند. غیبت نعمانی / ۳۳۱، ۳۳۲ و ۳۵۳ با چند سند از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) نوزده سال وچند ماه حکومت خواهد کرد». (۴۰۱)

مختصر البصائر / ۱۹۳ همین روایت را از نعمانی نقل می کند ودر ادامه سخن از درنگ طولانی امام (علیه السلام) در دوران رجعت به میان می آورد و می نویسد: «این نوزده سال وچند ماه چه جایگاهی در دعا برای طول عمر وبهره وری طولانی ایشان در زمین دارد؟! آنچه ظاهر است وبه ذهن می رسد آن است که دوران حکومت ایشان از دوران غیبت طولانی تر است. عمر شریف ایشان هم اکنون [در قرن هشتم] حدود پانصد و سی سال است. واین روایت که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: کدام عمر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) طولانی تر است؟ وایشان فرمودند: عمر دوم دو برابر است، بر مدّعی ما دلالت دارد وصریح در رجعت ایشان است».

۳. الفتن ۱ / ۳۷۸ از امیر المؤمنین (علیه السلام): «مهدی سی یا چهل سال بر مردم حکومت خواهد نمود». (۴۰۲)

۴. سنّ امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هنگام ظهور، به سی سالگان می ماند.

همچنین آمده که ایشان عمر ابراهیم خلیل (علیه السلام) را خواهند داشت. از برخی روایات نیز استفاده می شود که ایشان نود سال و یا چهل سال حکومت خواهند کرد. غیبت نعمانی / ۱۸۹ از امام صادق (علیه السلام): «... آنگاه غیبتی خواهد داشت. او در چهره ی جوانی رشیدی - سی و دو سال - ظاهر می شود».

دلائل الامامة / ۲۵۸ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «... او در حالی که [به ظاهر] سی سال دارد، در میان مردم قیام می کند و چهل سال درنگ خواهد نمود. او زمین را همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده از عدل و داد پر می سازد». غیبت شیخ طوسی / ۲۵۹ از ایشان چنین روایت می کند: «... در چهره ی جوان رشیدی سی ساله ظاهر خواهد شد».

۵. در زمان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - بر طبق روایات شیعه و سنی - سال ها طولانی می شود، و هفت سال به اندازه ی هفتاد سال خواهد بود. شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد ۲ / ۳۸۵ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) حدیث مفصّلی را نقل می کند که در پاره ای از آن آمده است: «چون قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام کند، به سوی کوفه رفته چهار مسجد را در آن ویران خواهد ساخت. او در زمین هر مسجدی را که کنگره داشته باشد ویران و آن را صاف [بدون کنگره] خواهد نمود. طریق اعظم را گسترش می دهد. بالکن هایی را که در راه [مزاحم] است می شکند. فاضلاب ها و ناودان هایی که در راه است از بین خواهد برد. بر تمامی بدعت ها خطّ بطلان خواهد کشید. همه ی سنّت ها را برپا خواهد داشت. قسطنطنیه، چین و کوه های دیلم را فتح خواهد نمود، و بر این منوال هفت سال را سپری خواهد کرد که هر یک سال معادل ده سال از سال های شماسست، و سپس خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد.

ابوبصیر گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم، چگونه سال ها امتداد می یابد؟ ایشان فرمودند: خدای تعالی به فلک فرمان درنگ، مکث و کاهش حرکت می دهد، اینچنین است که روزها و سال ها بلند می شود.

پرسیدم: مردمان بر این باورند که اگر فلک تغییر یابد، از بین می رود! امام (علیه السلام)

فرمودند: این سخن زناده است، مسلمان چنین نمی گوید، خداوند متعال برای پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) ماه را دو نیم کرد، پیش از او برای یوشع بن نون خورشید را بازگرداند، و نیز خبر داده است که روز قیامت طولانی است و به هزار سال - به شمارش شما - می ماند». (۴۰۳)

همان ۲ / ۳۸۱ از عبد الکریم خثعمی نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چند سال حکومت خواهد داشت؟ فرمودند: هفت سال، [اما] روزها و شب ها آنچنان طولانی می شود که یک سال آن معادل ده سال شما خواهد بود، لذا سال های حکومت او هفتاد سال به سال های شماست». (۴۰۴)

اثبات الهداة ۳ / ۵۵۷ این حدیث را از اختصاص روایت می کند و می نویسد: «روایتی که به ظاهر با این روایت تعارض دارد پیشتر گذشت، و شاید آن روایتی که کمتر از این مدت را بیان می کند ناظر به مدّت درنگ ایشان پس از استیلاء یافتن بر زمین باشد، لذا منافاتی با هم ندارند، و گذشت که هر سال به اندازه ی ده سال خواهد بود، و خدای تعالی داناست».

۶. همه از امیر المؤمنین و امام حسن (علیهما السلام) و نیز ابن عباس روایت می کنند که مدّت حکومت اهل بیت (علیهم السلام) چند برابر مدّت دولت بنی امیه خواهد بود. شرح الاخبار ۲ / ۲۸۹ از ابو سالم می آورد: «در کوفه محضر حضرت امیر (علیه السلام) بودیم که فرمودند: من یکی از اسباطم و بر اساس حق می جنگم تا به پا داشته شود، ولیکن مادامی که حکومت دست ایشان است برپا نخواهد شد. هنگامی که اینان بسیار شوند و [برای رسیدن به قدرت] با هم رقابت کنند خداوند عزیز و جلیل اقوامی را از مشرق می فرستد و آنان را گروه گروه به هلاکت می رساند و ریشه کن می نماید.

به خدا سوگند اینان اگر یک سال حکومت کنند، ما دو سال حکومت می کنیم، و اگر دو سال حکومت کنند، ما چهار سال حکومت خواهیم داشت. اگر بخواهم می توانم نام رهبران و منادیان گروه هایی که تا روز قیامت قیام می کنند را بگویم.

ابو سالم گوید: به دوستانم گفتم: حال که به شما خبر داد که حکومت از آن آنان [معاویه و شامیان] خواهد بود، چرا اینجا بمانیم؟ گفتند: بدون هیچ دلیلی. لذا از ایشان اجازه گرفتیم تا

رهسپار مصر شویم، ایشان هم اجازه دادند و گروهی از ما کنار حضرت باقی ماندند». (۴۰۵)

همان ۳/ ۹۶ نقل می کند: «امام حسن (علیه السلام) از کنار حلقه ای از مردم که تنی چند از بنی امیه نیز میان آنها بودند عبور کرد، آنان با چشم به ایشان اشاره کردند، و این هنگامی بود که معاویه با ستم حکومت را به دست آورده بود. امام (علیه السلام) حرکت آنان را دیدند و پس از خواندن دو رکعت نماز به سراغ آنها آمدند. آنها تا ایشان را دیدند که به سمتشان می رود، جایشان را تغییر دادند، ایشان فرمودند: همان طوری که بودید بنشینید که من قصد نشستن ندارم، اما دیدم به من اشاره کردید، به خدا قسم اگر شما یک روز حکومت کنید، ما دو روز حکومت خواهیم داشت، اگر شما یک ماه، ما دو ماه و اگر یک سال ما دو سال. ما در حکومت شما می خوریم، می آشامیم، می پوشیم، بر مرکب می نشینیم و ازدواج می کنیم، اما شما در حکومت ما نمی خورید، نمی آشامید، نمی پوشید و ازدواج نمی کنید.

یکی گفت: ابومحمد! چگونه ممکن است و حال آنکه شما سخی ترین و مهربانترین مردمید؟ شما در حکومت اینان در ایمنی به سر برید، لیکن اینان در حکومت شما چنین نباشند!

امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: زیرا اینان با مکر شیطان - که ضعیف و سست است - با ما دشمنی می کنند، ولی ما با مکر خداوند - که سخت و شدید است - با ایشان دشمنی می کنیم». (۴۰۶)

پیش از این نیز سخن ابن عباس در جواب معاویه که خود را در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) مهدی معرفی می کرد گذشت که گفت: «اما اینکه به حکومت ناپایداری که به باطل بدان دست یافتی مباحثات می کنی؛ بدان که پیش از تو فرعون نیز بدان دست یافته بود و خداوند او را هلاک کرد. شما بنی امیه اگر یک روز سلطنت کنید، ما پس از شما دو روز حکومت خواهیم کرد، اگر شما یک ماه، ما دو ماه، و اگر شما یک سال، ما دو سال». (۴۰۷)

۷. خواندن این دعا برای امامان معصوم (علیهم السلام) از جمله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مستحب است: «اللّٰهُمَّ کن لولیک (الحجة بن الحسن) فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتّعه فیها طویلاً». (۴۰۸)

و این عبارت: و تمتعه فیها طویلاً، او را مدتی طولانی در زمین بهره مند ساز؛ با حکومتی کوتاه به مانند هفت سال متناسب نیست.

کافی ۴ / ۱۶۲: «محمد بن عیسی از صالحین (علیهم السلام) روایت می کند که فرمودند: در شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجود و قیام و جلوس و هر حالتی، و [بلکه] در تمامی این ماه، و هر نحو و زمانی که برایت میسر بود این دعا را تکرار کن؛ بعد از حمد و سپاس خدای تبارک و تعالی و درود فرستادن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می گویی: اللهم کن لولیک فلان بن فلان، فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة ولیاً و حافظاً و ناصرّاً و دليلاً، و قائداً و عیناً، حتی تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً».

۸. در روایات ما آمده است که آن حضرت سیصد و نه سال به تعداد سال های درنگ اهل کهف در کهف حکومت خواهد داشت.

دلائل الامامة / ۲۴۱ از ابو الجارود نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی زمان قیام قائم (علیه السلام) سؤال نمودم و ایشان فرمودند: ای ابو الجارود! آن زمان را نخواهی یافت. گفتم: اهل آن دوران را چگونه؟ فرمودند: حتی آنان را نیز هرگز درک نخواهی کرد. قائم ما پس از نومیثی شیعیان قیام می کند. سه [روز] مردم را فرا می خواند ولی احدی پاسخش را نمی دهد، در روز چهارم دست در پرده های کعبه می آویزد و عرضه می دارد: پروردگار من! یاری ام کن، و درخواست او رد نمی شود. آنگاه خدای تبارک و تعالی فرشتگانی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را در بدر یاری رسانده بودند، و هنوز زین هایشان را نیافکنده، و سلاح هایشان را بر زمین نهاده اند فرمان می دهد، آنها هم می آیند و با ایشان بیعت می کنند، سپس سیصد و سیزده مرد از مردم بیعت خواهند نمود.

آنگاه به مدینه می رود و هزار و پانصد قریشی که همه حرامزاده اند را به هلاکت می رساند... و قصر مدینه را ویران خواهد ساخت.

آنگاه رهسپار عراق می شود. شانزده هزار نفر از بتریه (۴۰۹) غرق در سلاح بر ایشان خروج می کنند، همه قاری قرآن و فقیه در دینند، پیشانی هایشان را [در اثر کثرت عبادت] مجروح کرده اند و دامن هایشان را بالا زده اند، و نفاق همه شان را در برگرفته است، آنان می گویند:

ای پسر فاطمه! بازگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم!

ایشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را می کشد - و سریعتر از کشتن یک شتر این کار را انجام می دهد - . کسی از آنان نجات نمی یابد، واحدی از یاران امام آسیبی نمی بیند. خون های ایشان موجب قرب به خداست.

سپس وارد عراق می شوند، و آنقدر از جنگجویان آن می کشد که خداوند رضایت دهد.

ابو الجارود گوید: این قسمت فرمایش امام باقر (علیه السلام) را نفهمیدم، از این رو گفتم:

فدایت شوم، از کجا آگاهی می یابد که خداوند رضایت داده است؟ فرمودند: ای ابو الجارود! خدا به مادر موسی وحی کرد، و او از مادر موسی بهتر است، خداوند به نحل وحی نمود و او از آن بهتر است، حال متوجه شدی؟ عرضه داشتم: آری.

در ادامه فرمودند: قائم سیصد و نه سال حکومت خواهد نمود، همان قدر که اهل کهف در آن درنگ کردند، و زمین را انسان که از ستم و بیداد آکنده شده، از داد و عدل آکنده خواهد ساخت، و خداوند برای اوشرق و غرب زمین را فتح خواهد نمود. او چنان می کشد که تنها دین حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) باقی ماند.

او به شیوه ی سلیمان بن داود رفتار خواهد کرد، خورشید و ماه را ندا خواهد نمود و آن دو جواب خواهند داد، و زمین برای او در هم خواهد پیچید و خداوند به او وحی خواهد نمود، او هم به فرمان خدا عمل خواهد کرد». (۴۱۰)

مؤید این روایت - که صریح در این مضمون است - روایتی دیگر است که سندی صحیح و متنی پیچیده دارد، منابعی از جمله تفسیر عیاشی ۲ / ۳۲۶ از جابر بن یزید روایت می کنند: «امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند مردی از ما اهل بیت پس از مرگ، سیصد و نه سال حکوت خواهد کرد.

عرضه داشتم: چه زمانی؟ فرمودند: پس از آنکه قائم از دنیا رود. پرسیدم: قائم چند سال در عالم درنگ خواهد نمود؟ فرمودند: از روز قیام تا مرگ نوزده سال.

عرض کردم: پس از او فتنه رخ خواهد نمود؟ فرمودند: آری، مدّت پنجاه سال، آنگاه منصور [منتصر] به دنیا باز می گردد و به خونخواهی خود و یارانش می پردازد، می کشد و اسیر می کند

چنانکه مردم گویند: اگر او از دودمان پیامبران بود، اینچنین مردم را نمی کشت. لذا همه [برای جنگ با او] جمع می شوند و او را مجبور می کنند که به حرم الهی پناه برد، و چون دایره ی بلا بر او تنگ شود از دنیا می رود. سپس سفاح به جهت انتقام گیری برای او به دنیا رجوع می کند، و تمامی دشمنان ستمکار ما را به هلاکت می رساند، و بر تمام زمین حاکم می شود، خداوند امر او را سامان می دهد، و او سیصد و نه سال خواهد زیست.

امام (علیه السلام) در ادامه فرمودند: ای جابر! آیا می دانی منتصر و سفاح کیانند؟ منتصر امام حسین است و سفاح امیر المؤمنین (علیهما السلام)».

نگارنده: در روایت پیشین سیصد و نه سال حکومت مربوط به امام مهدی (علیه السلام) بود، ولی در این روایت به امیر المؤمنین (علیه السلام). روایت پیچیده است و شاید دچار خلل باشد، زیرا متن آن مضطرب است و برخی فقرات آن با ترتیب مشهور وقایع پس از حکومت آن حضرت مخالفت دارد، و البته این اضطراب، قسمت های دیگر روایت - از جمله مدت حکومت - را از درجه ی اعتبار ساقط نمی کند.

منظور از موت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در این روایت ظاهراً غیبت ایشان است، و اطلاق مجازی است، چنانکه از روایت غیبت شیخ طوسی / ۲۸۲ آشکار می شود: «ابو سعید خراسانی گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا مهدی وقائم یکی هستند؟ فرمودند: آری، عرضه داشتم: چرا مهدی نام دارد؟ فرمودند: زیرا به هر پنهانی راه می نماید، وقائم نام گرفته چون پس از آنکه می میرد، قیام می کند و امری سترگ را بر پا می دارد». شیخ طوسی (رحمه الله) چند سطر بعد می فرماید: «درباره ی این چنین روایاتی باید گفت که مقصود از موت، از یاد رفتن و به فراموشی سپرده شدن است، و بیشتر مردمان می پندارند استخوان های آن حضرت پوسیده است، آنگاه خداوند او را آشکار می کند همان طور که عزیر را پس از مرگ حقیقی حیات داد، و چنین توجیهی در احادیث نیکوست».

کمال الدین ۲ / ۳۷۸ نقل می کند: «از امام جواد (علیه السلام) در مورد وجه تسمیه ی قائم پرسیدند و ایشان فرمودند: زیرا پس از مرگِ یادش قیام می کند».

همین مضمون در مختصر بصائر الدرجات / ۱۸ و ۱۰۶ آمده است: «بریده گوید: رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هنگامی که اتمم از مهدی مایوس شوند، واو یکباره همانند خورشید جلوه کند، واهل آسمان وزمین بدو مسرور شوند چه خواهی کرد؟ عرض کردم: یا رسول الله! بعد از مرگ؟ فرمودند: به خدا قسم که پس از مرگ هدایت، ایمان ونور خواهد بود. گفتم: ای پیامبر خدا! کدامین دو عمر طولانی تر است؟ فرمودند: دومی دو چندان است». (۴۱۱)

علامه ی مجلسی (رحمه الله) بر این باورند که سؤال بریده درباره ی ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از مرگ مردم است، نه پس از آنکه خود ایشان از دنیا روند، محقق مامقانی نیز در تنقیح المقال ۳/ ۲۶۴ آن را به از دنیا رفتن امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ظهور وفتح عالم، وبازگشت دوباره به دنیا تفسیر می نماید، لیکن هر این دو تفسیر بعید است.

و به عنوان تأیید آنچه راجح دانستیم، روایت امام باقر (علیه السلام) در دلایل الامامة که پیشتر گذشت، کافی است: «قائم سیصد ونه سال به تعداد سال های درنگ اصحاب کهف درون آن، حکومت خواهد نمود».

شیخ حر عاملی (رحمه الله) نیز همین مطلب را احتمال می دهد، ایشان در الایقاظ ۳۳۷/ می نویسند: «احتمال آن می رود که مجموع سیصد ونه سال دوران حکومت امام (علیه السلام) باشد».

اصل اشکال از این عبارت ناشی شده است که: «عرضه داشتم: چه زمانی؟ فرمودند: پس از موت قائم (علیه السلام). پرسیدم: قائم چند سال در عالم درنگ خواهد نمود تا آنکه از دنیا رود؟ فرمودند: نوزده سال». که شاید در آن افتادگی واصل آن چنین باشد: پس از غیبت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف). سؤال دوم او نیز برای ما مفهوم نیست، از این رو متن آن را پیچیده خواندیم.

نکاتی چند:

۱. منشأ احادیثی که مدت حکومت امام (علیه السلام) را هفت سال بیان می دارد، آن است که از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی آن پرسیدند وایشان دو انگشت از

یک دست را به انگشتان دست دیگر ضمیمه کردند و آن را نشان دادند، از این رو راویان آن را به هفت سال تفسیر نمودند، و در نوشتار عربی اشتباه شدن هفت [سبع] و نه [تسع] که بسیار به یکدیگر نزدیکند شایع است. لیکن چه بسا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مثلاً هفت مرحله و یا هفتاد سال را قصد نموده اند ولی آنها چنین برداشت کرده اند.

حاکم در المستدرک ۴/ ۵۷۷ از ابو سعید نقل می کند - وبنابر شرط مسلم صحیح می شمارد - که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «مهدی از ما اهل بیت است. بینی اش برجستگی دارد و پیشانی اش بلند است. او زمین را از عدل و داد خواهد آکند، همان سانی که از ستم و جفا مملو شده است. او این مقدار - و دست چپ را به همراه دو انگشت مسبحه و ابهام دست راست گشودند - خواهد زیست». (۴۱۲)

المعجم الاوسط ۱۰/ ۲۰۹ از ابو سعید: «... و این مقدار - و ایشان دست راست خود را به همراه دو انگشت [از دست چپ] باز کردند - خواهد زیست». (۴۱۳)

ابو یعلی در مسند ۱۲/ ۱۹ از ابو هریره نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «قیامت به پا نمی شود مگر بعد از آنکه مردی از اهل بیتم خروج کند. او مردمان را می زند [و وای دارد] تا به حق بازگردند. پرسیدم: چند سال؟ فرمودند: پنج و دو، گفتم: یعنی چه؟ گفتند: نمی دانم». (۴۱۴)

نگارنده: این عمل آن حضرت به هفت برهه و مرحله اشاره دارد، گرچه منشأ توهّم هفت سال شده است، البته احتمال آن نیز می رود که به جهت دگرگونی زندگی مردم، زمان در روزگار آن حضرت تغییر یابد، و این عمل بدان اشارت داشته باشد. در هر صورت روایتی که متضمن هفت سال می باشد با روایات بسیاری - که برخی از آنها تا سیصد و نه سال را بیان می دارد، و نزد ما رجحان دارد - معارض است.

۲. احتمال آن می رود که برخی راویان دچار اشتباه شده و میان پیمان آتش بسی که بین امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و رومیان بسته می شود و هفت سال به طول می انجامد، خلط کرده اند، از این رو مدّت حکومت ایشان را هفت سال پنداشته اند!

المعجم الکبیر ۸/ ۱۰۱ و ۱۲۰ از ابی امامه نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله

وسلم) فرمودند: «میان شما ورومیان چهار بار آتش بس به وقوع خواهد پیوست. چهارمین آنها به دست مردی از خاندان هرقل واقع می شود و هفت سال به طول خواهد انجامید. در این هنگام مستورد بن خیلان که از عبد القیس بود عرضه داشت: یا رسول الله! آن روز چه کسی امام مسلمانان خواهد بود؟ ایشان فرمودند: مهدی از فرزندان من که [به ظاهر] چهل سال دارد، چهره ی او بسان ستاره ای درخشان است و در گونه ی راستش خالی سیاه وجود دارد، دو ردای سفید در بر دارد، و [در زیبایی و جمال] به مردان بنی اسرائیل می ماند. او بیست سال حکومت خواهد نمود و گنج ها را آشکار کرده، سرزمین های شرک را فتح خواهد نمود». (۴۱۵)

الفتن ۱ / ۳۹۱ از محمد بن حنفیه: «از میان بنی هاشم کسی به خلافت می رسد و در بیت المقدس فرود خواهد آمد. او زمین را از عدالت آکنده خواهد ساخت، و بیت المقدس را به گونه ای بنا خواهد نمود که احدی چنان نکرده است، و چهل سال حکومت خواهد داشت. آتش بس با روم به دست او و در هفت سال پایانی دولت او خواهد بود. پس از آن، آنان به او نیرنگ می زنند و در عمق [شام] بر ضدّ او تجمع می کنند. او هم از شدّت اندوه از دنیا می رود. پس از او کسی [دیگر] از بنی هاشم به حکومت می رسد که آنها را شکست داده و قسطنطنیه، و در پی آن روم را فتح خواهد کرد. او گنج های آنجا و سفره ی سلیمان بن داود را آشکار می کند، و بعد از آن به بیت المقدس رفته در آن فرود خواهد آمد. دجال در دوران او خروج می کند. عیسی بن مریم نیز فرود آمده پشت سر او نماز می گذارد». نگارنده: روایت الفتن ابن حماد مردود و غیر قابل قبول است، زیرا ساخته و پرداخته ی ذهن راوی است و آن را به محمد بن حنفیه (رحمه الله) نسبت داده است.

عظمت حکومتی که خداوند به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عطا می کند:

احادیثی که بیانگر حاکمیت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر مشارق و مغارب، و آکنده ساختن زمین از داد و عدل است، نزد همه متواتر می باشد، و امری است که نه در تاریخ پیامبران و نه در ادوار اوصیاء سابقه ندارد.

دلایل الامامة: «خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح خواهد نمود... خورشید و ماه را فرا

می خواند، و آن دو او را پاسخ می دهند. زمین برای او درنور دیده می شود، و خدا به او وحی می نماید، او هم به فرمان خدا عمل می کند».

خصال / ۲۴۸ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند تبارک و تعالی از میان پیامبران تنها چهار نفر را در زمین پادشاهی داد؛ ذوالقرنین که عیاش نام دارد، داود، سلیمان و یوسف (علیهم السلام). عیاش بر ما بین مشرق و مغرب حکومت کرد، داود و سلیمان از شامات تا اصطخر، و یوسف بر مصر و بیابان های آن حاکمیت داشت، و نه بیشتر».

شیخ صدوق (رحمه الله) در ادامه می نگارد: «این روایت این گونه به ما رسیده است، لیکن صحیح و باور من آن است که ذوالقرنین پیامبر نبوده، بلکه بنده ای شایسته و خدا دوست بوده که خدا نیز او را دوست داشته است، او در راه خدا خیرخواهی می کرده، و خداوند نیز خیر او را خواسته است، امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: کسی مانند ذوالقرنین در میان شما نیز هست. ذوالقرنین پادشاهی بوده که خداوند او را فرستاده، نه پیامبر بوده و نه جانشین پیامبر، همانند طالوت، خداوند می فرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا، (۴۱۶) پیامبرشان به آنان گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی برای شما فرستاده است.

و جایز است نام کسی که پیامبر نیست در میان پیامبران ذکر شود، همان گونه که در زمره ی فرشتگان شیطان که فرشته نیست ذکر شد، خدا می فرماید: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ، (۴۱۷) و آنگاه که به فرشتگان گفتیم بر آدم به سجده در آیید، آنها هم به سجده افتادند، مگر ابلیس که از جنیان بود».

کمال الدین ۱ / ۲۸۲ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: امامان پس از من دوازده تن هستند. یا علی! نخستین آنان تو هستی، و آخرین آنها قائم است که خدای (عز وجل) مشارق و مغارب زمین را بر دستان او فتح خواهد نمود» (۴۱۸).

تفسیر قمی ۲ / ۸۷ از ابو الجارود روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ی: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ

عَاقِبَةُ الْأُمُورِ، (۴۱۹) کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده و امیدارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه ی کارها از آن خداست، فرمودند: این آیه درباره ی آل محمد (علیهم السلام) است. خداوند مشارق و مغارب زمین را به ملک مهدی و یارانش در خواهد آورد. او دین را آشکار خواهد ساخت، و خدا به دست او و اصحابش بدعت و باطل را خواهد میراند - هم چنان که نادانان حق را از بین بردند -، تا آنجا که اثری از ظلم باقی نماند». (۴۲۰)

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۸۳ از رفاعه بن موسی روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، (۴۲۱) هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند، فرمودند: چون قائم (علیه السلام) قیام کند هیچ زمینی نخواهد ماند مگر آنکه در آن گواهی لا إله إلا الله و محمد رسول الله ندا می شود».

همان ۱/ ۱۸۳ از ابن بکیر روایت می کند: «از امام کاظم (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسیدم و ایشان فرمودند: در مورد قائم نازل شده است. چون قیام کند یهود، نصاری، صابئین، زندیقان، مرتدّان و کفار را از شرق و غرب زمین احضار می کند و اسلام را بر آنها عرضه می دارد. پس هر کس را که با رغبت اسلام آورد، به نماز و زکات و دیگر اموری که بر او واجب است فرمان می دهد، و هر آنکه را از پذیرش اسلام ابا کند گردن می زند، تا آنکه در مشارق و مغارب تنها موحدان باشند.

من گفتم: مردمان بیش از آنند [که بتوان آنان را وادار نمود]. امام (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که خداوند امری را اراده کند بسیار را اندک و اندک را بسیار خواهد نمود». (۴۲۲) نگارنده: امام (علیه السلام) برای مردم حق را آشکار می سازد و اتمام حجت می کند. ارشاد ۳۶۴/ از امام صادق (علیه السلام): «هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند به عدالت حکم خواهد نمود. ستم در روزگار او رخت بر خواهد بست. راه ها ایمن خواهد شد. و زمین برکات خود را آشکار خواهد ساخت. او حقّ هر کسی را به او باز خواهد گردانید، و پیروان هیچ دینی نخواهند بود مگر آنکه اسلام آورند و به ایمان اعتراف نمایند، آیا نشنیده ای که خداوند

سبحان می فرماید: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

او به حکم داود و حضرت محمد (علیهما السلام) میان مردم قضاوت خواهد نمود. در آن زمان است که زمین گنج ها و برکاتش را خواهد نمایاند، و کسی از شما جایی برای صدقه و انفاق نخواهد یافت، زیرا همه ی مؤمنان بی نیاز خواهند بود.

در ادامه فرمودند: حکومت ما آخرین حکومت هاست، و تمام خاندان هایی که به حکومت می رسند پیش از ما خواهند بود، تا مبادا وقتی روش حکمرانی ما را ببینند بگویند: اگر ما نیز حکومت می کردیم به مانند اینان رفتار می نمودیم، این همان فرموده ی خداوند است: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، (۴۲۳) و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است. (۴۲۴)

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۳ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایتی را نقل می کند که در پاره ای از آن آمده است: «آنگاه متوجه کابل شاه می شود و آن شهری است که احدی نتوانسته آن را فتح کند، و تنها اوست که آن را فتح خواهد نمود. پس از آن به سمت کوفه می آید و در آن منزل می گزیند، و هفتاد قبیله از قبائل عرب را از میان می برد.

در روایتی دیگر آمده است: او قسطنطنیه، روم و چین را فتح خواهد نمود. (۴۲۵)

ینابیع المودة ۳ / ۲۳۸ از جابر بن عبد الله نقل می کند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «مهدی از فرزندان من است. هموست که خداوند به دست او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد، و اوست که از دوستانش غائب می شود، و تنها کسی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است بر اعتقاد به امامت او استوار خواهد ماند».

در کتاب سلیم / ۱۵۲ و غیبت نعمانی / ۷۴ در قسمتی از حدیث مفصل شمعون بن حمون راهب - که امیر المؤمنین (علیه السلام) را در بازگشت از صفین ملاقات نمود و کتبی را که به املاء حضرت عیسی (علیه السلام) بود با خود داشت - در بیان اوصاف پیامبر و امامان (علیهم السلام) است چنین آمده است: «تا آنکه خداوند مردی از عرب از نسل اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله را از سرزمینی به نام تهامه و از منطقه ای که مکه نامیده می شود مبعوث دارد و او را احمد گویند. دیدگان او درشت و زیباست و ابروان او به هم پیوسته. او ناچه، الاغ، چوبدستی و تاج - یعنی عمامه - دارد، و برای او دوازده نام است.

آنگاه از مبعث، مولد، هجرت، کسانی که با ایشان می جنگند، یاری کنندگان و دشمنان آن حضرت سخن به میان آورد، و نیز مدّت زندگانی ایشان و آنچه امت بعد از ایشان با آن مواجه می شوند تا آنکه خداوند عیسی بن مریم را از آسمان فرو فرستد.

وی ادامه داد: در آن کتاب سخن از سیزده مرد از نسل اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله به میان آمده که بهترین آفریدگان و محبوب ترین آنان نزد خداوند، و خداوند ولیّ کسانی است که ولایت آنان را دارند و دشمن دشمنان آنهاست، هر که اطاعت آنان کند هدایت یابد، و هر که نافرمانی کند گمراه گردد. فرمانبری از آنان فرمانبری از خداست و سرکشی از آنان سرکشی از او.

در آن کتاب اسامی و انساب و اوصاف ایشان و مدّت زندگی شان نیز آمده است. هم چنین کدامیک از آنان اعتقاد خود را از قومش مخفی نگاه می دارد و کدامیک آن را آشکار می سازد، تا آنکه عیسی بن مریم نزد آخرین ایشان فرود آید. عیسی (علیه السلام) می گوید: شما امامانی هستید که برای هیچ کسی شایسته نیست بر شما مقدّم شود و جلو بیفتد، لذا او

[آخرین] پیش می آید و عیسی در صف نخست پشت سر او نماز می گزارد. نخستین آنان [امامان] افضل آنهاست، و آخرین آنها همانند پاداش آنان و نیز پاداش کسانی را دارد که از ایشان فرمان می برند و به هدایت و ارشاد ایشان رهنمون می شوند... اولین نفر از ایشان که ظاهر می شود تمام زمین های خدا را از عدل و داد آکنده می سازد، و ما بین مشرق و مغرب را تحت فرمان و حکومت خویش در می آورد تا آنکه خداوند او را بر همه ی ادیان غالب سازد». در عنوان دگرگونی و پیشرفت علوم خواهد آمد که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سوار ابر می شوند، و به راه های آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه می روند، که پنج تای آنها آباد است و دو تا ویران. (۴۲۶)

هم چنین خواهد آمد که زمین با دیگر سیّارات ارتباط برقرار خواهد نمود.

و نیز در فصل آیات سخن از عظمت حکومت ایشان خواهد آمد، آیاتی چون: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، (۴۲۷) او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

و نیز: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، (۴۲۸) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد - همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد - و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ، (۴۲۹) با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد، و دین، مخصوص خدا شود.

هم چنان که شایسته است به تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی ملک عظیم - در آیه ی: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، (۴۳۰) بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند، در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم - اشاره کنیم و اینکه ملک عظیم حق اطاعت لازم و مفروضی است که پیامبر و خاندانش (علیهم السلام) دارند، و از هر آنچه خداوند به پیامبران دیگر (علیهم السلام) داده است بالاتر می باشد. (۴۳۱)

آیا حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهید می شوند و یا اینکه به طور طبیعی از

دنیای می روند؟

بیشتر نسبت به عموم حدیث «ما مِتَّ إِلَّا مُقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ، هیچ یک از ما نیست مگر آنکه [با شمشیر] به قتل می رسد و یا مسموم می گردد» تردید داشتیم، لیکن اخیراً به صحت و شمول این حدیث نسبت به امامان دوازده گانه (علیهم السلام) اطمینان یافتیم. بنابراین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز با سم به شهادت می رسند، اما حکومت پس از ایشان نیز باقی و پایدار خواهد بود. و صحیح است که امام حسین (علیه السلام) عهده دار تجهیز و نماز بر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهند شد. سیدالشهداء (علیه

السلام) بعد از ایشان بلافاصله حکومت خواهند کرد، آنگاه دوازده مهدی از نسل امام حسین (علیه السلام) و یا از نسل امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حکمرانی خواهند داشت، و در ادامه رجعت و بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و... خواهد بود. پنج حدیث بر شهادت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دلالت دارد که در میان آنها صحیح السند نیز هست. کفایة الاثر / ۱۶۰ از هشام بن محمد از پدرش روایت می کند: «هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) به شهادت رسیدند امام حسن (علیه السلام) بر فراز منبر رفتند، چون خواستند تکلم کنند گریه گلویشان را گرفت، آنگاه مدتی نشستند، و بعد برخاسته فرمودند: حمد خدایی را که در اولیت خود یگانه است...

سپاس خداوندی را که با اعطاء خلافت بر ما اهل بیت احسان نمود. ما عزای خود در مصیبت بهترین پدران یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) را - که مصیبت آن دامنگیر شرق و غرب شد - به حساب خدا می گذاریم [واز او پاداش خواهیم گرفت]، همانا جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمودند که دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگان [خاندان] ایشان عهده دار امامت خواهند بود، هیچ یک از ما نیست مگر آنکه [با شمشیر] به قتل می رسد و یا مسموم می گردد».

همان / ۲۲۶ از جنادة بن ابی امیة روایت می کند: «در آن بیماری که امام حسن بن علی (علیهما السلام) در آن به شهادت رسید نزد ایشان رفتم. در حضور آن حضرت طشتی بود که خون در آن می ریخت، وجگرش پاره پاره در آن می افتاد. این به جهت سمّی بود که معاویه لعنه الله [توسط جعهده] به ایشان داده بود. عرضه داشتم: مولای من! چرا خود را معالجه نمی کنید؟ فرمودند: ای بنده ی خدا! با چه چیزی مرگ را علاج کنم؟! من با شنیدن این مطلب گفتم: إنا لله وإنا إليه راجعون.

سپس به من رو کردند و فرمودند: به خدا سوگند این عهد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با ماست که یازده (۴۳۲) امام از نسل حضرت علی و فاطمه (علیهما السلام) عهده داران امامت خواهند بود، و هیچ یک از ما نیست مگر آنکه [با شمشیر] به قتل می رسد و یا مسموم می گردد. آنگاه طشت را بردند و ایشان تکیه دادند.

من گفتم: یابن رسول الله! مرا موعظه کنید. ایشان پاسخ مثبت داده فرمودند: برای سَفر آماده باش و توشه را پیش از فرا رسیدن مرگ مهیا ساز، و بدان که تو در طلب دنیایی و مرگ به دنبال تو. آگاه باش که بیش از قوت خویش مالی را کسب نمی کنی مگر آنکه خزانه دار آن مال برای دیگران هستی. بدان که حلال دنیا مورد حساب و کتاب است، حرام آن عقوبت و مجازات در پی دارد، شبهات نیز عتاب و سرزنش را.

دنیا را بسان مرداری قرار ده و به مقدار کفایت خویش از آن بردار، که اگر حلال باشد در آن زهد ورزیده ای، و اگر حرام باشد موجب وزر و وبال نخواهد بود و گویا از مردار برداشته ای، و اگر [شبهه، و موجب] سرزنش باشد، آسان است...».

شیخ صدوق در امالی / ۱۲۰ و عیون اخبار الرضا (علیه السلام) / ۱ / ۲۸۷ از ابا صلت هروی نقل می کند: «از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: به خدا قسم هیچ کس از ما نیست مگر آنکه کشته شده به شهادت می رسد. کسی پرسید: یابن رسول الله (علیه السلام)! چه کسی شما را خواهد کشت؟ ایشان فرمودند: بدترین خلق خدا در زمان من، مرا با سم خواهد کشت و در خانه ای زبون و سرزمینی غریب به خاک خواهد سپرد».

عیون اخبار الرضا (علیه السلام) / ۲ / ۲۲۰ از آن حضرت چنین روایت می کند: «... و کسی از ما نیست مگر آنکه کشته می شود، و به خدا قسم من [نیز] با سم کشته می شوم، این امر را به وسیله ی عهد و پیمانی که از سوی پروردگار عزیز و جلیل جهانیان و به توسط جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از جانب ایشان به من رسیده می دانم.

اما این فرموده ی خدای (عز وجل): وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا، (۴۳۳) و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است؛ بدان معناست که خداوند هیچگاه حجتی برای کافر بر زیان مؤمن قرار نخواهد داد. خداوند عزیز و جلیل به آنان خبر از کفرانی داده است که پیامبران را بدون هیچ حقی کشتند، و با وجود اینکه آنها را کشتند خداوند برای آنان هیچ راهی از طریق حجت بر زیان انبیائش قرار نداد».

غیبت شیخ طوسی / ۳۸۸ از صفوانی نقل می کند: «حسین بن روح رضی الله عنه به من خبر داد که یحیی بن خالد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را با بیست و یک دانه خرما مسموم

کرد و بدین وسیله ایشان از دنیا رفتند، و نیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان (علیهم السلام) همه یا با شمشیر و یا با سم از دنیا رفتند. او هم چنین درباره ی امام رضا (علیه السلام) گفت که ایشان و نیز فرزندان و نوادگان ایشان مسموم شدند». از این رو این باور که همه ی معصومین (علیهم السلام) یا با شمشیر و یا با سم به شهادت رسیده اند، باوری صحیح است. البته در این موضوع مباحثی است که مجال ارائه ی آن نیست.

پس از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه ها خواهد شد؟

زندگی در روزگار طلایی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد مرحله ای جدید و دیگرگونه می شود، و به عنوان نمونه های بارز آن می توان گشایش راه ارتباط با سایر عوالم و دیگر سیارات، زنده شدن گروهی از اموات و نیز باز شدن درها به عالم آخرت را نام برد. ارشاد ۲ / ۲۱۱ از عبد الکریم خثعمی روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: قائم (علیه السلام) چند سال حکومت خواهد نمود؟ فرمودند: هفت سال؛ روزها و شب ها برای او چنان طولانی می شود که یک سال [حکومت] ایشان به مقدار ده سال از سال های شماست، از این رو حکومت آن حضرت هفتاد سال به سال های شماست. چون اوان قیام ایشان فرا رسد در ماه جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی خواهد بارید که خلائق همانند آن را ندیده اند، خداوند بدین وسیله گوشت ها و ابدان مؤمنان را در قبرها می رویاند. گویا می بینم آنها را که از سوی [قبیله ی] جهینه می آیند و خاک از موهایشان می روبند».

استمرار حکومت اهل بیت (علیهم السلام) تا قیامت:

غیبت طوسی / ۲۸۲ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «حکومت ما آخرین حکومت هاست، و تمام خاندان هایی که به حکومت می رسند پیش از ما خواهند بود، تا مبادا وقتی روش حکمرانی ما را ببینند بگویند: اگر ما نیز حکومت می کردیم به مانند اینان رفتار می نمودیم، این همان فرموده ی خداوند است: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است». (۴۳۴)

غیبت نعمانی / ۲۷۴ از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می نماید: «این امر [حکومت

ما [نخواهد آمد مگر بعد از آنکه تمامی اصناف مردم [که قرار است حکومت کنند، پیشتر] به حکومت برسند، تا آنکه کسی نگوید اگر ما نیز به حکومت می رسیدیم به عدالت رفتار می نمودیم. پس از آن قائم به حق و عدل قیام می کند». (۴۳۵)

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۹ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، (۴۳۶) و ما این روزها را میان مردم به نوبت می گردانیم، فرمودند: از زمانی که خداوند آدم را آفرید دولتی برای خدا بوده و دولتی برای ابلیس، حال دولت خدا کجاست؟ بدانید آن [دولت خدا]، تنها قائمی واحد است».

کافی ۸/ ۲۸۷ روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد آیه ی: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، (۴۳۷) و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. باطل همواره نابودشدنی است، فرمودند: چون قائم قیام کند دولت باطل از میان می رود». (۴۳۸)

همان ۸/ ۲۸۷: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، (۴۳۹) بگو: مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم [و به خدا نسبت دهم]، این [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست، فرمودند: مقصود امیر المؤمنین (علیه السلام) است [و اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جانب خدا ایشان را وصی خود قرار دادند نه به رأی خویش]. و در مورد: وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ، (۴۴۰) و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست، فرمودند: هنگام خروج قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

درباره ی: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ، (۴۴۱) و به حقیقت ما به موسی کتاب دادیم، پس در مورد آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت وعده ای پیشی نگرفته بود، قطعاً میان آنها داوری شده بود، و بی گمان، آنان درباره ی آن در شکی بهتان آمیزند، فرمودند: قوم موسی به اختلاف افتادند، همان سان که این امت در کتاب دچار اختلاف شدند، و هر آینه در مورد کتابی که قائم برایشان می آورد نیز اختلاف خواهند کرد، تا آنجا که بسیاری از مردم آن را انکار می کنند، لذا حضرت آنان را پیش می آورد و گردن هایشان را می زند.

در مورد سخن خدای عزیز و جلیل: أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، (۴۴۲) آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان آیینی بنیاد نهاده اند؟ و اگر فرمان قاطع نبود مسلماً میانشان داوری می شد و برای ستمکاران شکنجه ای پردرد است، فرمودند: اگر آنچه پیشتر از جانب خداوند در مورد اینان گذشته است (۴۴۳) نبود، قائم (علیه السلام) یک تن از آنها را باقی نمی گذارد.

و درباره ی: وَالَّذِينَ يَصَّدُقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ، (۴۴۴) و کسانی که روز جزا را باور دارند، فرمودند: یعنی خروج قائم (علیه السلام) [را باور دارند].

و نیز در مورد: ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، (۴۴۵) آنگاه عذرشان جز این نیست که می گویند: به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم، فرمودند: مقصود آنها آن است که به ولایت حضرت امیر (علیه السلام) مشرک نبودیم.

و درباره ی: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، (۴۴۶) و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. باطل همواره نابودشدنی است، فرمودند: چون قائم قیام کند دولت باطل از میان می رود». (۴۴۷)

شیخ صدوق در امالی / ۳۹۶ می نگارد: «امام صادق (علیه السلام) می فرمودند:

لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا * * * وَدَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ

هر گروهی از مردم دولتی دارند که انتظار آن را می کشند، لیکن دولت ما در پایان روزگار جلوه خواهد کرد». (۴۴۸)

بیشتر نیز گذشت که حکومت اهل بیت (علیهم السلام) استمرار می یابد، و نه دولتی بعد از آن خواهد بود و نه ظلمی.

چه کسانی بعد از امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حکومت خواهند نمود؟

دولت الهی که بر دستان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شکل می گیرد صدها سال امتداد می یابد و در طول آن حیات دگرگون خواهد شد، پیامبر و امامان (علیهم السلام) به دنیا باز خواهند گشت و برخی از ایشان مدّتی نیز حکومت خواهد نمود، هم چنان که خوبانی از

نسل امام حسین ویا امام مهدی (علیهما السلام) حکومت را به دست خواهند گرفت.
فرود آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) هم در زمان آن حضرت خواهد بود. مسیح مدّتی
زندگی می کند واز دنیا می رود.

دجال در دوران حضرت مهدی (علیه السلام) خروج می کند وایشان او را به هلاکت می
رسانند.

در احادیث آمده که حیات بر روی زمین با نشانه های قیامت – که شاید اولین آنها دابة
الارض وآخرین آنها دمیدن در صور در آغاز قیامت باشد – پایان می پذیرد.
هم چنین صحیح است که امام حسین (علیه السلام) نخستین کسی است که رجعت می کند وبه
دنیا باز می گردد، «آنگاه قائم (علیه السلام) انگشتر را به امام حسین (علیه السلام) می دهد
وایشان است که غسل، کفن وحنوط امام مهدی (علیه السلام) را عهده دار می شوند، ودر قبر
می گذارند... پس آن قدر حکومت می کنند که در اثر سالمندی ابروانشان بر روی دیدگان می
افتد». (۴۴۹)

روایاتی نیز در این باره وارد شده که پس از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) علاوه بر
سیدالشهداء (علیه السلام) دوازده تن از نسل ایشان هم حکومت خواهند کرد، ولی در مورد
زمان به حکومت رسیدن آنان واینکه آیا پی در پی هستند یا نه، چیزی یافت نشد. البته این
عبارت که از نسل امام حسین (علیه السلام) هستند اعم است از آنکه از فرزندان امام مهدی
(علیه السلام) باشند ویا از دیگر فرزندان امام حسین (علیه السلام).

مختصر بصائر الدرجات / ۱۸۲ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند:
«همانا پس از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) – که از
میان ما هستند – خواهند بود».

شرح الاخبار ۳ / ۴۰۰ از امام سجاد (علیه السلام): «قائم ما قیام می کند، وبعد از او دوازده
مهدی خواهند بود».

در احادیث به صراحت بیان شده که اینان امام نیستند، بلکه حکّامی هستند که مردمان را به
پذیرش ولایت معصومین (علیهم السلام) دعوت می کنند، کمال الدین ۲ / ۳۵۸ از ابوبصیر

نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر پیامبر! از پدرتان شنیدم که فرمودند: پس از قائم دوازده مهدی هستند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ایشان دوازده مهدی فرمودند، و نه دوازده امام، اینان گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و شناخت حقّ ما فرا می خوانند». (۴۵۰)

در برخی روایات نیز تصریح شده که حجّت های الهی پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها امامان دوازده گانه اند، واحدی جز ایشان حائز این مقام نیست. احتجاج طبرسی ۱/ ۸۱ در ضمن خطبه ی غدیر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به نقل از امام محمد باقر (علیه السلام) می آورد: «ای گروه های مردمان! نور از سوی خدای (عز وجل) در من قرار دارد و پس از من در علی خواهد بود، و آنگاه در نسل او تا قائم مهدی، همو که حقّ خداوند و تمام حقوق ما را خواهد ستاند، زیرا خدای عزیز و جلیل ما را حجّت بر مقصّران، معاندان، مخالفان، خیانت کاران، گناهکاران و ظالمان تمامی جهانیان قرار داده است.

بدانید که آخرین امام از ما قائم مهدی است. او بر تمامی ادیان غالب خواهد شد. از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. او دژها [ی گمراهی و کفر] را فتح و ویران خواهد نمود. تمامی قبائل اهل شرک را به هلاکت خواهد رساند. انتقام خون های اولیاء خدا را خواهد گرفت. او ناصر دین خدا، و کسی است که از دریایی ژرف و عمیق بر خواهد گرفت. آگاه باشید که او هر صاحب فضلی را به فضل او و هر نادانی را به جهل او علامت می گذارد. او برگزیده و مختار خداوند، وارث و محیط به تمامی علوم، خبر دهنده ی از پروردگار (عز وجل) و آگاهی بخش درباره ی ایمان است.

بدانید که او راه یافته و استوار است، خداوند [امر دین و دنیا را] به او واگذار نموده، و پیشینیان او به او بشارت داده اند.

او حجّتی است که بعد از او حجّتی دیگر نیست، و حقّی نیست مگر با او، و نوری مگر نزد او. آگاه باشید کسی بر او غلبه نمی یابد، و هیچ کس در مقابل او یاری نمی گردد. همانا او ولیّ خداوند در زمین او، دادگر الهی در میان آفریدگان و امین او در نهان و آشکار است...

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که برایتان بر شمارم و شما را از آنها بیآگاهانم و در یک

مجلس به حلال فرمان دهم و از حرام نهی نمایم.

من مأمورم تا به پذیرش و قبول آنچه از جانب خداوند عزیز و جلیل درباره ی علی امیر المؤمنین و امامان پس از او - که از منند و من هم از ایشانم، همان کسانی که تا روز قیامت عهده داران منصب امامتند، و مهدی که به حق حکم می کند از آنهاست - آورده ام، از شما بیعت بستانم». (۴۵۱)

در مقابل، روایتی با سندی ناتمام یافت می شود که دلالت می کند پس از امام مهدی (علیه السلام) دوازده تن از نسل او حکم می رانند و متنی مضطرب دارد. شخصی از اهالی بصره که احمد نام دارد با استناد به این حدیث خود را پسر، وصی و سفیر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) معرفی می کند و می گوید نامش احمد، محمد و عبد الله است! و هم زمان مدّعی می شود که یمانی نیز هست!

ما در کتابی به نام دجال البصرة اباطیل او را پاسخ دادیم و ردّیه ای بر او نگاشتیم، و گفتیم: مدّعی وجه استدلال خود را بیان نکرده است، گرچه غرض او این قسمت از روایت است که سخن از سپردن وصیت از سوی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در هنگام وفات، به پسرش اول المقربین - که سه یا چهار نام دارد و یکی از آنها احمد است، و احمد اسماعیل آن را بر خود منطبق می داند - به میان آورده است.

اما این سوء استفاده ی وی بدعتی رکیک و زشت می باشد، زیرا این روایت - اگر صحیح باشد - از این مطلب سخن می گوید که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پس از ظهور و اقامه ی دولت عدل الهی، امامت را به پسرش می سپارد. از این رو زمان آن ربطی به زمان کنونی ندارد! حال چگونه است که این شخص دروغ پرداز آن را در این زمان تصویر می کند، خود را ابن الامام می شمارد، و مدّعی است که امامت را به هنگام احتضار آن حضرت دریافت خواهد کرد؟!!

بنابراین نه زمان این امر بر زمان ما منطبق است، و نه شخصی که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - حسب الفرض - وصیت را بدو می سپارد بر احمد اسماعیل قاطع، لیکن وی زمان ها و انساب را درمی نوردد!!!

مطلب دیگری که بر فرض صحّت حدیث می آید آن است که امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حکومت را به پسرش یعنی فرزند بدون واسطه واگذار می کند، اما احمد اسماعیل خود اعتراف دارد که فرزند بلا واسطه نیست، بلکه از ذریه ی امام می باشد!

با تمام این مطالب باید گفت سند روایت بر اساس مبانی جرح و تعدیل دچار خلل است، شیخ حر عاملی (رحمه الله) در این باره می نویسد: «شیخ در کتاب غیبت در زمره ی احادیثی که از طرق سنیان آورده آن را نقل کرده است». (۴۵۲)

علت آن نیز این است که افرادی مجهول که مورد توثیق رجالیان قرار نگرفته اند در سند هستند، کسانی چون: علی بن سنان موصلی، احمد بن محمد بن خلیل وجعفر بن احمد بصری. علاوه بر آنکه با روایتی دیگر که نسل داشتن امام عصر (علیه السلام) را انکار می نماید نیز در تعارض است، شیخ طوسی در غیبت / ۲۲۳ از حسن بن علی خزاز روایت می کند: «علی بن ابی حمزه (۴۵۳) نزد امام رضا (علیه السلام) رفت و گفت: شما امامید؟ ایشان فرمودند: آری، ابن ابی حمزه گفت: من از جدّت جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه نسلی دارد.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: ای شیخ! فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟ امام صادق (علیه السلام) چنین فرمودند، بلکه فرمودند: هیچ امامی نیست مگر آنکه نسلی دارد، به جز امامی که امام حسین (علیه السلام) در دوران او باز می گردد که آن امام نسلی ندارد، ابن ابی حمزه گفت: فدایت شوم، راست گفתי همین را از جدّت شنیدم». آن امامی که سیدالشهداء (علیه السلام) در زمان او رجوع می نماید حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

نتیجه: آنچه یقینی است آن است که امام حسین (علیه السلام) بلافاصله پس از ایشان حکومت خواهد نمود. اما سخنی از ترتیب حکومت امامان (علیهم السلام)، یا مهدیانی که از نسل امام حسین (علیه السلام) هستند، و شاید برخی از آنها هم از فرزندان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشند در روایات نیست.

سید مرتضی روایات حکومت مهدی های دوازده گانه پس از مهدی موعود (علیه السلام) را

مورد مناقشه قرار داده، و بیاضی عاملی هم آن را رد کرده است. ایشان گرچه در انکار امامت و حجّیت آنان پس از امامان (علیهم السلام) درست سخن گفته اند، لیکن انکار اصل وجود آنان - نه به عنوان امام و حجّت - وجهی ندارد، در الصراط المستقیم ۲ / ۱۵۲ می نگارد: «در برخی روایات آمده است: [یا علی!] پس از من دوازده امام هستند که نخستین آنها تو هستی، آنگاه آنان را شمردند و فرمان دادند که هریک از ایشان امامت را به پسرش بسپارد، و در ادامه فرمودند: پس از ایشان دوازده مهدی خواهند آمد.

این روایت نادر و مخالف روایات صحیح، متواتر و مشهوری است که هر گونه دولتی را بعد از قائم (علیه السلام) نفی می کند، و دلالت دارد بر اینکه مهدی از دنیا نمی رود مگر چهل روز پیش از قیامت که در آن فتنه و آشوب رخ خواهد داد و نشانه های خروج اموات و قیامت خواهد بود.

علاوه بر آنکه بعدیت در این روایت ملازمه ای با بعدیت زمانی ندارد، مانند آنکه خداوند می فرماید: فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ، (۴۵۴) پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد نمود؟ لذا ممکن است آنان نایبان امام مهدی (علیه السلام) و در زمان ایشان باشند.

اگر کسی بگوید: اینکه در روایت آمده که چون وفات حضرت مهدی (علیه السلام) فرا رسد حکومت را به پسرش می سپارد، این توجیه را بر نمی تابد، در پاسخش می گوئیم: این عبارت دلالتی بر استمرار امامت بعد از ایشان ندارد، بلکه ممکن است از باب وصیت باشد تا به مرگ جاهلی نمیرد [نه وصایت و امامت]. احتمال دیگر آن است که آن شخص پس از امام (علیه السلام) باقی بماند و مردمان را به امامت ایشان دعوت کند، و این دو احتمال منافاتی با انحصار امامت در امامان دوازده گانه (علیهم السلام) ندارد.

سید مرتضی می فرماید: ما یقین نداریم که با از دنیا رفتن امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تکلیف پایان می پذیرد، بلکه ممکن است پس از ایشان نیز امامانی باشند که عهده داران حفظ دین و مصالح مؤمنین هستند، و این مطلب تعارضی با عنوان اثنا عشریه [که دلالت دارد امامان دوازده تن هستند] ندارد، زیرا وظیفه و تکلیف ما آن بود که امامت ایشان را که محلّ خلاف ما با سایر مذاهب است دریابیم، و همین کار را نیز کردیم و نیکو بیان داشتیم،

و چون دیگران این اعتقاد را نداشتند با این عنوان از آنها جدا شدیم.

مرحوم بیاضی در ادامه می نگارد: این روایت خبر واحد است و بیش از ظن را نمی رساند، و مسأله ی امامت با علم و یقین است که به اثبات می رسد.

از سویی دیگر اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اسامی اینان [یعنی کسانی که بعد از حضرت مهدی (علیه السلام) خواهند آمد] و اوصافشان را بیان نکرده باشند - و طبق فرض ما باید آنها را بشناسیم - باید ملتزم شویم که تأخیر بیان از وقت حاجت لازم آید. (۴۵۵) به علاوه آنکه این روایت شاذ و نادر است و با امر مسلم و مشهور نمی تواند معارضه داشته باشد.

اگر کسی بگوید: میان این دو مطلب [امامان دوازده نفرند با امکان افزایش آنان] تنافی نیست، زیرا نهایت امری که در روایات آمده آن است که دوازده خلیفه پس از من [پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)] خواهند بود، امامان پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند و امثال این روایات.

در پاسخش گوییم: اگر این امر [افزایش] ممکن باشد بیهوده گویی و کتمان حقیقت لازم آید. علاوه بر آنکه در اکثر روایات سخن از نه امام از نسل امام حسین (علیه السلام) به میان آمده است که می بایست مبتدا را در خبر حصر کرد [و چنین نتیجه می دهد که پس از امام حسین (علیه السلام) تنها نه امام خواهند بود].

دیگر آنکه اینان نه در تورات یاد شده اند و نه در اشعار قس و دیگر آثار [بر خلاف امامان دوازده گانه که در آنها یاد شده اند].

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خبر ندادند که در شب معراج اینان را دیده اند [در حالی که خبر از مشاهده ی امامان دوازده گانه داده اند].

هنگامی که آن حضرت امامان دوازده گانه را شمردند به امام حسن (علیه السلام) فرمودند: زمین از ایشان خالی نخواهد شد و مقصود ایشان زمان تکلیف است، حال اگر پس از ایشان امامانی باشند زمین از ایشان خالی خواهد شد. و بعید است که بگوییم مقصود اولاد آنهاست، زیرا در این صورت مجاز بوده و نیازمند دلیل و قرینه است».

با این حساب سید مرتضی مدّعی است تکلیف وامامت عامه بعد از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز استمرار دارد، و این مهدیان از اولاد آن حضرت و یا اولاد امام حسین (علیه السلام) هستند که آن را بر عهده خواهند گرفت، و منافاتی میان این مطلب و اینکه امامان تنها دوازده تن هستند، نیست، زیرا آنان اصل و اساس می باشند و این مهدیان فروع و امتداد آنان.

سخن سید سخن متینی است، لیکن بیاضی آن را با استبعاد رد کرده و در توجیه حدیث خود را به تکلف انداخته است!

حال به بررسی این موضوع در منابع اهل سنت می پردازیم. در روایات آنان سخن از حکومت دوازده نفر از نسل امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بعد از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به میان آمده است. ابن حجر در فتح الباری ۱۳ / ۱۸۴ می نویسد: «ابن منادی در نوشته اش درباره ی مهدی می نگارد: در این حدیث: دوازده خلیفه خواهند بود؛ احتمال آن می رود که این دوازده نفر بعد از مهدی که در آخر الزمان قیام می کند بیایند، زیرا من در کتاب دانیال خوانده ام: چون مهدی بمیرد پنج نفر از فرزندان نواده ی اکبر و پنج تن از فرزندان نواده ی اصغر به حکومت خواهند رسید. آخرین اینان مردی از نسل نواده ی اکبر را وصیّ خود قرار می دهد، و پس از او فرزندش این منصب را بر عهده خواهد گرفت. و بدین ترتیب دوازده حاکم که همه امام و هدایت یافته اند به حکومت خواهند رسید...»

در روایت ابو صالح از ابن عباس چنین آمده است: نام مهدی محمد بن عبد الله است. او مردی است میان بالا و مایل به سرخی که خداوند اندوه این امت را به او می زداید و با عدالت او بساط ستم را بر می چیند. پس از او دوازده مرد که شش تن از نسل حسن هستند و پنج تن از نسل حسین و آخرین آنها از دیگران است به حکومت خواهند رسید، و سپس فساد زمان را فرا می گیرد».

فیض القدیر ۲ / ۵۸۲ می نویسد: «برخی این حدیث را [که خلفای پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل یعنی دوازده نفرند] بر کسانی که بعد از مهدی می آیند حمل کرده اند، و شاهد آن را روایتی گرفته اند که بیانگر آن است که بعد از مهدی دوازده نفر، شش تن از نسل حسن،

پنج نفر از نسل حسین و یک نفر از سایر مردم به حکومت خواهند رسید، لیکن این روایت ضعیف است».

عینی در عمدة القاری ۲۴ / ۲۸۲ می نویسد: «برخی چنین گفته اند: احتمال آن می رود که دوازده تن بعد از مهدی باشند که در آخر الزمان قیام می کند، بعضی هم گفته اند: در کتاب دانیال چنین یافت شده است که چون مهدی بمیرد پنج نفر از فرزندان نواده ی اکبر و پنج تن از فرزندان نواده ی اصغر به حکومت خواهند رسید. آخرین اینان مردی از نسل نواده ی اکبر را وصیّ خود قرار می دهد، و پس از او فرزندش این منصب را بر عهده خواهد گرفت، و اینگونه دوازده حاکم که همه امام و هدایت یافته اند به حکومت خواهند رسید.

از کعب الاحبار نیز منقول است: دوازده مهدی خواهند بود و آنگاه روح الله فرود آمده دجال را به قتل خواهد رساند.

برخی دیگر هم گفته اند: مقصود از این دوازده خلیفه آن است که در جمیع مدّت اسلام تا قیامت این دوازده نفر پشت سر هم می آیند و به حق عمل می کنند. مؤید این سخن مطلبی است که مسدد در مسند کبیر خود به واسطه ی ابو بحر از ابو جلد نقل کرده که این امت پایان نمی پذیرد تا آنکه دوازده خلیفه – که همه بر اساس هدایت و دین حق عمل می کنند، و دو تن آنان از اهل بیت پیامبرند، که یکی چهل سال زندگی می کند و دیگری سی سال – به خلافت رسند».

ابن حجر مکی نیز در الصواعق المحرقة ۲ / ۴۷۸ گوید: «این روایت: بعد از مهدی دوازده مرد – شش تن از نسل حسن، پنج نفر از نسل حسین و یکی از سایرین – به حکومت خواهند رسید، همان گونه که شیخ الاسلام ابن حجر گفته جداً ضعیف است، چون با احادیث صحیحی که زمان مهدی را آخر الزمان می داند، و بیانگر آن است که عیسی به او اقتدا می کند، تعارض دارد.

علاوه بر آنکه طبرانی [از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)] روایت می کند: پس از من خلفائی خواهند بود، بعد از آنان امیران، پس از آنها پادشاهان و آنگاه ستمگران، سپس مردی از اهل بیتم قیام می کند که زمین را از عدالت می آکند، همان سان که از جور پر شده است،

در ادامه قحطانی به حکومت خواهد رسید، و قسم به آنکه مرا به حق فرستاد او کمتر از مهدی نیست»!

نکاتی چند:

۱. نگارنده: اینکه سند روایت ابو صالح از ابن عباس را تضعیف کرده اند بی اساس است، زیرا این روایت صحیح السند است. لیکن اینان دروغ پردازی کعب الاحبار درباره ی بازگشت ظلم بعد از امام مهدی (علیه السلام) را ترجیح داده اند، وعلّت این بازگشت هم آن است که رومیان در فتح قسطنطنیه او را به قتل خواهند رساند!

البته اینکه به وجود دوازده مهدی پس از امام مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اعتراف کرده اند از قبح تن دادن به دروغ کعب نمی کاهد!

۲. ممکن است کسی بگوید: اهل بیت (علیهم السلام) از سخن گفتن در مورد نام امام زمان (علیه السلام) ووقایعی که بعد از ایشان رخ خواهد داد امتناع می ورزیده اند، شیخ مفید در ارشاد ۲/ ۳۸۲ از جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «عمر بن خطاب به امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت: نام مهدی چیست؟ ایشان فرمودند: حبیبم (صلی الله علیه وآله وسلم) با من عهد فرموده که تا زمانی که خداوند او را مبعوث نکرده سخنی از نامش نگویم، عمر گفت: از اوصافش بگو، ایشان فرمودند: او جوانی است میان بالا، با چهره ومویی زیبا که بر شانه هایش فرو می ریزد، و نور صورتش سیاهی موهای سر ومحاسنش را تحت الشعاع قرار می دهد، پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان».

کمال الدین ۱/ ۷۷ نیز از عبد الله بن حارث روایت می کند: «خدمت حضرت امیر (علیه السلام) عرض کردم: یا امیر المؤمنین! درباره ی وقایعی که بعد از قائم شما رخ می دهد بفرمایید، ایشان فرمودند: ای پسر حارث! سخن از این مطلب به خود او واگذار شده است، ورسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با من عهد کرده که در این باره تنها به حسن وحسین بگویم».(۴۵۶)

جواب این برداشت آن است که احتمال می رود امیر المؤمنین (علیه السلام) به جهت شرائط موجود جواب عمر را به تفصیل نداده باشند، ویا اینکه مقصود از زمان مبعوث نمودن، میلاد

ایشان باشد و این مطلب با تفصیلی که از امامان معصوم (علیهم السلام) در مورد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده است و خود، مصلحت را در بیان آن دیده اند، منافاتی ندارد.

۳. ممکن است گفته شود: خاتون آبادی در اربعین ۲۰۳/ از امام صادق از پدرانش از حضرت امیر (علیهم السلام) چنین نقل می کند: «اسلام و سلطان عادل دو برادرند که هیچ یک از آنها جز با دیگری سامان نپذیرد. اسلام اساس است و سلطان عادل نگاهبان. آنچه اساس و پایه نداشته باشد منهدم می شود، و آنچه نگاهبان نداشته باشد تباه، لذا چون قائم ما برود اثری از اسلام باقی نمی ماند، و با از میان رفتن اسلام دنیا از بین می رود».

جواب از این سؤال آن است که قائم در این حدیث به معنای امام مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیست، بلکه به معنای امام حاکمی است که از میان ذریه ی اهل بیت (علیهم السلام) حکومت را به دست می گیرد، از این رو منافاتی با امتداد دولت اهل بیت (علیهم السلام) تا قیامت ندارد.

جنایت کعب الاحبار و راویان سرسپرده ی دستگاه خلافت در تحریف چهره ی آینده:

در فصل مربوط به دجال برخی اعمال دین ستیزانه ی وی و شاگردانش گذشت، و گذشت که آنان اکاذیب خود پیرامون دوران بعد از امام عصر (علیه السلام) را از تلمود و دیگر بافته هایشان در فرهنگ مسلمین تزریق کردند! آنان بدعت های یهود و تخیلاتشان را با بشارت نبوی به حضرت مهدی و مسیح (علیهما السلام) در هم آمیختند!

از دیگر دروغ پردازی هایشان موضوعاتی چون دجال، فتح قسطنطنیه و علائم قیامت است! به عنوان نمونه مواردی ذکر می شود:

الفتن ۲/ ۴۵۷ از کعب: «منصور مهدی است و اهل آسمان و زمین و مرغان هوا بر او درود می فرستند. او بیست سال درگیر جنگ هایی با رومیان و دیگران خواهد شد، و بعد در نبرد بزرگ به همراه دو هزار نفر از یارانش - که همه امیر و پرچمدارند - به شهادت خواهد رسید، مسلمانان پس از مصیبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به مصیبتی سخت تر از آن دچار نمی شوند».

همان ۱/ ۴۰۱ از عبد الله بن عمرو عاص: «جابر خواهد آمد، سپس مهدی، بعد از او منصور، آنگاه سلام و پس از او امیر العصب، بعد از آن هر که توانست بمیرد، بمیرد». و در ۱/ ۳۸۷ از عبد الله بن عمر: «سه امیر صالح پی در پی خواهند آمد، و تمام زمین برایشان فتح خواهد شد: جابر، مفرح و ذو العصب، آنان چهل سال درنگ می کنند و در دنیای بعد از آنها هیچ خیری نیست».

این ها همه بافته های ذهن کعب و هم پیاله های اوست!

کعب و شاگردان مکتبش می پندارند که مخزومی، علاوه بر یمانی بعد از حضرت مهدی (عجل

الله تعالی فرجه الشریف) به حکومت خواهد رسید!

الفتن ۱/ ۳۷۹ از زهری: «مهدی از دنیا می رود و بعد از او مردم دچار فتنه خواهند شد. آنگاه مردی از بنی مخزوم می آید و مردم با او بیعت می کنند. او پس از مدتی مانع ارتزاق مردم می شود ولی آنان اعتراضی نمی کنند، بعد از مدتی عطایا را قطع می کند، باز هم اعتراضی نمی کنند.

او - که در بیت المقدس سکنی می گزیند - و یارانش به گوساله می مانند، وزنانشان زیور آلاتی طلایی و جامه هایی در بر دارند که آنان را نمی پوشانند. او هنگامی که هیچ کسی را در مقابل خود نمی بیند فرمان اخراج اهالی یمن، قبائل قضاعه، مذحج، همدان، حمیر و ازد را می دهد...».

همان مأخذ تحت عنوان: وقائعی که پس از مهدی رخ می دهد، از دینار بن دینار نقل می کند: «به من خبر رسیده که چون مهدی از دنیا می رود، فتنه بین مردم در خواهد گرفت، و برخی برخی دیگر را خواهند کشت. عجم ها به میدان می آیند، و جنگ های بسیاری در می گیرد، و هیچ اتحاد و نظامی نخواهد بود تا آنکه دجال خروج کند...».

کعب نیز گوید: مهدی می میرد، و بعد از او مردی از اهل بیتش - که هم خوبی دارد و هم بدی، ولی بدی هایش بیش از خوبی اوست - حکومت را به دست خواهد گرفت. او مردم را به خشم می آورد، و بعد از اتحاد آنان را به افتراق دعوت می کند. او تنها مدتی اندک درنگ می کند، و مردی از خاندانش بر او شوریده او را به هلاکت خواهد رساند. به دنبال آن نبردی

سخت میان مردم در می گیرد. او خود نیز اندک مدّتی درنگ می کند و از دنیا می رود. آنگاه مردی از شرق از مُضر حکومت را در دست می گیرد. او مردمان را از دین خارج می کند و به وادی کفر می کشاند. در بین النهرین جنگ سختی با اهل یمن می کند، و خداوند او و یارانش را شکست می دهد».

نگارنده: این عبارات وده ها نمونه از این قبیل همه از بافته های کعب الاحبار که آنها را در راستای اهداف پلید خود در میان مسلمانان ترویج کرد، ناشی می شود. او وعده ها و تهدیدات خود را بر سر قبائل یمن فرو ریخت.

او با داستان سرایی هایش بشارت نبوی به برپایی دولت عدل الهی را به باد تمسخر گرفت، و از این رهگذر به تکذیب آنها پرداخت، و چنین تصویر کرد که خیلی زود امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از دنیا می رود و ستم و جور بار دیگر رخ خواهد نمود!

یمانی کعب الاحبار بعد از مهدی (علیه السلام) باقی می ماند و قریش را از میان می برد:

الفتن ۱ / ۴۰۲ از ارطاة: «به من خبر رسیده که مهدی چهل سال زندگی می کند، آنگاه در بسترش می میرد. در ادامه مردی از قحطان که دو گوشش سوراخ است خروج می کند و چونان مهدی رفتار خواهد کرد. وی بیست سال درنگ می کند و بعد کشته می شود. سپس مردی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که راه یافته و نیکو سیرت است قیام و شهر قیصر را فتح می کند، و او آخرین امیر از امت پیامبر است. در زمان او دجال خروج می کند و مسیح فرود می آید.

همو گوید: بر دستان این خلیفه ی یمانی قسطنطنیه و روم فتح خواهد شد. در عصر او دجال خروج خواهد کرد و مسیح فرود خواهد آمد».

همان ۵ / ۴۰۵ از کعب: «در حکومت قحطانی قضاعه و حمیر در حمص با هم خواهند جنگید. علت این جنگ آن است که امیر حمص که مردی از کنده است به دست قضاعه کشته می شود و آنان سرش را بر درختی در مسجد می آویزند و این امر موجب خشم حمیر می شود. از این رو نبردی سخت میان آنان در می گیرد، چنانکه تمامی خانه های اطراف آن مسجد را ویران می کنند تا بتوانند در مقابل یکدیگر صف آرایی کنند».

نگارنده: اگر از کعب پرسیم که این امور غیبی را از کجا آورده ای؟ حتماً می گوید: از کتب الهی که نزد من است، یعنی تورات، تلمود و افسانه سرایی های خودش! افسانه هایی که یکی از مآخذ اصلی ابن حماد در الفتن است، و حتی بعضی از آنها در صحیح ترین کتب اهل سنت مانند المصنف عبد الرزاق، مسند احمد و صحیح بخاری و مسلم و... به احادیث نبوی تبدیل شده است، به طور مثال در بخاری ۹/ ۷۳ می بینیم: «قیامت بر پا نمی شود مگر بعد از آنکه مردی از قحطان حکومت را به دست گیرد». (۴۵۷)

فصل (۱۲): یاران / یاوران حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

۱. یاران خاص امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دوران غیبت:

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دوران غیبت:

کافی ۱/ ۳۴۰ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «به ناچار صاحب این امر [امامت] غیبتی خواهد داشت، که در آن عزلت می گیرند، مدینه نیکو منزلی است و در کنار سی نفر تنهایی و وحشتی نیست». (۴۵۸)

غیبت نعمانی ۱۷۱/ از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «صاحب این امر دو بار غیبت می کند، یکی چنان به درازا می انجامد که برخی می گویند او از دنیا رفته، بعضی دیگر می گویند او کشته شده و گروهی دیگر نیز می گویند رفته است [و باز نمی گردد]، و تنها گروهی اندک از یارانش بر اعتقاد به او استوار می مانند. هیچ کس - چه از اولیاء و چه از سایرین - از جایگاه او آگاه نیست، مگر خادم او.

نعمانی پس از نقل این حدیث می نویسد: اگر در باب غیبت تنها همین روایت را داشتیم برای اهل درنگ و تأمل کافی بود». (۴۵۹)

نگارنده: معنای غیبت تامه آن است که مردم از نعمت دیدار و حضور آن حضرت در بین خود - آنگونه که در زمان سایر معصومین (علیهم السلام) بهره مند بودند - محرومند، و این امر تا آن زمان که خداوند اذن ظهور دهد ادامه خواهد یافت.

افزون بر آن می رساند که خداوند متعال در دوران غیبت مأموریتی خاص برای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعیین نموده است، و یاران و اصحاب خاص نیز در حضورشان هستند،

که از جمله ی آنها به خضر و شاید الیاس می توان اشاره کرد.

فرمایش امام باقر (علیه السلام) نیز بر همین دلالت دارد که غیبت آن حضرت مطابق مأموریت و برنامه است وافرادی نیز در خدمت ایشان هستند، نه آنکه صرفاً اختفای از مردم باشد، ایشان می فرماید: «او به ناچار در دوران غیبتش عزلت می گیرند، والبته که در آن عزلت قوت و نیروی دارد». (۴۶۰)

قرائت و تأمل در آیات قرآن در جریان خضر و موسی (علیهما السلام) نیز کمک می کند تا بتوانیم تصویری از عملکرد امام عصر (علیه السلام) در دوران غیبت داشته باشیم.

یارانی با مأموریت هایی خاص:

اینکه در روایت گذشت که در کنار سی تن تنهایی و وحشتی نیست، بدان معناست که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت حداقل با سی نفر ارتباط دارد. اینان ابدال نام دارند و جهت این نامگذاری آن است که چون یکی از آنها از دنیا رود امام (علیه السلام) کسی را جایگزین می کند. عمرشان نیز - بر خلاف خود حضرت و جناب خضر (علیهما السلام) - طبیعی است.

اما کیفیت انتخاب ابدال: امام عصر (علیه السلام) از جانب پروردگار در تمامی امور خود از جمله تعیین ابدال مهدی است و رهنمون می شود. افراد ثقه نقل می کنند که به یکی از خوبان اهل ایمان در تبریز خبر رسید که به عنوان بدل او را برگزیده اند، و قرارشان در فلان روز شد. یکی از آشنایان او که خبردار شده بود کمین کرد تا ببیند چگونه او را می برند، اما هنگامی که زمان بردن او فرا رسید او را در مقابل دیدگان خود گم کرد.

این سی نفر فرامین و مأموریت ها را از آن حضرت می ستانند، خدا هم به هر یک قدرت و توانی داده که بتواند مقاصدش را پیش ببرد، و یکی از آن قدرت ها حرکت طی الارض است. شاید آنان نیاز به یارانی داشته باشند. کسی کرامتی از شخصی مشاهده نمود و پرسید: آیا تو از اصحاب امام (علیه السلام) هستی؟ او گفت: نه، لیکن استاد من گفته که میان او و کسی که به خدمت امام (علیه السلام) مشرف می شود چند واسطه هستند. ناگفته نماند که صوفیان از این حقیقت سوء استفاده و آن را بر بافته ها و تخیلات خود حمل کردند.

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در بحار الانوار ۵۳ / ۳۰۱ می نگارند: «شیخ کفعمی (رحمه الله) در حاشیه ی جنة الامان در ذیل دعاء ام داود می نویسد: گفته شده: زمین از قطب، چهار تن اوتاد، چهل تن ابدال، هفتاد تن نجیب و سیصد و شصت صالح خالی نمی گردد. قطب مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. اوتاد از چهار نفر کمتر نمی شوند زیرا دنیا چون خیمه است و مهدی عمود آن و آن چهار نفر طناب های خیمه. البته اوتاد می توانند بیش از چهار نفر، ابدال بیش از چهل تن، نجباء بیشتر از هفتاد نفر و صلحاء نیز بیش از سیصد و شصت تن باشند، و ظاهراً خضر و الیاس از جمله ی اوتاد باشند و ملازم قطب. اوصاف اوتاد: آنان قومی هستند که دیده بر هم زدنی از پروردگار غافل نمی شوند، و تنها به مقدار نیاز از دنیا توشه بر می دارند. شرّ و بدی از آنها صادر نمی گردد، اگرچه - بر خلاف قطب - عصمت از اشتباه و نسیان و فعل قبیح برایشان لازم نیست. رتبه ی ابدال در تقوا پایین تر از اوتاد است. اینان گاه غافل می شوند و با استغفار آن را جبران می کنند، و به عمد مرتکب گناه نمی شوند.

نجیبان هم مادون ابدالند.

اما صالحان افرادی با تقوا و عادلند، گاه است که گناهی از ایشان سر زند که با استغفار و پشیمانی آن را جبران می کنند، خداوند می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ، (۴۶۱) در حقیقت کسانی که تقوا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان به آنها رسد [خدا را] به یاد آرند و ناگهان بینا شوند.

خداوند ما را از این دسته ی اخیر قرار دهد، زیرا از دسته های دیگر که نیستیم، لیکن آنان را دوست می داریم و هر که گروهی را دوست بدارد با آنها محشور شود.

برخی گفته اند: هنگامی که یکی از اوتاد چهارگانه کم شود یکی از ابدال جای او را می گیرد، چون یک نفر از ابدال کم شود یکی از هفتاد نجیب جایگزین می شود، با کم شدن یکی از نجیبان یکی از سیصد و شصت تن صالحین، و با کم شدن یکی از آنها یک نفر از سایر مردم جایگزین خواهند شد».

نگارنده: تصوّر ما درباره ی این نظام از لشکریان خدای متعال و توانایی هایشان مادامی که بر

اساس علم استوار نگردد و امام معصوم (علیه السلام) از آن پرده بر ندارد، ظنی و ذوقی خواهد ماند.

الخرائج والجرائح ۲ / ۹۳۰ از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت می کند: «ذوالقرنین عبد صالحی بود که با خدای سبحان اخلاص پیشه کرد، خداوند هم برای او خیرخواهی نمود، وابر به تسخیر او در آمد، و زمین برایش درنور دیده شد، و نور چنان برایش امتداد یافت که شب به مانند روز می دید.

خداوند متعال ابرها را به تسخیر امامان حق نیز در آورده است، و آنها را برای مصالح مسلمین واز بین بردن اختلافات به مشرق و مغرب می برد، و مهدی نیز این چنین است، از این رو صاحب المرأی والمسمع نام دارد، او نوری دارد که اشیاء را از دور همانند نزدیک می بیند، و [صداها را] از دور مانند نزدیک می شنود.

او در تمام دنیا گاه بر روی ابر و گاه بر باد سیر می کند، زمین برایش درنور دیده می شود، و بلایا را در شرق و غرب از بندگان و بلاد دور می کند».

کمال الدین ۲ / ۴۸۱ از عبد الله بن فضل هاشمی نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: صاحب این امر به ناچار غیبت می کند و اهل باطل در آن دچار تردید می شوند، عرضه داشتیم: چرا؟ فرمودند: به خاطر امری که اجازه ی بیان آن را برای شما نداریم. گفتم: حکمت غیبت او چیست؟ فرمودند: همان حکمتی که در غیبت حجت های پیشین است، و آن حکمت آشکار نخواهد شد مگر بعد از ظهور او، هم چنان که حکمت کارهایی که خضر نبی (علیه السلام) - یعنی سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر و برپا کردن دیوار - انجام داد تا زمانی که از هم جدا شدند برای موسی (علیه السلام) معلوم نشد.

ای پسر فضل: این، امری از امور خدا، سری از اسرار، و غیبی از غیب اوست، و هنگامی که دانستیم خدای عزیز و جلیل حکیم است، تصدیق می کنیم که همه ی کارهایش حکیمانه است، اگرچه حکمت آن بر ما پوشیده باشد». (۴۶۲)

آیا کوه رضوی ارتباطی با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یاران ایشان دارد؟

المحتضر ۲۰ / از کتاب القائم فضل بن شاذان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که

فرمودند: «ارواح مؤمنین با آل محمد (علیهم السلام) در کوه های رضوی ملاقات می کنند، از طعام و نوشیدنی آنان می خورند و می آشامند، و در مجالسشان با آنان هم سخن می شوند، تا آنکه قائم ما اهل بیت قیام کند. در آن هنگام خداوند متعال آنان را بر می انگیزد و گروه گروه لبیک گویان همراه او می آیند. پس اهل باطل دچار تردید می شوند، آنان که خود را به گزاف [به حق] منتسب می کنند از میان می روند، و مقربان نجات می یابند.

حسن بن سلیمان صاحب المحتضر در ادامه می نویسد: این حدیث دلالت دارد که روح بعد از خروج از بدن در قالبی قرار می گیرد، و خوردن و آشامیدن و تکلم که در این حدیث آمده است شاهد آن می باشد».

غیبت شیخ طوسی / ۱۰۳ از عبد الاعلی آل سام: «با امام صادق (علیه السلام) هم مسیر شدم تا به روحاء رسیدیم. ایشان بر کوهی که در آنجا بود مشرف شدند و فرمودند: این کوه را می بینی، این کوهی است که رضوی نامیده می شود و از جبال فارس بود، ما را دوست داشت لذا خداوند آن را نزد ما انتقال داد. در آن تمام درختانی است که میوه می دهد و دو بار فرمودند: چه خوب پناهی است برای هراسان. بدان! که صاحب این امر در آن دو غیبت دارد، یکی کوتاه است و دیگری طولانی». (۴۶۳)

بحار الانوار ۵۲ / ۳۰۶ از کتاب الغیة اثر سید علی بن عبد الحمید از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که در حدیثی طولانی در مورد خروج امام مهدی (علیه السلام) فرمودند: «آنگاه به کوه رضوی می آید. پس حضرت محمد و حضرت علی (علیهما السلام) می آیند و برای او پیمان نامه ای می نویسند، تا آن را برای مردمان قرائت کند. سپس به مکه می رود و مردم در آنجا گرد می آیند». (۴۶۴)

معجم البلدان ۳ / ۵۱ درباره ی کوه رضوی می نویسد: «رضوی یک روز با ینبع و هفت مرحله با مدینه فاصله دارد... کوهی است بلند که درّه هایی دارد، من آن را از ینبع دیده ام و سبز به نظر می رسید. کسی که در درّه های آن گشته بود به من خبر داد که آب ها و درختان بسیاری دارد.

این کوهی است که کیسانیه می پندارند محمد بن حنفیه در آن اقامت دارد، زنده است و روزی

می خورد».

بلاذری در انساب الاشراف ۲/ ۲۰۲ وسمعانی در انساب ۱/ ۲۰۷ اشعار کثیر وسید حمیری را که در آغاز به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتند نقل می کنند، کثیر سروده:

ألا إن الأئمة من قریش * * * ولأه الحق أربعة سواء
على والثلاثة من بنیه هم * * * الأسباط ليس بهم خفاء
فسبط سبط إيمان وبر * * * وسبط غيبته كربلاء
وسبط لا تراه العين حتى * * * يقود الخيل يقدمها اللواء
تغيب لا يرى فيهم زماناً * * * برضوى عنده عسل وماء.

بدانید که امامان وصاحبان حق چهار نفر واز قریشند

علی و سه پسرش که اسباط هستند، وابهامی در آن نیست

یک سبط [امام حسن (علیه السلام)] سبط ایمان و نیکی است، و سبط دیگر در کربلا مدفون شد

و سبط سوم را دیده ای نمی بیند، تا آنکه لشکری را که پرچمی در پیش دارد رهبری کند
او غائب شده است و مدتی ناپدید خواهد ماند، و در رضوی از عسل و آب روزی می خورد
سید حمیری نیز می سراید:

أيا شعب رضوى ما لمن بك لا يرى * * * ويهيج قلبى الصباة أولق
حتى متى وإلى متى وكم المدي؟ * * * يا بن الوصى وأنت حى ترزق

ای دره ی رضوی چرا کسی که در توست آشکار نمی شود که اشتیاق دیدار او دلم را به جنون
کشانده است

ای پسر وصی! تا چه زمانی و به چه مدتی زنده ای و روزی می خوری؟

البته سید حمیری (رحمه الله) از مذهب کیسانیه عدول کرد و به مذهب حقّ اثنا عشری در آمد
و سرود:

فلما رأيت الناس فى الدين قد غووا * * * تجعفرت باسم الله فيمن تجعفروا
وناديت باسم الله والله أكبر * * * وأيقنت أن الله يعفو ويغفر

هنگامی که دیدم مردمان از دین گمراه شده اند با نام خدا جعفری شدم

نام خدا را - که بزرگتر است - بر زبان آوردم و یقین کردم که او در می گذرد و می آمرزد...

کیسانیه به کیسان - که از وزرای مختار بود - منسوب است. آنان احادیث پیامبر اکرم و اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی غیبت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را پس از وفات محمد بن حنفیه (رحمه الله) بر او تطبیق کردند. آنها کوه رضوی را محلّ غیبت او قرار دادند، و این هم به خاطر احادیثی بود که از معصومین (علیهم السلام) رسیده بود. مدلول این روایات آن است که کوه رضوی در عالم ارواح جایگاهی دارد، و گویا از اماکنی است که محلّ تلاقی و برخورد ارواح مردگان با یکدیگر است، و از جمله آن مواضع بیت المقدس، حضرموت یمن و وادی السلام نجف را نیز شمرده اند.

آگاهی ما از حرکت ارواح در زمین، محلّ تلاقی آنها، صعود و نزول ملائکه، صعود اعمال و... محدود و اندک است. به نظر من می رسد که رضوی یکی از آن اماکن باشد.

فرمایش پیشین امام صادق (علیه السلام): رضوی از جبال فارس بود و ما را دوست داشت، لذا خداوند آن را نزد ما انتقال داد، را نیز نباید انکار و استبعاد نمود، زیرا موارد مشابهی نیز دارد، مثل آنکه همه روایت کرده اند کوه طائف از جبال شام بوده است، و خداوند آن را به حجاز انتقال داد. لذا باید اقرار کنیم معلوماتمان از تکوین و ایجاد زمین، کوه ها و حرکات آنها اندک است.

بخاری ۲ / ۱۳۳ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نقل می کند: «احد کوهی است که ما را دوست دارد، و ما نیز آن را دوست داریم». وی این حدیث را در هفت موضع از صحیح خود آورده است.

و این یکی از دلایل آن است که جمادات به مانند نبات و حیوان، هریک به نوعی دارای شعور، احساس و تکلیف هستند، لذا در عالم هستی شیئی که به طور کلی و کامل بی جان و مرده باشد یافت نمی گردد، بلکه مرگ و زندگی نسبی است، خداوند متعال می فرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ

السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (۴۶۵) آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح

می گویند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را در نمی یابید، به راستی که او همواره بردبار آمرزنده است».

بنابر آنچه گذشت مقصود از این عبارات دعای ندبه که می خوانیم: «لِیت شعری اَین استقرّت بک النوی، اُم اَیّ اَرض تقلّک اُم ثری، اُبرضوی اُم غیرها اُم ذی طوی، عزیز علیّ اَن تری الخلق ولا تُری، ولا یسمع لک حسیس ولا نجوی، عزیز علیّ اَن تحیط بک الأعداء، بنفسی اُنت من مغیب ما غاب عنا، بنفسی اُنت من نازح ما نرح عنا، (۴۶۶) ای کاش می دانستم خانه ات کجاست، یا اینکه کدامین زمین و خاک تو را در خود جای [وسکنی] داده است، آیا در کوه رضوایی، یا غیر آن ویا ذی طوی، بر من گران است که تو مردمان را بینی لیکن خود دیده نشوی، و صدای آهسته و نجوایی از تو به گوش نرسد، بر من گران است که دشمنان تو را احاطه کنند، جانم فدای تو که آن پنهانی هستی که از ما غائب نیستی، جانم فدای تو که آن جدایی هستی که از ما جدا نیستی [و اگر چه حضور تو را احساس نمی کنیم لیکن حاضر و ناظر بر ما هستی]». پرس وجویی مشتاقانه از مکان امام مهدی (علیه السلام) است، و حاکی از ارتباط امام با کوه رضوی - که یکی از مراکز نزول ارواح ابرار است - می باشد.

خضر از یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

در این رابطه احادیث فراوانی - که سند برخی از آنها صحیح است - در منابع همگان وارد شده که در داستان های پیامبران (علیهم السلام)، و در تفسیر آیات مربوطه در سوره ی کهف یافت می شود.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا ۚ ۶۰ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۖ ۶۱ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۖ ۶۲ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۖ ۶۳ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّآ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ۖ ۶۴ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ۖ ۶۵ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ۖ ۶۶ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۖ ۶۷ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۖ ۶۸ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا

أَعْصَى لَكَ أَمْرًا ٦٩ قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ٧٠ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرِقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ٧١ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ٧٣ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيًّا بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ٧٤ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٥ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ٧٦ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ٧٧ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٧٨ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ٧٩ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ٨٠ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ٨١ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٨٢ (٤٦٧) و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان [همراه] خود گفت: دست بردار نیستم تا به محلّ برخورد دو دریا برسم، هر چند سال ها سیر کنم. پس چون به محلّ برخورد دو [دریا] رسیدند، ماهی خودشان را فراموش کردند، و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [ورفت]. و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم. گفت: دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان، [کسی] آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم، و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت؟ گفت: این همان بود که ما می جستیم. پس جستجوکنان ردّ پای خود را گرفتند و برگشتند. تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا از تو - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟ گفت: تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی. و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟ گفت: ان شاء الله مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را

نافرمانی نخواهم کرد. گفت: اگر از من پیروی می کنی، پس از چیزی سؤال مکن، تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم. پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، [وی] آن را سوراخ کرد. [موسی] گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی. گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟ [موسی] گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم، مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. [بنده ی ما] او را کشت. [موسی به او] گفت: آیا شخص بی گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی. گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟ [موسی] گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود. پس رفتند تا به اهل قریه ای رسیدند. از مردم آنجا خوراکی خواستند، و [لی آنها] از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد، و [بنده ی ما] آن را استوار کرد. [موسی] گفت: اگر می خواستی [می توانستی] برای آن مزدی بگیری. گفت: این [بار، دیگر وقت] جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت: اما کشتی؛ از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند، خواستم آن را معیوب کنم، [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می گرفت. و اما نوجوان؛ پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند، پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد. پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد. و اما دیوار؛ از آن دو پسر [بچه ی] یتیم در آن شهر بود، وزیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان [مردی] نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حدّ رشد برسند و گنجینه ی خود را – که رحمتی از جانب پروردگارت بود – بیرون آورند. و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی».

این آیات می رساند که جناب خضر (علیه السلام) از سربازان الهی و کسانی است که مأموریت های ویژه ای در زمین بر عهده دارند. در حدیث آمده است که وی برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آشکار می شد، و نیز به اهل بیت (علیهم السلام) در عزای آن حضرت

تسلیت گفت، و برای ایشان نیز ظاهر می گشت. روایاتی در باب اینکه وی در زمین سیر می کند، هر سال حج می گزارد، گاه در مسجد کوفه و سهله نماز می خواند، و در دوران غیبت در کنار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد، رسیده است.

کمال الدین ۲ / ۳۹۰ از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «خضر (علیه السلام) از آب حیات نوشید، از این رو زنده است، و تا زمانی که در صور دمیده شود نمی میرد. او نزد ما می آید و سلام می کند، ما صدایش را می شنویم ولی او را نمی بینیم. هر زمان که یاد شود حضور می یابد، پس هر کسی از شما که او را یاد کرد بر او سلام کند. او هر سال در موسم حج حاضر می شود و همه ی مناسک را انجام می دهد. در عرفات می ایستد و بر دعای مؤمنان آمین می گوید. خداوند او را مونس تنهایی و بی کسی قائم ما قرار خواهد داد». (۴۶۸)

بحار الانوار ۱۳ / ۳۰۳ از کمال الدین نقل می کند: «[گفته شده:] نام خضر خضرویه بن قابیل بن آدم است و به او خضرون و خلعبا نیز گویند. بدین عنوان نام گرفت زیرا بر روی زمین سفیدی نشست و سبز شد. او طولانی ترین عمر را در میان بشر دارد. لکن صحیح آن است که نامش الیاس بن ملکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح است».

لیکن روایات انساب پیامبران (علیهم السلام) قابل استناد نیست، چون از اسرائیلیات متأثر می باشد.

شاید الیاس نبی (علیه السلام) نیز از یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

باشد:

در مورد الیاس نبی (علیه السلام) و حیات وی احادیث و داستان هایی در منابع شیعه و سنی آمده است، اما به صحت و قوت روایات مربوط به جناب خضر (علیه السلام) نیست.

کمال الدین ۲ / ۵۴۵ داستان ابی الدنیا را نقل می کند، و اینکه او از کسانی است که عمری طولانی کرده اند. در جاهلیت خضر و الیاس را دید، و آن دو به واسطه ی او به امیر المؤمنین (علیه السلام) سلام رساندند، و گفتند که چنان عمر می کند که حضرت مهدی و عیسی (علیهم السلام) را ملاقات کند.

بحار الانوار ۱۳/ ۳۱۹ و مستدرک الوسائل ۵/ ۳۸۶ روایت می کنند: «خضر والیاس (علیهما السلام) در هر موسم حجی یکدیگر را ملاقات می کنند و با این عبارات از هم جدا می شوند: بسم الله، ما شاء الله، لا قوة إلا بالله، ما شاء الله، كل نعمة فمن الله، ما شاء الله، الخیر كله بيد الله، ما شاء الله، لا یصرف السوء إلا الله».

کافی ۱/ ۲۲۷ از مفضل بن عمر نقل می کند: «بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و ایشان دعایی را به زبان سریانی می خواندند و آن را دعای الیاس (علیه السلام) شمردند، فرمودند: الیاس در سجده اش می گفت: آیا مرا عذاب می کنی و حال آنکه برای تو در شدت گرما خود را تشنه نگاه داشتم [وروزه گرفتم]؟ آیا مرا عذاب می کنی و حال آنکه به خاطر تو صورتم را به خاک آغشتم؟ آیا مرا عذاب می کنی در حالی که برای تو از گناهان اجتناب کردم؟ آیا مرا عذاب می کنی در حالی که شبم را به خاطر تو به بیداری گذراندم؟ خداوند به او وحی کرد: سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم.

الیاس گفت: اگر گفתי عذابم نمی کنی ولی بعد عذابم کردی چه؟ آیا من بنده ی تو نیستم و تو پروردگار من [یعنی تو مالک و صاحب اختیار من هستی]؟ خداوند وحی فرمود: سرت را بلند کن که من تو را عذاب نمی کنم، من هنگامی که وعده دادم بدان وفا می کنم».

محاسن ۲/ ۵۱۵ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: زیاد کرفس بخورید، زیرا غذای الیاس، الیسع و یوشع بن نون است» (۴۶۹).

بحار الانوار ۱۳/ ۳۹۳ داستان الیاس (علیه السلام) را از وهب بن منبه و ابن عباس نقل می کند، خلاصه ی آن چنین است: «الیاس از پیامبران بنی اسرائیل بود. خداوند او را در بعلبک مبعوث نمود، و بعد از داود (علیه السلام) تحت فرماندهی روم بود. همسر پادشاه آنان زنی رومی و بدکار بود، و رومیان بعل را می پرستیدند، همان گونه که در آیات قرآن آمده است: وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۱۲۳ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۲۴ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ۱۲۵ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ۱۲۶ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۱۲۷ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۱۲۸ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ۱۲۹ (۴۷۰) و به راستی الیاس از فرستادگان [ما]

بود. چون به قوم خود گفت: آیا نمی هراسید؟ آیا بعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید؟! [یعنی] خدا را که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست؟! پس او را دروغگو شمردند، و قطعاً آنها احضار خواهند شد، مگر بندگان خالص شده ی خدا. و برای او در آیندگان [آوازه ی نیکی] به جای گذاشتیم.

آنان الیاس را تکذیب و توهین کردند، ترسانیدند، و بر آن شدند تا وی را شکنجه دهند، لیکن او گریخت و به صعب العبورترین کوه پناه آورد، و هفت سال را تنها در آنجا سپری کرد. در این مدّت از گیاهان زمین و میوه ی درختان می خورد.

خداوند قوم او را به قحطی مبتلا کرد. از دیگر سو پسر پادشاه – که عزیزترین فرزندانش بود – به بیماری سختی دچار شد که از او قطع امید کردند. آنان به بت پرستان توسّل جستند تا شاید نفعی برایشان داشته باشد، لیکن تأثیری نداشت، از این رو به دنبال الیاس فرستادند تا از کوه به زیر آید و شفیع آنان شود، او هم پذیرفت و پائین آمد، و به دعای او خداوند پسر پادشاه را شفا داد و باران فرستاد...

الیاس الیسع را وصی قرار داد، و خداوند برای الیاس بال رویاند و جامه ی نور به او پوشانید و به آسمان بالا برد، او ردایش را از آسمان برای الیسع انداخت، و خداوند الیسع را بر بنی اسرائیل پیامبری داد، و بدو وحی نمود و او را یاری رساند، بنی اسرائیل هم او را احترام می کردند و به وسیله ی او رهنمون می شدند».

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در ادامه سخن طبرسی را که نقل قول برخی مفسّرین است و با مطلب بالا تفاوت هایی دارد می آورد: «خداوند او را از میان مردم بالا برد، و لذّت غذا و نوشیدنی را از او گرفت. به او بال داد، و او به بشری فرشته گونه و زمینی آسمانی تبدیل شد. بر آن پادشاه و قومش دشمنشان را مسلّط گرداند که پادشاه و همسرش را کشتند. الیسع را نیز به رسالت بر آنان فرستاد، بنی اسرائیل هم به او ایمان آوردند، و او را احترام گذارده به دستوراتش عمل کردند».

بحار الانوار ۱۳ / ۳۹۹ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «حاکم بنی اسرائیل عاشق زنی از قومی بت پرست از غیر بنی اسرائیل شد، و از او خواستگاری کرد، آن زن گفت:

به شرط آنکه بتی را با خود به سرزمین شما بیاورم و آن را در آنجا بپرستم، او ابا کرد، ولی هم چنان اصرار به ازدواج داشت تا اینکه شرط آن زن را پذیرفت، وبا بتش او را به شهر خود آورد، هشتصد مرد نیز که آن بت را عبادت می کردند با او آمدند...

پس قحطی آنان را فرا گرفت، و به الیاس توسل جستند، پادشاه توبه ای شایسته کرد تا آنجا که جامه ای موین در بر نمود، و خداوند باران و برکت را بر آنان فرو فرستاد».

نگارنده: این روایات از جهت سندی دچار ضعف هستند و به اسرائیلیات می مانند. دیگر از مطالب سؤال برانگیز هدایت یافتن وایمان آوردن بنی اسرائیل به الیاس والیسع است، و اینکه یهودیان خود بر خود حکمرانی می کردند، در حالی که تحت حکومت روم بودند و قلعه ی بعلبک معبد رومیان بت پرست بوده است. علاوه بر آنکه سخن الیاس در قرآن: اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ، دلالت بر آن دارد که وی بر بت پرستان روم و اتباع یهودی آنان مبعوث شده بود.

مرحوم کلینی در کافی ۱/ ۲۴۲ از ابن حریش از امام جواد (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: پدرم مشغول طواف بودند که مردی - که با قسمتی از عمامه نقاب بر صورت زده بود - آمد و طواف پدرم را قطع کرد و ایشان را با خود به منزلی در کنار کوه صفا برد. بعد به سراغ من نیز فرستاد، و سه نفر شدیم. او گفت: ای پسر رسول خدا! خوش آمدی، آنگاه دست بر سر من گذاشت و گفت: ای امین خداوند پس از پدرانش! خدا تو را مبارک قرار دهد.

سپس [به پدرم] گفت: ای ابا جعفر! اگر می خواهی تو خود بگو، اگر هم می خواهی من بگویم، اگر می خواهی تو بپرس، و اگر می خواهی من سؤال کنم، اگر می خواهی تو مرا تصدیق کن، و اگر خواستی من تو را تصدیق نمایم.

پدرم فرمودند: همه را می خواهم. او گفت: مبادا در پاسخ سؤال من چیزی غیر از آنچه که در دل داری بگویی. پدرم فرمود: کسی این کار را می کند که درون خود دو دانش داشته باشد که با هم اختلاف دارند، لیکن اختلافی در دانش خدای عزیز و جلیل [که از آن به ما عطا نموده] نیست.

آن شخص گفت: سؤال من همین است که پاره ای از آن را بیان نمودی، این دانشی که دچار اختلاف نیست نزد چه کسی است؟ پدرم فرمودند: تمامی آن نزد پروردگار است - جلّ ذکره - ، واما آنچه که بندگان بدان نیاز دارند نزد اوصیاست.

در این هنگام آن مرد نقابش را باز کرد، درست نشست و چهره اش درخشید، و ادامه داد: مقصودم همین بود، و بابت همین مطلب آمدم، گفتید که آن دانشی که اختلافی در آن نیست در نزد اوصیاست، چگونه آن را در اختیار دارند؟ پدرم فرمودند: همان سان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آگاهی داشت، با این تفاوت که ایشان آنچه را که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دید نمی بینند، زیرا آن حضرت پیامبر بود و ایشان محدّث هستند [و فرشتگان با آنان سخن می گویند] و آن حضرت [در معراج] نزد خدای عزیز و جلیل می رفت و وحی را می شنید، لیکن ایشان نمی شنوند.

آن شخص گفت: ای پسر رسول خدا! درست فرمودی، اینک سؤالی سخت مطرح می کنم؛ بفرمایید که چرا این دانش آن گونه که توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آشکار می شد، هم اکنون ظاهر نمی شود [و گاه تقیّه می کنید]؟ ایشان خندیدند و فرمودند: خداوند (عز و جل) ابا نمود از اینکه کسی غیر از آنان که در ایمان به او امتحان شده اند بر دانش او آگاهی یابند، همان گونه که حکم کرد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آزار قوم خود صبر پیشه کند، و تنها به فرمان او با آنان بجنگد، پس چه بسیار که ایشان تقیّه نمود تا آنکه به او گفته شد: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، (۴۷۱) پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.

قسم به خدا که اگر پیشتر نیز مأموریتش را آشکار می کرد در امان بود، ولیکن اطاعت فرمان خدا را اختیار نمود و از مخالفت با او هراسید، ولذا خودداری کرد. دوست می داشتم که مهدی این ائمه را می دیدی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین قرار دارند و ارواح کافران مرده را عذاب می کنند، و ارواح زندگان آنان را نیز بدان ها ملحق می نمایند.

در ادامه آن مرد شمشیری را بیرون آورد و گفت: این یکی از آنهاست، پدرم فرمودند: آری،

قسم به آنکه محمد را بر بشر برگزید.

در این هنگام آن شخص نقاب را دوباره بر چهره زد و گفت: من الیاسم، آنچه پرسیدم ناشی از ناآگاهی نبود، بلکه دوست داشتم این گفتار قوّت [قلب] یارانت باشد...

در آخر حدیث آمده است: پس آن مرد گفت: گواهی می دهم شما صاحبان حکمی هستید که هیچ اختلافی در آن نیست، آنگاه برخاست و رفت، و او را ندیدم». (۴۷۲)

شاید بتوان گفت که این حدیث مهم ترین دلیل بر حیات الیاس (علیه السلام) است.

و اما در منابع سنیان: آنان اسرائیلیات بسیاری در این باره نقل نموده اند! الجامع الصغیر ۱ / ۶۳۶ می نویسد: «خضر در دریاست و الیاس در خشکی، آن دو هر شب در کنار سدّی که ذوالقرنین میان مردم و یأجوج و مأجوج بنا کرد جمع می شوند، و هر سال حج و عمره به جا می آورند و از زمزم چنان می نوشند که تا سال بعد برای آنها کافی باشد».

الاصابة ۲ / ۲۵۱ همین گزارش را از انس نقل می کند و می نویسد: «عبد الرحیم و ابان [که در سند آن هستند] متروک الروایه اند».

مناوی در فیض القدر ۳ / ۶۷۲ در شرح آن می نویسد: «مقصود آن است که اکثر مدّت اقامت آن دو در خشکی یا دریاست. الیاس به کسر همزه از آیس می آید که به معنای خدعه، نیرنگ و اختلال عقل است، یا اینکه از باب افعال باشد و به معنای شجاعی که فرار نمی کند، ابن انباری چنین گفته است.

سهیلی می گوید: صحیح آن است که الیاس مقابل امید است، و الف و لام آن برای تعریف آمده و همزه ی آن همزه ی وصل است، گرچه برخی آن را قطع گرفته اند».

نگارنده: سخنان اینان در مورد اسمی عبری که اصل آن سریانی است تکلف و تیر در تاریکی انداختن است.

مناوی در ادامه می نویسد: «آن دو هر شب در کنار سدّی که ذوالقرنین میان مردم و یأجوج و مأجوج بنا کرد جمع می شوند، و هر سال حج و عمره به جا می آورند، و از زمزم چنان می نوشند که تا سال بعد برای آنها کافی باشد، و تمام غذایشان همین است. گویا این قسمت آخر از قلم مصنف افتاده است. این حدیث ضعیف است، لیکن ضعف آن بدین وسیله که با الفاظی

متفاوت و از چند طریق نقل شده است جبران وتقویت می شود، از جمله آنکه در المستدرک از انس بن مالک نقل می کند: در سفری با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم و در منزلی فرود آمدیم، ناگهان مردی را دیدم که ندا می کند: خدایا! مرا از امت محمد - که مرحوم و آمرزیده اند و توبه شان را پذیرفته ای - قرار ده، من نگاه کردم و دیدم مردی است که بیش از سیصد ذراع طول اوست، او گفت: تو کیستی؟ گفتم: انس خادم پیامبر، پرسید: او کجاست؟ گفتم: سخت را می شنود. او گفت: بر او سلام برسان و بگو برادرت الیاس سلامت می رساند.

من آمدم و خبر را به آن حضرت رساندم، ایشان هم آمدند و الیاس را در آغوش گرفتند، سپس نشستند و سخن آغاز کردند، او گفت: یا رسول الله! من در سال تنها یک بار غذا می خورم، و امروز آن روز است، پس بیا با هم غذا بخوریم. در این هنگام سفره ای از آسمان فرود آمد که بر آن نان، ماهی و کرفس بود، آن دو خوردند و نماز عصر را به جا آوردند، بعد با او وداع کردیم و دیدم که در میان ابرها به طرف آسمان می رود...

ذهبی این روایت را در احوال یزید بن یزید بلوی آورده و می گوید: خبری باطل است. بخاری نقل می کند: از ابن مسعود و ابن عباس روایت شده که الیاس همان ادريس است. ابن حجر گوید: عبد بن حمید و ابن حاتم روایت ابن مسعود در این رابطه را با سندی شایسته آورده اند، لیکن روایت ابن عباس توسط جویری از ضحاک از وی نقل شده که سندش ضعیف می باشد، لذا بخاری نسبت به آن قاطعیتی ندارد. برخی دیگر هم گفته اند: الیاس از بنی اسرائیل بود».

سیوطی در الدر المنثور ۴ / ۲۴۰ می نویسد: «حارث بن ابی اسامه در مسند خود با سندی ضعیف از انس نقل می کند [و همان روایت اجتماع خضر و الیاس در کنار سدّ ذوالقرنین را می آورد]...

ابن عساکر از ابن ابی داود نقل می کند: الیاس و خضر رمضان را در بیت المقدس روزه می دارند. هر سال حج می گزارند، و از زمزم چنان می نوشند که تا سال آینده و همان موسم برایشان کافی باشد.

عقیلی، دارقطنی در الافراد و نیز ابن عساکر از ابن عباس روایت می کنند: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: خضر والیاس در هر موسمی جمع می شوند، وهریک سر دیگری را می تراشد، و با این جملات از یکدیگر جدا می شوند...

ابن عباس گوید: هر کسی این جملات را صبح و شام سه بار بگوید خداوند او را از غرق شدن، سوختن، دزدی، شیاطین، سلطان، مار و عقرب نگاه می دارد».

زمخشری در ربیع الابرار ۱ / ۳۳۰ از مقاتل نقل می کند: «چهار تن از پیامبران زنده اند؛ عیسی وادریس در آسمان، الیاس و خضر در زمین، الیاس در خشکی است و خضر در دریا». فتح الباری ۷ / ۳۴۲ می نویسد: «ابن تین که گفته الیاس پیامبر نیست، سخنی عجیب بر زبان رانده است، او مبنای سخن خود را گفتار کسانی قرار داده که او را زنده می دانند، که مطلبی ضعیف است. اما اینکه او پیامبر نیست باطل است، زیرا قرآن عظیم می فرماید: **وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ**، چگونه می شود کسی رسول باشد، لیکن نبی نباشد؟»

نگارنده: ابن تین وگزاره گویی وی مثالی است برای کسی که اسرائیلیات چنان او را سرگرم خود کرده که تصریح قرآن را فراموش می کند، و یا آنکه خود را به فراموشی می زند! ما نمی توانیم بر اخبار پیرامون الیاس (علیه السلام) - حتی آنها که در مصادر خودمان آمده است - اعتماد کنیم، زیرا تحت تأثیر اسرائیلیات است، البته این سخن مشروط به آن است که احادیثی از پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) در این باره نرسیده باشد.

اما احادیث مربوط به خضر (علیه السلام) بسیار و برخی هم صحیح می باشد و بیانگر این مطلب است که ایشان زنده است، روزی می خورد، در زمره ی یاران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دوران غیبت است، و به هنگام ظهور در کنار ایشان خواهد بود.

اصحاب کهف یاران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

خداوند متعال می فرماید:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ۙ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۙ ۱ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ۙ ۱ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيِ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ۙ ۱ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ١٣ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ١٤ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا
يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ١٥ وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ
إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ١٦
وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ
فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا
مُرْشِدًا ١٧ وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ١٨
وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لَيِّسَاءً لَوْ بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ
وَلْيَلْطَفْ وَلَا يَشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ١٩ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ
تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَأَ ٢٠

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ
فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ٢١
سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ
كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ
مِنْهُمْ أَحَدًا ٢٢ (٤٧٣)

آیا پنداشته ای که اصحاب کهف ورقیم از نشانه های شگفت انگیز ما بوده اند؟ آنگاه که
جوانان به سوی غار پناه جستند وگفتند: پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی بخش وکار ما
را برای ما به سامان رسان. پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش هایشان پرده زدیم. آنگاه
آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده
اند. ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان
آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم. و دل هایشان را استوار گردانیدیم آنگاه که [به قصد
مخالفت با شرک] برخاستند وگفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان ها و زمین است. جز او هرگز

معبودی را نخواهیم خواند، که در این صورت قطعاً ناصواب گفته ایم. این قوم ما جز او
معبودانی اختیار کرده اند. چرا بر [حقانیت] آنها برهانی آشکار نمی آورند؟ پس کیست
ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟

و چون از آنها واز آنچه که جز خدا می پرستند کناره گرفتید، پس به غار پناه جوید، تا
پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد.
و آفتاب را می بینی که چون طلوع می کند، از غارشان به سمت راست مایل است، و چون
غروب می کند از سمت چپ دامن برمی چیند، در حالی که آنان در جایی فراخ از آن [غار]
قرار گرفته اند. این از نشانه های خداست. خدا هر که را راهنمایی کند او راه یافته است،
و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت.

و می پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می
گردانیم، و سگشان بر آستانه [ی غار] دو دست خود را دراز کرده است. اگر بر حال آنان
اطلاع می یافتی، گریزان روی از آنها برمی تافتی واز [مشاهده ی] آنها آکنده از بیم می
شدی.

و این چنین بیدارشان کردیم، تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده ای از آنان گفت:
چقدر مانده اید؟ گفتند: روزی یا پاره ای از روز را مانده ایم، گفتند: پروردگارتان به آنچه مانده
اید دانایتر است، اینک یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید، تا ببیند کدام یک از
غذاهای آن پاکیزه تر است واز آن، غذایی برایتان بیاورد، و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس
را از شما آگاه نگرداند. چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می کنند یا شما را به
کیش خود بازمی گردانند، و در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید.
و بدین گونه [مردم آن دیار را] بر حالشان آگاه ساختم تا بدانند که وعده ی خدا راست است
و [در فرا رسیدن] قیامت هیچ شکی نیست، هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع
می کردند، پس گفتند: بر روی آنها ساختمانی بنا کنید، پروردگارتان به آنان دانایتر است.
کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: حتماً بر ایشان معبدی بنا خواهیم کرد. به زودی
خواهند گفت: سه تن بودند [و] چهارمین آنها سگشان بود، و می گویند: پنج تن بودند [و]

ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می اندازند. و [عده ای] می گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود. بگو: پروردگارم به شماره ی آنها آگاه تر است، جز اندکی [کسی شماره ی] آنها را نمی داند. پس درباره ی ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو.

مفسران در شأن نزول این آیات گفته اند: مشرکان قریش سه تن از قریش - عاص بن وائل سهمی، ابن ابی معیط اموی و ابن کلدۀ عبدی - را نزد خاخام های یهود فرستادند تا از آنان سؤالاتی دریافت کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از پاسخ آن عاجز باشد! برخی سؤالات آنها چنین بود: قیامت چه زمان خواهد بود؟ اصحاب کهف چه کسانی بودند؟ و ذوالقرنین کیست؟ (۴۷۴)

تفسیر قمی ۲ / ۳۱ می نویسد: «آنان جوانانی بودند که در دوره ی فترت میان عیسی بن مریم (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می زیستند. رقیم دو لوح مسی است که ماجرای ایشان، اسلام آوردنشان، درخواست دقیانوس از آنها و سایر احوالاتشان بر آن مرقوم بود».

تفسیر عیاشی ۲ / ۳۲۱ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «پادشاه زمان، اسامی آنان، پدران و خانواده هایشان را در صفحاتی از سرب نگاشت».

نفرای مالکی در الفواکه الدوانی ۱ / ۷۰ می نویسد: «اصحاب کهف با مهدی واز پیروان او خواهند بود. عیسی (علیه السلام) نماز صبح را پشت سر مهدی به جا می آورد، و البته این کار ضروری به نبوت او نمی رساند. مهدی در ادامه، حکومت را به عیسی می سپارد، دجال را می کشد و در بیت المقدس می میرد.

امر حاکمیت برای عیسی (علیه السلام) انتظام می گیرد، واز زمان فرود آمدن در زمین به مدت چهل سال حکمرانی خواهد کرد. آنگاه از دنیا می رود و مسلمین بر او نماز می خوانند. برخی گویند: او از زمان فرود آمدن هفت سال درنگ می کند، و [در آن مدت] هیچ دشمنی میان مردم نخواهد بود. سپس خدا بادی را می فرستد که ارواح مؤمنان را قبض می کند».

نگارنده: سخن نفرای بازخوانی افکار کعب الاحبار است که آن را به مثابه احادیثی نبوی

وقطعی گرفته اند!

در الدر المنثور ۴/ ۲۱۵ می نویسد: «از ابن عباس منقول است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اهل کهف از اصحاب مهدی (علیه السلام) هستند.

زجاجی در امالی خود از ابن عباس روایت می کند که درباره ی آیه ی: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ، گفت: آن جوانان هنگامی که به جهت ترس بر دین از خویشان گریختند، خانواده هایشان پادشاه را باخبر کردند، و او فرمان داد تا بر لوحی از سرب اسامی آنان را بنویسند و آن را در خزانه انداخت، و گفت: به آنان رسیدگی خواهد شد».

العطر الوردی / ۷۰ می نویسد: «راز تأخیر آنان تا این مدّت آن است که آنان را به شرف اسلام و یاری رساندن خلیفه ی حق گرامی دارند».

فتح الباری ۶/ ۳۶۵ درباره ی سخن ابن عباس که اصحاب کهف از یاران حضرت مهدی (علیه السلام) هستند می نویسد: «سند آن ضعیف است، اگر هم ثابت باشد آن را حمل می کنیم بر آنکه آنان نمرودند، بلکه خوابیده اند تا برای یاری مهدی مبعوث شوند».

ماجرای بساط:

منابع شیعی و سنی حدیثی را به این مضمون آورده اند: برخی از صحابه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست نمودند تا اهل کهف را به ایشان بنمایانند، ایشان هم فرمان دادند تا بر بساطی بنشینند و حضرت امیر (علیه السلام) را به همراه آنها فرستادند. بساط آنان را بالا برد تا آنکه به اهل کهف رسیدند، و آنان را خفته یافتند. صحابه با آنان سخن گفتند ولی جواب ندادند، اما هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) تکلم کرد پاسخ ایشان را دادند، ابوبکر گفت: یا علی! چرا پاسخ تو را دادند، ولی ما را نه؟ ایشان به اهل کهف حواله دادند و آنان گفتند: ما تنها پاسخ نبی یا وصی نبی را می دهیم.

در روایات نیز آمده که حضرت علی (علیه السلام) انس بن مالک را که در این جریان حضور داشت گواه گرفتند، اما او حاضر به گواهی دادن نشد، وبا نفرین امیر المؤمنین (علیه السلام) مواجه و به دنبال آن پیس و نابینا شد. (۴۷۵)

نکاتی چند

۱. شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد ۲/ ۱۱۷ از زید بن ارقم روایت می کند: «در اتاقم بودم که سر امام حسین (علیه السلام) را بر فراز نیزه عبور دادند، وقتی که به مقابل اتاق من رسید این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا، به خدا قسم مو بر بدنم ایستاد و صدا زدم: ای پسر رسول خدا! به خدا سوگند که سر تو شگفت انگیزتر است».

مناقب کوفی ۲/ ۲۶۷ از اعمش از منهال بن عمرو نقل می کند: «سر امام حسین (علیه السلام) را بر نیزه دیدم که این آیه را تلاوت می کرد: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا، پس کسی از میان مردم صدا زد: ای پسر رسول خدا! سر تو شگفت انگیزتر است».

۲. از آیات مربوط به اصحاب کهف استفاده می شود که خداوند آنها را برای حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ذخیره کرده است، او معاصران آنان را بر آن داشت تا جریان آنها را بر لوح بنگارند، دری بر آن غار بنا کنند، و تعدادشان را مخفی داشت. مؤید این مطلب روایات اهل بیت معصومین (علیهم السلام) است.

الهدایة الکبریٰ ۱۶۳/ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند بقایای قوم موسی را برای او خواهد آورد، و اصحاب کهف را از برای او زنده خواهد نمود».

ارشاد ۳۶۵/ از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) از پشت کوفه بیست و هفت مرد را خارج خواهد ساخت؛ پانزده تن از قوم موسی (علیه السلام) که به حق راهنمایی و داوری می کردند، هفت تن اهل کهف، یوشع بن نون، پس اینان انصار آن حضرت و حکام از سوی ایشانند».

و لابد ایشان که خود رومی هستند در اتمام حجت بر رومیان، امام (علیه السلام) را یاری می رسانند. رومیانی که سپاهی نزدیک به یک میلیون نفر را به انطاکیه گسیل می دارند، و در مقابل، امام مهدی (علیه السلام) گروهی را به آنجا می فرستند که هدف اصلی شان آشکار ساختن اهل کهف است تا نشانه و اتمام حجتی بر روم باشند، و در ادامه به آن حضرت ملحق شوند.

کرمی حنبلی در فرائد فوائد الفکر فی الامام المهدی المنتظر ۱۰۳/ از حذیفه از رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «امت من محشور نمی شوند تا آنکه مهدی قیام کند... آنگاه در حالی که جبرئیل پیش قراول و میکائیل سمت چپ او هستند متوجه شام می شود. اهل کهف نیز یار و همراه اویند، و اهل آسمان و زمین از وجود آن حضرت شادمان خواهند شد».

۳. انطاکیه ارتباط خاصی با اصحاب کهف در حرکت امام مهدی (علیه السلام) دارد، و در عصر ظهور از مکانی خاصی برخوردار است، چرا که مرکز خواص یاران مسیح (علیه السلام) و دعوت ایشان است، به علاوه آنکه گروهی که حضرت به انطاکیه می فرستد نسخه های اصلی تورات را از مکانی در آن سرزمین بیرون خواهند آورد، دلایل الامامة / ۲۴۹ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «مهدی از این بابت مهدی نام گرفته است که [از سوی خدا] به امری پنهان رهنمون می شود، او به آنچه در سینه های مردم است راهنمایی می کند. کسی را به سراغ مردی می فرستد و او را می کشد در حالی که علت آن [برای مردم] مشخص نیست. او سه گروه اعزام خواهد کرد: یک گروه برده های مسلمانی را که نزد اهل ذمه هستند آزاد می کند، یک گروه در سرزمین عرب اظهار بیزاری از یغوث و یعوق خواهد نمود، و گروه دیگر تورات را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد. به او حکومت سلیمان عطا خواهد شد».

غیبت نعمانی / ۲۳۷ از عمرو بن شمر از جابر جعفی روایت می کند: «شخصی حضور امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: خداوند شما را حفظ کند، این پانصد درهم زکات اموال را بگیرد. امام (علیه السلام) فرمودند: آن را میان همسایگان مسلمان و برادران مسکین با ایمان تقسیم کن. در ادامه فرمودند: هنگامی که قائم اهل بیت قیام کند [اموال] را به تساوی تقسیم، و در میان رعیت به عدالت رفتار می کند، پس هرکس او را اطاعت کند از خداوند فرمان برده و هرکه از او سرپیچی کند خدا را عصیان نموده است.

مهدی از این بابت مهدی نامیده شده که به امری پنهان راهنمایی می کند، و تورات و دیگر کتب خدای (عز وجل) را از غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد. او میان اهل تورات با تورات، اهل انجیل با انجیل، اهل زبور با زبور و اهل قرآن با قرآن حکم خواهد نمود.

ثروت های دنیا از درون و روی زمین نزد او جمع می شود، پس به مردم می فرماید: بیاید به

سراغ چیزی که به خاطر آن قطع رحم کردید، خون های حرام را ریختید و حرام خدای (عز وجل) را مرتکب شدید، و چنان بخشش می کند که احدی پیش از او نکرده است، و زمین را پر از عدل و داد و نور می کند، همان گونه که از ستم و جور و شرّ آکنده شده است». (۴۷۶) نگارنده: راوی بیان نکرده که چرا امام باقر (علیه السلام) زکات این شخص را نپذیرفتند، و به سخن از توزیع اموال توسط امام عصر (علیه السلام) پرداختند.

الفتن ۱ / ۳۵۵ از کعب: «مهدی به نبرد رومیان می رود. او فهم ده تن را خواهد داشت (!). او تابوت سکینه را - که توراتی که خداوند بر موسی (علیه السلام) فرستاد و انجیلی که بر عیسی (علیه السلام) نازل کرد را در خود دارد - از غاری در انطاکیه بیرون می آورد، و میان اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با آن حکم خواهد کرد».

ثعلبی در العرائس / ۱۱۸ می نویسد: «تمیم داری گوید: به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتم: یا رسول الله! از شهری در نزدیکی ساحل عبور کردم که اوصافی چنین و چنان داشت، ایشان فرمودند: شهری که می گویی انطاکیه است، در یکی از غارهای آن قطعه هایی از الواح موسی قرار دارد. هر ابری از مشرق یا مغرب بر آن بگذرد برکاتش را بر آن فرو می ریزد. روزها و شب ها سپری نخواهند شد تا آنکه مردی از اهل بیت در آن ساکن شود و آن را از داد و عدل مملو سازد، همان سان که از ظلم و ستم پر شده است».

خطیب در تاریخ بغداد ۹ / ۴۷۱ از تمیم نقل می کند: «گفتم: یا رسول الله! در روم شهری مانند انطاکیه و پر باران تر از آن ندیده ام! ایشان گفتند: آری، این بدان سبب است که تورات، عصای موسی، قطعات الواح و سفره ی سلیمان بن داود در غاری از غارهای آن است. هیچ ابری نیست که از یکی از جهات بر آنجا بگذرد مگر آنکه برکت خود را تماماً در آنجا فرو می ریزد. روزها و شب ها سپری نخواهند شد مگر بعد از آنکه مردی از عترتم که نام او من و نام پدرش نام پدر من است در آنجا سکنی گزیند، او در خلقت و اخلاق به من می ماند، و زمین را همان سان که از ستم و جور پر شده از داد و عدل مملو خواهد ساخت».

نگارنده: سخنان و روایات کعب الاحبار و تمیم داری که مورد تکذیب اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته اند ارزشی ندارند، مخصوصاً آنکه برخی از روایات را ممکن است بعدها به این دو

هفت عالم از مناطق مختلف در میان یاران حضرت مهدی (علیه السلام):

ابن حماد در الفتن ۱/ ۳۴۵ از ابن مسعود - بدون آنکه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت دهد - نقل می کند: «وقتی که تجارت ها کساد و راه ها ناامن شوند و فتنه های بسیار رخ دهد، هفت عالم از مناطق مختلف - که با هریک سیصد و بیش از ده مرد بیعت می کنند - بدون قرار پیشین می آیند و در مکه با یکدیگر ملاقات می کنند. بعضی به بعضی دیگر می گویند: چرا آمده اید؟ آنان می گویند: به دنبال مردی آمده ایم که امید می رود بر دست او این فتنه ها خاموش و قسطنطنیه فتح شود، ما او را به نام خود، پدر، مادر و اوصافش می شناسیم.

چون همه بر این مطلب اتفاق نظر می کنند به دنبال او می روند و در همان مکه او را می یابند و می گویند: آیا تو فلانی پسر فلانی هستی؟ می گوید: نه، بلکه من مردی از انصار هستم، و قصد او آن است تا از آنان برهد.

آنها اوصاف این شخص را برای اهل خبره و افراد شناس ذکر می کنند و آنان می گویند: او همان است که در پی اش هستید، و هم اکنون به مدینه رفته است. آنان در مدینه به دنبال او می روند، و او به مکه می رود. در مکه او را می یابند و می گویند: تو فلانی پسر فلانی هستی و مادرت فلانه دختر فلان است و چنین و چنان نشانه داری، و یک بار از ما گریختی، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، او می گوید: من مقصود شما نیستم، بلکه فلان پسر فلان انصاری هستم، بیایید برویم آن را که می خواهید نشانتان دهم و از آنان می گریزد.

باز به دنبال او به مدینه می روند و او هم به مکه می رود. در کنار رکن او را می یابند و می گویند: اگر دستت را برای بیعت دراز نکنی گناه و خون ما بر گردن توست، این لشکر سفیانی است که به فرماندهی مردی از جرم به دنبال ما آمده است. آنگاه بین رکن و مقام می نشیند و دستش را پیش می کشد و با او بیعت می کنند. خداوند محبت او را در دل های مردم قرار می دهد. او با گروهی که روزها چون شیران پیکار می کنند و شب ها مانند راهبان به عبادت می پردازند حرکت می کند».

نگارنده: این داستان از فهم سنیان قرن سوم [عصر ابن حماد] درباره ی بشارت های نبوی پیرامون حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حکایت می کند. آنان این روایت را به ابن مسعود - که بشارت های نبوی پیرامون امامان دوازده گانه (علیهم السلام) را نقل می کرده است - نسبت داده اند، و تصوّرات خود را در مورد مهدی موعود، و نیز تفسیر این مطلب: «با مهدی بیعت می شود در حالی که خوش ندارد» بدان افزوده اند.

در این گزارش اصحاب سیصد و سیزده گانه ی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یاد شده اند، همان کسانی که خداوند از سرزمین های مختلف آنان را گرد می آورد، و در این روایت برای هر یک از این هفت عالم چنین شماری ذکر شده است! ابن حماد درباره ی این هفت تن گزارشات کوتاه و بلندی را نقل می کند، لیکن هیچ یک از پیامبر وائمه (علیهم السلام) نیست.

نفس زکیه در نجف از علائم قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

شیخ مفید در ارشاد ۲ / ۳۶۸ می فرماید: «در احادیث، علائم و حوادثی برای زمان قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ذکر شده است، از جمله: خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی عباس در پادشاهی، کسوف خورشید در نیمه ی ماه رمضان، خسوف ماه در آخر رمضان و بر خلاف عادت، فرو رفتن زمین در بیداء و نیز در مغرب و مشرق، ثابت ماندن خورشید از زوال تا نیمه های عصر، طلوع آن از مغرب، قتل نفس زکیه با هفتاد تن از صالحین در پشت کوفه [نجف]، ذبح شدن مردی هاشمی بین رکن و مقام و فرو ریختن دیوار مسجد کوفه».

نگارنده: مقصود شیخ مفید (رحمه الله) ذکر علامات ولو بدون ترتیب است. شاهد ما از نقل این عبارت این قسمت است: «قتل حسنی... قتل نفس زکیه با هفتاد تن از صالحین در نجف، ذبح شدن مردی هاشمی بین رکن و مقام و فرو ریختن دیوار کوفه».

در روایات وارد نشده که حسنی اهل کجاست. اما در مورد هاشمی یا آن حسنی که بین رکن و مقام ذبح می شود، روایات صریح داریم و خواهد آمد. مقصود از انهدام دیوار کوفه، دیوار مسجد آن از سمت مقابل قبله می باشد که مدلول روایات

است.

اما نفس زکیه که در میان هفتاد تن از صالحین در نجف کشته می شود، واضح ترین کسی که تا این زمان در نجف کشته شده و این مطلب بر او قابل انطباق است شهید سید محمد باقر حکیم (رحمه الله) است که در میان بیش از هفتاد تن به شهادت رسید، و معنای حدیث آن است که هفتاد نفر از کشتگان افرادی صالح هستند.

در مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۹ خطبه ای به نام مخزون را از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند که در قسمتی از آن آمده است: «ای مردم! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه ای شرقی [بسان شتری چموش] پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این [فتنه] پس از مرگ وزندگانی است -، یا آنکه آتشی با هیزم درشت در مغرب زمین شعله ور شود و فریاد به خونخواهی یا مانند آن کند. پس آن هنگام که فلک بگردد خواهید گفت: او مُرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می کند. پس در آن روز تأویل این آیه خواهد آمد: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا، (۴۷۷) پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.

برای آن نشانه ها و علاماتی است؛ نخست آن که کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه های کوفه آتش روشن شود، چهل شب مساجد تعطیل شود، سه پرچم - که با [پرچم] هدایت مشتبّه می شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش اند. کشتار بسیار، مرگ وسیع، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد نفر، آنکه میان رکن و مقام ذبح می شود، قتل صبر اسبغ مظفر در بیعت بتان و به همراه بسیاری از شیاطین انس...».

این روایت درباره ی حجاز و عراق است، و مسجد اکبر که پرچم ها حوالی آن آمد و شد و نزاع می کنند مسجد الحرام است.

این کشتار فجیع ممکن است هم در عراق باشد و هم در حجاز. اسبغ مظفر هم - که معلوم نیست اهل کجاست - شخصی است که او را در بند می کنند و به قتل می رسانند.

نفس زکیه که در مدینه به شهادت می رسد از یاران حضرت مهدی (علیه السلام) است:

کتاب سلیم / ۱۹۷ می نویسد: «از نامه های حضرت علی (علیه السلام) به معاویه: ای معاویه! رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من خبر داده اند که بنی امیه محاسن مرا از خون سرم رنگین می کنند و من به شهادت می رسم...»

مردی از نسل تو شوم، ملعون، جفاکار، وارونه دل، خشن و سخت است و خداوند رأفت و رحمت را از دل او کنده. دایی هایش از کلب هستند و گویا او را می نگریم. اگر می خواستم نام و صفت او و نیز اینکه چند سال دارد را می گفتم. او لشکری به مدینه می فرستد که بدان وارد می شوند. کشتار و فحشاء بسیاری به راه می اندازند. مردی از فرزندان من - که پاک و منزّه است و زمین را از عدل و داد آکنده می سازد، همان سان که از ستم و جفا پر شده - از آنان می گریزد. من نام، نشانه و سنّ او در آن روز را می دانم. او از فرزندان پسر حسین است که پسر تیزید او را می کشد. او خون خواه پدرش است. پس به سوی مکه فرار می کند. رئیس آن لشکر مردی پاک و بی گناه از فرزندان مرا در کنار احجار الزیت خواهد کشت...». الفتن ۱ / ۳۲۴ از کعب: «مدینه مباح شمرده می شود [و هر کاری بخواهند در آن انجام می دهند]، و نفس زکیه به قتل می رسد».

همان ۱ / ۳۲۹ از ابن مسعود: «لشکری روانه مدینه می شود که بین حماوین در زمین فرو می روند، و نیز نفس زکیه به قتل می رسد».

کافی ۱ / ۳۳۷ از زراره روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: آن پسر پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد داشت، عرضه داشتم: چرا؟ فرمودند: می هراسد - و با دست به شکم خود اشاره کردند [کنایه از کشته شدن] - در ادامه فرمودند: ای زراره! او منتظر است. و هموست که مردم در ولادتش شک می کنند، برخی می گویند: پدرش بدون آنکه فرزندی باقی گذارد از دنیا رفت، گروهی می گویند: پدرش از دنیا رفت و او در شکم مادر بود و برخی هم می گویند: او دو سال پیش از فوت پدر به دنیا آمد و همان منتظر است. خدای (عز و جل) دوست دارد شیعیان را بیازماید. ای زراره! آن هنگام [غیبت و امتداد آن] است که باطل گرایان دچار تردید می شوند.

عرض کردم: فدایت شوم اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمودند: ای زراره! اگر آن دوران را درک کردی این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي حَجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

آنگاه فرمودند: ای زراره! به ناچار پسری را در مدینه خواهند کشت، گفتم: فدایت شوم لشکر سفیانی او را می کشند؟ فرمودند: نه، لشکر بنی فلان به مدینه می آیند، او را دستگیر کرده می کشند، و چون به ظلم و عدوان او را می کشند دیگر مهلت داده نمی شوند، پس در این هنگام انتظار فرج را داشته باشید ان شاء الله». (۴۷۸)

الفتن ۱ / ۳۲۳ از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند: «سفیانی به کسی که با لشکرش به کوفه رفته و آن را همانند پوست ساییده، نامه ای می نویسد و فرمان می دهد به حجاز رود. او هم به مدینه می آید و شمشیرش را در میان قریش قرار می دهد و از آنان و انصار چهارصد مرد را می کشد، شکم ها را می درد و فرزندان را می کشد. او خواهر و برادری از قریش را که فاطمه و محمد نام دارند می کشد و بر در مسجد به دار می آویزد».

نگارنده: آنچه در این گزارش آمده که لشکر سفیانی از عراق می آیند، قابل قبول نیست، چرا که آنها از شام می آیند.

همو از ابو رومان از آن حضرت: «سفیانی لشکری را به مدینه می فرستد که به هرکسی از آل محمد دست یابند او را دستگیر می کنند، و مردان و زنانی از بنی هاشم را می کشند. در این هنگام مهدی و منصور از مدینه به مکه می گریزند، او هم در پی آنان - که به حرم خدا و امن او رسیده اند - می فرستد».

تفسیر عیاشی ۱ / ۶۵ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «سفیانی با یارانش ظاهر می شوند و تا جایی پیش می روند که تنها مقصودشان آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و شیعیان آنها خواهد بود. او لشکری به کوفه می فرستد که از شیعیان آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) می کشند و به دار می آویزند».

لشکری را نیز روانه ی مدینه می کند و آنان مردی را در آنجا می کشند و مهدی و منصور از آنجا

می‌گیرند. آنها کوچک و بزرگ خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دستگیر و اسیر می‌کنند. لشکر به دنبال آن دو [مهدی و منصور] از مدینه بیرون می‌رود، و مهدی به مانند موسی هراسان و نگران می‌رود تا آنکه وارد مکه می‌شود».

نگارنده: البته این نفس زکیه غیر از آن نفس زکیه است که نزدیک ظهور امام زمان (علیه السلام) در مکه کشته می‌شود و خواهد آمد.

نفس زکیه که در مکه کشته می‌شود از یاران امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است:

غیبت نعمانی / ۲۵۷ روایت می‌کند: «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: آیا خروج سفیانی حتمی است؟ فرمودند: آری، و نیز قتل نفس زکیه، قائم، فرو رفتن زمین در بیداء، دستی که در آسمان آشکار می‌شود و ندای آسمانی از حتمیات هستند. پرسیدند: ندا چیست؟ فرمودند: منادی به نام قائم و پدرش ندا می‌کند».

همان / ۲۵۸ نقل می‌کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: آیا می‌خواهید برایتان از آخرین پادشاه بنی فلان بگویم؟ اصحاب گفتند: آری، یا امیر المؤمنین! ایشان فرمودند: شخصی از قومی از قریش را که قتل او حرام است، در سرزمینی حرام می‌کشند و قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید پس از آن تنها پانزده شب حکومت خواهند کرد».

همان / ۲۶۴ از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: «خروج سفیانی، فرو رفتن زمین در بیابان، قتل نفس زکیه و ندای آسمانی از حتمیاتی است که باید پیش از قیام قائم رخ دهند».

همان / ۲۶۲ نقل می‌کند: «محمد بن صامت به امام صادق (علیه السلام) گفت: آیا این امر [ظهور] نشانه ای دارد؟ فرمودند: آری، عرض کردم: چه علامتی؟ فرمودند: هلاکت عباسی، خروج سفیانی، قتل نفس زکیه، فرو رفتن زمین در بیابان و صدایی از آسمان.

عرضه داشتیم: فدایت شوم هراس آن دارم که آشکار شدن این علامات به طول انجامد، فرمودند: نه، اینها به مانند یک رشته دانه ایست که پی در پی آیند».

کمال الدین ۲ / ۶۴۹ از صالح مولی بنی عذراء نقل می‌کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمودند: بین قیام قائم آل محمد و قتل نفس زکیه تنها پانزده شب است» (۴۷۹).

غیبت شیخ طوسی / ۴۶۳ از عمار بن یاسر روایت می‌کند: «دولت اهل بیت پیامبران در آخر

الزمان خواهد بود و نشانه هایی دارد... هنگامی که دیدید اهل شام بر گرد پسر ابو سفیان (۴۸۰) اجتماع کردند، به مکه بروید که در آن زمان نفس زکیه و برادرش را ظالمانه در آنجا خواهند کشت. آنگاه منادی از آسمان ندا می کند: ای مردم! امیر شما فلانی است، و او همان مهدی است که زمین را از داد و عدل پر می نماید، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است».

همان از ابراهیم جریری نقل می کند: «نفس زکیه از آل محمد است و محمد بن حسن نام دارد. او بدون جرم و گناه کشته می شود و چون او را بکشند کسی در آسمان عذری برای آنان نخواهد آورد و در زمین یآوری برایشان باقی نخواهد ماند. در این هنگام خداوند قائم آل محمد را با گروهی که در چشمان مردم از سرمه خردترند می فرستد. مردمان برایشان گریه می کنند و بر این باورند که آنان نیز از بین می روند، لیکن خداوند مشارق و مغارب را برای آنان خواهد گشود. آنان مؤمنان حقیقی هستند. بدانید که بهترین جهاد در آخر الزمان است».

شهادت نفس زکیه در برخی منابع سنی نیز آمده است، المصنف ۸ / ۶۷۹ از مجاهد نقل می کند: «یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: مهدی خروج نمی کند مگر بعد از آنکه نفس زکیه کشته شود. با کشتن او اهل آسمان و زمین بر کشندگان غضب می کنند، لذا مردم به سوی مهدی می آیند و او را می آورند. او زمین را از دادگری و عدالت می آکند، زمین گیاهش را بیرون می دهد، آسمان بارانش را فرو می فرستد، و امت در ولایت او غرقه در نعمتی می شوند که تا آن زمان چنین نبوده است».

با این حساب نفس زکیه شخصی ممدوح است که سخن از او در زمان صحابه نیز بر سر زبان ها بوده است، و از همین رهگذر برخی در صدد تطبیق او بر محمد بن عبد الله بن حسن مثنی بر آمدند و او را نفس زکیه نام نهادند.

الفتن ۱ / ۳۳۹ از عمار: «هنگامی که نفس زکیه و برادرش را ظالمانه در مکه بکشند، منادی از آسمان ندا می کند: ای مردم! امیر شما فلانی است، و او همان مهدی است که زمین را از داد و عدل پر می نماید» (۴۸۱).

۲. سیصد و سیزده نفر یاران خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

مقام و منزلت یاران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

نهج البلاغة ۲ / ۱۲۶ از امیر المؤمنین (علیه السلام): «بدانید، پدر و مادرم فدای آنان باد که نام هایشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول. آگاه باشید و انتظار آن بکشید که امورتان پشت کند [و سامان نیابد]، پیوندتان گسسته شود و کودکانتان بر شما حکومت کنند. این زمانی خواهد بود که ضربه‌ی شمشیری برای مؤمن از کسب درهمی حلال آسانتر است، و عطا شونده پاداشش از عطا کننده بیشتر است. مست می شوید ولی نه از شراب، بلکه مست نعمت، بدون اضطراب سوگند یاد می کنید، و بی آنکه به حرج گرفتار باشید دروغ می گوید. بلا شما را به دندان می گیرد چنان که پالان دوش شتر را می گزد. این سختی چه طولانی است و این امید [ی که انتظار آمدنش را می کشند] چه دور». (۴۸۲)

کمال الدین ۲ / ۶۵۴ از عبد الله بن عجلان نقل می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) سخن از خروج قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به میان آوردیم، من پرسیدم: از کجا بدانیم که ایشان خارج شده است؟ ایشان فرمودند: صبح می کنید و در زیر سرتان صحیفه‌ای می یابید که بر آن نوشته شده است: اطاعتی نیک و پسندیده». (۴۸۳)

همان ۲ / ۶۷۳ از جابر بن یزید نقل می کند: «امام باقر (علیه السلام) فرمودند: گویا یاران قائم را می بینم که میان شرق و غرب را احاطه کرده اند. همه چیز حتی درندگان زمین و هوا از آنان فرمان می برند. در هر چیزی رضایت آنان دنبال می شود و چنان خواهد شد که زمینی بر زمینی دیگر افتخار می کند که امروز مردی از اصحاب قائم (علیه السلام) بر من گذشته است». (۴۸۴)

علل الشرائع ۱ / ۹۱ در حدیثی مفصل روایت می کند: «ابوبکر حضرمی به امام صادق (علیه السلام) گفت: فدایت شوم، پاسخ دو سؤال [از این دو آیه] چیست؟ فرمودند: ای ابوبکر! سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ، (۴۸۵) در این [راه] ها، شب ها و روزها با آرامش سیر کنید؛ مقصود آن است که با قائم ما اهل بیت [سیر کنید].

و این آیه: وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، (۴۸۶) و هر که بدان وارد شود ایمن خواهد بود؛ یعنی هرکسی با او بیعت کند و هر جایی که او وارد شود همراهش وارد شود، و [دست] بر دست او بکشد و در

سلک یارانش در آید ایمن خواهد بود».

اختصاص / ۳۲۵ از ابوبصیر: «در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم و مردی خراسانی نیز آنجا بود، وبا زبانی که برایم مفهوم نبود سخن می گفتند. بعد از مدتی به زبانی تکلم کردند که آن را می فهمیدم. شنیدم که امام (علیه السلام) می فرماید: با پایت بر زمین بزن، یکباره دیدم آن زمین دریایی شد که بر دو کناره اش سوارانی قرار دارند که گردن هایشان را بر روی برآمدگی زمین نهاده اند، حضرت فرمودند: ایشان یاران قائم (علیه السلام) هستند». (۴۸۷)

پیشینیان گوی سبقت بر آنان را نربودند، پسینیان نیز بدان ها نخواهند رسید:

حاکم در مستدرک ۴ / ۵۵۴ از محمد بن حنفیه روایت می کند و آن را بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح می شمارد: «نزد حضرت امیر (علیه السلام) بودیم که شخصی درباره ی مهدی سؤال کرد، ایشان فرمودند: هیئات - وبا دست عدد هفت را نشان دادند - و فرمودند: در آخر الزمان ظهور می کند، همان زمان که اگر کسی بگوید الله الله به قتل می رسد. پس خداوند تعالی قومی را که چونان ابرها پراکنده اند برای مهدی گرد هم می آورد و میان دل هایشان الفت ایجاد می کند. آنان از کسی نمی هراسند و اگر کسی در میانشان داخل شود [و تعدادشان افزون گردد] مسرور نمی گردند. ایشان به تعداد اصحاب بدر و یاران طالوت - که همراه او از نهر عبور کردند - هستند، پیشینیان گوی سبقت بر آنان را نربودند، پسینیان نیز بدان ها نخواهند رسید.

ابو طفیل می گوید: محمد بن حنفیه به من گفت: آیا می خواهی بدانی او از کجا بیرون می آید، من پاسخ مثبت دادم، او گفت: از میان این دو کوه، من گفتم: به خدا قسم از این دو جدا نخواهم شد تا آنکه بمیرم و در مکه مرد». (۴۸۸)

با وضوح بیشتری در بصائر الدرجات / ۱۰۴ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حضور جماعتی از صحابه دو بار فرمودند: خدایا! برادرانم را به من نشان بده، اصحاب گفتند: یا رسول الله! مگر ما برادران نیستیم؟ ایشان فرمودند: نه، شما اصحاب من هستید، برادران من گروهی هستند در آخر الزمان که مرا ندیده و به من ایمان آورده اند. خداوند پیش از آنکه آنها را از پشت پدران و رحم مادران بیرون آورد

مرا از اسامی خود و پدرانشان آگاه کرده است. هریک از آنها در نگاهداری و حفظ دینش از دست کشیدن بر درختی تیغ دار در شبی تاریک، و یا به دست گرفتن شراره‌ی آتش سخت تر [واستوارتر] است، اینان چراغ‌های تاریکی هستند و خداوند از هر فتنه‌ی تاریکی آنان را نجات خواهد داد».

مؤید این حدیث روایت مسلم ۱/ ۱۵۰ است: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: دوست داشتم که برادرانمان را دیده بودیم، اصحاب گفتند: یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند: شما اصحاب من هستید، برادرانمان هنوز نیامده اند. پرسیدند: شما چگونه کسانی از امتتان را که هنوز نیامده اند می شناسید؟ فرمودند: اگر کسی در میان اسبان سیاه خود اسبانی با پیشانی ودست و پای سفید داشته باشد آیا آنها را نمی شناسد؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: آنان [در قیامت] با پیشانی ودست و پای سفید - بر اثر وضو - می آیند و من پیشتاز آنان به حوض هستم.

بدانید مردانی را از حوض من دور می کنند همان گونه که شتر گمشده رانده می شود، من آنان را صدا می زنم که بیایید، لیکن گفته می شود: اینان بعد از شما [دین را] دگرگون کردند، من هم می گویم: دور شوید، دور شوید».

نگارنده: اینکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آنها را برادران خود خوانده بر مقامی عظیم دلالت دارد و می رساند که آنها از تمام صحابه‌ی ایشان - به جز اهل بیت معصومی که در میان صحابه بودند - بالاترند، بلکه در این حدیث کنایه‌ای نسبت به صحابه‌ی خودشان نیز هست، به خصوص آنکه ایشان حدیث خود را با سخن از آن دسته از صحابه که - چون شتران گمشده - از حوض منع و به فرمان الهی رهسپار دوزخ می شوند به پایان رساندند! عبارت: برادرانم، هنگامی که به عبارت: نه پیشینیان گوی سبقت را بر آنان ربودند، و نه پسینیان به آنها خواهند رسید، ضمیمه شود، دلالت می کند آنها از صحابه برترند.

خداوند آنها را در یک شب از اقصی نقاط زمین گرد هم می آورد:

غیبت شیخ طوسی ۲۸۴/ از امام صادق (علیه السلام): «امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمودند: مردمان [مؤمن] همواره کاهش می یابند تا آنکه دیگر کسی الله را بر زبان نیاورد،

لیکن بزرگ دین بر حق استوار می ماند. آنگاه خداوند گروهی را از نقاط مختلف زمین به مانند پاره های ابر پاییزی [که پراکنده اند] گرد می آورد.

به خدا سوگند من آنان را می شناسم و از اسامی شان، قبائل و نام امیرشان نیز آگاهم. آنها گروهی هستند که خداوند هرگونه که بخواهد آنان را می گزیند، از قبیله ای یک مرد، دو مرد حتی تا نه نفر را برمی گزیند، و از آفاق [مختلف] سیصد و سیزده نفر به تعداد اهل بدر جمع خواهند شد، و این فرمایش خداست: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، (۴۸۹) هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [گرد] می آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.

و چنان است که یکی از آنها جامه را بر خود می پیچد و آن را نمی گشاید تا آنکه خدا او را به آنان برساند».

تفسیر عیاشی ۱/ ۶۶ از ابو سمینه از خادم امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند: «از ایشان درباره ی این آیه پرسیدم: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا**، ایشان فرمودند: به خدا قسم هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند شیعیان ما را از تمام سرزمین ها برای او گرد هم می آورد».

کمال الدین ۲/ ۶۷۲ از مفضل بن عمر نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: این آیه در شأن مفقودین از اصحاب قائم (علیه السلام) نازل شد: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا**، آنان شب هنگام از بسترهایشان ناپدید می شوند و صبح در مکه خواهند بود و برخی از آنها در میان ابر سیر می کند و ما اسم او، پدرش، اوصاف و نسبش را می دانیم. گفتم: فدایت شوم، ایمان کدامیک بالاتر است؟ فرمودند: آنکه روز در میان ابر حرکت می کند» (۴۹۰).

تفسیر عیاشی ۱/ ۶۷ از مفضل از ایشان: «هنگامی که به امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اذن [ظهور] داده شود، خدا را با نام عبرانی اکبر می خواند، پس سیصد و سیزده یار ایشان - که به مانند پاره های ابر پاییزی [پراکنده] بودند و اصحاب ولایت (۴۹۱) هستند - حاضر می شوند.

برخی از آنها شب هنگام از بسترش ناپدید می شود و در مکه صبح می کند، برخی هم روز و در میان ابر مشاهده می شود که سیر می کند، و نام او، پدر و حسب و نسبش [نزد ما] معلوم است. گفتم: فدایت شوم، ایمان کدامیک بالاتر است؟ فرمودند: آنکه روز و در میان ابر حرکت می کند، آنان مفقودان هستند و این آیه در مورد آنها نازل شده: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا**.

غیبت شیخ طوسی / ۱۱۰ از ابن عباس: «مقصود از آیه ی: **وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ. قَوْرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ**»، (۴۹۲) و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می گوید؛ قیام قائم (علیه السلام) است [یعنی قیام آن حضرت حق است].

و نیز درباره ی آیه ی: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا**، گفت: اینان یاران قائم (علیه السلام) هستند که خداوند در یک روز همه را گرد می آورد.

غیبت نعمانی / ۳۱۶ از سلیمان بن هارون عجلای از امام صادق (علیه السلام): «یاران صاحب امر امامت محفوظند و اگر همه ی مردم [از بین] روند خداوند آنها را برای او خواهد آورد. آنها ایند که خدای (عز وجل) درباره شان فرموده: **فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ**»، (۴۹۳) و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی گمان گروهی را بر آن می گماریم که بدان کافر نباشند.

و نیز در مورد ایشان است که می فرماید: **فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ**، (۴۹۴) پس خدا گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست می دارند. [اینان] با مؤمنان فروتن، [و] بر کافران سرفرازند.

همان / ۳۱۵ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «یاران قائم سیصد و سیزده مرد از اولاد عجم هستند. برخی روز در ابر حرکت می کند و نام او، پدر و حسب و نسبش [برای ما] معلوم است. بعضی هم بر بستر خوابیده است که بدون قرار پیشین در مکه به حضور آن حضرت می رسد».

کمال الدین ۲ / ۳۷۷ از عبد العظیم حسنی روایت می کند: «به امام جواد (علیه السلام) گفتم: امید آن دارم که شما قائم اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشید، همو که زمین را همان سان که از ستم و ظلم آکنده شده از عدل و داد پر خواهد ساخت، ایشان فرمودند: ای ابو القاسم! هریک از ما فرمان خداوند عزیز و جلیل را برپا می دارد و به دین او راهنمایی می کند، لیکن آن قائمی که خداوند (عز وجل) به دست او زمین را از اهل کفر و انکار پاک و از داد و عدل خواهد آکند، کسی است که ولادتش بر مردم مخفی خواهد بود و خود نیز غیبت خواهد نمود و بردن نام وی بر آنان حرام است. او همانم و کنیه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است، زمین برایش درنور دیده، و هر سختی آسان می شود. به تعداد اهل بدر - یعنی سیصد و سیزده نفر - از یاران او از اقصی نقاط زمین گرد می آیند و این سخن خدای عزیز و جلیل است: أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، چون این تعداد از اهل اخلاص جمع شوند خداوند امر او را آشکار خواهد ساخت، و آن هنگام که ده هزار مرد، کامل شوند به اذن خدای (عز وجل) قیام می کند و دشمنان خدا را چنان می کشد تا او راضی شود.

عبد العظیم گفت: آقای من! چگونه می داند که خدا راضی شد؟ فرمودند: رحمت را در قلب او می افکند. او وقتی وارد مدینه شود لات و عزی را بیرون و به آتش خواهد کشید». مختصر تاریخ دمشق ۱ / ۱۱۴ از حضرت علی (علیه السلام): «چون قائم آل محمد قیام کند، خداوند برای او [یارانش از] اهل مشرق و مغرب را گرد خواهد آورد و آنان بسان پاره های [پراکنده ی] ابر پاییزی گرد خواهند آمد، اما رفیقان از اهالی کوفه اند و ابدال از اهل شام». (۴۹۵)

الفتن ۱ / ۳۹۰ از تیمی از آن حضرت: «دین چنان متروک می شود که کسی لا إله إلا الله نگوید، - برخی راویان گویند که حضرت فرمود: چنان که کسی نام خدا را بر زبان نبرد -، لیکن بزرگ دین بر حق استوار می ماند، و آن هنگام خدا قومی را که به مانند پاره های ابر پاییزی [پراکنده] بودند - و من نام امیر و محل توقف مرکب هایشان را می دانم - برمی انگیزد». (۴۹۶)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة ۱۹ / ۱۰۴ پس از نقل روایتی مشابه از حضرت امیر (علیه السلام) می نویسد: «این خبر از پیشگویی های امام (علیه السلام) است، و در آن از مهدی که به اعتقاد ما در آخر الزمان به وجود می آید سخن گفته اند... اگر کسی بگوید: این روایت باور امامیه را - به اینکه مهدی هراسان و مخفی است و در زمین سیر می کند، و در آخر الزمان ظهور می نماید و حکومتی پایدار خواهد داشت - تقویت می کند، در پاسخش می گوئیم: به اعتقاد ما بعید نیست دولت امام مهدی که در آخر الزمان ظاهر می شود به خاطر مصلحتی که خدا می داند در ابتدا مضطرب و نابسامان باشد، و بعداً انتظام یابد و استوار گردد».

یاران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امت شمرده شده در قرآن:

تفسیر قمی ۱ / ۳۲۳ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» (۴۹۷) و اگر عذابشان را تا امتی شمرده شده به تأخیر اندازیم می گویند: چه چیز مانع آن شده است؛ امت شمرده شده یاران قائم - سیصد و بیش از ده نفر - هستند».

تفسیر عیاشی ۲ / ۵۷ از امام باقر (علیه السلام): «به خدا قسم که سیصد و بیش از ده مرد یار قائم (علیه السلام) امت شمرده شده اند که خداوند می فرماید: وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ، آنان که به مانند پاره های ابر پاییزی بودند طی یک زمان برای آن حضرت گرد هم می آیند».

تفسیر قمی ۲ / ۲۰۵ از آن حضرت در تفسیر همین آیه روایت می کند: «به خدا سوگند آنان اصحاب قائم هستند که در یک زمان برای او گرد می آیند. پس چون به بیدار آید لشکر سفیانی برای مقابله می آید و خداوند زمین را فرمان می دهد که گام های آنان را بگیرد، و این سخن خداست: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (۴۹۸) و ای کاش می دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند؛ یعنی به وسیله ی قائم آل محمد (علیهم السلام) [گرفتار و هلاک شده اند]. وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَافُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.... وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ، و چگونه از جایی دور،

دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسر است؟... و میان آنان و آنچه می خواستند حایل قرار می گیرد؛ [آنچه می خواستند آن است] که عذاب نشوند.

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ، همان گونه که از پیشتر با امثال ایشان چنین شد؛ مقصود تکذیب کنندگانی هستند که پیش از اینان بودند و هلاک شدند.

إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ، آنها [نیز] در شکی سخت بودند.

غیبت نعمانی / ۲۴۱ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «وَلَكِنَّ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ؛ عذاب خروج قائم (علیه السلام) است و امت شمرده شده به تعداد اهل بدرند». (۴۹۹)

آنان شیعیان کسانی هستند که خداوند به آنان وعده ی خلافت و استقرار در زمین را داده است:

کافی ۱ / ۱۹۳ از عبد الله بن سنان می آورد: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، (۵۰۰) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، ایشان در پاسخ فرمودند: آنان ائمه اند».

تأویل الآيات ۱ / ۳۶۸ از آن حضرت چنین نقل می کند: «این آیه در مورد علی بن ابی طالب و امامان از نسل او نازل شد، و مقصود از آن ظهور قائم (علیه السلام) است».

کفایة الاثر ۵۶ از جابر بن عبد الله روایت می کند: «جندب بن جناده ی یهودی از خیر آمد و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: ای محمد! بگو خدا چه چیزی ندارد؟ چه چیزی نزد او نیست؟ و چه چیزی را نمی داند؟ ایشان فرمودند: آنچه که خدا ندارد شریک است، آنچه نزد او نیست ظلم بر بندگان است، و آنچه او نمی داند اعتقاد شما یهودیان است که عزیر را پسر خدا می دانید و حال آنکه او برای خود فرزندی نمی داند».

در این هنگام جندب گفت: شهادت می دهم که خدایی غیر از الله نیست و شما به حق رسول او هستید. دیشب در خواب موسی بن عمران (علیه السلام) را دیدم که به من فرمود: ای جندب! بر دست محمد اسلام آر و به جانشینان پس از او متمسک باش. اسلام را خداوند روزی من کرد، حال درباره ی جانشینان خود برایم بگویند تا به آنان متمسک جویم. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: ای جندب! جانشینان من پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: یا رسول الله! در تورات آمده که آنان دوازده تن بودند. ایشان فرمودند: آری، اما بعد از من نیز دوازده نفرند، او عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا همه در یک زمانند؟ فرمودند: نه، بلکه یکی پس از دیگری، و تو تنها سه تن از آنان را درک خواهی نمود.

جندب گفت: آنان را برایم نام ببرید، حضرت فرمودند: تو پس از من سرور اوصیاء، وارث پیامبران و پدر امامان علی بن ابی طالب، بعد از او پسرش حسن و پس از او هم حسین را درک خواهی کرد، پس بعد از من به آنها متمسک باش و نادانی جاهلان تو را فریب ندهد. هنگامی که ولادت پسر حسین، علی بن الحسین فرا رسد خداوند تو را از دنیا خواهد برد، و آخرین توشه ی تو از دنیا مقداری شیر است.

جندب عرض کرد: ای پیامبر خدا! در تورات چنین دیده ام: الیا یقطوا شبرا و شبیرا، ولی اسامی آنان را نمی دانم، جانشینان پس از حسین چند نفرند و نامشان چیست؟ فرمودند: نه تن از نسل حسین که مهدی از آنهاست، هنگامی که مدّت [امامت] حسین به پایان رسد، پسرش علی که زین العابدین لقب اوست عهده دار آن خواهد شد، با سپری شدن مدّت او پسرش محمد که باقر خوانده می شود آن را بر عهده خواهد گرفت، با اتمام دوران او پسرش جعفر که صادق نامیده می شود، بعد از او پسرش موسی که او را کاظم گویند، چون مدّت او به پایان رسد، پسرش علی که رضا خوانده می شود، سپس پسرش محمد که زکی نامیده می شود، آنگاه پسر او که علی نام دارد ونقی گفته می شود، بعد پسرش حسن که امین نامیده می شود آن را عهده دار خواهند شد، پس از آن امام آنها غائب خواهد شد.

جندب گفت: یا رسول الله! حسن است که غیبت می کند؟ ایشان فرمودند: نه، بلکه پسر او

حجت. گفت: نام او چیست؟ فرمودند: نامش برده نشود تا آنکه خدا او را آشکار سازد. عرضه داشت: سخن از ایشان در تورات آمده است و موسی بن عمران ما را به شما وجانشینانی که پس از شما واز نسل شما هستند بشارت داده است.

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را تلاوت فرمودند: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا، خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند.

جندب گفت: ای رسول خدا! بیم ایشان از چیست؟ فرمودند: ای جندب! در زمان هریک از ایشان سلطانی است که بر آنان غالب می شود و آنها را می آزارد، هنگامی که خداوند خروج قائم ما را سرعت بخشد او زمین را همان سان که از ظلم و ستم پر شده از داد و عدل خواهد آکند.

در ادامه فرمودند: خوشا به حال شکیبایان در غیبت او، خوشا به حال پرهیزکارانی که در راه آنان هستند، خدا آنان را در کتابش چنین وصف کرده است: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، (۵۰۱) کسانی که به غیب ایمان می آورند.

و نیز فرموده: أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (۵۰۲) اینانند حزب خدا، آری، حزب خداست که رستگارانند». (۵۰۳)

احادیث دیگری نیز در فصل آیات خواهد آمد.

صالحانی که خداوند وعده داده زمین را به ارث خواهند برد:

تأویل الآیات ۱ / ۳۳۲: «امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ی: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، (۵۰۴) و در حقیقت، در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ی ما به ارث خواهند برد، فرمودند: تمام کتاب ها ذکر هستند و [اینکه خدا فرموده:] زمین را بندگان شایسته ی ما به ارث خواهند برد، مقصود قائم (علیه

السلام) واصحاب اوست». (۵۰۵)

تفسیر قمی ۲ / ۱۲۶: «در تفسیر آیه ی: وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ، (۵۰۶) و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم، [وگفتیم: ای کوه ها، با او همصدا شوید، وای پرندگان [هماهنگی کنید]، و آهن را برای او نرم گردانیدیم، آمده است: داود و سلیمان [از جانب خدا] آیاتی عطا شدند که به هیچ یک از پیامبران داده نشد؛ خداوند سخن پرندگان را به آنها آموخت، آهن و مس را برایشان بدون آتش نرم کرد، کوه ها با داود تسبیح می گفتند، وزبور را بر او فرو فرستاد، که توحید، تمجید، دعا، اخبار رسول خدا و امیر المؤمنین (علیهما السلام)، امامان از نسل ایشان (علیهم السلام)، اخبار رجعت و قائم (علیه السلام) در آن بود، و دلیل آن سخن خداوند است: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».

آیه ی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ... بشارتی برای آنهاست:

تفسیر عیاشی ۱ / ۳۲۶ از سلیمان بن هارون نقل می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتیم: برخی از عجلیه (۵۰۷) بر این باورند که شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد عبد الله بن حسن است، ایشان فرمودند: به خدا قسم نه او و نه پدرش آن را [حتی] با یک چشمشان ندیده اند، مگر آنکه پدرش آن را در حضور امام حسین (علیه السلام) دیده باشد. آن شمشیر برای صاحب امر [امامت] محفوظ است و ذخیره شده، پس دیگر به این سو و آن سو نرو، زیرا به خدا سوگند حق واضح است.

به خدا قسم اگر اهل آسمان و زمین گرد هم آمده بر آن شوند که این امر را از جایگاهی که خدا در آن قرار داده برگردانند، نخواهند توانست، و اگر همه ی مردم به کفر در آیند واحدی [بر ایمان] باقی نماند، خداوند برای این منصب کسی را خواهد آورد که شایستگی آن را داشته باشد.

در ادامه فرمودند: آیا سخن خدا را نمی شنوی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، (۵۰۸) ای کسانی که

ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، پس خدا گروهی [دیگر] را خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و آنان او را دوست می دارند. [اینان] با مؤمنان فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر دانا است.

در آیه ی دیگر می فرماید: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ، (۵۰۹) و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی گمان گروهی را بر آن می گماریم که بدان کافر نباشند.

[امام (علیه السلام) فرمودند:] اهل این دو آیه یکی هستند». (۵۱۰)

تفسیر علی بن ابراهیم (رحمه الله) ۱ / ۱۷۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ؛ خطاب با آن دسته از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که حق خاندان ایشان را غصب کردند و از دین خدا بازگشتند.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ؛ در شأن قائم (علیه السلام) و یارانش نازل شد، [همان کسانی که] يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».

آنان، تکیه گاه استوار امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تفسیر عیاشی ۲ / ۱۵۶ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «در مورد آیه ی: قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ، (۵۱۱) [لوط] گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستیم، فرمودند: مقصود از قدرت، قائم (علیه السلام) است و تکیه گاه استوار سیصد و سیزده یار ایشان». (۵۱۲)

کمال الدین ۲ / ۶۷۳ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: «این سخن جناب لوط با قومش: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ، تنها، تمنا و آرزوی آن است که کاش توان قائم (علیه السلام) را داشت، و تنها صولت و اقتدار یاران آن حضرت را یاد نمود که هریک از آنان توان چهل مرد، و قلبی سخت تر از پاره های آهن خواهد داشت. آنها اگر از کنار کوه های آهنین عبور کنند آن را از بیخ می کنند، و شمشیرهایشان را تا زمانی که خداوند عزوجل رضایت دهد در نیام نخواهند کرد». (۵۱۳)

مظلومانی که خداوند اذن نبرد به آنان داده:

غیبت نعمانی / ۲۴۱ از امام صادق (علیه السلام): «ایشان درباره ی آیه ی: اُذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَيْنَهُمْ ظُلُمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (۵۱۴) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند، والبته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست، فرمودند: این آیه در مورد قائم (علیه السلام) و یاران اوست». (۵۱۵)

وعده داده شدگان به نصر:

تفسیر قمی ۲ / ۱۴: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» (۵۱۶) اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید به خود [بد نموده اید]، و چون تهدید آخر فرا رسد؛ مقصود قائم (علیه السلام) و یاران اوست». (۵۱۷)

کافی ۸ / ۲۵۵: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۵۱۸) و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او یاری شده است، فرمودند: این، در مورد حسین (علیه السلام) فرود آمد. اگر ولیّ او در ازای [خون] او اهل زمین را بکشد، زیاده روی نکرده است».

آنان کسانی هستند که پس از مظلوم واقع شدن انتقام می گیرند:

تفسیر فرات / ۱۵۰ از امام باقر (علیه السلام): «ایشان درباره ی این آیه: وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» (۵۱۹) کسانی که پس از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام می گیرند، فرمودند: قائم و یارانش.

خداوند می فرماید: فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ، راه [سرزندی] بر آنان نیست؛ زمانی که قائم قیام کند و از بنی امیه، تکذیب کنندگان و نواصب انتقام بگیرد، و این همان فرموده ی خداست: إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، [راه] ملامت تنها بر کسانی است که به مردم ستم و به ناحق در روی زمین سرکشی می کنند». (۵۲۰)

تیزبینان:

مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۲۸۴: «امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد آیه ی: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» (۵۲۱) به یقین، در این [کیفر قوم لوط] برای تیزبینان

عبرت‌هاست. و [آثار] آن [شهر هنوز] بر سر راهی برجاست، فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تیزبین بود، امامان از نسل من تا روز قیامت نیز تیزبینانند. وَإِنَّهَا لِبَسَبِيلٍ مُّقِيمٍ؛ این راه وصی بعد از پیامبر است».

ارشاد / ۳۶۵ از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: «هنگامی که قائم آل محمد (علیهم السلام) قیام کند، مانند داود (علیه السلام) وبدون شاهد طلبیدن میان مردم حکم خواهد کرد، بدان صورت که خداوند متعال به او الهام کرده و او به علم خود حکم می‌نماید و هر قومی را از آنچه مخفی داشته اند آگاه خواهد ساخت. او دوست را از دشمن با تیزبینی می‌شناسد، خدای سبحان می‌فرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. وَإِنَّهَا لِبَسَبِيلٍ مُّقِيمٍ». (۵۲۲) کمال الدین ۲ / ۶۷۱ از امام صادق (علیه السلام): «چون قائم قیام نماید هریک از بندگان خدا را که در مقابل او بایستد خواهد شناخت که صالح است یا بدکار، زیرا در او نشانه‌ای برای هوشیاران است که در راهی برجاست».

منتخب الانوار / ۱۹۵ از امام باقر (علیه السلام): «گویا قائم (علیه السلام) و یارانش را در نجف می‌بینم که گویا بر روی سرهایشان پرنده نشسته است، توشه هایشان به پایان رسیده، لباس هایشان مندرس شده و کمان هایشان را بر شانه‌ها انداخته‌اند، و سجده بر پیشانی‌شان اثر گذارده است. آنان شیران روز و راهبان شب هستند. قلب هایشان گویا پاره‌های آهن است. هر مرد از آنان نیروی چهل مرد را خواهد داشت و امامشان تیزبینی به آنان عطا خواهد کرد. آنان تنها کافران و منافقان را می‌کشند، زیرا خداوند در کتابش آنان را چنین وصف فرموده است: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ».

بصائر الدرجات / ۳۵۶ از معاویه ذُهنی: «امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این آیه: يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، (۵۲۳) تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند، فرمودند: ای معاویه! اینان [سنیان] در مورد این آیه چه می‌گویند؟ گفتم: می‌پندارند خداوند روز قیامت تبهکاران را از سیمایشان می‌شناسد، و فرمان می‌دهد آنان را از پیشانی و پایشان بگیرند و در آتش بیافکنند.

امام (علیه السلام) فرمودند: چگونه می‌شود که جبار تبارک و تعالی محتاج شناخت خلقی باشد

که آنان را ایجاد کرده است؟ من عرض کردم: فدایت شوم، پس مقصود چیست؟ فرمودند: هنگامی که قائم ما قیام کند خداوند به او سیما خواهد داد، پس فرمان می دهد تا کافر را از پیشانی و پا بگیرند و آنگاه با شمشیر به سختی بر او کوفته می شود».

ابدال شام ونجیبان مصر و عراق در میان آنان:

امالی شیخ مفید / ۳۰ از محمد بن سوید اشعری نقل می کند: «من وفطر بن خلیفه نزد امام صادق (علیه السلام) رفتیم و ایشان برای ما خرما آوردند و از آن خوردیم، خود نیز دانه هایی تناول کردند، آنگاه به فطر فرمودند: حدیثی را که از ابو طفیل در مورد ابدال برایم نقل نمودی بازگو.

فطر گفت: از ابو طفیل شنیدم که گفت: از امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیدم: ابدال از اهالی شام، ونجیبان از اهالی کوفه اند و خداوند آنان را در بدترین روزی که در انتظار دشمنان ماست گرد می آورد.

پس امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: خدا شما را رحمت کند، بلا تنها از آغاز می شود، آنگاه به سراغ شما می آید، و آرامش نیز چنین است، خدا رحمت کند کسی را که ما را نزد مردم محبوب کند و کراحت آنان را برای ما جلب ننماید».

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۴ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر بین رکن و مقام با قائم بیعت می کنند؛ نجیبان که اهل مصرند، ابدال که اهل شام هستند و اخیار که اهل عراقند در میان آنها هستند. پس ایشان آن مقدار که خداوند بخواهد خواهد ماند» (۵۲۴).

تهذیب ابن عساکر ۱ / ۶۲ از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کنند: «قبة الاسلام در کوفه است، [محل] هجرت مدینه، نجیبان در مصرند، و ابدال که اندک هستند در شام». تهذیب تاریخ دمشق ۱ / ۶۳ می نویسد: «ابدال از شام، نجیبان از مصر و اخیار از اهالی عراق هستند. ابو طفیل گوید: حضرت امیر (علیه السلام) خطبه خواندند و از خوارج سخن به میان آوردند، مردی برخاست و اهل شام را لعنت کرد، ایشان فرمود: وای بر تو نفرین عمومی نکن، اگر لعن می کنی فلانی و پیروانش را لعنت کن، زیرا ابدال و نجیبان اهل شام هستند».

درباره ی حضور برخی زنان در میان یاران ایشان دو روایت داریم، یکی در دلائل الامامة ۲۵۹/ از مفضل بن عمر: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که سیزده زن همراه قائم (علیه السلام) خواهند بود، گفتم: کارشان چیست؟ فرمودند: مجروحان را مداوا و به بیماران رسیدگی می کنند، همان گونه که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند. عرض کردم: آنان را نام برید، فرمودند: قنواء بنت رشید، ام ایمن، حبابه ی والیه، سمیه مادر عمار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه، صبانہ ی ماشطه وام خالد جهنیه». (۵۲۵)

این روایت نه زن را یاد می کند که زنده می شوند و از قبرها بیرون می آیند تا به مداوای مجروحان پردازند، البته در آن نیامده که اینان وزیران امام مهدی (علیه السلام) هستند. تفسیر عیاشی ۱/ ۶۵ از جابر جعفری از امام باقر (علیه السلام) روایتی مفصل و با اهمیت می آورد و در آن تصریح شده که پنجاه زن از خواص یاران آن حضرت هستند، این حدیث سخن از حرکت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از مدینه تا به مکه، آغاز ظهور مقدّس، سخنرانی در مسجد الحرام و حرکت به مدینه و شام و عراق را در خود گنجانده است: «ای جابر! در خانه ات بنشین و هیچ تحرّکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه هایی که برای می گویم در طول یک سال ببینی، و بنگری منادی در دمشق ندا می کند، زمین در یکی از مناطق آن فرو می رود و قطعه ای از مسجد آن سقوط می کند. هنگامی که دیدی ترکان از آن عبور کردند و در جزیره فرود آمدند، رومیان آمدند و در رمله وارد شدند، آن سال، سال اختلاف در تمامی سرزمین های اعراب است. اهل شام در آن زمان اختلاف می کنند و به سه پرچم [وگروه] تقسیم می شوند؛ اصبه (۵۲۶)، ابقع (۵۲۷) و سفیانی.

مُضر همراه بنی ذنب الحمار خواهند بود، و [بنی] کلب که دایی های سفیانی هستند با او. او و همراهانش بر بنی ذنب الحمار غالب شده آنان را به طوری که سابقه نداشته خواهند کشت. مردی از بنی ذنب الحمار به دمشق می آید و خود و همراهانش به طوری بی سابقه به قتل

خواهند رسید. این آیه ایست که خداوند می فرماید: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ، (۵۲۸) گروه ها با هم اختلاف کردند، پس وای بر کافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ.

سفیانی و همراهانش می آیند و تنها مقصودشان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و شیعیان آنهاست. او لشکری به کوفه می فرستد و مردمانی از شیعیان آل محمد را می کشد و به دار می آویزد. پرچمی از خراسان رو می کند و بر ساحل دجله فرود می آید. مردی ضعیف از موالی با پیروانش خروج می کند و در پشت کوفه به هلاکت می رسند. سفیانی لشکری را به مدینه گسیل می دارد و آنان مردی را در آنجا می کشند، و مهدی و منصور از آنجا می گریزند. آنها کوچک و بزرگ خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را می گیرند و اسیر می کنند. لشکر به دنبال آن دو [مهدی و منصور، از مدینه] بیرون می رود، و مهدی به مانند موسی هراسان و نگران می رود تا آنکه وارد مکه می شود.

لشکر سفیانی می آیند تا به بیداء می رسند، آنها که لشکر هملات هستند در زمین فرو می روند و تنها خبر رسان آنها جان سالم به در می برد.

قائم بین رکن و مقام می ایستد، نماز می گزارد و بر می گردد - در حالی که وزیرش به همراه اوست - و می فرماید: ای مردم! ما بر [مقابله با] کسانی که به ما ستم نمودند و حق ما را ربودند از خداوند یاری می طلبیم.

هرکسی که درباره ی خدا با ما گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با ما بحث کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

هر آنکه در مورد نوح با ما به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم.

هر کسی درباره ی ابراهیم با ما به گفتگو پردازد، [بداند که] من نزدیکترین فرد به ابراهیم

هستم.

هرکه در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با ما بحث نماید، [بداند که] من

نزدیکترین کس به ایشانم.

هر آن کس که درباره ی پیامبران با ما به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به آنها

هستم.

و هرکسی درباره ی کتاب خدا با ما گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم.

ما و هر مسلمانی که امروز هست گواهی می دهیم که بر ما ستم و تعدّی شد و طرد شدیم، از دیار، اموال و خانواده هایمان بیرون رانده و مقهور شدیم، بدانید ما امروز از خداوند و هر مسلمانی یاری می طلبیم.

به خدا قسم سیصد و بیش از ده مرد که پنجاه زن در میان آنها بودند (۵۲۹) حاضر می شوند. آنان به مانند پاره های ابر پاییزی یکی پس از دیگری و بدون قرار قبلی در مکه حضور یافته گرد می آیند، و این همان آیه است که خداوند فرموده: **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُاتِيَكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**.

آنگاه مردی از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید: از اینجا بیرون رو که این شهری است که مردمش ستمکارند. سپس آن حضرت و سیصد و بیش از ده تنی که بین رکن و مقام با ایشان بیعت کرده بودند، از مکه خارج می شوند.

ایشان پیمان، پرچم و سلاح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه دارد و وزیرشان نیز با ایشان است. منادی در مکه به نام او - که نام پیامبری است - و فرمان آسمانی او ندا می کند چنان که همه ی اهل زمین می شنوند. هر شبهه ای که برایتان پیش آید، نسبت به پیمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و پرچم و سلاح ایشان و انسان پاکی که از نسل حسین (علیه السلام) است دچار شبهه نخواهید شد.

اگر در این هم شبهه برایتان پیش آید، ندای آسمانی به نام او و فرمان [آسمانی] او برایتان مشتبه نخواهد بود.

از کسانی که از میان خاندان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خروج می کنند بپرهیز، چرا که آل محمد و علی (علیهما السلام) پرچمی دارند و دیگران پرچم هایی، پس در خانه بنشین و به دنبال هیچ مردی از آنان به راه نیفت، تا زمانی که مردی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) را ببینی که پیمان، پرچم و سلاح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه دارد، زیرا پیمان

آن حضرت [بعد از امام حسین (علیه السلام)] به حضرت علی بن الحسین رسید، سپس به حضرت محمد بن علی و خداوند آنچه را که بخواهد انجام می دهد، پس تا همیشه ملازم ایشان باش، و از کسانی که برایت گفتم دوری گزین.

هنگامی که یکی از آنان [خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)] که سیصد و بیش از ده مرد به همراه دارد و پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با اوست، آهنگ مدینه و از بیداء عبور کند و بگوید: اینجا مکان گروهی است که در زمین فرو رفتند، و این همان آیه است که خداوند می فرماید: أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، (۵۳۰) آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید. یا در حال رفت و آمدشان آنان را بگیرد، و کاری از دست آنان برنیاید؟

او چون وارد مدینه شود محمد بن شجرى را به شیوه ی یوسف اخراج کند. آنگاه به کوفه می آید و مدتی طولانی که خدا می خواهد در آن درنگ می کند تا بر آن غالب آید. سپس به همراه یارانش به عذراء (۵۳۱) می آید و این در حالی است که مردم بسیاری به او پیوسته اند. سفیانی در آن زمان در رمله به سر می برد. دو لشکر در روز ابدال با یکدیگر برخورد می کنند. مردمی از شیعیان آل محمد که با سفیانی بوده اند [از لشکر او] بیرون می آیند، و گروهی از پیروان سفیانی که با خاندان پیامبر بودند به سفیانی ملحق می گردند، و هرکسی به پرچم خود می پیوندد. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: آن روز سفیانی و یارانش کشته می شوند به طوری که حتی خبر رسانی از آنها باقی نمی ماند (۵۳۲)، و زیانکار کسی است که از غنیمت [بنی] کلب بهره ای نبرد.

آنگاه به کوفه می آید و در آن منزل می گزیند. تمام برده های مسلمان را خریداری و آزاد می کند، دین تمام بدهکاران را ادا می نماید، حق همه ی حق داران را می ستاند، هیچ عبدی را نمی کشد مگر آنکه قیمت آن را به عنوان دیه به صاحبان آن می پردازد، و کسی کشته نمی شود مگر آنکه دینش را ادا می کند و خانواده اش را در عطایا [به دیگران] ملحق می کند، و تا

آنجا پیش می رود که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ستم و جور و عدوان آکنده شده است.

او و خانواده اش در رحبه [ی کوفه] که منزل نوح (علیه السلام) بوده و مکانی پاک است سکنی می گزینند، مردان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تنها در مناطقی پاک ساکن می شوند و یا به شهادت می رسند، اینان جانشینانی پاکند». (۵۳۳)

این حدیث شریف از تفاسیلی مهم از اختلاف در سرزمین های عربی، نزاع اصهب، ابقع و سفیانی بر سر سلطه در دمشق، سیطره ی سفیانی بر سوریه، ارسال لشکر به عراق و حجاز، ظهور و حرکت امام مهدی (علیه السلام) از مکه به عراق و درگیری ایشان در دمشق حکایت می کند. علاوه بر آنکه تصریح دارد که پنجاه زن در میان وزرای آن حضرت حضور دارند.

بنی ذنب الحمار و مضر یاران سفیانی اند، ولی دچار اختلاف می شوند. اینان کنایه از قریش و هم پیمانان آنها از قبائل مضر هستند، همان کسانی که از اهل بیت (علیهم السلام) منحرفند. تنها ایرادی که به این حدیث تصوّر می شود آن است که سند آن در تفسیر عیاشی مرسل است، لیکن پاسخ می دهیم که این ضعف به وسیله ی طرق دیگر روایت - از جمله غیبت نعمانی / ۲۷۹- که برخی هم صحیح است جبران می شود.

و اما اینکه در روایت نعمانی سخن از پنجاه زن به میان نیامده است را با تعویض سند و اطمینان به صدور می توان حل کرد.

در اینجا سؤالی مطرح می شود: آیا زن می تواند حاکم شود؟ جواب آن است که عموم فقهای مذاهب فتوی به عدم جواز آن می دهند و به نصوص شرعی استدلال می کنند، وعلّتی که برای آن ذکر می کنند آن است که زن زود تحت تأثیر قرار می گیرد و منصب قضاوت و وزارت نیازمند توانی بالاتر است.

لیکن با این فتاوی نمی توان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را که از سوی پروردگار راهنمایی می شود الزام نمود.

حضور زنان با ایمان در میان وزرای آن حضرت می فهماند که زن نیز توانایی آن را دارد که از یاران خاص ایشان باشد و در زمان ایشان حکمران شود.

و این امری است که هیچ زنی در تاریخ مجتمعات و نظام های حکومتی بدان دست نیافته است، لذا این حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که ستم بر زنان را پایان می دهد و گوهر انسانیّت وی را آشکار می سازد.

آنان در مسجد الحرام تجمع می کنند:

غیبت نعمانی / ۳۱۳ و ۳۱۴ از ابان بن تغلب: «در مسجد مکه همراه امام صادق (علیه السلام) بودم و ایشان دست مرا گرفته بودند، پس فرمودند: ای ابان! خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجد حاضر خواهد نمود که اهل مکه می دانند هنوز پدران واجدادشان به وجود نیامده اند. (۵۳۴) آنها شمشیرهایی دارند که بر هریک نام شخص، پدر و اوصاف و نسبش نوشته شده است. آنگاه منادی را فرمان می دهد و ندا می کند: این مهدی است که به مانند داود و سلیمان حکم می کند و شاهی نمی طلبد».

همان / ۳۱۶ از علی بن ابی حمزه از امام صادق (علیه السلام): «جوانان شیعه بر پشت بام هایشان خفته اند که یکباره و در یک شب بدون وعده ی قبلی نزد صاحب خود می آیند و صبح در مکه خواهند بود».

بصائر الدرجات / ۳۱۱ از ابان بن تغلب: «امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: از این مسجدتان - یعنی مکه - سیصد و سیزده تن خواهند آمد که اهل مکه می دانند پدران واجدادشان آنها را به دنیا نیاورده اند. آنان شمشیرهایی دارند که بر هریک کلمه ای نوشته شده که هزار کلمه [دیگر] را آشکار می کند.

باد فرستاده می شود و در تمام سرزمین ها ندا می کند: این مهدی است، این مهدی است، به مانند آل داود حکم می کند و شاهد نمی طلبد».

همان / ۲۴۴ از آن حضرت روایت می کند: «هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام نماید، شمشیرهای جنگ فرود می آید و بر روی هریک نام شخص و پدرش نگاشته شده است».

نگارنده: فرود آمدن شمشیر ممکن است کنایه ای رمزی برای یاران امام (علیه السلام) و به معنای توان و اذن الهی برای نبرد باشد، همان گونه که ممکن است حقیقتاً ابزاری جنگی باشد.

بین رکن و مقام با آن حضرت بیعت می کنند:

تفسیر عیاشی ۲ / ۵۶ از عبد الاعلیٰ حلبی از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند:

«صاحب این امر در برخی از این نواحی - وبه ناحیه ی ذی طوی [که از نواحی مکه است] اشاره کردند - غائب خواهد شد. دو شب پیش از خروج، خادمی که در حضور ایشان است بعضی از یاران آن حضرت را ملاقات می‌کند و می‌گوید: شما در اینجا چند نفرید؟ آنان گویند: نزدیک به چهل نفر، او می‌گوید: اگر صاحبان را ببینید چه می‌کنید؟ می‌گویند: به خدا قسم اگر کوه ها ما را پناه دهند او را با خود پناه خواهیم داد.

شب بعد هم می‌آید و می‌گوید: ده تن از بزرگسالان و خوبان تن را نشان دهید، آنان نشان می‌دهند و او آنان را نزد صاحبشان می‌برد. ایشان هم شب بعد را موعد قرار می‌دهد.

در این هنگام امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند گویا او را می‌بینم که به حجر تکیه داده و خدا را به حق خود سوگند می‌دهد، وبعد می‌گوید: ای مردم! هرکسی که درباره ی خدا با من گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با من بحث کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

ای مردم! هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم.

ای مردم! هر کسی درباره ی ابراهیم با من به گفتگو پردازد، [بداند که] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

ای مردم! هرکه در مورد موسی با من احتجاج کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به اویم.

ای مردم! هر آنکه درباره ی عیسی با من گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین شخص به عیسیام.

ای مردم! هرکه در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با من بحث نماید، [بداند که] من نزدیکترین کس به ایشانم.

ای مردم! هرکسی درباره ی کتاب خدا با من گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم. آنگاه به مقام می‌رود و دو رکعت نماز گزارده خداوند را به حق خود سوگند می‌دهد.

به خدا قسم او مضطر در کتاب خداست آنجا که می فرماید: اَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ، (۵۳۵) یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان زمین قرار می دهد؟

جبرئیل در کنار ناودان به صورت پرنده ای سفید، اولین مخلوقی است که با وی بیعت می کند، و [بعد] آن سیصد و بیش از ده مرد بیعت می کنند.

هریک در راه باشد همان وقت می رسد، و هرکسی که در راه نباشد از بسترش ناپدید می گردد، و به خدا سوگند این همان سخن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است: ناپدید شدگان از بسترهایشان، و همان فرموده ی خداوند است: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً، (۵۳۶) پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می آورد؛ [اینان] سیصد و بیش از ده مرد اصحاب قائم هستند.

و در ادامه فرمودند: به خدا سوگند آنان امت شمرده شده اند که خدا در کتابش فرموده: وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ، (۵۳۷) و اگر عذابشان را تا امتی شمرده شده به تأخیر اندازیم؛ آنان در یک ساعت به مانند پاره های ابر پاییزی گرد هم می آیند.

آن حضرت صبح در مکه مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت می کند و افراد کمی اجابت می کنند. آنگاه خود می رود و کسی را در مکه می گمارد، ولی خبر می رسد که او را کشته اند.

پس خود به آنجا باز می گردد و جنگجویان را می کشد، و نه بیشتر - یعنی کسی را به اسارت نمی گیرد -.

سپس می آید و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یزاری جستن از دشمنان او - بدون آنکه نام کسی را ببرد - فرا می خواند.

به بیداء که می رسد لشکر سفیانی به مقابله می آید. پس خداوند زمین را فرمان می دهد و از زیر قدم هایشان آنها را می گیرد و این همان سخن خداست: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا

مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، (۵۳۸) وای کاش می دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند، وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ، وگفتند: به او ایمان آوردیم؛ مقصود آن است که به قائم آل محمد ایمان آوردند، وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ، و حال آنکه به او کافر شده بودند؛ یعنی به قائم آل محمد، تا آخر سوره.

از آنها تنها دو نفر باقی می ماند که از [قبیله ی] مرادند و وتر و وتر نامیده می شوند. صورتشان به پشت برگشته و به عقب عقب راه می روند و آنچه را که بر سر رفیقانشان آمده است به مردم می گویند.

سپس آن حضرت به مدینه می روند. قریشیان خود را از ایشان مخفی می کنند، و این همان فرموده ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است: به خدا قسم قریش آرزو می کند که ای کاش تمام دارائی خود و هر آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده را می داد و من به اندازه ی زمان کشتن شتری نزد آنها بودم.

آنگاه کاری انجام می دهد که قریشیان می گویند: ما را به نبرد این طاغوت ببرید، به خدا قسم اگر محمدی بود چنین کاری نمی کرد، اگر علوی بود چنین نمی کرد، اگر فاطمی بود این کار را انجام نمی داد. پس خداوند کتف های آنها را در اختیار او قرار می دهد [و او را بر آنها مسلط می گرداند]، و جنگجویان را کشته فرزندان را اسیر خواهد کرد.

سپس می رود و در شقره (۵۳۹) فرود می آید. پس خبر می رسد که عامل آن حضرت را به قتل رسانده اند و ایشان می آید و چنان می کشد که کشتار حرّه در مقابل آن چیزی نیست.

سپس می آید و مردم را به کتاب خدا، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، ولایت حضرت امیر (علیه السلام) و بیزاری جستن از دشمنانش دعوت می کند. چون به ثعلبیه (۵۴۰) می

رسد، مردی از نسل پدرش [از بنی هاشم] که پس از آن حضرت یکی از نیرومندترین ترین

وقوی دلتین مردم است صدا می زند: ای فلان! چه می کنی؟ به خدا که تو مردم را به مانند

چارپایان از خود می رانی! آیا این پیمانی از رسول خداست یا چیز دیگری؟

پس شخصی که بیعت حضرت را از مردم می گیرد می گوید: به خدا سوگند یا ساکت می شوی، یا آنچه را که دیدگانت در آن است می زنم.

قائم (علیه السلام) می فرماید: ای فلان! سکوت اختیار کن، آری به خدا سوگند عهده‌ی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دارم. ای فلان! آن محفظه را بیاور، او هم می آورد و حضرت عهد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را می خواند، آن مرد می گوید: خدا مرا فدایت کند، سرت را بیاور تا بوسه زنم، ایشان هم چنین می کند و او میان دو دیده‌ی امام (علیه السلام) را بوسه می دهد، آنگاه می گوید: بیعت ما را دوباره بگیر، و ایشان چنین می کند.

امام باقر (علیه السلام) در ادامه فرمودند: گویا آنها را می بینم که سیصد و بیش از ده مردند و از نجف کوفه بالا می روند. گویا دل هایشان پاره‌های آهن است. جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ حضرت هستند. رعب یک ماه جلو و یک ماه پشت سر ایشان حرکت می کند. خداوند با پنج هزار فرشته‌ی نشانه‌دار او را یاری می رساند. وقتی که از نجف بالا می رود به یارانش می فرماید: امشب را به عبادت بگذرانید، و آنان شب را سپری می کنند در حالی که برخی در رکوع و برخی در سجده اند و به درگاه خدا تضرع می کنند. چون صبح می شود می فرماید: از راه نخيله برویم. [امام باقر (علیه السلام) در ادامه فرمودند:] و بر کوفه خندقی خواهد بود.

گفتم: خندق؟ فرمودند: آری به خدا. تا آنکه به مسجد ابراهیم (علیه السلام) در نخيله می رسد و دو رکعت نماز در آنجا می گزارد. سپس مرجئه و غیر آنان از لشکریان سفیانی که در کوفه هستند به مصاف ایشان می آیند. ایشان به اصحاب می فرماید: وانمود به فرار کنید، و بعد می فرماید: بر ایشان حمله برید.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند هیچ خبر رسانی از آنها از خندق عبور نمی کند.

سپس حضرت وارد کوفه می شود و هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آنکه آنجا خواهد بود و یا اشتیاق آنجا را خواهد داشت، و این همان سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

در ادامه به اصحاب می فرماید: به سوی این طغیان پیشه [سفیانی] بروید، و او را به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت می کند، او هم تسلیم می شود و بیعت می

کند. [بنی] کلب که دایی های او هستند به او می گویند: ای فلان! چه کردی؟ به خدا قسم ما هرگز با تو بر این امر بیعت نمی کنیم، سفیانی می گوید: چه کنم؟ می گویند: بیعت را پس بگیر، او هم چنین می کند، قائم (علیه السلام) به او می فرماید: مراقب باش که من حجت را بر تو تمام نمودم و با تو خواهم جنگید. صبح که می شود با آنها می جنگد، و خداوند کتف های آنان را در اختیار او قرار می دهد. او سفیانی را اسیر می کند و می برد و با دست خود ذبح می کند.

سپس لشکری اسب سوار را به روم اعزام می کند تا ما بقی بنی امیه را حاضر کنند. آنها به روم که می رسند می گویند: اهل ملت و دین ما را به ما بسپارید، ولی آنان ابا می کنند و می گویند: به خدا چنین نخواهیم کرد. آن گروه می گویند: به خدا اگر امام فرمان دهد با شما نبرد خواهیم نمود. پس رومیان نزد حاکمشان رفته جریان را می گویند. او می گوید: بروید و آنها را در اختیار اینان قرار دهید که قدرت عظیمی دارند، و این سخن خداست: فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ، (۵۴۱) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و سرباهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید، حضرت فرمودند: مقصود گنج هایی است که ذخیره می کردید.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ، گفتند: ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده ی بی جان گردانیدیم؛ [یعنی حتی] خبر رسانی هم از آنان باقی نمی ماند. آنگاه به کوفه می آید و سیصد و بیش از ده مرد را به تمام سرزمین ها می فرستد. میان کتف و سینه های آنها را دست می کشد [و آنان را مورد عنایت خود قرار خواهد داد]، پس در دادگری به عجز نمی افتند، و زمینی نخواهد ماند مگر آنکه در آن شهادت به یگانگی و بی شریک بودن خداوند و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) می دهند، و این فرموده ی خداست: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، (۵۴۲) هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده

می شوند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جزیه می پذیرفت، ولی صاحب این امر قبول نمی کند و این سخن خداست: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ، (۵۴۳) و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد.

امام باقر (علیه السلام) در ادامه فرمودند: به خدا می جنگند تا آنکه به یگانگی خداوند اقرار کنند و ذره ای شرک نورزند.

پیرزنی ضعیف از مشرق به مقصد مغرب می رود واحدی او را نهی نمی کند. خدا بذر را از زمین بیرون می آورد و از آسمان باران فرو می فرستد. مردم خراج خود را بر روی گردن هایشان [نهاده و] نزد آن حضرت می آورند، و خداوند بر شیعیان ما گشایش می دهد، و اگر سعادت می که آنان را در می یابد نبود، به ستم می پرداختند.

در حالی که صاحب این امر برخی از احکام را صادر کرده و برخی از سنت ها را بیان نموده، گروهی از مسجد به قصد شورش بر ایشان خارج می شوند، ایشان به اصحابش می فرماید: بروید که در محله ی خرما فروشان به آنها می رسید. پس آنان را اسیر کرده نزد امام می آورند و به فرمان آن حضرت آنها را ذبح می کنند. این ها آخرین کسانی هستند که بر قائم آل محمد (علیهم السلام) خروج می کنند». (۵۴۴)

امام (علیه السلام) در روز حجّ اکبر، عالمیان را به امامت خویش دعوت می کند:

تفسیر عیاشی ۲ / ۷۶ از جابر نقل می کند: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، (۵۴۵) و اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حجّ اکبر، فرمودند: [مقصود] خروج قائم است، و اعلام، دعوت مردم به خویش است».

تأویل الآیات ۲ / ۴۷۸ از ابو خالد کابلی از آن حضرت روایت می کند: «قائم خروج می کند و می رود تا آنکه به [منطقه ی] مَرّ می رسد. به ایشان خبر می دهند که کارگزارشان به قتل رسیده است. ایشان هم می آید و تنها پیکار جویان را به هلاکت می رساند. آنگاه می آید و مردم را دعوت می کند تا آنکه به بیداء می رسد. در این هنگام دو لشکر از سوی سفیانی به

مصاف حضرت می آید، و خداوند (عز وجل) زمین را فرمان می دهد تا گام های آنان را بگیرد و این همان فرمایش اوست: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ، وای کاش می دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند. وگفتند: به او ایمان آوردیم؛ یعنی به قیام قائم، وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ، و بیشتر بدان کافر شده بودند؛ مقصود آن است که به قیام قائم (علیه السلام) کافر شده بودند. وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ. وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ، (۵۴۶) و از جایی دور، نادیده تهمت می زدند. و میان آنان و میان آنچه [به آرزو] می خواستند حایلی قرار می گیرد همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین شد، زیرا آنها [نیز] در تردیدی سخت بودند».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یارانش را بر سراسر عالم حکومت می دهد:

دلائل الامامة / ۲۴۹ از ابان بن تغلب از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «چون قائم ما قیام کند در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می فرستد و می فرماید: پیمان تو در کف دست توست، به آنچه [در آن] می بینی عمل نما».

غیبت نعمانی / ۳۱۹ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که قائم قیام کند در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می فرستد و می فرماید: پیمان تو در کف دست توست، پس اگر مطلبی برایت پیش آمد که برایت مفهوم نبود و حکم آن را نمی دانستی، بدان نظر کن و به آنچه در آن است عمل نما».

ایشان لشکری را به قسطنطنیه اعزام می کند و چون به خلیج می رسند چیزی بر قدم هایشان می نویسند و بر آب راه می روند. رومیان وقتی که آنها را می بینند می گویند: اینان که اصحاب او هستند بر روی آب راه می روند، پس خود او چگونه است؟ لذا درهای شهر را بر روی آنها می گشایند و آنان هر آنچه بخواهند انجام دهند».

نگارنده: اگر این حدیث صحیح باشد مقصود از قسطنطنیه در آن، یکی از شهرهای اروپاست و این واقعه پس از نزول مسیح (علیه السلام) رخ می دهد.

۳. یارانی که از مکه همراه خود می آورد:

تعداد آنان ده هزار نفر و در برخی روایات پانزده هزار نفر:

کمال الدین ۲ / ۶۵۴ از ابوبصیر روایت می کند: «شخصی کوفی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چند نفر به همراه قائم (علیه السلام) خارج می شوند - زیرا مردم می گویند: آنها به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده مردند -؟ حضرت فرمودند: او خروج نمی کند مگر در میان نیرومندان، و نیرومندان کمتر از ده هزار تن نخواهند بود».

تفسیر عیاشی ۱ / ۱۳۴ از حماد بن عثمان از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «قائم در کمتر از فئه خروج نمی کند و فئه کمتر از ده هزار نفر نیست».

خصال ۴۲۴ / از آن حضرت روایت می کند: «قائم (علیه السلام) در میان چهل و پنج تن از نه قبیله می آید: از یک قبیله یک مرد، از یک قبیله دو تن، از قبیله ای سه نفر، از قبیله ای چهار تن، از یک قبیله پنج نفر، از قبیله ای شش تن، از قبیله ای هفت نفر، از یک قبیله هشت تن و از قبیله ای نه تن تا تعداد تکمیل شود».

کافی ۵ / ۳۵۲ از ابو ربیع شامی می آورد که حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود: «از سیاه بوستان احدی را نخر، اگر چاره ای جز خریدن [از آنان] نداری از نویبان خریداری کن، زیرا آنها از کسانی هستند که خداوند عزیز و جلیل می فرماید: وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِنْثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، (۵۴۷) و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، از ایشان پیمان گرفتیم، و [لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند. بدان که آنان آن بخش [به فراموشی سپرده شده] را به یاد خواهند آورد، و گروهی از ایشان با قائم (علیه السلام) خروج خواهند کرد».

نگارنده: ممکن است علت نهی امام (علیه السلام) از خرید بردگان سیاه بابت آن باشد که بعدها آزاد می شوند. نوبه نیز منطقه ای است نزدیک سودان و در کنار نیل.

حرکت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از عراق:

بصائر الدرجات ۱۸۸ / از امام صادق از امام باقر (علیهما السلام) روایت می کند: «زمانی که قائم در مکه قیام و اراده ی عراق کند، منادی ایشان ندا می کند: بدانید که هیچ یک از شما غذا و نوشیدنی بر ندارد. او سنگ موسی بن عمران را که بار شتری است برمی دارد، و در هیچ

منزلی فرود نمی آید مگر آنکه چشمه ای از آن بجوشد. پس هرکسی گرسنه باشد سیر وهرکه تشنه باشد سیراب گردد، این توشه ی آنان است تا آنکه وارد نجف در پشت کوفه شوند». (۵۴۸)

الخرائج والجرائح ۲ / ۶۹۰ این مضمون را با اندکی تفاوت نقل می کند: «... سنگ موسی بن عمران را که از آن دوازده چشمه جوشیدن گرفت با خود برمی دارد. در هیچ منزلی فرود نمی آید مگر آنکه آن را قرار می دهد وچشمه ها از آن جوشیدن می گیرد. آب و شیر دائماً از آن می جوشد. هرکس گرسنه باشد سیر وهرکه تشنه باشد سیراب گردد».

نگارنده: ظاهراً امام (علیه السلام) از میان یارانش کسی را به عنوان فرمانده به همراه نیروها به عراق اعزام می کند، و خود برنامه ی دیگری دارد و به صورت هوایی با هفت گنبد نورانی که معلوم نیست در کدام حضور دارد وارد عراق می گردد.

تفسیر عیاشی ۱ / ۱۰۳ از جابر روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ی: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ، (۵۴۹) مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان، در سایبان هایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار یکسره شود؟ فرمودند: او [قائم] در میان هفت گنبد از نور که معلوم نیست در کدام است در پشت کوفه [نجف] فرود می آید.

در روایتی دیگر فرمودند: هنگامی که در پشت کوفه بر [منطقه ی] فاروق فرود می آید در گنبدهایی از نور قرار دارد».

نگارنده: این احادیث علاوه بر آنکه معجزه ای از معجزات امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بیان می کند، از اوضاع امنیتی آن منطقه که موجب می شود ایشان با این احتیاط وارد عراق شوند نیز حکایت دارد و می رساند اوضاع عالم بر ضدّ ایشان است و هنوز عراق هم به طور کامل پاک و آرام نشده است.

مطلب دیگری که این روایات بر آن دلالت دارند آن است که ایشان در نجف فرود می آیند و لشکری که از مدینه آمده به ایشان ملحق می شود.

اما در مورد حدیثی که می گوید امام (علیه السلام) هنگامی که متوجّه عراق می شوند در شقره

وبعد در ثعلبیه - که دو منطقه میان حجاز و عراق هستند - فرود می آیند، رجحان با آن است که مقصود لشکر ایشان باشد و نه شخص ایشان، یا آنکه پیش از وصول ایشان به عراق باشد.

جریان سنت خدا در یاران طالوت، در یاران امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

غیت نعمانی / ۳۱۶ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام): «یاران طالوت به وسیله ی نهری - که خداوند متعال فرموده: قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ، (۵۵۰) گفت: خداوند شما را به وسیله ی رودخانه ای خواهد آزمود - آزمایش شدند، واصحاب قائم (علیه السلام) نیز همان سان آزموده خواهند شد». (۵۵۱)

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یاران را می آزماید:

کافی ۸ / ۱۶۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «گویا قائم (علیه السلام) را می بینم که بر فراز منبر کوفه ردایی در بر دارد و از داخل آن نوشته ای را که با مهری طلایی مهر شده بیرون آورده می گشاید و آن را بر مردم می خواند، آنان هم به مانند گوسفند از گرد آن حضرت پراکنده می شوند، و تنها نقیبان می مانند.

سپس سخنی می گوید که آنها [هم پراکنده می شوند ولی] به هیچ پناهگاهی دست نمی یابند تا آنکه نزد خود امام باز گردند. من از سخن ایشان آگاهم».

کمال الدین ۲ / ۶۷۲ از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت می نماید: «گویا قائم را می بینم که بر منبر کوفه قرار دارد و بر گرد ایشان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر - که پرچمداران و حاکمان خدا بر خلق او در زمین هستند - حضور دارند. ایشان نوشته ای از ردای خود بیرون می آورند که با مهری طلایی مهر شده و پیمانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است. پس مردم به مانند چارپایان گنگ از گرد ایشان پراکنده می شوند، و فقط وزیر و یازده نقیب باقی می مانند همان گونه که با موسی بن عمران (علیه السلام) باقی ماندند. آنان در زمین می گردند ولی جای دیگری را نمی یابند و لذا نزد آن حضرت باز می گردند. به خدا سوگند که من آن سخنی را که به آنها می گوید و آنها آن را انکار می کنند می دانم».

بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۹ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام): «قائم (علیه السلام) احکامی صادر می کند که برخی یاران - که در حضور آن حضرت شمشیر زده اند - آن را نادرست می

شمارند، و حکم ایشان همان حکم آدم (علیه السلام) است. پس آنها را جلو آورده گردن می زند.

آنگاه دوباره وبه حکم داود (علیه السلام) حکم می کند و گروهی دیگر - که در حضور ایشان شمشیر زده اند - منکر می شوند. آنان را نیز جلو آورده گردن می زند. سپس برای بار سوم وبه حکم ابراهیم (علیه السلام) حکم کرده وبا انکار گروهی دیگر - که در حضورش شمشیر زده اند - مواجه می شود. آنان را نیز جلو آورده گردن می زند. آنگاه برای چهارمین بار وبه حکم حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) حکم می کند، و هیچ کسی آن را نادرست نمی شمارد».

نگارنده: اگر این روایت صحیح باشد، این امر برای آزمودن میزان یقین و فرمانبرداری یاران است تا بدین وسیله کسی که ایشان را مهدی و رهنمون شده ی از جانب پروردگار می داند و معتقد است ایشان چونان جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از روی هوی سخن نمی گوید، شناخته شود. این رخداد در عراق و در مرحله ی دوم یا سوم حرکت امام (علیه السلام) در آنجا خواهد بود.

معنای اینکه ایشان به مانند داود حکم می کند آن است که بر اساس حقیقت - و واقعی که داود (علیه السلام) از خداوند خواست تا به او بنمایاند و خدا هم نمونه ای از آن را به او نشان داد ولی فرمان داد بنابر همان ظاهر حکم کند، هم چنان که پیامبر ما (صلی الله علیه وآله وسلم) را فرمان داد بر اساس شاهد و قسم قضاوت کند - حکم می نماید. امام مهدی (علیه السلام) به فرمان و راهنمایی الهی بر طبق واقع حکم می کنند ولی برخی یاران یارای پذیرش آن را ندارند. لذا این برخورد با یاران برای آماده سازی مردم بر پذیرش حکم و قضاوت ایشان بر حسب واقع است.

۴. یارانی که از قبرها زنده می شوند و برمی خیزند:

برخی مؤمنان در قبر از ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آگاه خواهند شد:

دلائل الامامة / ۲۵۷ از سیف بن عمیره از امام باقر (علیه السلام): «چون قائم قیام کند، مؤمن در قبرش [از ظهور] آگاه می شود، پس به او گفته می شود: صاحب [وامام] تو قیام نمود،

اگر دوست می داری به او پیوندی چنین کن، و اگر می خواهی در کرامت خدا بمانی بمان». غیبت شیخ طوسی / ۲۷۶ از مفضل بن عمر نقل می کند: «از قائم (علیه السلام) و شیعیانی که در انتظار ایشان مردند سخن رانندیم که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: چون ایشان قیام کند در قبر مؤمن سراغ وی می آیند و می گویند: ای فلان! صاحب تو ظهور کرد، اگر خواستی بدو ملحق شوی چنین کن، و اگر می خواهی در کرامت پروردگارت بمانی بمان».

دلائل الامامة / ۲۴۸ از مفضل بن عمر نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: «ای مفضل! تو و چهل و چهار مرد [دیگر] در کنار قائم زنده خواهید شد. تو در طرف راست او امر و نهی می کنی و مردمان در آن زمان از امروز نسبت به تو فرمانبردارترند».

رجال کشی / ۴۰۲ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) به داود رقی که پشت کرده بود و می رفت نگریسته فرمودند: هرکسی از دیدن مردی از یاران قائم (علیه السلام) مسرور می شود، او را نگاه کند.

و یک بار هم فرمودند: او را بین خود به مانند مقداد (رحمه الله) به حساب آورید». (۵۵۲) همان / ۲۱۷ از امام باقر (علیه السلام): «گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامه ای سیاه بر سر دارد، موهایش بین دو شانه اش ریخته و در حضور قائم ما اهل بیت در میان چهار هزار تن که هجوم می برند و تکبیر می گویند، از پایین کوه بالا می رود». مختصر بصائر الدرجات / ۲۵ از عبد الله بن بکیر از حضرت صادق (علیه السلام): «گویا حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می بینم که بین صفا و مروه مردم را با شمشیرهایشان می زنند».

بیست و هفت نفری که برای یاری امام مهدی (علیه السلام) به دنیا باز می گردند:

تفسیر عیاشی ۲ / ۳۲ از امام صادق (علیه السلام): «هنگامی که قائم آل محمد قیام کند از پشت کعبه بیست و هفت مرد - پانزده تن از قوم موسی که به حق حکم و داوری می کردند، هفت تن اصحاب کهف، یوشع وصی موسی، مؤمن آل فرعون، سلمان فارسی، ابو دجانة ی انصاری و مالک اشتر - را بیرون خواهد آورد».

دلائل الامامة / ۲۴۷ از آن حضرت: «چون قائم از پشت این خانه ظهور کند، خداوند بیست

وهفت مرد را با او خواهد فرستاد؛ چهارده مرد از قوم موسی که خداوند درباره شان فرموده: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، (۵۵۳) و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند، اصحاب کهف هشت [هفت] تن، مقداد، جابر انصاری، مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصی موسی».

ارشاد ۳۶۵/ از ایشان: «به همراه قائم (علیه السلام) از پشت کوفه [کعبه] بیست و هفت مرد - پانزده تن از قوم موسی (علیه السلام) که به حق هدایت و داوری می کردند، هفت تن از اهل کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابو دجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر - خارج می شوند و یاران ایشان و حاکمان خواهند بود».

سلمان فارسی از یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

علاوه بر آنچه گذشت دلایل امامت ۲۳۷/ از سلمان روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمودند: خداوند تعالی هیچ نبی و رسولی را نفرستاد مگر آنکه برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: یا رسول الله! این مطلب را از پیروان تورات و انجیل دانسته ام، فرمودند: آیا می دانی نقیبان دوازده گانه ی من که خداوند آنها را پس از من برای امت برگزیده کیانند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند.

فرمودند: ای سلمان! خدا مرا از برگزیده ی نور خویش آفرید و فراخواند، من هم اطاعت کردم. از نور من علی را خلق کرد و او را فراخواند، او هم اطاعت نمود. از نور او فاطمه را آفرید و فراخواند، او هم اطاعت کرد. از من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و فراخواند، او هم فرمانبرداری کرد، و از من و علی و فاطمه، حسین را آفرید و خواند، او هم اطاعت نمود. آنگاه ما را به پنج نام از نام های خود نامید؛ خداوند محمود است و من محمد، او علی است و این علی، او فاطر است و این فاطمه، او صاحب احسان است و این حسن، و او محسن است و این حسین.

سپس از ما و نور حسین نه امام را آفرید و فراخواند، آنان هم اطاعت کردند، و این پیش از آن بود که آسمانی بنا شده، زمینی گسترده، فرشته و بشری را بیافریند، و ما نوری بودیم که تسبیح خدا می کردیم، و از او شنیده فرمان می بردیم.

عرضه داشتیم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، کسی که اینان را بشناسد چه پاداشی دارد؟ فرمودند: هر که آنان را آن گونه که شایسته ی آنهاست بشناسد، به آنها اقتدا نماید، دوستانشان را دوست بدارد و با دشمنانشان دشمنی کند به خدا قسم که از ماست و هر جا که ما وارد شویم وارد می شود و هر آنجا که سکنی گزینیم وی نیز ساکن می گردد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا بدون شناخت اسامی و نسب های آنان می توان به آنان ایمان آورد؟ فرمودند: نه، گفتم: من به آنها ایمان دارم و تا حسین را شناخته ام.

ایشان فرمودند: سپس سید العابدین علی بن الحسین است، آنگاه پسرش محمد بن علی که شکافنده ی دانش اولین و آخرین از پیامبران و رسولان است، بعد پسر او جعفر بن محمد که زبان راست گفتار خداست، سپس پسرش موسی بن جعفر که خشم خود را بابت صبر در [راه] خدا فرو می برد، آنگاه پسر وی علی بن موسی که به فرمان خدا خشنود است، بعد پسر او محمد بن علی که برای امر خدا برگزیده شده، آنگاه پسرش علی بن محمد که به سوی خدا راهنمایی می نماید، سپس پسر او حسن بن علی که صامت و امین سرّ خداست، و بعد از او هم پسرش محمد بن حسن مهدی که فرمان خدا را به پا می دارد.

در ادامه فرمودند: ای سلمان! تو و کسی که مانند تو باشد و آنکه او را به معرفت حقیقی ولیّ خود قرار دهد، او را درک خواهید نمود.

پس شکر خدا را به جا آوردم و گفتم: آیا تا دوران او زنده خواهم ماند؟ ایشان فرمودند: ای سلمان! بخوان: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا، (۵۵۴) پس آنگاه که وعده ی [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، تا میان خانه ها به جستجو درآیند، و این تهدید تحقق یافتنی است. پس [از چندی] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چیره می کنیم، و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.

در این هنگام اشتیاقم بیشتر شد، اشکم شدّت گرفت و گفتم: ای پیامبر خدا! آیا شما هم حضور خواهید داشت؟ فرمودند: آری، سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاد، من و علی

وفاطمه وحسن وحسین وآن نه تن حضور داریم، ونیز هرکسی که از ما وبا ماست وبه خاطر ما ستم دیده است، وبه خدا قسم ابلیس ولشکریانش حاضر می شوند، هرکه ایمان ویا کفرش خالص است نیز حضور می یابد تا قصاص ها وخون ها ادا شود وپروردگارت به هیچ کسی ستم نمی کند، واین تأویل این آیه است: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنُتِمِّقُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ، (۵۵۵) وخواستیم بر کسانی که در آن زمین فرو دست شده بودند منت نهیم وآنان را پیشوایان گردانیم، وایشان را وارثان قرار دهیم. ودر زمین قدرتشان دهیم وبه فرعون وهامان ولشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم.

در این هنگام برخاستم وباکی نداشتم که من به سراغ مرگ روم ویا او به سراغ من آید».

رجعت مؤمنانی که شایستگی نصرت امام عصر (علیه السلام) را دارند:

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۷۶ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هرکه سوره ی بنی اسرائیل را در هر شب جمعه قرائت کند، نمی میرد تا آنکه قائم را درک کند واز یاران او باشد». (۵۵۶)

مختصر البصائر / ۳۲ از ابو حمزه ی ثمالی از امام باقر (علیه السلام): «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: عجباً! وچگونه تعجب نکنم از مردگانی که خدا آنها را زنده می گرداند، وگروه گروه اجابت می کنند ومی گویند: لبیک لبیک ای کسی که به سوی خدا دعوت می کنی. آنان در کوچه های کوفه اند وشمشیرهایشان را آخته بر شانه هایشان گذارده اند وبا آن سرهای کافران، جبّاران وپیروانشان - از جبّاران اولین وآخرین - را می زنند تا خداوند (عز وجل) وعده ای را که به آنها داده عملی سازد: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، (۵۵۷) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده وکارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، وآن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، وبیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند،

[تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند؛ یعنی مرا در ایمنی پرستند و از احدی از بندگانم نهراسند و هیچ تقیّه نکنند.

همانا من کَرّت (۵۵۸) پس از کَرّت و رجعت بعد از رجعت دارم، من صاحب رجعت ها و بازگشت هایم، من کسی هستم که حملات، انتقام ها و دولت های شگفت دارد، من پناهگاهی آهینیم، من بنده ی خدا و برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستم».

حسین بن سعید در الزهد / ۸۱ نقل می کند: «عمار بن مروان گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: به خدا قسم [اعمال،] تنها از شما پذیرفته می شود و خداوند تنها از شماست که در می گذرد. فاصله ی میان شما و اینکه به شما غبطه خورند و خود شادمان شده دیدگانتان روشن شود، تنها آن مقدار است که جان به اینجا برسد و با دست به گلو اشاره کردند.

آنگاه فرمودند: وقتی چنین شود و به احتضار بيفتد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، امامان، حضرت علی، جبرئیل و ملک الموت (علیهم السلام) همه حضور می یابند، جبرئیل به او نزدیک شده به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می گوید: این شخص شما اهل بیت را دوست می داشت پس او را دوست بدارید، ایشان به او می فرمایند: ای جبرئیل! این شخص خدا، رسول و خاندان او را دوست می داشت پس او را دوست بدار و با او مدارا کن، جبرئیل هم به ملک الموت می گوید: این شخص خدا، رسول و اهل بیت رسولش را دوست می داشت پس او را دوست بدار و با او مدارا نما.

آنگاه ملک الموت بدو نزدیک شده می گوید: ای بنده ی خدا! آیا در زندگی دنیا آزادی و امان نامه ات از آتش را دریافت کردی و به بالاترین دستاویز تمسک نمودی؟ خداوند (عز وجل) آن شخص را قدرت داده و او می گوید: آری، ملک الموت گوید: آن چیز چیست؟ او می گوید: ولایت علی بن ابی طالب، فرشته ی مرگ می گوید: راست گفتی، بدان خداوند تو را از آنچه واهمه داشتی امان داد، و بدانچه امید داشتی دست یافتی، تو را بشارت باد به پیشینیان صالح، همنشینی رسول خدا، امیر المؤمنین، فاطمه و امامان از فرزندان او (علیهم السلام).

آنگاه جان او را به آرامی می گیرد و کفن و حنوطش را - که به مانند مشکِ خوشبوست - از

بهشت فرود می آورد، وبا آن کفن وحنوط می شود. سپس جامه ای زرد از جامه های بهشتی بر او می پوشانند.

چون در قبر قرار داده می شود خداوند دری از درهای بهشت را بر او می گشاید واز نسیم وبوهای خوش آن بر او داخل می گردد. آنگاه از جلو، طرف راست وچپ او به اندازه ی مسیر یک ماه گشاده می شود وندا می گردد: به مانند خواب عروس بر بستر بیارام وشادمان باش به روح وربحان وبهشت نعیم وپروردگاری که [بر تو] خشمگین نیست.

پس از آن خاندان پیامبر را در جنان رضوی زیارت می کند وبا آنها از غذایشان می خورد، از نوشیدنیهایشان می آشامد، ودر مجالسشان هم صحبت می شود تا آنکه قائم ما اهل بیت قیام کند. چون او قیام کرد خداوند آنها را برمی انگیزد وگروه گروه می آیند ولبیک می گویند. در این هنگام است که اهل باطل به تردید می افتند ونیرنگ بازان - که اندکند - نابود می شوند، شتاب کنندگان هلاک ومقربان [که اهل تسلیم وانقیادند] رستگار می گردند. از این روست که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: تو برادر من هستی ووعدۀ گاه من وتو وادی السلام است.

هنگامی که مرگ به سراغ کافر آید، پیامبر، امیر المؤمنین، امامان، جبرئیل وملک الموت (علیهم السلام) حاضر می شوند، جبرئیل به او نزدیک می شود ومی گوید: یا رسول الله! این شخص بغض شما اهل بیت را می داشته پس او را دشمن بدارید، آن حضرت می فرمایند: ای جبرئیل! این شخص خدا، رسول واهل بیت او را دشمن می داشته پس او را دشمن بدار وبر او سخت بگیر.

جبرئیل هم به ملک الموت می گوید: ای فرشته ی مرگ! این فرد خدا، رسول واهل بیت ایشان را دشمن می داشته پس او را دشمن بدار وبر او سخت بگیر. ملک الموت به او نزدیک شده می گوید: ای بنده ی خدا! آیا در زندگی دنیا آزادی وامان نامه ات از آتش را دریافت کردی وبه بالاترین دستاویز تمسک نمودی؟ او پاسخ می دهد: نه، فرشته می گوید: ای دشمن خدا! تو را بشارت باد به غضب خدای (عز وجل)، عذاب او ودوزخ، بدان آنچه امید داشتی از دست رفت، وآنچه می هراسیدی بر تو وارد شد، آنگاه به سختی جانش را می گیرد. پس

سیصد شیطان به روح او موکل می شوند که در صورتش آب دهان می اندازند و روحش را می آزارند، و چون در قبرش قرار داده شود دری از درهای آتش بر او گشوده شده و از فوران و شعله های آن بر او داخل می شود». (۵۵۹)

تمام شگفتی بین دو ماه جمادی و رجب:

ینابیع المودة / ۵۱۲ از کتاب صفین مدائنی روایت می کند: «حضرت امیر (علیه السلام) بعد از جنگ نهروان سخنرانی و برخی از اموری که بعدها رخ می دهد را بیان کردند و فرمودند: این امر خداست و پس از زمانی طولانی رخ می دهد، پس ای پسر بهترین کنیزان! تا کی انتظار می کشی؟ تو را به نصرتی قریب از پروردگاری مهربان بشارت باد، پدر و مادرم فدای تعدادی محدود که اسامی آنها در زمین مجهول است، و ظهور آنان نزدیک شده است.

شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است، پراکنده ها جمع می شوند و گیاهان درو، و صداهایی بعد از صداهایی [به گوش خواهد رسید]، حکم و قضا [ی الهی] سبقت [و تعلق] گرفته است.

مردی از اهل بصره به مردی کوفی که در کنارش بود گفت: گواهی می دهم که او دروغگوست! مرد کوفی گوید: به خدا قسم امام (علیه السلام) از منبر پایین نیامد که مرد بصری فلج شد و همان شب مرد».

شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۱۳۴ و نهج السعادة ۳ / ۴۴۹: «مدائنی در کتاب صفین می نویسد: حضرت علی (علیه السلام) پس از نهروان خطبه خواند و برخی از وقایعی که بعدها رخ می دهد را چنین بیان فرمود: هنگامی که در میان شما مردمان گوناگون بسیار و انباط [مردمی غیر عرب] مستولی شوند، ویرانی عراق نزدیک است، و این زمانی است که شهری دارای درخت و نهرها بنا شود. چون در آن قیمت ها بالا رود، بناها مستحکم گردد و فاسقان به حکومت رسند، بلا شدت گیرد و فرومایگان تفاخر کنند، فرو رفتن ها در بیابان نزدیک شود و گریز و آوارگی خوشایند گردد.

پیش از آوارگی اموری رخ خواهد نمود که خردسالان در اثر آن پیر، بزرگان هلاک، فصیحان گنگ و خردمندان مبهوت می شوند! [چنان می شود که] با شمشیر بران پیشدستی می کنند

و حال آنکه پیشتر در خوشی و خرمی بوده اند.

چه مصیبتی است که بلای عقیم، گریه ی طولانی، وای و ناله، فریاد بلند و فنای گسترده را با خود دارد، این امر خداست و به وقوع خواهد پیوست.

ای پسر بهترین کنیزان! تا کی انتظار می کشی؟ تو را به نصرتی قریب از پروردگاری مهربان بشارت باد.

بدانید! وای بر متکبران هنگام درو کردن درو کنندگان و قتل فاسقان که سرکشان [فرمان خداوند] صاحب عرش عظیم هستند.

پدر و مادرم فدای عده ای اندک که اسامی آنان در آسمان معروف و در زمین مجهول است و ظهورشان نزدیک شده است. اگر می خواستم شما را از آنچه واقع می شود آگاه می ساختم، از حوادث روزگارتان، مصیبت های زمانتان، بلایای امت ها و رخداد های ساعاتتان، لیکن آن را [تنها] به کسانی می سپارم، زیرا برای شما می هراسم و [این کتمان] به خاطر شماست. من از آنچه رخ می دهد و بلای فراگیری که با آن مواجه خواهید شد آگاهم.

این ها به هنگام تمرّد اشرار و فرمان بردن از زیانکاران است، زمان مرگ و نابودی که امور شما پشت می کند، اصل شما گسسته گشته و خود متفرّق می شوید. هنگام بروز معصیت و انتشار فسوق، همان زمانی که ضربه ی شمشیر برای مؤمن از کسب درهمی حلال آسانتر است، معیشت تنها با سرکشی خدا در آسمان دست یافتنی می شود، آن هنگامی که بدون شراب مست شده، بدون اضطراب سوگند می خورید، بی آنکه نفعی در کار باشد ستم کرده و بدون سختی و گرفتاری دروغ می گوئید، به فسوق دچار شده و به معصیت مبادرت می ورزید! گفتارتان بهتان، سختتان دروغ، و کردارتان فریب است!

در آن هنگام از شب ایمنی ندارید، چه شبی است و چه تاریک است، و چه فریادگری که صدایی هراس آور دارد، آن شبی است که فرا رسیدن صبح آن را آرزو نمی کنند! آن زمان کشته می شوید، به انواع بلا دچار و با شمشیر درو می گردید، به سوی آتش می روید، و بلا - همان سان که پالان، شانه را می گرد - شما را می گزد.

شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است، پراکنده ها جمع می شوند و گیاهان درو،

وصداهایی بعد از صداهایی [به گوش خواهد رسید]، حکم وقضا [ی الهی] سبقت [وتعلق] گرفته است، حکم وقضا [ی الهی] سبقت [وتعلق] گرفته است». (۵۶۰)

۵. یاران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از دیگر سیارات:

بصائر الدرجات / ۴۹۰ از هشام جوالیقی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند در پشت دریا شهری دارد که وسعت آن مسافت چهل روز است. در آن قومی هستند که هرگز عصیان او را نکرده اند. آنان نه ابلیس را می شناسند و نه از خلقت او آگاهی دارند. ما همراه آنان را می بینیم و آنها درباره ی آنچه بدان نیازمندند از ما می پرسند. آنها از ما دعا می خواهند و ما ایشان را می آموزیم. [دیگر آنکه] آنان از ما درباره ی قائم ما می پرسند تا آنکه ظهور کند.

آنان عبادت و تلاش بسیاری دارند. شهر آنان درهائی دارد که از یک مصراع تا مصراع دیگر یکصد فرسخ است. تقدیس آنان [نسبت به خداوند] و عبادتشان بسیار است، [بدان سان که] اگر آنها را مشاهده می کردید عمل خود را اندک می شمردید. مردی از آنها یک ماه نماز می خواند و سر از سجده بر نمی دارد. خوراکشان تسبیح و جامه شان برگ است و چهره هایشان از نور می درخشد.

چون یکی از ما را ببینند بر گرد او حلقه می زنند و از گرد [پای] او از زمین برداشته بدان تبرک می جویند. هنگامی که نماز گزارند صدایی شدیدتر از صدای باد توفنده دارند. میان آنها گروهی هستند که سلاح خود را [بر زمین] نگذاشته اند و در انتظار قائم ما به سر می برند. آنان - که هریک هزار سال عمر دارد - دعا می کنند که خداوند او را به ایشان بنمایاند. چون آنان را بنگری خشوع و فروتنی را خواهی دید، و خواهی دید که به دنبال چیزی هستند که آنها را به خدا نزدیک گرداند.

وقتی نزد آنان نرویم می پندارند بابت خشم است. آنها مراقب زمانی که نزدشان می رویم هستند، ملول نمی شوند و سستی نمی کنند. کتاب خدا را همان گونه که ما به آنان آموختیم تلاوت می کنند. در میان آنچه ما به ایشان می آموزیم چیزی است که اگر بر مردمان تلاوت شود بدان کفر ورزیده انکار می کنند! از ما درباره ی چیزی از قرآن که به آنان رسیده ولی در

نمی یابند می پرسند، و چون ایشان را از آن بیگاهانیم سینه هایشان گشاده می گردد [ومی پذیرند]. آنان از خداوند می خواهند بقا (۵۶۱) طولانی شود و ما را از دست ندهند. ایشان آگاهند که - آنچه ما بدان ها می آموزیم - منت بزرگی از ناحیه ی خداوند بر آنان است.

چون امام قیام کند آنان با او خروج خواهند نمود. صاحبان سلاح آنان سبقت می گیرند و از خدا می خواهند آنان را از کسانی قرار دهد که دینش را یاری می کنند. در میان ایشان پیران و جوانان هستند. چون جوانی از ایشان پیری را ببیند در مقابل او چونان عبد می نشیند و تنها به فرمان اوست که بر می خیزد.

آنان راهی بدانجا که امام می خواهد دارند که از خلق بدان آگاه ترند. چون امام به آنان فرمانی دهد، تا خود فرمان دیگری صادر نکند بر آن خواهند بود. اگر بر خلائق مشرق تا مغرب وارد شوند در یک زمان همه را به هلاکت می رسانند. آهن در آنها تأثیری نمی گذارد و شمشیرهایشان از آهنی غیر از این آهن است. اگر یکی از آنان با شمشیر خود بر کوهی بزند، آن را پاره پاره می کند.

امام با آنان با هند، دیلم، کرک، ترک، روم، بربر و میان جابرسا تا جابلقا - که دو شهر هستند، یکی در مشرق و دیگری در مغرب - به نبرد خواهد پرداخت. آنها به اهل هر دینی که برسند آنها را به خدا، اسلام و اقرار به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فرا می خوانند، و هر که را اسلام نیاورد به قتل می رسانند...» (۵۶۲)

نگارنده: این مؤمنان در سیّاره ای دیگر هستند، چرا که امام (علیه السلام) فرمودند: «خداوند در پشت دریا شهری دارد که وسعت آن مسافت چهل روز است... آنان نه ابلیس را می شناسند و نه از خلقت او آگاهی دارند» و بر این دلالت دارد که اینان از نسل آدم نیستند، اگرچه شبیه آنها باشند.

این فرمایش: «آهن در آنها تأثیری نمی گذارد و شمشیرهایشان از آهنی غیر از این آهن است. اگر یکی از آنان با شمشیر خود بر کوهی بزند آن را پاره پاره می کند» نیز می رساند که ساختار و جنس بدن آنان با ما متفاوت است.

نقد این نگرش که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انتظار وجود یاران را می کشد:

ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امری حتمی از ناحیه ی خدا، و مرحله ای بزرگ از برنامه ی الهی در زندگی بنی آدم بر زمین است که زمان و شرائط آن بر اساس تقدیر خدای متعال در برنامه ی هستی می باشد. خداوند هم صفات، علامت ها، اینکه ظهورش مانند قیامت ناگهانی است و نیز اینکه خود برای او یارانی خاص مقدر نموده که از اقصای نقاط زمین به اعجاز و در یک شب همه به حضور او می رسند و وزیران و حواریان او هستند را برای ما بیان نموده است.

ولکن این بدان معنا نیست که خداوند ظهور امام (علیه السلام) را بر آنان متوقف کرده و حضرت باید انتظار بکشد و دعا کند تا آنان به دنیا بیایند و موجود شوند، یعنی او بدون آنان نمی تواند ظهور کند و لذا اگر آنان قرن ها پیش می بودند آن حضرت آشکار شده بود. در این صورت آنان محور خواهند بود!

بلکه ظهور امام (علیه السلام) زمانی دارد که شتاب شتابزده گان و کراهت کارهان آن را جلو و عقب نمی اندازد و یاران ایشان طبق تقدیر الهی در عصر ایشان خواهند بود. و شاید اصل این شبهه از برخی احادیث متشابه ناشی شود، در غیبت نعمانی / ۲۰۳ روایت می کند: «برخی از یاران امام صادق (علیه السلام) نزد ایشان آمد و گفت: فدایت شوم، به خدا سوگند که من شما و دوستانتان را دوست می دارم. آقای من! شیعیان شما چه بسیارند! امام (علیه السلام) فرمودند: بشمار، او گفت: بسیارند، ایشان فرمودند: می شماری؟ گفت: فراتر از آنند.

حضرت فرمودند: بدان! اگر تعداد موصوف سیصد و بیش از ده تن کامل شود آنچه می خواهید رخ می دهد، لیکن شیعه ی ما کسی است که صدایش از گوشش و کینه اش از جسمش تجاوز نمی کند، در مدح ما غلو نکرده و با پیرو ما منخاصه نمی کند، با کسی که بر ما عیب می گیرد هم نشین نمی شود، با آنکه بر ما خرده می گیرد سخن نمی گوید، دشمن ما را دوست نمی دارد و دوست ما را دشمن نمی دارد.

عرضه داشتیم: پس با این کسان گوناگون که خود را شیعه می نامند چگونه رفتار کنیم؟

حضرت فرمودند: اینان تمیز داده می شوند، مورد آزمون قرار می گیرند و [از حالی به حالی دیگر] تبدیل می گردند. خشکسالی به سراغ آنان می آید و هلاکشان می کند، شمشیر آنها را می کشد و اختلاف پاره پاره شان می سازد!

شیعه ی ما تنها کسی است که چون سگ زوزه نمی کشد، همانند کلاغ طمع نمی ورزد، و از مردم تکدی نمی کند گرچه از گرسنگی بمیرد.

گفتم: اینان که چنین اوصافی را دارند کجا بیابم؟ فرمودند: در اطراف زمین آنان را بجوی، زندگی آنان سبک است و خانه شان به حالت انتقال. (۵۶۳)

آنان کسانی هستند که اگر حضور داشته باشند شناخته نشوند، و اگر غائب باشند سراغشان را نگیرند. هنگامی که مریض شوند به عیادتشان نروند. چون خواستگاری کنند همسرشان ندهند و چون بمیرند کسی بر [جنازه ی] آنان حضور نیابد. آنان کسانی هستند که در اموال خود مواسات می کنند، در قبرهایشان با یکدیگر ملاقات می نمایند و خواسته هایشان – اگرچه سرزمین هایشان مختلف باشد – مختلف نیست».

مشابه آن را در ۲۰۴ آورده است، در آن روایت چنین آمده: «اگر مؤمنی را ببینند اکرام کنند و چون منافقی را بنگرند دوری گزینند. به هنگام مرگ بی تابی ننمایند، و در قبرهایشان یکدیگر را ملاقات کنند».

امام (علیه السلام) با این عبارات: «بدان! اگر تعداد موصوف سیصد ویش از ده تن کامل شود آنچه می خواهید رخ می دهد، ولیکن شیعه ی ما کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نمی کند...». بر آنند تا به این شخصی که می خواهد حضرت را بر قیام و خروج تحریک کند بفهمانند که این مطلب نیازمند گروهی مؤمنین خاص است، آنگاه اوصافی را برای آنان بیان می کنند که بر یاران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منطبق است، پس میان آنان و ظهور ارتباطی هست ولیکن نه به این نحو که آنان سبب ظهور باشند، بلکه این ارتباط عملی است و خداوند تعالی مقدر نموده که اینان در وقتی که برای ظهور ولی خود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار داده حضور یابند.

به بیانی دیگر مقصود امام صادق (علیه السلام) آن نیست که حضور اصحاب سبب ظهور امام

(علیه السلام) باشد. ایشان شیعیان را تشویق می کنند که سطح ایمان خود را ارتقا دهند، و بیان می دارند که یارانی که حضرت در میان آنها ظهور می کند در بالاترین درجه در میان معاصرین حضرت - و کسانی که ادّعی آمادگی برای یاری او را دارند - قرار دارند.

ظاهراً این شبهه در اذهان مخالفین بوده است، و آنها چنین می پنداشته اند که شیعیان و امامشان انتظار سیصد و سیزده نفر مؤمن با ایمان کامل را می کشند تا ظهور رخ دهد!

در رسائل فی الغیبة شیخ مفید / ۱۱۳ آمده است: «شیخ مفید (رحمه الله) می فرماید: در مجلس یکی از رؤساء حضور یافتم و سخن در باب امامت و در ادامه در غیبت به میان آمد، صاحب مجلس گفت: آیا شیعیان از جعفر بن محمد چنین نقل نمی کنند: اگر به تعداد اهل بدر سیصد و بیش از ده مرد برای امام جمع شوند، قیام با شمشیر بر او واجب است؟ من گفتم: این حدیث روایت شده است.

او گفت: آیا ما یقین نداریم که شیعیان در این زمان چندین برابر اهل بدر هستند، پس چگونه با وجود این روایت، غیبت بر امام جایز است؟ گفتم: شیعیان اگرچه در این زمان بسیارند و چندین برابر اهل بدر، لکن آن جماعتی که به تعداد اهل بدر هستند و چون جمع شوند تقیّه بر امام نبوده و ظهور برایش واجب خواهد بود با آن اوصاف و شرائطی که دارند، هنوز گرد نیامده اند. شجاعت، شکیبایی بر جنگ، اخلاص در جهاد، ترجیح آخرت بر دنیا، پاکیزگی درون از عیوب، عقل سالم، عدم سستی در نبرد و نیز وجود مصلحت در قیام آنان به شمشیر می بایست جمع شود، و حال آنکه تمامی شیعیان حائز چنین اوصافی نیستند.

اگر خداوند تعالی می دانست که در میان شیعه این تعداد با این اوصاف وجود دارند البته امام بدون تردید ظهور می کرد و دیده بر هم نهاده می بعد از گرد آمدن ایشان غیبت نمی نمود. لکن معلوم است که چنین چیزی هنوز رخ نداده است، از این رو هم چنان غیبت بر امام (علیه السلام) جایز است.

او گفت: از کجا بدانیم که اینان می بایست چنین اوصافی داشته باشند، و بر فرض اینکه چنین باشد از کجا بدانیم شما درست می گوئید [و امام در فرض گرد آمدن آنان می بایست قیام کند]؟

در پاسخ گفتم: وقتی وجوب امامت وصحّت غیبت به اثبات رسید، حکم به صحّت این روایت، راهی جز آنچه گفتیم ندارد، و ما از همین راستا که دلایل بر امامت وعصمت وصحّت این خبر قائم شد چنین حکم کردیم.

آنگاه ادامه دادم: مثال این امر که همه از آن آگاهیم جهاد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با اهل بدر با آن تعداد اندک است که همراه ایشان بودند و بیشتر آنها بی سلاح و پیاده بودند، ولی در سال حدیبیه با وجود آنکه اصحابی چندین برابر جنگ بدر داشتند ننگیدند، و ما می دانیم که ایشان (صلی الله علیه وآله وسلم) در هر دو مورد بر اساس حق رفتار کردند، و اگر یاران آن حضرت همان گونه که در بدر بودند در حدیبیه نیز می بودند، ترک جنگ و آتش بس بر ایشان نبود، و هر آینه جهاد - به مانند قبل - واجب بود، و اگر واجب می بود آن حضرت آن را ترک نمی کردند، و دلیل این مطلب را گفتیم و توضیح دادیم که رفتار بر اساس حق وعصمت ایشان معلوم است.

او گفت: به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وحی می شد و بدین وسیله فرجام امور را می دانست، و از صحّت و خطای تدبیر به واسطه ی علم به آینده آگاهی داشت، لیکن چه کسی درباره ی علم امام چنین چیزی را گفته است، و او از کجا آگاهی می یابد؟

در جواب گفتم: امام به عقیده ی ما عهدی معهود دارد و نسبت به آینده آگاه است. نشانه هایی برای او وجود دارد که او را به فرجام تدبیرها و صلاح در کارها راهنمایی می کند و این عهد از ناحیه ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - که به او وحی می شد و از علم آسمان مطلع بود - به او رسیده است. حتی اگر این را هم نگوئیم و تنها به این مقدار بسنده کنیم که او به ظنّ غالب خود و مصلحتی که می بیند رفتار می کند کافی است، و بدون شک جایگزین علم می شود. مخصوصاً بر اساس اعتقاد سنّیان در باب اجتهاد، و باور آنها درباره ی نظر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، گرچه نظر صحیح همان است که پیشتر گذشت.

او گفت: چرا امام آشکار نمی شود هرچند به قیمت کشته شدنش تمام شود، زیرا در این صورت برهان و دلیل بر امامتش وضوح بیشتری داشته و هر گونه تردیدی نسبت به وجود او از میان خواهد رفت؟

گفتم: این امر بر او واجب نیست، همان گونه که بر خداوند واجب نیست در انتقام از عاصیان شتاب کند و در هر زمانی وی در پی نشانه هایی آشکار سازد، گرچه می دانیم اگر چنین کند برهان بر قدرت وی وضوحی بیشتر ونهی او تأکیدی بیشتر خواهد داشت وقبح مخالفت با او روشن تر خواهد بود، وبدین سان مردمان از نافرمانی او بیشتر دست خواهند شست، گرچه این کار بر او واجب نبوده ودر حکمت وتدبیرش نیست، چرا که از مصلحت در این امر به تفصیل آگاه است، این اشکال نیز چنین پاسخ داده می شود.

علاوه بر آنکه ظهور در زمانی که می داند موجب فساد است ومنجر به صلاح نمی گردد معنا ندارد. ظهور تنها هنگامی حکیمانه وصواب است که به صلاح بیانجامد. اگر امام (علیه السلام) بداند که در ظهور او صلاح در دین است - حال چه با بقای خود در عالم، وچه با از میان رفتن خود وتمامی شیعیان وانصارش - دیده بر هم نهادنی درنگ نمی کند وبه رضایت خداوند جلیل شتاب می ورزد، ولیکن دلیل بر عصمت بیانگر آن است که ایشان آگاه است که اگر این زمان ظهور نماید چنین مقصودی رخ نخواهد داد واوضاع باز خواهد گشت، واین آگاهی بر اساس عهد نبوی وراهنمایی هایی است که ایشان با خود دارند.

او گفت: قسم به جانم که این پاسخ ها بر اساس اصول امامیه صحیح است وکسی که این اصول را قبول دارد [باید این پاسخ ها را بپذیرد، زیرا] با نزاع در آن نتیجه ای نخواهد گرفت». نگارنده: شاید جواب شیخ مفید (رحمه الله) در راستای مبانی آن شخص بوده است ومقصودشان این نیست که امام (علیه السلام) زمان ظهورشان را مشخص می کند ودر انتظار یارانش به سر می برد، زیرا خدای متعال است که هنگام ظهور را تعیین می کند واحادیث بسیاری در این مطلب صراحت دارد ودر آنها آمده است که به ایشان اذن داده می شود، آنگاه دعا می کند وظهورش را می آغازد.

از این رو جواب صحیح تر آن است که شیخ صدوق (رحمه الله) روایت می کند، ایشان در امالی / ۵۳۹ جریانی را نقل می کند که خلاصه اش چنین است: «شخصی محزون نزد امام زین العابدین (علیه السلام) آمد واز تنگدستی وبدهکاری که بر او گران آمده گله کرد. امام (علیه السلام) مالی در اختیار نداشتند، زیرا ولید اموالشان را مصادره کرده بود. لذا دو قرص نانی که

قوت روزشان بود به او دادند، و فرمان دادند که به بازار رود و با آن دو چیزی بخرد. او هم رفت و دو ماهی نامرغوب خرید و دو گوهر ثمین درون آنها یافت. او آن دو گوهر را به مال بسیاری فروخت و دین خود را ادا کرد، و بعد از آن حالش نیکو شد.

برخی مخالفین گفتند: چقدر دوگانگی، علی بن الحسین نمی تواند فقر را از خود دور کند ولی این شخص را بدین سان بی نیاز می کند! چگونه چنین می شود؟!

امام (علیه السلام) فرمودند: قریش نیز درباره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همین گونه می گفتند که چگونه شخصی که نمی تواند از مکه تا مدینه - به هنگام هجرت - جز در دوازده روز برسد، در یک شب از مکه به بیت المقدس می رود و آثار پیامبران (علیهم السلام) را در آنجا می بیند و باز می گردد؟

امام سجاد (علیه السلام) در ادامه فرمودند: به خدا سوگند امر خداوند و امر اولیای او را با او [ارتباط آنان با خدا] ندانستند. مراتب رفیع تنها با تسلیم بودن به درگاه خداوند - جل ثناؤه - و دوری از پیشنهاد دادن بر او و رضایت به آنچه برایشان تدبیر می کند به دست می آید. اولیای خدا بر محنت ها و ناخوشی ها چنان بردباری می کنند که دیگران با آنان مساوی نیستند، از این رو خدای عزیز و جلیل در قبال آن، پاداش ایشان را این قرار داد که تمامی خواسته هایشان به اجابت برسد. با این وجود آنان از خداوند تنها آن را می خواهند که او برایشان می خواهد». بنابراین معصوم (علیه السلام) قدرت ولایت خود را بدون اراده ی خدا به کار نمی گیرد و بر او پیشنهادی نمی دهد، بلکه انتظار اذن و فرمان او را به واسطه ی هاتف و یا الهام می کشد. اصل نزد او آن است که بر اساس اسباب عادی رفتار و زندگی کند، مگر آن هنگام که خدا راهی جز آن را برای او برگزیند و این معنای تفوق و برتری پیامبر و امامان (علیهم السلام) بر دیگران است، زیرا آنان هرگز بر پروردگارشان پیشنهاد نمی دهند.

لذا امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور خود را به خداوند پیشنهاد نمی کند، و تنها پس از فرمان خداست که برای تعجیل آن دست به دعا می برد. در روایات هم وارد شده که خدای متعال او را فرمان می دهد سه شب در کنار کعبه نماز گزارد و دعای مضطر را بخواند، آنگاه یاران او را از اقصی نقاط زمین در یک شب برای او گرد می آورد.

بررسی این شبهه که ظهور ایشان بر فراگیر شدن ستم توقف دارد:

ممکن است توهم شود که ظهور امام عصر (علیه السلام) پس از آن خواهد بود که زمین را ستم و بیداد فرا گیرد و عدالت به طور کامل از گستره ی آن رخت بر بندد و هیچ خیری در آن نماند!

و لکن این شبهه نادرست است، زیرا این فراگیری امری است عرفی که پیش از زمان ما نیز واقع شده است، خداوند می فرماید: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**، (۵۶۴) به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند.

در زمان امام صادق (علیه السلام) نیز این امر به وقوع پیوسته است، کافی ۳/ ۵۳۶ از برید بن معاویه نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ای برید! نه به خدا سوگند، حرمتی از حرمت های خدا باقی نمانده مگر آنکه هتک شده است. در این عالم به کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل نمی شود. از زمانی که خداوند امیر المؤمنین (علیه السلام) را قبض [روح] کرد در میان این خلق حدی اقامه نشده و تا به امروز به هیچ چیزی از حق عمل نشده است.

در ادامه فرمودند: بدان، به خدا قسم روزها و شب ها سپری نمی شود تا آنکه خدا مردگان را زنده گرداند، زندگان را بمیراند، حق را به اهل آن بازگرداند و دینش را - که برای خود و پیامبرش برگزیده - به پا دارد. شما را بشارت باد، پس شما را بشارت باد، پس شما را بشارت باد که به خدا سوگند حق تنها در دست شماست». (۵۶۵)

اما در روزگار ما حتی دریا و جو نیز از ظلم و ستم آکنده گشته است!

نادرستی این سخن که یاران امام (علیه السلام) از غیر اعراب هستند:

منابع شیعه و سنی روایت کرده اند که اکثر یاران امام (علیه السلام) را جوانان تشکیل می دهند، ابن منادی در الملاحم ۶۴/ از حضرت علی (علیه السلام) می آورد: «اگر نبود آنکه نسبت به امر مقدّر در صدد شتاب و نیز تأخیر هستید - بابت آنچه پیشتر در بشر گذشته است -، برای

شما از جوانانی از غیر عرب، پسران عرب و اندکی از پیران که بسان نمک در توشه ی سفرد - و کمترین توشه نمک است - می گفتم».

غیت نعمانی / ۳۱۵ از ابو یحیی حکیم بن سعد نقل می کند: «شنیدم امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: همانا یاران مهدی قائم جوانانی هستند و پیری میان آنان نیست، مگر چونان سرمه در چشم یا نمک در توشه، و کمترین توشه نمک است». (۵۶۶)

تاج الموالید / ۱۱۵ روایت می کند: «سیصد و سیزده نفر به تعداد اهل بدر از نجیبان، ابدال و اختیار که همه جوانند و پیری میانشان نیست در بین رکن و مقام با او بیعت می کنند».

برخی سنّیان می گویند که تمام یاران امام مهدی (علیه السلام) غیر عربند و هیچ عربی میان آنان نیست! ابن عربی در فتوحات ۳ / ۳۲۸ می نویسد: «آنان پا جای پای مردانی از صحابه می گذارند. در آنچه با خدا عهد کرده اند راستین هستند. آنان از عجمانند و هیچ عربی میانشان نیست و لکن تنها با لغت عربی تکلم می کنند».

ابن ماجه ۲ / ۱۳۶۹ از ابو هریره از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «هنگامی که نبردها رخ دهند، خداوند گروهی از عجمان را که بهترین اسبان عربی را دارند و در میان آنان بهترین سلاح را دارند می فرستد و دین را به وسیله شان تأیید می کند».

حاکم در المستدرک ۴ / ۵۴۸ از ابو هریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند و بنابر شرط بخاری صحیح می شمارد: «چون نبردها رخ دهند، گروهی از عجمان که بهترین اسبان عربی را دارند از دمشق خارج شوند. خدا دین را به آنان تأیید می نماید».

در برخی از روایات عرب مذمت شده است، المستدرک ۴ / ۴۸۲ از ابو هریره نقل می کند: «وای بر عرب از شری که نزدیک شده است. در سر [سال] شصت امانت به غنیمت تبدیل می شود و صدقه غرامت تلقی می گردد، گواهی بر اساس شناخت [ونه مشاهده] خواهد بود و حکم بر طبق هوی».

این حدیث بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح است ولی با این اضافات آن را نقل نکرده اند». در منابع ما نیز غیت شیخ طوسی / ۲۸۴ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «از عرب بپرهیز، چرا که برای آنان خبری ناخوشایند است، بدان! یک نفر از آنها با قائم خروج نمی

کند».

و لکن اینها با احادیث صحیحی که صراحت در آن دارند که یاران خاص حضرت ابدال شام، نجیبان مصر، اخیار عراق و گروه هایی از عراق هستند تعارض دارد. البته اینان نسبت به تعداد بسیار اعراب قلیل هستند، کافی ۱ / ۳۷۰ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک شده است، ابن ابی یعفور گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم، چه تعداد عرب همراه قائلند؟ فرمودند: تعدادی اندک، گفتم: به خدا قسم کسانی از آنان که به امامت معتقدند بسیارند، ایشان فرمودند: می بایست مردم آزموده شوند، تمیز داده شوند، غربال گردند و خلق بسیاری از غربال بیرون آیند».

احادیثی با اسنادی ناتمام که یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و شهرهایشان

را نام می برد:

چهار روایت یافت می شود که یاران امام (علیه السلام) و مناطق آنان را نام می برد که سه مورد آن در کتاب دلائل الامامة طبری امامی / ۵۵۴ به بعد است، و مورد چهارم هم در الملاحم والفتن سید بن طاووس / ۱۴۵ از کتاب الفتن سلیلی.

فصل (۱۳): ابدال / ابدال در منابع پیروان دستگاه خلافت

راویان دستگاه خلافت معنای ابدال را تحریف می کنند:

ابدال در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نامی است در وصف و مدح یاران امام زمان (علیه السلام) که سی تن یا بیشترند و در دوران غیبت با آنان ارتباط دارد. گاه نیز ممکن است سیصد و سیزده یار خاص ایشان که به هنگام ظهور بیعت می کنند بدان متصف شوند. اما کعب الاحبار و دیگر وابستگان به دستگاه خلافت بدان دست درازی کردند و آن را برای مدح معاویه و شام صادره نموده پنداشتند اینان ابدال گماشته ی خداوند بر زمین هستند! در ادامه صوفیان نیز از این قافله عقب نماندند و آن را برای بزرگان خود به کار بستند و مشایخ خود را اولیای خدا و ابدال پنداشتند! و به این ترتیب بود که روایات بسیاری در رابطه با ابدال و منسوب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که آنان را به گزاف از شام می داند وارد مصادر مسلمین شد. البته بعداً کمی از این ادعا دست کشیدند و گفتند که اکثر آنها از شام هستند نه

همه شان، لذا بهره ای - هرچند کوچک - برای دیگر مناطق قرار دادند! اینان تعداد ابدال را در ابتدا سی تن در هر عصری برشمردند، سپس به چهل، در ادامه شصت، و نهایتاً به پانصد نفر ارتقا دادند!

دیگر آنکه منزلت ابراهیم خلیل (علیه السلام) را به آنان بخشیدند و اینان را همانند او قرار دادند، با این ادعا که قلوب اینان چون ابراهیم (علیه السلام) سلیم است! ابو هریره گوید: «زمین از سی تن چونان ابراهیم خلیل الرحمن خالی نخواهد بود، شما به خاطر آنان یاری می شوید، روزی داده می شوید و باران برایتان می بارد». (۵۶۷)

اینان در این راستا از هیچ کوششی دریغ نورزیدند و برای صحیح جلوه دادن دروغ پردازی هایشان به حضرت امیر (علیه السلام) نسبت دادند که به ستایش شامیان پرداخته و آنان را ابدال دانسته است! عبادۀ بن صامت - که دشمنی او با عثمان و معاویه معروف است - نیز از این اتهامات به دور نمانده است!

تاریخ دمشق ۱ / ۲۹۶ از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند: «ابدال در شامند، و آنها اندکند».

المستدرک ۴ / ۵۵۳ از ایشان: «به اهل شام ناسزا نگوئید، ظالمان آنان را بدگویی کنید، چرا که ابدال در میان آنها هستند».

احمد در مسند ۵ / ۳۲۲ از عبادۀ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «ابدال در این امت سی تن هستند و به مانند ابراهیم خلیل الرحمن. هرگاه یکی بمیرد خداوند تبارک و تعالی دیگری را جایگزین او می کند». (۵۶۸)

در ادامه بهترینان امت را به چهل، هشتاد و پانصد تن افزایش دادند!

مسند احمد ۱ / ۱۱۲ از امیر المؤمنین (علیه السلام): «به آن حضرت گفتند: یا امیر المؤمنین! بر اهل شام لعنت فرست، فرمود: نه، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: ابدال در شام اند. آنان چهل مرد هستند، هرگاه یکی بمیرد خداوند مردی دیگر را جایگزین او می کند. به خاطر آنان باران می بارد، بر دشمنان پیروزی حاصل می شود و عذاب از اهل شام دفع می شود».

فردوس ۱ / ۱۱۹ از انس: «ابدال چهل مرد و چهل زن هستند. هرگاه مردی از آنان بمیرد، خداوند مردی را جایگزین او می کند، و چون زنی بمیرد زنی را».

المعجم الكبير ۱۰ / ۲۲۴ وكرامات الاولياء / ۴۴ از ابن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «هماره چهل مرد از امت من كه دل هايي چون ابراهيم دارند خواهند بود. خداوند به سبب آنان [بلا را] از اهل زمين دفع مي كند. آنان را ابدال گویند». (۵۶۹)

كشف الخفاء / ۲۵ و ۲۶ از ابو سعيد خدری از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم):

«ابدال امت من به واسطه ی اعمالشان داخل بهشت نشدند، بلکه به سبب رحمت خدای تعالی، سخاوت نفس، سینه ی بی کینه و ترحم بر جمیع مسلمین داخل شدند».

فضائل الشام / ۴۲ از حضرت علی (علیه السلام): «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی ابدال پرسیدم و ایشان فرمود: آنان شصت مردند».

نوادر الاصول ترمذی / ۶۹ از انس: «بدلاء چهل مرد هستند؛ بیست و دو نفر در شام و هیجده تن در عراق. چون یکی بمیرد دیگری جایگزین شود، و آن هنگام که قیامت فرا رسد همه شان می میرند».

المعجم الكبير ۱۸ / ۶۵ از عوف بن مالک: «به اهل شام ناسزا نگوئید، زیرا از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: ابدال در میان آنها هستند، و شما به خاطر آنها یاری می شوید و روزی می خورید».

الجامع الصغير ۱ / ۴۷۰: «ابدال چهل مرد و در شامند. هرگاه مردی بمیرد، خدا مردی دیگر را جایگزین او کند. به سبب آنهاست که باران می بارد، بردشمنان پیروزی حاصل می شود و عذاب از اهل شام دفع می گردد. ابدال چهل مرد و چهل زنند. هرگاه مردی بمیرد، خداوند مردی را جایگزین او می کند، و چون زنی بمیرد زنی را».

ابن عربی هم درباره ی تعداد آنان سخن می گوید و طبعی است که خود را رئیس آنان قرار دهد! وی در فتوحات ۲ / ۱۳ می نویسد: «آنان نزد کسی که چهل نفر معتقد است چهل نفرند، ولی برخی آنان را هفت تن می داند. علت این اختلاف آن است که خداوند آنان را معرفی نکرده است».

حلیة الاولیاء ۱ / ۸ از پسر عمر نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بهترینان امت من در هر قرن پانصد تن هستند. ابدال نیز چهل نفرند. نه آن پانصد تن کاهش می یابند و نه این چهل نفر. هرگاه یکی بمیرد، خداوند (عز وجل) یکی را جایگزین او می کند. گفتند: یا رسول الله! کردار آنان چگونه است؟ فرمود: از کسانی که به آنها ستم می کنند می گذرند. به آنانی که به ایشان بدی می کنند نیکی می کنند و [با دیگران] در آنچه خدای (عز وجل) به آنان عطا کرده مواسات می نمایند». (۵۷۰)

هر کجا می روم ردّ پایی از روباه است! (۵۷۱)

در هر تحریفی باید سراغ از کعب الاحبار گرفت و این مطلبی است خالی از اغراق. پیش از این نیز بافته های او درباره ی دجال، مدح معاویه و شام و مذمت حجاز و مصر گذشت. این ضرب المثل را شیخ محمود ابو ریه در الاضواء / ۱۳۴ در مورد کعب به کار برده است، در باب مداخله ی کعب در حدیث ابدالی که ابن عساکر در تاریخ خود ۱ / ۲۹۶ نقل می کند. کعب الاحبار صاحب نفوذ و قداست بود، علاوه بر آنکه بر راویان دستگاه خلافت، بلکه فراتر بر خلیفه نیز سایه انداخته بود. به عنوان گواه بر این مطلب کافی است بدانیم او به عمر بن خطاب و جماعت وی دروغ شاخدار خود را - که عبارت بود از اینکه ملخ از بینی نهنگ متولد می شود - قبولاند و فتوی داد به اینکه صید ملخ برای محرم حلال است، چرا که صید دریایی است نه خشکی! پس این نهنگ است که هر شش ماه یک بار عطسه و ملخ از بینی خود پراکنده می کند، و کعب نام آن را نثره الحوت گذاشت! مصنف عبد الرزاق ۴ / ۴۳۵ چنین نقل می کند: «کعب الاحبار با گروهی در راه مکه بودند که به قطعه ملخی برخوردند. کعب دستور داد آن را بردارند و بخورند. آنها وقتی بر عمر وارد شدند ماجرا را گفتند. او دلیل این فتوی را از کعب خواست و کعب گفت: این صید دریایی بود، عمر گفت: تو از کجا می دانی؟ او پاسخ داد: ای امیر المؤمنین! قسم به کسی که جانم در دست اوست او چیزی جز آب بینی نهنگ نیست که سالی دوبار آن را بیرون می ریزد». (۵۷۲)

علمای حکومت نیز به طور خودجوش دروغ آشکار وی را به فتوایی دینی بلکه فراتر حدیثی نبوی تبدیل کردند!

ابو داود وابن ماجه ۲/ ۱۰۷۴ به گمان خود از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کنند: «ملخ آب بینی نهنگ در دریاست».

راوی دروغگو هم به این داستان افزوده که خود نهنگ را مشاهده کرده که عطسه می کند و ملخ می پراکند! زیاد که از راویان این جریان است می گوید: «کسی که دیده است نهنگ ملخ پراکنده می کند این را برایم گفت»!

بعدها شافعی و احمد بن حنبل به این مطلب فتوی دادند! (۵۷۳)

این یکی از بدعت های رسوا و مخالف محسوسات کعب است که هم چنان بر صحت آن اصرار دارند و آن را حدیثی نبوی می انگارند!

اما اهل بیت (علیهم السلام) در مقابل این تحریف یهودی ایستادند، کافی ۴/ ۳۹۳ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) بر قومی گذشتند که ملخ می خوردند، فرمودند: سبحان الله! واین در حالی است که شما محرمید؟! آنها گفتند: صید دریایی است، حضرت فرمودند: اگر چنین است آن را در آب بیاندازید!»

راویان وابسته گفتند: ابدال جانشینان انبیاء هستند و هیچ عربی میان آنان نیست!

تفسیر قرطبی ۳/ ۲۵۹ می نویسد: «علماء درباره ی مردمانی که فساد به واسطه ی آنها دفع می شود» (۵۷۴) اختلاف دارند، برخی گفته اند: آنان ابدال و چهل نفرند که چون یکی بمیرد خدا دیگری را جایگزین می کند و به هنگام قیامت همه شان می میرند. آنان بیست و دو نفر در شام هستند و هیجده تن در عراق. ترمذی در نوادر الاصول از ابو الدرداء روایت می کند: انبیاء قوام زمین بودند و چون نبوت به پایان رسید خداوند قومی از امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را که ابدال نام دارند به جای آنها قرار داد. آنان جانشینان پیامبران و گروهی هستند که خدا برای خود برگزیده و با علم خویش برای خود خالص گردانیده است. ایشان چهل صدیق هستند که سی تن آنها یقینی مانند ابراهیم خلیل الرحمن دارند... کسی از آنان نمی میرد مگر بعد از آنکه خداوند جانشین او را آفریده باشد».

سخن قرطبی درباره ی مردمانی که فساد به سبب وجود آنها دفع می شود، به این مطلب بر می گردد؛ عالمان سنی بر این نظر اتفاق دارند که جماعتی وجود دارند که خدا فساد مجتمع بشری

واختلال نظام طبیعت را به سبب آنان دفع می کند، ولی سخن سر شناخت آنان است. اینان این باور را از اعتقاد ما درباره ی امامان از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - که خداوند فساد را به سبب آنان دفع می کند، زمین خالی از آنان نخواهد بود و اگر خالی شود اهلس را فرو می برد - برگرفته اند.

می بینیم که چگونه اُمّت وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد عترت را زیر پا گذاشته، بر خصائص خداداد آنان هجوم آوردند و آن را برای مردمانی عادی مصادره کردند! ظاهراً تحریف گران این مطلب غیر عرب بوده اند که ابدال را تنها از عجم دانسته اند! در سنن ابو داود ۲/ ۳۰ در وصف عنبسة بن عبد الواحد قرشی اموی چنین آمده است: «ما قبل از آنکه بشنویم ابدال از غیر عرب هستند، او را از ابدال می دانستیم».

در سؤالات الآجری ۱/ ۲۰۴ پس از آنکه از ابو داود در مورد عنبسة بن عبد الواحد قرشی می پرسند ووی در پاسخ سخنی با همان مضمون بالا را از محمد بن عیسی نقل می کند، روایتی از عطاء از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «ابدال از غیر عرب هستند و تنها منافق با غیر عرب دشمنی می کند». (۵۷۵)

محمد بن عیسی که نزد اینان ثقة است (۵۷۶) بر نمی تابد عنبسة ی اموی از ابدال باشد، چون عرب است و ابدال همه از غیر عرب!

البته جای شگفتی نیست، چرا که بسیاری از راویان دستگاه خلافت، پیشوایان مذاهب سنی و مؤلفین مصادر آنان غیر عرب هستند! لذا عجیب نیست چنین روایتی را جعل کنند.

بعضی از اهل سنت (۵۷۷) تلاش کرده است تا موالی و غیر عرب را به معنای شریفان بگیرد تا بنی امیه را در آنان داخل کند ولیکن این تلاش با شکست مواجه است.

مناوی در فیض القدیر ۳/ ۲۲۰ می نویسد: «ظاهر این روایت که ابدال از غیر عرب هستند آن است که این حدیثی کامل است، و حال آنکه ادامه دارد و حاکم که آن را نقل کرده است در ادامه چنین می آورد: و غیر عرب را تنها منافق دشمن می دارد.

در برخی روایات در بیان نشانه های ابدال آمده که آنان فرزند دار نمی شوند و چیزی را لعن نمی کنند! غزالی گوید: ابدال به خاطر این از دیدگان مردم و عموم مخفی هستند که نمی توانند

به عالمان زمان نگاه کنند چون عالمان نزد ابدال جاهلان به خدا هستند، و نزد خود و جاهلان عالماند!

خاتمه: ابن عربی گوید: اوتاد که خداوند به سبب آنان عالم را حفظ می کند تنها چهار نفرند و اخصّ از ابدال، دو امام اخصّ از این چهار تن و قطب اخصّ از همه. ابدال لفظی است مشترک که بر کسی که اوصاف مذمومش به پسندیده مبدّل شده، و نیز تعدادی خاص که چهل نفرند - و برخی سی تن و برخی دیگر هفتاد تن می دانند - اطلاق می شود.

هریک از اوتاد چهارگانه نیز یکی از ارکان کعبه را دارد. رکن یمانی بر قلب عیسا است، رکن شامی بر قلب آدم، عراقی بر قلب ابراهیم و رکن حجر الاسود بر قلب محمد است که بحمد الله برای ماست».

می بینیم که او چگونه این درجات - که چون درجات پیامبران (علیهم السلام) و فراتر است - را به خود می بخشد!

مناوی در ادامه انتقاد سیوطی بر ابتیمیه - نسبت به انکار احادیث ابدال - را تأیید کرده می نویسد: «سیوطی با نقل تمامی طرق روایات این باب عادت خود را کنار گذاشته است، و غرض او اشاره به بطلان پندار ابتیمیه است که مدّعی است لفظ ابدال در هیچ خبر صحیح یا ضعیفی نیامده است و تنها در یک خبر با سندی منقطع آمده. این ادّعای وی از تهوّر و نیز گزافه گویی او پرده بر می دارد و کاش می گفت که چنین روایتی را ندیده است، نه اینکه وجود چنین روایتی را انکار کند.

حتی اگر فرض کنیم همه ی این اخبار ضعیف هستند، لکن نمی توان انکار نمود که حدیث ضعیف با کثرت طرق و تعدّد کسانی که آن را در کتب خود آورده اند تقویت می شود و تنها جاهل به بحث حدیث و معاند متعصّب این مطلب را انکار می کند».

و گفتند که علامت آنان عقیم بودن است:

ابن حجر در لسان المیزان ۲ / ۵۰۶ می نویسد: «امام احمد گوید: از نشانه های ابدال آن است که فرزند دار نمی شوند، و حمّاد بن سلمه از ابدال بود و فرزند دار نشد».

تهذیب الکمال ۷ / ۲۶۴: «شهاب بن معمر بلخی گوید: حمّاد بن سلمه از ابدال به حساب

می آمد. علامت آنان آن است که فرزند دار نمی شوند. حمّاد با هفتاد زن ازدواج کرد ولی فرزندی به دست نیاورد». (۵۷۸)

آنان گام فراتر نهاده و این نشانه را به حضرت امیر (علیه السلام) نسبت دادند! مغنی المحتاج ۱/ ۱۱ می نویسد: «حضرت علی (علیه السلام): ابدال در شامند، نجیبان در مصر وعصائب - یعنی زهاد - در عراق. نشانه ی آنها این است که فرزند دار نمی شوند». این سخن اینان برگرفته از یهودیان و مسیحیان است.

امامان را انکار کردند، اما ابدال را پذیرفتند!

سنّیان از اعتقاد امامت ربّانی امامان گریختند، لیکن چنین باوری را در مورد ابدال پذیرفتند! آنان ابدال را گروهی مختار می دانند که در هر عصری حضور دارند و هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند کسی دیگر را جایگزین می کند. دیگر آنکه آنها را سبب نزول رزق، باران ونصر الهی می دانند!

آنان با این اعتقاد، گماردن منظومه ای از پیشوایانی که خدا نگمارده است را بر او واجب کرده، آنان را جانشینان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و واسطه های رحمت قرار داده اند! و بر خدا لازم دانسته اند مقام آنان را به هرکسی بدهد، البته مشروط به اینکه عرب نباشد! آنان گمان می کنند هرکس هر روز بگوید: اللهم ارحم أمة محمد، از ابدال و خلیفه ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود و امت به خاطر او روزی خورده، یاری و احیاء می گردد! عجلونی در کشف الخفاء ۱/ ۲۸ می نویسد: «فائدة: ابدال نشانه هایی دارند، از جمله در حدیث مرفوعی آمده است: سه خصلت در هر کسی باشد از ابدال است؛ رضایت به قضا، صبر در مقابل محرّمات و خشم به خاطر خدا. دیگر آنکه از معروف کرخی نقل شده است که هر کسی هر روز بگوید: اللهم ارحم أمة محمد، خدا او را در زمره ی ابدال بنویسد. ابو نعیم این سخن را در حلیة الاولیاء اینگونه نقل می کند: هرکس روزی ده بار بگوید: اللهم أصلح أمة محمد، اللهم فرّج عن أمة محمد، اللهم ارحم أمة محمد، نامش در ابدال ثبت شود. دیگر آنکه از برخی نقل شده است که علامت ابدال آن است که فرزند دار نمی شوند».

شگفت آنکه اهل سنّت منظومه ی امامان ربّانی از عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله)

وسلم) را که احادیث پیرامون آنان صحیح و متواتر است نپذیرفتند، ولی به ابدال و اولیاء که

احادیث در رابطه ی با آنها بسیار محدود است اعتقاد آوردند!

ابنتیمیه متوجه لوازم اعتقاد به ابدال شده ولذا به انکار آن پرداخته است، همان سان که دریافته

حدیث شریف أنا مدینه العلم وعلی بابها، محلّ دریافت دین را در امیر المؤمنین (علیه السلام)

منحصر می کند ولذا وجود چنین حدیثی را منکر شده است!

گرچه دچار تناقضی دیگر شده است؛ او مقام ائمه (علیهم السلام) و ابدال را به ساحران

و شیاطین جن عطا کرده و پنداشته اینها قادر بر ارائه ی معجزاتند، و معجزاتی از آنها نقل نموده

که از رسول خدا و ائمه ی هدی (علیهم السلام) نمی پذیرد! بالاتر آنکه می پندارد جنی نزد او

هست که به صورت او ظاهر شده و کارهای خیر انجام می دهد!

ترمذی در نوادر الاصول ۱/ ۲۶۳ از حذیفه نقل می کند: «ابدال سی مرد، در شام و بر منهای

ابراهیم (علیه السلام) هستند. هرگاه یکی بمیرد، خداوند دیگری را جایگزین می کند.

عَصَب (۵۷۹) در عراق و چهل نفر هستند و هرگاه یکی بمیرد، خدا دیگری را جای او قرار می

دهد. بیست تن از آنان تلاشی مانند عیسی بن مریم دارند و به بیست تن از آنها مزامیر آل

داود را داده اند، عصب مردانی شبیه ابدالند... در خبر آمده است: زمین از رفتن پیامبران

و پایان یافتن دوران نبوت به خدای متعال شکایت کرد و خدا به او گفت: بر پشت تو چهل

صدیق را قرار خواهم داد و آرام شد».

قیصری در شرح فصوص ۱۲۹ می نویسد: «وبه هنگام پایان یافتن نبوت تشریع به جهت ختم

دایره ی آن و آشکار شدن ولایت از باطن، مقام قطبیت به اولیاء منتقل شد، و پیوسته در این

مرتبه یکی از آنها خواهد بود تا این ترتیب و نظام حفظ شود».

اینان اینگونه به ظن و خیال تمسک کردند و حدیث یقینی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را که

آنان را به امام ابدال در تمامی اعصار راهنمایی می کند رها کردند، آنجا که فرمودند: «من در

میان شما دو شیء گران می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم... لطیف خبیر به من خبر داده است که

این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند، پس بنگرید

چگونه پس از من با آنها رفتار می کنید» (۵۸۰)

سپاس مخصوص خداوند است که ما را به ولایت عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هدایت کرد، و از ولایت کسانی که احبار یهود آنان را گماردند و خلفا زمینه را برای آنها فراهم کردند رهایی بخشید.

فصل (۱۴): یاری فرشتگان / خداوند امام زمان (عجل الله فرجه) را با فرشتگان یاری می کند **جبرئیل به نام امام مهدی و پدرش (علیهما السلام) ندا می دهد:**

تمامی منابع احادیث مربوط به ندای آسمانی را نقل کرده اند، از جمله روایات: «منادی از آسمان به نام قائم ندا می کند و هر آنچه در میان مشرق و مغرب قرار دارد آن را می شنود. پس هیچ خوابی نمی ماند جز آنکه بر می خیزد، ایستاده ای نخواهد بود مگر آنکه می نشیند، نشسته ای نمی ماند جز آنکه بر روی پاهایش می ایستد و این به خاطر آن صداست که صدای جبرئیل روح الامین است». (۵۸۱)

نخستین کسی که بیعت می کند جبرئیل (علیه السلام) است، لشکریهای ملائکه نیز می آیند:
ارشاد ۳۶۳/ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که خداوند تعالی به قائم اذن خروج دهد، بر فراز منبر رفته مردمان را به خود دعوت می نماید. ایشان آنان را به خدا قسم داده و به حق خود و اینکه در میان آنان بر اساس سنت و کردار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار نماید، فرا می خواند. پس خداوند جل جلاله جبرئیل (علیه السلام) را می فرستد تا آنکه نزد او رسیده بر حطیم فرود می آید و می گوید: به چه چیزی دعوت می کنی؟ قائم (علیه السلام) نیز به او خبر می دهد، پس جبرئیل می گوید: من اولین کسی هستم که با تو بیعت می کند، دست بگشا، و دست امام را مسح می کند. سیصد و بیش از ده مرد هم آمده و بیعت می کنند. ایشان در مکه می ماند تا آنکه ده هزار تن یاران کامل شوند و آنگاه رهسپار مدینه می شود».

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۴ از آن حضرت روایت می کند: «همانا نخستین کسی که با قائم (علیه السلام) بیعت می کند جبرئیل است که به صورت پرنده ای سفید نزد او فرود آمده بیعت می کند. آنگاه یک پا را بر بیت الحرام و دیگری را بر بیت المقدس گذارده با صدایی رسا که همه ی خلایق آن را می شنوند ندا می دهد: أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، (۵۸۲) امر خدا فرا رسید

پس در آن شتاب ن کنید».

غیبت نعمانی / ۳۱۴ از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام): «در مورد آیه ی: اَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ، (۵۸۳) یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند، فرمودند: این آیه درباره ی قائم (علیه السلام) نازل شد. جبرئیل (علیه السلام) بر ناودان در صورت پرنده ی سفیدی خواهد بود و نخستین کس از خلق خداست که با ایشان بیعت می کند. سیصد و سیزده نفر نیز با ایشان بیعت می کنند. هریک در راه باشد همان زمان می رسد و هرکسی که در راه نباشد از بسترش ناپدید می گردد، و این همان سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) است: ناپدید شدگان از بسترهایشان، و همان سخن خداوند (عز وجل) است: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، (۵۸۴) پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می آورد، خداوند بر هر چیزی تواناست.

و فرمودند: خیرات ولایت ما اهل بیت است».

دلائل الإمامة / ۲۵۲ همین روایت را با قدری تفاوت نقل می کند که در ادامه ی آن آمده است: «پس قائم (علیه السلام) می آید و در کنار مقام ابراهیم (علیه السلام) دو رکعت نماز می گزارد. آنگاه در حالی که یارانش - که سیصد و سیزده مرد هستند و در میان آنها کسی است که شبانه از بسترش رهسپار می شود - پیرامون او حضور دارند باز می گردد. پس خروج می کند و سنگ (۵۸۵) به همراه اوست. آن را می اندازد و گیاهان زمین می روید».

غیبت نعمانی / ۲۰۴ و مشابه آن / ۲۵۱ از امام صادق (علیه السلام): «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ؛ این امر امر ماست، خداوند (عز وجل) فرمان داده است که نسبت به آن شتاب نورزند، تا آنکه خداوند او را به سه سپاه یاری رساند؛ ملائکه، مؤمنین و رعب. خروج ایشان به مانند خروج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است، و این همان فرمایش خداست: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، (۵۸۶) همان گونه که پروردگارت تو را از خانه ات به حق بیرون آورد».

کافی ۴ / ۱۸۴ از بکیر بن اعین روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: چرا

حجر الاسود را در این رکنی که هم اکنون در آن است قرار دادند و نه جای دیگری؟ علت بوسیدن آن چیست؟ چرا از بهشت بیرون آورده شد؟ به چه سبب میثاق وعهد در آن جای گرفت و نه جای دیگر؟ خداوند مرا فدایت گرداند، به من خبر دهید که سخت در آن به فکر فرو رفته ام.

حضرت فرمودند: از مسئله ای مهم و جنبه های آن پرسیدی پس پاسخ آن را دریاب، دلت را خالی [وآماده] کن و نیک گوش کن که اگر خدا بخواهد تو را آگاهی می دهم؛ خداوند تبارک و تعالی حجر الاسود را - که گوهری است که از بهشت برای آدم (علیه السلام) خارج شد و سپس در آن رکن قرار گرفت - به خاطر میثاق آنجا قرار داد. آن هنگام که خدا از پشت فرزندان آدم ذریّه ی آنان را برگرفت، در آن زمانی که در آن مکان بر آنان میثاق گرفت، و از همانجاست که پرنده نزد قائم (علیه السلام) فرود آمده و نخستین کسی خواهد بود که با او بیعت می کند و به خدا سوگند او جبرئیل (علیه السلام) است.

قائم به همان مقام پشت خود را تکیه می دهد و آن [حجر] حجت و دلیل بر قائم (علیه السلام) است و گواه کسی است که در آن مکان نزد او بیاید و نیز شاهد بر آن کس که عهد و میثاقی که خدای (عز وجل) بر بندگان گرفته است را بدان برساند». (۵۸۷)

الهدایة الکبری / ۳۱ از مدلج بن هارون بن سعید روایت می کند: «شنیدم که امیر المؤمنین به عمر می فرمود: ... و منادی از آسمان به نام مردی از فرزندان من ندا می کند. نشانه ها بسیار می شوند چنان که زندگان به خاطر هول و هراس هایی که با آن مواجه می شوند آرزوی مرگ می کنند. هرکس هلاک گردد راحت می شود، و هر آن کس که نزد خدا خیری داشته باشد نجات می یابد.

آنگاه مردی از فرزندان من آشکار شده زمین را همان سان که مملو از ستم و جور شده از عدل و داد می آکند. خداوند بقایای قوم موسی (علیه السلام) را برای او می آورد. اصحاب کهف می آیند. خدا او را با ملائکه، جن و شیعیان مخلص ما یاری می رساند. از آسمان باران فرو می ریزد و زمین گیاهش را بیرون می دهد».

بیرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرشتگان مربوط به آن همراه امام مهدی (عجل

غیت نعمانی / ۳۰۷ از ابوبصیر روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: قائم (علیه السلام) خارج نمی شود تا آنکه حلقه کامل گردد. پرسیدم: حلقه چه تعداد است؟ فرمودند: ده هزار. جبرئیل سمت راست او و میکائیل در سمت چپ حضور دارند. آنگاه پرچم را تکان داده آن را [با خود] می برد، پس احدی در مشرق و مغرب نخواهد ماند مگر آنکه آن را لعنت کند. آن، پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که جبرئیل روز بدر آورد. در ادامه فرمودند: ای ابا محمد! به خدا سوگند که پنبه، کتان، ابریشم و حریر نیست، عرض کردم: پس از چیست؟ فرمودند: از برگ بهشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روز بدر آن را گسترده، آنگاه پیچیده به حضرت علی (علیه السلام) سپردند و نزد ایشان بود تا آنکه روز بصره [جنگ جمل] فرا رسید. ایشان آن را گسترده و خداوند فتح و ظفر را برایشان آورد، سپس آن را در هم پیچیدند.

آن بیرق نزد ما در آنجاست، کسی آن را باز نمی کند تا آنکه قائم قیام کند. پس چون قیام کند آن را می گسترده، و کسی در مشرق و مغرب نخواهد ماند جز آنکه آن را لعن کند. رعب یک ماه جلو، یک ماه پشت سر، یک ماه در طرف راست و یک ماه در طرف چپ آن حرکت خواهد نمود.

آنگاه فرمود: ای ابا محمد! او طالبِ خون، خشمگین و اندوهگین خروج می کند، و این بابت خشم خدا بر این خلق است. پیراهنی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روز احد در بر داشتند را در بر دارد. عمامه ی سحاب، زره سابغه و شمشیر ایشان ذو الفقار را دارد. شمشیر آخته را هیجده ماه بر شانه می گذارد و می کشد. اولین کاری که می کند آن است که به سراغ بنی شیبه رفته دست هایشان را قطع کرده و در کعبه می آویزد و منادی ایشان ندا می کند: اینان سارقان بیت الله هستند. در ادامه به سراغ قریش و تنها با شمشیر به مواجهه ی آنان می رود. قائم خارج نمی شود تا آنکه دو نامه یکی در بصره و دیگری در کوفه در بیزاری جستن از حضرت امیر (علیه السلام) خوانده شود».

شاید عبارت اخیر اشاره به بتربه و خوار باشد.

بحار الانوار ۵۲/ ۳۶۷ مشابه آن را از نعمانی روایت می کند، در قسمتی از آن آمده است: «آنان بسان پاره ابرهای پاییزی گرد هم می آیند. از قبائل، یکی، دو تا، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه و ده تن خواهند بود».

جبرئیل پیش قراول، واسرافیل در دنباله ی لشکر است:

اختصاص ۲۰۸/ از حدیقه نقل می کند: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هنگام خروج قائم منادی از آسمان ندا کند: ای مردم! زمان جباران بر شما پایان یافت و بهترین امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به حکومت رسید، پس به مکه بروید. پس نجیبان از مصر، ابدال از شام و عصائب [گروه های] عراق که راهبان شب و شیران روزند و گویا قلب هایشان پاره های آهن است خارج می شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می کنند. عمران بن حصین گفت: ای رسول خدا! این مرد را برای ما معرفی کنید، آن حضرت فرمودند: مردی است از نسل حسین، و بدان می ماند که از مردان شنوءه (۵۸۸) باشد. او دو عبای سفید در بر دارد و همنام من است. در آن هنگام است که مرغان در آشیانه هایشان و ماهی ها در دریا هایشان شادمان می شوند. نهرها کشیده می شود و چشمه ها می جوشد و زمین دو برابر خوراکش را می رویاند.

آنگاه رهسپار می شود در حالی که پیش قراول او جبرئیل و به دنباله ی لشکر اسرافیل است، پس زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است». اهل سنت نیز مشابه آن را آورده اند، الفتن ۱/ ۳۵۶ از کعب نقل می کند: «مهدی بهترین مردم است. یاران و بیعت کنندگان با او از عراق و یمن و ابدال شام هستند. پیش قراولش جبرئیل و به دنباله ی لشکرش اسرافیل است. در میان خلائق محبوب است. خداوند متعال به دست او فتنه ی کور را خاموش می کند و زمین ایمن می گردد، تا آنجا که زنی در میان پنج زن در حالی که هیچ مردی با آنها نیست حج می گزارد و جز خدا از چیزی نمی هراسد. زمین زکات و آسمان برکت خود را می دهد».

همان ۱/ ۳۶۶ از حضرت علی (علیه السلام): «محاسنش پر و چشمانش سیاه است، دندان هایش می درخشد، در چهره خال، و بینی اش برجستگی دارد، پیشانی اش بلند است، در کتفش

نشانه ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دارد. با بیرق پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - که از مخمل سیاه و مربع است و سنگی در آن است، و از زمانی که آن حضرت از دنیا رفتند باز نشده و باز نمی شود تا آنکه مهدی خروج کند - خارج می گردد. خدا او را با سه هزار فرشته یاری می رساند. آنان بر صورت و پشت کسانی که مخالفت کنند می زنند. او در حالی که سی تا چهل سال دارد، برانگیخته می شود».

قرطبی در تذکرة ۲ / ۷۰۰ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن را طولانی کند تا آنکه مردی از اهل بیت که فرشتگان در حضور او هستند و اسلام را پیروز می گردانند بیاید». (۵۸۹)

خداوند او را با انواعی از ملائکه یاری می رساند:

غیبت نعمانی / ۱۹۵ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند که بر فراز منبر فرمودند: «هنگامی که خاطب (۵۹۰) هلاک شود و صاحب عصر [از دیدگان] روی گرداند، و دل هایی دیگرگون باقی ماند که یا در نعمت است و یا با خشکسالی مواجه شده [یا بر مسیر حق] و هدایت استوار مانده و یا اینکه به گمراهی دچار شده است]، آرزومندان هلاک شوند، نابود شوندگان از بین روند و مؤمنان - که اندکند، سیصد نفر یا بیشتر - باقی مانند. گروهی که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روز بدر جنگیده بودند و نه کشته شدند و نه مردند در کنار ایشان بجنگند».

نعمانی (رحمه الله) خود در ادامه می نویسد: «مقصود امیر المؤمنین (علیه السلام) صاحب این زمان است که به جهت تدبیر واقع خدا از دیدگان این خلق غائب شده است... و معنای این فرمایش حضرت: گروهی که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روز بدر جنگیده بودند و نه کشته شدند و نه مردند در کنار ایشان بجنگند، آن است که خدای (عز وجل) سیصد و اندی نفر یاران خالص قائم (علیه السلام) را با ملائکه ی بدر که به همان تعدادند یاری می کند».

مختصر بصائر الدرجات / ۲۱۲ از ابو حمزه ی ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «چون قائم خارج شود، خداوند او را با فرشتگان نشاندار، فرشتگانی که پی در پی هستند،

منزلین (۵۹۱) وکرویین یاری می کند. جبرئیل پیشاپیش ایشان، میکائیل طرف راست، اسرافیل در سمت چپ و رعب به مسافت یک ماه جلو، پشت و راست و چپ اوست و فرشتگان مقرب روبروی اویند.

نخستین کس [از آدمیان] که با او بیعت می کند، محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت امیر (علیه السلام) هستند.

او شمشیری آخته دارد. خداوند برایش روم، چین، ترک، دیلم، سند، هند، کابل شاه و خزر را فتح خواهد نمود.

ای ابو حمزه! قائم قیام نمی کند مگر زمانی که ترسی شدید، زلزله ها، فتنه، بلایی که به مردم اصابت می کند و پیش از آن طاعون، جلوه کرده باشد. شمشیری بران میان عرب، اختلاف شدید بین مردم، پراکندگی آنان در دین و دگرگونی حال آنها حاصل شده باشد، تا جایی که آرزومند، از شدت هجوم مردم بر یکدیگر که مشاهده می کند، صبح و شام آرزوی مرگ کند. خروج ایشان به هنگام نومیدی و یأس خواهد بود. خوشا به حال آنکه او را درک کند و از یارانش باشد و افسوس و تمام افسوس بر آن کس که با او عداوت ورزد، با امر او مخالفت نماید و از دشمنانش باشد.

در ادامه فرمودند: ایشان امری جدید، کتابی جدید، سنتی جدید و قضاوتی جدید را به پا می دارد. بر عرب سختگیر است. کارش تنها قتل است. از کسی طلب توبه نمی کند و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او اثر نخواهد گذاشت».

کامل الزیارات / ۸۴ از امام صادق (علیه السلام): «خداوند تعالی هفتاد هزار فرشته را بر امام حسین (علیه السلام) موکل گردانید که هر روز بر او درود می فرستند. آنان پریشان و غبار آلود هستند. این از روزی است که ایشان به شهادت رسید و تا زمانی که خدا بخواهد - یعنی قیام قائم - ادامه دارد».

عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۱ / ۲۳۳ از ریان بن شیب روایت می کند: «روز نخست محرم حضور امام رضا (علیه السلام) رسیدم... از جمله آنکه فرمودند: چهار هزار فرشته برای یاری او بر زمین فرود آمدند، ولی اجازه [ی نبرد] به آنها داده نشد. پس آنها پریشان و غبار

آلود در کنار قبر او هستند تا آنکه قائم (علیه السلام) قیام کند و از یارانش باشند و شعارشان یا لشارات الحسین است».

کامل الزیارات / ۱۱۹ از ابان بن تغلب روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: گویا قائم را می بینم که در نجف کوفه است و زره رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را در بر کرده. پس خود را با آن تکانی می دهد تا کامل او را فرا گیرد و آن را با پارچه ای سبز می پوشاند. او بر اسبی سیاه که میان دو چشمش عمودی نورانی است سوار می شود و با آن چنان تکانی می خورد که اهالی تمام سرزمین ها چنین می بینند که او در کنار آنها و در سرزمین آنهاست.

او بیرق رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را که عمود آن از عمود عرش و دیگر قسمت های آن از نصر خداست می گشاید. آن را به سوی چیزی فرود نمی آورد مگر آنکه خداوند آن را از هم می درد. چون آن را تکان دهد هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آنکه دلش چونان پاره ی آهن شود و به مؤمن نیروی چهل مرد را دهند. این شادمانی در قبر تمامی مؤمنان وارد شود و هنگامی خواهد بود که در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می کنند و به قیام قائم بشارت می دهند. آنگاه سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته بر او فرود می آیند.

عرضه داشتم: تمامی این فرشتگان [با او هستند]؟ فرمود: آری، آنان که با نوح (علیه السلام) در کشتی بودند. آنان که در آن هنگام که ابراهیم (علیه السلام) در آتش افکنده شد همراه او بودند. آنها که همراه موسی (علیه السلام) بودند آن هنگام که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت. آنان که با عیسی (علیه السلام) بودند زمانی که خداوند او را به سوی خود بالا برد. چهار هزار فرشته ی نشاندار که با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند و هزار فرشته ی پیایی. سیصد و سیزده فرشته ی بدری و چهار هزار فرشته ای که برای نبرد در کنار امام حسین (علیه السلام) فرود آمدند، ولی اجازه ی نبرد به ایشان داده نشد. پس آنان پریشان و غبار آلود در کنار قبر او هستند و تا روز قیامت بر او گریه می کنند و رئیس آنها فرشته ای است که منصور نام دارد. کسی به زیارت او نمی رود مگر آنکه آنان به استقبال او می روند. کسی با او وداع نمی کند جز آنکه او را بدرقه کنند. کسی بیمار نمی گردد مگر آنکه به عیادتش می روند و کسی

نمی‌میرد مگر آنکه بر جنازه اش نماز گزارده برایش استغفار می‌کنند. اینان همه در زمین هستند و تا زمان خروج قائم (علیه السلام) انتظار ایشان را می‌کشند».

غیبت نعمانی / ۲۴۴ از علی بن ابی حمزه از امام صادق (علیه السلام): «چون قائم (علیه السلام) قیام کند، فرشتگان بدر که پنج هزار تن بودند فرود آیند؛ یک سوم بر اسبانی سفید که قدری سیاهی دارند، یک سوم بر اسبانی سیاه و سفید و یک سوم بر اسبانی حو خواهند بود. عرضه داشتیم: حو چیست؟ فرمودند: سرخ». (۵۹۲)

تفسیر عیاشی ۱ / ۱۹۷ از ضریس از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «فرشتگانی که روز بدر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را یاری رساندند در زمینند، و هنوز بالا نرفته‌اند و نخواهند رفت تا آنکه صاحب این امر را یاری کنند. آنان پنج هزار نفرند». نگارنده: ممکن است سؤال شود که امام صادق (علیه السلام) چگونه خبر ملائکه را می‌داند، و آیا به ایشان وحی می‌شود؟ پاسخ آن است که امامان (علیهم السلام) علمی دارند که جدّشان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آنها نگاشته است. علاوه بر آنکه آن وحیی که با از دنیا رفتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به پایان رسید وحی نبوت است نه وحی امامت، و خداوند به مادر موسی و نحل وحی کرده است. منابع علوم امامان (علیهم السلام) متعدد است ولی مجال ذکر آن نیست. یکی از بهترین آثار در این موضوع کتاب ینابیع المعاجز تألیف علامه سید هاشم بحرانی (رحمه الله) است.

فصل (۱۵): فضیلت استواری / فضیلت استواری و انتظار در دوران غیبت

هان ای شتابزدگان! خداوند با شتاب بندگان شتاب نمی‌کند:

برنامه‌ی پایان دادن به ظلم بر زمین و اقامه‌ی دولت عدل الهی برنامه‌ایست عظیم که قسمت اساسی برنامه‌ی خدا در حیات انسان را تشکیل می‌دهد، لیکن فراگیری آن نیازمند ارتقای فکری بشر و رسوخ ایمان است. از این روست که عموم مردم در این باره شتاب دارند، حال آنکه خدای (عز وجل) بر اساس قوانین و حکمت‌هایی که خود داند رفتار می‌کند. لذا رسول خدا و امامان معصوم (علیهم السلام) اهتمام داشتند افق عقل و آگاهی مردم را بالا ببرند و انتظار را به آنان بیاموزند.

کافی ۱/ ۳۶۹ از مهزم روایت می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) از ملوک آل فلان [بنی عباس] یاد کردیم، ایشان فرمودند: مردمان به جهت شتاب ورزیدن در این امر [غلبه ی حق و از میان رفتن باطل] هلاک شدند. خداوند (عز وجل) با شتاب بندگان شتاب نمی کند. این امر نهایی دارد که بدان منتهی می شود و اگر بدان برسند نه می توانند لحظه ای آن را پیش اندازند و نه لحظه ای تأخیر دهند».

سنیان نیز مشابه این مضمون را آورده اند، سنن ترمذی ۵/ ۵۶۵ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «از خدا از فضلش بخواهید، زیرا خدای (عز وجل) دوست دارد از او بخواهند، و بالاترین عبادت انتظار فرج است». (۵۹۳)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): پس از من دوران صبر می آید:

المعجم الکبیر ۱۰/ ۲۲۵ از ابن مسعود نقل می کند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: ورای شما زمان صبری است که برای کسی که [دینش را] محکم گیرد پاداش پنجاه شهید است. عمر صدا زد: ای رسول خدا! [پنجاه شهید] از ما یا از خودشان؟ ایشان فرمودند: از شما». (۵۹۴)

در منابع ما، غیبت شیخ طوسی ۲۷۵/ از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: گروهی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنها پاداش پنجاه تن از شما را دارد، گفتند: یا رسول الله! ما با شما در بدر واحد وحنین بودیم وقرآن در میان ما نازل شد! ایشان فرمودند: اگر شما را به آنچه ایشان را بدان وخواهند داشت وادارند، چون آنان صبر نخواهید داشت».

کمال الدین ۱/ ۳۲۳ از عمرو بن ثابت از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت می کند: «کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما استوار ماند، خداوند (عز وجل) پاداش هزار شهید از شهدای بدر واحد را به او عطا فرماید».

همان ۱/ ۲۸۸ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیثی طولانی فرمودند: یا علی! بدان که شگفت ترین مردم در ایمان و بالاترین آنان در یقین گروهی هستند که در آخر الزمان خواهند بود. آنان پیامبر را ندیده اند و حجت

[خدا] از آنها پوشیده است و به سیاهی بر روی سفیدی ایمان می آورند». (۵۹۵)

یعنی آنان پیامبرشان را درک نمی کنند و امامشان نیز غائب می باشد، ولی به قرآن و سنتی که به طور مکتوب به آنها رسیده است ایمان می آورند.

همان ۱ / ۲۸۷ از امام باقر، از پدرش سید العابدین علی بن الحسین، از پدرش سیدالشهداء حسین بن علی از امیر المؤمنین (علیهم السلام) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بالاترین عبادت انتظار فرج است». (۵۹۶)

کافی ۴ / ۲۶۰ و ۵ / ۲۲ نقل می کند: «محمد بن عبد الله گوید: خدمت امام رضا (علیه السلام) عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرم روایت کرده که به برخی پدران شما گفتند: در سرزمین ما قلعه ایست که قزوین نام دارد، و دشمنی که دیلم گویند، آیا باید جهاد کرد یا دژبانی؟ و ایشان در پاسخ فرمودند: به سمت این خانه بیایید و حج به جای آورید، و آن شخص این سؤال را سه بار تکرار کرد و ایشان در هر بار می فرمودند: به سمت این خانه بیایید و حج به جای آورید، و در بار سوم فرمودند: آیا کسی از شما خوش ندارد که در خانه اش باشد و بر خانواده اش انفاق کند و در انتظار امر ما به سر برد، حال اگر بدان رسد چونان کسی باشد که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بدر را درک کرده است و اگر نرسد مانند کسی باشد که با قائم ما در خیمه ی ایشان این چنین باشد - و دو انگشت سیاه ی خود را کنار هم قرار دادند - . در این هنگام امام رضا (علیه السلام) فرمودند: راست گفته، همین گونه است که او گفته است». امالی شیخ طوسی ۲ / ۱۹ از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: کسی که از خدا به رزق کم رضایت دهد، خدا از او به عمل کم رضایت خواهد داد، و انتظار فرج عبادت است».

تحف العقول ۴۰۳ / ۳ در حدیثی طولانی از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند: «بعد از معرفت، برترین عبادت انتظار فرج است».

غیبت شیخ طوسی ۲۷۶ / ۲ از حسن بن جهم نقل می کند: «از امام کاظم (علیه السلام) درباره ی مطلبی مربوط به فرج سؤال کردم، فرمودند: آیا نمی دانی که انتظار فرج از فرج است؟ پاسخ دادم: نمی دانم، مگر آنکه شما مرا آگاه گردانید، ایشان فرمودند: آری، انتظار فرج از

فرج است».

مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۴/ ۴۲۵ می نگارد: «از جمله اموری که امام حسن عسکری (علیه السلام) به ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه قمی [پدر شیخ صدوق (رحمه الله)] نوشته است این است: بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين والجنة للموحدین والنار للملحدین، ولا عدوان إلا على الظالمین، ولا إله إلا الله أحسن الخالقین، والصلاة على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين.

[امام (علیه السلام) وصایایی می فرمایند] از جمله: بر تو باد به صبر و انتظار فرج، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: برترین اعمال امت من انتظار فرج است. شیعیان ما همواره در اندوه به سر برند تا آنکه فرزندی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او بشارت داده اند و زمین را همان طوری که از ستم و ظلم پر شده از عدل و داد آکنده می سازد ظهور کند. پس ای شیخ من ابا الحسن علی! صبر کن و تمامی شیعیانم را بدان فرمان ده، چرا که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگان که بخواهد می دهد، و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است، والسلام علیک وعلی جمیع شیعتنا ورحمة الله وبرکاته».

رجال کشی ۱۳۸/ از عبد الله پسر زرارہ روایت می کند که امام صادق (علیه السلام) به او فرمودند: «پدرت را سلام برسان و به او بگو: من بر تو تنها بابت دفاع از تو عیب می گیرم، چرا که مردم و دشمن به سوی هر کسی که ما او را به خود نزدیک می کنیم یا منزلت او را می ستاییم می شتابند، تا کسانی را که ما دوست می داریم و به خود نزدیک می گردانیم و آنها آنان را به خاطر محبت ما و نزدیکی به ما متهم می کنند، بیازارند، و آزار و قتل را شایسته ی آنها می بینند، [واز سویی] هر که را عیب کنیم می ستایند...

اگر به ما اذن داده شود، خواهید دانست حق در آن است که ما شما را بدان فرمان می دهیم، پس این امر را به ما رد کنید، تسلیم ما باشید، بر احکام ما صبر کنید و بدان راضی باشید. آن کسی که میان شما فاصله انداخته است، پیشوای شماست که خداوند سرپرستی خلق خود را بدو سپرده است و او به مصلحت رعیت خود در [صلاح و] فساد امر آنان آشناتر است. پس اگر خواست میان آنان فاصله می اندازد تا آنان به سلامت مانند، سپس آنان را انسان که

خداوند اذن دهد با هم جمع می کند تا از فساد، ونیز بیم دشمن در امان بمانند، وایمنی را از جایگاه آن وفرج را از نزد خویش برای آنان می آورد.

تسلیم باشید، [امورتان را] به ما رد کنید، انتظار امر ما و امر خود، وفرج ما وفرج خود را بکشید. اگر قائم ما قیام کند وسخنگوی ما سخن گوید وآنگاه تعلیم قرآن، شرایع دین، احکام وفرائض را همان گونه که خدا بر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل کرده است، بر شما از سر گیرد، صاحبان بصیرت میان شما، در آن روز به شدت انکار خواهند کرد، وتنها زیر لبه ی شمشیری که بر فراز گردن هایتان است بر دین وراه خدا خواهید ماند. همانا خداوند مردم را پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر همان سنت کسانی که پیش از شما بودند قرار داد، پس آنان تغییر دادند، تبدیل کردند، تحریف نمودند، بر دین خدا افزودند واز آن کاستند. پس هیچ چیزی از آنچه امروز مردم بر آنند نیست مگر آنکه از آنچه وحی از نزد خدا آورده منحرف شده است. پس - خدایت رحمت کند - هنگامی که فراخوانده می شوی اجابت کن، تا آن کسی که دین خدا را برایتان از سر گیرد بیاید».

روح انتظار وآرزو، خود از فرج است:

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۰ از احمد بن محمد نقل می کند: «امام رضا (علیه السلام) فرمودند: صبر وانتظار فرج چه نیکوست، آیا سخن عبد صالح را نشنیده ای: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ، (۵۹۷) پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم».

کمال الدین ۲/ ۶۴۵ از محمد بن فضیل روایت می کند: «از امام رضا (علیه السلام) درباره ی مطلبی پیرامون فرج سؤال کردم، ایشان فرمودند: آیا نمی دانی انتظار فرج از فرج است؟ خداوند می فرماید: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ، پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم».

کافی ۱/ ۳۷۱ از ابوبصیر نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، فرج چه زمانی است؟ فرمودند: ای ابوبصیر! آیا تو از دنیا خواهان هستی؟ هر کسی که این امر را بشناسد، با انتظاری که می کشد فرج برای او حاصل است».

تفسیر قمی ۱/ ۳۸۴: «سخن خدا: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ

رَبِّكَ، (۵۹۸) آیا جز اینکه فرشتگان [جان ستان] به سویشان آیند، یا فرمان پروردگارت

دررسد، انتظاری می برند؟؛ [فرمان پروردگارت] از عذاب، مرگ و خروج قائم.

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] این گونه رفتار کردند، و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم می کردند.

و این فرموده: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، (۵۹۹) پس [کیفر] بدی هایی که کردند به آنان رسید، و آنچه مسخره اش می کردند آنان را فرا گرفت؛ یعنی عذاب در رجعت».

خطای در امید ضرری نمی زند، ولی یأس خطاست:

کافی ۱ / ۳۶۹ از علی بن یقطین روایت می کند: «امام کاظم (علیه السلام) به من فرمودند: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می شود.

حسین بن علی بن یقطین گوید: یقطین [که از شیعیان بنی عباس بود] به پسرش علی [که از شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) بود] گفت: چرا به ما گفتند [که بنی عباس به قدرت خواهند رسید] وواقع شد، ولی به شما گفتند [که امام قائم ظهور می کند] وواقع نشد؟ علی به پدرش گفت: آنچه به ما و شما گفتند از یک جا صادر شد، جز آنکه امر شما [خلافت فرزندان عباس] فرا رسید و شما را از آن به طور واضح وخالص [با تعیین وقت وبدون ابهام] خبر دادند، پس همان گونه شد که به شما گفته شد. ولی امر ما فرا نرسید لذا به آرزوها مشغول شدیم. پس اگر به ما گفته می شد که این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر رخ نمی دهد دل ها سخت می شد وعموم مردم از اسلام باز می گشتند، لیکن گفتند: چه سریع ونزدیک است، تا دل های مردم الفت یابد وفرج را نزدیک شمارند».

فضل مؤمنان منتظر:

کمال الدین ۱ / ۳۳۸ از مفضل نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: هر کسی با انتظار این امر بمیرد، همانند کسی است که با قائم در خیمه ی ایشان باشد، بلکه چونان کسی است که در حضور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیر

بزنند».

محاسن برقی ۱۷۳/ از عبد الحمید واسطی روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: خداوند امور شما را سامان دهد، به خدا قسم بازارهایمان را به خاطر انتظار این امر رها کردیم، تا آنجا که نزدیک است نیاز، برخی از ما را به درخواست وادارد.

ایشان فرمودند: ای عبد الحمید! آیا چنین باور داری که خداوند برای کسی که خود را وقف او کرده است، راه رهایی قرار نمی دهد؟ چرا، به خدا سوگند برای او راه رهایی قرار می دهد. خداوند بنده ای را که خود را وقف ما کرده است رحمت کند. خداوند بنده ای را که امر ما را احیاء کند رحمت کند.

عرضه داشتیم: اگر پیش از آنکه قائم را دریابم از دنیا رفتم چه؟ فرمودند: کسی از شما که بگوید: اگر قائم آل محمد را درک کنم او را یاری خواهم رساند، مانند کسی است که با شمشیرش در کنار او نبرد کرده باشد، وکسی که در رکاب او شهید شود دو شهادت دارد». (۶۰۰)

کمال الدین ۲/ ۳۵۷ از ابوبصیر روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه: یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، (۶۰۱) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد، فرمودند: مقصود خروج قائم منتظر ماست، آنگاه ادامه دادند: ای ابوبصیر! خوشا به حال شیعیان قائم ما که در غیبتش انتظار ظهورش را می کشند و در ظهورش از او اطاعت می کنند، آنان اولیاء خدا هستند که نه بیمی بر آنان می رود و نه اندوهگین می شوند».

همان ۲/ ۶۵۶ از مفضل روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: وَالْعَصْرِ، (۶۰۲) سوگند به عصر، فرمودند: عصر، دوران خروج قائم است. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، (۶۰۳) که واقعاً انسان دستخوش زیان است؛ مقصود دشمنان ماست. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، (۶۰۴) مگر کسانی که ایمان آورده؛ یعنی به نشانه های ما ایمان آورده اند. وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وکارهای شایسته کرده؛ یعنی با مواسات با برادران.

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ، وهمدیگر را به حقّ سفارش نموده؛ یعنی به امامت.

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، وبه شکیبایی توصیه کرده اند؛ یعنی در دوران فترت [و غیبت امامشان]».

تأویل الآیات ۲ / ۵۸۵ از محمد حلبی نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) این آیه روا تلاوت کردند: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ، (۶۰۵) پس آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید]، در زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ سپس فرمودند: این آیه در مورد عمو زادگان ما بنی عباس و بنی امیه نازل شد.

آنگاه خواندند: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ، اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و ناشنواشان کرده؛ نسبت به دین [ناشنواشان کرده]، وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ، (۶۰۶) و چشم هایشان را نابینا کرده است؛ از وصی.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، بی گمان کسانی که [به حقیقت] پشت کردند؛ پس از ولایت حضرت علی (علیه السلام)، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ، (۶۰۷) پس از آنکه [راه] هدایت بر آنان روشن شد، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت.

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا، وآنان که هدایت شدند؛ به ولایت حضرت علی (علیه السلام)، زَادَهُمْ هُدًى، آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید؛ چرا که امامان پس از او وقائم (علیهم السلام) را به آنها شناساند، وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ، (۶۰۸) وپرهیزگاریشان [و یا محافظتشان] داد؛ امان از آتش».

امامان (علیهم السلام) شتاب شیعیان را می کاهند و انتظار فرج را به ایشان می آموزند امیر

المؤمنین (علیه السلام):

از رحمت خدا نومید نباشید:

خصال ۲ / ۶۱۰ از ابوبصیر و محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «پدرم از جدّم از پدرانم (علیهم السلام) برایم روایت کرد که امیر المؤمنین (علیه السلام) در یک مجلس چهارصد باب که به صلاح دین و دنیای مسلمان است را به یارانش آموخت ... در آن آمده است: منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید نگردید، چرا که محبوب ترین اعمال

نزد خدای (عز وجل) انتظار فرج است تا زمانی که بنده ی مؤمن بر آن استوار ماند...
کسی که منتظر امر ما باشد همسان کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد».

سنت الهی در غریبال مؤمنان:

غیبت نعمانی / ۲۰۹ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «به سان زنبور در میان پرندگان باشید. تمامی پرندگان آن را ضعیف می شمارند، و اگر می دانستند چه برکتی در درون خود دارد چنین نمی کردند. با مردم با زبان ها و بدن هایتان معاشرت کنید و با قلوب و اعمالتان دوری گزینید. قسم به کسی که جانم به دست اوست آنچه را که دوست دارید نخواهید دید مگر پس از آنکه برخی از شما در چهره ی برخی دیگر آب دهان بیاندازند و برخی از شما برخی را کذاب بنامند، و از شما - و یا فرمودند: از شیعیان من - تنها به مانند سرمه ی درون چشم و نمک در غذا باقی مانند.

برایتان مثالی می زنم؛ مردی غذایی داشت و آن را پاک و خوشبو کرد. سپس درون اتاقی قرار داد و آن مقدار که خدا بخواهد آن را رها کرد. آنگاه بازگشت و مشاهده کرد کرم افتاده است. پس آن را پاک و خوشبو کرد و به آن اتاق بازگرداند و آن مقدار که خدا بخواهد آن را رها کرد. آنگاه بازگشت و مشاهده نمود که گروهی از کرم ها بر آن افتاده اند. پس آن را بیرون آورد، پاکیزه و خوشبو ساخت و بازگرداند، و همین حالت ادامه یافت تا آنکه از آن تنها به مقدار اندکی که کرم بدان هیچ آسیبی نرساند باقی ماند.

شما نیز اینچنین هستید و جداسازی می شوید تا آنکه از شما تنها گروهی باقی بماند که فتنه بدان هیچ آسیبی نرساند».

الفتن ۱ / ۳۳۳ از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند: «مهدی خارج نمی شود تا آنکه برخی از شما در چهره ی برخی آب دهان اندازند». (۶۰۹)

غیبت نعمانی / ۲۰۵ از عمیره بنت نفیل روایت می کند: «از امام حسین (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: آن امری که انتظارش می رود واقع نخواهد شد مگر پس از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند، برخی از شما در چهره ی برخی دیگر آب دهان اندازند، بعضی تان گواهی به کفر بعضی دیگر دهند و بعضی از شما برخی دیگر را لعنت فرستند!

من عرض کردم: در آن زمان هیچ خیری نیست، ایشان فرمودند: تمام خیر در آن زمان است، قائم ما قیام می کند و همه ی این ها را کنار می زند».

غیبت شیخ طوسی / ۲۰۷ از عبایه ی اسدی از حضرت امیر (علیه السلام): «شما چگونه خواهید بود آن زمانی که بدون پیشوای هدایت و علامتی آشکار بمانید و بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند؟» (۶۱۰)

کمال الدین ۱ / ۳۰۳ از امام حسین از حضرت امیر (علیهما السلام): «قائم ما غیبتی طولانی مدّت دارد. گویا شیعیان را می نگرم که در غیبت او به مانند چارپایان می گردند و در پی چراگاه هستند، ولی نمی یابند.

بدانید! کسی از آنان که بر دینش استوار بماند و دلش به جهت طول مدّت غیبت امامش سخت نگرود، روز قیامت با من در درجه ی من خواهد بود».

غیبت نعمانی / ۱۹۲ از عبد الله بن عقبه از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند: «ای گروه شیعه! گویا شما را می بینم که مانند شتر می گردید و چراگاه می جوید، ولی نمی یابید».

امام باقر (علیه السلام): کسی که برای رضای خدا انتظار بکشد، چونان کسی است که در کنار امام (علیه السلام) جهاد کند:

مجمع البیان ۹ / ۲۳۸ از عیاشی از حارث بن مغیره چنین نقل می کند: «در حضور امام باقر (علیه السلام) بودیم که فرمودند: کسی از شما که این امر را بشناسد، انتظار آن را بکشد و این را برای رضای خدا انجام دهد، به خدا قسم مانند کسی است که با شمشیر خود همراه قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) جهاد کرده باشد.

آنگاه فرمودند: بلکه سوگند به خدا چون کسی است که با شمشیرش در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نبرد کرده است، و ادامه دادند: بلکه به خدا قسم همسان کسی باشد که در رکاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در خیمه ی ایشان به شهادت رسیده است. آیه ای از کتاب خدا در مورد شماس است. گفتم: فدایت شوم، کدام؟ فرمودند: سخن خدای (عز وجل): وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ، (۶۱۱) و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند، آنان همان راستینان و گواهان نزد پروردگارشان هستند.

سپس فرمودند: به خدا سوگند شما راستینان و گواهان نزد پروردگارتان شدید».

کافی ۲ / ۲۱ از ابو الجارود نقل می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: ای پسر پیامبر! آیا دوستی و موالات مرا نسبت به خود می دانید و می دانید از همه بریده و تنها شما را برگزیده ام؟ ایشان فرمودند: آری، عرضه داشتم: پس سؤالی می پرسم، پاسخ آن را بدهید که من نابینایم و کم راه می روم، همه وقت هم توان آن ندارم تا به دیدار شما بیایم. امام (علیه السلام) فرمودند: حاجت را بگو، گفتم: مرا از اعتقادی که خود و اهل بیتان دارید و آن را به درگاه خدای عزیز و جلیل می برید بیگاهانید، تا من نیز چنین اعتقادی داشته باشم. امام (علیه السلام) فرمودند: اگر چه سخت کوتاه، لکن سؤالت عظیم بود، به خدا سوگند اعتقاد خود و پدرانم را که به درگاه خداوند (عز وجل) می بریم برای می گویم؛ گواهی به لا إله إلا الله و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، اقرار به آنچه که آن حضرت از نزد خدا آورده است، ولایت ولیّ ما، دشمنی با دشمن ما، تسلیم بودن در برابر امر ما، انتظار قائم ما و تلاش و ورع».

دعوات راوندی / ۱۳۵ آن را چنین نقل می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: من مردی نابینا و مسنّ هستم و مسافت میان من با شما بسیار است، به دنبال اعتقادی هستم که آن را به درگاه خدا برم، بدان تمسّک کرده و آن را به کسانی که از خود به جای می گذارم برسانم. گفتارم خوشایند امام (علیه السلام) واقع شد. پس راست نشستند و فرمودند: ای ابو الجارود! چه گفتی؟ دوباره تکرار کن، من نیز چنین کردم، ایشان فرمودند: آری، ای ابو الجارود! گواهی به لا إله إلا الله و حده لا شریک له و بندگی و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، روزه ی ماه رمضان، حجّ بیت، ولایت ولیّ ما، عداوت دشمن ما، تسلیم بودن در برابر امر ما، انتظار قائم ما و تلاش و ورع».

کافی ۸ / ۸۰ مشابه آن را نقل می کند و در آن آمده است: «عرضه داشتم: خداوند امورت را سامان دهد، این مرجئه (۶۱۲) می گویند: چه اشکالی دارد که ما بر همین اعتقاد باشیم و زمانی که آنچه شما اعتقاد دارید فرا رسید ما و شما [در اعتقاد] با هم مساوی باشیم؟ ایشان فرمودند: ای عبد الحمید! راست گفته اند، کسی که توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد و آنکه

نفاق [خود] را مخفی دارد البته خدا خوارش گرداند، و کسی که امر ما را اظهار کند (۶۱۳) خداوند خونش را بریزد، خداوند آنان را بر اسلام ذبح می کند، همان گونه که قصّاب گوسفندش را ذبح می کند.

عرضه داشتیم: یعنی آن روز ما با آنان مساوی هستیم؟ فرمودند: نه، شما آن روز عزّتمندان و حاکمان زمین هستید، و جز این [که شما را برتر دانیم] در دین بر ما جایز نیست.

عرضه داشتیم: اگر پیش از آنکه قائم (علیه السلام) را دریابم از دنیا رفتم چه؟ فرمودند: هر کس از شما بگوید: اگر قائم آل محمد را درک کنم او را یاری خواهم رساند، مانند کسی است که با شمشیرش در کنار او نبرد کرده باشد و شهادت در رکاب او دو شهادت است». غیبت شیخ طوسی / ۲۰۶ از جابر جعفری روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: فرج شما چه زمان خواهد بود؟ فرمودند: هیهات، هیهات، فرج ما واقع نمی شود مگر بعد از آنکه غربال شوید، آنگاه [دوباره] غربال شوید، سپس [دیگر باره] غربال گردید - و سه بار این را فرمودند - تا خداوند تعالی تیرگی را ببرد و خالص آن را باقی گذارد».

غیبت نعمانی / ۲۰۵ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «به خدا سوگند جداسازی شوید، به خدا قسم مورد آزمون قرار گیرید، و به خدا سوگند همان گونه که زؤان (۶۱۴) را از گندم غربال کنند شما نیز غربال خواهید شد».

کسی که با اخلاص در ولایت انتظار کشد، اهل بهشت است:

کافی ۸ / ۷۶ از حکم بن عتیبه نقل می کند: «با امام باقر (علیه السلام) بودیم و خانه از اهلش موج می زد که پیرمردی عصا زنان آمد. بر در خانه ایستاد و گفت: السلام علیک یا بن رسول الله ورحمة الله وبرکاته و سکوت کرد. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته.

پیرمرد به اهل خانه رو کرد و سلام گفت و همه جواب دادند. او در ادامه به امام (علیه السلام) رو کرد و عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! خدا مرا فدایت گرداند، مرا به خود نزدیک گردان که به خدا سوگند دوستتان دارم و نیز دوستدار دوستدارانتان هستم و به خدا قسم شما و دوستدارانتان را به خاطر طمع در دنیا دوست نمی دارم. قسم به خدا دشمنتان را دشمن می

دارم واز او بیزاری می جویم واین به خاطر طلب خونی که میان من و او باشد نیست. قسم به خداوند من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می شمارم و انتظار امر شما را می کشم، خدا مرا فدایت گرداند، آیا نسبت به من [و فرجامی نیک برای من] امیدوارید؟

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: نزدیک من بیا، نزدیک من بیا و او را در کنار خود نشانند. سپس فرمودند: ای پیرمرد! مردی نزد پدرم علی بن الحسین (علیهما السلام) آمد واز ایشان همان سؤالی را که تو از من کردی پرسید، پدرم فرمودند: اگر بمیری نزد رسول خدا، امیر المؤمنین، امام حسن، امام حسین و علی بن الحسین (علیهم السلام) وارد خواهی شد، دلت آرام، سینه ات مسرور و دیده ات روشن خواهد شد و با آسایش و راحتی به همراه [فرشتگان] بزرگوار نویسنده از تو استقبال خواهد شد، آن هنگام که جانت به اینجا برسد - و با دست به حلق خود اشاره فرمودند - . و اگر زنده بمانی چیزی را می بینی که خداوند بدان دیده ات را روشن خواهد ساخت و [در آخرت] در اعلی درجات بهشت با ما همراه خواهی بود.

پیرمرد پرسید: ای ابا جعفر! چه فرمودید؟ امام (علیه السلام) سخن را تکرار کردند، آن پیرمرد صدا زد: الله اکبر، ای ابا جعفر! اگر بمیرم نزد رسول خدا، امیر المؤمنین، امام حسن، امام حسین و علی بن الحسین (علیهم السلام) وارد خواهم شد، دیده ام روشن می شود، دلم آرام و سینه ام مسرور خواهد شد و با آسایش و راحتی به همراه [فرشتگان] بزرگوار نویسنده از من استقبال خواهند نمود، آن هنگام که جانم به اینجا برسد، و اگر زنده بمانم چیزی را می بینم که خداوند چشمم را بدان روشن می کند، و [در آخرت] در اعلی درجات بهشت با شما همراه خواهم بود!

سپس با صدای بلند های های شروع به گریه کرد تا آنکه از هوش رفت. اهل خانه هم با مشاهده ی حالت او به گریه افتادند، و امام (علیه السلام) با انگشت اشک ها را از میانه ی پلک های او پاک کردند.

آنگاه پیرمرد به هوش آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! خدا مرا فدایت گرداند، دستت را بده، ایشان هم چنین کردند و او بر دست حضرت بوسه داد و آن را بر دیده و گونه ی خود نهاد. جامه از شکم و سینه ی خود کنار زد و دست امام (علیه السلام) را بر آنها گذاشت، سپس برخاست

وگفت: السلام علیکم.

امام باقر (علیه السلام) او را که پشت کرده بود و می رفت نگریستند، سپس به اهل خانه رو کردند و فرمودند: هر که دوست می دارد به مردی از اهل بهشت بنگرد او را نگاه کند. حکم بن عتیه گوید: محفل ماتمی مانند آن هرگز ندیدم.

مؤمن حتی اگر در بستر بمیرد شهید است:

امالی شیخ طوسی ۲/ ۲۸۸ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «هر مؤمنی شهید است، و اگر بر بسترش [هم] بمیرد شهید است، و مانند کسی است که در لشکر قائم (علیه السلام) بمیرد. آیا او خود را برای خدا محصور می کند، آنگاه او را داخل بهشت نمی نمایند؟» اعلام الدین ۴۵۹/ نقل می کند: «ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا، (۶۱۵) و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است، سؤال کرد که مقصود چیست؟ ایشان فرمودند: شناخت امام واجتناب از کبائر، کسی که بمیرد و بیعت با امامی در گردنش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. مردمان معذور نیستند، تا آن زمان که امامشان را بشناسند، پس هر آن کس بمیرد و امامش را بشناسد پیش افتادن یا تأخیر یافتن این امر [ظهور] زیانی به او نخواهد رسانید، و به کسی ماند که با قائم (علیه السلام) در خیمه اش باشد.

سپس اندکی مکث کرده فرمودند: نه، بلکه چون کسی است که در کنار ایشان جنگیده است، در ادامه فرمودند: نه، به خدا سوگند چون کسی است که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به شهادت رسیده است».

محاسن ۱۷۳/ از علاء بن سیابه: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: کسی از شما که بر امر [امامت] ما بمیرد، به منزله ی کسی است که خیمه اش را در آستانه ی [خیمه ی] قائم (علیه السلام) زده باشد، بلکه چون کسی است که با شمشیرش در کنار ایشان ضربه می زند، بلکه همسان کسی باشد که در کنار ایشان به شهادت رسیده است، بلکه به منزله ی کسی است که در کنار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شهید شده است». (۶۱۶)

کافی ۱/ ۳۷۱ و مشابه آن ۳۷۲/ نقل می کند: «فضیل بن یسار گوید: از امام صادق (علیه

السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، (۶۱۷) روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم، فرمودند: ای فضیل! امام خود را بشناس که چون او را شناختی پیش افتادن یا تأخیر این امر به تو زبانی نخواهد رساند. کسی که امامش را بشناسد سپس پیش از آنکه صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله ی کسی است که در لشکر ایشان نشسته باشد. نه، بلکه مانند کسی که زیر بیرق ایشان نشسته باشد.

برخی از اصحاب این گونه روایت می کنند: به مانند کسی است که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به شهادت رسیده است».

امام صادق (علیه السلام): طوبی برای کسی که در دوران غیبت قائم ما به امر ما متمسک

باشد:

کمال الدین ۲ / ۳۵۸ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «طوبی برای کسی که در دوران غیبت قائم ما به امر [ولایت] ما متمسک بوده، قلبش بعد از هدایت انحراف نیابد، عرض کردم: فدایت شوم، طوبی چیست؟ فرمودند: درختی است در بهشت که تنه ی آن در خانه ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و در خانه ی هر مؤمنی شاخه ای از شاخه های آن است، و این فرموده ی خداوند (عز وجل) است: طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ، (۶۱۸) طوبی برای آنان است و خوش سرانجامی دارند».

برتری ایمان در دولت باطل از دولت حق:

کافی ۱ / ۳۳۳ از عمار ساباطی نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: کدامیک برتر است، عبادت مخفیانه در دولت باطل با امامی از شما که مخفی است [و در تقیه به سر می برد]، یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امامی آشکار از شما؟ حضرت فرمودند: ای عمار! به خدا صدقه ی مخفیانه افضل از صدقه ی آشکار است و به خدا قسم عبادت مخفیانه ی شما با امام مخفی تان در دولت باطل که شما از دشمنان می هراسید و حال آتش بس است، برتر از [عبادت] کسی است که خداوند را - که عزیز و ذکرش جلیل است - در ظهور حق، دولت حق و با امام آشکار حق، عبادت می کند، و عبادت توأم با هراس در دولت باطل همانند عبادت وایمنی در دولت حق نیست.

بدانید، کسی از شما که امروز نماز واجبی را در وقت آن، مخفی از دشمن و به جماعت بخواند و آن را تمام کند، خداوند برای او پنجاه نماز واجب به جماعت می نویسد، و آن کس از شما که نماز واجبی را در وقت آن، مخفی از دشمن و فرادی بخواند و آن را تمام کند خدای (عز وجل) در قبال آن برای او بیست و پنج نماز واجب فرادی می نویسد، و آنکه نماز نافله ای را در وقت آن بخواند و به پایان رساند خدای عزیز و جلیل در برابر آن برای او ده نافله می نگارد. کسی از شما که کار نیکی کند خداوند (عز وجل) در مقابل، بیست کار نیک برای او می نویسد. خداوند (عز وجل) نیکی های مؤمن شما را - که اعمالش را نیکو گرداند، برای دین خود، امام خود و جان خود به تقیه عمل کند و زبانش را نگاه دارد - چند برابر می کند، همانا خدای عزیز و جلیل کریم است.

عرض نمودم: فدایت گردم، به خدا سوگند مرا به عمل ترغیب و تشویق کردید، لیکن دوست دارم بدانم چگونه امروز، اعمال ما از اعمال یاران امام ظاهر از شما در دولت حق افضل است، حال آنکه هر دو بر یک اعتقادیم؟

امام (علیه السلام) فرمودند: شما در ورود به دین خدای (عز وجل) به وسیله ی نماز، روزه و حج و نیز ورود به هر خیر و دانشی بر آنان سبقت جستید، و نیز در عبادت خداوند که ذکر او عزیز است، مخفی از دشمنان و با امام مخفی تان - در حالی که مطیع او هستید، همراه او بردباری می کنید، انتظار دولت حق را می کشید، بر امامتان و خودتان از پادشاهان ستمکار می هراسید، حق امامتان و حقوق خود را در دستان ظالمان می بینید، آنان شما را از آن منع کرده اند و به متاع دنیا و طلب معاش واداشته اند، ولی شما بر دین، عبادت، اطاعت امام، و بیم از دشمنان صبر پیشه کرده اید - سبقت گرفته اید. لذا خداوند (عز وجل) اعمال شما را مضاعف گردانید، پس گوارایتان باد.

گفتم: فدایت شوم، حال که چنین است چرا آرزوی آن داشته باشیم که از یاران قائم (علیه السلام) باشیم و حق ظاهر شود، در حالی که امروز در امامت و اطاعت از شما اعمال ما برتر از اعمال اهل دولت حق و عدالت است؟

ایشان در پاسخ فرمودند: سبحان الله! آیا خوش ندارید خدای تبارک و تعالی حق و عدل را در

بلاد آشکار سازد، همه را بر حق جمع نماید، میان دل های مختلف الفت بر قرار سازد، خدای (عز وجل) را در زمین عصیان نکنند، حدود او در میان خلقتش اقامه شود و خداوند حق را به اهل آن باز گرداند، پس او چنان فائق آید که هیچ چیز از حق را بابت ترس از احدی از خلق مخفی ندارد؟

ای عمار! بدان، به خدا قسم کسی از شما بر این حالی که دارید نمی میرد، مگر آنکه نزد خدا برتر از بسیاری از شهیدان بدر واحد است، پس مسرور باشید».

اختصاص / ۲۰ از امیه بن علی از مردی چنین روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: کدامیک برترند، ما یا اصحاب قائم (علیه السلام)؟ ایشان فرمودند: شما از آنها برترید، زیرا شما شب می کنید و صبح می کنید در حالی که بر امامتان و خودتان از پیشوایان ستم هراسانید. اگر نماز به جای آورید در تقیه است. اگر روزه بدارید در تقیه است. اگر حج گزارید در تقیه است. اگر شهادت دهید پذیرفته نشود و اموری چنین بر شمردند. عرضه داشتیم: اگر چنین است چرا [ظهور] قائم (علیه السلام) را آرزو کنیم؟ ایشان فرمودند: سبحان الله! آیا دوست نداری عدل آشکار گردد، راه ها امن شوند و با مظلوم به انصاف رفتار شود».

ثواب الاعمال / ۲۳۳ از امام صادق (علیه السلام): «یک فرزند که مرد آن را مقدم دارد، برتر از هفتاد فرزندی است که پس از او باقی بمانند و قائم را درک کنند».

غیبت نعمانی / ۲۰۷ از مهزم بن ابی برده ی اسدی و نیز غیر او از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «به خدا قسم بسان شیشه خواهید شکست، ولی شیشه به همان حالت که [پیش از شکستن] داشته باز خواهد گشت. به خدا قسم همانند سفال خواهید شکست، اما سفال می شکند و به حالت سابق باز نمی گردد. به خدا قسم غریبال می شوید، به خدا سوگند جداسازی می شوید، به خدا قسم آزموده می شوید تا آنکه از شما تنها اقل باقی بمانند و دست خود را [شاید به نشانه ی ناخشنودی] تکان دادند». (۶۱۹)

همان / ۱۵۹ از عبد الکرم روایت می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) سخن از قائم (علیه السلام) به میان آمد، ایشان فرمودند: چگونه [ظهور] رخ خواهد داد و حال آنکه

فلک به گردش در نیامده است تا گفته شود: او مرده، یا هلاک شده، در کدامین وادی سیر می کند؟

عرض کردم: چرخش فلک به چه معناست؟ فرمودند: اختلاف میان شیعیان».

همان ۲۰۶/ از آن حضرت روایت می کند: «آن امر واقع نخواهد شد مگر پس از آنکه برخی از شما در چهره ی بعضی دیگر آب دهان اندازند، بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت کنند و برخی برخی دیگر را کذاب بنامند».

کمال الدین ۲/ ۳۴۷ از عبد الرحمن بن سیابه از آن حضرت: «شما چگونه خواهید بود آن هنگام که بدون پیشوای هدایت و نشانی آشکار بمانید و برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جویند؟ آن زمان است که جداسازی، آزموده و غربال می شوید و آن هنگام است که در ابتدای روز دو شمشیر درگیر می شوند و حکومتی به هم می رسد، ولی در آخر روز قتل و خلع واقع می شود».

غیبت نعمانی ۲۰۸/ از ابراهیم بن هلال: «به امام کاظم (علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، پدرم بر اعتقاد به امامت از دنیا رفت، من نیز به سنی رسیده ام که خود مشاهده می کنید، حال آیا می میرم و مرا خبر نمی دهید؟!

ایشان فرمودند: ای ابو اسحاق! تو شتاب می کنی، عرض کردم: آری، به خدا شتاب می کنم، چرا شتاب نکنم در حالی که - همان سان که می بینید - سنم بالا رفته است؟ حضرت فرمودند: ای ابو اسحاق! بدان، به خدا سوگند آن امر واقع نخواهد شد تا آنکه جداسازی و آزموده شوید و تنها اقل از شما باقی مانند و دست خود را تکان دادند».

غیبت شیخ طوسی ۲۰۴/ از ابن ابی نصر نقل می کند: «امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند آنچه دیدگانتان را به سوی آن دوخته اید [و انتظارش را می کشید] واقع نخواهد شد تا آنکه جداسازی و امتحان شوید، تا بدانجا که تنها اقل از شما باقی مانند، آنگاه این آیه را تلاوت کردند: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ (۶۲۰) .. وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ، (۶۲۱) آیا پنداشته اید که به خود واگذار می شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده اند، معلوم نمی دارد... و شکیبایان را معلوم بدارد».

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۱۵ از ایوب بن نوح نقل می کند: «در مدینه در حضور امام هادی (علیه السلام) ایستاده بودم که ایشان بدون آنکه سؤالی بپرسم خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای ایوب! خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری نگرفت مگر بعد از آنکه در سه مطلب از او [اقرار] بگیرد؛ گواهی به لا إله إلا الله، کنار گذاردن همانندانی که در برابر خدا قرار می دهند و اینکه خداوند مشیت دارد و هر آنچه را بخواهد مقدم می دارد و هر آنچه را بخواهد تأخیر می اندازد. بدان، هنگامی که میان آنان اختلاف افتاد پیوسته ادامه خواهد داشت، تا آنکه صاحب این امر قیام کند».

کافی ۱/ ۳۷۰ از منصور صیقل: «من و حارث بن مغیره و گروهی از اصحاب خود نشسته بودیم و امام صادق (علیه السلام) کلام ما را می شنید. ایشان فرمودند: به چه مشغول هستید؟ هیئات، هیئات، نه به خدا قسم آنچه دیده بدان دوخته اید واقع نخواهد شد، تا آنکه غربال شوید. نه به خدا سوگند آنچه بدان دیده دوخته اید به وقوع نخواهد پیوست، تا آنکه امتحان شوید. نه به خدا قسم آنچه بدان دیده دوخته اید واقع نمی شود، مگر بعد از آنکه جداسازی شوید. نه به خدا قسم آنچه دیده بدان دارید رخ نخواهد داد، مگر پس از نوبیدی. نه به خدا قسم آنچه دیده بدان دوخته اید واقع نخواهد گشت، مگر پس از آنکه تیره بخت تیره بخت شود و سعید سعید» (۶۲۲).

برای مؤمن فرقی نمی کند پیش از ظهور بمیرد یا پس از آن:

کافی ۱/ ۳۷۱ روایت می کند: «ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: آیا شما چنین می بینید که من قائم (علیه السلام) را درک خواهم کرد؟ ایشان فرمودند: ای ابوبصیر! آیا امامت را نمی شناسی؟ گفتم: آری، به خدا قسم، امام من شماست و دست حضرت را گرفت. ایشان فرمودند: ای ابوبصیر! به خدا سوگند چه باکی داری که در جهاد در کنار قائم (علیه السلام) با شمشیری که آن را در آغوش گرفته ای حضور نداشته باشی؟»

همان ۸/ ۱۴۶ از مالک جهنی نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: ای مالک! آیا نمی پسندید که نماز را برپا دارید، زکات را پردازید و [زبان خود، یا دستان خود را از معاصی] نگاه دارید و داخل بهشت شوید؟ ای مالک! هیچ قومی نیست که در دنیا اعتقاد به

پیشوایی داشته باشند، جز آنکه روز قیامت در حالی می آیند که او آنان را لعنت کند و آنها هم او را، مگر شما و کسانی که مانند شمايند. ای مالک! سوگند به خدا کسی از شما که بر [اعتقاد به] این امر [امامت] بمیرد شهید است و به منزله ی کسی است که با شمشیرش در راه خدا ضربه زند».

همان ۱ / ۳۷۲ از علی بن هاشم از پدرش از امام باقر (علیه السلام): «به کسی که با انتظار امر ما بمیرد زبانی نمی رساند که در وسط خیمه ی حضرت مهدی (علیه السلام) و لشکر وی نمیرد».

تأویل الآيات ۲ / ۶۶۵ از حسین بن ابی حمزه از پدرش روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: سنّ من بالا رفته، استخوانم سست و اجلم نزدیک شده و بیم آن دارم که پیش از این امر [ظهور] بمیرم. ایشان فرمودند: ای ابا حمزه! آیا اعتقاد داری شهید تنها آن کس است که کشته شود؟ عرضه داشتم: آری، فدایت شوم، فرمودند: ای ابا حمزه! کسی که به ما ایمان آورد، گفتار ما را تصدیق کند و انتظار امر ما را بکشد، همسان کسی است که در زیر پرچم قائم (علیه السلام) کشته شود، بلکه به خدا سوگند زیر پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)».

غیبت نعمانی / ۲۰۰ از ابوبصیر روایت می کند: «روزی امام صادق (علیه السلام) فرمودند: آیا شما را از آنچه خداوند (عز وجل) هیچ عملی را از بندگان جز بدان نمی پذیرد آگاه نسازم؟ گفتم: آری، فرمودند: گواهی به لا إله إلا الله و بندگی و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، اقرار به آنچه خدا فرمان داده است، ولایت ما، بیزاری جستن از دشمنان ما - مقصود ایشان خصوص امامان است [که ولایت آنان را داشته باشید و از دشمنانشان بیزاری جوئید] -، تسلیم بودن در مقابل آنان، ورع، تلاش، طمأنینه و انتظار قائم (علیه السلام). در ادامه فرمودند: ما دولتی داریم که خداوند هرگاه بخواهد آن را می آورد. هر کس بدان مسرور می شود که از یاران قائم باشد، پس منتظر باشد و در حال انتظار به ورع و محاسن اخلاق بپردازد. حال اگر بمیرد و قائم بعد از او قیام کند، پاداشش مانند پاداش کسی است که ایشان را درک کرده باشد، پس بکوشید و انتظار بکشید، گوارایتان باد ای گروه مرحوم».

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۷ از عبد الله بن عجلان از امام صادق (علیه السلام): «هر کسی این امر را بشناسد و پیش از آنکه قائم قیام کند بمیرد، پاداشی مانند کسی دارد که در کنار ایشان کشته شده باشد».

نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین است تسبیح است:

کافی ۲ / ۲۲۶ از عیسی بن ابی منصور روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و بابت مظلومیت ما محزون است تسبیح و اهتمام او به امر ما عبادت است و کتمان سرّ ما جهاد در راه خدا. راوی گوید: محمد بن سعید به من گفت: این حدیث را با آب طلا بنویس که چیزی نیکوتر از آن نخواهی نوشت».

کمی شمار مؤمنان در زمان غیبت:

دلائل الامامة / ۲۹۲ از یعقوب بن شعیب از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «مردم، به سمت هیچ یک از فرزندان عبد المطلب گردن دراز [واشاره] نمی کنند، جز آنکه از بین می رود، تا آنجا که فرزندان عبد المطلب یکسان شوند و هیچ یک را از دیگری نشناسند [وندانند کدام شایستگی امامت دارد]. پس سال هایی از روزگارشان را چنین سپری می کنند تا صاحب این امر به سوی آنان برانگیخته شود».

رسائل مفید / ۴۰۰ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «چگونه خواهید بود آن هنگامی که به طرف راست رو کنید و احدی را [که شایستگی امامت داشته باشد] نبینید، به طرف چپ رو کنید و هیچ کس را نبینید و فرزندان عبد المطلب همه مساوی باشند، و بسیاری از معتقدان به این امر از آن بگردند، برخی از شما شب می کند در حالی که مؤمن است ولی صبح کافر شده؟ پس نسبت به دین هایتان تقوای خدا پیشه کنید و مراقب باشید. آن هنگام در انتظار فرج باشید».

کمال الدین ۲ / ۴۰۹ از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی چنین نقل می کند: «از امام عسکری (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: گویا شما را می بینم که پس از من در مورد جانشینم به اختلاف افتاده اید. بدانید کسی که به امامان پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

اقرار کند و منکر فرزند من باشد، همانند کسی است که به تمامی انبیاء و رسولان خدا اقرار، و نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را انکار نماید و منکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مانند کسی است که تمامی پیامبران (علیهم السلام) را منکر باشد، زیرا اطاعت آخرین ما مانند اطاعت اولین ماست و منکر آخرین ما همچون منکر اولین ماست. بدانید برای فرزند من غیبتی است که مردم در آن دچار تردید می گردند، مگر کسی که خدای (عز وجل) او را نگاه دارد».

همان ۲/ ۴۰۸ از ابو غانم نقل می کند: «از امام عسکری (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: در سال دویست و شصت شیعیان من پراکنده می شوند. شیخ صدوق (رحمه الله) می گوید: در آن سال بود که امام عسکری (علیه السلام) از دنیا رفتند و شیعیان و یاران ایشان پاره پاره شدند. برخی به جعفر معتقد شدند، برخی به گمراهی افتادند، برخی دچار تردید شدند، برخی بر حیرتشان باقی ماندند و برخی هم با توفیق خدای (عز وجل) بر دین خود استوار ماندند».

همان ۲/ ۵۲۴ از حسن بن محمد بن صالح بزاز نقل می کند: «از امام عسکری (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: پسر من همان قائم پس از من است. هموست که سنت های پیامبران (علیهم السلام) در عمر طولانی و غیبت در او به وقوع خواهد پیوست، تا آنکه قلب ها به جهت طولانی شدن مدت سخت گردد. پس بر اعتقاد به او تنها کسی استوار خواهد ماند که خداوند عزیز و جلیل ایمان را در قلب او نوشته باشد و او را به روحی از جانب خود تأیید نماید».

زمین، از افراد با ایمان و کاملی که همانند یاران امام (علیه السلام) هستند خالی نخواهد بود:

الاصول الستة عشر / ۶ از زید زراد نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: بیم آن داریم که مؤمن نباشیم! ایشان فرمودند: چرا؟ گفتم: زیرا در میان خود کسی را نمی یابیم که برادرش نزد او بر درهم و دینارش ترجیح داشته باشد، و دینار و درهم را بر برادری که ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) ما را گرد هم آورده [و در آن اتفاق داریم] ترجیح می دهیم. ایشان فرمودند: هرگز، شما مؤمن هستید، اما ایمانتان را کامل نمی کنید تا آنکه قائم ما خارج

شود. آن هنگام است که خداوند خرد های شما را گرد خواهد آورد و مؤمنانی کامل خواهید بود.

و اگر مؤمنانی کامل در زمین نباشند، خدا ما را به سوی خود بالا خواهد برد و زمین و آسمان شما را نخواهند شناخت.

آری، قسم به کسی که جانم به دست اوست، در اطراف زمین مؤمنانی هستند که تمامی دنیا نزد آنان با بال پشه ای برابری نمی کند».

در آینده نیز خواهد آمد که مؤمنان در عصر ظهور، فرشتگان را می بینند و با آنها سخن می گویند، و مؤمن پرنده را از آسمان پایین می آورد و مردگان را به اذن خدا زنده می گرداند.

اهمیت آمادگی - گرچه نمادین - برای یاری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

غیبت نعمانی / ۳۲۰ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «هر یک از شما برای خروج قائم (علیه السلام) اگرچه یک تیر، آماده کند، چرا که خدای تعالی اگر از نیت او این را بداند [که راستین است]، امید آن دارم که عمر او را طولانی گرداند تا آنکه ایشان را درک کند و از یاران و انصار ایشان باشد».

نگارنده: این حدیث آموزش امیدواری و یقین به وعده ی خداوند است. مقصود از تمدید و طولانی کردن عمر نیز ممکن است آن باشد که خداوند شخص را می میراند و پس از مرگ و به هنگام ظهور او را زنده می گرداند تا عمر باقی مانده را بگذراند.

نحوه ی دیگر ایجاد آمادگی خواندن دعاها یی است که از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است، مانند آنچه فلاح السائل / ۱۹۹ از یحیی بن فضل نوفلی روایت می کند، وی گوید: «در بغداد خدمت امام کاظم (علیه السلام) رسیدم و هنگامی بود که ایشان از نماز عصر فارغ شدند. پس دیدم دست ها را به سمت آسمان بالا گرفتند و خواندند: [خدایا!] از تو به حق آن نام مکنون مخزون حی قیوم - که هر کسی از تو بدان نام مسئلت کند نومید نگردد - می خواهم که بر محمد و آل او درود فرستی و فرج آنکه برای تو از دشمنانت انتقام می گیرد را شتاب بخشی، و آنچه را به او وعده دادی عملی ساز، ای ذو الجلال والا کرام».

وجوب تقیّه تا زمان ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

کفایة الاثر / ۲۷۴ از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند: «کسی که پیش از خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست».

الهدایة / ۴۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «ریا با منافق در خانه ی او عبادت، ولی با مؤمن شرک است. و تقیه واجب است و ترک آن تا زمان خروج قائم جایز نیست. پس هرکه آن را ترک کند مرتکب نهی خدا، رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان (علیهم السلام) شده است».

کافی ۲ / ۲۲۰ از آن حضرت نقل می کند: «هرچه این امر [ظهور] نزدیک شود، برای تقیه سخت تر است».

همان ۲ / ۲۱۹ از امام باقر (علیه السلام) می آورد: «تقیه در هر ضرورتی است، و کسی که بدان نیازمند است خود بهتر از آن آگاه است».

شیخ انصاری (رحمه الله) در رسالة التقیة / ۴۵ می نگارد: «متبادر از تقیه، تقیه از مذهب مخالفین است، لذا نمی توان آن را در برخورد با کفار یا ظالمان شیعه به کار برد. لکن از روایت مسعدة بن صدقه - که خواهد آمد - ظاهر می شود که این حکم شامل غیر مخالفین هم می شود، علاوه بر آنکه ادله ی عامه ی تقیه - پس از ملاحظه ی این نکته که تقیه در لسان امامان (علیهم السلام) اختصاصی به مخالفین نداشته است، هم چنان که با تتبع در روایات تقیه آشکار می گردد - نیز کفایت می کند».

فصل (۱۶): بلاد عرب / وضعیت بلاد عرب در عصر ظهور

مذمت عرب در منابع حدیثی:

منابع سنی و شیعی احادیثی را نقل می کند که عرب و سرزمین های آنان را می ستاید و نیز روایاتی که آنان را مذمت می کند. می بایست نسبت به روایاتی که در مدح و ذم بلاد و اقوام رسیده دقت و بررسی نمود، چرا که به جهت وجود درگیری های تاریخی میان اقوام و اقایلیم، دروغ پردازی در آنها کثرت یافته است. از این رو بررسی سندی و نیز تحقیق پیرامون شرائط و قرائن عبارات ضرور است.

در منابع سنیان حدیثی است که عرب را مذمت می کند و شهرت یافته است، مسند احمد ۲

۳۹۰/ : «وای بر عرب به جهت شرّی که نزدیک شده است؛ فتنه هایی به مانند پاره های شب تاریک که شخص صبح هنگام مؤمن است، ولی شب کافر، گروهی دین خود را در قبال متاع اندکی از دنیا می فروشند. کسی که آن روز دینش را محکم گیرد مانند کسی است که آتش - ویا فرمودند: خار - را [با دست] گرفته باشد».

روایت دیگری نیز از ام حبیبه دختر ابو سفیان مشهور است، وی گوید: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خواب بیدار شد در حالی که چهره اش سرخ بود و می گفت: لا إله إلا الله، وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است؛ امروز سدّ یأجوج و مأجوج بدین اندازه باز شد - وسفیان [که راوی حدیث است] با انگشتان خود حلقه ای ایجاد کرد - . به ایشان گفتند: آیا در حالی که خوبان در میان ما هستند، هلاک می شویم؟ فرمود: زمانی که خبائث زیاد گردد، آری». (۶۲۳)

به نظر من اینها یا از اساس روایاتی دروغین است، یا در مقام تطبیق، چرا که خود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل می کنند: وای بر عرب از نوجوانان بنی امیه. اما امویان این روایات را بعد از کشته شدن عثمان به دست صحابه مطرح و وانمود کردند قتل او همان بدبختی عرب است!

و اگر آن روز سدّ یأجوج و مأجوج باز شده یا قسمتی از آن ریخته بود، این ویرانی می بایست در قرن اوّل کامل می شد و آنان خارج می شدند!

وای بر عرب از بنی امیه و بنی عباس:

اصل این روایت آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از بنی امیه و شرّ آنان بر حذر داشتند، لکن مورد دستبرد امویان قرار گرفت و آن را بر قتل عثمان تطبیق کردند! المصنف ابن ابی شیبّه ۸ / ۶۱۱ می نویسد: «وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است؛ حکومت کودکان که اگر از آنان اطاعت کنند آنها را وارد دوزخ خواهند کرد، و اگر نافرمانی نمایند گردن هایشان را خواهند زد».

ابو هریره بر خلاف ام حبیبه گواهی می دهد و می گوید: بدبختی عرب و خطر بر این امت از سوی بنی امیه است، بخاری ۸ / ۸۸ از عمرو بن یحیی نوه ی سعید بن عمرو روایت می کند:

«در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با ابو هریره و مروان نشسته بودم، ابو هریره گفت: از راستگوی تصدیق شده [توسط خدا] شنیدم که فرمود: هلاک امت من بر دستان پسرانی از قریش است. مروان گفت: لعنت خدا بر آن پسران باد! ابو هریره گفت: اگر می خواستم می گفتم آنان بنی فلان و بنی فلان هستند.

عمرو بن یحیی گوید: زمانی که بنی مروان در شام به حکومت رسیدند با پدر بزرگم نزد آنان می رفتم. او چون آنان را که جوانانی بودند مشاهده می کرد می گفت: شاید اینان از آنها باشند، من هم می گفتم: شما داناترید».

حاکم در المستدرک ۱/ ۱۰۸ روایت می کند و بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می شمارد: «ابو هریره روز جمعه در کنار منبر می ایستاد و می گفت: ابو القاسم محمد رسول خدا و راستگوی تصدیق شده فرمود: وای بر عرب از شری که نزدیک شده است. و هنگامی که صدای در محراب را که از ورود امام جمعه حکایت می کرد می شنید می نشست».

المصنف عبد الرزاق ۱۱/ ۳۷۳ از وی چنین می نگارد: «وای بر عرب از شری که نزدیک شده است؛ در سر شصتمین سال امانت به غنیمت و صدقه به غرامت تبدیل خواهد شد، گواهی بر اساس شناخت خواهد بود [یعنی بدون آنکه ماجرای را دیده و در آن حضور داشته باشند، تنها به جهت شناخت نسبت به افراد گواهی می دهند] و بر اساس هوی و میل حکم خواهند داد».

الفتن ۱/ ۲۰۴ از همو: «وای بر عرب پس از صد و بیست و پنج، وای بر آنان از آشوبی بزرگ؛ کنگره ها [ی قصرها که برای اعراب آن روز جدید و عجیب بود به طوری که آن را از نشانه های قیامت و یا نشانه های هلاکت عرب به حساب می آوردند] و کنگره چیست؟ بدبختی در میان آنهاست. بادهایی که دیگر نمی وزد، بادهایی که در شرف وزیدن است و بادهایی که به آرامی می وزد.

بدانید، وای بر آنان از مرگ سریع، گرسنگی سخت و قتل سریع. خداوند بلا را به جهت گناهان بر آنها مسلط می کند، پس سینه هایشان کافر می شود، پرده هایشان دریده و شادیشان دگرگون می گردد. آگاه باشید که به خاطر گناهان کوه های زمین کنده، ریسمان های آن پاره و بادهای

آن تیره می شود!

وای برقریش از زندیقِ آن که کارهایی انجام می دهد که دین آنان را تیره می گرداند، پرده هایشان را می درد و لشکرهای آنها را در مقابلشان قرار می دهد!

آنگاه زنانی گریان خواهند بود؛ برخی بر دنیایشان می گیرند، بعضی بر خواری شان، گروهی برای آنکه عورتشان را حلال شمرده اند، برخی به خاطر فرزندانی که در شکم دارند، عده ای به جهت گرسنگی فرزندانسان، بعضی برای ذلت پس از عزت، گروهی بر مردانشان، عده ای از بیم لشکریان و بعضی هم به جهت میل و اشتیاق به قبرهایشان».

پنداشتند که اعراب از بین می روند و کعبه منهدم می گردد!

پیروان دستگاه خلافت خطّ سیر اسلام را خطّی نزولی و رو به زوال می دانستند و این نگرشی بود که کعب الاحبار به آنان داده بود و به آنها قبولانده بود که صحابه بهترین امت و عصر آنان برترین اعصار است، و پس از آنان امت، عرب و کعبه شان همه از بین می روند! آنها هم وی را تصدیق کردند و این مطلب را در معتبرترین کتب خود آوردند!

در جلد نخست ألف سؤال و إشکال، درباره ی نگاه اینان به آینده ی اسلام بحث کردیم و سخن عمر را آوردیم که: «اسلام مانند شتری پنج ساله آغاز شد. بعد چون شتری شش ساله می شود. آنگاه هفت ساله، در ادامه هشت ساله و آنگاه نه ساله [که قوی ترین اقسام شتر است] خواهد شد، و پس از آن تنها به سمت نقصان خواهد رفت». (۶۲۴)

عمر می انگارد اسلام شتری است که بایست پیر شود و از دنیا برود! وی می گفته است: «اهل مکه از آن خارج می شوند. بعد از آن تنها افراد کمی از آن عبور می کنند. پس از مدتی مملو از افراد، و از نو ساخته می شود. سپس از آن خارج می شوند و هرگز بدان باز نخواهند گشت». (۶۲۵)

بخاری در صحیح خود ۲ / ۱۵۹ فصلی با عنوان «انهدام کعبه» منعقد کرده و در آن از عایشه نقل می کند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفتند: لشکری به کعبه هجوم می آورد ولی در زمین فرو می روند.

ابن عباس گوید: گویا سیاه پوستی گشاده ران را می بینم که سنگ سنگ آن را می کند.

ابو هريره گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ذو السویقتین از حبشه، کعبه را ویران می کند».

اینان این مطلب را حتی به حضرت امیر (علیه السلام) نسبت دادند! حاکم در المستدرک از حارث بن سوید از ایشان نقل می کند - ولی صحیح نمی شمارد: «حج بگذارید، پیش از آنکه نتوانید حج گذارید. گویا حبشی گوش کوچک افدع(۶۲۶) را می بینم که تیشه ای در دست دارد و کعبه را سنگ سنگ برمی کند.

گفتم: آیا این را خود می گوید یا از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده اید؟ فرمود: نه، قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید. بلکه از پیامبرتان (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم».

لکن اهل بیت (علیهم السلام) در قبال این پندار باطل جبهه گرفتند و از تحریف این احادیث پرده برداشتند، اقبال الاعمال ۵۸۲/ از ابان بن محمد معروف به سندی چنین می نگارد: «امام صادق (علیه السلام) در زیر ناودان کعبه مشغول دعا بودند و عبد الله بن حسن طرف راست، حسن بن حسن طرف چپ و جعفر بن حسن پشت سر ایشان بودند. پس از مدتی عباد بن کثیر بصری آمد و گفت: ای ابا عبد الله! وسه بار این را تکرار کرد، بار دیگر گفت: ای جعفر! ایشان فرمودند: ای ابو کثیر! هرچه می خواهی بگو.

وی گفت: من در کتابی که در آن دانشی دارم چنین یافته ام که مردی این بنا را سنگ سنگ در هم می شکند.

حضرت فرمودند: ای ابو کثیر! کتاب تو دروغ گفته است، ولی به خدا قسم گویا زرد پا، باریک ساق، شکم درشت، باریک گردن و بزرگ سر را در کنار این رکن می بینم - وبا دست به رکن یمانی اشاره کردند - که مردم را از طواف منع می کند تا آنکه از او بهراسند. آنگاه خداوند مردی از من را بر می انگیزد - وبا دست به سینه اشاره کردند - که او را بسان کشتن عاد، ثمود و فرعون ذو الاوتاد به قتل رساند.

در این هنگام عبد الله بن حسن گفت: به خدا سوگند ابو عبد الله راست گفت، و همه ی آنها ایشان را تصدیق کردند».

پس این ماجرا به دوران ظهور امام (علیه السلام) مربوط می باشد و رخدادی است که در حرم و توسط شخصی سیاه پوست که فرمان دستگاه حاکم را اجراء می کند و مردم را از طواف باز می دارد واقع می شود. لکن راویان سرسپرده قسمتی از آن را گرفتند و تحریف نمودند، و آن را به انهدام وزوال کعبه تغییر دادند!

اهل بیت (علیهم السلام) روایت پیر شدن اسلام به مانند شتر را نیز مردود اعلام داشتند و بشارت نبوی - در رابطه ی با آینده ی اسلام و اینکه چونان بستانی است که شاید گروه پسین میوه هایشان رسیده تر باشد - را نشر دادند.

خصال / ۴۷۵ و کمال الدین ۱ / ۲۶۹ از امام صادق، از پدرانش، از امیر المؤمنین (علیهم السلام) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: شاد باشید، شاد باشید، شاد باشید که مثل امت من مثل بارانی است که نمی دانند اول آن بهتر است یا آخر آن. مثل امت من مثل بستانی است که گروهی یک سال از آن اطعام می شوند و سپس گروهی [دیگر] یک سال، و شاید آنچه نصیب آخرین گروه شود، وسیعتر، پربارتر و چیدنی هایش بهتر باشد.

امتی که من ابتدای آن هستم، دوازده تن از سعیدان و صاحبان خرد پس از من هستند و مسیح عیسی بن مریم در انتهای آن، چسان هلاک شود؟ ولی در این بین فتنه جویان به هلاکت می رسد، نه آنان از من هستند و نه من از آنان».

روایاتی که شام و یمن را می ستاید و عراق و نجد را مذمت می کند!

مسند احمد ۲ / ۱۱۸ از عبد الله بن عمر: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: خدایا! به ما در شام ما برکت ده، خدایا! به ما در یمن ما برکت ده، اطرافیان گفتند: در نجد ما، ایشان گفتند: خدایا! به ما در شام ما برکت ده، خدایا! به ما در یمن ما برکت ده، اطرافیان باز گفتند: در نجد ما، ایشان گفتند: در آنجا زلزله ها و فتنه هاست، از آنجا - و یا گفتند: در آنجا - شاخ شیطان بیرون می آید».

همان ۲ / ۹۰ از همو: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو بار گفتند: خدایا! به ما در شام و یمنمان برکت ده، شخصی گفت: یا رسول الله! و در مشرق ما؟ ایشان فرمودند: شاخ شیطان از

آنجا بیرون می آید، نه دهم شرّ آنجاست». (۶۲۷)

المعجم الصغير ۲ / ۳۶ از همو: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مشرق رو کرد و فرمود: شاخ شیطان از اینجا بیرون می آید، زلزله ها، فتنه ها، آنان که صدا بلند می کنند و نیز سنگ دلی از اینجا است».

المعجم الكبير ۱۲ / ۳۸۴ روایت می کند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: خدایا! به ما در شام ما برکت ده، خدایا! به ما در یمن ما برکت ده - و این عبارت را سه یا چهار بار تکرار کردند - در مرتبه ی سوم یا چهارم گفته شد: ای رسول خدا! و در عراق ما، ایشان گفتند: در آنجا زلزله ها و فتنه هاست، و شاخ شیطان بیرون می آید».

تهذیب ابن عساکر ۱ / ۳۴ از ابن عمر چنین روایت می کند: «خدایا! به ما در مکه ی ما برکت ده، به ما در مدینه مان برکت ده، به ما در شام ما برکت ده، به ما در یمن ما برکت ده، به ما در صاع ما برکت ده، به ما در مدّ (۶۲۸) ما برکت ده».

مردی گفت: ای رسول خدا! و در عراق ما، ایشان از او روگردانند، و او سه بار این سخن را تکرار کرد و هر بار با روگردانی ایشان مواجه می شد. [نهایتاً] گفتند: در آنجا زلزله ها و فتنه ها رخ می دهد و شاخ شیطان بیرون می آید...

حاکم آن را اینگونه روایت می کند: مردی گفت: ای پیامبر خدا! و نیز عراق و مصر، ایشان فرمودند: آنجا شاخ شیطان می روید و زلزله ها و فتنه ها رخ می دهد...

همین را از معاذ بن جبل چنین می نگارد: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: خدایا به ما در صاع، مدّ، شام، یمن و حجازمان برکت ده، در این هنگام مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! و در عراقمان، ولی ایشان چیزی نگفتند.

حضرت روز دوم نیز سخنان روز اوّل را گفتند و آن مرد برخاست و همان جمله را تکرار کرد، و با سکوت ایشان مواجه شد. پس گریه کنان پشت کرد تا برود که حضرت او را صدا زدند و فرمودند: آیا تو اهل عراق هستی؟ او پاسخ مثبت داد، ایشان فرمودند: پدرم ابراهیم (علیه السلام) خواست تا آنان را نفرین کند، ولی خدا به او وحی کرد: چنین نکن، زیرا من خزائن دانش خود را در میان آنان قرار دادم، و مهربانی را در قلوب آنان نهادم».

نگارنده: واضح است که این روایت را در راستای خدمت به شام، معاویه و اهل کتاب به کار گرفته اند، علاوه بر آنکه تهافت عبارات و فضای موجود در آن بر تردید انسان می افزاید. به نظر من راجح آن است که بگوییم این حدیث هیچ ربطی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ندارد.

برتری لشکر شام بر دیگران!

مسند احمد ۴ / ۱۱۰ از ابن حواله روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: چنان خواهد شد که لشکریهای گرد خواهند آمد؛ لشکری در شام، لشکری در یمن و لشکری در عراق. من گفتم: ای رسول خدا! شما برای من انتخاب کنید تا اگر آن دوران را درک کردم در آن باشم، ایشان فرمودند: با شام باش که زمین برگزیده ی خداست و بندگان برگزیده اش را بدان سو می برد.

اگر نپذیرفتید، به یمنتان بروید و از رودخانه تان آب بردارید. خداوند (عز وجل) برای من شام و اهالی آن را ضمانت کرده است». (۶۲۹)

در جامع الاحادیث القدسیة ۳ / ۲۹۲ ابن حواله مدح شام را به حدیثی قدسی تبدیل می کند! وی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نقل می کند: «ایشان سه بار فرمودند: به شام برو، و چون کراحت من نسبت به شام را دیدند گفتند: آیا می دانید خدای (عز وجل) درباره ی شام چه می گوید؟ می گوید: ای شام! ای شام! دست من بر توست. ای شام! تو برگزیده ی من از سرزمین هایم هستی. بندگان مختار خود را در تو داخل می کنم. تو شمشیر انتقام و تازیانه ی عذاب منی، تو هشدار دهنده ای و محشر به سوی توست!

در آن شب که مرا به معراج بردند، ستونی سفید را - که گویی مرواریدی بود و ملائکه حمل می کردند - مشاهده کردم، گفتم: چه چیزی را حمل می کنید؟ گفتند: ستون اسلام، و ما موریم آن را در شام قرار دهیم. من خواب بودم که دیدم کتابی از زیر مَتکای من ربودند. پس پنداشتم که خداوند اهل زمین را رها کرده است. از این رو بدان دیده دوختم و دیدم نوری درخشان در مقابل من است، تا آنکه در شام قرار داده شد.

من گفتم: ای رسول خدا! برای من انتخاب نمایید، ایشان گفتند: برو به شام، هرکه از این ابا

دارد به یمنش برود و از رودخانه اش آب برگیرد. خدا برای من شام واهل آن را ضمانت نموده است».

ابن قدامه در الشرح الکبیر ۱۰/ ۳۷۶ می نویسد: «در حدیثی با صراحت آمده است: پیوسته گروهی از امتم در راه حق چیره می شوند و اگر کسی یاریشان نکند، زیانی به آنها نخواهد رسانید، تا آنکه امر خداوند فرا رسد. آنان در شام اند.

در حدیث مالک بن یخامر از معاذ چنین آمده: و آنان در شام اند، بخاری آن را نقل می کند، و در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اینگونه روایت می کند: همواره گروهی از امتم در دمشق پیروزند.

در مورد شام روایات بسیاری نقل شده است، از جمله حدیث عبد الله بن حواله ی ازدی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم): ... چرا که خداوند برای من شام واهل آن را ضمانت کرده است. ابو داود این مضمون را روایت کرده است. ابو ادريس هنگامی که این روایت را می خواند می گفت: و کسی که خدا او را ضمانت کند هرگز تباه نگردد».

در منابع ما آمده که مصر واهالی آن بر شام واهالی آن برتری دارند، نهج البلاغة ۳/ ۲۷ از امیر المؤمنین (علیه السلام): «ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را بر بالاترین لشکرها نزد خود - که اهل مصرند - گماردم...».

ثقفی که از طبری اقدام است و بیشتر می توان بدو اعتماد نمود، در الغارات ۱/ ۲۸۸ از جندب بن عبد الله روایت می کند: «به خدا قسم در حضور حضرت علی (علیه السلام) نشسته بودم که عبد الله بن قعین جد کعب فریاد کنان از نزد محمد بن ابی بکر - که آن روز امیر مصر بود - آمد. حضرت برخاستند و در میان مردم ندا کردند و آنان را گرد آوردند. آنگاه بر فراز منبر رفته حمد و ثنای الهی را به جای آوردند، بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) درود فرستادند و فرمودند: اما بعد، این فریاد کننده [و فرستاده ی] محمد بن ابی بکر و برادرانتان از اهل مصر است. [عمرو عاص] پسر نابغه که دشمن خدا و شماس است به سراغ آنها رفته است. پس مبدا اتفاق و اجتماع اهل ضلالت و میل به راه طاغوت، بر باطلشان، بیش از اتفاق و اجتماع شما بر حقتان باشد.

گویا شما با آنان روبرو شده اید و آنان جنگ با شما و برادرانتان را آغازیده اند. پس با موااسات و نصرت به سوی آنان بشتابید.

بندگان خدا! خیر مصر و اهالی آن از شما و اهل آن بالاتر است. پس مبادا بر آن مغلوب شوید».

المستدرک ۴ / ۴۴۸ از عمرو بن حمق از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «فتنه ای رخ خواهد داد که ایمن ترین مردم در آن - و شاید فرمودند: بهترین مردم در آن - لشکر غربی [مصر] هستند.

[عمرو بن حمق در ادامه گوید:] از این رو من به مصر آمدم.

این حدیثی صحیح السند است، ولی بخاری و مسلم نیاورده اند».

سیوطی در الدیباچ علی مسلم ۴ / ۵۱۴ می نویسد: «طبرانی و حاکم از عمرو بن حمق نقل می کنند - و حاکم صحیح می شمارد - که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: فتنه ای رخ خواهد داد که ایمن ترین مردم در آن لشکر غربی هستند.

ابن حمق گوید: از این رو من نزد شما به مصر آمدم. محمد بن ربیع چیزی نیز آن را در مسند الصحابة الذين دخلوا مصر نقل می کند و می افزاید: و شما آن لشکر غربی هستید. این منقبتی است برای اهل مصر در آغاز اسلام، و در طول دوران نیز تنها با فتنه های کمی روبرو شده و محفوظ مانده، و آنچه بر سر دیگر مناطق آمده بدان اصابت نکرده است، و همواره معدن علم و دین بوده است. آخر الامر نیز پایگاه خلافت و محلی شده که بدان بسیار سفر می کنند. هم اکنون در دیگر مناطق [اسلامی]، پس از مکه و مدینه آن شعائر دینی که در مصر اظهار می شود در جای دیگری اظهار نمی شود».

نگارنده: اینکه عمرو بن حمق لشکر غربی را به مصر تفسیر می کند حجت است، زیرا تفسیر صحابی موثق و معاصر زمان صدور روایت است.

حمق به معنای کم ریش است. وی از صحابه بوده و در جلالت قدر به او پس قرن می ماند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) - پیش از آنکه او اسلام آورد - درباره اش به مسلمانان خبر دادند، و برای او پیام سلام و دعوت به اسلام را فرستادند. او هم نزد ایشان آمد و اسلام

احادیثی در وصف دگرگونی بلاد عرب در عصر ظهور:

احادیث متعددی درباره ی دگرگون شدن بلاد عرب توسط امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در این کتاب آورده ایم، از آن جمله: ابن شعبه حرانی (رحمه الله) در تحف العقول / ۱۱۵ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «خدای (عز وجل) تنها به ما آغاز کرده و به پایان می برد. او فقط به ما آنچه را بخواهد، محو می کند، و تنها به ماست که زمانه ی سخت را برطرف می کند و باران را فرو می فرستد. مبدا فریبکار شما را درباره ی خدا بفریبد. اگر قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را فرو می فرستد، زمین گیاهش را بیرون می دهد و کینه از دل بندگان رخت برمی بندد. درندگان و چار پایان با یکدیگر آشتی می کنند. چنان می شود که زنی میان عراق و شام راه می رود و گام خود را تنها بر گیاهان می گذارد، زنبیل خود را بر سر دارد و هیچ درنده ای در صدد او بر نمی آید، و او نمی هراسد».

سنیان نیز مشابه آن را نقل کرده اند، مسند احمد ۲ / ۳۷۰ از ابو هریره از آن حضرت: «قیامت به پا نمی شود مگر پس از آنکه سرزمین عرب را دشت ونهر فرا گیرد. سواره ای میان عراق و مکه سیر کند و از گم کردن راه نهراسد. و نیز هرج فراوان شود. گفتند: یا رسول الله! هرج چیست؟ فرمودند: قتل».

همو گوید: «قیامت به پا نمی شود تا آنکه مال فراوان شود، تا جایی که مردی زکات مالش را ببرد، ولی کسی را نیابد که آن را قبول کند. و سرزمین عرب را دشت ونهر فرا گیرد». (۶۳۰)

فصل (۱۷): مصر و امام / وضعیت مصر در عصر ظهور

همگان، توصیه ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مصر و اهالی آن را روایت کرده اند:

شیخ حر عاملی (رحمه الله) در وسائل الشیعة ۱۱ / ۱۰۱ از ام سلمه روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام وفات وصیت کردند که یهود و نصاری را از جزیره العرب بیرون کنند، و فرمودند: در مورد مصریان خدا را در نظر بگیرید، چرا که شما بر آنان پیروز خواهید شد و آنان یاران شما در راه خدا خواهند بود». (۶۳۱)

روایات مربوط به مصر در عصر ظهور:

درباره ی مصر در عصر ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) احادیثی چند رسیده است. برخی، اهل مصر ونجیان آن را که از یاران خاص امام (علیه السلام) هستند می ستایند و بعضی بیانگر آن است که ایشان مصر را مرکز اعلام جهانی اسلام قرار می دهند. روایاتی نیز در مورد حرکت فاطمین و ورود آنان به مصر و شام رسیده است که راویان آن را با روایات مربوط به سفیانی و ظهور خلط نموده اند.

نجیبان مصر، وزیران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

حدیث نجیبان مصر در منابع شیعی و سنی آمده است، شیخ طوسی در غیث / ۲۸۴ از جابر بن یزید جعفی روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) فرمودند: در میان رکن و مقام سیصد و اندی نفر به تعداد اهل بدر با قائم بیعت می کنند که نجیبان از اهالی مصر، ابدال از اهالی شام و اخیار از اهل عراق در میان آنهایند. پس آن مقدار که خدا بخواهد درنگ می کند.»

دلائل الامامة / ۲۴۸ از مقاتل از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: یا علی! ده رخداد پیش از روز قیامت خواهد بود، آیا در این باره از من نمی پرسی؟ عرضه داشتم: آری، ای رسول خدا! فرمودند: اختلاف و کشتار اهل حرمین، پرچم های سیاه، خروج سفیانی، فتح کوفه، فرو رفتن زمین در بیابان، مردی از ما اهل بیت که بین زمزم و مقام با او بیعت می کنند و عصائب [وگروه های] اهل عراق، ابدال شام، نجیبان مصر و اهل یمن به سوی او می روند. تعداد آنان تعداد اهل بدر است...».

اختصاص / ۲۰۸ از طارق بن شهاب از حدیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «هنگام خروج قائم، منادی از آسمان ندا می کند: ای مردم! زمان جبّاران بر شما به پایان رسید و بهترین امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به حکومت رسید، پس به مکه بروید. آنگاه نجیبان از مصر، ابدال از شام و عصائب عراق که راهبان شب و شیران روزند و گویا دل هایشان پاره های آهن است خارج می شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می کنند.

عمران بن حصین گفت: ای رسول خدا! این مرد را برای ما معرفی کنید، آن حضرت فرمودند: مردی است از نسل حسین، و بدان می ماند که از مردان شنوءه باشد. او دو عبای سفید در بر دارد و همنام من است. در آن هنگام است که مرغان در آشیانه هایشان و ماهی ها در

درباهایشان شادمان می شوند. نهرها کشیده می شود و چشمه ها می جوشد و زمین دو برابر خوراکش را می رویاند.

آنگاه رهسپار می شود در حالی که پیش قراول او جبرئیل و به دنباله ی لشکر اسرافیل است، پس زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است». و اما در کتب سنی ها: سنن الدانی / ۱۰۴ از ربیع بن خراش از حذیفه مشابه حدیث اختصاص را نقل می کند، در آن آمده است: «... پس عمران بن حصین خزاعی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ما چگونه می توانیم او را بشناسیم؟ ایشان فرمودند: او مردی است از نسل من و گویا از مردان بنی اسرائیل است. دو عبای سفید در بر دارد. رنگ چهره اش بسان ستاره ی درخشان است. بر گونه ی راست خالی سیاه دارد. [در ظاهر] چهل ساله است. پس ابدال شام و شبیهان آنان، نجیبان از مصر و عصاب اهل مشرق و شبیهان آنها خارج می شوند تا آنکه به مکه آیند. میان زمزم و مقام با او بیعت می شود...». (۶۳۲)

نگارنده: این فضیلتی بزرگ برای مصر و اهالی آن است، زیرا یاران خاصّ امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقامی والا دارند. آنان بر زبان رسول خدا و اهل بیت (علیهم السلام) ستایش شده اند و در دولت عدل الهی حاکمان عالم خواهند بود.

هیئت مصری، حاملان پیام بیعت با امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

در منابع ما وارد شده هنگامی که امام مهدی (علیه السلام) به شام می رسند، پرچم های مصریان نزد ایشان می آیند و بیعت می کنند. و این بعد از پیروزی امام در نبرد قدس ویا پیش از آن خواهد بود.

ارشاد / ۳۶۰ از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند: «گویا پرچم هایی سبز رنگ را می بینم که از مصر می آیند تا آنکه به شامات برسند و به پسر صاحب وصیت ها [بیعت را] اهداء کنند».

این هیئت غیر از نجیبان هستند که هنگام ظهور در مکه حضور می رسند.

آنان به نیابت از اهل مصر با امام (علیه السلام) بیعت می کنند. حدیث اشاره به تشکیل حکومتی در مصر دارد، که ولایت آن حضرت را پذیرفته است.

غیت نعمانی / ۲۸۳ از عبید الله بن علاء از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی اموری که پس از خود تا قیام قائم واقع می شود مطالبی فرمودند، امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: یا امیر المؤمنین! چه زمانی خدا زمین را از ستمگران پاک خواهد ساخت؟ ایشان فرمودند: خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی کند تا آنکه خون حرام ریخته شود.

آنگاه جریان بنی امیه و بنی عباس را در سخنی طولانی ذکر کردند، سپس فرمودند: آن هنگام که قیام کننده [ای] در خراسان قیام کند و بر کوفان و ملتان (۶۳۳) غالب شود و از جزیره ی بنی کاوان (۶۳۴) بگذرد، وقائمی از ما در گیلان قیام نماید و آبر (۶۳۵) و دیلمان (۶۳۶) او را اجابت کنند، پرچم های ترک به طور پراکنده در نواحی و اطراف برای فرزندم آشکار شوند، و در میان مشکلات باشند، زمانی که بصره ویران شود و امیر امیران در مصر قیام کند».

نگارنده: این حدیث از سرنوشت امت و حکومت بنی امیه و بنی عباس سخن می راند، ولی شاهد از آن عبارت اخیر است که سخن از قیام امیر امیران مصری در تأیید امام (علیه السلام) رانده، یعنی او فرمانده ای در لشکر مصر است.

قیام او از نشانه های ظهور امام (علیه السلام) و همزمان با آن شمرده شده است. مؤید این امر نیز آن است که قائم خراسان و گیلان و بیرق های ترک در آذربایجان، در سال ظهور خواهند بود.

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد مصر می شود و آن را مرکز اعلام جهانی

خویش قرار می دهد:

منابع ما از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کنند که فرمودند: «در مصر منبری بنا خواهم کرد. سنگ سنگ دمشق را ویران خواهم ساخت. یهود را از تمام مناطق عرب بیرون خواهم نمود و با این عصای خود عرب را خواهم راند.

در این هنگام راوی که عبایه ی اسدی است گفت: یا امیر المؤمنین! گویا خبر از آن می دهید که بعد از مرگ زنده خواهید شد، ایشان فرمودند: هیئات، ای عبایه! مطلب را دریافتی، مردی

از من این کارها را انجام می دهد، یعنی مهدی (علیه السلام)». (۶۳۷)

این کلام به نبرد امام مهدی (علیه السلام) در دمشق با سفیانی - که پشت سر او یهود هستند - اشاره دارد، و اینکه امام بر آنان پیروز و وارد قدس می گردد - همان گونه که روایات بر آن تصریح می کند و پس از آن یهود را از بلاد عرب بیرون کرده و مصر را مرکز اعلام جهانی خویش قرار می دهد.

حسن بن سلیمان حلی در مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۵ خطبه ای را از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند که مخزون نام دارد و در آن سخن از حرکت امام مهدی (علیه السلام)، جنگ های ایشان و نیز ورود ایشان به مصر به میان آمده است، در آن خطبه آمده: «همانا هر چیزی زمانی دارد که بدان می رسد. خداوند نسبت به هیچ چیزی شتاب نمی ورزد تا آنکه زمان و پایان خود را دریابد. پس به بشارتی که بدان بشارت داده شده اید شاد باشید و به نزدیک بودن آنچه برایتان نزدیک شمرده شده است اعتراف کنید، و انجام آنچه را که خداوند به شما وعده داده درخواست نمایید.

همانا دعوتی خالص از جانب ما خواهد بود که خداوند حجت کامل خود را بدان آشکار و نعمت گسترده ی خود را تمام خواهد ساخت...

شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است...

ای مردم! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه ای شرقی پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این پس از مرگ وزندگان است -، یا آنکه آتشی را با هیزم درشت در مغرب زمین شعله ور کند و دامن خود را بردارد و صدا بلند کند که ای وای خون خواهی کنید و انتقام گیرید. پس آن هنگام که فلک بگردد گویی: مرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می کند، تاویل این آیه آن روز است: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا، (۶۳۸) پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم...

آنگاه رهسپار مصر می شود. بر فراز منبر آن می رود و برای مردم سخنرانی می کند. پس زمین به عدالت بشارت می دهد. آسمان باران خود و درخت میوه اش را عطا می کند. زمین گیاهش

را می بخشد و برای اهلش زینت می کند. حیوانات وحشی آرام می شوند چنان که در راه های زمین مانند چارپایان می چرند. دانش در قلب های مؤمنان می افتد، پس هیچ مؤمنی نیازمند دانش برادرش نخواهد بود...

تأویل این آیه آن روز خواهد بود: أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ. وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ. فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَاَنْتَظَرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ، (۶۳۹) آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمین بایر می رانیم، و به وسیله آن کشته ای را برمی آوریم که دام هایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟ و می پرسند: اگر راست می گوید، این پیروزی [شما] چه وقت است؟ بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند. پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند.

او میان خروج تا روز مرگ سیصد و اندی سال درنگ می کند، و تعداد یارانش سیصد و سیزده نفر است».

گزارشی نیز وجود دارد که بیانگر آن است که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گنج ها و ذخائری از علوم در دو هرم مصر دارد، شیخ صدوق در کمال الدین ۵۶۴/۲ از احمد بن محمد شعرانی - که از نسل عمار بن یاسر است - از محمد بن قاسم مصری نقل می کند: «پسر احمد بن طولون هزار کارگر را به مدت یک سال برای یافتن در هرم به خدمت گرفت. آنان صخره ای مرمرین یافتند و در پشت آن بنایی بود که نتوانستند آن را بشکنند. اسقفی از حبشه آن صخره را که از زبان یکی از فراعنه بود خواند: اهرام و ساختمان بیرونی را بنا کردم، و دو هرم ساختم و گنج ها و ذخائر را در آن دو به ودیعه نهادم.

ابن طولون گوید: [ما قادر به کشف بیش از این نیستیم و] تنها کسی که می تواند بدان دست یابد قائم آل محمد (علیهم السلام) است. و آن سنگ را به مکانش بازگردانند». در این گزارش نقاط ضعفی وجود دارد، اما توان تأیید مطلب را داراست.

ابقع، ویاری او توسط مصریان:

روایات مربوط به خروج سفیانی بیان می کند که پیش از او ابقع بر ضدّ اصهب حاکم شام خروج می کند و میان آن دو نزاع واقع می شود. در ادامه سفیانی از سمت حوران [درعا] می آید و با هر دو می جنگد و پیروز می شود و حکومت سوریه را به دست می گیرد.

حال، ابقع یا خود اصالة مصری است یا اینکه یارانش مصری هستند، الفتن ۷۷/ از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می کند: «سه پرچم در شام خارج می شود؛ اصهب، ابقع و سفیانی، سفیانی از شام خروج می کند و ابقع از مصر و سفیانی بر آنان پیروز می شود».

همان ۱/ ۲۸۵ از ارطاة: «چون ترک و روم اجتماع کنند، و منطقه ای در دمشق به زمین فرو رود و قسمتی از سمت غرب مسجد آن فرو ریزد، سه بیرق در شام برافراشته شود؛ ابقع، اصهب و سفیانی. در دمشق مردی را اسیر کنند و با همراهانش به قتل رسانند. دو تن از نسل ابو سفیان خروج کنند که پیروزی با دومی آنهاست. پس چون یاران ابقع از مصر بیایند، سفیانی با سپاه خود بر آنان فائق آید. ترک و روم هم در قرقیسیا کشته شوند، چنان که درندگان زمین از گوشت آنان سیر شوند».

نگارنده: صحیح آن است که حرکت ابقع در شام و مصر پشتیبان آن است.

مصریانی که پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) به جستجوی امام بعدی آمدند:

کافی ۱/ ۵۲۳ از ابو محمد حسن بن عیسی عریضی روایت می کند: «پس از آنکه امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفتند، مردی از اهل مصر مالی را برای امام به مکه آورد ولی با اختلاف میان مردم مواجه شد. برخی گفتند: امام عسکری (علیه السلام) بدون آنکه کسی را جانشین تعیین کند از دنیا رفت، و جانشین جعفر است. بعضی هم گفتند: او جانشین تعیین نمود. مرد مصری شخصی به نام ابو طالب را با نامه ای به عسکر [سامرا] فرستاد. او به آنجا آمد و نزد جعفر رفت و از او برهان و دلیل بر امامت خود خواست. وی گفت: اکنون مجال آن نیست. ابو طالب نزد وکیل امام آمد و نامه را به دست اصحاب ما [شیعیان خاص] داد. پاسخ او اینگونه آمد: خداوند به تو در رابطه با صاحب پاداش دهد که از دنیا رفت، و درباره ی آن مالی که وی با خود داشت سفارش کرد که آن را به فردی مطمئن بدهد تا در آن به وظیفه ی خود عمل کند، و نامه اش پاسخ داده شد».

کمال الدین ۲ / ۴۹۱ از اعلم مصری از ابو رجاء مصری روایت می کند: «پس از آنکه امام عسکری (علیه السلام) از دنیا رفتند، مدت دو سال به جستجو [ی جانشین ایشان] پرداختم ولی چیزی به دست نیاوردم. در سومین سال در مدینه و در [منطقه ی] صریاء در پی همان مقصود بودم که ابو غانم از من درخواست نمود تا شام را میهمان او باشم. من نشسته وبا خود در اندیشه بودم و می گفتم: اگر خبری بود پس از سه سال معلوم می شد، که یکباره ندای هاتفی که او را نمی دیدم را شنیدم که گفت: ای نصر بن عبد ربه! به اهل مصر بگو: آیا به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشاهده ی ایشان ایمان آوردید؟ نصر [که نام همان ابو رجاء است] گوید: من نام پدرم را نمی دانستم، زیرا در مدائن به دنیا آمدم، ونوفلی مرا - که پدرم فوت کرده بود - به مصر برد و در آنجا بزرگ شدم. چون آن ندا را شنیدم، به سرعت برخاستم و نزد ابو غانم هم رفتم، و رهسپار مصر گشتم. [دیگر آنکه] دو تن از اهل مصر درباره ی دو فرزندشان نامه نوشتند، چنین پاسخ آمد: تو ای فلان! خداوند به تو پاداش دهد [و تسلیت گفتند] و برای دیگری دعا کردند، و پسر آن شخصی که او را تسلیت گفتند از دنیا رفت».

همان ۵ / ۵۰۵ جریان علی بن احمد عقیقی را که وارد بغداد می شود و به خاطر زمینی که داشته نزد وزیر می رود ولی دست رد بر سینه اش می زند، چنین نقل می کند: «پس من بازگشتم که فرستاده ی حسین بن روح - که خدا از او خشنود باشد و او را خشنود گرداند - سراغ من آمد. من هم نزد او شکوه کردم و او آن را به ایشان رسانید. پس با یکصد درهم، دستمال، مقداری حنوط و چند کفن آمد و گفت: مولایت سلام رسانده می فرماید: هنگامی که امری مهم برایت پیش آمد یا اندوهی تو را فرا گرفت، با این دستمال صورتت را مسح کن که از آن مولای توست. این درهم ها، حنوط و کفن ها را نیز بستان و بدان که حاجت امشب برآورده می گردد. چون به مصر رسیدی محمد بن اسماعیل ده روز پیش از تو می میرد، و تو پس از او خواهی مرد و این کفن، حنوط و تجهیزت باشد...

سپس به مصر رفت و آن زمین را گرفت. محمد بن اسماعیل ده روز پیش از او از دنیا رفت و او هم بعد از او، و در همان کفن ها کفن شد».

دشمنی کعب الاحبار با مصر و دروغ پردازی های وی درباره ی آن:

کعب الاحبار فعالیت خود را در نشر دادن مدح شام، و مذمت حجاز و مصر و عراق متمرکز کرد و سخنان او به دست شاگردانش به روایاتی نبوی مبدل شد!

از آن جمله روایت عبد الله بن عمر است که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل می کند: «ابلیس وارد عراق شد و نیاز خود را از آن برآورده ساخت. سپس به شام رفت ولی او را راندند. آنگاه به مصر آمد، آنجا تخم گذارد و بچه دار شد و بساط خود را گسترده [و استقرار یافت].»

المعجم الاوسط ۶/ ۲۸۶، المعجم الکبیر ۱۲/ ۲۶۲ و تاریخ دمشق ۱/ ۹۹ از ایاس بن معاویه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کنند: «خدای تعالی برای من شام و اهل آن را ضمانت کرده است. ابلیس به عراق آمد، در آن تخم گذاشت و بچه دار شد. و به مصر آمد و بساط خود را گسترده و تکیه کرد! و نیز: کوه شام کوه پیامبران است.»

تاریخ دمشق ۱/ ۳۱۷ و ۳۱۸ چنین روایت می کند: «آنگاه داخل شام شد، ولی او را راندند تا آنکه به بساق (۶۴۰) رسید.» (۶۴۱)

دروغ کعب الاحبار: دجال از مصر است:

ابن حجر در فتح الباری ۱۳/ ۲۷۷ می نویسد: «ابو نعیم هم از طریق کعب الاحبار روایت کرده است که مادر دجال او را در قوص در سرزمین مصر به دنیا می آورد، و گفته: فاصله ی بین تولد تا خروج او سی سال است.»

کعب با این گفتار دروغین خود در صدد آن است که بگوید دجال - که در اعتقاد آنها پادشاه یهودیان است - بسان موسی (علیه السلام) در مصر به دنیا می آید و رهبری بنی اسرائیل را بر عهده می گیرد!

ولی در روایات ما آمده که وی یهودی است و از بلخ خارج می شود، سنّیان نیز آورده اند که او یهودی است و از اصفهان خروج می کند، مسند احمد ۳/ ۲۲۴ و صحیح مسلم ۸/ ۲۰۷ نقل می کنند: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: دجال از منطقه ی یهودی نشین اصفهان قیام می کند و هفتاد هزار تن از یهودیان که بر سر تاج دارند، همراه او خواهند بود.»

با این وجود، کعب دجال را عرب جلوه داده و یارانش را از اعراب می داند! در المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۷۱ از کعب آمده است: «گویا می بینم که در صف مقدم لشکر دجال یک چشم، ششصد هزار نفر از اعراب هستند که جامه هایی سبز و گشاد دربردارند که تمام بدن را می پوشانند».

در الکنی بخاری ۶۵/ از ابن عمر - که آن را از کعب فراگرفته - آمده است: «چهل هزار تن از اعراب اصیل از دجال پیروی می کنند».

کعب در میدانی دیگر، دجال را اهل عراق نشان داد، زیرا عراق خوشایند وی نبود و علت آن بود که عراقیان وبه خصوص قبائل یمنی او را خوش نداشتند. عبد الرزاق در المصنف ۱۱/ ۳۹۶ از کعب می آورد: «دجال از عراق قیام می کند».

همو در ۲۵۱/ نقل می کند: «عمر بر آن شد که در عراق سکونت کند، ولی کعب بدو گفت: این کار را نکن چرا که دجال، جنیان عصیانگر، نه قسمت از ده قسمت سحر و هر درد سختی که از پای در می آورد - مقصود او هواها و هوس هاست - در آنجاست».

رؤیاهای کعب درباره ی ویران شدن مصر و بلاد عرب!

کعب الاحبار به نشر این مطلب پرداخت که چون مسلمانان قسطنطنیه را فتح کنند، دجال خارج خواهد شد و مکه، مدینه، مصر و بلاد مسلمین ویران می شود!

المستدرک ۴/ ۴۶۲ از وی چنین نقل می کند: «جزیره ایمن از خرابی است تا آنکه ارمینیه [ارمنستان] ویران شود. مصر ایمن از ویرانی است تا آنکه جزیره خراب گردد. عراق نیز ایمن است تا آنکه مصر ویران گردد. و جنگ واقع نخواهد شد تا زمانی که عراق خراب شود. و شهر کفر پیش از جنگ فتح نمی شود و دجال هم پیش از فتح آن قیام نخواهد کرد».

علمای سنی حدیث لشکر مصر را صحیح می شمارند، ولی علمای بنی امیه رد می کنند!

در جواهر التاریخ ۲/ ۳۹۰ گفتیم که راویان وابسته به دستگاه خلافت به جهت تعصبی که بر بنی امیه داشتند، حدیث عمرو بن حمق خزاعی صحابی در مدح مصر را نپذیرفتند، و این با وجود آن است که علمای سنی آن را صحیح شمرده اند!

المستدرک ۴/ ۴۴۸ از وی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «فتنه ای

رخ خواهد داد که ایمن ترین مردم در آن - و شاید فرمودند: بهترین مردم در آن - لشکر غربی هستند.

[عمرو بن حمق در ادامه گوید:] از این رو من به مصر آمدم». (۶۴۲)

سیوطی در الدیباج علی مسلم ۴/ ۵۱۴ می نویسد: «طبرانی و حاکم از عمرو بن حمق نقل می کنند - و حاکم صحیح می شمارد - که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: فتنه ای رخ خواهد داد که ایمن ترین مردم در آن لشکر غربی هستند. ابن حمق گوید: از این رو من نزد شما به مصر آمدم. محمد بن ربیع چیزی نیز آن را در مسند الصحابة الذین دخلوا مصر نقل می کند و می افزاید: شما آن لشکر غربی هستید. این منقبتی است برای اهل مصر در آغاز اسلام، و در طول دوران نیز تنها با فتنه های کمی روبرو شده و محفوظ مانده، و آنچه بر سر دیگر مناطق آمده بدان اصابت نکرده است. و همواره معدن علم و دین بوده است. آخر الامر نیز پایگاه خلافت و محلی شده که بدان بسیار سفر می کنند. هم اکنون در دیگر مناطق [اسلامی]، پس از مکه و مدینه آن شعائر دینی که در مصر اظهار می شود در جای دیگری اظهار نمی شود».

ورود لشکر مغرب به مصر:

ابن حماد در الفتن، گزارشاتی می آورد که از ارتباط مصر با وقائع خروج سفیانی سخن می راند، و سخن از ورود مغربیان به مصر و شام می گوید. این اخبار عمده بدون سند است و حتی اگر صحیح باشد، بر ورود لشکر مغربی فاطمی به مصر و شام انطباق دارد.

الفتن ۱/ ۲۲۲ از عمار بن یاسر نقل می کند: «نشانه ی مهدی آن است که ترکان بر سر شما فرو ریزند. خلیفه ی شما که اموال را جمع می کند از دنیا رود و شخصی ضعیف پس از او به خلافت رسد که بعد از دو سال از بیعت با او خلع شود. در سمت غربی مسجد دمشق زمین فرو رود. سه نفر در شام خروج کنند. اهل مغرب به مصر روند، و این نشانه ی سفیانی است».

همان ۱/ ۲۸۵ از ارطاة می آورد: «آن هنگام که ترک وروم گرد آیند، و منطقه ای در دمشق به زمین فرو رود و قسمتی از سمت غرب مسجد آن فرو ریزد، سه پرچم در شام بالا رود؛ ابقع، اصبه و سفیانی. مردی در آنجا اسیر شود و با همراهانش کشته شوند. دو تن از فرزندان ابو

سفیان خروج کنند و دومی پیروز شود. زمانی که یاران ابقع از مصر آمدند، سفیانی با لشکرش بر آنان پیروز می شود. ترک و روم هم در قرقیسیا کشته می شوند و چنان می شود که درندگان از گوشت آنان سیر گردند».

شیخ طوسی مشابه آن را در غیت / ۲۷۸ با همان سند ابن حماد از عمار بن یاسر روایت می کند: «دولت اهل بیت پیامبرتان در آخر الزمان خواهد بود و نشانه هایی دارد. پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند. آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند... و ترک و روم دچار اختلاف شوند، جنگ در زمین بسیار شود، منادی از دیوار دمشق ندا کند: وای بر زمینیان از شری که نزدیک شده است، قسمت غربی مسجد آن به زمین فرو رود و دیوار آن فرو ریزد، سه نفر در شام برای دستیابی به حکومت خروج کنند؛ مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو سفیان که در میان قبیله ی کلب خروج و مردم را در دمشق محاصره می کند، اهل مغرب رهسپار مصر شوند و چون بدان وارد گردند، نشانه ی سفیانی خواهد بود».

انطباق این گزارش بر نهضت فاطمین واضح است، سایر روایات نیز چنین است، لکن برخی از راویان آن را با روایت سفیانی اشتباه و خلط کرده اند، لذا نمی توان تنها با استناد به آن، به وجود ارتباط میان سفیانی و مصر دست یافت.

روایات دیگری در بین است که به مصر، ولی اعصار گذشته ی آن می پردازد، مانند بحران اقتصادی در حجاز که سبب آن امتناع مصر از ارسال مواد غذایی است و به قرون پیشین مربوط می شود و آن هنگامی که مواد غذایی از مصر به حجاز صادر می شد. لکن راویان آن را با جریان امام مهدی (علیه السلام) خلط کردند! از جمله: مسند احمد ۲ / ۲۶۲ از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): «عراق قفیز (۶۴۳) و درهم خود را منع می کند. شام مدّ و دینار خود، و مصر اردب و دینار خود را منع می کنند، و شما از همان جا که آمده اید باز خواهید گشت - و این جمله ی اخیر را سه مرتبه فرمودند -! گوشت و خون ابو هریره بدان گواهی می دهد».

و شاید از این دست، روایتی باشد که سخن از حاکمی در مصر می راند که رومیان را بدانجا می آورد، ملاحم ابن منادی / ۳۳ از ابوذر (رحمه الله) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله

علیه وآله وسلم) فرمودند: مردی از بنی امیه در مصر به قدرت خواهد رسید، ولی پس از مدتی مغلوب می شود - یا حکومت را از او می ستانند - . آنگاه به روم گریخته و آنان را به سوی مسلمین می آورد، و این اولین نبردهاست».

نگارنده: علاوه بر اشکال سندی، ممکن است این واقعه در گذشته اتفاق افتاده باشد، و البته با اینکه اولین نبردها باشد منافاتی ندارد، چرا که این لفظ هم چنان که در مورد رخداد های مربوط به ظهور امام (علیه السلام) به کار می رود، در موارد دیگری نیز استعمال می گردد.

فصل (۱۸): سرزمین شام / وضعیت بلاد شام در عصر ظهور

شام و حرکت سفیانی:

بلاد شام و شامات بر سوریه و لبنان فعلی - که کوه لبنان و بیرون شام نام دارد - اطلاق می شود، هم چنان که سوریه، اردن و شاید فلسطین را هم شامل شود. همان گونه که شام نام دمشق پایتخت سوریه نیز می باشد.

روایات در رابطه با شام، حوادث و شخصیت های آن در عصر ظهور بسیار است، و محور اساسی آنها جریان سفیانی است که پس از سیطره بر بلاد شام، نیروهایش را با شتاب به سوی عراق ارسال می کند. او در دیگر سو نیرویی را نیز به حجاز می فرستد تا حکومت آنجا را در برقراری امنیت در مدینه و پایان دادن به نهضت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یاری رساند. معجزه ی موعود در مورد لشکر سفیانی در آنجاست که رخ می نماید و آنان در حالی که در مسیر مکه هستند، به زمین فرو می روند.

بزرگترین نبرد سفیانی، با حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، و این زمانی خواهد بود که امام (علیه السلام) برای فتح فلسطین رهسپار شام می شوند، و یهود و روم نیز پشتیبان سفیانی هستند. این جنگ با شکست سفیانی و پیروزی امام (علیه السلام) و فتح فلسطین و ورود ایشان به قدس پایان می یابد.

خروج سفیانی در سال ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

غیت نعمانی / ۲۶۷ از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «سفیانی وقائم دریک سال خواهند بود».

ارشاد / ۳۶۰ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «خروج سه نفر؛ خراسانی، سفیانی ویمانی در یک سال، یک ماه و یک روز خواهد بود، و در میان آنها، پرچمی هدایت محورتر از یمانی نیست، زیرا به حق دعوت می کند».

آغاز حرکت سفیانی، بعد از خروج ابقع بر اصبه و رخداد زلزله:

غیبت نعمانی / ۳۰۵ از مغیره بن سعید از امام باقر از امیر المؤمنین (علیهما السلام) نقل می کند: «هنگامی که دو نیزه در شام درگیر شوند، این [درگیری] به پایان نمی رسد جز آنکه نشانه ای از نشانه های خداوند به وقوع می پیوندد.

گفته شد: یا امیر المؤمنین! کدام نشانه؟ فرمودند: زلزله ای در شام که در آن بیش از صد هزار نفر به هلاکت رسند، خداوند آن را رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار می دهد.

هنگامی که رخ داد، به صاحبان اسبان ابلق [که گوش یا دم آنها] بریده [یا کوتاه است] (۶۴۴) و پرچم های زردی که از مغرب می آیند تا آنکه وارد شام شوند، نظر کنید. این زمانی است که جزع اکبر و مرگ سرخ رخ دهد. هنگامی که چنین شد، بنگرید به منطقه ای از دمشق به نام حرستا که در زمین فرو می رود. آن هنگام پسر زن خورنده ی جگرها [سفیانی] از وادی یابس (۶۴۵) خارج می شود و بر منبر دمشق می نشیند. زمانی که این امر رخ داد منتظر خروج مهدی باشید». (۶۴۶)

البدء والتاریخ ۲ / ۱۷۷ می نویسد: «از جمله اخباری که از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) درباره ی فتنه های شام رسیده این است: در پی آن واقعه، پسر زن خورنده ی جگرها خروج می کند تا بر منبر دمشق مستولی شود. در آن هنگام منتظر خروج مهدی باشید.

برخی از مردم [در تفسیر این سخن] گویند: این مطلب واقع شده و همان خروج زیاد بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان در حلب است. آنان جامه های سفید پوشیدند، بیرق هایشان سفید بود و ادّعیای خلافت داشتند. پس ابو العباس عبد الله [بن محمد] بن علی بن عبد الله بن عباس، ابو جعفر [منصور دوانیقی] را به سوی آنها فرستاد که آنان را از دم به هلاکت رساند. برخی دیگر می پندارند این موعودی که در بالا ذکر شد، صفتی دارد که در زیاد بن عبد الله موجود نبود، آنان گویند: این شخص از نسل یزید بن معاویه و آبله روست و در

چشمش نقطه ی سفیدی دارد. او در دمشق خروج می کند و سوارگان و پاره لشکرهاش در بیابان و دریا می روند، شکم های زنان باردار را می شکافند، مردم را با ارّه تکه تکه می کنند و در دیگ ها می پزند. او لشکری را به مدینه گسیل می دارد. آنان هم می کشند، به اسارت می گیرند و به آتش می کشند، قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و حضرت فاطمه (علیها السلام) را نبش می کنند، و هر آنکه را محمد یا فاطمه نام دارد می کشند و بر در مسجد به دار می آویزند، در این هنگام است که خشم خدا بر آنان شدّت می گیرد و آنان را در زمین فرو می برد، و این سخن خداست: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، (۶۴۷) و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند؛ یعنی از زیر گام هایشان گرفتار شده اند».

در فصل یاران امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایتی مهم از غیبت نعمانی / ۲۷۹ و تفسیر عیاشی ۱ / ۶۵ و دیگر منابع گذشت که امام باقر (علیه السلام) در آن سلسله ی وقایع مربوط به سفیانی را بیان می فرمایند، از جمله آنکه: «ای جابر! در خانه بنشین و هیچ تحرّکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه هایی را که برایت می گویم در طول یک سال بینی، و بنگری منادی در دمشق ندا می کند، زمین در یکی از مناطق آن فرو می رود و قطعه ای از مسجد آن سقوط می کند...»

اهل شام در آن زمان اختلاف می کنند و به سه پرچم [وگروه] تقسیم می شوند؛ اصبه، ابقع و سفیانی. مُضَر با بنی ذنب الحمار خواهند بود، و [بنی] کلب که دایی های سفیانی هستند با او. او و همراهانش بر بنی ذنب الحمار غالب شده آنان را به طوری که سابقه نداشته خواهند کشت. مردی از بنی ذنب الحمار به دمشق می آید و خود و همراهانش به طوری بی سابقه به قتل خواهند رسید. این آیه ایست که خداوند می فرماید: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ، (۶۴۸) گروه ها با هم اختلاف کردند، پس وای بر کافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ.

سفیانی و لشکریانش می آیند و تنها مقصودشان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و شیعیان آنهاست...».

مقصود از بنی ذنب الحمار بنی عباس هستند و این تعبیر کنایه از حکومتی است که در خطّ عباسیان و دشمن اهل بیت (علیهم السلام) باشد.

چهره ای هراس آور، سری بزرگ، سرخ رو با چشمانی آبی رنگ:

کمال الدین ۲ / ۶۵۱ از عمر بن اذینه از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «پدرم فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: پسر زن خورنده ی جگرها از وادی یابس خروج می کند. او مردی است میانه قامت، با چهره ای هراس آور و سری بزرگ. در صورتش نشان آبله است. چون او را مشاهده کنی یک چشم پنداری. نامش عثمان و نام پدرش عنبسه است و از نسل ابو سفیان می باشد. او می آید تا به زمینی که زیستگاه و دارای آب زلال است برسد و بر منبر آن بالا رود».

غیبت نعمانی ۳۰۶ / از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «سفیانی به سرخی می زند، بور است و چشمانی آبی دارد. هرگز خدا را عبادت نکرده و مکه و مدینه را ندیده است. او می گوید: خدای من! انتقامم را می گیرم و داخل آتش می شوم، خدای من! انتقامم را می گیرم و داخل آتش می شوم».

کمال الدین ۲ / ۶۵۱ مشابه آن را نقل می کند، در آن نقل آمده است: «اگر سفیانی را بینی خبیث ترین مردم را دیده ای. او بور است، به سرخی می زند و چشمانی آبی دارد. می گوید: خدای من! انتقامم را بگیرم، انتقامم را بگیرم، پس از آن وارد آتش می شوم. خباثت او تا بدانجا رسیده که کنیزی را که از آن فرزند دارد زنده دفن می کند تا مبادا او را معرفی کند».

ارشاد ۳۵۹ / از امام باقر (علیه السلام): «منطقه ای در شام که جابیه نام دارد به زمین فرو رود. ترک در جزیره وروم در رمله فرود آیند. در آن زمان اختلاف بسیاری در همه جای زمین رخ دهد تا آنکه شام خراب شود. سبب ویرانی آن، آن است که سه بیرق در آن گرد آیند؛ بیرق اصبه، ابقع و سفیانی».

غیبت شیخ طوسی ۲۷۸ / از بشر بن غالب: «سفیانی از بلاد روم در زیّ مسیحیان وبا صلیبی در گردن می آید. او رئیسی است».

یعنی وی در صدد نزدیک کردن خود به مسیحیان است.

کتاب سلیم / ۱۹۷ می نویسد: «از نامه های حضرت علی (علیه السلام) به معاویه: ای معاویه! رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من خبر داده اند که بنی امیه محاسن مرا از خون سرم رنگین می کنند و من به شهادت می رسم، پس از من تو بر این امت به حکومت خواهی رسید، تو پسر حسن را با نیرنگ مسموم خواهی کرد، و پسر یزید پسر حسین را خواهد کشت و پسر زنی زناکار از سوی او عهده دار این کار خواهد شد و بعد از تو هفت تن از فرزندان ابو العاص و مروان بن حکم - تا آن دوازده تن پیشوا [ی ضلالت] که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دیده بود به مانند بوزینگان بر منبرش می جهند و امت او را از دین خدا به پشت سرهایشان [وجاهلیت] باز می گردانند و سخت ترین عذاب را در روز قیامت در میان مردم دارند، کامل شوند - زمام امت را به دست خواهند گرفت. و خداوند به وسیله ی پرچم های سیاهی که از سمت مشرق می آید، خلافت را از آنها خارج خواهد کرد، به دست آنان اینان را به ذلت نشانده وزیر هر سنگی به قتل خواهد رساند.

و اینکه مردی از نسل تو شوم، ملعون، جلف، جفاکار، وارونه دل، خشن و سخت است و خداوند رأفت و رحمت را از دل او کنده. دایی هایش از کلب هستند و گویا او را می نگرم. اگر می خواستم نام و صفت او و نیز اینکه چند سال دارد را می گفتم. او لشکری به مدینه می فرستد که بدان وارد می شوند. کشتار و فحشاء بسیاری به راه می اندازند. مردی از فرزندان من - که پاک و منزّه است و زمین را از عدل و داد آکنده می سازد، همان سان که از ستم و جفا پر شده - از آنان می گریزد. من نام، نشانه و سنّ او در آن روز را می دانم. او از فرزندان پسر حسین است که پسر یزید او را می کشد. او خون خواه پدرش است. پس به سوی مکه فرار می کند. رئیس آن لشکر مردی پاک و بی گناه از فرزندان مرا در کنار احجار الزیت خواهد کشت.

آنگاه آن لشکر به سمت مکه می روند. من نام فرمانده ی آنها، اسامی آنان و نشانه های اسبانشان را نیک می دانم. چون به بیابان رسند و بر آن قرار گیرند، خداوند آنها را به زمین فرو خواهد برد، خداوند (عز وجل) می فرماید: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ،

وای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند؛ یعنی از زیر گام هایشان. از آن لشکر تنها مردی باقی می ماند که خدا صورتش را به پشت برگردانده است.

و اینکه خداوند برای مهدی اقوامی را برمی انگیزد که به مانند پاره های ابر پاییزی [پراکنده بودند، ولی] گرد می آیند. به خدا قسم من اسامی آنان و نام امیرشان و محل توقف مرکب هایشان را می دانم. سپس مهدی داخل کعبه می شود، می گرید و به تضرع می پردازد...».

سفیانی، حتمی و ناگزیر:

کافی ۸ / ۳۱۰ از عمر بن حنظله نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: پنج نشانه قبل از قیام قائم خواهد بود؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن زمین، کشته شدن نفس زکیه ویمانی، عرضه داشتم: فدایت گردم، اگر کسی از اهل بیت شما پیش از رخداد این نشانه ها خروج کرد، آیا با او خروج کنیم؟ فرمودند: نه.

روز بعد این آیه را تلاوت کردم: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**، (۶۴۹) اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا گردن هایشان در برابر آن خاضع گردد، وگفتم: آیا این همان فریاد است؟ فرمودند: بدان، چون آن (۶۵۰) واقع شود، گردن های دشمنان خداوند عزیز و جلیل خاضع گردد». (۶۵۱)

کمال الدین ۲ / ۶۵۲ از ابو حمزه ی ثمالی نقل می نماید: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: امام باقر (علیه السلام) می فرمودند: خروج سفیانی از امور حتمی است. ایشان فرمودند: آری، و نیز اختلاف فرزندان عباس حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم حتمی است.

عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمودند: منادی ابتدای روز از آسمان ندا می کند: بدانید، حق با علی و شیعه ی اوست، آنگاه در آخر روز ابلیس - که خدایش لعنت کند - ندا می کند: حق با سفیانی و پیروان اوست، پس باطل گرایان دچار تردید می شوند». (۶۵۲)

غیبت نعمانی ۲۵۲ / از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام): «ندا از حتمیات است، سفیانی از حتمیات است، یمانی حتمی است، کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است، ودستی

که از آسمان ظاهر می شود حتمی است، و فرمودند: فریادی در ماه رمضان که خواب را بیدار می کند، بیدار را می ترساند، و دختر را از پرده بیرون می آورد».

معانی الاخبار / ۳۴۶ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «ما و آل ابی سفیان دو خاندانی هستیم که برای خدا با یکدیگر به دشمنی پرداختیم، ما گفتیم: خداوند راست گفته است، آنان گفتند: خدا دروغ گفته است، ابو سفیان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب (علیه السلام)، یزید بن معاویه با امام حسین (علیه السلام) نبرد کرد، و سفیانی با قائم (علیه السلام) خواهد جنگید».

قرب الاسناد / ۱۶۴ از ابن اسباط از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند: «امر قائم از سوی خدا حتمی است، و امر سفیانی از سوی خدا حتمی است، وقائم نخواهد بود مگر با سفیانی».

عرضه داشتیم: فدایت کردم، آیا در این سال خواهد بود؟ فرمودند: هر آنچه خدا بخواهد، گفتم: سال آینده؟ فرمودند: خدا هر آنچه خواهد انجام دهد».

بحار الانوار ۵۲ / ۲۴۹ از غیبت نعمانی (۶۵۳) از حمران بن اعین روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی: ثُمَّ قَضَى أَجْلاً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ، (۶۵۴) آنگاه مدّتی را مقرر داشت، و اجل حتمی نزد اوست، فرمودند: آنها، دو اجل هستند؛ اجل حتمی و اجل موقوف».

حمران گفت: حتمی چیست؟ فرمودند: آنچه غیر از آن نشود، گفت: موقوف چیست؟ فرمودند: آنچه خداوند در آن مشیّت دارد [و ممکن است آن را تغییر دهد]. عرضه داشت:

امیدوارم سفیانی از قسم موقوف باشد، ایشان فرمودند: نه، به خدا قسم از محتوم است».

غیبت نعمانی / ۳۰۱ از عبد الملک بن اعین می آورد: «در حضور امام باقر (علیه السلام)

بودم که سخن از قائم (علیه السلام) به میان آمد، من عرض کردم: امید آن دارم که همین

نزدیکی ها وبدون سفیانی رخ دهد، ایشان فرمودند: نه، به خدا سوگند آن امری حتمی و ناگزیر است».

فضیل بن یسار از آن حضرت روایت می کند: برخی از امور موقوف و برخی دیگر محتوم است، و سفیانی از محتومی است که گزیری از آن نیست».

همان ۳۰۲/ از ابو هاشم نقل می نماید: «نزد امام جواد (علیه السلام) بودیم که سخن از سفیانی و اینکه در روایت آمده: او حتمی است به میان آمد، من عرضه داشتم: آیا برای خداوند نسبت به امر حتمی بدا حاصل می شود؟ ایشان پاسخ مثبت دادند، گفتم: بیم آن داریم که برای خداوند نسبت به [قیام] قائم نیز بدا حاصل شود [وایشان ظهور نکنند]! امام (علیه السلام) فرمودند: قائم وعده ی خداست، و خداوند خلف وعده نمی کند».

نگارنده: بدا در حتمی رخ نمی دهد، لذا باید گفت بدا در این حدیث به یک معنای دیگر غیر از معنای معروف است، بدایی از نوع: يَمْحُوهُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، (۶۵۵) خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، واصل کتاب نزد اوست، و از نوع: اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ، (۶۵۶) کار در گذشته و آینده از آن خداست.

یعنی قدرت خداوند متعال حتی شامل امر حتمی نیز می شود و می بایست تسلیم او بود. کمال الدین ۲/ ۵۱۶ توقیع امام مهدی (علیه السلام) به سفیر چهارم جناب علی بن محمد سمري (رحمه الله) را نقل می کند، در قسمتی از آن آمده است: «کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادّعی مشاهده می کنند، بدانید، هر کس پیش از خروج سفیانی و فریاد، ادّعی مشاهده کند، کذاب و افترا زن است».

دوران سفیانی یک سال و چند ماه:

غیبت نعمانی ۲۹۹/ از عیسی بن اعین از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «سفیانی حتمی و خروجش در رجب است. از ابتدای خروج تا انتهای آن پانزده ماه است. در مدّت شش ماه می جنگد، و هنگامی که بر مناطق پنجگانه سیطره یافت نه ماه حکومت خواهد کرد، حتی یک روز هم بیشتر نخواهد بود».

همان ۳۰۴/ از هشام بن سالم از آن حضرت: «هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه سلطه یافت، نه ماه برایش حساب کنید.

هشام بر این باور است که مناطق پنجگانه دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب است».

همان ۳۰۰/ از معلی بن خنیس از امام صادق (علیه السلام): «... خروج سفیانی در رجب، از محتوم است».

همان ۳۰۲/ از خلاد صائغ از آن حضرت: «سفیانی ناگزیر خواهد بود، و خروج نمی کند مگر در رجب. مردی عرض کرد: یا ابا عبد الله! هنگام خروج وی، ما چه کار کنیم؟ فرمودند: آن هنگام به سوی ما بیایید».

کمال الدین ۲/ ۶۵۱ از عبد الله بن ابی منصور بجلی روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی نام سفیانی پرسیدم، ایشان فرمودند: با نام او چه کار داری؟ زمانی که مناطق پنجگانه ی شام - دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین - را تحت سیطره در آورد، آن هنگام منتظر فرج باشید، عرضه داشتم: آیا نه ماه حکومت می کند؟ فرمودند: نه، ولی هشت ماه حکومت خواهد داشت، و نه یک روز بیشتر» (۶۵۷).

غیبت شیخ طوسی ۲۷۸/ از عمار دهنی روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) فرمودند: درنگ سفیانی را در میان خود چه مقدار می دانید؟ گفتم: نه ماه، مدّت بارداری یک زن، ایشان فرمودند: شما ای اهل کوفه! چقدر آگاهید».

همان ۲۷۳/ از محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) نقل می نماید: «سفیانی پس از آنکه بر مناطق پنجگانه سلطه یابد، به مدّت بارداری یک زن حکمرانی خواهد کرد، در ادامه فرمودند: استغفر الله، بارداری یک جمل [شتر]، او امری حتمی و ناگزیر است».

نگارنده: شیخ حر عاملی (رحمه الله) صاحب اثبات الهداة به تردید موجود در این روایت اشکال کرده است، وحق با ایشان است، زیرا تردیدی است واضح وچنین چیزی از معصوم (علیه السلام) صادر نمی شود. علاوه بر آنکه جمل در لغت تنها بر شتر نر اطلاق می شود. لذا اگر روایت صحیح باشد باید گفت این تردید از راوی آن است.

نجات یافتگان از متابعت سفیانی در بلاد شام:

غیبت نعمانی ۳۰۴/ از امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نقل می کند: «... مجعّد است، و بر گونه خالی دارد. آغاز او از مشرق خواهد بود. چون چنین شود، سفیانی خروج کرده به اندازه ی مدّت حمل یک زن - نه ماه - حکومت می کند. او در شام خروج می کند و اهل شام - مگر گروه هایی که بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون می دارد - تسلیم او می شوند».

او لشکری انبوه به سمت مدینه می فرستد. به بیابان مدینه که می رسند خداوند آن را در زمین فرو می برد، و این سخن خدای عزیز و جلیل است: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، و ای کاش می دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند».

هجوم وی بر شیعیان در شام، در ماه رمضان یعنی دو ماه پس از حرکتش می آغازد. همان ۳۰۰ / از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام): «... چه می خواهید؟ آیا نمی بینید که دشمنانتان در نافرمانی خدا با یکدیگر می جنگند و برخی از آنها برخی دیگر - و نه شما - را بر سر دنیا می کشند، و شما در خانه هایتان ایمن و از آنان به دورید؟ سفیانی برای انتقام گیری شما از دشمنانتان کافی است و او یکی از نشانه ها برای شماست. آن فاسق چون خروج کند، شما یک یا دو ماه بعد از خروج وی درنگ می کنید و [در آن برهه] زبانی از جانب او بر شما وارد نمی شود تا آنکه او مردمان بسیاری از غیر شما را بکشد.

برخی از یاران امام (علیه السلام) عرض کرد: آن هنگام [و بعد از آن یک یا دو ماه،] با خانواده هایمان چه کنیم؟ حضرت فرمودند: مردان شما از او پنهان شوند، چرا که بیم و غضب او تنها بر شیعیان ماست. اما زنان - اگر خداوند تعالی بخواهد - زبانی به آنان نخواهد رسید. پرسیدند: مردان به کجا بگریزند؟ فرمودند: هرکه خواست جایی برود، به مدینه، مکه و یا مناطقی دیگر برود، آنگاه افزودند: با مدینه چه کار دارید، و حال آنکه لشکر آن فاسق آهنگ آن را خواهند کرد؟ لکن به مکه بروید که محلّ اجتماع شماست. فتنه ی او تنها به مدّت بارداری زن - نه ماه - است، و اگر خداوند بخواهد از آن تجاوز نخواهد نمود».

چون سفیانی خروج کرد، به سمت ما بیایید:

کافی ۸ / ۲۷۴ از فضل کاتب نقل می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) بودم که نامه ی ابو مسلم خراسانی رسید، ایشان [به قاصد] فرمودند: نامه ات جوابی ندارد، از نزد ما بیرون رو.

ما با یکدیگر آرام آرام صحبت می کردیم، (۶۵۸) ایشان فرمودند: درباره ی چه با هم آرام آرام سخن می گوئید؟ ای فضل! خداوند که ذکر او عزیز است به خاطر شتاب بندگان شتاب نمی

کند، والبته که بر کندن یک کوه از موضعش، آسانتر از از میان بردن حکومتی است که مدت آن پایان نیافته است.

سپس فرمودند: فلان بن فلان - تا آنکه به هفتمین شخص از فرزندان فلان رسیدند - [پیش از قائم ما حکومت خواهند داشت]. (۶۵۹)

من گفتم: فدایت شوم، نشانه‌ی میان ما و شما [برای ظهور] چه خواهد بود؟ ایشان فرمودند: ای فضل! حرکتی از خود نشان نده تا آنکه سفیانی خروج کند، پس چون خروج کرد ما را اجابت کنید - واین را سه بار فرمودند -، و او حتمی است».

اثبات الوصیة / ۲۲۶ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام): «آنچه بدان امید دارید واقع نخواهد شد، تا آنکه سفیانی بر چوب‌های آن (۶۶۰) سخنرانی کند. پس چون چنین امری رخ داد، قائم آل محمد (علیه السلام) از سمت حجاز به سوی شما بیاید».

کافی ۸ / ۲۶۴ از عیص بن قاسم از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «تقوای خداوند - که یگانه است و هیچ شریکی ندارد - را پیشه کنید و بر خود مراقب باشید، زیرا به خدا سوگند [ممکن است] مردی باشد که گله‌ای گوسفند دارد و بر آن چوپانی گمارده باشد، حال اگر او مردی را یافت که از این چوپان به گوسفندانش آگاهتر باشد، این را اخراج می‌کند و آن مرد داناتر را می‌آورد. به خدا قسم اگر شما دو جان داشتید که با یکی می‌جنگیدید و تجربه حاصل می‌کردید، و دومی باقی می‌ماند و آن گونه که برایتان [راه صحیح] روشن می‌شد رفتار [وزندگی] می‌کردید [خوب بود]، ولی یک جان بیشتر نیست که اگر از دست رود به خدا دیگر توان توبه نیز از دست رفته است، پس شما شایسته‌ترید که برای خود بگزینید.

اگر کسی از ما به سراغتان آمد، بنگرید برای چه خروج می‌کنید؟ نگوئید زید خروج کرد، زید دانا و صدوق بود و شما را به خود نمی‌خواند، بلکه تنها به رضا از آل محمد (علیهم السلام) دعوت کرد، و اگر پیروز می‌شد، به آنچه شما را بدان دعوت کرده بود وفا می‌کرد. او به سوی حکومتی مجتمع خارج شد تا آن را در هم شکند، ولی آن کس از ما که امروز خروج کند شما را به چه چیزی دعوت می‌کند؟ به رضا از آل محمد (علیهم السلام)؟ ما شما را شاهد می‌گیریم که بدان راضی نیستیم. او امروز - که هیچ کسی همراهش نیست - از ما نافرمانی می‌

کند، و آن زمان که پرچم‌ها و بیرق‌ها در میان باشد، سزاوارتر است که از ما نشنود [و نافرمانی کند]، مگر آن کسی که بنی فاطمه با او همراهی کنند. به خدا قسم شما تنها آن کس است که آنان بر گرد او جمع شوند.

چون رجب فرا رسید، به نام خدای (عز وجل) بیایید، و اگر خوش داشتید تا شعبان تأخیر بیاندازید اشکالی ندارد، و اگر خواستید در میان خانواده هایتان [رمضان را] روزه بدارید و شاید این کار موجب توانایی بیشتر شما شود [ایرادی ندارد]. به عنوان نشانه، سفیانی برایتان کافی است».

کافی ۸ / ۲۶۴ از سدید نقل می‌کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ای سدید! ملازم خانه، و فرشی از فرش‌های آن باش. مادامی که شب و روز آرام است، آرام باش. پس آن هنگام که به تو خبر خروج سفیانی رسید، به نزد ما بیا اگر چه پیاده باشی». (۶۶۱)

بحار الانوار ۵۲ / ۲۷۰ همین روایت را نقل می‌کند و در ادامه ی آن آمده است: «عرضه داشتم: فدایت شوم، آیا پیش از آن [که سفیانی خروج کند] امری رخ خواهد داد؟ فرمودند: آری - و با سه انگشت به سمت شام اشاره کردند - و فرمودند: سه بیرق؛ بیرق حسنی، اموی و قیسی. آنان حضور دارند که یکبارہ سفیانی خروج کرده و بسان زرع آنها را درو می‌کند و چون آن را ندیده‌ای».

نگارنده: در این حدیث، تفصیل حرکت آنها نیامده است. ممکن است مقصود حکومت حسنیان، بنی امیه و یمینی‌ها باشد. بیرق حسنی از زمان بنی امیه مطرح بوده است، العقد الفرید ۵ / ۷۲ می‌نویسد: «علت قتل سدید به دست منصور عباسی ابیاتی ابهام برانگیز بود که وی سرود و برای او فرستاد:

أسرفت فی قتل الرعية ظالماً * * * فأكف يدیک أظللها مهدیها

فلتأتینک رایة حسنیة * * * جرارة یقتادها حسنیها

در کشتار رعیت زیاده روی نمودی، دست نگه دار، آمدن مهدی نزدیک است به حتم [لشکر و] بیرقی حسنی به سراغت خواهد آمد که انبوه است و حسنی آن را رهبری می‌کند»

تلاش هایی برای اجبار امام صادق و امام رضا (علیهما السلام) بر قیام:

غیت نعمانی / ۲۵۳ روایت می کند: «امام رضا (علیه السلام) فرمودند: پیش از این امر [ظهور]، سفیانی، یمانی، مروانی و شعیب بن صالح خواهند بود، پس این چرا چنین ادعا می کند؟» (۶۶۲)

نگارنده: مروانی کسی است که پیش از سفیانی در شام ظاهر می شود. شعیب بن صالح هم فرمانده لشکر خراسانیان است.

کافی ۸ / ۳۳۱ از معلی بن خنیس روایت می کند: «نامه ی عبد السلام بن نعیم و سدیر و افرادی دیگر را برای امام صادق (علیه السلام) بردم و این زمانی بود که سیاه جامگان ظهور کرده بودند و هنوز بنی عباس به قدرت نرسیده بودند. مفاد نامه ها این بود که ما توان بازگرداندن خلافت به شما را داریم، نظر شما چیست؟ ایشان نامه ها را بر زمین زدند و فرمودند: اف، اف، (۶۶۳) من امام اینان نیستم، آیا ندانستند تنها او [قائم] سفیانی را می کشد؟»

رجال کشی / ۳۵۳ مشابه همین جریان را نقل می کند و حضرت طبق آن نقل می فرماید: «من امام اینان نیستم، آیا ندانستند صاحبشان سفیانی است؟»

نگارنده: می بایست به فشارهایی که امامان (علیهم السلام) - از ناحیه ی شیعیان و نیز کسانی که در حکومت طمع داشتند - با آن مواجه بودند توجه داشت، یعنی همان کسانی که به دنبال اجازه ی ائمه (علیهم السلام) بودند تا به نام ایشان به صحنه ی سیاست پا گذارند و قیام کنند، با این بهانه که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را به حضرت مهدی (علیه السلام) و دولت ایشان بشارت داده اند!

امامان (علیهم السلام) نیز دست رد بر سینه ی اینان می زدند و بیان می داشتند که یکی از شروط ظهور امام مهدی (علیه السلام) خروج سفیانی قبل از ایشان است.

تأثیر روایات مربوط به سفیانی بر پیروان بنی امیه:

طبیعی است که امویان و اتباع آنان پس از سقوط و زوال حکومت خود، روایات سفیانی را برای خود به کار گیرند، با این بهانه که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ظهور چنین حاکم

قدرتمندی خبر داده است، وصد البته که ملعون و متجاوز بودن سفیانی برای آنان اهمیتی ندارد! از این رو می بینیم تعدادی از شخصیت های بنی امیه و دیگران به این ادعا که سفیانی موعود هستند برخاستند و بر ضد عباسیان قیام کردند، برخی از آنها هم، پیروان و جنگجویانی داشتند! کتاب خطط الشام ۱/ ۱۵۴ قیام هایی را به نام سفیانی ذکر می کند، از جمله: قیام علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان که او را ابو عمیطر می گفتند و به سال ۱۹۵ و در خلافت امین، در شام خروج کرد. دیگری قیام سعید بن خالد اموی پس از ابو عمیطر است. دیگر نهضت مبرقع به سال ۲۲۷ و در شام، در دوران خلافت معتصم. همو در ۲/ ۱۸۵ قیام عثمان بن ثقاله را نام می برد که در عجلون اردن و به سال ۸۱۶ خروج کرد و مدعی شد سفیانی موعود است.

و در ۱/ ۱۶۱ سخنی را از مأمون عباسی می آورد، وی گوید: بزرگان قضاعه در انتظار سفیانی و خروج او هستند تا از پیروان او باشند! و دیگر ادعاهای مشابه.

نقد دیگر ما به روایات منابع سنی پیرامون سفیانی، آن است که درباره ی او مبالغه کرده اند، تا آنجا که بعضی از آنها بر این باورند که سفیانی اوصافی غیبی دارد، گویا از سوی خدا مبعوث می شود!

الفتن ۱/ ۱۸۰، ۲۷۹ و ۲۸۳ و ۶۹۹/ ۲ از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند:

«سفیانی از نسل خالد بن یزید بن ابی سفیان است. او مردی است با سری بزرگ. در صورت نشان آبله و در چشم نقطه ای سفید دارد. از منطقه ای در دمشق از وادی که وادی یابس گویند در میان هفت نفر خروج می کند. یکی از آنان پرچمی پیچیده دارد که در آن نصرت را می شناسند. هراس ورعب در مقابل او تا سی میل می رود. کسی که قصد آن پرچم کند، آن را نمی بیند مگر آنکه شکست می خورد.

خالد بن معدان گوید: سفیانی با دست خود سه نی بر می دارد. آن را بر کسی نمی کوبد مگر آنکه می میرد.

در خواب نزد او می آیند و می گویند: برخیز و قیام کن، او نیز بر می خیزد ولی کسی را نمی یابد. دوباره همان خواب را می بیند و همان طور می شود. بار سوم به او می گویند: برخیز، برو

وبین چه کسی پشت در خانه ی توست. او هم همین کار را انجام می دهد و هفت یا نه نفر که پرچمی با خود دارند را مشاهده می کند. آنان می گویند: ما یاران تو هستیم. او به همراه آنان قیام می کند و مردمانی از روستاهای وادی یابس هم از او پیروی می کنند. حاکم دمشق که در آن روز کارگزار بنی عباس است، برای مواجهه و نبرد با او خارج می شود، ولی چون پرچم او را مشاهده می کند، شکست می خورد».

برخی از اهل خبره گفته است که وادی یابس از درعا در سوریه تا نزدیک نابلس در فلسطین امتداد دارد.

نقد دیگر آنکه اکثر روایات آنان پیرامون سفیانی بدون سند و از اقوال تابعین است. علاوه بر آنکه در غالب موارد، نتیجه ی تحریف احادیث پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) توأم با افزودن اموری خیالی به آنهاست!

نبرد قرقیسیا:

قرقیسیا شهری است در مصب دریاچه ی خابور به نهر فرات، آثاری در نزدیکی دیر الزور سوریه، در مرز سوریه و عراق که به ترکیه هم نسبتاً نزدیک است.

معجم البلدان ۴ / ۳۲۸ از حمزه ی اصفهانی نقل می کند: «قرقیسیا معرب کرکیسیاست که از کرکیس اشتقاق یافته است. کرکیس عنوانی است برای میدان مسابقه ی اسبان».

در روایات متعدد آمده است که در کنار قرقیسیا نبردی سخت در می گیرد. برخی از روایات نیز آن را به سفیانی که در زمان حضرت مهدی (علیه السلام) خواهد بود مرتبط دانسته است. در بعضی نیز علت آن گنجی ذکر شده که در مجرای فرات آشکار می گردد و سفیانی و ترکان بر سر آن درگیر می شوند.

برخی روایات: کافی ۸ / ۲۹۵ روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) به میسر فرمودند: میان شما و قرقیسیا چه مقدار فاصله است؟ او گفت: قرقیسیا در نزدیکی فرات است، ایشان فرمودند: در آنجا رخدادی به وقوع می پیوندد که از زمانی که خداوند تبارک و تعالی آسمان ها و زمین را آفریده است مانند آن رخ نداده است، و تا زمانی که آسمان ها و زمین باشند رخ نخواهد داد، میهمانی پرندگان خواهد بود، درندگان زمین و مرغان آسمان از آن سیر خواهند

شد، قیس(۶۶۴) در آن به هلاکت می رسند و دیگر کسی از آنان بر نمی خیزد. این روایت را چند نفر نقل کرده و در ادامه می افزایند: و منادی ندا می کند: به سوی گوشت جباران بیایید».

غیبت نعمانی / ۲۷۸ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند سفره ای - و در روایتی دیگر میهمانی - در قرقیسیاء دارد. فرشته ای از آسمان نگاه کرده و ندا در می دهد: ای پرندگان آسمان وای درندگان زمین! بیایید و از گوشت جباران سیر شوید».

همان / ۳۰۳ از ابن ابی یعفور روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند: فرزندان عباس و مروانی نبردی در قرقیسیاء خواهند داشت که موی پسر قوی در آن سفید می شود. خداوند نصرت را از آنان برمی دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می کند: از گوشت جباران سیر شوید. سپس سفیانی خروج می کند».

شیخ مفید (رحمه الله) در اختصاص / ۲۵۵ از جابر جعفی روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند: ای جابر! در خانه ات بنشین و هیچ تحرّکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه هایی را که برایت می گویم مشاهده نمایی، البته اگر دریابی؛ نخست اختلاف فرزندان فلان، و نمی بینم که آن را درک کنی، ولی بعد از من این را [برای مردم] بگو، منادی از آسمان ندا می کند، صدایی که از ناحیه ی دمشق به فتح و پیروزی خواهد آمد، منطقه ای از مناطق شام که جایبه نام دارد در زمین فرو رود، قسمتی از مسجد راست دمشق سقوط کند، گروهی از ناحیه ی ترک خروج کنند و به دنبال آن فتنه ی روم رخ دهد، برادران ترک خواهند آمد تا آنکه در جزیره فرود آیند، گروهی از روم خروج کنند تا آنکه در رمله فرود آیند، ای جابر! در آن سال اختلاف بسیاری در تمامی مناطق مغرب خواهد بود. نخستین زمینی که ویران می شود شام است. در آن هنگام به سه پرچم [و گروه] تقسیم می شوند؛ بیرق های اصبه، ابقع و سفیانی، سفیانی با ابقع مواجه می شود و با یکدیگر می جنگند، و سفیانی ابقع و یارانش و نیز اصبه را به هلاکت می رساند. آنگاه اندیشه ای جز عراق ندارد. لشکر او از کنار قرقیسیا عبور می کنند و در آنجا صد هزار تن از طاغیان را به قتل می رسانند.

سفیانی لشکری هفتاد هزار نفری را به سوی عراق گسیل می دارد. آنان هم می کشند، به دار

می آویزند واسیر می کنند. در این هنگام است که پرچم هایی از سوی خراسان می آیند و منازل را به سرعت طی می کنند و تنی چند از یاران قائم همراه آنها هستند. مردی از موالی اهل کوفه خروج می کند که فرمانده لشکر سفیانی او را بین حیره و کوفه به قتل خواهد رساند.

سفیانی لشکری را هم به مدینه می فرستد. پس مهدی از آنجا به مکه می رود. به فرمانده لشکر سفیانی خبر می رسد که مهدی از مدینه خارج شده است. او هم لشکری را به دنبال ایشان می فرستد، ولی حضرت را در نمی یابند و امام هراسان و منتظر به مانند موسی بن عمران (علیه السلام) وارد مکه می شود.

امیر لشکر سفیانی در بیابان فرود می آید. پس منادی از آسمان ندا می کند: ای بیابان! این قوم را نابود کن، آن بیابان هم آنان را به زمین فرو می برد و تنها سه تن از آنان نجات می یابند که خداوند صورت هایشان را به پشت سرهایشان برگردانده است و از [قبیله ی] کلب هستند و این آیه درباره ی آنها فرود آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا...** (۶۶۵) ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده ی همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم تا آخر آیه.

قائم آن روز در مکه است، پشت خود را به بیت الحرام تکیه داده و بدان پناه آورده است و ندا می دهد: ای مردم! ما از خدا و مردمانی که ما را اجابت کنند یاری می جویم، چرا که ما اهل بیت پیامبران و نزدیک ترین مردم به خدا و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هستیم...».

الفتن ۱/ ۲۸۵ سخنی را از ارطاة نقل می کند که در آن نبرد قرقیسیا با سفیانی مرتبط است و ترک وروم نیز در آن نقش آفرینی می کنند، لکن کلامی بی سند و بریده است. روایاتی دیگر نیز آن را به گنجی که بر سر آن اختلاف واقع می شود ربط داده است، از جمله: الفتن ۱/ ۲۳۹، مشابه آن ۳۳۵/ و ۶۱۱/ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می کند که برای رسیدن به آن، از هر نه نفر،

هفت نفر کشته می شوند. اگر آن را درک کردید، بدان نزدیک نشوید... فتنه چهارم، هیجده سال امتداد می یابد و در حالی تمام می شود که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. امت بر آن هجوم می برند و از هر نه نفر، هفت نفر کشته می شوند».

همان ۸۲/ ۱ از حضرت امیر (علیه السلام): «سفیانی بر شام غلبه می یابد، سپس بین آنان در قرقسیا نبردی رخ می دهد و چنان می شود که پرنندگان آسمان و درندگان زمین از لاشه های آنان سیر می شوند. آنگاه در مرکزشان مشکلی به وجود می آید. لذا گروهی از آنها می آیند تا آنکه وارد سرزمین خراسان شوند. لشکر سفیانی در طلب اهل خراسان می آیند و شیعیان آل محمد را در کوفه می کشند. سپس اهل خراسان در طلب مهدی خارج می شوند» (۶۶۶). اگر روایات جنگ بر سر این گنج صحیح باشد، احتمال آن می رود که این گنج نفت و یا معدن طلا باشد که دولت ها بر سر تصاحب آن با هم درگیر می شوند. طرف مقابل سفیانی در آن نبرد ترکان خواهند بود که ممکن است همین ترکیه ی فعلی باشد، چرا که نزاع در کنار مرزهای سوریه و ترکیه خواهد بود. ولی طرف مقابل مشخص نیست و ممکن است کردها نیز یکی از اطراف درگیری باشند.

فصل (۱۹): حجاز / وضعیت حجاز در عصر ظهور

وقایع حجاز پیش از ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

احادیث و آثاری پیرامون رخداد های حجاز پیش از ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، هنگام و پس از آن رسیده است. منابع سنی در رابطه با حوادث موسم حج در نزدیکی ظهور امام (علیه السلام) مبالغه کرده اند. ما در ابتدا احادیثی را ذکر می کنیم که در منابعمان یافت می شود و بعد از آن سراغ روایات دیگران می رویم. قرب الاسناد / ۱۶۴ از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند: «پیش از این امر نشانه هایی است؛ [از جمله:] حادثه ای که بین دو حرم رخ می دهد، گفتم: آن چیست؟ فرمودند: جنگی قبیله ای خواهد بود، وفلانی از آل فلان پانزده تن را خواهد کشت».

ارشاد / ۳۶۰ از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند: «آنچه بدان امید دارید واقع نخواهد شد

تا آنکه جداسازی و امتحان شوید و از شما تنها اندکی باقی ماند، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، (۶۶۷) الم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ آنگاه فرمودند: همانا یکی از نشانه های فرج رخدادی بین دو مسجد است، وفلانی از فرزندان فلان پانزده تن از بزرگان عرب را خواهد کشت».

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱: «حکومت بنی فلان پایان نخواهد یافت تا آنکه شمشیرهای بنی فلان درگیر شوند. آن هنگام است که حکومت آنان رو به زوال می رود».

غیبت نعمانی / ۱۵۹ از ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «بر مردم زمانی فرا خواهد رسید که در آن، سبطه [وسکون] به سراغشان خواهد آمد، و دانش بسان ماری که در سوراخ جمع می شود، رخت برمی بندد. آنان در چنین وضعیتی به سر می برند که ستاره شان طلوع می کند.

گفتم: سبطه چیست؟ فرمودند: فترت [وغیبت امام]، عرضه داشتیم: آن زمان چه کنیم؟ فرمودند: بر همان [اعتقاد] که اکنون هستید باقی بمانید تا آنکه خدا ستاره تان را آشکار سازد».

کافی ۱ / ۳۴۰ از ابان بن تغلب: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: تو چسان خواهی بود آن هنگام که بین دو مسجد حادثه ای رخ دهد، پس دانش رخت بربندد، همان گونه که مار در سوراخش جمع می شود، شیعیان اختلاف کنند و برخی از آنها بعضی را کذاب بنامند، و بعضی شان در چهره ی برخی آب دهان اندازند؟ عرض کردم: فدایت شوم، خیری در آن زمان نیست، فرمودند: تمام خیر آن هنگام است و سه بار این جمله را تکرار کردند».

غیبت نعمانی / ۱۷۲ از ابوبصیر روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: امام باقر (علیه السلام) می فرمودند: قائم آل محمد دو غیبت دارد که یکی طولانی تر از دیگری است. فرمودند: آری، و آن [ظهور] واقع نخواهد شد تا آنکه شمشیرهای بنی فلان درگیر شوند، حلقه تنگ شود، سفیانی ظاهر گردد، بلا شدت گیرد و مرگ و قتلی مردم را فراگیرد که از آن به حرم خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله وسلم) پناه آرند».

همان / ۲۶۷ از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام): «مرگ وقتلی مردم را فرامی گیرد که به حرم پناه می جویند. به دنبال شدت جنگ، منادی راستینی ندا می کند: این کشتار و جنگ برای چیست؟ صاحبان فلان است».

مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۹ از حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ی مخزون: «ای مردم! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه ای شرقی [بسان شتری چموش] پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این [فتنه] پس از مرگ وزندگان است -، یا آنکه آتشی با هیزم درشت در مغرب زمین شعله ور شود و فریاد به خونخواهی یا مانند آن کند. پس آن هنگام که فلک بگردد خواهید گفت: او مُرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می کند. پس در آن روز تأویل این آیه خواهد آمد: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً، (۶۶۸) پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.

برای آن نشانه ها و علاماتی است؛ نخست آن که کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه های کوفه آتش روشن شود، چهل شب مساجد تعطیل شود، سه پرچم - که با [پرچم] هدایت مشتبّه می شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش اند. کشتار بسیار، مرگ وسیع، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد نفر، آنکه میان رکن و مقام ذبح می شود، قتل صبر اسبغ مظفر در بیعت بتان و به همراه بسیاری از شیاطین انس، خروج سفیانی با پرچمی سبز وصلیبی از طلا که فرمانده ی آن پرچم مردی است از کلب و با دوازده هزار اسب آهنگ مکه و مدینه می کنند، امیر آن از بنی امیه است و خزیمه نام دارد، چشم چپ ندارد، در چشمش لگه ای خون است، دنیا به کامش خواهد بود و بیرق او شکست نخواهد خورد تا آنکه در مدینه فرود آید. پس مردان وزنانی از آل محمد را جمع می کند و در خانه ای که خانه ی ابوالحسن اموی گویند زندانی می کند».

نگارنده: این احادیث می رساند که آل فلان حکومتی نیرومند خواهند داشت، لکن به سبب رخداد اختلاف میان آنان رو به ضعف می روند. پس از آن خلیفه شان می میرد که با مرگ آن فرج و گشایشی رخ می نماید. در ادامه سفیانی خروج می کند ویمانی ظاهر می شود. به دنبال

آن اتفاقی در میان دو حرم مکه و مدینه رخ می دهد و درگیری و نبرد بین سه بیرق در حجاز شدّت می گیرد و همه اهل آتش اند.

بعد از آن امام (علیه السلام) ظاهر می شوند و لشکر سفیانی می آیند تا حرکت ایشان را در نطفه خفه کند، لکن معجزه ی موعود رخ می دهد و آنان طعمه ی زمین می شوند. امام (علیه السلام) رهسپار عراق می شوند. از آنجا به دمشق می روند و جنگی با سفیانی به وقوع می پیوندد که به شکست سفیانی و قتل وی توسط آن حضرت منتهی می شوند و در ادامه ایشان بر بلاد حکمرانی خواهند داشت.

حکمرانی می میرد و مرگ او فرج تمامی مردم است:

غیبت نعمانی / ۲۶۷ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «مردم در عرفاتند که شخصی سوار بر شتری سریع می آید و خبر از مرگ خلیفه ای می دهد که با مرگ او فرج آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و نیز فرج تمامی مردم خواهد بود». همان / ۲۵۷ از ابن ابی یعفور چنین نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: با دست بشمار؛ هلاکت فلانی - نام مردی از بنی عبّاس -، خروج سفیانی، قتل نفس، لشکری که به زمین فرو می رود و ندا، عرض کردم: ندا چیست؟ آیا منادی است؟ فرمودند: آری، و صاحب این امر بدین وسیله شناخته می شود. در ادامه فرمودند: تمامی فرج در هلاکت فلانی است».

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «کسی که برای من مرگ عبد الله را ضمانت کند [واز آن خبر آورد]، برای او [قیام] قائم را تضمین خواهم کرد. آنگاه فرمودند: هنگامی که عبد الله بمیرد، پس از او مردم بر هیچ کس گرد نیایند، و این امر بدون صاحب شما به پایان نخواهد رسید - ان شاء الله -.

حکومت سالیانه به پایان می رسد و جای خود را به حکومت ماهیانه و روزانه خواهد داد. عرض کردم: آیا این به طول می انجامد؟ فرمودند: هرگز».

آتشی عظیم در شرق حجاز:

غیبت نعمانی / ۲۵۳ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که آتشی

زرد وعظیم را از سمت مشرق دیدید که سه یا هفت روز شعله ور است، منتظر فرج آل محمد (علیهم السلام) باشید - ان شاء الله (عز وجل) -، همانا خداوند عزیز حکیم است». همان ۲۶۷/ از امام صادق (علیه السلام): «آن زمانی که نشانه ای در آسمان دیدید - [یعنی] آتشی عظیم از سمت مشرق که چند شب شعله ور است - فرج مردم خواهد بود، واندکی پیش از قیام قائم (علیه السلام) است».

الفتن ۱/ ۲۳۲ از ابن معدان نقل می کند: «وقتی در ماه رمضان، ستونی از آتش را از سمت مشرق، ودر آسمان دیدید، تا می توانید غذا ذخیره نمایید، زیرا سال گرسنگی خواهد بود». نگارنده: احتمال می رود این آتش، یک آتش فشان طبیعی ویا آتش سوزی بزرگ نفتی باشد. الصراط المستقیم ۲/ ۲۵۸ از عجائب البلدان وبدون سند از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که آتش در حجازتان رخ نمود و آب در نجفتان جریان یافت، منتظر ظهور قائمتان باشید».

این آتش غیر از آتشی است که در روایت آمده در عدن ظاهر می شود واز نشانه های قیامت است، از جمله مسند طیالسی ۱۴۳/ از حذیفه بن اسید: «... آتشی از آخر عدن ظاهر می شود ومردم را به سوی محشر می راند». (۶۶۹)

لشکر سفیانی در حجاز:

حدیث لشکری که به زمین فرو می رود هم در منابع ما وهم در منابع سنّیان آمده است، ونیز اینکه این امر نشانه ای است موعود وهنگامی رخ می دهد که لشکر سفیانی راهی مکه می شوند وخداوند در بیابان مدینه آنان را به زمین فرو می برد. ارائه ی طرق روایات مربوط به آن، ونیز صحّه گذاردن عالمان بر آن بالغ بر یکصد صفحه خواهد بود.

بخاری در صحیح خود ۲/ ۱۵۹ و ۳/ ۱۹ آن را مبهم گذاشته وتحت عنوان «باب هدم الکعبة: باب ویرانی کعبه» آورده است، وی از عایشه نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: لشکری به کعبه هجوم می آورد ودر زمین فرو می رود». او سخن از امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از آن حذف ووانمود کرده این روایت به ذو السویقه ی حبشی - که می پندارند کعبه را ویران می کند - مرتبط است!

البته حاکم نیشابوری در المستدرک ۴ / ۵۲۰ آنچه را که دیگران حذف کرده اند نقل می کند وینابر شرط بخاری صحیح می شمارد، وی از ابو هریره روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: مردی که او را سفیانی گویند در عمق دمشق خروج می کند و عموم کسانی که از او تبعیت می کنند از کلب هستند. او چنان کشتاری به راه می اندازد که شکم زنان را پاره کرده و کودکان را به قتل می رساند. قیس برای مقابله با او گرد هم می آیند و سفیانی آنان را هم به هلاکت می رساند و نمی توانند هیچ دفاعی از خود به عمل آورند.

مردی از اهل بیت در حره خروج می کند. زمانی که خبر آن به سفیانی می رسد، لشکری از لشکرهاش را به سوی او گسیل می دارد. او آنان را شکست می دهد. پس سفیانی خود با همراهانش به سوی او می آیند. هنگامی که به بیابانی می رسند زمین آنها را فرو می برد واز آنها تنها کسی که خبر رساند باقی می ماند».

مسلم بیش از بخاری امانتداری کرده است، او در صحیح خود ۸ / ۱۶۶ از عبید الله بن قبطیه نقل می کند: «من، حارث بن ابی ربیع و عبد الله بن صفوان نزد امالمؤمنین ام سلمه رفتیم. آن دو از او درباره ی لشکری که در زمین فرو می رود سؤال کردند واین، در ایامی بود که ابن زبیر قیام کرده بود، ام سلمه گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: کسی به خانه [ی خدا] پناهنده می شود و لشکری به سمت او می فرستند و زمانی که آنان در بیابانی قرار می گیرند به زمین فرو می روند، من گفتم: ای رسول خدا! کسی از این لشکر که کار خود را خوش ندارد چه [و آیا او هم رهسپار دوزخ می شود]؟ فرمودند: او نیز به زمین فرو می رود، ولی روز قیامت بر اساس نیتش مبعوث می گردد».

از امام باقر نیز روایت می کند که آن بیابان، بیابان مدینه است. آنگاه مشابه این را از حفصه می آورد.

مسلم در ادامه روایت دیگری را از عایشه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «موجب شگفتی است که مردمانی از امت من، در پی مردی از قریش که به خانه [ی خدا] پناه بسته رهسپار آن دیار می شوند و چون به بیابان برسند در زمین فرو می روند. گفتیم: ای پیامبر خدا! در راه مردمانی [گوناگون و با نیت های مختلف] گرد می آیند و هم

مسیر می شوند، ایشان فرمودند: آری، در میان آنان به مختار، مجبور و مسافر است، همه یکباره هلاک می شوند، ولی گوناگون مبعوث می شوند، خداوند آنان را بر اساس نیت هایشان برمی انگیزد».

این روایت بر آن دلالت می کند که صحابه از این رخداد آگاهی داشته اند و آن کسی که به خانه ی خدا پناهنده می شود، محور اساسی آن است.

بخاری و مسلم این جریان را با اختصار بسیاری آورده اند که در دیگر آثار یافت می شود. (۶۷۰)

المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۱: «به هنگام مرگ خلیفه ای، اختلافی در خواهد گرفت. پس مردی از مدینه بیرون آمده به مکه می رود. مردم او را در حالی که ناخشنود است از خانه بیرون می آورند و بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. لشکری از شام به سوی او ارسال می شود که چون به بیابان می رسند در زمین فرو می روند.

گروه های عراق و ابدال شام نزد او می آیند و بیعت می کنند. او گنج ها را بیرون می آورد، اموال را قسمت می کند و اسلام را در زمین حکمفرما می کند».

مسند احمد ۶ / ۳۱۶ و ۲۸۵ روایاتی در این موضوع می آورد، وی از ام سلمه نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ گویان از خواب برخاستند، من گفتم: ای رسول خدا! چه شده است؟ فرمودند: گروهی از اُمّتم به زمین فرو می روند. آنان به سمت مردی ارسال می شوند و او به مکه می آید. خداوند آنان را از دستیابی به او منع می کند و آنان را در زمین فرو می برد. همه در یک جا از بین می روند، لکن متفاوت برانگیخته خواهند شد.

هنگامی که از علت این مطلب پرسیدم فرمودند: زیرا برخی از آنها را مجبور کرده اند و با ناخوشایندی می آید».

المعجم الاوسط ۶ / ۲۲۲ از ام سلمه: «شخصی به حرم پناه می برد و مردمان بسان پرندگان پراکنده بر گرد او جمع می شوند تا آنکه سیصد و سیزده نفر که زنانی در میان آنها نهند گرد آیند. او بر هر جبار و جبار زاده ای فائق می آید و چنان عدل را آشکار می سازد که زندگان آرزوی

حیات مردگان را خواهند داشت».

البدء والتاریخ ۲ / ۱۷۸ می نگارد: «در روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: مدینه را در بهترین وضع رها می کنید تا آنکه سگ بیاید و یک پای خود را بر ستون مسجد بالا گیرد تا ادرار کند، اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا! آن روز میوه ها از آن کیست؟ فرمودند: درندگان و پرندگان روزی طلب.

در گزارشی آمده است: لشکر سفیانی به قصد مکه می آیند. آنان به جایی که بیداء نام دارد می رسند. پس منادی از آسمان ندا می کند: ای آسمان! اینان را نابود کن، و آنان در زمین فرو می روند و تنها دو نفر از قبیله ی کلب که صورت هایشان به پشت برگشته نجات می یابند. آن دو به پشت می روند تا به سفیانی می رسند و این خبر را به او می رسانند.

از سویی دیگر بشیر نزد مهدی که در مکه حضور دارد می آید و ایشان با دوازده هزار نفر که ابدال و اعلام هستند خروج می کند. او می آید تا به محلی که سفیانی در آن است می رسد و او را به اسارت می گیرد. او بر کلب حمله می کند، زیرا آنان پیروان سفیانی بودند و زنان آنان را به اسارت می گیرد، گویند: زیانکار کسی است که آن روز از غنائم کلب برنگیرد». الفتن ۱ / ۳۲۷ از عبد الله بن عمرو: «نشانه ی خروج مهدی آن است که لشکری در بیابان به زمین فرو می رود».

ابن حماد در الفتن مضامینی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) را در این باره می آورد، لکن اسرائیلیات یا بافته های خود را نیز بدان می افزاید، البته برخی روایات وی معقول است، مانند آنچه در ۱ / ۳۲۵ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «به اهل مدینه خبر می رسد که لشکری به سمت آنان خارج شده است. پس هر کس از آل محمد (علیهم السلام) که آنجاست به سمت مکه می گریزد. توانا ناتوان را حمل می کند و بزرگ کوچک را. لشکریان به شخصی از آل محمد دست می یابند و او را در کنار احجار الزیت سر می برند».

همان ۹۰ / روایاتی را از امام باقر (علیه السلام) می آورد، از جمله: «کسی به مکه پناه خواهد آورد. هفتاد هزار نفر را - که مردی از قیس فرمانده ی آنان است - به سراغ او می فرستند. زمانی که آنان به گردنه برسند، آخرین نفر آنها وارد می شود و اولین نفر آنها هنوز خارج نشده

است که جبرئیل ندا می دهد: ای بیابان! ای بیابان! - و مشارق و مغارب زمین آن را می شنوند - آنان را بگیر که خیری در آنها نیست. تنها کسی که از نابودی آنان آگاه می شود چوپانی در آن کوه است و می بیند که در زمین فرو می روند. هنگامی که آن پناهنده خبر اینان را می شنود، خروج می کند».

جریان این لشکر در منابع ما بدون تحریف آمده است:

اختصاص / ۲۵۵ و غیبت شیخ طوسی / ۲۶۹ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کنند: «سفیانی لشکری را به مدینه می فرستد. مهدی از آنجا به مکه می رود. به فرمانده لشکر سفیانی خبر می رسد که مهدی از مدینه خارج شده است. او هم لشکری را به دنبال ایشان می فرستد ولی حضرت را در نمی یابد. امام هراسان و منتظر به مانند موسی بن عمران (علیه السلام) وارد مکه می شود.

امیر لشکر سفیانی در بیابان فرود می آید. پس منادی از آسمان ندا می کند: ای بیابان! این قوم را نابود کن، آن بیابان هم آنان را به زمین فرو می برد و تنها سه تن از آنان نجات می یابند که خداوند صورت هایشان را به پشت سرهایشان برگردانده است و از کلب هستند و این آیه درباره ی آنها فرود آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا...** (۶۷۱) ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده ی همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم.. تا آخر آیه. قائم آن روز در مکه است. پشت خود را به بیت الحرام تکیه داده و بدان پناه آورده است و ندا می دهد: ای مردم! ما از خدا و مردمانی که ما را اجابت کنند یاری می جویم، چرا که ما اهل بیت پیامبران و نزدیکترین مردم به خدا و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هستیم. هر که در مورد آدم با من احتجاج کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم. هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم. هر کسی درباره ی ابراهیم با من به گفتگو پردازد، [بداند که] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

هرکه در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با من بحث کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به ایشانم.

هر آن کس که درباره ی پیامبران با من به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به آنها هستم.

آیا خداوند در کتاب رصین خود نمی فرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، (۶۷۲) به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برگزیده [وبرتری داده] است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

من باقی گذارده ای از آدم، ذخیره ای از نوح، برگزیده ای از ابراهیم وگزیده ای از محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم.

بدانید! هر کس با من درباره ی کتاب خدا احتجاج کند، من نزدیکترین مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید! هر آنکه با من در مورد سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتگو کند، من نزدیکترین مردم به سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم.

کسی را که امروز سخن مرا می شنود به خدا سوگند می دهم که حاضر آن را به غائب برساند، و شما را به حق خدا، رسول او (صلی الله علیه وآله وسلم) وحق خود قسم می دهم - زیرا من بر شما حق خویشاوندی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دارم - که ما را یاری رسانید و کسانی را که بر ما ستم می کنند از ما بازدارید، ما را ترسانیدند، بر ما ستم کردند، از دیار و [نزد] فرزندانمان آواره نمودند، به حق ما تجاوز کردند و ما را از آن بازداشتند و اهل باطل بر ما افترا بستند. پس درباره ی ما خدا را در نظر بگیرید و مراقب باشید، ما را وا نگذارید و یاریمان کنید تا خدای تعالی یاریتان کند.

پس خداوند سیصد و سیزده مرد یاور ایشان را بدون قرار قبلی و در حالی که [پیش از آن] مانند ابرهای پاییزی [پراکنده] بودند، برای او گرد می آورد. وای جابر! این نشانه ایست که خدا در کتاب خود ذکر فرموده: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُاتِي بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ، (۶۷۳) هر کجا که باشید خداوند همگی شما را می آورد؛ در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.

آنان بین رکن ومقام با ایشان بیعت می کنند.

همراه ایشان عهدی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که پسران از پدران آن را به ارث برده اند.

ای جابر! قائم مردی است از نسل حسین (علیه السلام) که خداوند امر او را در یک شب برای او سامان می دهد، و هر چه بر مردم مشتبه شود، در ولادت یافتن ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وارث بردن از عالمان [امامان (علیهم السلام)] یکی پس از دیگری، دچار اشتباه نخواهند شد، و اگر همه ی اینها برایشان مشتبه شود، در ندای آسمانی که به نام او و پدر و مادرش خواهد بود شبهه نخواهند کرد».

تعداد لشکر سفیانی ومکان فرو رفتن زمین:

روایات منابع سنی بیان می کند که لشکر سفیانی از دو مسیر عراق وشام وارد مدینه می شوند، وبا انصار امام مهدی وشعیان اهل بیت (علیهم السلام) که آنجا هستند، با بی رحمی ووحشی گری برخورد می کنند.

الفتن ۱ / ۳۲۳ از ابن شهاب روایت می کند: «سفیانی به کسی که [به عنوان فرمانده ی لشکر او] با لشکرش داخل کوفه شده وآن را به مانند پوست می ساید، نامه می نویسد وفرمان می دهد روانه ی حجاز شود. او هم به مدینه می آید وشمشیر میان قریش می کشد. از قریش وانصار چهارصد مرد را به قتل می رساند. شکم ها پاره می کند. فرزندان را می کشد وخواهر وبرادری از قریش را که محمد وفاطمه نام دارند، به قتل رسانده بر در مسجد مدینه به دار می آویزد».

المستدرک ۴ / ۴۴۲ ودیگران نقل می کنند که اهل مدینه به هنگام هجوم سفیانی آن را ترک می کنند.

در روایات غیر از این مناطق جای دیگری ذکر نشده که لشکر سفیانی بدان وارد شوند.

الفتن ۱ / ۳۲۸ لشکر او را دوازده هزار نفر نقل می کند.

در عقد الدرر ۷۶/ تعداد آنها هفتاد هزار تن آمده است.

کشاف ۳/ ۴۶۷ آنان را هشتاد هزار نفر می داند.

ظاهر آن است که این لشکر برهه ای کوتاه در مدینه می مانند، آنگاه رهسپار مکه می شوند که نشانه ی موعود رخ می دهد و آنان در بیابان طعمه ی زمین می شوند.

بحار ۵۲/ ۱۸۱ نقل می کند: «حنان بن سدید از امام صادق (علیه السلام) درباره ی فرو

رفتن زمین در بیابان سؤال کرد و ایشان فرمودند: [منطقه ی] اما صهرا (۶۷۴) در کنار

پستخانه، با فاصله ی دوازده میلی از پستخانه ای که در ذات الجیش است».

بیداء مدینه منتهای کوه های آن، و در ابتدای زمینی هموار برای کسانی است که از مدینه به

مکه می روند، می نویسند: «ارتفاعاتی که در مسیر مکه و در جلو ذو الحلیفه قرار دارد وذات

الجیش در فاصله ی چهار فرسخی مدینه است». (۶۷۵)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در مسیر نبرد بدر، راه کوهستانی مدینه را در پیش

گرفتند، سپس به عقیق رسیدند، و در ادامه به ذو الحلیفه و بعد از آن به ذات الجیش

رسیدند. (۶۷۶)

در فقه اهل بیت (علیهم السلام) نماز در مواضعی چند از جمله بیداء - به جهت آنکه زمین

در آن فرو می رود و محلّ فرود آمدن غضب الهی است - مکروه است، شیخ صدوق (رحمه

الله) در من لا یحضره الفقیه ۴/ ۳۶۶ روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

به حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: یا علی! در پوست آنچه شیرش را نمی نوشی نماز

نخوان و گوشتش را نخور، و نیز در ذات الجیش، ذات الصلاصل و ضجنان نماز نگزار».

محاسن برقی ۲/ ۳۶۵ از ابن ابی نصر نقل می کند: «از امام کاظم (علیه السلام) در مورد

نماز در بیداء پرسیدم، فرمودند: در بیداء نماز خوانده نمی شود، عرض کردم: محدوده ی بیداء

کجاست؟ فرمودند: آیا آن بلندی و پستی را مشاهده نکرده ای؟ گفتم: اینکه می فرمایید بسیار

طولانی است، محدوده ی آن را بفرمایید، فرمودند: امام باقر (علیه السلام) هنگامی که به ذات

الجیش می رسید، در سیر خود سرعت می گرفت و نماز نمی خواند تا به محلّی برسد که رسول

خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن فرود آمده اند. عرضه داشتم: ذات الجیش کجاست؟

فرمودند: سه میل قبل از زمین گود [ی که مسجد شجره در آن است]». (۶۷۷)

آیاتی که درباره ی این معجزه نازل شد:

الدر المنثور ۵ / ۲۴۰ می نویسد: «ابن جریر، ابن منذر وابن ابی حاتم از ابن عباس روایت می کنند که در مورد آیه ی: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، (۶۷۸) وای کاش می دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده اند، پس گریزی نمانده است واز جایی نزدیک گرفتار آمده اند، گفت: این مربوط به لشکر سفیانی است. و هنگامی که از وی پرسیدند: آنان از کجا گرفتار می شوند؟ پاسخ داد: از زیر پاهایشان».

تفسیر طبری ۲۲ / ۷۲ از حدیقه نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فتنه ی بین اهل مشرق و مغرب را یاد کردند و فرمودند: آنان در این حال به سر می برند که سفیانی از وادی یابس بر آنان خروج می کند و در دمشق فرود می آید. دو لشکر یکی به مشرق و یکی به مدینه ارسال می کند. آنان در زمین بابل در شهر نفرین شده و مکان خبیث فرود می آیند و بیش از سه هزار نفر را به قتل می رسانند. شکم بیش از صد زن را می درند و سیصد تن از بزرگان بنی عباس را می کشند.

سپس روانه ی کوفه می شوند و اطراف آن را خراب می کنند. آنگاه رهسپار شام می شوند. پرچمی که در مسیر هدایت است از کوفه خارج می شود و پس از دو شب به آن لشکر می رسند. آنان را چنان می کشند که حتی خبر رسان آنان نجات نمی یابد، و تمامی اسیران و غنائمی که با آنان بوده را باز می ستانند.

لشکر دوم او به مدینه می پردازد. آنان سه روز و شب آن را غارت می کنند. سپس روانه ی مکه می شوند. پس چون به بیداء می رسند، خداوند سبحان جبرئیل را می فرستد و می فرماید: ای جبرئیل! برو و نابودشان کن، او هم با پا بر آن زمین ضربه می زند و خداوند آنان را به زمین فرو می برد. این سخن خدای (عز وجل) در سوره ی سبأ است: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ.

تنها دو نفر از آنان - یکی بشیر و دیگری نذیر - که از جهینه هستند نجات می یابند، و این سخن از اینجا ناشی می شود: خبر یقینی نزد جهینه است». (۶۷۹)

الفتن ۱/ ۳۲۹ از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که لشکر در طلب کسانی که به سوی مکه رفته اند در بیابان فرود آیند، به زمین فرو رفته هلاک خواهند شد، و این سخن خدای (عز وجل) است: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ؛ از زیر گام هایشان».

سلمی در عقد الدرر ۷۶/ از ابوبکر محمد بن حسن نقاش مقری نقل می کند که در تفسیر خود چنین می آورد: «این آیه در مورد سفیانی نازل شده است. ماجرا از این قرار است که او به همراه دایی هایش که از کلب هستند از وادی یابس خروج می کند. آنان بر فراز منبرهای شام سخنرانی می کنند. هنگامی که به عین التمر (۶۸۰) برسند، خداوند تعالی ایمان را از دل هایشان محو می کند. آنان می روند تا به کوه طلا برسند. در آنجا نبرد سختی در می گیرد و سفیانی هفتاد هزار نفر را - که شمشیرهای آراسته به زیور و کمربندهایی که با نقره تزیین شده دارند - به هلاکت می رساند.

سپس داخل کوفه می شود. اهالی آن به سه گروه تقسیم می شوند؛ گروهی که بدترین خلق خداوند به او می پیوندند، گروهی که شهیدان نزد خداوند با او به نبرد می پردازند و گروهی که معصیت کارانند به اعراب ملحق می شوند...

آنگاه جنایات سفیانی در عراق و بصره و نیز ورود لشکر او به مدینه را ذکر می کند و می نویسد: او مردی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - که محمد یا علی نام دارد - و نیز زنی - که فاطمه نام دارد - را به قتل می رساند و برهنه به دار می آویزد!

در این هنگام خشم خدای متعال بر آنان شدت می گیرد و خبر به ولی الله می رسد. او از منطقه ای از مناطق جرش و در میان سی نفر خروج می کند. خبر خروج وی به مؤمنان می رسد. آنان هم مشتاقانه - همان سان که بچه شتر به مادرش اشتیاق دارد - از تمامی نقاط نزد او می آیند. او می آید و داخل مکه می شود. نماز به پا می شود، مردم می گویند: ای ولی خدا! جلو برو، او می گوید: چنین نمی کنم...». خلط و اضافات در نقل وی واضح است.

اما در منابع ما: روایات مربوط به آن بسیار است، تفسیر عیاشی ۲/ ۲۶۱ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی بن الحسین (علیه

السلام) رسید. سپس به محمد بن علی و در ادامه خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد، پس همواره با اینان باش. مردی از اینان به همراه سیصد مرد خارج می شود. بپرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با اوست و آهنگ مدینه دارد. به بیداء که می رسد، می فرماید: این مکان گروهی است که خداوند آنان را در زمین فرو برده است، و این آیه ایست که خداوند می فرماید: أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، (۶۸۱) آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو برد، یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید؟ یا در حال رفت و آمدشان آنان را بگیرد، و کاری از دستشان برنیاید؟»

تفسیر قمی ۲/ ۲۰۵ روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَارَعُوا، فرمودند: از صدا، و آن صدا از آسمان است.

وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ؛ از زیر گام هایشان به زمین فرو می روند».

غیت نعمانی ۳۰۴/ از امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نقل می کند: «... مجّعد است، وبر گونه خالی دارد. آغاز او از مشرق خواهد بود. چون چنین شود، سفیانی خروج کرده به اندازه ی مدّت حمل یک زن - نه ماه - حکومت می کند. او در شام خروج می کند و اهل شام - مگر گروه هایی که بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون می دارد - تسلیم او می شوند.

او لشکری انبوه به سمت مدینه می فرستد. به بیابان مدینه که می رسند خداوند آن را در زمین فرو می برد، و این سخن خدای عزیز و جلیل است: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَارَعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ».

کافی ۸/ ۱۶۶ از طیار از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «درباره ی آیه ی: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ، (۶۸۲) به زودی نشانه های خود را در افق ها [ی گوناگون] و در دل هایشان به آنان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حقّ است، فرمودند: [آن نشانه ها] فرو رفتن در زمین، مسخ و پیرتاب است، عرضه داشتیم: حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ؟ فرمودند: آن را رها کن، آن قیام قائم است».

روایات در این رابطه در فصل یاران امام زمان (علیه السلام) گذشت. اما در برخی گزارشات آمده که او و خواهرش عمو زادگان نفس زکیه هستند، و امام (علیه السلام) او را به مکه می فرستد و نزدیکی های ظهور و در مسجد الحرام او را می کشند. این خواهر و برادر در فرار از سفیانی از عراق می روند، ولی جاسوسی از عراق همراه آنان است که خبر آنها را می رساند. لکن صحیح آن است که آنکه در مکه کشته می شود سیدی دیگر است، و در گزارشی آمده که وی از بنی حسن و کم سن است.

ندای آسمانی در منابع اهل سنت:

بعضی روایات ندای آسمانی در منابع همگان آمده است، ولی برخی دیگر دستخوش مبالغات و خیال پردازی راویان شده است.

الفتن ۱ / ۳۳۷ از سعید بن مسیب نقل می کند: «فتنه ای رخ خواهد داد که آغاز آن بسان بازی کودکان است. هرگاه یک جانب آن آرام شود از سویی دیگر رو می نماید. آن فتنه پایان نمی یابد تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد: بدانید! امیر، فلانی است. راوی گوید: ابن مسیب دستانش را بر هم زد و گفت: او به حق امیر شماست و این را سه بار تکرار کرد...»

جابر از ابو جعفر [امام باقر (علیه السلام)] نقل می کند: منادی از آسمان ندا می کند: بدانید! حق در آل محمد است، و منادی از زمین صدا می زند: بدانید! حق در آل عیسی یا آل عباس است - راوی می گوید: تردید از جانب من است - و صدای پایینی [زمینی] از شیطان است تا مردم را در شک بیاندازد».

همان ۱ / ۳۳۹ از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می کند: «پس از فرو رفتن زمین، منادی در آغاز روز و از آسمان ندا می کند: همانا حق در آل محمد است، سپس در آخر روز منادی ندا می دهد: حق در فرزندان عیسی است و این از شیطان است...»

سعید بن یزید تنوخی از زهری نقل می کند: چون سفیانی و مهدی برای نبرد با یکدیگر مواجه شوند، در آن روز صدایی از آسمان به گوش می رسد: بدانید! اولیای خدا یاران فلان - یعنی

مهدی - هستند. زهری از اسماء بنت عمیس چنین روایت می کند: نشانه ی آن روز آن است که دستی از آسمان پایین می آید به طوری که مردم آن را نظاره می کنند».

نکته: این روایت اشاره دارد به اینکه آل عیسی کسانی هستند که ندای زمینی دروغین را در آخر روز منتشر می کنند تا تأثیر ندای آسمانی نخست در اول روز را خنثی سازند و شاید عهده دار این تزویر غریبان باشند. واز غیبت نعمانی / ۲۶۴ خواهد آمد که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «شیطان آنان را رها نخواهد ساخت تا ندایشان کند، همان گونه که روز عقبه

[مشرکین را] در مورد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ندا کرد [و هشدار داد]». (۶۸۳) الفتن ۱ / ۲۲۸ از ابن مسعود از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «هنگامی که در رمضان فریادی به گوش رسد، در شوال فتنه ای رخ می دهد. قبائل در ذی القعدة از هم جدا می شوند. خون ها در ذی الحجة می ریزد. محرم، و محرم چیست؟ - و این را سه بار فرمودند -، هیهات، هیهات، مردمان در آن به قتل می رسند.

گفتیم: ای رسول خدا! فریاد چیست؟ فرمودند: فریادی در نیمه ی رمضان در شب جمعه، خواب را بیدار می کند، کسی را که ایستاده می نشاند و دختران را از پرده هایشان به در می آورد. و این در سالی است که زلزله های بسیاری رخ می دهد.

پس چون نماز صبح روز جمعه را به جا آوردید، داخل خانه هایتان شوید، درها و پنجره هایتان را ببندید، خود را بپوشانید و گوش هایتان را ببندید. چون فریاد را احساس کردید، برای خدا به سجده بیفتید و بگویید: سبحان القدّوس، سبحان القدّوس، ربّنا القدّوس، زیرا هر که چنین کند نجات یابد، و هر کس این کار را نکند هلاک شود.

ابن حوشب از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: در محرم منادی از آسمان ندا می کند: بدانید! همانا برگزیده ی خداوند از میان خلق فلانی است، پس از او بشنوید و اطاعت کنید، و این در سال فریاد و فتنه است».

البدء والتاریخ ۲ / ۱۷۲ از فیروز دیلمی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «فریادی در ماه رمضان به گوش خواهد رسید که خواب را بیدار می کند و کسی را که بیدار است به هراس می اندازد - این بنابر روایت قتاده است -.

اما بنابر روایت اوزاعی: فریادی در نیمه ی رمضان به گوش خواهد رسید که هفتاد هزار نفر در اثر آن از هوش می روند، هفتاد هزار تن کور، هفتاد هزار نفر کر و هفتاد هزار تن گنگ می شوند، هفتاد هزار باکره نیز بکارت خود را از دست خواهند داد! آنگاه صدای دیگری به دنبال آن خواهد آمد. صدای نخست از آن جبرئیل است و دومی ابلیس - که لعنت خدا بر او باد -.

ندا در رمضان و فتنه در شوال خواهد بود. قبائل در ذی القعدة از هم جدا می گردند. در ذی الحجة بر حاجیان هجوم می آورند، وابتدای محرم بلا و انتهای آن گشایش خواهد بود. پرسیدند: ای رسول خدا! چه کسی ایمن خواهد ماند؟ فرمودند: کسی که در خانه بنشیند و به سجده پناه جوید». (۶۸۴)

عقد الدرر / ۱۰۵ از ملاحم ابن منادی از شهر بن حوشب نقل می کند: «گفته می شد: در ماه رمضان صدایی [بلند] شنیده می شود و در شوال صدایی آرام. در ذی القعدة قبائل جدا می شوند. در ذی الحجة خون ها می ریزند و در محرم اموال حجاج را چپاول می کنند. گفته شد: آن صدا چیست؟ پاسخ دادند: [صدای] هدایتگری از آسمان که خواب را بیدار می کند، بیدار را به هراس می اندازد، دختران را از پرده بیرون می آورد، و تمامی مردم آن را می شنوند. کسی از منطقه ای از مناطق نمی آید، جز آنکه خبر از شنیدن آن می دهد». الآحاد والمثانی ۵ / ۱۴۳ از فیروز دیلمی: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: در ماه رمضان صدایی به گوش خواهد رسید. گفتند: ای پیامبر خدا! ابتدا، وسط یا انتهای آن؟ فرمودند: نه، بلکه نیمه ی رمضان. وقتی شب نیمه که شب جمعه است فرا رسد، صدایی از آسمان شنیده می شود که هفتاد هزار نفر در اثر آن بیهوش می شوند، هفتاد هزار نفر گنگ و هفتاد هزار تن نابینا خواهند شد، هفتاد هزار نفر بیدار می شوند، و همین مقدار کر خواهند شد.

گفتند: ای رسول خدا! چه کسی از امت شما ایمن می ماند؟ فرمود: آنکه در خانه بنشیند، به سجده پناه آرد و با صدای بلند تکبیر خدای (عز وجل) گوید. در ادامه صدایی دیگر به دنبال آن خواهد بود. نخستین بانگ از آن جبرئیل (علیه السلام)

است و دومی صدای شیطان.

صدا در ماه رمضان خواهد بود، فتنه در شوال و جدایی قبائل در ذی القعدة. در ذی الحجة بر حاجیان هجوم آورند. در محرم، و محرم چیست؟ ابتدای آن بلا بر امتّم و در انتهای آن گشایشی برای آنان».

الفتن ۱ / ۳۴۵ از ابو جعفر [امام باقر (علیه السلام)] نقل می کند: «آنگاه [پس از ندا] مهدی در مکه و شب هنگام ظاهر می شود. بیرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، پیراهن و شمشیر ایشان و نیز نشانه ها و نور و بیان را با خود دارد. چون نماز عشاء را به جا آورد، با بلندترین صدا ندا می کند: ای مردم! خدا و جایگاه شما نزد پروردگارتان را به یادتان می آورم، زیرا او اتمام حجت کرده، پیامبران را فرستاده و کتاب نازل کرده است. به شما فرمان داده به او هیچ شرک نورزید، بر اطاعت از خود و رسولش محافظت داشته باشید، هر آنچه را که قرآن زنده داشته زنده دارید و هر آنچه را که او میرانده از بین برید، و یاوران مسیر هدایت و پناهگاه تقوی باشید، چرا که فنا و زوال دنیا نزدیک شده و خبر از جدایی می دهد. من شما را به خدا، رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم)، عمل به کتابش، از میان بردن باطل و زنده نگه داشتن سنت او فرا می خوانم.

او در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر که [پیشتر] بسان پاره های ابر پاییزی [پراکنده] بودند و بدون وعده ی قبلی، ظاهر می شود. آنان راهبان شب و شیران روزند. پس خداوند برای مهدی حجاز را فتح می کند. او هر کس از بنی هاشم را که در زندان به سر می برد رها می سازد.

پرچم های سیاه در کوفه فرود می آیند و بیعت خود را برای آن حضرت ارسال می کنند. مهدی لشکریان خود را به سایر مناطق میفرستد. او ستم و اهل آن را می میراند و سرزمین ها برایش سامان می گیرد، و خداوند قسطنطنیه را بر دستان او فتح می نماید». (۶۸۵)

همان ۱ / ۳۴۴ از ابو رومان از امیر المؤمنین (علیه السلام): «هنگامی که منادی از آسمان ندا کند که حق در آل محمد است، نام مهدی بر سر زبان مردم می افتد، محبت او با دل هایشان عجین می شود و سخنی غیر از او ندارند». (۶۸۶)

ندا، نشانه ای که گردن های مردم در برابر آن فرود می آید:

غیبت نعمانی / ۲۵۱ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «از امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد سخن خداوند تعالی: **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ**، (۶۸۷) اما دسته‌ها [ی گوناگون] از میان آنها به اختلاف پرداختند، سؤال شد وایشان فرمودند: با رخداد سه امر منتظر فرج باشید، پرسیدند: یا امیر المؤمنین! آن چیست؟ فرمودند: اختلاف میان اهل شام، پرچم های سیاه از خراسان و فریاد در ماه رمضان.

گفته شد: این یک چیست؟ فرمودند: آیا فرموده ی خداوند (عز وجل) در قرآن را نشنیده اید: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**، (۶۸۸) اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا گردن هایشان در برابر آن خاضع گردد؛ آن نشانه ایست که دختر را از پرده بیرون می کشد، خواب را بیدار می کند و بیدار را می هراساند». (۶۸۹) تأویل الآیات ۱ / ۳۸۶ از حنان بن سدید روایت می کند: «از امام محمد باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**، سؤال کردم وایشان فرمودند: این آیه در مورد قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده است، نام او از آسمان ندا می شود».

غیبت نعمانی / ۲۶۰ با دو سند از عبد الله بن سنان نقل می کند: «در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم. شنیدم مردی از همدان می گوید: این سنیان ما را سرزنش کرده می گویند: شما بر این پندارید که منادی از آسمان نام صاحب این امر را ندا می کند؟ امام (علیه السلام) - که تکیه داده بودند - به غضب آمده نشستند و فرمودند: این مطلب را از من نقل نکن، از پدرم نقل کن که هیچ اعتراضی متوجه شما نخواهد بود؛ گواهی می دهم که از پدرم چنین شنیدم: به خدا سوگند این امر [ندای آسمانی] در کتاب خدای (عز وجل) آشکار است، آنجا که می فرماید: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**؛ آن روز هیچ کسی در زمین نخواهد بود، مگر آنکه در مقابل آن خضوع می کند و به ذلت می افتد. با شنیدن آن ندا از آسمان که: بدانید! حق با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شیعیان اوست، اهل زمین ایمان می آورند.

فردای آن روز ابلیس به هوا بالا می رود تا از اهل زمین پنهان شود، آنگاه صدا می زند: بدانید! حق با عثمان بن عفان و پیروان اوست، زیرا او مظلومانه کشته شده، پس خونخواهی او کنید. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده اند، با سخن استوار بر حق - که ندای نخست است - ثابت می گرداند، و آن روز کسانی که در دل هایشان مرض است دچار شک می شوند، و به خدا قسم مرض دشمنی ماست. آن هنگام است که از ما بیزاری می جویند و بدگویی می کنند و می گویند: منادی نخست سحری از سحرهای اهل بیت است.

آنگاه امام صادق (علیه السلام) این سخن خدای عزیز و جلیل را تلاوت کردند: **وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ**، (۶۹۰) و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی گردانند و گویند: سحری دائم است».

همان ۲۵۳/ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) حدیثی طولانی که بسیاری از حوادث و نشانه‌ها در آن آمده است را نقل می کند، در پاره ای از آن آمده است: «هنگامی که آتشی زرد و عظیم را از سمت مشرق دیدید که سه روز یا هفت روز شعله ور است، منتظر فرج آل محمد (علیهم السلام) باشید، ان شاء الله (عز وجل)، همانا خداوند عزیز حکیم است. سپس فرمودند: آن فریاد نخواهد بود مگر در ماه رمضان، زیرا رمضان ماه خداست، و فریاد در آن فریاد جبرئیل بر این خلق.

منادی از آسمان به نام قائم ندا می کند و هر که در مشرق و مغرب است آن را می شنود. هر که خواب باشد بیدار می شود. هر که ایستاده می نشیند و هر کس نشسته بر دو پا می ایستد، و این بابت ترسی است که از آن صدا بر آنان عارض می شود. پس خداوند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و اجابت کند رحمت نماید، زیرا صدای نخست از آن جبرئیل روح الامین است. این ندا در ماه رمضان و در شب جمعه شب بیست و سوم است. پس در آن شک نکنید و بشنوید و اطاعت نمایید.

آخر روز صدای ابلیس ملعون خواهد آمد، او صدا می زند: بدانید! فلانی مظلومانه به قتل رسید، او می خواهد مردم را به تردید اندازد و به فتنه دچار کند. آن روز چه بسیار مردّدان حیران که به آتش سقوط می کنند.

چون در ماه رمضان آن ندا به گوش‌تازان رسید، تردید به خود راه ندهید که ندای جبرئیل است. نشانه‌ی آن این است که او نام قائم و پدرش را ندا می‌کند چنانکه دوشیزه‌ی در پرده نیز بشنود و پدر و برادرش را بر خروج تحریک کند.

ناگزیر این دو صوت پیش از خروج قائم (علیه السلام) خواهد بود؛ ندایی از آسمان که ندای جبرئیل به نام صاحب این امر و پدر اوست، و صدای دوم که از زمین است و از آن ابلیس لعین و ندا می‌دهد: فلانی مظلوم کشته شد و با این کار در صدد فتنه‌انگیزی است. پس، از صدای نخست پیروی کنید، و از دیگری پرهیزید که مبادا با آن به فتنه در افتید».

تفسیر قمی ۲/ ۱۱۸ از هشام روایت می‌کند: «امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه‌ی: **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**، فرمودند: گردن‌های آنان - یعنی بنی امیه - فرود می‌آید، و آن [نشانه] فریاد از آسمان به نام صاحب این امر خواهد بود».

غیبت نعمانی ۲۶۳/ از فضیل از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «ندای آسمانی به نام قائم در کتاب خدا آشکار است. عرضه داشتم: خداوند امور شما را سامان دهد، کجای آن؟ فرمودند: در طسم. **تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**، (۶۹۱) فرمایش خداوند: **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**.

هنگامی که آن صدا را بشنوند صبح می‌کنند و گویا بر سرهایشان پرده قرار دارد».

غیبت شیخ طوسی ۱۱۰/ از حسن بن زیاد صیقل روایت می‌کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم: قائم قیام نمی‌کند تا آنکه منادی از آسمان ندا در دهد و آن را به گوش دختر در پرده و اهل مشرق و مغرب برساند، و در این باره نازل شده است: **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**».

مجمع البیان ۴/ ۱۸۴ می‌نویسد: «ابو حمزه‌ی ثمالی درباره‌ی این آیه گوید: آن ندایی است که در نیمه‌ی ماه رمضان از آسمان به گوش می‌رسد، و در پی آن دخترکان از خانه‌ها خارج می‌شوند».

منصور دوانیقی حدیث ندای آسمانی را نقل می‌کند!

کافی ۸/ ۲۰۹ از اسماعیل بن صباح روایت می کند: «از پیرمردی از سیف بن عمیره چنین شنیدم: من نزد ابو الدوانیق بودم، او خود ابتدا به سخن کرد و گفت: ای سیف بن عمیره! ناگزیر منادی نام مردی از فرزندان ابو طالب را ندا می کند. گفتم: آیا کسی از مردم آن را روایت کرده است؟ گفت: قسم به کسی که جانم به دست اوست، گوشم از او [امام باقر (علیه السلام)] شنید که فرمود: ناگزیر منادی نام مردی را ندا می کند.

من گفتم: ای امیر المؤمنین! این حدیثی است که تا حال مانند آن را نشنیده ام! او گفت: ای سیف! وقتی این واقعه رخ دهد، ما نخستین کسانی هستیم که او را اجابت خواهیم کرد، او یکی از عمو زادگان ماست! گفتم: کدامین عمو زادگان؟ گفت: مردی از نسل فاطمه (علیها السلام).

در ادامه گفت: ای سیف! اگر از ابو جعفر محمد بن علی این را نشنیده بودم، واهل زمین آن را برایم می گفتند نمی پذیرفتم، لکن او محمد بن علی است». (۶۹۲) نگارنده: علّت یقین منصور به سخن امام باقر (علیه السلام) آن است که او صحت خبرهای امام (علیه السلام) از آینده را لمس کرده است. ایشان به بنی حسن و بنی عباس خبر داده بودند که بر بنی امیه پیروز می شوند ولی در آینده دچار اختلاف خواهند شد، وآنکه سقّاح و سپس منصور به حکومت خواهند رسید.

ندا امری الهی و حتمی است، و همه ی مردم علی رغم اختلاف زبان هایشان آن را می شنوند:

ارشاد ۳۵۸/ از ابو حمزه ی ثمالی روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: خروج سفیانی حتمی است؟ فرمودند: آری، و ندا حتمی است، طلوع خورشید از مغرب آن حتمی است، اختلاف بنی عباس در حکومت حتمی است، قتل نفس زکیّه محتوم است و خروج قائم از آل محمد حتمی است.

عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمودند: منادی در ابتدای روز از آسمان ندا می کند: بدانید! حق با علی و شیعه ی اوست. آنگاه ابلیس در آخر روز و از زمین صدا می زند: بدانید! حق با عثمان (۶۹۳) و پیروان اوست، در این هنگام است که باطل گرایان دچار تردید می شوند». غیبت شیخ طوسی ۲۶۶/ از ابو حمزه: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: امام

باقر (علیه السلام) می فرمودند: خروج سفیانی حتمی است، ندا محتوم است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است و نیز اموری دیگر را حتمی عنوان کردند.

امام صادق (علیه السلام) افزودند: اختلاف بنی فلان حتمی است، قتل نفس زکیه محتوم است، و خروج قائم حتمی است.

عرض کردم: ندا چسان خواهد بود؟ فرمودند: در ابتدای روز منادی از آسمان ندا می کند و هر قومی آن را به زبان خود می شنوند: بدانید! حق در علی و شیعیان اوست. ابلیس هم در آخر روز از زمین صدا می زند: حق در عثمان و پیروان اوست. آنگاه است که باطل گرایان به تردید می افتند».

غیبت نعمانی ۲۵۷/ از شرحبیل روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد قائم (علیه السلام) پرسیدم، فرمودند: او نخواهد آمد تا آنکه منادی از آسمان ندا کند و اهل شرق و غرب آن را بشنوند، حتی دختر در پرده نیز آن را می شنود».

همان ۲۷۴/ از زراره نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: آیا ندا حق است؟ فرمودند: آری به خدا، چنان که هر قومی به زبان خود آن را بشنوند».

ندا، فریاد به حق:

تفسیر قمی ۲/ ۳۲۷ می نویسد: «فرمایش خداوند: وَاسْتَمِعْ يَوْمَ ينادِ الْمُنادِ مِنْ مَّكانٍ قَرِيبٍ، (۶۹۴) و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد، به گوش باش؛ فرمود: منادی به نام قائم و پدرش (علیهما السلام) ندا می کند.

این آیه: يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ، (۶۹۵) روزی که فریاد به حق را می شنوند، آن [روز] روز بیرون آمدن است؛ فرمود: فریاد [به نام] قائم از آسمان. ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ؛ فرمود: آن رجعت است».

ندا در حالی رخ می دهد که مسلمین، مخصوصاً شیعیان در اوضاعی سخت به سر می برند:

غیبت نعمانی ۱۸۱/ از داود رقی نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، این امر به درازا انجامیده و چنان شده که دل های ما به تنگ آمده و از غصه می میریم، ایشان فرمودند: این امر در مأیوسانه ترین و غمبارترین حالت رخ می دهد [و] منادی از آسمان

نام قائم و پدرش را ندا می کند.

گفتم: فدایت شوم، نام او چیست؟ فرمودند: نام او نام پیامبری است، و نام پدرش نام وصیی است».

همان ۱۴۲/ از عمرو بن سعد نقل می کند که روزی امیر المؤمنین (علیه السلام) - در حدیثی طولانی - به حذیفه فرمودند: «چون آن کس از فرزندانم که غائب می شود از دیدگان مردم غائب گردد، و مردم به ناپدید شدن، قتل یا فوت او به اضطراب افتند، فتنه رو می آورد، بلا فرود می آید و تعصب بالا گیرد. مردم در دین خود افراط می کنند. بر این نظر اتفاق می کنند که حجت از بین رفته و امامت باطل است. حاجیان از شیعیان علی و ناصبیان برای دستیابی و جستجوی (۶۹۶) جانشین جانشین در آن سال حج گزارند، ولی نه اثری از او دیده شود و نه خبری، و جانشینی هم برای او نیابند.

آن هنگام است که شیعیان علی را دشنام دهند. دشمنان آنها آنان را دشنام می دهند و اشار و فاسقان با احتجاج هایشان بر آنان فائق می آیند. (۶۹۷) تا آن زمان که امت حیران ماند، هوش از سرش به در رود، و این سخن را زیاد گوید که حجت از میان رفته و امامت باطل است. پس قسم به پروردگار علی که حجت پایدار است، در راه ها راه می رود، در خانه ها و قصرها وارد می شود، در شرق و غرب این زمین سیر می کند، سخن را می شنود، بر مردم سلام می کند، می بیند ولی دیده نمی شود، تا آن وقت [معلوم] و میعاد و ندای منادی از آسمان. بدانید! آن روز روز شادی فرزندان و شیعیان علی است».

ندا، به دنبال جنگی در حجاز:

غیبت نعمانی ۲۶۶/ از عبد الله بن سنان: «از امام صادق (علیه السلام) چنین شنیدم: منادی از آسمان نام صاحب این امر را ندا می کند: آگاه باشید! همانا این امر [امامت] برای فلان بن فلان است، پس این نبرد برای چیست؟

همو از ایشان (علیه السلام) نقل می کند: این امر [ظهور] که بدان امید دارید واقع نخواهد شد، تا آنکه منادی از آسمان ندا در دهد: بدانید! فلانی صاحب امر است، پس این جنگ برای چیست؟»

نگارنده: این حدیث دلالت دارد که ندای آسمانی در پی جنگی خواهد بود، واحادیثی که بیانگر آن است که در حجاز خلأ سیاسی و درگیری خونین رخ می دهد نیز می تواند مؤید آن باشد.

ندا، در شب بیست و سوم ماه رمضان:

کمال الدین ۲ / ۶۵۰ و ۶۵۲ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «آن فریادی که در ماه رمضان است، در شب جمعه که بیست و سه شب از ماه رمضان گذشته خواهد بود». غیبت نعمانی ۲۸۹ / از ابوبصیر روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، خروج قائم (علیه السلام) کی خواهد بود؟ فرمودند: ای ابا محمد! ما اهل بیتی هستیم که وقت تعیین نمی کنیم، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند: وقت گذاران دروغ گفتند.

ای ابا محمد! پیش از این امر پنج علامت خواهد بود؛ نخستین آنها ندا در ماه رمضان، خروج سفیانی، خروج خراسانی، قتل نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء. در ادامه فرمودند: ای ابا محمد! ناگزیر پیش از این امر دو طاعون دامنگیر خواهد شد؛ طاعون سفید و طاعون سرخ، عرضه داشتم: فدایت شوم، این دو چه هستند؟ فرمودند: طاعون سفید مرگ سریع است و طاعون سرخ شمشیر.

قائم خارج نخواهد شد تا آنکه از درون آسمان در شب بیست و سوم که شب جمعه است نام او را ندا کنند، گفتم: چه ندا می کنند؟ فرمودند: به نام او و نام پدرش که بدانید! فلان بن فلان قائم آل محمد است، پس شنوا و مطیع او باشید.

پس هر آنچه خدا روح در آن آفریده است آن فریاد را می شنود. آن فریاد خواب را بیدار می کند و او به حیاط خانه اش بیرون می رود، و دوشیزه را از پرده به در می آورد. قائم هم با شنیدن آن - که فریاد جبرئیل (علیه السلام) است - خارج می شود».

وقوع این امر در شب بیست و سوم رمضان، از نیمه ی رمضان - که پیشتر گذشت - قوی تر است.

نشانه هایی دیگر در کنار ندای آسمانی:

ارشاد / ۳۵۹ از ابوبصیر روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که درباره ی این آیه: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**، فرمودند: خداوند این نشانه را نشان آنها خواهد داد، گفتم: کیان؟ فرمودند: بنی امیه و پیروانشان. عرض کردم: آن نشانه چیست؟ فرمودند: ثابت ماندن خورشید از زوال تا هنگام عصر، و ظهور سینه و چهره ی مردی - که به حسب و نسب معروف است - در چشمه ی خورشید. این در زمان سفیانی خواهد بود و آن هنگام است که هلاکت خود و قومش فرا می رسد».

غیبت نعمانی / ۲۷۹ از همو از امام صادق (علیه السلام): «نام قائم را ندا می کنند: ای فلان بن فلان! برخیز».

نگارنده: این ندا و هاتف مربوط به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیر از ندای عمومی است.

از نشانه های ظهور: چراغی که خاموش می شود و به جای آن، نور حضرت جلوه می کند:

اثبات الوصیه / ۲۲۶ از ابو نصر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «صاحب این امر خانه ای دارد که آن را بیت الحمد گویند. در آن چراغی است که از زمان ولادت تا وقتی که به شمشیر قیام کند می درخشد». (۶۹۸)

غیبت نعمانی / ۲۳۹ از مفضل از امام صادق (علیه السلام): «صاحب این امر خانه ای دارد که بدان بیت الحمد گویند. در آنجا چراغی است که از روز ولادت ایشان تا روزی که به شمشیر قیام کند می درخشد و خاموش نمی شود».

نشانه ای در ماه رجب و پیش از ندا:

غیبت نعمانی / ۲۵۲ از داود بن سرحان از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «پیش از سالی که فریاد در آن خواهد بود، در رجب نشانه ای رخ می نماید، گفتم: کدام؟ فرمودند: صورتی که در ماه جلوه می کند و دستی آشکار».

معنای این روایت: با امام (علیه السلام) در حالی بیعت می کنند که خوش ندارد:

غیبت نعمانی / ۲۶۳ از عبید بن زراره از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «نام قائم (علیه السلام) ندا می شود. او پشت مقام [ابراهیم (علیه السلام)] است که می آیند و می

گویند: نام شما ندا شد، پس منتظر چه هستید؟ آنگاه دست او را گرفته بیعت می کنند. زراره به من گفت: الحمد لله، ما می شنیدیم که با قائم (علیه السلام) در حالتی بیعت می کنند که خوش ندارد، وجهت کراهت آن را نمی دانستیم، حال فهمیدیم کراهتی است بدون گناه».

ندای شیطان پس از ندای جبرئیل (علیه السلام):

غیبت نعمانی / ۲۶۵ از هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «دو فریاد خواهد بود، یکی ابتدای شب و دیگری در انتهای شب دوم، عرضه داشتم: چگونه؟ فرمودند: یکی از آسمان است و یکی از ابلیس، گفتم: چسان آنها را از یکدیگر تشخیص دهیم؟ فرمودند: هر که آن را بشنود، پیش از آن، آن را شناخته است».

کمال الدین ۲ / ۶۵۰ از زراره روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: منادی نام قائم را ندا می کند، گفتم: [شنیدن آن] مخصوص بعضی است یا نه، بلکه فراگیر است؟ فرمودند: فراگیر است و هر قومی با زبان خود آن را می شنوند.

عرض کردم: حال که نام او را ندا می کنند، دیگر چه کسی با ایشان مخالفت خواهد کرد؟ فرمودند: ابلیس آنان را رها نمی کند، تا آنکه ندا کند و مردم را به تردید اندازد».

همان از میمون البان روایت می کند: «در حضور امام باقر (علیه السلام) در خیمه ی ایشان بودم که گوشه ای از آن را بالا بردند و فرمودند: امر ما هنگامی که فرا رسد، از این خورشید آشکارتر خواهد بود. آنگاه افزودند: منادی از آسمان ندا می کند فلان بن فلان امام است و نام او را می برد.

ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - نیز از زمین صدا می زند، همان گونه که شب عقبه [مشرکین را] در مورد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ندا کرد [و هشدار داد].

همان ۲ / ۶۵۲ از امام صادق (علیه السلام): «صوت جبرئیل از آسمان است و صدای ابلیس از زمین. پس، از صدای نخست پیروی کنید و از دیگری بپرهیزید که مبادا با آن به فتنه در افتد».

غیبت نعمانی / ۲۶۴ از زراره نقل می کند: «از امام جعفر صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: منادی از آسمان ندا می دهد: فلانی امیر است. منادی ندا می کند: علی و شیعیان او

رستگارانند.

عرض کردم: با این وجود چه کسی با مهدی (علیه السلام) می جنگد؟ فرمودند: شیطان صدا می زند: فلان و پیروانش رستگارانند - و نام مردی از بنی امیه را می برد - عرض کردم: چه کسی راست را از دروغ تشخیص می دهد؟ فرمودند: کسانی که حدیث ما را روایت می کنند، و پیش از آنکه رخ دهد می گویند واقع می شود، و می دانند خود بر حق و صدق هستند». غیبت نعمانی / ۲۶۴ از ناجیه ی قطان از امام باقر (علیه السلام): «منادی ندا می کند: مهدی از آل محمد فلان بن فلان است - و نام او و پدرش را می برد - پس شیطان صدا می زند: فلانی و پیروانش بر حق هستند، و مقصود او مردی از بنی امیه است».

همان / ۲۶۵ از هشام بن سالم روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: جریری برادر اسحاق به ما می گوید: شما بر این باورید که دو ندا خواهد بود، حال کدام صادق و کدام کاذب است؟ امام (علیه السلام) فرمودند: به او بگویید: آن کسی که ما را بدان خبر داده است، و تو منکر وقوع آن هستی، صادق است».

کافی ۸ / ۲۰۸ از ابن مسلمه ی جریری نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: اینان ما را تویخ می کنند و دروغگو می دانند، زیرا ما می گوییم: دو فریاد خواهد بود، آنها می گویند: حق از باطل آن دو را چگونه تمیز می دهید؟

امام (علیه السلام) فرمودند: شما چه پاسخی به آنها می دهید؟ عرضه داشتم: هیچ، فرمودند: بگویید: وقتی رخ دهد کسی آن را تصدیق می کند، که پیشتر بدان ایمان داشته است، خداوند (عز وجل) می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، (۶۹۹) پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟»

همان ۸ / ۲۰۹ از داود بن فرق: «شخصی از عجلیه (۷۰۰) این حدیث را شنید: منادی ابتدای روز ندا می کند: به هوش باشید! فلان بن فلان و شیعیان او رستگارانند، و پایان روز ندا می کند: بدانید! عثمان و پیروان او رستگارانند. امام (علیه السلام) فرمودند: منادی پایان روز در

ابتدای روز ندا می کند. (۷۰۱)

آن مرد گفت: ما از کجا بدانیم کدام صادق و کدام کاذب است؟ ایشان فرمودند: کسی که پیش از ندا بدان ایمان داشته آن را صادق می شمارد [و تشخیص می دهد]، خداوند (عز وجل) می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي».

این ندا غیر از صدایی است که از شام آید:

غیبت نعمانی / ۲۷۹ از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «در انتظار صدا باشید که به ناگاه واز ناحیه ی دمشق به گوش شما می رسد، در آن فرجی عظیم برای شماست».

نگارنده: این فریاد ندای آسمانی نیست، و ممکن است کنایه از حادثه ای باشد که در شام رخ می دهد، چیزی به مانند رانش زمین. البته احتمال ضعیفی نیز در بین است که این هم ندا باشد و چنان به گوش می رسد که گویا از سوی شام است. نکاتی چند:

روایات منابع اهل سنت در مورد ندا وجو ظهور چند برابر روایاتی است که از اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده است، و آنچه که گذشت مقداری اندک از آن بود.

سنیان بسیاری از مضامینی را که ما از اهل بیت (علیهم السلام) و مخصوصاً امیر المؤمنین و امام باقر (علیهما السلام) نقل می کنیم روایت می کنند، تفاوتی که وجود دارد آن است که آنها عصمت والهی بودن آنان را کنار گذاشته اند!

روایات اهل تسنن روی درگیری و قتل در پایان موسم حج تمرکز می کند، امری که در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) کمتر مشاهده می شود.

علی رغم آنکه عنصر اعجاز در روایات طرفین به چشم می خورد، اما منابع آنها افسانه سرایی ها را نیز بدان افزوده که در نتیجه بی شباهت به اسرائیلیات نخواهد بود، و آنچه از نظر گذشت کم مبالغه ترین ها بود. ما همین اسلوب را می توانیم درباره ی مرگ حاکم حجاز و نزاع قبائل پس از او بر حکومت و سایر رخدادها در احادیث آنها بیابیم.

روایات آنها چنین جلوه می دهد که گویا ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امری

تصادفی است، و مسلمانان بعد از مرگ حاکم حجاز و درگیری قبائل، با شتاب می آیند و امام (علیه السلام) را مجبور می کنند تا به بیعت آنان تن در دهد، آنگاه رهبری امت را در حجاز بر عهده می گیرد، سپس رهسپار عراق و سوریه و قدس می شود و خداوند آنها را برای او فتح خواهد کرد!

این در حالی است که روایات اهل بیت (علیهم السلام) بالصراحه بیانگر آن است که تمامی این امور برنامه ای است الهی که با دقت آماده سازی می گردد، و مهم ترین نقش آن را امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - که ولیّ خدا و خاتم اوصیاء معصوم (علیهم السلام) است، برای میراندن ظلم تا ابد ذخیره شده، توسط پروردگارش رهنمون می شود، حرکت او موعود و به ارشاد خداوند متعال است، شخصیتی یگانه در راهبری دارد، و خدا توانایی هایی خاص و سرنوشت ساز به او عطا کرده است - خواهد داشت.

در ادامه یارانی که خدا آنان را ذخیره کرده است می آیند و از اقصی نقاط جهان حضور می رسند. آنگاه نوبت به شرائطی می رسد که برای ظهور ایشان مهیا شده است، چه شرائط مربوط به عالم عرب، و چه سایر نقاط، و از جمله ی آنها سقوط حکومت حجاز، وضع مثبت در عراق و وجود دو دولت دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) یعنی ایران و یمن.

بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۹ از ابو الجارود روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: فدایت گردم، درباره ی صاحب الامر برایم بفرمایید، ایشان فرمودند: شب هنگام از هراسان ترین مردم است و صبح می کند در حالی که از ایمن ترین آنهاست، و شب و روز این امر [و آنچه باید انجام دهد] بدو وحی می شود.

عرض کردم: ای ابا جعفر! آیا به او وحی می گردد؟ فرمودند: ای ابو جارود! آن، وحی نبوت نخواهد بود، بلکه به او وحی می کند، انسان که به مریم دختر عمران، مادر موسی و نحل وحی کرده است. ای ابا جارود! قائم آل محمد نزد خداوند از مریم دختر عمران، مادر موسی و نحل گرامی تر است».

فصل (۲۰): ظهور / نمای های از ظهور

احادیث شریفه بر آن دلالت می کند که نهضت مقدّس امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در شانزده ماه به اتمام خواهد رسید. شش ماه نخست در حال هراس و انتظار به سر می برد، و وقایع را مخفیانه و به واسطه ی یاران راهبری می کند، سپس به مدّت دو ماه در مکه خواهد بود. آنگاه متوجّه مدینه می شود و مدّتی محدود در آن به سر خواهد برد. بعد از آن عراق، بعد شام و قدس.

روایات تصریح دارد که جنگ های ایشان با دشمنان، هشت ماه به طول می انجامد و پیروزی هایی عظیم به همراه خواهد داشت. پس از آن، عالم اسلام تحت فرمان ایشان، به عالمی موّحد تبدیل می شود. در ادامه با یاری حضرت مسیح (علیه السلام) آتش بسی با غریبان برقرار خواهد شد.

حدوداً شش ماه پیش از آغاز نهضت، دو رخداد خواهد بود که اشاره به ظهور است؛ نخست: انقلابی در شام و به رهبری سفیانی، عثمان بن عنبسه، واقع می شود. از قرائن عدیده آشکار می شود که یهود و غرب پشتیبان اویند و حرکت او را دستاوردی مهم در سلطه بر مناطق پیرامون فلسطین می دانند که به دست فرماندهی قدرتمند و همسوی با اهداف آنها انجام می پذیرد.

لکن کسانی که از روایات پیرامون سفیانی آگاهند و می دانند خروج او مقدمه ی ظهور امام مهدی (علیه السلام) است، می گویند: خدا و رسولش راست گفته اند، پروردگاران منزه است، همانا وعده ی او محقّق می گردد، و خود را برای نصرت امام آماده می کنند. دوم: ندایی آسمانی به سراسر نقاط عالم که همه آن را - با وجود اختلاف لغات - می شنوند و گویا از فراز کعبه است. در اثر آن هر خوابی بیدار می شود، نشسته می ایستد، و مردمان از خانه ها بیرون می آیند تا ببینند چه روی داده است؟

این ندا پیام آور آن است که دوران ستم و خونریزی سر آمده و فرمان می دهد از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیروی کنند، و نام ایشان و پدر بزرگوارشان را می برد. آن هنگام است که تأویل فرمایش خداوند محقّق می شود، آنجا که می فرماید: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ**

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ، (۷۰۲) اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم، تا گردن هایشان در برابر آن خاضع گردد. و بشر در برابر این نشانه‌ی ربّانی سر فرود می‌آورد، و همه این سؤال را خواهند داشت: مهدی کیست و اکنون کجاست؟ لیکن پیروان شیطان مردم را با ندایی شیطانی به تردید می‌اندازند، و در صدد کشتن امام (علیه السلام) برمی‌آیند! این در حالی است که ایمان مؤمنان به اینکه این ندا، ندای حق و موعود است و بشارت ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می‌دهد افزون می‌گردد، و آنها برای یاری ایشان گروه‌گروه می‌آیند.

و این هنگام است که امام (علیه السلام) ظهور تدریجی خویش را می‌آغازد، همان گونه که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده اند: «به طوری ابهام آمیز ظاهر می‌شود، پس سخن درباره‌ی او اوج می‌گیرد و امرش آشکار می‌گردد». (۷۰۳)

یعنی برای اینکه امر ظهور ایشان برای مردم واضح و آشکار شود، یا اینکه مردمان را در پذیرش آن بیازماید.

غیبت نعمانی / ۲۷۷ از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «قائم قیام نمی‌کند تا آنکه دوازده مرد برخیزند و همه به اتفاق بگویند ایشان را دیده‌اند، ولی مردمان آنان را تکذیب می‌کنند».

اینان در ادّعای خود راستین هستند، اما مردم در ابتدای امر آن را نمی‌پذیرند. امام (علیه السلام) در این برهه، ممهّدان و آماده سازان یمنی و ایرانی را مأمور انجام دستورات می‌کند و با یارانش در سرزمین‌های مختلف اسلامی ارتباط دارد.

در همین زمان نگاه‌ها همه متوجّه حجاز است و همه در جستجوی مهدی (علیه السلام)، زیرا او اهل مدینه است و نهضتش از مکه آغاز می‌گردد.

لشکر سفیانی بسیاری از بنی هاشم را در مدینه دستگیر می‌کند، با این امید که امام (علیه السلام) در میان آنان باشند.

همزمان در مناطق اسلامی سخن از مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ندای جبرئیل (علیه السلام) است، که خود در مقدّمه چینی برای ظهور نقش مهمّی دارد. لکن برای مدعیان

مهدویت نیز عرصه برای گمراه نمودن مردم فراهم است. در روایت آمده که بسیاری از جمله دوازده نفر از آل ابی طالب (علیه السلام) پیش از ظهور ادّعی مهدویت می کنند، آنها همه پرچمداران ضلالت و گمراهی بوده و در صدد سوء استفاده از جوّی هستند که از توجّه عالم به ظهور امام (علیه السلام) حاصل شده است.

مرحوم نعمانی در غیبت ۱۵۱/ از مفضل بن عمر نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: پرهیزید از آنکه نام او [قائم (علیه السلام)] را ببرید. بدانید! به خدا قسم امامتان برهه ای غائب خواهد شد، و شما آزمایش می شوید تا آنکه گفته شود: او مرد، یا هلاک شد، در کدامین وادی سیر می کند؟ دیدگان مؤمنان بر او خواهد گریست، و شما بسان کشتی ها که امواج دریا آنها را واژگون می کنند واژگون خواهید شد، پس تنها کسی نجات خواهد یافت که خدا از او پیمان گرفته، در دل او ایمان را نوشته و او را با روحی از جانب خود تأیید نموده باشد، و دوازده پرچم مشته - که از یکدیگر قابل شناخت نیستند - نیز بالا می رود. مفضل گوید: من گریستم، ایشان فرمودند: ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشتم: چسان نگریم، حال آنکه شما می فرمایید دوازده پرچم که از یکدیگر قابل شناسایی نیستند بالا می رود، پس ما آن وقت چه کنیم؟

امام (علیه السلام) به آفتابی که وارد اتاق شده بود نگریسته فرمودند: ای ابا عبد الله! این خورشید را می نگری؟ پاسخ مثبت دادم، ایشان فرمودند: به خدا قسم امر ما از این خورشید آشکارتر است». (۷۰۴)

این فرمایش بدان معناست که امر ظهور امام زمان (علیه السلام) به جهت نشانه ها و علائمی که دارد واضح، آشکار و متمایز است، لذا هرگز مشته نشده، از خورشید آشکارتر خواهد بود.

بیعت با امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، پس از مرگ حاکم و درگیری قبائل:

المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۱ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «هنگام مرگ خلیفه ای اختلاف رخ می دهد. پس مردی از مدینه بیرون آمده به مکه می رود. مردم او را در حالی که خوش ندارد، برای بیعت از خانه بیرون می آورند و میان رکن و مقام با او بیعت می کنند. لشکری از شام به سوی او می آید. وقتی به بیابان می رسند به زمین فرو می

روند. آنگاه عصاب [وگروه های کم تعداد] عراق وابدال شام نزد او می آیند وبیعت می کنند. او گنج ها را بیرون می آورد، اموال را قسمت می کند، واسلام را در زمین اقتدار می بخشد. او هفت سال - ویا فرمودند: نه سال - خواهد زیست».

المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/ ۴۵ از ام سلمه از آن حضرت: «افرادی به تعداد اهل بدر با مردی در بین رکن ومقام بیعت می کنند. عصاب عراق وابدال شام نزد او می آیند. لشکری از اهل شام برای نبرد با آنها می آیند، اما چون به بیابان رسند در زمین فرو روند. آنگاه مردی از قریش - که دایی هایش کلب هستند - برای جنگ با او می آید. آنان با یکدیگر مواجه می شوند و خداوند اینها را شکست می دهد. گفته می شود: زیانکار کسی است که از غنیمت کلب بی نصیب ماند».

مسند احمد ۶/ ۳۱۶ این روایت را چنین می آورد: «از مدینه به مکه می گریزد. مردمی از اهل مکه به سراغ او می آیند، واو را در حالی که کراحت دارد بیرون آورده، با او بیعت می کنند. لشکری از شام به سوی آنان ارسال می شود که در بیداء به زمین فرو می روند. مردم چون این را ببینند، ابدال شام وگروه های عراق بیایند وبیعت کنند.

آنگاه مردی از قریش - که دایی هایش کلب هستند - می آید. آنکه در مکه است گروهی را به سوی آن می فرستد که بر لشکر کلب پیروز می شوند. زیانکار کسی است که در غنیمت کلب حضور ندارد.

او اموال را تقسیم می کند، ودر میان مردم به سنت پیامبرشان رفتار می کند، ونه سال درنگ خواهد نمود».(۷۰۵)

الفتن ۱/ ۳۴۰ از ارطاة روایت می کند: «زمانی که مردم در منی وعرفات هستند، منادی پس از گروه گروه شدن قبائل ندا می کند: بدانید! امیرتان فلانی است. به دنبال آن صدایی دیگر می گوید: بدانید! او دروغ گفت. صدای دیگری نیز در پی آن خواهد آمد: او راست گفت. پس نبرد سختی در می گیرد واین در حالی است که اسلحه ی آنان اندک است. در آن هنگام دستی نشاندار در آسمان می بینید. جنگ شدّت می گیرد، تا آنجا که از یاران حق تنها به تعداد اهل بدر باقی مانند، وآنان می روند تا با صاحب خود بیعت کنند».

ابن حماد در ادامه بابی را با عنوان «اجتماع مردم در مکه و بیعت آنان با مهدی، درگیری و جنگی که در آن سال در مکه رخ می دهد، و اینکه آنان پس از جنگ به دنبال مهدی می گردند و با او بیعت می کنند» می آورد و در آن از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «در ذی القعدة قبائل گروه گروه می شوند. آن سال حاجیان را چپاول می کنند. پس نبردی در منی در می گیرد که کشتگان آن بسیار بوده و خون بسیاری ریخته می شود، چنانکه خون بر فراز گردنه ی جمره خواهد رسید. صاحب آنان می گریزد، ولی او را میان رکن و مقام می آورند و با او بیعت می کنند و این در حالی است که این کار خوشایند او نیست. به او می گویند: اگر ابا کنی گردنت را می زنیم. پس به تعداد اهل بدر با او بیعت می کنند. ساکنان آسمان و زمین از او خشنود می شوند...»

عبد الله بن عمرو گوید: مردم با هم حج به جای می آورند. با هم به عرفات می روند ولی امامی ندارند. آنها در منی هستند که به مرضی مانند هاری مبتلا می شوند، پس قبائل بر یکدیگر هجوم آورده چنان می جنگند که خون از گردنه بالا می رود. آنان به سراغ بهترین خود می روند. در حالی به حضور او می رسند که صورت خود را به کعبه چسبانیده گریه می کند، گویا او واشک هایش را می بینم. آنها به او می گویند: بیا با تو بیعت کنیم، او گوید: وای بر شما، چه بسیار پیمانی که شکستید، و چه خون ها که ریختید، و با او در حالی که کراهت دارد بیعت می کنند.

اگر او را درک کردید با او بیعت کنید، زیرا او مهدی در زمین و آسمان است... و دیگر روایات مشابه ابن حماد از عبد الله، سعید ابن مسیب، ابن عباس، ابن حوشب و دیگران. ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «نشانه ای در ماه رمضان خواهد بود. گروهی در شوال ظاهر می شوند. در ذی القعدة نبردی در می گیرد. حاجیان در ذی الحجة غارت می شوند. پرده ی محرمات در محرم دریده می شود. در صفر صدایی خواهد آمد. در دو ماه ربیع قبائل درگیر نزاع می کنند. آنگاه شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است. سپس [اوضاع چنان می شود که] شتری با جهاز، از مزرعه ای که صد هزار غله دارد بهتر خواهد بود [و نا امنی چنان فراگیر می شود که وسیله ای مجهز که با آن بتوان فرار کرد از

اموال ثابتی چون مزرعه ای اینچنین بهتر خواهد بود» (۷۰۶).

عقد الدرر / ۱۳ از حذیفه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند در آن روز مردی را که همنام من است و اخلاق مرا دارد و کنیه اش ابو عبد الله است می فرستد. مردم میان رکن و مقام با او بیعت می کنند. خداوند دین را به وسیله ی او باز می گرداند و برای او فتح هایی رخ می دهد. پس بر زمین تنها کسانی که لا إله إلا الله می گویند، باقی خواهند ماند.

در این هنگام سلمان برخاست و گفت: یا رسول الله! از کدام فرزند شما؟ ایشان فرمودند: از این فرزندم، وبا دست بر حسین (علیه السلام) زدند».

روایت مرگ حاکم حجاز از منابع ما، پیش از این در فتنه های متصل به ظهور و احادیث ندای آسمانی گذشت، مانند غیبت نعمانی / ۲۶۷ از امام صادق (علیه السلام): «مردم در عرفاتند که شخصی سوار بر شتری سریع می آید و خبر از مرگ خلیفه ای می دهد که با مرگ او فرج آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز فرج تمامی مردم خواهد بود» (۷۰۷).

و ظاهر آن است که تأثیر این خبر بر پیروان حاکم گران می آید، و در روایتی آمده است که آنان کسی را که این خبر را در عرفات منتشر می کند، به قتل می رسانند.

همان / ۲۶۲ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که بنی امیه اختلاف کنند و حکومتشان از دست رود، پسران عباس به حکومت رسند. آنان هماره در غرور حکومت و رفاه و عیش خواهند بود تا آنکه میانشان اختلاف درگیرد. با وقوع اختلاف، حکومت آنان می رود و اهل مشرق و مغرب به اختلاف می افتند. آری، و اهل قبله.

مردم به علت ترسی که بر آنان سایه می افکند، با سختی و شدت مواجه می شوند. آنان پیوسته در این حالت خواهند بود تا آنکه منادی از آسمان ندا کند. پس چون ندا کرد بروید، بروید که به خدا قسم گویا او را بین رکن و مقام می بینم، او با مردم بر امری جدید، کتابی جدید و حاکمیت جدیدی از آسمان، بیعت می کند.

بدانید! هرگز پرچم او رد نخواهد شد تا از دنیا رود».

در برخی روایات آمده است که سبب قتل وی مسأله ای اخلاقی است، و قاتل او یکی از

خادمان اوست که پس از کشتن او می‌گریزد! کمال الدین ۶۵۵/۲ از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «سبب مرگ او آن است که با اخته‌ای نزدیکی می‌کند. غلام هم بر می‌خیزد و او را ذبح و چهل روز مرگ او را کتمان می‌کند. هنگامی که در طلب غلام روند، نخستین کسی که خارج می‌شود باز نمی‌گردد، مگر پس از آنکه حکومت آنان از دست رود». (۷۰۸) مختصر البصائر / ۱۹۹ از امیر المؤمنین (علیه السلام): «برای آن نشانه‌ها و علاماتی است؛ نخست آنکه کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، ... سه پرچم - که با [پرچم] هدایت مشته می‌شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش اند». این پرچم‌ها، پیرامون مسجد الحرام در حجاز با هم درگیر می‌شوند، و هیچ یک در مسیر هدایت نیست.

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «کسی که برای من مرگ عبد الله را ضمانت کند، برای او [قیام] قائم را تضمین خواهم کرد. آنگاه فرمودند: هنگامی که عبد الله بمیرد، پس از او مردم بر هیچ کس گرد نیایند، و این امر بدون صاحب شما به پایان نخواهد رسید - ان شاء الله -».

حکومت سالیانه به پایان می‌رسد و جای خود را به حکومت ماهیانه و روزانه خواهد داد. عرض کردم: آیا این به طول می‌انجامد؟ فرمودند: هرگز».

خداوند امر ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در یک شب سامان می‌دهد:

المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵ / ۱۹۷ با دو سند از حضرت علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می‌کند: «مهدی از ما اهل بیت است. خداوند او را در یک شب سامان می‌دهد». (۷۰۹)

در منابع ما: دلائل الامامة / ۲۴۷ نظیر روایت المصنف را نقل می‌کند.

کمال الدین ۱ / ۱۵۲ از حضرت امیر (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می‌کند: «مهدی از ما اهل بیت است. خداوند امر او را به یک شب سامان می‌دهد. در روایتی دیگر: خدا او را در یک شب سامان می‌دهد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که به برخی یاران فرمودند: به آنچه امید نداری

امیدوارتر باش تا آنچه امید داری، زیرا موسی بن عمران (علیه السلام) خارج شد تا برای خانواده اش آتشی بگیرد، و در حالی نزد آنها بازگشت که رسول و نبی بود. پس خدای تبارک و تعالی امر بنده و پیامبرش موسی (علیه السلام) را در یک شب سامان داد. و همین گونه خداوند تبارک و تعالی درباره ی قائم، دوازدهمین از ائمه (علیهم السلام) رفتار خواهد نمود. امر او را به یک شب سامان می بخشد، همانسان که امر پیامبرش موسی را سامان داد، و او را از حیرت و غیبت به نور فرج و ظهور بیرون خواهد آورد».

نگارنده: سامان بخشیدن به معنای آن است که خداوند اسباب نصرت و لوازمی را که برای انجام مأموریتی اینچنین سترگ می باید، برای امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فراهم خواهد آورد، که شامل آماده سازی اوضاع امت و عالم از یک سو، و نیز عنایت الهی مناسب با برنامه و مقام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از سویی دیگر می شود.

لکن این معنا برای برخی سنیان اشتباه شده و لذا پنداشته اند حضرت مهدی (علیه السلام) پیش از آن شب شایستگی لازم را ندارد، و توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد! این ساده بینی و سطحی نگری است، چرا که مسلمانان اجماع دارند بر اینکه رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مهدی نامیده اند که دلالت بر عصمت کامل و شامل و عظمت شخصیت ایشان دارد.

روز مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، یکی از روزهای سه گانه ی خداوند:

تفسیر قمی ۱/ ۳۶۷: «در مورد سخن خداوند متعال: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، (۷۱۰) و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم [وبه او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، فرمود: روزهای خدا سه مورد است؛ روز قائم، روز موت و روز قیامت». (۷۱۱)

مختصر البصائر ۱۸/ از موسی الحنط از امام صادق (علیه السلام): «روزهای خدا سه تاست؛ روز قیام قائم (علیه السلام)، روز رجعت و روز قیامت».

برسی در مشارق انوار الیقین ۲۵۳/ : «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، (۷۱۲) آنان که به غیب ایمان می

آورند؛ غیب، روز رجعت، روز قیامت و روز قائم است.

و این سخن خدا: وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ بدان اشارت دارد. پس رجعت، روز قیامت و روز قائم برای آنهاست، و حکم آن به دست ایشان است، و تکیه گاه مؤمنانند».

دیدار امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با یاران ابرار:

روایاتی متواتر داریم مبنی بر اینکه خدای متعال یاران حضرت را که پیشتر بسان ابرهای پاییزی پراکنده بودند، از اقصای نقاط عالم به مکه می آورد، تفسیر عیاشی ۲/ ۵۶ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «صاحب این امر در برخی از این نواحی - و به ناحیه ی ذی طوی [که از نواحی مکه است] اشاره کردند - غائب خواهد شد. دو شب پیش از خروج، خادمی که در حضور ایشان است با بعضی از یاران آن حضرت ملاقات کرده می گوید: شما در اینجا چند نفرید؟ آنان گویند: نزدیک به چهل نفر، او می گوید: اگر صاحبان را ببینید چه می کنید؟ آنها می گویند: به خدا قسم اگر کوه ها ما را پناه دهند، او را با خود پناه خواهیم داد.

شب بعد هم می آید و می گوید: ده تن از کهنسالان و خوبانان را نشان دهید، آنان نشان می دهند. او آنها را خدمت امامشان می آورد. ایشان به آنها برای شب بعد وعده می دهد».

غیبت نعمانی ۳۱۶/ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «صاحب این امر یارانی محفوظ دارد. اگر همه ی مردم [از بین] روند، خدا یاران او را خواهد آورد. آنان همان کسانی هستند که خداوند (عز وجل) درباره شان فرموده: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ، (۷۱۳) و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی گمان گروهی را بر آن می گماریم که بدان کافر نباشند.

و آنان کسانی هستند که در موردشان می فرماید: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، (۷۱۴) خدا گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست می دارند. [اینان] با مؤمنان فروتن، [و] بر کافران سرفرازند».

همان ۳۱۲/ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «برخی از آنها شب هنگام از بسترش ناپدید می شود و در مکه صبح می کند. برخی نیز در حالی دیده می شود که روز در ابر سیر می کند. نام او، پدر و حسب و نسبش [نزد ما] معلوم است. مفضل که راویست گوید: گفتم: فدایت

شوم، ایمان کدامیک بالاتر است؟ فرمودند: آنکه روز با ابر حرکت می کند».

نگارنده: سیر با ابر در روز کرامت و اعجازی است که خدا در حق آنان نشان می دهد و آنها را با ابر به مکه منتقل می گرداند.

دلائل الإمامة / ۳۰۷ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «خداوند آنان را در یک شب - که شب جمعه است - در مکه گرد می آورد. همه صبح هنگام در مسجد الحرام حضور خواهند داشت حتی یک مرد هم جا نخواهد ماند».

این سخن با مطلبی که پیش از این گذشت که خداوند امر ایشان را به یک شب سامان می دهد، و اینکه ظهور ایشان عصر جمعه تاسوعاست، همسو می باشد.

شهادت نفس زکیه، امتحان است:

نیروهایی که هنگام ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، در مکه فعالیت دارند، آن گونه که از روایات فهمیده می شود از این قرار است؛ حکومت حجاز که علی رغم ضعفی که بر آن عارض شده، قوای خود را برای مواجهه با ظهور امام (علیه السلام) که مسلمانان از مکه بدان دیده دوخته اند، و در موسم حج و بلکه سراسر عالم به بحث پیرامون آن می پردازند، جمع کرده است.

دیگری نیروی اطلاعاتی سفیانی که در پی گریختگان از مدینه است، و اوضاع را برای ورود به مکه برای واکنش در قبال هر حرکتی از آن زیر نظر دارد. سومین نیرو، سازمان های اطلاعاتی دیگر دولت هاست که در جهت کمک رسانی به حکومت حجاز و سفیانی فعالیت می کند، و به خصوص مکه را تحت نظر دارند. البته یمنیان را نیز می بایست تأثیر گذار دانست، چرا که حکومت آنان هم مرز حجاز است و رهبرشان از پیروان امام (علیه السلام).

در چنین جوّی که سراسر دشمنی و عناد با امام (علیه السلام) است، ایشان نهضت خود را از حرم الهی می آغازد و بر مکه مسلط می گردد. طبیعی است که در روایات، غیر از اموری که در به ثمر نشستن نهضت مقدس مؤثر است یا لا اقل ضرری نمی رساند، تفصیل دیگر حرکت ایشان نیاید.

بارزترین مطلبی که در روایات آمده آن است که امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جوانی از

یاران و نزدیکان خویش را در بیست و سوم یا بیست و چهارم ذی الحجة یعنی پانزده شب پیش از ظهور ارسال می کند تا پیام ایشان را در مسجد الحرام بخواند. آن جوان پس از نماز می ایستد و نامه ی امام (علیه السلام) یا قسمت هایی از آن را قرائت می کند ولی بلافاصله بر سر او می ریزند و با وحشی گری او را بین رکن و مقام به قتل می رسانند. شهادت دردناک وی در زمین و آسمان تأثیر می گذارد و آزمونی خواهد بود که فوائد متعددی بر آن مترتب است.

این شهادت از توحش بقایای دستگاه حاکم پرده برمی دارد، و تمهیدیست برای حرکت امام (علیه السلام) که بیش از دو هفته از آن تاریخ تأخیر نخواهد داشت، و شاید دستگاه سلطه را نیز مختل کند.

روایات شهادت این جوان پاک در منابع طرفین بسیار است. بعضی احادیث او را غلام می نامد، در برخی نفس زکیه، و در بعضی هم محمد بن الحسن نام دارد، و در فصل اصحاب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گذشت.

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در بحار الانوار ۵۲/ ۳۰۷ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قائم (علیه السلام) به یاران می فرماید: ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند، لیکن من کسی را به سوی آنان می فرستم تا به آنچه از چون منی برای اتمام حجّت بر آنان می شاید، اتمام حجّت کنم. او مردی از یارانش را فرا می خواند و بدو می فرماید: نزد اهل مکه برو و بگو: ای اهالی مکه! من فرستاده ی فلانی به سوی شما هستم، او می گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافتیم، ما دودمان محمد و سلاله ی پیامبران هستیم، بر ما ظلم کردند، ستم روا داشتند و مقهور نمودند، از زمانی که پیامبران از دنیا رفت تا امروز حقّ ما را ربوده اند، ما از شما یاری می طلبیم، پس یاریمان کنید.

چون آن جوان این مطالب را می گوید به سراغش می آیند و بین رکن و مقام او را سر می برند، و او همان نفس زکیه است.

وقتی این خبر به امام می رسد به اصحاب خود می فرماید: آیا به شما نگفتم اهل مکه ما را نمی خواهند؟ آنها او را رها نمی کنند تا خروج کند. او هم از گردنه ی طوی (۷۱۵) در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر فرود می آید. به مسجد الحرام می آید و در کنار مقام

ابراهیم (علیه السلام) چهار رکعت نماز می گزارد و پشت خود را به حجر الاسود می دهد. سپس حمد و ثنای الهی به جای آورده، پیامبر را یاد می کند، بر ایشان درود می فرستد، و سخنی می گوید که احدی از مردم نگفته است».

ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سالی فرد:

غیبت نعمانی / ۲۶۲ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) در سالی فرد قیام می کند؛ نه، یک، سه و پنج».

ارشاد / ۳۶۱ از همو از امام صادق (علیه السلام): «قائم (علیه السلام) تنها در سالی فرد خروج خواهد کرد؛ سال یک، یا سه، پنج، هفت و یا نه».

غیبت شیخ طوسی / ۳۷۴ از آن حضرت: «قائم تنها در سالی فرد خروج می کند؛ نه، سه، پنج یا یک». (۷۱۶)

آغاز ظهور، جمعه نهم محرم:

خصال ۲ / ۳۹۴ از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت می کند: «شنبه برای ماست، یکشنبه برای شیعیان ما، دوشنبه برای دشمنان ما، سه شنبه برای بنی امیه، چهارشنبه روز نوشیدن دوا، پنجشنبه روزی است که حاجات در آن برآورده می شود، و جمعه روز نظافت و عطر زدن، عید مسلمین و برتر از فطر و قربان است، و روز غدیر برترین اعیاد است که هیجدهم ذی الحجة می باشد و روز جمعه بوده. قائم ما اهل بیت نیز روز جمعه خروج می کند. قیامت هم روز جمعه بر پا می شود. و روز جمعه عملی افضل از صلوات بر محمد و آل ایشان نیست».

چند سطر پیش گذشت: «او هم از گردنه ی طوی در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر فرود می آید. به مسجد الحرام می آید... آن سیصد تن و شماری اندک از اهالی مکه با او بیعت می کنند. آنگاه از مکه بیرون می آید تا آنکه در مانند حلقه باشد. گفتم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد. جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ اویند».

ظهور، شنبه و روز عاشورا:

کمال الدین ۲ / ۶۵۳ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) روز شنبه روز عاشورا خروج می کند، همان روزی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید».

ارشاد ۳۶۱ / از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام): «نام قائم (علیه السلام) را در شب بیست و سوم ندا می کنند، و در روز عاشورا قیام می کند، و آن روزی است که امام حسین بن علی (علیه السلام) در آن به شهادت رسید. گویا او را می بینم که روز شنبه دهم محرم بین رکن و مقام ایستاده است، جبرئیل (علیه السلام) سمت راست ایشان حضور دارد و ندا می کند: بیعت به امر خداست. پس شیعیان ایشان از اطراف زمین نزد ایشان می آیند، زمین برای آنان درنور دیده می شود تا آنکه می آیند و بیعت می کنند، و خداوند به دست او زمین را از عدالت می آکند، همان گونه که از جور و ستم پر شده است».

الفصول المهمة / ۳۰۲ آن را با مختصر تفاوتی می آورد، در ادامه ی آن آمده است: «شخصی ایستاده و ندا می کند: بیعت، بیعت... آنگاه از مکه به کوفه می رود... در نجف فرود می آید، و از آنجا لشکرها را به مناطق می فرستد». غیبت شیخ طوسی / ۲۷۴ از امام باقر (علیه السلام): «گویا قائم را می بینم که روز شنبه عاشورا در میان رکن و مقام ایستاده است، جبرئیل در حضور ایشان ندا می کند: بیعت به امر خداست. پس او زمین را از داد آکنده می سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است». (۷۱۷)

روایت: عاشورا با نوروز مصادف است:

المهذب البارع ۱ / ۱۹۴ از معلى بن خنيس از امام صادق (علیه السلام) روایتی را درباره ی نوروز نقل می کند، در قسمتی از آن آمده است: «آن، روزی است که قائم ما اهل بیت و والیان امر در آن ظهور می کنند، و خداوند متعال او را بر دجال پیروز می گرداند. ایشان هم او را بر زباله دان کوفه به دار می آویزد. هیچ نوروزی نیست مگر آنکه ما در آن انتظار فرج را داریم، چرا که از ایّام ماست. فارسان آن را حفظ کردند و شما تباه ساختید».

لکن باید گفت که مشهور از اهل بیت (علیهم السلام) آن است که روز ظهور روز عاشورا است، در برخی روایات نیز روز شنبه عنوان شده است، از غیبت نعمانی / ۳۳۰ نیز به دست می آید که در تابستان خواهد بود، لذا با نوروز که در ماه آذار می باشد تلاقی نخواهد داشت.

سخنرانی نخست امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خطاب به اهل مکه:

فقراتی از سخنرانی یا گفتار نخست حضرت خطاب به اهل مکه که شام جمعه خواهد بود، و نیز گفتار دوم که صبح روز بعد و خطاب به مسلمانان و جهانیان است، در روایات آمده است. الفتن ۱ / ۳۴۵ از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «آنگاه مهدی در مکه و شب هنگام ظاهر می شود. بirq رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، پیراهن و شمشیر ایشان و نیز نشانه ها و نور و بیان را با خود دارد. چون نماز عشاء را به جای آورد با بلندترین صدا ندا می کند: ای مردم! خدا و ایستادنتان [در روز قیامت] نزد پروردگارتان را به یادتان می آورم، زیرا او اتمام حجت کرده، پیامبران را فرستاده و کتاب نازل کرده است، به شما فرمان داده به او ذره ای شرک نورزید، بر اطاعت از خود و رسولش محافظت داشته باشید، هر آنچه را که قرآن زنده داشته زنده دارید، و هر آنچه را که او میرانده از بین برید، و در مسیر هدایت و تقوی یار و یاور باشید، چرا که فنا و زوال دنیا نزدیک شده و خبر از جدایی می دهد. من شما را به خدا، رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم)، عمل به کتابش، از میان بردن باطل و زنده نگه داشتن سنت او فرا می خوانم.

او در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر که [پیشتر] بسان پاره های ابر پاییزی [پراکنده] بودند، ظاهر می شود. آنان راهبان شب و شیران روزند. پس خداوند برای مهدی حجاز را فتح می کند. او هر کس از بنی هاشم را که در زندان به سر می برد، رها می سازد. پرچم های سیاه در عراق فرود می آیند و بیعت خود را برای آن حضرت ارسال می کنند. مهدی لشکریان خود را به سایر مناطق می فرستد. او ستم و اهل آن را می میراند و سرزمین ها برای او سامان می گیرد، و خداوند قسطنطنیه را بر دستان او فتح می نماید».

تشبیه تجمّع یاران امام (علیه السلام) به ابرهای پاییزی در کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه خطبه ی ۱۶۶ نیز آمده است. احتمال می رود ظهور امام (علیه السلام) و تجمّع

یاران ایشان هم در پاییز یا آخر تابستان باشد.

در برخی روایات وارد شده است که یکی از یاران امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مسجد الحرام می ایستد و حضرت را برای مردم معرفی می کند و آنان را به سوی ایشان فرا می خواند، آنگاه خود ایشان می آیند و سخنرانی می کنند، بحار الانوار ۵۲/ ۳۰۵ می نویسد:

«سید علی بن عبد الحمید با سند خود از ابن محبوب و به طور مرفوع از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: هنگامی که لشکر سفیانی در زمین فرو روند... قائم آن روز در مکه و کنار کعبه است، بدان پناه آورده می فرماید: من ولیّ خدایم، من نزدیکترین کس به خدا و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هستم.

پس هر که در مورد آدم با من بحث کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم. هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم. هر کسی درباره ی ابراهیم با من به گفتگو پردازد، [بداند که] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

هر که در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) با من بحث نماید، [بداند که] من نزدیکترین کس به ایشانم.

هر آن کس که درباره ی پیامبران با من به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به آنها هستم.

خداوند تعالی می فرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، (۷۱۸) به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

من باقی گذارده ی آدم، مختار نوح، برگزیده ی ابراهیم وگزیده ی محمد هستم. بدانید! هر کس با من درباره ی کتاب خدا احتجاج کند، من نزدیکترین مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید! هر آنکه با من در مورد سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفتگو کند، من

نزدیکترین مردم به سنت و سیره ی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم.
کسی را که سخن مرا می شنود به خدا سوگند می دهم که حاضر آن را به غائب برساند.
پس خداوند یاران او را که سیصد و سیزده مردند، بدون قرار قبلی و در حالی که [پیش از آن]
مانند ابرهای پاییزی [پراکنده] بودند، برای او گرد می آورد، آنگاه این آیه را تلاوت کردند: اَیْنَ
مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً، (۷۱۹) هر کجا که باشید خداوند همگی شما را می آورد. و آنان
بین رکن و مقام با ایشان بیعت می کنند.

همراه او عهده ی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که پدران او یکی پس از
دیگری آن را با خود آورده اند.

اگر چیزی از این امور بر مردم مشتبه شود، ندای آسمانی مشتبه نمی شود، آن هنگام که نام او
و پدرش را ندا کنند».

همان ۵۲ / ۳۰۶ از امام زین العابدین (علیه السلام) حدیثی طولانی نقل می کند که در پاره ای
از آن آمده است: «امام (علیه السلام) زیر درختی خاردار می نشیند. جبرئیل (علیه السلام) در
چهره ی مردی از [قبیله ی] کلب نزد ایشان می آید و می گوید: ای بنده ی خدا! چرا اینجا
نشسته ای؟ ایشان می فرماید: ای بنده ی خدا! منتظر آنم که شب فرا رسد و به سوی مکه
بروم، خوش ندارم در این گرما خارج شوم. پس جبرئیل می خندد. چون می خندد امام در می
یابد که او جبرئیل است. جبرئیل دست ایشان را می گیرد، دست می دهد، سلام می کند و می
گوید: برخیز، واسی براق نام برای ایشان می آورد. حضرت بر آن سوار می شوند تا آنکه به
کوه رضوی برسند.

آنگاه محمد و علی می آیند و پیمانی می نویسند تا ایشان برای مردم بخواند. سپس به مکه می
رود. مردم آنجا جمع شده اند. پس مردی از [خاندان] او می ایستد و صدا می زند: ای مردم!
این همان خواست شماست، نزد شما آمده و شما را به همان چیزی دعوت می کند که رسول
خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت کردند. مردم هم برمی خیزند. ایشان نیز برمی خیزد
و می فرماید: ای مردم! من فلان بن فلانم، من پسر پیامبر خدا هستم، شما را به همان چیزی
دعوت می کنم که پیامبر خدا فراخواند.

آنان در صدد قتل ایشان بر می آیند. ولی آن تعداد که بیش از سیصد تن هستند برخاسته از او محافظت می کنند. پنجاه نفر آنان اهل عراق هستند و سایرین از سایرین. برخی از آنان برخی دیگر را نمی شناسند. آنان بدون وعده ی قبلی گرد آمده اند».

علت ایستادن مردم یا آن است که بتوانند امام را مشاهده کنند، و یا آنکه بابت ترس از دستگاه حاکم پا به فرار می گذارند. آن کسانی هم که در صدد ترور ایشان برمی آیند، گماشتگان حکومت حجازند.

غیبت نعمانی / ۳۱۵ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قائم از گردنه ی ذی طوی در میان کسانی که به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده مردند فرود می آید، به حجر الاسود تکیه می کند و پرچم غالب را به اهتزاز در می آورد. علی بن ابی حمزه می گوید: من این روایت را برای امام کاظم (علیه السلام) گفتم و ایشان فرمودند: صفحه ای گسترده» (۷۲۰).

در این گزارشات می بینیم که مسلمین چقدر مشتاق امام (علیه السلام) هستند و درباره ی ایشان جستجو می کنند، و از دشمنان ایشان می هراسند، دشمنانی که فرستاده ی حضرت را به طرزی وحشیانه به قتل می رسانند، چون سخنانی از او رسیده است. در چنین جوّی، امام (علیه السلام) در کنار امدادهای غیبی، بر حسب اسباب طبیعی و عادی نیز نیروهای خود را آماده کرده اند، و یاران یمنی ایشان بر حرم شریف و مکه سیطره یافته اند، زیرا آنان نیرویی موالی هستند که می بایست زمام حکومت در مکه را به دست گیرند.

در روایات سخنی از رخداد نبرد یا قتلی در مسجد الحرام و مکه نیست. من از برخی عالمان شنیده بودم که یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن شب امام جماعت مسجد الحرام را می کشند، اما نهایت چیزی که یافتم عبارتی بود که صاحب الزام الناصب (رحمه الله) ۲ / ۱۶۶ از برخی علماء نقل کرده است: «روز دهم محرم حجّت خارج شده و وارد مسجد الحرام می شود. هشت بز لاغر را در جلو خود سوق می دهد و سخنران آنها را می کشد. پس از کشتن او، در کعبه از مردم مخفی می شود. چون تاریکی شب - که شب شنبه است - فراگیر می شود بر فراز کعبه رفته و سیصد و سیزده یار خود را ندا می کند. آنها هم از مشرق و مغرب زمین گرد می آیند، و امام صبح شنبه مردم را به بیعت دعوت می کند».

لکن این عبارت سخن برخی علماست ومتنی ضعیف دارد. از این رو ترجیح می دهیم که شیوه ی امام (علیه السلام) برای سیطره ی بر مگه بدون خون ریزی باشد، واین امر به خاطر هراسی باشد که در دل دشمن پدید آمده ونیز بر اساس نقشه ای متقن ودقیق. البته به جهت حفظ حرمت وتقدّس مسجد الحرام، همین است که انتظار می رود.

مگه آن شب است که نفس راحتی می کشد، پرچم حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر آن به اهتزاز در می آید، وانوار ایشان در سرتاسر عالم درخشیدن می گیرد. دشمنان و رسانه های آنان نیز تمام تلاش خود را به کار می بندند تا این نهضت مقدّس را خنثی سازند. آنان پس از انتشار خبر نهضت امام (علیه السلام)، چنین جلوه می دهند که این حرکت، حرکت یکی از مدّعیان مهدویّت است که پیشتر تعدادی از آنها در مگه ودیگر مناطق به قتل رسیده اند. آنان توان خود را برای مقابله با این نهضت به کار می گیرند ودر همین راستا سفیانی را تحریک می کنند تا لشکری روانه ی مگه کند.

در روز دوم ظهور که شنبه وروز عاشورااست، ایشان وارد مسجد الحرام می شوند تا جهانیان را - علی رغم زبان های مختلفی که دارند - مخاطب قرار دهند، واز آنها در قبال کافران وظالمان یاری طلبند.

سخنرانی جهانی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در روز عاشورا:

منابع شیعی و سنّی فقراتی از خطبه و بیان نخست امام (علیه السلام) خطاب به جهانیان را نقل می کنند که پیشتر گذشت، تفسیر عیاشی ۲/ ۵۶ از عبد الاعلی حلبی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «به خدا قسم گویا او را می بینم که به حجر تکیه داده وخدا را به حقّ خود سوگند می دهد، وبعد می گوید: ای مردم! هرکسی که درباره ی خدا با من گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با من بحث کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم. ای مردم! هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد، [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم.

ای مردم! هر کسی درباره ی ابراهیم با من به گفتگو پردازد، [بداند که] من نزدیکترین فرد به

ابراهیم هستیم.

ای مردم! هرکه در مورد موسی با من احتجاج کند، [بداند که] من نزدیکترین کس به اویم.
ای مردم! هر آنکه درباره ی عیسی با من گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین شخص به عیسایم.

ای مردم! هرکه در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با من بحث نماید، [بداند که] من نزدیکترین کس به ایشانم.

ای مردم! هرکسی درباره ی کتاب خدا با من گفتگو کند، [بداند که] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم. آنگاه به مقام می رود و دو رکعت نماز گزارده خداوند را به حقّ خود سوگند می دهد.

به خدا قسم او مضطر در کتاب خداست آنجا که می فرماید: اَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ، (۷۲۱) یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان زمین قرار می دهد؟

جبرئیل بر ناودان به صورت پرنده ای سفید، اولین مخلوقی است که با وی بیعت می کند، و [بعد،] آن سیصد و بیش از ده مرد بیعت می کنند.

هریک در راه باشد همان لحظه می رسد، و هرکسی که در راه نباشد از بسترش ناپدید می گردد، و به خدا سوگند این همان سخن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است: ناپدید شدگان از بسترهایشان، و همان سخن خداوند است: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً، (۷۲۲) پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می آورد. [اینان] سیصد و بیش از ده مرد اصحاب قائم هستند.

و در ادامه فرمودند: به خدا سوگند آنان امت شمرده شده اند که خدا در کتابش فرموده: وَلَنُ أَخْرَجَنَّهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ، (۷۲۳) و اگر عذابشان را تا امتی شمرده شده به تأخیر اندازیم.

آنان در یک ساعت به مانند پاره های ابر پاییزی، گرد هم می آیند.

آن حضرت صبح در مکه مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت می کند و افرادی اندک اجابت می کند. آنگاه خود می رود و کسی را در مکه می گمارد، ولی خبر می رسد که او را کشته اند...».

بیشتر نیز روایت اختصاص / ۲۵۵ و غیبت شیخ طوسی / ۲۶۹ گذشت و در قسمتی از آن آمده بود: «امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرماید: ای مردم! ما از خدا و مردمانی که ما را اجابت کنند یاری می جوییم، چرا که ما اهل بیت پیامبرتان و نزدیک ترین مردم به خدا و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستیم.

من باقی گذارده ای از آدم، ذخیره ای از نوح، برگزیده ای از ابراهیم و گزیده ای از محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم.

بدانید! هر آنکه با من در مورد سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتگو کند، من نزدیکترین مردم به سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم. پس خداوند سیصد و سیزده یار ایشان را بدون وعده ی قبلی گرد هم می آورد، و آنان بین رکن و مقام با ایشان بیعت می کنند.

همراه ایشان عهدی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که پسران از پدران آن را به ارث برده اند...».

می توان تصوّر کرد که عالم چگونه با این رخداد عظیم و ناگهانی به لرزه در می آید، و چسان مناطق ستمدیده ی اسلامی مسرور می شوند، آنان شادی خود را با راهپیمایی های میلیونی نشان می دهند و برای یاری ایشان اعلام آمادگی می کنند.

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مدّتی طولانی در مکه درنگ می کند، سپس راهی مدینه می شود:

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۴ روایت می کند: «امام (علیه السلام) آن مقداری که خدا بخواهد در مکه می ماند». (۷۲۴)

همان ۵۲ / ۳۰۸: «به مدینه می رود و آن مقداری که بخواهد در آن می ماند، آنگاه رهسپار عراق می شود».

روایات، پیرامون مدّت درنگ امام (علیه السلام) در مکه ونحوه ی عملکرد ایشان در آنجا اندک است. شاید بتوان گفت که از اوّلین کارهای ایشان سخنرانی برای عالم اسلام، وسرتاسر عالم ونیز بیان برنامه ی جهانی است.

در یکی از روایات وارد شده که ایشان بر سارقان کعبه حد جاری می کند، وممکن است مقصود حاکمان سارق باشد.

ایشان برهه ای در مکه می ماند ومنتظر معجزه ایست که جدّش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را وعده داده اند، وآن همان فرو رفتن لشکری که به دنبال ایشان می آید در زمین است.

زمانی که این نشانه واعجاز واقع شود ولشکر سفیانی خوراک زمین شوند، ایشان از مکه بیرون می آیند ودر راه از آن مکان عبور ودر آن توقّف می کنند.

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۶۱ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «...همواره با اینان باش. مردی از اینان به همراه سیصد مرد خارج می شود، بیرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با اوست وآهنگ مدینه دارد، به بیداء که می رسد می فرماید: این مکان گروهی است که خداوند آنان را در زمین فرو برده است، واین نشانه ایست که خداوند می فرماید: أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكُرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُيبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، (۷۲۵) آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو برد، یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید؟ یا در حال رفت وآمدشان [گریبان] آنان را بگیرد، وکاری از دستشان برنیاید؟»

در برخی احادیث آمده که لشکر سفیانی در ماه رمضان وارد مدینه می شوند، وامام (علیه السلام) در محرم ظهور می کند، بنابراین ممکن است حرکت سفیانی به مکه، در ماه های ربیع الاول ویا ربیع الثانی باشد، که خداوند آنها را پیش از دستیابی به حضرت در زمین فرو می برد، وحرکت امام به مدینه چند روز بعد از آن خواهد بود. وشاید هم در اوائل ربیع الاول - که آغاز امامت ایشان است وروز نهم آن به روز فرحة الزهراء (علیها السلام) معروف می باشد - واقع شود.

در روایات آمده که ایشان شخصی را به عنوان والی بر مکه می گمارند، و خود با ده یا پانزده هزار نفر رهسپار مدینه می شوند، ارشاد / ۳۶۳ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «در مکه می ماند تا یارانش که ده هزار نفر هستند تکمیل شوند، سپس به مدینه می رود».

کمال الدین ۲ / ۶۵۴ از ایشان روایت می کند: «او خروج نمی کند مگر در میان نیرومندان، و نیرومندان کمتر از ده هزار تن نخواهند بود». (۷۲۶)

تهذیب ابن عساکر ۴ / ۵۳۸ از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: نزدیک است که عذابی از آسمان بر اهل شام فرود آید و آنان را غرق کند، تا جایی که اگر روبهان هم با آنها بجنگند پیروز شوند. آن هنگام، کسی از اهل بیت من در میان سه بیرق خارج می شود. کسی که زیاد گوید، آنان را پانزده هزار نفر می داند، و آنکه کم گوید، گوید: دوازده هزار تن. نشانه ی آنها این [شعار] است: بمیران، بمیران. هفت پرچم به مصاف آنها می آیند که زیر هر پرچم مردی است در پی حکومت، و خداوند همه را می کشد، و به مسلمین الفت، نعمت و دور و نزدیک آنان را باز می گرداند».

ترجیح در شمار یاران، با روایت ارشاد و کمال الدین است. در احادیث آمده که پس از آنکه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مدینه می روند، اهل مکه بر ضد ایشان می شورند و کارگزار ایشان را به قتل می رسانند که در پی آن امام (علیه السلام) بدان باز می گردد.

بحار الانوار ۵۲ / ۳۰۸ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «قائم در مکه، بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت می پذیرد، و شخصی را بر آن می گمارد و خود متوجه مدینه می شود. به ایشان خبر می رسد که کارگزارش کشته شده، پس باز می گردد و جنگجویان را می کشد، و بیش از این کاری انجام نمی دهد».

همان ۵۳ / ۱۱ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «آنان [اهل مکه] را با حکمت و موعظه ای نیکو دعوت می کند. آنها هم اطاعت می کنند. او مردی از اهل بیتش را بر آنان می گمارد و به قصد مدینه خارج می شود. از مکه که می رود، بر آن کارگزار هجوم می آورند. (۷۲۷) پس حضرت باز می گردد. آنها با چشمانی خیره و سرهایی بالا گرفته، گریان

وخاضع آمده می گویند: ای مهدی آل محمد! توبه، توبه. ایشان هم آنها را موعظه می کند، هشدار می دهد و بر حذر می دارد، وکسی را از میان خودشان بر آنان به عنوان جانشین قرار می دهد و می رود».

مرحوم کلینی روایتی را نقل می کند که بیانگر آن است که امام (علیه السلام) پیش از ورود به مدینه لشکری می فرستند. و شاید این امر بلافاصله پس از فرو رفتن لشکریان سفیانی در زمین باشد، کافی ۸ / ۲۲۴ از امام صادق (علیه السلام): «آن روز هر کس از فرزندان حضرت علی (علیه السلام) که در مدینه است به سمت مکه می گریزد. آنها خود را به صاحب این امر می رسانند. او رهسپار عراق می گردد و لشکری به مدینه گسیل می دارد. پس اهل مدینه ایمنی می یابند و بدان باز می گردند».

عملکرد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مدینه:

بنابر آنچه در روایات آمده است، امام (علیه السلام) در مدینه - به عکس مکه - دو نبرد خواهند داشت، تفسیر عیاشی ۲ / ۵۶ در حدیثی طولانی از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل می کند: «آن حضرت به مدینه می روند و قریشیان خود را از ایشان مخفی می کنند. این همان فرموده ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است: به خدا قسم قریش آرزو می کند که ای کاش تمام دارائی خود، و هر آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده را می داد و من به اندازه ی زمان کشتن شتری نزد آنها بودم.

آنگاه کاری انجام می دهد که قریشیان می گویند: ما را به نبرد این طاغوت ببرید، به خدا قسم اگر محمدی بود چنین کاری نمی کرد، اگر علوی بود چنین نمی کرد، اگر فاطمی بود این کار را انجام نمی داد. پس خداوند کتف های آنها را در اختیار او قرار می دهد [و او را مسلط می کند]. او جنگجویان را کشته فرزندان را اسیر می کند.

سپس می رود و در شقره (۷۲۸) فرود می آید. پس خبر می رسد که عامل آن حضرت را به قتل رسانده اند و ایشان می آید و چنان می کشد که کشتار حرّه در مقابل آن چیزی نیست. آنگاه می رود و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله وسلم) فرا می خواند».

در این حدیث دو نبرد در مدینه ذکر می شود؛ اولی بعد از کاری که امام مهدی (عجل الله

تعالی فرجه الشریف) در مدینه انجام می دهند وقریشیان موضع می گیرند، وظاهراً با منهدم ساختن مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) وقبر شریف، واز نو ساختن آن مرتبط است. دشمنان حضرت این عمل را بهانه ای برای شوراندن مردم بر ضد امام (علیه السلام) وجنگ با ایشان قرار می دهند. ایشان هم با آنان می جنگد وآن گونه که در برخی روایات آمده صدها تن از آنها را به هلاکت می رساند.

آن هنگام است که قریشیان یعنی پیروان خلافت قرشی آرزو می کنند که ای کاش امیر المؤمنین (علیه السلام) حتی به مقدار کشتن شتری حضور داشتند، ومانع انتقام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می شدند، زیرا شیوه ی حضرت امیر (علیه السلام) در میان قریش، صبر وبردباری بود.

نبرد دوم پس از آن است که امام (علیه السلام) کنترل مدینه را به دست گرفته وشخصی را به عنوان حاکم بر آن قرار می دهند وبه سمت عراق می روند، وخود یا فرمانده لشکرشان در شقره فرود می آیند. اهل مدینه عامل امام (علیه السلام) را خلع می کنند ومی کشند. حضرت بدانجا باز می گردند وپیش از آن مقداری که لشکر اموی در واقعه ی مشهور حرّه کشت، به قتل می رسانند، ومدینه دوباره در مقابل حضرت سر خضوع فرود می آورد.

کشته شدگان حرّه در قیامی که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) بر ضدّ یزید کردند، آن گونه که در برخی منابع آمده بیش از ده هزار نفر بوده است، وتشبیه این دو مقوله تنها از جهت مقدار کشته هاست.

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مدینه جریان ابوبکر وعمر را مطرح می کند:

روایات اهل بیت (علیهم السلام) دلالت می کند بر اینکه امام مهدی (علیه السلام) در مدینه موقف خود نسبت به ابوبکر وعمر را اعلان می دارد، وبرای مسلمانان بیان می کند که آن دو نفر به همراه طلقاء اتفاق کردند تا با وصیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی حضرت امیر وعترت (علیهم السلام) مخالفت کنند، در سقیفه خلافت را از آنان ستانند وآنها را مجبور به بیعت کردند.

آنان با این کار امت را در ورطه ای خطرناک - یعنی نزاع بر سر سلطنت که رسول خدا (صلی

الله علیه وآله وسلم) آنها را از آن بر حذر داشته بودند - انداختند. آنان اَمّت را از رهبری اهل بیت (علیهم السلام) که برنامه ای الهی و بی نظیر داشتند، محروم ساختند.

امام (علیه السلام) موضوع دفن آن دو در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز مطرح می کنند، مسجد شریف نبوی را از نو می سازند و قبر آن دو را دور می کنند... طبیعی است که این اعلان موقف، خشم بسیاری از پیروان آن دو را - که در سرتاسر عالم اسلام با ظهور امام (علیه السلام) مسرور شده بودند، و به راهپیمایی های میلیونی در تأیید ایشان و اعلام آمادگی برای یاری پرداخته بودند - برانگیزد.

لکن امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به تأیید مؤیدان و خشم دشمنان اعتنایی نمی کند، و رضایت و خشم غیر خدا برایش اهمیتی ندارد، زیرا تقیّه با ظهور مقدّس پایان می پذیرد و دیگر مجالی نخواهد داشت.

همچنین طبیعی است که این موضوع، مدّتی عالم را به خود مشغول می کند، و در هفته های نخست سرفصل همه ی خبرها خواهد بود، و امام (علیه السلام) شیوه هایی را - چه به نحو علمی و چه به نحو اعجاز - برای متقاعد کردن مردم به کار می گیرد، و شاید تصاویری از تاریخ و سیره ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز به مردم بنمایاند.

پیش از این روایتی صحیح از تفسیر عیاشی ۲ / ۵۶ و دیگر کتب گذشت که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «امام (علیه السلام) صبح در مکه مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت می کند و افرادی اندک اجابت می کنند. ایشان شخصی را بر مکه می گمارد و خود می رود. خبر می رسد که کارگزارش به قتل رسیده است. پس نزد آنان برمی گردد و جنگجویان را به قتل می رساند، و بیش از این کاری انجام نمی دهد، یعنی کسی را اسیر نمی کند.

سپس می آید و مردم را به کتاب خدا، سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و بیزاری جستن از دشمنان او - بدون آنکه نام کسی را ببرد - فرا می خواند...

سپس آن حضرت به مدینه می روند و قریشیان خود را از ایشان مخفی می کنند و این همان

فرموده ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است: به خدا قسم قریش آرزو می کند که ای کاش تمام دارائی خود و هر آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده را می داد، و من به اندازه ی زمان کشتن شتری نزد آنها بودم.

آنگاه کاری انجام می دهد که قریشیان می گویند: ما را به نبرد این طاغوت ببرید، به خدا قسم اگر محمدی بود چنین کاری نمی کرد، اگر علوی بود چنین نمی کرد، اگر فاطمی بود این کار را انجام نمی داد. پس خداوند کتف های آنها را در اختیار او قرار می دهد [واو را مسلط می کند]. او جنگجویان را کشته فرزندان را اسیر خواهد کرد.

سپس می رود و در شقره فرود می آید. پس خبر می رسد که عامل آن حضرت را به قتل رسانده اند. ایشان می آید و چنان می کشد که کشتار حرّه در مقابل آن چیزی نیست.

سپس می آید و مردم را به کتاب خدا، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، ولایت حضرت امیر (علیه السلام) و بیزاری جستن از دشمنانش دعوت می کند. چون به ثعلبیه (۷۲۹) می رسد مردی از نسل پدرش [از بنی هاشم] که پس از آن حضرت یکی از نیرومندترین وقوی دلتین مردم است صدا می زند: ای فلان! چه می کنی؟ به خدا که تو مردم را به مانند چارپایان از خود می رانی! آیا این پیمانی از رسول خداست یا چیز دیگری؟

شخصی که بیعت حضرت را از مردم می گیرد می گوید: به خدا سوگند یا ساکت می شوی یا آنچه را که دیدگانت در آن است می زنم. قائم (علیه السلام) می فرماید: ای فلان! سکوت اختیار کن. آری به خدا سوگند عهده ی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دارم. ای فلان! آن محفظه را بیاور. او هم می آورد و حضرت عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را می خواند. آن مرد می گوید: خدا مرا فدایت کند، سرت را بیاور تا بوسه بزنم، ایشان هم چنین می کند و او میان دو دیده ی امام (علیه السلام) را بوسه می دهد، آنگاه می گوید: بیعت ما را دوباره بگیر، و ایشان چنین می کند».

این حدیث و امثال آن دلالت می کند که عمل امام (علیه السلام)، مقدّسات بسیاری را کنار می زند، از سویی دیگر بیدار باشی است برای مؤمنان. شخصی که در انتهای حدیث اعتراض می کند، ممکن است از یاران خاص باشد که در دل تردید می کند، و یا حتی ممکن است این

سؤال را به عمد پرسیده تا امام (علیه السلام) پیمان نبوی خود را بیرون آورد و به مردم بنمایاند، پیمانی که در آن فرمان داده شده که موقف خود را نسبت به ابوبکر و عمر اعلان دارد.

کمال الدین ۲ / ۳۷۷ از عبد العظیم حسنی از امام جواد (علیه السلام) نقل می کند: «یاران او به تعداد اهل بدر، سیصد و سیزده مرد از اقصی نقاط زمین، نزد ایشان گرد می آیند، و این فرمایش خداوند (عز وجل) است: **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُاتِيَكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، (۷۳۰) هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می آورد؛ در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.

پس آن هنگام که این تعداد از اهل اخلاص برای ایشان گرد آیند، خداوند امر ایشان را آشکار خواهد ساخت، و چون عقد - که ده هزار مرد است - کامل شود، به اذن خداوند عزیز و جلیل خروج می کند. او پیوسته دشمنان خدا را می کشد تا خداوند (عز وجل) راضی شود.

عرضه داشتیم: آقای من! چگونه از رضایت خداوند آگاهی می یابد؟ فرمودند: خداوند رحمت را در قلب او قرار می دهد. پس هنگامی که وارد مدینه شود، لات و عزی را بیرون می آورد و به آتش می کشد».

اگر این حدیث صحیح باشد، معنای به آتش کشیدن لات و عزی آن است که توحید خالص را آشکار می سازد، و از اطاعت مسلمین از اشخاصی که به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ظلم کرده و در مکان آنان نشستند، منع می کند، همانسان که خود فرموده: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ**، (۷۳۱) و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که [با برگزیدن بتها، به خود] ستم نموده اند، اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست، و خدا سخت کیفر است.

مسلم ۸ / ۱۸۲ از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می آورد: «روز و شب به پایان نمی رسد تا آنکه لات و عزی پرستش شوند».

واکنش ناصبیان و بتریه در قبال عمل امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

بتریه حرکتی است در عراق که ادّعای محبت اهل بیت (علیهم السلام) و ظالمین در حقّ آنان را با هم دارد. آنان در قبال عملکرد امام (علیه السلام) در مدینه - یعنی اعلان بیزاری از ابوبکر و عمر - جبهه می گیرند، و تلاش می کنند مانع ورود ایشان به عراق شوند، ولیکن فضای عمومی عراق همراه حضرت خواهد بود.

دلائل الامامة / ۲۴۱ از ابو الجارود از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «...سپس سیصد و سیزده مرد از مردم با امام بیعت خواهند نمود. سپس آن حضرت به مدینه می روند و هزار و پانصد قریشی را که همه حرامزاده اند به هلاکت می رسانند...
آنگاه رهسپار عراق می شود. شانزده هزار نفر از بتریه غرق در سلاح بر ایشان خروج می کنند. همه قاری قرآن و فقیه در دینند، پیشانی هایشان را [در اثر کثرت عبادت] مجروح کرده اند و دامن هایشان را بالا زده اند، اما نفاق همه شان را در برگرفته است، آنان می گویند: ای پسر فاطمه! بازگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم! ایشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را می کشد - و سریعتر از کشتن یک شتر این کار را انجام می دهد - کسی از آنان نجات نمی یابد، واحدی از یاران امام آسیبی نمی بیند. خون های ایشان موجب قرب به خداست. سپس وارد عراق می شوند، و آنقدر از جنگجویان آن می کشند که خداوند رضایت دهد.

ابو الجارود گوید: این قسمت فرمایش امام باقر (علیه السلام) را نفهمیدم، از این رو گفتم: فدایت شوم، از کجا آگاهی می یابد که خداوند رضایت داده است؟ فرمودند: ای ابو الجارود! خدا به مادر موسی وحی کرد، و او از مادر موسی بهتر است، خداوند به نحل وحی نمود و او از آن بهتر است، حال متوجّه شدی؟ عرضه داشتم: آری».

به این ترتیب حزب بتریه نخستین حزبی است که در عراق بر امام (علیه السلام) خروج می کنند. نخستین کسی که آنان را بدین نام نامید زید بن علی (رحمه الله) بود، من لا یحضره الفقیه ۴ / ۵۴۴ روایت می کند: «جماعتی از جمله سلمة بن کهیل، ثابت حداد و کثیر النواء گفتند: ... ما ابوبکر و عمر را دوست داشته، از دشمنانشان بیزاری می جوئیم. پس زید بن علی

گفت: آیا از فاطمه (علیها السلام) بیزاری می جوئید؟ امر ما را گسستید، خداوند شما را از هم بگسلد».

مقصود زید این است که تشیع نیازمند ولایت و برائت هردوست.

فصل (۲۱): عراق / وضعیت عراق در عصر ظهور

عراق، پایتخت دولت عدل الهی:

احادیث حول عراق در علامات ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ظهور و دوران پس از آن بسیار است، و این بابت آن است که خداوند تقدیر نموده عراق پایتخت دولت جهانی عدل الهی که آن حضرت آن را برپا می دارد، باشد. روایات سخن از حاکمان جوری می گوید که پیش از ظهور بر عراق سیطره می یابند. برخی قسمت های آن را مدح می کند و برخی دیگر را مذمت می گوید. در برخی سخن از کمبود میوه های آن است و یا هراسی که اهالی آن را فرا می گیرد و به دنبال آن آرامش برقرار نخواهد شد...

شیخ مفید (رحمه الله) مجموعه ای از علائم ظهور و رخدادهای عراق و دیگر مناطق را نقل می کند، ایشان در ارشاد ۲ / ۳۶۸ می نویسند: «در احادیث علائم و حوادثی برای زمان قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ذکر شده است، از جمله؛ خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی عباس در پادشاهی، کسوف خورشید در نیمه ی ماه رمضان، خسوف ماه در آخر رمضان و بر خلاف عادت، فرو رفتن زمین در بیداء و نیز در مغرب و مشرق، ثابت ماندن خورشید از زوال تا نیمه های عصر، طلوع آن از مغرب، قتل نفس زکیه با هفتاد تن از صالحین در نجف، ذبح مردی هاشمی بین رکن و مقام، فرو ریختن دیوار مسجد کوفه، روی آوردن پرچم هایی سیاه از خراسان، خروج یمانی، ظهور مغربی در مصر و حاکمیت او بر شامات، فرود آمدن ترکان در جزیره ورومیان در رمله، طلوع ستاره ای در مشرق که بسان ماه نور افشانی می کند، آنگاه چنان خم می شود که نزدیک است دو طرف آن با هم برخورد کنند، سرخی ای که در آسمان ظاهر می شود و آفاق را در بر می گیرد، آتشی در مشرق در می گیرد و سه یا هفت روز در فضا باقی می ماند، اعراب با حاکمان بستیزند و بر بلاد حکومت یابند و از سلطنت عجم

خارج شوند، مصریان امیرشان را بکشند، شام ویران شود و سه گروه در آن اختلاف کنند، پرچم های قیس و عرب وارد مصر گردد، بیرق های کنده در خراسان فرود آید، لشکر غرب بیایند و در نزدیکی حیره بسته شوند، بیرق هایی سیاه از سمت مشرق بدان سو آیند، در سدّ فرات شکافی به وجود آید و آب داخل کوچه های کوفه شود، شصت دروغ پرداز که ادّعی پیامبری دارند جلوه گر شوند، دوازده تن از خاندان ابو طالب که همه مدّعی امامت هستند خارج شوند، بزرگی از بنی عبّاس بین جلّولاء و خانقین سوزانده شود، در بغداد و در نزدیکی کرخ پلی تعبیه کنند، بادی سیاه در ابتدای روز در بغداد وزیدن گیرد، زلزله ای رخ دهد که قسمت بزرگی از آن به زمین فرو رود، هراسی که اهل عراق و بغداد را فرا گیرد، مرگ ناگهانی در آن رخ نماید، اموال، اشخاص و محصولات با نقصان روبرو شوند، ملخ هم در فصل خود و هم در غیر فصل ظاهر شود و به زراعت و غلّات آسیب زند، کاشته هایشان سودی اندک برایشان داشته باشد، دو گروه از عجم درگیر شوند و خون بسیاری میان آنها ریخته شود، بردگان از اطاعت سروران خارج شوند و موالی خود را بکشند، قومی از اهل بدعت مسخ و به بوزینه و خوک تبدیل شوند، بردگان بر سرزمین های سروران غلبه پیدا کنند، ندایی از آسمان بلند شود که اهل زمین و هر قومی به زبان خود آن را بشنوند، صورت و سینه ای در آفتاب برای مردم آشکار شوند، مردگانی از قبرهایشان برخیزند و به دنیا بازگردند، یکدیگر را بشناسند و دیدار کنند.

این وقایع با بیست و چهار باران پیاپی - که زمین پس از مرگ، بدان حیات می یابد و برکات آن رو می نماید - پایان می پذیرد. بعد از آن، هر گونه ناراحتی از معتقدان به حق که شیعیان مهدی (علیه السلام) هستند، رخت برمی بندد.

آن هنگام است که از ظهور ایشان در مگّه آگاه می شوند، و برای یاری بدان سو می روند، همان گونه که در روایات آمده است.

برخی از این وقایع حتمی و برخی دیگر مشروط است، و خداوند به آنچه خواهد بود داناتر است، آنچه ما آوردیم بر اساس اصول و در روایات گنجانده شده است».

نگارنده: آنچه ایشان فرمودند شمارش بسیاری از نشانه های دور و نزدیک ظهور است، و مقصود ایشان این نیست که اینها سلسله وار واقع می شوند، زیرا برخی چنان نزدیک به ظهور

است که تنها دو هفته با آن فاصله دارد، مانند قتل نفس زکیّه بین رکن و مقام. بلکه این مورد در حقیقت، جزئی از حرکت ظهور است، چون او فرستاده ی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد.

برخی دیگر نیز قرن ها با ظهور فاصله دارد، به مانند اختلاف درونی بنی عباس، و ظهور مغربی در مصر و تحت سلطه در آوردن شامات در نهضت فاطمیین.

مقصود از حتمی و مشروط نیز آن است که برخی از این موارد به هر ترتیب واقع می شود، مانند سفیانی، یمانی، قتل نفس زکیّه، ندای آسمانی و فرو رفتن لشکریان سفیانی در زمین، ولی برخی بنابر تقدیر الهی مشروط به رخدادهایی دیگر است.

ضعف گزارش خشکی فرات:

المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۳ از قاسم بن عبد الرحمن نقل می کند: «به ابن مسعود از فرونی فرات گله کردند، گفتند: بیم آن داریم که بر ما طغیان کند، اگر کسی را بفرستی که سدّی تعبیه کند. او گفت: سدّی قرار نمی دهیم، به خدا قسم زمانی برای مردم خواهد آمد که اگر طشتی پر آب را طلب کنید نخواهید یافت، و هر آبی به منبع خود باز خواهد گشت، آن زمان آب و مسلمین در شام خواهند بود». (۷۳۲)

اما اهل بیت (علیهم السلام) بر این پندار خطّ بطلان کشیدند و فرمودند سال ظهور، سالی پر آب و پر باران خواهد بود، چنان که میوه ها فاسد شوند و فرات در شهر کوفه جاری شود. ارشاد ۱ / ۳۶۱ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «در سال فتح، فرات لبریز می شود، آنسان که در کوچه های کوفه داخل گردد».

همان از ایشان نقل می کند: «پیش از قائم (علیه السلام) سالی پر آب خواهد بود، میوه ها و نیز خرما بر نخل فاسد می شود، پس در آن تردید نکنید». (۷۳۳)

ضعف گزارشات ویرانی بغداد:

در منابع سنی روایاتی درباره ی خرابی بغداد آمده است، ملاحم ابن منادی ۴۳ / از جریر بن عبد الله بجلی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «شهری بین دجله و دجلیل و صرّاء و قطربل بنا می شود که گنج های زمین در آن گرد می آید. آن شهر به زمین فرو می رود،

وسرعت فرو رفتن آن در زمین، از آهن گداخته در زمین سست بیشتر است». (۷۳۴)

تاریخ بغداد ۱ / ۳۸ از ابو الاسود دؤلی از امیر المؤمنین (علیه السلام): «از محبوبم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: عمو زادگان من شهری در مشرق و بین دجله و دجل و قطربل و صراة خواهند داشت. با چوب و آجر و گچ و طلا بنا می شود. شرار خلق خدا و جبّاران امت من در آن سکنی می گزینند. بدانید! نابودی آن بر دست سفیانی خواهد بود. به خدا قسم گویا آن را می بینم که فرو افتاده است».

در کتاب الامام الکاظم (علیه السلام) سید بغداد، فصلی را به بررسی روایات مربوط به خرابی، به زمین رفتن و نابودی بغداد اختصاص دادیم، وثابت کردیم اینها توسط پیروان بنی امیه ساخته و پرداخته شده است. سبب آن هم آن است که حضرت امیر (علیه السلام) خبر از ویرانی شام بر دستان فرزندشان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دادند، وامویان انتقام خود را از عراق و بغداد و کوفه گرفتند!

از این روست که نمی توان بدان اعتماد نمود، به خصوص آنکه نابودی بغداد را بر دست سفیانی می داند!

البته حدیث صحیحی در بین است که دربردارنده ی خبر دادن امیر المؤمنین (علیه السلام) از بنای بغداد و مذمت جبّاران آن است، از جمله کشف الیقین علامه ی حلی (رحمه الله) / ۸۰: «فصلی در خبرهای غیبی امیر المؤمنین (علیه السلام): یکی از آنها آن است که حضرت امیر (علیه السلام) خبر از ساخت بغداد و حکومت بنی عبّاس داده، احوال آنها و نیز اینکه مغولان حکومت را از آنها می ستانند را ذکر فرموده اند. پدرم (رحمه الله) آن را روایت کرده است، و همین روایت سبب ایمن ماندن اهالی حله، کوفه و دو مشهد شریف [نجف و کربلا] از قتل بوده است».

ایشان در ادامه، ماجرای پدر و اینکه به بغداد رفت تا با هلاکو خان سخن گوید، واز او برای حله و مشهدین امان گیرد. آن روایت این است: «زوراء [بغداد]، و تو چه می دانی زوراء چیست! زمینی با درخت گز که بناهای محکم در آن می سازند و ساکنان آن بسیار خواهند بود. آنجا متصدیان و خزانه داران خواهند بود. فرزندان عبّاس آن را وطن و محلّ دارایی خود قرار

دهند. مرکز لهو و خوشگذرانی آنان خواهد بود. ستم و هراس بر آنجا حکمفرماست. رهبران فاجر، قاریان فاسق و وزیران خائن به هم خواهند رسید. پسران فارس و روم آنان را خدمت می کنند. آنان به هیچ معروفی - وقتی بشناسند - گردن نمی نهند، واز هیچ منکری - هنگامی که آن را زشت بشمارند - اجتناب نمی کنند، مردان آنان به مردان اکتفا می کنند، و زنان به زنان! آن هنگام اندوه بسیار، گریه ی طولانی و وای و فریاد نصیب اهل زوراء می شود، و این در اثر هجوم سخت ترک خواهد بود. و آنان [در حقیقت] ترک نیستند. گروهی هستند با حلقه های کوچک. صورت های آنان به سپر هایی می ماند که آهنگر بر آن ضربه می زند. جامه شان آهن است و بی مویند. پادشاهی پیشگام آنهاست که از سرزمین حکمرانی شان می آید. صدایی رسا دارد. نیرومند و بلند همت است. از منطقه ای عبور نمی کند، جز آنکه آن را فتح خواهد کرد، و پرچمی در برابر او بالا نمی رود، مگر آنکه آن را واژگون می کند. وای، وای بر آنکه با او عداوت ورزد. او پیوسته در این حالت خواهد بود، تا آنکه پیروز گردد».

کفایة الاثر / ۲۱۳ مشابه آن را نقل می کند: «علقمة بن قیس گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) بر فراز منبر کوفه برای ما خطبه ی لؤلؤه را خواندند، در آخر آن فرمودند: بدانید! من نزدیک است کوچ کنم و به غیبگاه [قبر] روان شوم. پس منتظر فتنه ی اموی و حکومت کسرایی، میراندن آنچه خداوند احیاء کرده و احیاء آنچه او میرانده، باشید. عبادتگاه هایتان را در خانه هایتان قرار دهید، و بر مانند آتش افروخته بر درخت غضا (۷۳۵) دندان گیرید. پس خدا را فراوان یاد کنید که یاد او بالاتر است، اگر می دانستید.

در ادامه فرمودند: شهری که زوراء نام دارد، بین دجله و دجیله و فرات بنا می شود. اگر آن را می دیدید، با گچ و آجر محکم شده، با طلا، نقره، لاجورد خالص، مرمر، درب های عاج و آبنوس، خیمه، گنبد و اسباب مجلل آراسته اند. با ساج، عرعر، صنوبر و چوب افراشته اند. با کاخ ها بالا برده اند. پادشاهان بنی شیبان (۷۳۶) - بیست و چهار پادشاه به تعداد سال های کدید - یکی پس از دیگری بر آن مستولی خواهند شد. در میان آنها سَفّاح، مقلاص، جموع، خدوع، مظفر، مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عشار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار، مسرف، کدید، اکتب، مترف، اکلب، و شیم، ظلام و عیوق هستند. گنبدی نبود و با رشته

ای سرخ [در آن] تعبیه می شود.

به دنبال آن، برپادارنده ی حق در اقالیم پرده از چهره بر می کشد، چونان ماه تابان در میان ستارگان درخشان.

آگاه باشید! خروج او ده نشانه دارد؛ اول طلوع ستاره ای دنباله دار... در آن فتنه و آشوب و شر افروزی خواهد بود و اینها علائم برکت و فزونی است. از هر نشانه ای به نشانه ی دیگر شگفتی است. پس چون نشانه های ده گانه پایان یابد، آن هنگام است که ماه درخشان از ما آشکار می گردد، و کلمه ی اخلاص خداوند بر توحید کامل می شود». (۷۳۷)

ظاهر آن است که راویان اموی، مذمت بنی عباس را که امتداد خطّ خود می دانستند، و نیز سخن از مغول را، از روایات پیامبر و حضرت امیر (علیهما السلام) حذف نموده، و نابودی بغداد بر دست سفیانی را بدان افزوده اند!

مهمترین روایات منابع سنّی پیرامون بصره:

سنن ابو داود ۴/ ۱۱۳ از صالح بن درهم نقل می کند: «ما به حج رفتیم که مردی از ما پرسید: آیا در کنار منطقه ی شما منطقه ای به نام ابله (۷۳۸) وجود دارد؟ گفتیم: آری، گفت: کدامیک از شما قبول می کند در مسجد عشار آن دو یا چهار رکعت نماز برای من بخواند و این مطلب را به ابوهریره برساند؟ من از خلیل خود ابو القاسم (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم: روز قیامت خداوند از مسجد عشار شهیدانی را مبعوث می کند، و کسی جز آنان با شهدای بدر برنخیزند.

ابو داود گوید: این مسجد در کنار نهر است». (۷۳۹)

همان از انس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم): «ای انس! مردم شهرهایی بنا می کنند. یکی از آنها بصره یا بصیره نام دارد. اگر از آن عبور کردی یا وارد شدی از شوره زار، چراگاه، بازار و درگاه حاکمان آن دوری کن، و بر اطراف آن فرود آی، زیرا در آنجا زمین فرو می رود، پرتاب و زمین لرزه خواهد بود، و قومی شب را سپری می کنند ولی صبح هنگام به بوزینه و خوک تبدیل شده اند». (۷۴۰)

ابن منادی در ملاحم ۳۸/ از ابوبکره برادر زیاد بن ابیه از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم):

«مردمانی از امت من در منطقه ای به نام بصره که در کنار آن نهری به نام دجله قرار دارد، فرود می آیند. آنجا از شهرهای مهاجرین خواهد بود. در آخر الزمان بنی قنطورا که گروهی با صورت های پهن وچشمان کوچک هستند، می آیند ودر کنار نهر منزل می کنند. اهالی بصره [برای مقابله با آنان] سه دسته می شوند؛ دسته ای دم های شتران را می گیرند وبه سمت بیابان می روند [و خود را از صحنه دور می کنند] که هلاک می گردند...».

المعجم الاوسط ۷ / ۵۶۱ از انس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند:

«مسلمانان پس از من شهرهایی بنا می کنند که از جمله ی آنها بصیره است. اگر داخل آن شدی از بازار ودرگاه سلطان آن اجتناب کن، زیرا آنجا فرو رفتن زمین، مسخ وپرتاب خواهد بود. نشانه ی فرا رسیدن آن زمان، این است که عدل می میرد، ستم می گسترده، زنا بسیار می گردد وگواهی دروغ گسترش می یابد».

نگارنده: بر این گزارشات نمی توان اعتماد کرد، چرا که اهل بیت (علیهم السلام) گواهی به عدم وثاقت انس داده اند، و نیز ابوبکره برادر زیاد بن ابیه. علاوه بر آنکه بغوی وابن جوزی حدیث اخیر را دروغین می شمارند، گرچه ابن حجر به دفاع از آن پرداخته است. (۷۴۱) لذا شایسته است در آن توقف نمود، چرا که انگیزه ی وضع در آن قوی است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) از قیام صاحب زنج(۷۴۲) در بصره خبر می دهند:

در فصل دجال خطبه ای منسوب به امیر المؤمنین (علیه السلام) را از شرح نهج البلاغه ی ابن میثم بحرانی ۱ / ۲۸۹ که روایتی مرسل بود ودر آن بصره مورد نکوهش قرار گرفته بود، و سخن از حوادثی که در آن رخ می دهد به میان آمده بود آوردیم، در آن آمده است: «گویی شهر شما را می بینم که آب تمام آن را فرا گرفته وهمانند سینه پرنده ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره های مسجد دیده نمی شود.

در اینجا احنف بن قیس برخاست وگفت: ای امیرمؤمنان! این اتفاق چه زمانی رخ می دهد؟ حضرت فرمود: ای ابا بحر! بین تو وآن زمان قرن ها فاصله است و تو هرگز آن هنگام را در نخواهی یافت. اما حاضران به غائبان برسانند که به برادرانشان خبر دهند هنگامی که دیدند کلبه های بصره به خانه تبدیل شد ونیزار هایش به کاخ، پس فرار کنید در حالی که بصیرت وآگاهی

ندارید!

سپس به سمت راست رو کرده، فرمودند: فاصله شما با منطقه ابله چقدر است؟ منذر بن جارود گفت: پدر و مادرم فدای شما، چهار فرسخ. فرمودند: درست گفتی، سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را برانگیخت و با نبوت گرامی داشت، به رسالت اختصاص داد و روحش را به بهشت برد، هم چنان که از من می شنوید، از او شنیدم که فرمود: یا علی! آیا می دانی مسافت بین منطقه ای به نام بصره تا جایی که ابله نامیده می شود، چهار فرسخ است؟ سرزمین ابله محلّ مالیات بگیران خواهد بود و هفتاد هزار نفر از اّتم در آن محل شهید می شوند که مقام شهدای بدر را خواهند داشت.

منذر عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! پدر و مادرم فدای شما، چه کسی آنها را می کشد؟ فرمود: برادران جن. آنان گروهی همچون شیاطین اند، سیاه پوست، بد بو و بسیار شرور هستند و غنیمت شان اندک است [چرا که اهتمام آنان به کشتن است نه کسب غنیمت]. خوشا به حال کسی که آنان را بکشد و یا به دست آنان کشته شود.

در آن زمان، قومی برای جهاد با آنها قیام می کنند که در چشم متکبران آن روزگار خوار و در زمین گمنامند، ولی در آسمان مشهور. آسمان و اهل آن و زمین و اهل آن برایشان می گریند. در این هنگام دیدگان حضرت پر از اشک شد و فرمود: ای بصره! بدا به حال تو، از لشکری که نه گرد و غباری دارد، و نه سر و صدایی.

منذر پرسید: ای امیر مؤمنان! از آنچه فرمودید، چه بر سر اهالی بصره بر اثر غرق شدن خواهد آمد؟ وویح وویل یعنی چه؟ فرمود: اینها دو در هستند، ویح در رحمت وویل در عذاب. ای پسر جارود! فتنه های بزرگی به وقوع خواهد پیوست. یکی از آنها آن است که گروهی خواهند بود که یکدیگر را می کشند. و نیز فتنه ای که در پی آن خانه ها ویران شده، اموال به غارت می رود، مردها کشته می شوند و زنان اسیر شده، ذبح می گردند. وای که تا چه اندازه سرگذشت آن زنان عجیب است». (۷۴۳)

گفتیم که این خطبه مرسل و بدون سند است، از این رو نمی توان اعتماد کرد، به جز این قسمت: «همانند سینه ی پرنده ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره های مسجد دیده

نمی شود» که عبارتی است مشهور ومحدثین ومؤرخین آن را نقل کرده اند، وسخن امام (علیه السلام) درباره ی صاحب زنج مؤید آن است. راویان وتاریخ نگاران گواهی می دهند که امام امیر المؤمنین (علیه السلام) سه قرن پیش از این رخداد به توصیف آن پرداخته اند، از جمله در نهج البلاغه ی صبحی صالح / ۱۴۸ آمده است: «فتنه هایی چونان پاره های شب تاریک، نه کسی می تواند در مقابل آن بایستد، ونه بیرق آنان شکست می خورد. به طور کامل به سراغ شما می آید. رهبر آن، آن را هل می دهد وسواره ی آن، آن را به زحمت می اندازد. اهالی آن گروهی هستند که شرشان سخت وغنیمتشان اندک است [چون در صدد کشتن هستند ونه غنیمت بردن]. در راه خدا گروهی به نبرد با آنان می پردازند که نزد متکبران ذلیل، در زمین گمنام ودر آسمان معروفند.

پس ای بصره! در آن زمان وای بر تو از لشکری از انتقام خدا که نه غباری دارند ونه صدایی. اهالی تو به مرگ سرخ وگرسنگی کبود مبتلا خواهند شد». (۷۴۴)

شریف رضی (رحمه الله) می نویسد: امام (علیه السلام) به صاحب زنج نظر دارند. امام (علیه السلام) در ادامه فرمودند: «بدا به حال راه های آباد وخانه های آراسته ی شما که بالکن هایی مانند بال های کرکس، وناودان هایی چون خرطوم فیل دارند. [بدا بر آنها] از کسانی که کسی بر کشته شان نمی گیرد، وکسی در جستجوی آن کس که غائب است بر نمی آید».

این اوصاف بر رهبر قرمطی نهضت زنج انطباق دارد، نهضتی که واکنشی بود در قبال ظلم وستمی که بر بردگان می شد. عموم لشکر وی از زنجیان بودند واسبی هم نداشتند. صاحب زنج خود را علوی معرفی می کرد، لیکن نسب شناسان ادّعی او را مردود دانستند.

روایات غرق شدن بصره:

امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه ی سیزدهم می فرمایند: «شما لشکریان آن زن وپیروان آن حیوان [شتر] بودید. بانگ زد واجابت کردید، وبی شد وگریختید. اخلاقتان پست، پیمانتان گسسته، دینتان نفاق وآبتان شور است. کسی که در میان شما باشد، به خاطر گناه اوست، وآن کس که بیرون رود، رحمت پروردگارش او را دریافته است.

گویا مسجدتان را می بینم که به مانند جلوی کشتی است، و خداوند از پایین و بالا بر آن عذاب فرستاده، و هر که در آن است غرق شده است».

این وقایع بر غرق بصره در گذشته منطبق می باشد، شرح نهج البلاغة ۱/ ۲۵۳ می نگارد: «خبر دادن امیر المؤمنین (علیه السلام) از غرق شدن بصره به جز مسجد جامع آن: من کسی را دیدم که می گفت: کتب پیش بینی بر آن دلالت می کند که بصره با آبی سیاه که از زمین آن می جوشد نابود می گردد، تمامی آن غرق می شود و تنها مسجد آن باقی می ماند. صحیح آن است که این جریان رخ داده است، زیرا بصره دو بار غرق شده، یک بار در دوران القادر بالله، و بار دوم در ایام القائم بامر الله که تمامی آن غرق شد، و تنها قسمتی از مسجد جامع به مانند سینه ی پرنده بیرون ماند، همان گونه که امیر المؤمنین (علیه السلام) خبر دادند. آب از دریای فارس از جانب جزیره ی فرس و کوه سنام بدان سو آمد، خانه های آن را ویران ساخت، و هرچه در آن بود غرق نمود، و بسیاری از اهالی آن از بین رفتند. یکی از این دو غرقه، نزد اهل بصره معروف است و نسل به نسل آن را نقل می کنند».

روایات خرابی بصره:

روایات مربوط به خرابی بصره سه گروه است؛ خرابی به جهت غرق شدن، قیام صاحب زنج و فرو رفتن در زمین. دو مورد نخست در زمان عباسیان واقع شد. اما ویرانی که آن را از علائم ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برشمرده اند، عمده روایات آن دو مورد است؛ ارشاد ۳۶۱/ از امام صادق (علیه السلام) نقل می نماید: «مردم پیش از قیام قائم (علیه السلام) - به وسیله ی آتشی که در آسمان آشکار می گردد و نیز سرخی که آسمان را می پوشاند، فرو رفتن زمین در بغداد، فرو رفتن زمین در بصره، خون هایی که در آن ریخته می شود، خانه هایش ویران می شود، هلاکتی به سراغ اهالی آن می آید، وهراسی اهل عراق را فرا خواهد گرفت که با وجود آن آرام وقراری نخواهند داشت - از گناهانشان بازداشته می شوند».(۷۴۵)

اثبات الهداة ۳/ ۷۴۲ این حدیث را با اندکی تفاوت روایت می کند، در نقل ایشان سخن از آن است که مناره ی بصره به زمین فرو می رود، که دلالت می کند این امر در قسمتی محدود

از آن واقع می‌گردد و غیر از واژگونی است.

روایت دوم: بصره از زمین هایی است که در قرآن به واژگونی از آن یاد شده است، یعنی زمین هایی که با اهل خود گرفتار عذاب الهی شده اند و در زمین فرو رفته اند، بصره سه بار واژگون شده و بار چهارم هنوز مانده است، بحار الانوار ۶۰/ ۲۲۴ و دیگر مصادر از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کنند: «ای منذر! برای بصره سه نام دیگر در زُبرِ اوّل آمده است که کسی جز عالمان از آن آگاه نیست؛ خریبه، تدمر و مؤتفکه...»

ای اهل بصره! خداوند برای هیچ یک از سرزمین های مسلمین شرف و کرامتی قرار نداد، مگر آنکه برتر از آن را در شما قرار داده است، و از فضل و به منت خود بر شما چیزی را افزوده که آنان ندارند.

قبله ی شما دقیقترین قبله است. قبله تان به سمت مقام است آنجا که امام در مکه می ایستد، قاری شما بهترین قاری در بین مردم است، زاهدتان زاهدترین و عابدتان عابدترین آنان است، تاجر شما تاجرترین و راستگوترین مردم در تجارت، صدقه دهنده ی شما کریمترین صدقه پرداز است، دارای شما بیشترین بخشش و تواضع را دارد، شریفتان گرامی ترین اخلاق را داراست، و شما بیشترین هم جواری را دارید، و از همه کمتر خود را در امور نامربوط به زحمت می اندازید، و آزمندترین مردم بر نماز جماعت هستید، میوه ها و اموالتان بیشترین است، کودکان شما زرنگترین فرزندان هستند، و زنان شما منیع ترین و فرمانبردارترین زنانند.

آب صبح و شام برای صلاح معاش در اختیار شماست، و دریا برای فزونی اموالتان، پس اگر صبر پیشه کنید و استقامت ورزید درخت طوبی استراحتگاه نیمروز و سایه بان شماست، جز آنکه حکم خداوند جاری و قضای او نافذ است و چیزی حکم او را تغییر نمی دهد و اوست سریع الحساب، می فرماید: وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا، (۷۴۶) و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز، به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم. این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است.

تا آنجا که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روزی به من - در حالی که کس

دیگری همراهشان نبود - فرمودند: جبرئیل روح الامین مرا بر شانه ی راست خود برداشت و زمین و هرکه بر آن است را به من نمایاند، وکلیدهای آن را به من عطا کرد. او آنچه در آن بود و آنچه پیشتر بر آن بوده و نیز آنچه تا روز قیامت خواهد بود را به من آموخت، واین برای من سنگین نیامد، هم چنان که برای پدرم آدم گران نیامد، تمامی نام ها را بدو آموخت، ولی فرشتگان مقرب از آن آگاهی نداشتند.

بر کنار دریا شهری را مشاهده کردم که بصره نام دارد. آن زمین، دورترین زمین از آسمان و نزدیکترین زمین به آب بود. آنجا سریعترین زمین در ویرانی است. خشنترین خاک و سختترین عذاب را دارد. در قرون گذشته چند بار به زمین فرو رفته است. ای اهالی بصره! زمانی بر آن خواهد آمد که شما و مناطق اطرافتان، در اثر آب، به بلایی سخت مبتلا شوید، و من محل انفجار آب در شهرتان را می دانم. پیش از آن نیز حوادثی عظیم شما را فرا خواهد گرفت، حوادثی که از شما مخفی است ولی ما از آن آگاهیم. پس هر کس آن هنگام که آنجا در آستانه ی غرق است از آن خارج شود، رحمت خداست که بر او سبقت بسته، وآنکه در آن باقی ماند ولی نه بابت مرزبانی، به خاطر گناه اوست، و خداوند هیچگاه به بندگان ظلم نمی کند».

کافی ۸ / ۱۷۹ روایت می کند: «ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسید: وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى، (۷۴۷) و شهرها را فرو افکند، ایشان فرمودند: آنان اهل بصره اند، و بصره شهر وازگون شده است.

در مورد این آیه نیز سؤال کردم: وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ، (۷۴۸) و شهرهای زیر و رو شده، پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، فرمودند: آنان قوم لوط هستند، که زیر و رو شدند».

در منابع ستیان نیز روایات زیر و رو شدن بصره آمده است، ابن عساکر در الاربعین البلدانیه ۱ / ۴۳۶ و حموی در معجم البلدان ۱ / ۴۳۶ نقل می کنند: «چون امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از جنگ جمل وارد بصره شد، بر فراز منبر رفت، حمد و ثنای خدا را به جا آورد و فرمود: ای اهل بصره! ای باقی ماندگان ثمود! ای پیروان حیوان! ای لشکریان آن زن! بانگ زد

واجابت کردید، وپی شد وشکست خوردید.

من آنچه را که می گویم بابت رغبت یا هراس از شما نیست، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمودند: زمینی که آن را بصره گویند فتح می شود، دقیقترین قبله را در زمین خدا دارد، قاری آن بهترین قاری، عابد آن عابدترین مردم، عالم آن داناترین آنان و صدقه پرداز آن برترین مردم در پرداخت صدقه هستند.

از بصره تا منطقه ای که ابله گویند، چهار فرسخ فاصله است. در کنار مسجد جامع وموضع اخذ مالیات آن هشتاد هزار تن شهید می شوند. شهید آن روز مانند شهید بدر در کنار من است.

و این خبر بیشتر با مدح می خواند.

در روایتی دیگر آمده است: بر فراز منبر رفت وفرمود: ای اهلای بصره! وای بقایای ثمود! ای پیروان حیوان! وای لشکریان آن زن! بانگ زد وتبعیت کردید، وپی شد وشکست خوردید. دینتان نفاق، خردهایتان خُرد واندک وآبتان شور است. ای اهل بصره وبصیره وسبخه وخریبه! زمینتان دورترین زمین خدا از آسمان، نزدیکترین آنها به آب، وشتابانترین در ویرانی وغرق است.

بدانید! از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمودند: آیا ندانستی جبرئیل تمام زمین را بر شانه ی راست خود برداشت ونزد من آورد؟ بدان! من بصره را دورترین سرزمین های خدا از آسمان، نزدیکترین آنها به آب، دارای بدترین خاک وشتابانترین آنها در ویرانی یافتم. روزی بر آن فرا می رسد که تنها کنگره های مسجد جامع آن دیده شود بسان جلوی کشتی در لجه ی آب.

آنگاه فرمود: ای بصره! بدا بر تو از لشکری که هیچ گرد وغباری ندارد. گفته شد: یا امیر

المؤمنین! ویح وویل چیستند؟ فرمودند: دو در هستند، ویح در رحمت وویل در عذاب.

در روایتی دیگر: حضرت علی (علیه السلام) هنگامی که از جنگ جمل فارغ شد وارد بصره شد، به مسجد جامع آمد، مردمان گرد آمدند، ایشان بر منبر رفت، ستایش وثنای خدا را به جای آورد، درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاد وفرمود: اما بعد، خداوند دارای

رحمتی گسترده است، پس ای اهالی بصره! ای اهل سبّخه! ای اهل شهر زیر ورو شده که سه بار زیر ورو شده و مرتبه ی چهارم بر خداست، شما چه می پندارید؟

ای لشکریان آن زن!... به خانه هایتان روید، و خدا و حاکمتان را فرمان برید.

حضرت بیرون آمد تا به مرید [آغل چارپایان] رسید، ورو کرد و فرمود: حمد شایسته ی خدایی است که مرا از بدترین خاک و سریعترین آنها در ویرانی خارج نمود».

نووی در شرح صحیح مسلم ۱/ ۱۵۳ می نویسد: «صاحب مطالع گوید: بصره را تدمر گویند، و نیز زیر ورو شده، چرا که در ابتدای روزگار با اهالی خود زیر ورو شده است».

الفائق ۳/ ۲۶۰ از انس نقل می کند: «بصره یکی از شهرهای زیرو رو شده است، پس در اطراف آن فرود آی، و از درون آن اجتناب کن».

الاربعة البلدان ۵/ ۲۱۹ می نویسد: «در گفتار امیر المؤمنین (علیه السلام) در نکوهش اهل بصره...» (۷۴۹).

تفسیر قمی ۲/ ۳۳۹ می نگارد: «شهر زیر ورو شده بصره است. شاهد آن سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) است: ای اهل بصره! ای اهالی شهر زیر ورو شده! ای لشکریان آن زن و پیروان حیوان! فریاد زد و اجابت کردید، و بی شد و گریختید. آبتان شور و خرد هایتان خُرد و اندک است، و منتهای نفاق در میان شماست، و بر زبان هفتاد پیامبر نفرین شده اید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من فرمودند که جبرئیل ایشان را خبر داده که زمین برایش درنور دیده شد و بصره را در حالی مشاهده نمود که نزدیکترین زمین ها به آب است، و دورترین از آسمان، نه قسمت از ده قسمت شر در آنجاست، و نیز درد سخت. کسی که در آن اقامت کند گناهکار است، و آنکه از آن بیرون رود رحمت است که شاملش شده. آنجا دو بار با اهل خود زیر ورو شده و بر خداست که سومین بار را نیز به انجام رساند، و انجام سومین بار در رجعت خواهد بود».

درنگ و تأمل در این روایات موجب می شود انسان اطمینان یابد که چنین مضمونی از حضرت امیر (علیه السلام) صادر شده، و در گذشته دو بار و یا بیشتر زیر ورو شده است و دیگر بار نیز چنین خواهد شد. لکن در هیچ یک از این احادیث نیامده که این امر از نشانه های ظهور امام

مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، زمان آن را نیز تعیین نکرده است، مگر روایت تفسیر قمی که هم اکنون گذشت و آن را در رجعت می داند، و رجعت هم ممکن است با فاصله ی زیادی از ظهور رخ دهد.

مؤید این مطلب هم آن است که در برخی روایات گذشت که این، همان فرو رفتن در زمین است که خدا در این آیه ذکر فرموده: **وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا**، (۷۵۰) و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز، به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم. این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است. و آنچه در این آیه آمده امری عام است و اختصاصی به بصره ندارد، و ممکن است در رجعت و پیش از قیامت باشد.

شیصبانی، طاغوت عراق پیش از سفیانی:

غیبت نعمانی / ۳۰۲ از جابر جعفی روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی سفیانی پرسیدم، فرمودند: شما سفیانی را درک نخواهید کرد تا آنکه پیش از او شیصبانی خروج کند. او از عراق خروج می کند. همانسانی که آب می جوشد او نیز می جوشد [وبه طور ناگهانی قدرت را به دست می گیرد] و بزرگان شما را - که بر او وارد می شوند - می کشد. پس از آن منتظر سفیانی و خروج قائم (علیه السلام) باشید». این اوصاف ظاهراً بر صدام منطبق است. حال اگر در این عصر یا نزدیک به آن، و پس از او سفیانی در شام ظاهر شود، این نتیجه به دست می آید که صدام همان شیصبانی عراق بوده است.

حسنی موعود:

سخن از حسنی در احادیثی چند آمده است. برخی حسنی نفس زکیّه را نام می برد، و گذشت که نفس زکیّه عنوانی است برای سه نفر؛ یکی در پشت کوفه [نجف]، یکی مدینه و دیگری در مکه.

بعضی روایات سخن از حسنی ای می راند که کشته می شود، و ممکن است همان حسنی باشد که در پشت کوفه به قتل می رسد، و در برخی حسنی مکه و مدینه ذکر می شود.

در روایات منابع اهل سنت حسنی نام خراسانی است، واوست که وارد عراق می شود، با حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیعت کرده و پرچم ایران را تسلیم ایشان می کند.

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد ۲ / ۳۶۸ می نویسد: «از جمله علائم، خروج سفیانی و قتل حسنی است».

این سخن دلالت بر قتل بزرگی حسنی دارد، ولی منطقه ی او را تعیین نمی کند، و ممکن است عراقی باشد.

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۰ از امام باقر (علیه السلام) حدیث مفصّلی را نقل می کند، و در آن سخن از خروج حسنی از حجاز همزمان با حرکت امام مهدی (علیه السلام) به عراق است، و اینکه او ادّعای مهدویت می کند، ولی بعد به مهدویت امام (علیه السلام) اقرار می کند و با ایشان هم مسیر می گردد، در پاره ای آمده است: «مهدی وارد عراق می شود... سخنرانی می کند، ولی به جهت گریه مردم نمی فهمند ایشان چه می فرماید، و این همان فرموده ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است: گویا حسنی و حسینی را می بینم که لشکرها را رهبری می کنند. پس حسنی آن را تسلیم حسینی [امام مهدی (علیه السلام)] می کند و با او بیعت می کنند. چون دومین جمعه فرا رسد مردم گویند: ای پسر رسول خدا! نماز پشت سر شما به نماز پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می ماند، و مسجد گنجایش همه ی ما را ندارد...».

ابن طاووس (رحمه الله) در ملاحم / ۱۴۵ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «... حسنی با دوازده هزار نفر خود را به ایشان می رساند. ایشان می گوید: من نسبت به این امر از تو شایسته ترم. حسنی گوید: علامت و نشانه ای بیاور. مهدی به پرنده اشاره می کند و برکتفش می افتد، شاخه ای را که در دست دارد می کارد و سبز می شود. آنگاه حسنی لشکر را تسلیم او می کند و خود پیش قراول لشکر ایشان خواهد بود. فریادی در دمشق بلند می شود که: اعراب حجاز برای [نبرد] شما گرد آمده اند».

مشابه آن روایتی مرسل در عقد الدرر / ۹۰ است: «لشکرها به آرامی می آیند تا به وادی القری

برسند. آنجا پسر عمویش حسنی در میان دوازده هزار اسب سوار خود را بدو می‌رساند و می‌گوید: پسر عم! من از شما به این لشکر سزاوارترم، من پسر حسن هستم، من مهدی هستم. حضرت مهدی (علیه السلام) می‌فرماید: بلکه من مهدی هستم. حسنی گوید: آیا نشانه‌ای بر این داری تا با تو بیعت کنیم؟ او به پرنده‌ای اشاره می‌کند و بر دستش می‌افتد، شاخه‌ای را در قسمتی از زمین می‌کارد که سبز می‌شود و برگ می‌دهد. حسنی در این هنگام می‌گوید: پسر عم! این [لشکر] برای شماست و لشکرش را تسلیم ایشان می‌کند و خود بر مقدمه‌ی آن خواهد بود. او همانام ایشان است».

الزام الناصب ۲ / ۱۷۸ در خطبة البیان نظیر آن را می‌آورد: «آنگاه با لشکریان می‌رود تا به عراق می‌رسد. مردم هم پشت سر وجلوی او هستند. پیش قراول لشکر او مردی عقیل نام است، و بر دنباله‌ی آن مردی است به نام حارث. مردی از فرزندان حسن با دوازده هزار اسب سوار خود را به ایشان می‌رساند و می‌گوید: ای عمو زاده! من از شما به این امر سزاوارترم، زیرا از فرزندان حسن هستم که از حسین بزرگتر است. مهدی می‌فرماید: من مهدی ام. او گوید: آیا نشانه، معجزه یا علامتی داری؟ مهدی به پرنده‌ای در هوا می‌نگرد و بدان اشاره می‌کند، آن پرنده بر کف او می‌افتد و به قدرت خداوند تعالی به سخن آمده به امامت ایشان شهادت می‌دهد. ایشان سپس شاخه‌ای خشک را در قسمتی از زمین که هیچ آبی در آن نیست می‌کارند که سبز می‌شود و برگ در می‌آورد. پاره سنگی از زمین بر می‌گیرد و با دست می‌مالد و آن را بسان شمع خمیر می‌کند. در این هنگام حسنی می‌گوید: این امر از آن شماست، و خود تسلیم می‌شود و لشکریانش را نیز تسلیم می‌کند».

این تمام مطالبی بود که درباره‌ی حسنی وارد شده است. برخی، مطالب پیرامون او را شاخ و برگ داده‌اند، فراتر آنکه بعضی در عراق مدّعی شده است که خود حسنی و وزیر امام (علیه السلام) است! و اگر او حسنی باشد، شخصی مخالف امام (علیه السلام) خواهد بود!

خروج عوف سلمی پیش از سفیانی:

روایتی مرسل درباره‌ی وی رسیده است، شیخ طوسی (رحمه الله) در غیبت ۲۷۰ / از حذلم بن بشیر روایت می‌کند: «به امام علی بن الحسین (علیهما السلام) گفتم: برای من در مورد خروج

حضرت مهدی (علیه السلام) و نشانه ها و علامات آن بفرمایید، ایشان فرمودند: پیش از آنکه ایشان خارج شود، مردی که او را عوف سلمی گویند در جزیره خارج خواهد شد. مأوای او تکریت است و در مسجد دمشق به قتل خواهد رسید. سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند. در ادامه سفیانی ملعون که از نسل عتبة بن ابی سفیان است از وادی یابس خارج می شود. با ظهور او مهدی مخفی می گردد، بعد از آن خارج می شود».

نگارنده: عوف سلمی ممکن است بر حکومت سوریه خروج کند. و این روایت اگر صحیح باشد، خروج او، مدتی نه چندان زیاد پیش از سفیانی خواهد بود.

جزیره که مرکز حرکت اوست، نام منطقه ای در مرزهای عراق با سوریه است. وقتی در کتب تاریخ و حدیث جزیره بدون اضافه می آید، این منطقه از آن فهمیده می شود که نام های دیگر آن جزیره ی ربیع و دیار بکر است، و در صورتی به معنای جزیره العرب خواهد بود که با اضافه بیاید.

ظاهر این عبارت که مأوای او تکریت است، آن است که وی بدان می گریزد. مؤید این مطلب آنکه تکریت به مرکز حرکت وی یعنی جزیره نزدیک است.

در بحار الانوار و غیبت شیخ طوسی لفظ تکریت آمده است، لذا آنچه در برخی نسخ کُریت و یا کویت آمده تصحیف تکریت می باشد.

این حدیث صریح در آن است که عوف پس از راه اندازی حرکت خویش، در مسجد دمشق به قتل می رسد، لذا خروج او از رخدادهای بلاد شام است که ارتباطی با عراق نیز دارد.

بحران گرسنگی، هراس و مرگ در نزدیکی های ظهور:

مسند احمد ۲ / ۲۶۲ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «عراق قفیز و درهم خود را منع می کند. شام مد و دینار خود را، و مصر اردب و دینار خود را منع می کنند، و شما از همان جا که آمده اید باز خواهید گشت، این جمله ی اخیر را سه مرتبه فرمود! گوشت و خون ابوهریره بدان گواهی می دهد» (۷۵۱)

الجمع بین الصحیحین ۲ / ۳۸۶ از ابو نضره: «نزد جابر بن عبد الله بودیم که گفت: نزدیک است قفیز و درهمی برای عراق جمع نشود، گفتیم: از کجا؟ گفت: عجم از آن منع کنند، سپس

ادامه داد: نزدیک است دینار ومدّی برای شام جمع نشود، باز پرسیدیم: از کجا؟ واو گفت: از روم».

آنچه در این گزارش دوم آمده نادرست است.

یعنی اعراب با بحرانی اقتصادی روبرو می شوند ووصول مواد غذایی از عراق وشام ومصر به حجاز ممنوع می شود، ومسلمین به فقر پیش از اسلام باز می گردند.

اگر این گزارش صحیح باشد، سخن از منابع تأمین حجاز در آن دوران می راند.

شاید جهت اینکه این مطلب را به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارتباط داده اند،

آن باشد که در روایت مسلم واحمد، جابر پس از این سخن، سخن از آن حضرت به میان

آورده است، مسند احمد ۳/ ۳۱۶ ومسلم ۸/ ۱۵۸ پس از آنکه همان روایتی که از الجمع

بین الصحیحین گذشت را نقل می کنند می نویسند: «آنگاه جابر مدّتی سکوت کرد، سپس

گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: در آخر امت من، خلیفه ای خواهد

بود که اموال را با مشّت می دهد ونمی شمارد.

جریری گوید: به ابو نضره وابو العلاء گفتم: آیا او را عمر بن عبد العزیز می دانید، گفتند: نه».

لکن دلیلی نداریم که این بحران با امام مهدی (علیه السلام) ارتباطی داشته باشد، به خصوص

آنکه راوی گوید: آنگاه جابر مدّتی سکوت کرد، ولذا عبارت بعدی وی مطلبی جدید است.

این بحران در منابع ما به شکلی دیگر آمده است، تفسیر عیاشی ۱/ ۶۸ از ابو حمزه ی ثمالی

نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ

الْخَوْفِ وَالْجُوعِ، (۷۵۲) و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس وگرسنگی می آزمایشیم،

فرمودند: آن [گرسنگی]، گرسنگی خاص وگرسنگی فراگیر است. در شام فراگیر است، اما

خاص در عراق است که همه را شامل نمی شود، تنها دشمنان آل محمد (صلی الله علیه وآله

وسلم) را در بر می گیرد که خداوند آنان را با گرسنگی به هلاکت می رساند.

اما ترس، در شام عام وفراگیر است وهنگامیخواهد بود که قائم (علیه السلام) قیام کند. واما

گرسنگی قبل از قیام قائم (علیه السلام) است، واین فرموده ی خداست: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ

الْخَوْفِ وَالْجُوعِ».

غیبت نعمانی / ۲۵۱ با اندکی تفاوت نسبت به روایت مرحوم عیاشی، از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل می کند، در قسمتی از آن آمده است: «واما هراس، بعد از قیام قائم (علیه السلام) است».

ارشاد / ۳۶۱ از امام صادق (علیه السلام) نقل می نماید: «مردم پیش از قیام قائم (علیه السلام) - به وسیله ی آتشی که در آسمان آشکار می گردد ونیز سرخیی که آسمان را می پوشاند، فرو رفتن زمین در بغداد، فرو رفتن زمین در بصره، خون هایی که در آن ریخته می شود، خانه هایش ویران می شود، هلاکتی به سراغ اهالی آن می آید، وهراسی اهل عراق را فرا خواهد گرفت که با وجود آن آرام وقراری نخواهند داشت - از گناهانشان بازداشته می شوند». معنای اینکه بحران گرسنگی در عراق، تنها دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را فرا می گیرد، آن است که این بحران در برخی مناطق عراق ظاهر می شود.

کمال الدین ۲ / ۶۴۹ از محمد بن مسلم روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: پیش از قائم نشانه هایی از سوی خدای (عز وجل) برای مؤمنان خواهد بود، عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، آن چیست؟ فرمودند: سخن خدای (عز وجل): وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ، وَقَطْعاً شَمَا رَا مِی آزماييم؛ مقصود، مؤمنين پیش از خروج قائم (علیه السلام) است. بِشَىءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، به چیزی از [قبیل] ترس وگرسنگی، وکاهشی در اموال وجان ها ومحصولات، ومژده ده صابران را. امام (علیه السلام) فرمودند: آنان را با هراسی از شاهان بنی فلان در آخر حکومتشان می آزمایند، ونیز گرسنگی؛ با بالا رفتن قیمت ها، کاهش در اموال؛ با کساد تجارت ها وکمی سود، کم شدن جان ها؛ با مرگی سریع، کاستی محصولات؛ با کمی منفعت در کشت، وصابران را به تعجیل خروج قائم (علیه السلام) مژده بده.

آنگاه فرمودند: ای محمد! تأویل آن اینجا [ودر نزد ما] است، خداوند تعالی می فرماید: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، با آنکه تأویلش را جز خدا وراسخان در علم کسی نمی داند». (۷۵۳)

غیبت نعمانی / ۲۵۰ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «ناگزیر پیش از

قیام قائم سالی خواهد بود که مردم در آن گرسنه اند، هراسی شدید از قتل به آنان دست می دهد، و نیز کاستی اموال، جان ها و محصولاتشان، این مطلب در کتاب خدا آشکار است، سپس این آیه را تلاوت کردند: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ».

پیش از این نیز در نشانه هایی که شیخ مفید (رحمه الله) ذکر کردند گذشت: «هراسی که اهل عراق و بغداد را فرا می گیرد، مرگ سریع شتابان در آن، کاستی اموال، جان ها و محصولات». نگارنده: امواج گرسنگی و هراس بر اهالی عراق و دیگر مناطق گذشته است، هراسی عظیم و مرگی سریع و سخت نیز آن را درنور دیده که آثار آن تا به امروز قابل مشاهده است. اما آنچه در این روایات سخن از آن به میان رفته، ترس و گرسنگی است که در نزدیکی های ظهور، یا پیش از آن به مدت یک سال و مانند آن رخ می دهد.

ورود نیروهای روم غربی به عراق:

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۸ از عمار بن یاسر روایت می کند: «دولت اهل بیت پیامبران در آخر الزمان خواهد بود و نشانه هایی دارد. پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند. آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند و لشکرها آماده کنند، خلیفه تان که ثروت ها جمع آوری می کند بمیرد، پس از او مردی درستکار به خلافت رسد ولی چند سال بعد از بیعتش خلع شود، و حکومتشان از همان جا که آمده نابود گردد، ترک و روم دچار اختلاف شوند، جنگ در زمین بسیار شود، منادی از دیوار دمشق ندا کند: وای بر زمینیان از شری که نزدیک شده است، قسمت غربی مسجد آن به زمین فرو رود و دیوار آن فرو ریزد، سه نفر در شام برای دستیابی به حکومت خروج کنند؛ مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو سفیان که در میان قبیله ی کلب خروج و مردم را در دمشق محاصره می کند، اهل مغرب به سوی مصر خروج می کنند، به مصر که وارد شوند نشانه ی سفیانی خواهد بود، قبل از آن هم شخصی خروج و به آل محمد (علیهم السلام) دعوت می کند.

ترکان در حیره و رومیان در فلسطین فرود می آیند، عبد الله بر عبد الله سبقت می گیرد تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا بر کنار رودخانه روبرو می شوند و جنگی عظیم رخ خواهد داد. رئیس

مغربیان می آید و مردان را کشته زنان را به اسارت می گیرد، سپس به یمن باز می گردد تا آنکه سفیانی در جزیره فرود آید و بر یمانی سبقت گیرد. سفیانی هر آنچه را که آنان جمع کرده بودند تحت اختیار در می آورد.

او در ادامه به عراق می آید و یاران آل محمد (علیهم السلام) را به قتل می رساند و مردی از همنامان آنان را می کشد.

آنگاه مهدی خروج می کند و پرچمدار وی شعیب بن صالح خواهد بود.

هنگامی که دیدید اهل شام برگرد پسر ابو سفیان اجتماع کردند، به مکه بروید که در آن زمان نفس زکیه و برادرش را ظالمانه در آنجا خواهند کشت. آنگاه منادی از آسمان ندا می کند: ای مردم! امیر شما فلانی است، و او همان مهدی است که زمین را از داد و عدل پر می نماید، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است».

نگارنده: روایت عمار (رحمه الله) به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) منتهی نمی شود، علاوه بر آنکه سند تا به عمار هم مورد اشکال است. لکن مضامینی که در آن آمده در روایاتی دیگر نیز آمده است. این سخن می رساند که روم و ترک در سال ظهور لشکرکشی می کنند.

مقصود از اختلاف ترک و روم آن است که آنان پس از آنکه هم پیمان بودند، بر سر قدرت و سلطه دچار اختلاف می شوند. کثرت جنگ ها هم که در عصر ما و هم پیش از آن مشهود بوده و هست، و کمتر قاره ای است که جنگی در آن نیست، و علت آن هم دست اندازی غرب و تحریک و جنگ افروزی یهودیان است. رئیس مغربیان و یمانی نیز شاید فرماندهان گروه های مسلحی باشند که در نبرد قرقیسیا شرکت دارند.

ارشاد ۳۶۸/ ۲ یکی از نشانه های ظهور را آن شمرده که لشکر غرب به نزدیکی حیره بیایند، یعنی نزدیکی کوفه و نجف. این عبارت می تواند اشاره به نیروهای غربی پیش از سفیانی باشد. اما پرچم های مشرق همان بیرق های خراسانی هستند که در سال ظهور و بعد از ظهور، به همراه قوای یمانی برای نصرت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می آیند. شکستن سد فرات و جاری شدن آب در کوفه هم گذشت که در سال ظهور می باشد.

فرو ریختن دیوار مسجد کوفه:

شیخ مفید چنانکه گذشت آن را از نشانه های ظهور عنوان می کند.

غیبت نعمانی / ۲۷۶ از خالد قلانسی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که دیوار مسجد کوفه از قسمتی که به طرف خانه ی ابن مسعود [وبر عکس قبله] است فرو ریخت، حکومت بنی فلان زائل می شود. بدان! آنکه آن را منهدم می کند، آن را نخواهد ساخت». (۷۵۴)

ارشاد / ۳۶۰ همین را روایت می کند و در آن، این عبارت نیز آمده است: «هنگام زوال آن حکومت، قائم (علیه السلام) خروج می کند».

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۳ از اصبع بن نباته روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) به مسجد کوفه رسیدند، و بنای آن با سفال، گچ و گل بود. ایشان فرمودند: وای بر آنکه تو را منهدم کند، وای بر کسی که به ویران ساختن تو کمک کند، وای بر آنکه تو را با پخته بنا کند که قبله ی نوح را تغییر می دهد، خوشا به حال آنکه انهدام تو را در کنار قائم اهل بیت من شاهد باشد، آنان خوبان امت در کنار ابرار عترت هستند».

نگارنده: این نشانه واضح، و روایت صریح در آن است که به ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتصال دارد.

نیروهای سفیانی ویا سوریه در عراق:

یکی از اموری که در روایات ظهور به وضوح به چشم می خورد، خلأ امنیتی و درگیری های داخلی در عراق و حجاز است، و می فهماند که سستی نظام حکومتی در این دو منطقه شرطی از شرائط ظهور می باشد.

در روایات آمده که عراق، پیش از ورود امام (علیه السلام) به سه گروه تقسیم می شود، در روایت ارشاد / ۳۶۲ از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «مهدی وارد کوفه می شود. آنجا سه پرچم خواهند بود که با یکدیگر اختلاف دارند. کوفه برای ایشان آرام می گردد. ایشان می آید و بر فراز منبر قرار می گیرد، از شدت گریه مردم نمی فهمند چه می فرماید...».

مقصود از کوفه در این حدیث و امثال آن عراق است.

سفیانی حاکم سوریه است. از او درخواست می کنند قوای خود را به عراق و حجاز بفرستد و در

طرف مقابل امام (علیه السلام) باشد.

با این حساب، لشکر سفیانی در احادیث دوران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، لشکر سوری است که برای حفظ امنیت رهسپار عراق و حجاز می شود.

روایات سخن از کسی که از آنان دعوت می کند بدانجا روند به میان نمی آورد، و ممکن است دولت های بزرگ باشند!

احادیث حول این دو لشکر در منابع شیعه و سنی بسیار است، که به تفصیل به بررسی فعالیت های آنان و حوادث مربوط می پردازد.

در بررسی نبرد شام و فتح قدس، سخن از قیام سفیانی در شام و نقش وی در عراق و حجاز، و در ادامه جنگ با امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد آمد.

زمان ورود لشکریان وی به عراق در احادیث آمده، و آن بلافاصله بعد از آن است که وی بر سوریه سلطه یابد، سلطه ای که در ماه رجب آغاز می شود.

بنابر احادیث، لشکر سفیانی در عراق، تنها در صدد از بین بردن شیعیان حضرت مهدی (علیه السلام) است.

از جمله روایات مربوط به سفیانی در عراق: غیبت نعمانی / ۳۰۶ از یونس بن ابی یعفور روایت می کند: «از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: هنگامی که سفیانی خروج کند، لشکری به سمت ما و لشکری به سمت شما می فرستد. چون چنین شد، بر هر [مركب] سرکش ورامی به سوی ما بیایید».

البته این بدان معنا نیست که وی بر عراق حکومت خواهد نمود.

الفتن ۲ / ۷۰۰ از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند: «سفیانی بر لشکری که عازم عراق می کند، مردی از بنی حارثه را به عنوان فرمانده قرار می دهد. او دو دسته موی بلند بر سر دارد. نام او نمر - یا قمر - بن عباد است و مردی است درشت هیکل. بر مقدمه ی لشکر او مرد کوتاه قامتی از قوم اوست. موهای جلو سرش ریخته و دو شانه اش عریض است. هر که از اهل مشرق در شام است با او می جنگد و این در منطقه ای به نام ثنیه خواهد بود.

وی در ادامه به توصیف جنگ بین سفیانی و اهل مشرق یعنی خراسانیان و اهل حمص - که

شاید گروه ابقع باشند - می پردازد».

نگارنده: افسانه سرایی و تعصب ورزی برای شام، در این گزارشات ابن حماد به وضوح دیده می شود، علاوه بر آنکه اسنادی ضعیف دارد.

از دیگر گزارشات ضعیف ابن حماد ۱/ ۳۰۴ که به امام باقر (علیه السلام) نسبت می دهد! یکی آن است که سخن از پیروزی سفیانی بر ابقع، منصور، کندی، ترک و روم می گوید و اینکه در پی آن رهسپار عراق می شود.

این گزارش سخن از اشغال عراق توسط بنی امیه می راند، همان آرزوی دیرینه ی آنان! همان ۱/ ۲۹۱ گزارشی دیگر از ایشان می آورد و در آن سخن از پیروزی سفیانی بر ابقع به میان رفته است. در ادامه منصور یمانی از صنعاء می آید ولی از سفیانی شکست می خورد. آنگاه سخن از روم و کندی می رود. دوازده بیرق در عراق برافراشته می شود. مردی از نسل حسن یا حسین در آن به قتل می رسد...

نگارنده: از این نقل ها واضح می شود که اینان بر روایات اهل بیت (علیهم السلام) افزوده و نیز از آن کاسته اند.

آیا زرقاوی رفیق سفیانی است؟

غیبت شیخ طوسی ۲۷۳/ از عمر بن ابان کلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «گویا سفیانی یا رفیق او را می بینم که در رجه ی کوفه تان (۷۵۵) بساط خود را افکنده است، منادی او ندا می کند: هرکسی سر شیعه ی علی را بیاورد هزار درهم پاداش دارد. پس همسایه بر همسایه می پرد و می گوید: این از آنهاست، وگردنش را می زنند و او هزار درهم می ستاند!

بدانید! حکمرانی بر شما در آن روز، تنها از آن فرزندان زنان زناکار است.

گویا من صاحب برقع را می بینم. گفتم: صاحب برقع کیست؟ فرمودند: مردی از شما که [به ظاهر] همان اعتقاد شما را دارد، برقع می پوشد، شما را احاطه می کند و می شناسد، ولی شما او را نمی شناسید، او از شما یکی یکی سخن چینی می کند. بدانید! او نیست مگر پسر زنی زناکار».

نگارنده: مقصود از رفیق سفیانی کسی است که در رفتار و دشمنی با پیروان اهل بیت (علیهم السلام) پیشگام سفیانی است، و البته لازم نیست زمان او متصل به زمان خروج سفیانی باشد، و ممکن است پیشتر ظهور کند.

از این رو انطباق رفیق سفیانی را بر زرقاوی ترجیح دادیم، زیرا تا کنون تنها شخصی بوده که برای آوردن سر شیعه، یک هزار دلار می پرداخته است! روایت صحیحی که سخن از خروج شخصی مصری ویمانی پیش از سفیانی و در خطّ او می راند - که ترجیح با آن است که الظواهری مصری و بن لادنِ یمنی باشند - نیز می تواند آن را تأیید کند.

البته برخی هم احتمال داده اند که شخص منظور، همان سفیانی باشد و نه شخصی دیگر. (۷۵۶)

ضعف گزارشی که می گوید سفیانی وارد ایران می شود:

الفتن ۱ / ۳۰۸ از ارطاة نقل می کند: «سفیانی وارد عراق می شود. سه روز در آن اسیر می گیرد و شصت هزار نفر از اهالی آن را به قتل می رساند. او هجده شب در آن درنگ می کند و به تقسیم اموال آن می پردازد. وی پس از جنگ با روم و ترک در قرقیسیا وارد مکه می شود. سپس در مرکزشان رخدادی واقع می شود. از این رو گروهی از آنان راهی خراسان می شوند. لشکریان سفیانی می آیند و دژها را فرو ریخته وارد کوفه می شوند و اهل خراسان را طلب می کنند.

در خراسان گروهی آشکار می شوند که به سمت مهدی فرا می خوانند. سفیانی لشکری به مدینه گسیل می کند، و گروهی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را دستگیر و به کوفه می آورد.

در ادامه مهدی و منصور از عراق می گریزند، و سفیانی در جستجوی آنان می فرستد. چون آن دو به مکه می رسند، لشکر سفیانی در بیداء فرود آمده و زمین آنان را فرو می بلعد. مهدی هم به مدینه می آید و کسانی را که از بنی هاشم در آنجا در بند هستند، نجات می دهد.

پرچم های سیاه هم بر آب فرود می آیند. چون خبر آنان به یاران سفیانی که در عراقند می رسد، پا به فرار می گذارند. آنگاه او وارد کوفه شده کسانی را که از بنی هاشم در بندند، آزاد

می سازد.

گروهی که آنان را عصب گویند، از روستاهای عراق خروج می کنند. آنان سلاح اندکی به همراه دارند، و تنی چند از اهالی بصره نیز در میان آنهایند. آنان خود را به اصحاب سفیانی می رسانند و اسیران عراقی را که همراه آنها هستند، رها می سازند.

پرچم های سیاه نیز بیعتشان را برای مهدی ارسال می کنند». (۷۵۷)

همان ۱ / ۳۲۱ از شریح بن عبید، راشد بن سعد و ضمرة بن حبیب و اساتید آنان نقل می کند: «سفیانی، لشکرهای خود را می فرستد. آنان به مشرق - خراسان و فارس - می رسند. مشرقیان بر آنان می شورند و در چند موضع با آنان می جنگند. چون جنگ به درازا انجامد، با مردی از بنی هاشم بیعت می کنند. آن روز او در آخر مشرق است. او با اهل خراسان قیام می کند. وقتی خبر قیام آن مرد هاشمی به مردی از بنی تمیم که غلام مشرقیان، زرد پوست و کم ریش است می رسد، با پنج هزار تن خروج، و با هاشمی بیعت می کند، او هم آن مرد را پیش قراول لشکرش قرار می دهد. اگر کوه های استوار به استقبال او آیند، همه را در هم می کوبد. آنان با لشکر سفیانی روبرو می شوند و آنها را شکست می دهند و بسیاری از آنها را به هلاکت می رسانند. در ادامه پیروزی از آن سفیانی بوده، هاشمی می گریزد. شعیب بن صالح هم مخفیانه به بیت المقدس رفته و هنگامی که بدو خبر می رسد مهدی به سمت شام رفته، خانه ی او را آماده ی ورود می سازد».

این عبارات - که بیانگر آرزوهای اتباع بنی امیه مبنی بر اشغال خراسان و عراق است - همان گونه که مشاهده می شود، سخنان افرادی عادی است، که تهافت و چند گونه گویی نیز در آن دیده می شود، لذا قابلیت اعتماد ندارد.

ضعف گزارش نبرد اصطخر در نزدیکی اهواز، و نیز روایت نبرد روحاء و نجف:

الفتن ۱ / ۳۰۲ از ابو رومان از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که لشکر سفیانی به عراق رود، در جستجوی اهل خراسان می فرستد. اهل خراسان هم در طلب مهدی می روند. مهدی، با هاشمی که پرچم های سیاه را به همراه دارد و بر مقدمه ی لشکرش شعیب بن صالح است، مواجه می شود. آنان و یاران سفیانی بر دروازه ی اصطخر با هم روبرو می

شوند، و میان آنها جنگی سخت در می گیرد. پرچم های سیاه غالب می شوند و لشکر سفیانی می گیرند. آن زمان است که مردم آرزوی مهدی داشته به جستجوی او می روند».

همان ۸۸/ می نویسد: «سفیانی و پرچم های سیاه با یکدیگر روبرو می شوند. در میان آنها جوانی از بنی هاشم است که در کف دست چپ خالی دارد. پیش قراول آن مردی از بنی تمیم است که او را شعیب بن صالح گویند. این مواجهه بر دروازه ی اصطخر خواهد بود و نبردی میان آنان در خواهد گرفت» (۷۵۸).

نگارنده: ابن حماد درباره ی لشکر سفیانی، گزارشات واقوال بدون سند بسیاری نقل می کند. در این گزارش ها:

مختصر البصائر / ۱۹۹ از امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه ی مخزون نقل می کند: «سفیانی صد و سی هزار نفر را به عراق اعزام می کند. آنان در روحاء، فاروق و موضع مریم و عیسی (علیه السلام) در قادسیه فرود می آیند، هشتاد هزار نفرشان هم در کوفه موضع قبر هود (علیه السلام) در نخيله.

در روز زینت بر آن هجوم می برند. حاکم مردم جبّاری متجاوز است که او را کاهن ساحر گویند. از شهری که زوراء نام دارد در میان پنج هزار کاهن خروج می کند، و بر روی پل آن هفتاد هزار نفر را به قتل می رساند. چنان می شود که مردم به جهت خون ها و بوی بد اجساد، سه روز از فرات استفاده نمی کنند. او دوشیزگانی را در کوفه به اسارت می گیرد... آنگاه صد هزار نفر که یا مشرکند و یا منافق از عراق خروج می کنند تا آنکه به دمشق - که همان ارم ذات العمد است - برسند و هیچ کس مانعشان نشود.

پرچم های شرق زمین که نه از پنبه است، نه کتان و نه ابریشم، می آید. سر چوبه ی آنها با مهر سید اکبر مهر شده است. مردی از آل محمد (علیهم السلام) آنها را سوق می دهد. روزی که در مشرق باز شود، بوی آن در مغرب بسان مشک می پیچد. هراس یک ماه جلوتر از آن سیر می کند.

پسران سعد سقاء - که پسران فاسقاند - در کوفه می مانند و خون خواهی پدرانشان می کنند تا آنکه لشکر حسین بر آنان هجوم می آورند...».

نگارنده: گرچه بسیاری از مضامین این خطبه ی منسوب در روایات دیگر آمده است، لکن اشکالاتی بر سند و متن آن وارد است. از جمله آنکه لشکر سفیانی که عازم عراق می شوند را صد و سی هزار نفر می داند، و اینکه هفتاد هزار نفر را می کشند، امری که یکی از آرزوهای امویان بوده است.

دیگر آنکه عراقیان در مقابل سفیانی مقاومت نمی کنند، بلکه لشکری صد هزار نفری - از مشرک و منافق - از آنها به شام می روند و آن را اشغال می کنند.

از این روایت فهمیده می شود که لشکری از شام به عراق می آید و نیز لشکری از عراق به شام، امری که در سال ظهور رخ می دهد.

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عراق را فتح می کند، و آن را پایتخت قرار می دهد:

در این باب احادیث بسیاری در منابع شیعه و سنی رسیده است. ایشان عراق را از بقایای قوای سفیانی و خوارج آزاد ساخته، آن را پایتخت دولت خود قرار می دهند. زمان دقیقی برای ورود ایشان به عراق نیافتیم، ولی می توان گفت چند ماه بعد از ظهور مقدّس در مکه و آزاد سازی حجاز خواهد بود.

در برخی روایات سخن از ورود هوایی ایشان به میان آمده، با وسائلی هوانورد، تفسیر عیاشی ۱/ ۱۰۳ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «در میان هفت قبه از نور که معلوم نیست در کدام است، در پشت کوفه فرود می آید».

همان در حدیثی دیگر نقل می کند: «او هنگامی که در پشت کوفه بر فاروق فرود می آید، در گنبدهایی از نور فرود می آید».

در فصل مربوط به یاران حضرت (علیه السلام) گذشت که لشکریان ایشان به طور زمینی وارد عراق می شوند، بصائر الدرجات ۱۸۸/ از امام صادق از امام باقر (علیهما السلام) روایت می کند: «زمانی که قائم در مکه قیام کند و اراده ی توجّه به عراق نماید، منادی ایشان ندا می کند:

بدانید! هیچ یک از شما غذا و نوشیدنی بر ندارد. او سنگ موسی بن عمران را که بار شتری

است برمی دارد، و در هیچ منزلی فرود نمی آید مگر آنکه چشمه ای از آن بجوشد. پس

هرکسی گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب گردد. این توشه ی آنان است تا آنکه وارد

الخرائج والجرائح ۲ / ۶۹۰ این مضمون را با اندکی تفاوت نقل می کند: «سنگ موسی بن عمران را که از آن دوازده چشمه جوشیدن گرفت با خود برمی دارد. پس در هیچ منزلی فرود نمی آید مگر آنکه آن را قرار می دهد و چشمه ها از آن جوشیدن می گیرد... همواره آب و شیر از آن جوشش می کند، هرکس گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب گردد». (۷۶۰) نگارنده: جمع بین روایات آن است که امام (علیه السلام) یکی از یاران را به عنوان فرمانده لشکر از راه زمین به عراق می فرستند، و سنگ حضرت موسی (علیه السلام) با آنهاست، و خود در هفت گنبد نور به طور هوایی وارد عراق خواهند شد.

بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۷ از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) از اهل مدینه می کشد تا به اجفر (۷۶۱) برسد. گرسنگی شدیدی به آنان دست می دهد. آنها صبح می کنند در حالی که برایشان میوه روییده و از آن می خورند و توشه بر می دارند، و این سخن خداست - تعالی شأنه: وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ، (۷۶۲) و زمین مرده، برهانی است برای ایشان، که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند.

آنگاه می رود تا به قادسیه می رسد. این در حالی است که مردم در کوفه جمع شده و با سفیانی بیعت کرده اند».

نگارنده: نمی توان این روایت را پذیرفت، و رجحان با آن است که امام (علیه السلام) به صورت هوایی وارد عراق می شوند، و سنگ موسی (علیه السلام) با لشکر ایشان است.

امام (علیه السلام) وارد عراق می شوند، و سه گروه در آن اختلاف کرده اند:

بنابر روایات، ایشان در حالی وارد عراق می شوند که سه گروه در آن وجود دارد؛ یکی مؤید ایشان، دیگری با سفیانی و سومی هم شاید علناً رویکرد غرب گرایی دارد.

ارشاد ۳۶۲ / از عمرو بن شمر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «مهدی داخل عراق می شود. آنجا سه پرچم خواهند بود که با یکدیگر اختلاف دارند. عراق برای ایشان آرام می گردد. ایشان می آید و بر فراز منبر قرار می گیرد. از شدت گریه مردم نمی فهمند چه می

فرماید. دومین جمعه که فرا می رسد مردم از ایشان درخواست می کنند روز جمعه بر آنان نماز گزارد. حضرت هم فرمان می دهند در جهت نجف مسجدی بنا کنند و آنجا با ایشان نماز می خوانند. آنگاه به کسی دستور می دهند که از پشت مشهد امام حسین (علیه السلام) نهری بکند که به غرین جاری شود، تا آب به نجف برسد، و بر دهانه ی آن پل ها و آسیاب ها بسازد. گویا پیرزنی را می بینم که سبدی از گندم بر سر دارد و به سوی آسیاب ها می آید و بدون پرداخت کرایه آن را آرد می کند».

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۰ از ثابت از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «مهدی وارد کوفه می شود... سخنرانی می کند ولی به جهت شدت گریه مردم نمی فهمند ایشان چه می فرماید، و این همان فرموده ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است: گویا حسنی و حسینی را می بینم که لشکرها را رهبری می کنند. پس حسنی آن را تسلیم حسینی [امام مهدی (علیه السلام)] می کند و با او بیعت می کنند.

چون دومین جمعه فرا رسد مردم گویند: ای پسر رسول خدا! نماز پشت سر شما به نماز پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می ماند، و مسجد گنجایش همه ی ما را ندارد، ایشان می فرماید: من مطلوب شمایم، آنگاه به غری می رود و مسجدی محکم بنا می کند که هزار در دارد و مردم را در خود می گنجاند. ایشان کسی را می فرستد که پشت قبر امام حسین (علیه السلام) نهری حفر کند که تا غرین جریان یابد و در نجف بریزد، و بر دهانه ی آن پل ها و در مسیر آن آسیاب ها بنا کند. گویا پیرزنی را می بینم که سبدی گندم بر روی سر دارد و آن را بدون پرداخت کرایه آرد می کند» (۷۶۳).

همان از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام): «در پشت کوفه مسجدی با هزار در بنا می کند. خانه های کوفه به دو نهر کربلا و حیره متصل می شود. [چنان شود] که مردی بر استری تیزرو به قصد نماز جمعه می آید، ولی بدان نمی رسد».

نگارنده: این عبارت «گویا پیرزنی...». برای آن است که مقصود را در ذهن معاصرین و محیط آن روز نزدیک کند.

علّت اینکه این شخص هم به نماز نمی رسد، آن است که جای خالی برای نماز پیدا نمی کند.

امالی صدوق / ۱۸۹ از اصبع بن نباته روایت می کند: «روزی در مسجد کوفه پیرامون حضرت امیر (علیه السلام) بودیم که فرمودند: ای اهل کوفه! خداوند (عز وجل) به شما چیزی عطا کرده که به احدی نداده است؛ نمازخانه تان را که خانه ی آدم، نوح وادریس و نمازخانه ی ابراهیم خلیل، برادرم خضر و من است، برتری داده است.

مسجدتان یکی از چهار مسجدی است که خداوند عزیز و جلیل آن را برای اهل کوفه برگزیده است، وگویا روز قیامت آن را می بینم که در دو جامه ی سفید بسان محرم است و برای اهل خود وهر آنکه در آن نماز گزارده شفاعت می کند، وشفاعتش رد نمی گردد. روزها به پایان نخواهد رسید تا آنکه حجر الاسود در آن نصب شود. (۷۶۴) به طور حتم زمانی بر آن فرا می رسد که نمازخانه ی مهدی از فرزندانم و نیز هر مؤمنی باشد، ودر زمین مؤمنی نخواهد بود جز آنکه یا آنجاست ویا دلش اشتیاق آن را دارد. پس از آن دوری مگزینید و با نماز در آن به خدای (عز وجل) نزدیک شوید، ودر برآورده شدن حاجاتتان بدان روی آورید، پس اگر مردمان می دانستند چه برکتی در آن است، از نواحی زمین بدان سو می آمدند، گرچه چهار دست و پا بر روی برف باشد». (۷۶۵)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود ۱۰ / ۱۳ می نویسد: «از امور شگفتی که بر آن واقف شدم، فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ایست که در آن پیشگویی می کنند، با اشاره به قرامطه می فرمایند: آنها ادّعیای محبت و دوستی ما را دارند، ولی بغض و دشمنی ما را مخفی می کنند. نشانه ی آن این است که وارثان ما را می کشند و جوانان ما را رها می کنند. آنچه امام (علیه السلام) از آن خبر داده اند واقع شده است، وقرمطیان بسیاری از آل ابو طالب (علیه السلام) را کشتند.

در همین سخنرانی، ایشان به اسطوانه ای در مسجد کوفه که بدان تکیه می دادند اشاره کردند و فرمودند: گویا حجر الاسود را می بینم که در اینجا نصب شده است، وای بر آنان، فضیلت حجر به خودی خود نیست، بلکه به خاطر موضع وپایه ایست که در آن قرار دارد. مدّتی در اینجا و برهه ای در آنجا می ماند - و به بحرین اشاره کردند -، سپس به مأوی و جایگاه خود بر می گردد.

و همان گونه که ایشان فرمودند بر سر حجر الاسود آمد».

امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ابتدا در نجف نزول اجلال می کنند:

در احادیث آمده که امام مهدی (علیه السلام) وقتی وارد عراق می شود، به نجف می رود، وبعد آهنگ مسجد سهله می کند. در فصل دوازدهم حدیث کامل الزیارات / ۱۱۹ و نیز تفسیر عیاشی ۲ / ۵۶ در رابطه با نصرت امام (علیه السلام) توسط فرشتگان را آوردیم. بحار ۵۲ / ۳۰۸ از کابلی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قائم در مکه بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت می پذیرد، و شخصی را بر آن می گمارد و خود متوجه مدینه می شود. به ایشان خبر می رسد که کارگزارش کشته شده، پس باز می گردد و جنگجویان را می کشد، و بیش از این کاری انجام نمی دهد. آنگاه می رود و بین دو مسجد مردم را به کتاب خدا، سنت رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم)، ولایت علی بن ابی طالب و یزاری از دشمن او فرا می خواند. به بیداء که می رسد، لشکر سفیانی به سوی آنان می آید، ولی خداوند آنان را به زمین فرو می برد».

دلائل الامامة / ۲۴۳ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «گویا او را می بینم که سوار بر اسبی - که در پاهایش سفیدی است و در پیشانی اش عمودی نورانی دارد - از وادی السلام عبور می کند و به مسجد سهله می رود. دعا می کند و در دعایش می گوید: لا إله إلا الله حقاً حقاً، لا إله إلا الله إيماناً وصدقاً، لا إله إلا الله تعبداً ورقاً، خداوند! ای یاور هر مؤمن تنها، وای خوار کننده ی هر جبار متجاوز، تو پناه منی، آن هنگام که راه ها مرا به ستوه آورد و زمین با گستردگی اش بر من تنگ گردد. خدایا تو مرا آفریدی در حالی که از آفریدن من بی نیاز بودی، و اگر یاری تو نبود از شکست خوردگان بودم. ای گسترده ی رحمت از مواضع آن، و به در آورنده ی برکات از معادن آن! ای آنکه خود را به بلندای رفعت اختصاص داده است، پس اولیایش به عزت او عزیز می شوند، ای کسی که شاهان در برابر او یوغ مذلت بر گردن نهاده و از سطوت او هراسانند، از تو می خواهم به آن نامت که آفریدگانت را از آن بازداشتی، پس همه در برابر تو خاضع هستند، از تو می خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستی، امر مرا به سرانجام رسانی، فرجم را شتاب بخشی، مرا کفایت و محافظت کنی، و حاجاتم را بر آوری، در

همین ساعت، در همین شب، که تو بر همه چیز توانایی».

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۰۳ و غیبت نعمانی ۳۰۸/ از ابو حمزه از امام باقر (علیه السلام) نقل می کنند: «ای ابو حمزه! گویا قائم اهل بیت را می بینم که بر فراز نجفتان بر آمده است. هنگامی که بر فراز آن قرار گیرد، پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را می گشاید. با گشودن آن فرشتگان بدر بر او فرود می آیند.

عرضه داشتم: پرچم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چیست؟ فرمودند: عمود آن از عمودهای عرش و رحمت خداست، و بقیه ی آن از نصر خداست. آن را بر چیزی فرود نمی آورد مگر آنکه خدا آن را نابود می سازد.

گفتم: آیا نزد شما پنهان است تا آن زمان که قائم (علیه السلام) قیام نماید، یا اینکه آن را برای او می آورند؟ فرمودند: نه، بلکه آن را برای او می آورند، عرض کردم: چه کسی آن را می آورد؟ فرمودند: جبرئیل (علیه السلام)».

شیخ مفید (رحمه الله) در امالی ۴۵/ از ابو خالد کابلی آورده است: «امام سجاد (علیه السلام) به من فرمودند: ای ابو خالد! قطعاً فتنه هایی بسان پاره های شب تاریک رخ خواهد داد که تنها کسانی که خداوند میثاقشان را گرفته است از آن نجات می یابند، آنان چراغ های هدایت و چشمه های دانش هستند که خدا از هر فتنه ی تاریکی رهایی شان می بخشد. گویا صاحب شما را می بینم که بر فراز شهر نجفتان پشت کوفه، در میان سیصد و بیش از ده مرد بر آمده است. جبرئیل در سمت راست او، میکائیل سمت چپ و اسرافیل جلوی او هستند. [گویا می بینم که] او پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه دارد و آن را گشوده است. آن را بر هیچ گروهی فرود نمی آورد، مگر آنکه خداوند آنان را هلاک می گرداند».

ارشاد ۳۶۲/ از ابوبکر حضرمی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «گویا قائم را می بینم که در نجف کوفه حضور دارد. از مگه با پنج هزار فرشته بدانجا آمده است. جبرئیل سمت راست، میکائیل سمت چپ و مؤمنان در حضور ایشان هستند، و ایشان لشکریان را در بلاد تقسیم می کند».

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۵ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «زمانی که قائم وارد کوفه شود، مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه آنجاست یا بدانجا می آید [طبق آنچه در برخی نسخ آمده، اشتیاق آنجا را دارد] - و این همان فرموده ی امیر المؤمنین (علیه السلام) است -، ایشان به یاران شان می فرمایند: ما را به مصاف این طاغوت [ظاهراً سفیانی] ببرید، و به سوی او می رود».

نکاتی چند

نخست: امام مهدی (علیه السلام) در هفت گنبد از نور و به طور هوایی وارد عراق می شود، و لشکر پیاده ی خود را که سنگ حضرت موسی (علیه السلام) را به همراه دارند اعزام می کند، و بدین وسیله معجزه ای را به منصّه ی ظهور می گذارند.

دوم: ایشان وارد نجف، و با وسائلی جدید و معجزات بر عالمیان ظاهر می شوند، ابن قولویه (رحمه الله) در کامل الزیارات / ۱۱۹ حدیثی صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «گویا قائم را می بینم که در نجف کوفه است و زره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در بر کرده. پس خود را با آن تکانی می دهد تا کامل او را فرا گیرد و آن را با پارچه ای سبز می پوشاند. او بر اسبی سیاه که میان دو چشمش عمودی نورانی است سوار می شود و با آن چنان تکانی می خورد که اهالی تمام سرزمین ها چنین می بینند که او در کنار آنها و در سرزمین آنهاست.

او بیرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را که عمود آن از عمود عرش و دیگر قسمت های آن از نصر خداست می گشاید. آن را به سوی چیزی فرود نمی آورد مگر آنکه خداوند آن را می درد. چون آن را تکان دهد هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آنکه دلش چونان پاره ی آهن شود».

پیش از این گذشت که بیرق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آخرین بار در نبرد جمل در بصره باز شد، و خدای متعال چنین مشیّت نموده که بعد از آن، در کنار قبر حضرت مولی الموحّدین امیر المؤمنین (علیه السلام)، و بر دستان فرزندش امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گشوده شود، بیرقی که فرشتگانی مخصوص آن را همراهی می کنند و اسبابی

الهی وتوان افزا با خود دارد.

برخی روایات بیانگر آن است که امام (علیه السلام) اسلحه و تجهیزات را از زمین نجف و کوفه بیرون می آورند، یا آنکه برای ایشان در آنجا خواهند آورد، ابن منادی در الملاحم / ۶۴ از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند: «من نیک می دانم که زمین آنچه در آن به امانت سپرده اند برای که بیرون خواهد آورد، و خزائن خود را تسلیم چه کسی خواهد نمود، و اگر می خواستم با پایم [بر زمین] می زدم و می گفتم: از اینجا کلاهخود وزره بیرون آرید».

اختصاص / ۳۳۴ از عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «قائم چون قیام کند به رجه ی کوفه می آید و اینگونه با پا اشاره می کند - و با دست خود به موضعی اشاره فرمودند - و می گوید: اینجا را بکنید، آنان می کنند و دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاهخود که هر یک دو رو دارد بیرون می آورند. سپس دوازده هزار مرد از عجم را فرا می خواند و آنها را به آنان می پوشانند، آنگاه می فرماید: هرکسی که مانند آنچه بر تن شماست را ندارد، بکشید».

در بحث پیرامون خوارج بتریه از ارشاد القلوب ۲ / ۲۸۴ خواهد آمد: «امیر المؤمنین (علیه السلام) به در دار الاماره ی کوفه رسیدند. پای خود را بر زمین زدند و زمین لرزید، آنگاه فرمودند: بدانید! به خدا سوگند از آنچه در اینجا است آگاهم، به خدا قسم چون قائم ما قیام کند، از این موضع دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاهخود که هر یک دو رو دارد خارج می سازد. او آنها را به دوازده هزار مرد از فرزندان عجم می پوشانند، سپس فرمان می دهد هر کسی را که بر خلاف آن هیئتی که آنان دارند هست، بکشند. من آن را می دانم و می بینم، همان گونه که امروز را می دانم».

امام (علیه السلام) این دوازده هزار نفر را به شهری که خوارج آنجا هستند اعزام می کند و می فرماید: هر کسی را که مانند شما نپوشیده بود، به قتل رسانید.

این اسلحه و تجهیزات کرامتی الهی است، و ممکن است امام (علیه السلام) مراکزی داشته باشند که در آن سلاح تولید می شود.

سوم: در احادیث سخن از آتشی است که هنگام ظهور در کوفه شعله ور می گردد، که ممکن

است آتش حقیقی باشد، و نیز احتمال آن دارد که نیروی خاصی باشد که دشمنان ایشان را هدف قرار می دهد، در غیبت نعمانی / ۲۷۲ از صالح بن سهل نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، (۷۶۶) پرسشگری از عذاب واقع شونده‌ای پرسید، فرمودند: تأویل آن در آینده است؛ عذابی که در ثویّه (۷۶۷) واقع می شود، یعنی آتش، تا به [منطقه ی] کناسه ی بنی اسد می رسد و بر ثقیف عبور می کند. کسی که خونی از آل محمد بر گردن دارد را رها نمی کند مگر آنکه می سوزاند، و این پیش از خروج قائم (علیه السلام) است». (۷۶۸)

تفسیر قمی ۲ / ۳۸۵ روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسیدند، ایشان فرمودند: آتشی است که از مغرب بیرون می آید، و پادشاهی از پشت آن را سوق می دهد تا به خانه ی بنی سعد بن همام در کنار مسجدشان برسد، آن آتش خانه ای که به بنی امیه تعلق داشته باشد را رها نمی کند جز آنکه آن را با اهل آن می سوزاند، و نیز خانه ای را که در آن خونی متعلق به آل محمد باشد و نمی گذارد مگر آنکه آن را به آتش می کشد، و آن مهدی (علیه السلام) است». (۷۶۹)

نگارنده: اگر این روایات صحیح باشد نظر راجح نزد من آن است که این آتش ورخداهای مربوط به آن، نزدیکی ظهور دشمنان امام (علیه السلام) را در عراق هدف قرار می دهد. خانه ی سعد بن همام هم محله ای در کوفه است، تاریخ الکوفه / ۴۵۴ والفوائد الرجالیه ۱ / ۲۲۹ می نویسند: «تمام کسانی که از آل اعین نقل روایت کرده اند شصت نفر بودند، ابو جعفر احمد بن محمد بن لاحق از اساتید خود برایم نقل کرد: فرزندان اعین در مدت چهل سال چهل تن بودند که کسی از آنها نمی مرد مگر آنکه پسری در آنان زاده می شد، آنان خانه های بنی شیبان در منطقه ی بنی سعد بن همام را در اختیار داشتند، آنها مسجدی دارند که در آن نماز می گزارند و آقای ما جعفر بن محمد (علیهما السلام) نیز بدان وارد شده و در آن نماز گزارده اند».

با این حساب خانه ی سعد بن همام منطقه ایست در کوفه. سعد خود از کسانی است که از ابوهریره روایت می کنند. (۷۷۰)

مقصود از اینان دشمنان حضرت مهدی (علیه السلام) در دوران ظهور ویا نزدیک به آن است، زیرا آنها ضرب المثل بدی وفسادند، بغدادی در خزانه الادب ۷/ ۴۱۵ درباره ی آنها می نویسد: «آنان ام سیار، سمیر، عبد الله وعمرو هستند که فرزندان سعد بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان می باشند، آنها وارد هیچ امری نمی شوند مگر آن را به تباهی وفساد منجر می کنند».

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و انتقام خون امام حسین (علیه السلام):

کامل الزیارات ۳۳۶/ از حلبی روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید خانواده ی ما [مقصود اجداد ایشان و سایر اهل بیت (علیهم السلام) هستند، چرا که امام صادق (علیه السلام) هنگام شهادت امام حسین (علیه السلام) به دنیا نیاوده بودند] در مدینه گوینده ای را شنیدند که می گفت: امروز بلا بر این امت فرود آمد، پس شما گشایشی نخواهید دید تا قائمتان قیام کند و سینه هایتان را شفا بخشد و دشمنان را بکشد، و به عوض این خون، خون ها به پا کند». (۷۷۱)

همان ۶۳/ از محمد بن سنان از مردی از روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او منصور و یاری شده است، ایشان فرمودند: آن [سرپرست منصور]، قائم آل محمد است، او خروج می کند و در عوض خون امام حسین (علیه السلام) می کشد، پس اگر اهل زمین را به قتل رساند زیاده روی نکرده است، و فرموده ی خداوند: لَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، او کاری نمی کند که زیاده روی باشد.

در ادامه فرمودند: به خدا قسم، او فرزندان قاتلان حسین (علیه السلام) را به کرده ی پدرانشان خواهد کشت. (۷۷۲)» (۷۷۳)

غیبت شیخ طوسی ۱۱۵/ از فضیل بن زبیر نقل می کند: «از زید بن علی چنین شنیدم: این کس که انتظارش را می کشند از نسل و ذریه ی حسین (علیه السلام) است، او همان مظلومی است که خداوند تعالی می فرماید: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ، ولی او مردی از نسل

وذریه ی اوست و این آیه را تلاوت کرد: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ، و آن را سخنی جاودان در نسل خود قرار داد.

سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، قدرت او برهان او بر همه ی مخلوقات خداست، تا او بر مردم برهان و حجت داشته باشد، واحدی حجتی بر خلاف او نداشته باشد». (۷۷۴)

تفسیر قمی ۲ / ۸۴ از ابن مسکان روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: اُذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا، به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند، فرمودند: سنی ها می گویند: این آیه درباره ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده است، به هنگامی که قریشیان ایشان را از مکه بیرون کردند، [این سخن باطل است بلکه] در مورد قائم (علیه السلام) است، چون خروج نماید خون حسین (علیه السلام) را طلب می کند، و این سخن اوست: ما اولیای دم و طالبان دیه ایم».

مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۴ / ۸۵ در ماجرای قتل یحیی بن زکریا (علیهما السلام) به دست پادشاه روم، و اینکه چگونه خداوند کسی را بر آنان مسلط نمود که هفتاد هزار نفر را به خاطر خون یحیی (علیه السلام) به قتل رساند، از امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند: «امام حسین (علیه السلام) به من فرمودند: پسر من ای علی! به خدا خون من آرام نخواهد شد تا آنکه خداوند مهدی را برانگیزد، پس او به خاطر خون من هفتاد هزار تن از منافقین کافر فاسق را به قتل رساند».

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۹۰ از سلام بن مستنیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که درباره ی آیه ی مزبور فرمودند: «او حسین بن علی (علیه السلام) است که مظلومانه به شهادت رسید، و ما اولیای او هستیم، قائم از ما چون قیام نماید در پی انتقام خون امام حسین (علیه السلام) خواهد بود، او چنان می کشد که بگویند: در کشتن زیاده روی کرده است. ایشان ادامه دادند: کشته شده، حسین (علیه السلام) است و ولیّ او قائم، زیاده روی در قتل به معنای کشتن غیر قاتل است.

إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛ او از دنیا نمی رود تا آنکه به دست مردی از خاندان رسول خدا (صلی الله

علیه وآله وسلم) که زمین را از عدل و داد می آکنند، همانسان که از ظلم و جفا پر شده، انتقام گیرد». (۷۷۵)

کافی ۴ / ۱۷۰ از رزین از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «زمانی که حسین بن علی (علیه السلام) را با شمشیر زدند و سقوط کرد، و برای جدا کردن سرش مبادرت ورزیدند، منادی از وسط عرش ندا کرد: ای امت حیرت زده و راه گم کرده بعد از پیامبرش! خدا شما را برای درک قربان و فطر موفق نکند.

حضرت این گونه ادامه دادند: به خدا سوگند بی تردید توفیق نیافته و نخواهند یافت، تا آنکه منتقم حسین (علیه السلام) به انتقام بیاید». (۷۷۶)

تفسیر فرات ۱۲۲ / از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر همین آیه نقل می کند: «خداوند مهدی را منصور نامید، همان گونه که احمد را محمد و عیسی را مسیح نام نهاد». (۷۷۷)

کسانی که بر امام زمان (علیه السلام) خروج می کنند:

بنابر روایات حرکت های بر ضدّ امام (علیه السلام) هم از سوی جماعت سفیانی خواهد بود و هم از ناحیه ی دیگران، و ایشان در راستای عمل به پیمان نبوی، با شدت و قاطعیت با آنها برخورد می کنند.

غیبت نعمانی ۲۳۱ / از زراره روایت می کند: «به امام محمد باقر (علیه السلام) گفتم: نام صالحی از صالحان را برایم بگویید - و مقصودم قائم (علیه السلام) بود -، ایشان فرمودند: نام او نام من است، عرضه داشتم: آیا بر اساس سیره ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مشی خواهد کرد؟ فرمود: ای زراره! هیئات، هیئات، به سیره ی ایشان رفتار نمی کند، گفتم: فدایت کردم: چرا؟ فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در امت خود با بزرگواری رفتار نمود و با مردم مدارا می کرد، ولی قائم سیره اش قتل است، و در مکتوبی که به همراه دارد فرمان داده شده که به قتل سیر کند و از کسی توبه نطلبد، وای بر کسی که با او دشمنی کند». (۷۷۸)

همان ۲۹۹ / از یعقوب سراج از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «سیزده شهر و گروه با قائم نبرد می کنند و او با آنان می جنگد: اهل مکه، اهالی مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل

بصره، اهالی دشت میسان، کردها، اعراب، ضبه، غنی، باهله، ازد و اهل ری». (۷۷۹)
شاید مقصود آن باشد که کسانی همچون اهالی این مناطق در عصر امام صادق (علیه السلام)،
دشمنان امام مهدی (علیه السلام) باشند.

همان / ۱۶۹ از عبد الله بن عطاء: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: درباره ی قائم (علیه
السلام) بفرمایید، فرمودند: به خدا من او نیستم، و نه آن کس هستم که گردن هایتان را به سوی
او می کشید [و در انتظارش به سر می برید]. ولادت او معلوم نشود. گفتم: چسان رفتار خواهد
نمود؟ فرمودند: آنسان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار نمودند، بر آنچه پیشتر
بود خطّ بطلان کشیده، از نو آغازیدند».

بتربه، نخستین خوارج بر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

نخستین گروهی که در عراق بر ضدّ امام (علیه السلام) خروج می کنند بتربه هستند، آنان
کسانی هستند که می پندارند اهل بیت (علیهم السلام) و نیز ظالمین نسبت به حقوق آنان را
دوست می دارند!

دلائل الامامة / ۲۴۱ از ابو الجارود نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی زمان
قیام قائم (علیه السلام) سؤال نمودم و ایشان فرمودند: ای ابو الجارود! آن زمان را نخواهید
یافت. گفتم: اهل آن دوران را چطور؟ فرمودند: حتی آنان را نیز هرگز درک نخواهی کرد. قائم
ما پس از نومیدی شیعیان قیام می کند، سه روز مردم را فرا می خواند ولی پاسخش را نمی
دهند، در روز چهارم دست در پرده های کعبه می آویزد و عرضه می دارد: پروردگار من! یاری ام
کن و درخواست او رد نمی شود، آنگاه خدای تبارک و تعالی فرشتگانی را که پیامبر (صلی الله
علیه وآله وسلم) را در بدر یاری رسانده بودند، و هنوز زین هایشان را نیافکنده، و سلاح هایشان
را بر زمین نهاده اند فرمان می دهد، آنها هم می آیند و با ایشان بیعت می کنند، سپس سیصد
وسیزده نفر از مردم بیعت خواهند نمود. آن حضرت به مدینه می روند...

آنگاه رهسپار عراق می شوند. شانزده هزار نفر از بتربه غرق در سلاح بر ایشان خروج می
کنند، همه قاری قرآن و فقیه در دینند، پیشانی هایشان را [در اثر کثرت عبادت] مجروح کرده
اند و دامن هایشان را بالا زده اند، اما نفاق همه شان را در برگرفته است، آنان می گویند: ای

پسر فاطمه! بازگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم! ایشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را می کشد - و سریعتر از کشتن یک شتر این کار را انجام می دهد -، کسی از آنان نجات نمی یابد، واحدی از یاران امام آسیبی نمی بیند، خون های ایشان موجب قرب به خداست. سپس وارد عراق می شوند، و آنقدر از جنگجویان آن می کشد که خداوند رضایت دهد.

ابو الجارود گوید: این قسمت فرمایش امام باقر (علیه السلام) را نفهمیدم، از این رو گفتم: فدایت شوم، از کجا آگاهی می یابد که خداوند رضایت داده است؟ فرمودند: ای ابو الجارود! خدا به مادر موسی وحی کرد، و او از مادر موسی بهتر است، خداوند به نحل وحی نمود و او از آن بهتر است، حال متوجه شدی؟ عرضه داشتم: آری».

ارشاد / ۳۶۴ می نگارد: «ابو الجارود در روایتی طولانی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: چون قائم قیام کند راهی کوفه می شود. بیش از ده هزار نفر مسلح که بتریه خوانده می شوند خارج می شوند و می گویند: از همان جا که آمده ای بازگرد که ما هیچ نیازی به بنی فاطمه نداریم، ایشان هم شمشیر میان آنان می گذارد و تا آخرین آنها را به قتل می رساند. آنگاه وارد کوفه شده و همه ی منافقان مردّد را می کشد، قصرهای آن را مهندم می سازد، و جنگجویان آن را به قتل می رساند تا خداوند عزّ و علا رضایت دهد» (۷۸۰).

بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۷ از کتاب فضل بن شاذان از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) می آید تا به نجف می رسد. لشکر سفیانی و یاران او و مردم از کوفه خارج می شوند و این در چهارشنبه است، ایشان آنان را [به حق] دعوت می کند و قسم می دهد، و خبر می دهد که مظلوم و مقهور است و می فرماید: هر کسی درباره ی خدا با من احتجاج کند [بداند] من نزدیکترین مردم به خدا هستم - تا آخر عباراتی از این قبیل که گذشت -، آنها گویند: از همان جا که آمده ای برگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم، ما [در این باره] به شما خبر داده ایم و شما را آزموده ایم، و بدون جنگ متفرّق می شوند.

ایشان روز جمعه باز می گردند، تیری می آید و با اصابت به مردی از مسلمین او را به هلاکت می رساند، [به امام (علیه السلام)] خبر می دهند که فلانی کشته شد، در این هنگام بیرق

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را می گسترده، با باز شدن آن فرشتگان بدر بر ایشان فرود می آیند، با زوال خورشید باد می وزد، آنگاه ایشان با یاران بر آنها حمله می کنند. خداوند کتف های آنها را در اختیار آنان قرار می دهد [وچیره شان می سازد]. آنها پا به فرار می گذارند. آنان را می کشد تا وارد خانه های کوفه شان کند، منادی ایشان هم ندا در می دهد: بدانید! کسی را که پشت کرده دنبال نکنید و کار هیچ مجروحی را تمام نسازید، و به روش حضرت علی (علیه السلام) در اهل بصره با آنها رفتار خواهد نمود».

نگارنده: شاید اکثر بتریه در اصل شیعه باشند، لکن اعلان موقف امام مهدی (علیه السلام) نسبت به ابوبکر و عمر خوشایند آنان قرار نگرفته و لذا این کار را اشتباه می دانند، و معتقدند این عمل حضرت زیانبار است و موجب پراکندگی بسیاری از گرد حضرت می شود.

این حدیث دلالت می کند که بتریه نه تنها شیعه، بلکه مسلمان هم نیستند، غیبت شیخ طوسی ۲۷۳/ از ابوبصیر از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می کند: «البتة خداوند این امر را به وسیله ی کسی که هیچ بهره ای ندارد، یاری می کند، و چون امر ما فرا رسد کسی که امروز بت ها را می پرستد از آن بدر می رود». (۷۸۱)

طبق احادیث و به طور طبیعی در آن برهه برخی به امام (علیه السلام) روی می آورند، و در مقابل برخی نیز رویگردان می شوند، غیبت نعمانی ۳۱۷/ از ابراهیم بن عبد الحمید نقل می کند: «کسی که از امام صادق (علیه السلام) شنیده برایم گفت: هنگامی که قائم خروج کند کسی که خود را اهل این امر می دانسته، از آن بیرون می رود، و کسی که به عابدان خورشید و ماه می ماند وارد آن می گردد».

آخرین گروهی که بر امام (علیه السلام) خروج می کنند از مقدادیه در بعقوبه هستند:

در روایات آمده که آخرین و خطرناکترین خوارج بر امام (علیه السلام)، خوارج مقدادیه [رمیلة الدسكرة] هستند و فرمانده آنان فرعون، شیطان و غیر عرب است، مروج الذهب ۲/ ۴۱۸ می نویسد: «بخش ذکر جنگ حضرت امیر (علیه السلام) با اهل نهروان: سپس سوار بر مرکب شد و از کنار آنان [خوارج] که بر زمین افتاده بودند عبور کرد و فرمود: کسی که شما را فریب داد بر زمین افکند، گفتند: که آنان را فریب داد؟ فرمود: شیطان و نفس اماره، اصحاب گفتند:

خدا ریشه ی آنها را برای همیشه قطع کرد، ایشان فرمودند: نه، قسم به آنکه جانم در دست اوست آنها در کمر های مردان و ارحام زنانند، هیچ گروهی خارج نشود مگر آنکه همانند آن بعد از آن خروج کند، تا آنکه بین فرات و دجله گروهی با مردی که او را اشمط گویند خارج شود، مردی از ما اهل بیت به مصاف او رفته او را به قتل می رساند، و پس از آن تا روز قیامت هیچ گروهی خروج نخواهد کرد».

المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۷۳ از عبید الله بن بشیر بن جریر بجلی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «آخرین گروهی که در اسلام خروج می کند در رمیله ی دسکره خواهد بود، مردم به مصاف آنان رفته، یک سوم آنها را می کشند، یک سوم توبه می کنند، و یک سوم هم - که اشمط در میان آنهاست - در دیر مرمار تحصن می کنند، مردم آنها را محاصره کرده بیرون می آورند و به قتل می رسانند، اینان آخرین گروه خوارجی هستند که در اسلام به هم می رسند». (۷۸۲)

بصائر الدرجات ۳۳۶/ از یونس بن ظبیان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «اولین گروهی که خروج کرد بر موسی بن عمران در مرج دابق در شام بود، [دیگری] بر مسیح بود و در حران خروج کرد، و در نهروان بر امیر المؤمنین (علیه السلام)، و در روستای ملک بر قائم خارج خواهد شد.

آنگاه به من فرمودند: کیف مالح دیر بین ماکی مالح - به زبان نبطی است - یعنی نزدیک روستای تو، چون یونس از روستای دیر بین ما بود».

نگارنده: شاید این حدیث افتادگی داشته باشد، و در اصل این وصف که آنها آخرین گروه خوارج هستند نیز آمده باشد.

روستای ملک در استان بعقوبه و نزدیکی مقدادیه در عراق است، بلکه ظاهر آن است که همان مقدادیه است.

سمعانی در الانساب ۲/ ۴۷۶ می نویسد: «دسکره ی ملک روستایی بزرگ است که قافله ها در آن فرود می آیند، من در رفت و برگشت وارد آن شدم و دو شب را در آن سپری کردم».

یاقوت حموی در معجم البلدان ۲/ ۴۵۵ می نگارد: «روستایی است در راه خراسان و نزدیک

به شهرابان که دسکری ملک نام دارد، هرمز بن سابور بن اردشیر بن بابک در آن زیاد اقامت می کرد از این رو چنین نام گرفت».

شیخ طوسی در غیبت / ۲۸۳ از فضل بن شاذان از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «چون قائم قیام کند وارد کوفه شده فرمان می دهد مساجد چهار گانه ی آن را از اساس ویران سازند و آن را سایه بانی بسان سایه بان حضرت موسی (علیه السلام) قرار خواهد داد، تمامی مساجد صاف و بدون ایوان خواهد بود همان گونه که در دوران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، راه اعظم را وسعت می دهد که شصت ذراع خواهد شد، هر مسجدی که بر سر راه باشد را خراب می کند، هر پنجره، تراس، توالی و ناودانی که به راه است را می بندد.

خدا در زمان او فلک را امر می کند، آن هم دور خود را کند می کند، چنان می شود که در ایام او یک روز بسان ده روز از روزهای شما باشد، ماه چونان ده ماه و سال همانند ده سال از سال های شما، آنگاه تنها مدتی اندک درنگ می کند که خوارج غیر عرب که ده هزار نفرند و شعارشان یا عثمان یا عثمان است، در رمیله ی دسکری بر او خروج کنند. ایشان هم مردی از غیر عرب را فرا می خواند و بند شمشیر خود را بر گردن او می گذارد، او هم به مصاف آنان می رود و چنان می کشد که احدی از آنان باقی نماند.

آنگاه متوجه کابل شاه می شود و آن شهری است که احدی نتوانسته آن را فتح کند، و تنها اوست که آن را فتح خواهد نمود، پس از آن به سمت کوفه می آید و در آن منزل می گزیند، و هفتاد قبیله از قبائل عرب را از میان می برد» (۷۸۳).

اینان یا همه از غیر عربند، یا آنکه فرمانده شان غیر عرب است:

در روایتی وارد شده که آخرین خوارج در کوفه به هم خواهند رسید، تفسیر عیاشی ۲ / ۵۶ در ضمن حدیثی طولانی از عبد الاعلی حلی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «به خدا قسم گویا او را می بینم که به حجر تکیه داده و خدا را به حق خود سوگند می دهد، و بعد می گوید: ای مردم! هرکسی که درباره ی خدا با من گفتگو کند [بداند که] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با من بحث کند [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

ای مردم! هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم.

ای مردم! هر کسی درباره ی ابراهیم با من به گفتگو پردازد [بداند که] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

ای مردم! هرکه در مورد موسی با من احتجاج کند [بداند که] من نزدیکترین کس به اویم.

ای مردم! هر آنکه درباره ی عیسی با من گفتگو کند [بداند که] من نزدیکترین شخص به عیسایم.

ای مردم! هرکه در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با من بحث نماید [بداند که] من نزدیکترین کس به ایشانم.

ای مردم! هرکسی درباره ی کتاب خدا با من گفتگو کند [بداند که] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم. آنگاه به مقام می رود...

به خدا می جنگند تا آنکه به یگانگی خداوند اقرار کنند و ذره ای شرک نورزند. پیرزنی ضعیف از شرق به مقصد غرب می رود واحدی او را نهی نمی کند. خداوند بذر را از زمین بیرون می آورد و از آسمان باران فرو می فرستد...

در حالی که صاحب این امر برخی از احکام را صادر کرده و برخی از سنت ها را بیان نموده گروهی از مسجد بر او خروج می کنند، ایشان به اصحابش می فرماید: بروید که در تمارین به آنها می رسید، آنان را اسیر کرده نزد امام (علیه السلام) می آورند و به فرمان آن حضرت آنها را ذبح می کنند، و این ها آخرین کسانی هستند که بر قائم آل محمد (علیهم السلام) خروج می کنند».

احتمال آن می رود که اینان قسمتی از همان خوارج بعقوبه باشند که در کوفه از بین می روند.

پاکسازی عراق از دشمنان:

با در هم پیچیدن طومار آخرین خوارج در تاریخ، عراق در سایه ی حاکمیت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نفس راحتی می کشد، و با حیاتی دیگرگون روبرو خواهد شد، دیگر

اکنون پایتخت امام (علیه السلام) است و تمامی نگاه ها را به خود می دوزد.

کوفه، سهله، حیره، نجف و کربلا همه مناطقی از یک شهر هستند، و در همه جای دنیا سخن از آنهاست. شب های جمعه از اقصی نقاط بدان سو راه می سپارند تا نماز جمعه را با اقتدا به حضرت و در مسجد جهانی ایشان که هزار در دارد بگذارند، لکن چه بسا شود که جای خالی برای نماز یافت نشود.

احادیث در باب پیشرفت مادی و معنوی پایتخت ایشان بسیار است، ولی مجال آن نیست. با پاکسازی عراق و انضمام آن به حکومت امام، دولت ایشان یمن، حجاز، ایران، عراق و بلاد خلیج را شامل می گردد.

در این برهه است که خراسانی و فرمانده لشکرش شعیب بن صالح می آیند، بیعت می کنند و بیرق ایران را تسلیم می نمایند.

ظاهراً مسلمانان ترکیه نیز در راستای تأیید قیام امام مهدی (علیه السلام) با برپایی تظاهرات، حکومت را وادار می دارند تا از ایشان درخواست کند نماینده ای بدان سامان بفرستد تا اختلافات را بر طرف کند. ایشان هم یکی از یاران را اعزام می نماید، و در نتیجه بر حکومتی همسو و موافق با امام (علیه السلام) توافق می کنند.

بدین ترتیب عرصه به مقابله با دشمنان خارجی اختصاص می یابد، لذا ایشان خود به عنوان فرمانده لشکر راهی شام می شوند و در عذراء در نزدیکی دمشق فرود می آیند، تا برای نبرد با سفیانی و پشتیبانان وی - یهود و روم - و پیکار عظیم فتح قدس آماده شوند.

پایتخت کوفه است، و کربلا مکانتی عظیم دارد:

بحار الانوار ۵۳ / ۱۱ روایت می کند: «مفضل گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آقای من! خانه ی حضرت مهدی (علیه السلام) و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمودند: مرکز حکومت کوفه، مجلس قضاوت مسجد جامع آن، بیت المال و محل تقسیم غنائم مسلمین مسجد سهله و خلوتگاه ایشان تل های سفید غرین [نجف] است.

عرض کردم: مولای من! مؤمنان همه در کوفه خواهند بود؟ فرمودند: آری، به خدا مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه در کوفه یا حوالی آن (۷۸۴) است، و جولانگاه اسبی در آن به دو هزار

درهم خواهد رسید. بیشتر مردم آرزو می کنند کاش یک وجب از زمین سبع (۷۸۵) را به یک وجب طلا خریداری می کردند. کوفه پنجاه و چهار میل (۷۸۶) وقصرهای آن مجاور کربلا خواهد شد. قطعاً خداوند کربلا را پناهگاه و مکانی قرار خواهد داد که ملائکه و مؤمنان بدان آمد و شد کنند، و شأنی عظیم خواهد داشت. برکات در آن چنان خواهد بود که اگر مؤمنی بایستد و یک بار پروردگارش را بخواند، خداوند بابت آن یک دعا هزار بار مثل ملک دنیا را به او خواهد بخشید».

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۳ از عبد الله بن هذیل: «قیامت بر پا نمی شود مگر بعد از آنکه همه ی مؤمنان در کوفه گرد آیند».

الطبقات الکبری ۶ / ۱۰ از عبد الله بن عمرو نقل می کند: «به واسطه ی مهدی سعادت مندترین مردم اهل کوفه هستند» (۷۸۷).

تهذیب الاحکام ۳ / ۲۵۳ از حبه ی عرنی نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) به حیره رفتند و فرمودند: اینجا به اینجا متصل خواهد شد - و به کوفه و حیره اشاره کردند - چنان می شود که یک ذراع بین این دو به چند سکه ی طلا فروخته شود. در حیره مسجدی بنا می شود که پانصد در دارد و جانشین قائم [در نماز]، در آن نماز می گزارد، زیرا مسجد کوفه گنجایش آنان را نخواهد داشت، و در آن دوازده امام عادل نماز خواهند خواند.

عرضه داشتیم: یا امیر المؤمنین! آیا مسجد کوفه ی آن روز ظرفیت این مردم را دارد؟ ایشان فرمودند: چهار مسجد بنا می شود که مسجد کوفه کوچکترین آنهاست، و این مسجد [مسجد حیره] و دو مسجد در دو طرف کوفه از این سمت و از این سمت و با دست به سمت محله ی بصرین و غرین اشاره فرمود».

کامل الزیارات / ۳۰ از ابوبکر حضرمی نقل می کند: «از حضرت صادق و یا امام باقر (علیهما السلام) پرسیدم: پس از حرم خدای (عز وجل) و رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) کدام موضع در زمین افضل است؟ فرمود: ای ابا بکر! کوفه، که پاکیزه و طاهر است، قبور پیامبران رسول و غیر رسول و اوصیای راستین در آن است.

در آن مسجد سهیل است که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر در آن نماز گزارده است،

عدل خدا از آنجا آشکار می شود، وقائم او وقائمان بعد از او در آن خواهند بود، ومنازل پیامبران، اوصیاء وصالحان در آن است».

کافی ۳/ ۴۹۵ از صالح بن ابی الاسود نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی مسجد سهله فرمودند: بدان! آن، منزل صاحب ماست، هنگامی که با اهل خود آید».

همان ۴/ ۵۷۱ از ابان بن تغلب: «همراه امام صادق (علیه السلام) بودم، ایشان بر پشت کوفه گذشتند و فرود آمده دو رکعت نماز به جا آوردند. اندکی جلو رفتند و دو رکعت دیگر گزاردند. باز هم قدری جلو رفتند و دو رکعت خواندند، سپس فرمودند: اینجا قبر امیر المؤمنین (علیه السلام) است، عرض کردم: فدایت شوم، آن دو جای دیگر که نماز به جا آوردید چه؟ فرمودند: محل سر امام حسین (علیه السلام) و منزل قائم».

تهذیب الاحکام ۶/ ۳۴ از مبارک خباز نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) هنگامی که در حیره بودند به من فرمودند: استر والاغ را زین کنید، پس ایشان خود سوار شدند، من نیز سوار شدم، ایشان وارد گودی شدند، فرود آمدند و دو رکعت نماز گزاردند، اندکی جلوتر رفته دو رکعت دیگر خواندند، قدری پیشتر رفتند و دو رکعت دیگر به جا آوردند، آنگاه سوار شده بازگشتند، از ایشان درباره ی این سه دو رکعت سؤال کردم و فرمودند: دو رکعت نخست در موضع قبر امیر المؤمنین (علیه السلام) بود، دو رکعت دوم موضع سر حسین (علیه السلام) و دو رکعت سوم محلّ منبر قائم (علیه السلام)».

دلائل الامامة ۲۴۴/ از فرات بن احنف نقل می کند: «با امام صادق (علیه السلام) بودم و می خواستیم به زیارت قبر حضرت امیر (علیه السلام) برویم. به ثویه که رسیدیم ایشان فرود آمدند و دو رکعت نماز گزاردند، عرض کردم: آقای من! این چه نمازی بود؟ فرمودند: اینجا محلّ منبر قائم است، دوست داشتم خدا را در این موضع شکر گویم.

سپس رفتند و من هم با ایشان رفتم تا به ستونی که بر راه است رسیدند و فرود آمده دو رکعت نماز خواندند، باز پرسیدم: این نماز چه بود؟ فرمودند: گروهی که سر امام حسین (علیه السلام) را با خود در صندوقی داشتند اینجا فرود آمدند، پس خداوند عزیز و جلیل پرنده ای را فرستاد و آن صندوق را با آنچه در آن بود برداشت. شتربانی از کنار آنها گذشت و آنان سر او را جدا

کردند و در صندوق گذاشتند و با خود بردند، لذا اینجا فرود آمدم و نماز به جا آوردم. در ادامه رفتیم تا به محلی رسیدیم. ایشان برای بار سوم فرود آمدند و دو رکعت نماز خواندند، و فرمودند: اینجا قبر امیر المؤمنین (علیه السلام) است. بدان! روزها به پایان نخواهد رسید تا آنکه خداوند مردی را که خود را برای کشتن آزموده، بفرستد و بر آن قلعه ای که هفتاد ایوان دارد بنا کند.

حبیب بن حسین که از راویان این حدیث است گوید: این حدیث را قبل از آنی که بنایی بر آن بسازند شنیدم، بعد از آن محمد بن زید کسی را فرستاد و بر آن بنایی ساختند، و روزها نگذشت که محمد کشته شد».

خانه ی شخصی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در منطقه ی مسجد سهله:

قطب الدین راوندی (رحمه الله) در قصص الانبیاء (علیهم السلام) / ۸۰ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «ای ابا محمد! گویا می بینم که قائم با اهل و عیال خود در مسجد سهله فرود آمده است، من گفتم: آنجا منزل ایشان خواهد بود؟ فرمودند: آری، آنجا منزل ادریس است و خداوند پیامبری را مبعوث ننموده مگر در آن نماز گزارده است. کسی که در آن اقامت کند بسان کسی است که در خیمه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مقیم باشد. هیچ مرد وزن با ایمانی نیست مگر دلش اشتیاق آن را دارد. روز و شبی نیست جز آنکه فرشتگان به این مسجد می آیند و خدا را در آن عبادت می کنند. ای ابا محمد! بدان! اگر من نزدیک شما بودم نمازی نمی گزاردم مگر در آنجا. هنگامی که قائم ما قیام کند، خدا برای رسولش و ما همه انتقام خواهد گرفت».

فصل (۲۲): قساوت دشمنان / قساوت دشمنان امام زمان (عجل الله فرجه)، و برخورد شدید

امام با آنان

غدد سرطانی باید ریشه کن شود:

در نگاه نخست چنین می نماید که پاکسازی زمین از ظلم و ظالمان امری است ناممکن، چرا که اینان ریشه دوانیده اند و زمین و زمینیان به وجود آنان، و نیز ناله ی مظلومان عادت کرده است، از این رو آنان جزء لا ینفک زمین هستند.

اما حقیقت آن است که خداوند علیم حکیم برای هر چیزی از جمله ظلم، حد و نهایی قرار داده است. غیبت نعمانی / ۱۲۷ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ی: يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاتِهِمْ» (۷۸۸) تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند، فرمودند: خدا آنان را می شناسد، ولی این آیه در مورد قائم نازل شده است. ایشان آنها را به سیمایشان می شناسد، پس خود ویاران با شمشیر بر آنان سخت ضربه می زنند».

برخی گمان می کنند کشتار ظالمان توسط حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سخت دلی و زیاده روی است، لکن حق آن است که برخورد ایشان عمل جراحی ضروری و به غرض پاکسازی جوامع از لوث اینهاست، و اگر با آنان به نرمی و عفو رفتار کند آنها دست از جنایات خود بر نخواهند داشت. از این روست که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در پیمان خود، فرزندش مهدی (علیه السلام) را به برخورد شدید با آنها فرمان داده اند.

البته بیم آن نمی رود که کسانی که امید هدایت و صلاحشان می رود توسط ایشان از بین روند، زیرا امام (علیه السلام) از ناحیه ی پروردگارش راهنمایی می شود و با نور خدا می نگرد، او بسان خضر است که خدا درباره اش فرموده: آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، (۷۸۹) از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم، بلکه خضر (علیه السلام) وزیر و ایشان امیر اوست.

غیبت نعمانی / ۲۸۴ از مفضل بن عمر نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) قائم را یاد کردند، من عرض کردم: امیدوارم امر ظهور ایشان به سهولت انجام پذیرد، حضرت فرمودند: آن امر واقع نخواهد شد تا آنکه با خون غلیظ و عرق مواجه شوید» (۷۹۰).

همان / ۲۸۵ مشابه آن را از معمر بن خلاد از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند، در آن آمده است: «شما امروز در آرامش بیشتری به سر می برید نسبت به آن روز [دوران حضرت مهدی (علیه السلام)]...».

بحار ۵۲ / ۳۵۸ از بشیر نبال روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: اینان گویند: چون مهدی قیام کند امور خود به خود سامان می گیرد و به اندازه ی خون حجامت هم خونی نمی ریزد، ایشان فرمودند: هرگز، اگر برای کسی امور خود به خود سامان می یافت، برای

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سامان می گرفت، آن هنگام که دندان های رباعی ایشان به خون آغشته و صورتشان زخم شد، هرگز، قسم به آنکه جانم به دست اوست [سامان نمی یابد] تا آنکه ما و شما با عرق و خون غلیظ مواجه شویم، آنگاه بر پیشانی خود دست کشیدند».

غیبت نعمانی / ۲۹۷ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «قائم (علیه السلام) در جنگ خود با چیزی مواجه می شود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آن مواجه نشد؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به سراغ آنان آمد در حالی که سنگ کنده کاری شده و چوب های تراشیده را می پرستیدند، ولی آنها بر قائم (علیه السلام) خارج می شوند و کتاب خدا را بر ضد او تأویل می کنند و بر اساس آن با ایشان می جنگند».

همان / ۲۹۶ مشابه آن را از فضیل بن یسار از ایشان نقل می کند و در ادامه ی آن آمده است: «بدان! به خدا سوگند عدالت او، اندرون خانه هایشان وارد می شود، همان گونه که گرما و سرما داخل می شود».

امام (علیه السلام) در برابر این تکذیب و عناد ناگزیر است که فاسدان را ریشه کن سازد.

برخورد شدید با ستمگران:

غیبت نعمانی / ۲۳۱ از ابو خدیجه از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند: «حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: من حق داشتم پشت کنده [از جنگ] را بکشم و کار مجروح را تمام سازم، ولی این کار را به خاطر فرجام یارانم واگذاردم، که اگر مجروح شدند کارشان را تمام نسازند، وقائم حق آن دارد پشت کرده را بکشد و کار مجروح را تمام سازد».

کافی ۸ / ۲۳۳ از معاویه بن عمار از آن حضرت روایت می کند: «اگر کسی از شما قائم را آرزو کرد، آن را در حال عافیت آرزو کند، زیرا خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای رحمت فرستاد، ولی قائم را برای انتقام می فرستد».

غیبت شیخ طوسی / ۱۱۵ از یحیی بن علاء رازی از امام صادق (علیه السلام): «خداوند تعالی در این امت مردی را که از من است و من از اویم خواهد آورد، خدای تعالی به واسطه ی او برکات آسمان ها و زمین را سرازیر می کند، پس آسمان بارانش را فرو می فرستد و زمین بذر خود

را بیرون می دهد، حیوانات وحشی و درندگان آرام می شوند، وزمین را پر از داد و عدل خواهد کرد همان گونه که از ستم و جور پر شده است، او چنان می کشد که نادان می گوید: اگر این از فرزندان محمد بود رحم می کرد».

ابن ابی الحدید در شرح خود ۷/ ۵۸ می نویسد: «جماعتی از اصحاب این خطبه را نقل کرده اند، خطبه ای است که به حد استفاضه رسیده است، حضرت امیر (علیه السلام) آن را پس از پایان یافتن جنگ نهروان ایراد کردند، عباراتی دارد که رضی (رحمه الله) نیاورده است، از جمله: اهل بیت پیامبران را بنگرید، اگر درنگ و اقامت کردند شما نیز چنین کنید، و اگر از شما یاری طلبیدند یاری کنید، به طور قطع خداوند فتنه را به دست مردی از ما اهل بیت بر طرف خواهد نمود، پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، تنها با شمشیر به سراغ آنان می رود، هشت ماه شمشیر را بر شانه اش می نهد، تا جایی که قریش گوید: اگر این از فرزندان فاطمه بود بر ما رحم می کرد، خدا او را بر بنی امیه مسلط می کند تا خرد کرده و در هم بشکند، مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا ثَقَاتًا، سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، (۷۹۱) از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره ی کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنّت خدا [جاری بوده] است؛ و در سنّت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

الفتن ۱/ ۳۵۰ از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند: «خداوند فتنه ها را به دست مردی از ما بر طرف خواهد ساخت، او آنان را به ذلت می کشاند و جز با شمشیر به استقبالشان نخواهد رفت. هشت ماه شمشیر را بر شانه می گذارد و به جنگ می پردازد، تا آنجا که گویند: به خدا قسم این از نسل فاطمه نیست، اگر از فرزندان او بود بر ما رحم می کرد. خداوند او را بر بنی عباس و بنی امیه مسلط خواهد نمود» (۷۹۲).

کافی ۱/ ۴۳۱ از ابوبصیر روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی: حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا، (۷۹۳) تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می شود؛ یا عذاب، یا ساعه را ببینند؛ پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان تر است، فرمودند: مَا يُوعَدُونَ؛

خروج قائم (علیه السلام) است که همان ساعه است.

فَسَيَعْلَمُونَ؛ در آن روز وعذاب خدا که بر دستان قائم او بر آنان فرود می آید، این همان سخن خداست: مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا؛ یعنی نزد قائم، وَأَضْعَفُ جُنْدًا.

عرض کردم: این آیه: وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى، (۷۹۴) و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید، فرمودند: آن روز هدایتی بر هدایت آنان می‌افزاید که به جهت پیروی آنان از قائم است، که او را انکار نمی‌کنند.

غیبت نعمانی / ۲۳۳ از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند: «اگر مردم می‌دانستند قائم چون خروج کند چه می‌کند، بیشتر آنان دوست می‌داشتند او را نبینند، به خاطر مردمانی که می‌کشد.

او تنها از قریش شروع می‌کند فقط با شمشیر با آنان مواجه می‌شود، تا جایی که بسیاری از مردم گویند: این از آل محمد نیست، اگر از آنان بود رحم می‌کرد».

همان / ۲۸۳ از بشیر بن ابی اراکه ی نبال نقل می‌کند: «وارد مدینه شدم و به خانه ی امام باقر (علیه السلام) رسیدم. استر ایشان در کنار در زین شده بود. مقابل خانه نشستم تا بیرون آمدند و سلام کردم. ایشان که سوار بر استر شده بودند، پایین و به سوی من آمده فرمودند: مرد اهل کجاست؟ گفتم: عراق، فرمودند: کجای آن؟ عرضه داشتم: از اهالی کوفه، فرمودند: چه کسی در این راه تو را همراهی کرد؟ گفتم: گروهی از محدثه، فرمود: آنها کیانند؟ عرض کردم: مرجئه، فرمود: وای بر این مرجئه، فردا که قائم ما قیام کند اینان به که پناه می‌برند؟

گفتم: اینان می‌گویند: آن زمان ما و شما مساوی خواهیم بود، ایشان فرمودند: کسی که توبه کند خدا توبه اش را می‌پذیرد و آنکه نفاق پنهان کند خدا جز او را دور نخواهد ساخت، و آن کس که امری را آشکار سازد خدا خونس را خواهد ریخت.

در ادامه فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست آنان را ذبح می‌کند، همانسان که قصاب گوسفندش را ذبح می‌کند و با دست به حلق خود اشاره کردند. گفتم: اینان می‌گویند: هنگامی که ظهور واقع شود امور برای او سامان می‌یابد و به اندازه ی خون حجامت خونی نمی‌ریزد، فرمود: هرگز، قسم به آنکه جانم به دست اوست [سامان نمی‌یابد] تا آنکه ما و شما

عرق و خون غلیظ را مسح کنیم، وبا دست به پیشانی خود اشاره کردند».

کافی ۱ / ۴۳۲ در حدیثی از محمد بن فضیل نقل می کند: «امام کاظم (علیه السلام) در مورد این آیه: حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا، فرمودند: مقصود از آن قائم و یاران اوست».

حلیۃ الابرار ۲ / ۵۹۷ می نگارد: «محمد بن حسن شیانی در کشف البیان می نویسد: در احادیث ما از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده است که این آیه [قصص، ۵] به صاحب الامر - که در آخر الزمان ظهور می کند، جباران و فراعنه را از میان می برد، شرق و غرب زمین را تحت حکومت خود در می آورد و آن را از عدالت پر می کند همان گونه که از ستم آکنده شده است - اختصاص دارد».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ابتدا کذابان شیعه را به هلاکت می رساند:

رجال کشی ۲۹۹ / از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «چون قائم ما قیام کند، از کذابان شیعه شروع می کند و آنان را به قتل می رساند».

الایضاح ۲۰۸ / از امام باقر (علیه السلام): «هنگامی که قائم ما قیام کند، از کسانی که ادّعی [دروغین] محبت ما را دارند شروع می کند و گردن هایشان را می زند».

غیبت نعمانی ۲۰۶ / از مالک بن ضمره نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) به من فرمودند: ای مالک بن ضمره! چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان اینچنین دچار اختلاف شوند - وانگشتان را در یکدیگر فرو بردند -؟ عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آن زمان هیچ خیری نیست، فرمودند: تمام خیر آن زمان است. ای مالک! آن هنگام است که قائم ما قیام می کند، و هفتاد مرد که بر خدا و رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ می بندند را جلو آورده به قتل می رساند، سپس خدا آنها را بر امری واحد گرد می آورد».

غیبت شیخ طوسی ۲۷۳ / از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می کند: «البته خداوند این امر را به وسیله ی کسی که هیچ بهره ای ندارد یاری می کند، و چون امر ما فرا رسد کسی که امروز بت ها را می پرستند از آن بدر می رود».

نگارنده: ظاهراً اینان اصل فتنه و اختلاف در میان شیعه هستند، و شاید از عالمان سوء گمراه

کننده و سیاسیون منحرف باشند. عدد هفتاد نیز هم می تواند عددی حقیقی باشد و هم تقریبی.

هیبت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و بیم دشمنان:

غیبت نعمانی / ۲۳۹ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «در حالی که مردی در حضور قائم است و امر ونهی می کند که صدا می زنند: او را بچرخانید، آنها هم او را مقابل حضرت می آورند و ایشان فرمان می دهند گردنش را بزنند، پس چیزی در شرق و غرب نماند جز آنکه از ایشان بهراسد».

معنای حدیث آن است که امام (علیه السلام) منافقین پنهان را هم عقوبت می کنند، کسانی که شاید برخی از آنان به ایشان نزدیک هم باشند ولی خیانت می کنند. امام (علیه السلام) با نوری که در قلب دارد او را شناخته و حکم خدا را درباره ی او به اجرا می گذارند.

بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۴ از امام محمد باقر (علیه السلام): «قائم امر و قضاوتی جدید را به پا می دارد. او بر عرب شدید است. کار او تنها شمشیر است. از کسی خواستار توبه نمی شود، و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او تأثیر نمی گذارد».

امر جدید، اسلامی است که مسلمانان از آن فاصله گرفته اند، ایشان آن را احیا می کند که این امر بر کسانی که حلقه به گوش حکام هستند و در این راستا با آن حضرت می جنگند، گران خواهد آمد.

غیبت نعمانی / ۲۳۶ از سدید صیرفی روایت می کند: «مردی از اهالی جزیره کنیزش را نذر کعبه کرده آن را به مکه آورده بود. او خود ماجرا را برایم تعریف کرد؛ پرده داران کعبه را دیدم، برای هر یک از آنان که جریان را می گفتم به من می گفت: آن کنیز را برای من بیاور که خداوند نذر تو را قبول کرد».

هراس و بیم شدیدی مرا فرا گرفت. با یکی از رفیقان که اهل مکه است مطلب را در میان گذاشتم، او گفت: آیا سخن مرا می پذیری؟ پاسخ مثبت دادم، او گفت: آن مردی را که در مقابل حجر الاسود نشسته و مردم پیرامون او هستند نگاه کن - و او ابو جعفر محمد بن علی بن حسین (علیهم السلام) بود -، نزد او برو و جریانت را بگو، و به هرچه می گوید عمل کن. من هم حضور ایشان رسیدم و گفتم: خدایت رحمت کند، مردی از اهالی جزیره هستم و کنیزی به

همراه دارم که نذر بیت الله کرده ام، حال او را آورده ام. این مطلب را به پرده داران گفتم ولی آنان همه گفتند: او را برای من بیاور که خدا نذرت را پذیرفت، واین امر موجب هراس شدید من شد.

ایشان فرمودند: ای بنده ی خدا! خانه نمی خورد و نمی آشامد، پس کنیزت را بفروش و بررسی کن و به آن کس از هم منطقه ای هایت که حج این خانه را به جا آورده و از هزینه عاجز شده عطا کن تا توان بازگشت به مناطقشان را داشته باشند. من همین کار را کردم.

هر یک از پرده داران را که می دیدم درباره ی کنیز سؤال می کرد و من فرمان امام باقر (علیه السلام) را در پاسخ می گفتم، آنان هم به حضرت توهین می کردند. سخن آنها را به امام (علیه السلام) رساندم، ایشان فرمودند: به من رساندی، حال آیا از من نیز می رسانی؟ عرض کردم: آری، فرمودند: به آنها بگو: چگونه خواهید بود آن زمانی که دست ها و پاهای شما قطع و در کعبه آویزان شود، آنگاه به شما بگویند: ندا در دهید که ما سارقان کعبه هستیم؟

من همین که خواستم از حضور ایشان برخاسته مرخص شوم فرمودند: من کسی نیستم که این کار را انجام می دهد، مردی از من آن را انجام خواهد داد».

بحار الانوار ۵۲/ ۳۸۷ از امام صادق (علیه السلام): «قائم (علیه السلام) می کشد تا به بازار (۷۹۵) برسد. پس مردی از فرزندان پدرش [بنی هاشم] گوید: تو مردم را به مانند چارپایان از خود می رانی، آیا این بر اساس پیمانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است، یا چه چیزی؟ - و در میان مردم کسی شجاعتر از او نیست -.

پس مردی از عجمان به سوی او می رود و می گوید: یا ساکت می شوی یا گردنت را می زنم. در این هنگام است که قائم (علیه السلام) پیمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را بیرون می آورد».

در روایتی دیگر آمده مردی که در برابر این معترض می ایستد، شخصی است که برای حضرت از مردم بیعت می گیرد، بحار الانوار ۵۲/ ۳۴۳ از عبد الاعلی حلی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «چون به تعلیه (۷۹۶) می رسد مردی از نسل پدرش که پس از آن حضرت محکم ترین بدن و شجاع ترین قلب را دارد صدا می زند: ای فلان! چه می کنی؟ به

خدا که تو مردم را به مانند چارپایان از خود می رانی! آیا این پیمانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است یا چیز دیگری؟

غلامی که عهده دار [اخذ] بیعت است می گوید: به خدا سوگند یا ساکت می شوی یا آنچه را که دیدگانت در آن است می زنم.

قائم (علیه السلام) می فرماید: ای فلان! سکوت اختیار کن، آری به خدا سوگند عهده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دارم. ای فلان! آن محفظه را بیاور، او هم می آورد و حضرت عهد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را می خواند، آن مرد می گوید: خدا مرا فدایت کند، سرت را بیاور تا بوسه زنم، ایشان هم چنین می کند و او میان دو دیده ی امام (علیه السلام) را بوسه می دهد، آنگاه می گوید: بیعت ما را دوباره بگیر، وایشان چنین می کند».

این روایت چون سخن از ثعلبیه دارد، دلالت می کند این حادثه در ابتدای ورود به عراق رخ می دهد.

بصائر الدرجات / ۷۸ از ابو حمزه نقل می کند: «امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیاتی چند از جمله: حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ، (۷۹۷) تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند؛ ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم، ویکباره نومید شدند، فرمودند: مقصود قیام قائم است».

تفسیر قمی ۱ / ۲۰۰ ذیل همین آیه روایت می کند: «مقصود از آن قیام قائم است، چنان شود که گویا آنان هیچگاه قدرتی نداشته اند».

خواری دشمنان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تفسیر تبیان ۱ / ۴۲۰: «سدی در تفسیر فرمایش خداوند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ، (۷۹۸) وکیست بیدادگرتز از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود، ودر ویرانی آنها بکوشد؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد] ها در آیند. در این دنیا ایشان را خواری، ودر آخرت عذابی بزرگ است، گوید: خواری

آنان در دنیا آن است که چون مهدی قیام کند و قسطنطنیه فتح گردد، آنها را به هلاکت می‌رساند». (۷۹۹)

مختصر بصائر الدرجات / ۲۰۰ روایت می‌کند برخی دشمنان حضرت مهدی (علیه السلام) که از بنی الاشهب هستند، به سمت سبطی می‌گیرند.

تفسیر قمی ۲ / ۶۸: «تفسیر سخن خداوند: فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» (۸۰۰) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید؛ مقصود گنج‌هایی است که ذخیره می‌کردید.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ» (۸۰۱) گفتند: ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده‌ی بی‌جان گردانیدیم؛ هیچ خبر رسانی از آنها باقی نمی‌ماند... چشمی که بر هم خورد از آنها نخواهد ماند».

کافی ۸ / ۲۲۷ از سلام بن مستنیر نقل می‌کند: «از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: قائم چون قیام کند، ایمان را بر تمام ناصبیان عرضه دارد، پس اگر به حقیقت داخل ایمان شد [که شد]، وگرنه گردنش را می‌زند یا آنکه همان‌گونه که اهل ذمه امروز جزیه می‌پردازند او نیز جزیه دهد. (۸۰۲) بر میان ناصب همیان (۸۰۳) می‌بندد و از شهرها به روستاها بیرون می‌راند».

مختصر بصائر الدرجات / ۲۱۲ از ابو حمزه ی ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «چون قائم آل محمد (علیهم السلام) خارج شود، خداوند او را با فرشتگان نشاندار، فرشتگانی که پی در پی هستند، منزلین و کروبیین یاری می‌کند. جبرئیل پیشاپیش ایشان، میکائیل طرف راست، اسرافیل در سمت چپ و رعب به مسافت یک ماه جلو، پشت و راست و چپ اوست و فرشتگان مقرب روبروی اویند.

نخستین کس [از آدمیان] که با او بیعت می‌کند، محمد رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم) می باشد و حضرت امیر (علیه السلام) دومی است.

او شمشیری آخته دارد. خداوند برایش روم، چین، ترک، دیلم، سند، هند، کابل شاه و خزر را فتح خواهد نمود.

ای ابو حمزه! قائم قیام نمی کند مگر زمانی که ترسی شدید، زلزله ها، فتنه، بلایی که به مردم اصابت می کند و پیش از آن طاعون، جلوه کرده باشد. شمشیری بران میان عرب، اختلاف شدید بین مردم، پراکندگی آنان در دین و دگرگونی حال آنها حاصل شده باشد، تا جایی که آرزومند، از شدت هجوم مردم بر یکدیگر که مشاهده می کند، صبح و شام آرزوی مرگ کند. خروج ایشان به هنگام نومیدی و یأس خواهد بود. خوشا به حال آنکه او را درک کند و از یارانش باشد و افسوس و تمام افسوس بر آن کس که با او عداوت ورزد، با امر او مخالفت نماید و از دشمنانش باشد.

در ادامه فرمودند: ایشان امری جدید، کتابی جدید، سنتی جدید و قضاوتی جدید را به پا می دارد. بر عرب سختگیر است. کارش تنها قتل است. از کسی طلب توبه نمی کند و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او اثر نخواهد گذاشت».

تأویل الآیات ۲ / ۵۵۰ از جابر بن یزید روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد فرمایش خداوند: وَتَرَاهُمْ يَعْزُبُونَ عَنْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ، (۸۰۴) و آنان را می بینی که [چون] بر آن [آتش] عرضه می شوند، از [شدت] زبونی، فروتن شده اند: زیرچشمی می نگرند؛ یعنی به قائم (علیه السلام)».

همان ۲ / ۷۲۶ روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی فرموده ی خدا: خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ، (۸۰۵) دیدگانشان فرو افتاده، [غبار] مذلت آنان را فرو گرفته است. این است همان روزی که به ایشان وعده داده می شد، فرمودند: مقصود روز خروج قائم (علیه السلام) است».

تفسیر فرات ۱۹۴ / نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد فرمایش خداوند: وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيُّومَ الدِّينِ، (۸۰۶) و یوم الدین را دروغ می شمردیم، فرمودند: آن، روز قائم است که یوم الدین می باشد.

حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ، تا یقین به سراغ ما آمد؛ ایام قائم (علیه السلام).

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ، وشفاعت شفاعتگران آنان را سودی نرساند؛ پس شفاعت هیچ مخلوقی فایده ای برای آنها ندارد، وروز قیامت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق آنان شفاعت نکنند».

استمرار خطّ بنی امیه وبنی عباس تا ظهور:

باید توجه داشت که مقصود تمامی احادیثی که از پیکار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با بنی امیه یا بنی عباس سخن می گوید، پیروان وخطّ مشی آنان در ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) است، وقرائن لفظی ومعنوی بسیاری بر این مطلب یافت می شود، غیبت نعمانی ۳۰۲/ از علی بن ابی حمزه نقل می کند: «بین مکه ومدینه با امام کاظم (علیه السلام) همراه بودم وایشان فرمودند: یا علی! اگر اهل آسمان ها وزمین بر بنی عباس خروج کنند، زمین با خون هایشان آبیاری خواهد شد تا آنکه سفیانی خروج کند، عرض کردم: آیا سفیانی حتمی است؟ فرمودند: آری، سپس مدتی سر به زیر انداختند، آنگاه بالا آورده فرمودند: حکومت بنی عباس مکر وخدعه است، از بین می رود تا آنجا که گفته شود: هیچ اثری از آن نماند، وبار می گردد تا آنجا که گفته شود: هیچ مشکلی برای آن پیش نیامده است».

همان ۳۰۳/ از حسن بن جهم صریحتر از آن را نقل می کند: «به امام رضا (علیه السلام) گفتم: خداوند امورتان را سامان دهد، اینان می گویند: سفیانی در حالی قیام می کند که حکومت بنی عباس از بین رفته است، فرمودند: دروغ می گویند، او در حالی قیام خواهد کرد که حکومت اینان پا برجاست».

ارشاد ۳۶۴/ از عبد الله بن مغیره از حضرت صادق (علیه السلام): «هنگامی که قائم از آل محمد (علیهم السلام) قیام کند، پانصد تن از قریش را گردن می زند، سپس پانصد نفر [دیگر] را گردن می زند، آنگاه پانصد تن دیگر را واین کار را شش بار انجام خواهد داد، گفتم: آیا اینان [بنی عباس] به این تعداد خواهند رسید؟ فرمودند: آری، از اینان وغلامانشان».

غیبت شیخ طوسی ۱۱۶/ از عبید الله بن شریک نقل می کند: «امام حسین (علیه السلام) بر حلقه ای از بنی امیه که در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودند گذشتند

و فرمودند: بدانید! به خدا سوگند دنیا به پایان نمی رسد تا آنکه خداوند مردی از من را برانگیزد که از شما هزار نفر، و با آن هزار نفر هزار تن [دیگر] و با آن هم هزار نفر را بکشد.

گفتم: فدایت شوم، اینان - اولاد فلانی و فلانی - به این تعداد نمی رسند!

فرمودند: وای بر تو، در آن زمان از صلب مردی کذا و کذا مرد خواهد بود و غلامشان نیز در میانشان به همین سرنوشت دچار خواهد شد».

این احادیث صراحت دارد که حکومت این دو سلسله تا زمان ظهور ادامه دارد، با وجود آنکه امامان (علیهم السلام) از پایان یافتن حکومت بنی امیه خبر داده اند، لذا می بایست گفت که مقصود از اینان، خطّ دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) است که تا ظهور امتداد دارد. علاوه بر این قرینه ی معنوی، قرائن لفظی نیز در دست است که سخن از حکومت آل فلان قبل از ظهور دارد، قرب الاسناد / ۱۶۴ از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند: «پیش از این امر نشانه هایی است؛ [از جمله:] حادثه ای که بین دو حرم رخ می دهد، گفتم: آن چیست؟ فرمودند: جنگی قبیله ای خواهد بود، و فلانی از آل فلان پانزده تن را خواهد کشت».

غیبت نعمانی / ۲۵۸ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «آیا به شما از انتهای حکومت بنی فلان خبر ندهم؟ پاسخ مثبت دادیم و ایشان فرمودند: قتل ناروای شخصی از تیره ای از قریش در روز حرام و بلد حرام. قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان بعد از آن، تنها پانزده شب حکومت خواهند کرد».

کافی ۱ / ۳۳۷ حدیثی طولانی از زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند، در پاره ای آمده است: «همانا آن پسر پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد داشت... ای زراره! ناگزیر پسری در مدینه به قتل خواهد رسید، عرض کردم: فدایت گردم، مگر نه اینکه لشکر سفیانی او را به قتل می رسانند؟ فرمودند: نه، لشکر آل بنی فلان او را می کشند، آنان می آیند و داخل مدینه می شوند، او را دستگیر کرده و می کشند، و چون او را به ستم و عدوان بکشند، [دیگر] مهلت داده نشوند، پس در آن هنگام فرج انتظار می رود».

امام (علیه السلام) حدّ الهی را بر بسیاری از منافقین به اجرا می گذارد:

تهذیب الاحکام ۶ / ۱۷۲ از ابو حمزه از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «... چون قائم (علیه السلام) قیام کند نیاز به پرسش از شما ندارد، و بر بسیاری از شما که منافقند، حدّ خدا را جاری می سازد».

معنای این حدیث آن است که ایشان بر منافقینی که سریچی می کنند اقامه ی حد می کند، و نه هر گناهکاری.

فصل (۲۳): ایرانیان / ایرانیان در عصر ظهور

کثرت روایات سنیان در ستایش ایرانیان:

منابع اهل سنت مملو است از احادیثی در مدح ایرانیان، تا آنجا که می توان تنها بر اساس روایات صحیح - نزد آنها - در منقبت آنان و برتری بر عرب یک جلد کتاب نگاشت، در حالی که ما در منابع خود با حجم زیادی مواجه نیستیم. سبب این امر را باید در این مطلب جستجو کرد که برخی ایرانیان در آن روزگار با دستگاه حاکم بودند و در مقابل مذهب اهل بیت (علیهم السلام) برای آنان مذهبی تأسیس کردند، و کتاب ها برایشان نوشتند.

یکی از مشهورترین روایات اهل سنت در ستایش ایرانیان، حدیث گوسفندان سیاه و سفید است، حافظ ابو نعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصبهان ۱ / ۹ از ابوهریره، نعمان بن بشیر، مطعم بن جبیر، ابوبکر، ابن ابی لیلی و حذیفه - که حدیث طبق عبارت اوست - از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «من دیشب دیدم گویا گوسفندانی سیاه به دنبال من می آیند، سپس گوسفندانی سفید اضافه شدند تا آنجا که سیاهان را دیگر ندیدم.

ابوبکر گفت: گوسفندان سیاه عرب هستند که از شما پیروی می کنند، و سفیدان عجمانند که از شما تبعیت می کنند و چنان زیاد می شوند که عربی در میان آنها نمی بینی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم گفتند: فرشته هم این گونه تعبیر کرد»!.

روایت دیگر: همان ۱ / ۱۲ از ابوهریره نقل می کند: «در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سخن از عجمان به میان آمد که ایشان گفتند: به خدا قسم من به آنان از شما - و یا از برخی از شما - اعتماد بیشتری دارم».

عبارت از برخی از شما، افزوده ی راوی است تا آبروی عرب را حفظ کند.

دیگر: المصنف عبد الرزاق ۱۱/ ۶۶ از ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم):
«اگر دین در ثریا باشد، مردی - ویا گفتند: مردانی - از پسران فارس بدانجا می روند تا آن را
به دست آرند». (۸۰۷)

مسند احمد ۲/ ۴۱۷ از ابوهریره می آورد: «نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته
بودیم که سوره ی جمعه نازل شد، ایشان این آیه را خواندند: وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا
بِهِمْ، (۸۰۸) و دیگران از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته اند. شخصی پرسید: ای رسول خدا!
اینان کیانند؟ حضرت جواب او را ندادند تا آنکه دو یا سه بار پرسید - واین در حالی بود که
سلمان فارسی در میان ما بود -، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دست خود را بر سلمان
گذاشتند و فرمودند: اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از اینان بدان دست خواهند
یافت». (۸۰۹)

سنن ترمذی ۵/ ۳۸۴ می نویسد: «برخی از صحابه گفتند: یا رسول الله! اینان که خداوند
فرموده اگر ما پشت کنیم، جایگزین ما می کند ومانند ما نخواهند بود، کیانند؟ - و سلمان در
کنار آن حضرت حضور داشت - . پس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر ران او زدند
و فرمودند: این و یارانش، قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر ایمان به ثریا آویخته باشد،
مردانی از فارس بدان دست می یابند».

المصنف عبد الرزاق ۱۱/ ۳۸۵ از حسن بصری از آن حضرت نقل می کند: «دستان شما از
عجم پر خواهد شد [و بسیاری از آنان اسیر خواهید کرد]، سپس آنان به شیرانی تبدیل می
شوند که فرار نمی کنند، آنگاه گردن هایتان را می زنند و خراج شما را می خورند». (۸۱۰)
نگارنده: عجم عنوانی است برای تمامی اقوام غیر عرب، لکن بر ایرانیان غلبه یافته است.
مسند احمد ۵/ ۳۳۸ از سهل بن سعد ساعدی روایت می کند: «همراه پیامبر (صلی الله علیه
وآله وسلم) در خندق بودم، ایشان خود تیشه به دست گرفتند و مشغول حفر شدند، در اثنای
حفاری با سنگی مواجه شدند و خندیدند، کسی پرسید: ای پیامبر خدا! چرا می خندید؟ فرمود:
خنده ام از مردمانی گرفت که آنان را از سمت مشرق در میان بند می آورند، و به سمت بهشت
سوق داده می شوند». (۸۱۱)

ذکر اخبار اصبهان ۱ / ۱۱ از ابنعباس نقل می کند: «در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن از فارس به میان آمد، ایشان فرمودند: فارس گروه ما اهل بیت هستند».

مقصود از اهل بیت در این گزارش ساختگی عباسیانند، زیرا نهضت عباسیان توسط ایرانیان شکل گرفت. اما اهل بیت در مذهب ما اصطلاح خاص نبوی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیث متواتر کساء آنان را معرفی کردند و به درگاه خدا عرضه داشتند: خدایا! اینان اهل بیت منند، یعنی امیر المؤمنین، صدیقه ی طاهره، امام حسن و امام حسین و نه تن از فرزندان امام حسین که آخرینشان حضرت مهدی (علیه السلام) است.

شرح نهج البلاغه ۲۰ / ۲۸۴ می نگارد: «اشعث نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد، صف ها را شکافت و به حضرت نزدیک شد و گفت: یا امیر المؤمنین! این سرخان - یعنی عجم - در نزدیک شدن به شما بر ما غلبه کرده اند، امام (علیه السلام) با پا بر منبر زدند.

صعصعة بن صوحان گفت: اشعث با ما چه کار دارد؟ [او باعث می شود] امیر المؤمنین (علیه السلام) امروز سخنی درباره ی عرب گوید که همواره یاد شود.

حضرت فرمودند: کیست برای من در مقابل این درشتان بی فایده عذر آورد، اینان به مانند حمار بر بستر می غلطند و به خاطر یاد شدن یک گروه، آنان را ترک می گویند! آیا مرا امر می کنی آنان را برانم؟ من آنها را نخواهم راند تا از جاهلان باشم، قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنها شما را برای بازگشت به دین خواهند زد، همانسان که شما آنان را برای پذیرش آن زدید».

این کلام متواتر است و تعدادی از عالمان آنان مهر صحت بر آن زده اند.

اما ایرانیان در حرکت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ روایاتی در منابع طرفین پیرامون آنان تحت هفت عنوان رسیده؛ قوم سلمان، اهل مشرق، اهل خراسان، اصحاب بیرق های سیاه، فارس، اهل قم و اهالی طالقان، و مقصود از همه ایرانی ها هستند، مگر آنکه قرینه ای بر خلاف بیاید.

ایرانیان، نخستین گروه از سه گروه زمینه ساز:

منابع اتفاق نظر دارند که نهضتی زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از سوی اهل

مشرق شکل می گیرد، آنان صاحبان پرچم های سیاه و نخستین زمینه سازان حکومت ایشان هستند.

در منابع ما دو گروه زمینه ساز دیگر نیز به چشم می خورد: یمانی ها و حرکتی بر ضدّ یهود که پیش از ظهور است - و خواهد آمد - و یا در عراق رخ می دهد و در تفسیر آیه ی: *بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ*، (۸۱۲) بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، آمده است، و اینکه «آنان گروهی هستند که خداوند پیش از خروج قائم ارسال می کند و کسی را که جنایتی بر آل محمد کرده و انمی گذارند مگر آنکه به قتل می رسانند». (۸۱۳)

کافی ۸ / ۲۰۶: «امام صادق (علیه السلام) در مورد آیه ی: *وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ*، (۸۱۴) و در کتاب آسمانی به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، فرمودند: [این دو بار] قتل حضرت علی بن ابی طالب و وارد کردن جراحت بر امام حسن (علیهما السلام) است.

وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست؛ کشتن امام حسین (علیه السلام).

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا، پس آنگاه که وعده ی [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد؛ زمانی که نصرت خون حسین فرا رسد.

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، تا میان خانه ها به جستجو درآیند؛ گروهی هستند که خداوند پیش از خروج قائم می فرستد و کسی را که جنایتی بر آل محمد کرده و انمی گذارند مگر آنکه می کشند.

وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا، و این تهدید تحقق یافتنی است؛ خروج قائم (علیه السلام).

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ، پس [از چندی] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چیره می کنیم؛ خروج امام حسین (علیه السلام) در میان هفتاد تن از یارانش، کلاهخودهایی با آب طلا که هر کدام دو رو دارد بر سر دارند و به مردم خبر می دهند امام حسین خارج شده تا مؤمنان در آن تردید نکنند و [بدانند] او دجال یا شیطان نیست، و حجت قائم در میان آنان است.

پس چون در دل های مؤمنین استوار گردد که او امام حسین است، مرگ به سراغ حجت می آید و امام حسین کسی است که عهده دار غسل، کفن، حنوط و در قبر قرار دادن ایشان می شود، و تنها وصی است که عهده دار وصی می گردد». (۸۱۵)

غیبت نعمانی / ۲۹۸ از ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که بیرق حق ظاهر شود، اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می کنند، آیا می دانی برای چه؟ عرضه داشتم: نه، فرمودند: به خاطر آنچه مردم، از اهل بیت ایشان پیش از خروجشان می بینند». همان / ۲۹۹ نظیر آن را از منصور بن حازم از ایشان روایت می کند و به جای جمله ی آخر این عبارت آمده است: «به خاطر آنچه از بنی هاشم می بینند».

معنای این احادیث آن است که برخی از بنی هاشم پیش از ایشان نهضتی به راه می اندازد. بنابر این احادیث زمینه سازان سه دسته هستند؛ احادیث دولت پرچم های سیاه که نزد شیعه و سنی مورد اتفاق است، دولت یمانی که در منابع ماست و روایاتی که دلالت می کند پیش از ظهور زمینه سازانی خواهند بود ولی آنان را مشخص نمی کند، ولی بر کسانی که با یهود می جنگند انطباق دارد، زیرا در تفسیر آیه ی مذکور است.

طبق روایات قیام دولت یمنی ها، در سال ظهور امام مهدی (علیه السلام) و مقارن با خروج سفیانی در شام می باشد.

دولت زمینه سازان ایرانی پیش از آن است و آنان نخستین زمینه سازانند، لکن قیام آنها در راستای یاری ایشان در سال ظهور خواهد بود، و راجح آن است که مردی از قم آغازگر این حرکت باشد.

از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده: «مردی از قم مردم را به حق دعوت می کند، گروهی با او همراه می شوند که دل هایشان به مانند پاره های آهن است، بادهای سخت آنان را به لرزه نمی اندازد، از نبرد ملول نمی شوند، نمی هراسند، و بر خدا توکل می کنند، و فرجام از آن متقین است». (۸۱۶)

مناسبتی که این روایت در آن بیان شده و نیز زمان این مرد معلوم نیست، علاوه بر آنکه سند ندارد، ولی امری که آن را تقویت می کند آن است که از تاریخ قم اشعری است که در سال

۳۷۸ آن را تألیف کرده است.

از حدیث صحیح امام باقر (علیه السلام) در مورد نهضت اهل مشرق، فهمیده می شود که این حرکت پنج مرحله دارد و آخرین آنها قیام آنان برای نصرت امام (علیه السلام) در سال ظهور است.

در احادیث شیعه و سنی سخن از دو شخصیت ایرانی است: خراسانی و فرمانده ی قوای او شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب. در منابع ما نیامده که فاصله ی این دو با ظهور امام (علیه السلام) چه مدت است، ولی در منابع سنیان شش سال پیش از ظهور عنوان شده است، الفتن ۱/ ۲۷۸ و ۳۱۰ از محمد بن حنفیه نقل می کند: «پرچمی سیاه برای بنی عباس خارج می شود. سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می آید. کلاه های آنان سیاه و لباس هایشان سفید است. پیش قراول آنها مردی است به نام شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب از بنی تمیم. آنان یاران سفیانی را شکست می دهند تا آنکه در بیت المقدس فرود آیند. آنها زمینه را برای قدرت یافتن مهدی آماده می کنند. سیصد نفر از شام به او می پیوندند. بین خروج او و واگذاری امر به مهدی هفتاد و دو ماه است».

همان ۱/ ۳۱۰ از همو روایت می کند: «بین خروج بیرق سیاه از خراسان و شعیب بن صالح و خروج مهدی تا واگذاری امر به مهدی هفتاد و دو ماه است» (۸۱۷).
در نقل القول المختصر ۳۴/ این عبارت نیز آمده است: «بیرق های سیاه از خراسان خارج می شود و در کنار مهدی به بیت المقدس می آید».

المسند الجامع ۱۸/ ۳۸۹ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «پرچم هایی سیاه از خراسان خارج می شود. هیچ چیزی آنها را بر نمی گرداند تا آنکه در الیاء نصب شوند» (۸۱۸).

غیبت نعمانی ۲۵۳/ از ابن ابی نصر از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند: «پیش از این امر [ظهور]، سفیانی، یمانی، مروانی و شعیب بن صالح خواهند بود، پس این چرا چنین ادعا می کند؟»

در احادیث صحیح منابع ما آمده که حرکت خراسانی و شعیب که پرچم را تسلیم امام (علیه

السلام) می کنند، مقارن ظهور یمانی وسفیانی است، غیبت نعمانی / ۲۵۳ از امام باقر (علیه السلام) حدیثی طولانی نقل می کند که در آن تعدادی از حوادث ونشانها ذکر شده است، در قسمتی از آن آمده است: «خروج سفیان، یمانی وخراسانی در یک سال، یک ماه ویک روز بسان رشته ای مهره پیایی خواهد بود. لذا از هر سو جنگ رخ خواهد داد. وای بر کسی که با آنان دشمنی کند. در میان این بیرق ها بیرقی هدایتگرتر از بیرق یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحبان دعوت می کند».

حدیث: آغاز امر امام (علیه السلام) از ایران است:

شیعه و سنی روایت می کنند که آغاز امر حضرت مهدی (علیه السلام) از مشرق خواهد بود، غیبت نعمانی / ۳۰۴ از حارث همدانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «... مجعّد است، وبر گونه خالی دارد. آغاز او از مشرق خواهد بود. چون چنین شود سفیان خروج کرده به اندازه ی مدت حمل یک زن - نه ماه - حکومت می کند. او در شام خروج می کند واهل شام - مگر گروه هایی که بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون می دارد - تسلیم او می شوند».

از آنجا که به طور قطع ظهور امام (علیه السلام) از مکه خواهد بود، گفتیم که آغاز امر ایشان از مشرق است، یعنی یاران ایشان از سوی مشرق خواهند آمد.

وهابیت می پندارند حضرت مهدی (علیه السلام) خود از سمت مشرق می آید، لذا قائل به مهدویت شخصی نجدی از غیر بنی هاشم شدند و او را نزد ابن باز بردند، وخوشایند او واقع شد، سپس او را به افغانستان وچچن بردند تا صدق کند که از ناحیه ی مشرق خواهد آمد! حدیث امیر المؤمنین (علیه السلام) می رساند که این امر قبل از خروج سفیان است، ومدتی نه کوتاه ونه چندان بلند با آن فاصله دارد، زیرا عطف بین این دو مقوله را با حرف واو - ونه فاء یا ثم - آورده است. بلکه اشاره بدان دارد که خروج سفیان مسبّب از حرکت زمینه ساز ایران، وگویا عکس العملی در قبال آن می باشد.

حدیث: اصحاب بیرق های سیاه واهل مشرق:

این حدیث که به حدیث «پرچم های سیاه»، حدیث «اهل مشرق» و حدیث «آنچه اهل بیت

(علیه السلام) با آن مواجه می شوند» معروف است، در منابع ما و به وفور در منابع سنیان آمده است.

ابن مسعود و تعدادی از صحابه آن را نقل می کنند و گروهی از علمای سنی آن را صحیح شمرده اند.

یکی از قدیمی ترین مآخذ آن الفتن است، ابن حماد در ۱ / ۳۱۰ از عبد الله بن مسعود نقل می کند: «نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودیم که جوانانی از بنی هاشم آمدند و رنگ چهره ی حضرت تغییر کرد. گفتند: ای رسول خدا! همواره در چهره ی شما حالتی می بینیم که خوش نداریم، ایشان فرمودند: ما اهل بیتی هستیم که خدا برایمان آخرت را بر دنیا اختیار کرده است. اهل بیت من پس از من با بلا و رانده و آواره شدن مواجه می شوند، تا آنکه قومی از اینجا از سوی مشرق، که اصحاب بیرق های سیاه هستند بیایند. آنان حق را می خواهند ولی به آنان داده نمی شود - دو یا سه بار این کار را می کنند -، پس می جنگند و یاری می شوند و آنچه را خواسته بودند به آنها می دهند ولی نمی پذیرند، تا آن را به مردی از اهل بیت من که زمین را پر از عدالت می کند، همان گونه که از ستم پر شده است، بدهند. هر یک از شما آن را درک کرد به سوی آنها برود اگر چه چهار دست و پا بر روی برف باشد، زیرا او مهدی است». (۸۱۹)

المستدرک ۴ / ۴۶۴ چنین نقل می کند: «حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیدیم، ایشان با چهره ای مسرور بیرون آمدند. از هرچه سؤال می کردیم پاسخ می دادند، و هرگاه سکوت می کردیم خود سخن می آغازیدند، تا اینکه جوانانی از بنی هاشم که حسن و حسین در میان آنها بودند عبور کردند. چون آنان را مشاهده کرد، به خود چسبانید و اشک از چشمانش جاری شد، ما گفتیم: پیوسته در صورت شما حالتی می بینیم که خوشایندمان نیست. ایشان فرمودند: ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است، و اهل بیت من پس از من با رانده و آواره شدن در بلاد مواجه خواهند شد، تا آنکه بیرق هایی سیاه از جانب مشرق بالا رود.

انان حق را می خواهند ولی به آنها نمی دهند، آنگاه [دیگر بار] آن را می خواهند ولی نمی

دهند، سپس [برای بار سوم] آن را خواستار می شوند ولی به ایشان نمی دهند. پس پیکار می کنند و مورد نصرت قرار می گیرند. هر کسی از شما یا نسلتان آن را درک کرد نزد امام اهل بیت برود اگر چه چهار دست و پا بر روی برف، زیرا آنها بیرق های هدایت هستند و آنها را به مردی از اهل بیت می سپارند...» (۸۲۰)

این روایت در منابع ما نیز آمده است، دقیق ترین نقل، روایت غیث نعمانی / ۲۷۳ از ابو خالد کابلی از امام باقر (علیه السلام) است: «گویا قومی را می بینم که در مشرق خروج کرده اند و حق را می طلبند ولی به آنان داده نمی شود. سپس [دیگر بار] آن را طلب می کنند ولی به آنها نمی دهند. چون چنین بینند شمشیرهایشان را بر شانه ها بگذارند، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبان ندهند، کشته های آنها شهیدند.

بدان! اگر من آن [دوران] را درک می کردم، جانم را برای صاحب این امر نگاه می داشتم» (۸۲۱)

چند نکته:

اول: این حدیث تواتر معنوی دارد زیرا به طرق متعدد و از چند تن از صحابه نقل شده است، لذا به صدور آن از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اطمینان می یابیم، و اینکه ایشان خبر از مظلومیت اهل بیتشان (علیهم السلام)، و استمرار این ظلم تا زمان ظهور اینان که از مشرق بر می خیزند، و عرصه را برای حضرت مهدی (علیه السلام) - که مدتی پس از قیام دولت آنان ظاهر می شود و آنها بیرقشان را تسلیم می کنند - فراهم می کنند، داده اند.

دوم: مقصود از این دو عنوان ایرانیان هستند و این نزد صحابه ی راوی این حدیث، و تابعین و پسینیان آنان در طول روزگار مورد اتفاق است، چرا که آنان حتی به طور نادر هم ادعا نکرده اند اینان مثلاً اهالی ترکیه ی فعلی، افغانستان، هند یا جایی دیگرند. بلکه برخی از بزرگان محدثین و مؤلفین آنها تصریح کرده اند اینان فارس هستند. و در برخی روایات هم عنوان خراسانیان بر آنان اطلاق شده است تا جایی که به حدیث بیرق های خراسان شهرت یافته، بنابراین اینکه وهابیان آن را به اهل افغانستان و طالبان و چچن تفسیر کرده اند به دور از فهم

تمامی مسلمین است!

سوم: حرکت آنان با واکنش جنگی عالمی روبروست. آنان در ابتدای حرکت بر حاکم خود خروج می کنند. آنگاه نزدیک ظهور برای نصرت امام و سپردن بیرق خود به ایشان قیام می نمایند.

چهارم: این عبارت از فرمایش امام باقر (علیه السلام): پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبان ندهند، می رساند که آنها در سال ظهور سر تسلیم پرچم سرزمین خود به امام (علیه السلام)، دچار اختلاف می شوند، و پیروزی از آن موافقان این کار خواهد بود.

الملاحم والفتن / ۱۳۶ روایت می کند: «هنگامی که بیرق های سیاه - که شعیب بن صالح در آن است - لشکر سفیانی را شکست دهند، مردم مهدی را آرزو کرده در طلب او بر می آیند. او که پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را با خود همراه دارد از مکه خارج می شود. بعد از آنکه مردم به جهت به درازا انجامیدن بلا، از خروج او نومید می شوند، دو رکعت نماز گزارده و چون از آن فارغ می شود صدا می زند: ای مردم! بلا بر امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و خصوص اهل بیت ایشان پافشاری کرده است، مقهور شدیم و بر ما ستم شده است».

پنجم: حدیث بیرق های سیاه از اخبار غیبی است و بر نبوت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دلالت می کند، چرا که می بینیم هم چنان که ایشان خبر دادند، ظلم، جنایت و آوارگی در حق اهل بیت (علیهم السلام) در طول قرن ها وارد شده است تا جایی که به چهار جهت دنیا رسیده اند. ما هیچ خاندانی را در شرق تا غرب این کره ی خاکی نمی یابیم که اینچنین با آنها معامله کرده باشند.

ششم: عبارت امام باقر (علیه السلام): گویا قومی را می بینم که در مشرق خروج کرده اند، توصیف دقیقی است و دلالت می کند این امر وعده ی حتمی الهی است. و پیامبر و امامان (علیهم السلام) چنین تعبیری را زمانی به کار می بردند که امر حتمی الوقوع باشد آنچنان که گویا بدان می نگرند. بلکه می رساند آنان با بصیرتی که خداوند آنان را بدان مخصوص کرده

آن را می بینند.

علاوه بر آنکه بیانگر مراحل حرکت آنان تا عصر ظهور، و منتهی شدن به قیام برای نصرت حضرت مهدی (علیه السلام) است.

هفتم: این عبارت: اگر من آن [دوران] را درک می کردم جانم را برای صاحب این امر نگاه می داشتم، می فهماند قیام نهایی آنان بیش از مدت عمر یک انسان تا ظهور فاصله ندارد.

روایاتی که احتمال می رود اجزائی از روایت بیرق های سیاه باشد:

به نظر می رسد روایتی که احمد، ابن ماجه در سنن خود ۲/ ۱۳۶۸ و دیگران می آورند، قسمتی از آن باشد: «مردمی از مشرق آشکار می شوند که قدرت را برای مهدی آماده می کنند». (۸۲۲)

المعجم الكبير ۴/ ۲۲۹ از خالد بن عرفطه نقل می کند که روز شهادت امام حسین (علیه السلام) گفت: «این همان است که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمودند: شما پس از من در اهل بیتم [ونحوه ی رفتار با آنان] امتحان می شوید». (۸۲۳)

الفتن ۱/ ۳۱۳ از حسن بصری: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن از بلایی آوردند که اهل بیتشان با آن روبرو می شوند، تا آنکه خدا بیرقی سیاه از مشرق بفرستد. هر که آن را یاری دهد خدا او را یاری نماید، و هر که واگذارد خدایش واگذارد. تا آنکه نزد مردی همانام من آیند و امر خود را بدو سپارند. و خدا او را تأیید و نصرت کند». (۸۲۴)

و نیز حدیث بیرق های خراسان به سمت قدس که سنن ترمذی ۳/ ۳۶۲، مسند احمد، ابن کثیر در نهاییه، بیهقی در دلائل و دیگران آورده اند.

ابن صدیق مغربی در ردّ بر ابن خلدون آن را صحیح می شمارد، روایت می کند: «پرچم هایی سیاه از خراسان خارج می شوند. چیزی آنها را باز نمی گرداند تا آنکه در ایلپاء نصب شوند». در منابع ما، ابن طاووس در الملاحم ۴۳/ ۵۸ و آن را از سنیان نقل کرده است. این روایت سخن از حرکت لشکری از ایران به سمت قدس دارد که همان حرکت امام مهدی (علیه السلام) است.

مجمع البحرين می نویسد: «ایل بیت المقدس است، و گفته شده به معنی بیت الله است، زیرا

این در زبان عبرانی الله است».

از آنجا که فرماندهی این پرچم ها شعیب بن صالح، فرماندهی لشکر امام (علیه السلام) است، مقصود از این روایت حملهی حضرت برای آزاد سازی شام و قدس است.

و نیز حدیث گنج های طالقان که در منابع سنیان از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است، الحاقی ۲/ ۸۲ و کنز العمال ۷/ ۲۶۲ روایت می کنند: «بَه بَه به طالقان، زیرا خداوند (عز وجل) در آن گنج هایی دارد که از طلا و نقره نیست، بلکه مردانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و یاران مهدی در آخر الزمان خواهند بود». (۸۲۵)

در منابع ما: بحار الانوار ۵۲/ ۳۰۷ از کتاب سرور اهل الایمان اثر علی بن عبد الحمید نیلی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «او گنجی در طالقان دارد که نه طلاست و نه نقره، و بیرقی که از زمانی که پیچیده شده باز نشده است، و مردانی که دل هایشان گویا پاره های آهن است. در راه خدا تردیدی در آنها راه نیابد. از آتش سخت ترند. اگر بر کوه ها هجوم آرند آنها را از جای بردارند. با پرچم هایشان منطقه ای را قصد نکنند مگر آن را ویران سازند. گویا بر اسبان شان عقاب است. به قصد برکت بر زین اسب امام دست می کشند. او را در میان می گیرند و با جان هایشان در جنگ ها از او محافظه می کنند. شب را مشغول عبادتند، و بر روی اسبان شان صبح می کنند. راهبان شب و شیران روزند. فرمانبری آنها بیش از کنیز نسبت به مولای خویش است. بسان چراغند، گویا در دل هایشان چراغ است. از بیم او ترسانند. خواهان شهادتند و کشته شدن در راه خدا را تمنا دارند. شعارشان یا لثارات الحسین است. چون طیّ مسیر می کنند رعب پیش از آنان و به فاصله ی یک ماه خواهد رفت. گروه گروه نزد مولی می آیند، و خدا امام حق را با آنان یاری خواهد کرد».

نگارنده: راوی اینان را بر اساس عصر خود توصیف می کند و مقصود آن است که اینان شجاعند و به واسطه ی ایمان شان از دیگران متمایز.

من پیشتر تصور می کردم مراد از طالقان در این روایات منطقه ایست که در صد کیلومتری شمال غرب تهران، در سلسله جبال البرز قرار دارد، منطقه ای که الآن شهر و چند روستا دارد و طالقان نام دارد و اهالی آن از قدیم به تقوی و قرائت قرآن و تعلیم آن شهرت دارند.

ولی بعد از دقت در روایات این نظر برایم رجحان یافت که مقصود ایرانیان هستند و نه خصوص اهالی طالقان، و اینکه ائمه (علیهم السلام) آنها را اهل طالقان نامیدند از آن جهت است که سرزمینشان جبال طالقان نامیده می شد، همان گونه که خراسان و مشرق نامیده می شد. روایت دیگری که احتمال می رود از اجزاء حدیث بیرق های سیاه باشد: تفسیر فرات / ۱۶۴ از انس: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و دست در دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشتند، مردی به ایشان برخورد کرد. ایشان فرمودند: ای فلان! به علی ناسزا نگوئید، زیرا هر که او را ناسزا گوید به من ناسزا گفته است، و هر آنکه به من ناسزا گوید خدا را ناسزا گفته است.

ای فلان! به خدا قسم، تنها فرشته ی مقرب یا بنده ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده است، به آنچه از علی در آخر الزمان بروز می کند ایمان می آورد. ای فلان! بلایی سخت، محرومیت، قتل و آوارگی فرزندان عبد المطلب را در می رسد، پس ای فلان! در مورد اصحاب، فرزندان و عهد من، خدا را در نظر بگیر و تقوای الهی پیشه کن، چرا که خداوند روزی دارد که در آن برای مظلوم از ظالم انتقام خواهد گرفت».

خراسانی حاکم ایران و شعیب فرمانده ی لشکر:

در احادیث چنین تصویر شده که خراسانی حاکم ایران و شعیب بن صالح، به عراق می آیند تا با امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیعت کنند و بیرق کشورشان را به ایشان بسپارند. در روایات سخن از ارسال قوا از ایران به حجاز برای یاری امام (علیه السلام) نیست. در برخی وارد شده که قوای آنان پیش از ظهور به سمت عراق حرکت می کنند، الفتن ۱ / ۳۱۳ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «پرچم های سیاه که از خراسان خارج می شود در کوفه فرود می آید. پس چون مهدی ظاهر شود، بیعت خود را برای ایشان می فرستند». (۸۲۶)

خراسانی و شعیب پس از آنکه امام (علیه السلام) وارد عراق شوند بیعت می کنند، آنگاه ایشان شعیب را فرمانده ی لشکر قرار می دهند، و قوای خراسانیان در فتح قدس و فلسطین همراه ایشان خواهند بود. البته بعید نیست امام (علیه السلام) به قوای ایرانی فرمان دهند که قبل از خود وارد عراق شوند تا با لشکر سفیانی روبرو شده بتوانند دست تجاوز آنها بر شیعیان را

کوتاه کنند.

علاوه بر گزارش ابن حماد، روایت الملاحم والفتن که پیشتر گذشت نیز بر این مطلب دلالت دارد: «هنگامی که بیرق های سیاه - که شعیب بن صالح در آن است - لشکر سفیانی را شکست دهند، مردم مهدی را آرزو کرده در طلب او بر می آیند. او که پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را با خود همراه دارد از مکه خارج می شود».

ابن حماد گزارشات متعددی با این مضمون نقل می کند که قوای خراسانی پیش از ظهور و برای مقابله با هجمه ی سفیانی وارد عراق می شوند، ۱/ ۳۱۴ از حضرت امیر (علیه السلام): «پرچم های سیاه خارج می شوند و با سفیانی می جنگند. جوانی از بنی هاشم - که در کتف چپ خالی دارد، و پیش قراولش مردی از بنی تمیم است که او را شعیب بن صالح گویند - در میان آنهاست، و یاران سفیانی را شکست می دهد».

همو از عمار بن یاسر روایت می کند: «هنگامی که سفیانی به عراق برسد و یاران آل محمد را بکشد، مهدی که شعیب بن صالح پرچمدار اوست خروج می کند».

وی از امام باقر (علیه السلام) نیز نقل می کند: «جوانی از بنی هاشم که در کف دست راستش خالی دارد، با بیرق هایی سیاه از خراسان خارج می شود، و شعیب بن صالح در پیش او قرار دارد. او با اصحاب سفیانی پیکار می کند و آنان را شکست می دهد».

همو از حسن بصری: «در ری مردی گندمگون، کوسه و با قامتی معتدل از غلامان بنی تمیم - که شعیب بن صالح نام دارد - به همراه چهار هزار تن خروج می کند. جامه هایشان سفید و بیرق هایشان سیاه است. او پیش قراول لشکر مهدی خواهد بود. کسی به مصاف او نمی رود مگر آنکه شکست می خورد».

سفیان کعبی گوید: «پرچمدار مهدی پسری است با سنّ کم، ریش اندک و زرد پوست. اگر با کوه ها بجنگد آنها را منهدم می سازد تا آنکه در ایلیا فرود آید».

همان ۱/ ۳۷۲ از عبد الله بن عمر: «مردی از فرزندان حسین از سمت مشرق خروج می کند. اگر کوه ها به مصاف او آیند آنها را فرو ریخته در آنها راهسازی خواهد کرد». (۸۲۷)

مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۷ از عبد الله بن عمر: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان

تعدادی از مهاجرین و انصار نشستند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) سمت چپ و عباس طرف راست ایشان حضور داشتند. عباس و مردی از انصار با هم نزاع کردند و انصاری با عباس تند شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دست عباس و حضرت علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: از صلب این، جوانی خارج می شود که زمین را از ستم و ظلم می آکند، و از صلب این، جوانی خارج می گردد که زمین را از عدل و داد پر می کند. وقتی آن را دیدید، به سوی جوان تمیمی که از سمت مشرق می آید و پرچمدار مهدی است بروید». (۸۲۸)

الفتن / ۸۶ از ابو جعفر: «سفیانی پس از ورود به کوفه و بغداد لشکریانش را در آفاق پراکنده می سازد. به او خبر می رسد که حرکتی از وراء النهر از جانب اهل خراسان شکل گرفته است. اهل مشرق آنان را شکست می دهند. هنگامی که این خبر به سفیانی می رسد، لشکری عظیم را به فرماندهی مردی از بنی امیه به اصطخر اعزام می کند. در قومس (۸۲۹)، دولا ب ری و مرزهای زرنج (۸۳۰) جنگ در می گیرد. آن هنگام است که سفیانی دستور به کشتار اهالی کوفه و مدینه می دهد. پس بیرق های سیاه از خراسان می آیند. فرماندهی همه ی مردم را جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خالی است بر عهده دارد. خداوند امر و راه او را آسان خواهد کرد. او نبردی در مرزهای خراسان خواهد داشت. هاشمی در طریق ری می رود و مردی از عجمان را که شعیب بن صالح گویند به اصطخر به مصاف اموی می فرستد. او و مهدی و هاشمی در بیضاء اصطخر با هم مواجه می شوند. نبردی سخت میان آن دو گروه رخ می دهد تا جایی که اسبان تا میج پا در خون پا می گذارند.

در ادامه نبردهای دیگری را نیز ذکر می کند». (۸۳۱)

این ها همه عباراتی بدون سند و بریده بریده است، و آثار جعل بر آنها پدیدار می باشد، و هدف، آن است که حدیث بیرق های سیاه را بر قیام ابو مسلم خراسانی و ورود لشکریان وی به عراق تطبیق کند.

ضعف گزارش ورود امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ایران پیش از عراق:

آنچه مورد اتفاق است آن است که آغاز حرکت امام (علیه السلام) از مکه است و هدف آن سرزمین قدس، و در این میان ایشان به بررسی و آماده سازی حکومتی جدید در حجاز و عراق،

و نیز فرستادن لشکری به سمت قدس می پردازد.

تنها در یک یا دو روایت و آن هم از فتن ابن حماد آمده که ایشان ابتدا به جنوب ایران می آید، چرا که ایرانیان، حاکم آنان خراسانی و فرمانده ی لشکر شعیب بیعت خود را اعلام می کنند. سپس به همراه آنها وارد نبرد با سفیانی در بصره می شود و بعد وارد عراق می گردد. الفتن / ۸۶ از حضرت امیر (علیه السلام): «هنگامی که لشکر سفیانی به عراق رود، به دنبال اهل خراسان می فرستد. اهل خراسان هم در طلب مهدی می روند. مهدی، با هاشمی که پرچم های سیاه را به همراه دارد و بر مقدمه ی لشکرش شعیب بن صالح است مواجه می شود. آنان و یاران سفیانی بر دروازه ی اصطخر با هم روبرو می شوند، و میان آنها جنگی سخت در می گیرد. پرچم های سیاه غالب می شوند و لشکر سفیانی می گریزند. آن زمان است که مردم آرزوی مهدی داشته به جستجوی او می روند».

اصطخر شهری در جنوب ایران است. این روایت ضعیف بوده و تعارض با روایاتی دیگر دارد. البته احتمال آن وجود دارد که امام (علیه السلام) به قوای ایرانی فرمان دهند که قبل از خود وارد عراق شوند تا با لشکر سفیانی روبرو شوند، لکن دلیلی بر ورود ایشان به ایران در دست نیست.

احادیث منابع شیعی درباره ی خراسانیان و اصحاب بیرق های سیاه:

برخی از این احادیث قبلاً گذشت. از جمله عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۲ / ۵۹: «امام حسین از امیر المؤمنین (علیهما السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که فرمودند: قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه قائمی از ما برای حق قیام کند، و این، زمانی است که خدای (عز وجل) به او اذن دهد. هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر که سرپیچی نماید هلاک شود.

ای بندگان خدا! خدا را در نظر گیرید، خدا را در نظر گیرید و گرچه چهار دست و پا بر روی برف، به نزد او بروید که خلیفه ی خداوند (عز وجل) است». (۸۳۲)

این روایت به ایرانیان نظر دارد، زیرا سرزمینشان برفی است، احتمال دیگر آن است که این تعبیر کنایی و به معنای تحمل مشقت و سختی باشد. (۸۳۳)

درباره ی فضیلت و آینده ی قم احادیثی از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است. از بررسی آنها ظاهر می شود که قم طرحی است که امامان (علیهم السلام) آن را در وسط ایران و بر دستان یاران امام زین العابدین (علیه السلام) در سال ۷۳ تأسیس کرده اند. پس از آن هم ایشان آن را به طور خاص مورد عنایت داشته و خبر داده اند که آن دیار در آینده مکانی عظیم و والا خواهد داشت، و اهالی آن یاران حضرت مهدی (علیه السلام) خواهند بود.

در برخی احادیث آمده که قم به جهت مناسبت با نام قائم (علیه السلام) و اینکه اهل آن برای نصرت ایشان قیام می کنند قم نامیده شد، بحار الانوار ۵۷/ ۲۱۵ از عفان بصری از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «آیا می دانی چرا قم، قم نامیده شد؟ عرض کردم: خدا ورسولش داناترند، فرمودند: قم نامیده شد، زیرا اهالی آن با قائم آل محمد (علیهم السلام) اجتماع و قیام می کنند، بر او استوار مانده و یاری می دهند».

اهل بیت (علیهم السلام) برای قم مفهومی وسیعتر از یک شهر قائل هستند، ایشان آن را به معنای خطّ و منهج ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و قیام با حضرت مهدی (علیه السلام) نیز استعمال کرده اند، بحار الانوار ۵۷/ ۲۱۷ نقل می کند: «جماعتی از اهل ری بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدند و گفتند: ما از اهالی ری هستیم، ایشان فرمودند: خوش آمدند برادران ما از اهل قم، آنان گفتند: ما اهل ری هستیم، وایشان باز فرمودند: خوش آمدند برادران ما از اهل قم، و آنان برای سومین بار سخن خود را تکرار کردند و همان عبارت را شنیدند، و این گفتار و پاسخ چند بار تکرار شد.

آنگاه فرمودند: خداوند حرمی دارد که مکه است، رسولش حرمی دارد که مدینه است، امیر المؤمنین دارای حرمی است که کوفه باشد، و ما حرمی داریم و آن شهر قم است، در آن زنی از فرزندان من مدفون می شود که فاطمه نام دارد، هر کس او را زیارت نماید بهشت برایش واجب گردد.

راوی گوید: این فرمایش پیش از آن بود که امام کاظم (علیه السلام) به دنیا آیند».

این حدیث بدان معناست که قم حرم امامان اهل بیت (علیهم السلام) تا حضرت مهدی (عجل

الله تعالی فرجه الشریف) است، واهل ری و غیر آن از اهالی قم به حساب می آیند، و این بابت آن است که در منهج اهل قم سیر می کنند.

از این رو گفتیم مقصود از قم در روایات ممکن است گاه شهر قم باشد، و گاه تمام ایرانیانی که بر خطّ و منهج آنها باشند.

سخن راوی نیز بدان معناست که امام صادق (علیه السلام) از به دنیا آمدن نواده ی خود حضرت فاطمه دختر امام کاظم (علیهما السلام) خبر داده اند پیش از آنکه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به دنیا آیند، یعنی پیش از سال ۱۲۸، و نیز خبر داده اند که او در آنجا دفن می شود و با گذشت بیش از هفتاد سال از آن تاریخ این امر نیز محقق شد.

جالب است که امامان معصوم (علیهم السلام) از ابتدای تأسیس قم، در صدد آماده سازی اهل آن برای یاری حضرت مهدی (علیه السلام) بوده اند، این مطلب از آنجا به دست می آید که محبت قمیین نسبت به امام مهدی (علیه السلام) پیش از ولادت آن حضرت معروف بوده است، بحار الانوار ۵۷/ ۲۱۸ از صفوان بن یحیی نقل می کند: «حضور امام رضا (علیه السلام) بودم که سخن از اهل قم و اشتیاق آنان به حضرت مهدی (علیه السلام) به میان آمد، ایشان بر آنها رحمت فرستاده و فرمودند: خدا از آنان راضی باشد، و در ادامه افزودند: بهشت هشت در دارد که یکی از آنها برای اهل قم است، آنها بهترین شیعیان ما از بین سرزمین ها هستند، خداوند تعالی ولایت ما را در طینت آنان عجین کرده است».

و شاید این در، در صدّیقین و مؤمنین به غیب باشد. اهل قم این محبت را تا به این عصر محفوظ داشته اند.

دو روایت در دست هست که از آینده ی قم، و نقشی که در قرب ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) تا زمان ظهور دارد سخن می گوید، بحار الانوار ۵۷/ ۲۱۳ از تاریخ قم اشعری از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «خداوند به کوفه بر دیگر بلاد، و به مؤمنان آن بر دیگران از اهالی سایر مناطق احتجاج نمود. او به شهر قم بر سایر بلاد، و به اهالی آن بر تمامی اهل مشرق و مغرب از جن و انس احتجاج کرد. او قم و اهالی آن را ناتوان رها نکرد، بلکه آنان را توفیق داد و تأیید نمود».

دین و اهل آن در قم ذلیلند، اگر چنین نمی بود مردم بدان سو شتاب می کردند و قم ویران می شد و اهل آن از بین می رفتند، و دیگر حجت بر سایر بلاد نبود. و اگر این امر رخ می داد آسمان و زمین استقرار نمی یافتند و مردم دیده بر هم زدنی مهلت داده نمی شدند. بلایا از قم و اهل آن دفع می شود. زمانی خواهد رسید که قم و اهلش حجت بر خلائق باشند. این در زمان غیبت قائم ما تا ظهور اوست، و اگر اینسان نمی بود زمین اهلش را فرو می برد. فرشتگان بلایا را از قم و اهلش دفع می کنند. هیچ جباری آن را به بدی قصد ننموده مگر آنکه در هم شکننده ی جباران او را در هم شکسته و به اندوه، مصیبت یا دشمنی مشغول کرده است. خدا ذکر قم و اهل آن را از یاد جباران در حکومتشان می برد، همان گونه که یاد خدا را به فراموشی سپردند».

در روایت دوم آمده است: «کوفه از مؤمنان خالی خواهد شد، و علم به مانند ماری که در سوراخش جمع می شود، از آنجا بار خواهد بست. سپس در منطقه ای که قم گفته می شود آشکار می شود و آنجا به معدن علم و فضل تبدیل خواهد شد تا آنجا که در زمین مستضعف در دین باقی نماند، حتی دختران در پرده.

این امر در نزدیکی ظهور قائم ما خواهد بود، و خداوند قم و اهل آن را قائم مقامان حجت قرار خواهد داد، و اگر چنین نباشد زمین اهلش را فرو می برد و حجتی در زمین نخواهد بود. دانش از آنجاست که به سایر بلاد شرق و غرب می رود و حجت خدا بر خلق اتمام می شود تا جایی که کسی نماند که دین و دانش بدو نرسیده باشد.

سپس قائم (علیه السلام) ظاهر شده و سبب انتقام خدا از بندگان و خشم او بر ایشان خواهد بود، زیرا خدا تنها پس از آنکه بندگان حجت را انکار کنند از آنها انتقام می گیرد».

بحار الانوار ۶۰ / ۲۱۸ از تاریخ قم از ابو مسلم عبدی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «خاک قم مقدس است. اهالی آن از ما هستند و ما از آنها ایم. هیچ طغیانگری به سوء آنها را قصد نمی کند جز آنکه عقوبتش تعجیل می یابد و این مادامی است که آنها به برادرانشان خیانت نکرده باشند. اما چون خیانت کنند، خدا طغیانگران فاسد را بر آنان مسلط گرداند.

بدان! آنها یاران قائم ما ودعوتگران به حق ما هستند. آنگاه سرشان را به سمت آسمان بالا برده عرضه داشتند: خدایا! آنان را از هر فتنه ای نگاه دار، واز هر هلاکتی برهان».

اختصاص / ۱۰۱ از امام هادی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: چون مرا به آسمان چهارم بالا بردند، گنبدی از لؤلؤ که چهار رکن و چهار در داشت و همه از ابریشم سبز بود را دیدم، گفتم: ای جبرئیل! این گنبد که در آسمان چهارم زیباتر از آن را ندیدم چیست؟ پاسخ داد: حبیب من محمد! این تصویر شهری به نام قم است، بندگان مؤمن خدا در آن جمع می شوند و انتظار محمد و شفاعت او در قیامت و حساب را می کشند، و غم، اندوه، حزن ها و امور ناخوشایند بر آنان می گذرد.

راوی گوید: از امام هادی (علیه السلام) پرسیدم: چه زمانی منتظر فرج خواهند بود؟ فرمودند: وقتی که آب بر زمین جاری شود».

مقصود از این عبارت آخر جریان آب بر زمین قم است، و یا در سطح زمین به گونه ای که نشانه ای برای ظهور باشد.

حدیث: خداوند مردی از ما اهل بیت را برای امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آماده

ساخته:

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «ای ابا محمد! امت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، تا زمانی که فرزندان بنی فلان حکومتی دارند، با فرجی مواجه نخواهند شد، تا آنکه حکومت آنها منقضی شود. چون پایان یابد، خداوند مردی از ما اهل بیت را که بر اساس تقوی سلوک، و به هدایت عمل می کند، و در حکم رشوه نمی ستاند، برای امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرستد، به خدا قسم من او را به نام خود و پدرش می شناسم.

سپس آنکه درشت گردن است، و خال و دو شامه (۸۳۴) دارد، به سراغ ما می آید، رهبر عادل و حافظ آنچه نزد او به ودیعه نهاده اند، زمین را از عدل و داد می آکند، همانسان که فاجران از ستم و جور آکنده اند».

این، حدیثی است جالب توجه ولی ناقص، علامه ی مجلسی (رحمه الله) آن را از اقبال

الاعمال سید بن طاووس (رحمه الله) نقل می کند. ایشان خود در اقبال / ۵۹۹ می نویسد که در سال ششصد و شصت و دو از کتاب الملاحم بطائنی نقل می کند، ولی ناقص نقل می کند. بطائنی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است. کتاب ملاحم وی مفقود می باشد. حدیث او دلالت بر این دارد که شخصی از ذریه ی اهل بیت (علیهم السلام) پیش از ظهور به حکومت می رسد و عرصه را برای امام مهدی (علیه السلام) فراهم می سازد.

بنی فلان در این حدیث، لزوماً بنی عباس نیستند - آنگونه که ابن طاووس فهمیده است -، به مانند طائفه ای دیگر از روایات که عبارت بنی فلان یا آل فلان را در بر دارد، چرا که هم می تواند اشاره به بنی عباس باشد و هم حکومت های پیش از ظهور.

بنابراین روایاتی که از اختلاف بین آل فلان از حکام حجاز سخن می راند، و نیز اختلافی که میان قبائل حجاز در نزدیکی ظهور رخ می دهد، آخرین طائفه از حاکمان حجاز قبل از ظهور را نشانه رفته است.

از همین قبیل است روایت امیر المؤمنین (علیه السلام)، بحار الانوار ۵۲ / ۲۳۴: «آیا به شما از انتهای حکومت بنی فلان خبر ندهم؟ پاسخ مثبت دادیم و ایشان فرمودند: قتل ناروای شخصی از تیره ای از قریش در روز حرام و بلد حرام. قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان بعد از آن، تنها پانزده شب حکومت خواهند کرد».

همچنین است روایات اختلاف بنی فلان، و هلاک آخرین حاکم آنان پیش از ظهور، که باید به غیر بنی عباس تفسیر شود، زیرا این امور به ظهور اتصال دارد.

فرا تر آنکه در برخی از روایاتی که تصریح به بنی عباس شده است، ممکن است در واقع امام (علیه السلام) بنی فلان یا آل فلان فرموده باشند، ولی راوی چون تصور می کرده مقصود فرزندان عباس است، در روایت لفظ بنی عباس را آورده است.

البته بیان دیگری نیز هست، و آن اینکه بگوییم مراد خطّ و سیره ی بنی عباس در دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) است - که پیش از این نیز گذشت -، نه اشخاص آنها، چرا که تمامی دشمنی های با اهل بیت (علیهم السلام) پس از منصور عباسی بدو که مؤسس است رجوع می کند.

الفتوح ۲ / ۷۸ روایتی را از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند که در آن خراسان ستوده و فتح آن بر دستان حضرت مهدی (علیه السلام) عنوان شده است. اموری نیز پیرامون بخارا، خوارزم، چچن، بلخ، طالقان، ترمذ، اشجدره، سرخس، یاسوج، گرگان، قومس، سمنان، طبرستان و دیگر مناطق ذکر شده است، علاوه بر آنکه ستایش برخی از این مناطق و ذمّ بعضی دیگر را نیز در بر دارد. (۸۳۵)

لکن آثار وضع بر آن ظاهر می باشد. علاوه بر آنکه نمی توان آن را بر حرکت ظهور امام (علیه السلام) تطبیق نمود، زیرا ممکن است در مورد اموری باشد که پیشتر رخ داده است.

درگیری داخلی ایران در سال ظهور:

در احادیث آمده که در سال ظهور نزاعی داخلی در ایران، و میان یاران امام (علیه السلام) و کسانی که خوش ندارند دیار خود را تسلیم کنند، در می گیرد.

روایات صحیح سخن از قیام انصار امام (علیه السلام) در ایران دارند، قیامی گسترده که به نهضتی می ماند، و اینکه اینان بر مخالفان خود غالب می شوند.

غیبت نعمانی / ۲۷۳ از ابو خالد کابلی از امام باقر (علیه السلام): «گویا قومی را می بینم که در مشرق خروج کرده اند و حق را می طلبند ولی به آنان داده نمی شود. سپس [دیگر بار] آن را طلب می کنند ولی به آنها نمی دهند. چون چنین بینند شمشیرهایشان را بر شانه ها بگذارند، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبان ندهند، کشته های آنها شهیدند.

بدان! اگر من آن [دوران] را درک می کردم، جانم را برای صاحب این امر نگاه می داشتم». در برخی دیگر آمده که افرادی از یاران ایشان در آذربایجان، خراسان و دیگر مناطق خروج می کنند، همان / ۱۹۴ و ۲۶۳ از ابوبصیر از امام صادق از امام باقر (علیهما السلام) نقل می کند: «ناگزیر رخدادی در آذربایجان به وقوع می پیوندد که چیزی جلودار آن نیست. چون رخ داد فرش های خانه هایتان باشید و تا زمانی که ما حرکتی نکرده ایم حرکتی نکنید. هنگامی که حرکت کننده ی ما حرکت کرد، اگر چه چهار دست و پا به سوبش بشتابید. به خدا قسم گویا او را بین رکن و مقام می بینم که با مردم بنابر کتاب جدید بیعت می کند، بر عرب سختگیر است.

در ادامه فرمودند: وای بر تجاوزگران عرب از شری که نزدیک شده است».

این حدیث بر حرکتی عظیم در آذربایجان در سال ظهور دلالت دارد، و به دنبال آن کسی به امر امام (علیه السلام) ویا خود ایشان به پا خواهد خواست که در فصل ترکان خواهد آمد. علاوه بر این شخص، فردی در خراسان و نیز فردی از اهل بیت (علیهم السلام) در گیلان قیام خواهند کرد، غیبت نعمانی / ۲۷۴ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی اموری که پس از خود تا قیام قائم واقع می شود مطالبی فرمودند، امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: یا امیر المؤمنین! چه زمانی خدا زمین را از ستمگران پاک خواهد ساخت؟ ایشان فرمودند: خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی کند تا آنکه خون حرام ریخته شود. آنگاه جریان بنی امیه و بنی عباس را در سخنی طولانی ذکر کردند، سپس فرمودند: آن هنگام که قیام کننده [ای] در خراسان قیام کند و بر کوفان و ملتان غالب شود و از جزیره ی بنی کاوان بگذرد، وقائمی از ما در گیلان قیام نماید و آبر و دیلمان (۸۳۶) او را اجابت کنند...».

این سه نفر که یکی در آذربایجان، یکی در خراسان و سومی در گیلان به پا می خیزند به هم مرتبط می باشند، مردم را برای یاری امام (علیه السلام) فرا می خوانند، عمل آنها توسط وزیر ایشان یمانی رهبری می شود، البته ممکن است مستقیماً از خود امام خط بگیرند، زیرا ایشان در آن برهه ظهور کرده ولی هنوز مخفی می باشد.

فصل (۲۴): یمنی ها / یمنی ها و ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

ستایش یمنی ها در منابع مسلمین:

همگان مدح یمنی ها بر زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در روایات صحیح را نقل کرده اند، یکی از مشهورترین آنها این است: صحیح مسلم ۲ / ۱۰۰۵ و مسند احمد ۲ / ۴۵۷ از ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کنند: «ایمان یمنی است، کفر از سمت مشرق می آید، آرامش در میان گوسفندداران است، ریا و فخر فروشی در کسانی است که در میان چارپایان و زمین هایشان فریاد می زنند، صاحبان شتر واسب».

کافی ۸ / ۶۹ از امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند

که در ضمن حدیثی فرمودند: «بلکه مردان اهل یمن برترند، ایمان و حکمت یمنی هستند، و اگر هجرت نمی کردم مردی از اهل یمن می بودم. جفا و سخت دلی در میان کسانی است که در میان چارپایان وزمین هایشان فریاد می زنند، صاحبان شتر».

کمال الدین ۲ / ۵۴۱ از حضرت علی از رسول خدا (علیهما السلام) نقل می کند: «کسی که اهل یمن را دوست دارد، مرا دوست داشته، و هر که آنان را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است».

غیبت نعمانی ۳۹ / از جابر روایت می کند: «اهل یمن با رویی گشاده حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیدند، چون وارد شدند، حضرت فرمودند: گروهی با دل های نرم و ایمانی راسخ، منصور که با هفتاد هزار تن خروج می کند از آنهاست، او جانشین من و جانشین وصی مرا یاری خواهد کرد، بند شمشیرشان از لیف است».

آنچه به بحث ما مربوط می شود نقش آنان در دوران ظهور است. در منابع ما روایاتی وارد شده که به یمانی که ناصر و وزیر امام (علیه السلام) است بشارت می دهد، بیان می کند که وی در صنعاء ظاهر می گردد.

اما در منابع اهل سنت حدیثی در نکوهش وی آمده است، و ده ها سخن معارض با یکدیگر، از جمله آنکه در برخی سخن از ظهور یمانی پیش از امام (علیه السلام) است و در بعضی دیگر پس از ایشان!

این امر دلالت می کند که قریشیان بر روایات و منابع آنان سیطره و احاطه داشته اند. آنان از نقل هر روایتی که سخن از رهبری قحطانی (۸۳۷) به میان آرد منع می کردند، چرا که سیادت قریش بر عرب را در مخاطره قرار می دهد!

بخاری هم نقل می کند که چگونه معاویه بر عبد الله بن عمرو عاص غضب و او را بر منبر توبیخ کرد، به علت آنکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرد که رهبری قحطانی [و غیر قرشی] به حکومت خواهد رسید! البته این گزارش از بی دقتی و بی غیرتی پسر عمرو عاص نسبت به قریش نیز پرده بر می دارد!

وی در صحیح خود ۴ / ۱۵۵ و ۸ / ۱۰۵ می نویسد: «محمد بن جبیر بن مطعم می گفت: به

معاویه - در حالی که گروهی از قریش مهمان او بودند - خبر رسید که عبد الله بن عمرو عاص سخن از به قدرت رسیدن حاکمی قحطانی در آینده می راند، وی با شنیدن این مطلب غضب کرد و برخاسته سخنرانی کرد، خدا را به آنچه شایسته است ثنا گفت و افزود: به من خبر رسیده که مردانی از شما سخنانی می گویند که نه در کتاب خداست و نه از پیامبر به جای مانده است، آنها نادانان شمايند!

از آرزوهایی که آرزومندان را به گمراهی می کشاند، اجتناب کنید، زیرا من از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: این امر در میان قریش خواهد بود، احدی با آنان دشمنی نخواهد کرد مگر آنکه خداوند او را بر صورت خواهد افکند، تا زمانی که آنان دین را به پا دارند». با این حساب علت فقدان احادیث یمانی را درمی یابیم، چنانکه در کتب سنیان اثری از آن یافت نمی شود!

اما به نظر می رسد این روایات در قرن اول نزد مسلمانان به طور شفاهی معروف بوده است، و نیز اینکه نام یمانی سه حرفی است، مسعودی در التنبیه والاشراف / ۲۷۲ درباره ی قیام عبد الرحمن بن محمد بن اشعث نقل می کند: «وقتی پیروان او زیاد شدند و بسیاری از اهل عراق، رؤساء، قاریان و عابدان آن هنگامی که وی به نزدیکی آن رسید، بدو ملحق شدند، بیعت عبد الملک بن مروان را از گردن خود گسست - و این امر در اصطخر فارس رخ داد -، مردم نیز همین کار را کردند، و او خود را ناصر المؤمنین نامید.

به او گفتند قحطانی که یمنی ها انتظارش را می کشند، و پادشاهی را به میان آنان باز خواهد گرداند تو هستی، کسی از او پرسید: نام قحطانی سه حرفی است، او در پاسخ گفت: نام من عبد است، و رحمن در نام من نیست»!

احتمال می رود که نام معروف یمانی نزد آنها حسن بوده است، چنانکه گزارش شده است. یگانه حدیث آنها پیرامون یمانی آن است که بخاری آورده، وی در صحیح خود ۴/ ۱۵۹ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه مردی از قحطان خروج کند که با عصای خود مردم را سوق می دهد».

بنابراین در پندار آنان، وی باید مردی خشن باشد که مردمان را با عصا می راند، و ظهورش تا

نزدیکی های قیامت به تأخیر می افتد!

لذاست که می بینیم مسلم و احمد بن حنبل آن را پس از حبشی که کعبه و مکه را خراب می کند می آورند، مسند احمد ۲ / ۴۱۷ از ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «ذو السویقتین از حبشه، خانه ی خدای (عز وجل) را ویران می کند. قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه مردی از قحطان خروج کند که با عصای خود مردم را سوق می دهد».

ابن حجر در فتح الباری ۶ / ۳۹۷ به شرح این عبارت می پردازد: «نام قحطانی برایم معلوم نشد. قرطبی احتمال داده نام او جهجاه باشد که در صحیح مسلم در طریقی دیگر از ابوهریره آمده است...

این سخن: او مردم را با عصایش سوق می دهد، کنایه از پادشاه است و در این گفتار به چوپان و مردم به گوسفندان تشبیه شده اند...

نعیم بن حماد در الفتن از طریق ارطاة بن منذر شامی تابعی روایت کرده است: قحطانی بعد از مهدی خروج، و بسان او رفتار خواهد کرد.

همو به نحو مرفوع روایت می کند: پس از مهدی قحطانی خواهد آمد، قسم به آنکه مرا به حق مبعوث کرد او چیزی از مهدی کم ندارد... اگر این سخن درست باشد، او در زمان عیسی بن مریم است...

در اینجا اشکالی پیش می آید: اگر او در زمان عیسی باشد، چگونه مردم را با عصای خود می راند، و حال آنکه عیسی خود رهبری را بر عهده خواهد داشت؟

و جواب این است که ممکن است عیسی او را در امور مهم نائب خود قرار دهد».

همان ۱۳ / ۶۷ می گوید: «مقصود از عصا، عصای حقیقی نیست، ولی [هرچه باشد] به خشونت و ستم او بر مردم اشاره دارد.

قاضی عیاض گوید: برخی گفته اند: او به طور حقیقی با عصا آنان را می راند، همان گونه که

شتر و چارپا را می رانند، و این کار به جهت سختگیری و تجاوزکاری اوست... مسلم حدیث

قحطانی را بعد از حدیث تخریب کعبه توسط ذو السویقتین آورده است و شاید به همین شدت

او اشاره دارد!

ابن بطال از مهلب نقل می کند: قحطانی که قیام کند - در حالی که نه از خاندان نبوت است، و نه از قریش که خداوند خلافت را در آنان قرار داده است - این از بزرگترین دگرگونی های زمان و تغییر یافتن احکام خواهد بود، که شخصی در دین اطاعت شود که اهلیت آن را ندارد». همان ۱۳ / ۱۰۲ می نویسد: «این سخن: پادشاهی از قحطان خواهد آمد، من عین عبارت حدیث عبد الله بن عمرو عاص را نیافتم... او آن را در باب «تغییر یافتن زمان تا جایی که بت ها عبادت شوند» آورده است، و این اشاره دارد به اینکه این پادشاه در آخر الزمان و به هنگام از میان رفتن اهل ایمان، و بازگشت بسیاری به عبادت بتان خواهد بود. اینانند که شرار مردم، و کسانی که قیامت بر آنها به پا می شود تعبیر می شوند...»

حال اگر حدیث عبد الله بن عمرو مرفوع و موافق حدیث ابوهریره بوده است، معنا ندارد معاویه آن را انکار کند، اما اگر مرفوع نبوده و عبارتی زائد در آن وجود داشته که چنین می فهمانده که قحطانی در اوائل اسلام خروج می کند، معاویه در این انکار معذور است»!

می بینیم که چگونه شارحان دچار خبط شده اند، علت آن هم این است که قحطانی - همان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بدو بشارت داده بودند - خوشایند قریش نبوده، لذا احادیث پیرامون آن را مخفی داشته اند. بلکه او را نکوهش کرده و به آخر دنیا مربوط دانستند. فراتر آنکه ابن حجر او را ظالمی طغیانگر معرفی می کند، البته ظلم او را بر گردن حضرت عیسی (علیه السلام) می اندازد، زیرا او را کارگزار ایشان معرفی می کند!

همان گونه که فراموش کرده حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زمین را از عدل آکنده می سازد، پس چگونه ظالمی او را همراهی خواهد نمود!

در منابع اهل سنت با انواع زیاده گویی و مذمت نسبت به یمانی و عذر آوری برای معاویه مواجه می شویم. آنان توبه ی پسر عمرو عاص از نقل بشارت نبوی را نیز نقل کرده اند، توبه ای که

وی در آن یمانی را قریشی می انگارد: «ای گروه یم! شما بر این باورید که منصور از

شماست، قسم به کسی که جانم در دست اوست پدر او قریشی است، و اگر بخوام نام او را تا بالاترین جدش خواهم گفتم». (۸۳۸)

کعب الاحبار نیز وارد میدان شد وبر حضرت علی (علیه السلام) دروغ بست، الفتن ۱/ ۳۸۲ و ۲/ ۵۰۴ از تبعی از کعب نقل می کند: «حضرت علی (علیه السلام) فرمود: بر دستان یمانی نبرد کوچک عکا رخ خواهد داد، این زمانی است که پنجمین تن از خاندان هرقل به حکومت رسد...

کعب گوید: پس یمانی ظاهر می شود وقریشیان را در بیت المقدس به قتل می رساند، وبر دست اوست که جنگ ها واقع می گردد».

ابن حماد گزارشات متعددی از کعب نقل می کند، روایاتی که بیانگر آن است که یمانی پس از مهدی است. برخی او را می ستایند و می گوید: او طبق روش برادرش مهدی سلوک می کند وبر دستانش روم فتح می شود. بعضی دیگر سخن از درگیری میان قیسیان ویمنی ها، وبر سر کار آمدن والیانی غیر صالح می گوید، ودر آخر آن آمده است: مردی از مضر عهده دار حکومت می شود. او صالحان را به هلاکت می رساند. شوم است وملعون. آنگاه عمانی قحطانی به حکومت می رسد وبه سیره ی برادرش مهدی رفتار می کند، روم نیز بر دست او فتح می گردد. در برخی دیگر هم آمده که وی پس از مهدی به عنوان خلیفه ای از اهالی یمن از قحطان ظاهر می شود، در دین برادر مهدی است، بر طبق رفتار او سیر می کند، واوست که روم را فتح می کند وغنائم آن را به دست می آورد.(۸۳۹)

البته کعب الاحبار نیز به مانند پسر عمرو عاص توبه کرد، الفتن ۱۰۳/ و ۱۰۹ از او روایت می کند: «مهدی تنها از قریش است، وخلافت فقط در آنهاست، جز آنکه وی اصل ونسبی در یمن دارد»!

گفتار را در بیان اقوال دروغ اینان پیرامون قحطانی، واینکه او را پادشاهی فاسد پس از مهدی (علیه السلام) قرار داده وپس از هجوم حبشه به مکه وویران ساختن کعبه عنوان کرده اند، طول نمی دهیم. خرافات کعب فصلی کامل از فتن ابن حماد را به خود اختصاص داده است، وقسمتی از آن در فصل آنچه بعد از حضرت مهدی (علیه السلام) واقع خواهد شد، آوردیم. مشکل این نویسندگان آن است که بدعت ها وافسانه سرایی های یهود را می پذیرند، در حالی که خوب می دانند وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ

شیئاً، (۸۴۰) وایشان در این باره معرفتی ندارند، جز گمان را پیروی نمی‌کنند، و همانا گمان هرگز از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند.

یمانی در احادیث اهل بیت (علیهم السلام):

درباره ی یمانی موعود که زمینه ساز حضرت مهدی (علیه السلام) است، احادیثی چند - که برخی هم صحیح السند است - از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) رسیده است. این احادیث بر حتمی بودن ظهور وی تأکید می‌کند و بیرق او را بیرق هدایت - بلکه هدایت‌گترین بیرق - که به سوی امام مهدی (علیه السلام) فرا خوانده ایشان را یاری می‌نماید قلمداد می‌کند، واز لزوم یاری او سخن گفته زمان آن را در رجب می‌داند، یعنی چند ماه پیش از ظهور امام (علیه السلام).

بیشتر گذشت که سفیانی و یمانی از وعده های حتمی خداوند هستند، کافی ۸ / ۳۱۰ از عمر بن حنظله نقل می‌کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: پنج نشانه قبل از قیام قائم خواهد بود؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن زمین، کشته شدن نفس زکیه و یمانی». غیبت نعمانی ۲۵۲/ از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام): «ندا از حتمیات است، سفیانی از حتمیات است، یمانی حتمی است، کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است، ودستی که از آسمان ظاهر می‌شود حتمی است، و فرمودند: فریادی در ماه رمضان که خواب را بیدار می‌کند، بیدار را می‌ترساند، و دختر را از پرده بیرون می‌آورد».

ارشاد ۲ / ۳۶۸ در ذکر علائم قیام حضرت می‌نویسد: «آمدن بیرق هایی سیاه از سمت خراسان و خروج یمانی».

غیبت نعمانی ۳۰۵/ از هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «یمانی و سفیانی بسان دو اسب مسابقه اند».

در احادیث ما تصریح شده که پرچم یمانی راستکارترین پرچم هاست، و در رجب خروج می‌کند، و همزمان با سفیانی است، غیبت نعمانی ۲۵۳/ با سند صحیح از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال، یک ماه و یک روز بسان رشته ای مهره پیایی خواهد بود، لذا از هر سو جنگ رخ خواهد داد. وای بر کسی که با آنان

دشمنی کند. در میان این بیرق‌ها بیرقی هدایت‌گتر از بیرق یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند». (۸۴۱)

شیخ طوسی در امالی / ۶۶۱ روایت می‌کند: «زمانی که طالب الحق خروج کرد، به امام صادق (علیه السلام) گفتند: امیدواریم این یمانی باشد، ایشان فرمودند: نه، یمانی دوستدار حضرت علی (علیه السلام) است، ولی این، از آن حضرت بیزاری می‌جوید».

طالب الحق لقب عبد الله بن یحیی کندی است که از خوارج اباضی بوده است. او در سال ۱۲۸ بر صنعاء و قسمت‌های دیگری از یمن سیطره یافت، و بر مکه و مدینه حمله کرد. سرانجام لشکر مروان حمار آخرین حاکم اموی در سال ۱۲۹ او را به هلاکت رساندند. (۸۴۲)

ظاهر آن است که یمانی در ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نقش اساسی و مهمی دارد. این امر طبیعی است، زیرا او حاکم یمن، نماینده‌ی امام (علیه السلام) و سخنگوی رسمی به نام ایشان است، و بعد از آن در مقدمه‌ی ظهور، مکه را تحت سلطه در می‌آورد.

بعید به نظر نمی‌رسد که امام (علیه السلام) او را حاکم بر حجاز و خلیج گرداند، و لشکر نخست امام از یمنی‌ها و حجازیان تشکیل شود، و لذا نقشی اساسی در خلیج داشته باشند.

همان‌طور که احتمال می‌رود یمانی در عراق، شام و قدس نیز در کنار آن حضرت و خراسانیان و عراقیان به ایفای نقش پردازد، اگرچه گزارش این موضوع خالی از اشکال نیست.

ابن حماد درباره‌ی نقش آفرینی یمنیان در ایران و عراق و شام عباراتی می‌آورد، اما یا سخنان افرادی عادی است و یا گزارشاتی مرسل، و در هر صورت قابل اعتماد نخواهد بود، و ظاهراً بر طبق خیالات او و مطابق با فضای دوران اوست.

سؤالی در اینجا پیش می‌آید: چرا امام باقر (علیه السلام) بیرق یمانی را هدایت‌گترین پرچم عنوان می‌کنند، حال آنکه بیرق خراسانی نیز به بیرق هدایت وصف شده است، و در آن شعب بن صالح وجود دارد، همو که امام مهدی (علیه السلام) منصب فرماندهی لشکر را به او عطا می‌فرمایند، علاوه بر آنکه فضیلت سبقت در زمینه سازی برای آن حضرت را نیز حایزند و امر

امام (علیه السلام) با آنان آغاز می شود؟

پاسخ آن است که نهضت یمانی با خطّ دهی مستقیم امام (علیه السلام) خواهد بود، یعنی او معتمد خاص ایشان است، امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «در میان این بیرق ها بیرقی هدایتگرتر از بیرق یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحبان دعوت می کند. پس چون یمانی خروج کرد فروختن سلاح بر مردم و هر مسلمانی حرام می شود. هنگامی که یمانی خروج نمود به سوی او بشتاب که پرچم او پرچم هدایت است، و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از آن روی برتابد. هرکه چنین کند از اهل آتش است، زیرا او به حق و راهی مستقیم دعوت می کند». (۸۴۳)

بنابر روایت عمار بن یاسر، یمانی در جنگ قرقیسیا نیز شرکت می کند، غیبت شیخ طوسی ۲۷۸/ از وی نقل می کند: «دولت اهل بیت پیامبران در آخر الزمان خواهد بود و نشانه هایی دارد، پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند. آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند و لشکرها آماده کنند...

اهل مغرب به سوی مصر خروج می کنند. به مصر که وارد شوند نشانه ی سفیانی خواهد بود. قبل از آن شخصی خروج و به آل محمد (علیهم السلام) دعوت می کند. ترکان در حیره و رومیان در فلسطین فرود می آیند. عبد الله بر عبد الله سبقت می گیرد تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا بر کنار رودخانه روبرو می شوند و جنگی عظیم رخ خواهد داد.

رئیس مغربیان می آید و مردان را کشته زنان را به اسارت می گیرد، سپس به یمن باز می گردد تا آنکه سفیانی در جزیره فرود آید و بر یمانی سبقت گیرد. سفیانی هر آنچه را که آنان جمع کرده بودند تحت اختیار در می آورد.

او در ادامه به کوفه می آید و یاران آل محمد (علیهم السلام) را به قتل می رساند و مردی از همنامان آنان را می کشد. آنگاه مهدی خروج می کند و پرچمدار وی شعیب بن صالح خواهد بود».

الفتن ۷۸/ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که قوای یمانی از صنعاء می آیند و در وقایع شام پیش از خروج سفیانی مشارکت می کند: «چون ابقع با اقوامی درشت هیکل ظاهر شود،

میان آنان نبردی سخت در می گیرد. سپس اخوص سفیانی ملعون آشکار می شود و با هر دو می جنگد و فائق می آید. منصور یمانی با لشکرهای خود از صنعاء به سوی آنان می آید و بسیار خشمگین است. او با اخوص مواجه می شود و بیرق هایشان زرد و جامه هایشان رنگین است، و جنگ سختی میانشان واقع می شود، و در نتیجه اخوص سفیانی بر او غالب می گردد». و نیز ۵۹/ از آن حضرت: «هنگامی که سفیانی بر ابقع و منصور یمانی غالب شود، ترک وروم خروج می کنند و سفیانی بر آنان نیز فائق می آید».

لکن بر مرسلات ابن حماد و سخنان راویان وی نمی توان اعتماد نمود، اگر چه برخی را به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت دهد، به جهت آنکه امور زائد و تصورات عصر خود را بر حرکت حضرت مهدی (علیه السلام) تطبیق داده اند.

قدر متیقن روایات آن است که یمانی در یمن و حجاز و خلیج نقش خواهد داشت.

شخصی مصری و یمنی همسو با سفیانی خروج می کنند:

ظهور یمانی و سفیانی طبق احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، چند ماه قبل از ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد بود. روایتی با سند صحیح تصریح می کند که دو نفر که در خط و منهج سفیانی هستند، پیش از او خروج خواهند کرد، غیبت شیخ طوسی ۲۷۱/ از محمد بن مسلم روایت می کند: «قبل از سفیانی شخصی مصری و یمنی خروج خواهند کرد».

البته زمان و مکان خروج این دو مشخص نیست، ولی مدت کمی قبل از سفیانی خواهند بود، و ممکن است بر ظواهری و بن لادن منطبق شود.

خمار چشم در صنعاء:

غیبت نعمانی ۲۷۷/ از عبید بن زراره روایت می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) سخن از سفیانی به میان آمد، ایشان فرمودند: چگونه او خارج شود، و حال آنکه خمار چشم در صنعاء خروج نکرده است؟»

این شخص اهل یمن است و برای دستیابی به قدرت خروج می کند، ولی نتیجه ای از پیش نمی برد.

به نظر می رسد این وصف رمزی باشد که معنایش به هنگام ظهور این شخص واضح می گردد.
گفته شده که نام یمانی، حسن یا حسین است:

در سخنی بدون سند وارد شده که نام یمانی حسن یا حسین است و از نسل زید بن علی (علیه السلام) می باشد، در مشارق انوار الیقین / ۱۹۶ و در چاپی دیگر / ۲۴۶ آمده است: «سپس پادشاهی بسان پنبه سفید، از یمن از صنعاء و عدن خروج می کند. او حسین یا حسن نام دارد. با خروج او دریای فتنه از بین می رود. پس او که سیدی علوی است مبارک، پاک، هدایتگر و هدایت شده ظاهر می شود. مردم از منت خداوند - که آنان را هدایت نموده - که برای آنان آورده است مسرور می گردند. با نور خود ظلمت را بر طرف می کند، و حق پس از مخفی بودن، به دست او آشکار می شود. او ثروت ها را به طور مساوی میان مردم تقسیم می کند. شمشیر را درون غلاف می کند، پس دیگر خونی ریخته نمی شود. مردم در شادمانی و آرامش زندگی خواهند کرد. با آب عدل خویش چشمه ی روزگار را از آلودگی پاک می سازد، و حق را به اهالی سرزمین ها باز می گرداند».

این عبارت همان گونه که مشاهده می شود سخنی مسجع است از قائلی مجهول، البته ممکن است گوینده آن را از روایتی برگرفته باشد!

در روایات ابن حماد و دیگران نیز مشابه آن یافت می شود.

روایت: مهدی از کرعه و یمانی از یکلا خارج می شوند:

گنجی شافعی در البیان / ۵۱۰ از عبد الله بن عمر روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: مهدی از منطقه ای در یمن که کرعه گفته می شود خروج می کند. وی می افزاید: این حدیث حسن، و به گونه ای نیکو به دست ما رسیده است. ابو الشیخ اصفهانی در عوالی آن را - همانسان که نقل کردیم - آورده و ابو نعیم نیز در مناقب المهدی ذکر کرده است». (۸۴۴)

کفایة الاثر / ۱۴۷ به سه طریق از اصبع بن نباته، شریح بن هانی بن شریح و عبد الرحمن بن ابی لیلی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه ی ام سلمه بودم که جماعتی از اصحاب ایشان، از جمله سلمان، ابوذر، مقداد و عبد

الرحمن بن عوف آمدند، سلمان گفت: یا رسول الله! هر پیامبری وصی و دو سبط دارد، وصی و دو سبط شما کیانند؟ ایشان مدتی سر به زیر انداختند، بعد فرمودند...

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه امامان از اهل بیت خود را معرفی کرده فرمودند: آنگاه آن مقدار که خدا بخواهد، امامشان از آنان غائب می شود. برای او دو غیبت خواهد بود، که یکی طولانی تر از دیگری است. پس به ما رو کردند و با صدایی بلند فرمودند: بر حذر باشید از زمانی که پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین فرزند من مفقود شود! حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! حال او در زمان غیبت، چگونه است؟ فرمود: صبر می کند تا آنکه خدا به او اجازه ی خروج بدهد. آنگاه از منطقه ای به نام اکرعه در یمن خروج می کند، و این در حالی است که ابری بر سرش سایه انداخته، زره مرا پوشیده و شمشیرم ذوالفقار را حمایل کرده است و منادی ندا می کند: این مهدی خلیفه ی خداست، از او پیروی کنید. او زمین را پر از عدل و داد می کند، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است. این زمانی خواهد بود که دنیا گرفتار فتنه و آشوب شده مردم به غارت یکدیگر می پردازند. نه بزرگ به کوچک رحم می کند و نه قوی بر ضعیف، در این هنگام است که خدا به او اجازه ی قیام می دهد».

الفتن ۱ / ۳۸۱ درباره ی یمانی می نویسد: «او از منطقه ای به نام یکلا که یک مرحله از صنعاء فاصله دارد خروج می کند. پدرش قریشی است و مادرش یمنی». امری مسلم است که حضرت مهدی (علیه السلام) از مکه و مسجد الحرام خروج می کنند، لذا روایت کرعه یا یکلا قابل قبول نیست، مگر آنکه مقصود حرکت یمانی وزیر از آنجا باشد، مثل روایتی که بیان می کند و گذشت که امر حضرت مهدی (علیه السلام) از مشرق آغاز می گردد.

فصل (۲۵): نبرد قدس / فلسطین و نبرد قدس در عصر ظهور

اوصاف آخرین فتنه پیش از ظهور:

بیشتر گذشت که ظهور امام (علیه السلام) در پی فتنه ای خواهد بود، المعجم الاوسط ۵ / ۳۳۸ از طلحه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «فتنه ای به وقوع خواهد پیوست که یک طرف آن آرام نمی شود مگر جانب دیگر آن به جوش می آید، تا آنکه

منادی از آسمان ندا در دهد: امیرتان فلانی است».

المستدرک ۴/ ۵۵۳ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند و صحیح می شمارد: «فتنه ای رخ خواهد نمود که مردم - آنچنان که طلا در معدن به دست می آید - از آن جان سالم به در می برند، پس اهل شام را ناسزا نگوئید، ظالمان آنان را ناسزا گوئید، زیرا ابدال در میان آنهاست.

خداوند بر آنان بارانی از آسمان خواهد فرستاد که آنها را پراکنده خواهد کرد، تا جایی که اگر روباهان با آنان پیکار کنند پیروز می شوند. در آن هنگام خدا مردی از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در میان دوازده هزار نفر می فرستد. پیروان هفت پرچم با آنها به جنگ می پردازند. هیچ صاحب پرچمی نیست جز آنکه طمع در حکومت دارد. آنها می جنگند و شکست می خورند. سپس هاشمی ظاهر می شود و خداوند الفت و نعمت مردم را به آنان باز خواهد گرداند. آنان در این حالت به سر می برند تا دجال خروج کند» (۸۴۵).

الفتن ۱/ ۵۷ از ابو سعید خدری آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «پس از من فتنه هایی که یکی از آنها احلاس است، رخ می دهد که در آن می گریزند و خانواده و مال خود را از دست می دهند. سپس، فتنه هایی سخت تر از آن به وقوع می پیوندد. آنگاه فتنه ای رخ می دهد که هرگاه بگویند به پایان رسید، امتداد می یابد و چنان پیش می رود که خانه ای نمی ماند مگر در آن وارد می شود، و مسلمانی نمی ماند مگر آنکه بر او سیلی می زند، تا آنکه مردی از عترت من قیام نماید».

عبد الرزاق در المصنف ۱۱/ ۳۶۱ روایت می کند: «فتنه ای در شام رخ می نماید که ابتدای آن گویا بازی کودکان است، از یک سو رو می آورد و از سویی آرام می گردد. پایان نمی یابد تا آنکه منادی ندا کند: امیر فلانی است».

الفتن ۱/ ۵۶ و ۲۳۸ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «پس از من چهار فتنه به سراغ شما می آید؛ در اولی خون ها حلال شمرده می شود، در دومی خون ها و اموال را حلال می شمردند، در سومی خون ها، اموال و فروج حلال شمرده می گردد، چهارمین فتنه، رمیده و سخت و فراگیر است و همچون موج دریا، به تلاطم در می آید، به گونه ای که هیچ یک

از مردم، پناهگاهی در مقابل آن نمی یابد.

آن فتنه، بر گرد شام می گردد، عراق را در بر می گیرد و جزیره را با دست وپایش، در هم می کوبد، وامت در آن، در بلا به مانند پوست ساییده می شوند. آنگاه هیچ یک از مردم نمی تواند بگوید بس است، بس است. آن را از هیچ نقطه ای محو نمی کنند مگر آنکه از ناحیه ای دیگر سر باز می کند... شخص در آن صبح مؤمن است ولی شب کافر، تنها کسی از آن نجات می یابد که دعای غرقه در دریا را بخواند. دوازده سال ادامه می یابد. هنگامی که از میان می رود، فرات از کوهی از طلا پرده بر می دارد. آنان بر سر آن می جنگند تا آنکه از هر نه تن، هفت نفر کشته شوند».

همان ۱/ ۲۳۸: «هنگامی که فتنه ی فلسطین رخ دهد، بسان آب در مشک در شام می گردد. آنگاه در حالی که شما اندک وپشیمانید، از بین می رود».

نگارنده: اگر این گزارش ها صحیح باشد، ممکن است از فتنه هایی سخن گوید که در گذشته رخ داده است. مطلب مهم آن است که بر استمرار این فتنه ها تا ظهور دلالت دارد.

سفیانی فلسطین و مناطق پنجگانه را تحت سیطره در می آورد:

غیت نعمانی / ۳۰۴ از هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه سلطه یافت نه ماه برایش حساب کنید.

هشام بر این باور است که مناطق پنجگانه، دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب است».

در روایت کمال الدین ۲ / ۶۵۱ از امام صادق (علیه السلام) این مناطق پنجگانه توسط خود

امام (علیه السلام) تفسیر شده است، عبد الله بن ابی منصور بجلی روایت می کند: «از امام

صادق (علیه السلام) درباره ی نام سفیانی پرسیدم، ایشان فرمودند: با نام او چه کار داری؟

زمانی که مناطق پنجگانه ی شام - دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرين - را تحت سیطره

در آورد، آن هنگام منتظر فرج باشید، عرضه داشتم: آیا نه ماه حکومت می کند؟ فرمودند: نه،

ولی هشت ماه حکومت خواهد داشت، و نه یک روز بیشتر».

این احادیث دلالت دارد که حکومت سفیانی شامل سوریه، اردن و فلسطین و یا قسمت هایی از

آن می شود.

سلطه بر اردن ممکن است از راه قیام ناصبیان پیرو سفیانی باشد. فلسطین هم از سوی یهودیان بدو سپرده می شود تا اهالی آن را ساکت کند.

گزارش: بیرق های خراسان به سوی قدس:

المعجم الاوسط ۴/ ۳۲۳ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «پرچم هایی سیاه از خراسان خارج می شوند، چیزی آنها را باز نمی گرداند تا آنکه در ایلیماء نصب شوند».

سنن ترمذی ۳/ ۳۶۲، مسند احمد، ابن کثیر در نهاییه، بیهقی در دلائل و دیگران آورده اند، ابن صدیق مغربی نیز در ردّ بر ابن خلدون آن را صحیح می شمارد.

الفتن ۱/ ۳۱۲ روایت می کند: «پرچمدار مهدی پسری است با سنّ کم، ریش اندک وزرد پوست، اگر با کوه ها بجنگد آنها را منهدم می سازد، تا آنکه در ایلیماء فرود آید».

در مصادر ما مشابه آن در الملاحم والفتن ۴۳/ ۵۸ و ۱۲۱ نقل شده که احتمال می رود قسمتی از روایت پیشین باشد، زیرا از لشکری سخن می راند که از ایران به ایلیماء یعنی قدس می آید.

برخی احتمال می دهند این حمله پیش از ظهور باشد، ولی صحیح نیست، زیرا فرماندهی آن شعیب بن صالح، فرماندهی لشکر حضرت در حمله ی آزاد سازی شام و فلسطین است. علاوه بر آنکه این گزارش به گزارشاتی که حول نهضت ابو مسلم خراسانی است می ماند، لذا نمی توان بدان اعتماد کرد.

ورود روم به عراق و فلسطین:

غیبت شیخ طوسی ۳۷۸/ از عمار نقل می کند که ترکان در عراق فرود می آیند و رومیان در رمله: «ترک در حیره فرود می آید و روم در فلسطین، عبد الله بر عبد الله سبقت می گیرد تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا در کنار نهر با هم مواجه شوند و نبردی سخت رخ دهد».

سخن در این روایت از جنگ قرقیسیاست که در سال ظهور به وقوع می پیوندد، ولی به جزئیاتی که در آن آمده نمی توان اعتماد نمود، زیرا سند آن تمام نیست.

نبرد موعود دمشق و قدس:

این، بعد از جنگ های کوچک در عراق و حجاز، بزرگترین معرکه در مرحله ی نخست ظهور امام (علیه السلام) است. طرف مقابل آن هم سفیانی حاکم سوریه و ثقل نبرد در دمشق است، ومحور آن دمشق، طبریه (۸۴۶) و قدس هستند.

امام (علیه السلام) بر سفیانی فائق آمده وبا فتح و پیروزی وارد سرزمین قدس می شوند. سفیانی گویا خطّ دفاع یهودیان است، لذا پیروزی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر وی، پیروزی بر یهود خواهد بود.

در روایت آمده که ویرانی در دمشق بسیار خواهد بود، معانی الاخبار / ۴۰۶ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «در مصر منبری بنا خواهم کرد، سنگ سنگ دمشق را ویران خواهم ساخت، یهود را از تمام مناطق عرب بیرون خواهم نمود وبا این عصای خود عرب را می رانم.

در این هنگام راوی که عبایه ی اسدی است گفت: یا امیر المؤمنین! گویا خبر از آن می دهید که بعد از مرگ زنده خواهید شد، ایشان فرمودند: هیئات، ای عبایه! اشتباه فهمیدی، مردی از من این کارها را انجام می دهد، یعنی مهدی (علیه السلام)».

جنگ بعدی که بزرگترین نبرد است با روم خواهد بود، وهفت سال پس از جنگ قبلی است. امام (علیه السلام) پس از نبرد قدس، پیمان صلحی ده ساله با روم می بندند، ولی رومیان بعد از هفت سال آن را نقض کرده، لشکرهايشان را در منطقه گرد می آورند واین جنگ عظیم به وقوع می پیوندد، نبردی گسترده که به جنگی جهانی می ماند.

سنن الدانی / ۱۰۰ از ابو سعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «مردی از امتم خروج می کند که به ستّام عمل می نماید. خدا از آسمان برایش برکت را فرو می فرستد وزمین برکاتش را برای وی بیرون می دهد. او زمین را پر از عدالت می کند، چنان که از ستّام آکنده شده است. هفت سال بر این امت حکومت، ودر بیت المقدس سکونت می کند». (۸۴۷)

باید این هفت سال را بر مدت آتش بس با روم پیش از نقض آن حمل نمود.

العطر الوردی / ۶۴ از حدیفه: «در میان رکن ومقام با مهدی بیعت می کنند. او روانه ی شام

می شود، در حالی که جبرئیل پیش قراول و میکائیل بر دنباله ی لشکر است. اهل آسمان وزمین، پرندگان، حیوانات وحشی و ماهیان دریا بدو خرسند می شوند».

الفتن ۱ / ۳۴۹ از حضرت علی (علیه السلام): «مهدی می رود تا آنکه در بیت المقدس فرود آید. خرائن به نزد او منتقل می شود، و عرب، عجم، اهل حرب، روم و دیگران بدون نبرد تحت فرمان او در می آیند».

نگارنده: مقصود پس از پیروزی در نبرد قدس است.

همو ۱ / ۳۴۷ حدود بیست گزارش تحت عنوان «خروج مهدی از مکه به بیت المقدس» نقل می کند.

در مصادر حدیثی ما احادیثی در این باره رسیده است، ابن وزیر غافقی از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند: «او در میان دوازده هزار تن - اگر کم باشند - و پانزده هزار نفر - اگر زیاد باشند - خروج می کند. هراس پیشاپیش او می رود. با هر دشمنی که روبرو شود، به اذن خدا او را شکست می دهد. شعارشان بمیران، بمیران است. در راه خدا به سرزنش هیچ سرزنشگری اعتنا نمی کنند. هفت بیرق از شام به مصاف آنها می روند، ولی همه را شکست داده قدرت را در دست می گیرد. پس از آن محبت و نعمت میان مسلمین باز می گردد و فاصله و بزاره باز می گردند و پس از آن تنها دجال خواهد بود.

گفتیم: فاصله و بزاره چیست؟ فرمود: او قدرت را به دست می گیرد و شخص می تواند بدون آنکه از چیزی بهراسد، سخن راند».(۸۴۸)

الملاحم والفتن ۲۹۶ از امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف این نبرد روایت می کند: «پس خداوند بر سفیانی غضب می کند، و خلق خدا به خاطر غضب او خشمگین می شوند. پرندگان با بال ها، کوه ها با صخره ها و ملائکه با فریادشان آنان را می زنند.

ساعتی نخواهد گذشت مگر آنکه خدا تمام یاران سفیانی را هلاک کند، و در زمین تنها او باقی ماند. آنگاه مهدی او را می گیرد و زیر درختی که شاخه هایش آویخته، در کنار دریاچه ی طبریه ذبح خواهد کرد».

در برخی روایات سخن از امداد غیبی مسلمین به میان آمده است: «آن روز صدایی از آسمان

به گوش می رسد، منادی ندا می کند: اولیای خدا یاران فلان - مقصود مهدی است - هستند. آنگاه یاران سفیانی مغلوب و همه کشته می شوند، جز آنکه رانده شده است».

ممکن است بعضی اشکال کنند که در منابع سنیان روایات در این باره بسیار است ولی با حرکت بنی عباس خلط شده، از این رو نمی توان اعتماد نمود، لکن این امر ضرری به اصل مطلب که روایات امامان (علیهم السلام) آن را تأیید می کند، و با حرکت امام (علیه السلام) از مکه به عراق وبعد از آن به دمشق و قدس منسجم است، نمی رساند.

امام (علیه السلام) در درّه ی عذراء در نزدیکی دمشق اردو می زند:

در حدیث طولانی جابر از امام باقر (علیه السلام) پیشتر گذشت: «آنگاه به کوفه می آید و مدتی طولانی که خدا می خواهد در آن درنگ می کند تا بر آن غالب آید. سپس به همراه یارانش به عذراء می آید و این در حالی است که مردم بسیاری به او پیوسته اند. سفیانی در آن زمان در وادی رمله به سر می برد. دو لشکر در روز ابدال با یکدیگر برخورد می کنند. مردمی از شیعیان آل محمد (علیهم السلام) که با سفیانی بوده اند، [از لشکر او] بیرون می آیند، و گروهی که با خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند به سفیانی ملحق می گردند، و هرکسی به پرچم خود می پیوندد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: آن روز سفیانی و یارانش کشته می شوند به طوری که حتی خبر رسانی از آنها باقی نمی ماند، و آن روز زیانکار کسی است که از غنیمت [بنی] کلب بهره ای نبرد».

این روایت بر تأیید امام (علیه السلام) از سوی مردم دلالت دارد، زیرا بیان می کند که لشکر ایشان بدون مقاومت مردم، وارد سوریه می شود.

خداوند سفیانی و نیز روم را بر دستان امام (علیه السلام) شکست می دهد:

الفتن ۱ / ۳۵۲ از عبد الله بن مسعود نقل می کند: «هفت تن از عالمان با مهدی بیعت می کنند. آنان از مناطق مختلف و بدون وعده ی قبلی به مکه می آیند. با هریک از آنها سیصد و بیش از ده مرد بیعت کرده است. پس به مکه می آیند و بیعت می کنند، و خداوند محبت او را در سینه های مردم می افکند.

او با آنان به سوی کسانی که با لشکریان سفیانی بیعت کرده اند و مردی از جرّم فرمانده ی آنهاست می آید. از مکه خارج می شود و یارانش را آنجا می گذارد، وبا ردایی در بر می آید و خود را به جرمی می رساند. او هم با مهدی بیعت می کند.

قبیله ی کلب او را بر این کار سرزنش می کنند. او نیز می آید و بیعتش را پس می گیرد. آنگاه برای جنگ با ایشان لشکر کشی می کند. مهدی آنها را شکست می دهد، و خدا روم را بر دستان او شکست خواهد داد و فتنه ها را بر طرف خواهد ساخت. او در شام فرود می آید». همان ۱/ ۳۴۹ از حضرت علی (علیه السلام): «وقتی سفیانی لشکری به سوی مهدی فرستد و در بیداء به زمین فرو رود، و این خبر به اهل شام برسد، به خلیفه شان گویند: مهدی خروج کرده، با او بیعت کن و تحت فرمانش در آ، وگرنه تو را می کشیم!

او هم بیعت خود را ارسال می کند. مهدی می آید تا در بیت المقدس وارد شود. خزائن بدو منتقل شوند و عرب، عجم، اهل حرب، روم و دیگران بدون جنگ تحت فرمانش در آیند، تا آنکه در قسطنطنیه و جوار آن مساجد بنا شود.

پیش از او مردی از اهل بیتش با اهل مشرق خروج می کند. هشت ماه شمشیر را بر شانه بر می دارد، می کشد و مثله می کند، آنگاه متوجه بیت المقدس می شود، ولی بدان نمی رسد که می میرد». (۸۴۹)

مضمون این روایت صحیح است، زیرا همسو با پیروزی حتمی امام (علیه السلام) است، پیروزی با رعب و جنگ.

البته در قبال این روایات، روایاتی متأثر از کعب الاحبار نیز یافت می شود که از شکست امام (علیه السلام) سخن می گوید، مطلبی غیر قابل قبول که با وعده ی محتوم الهی، واحادیث صحیح متضمن پیروزی قاطع ایشان در نبرد عظیم دمشق و فتح قدس، در تعارض است، و اینکه ایشان عدل و داد را در گستره ی زمین می پراکند، و- بر خلاف روایات امویان - پیش از آن از دنیا نخواهد رفت.

الفتن ۱/ ۳۹۹ از محمد بن حنفیه: «خلیفه ای از بنی هاشم در بیت المقدس وارد می شود. او زمین را پر از دادگری خواهد نمود. بیت المقدس را چنان بنا کند که به خود ندیده است.

چهل سال حکومت خواهد کرد. آتش بس با رومیان بر دستان او و در هفت سال باقی مانده ی خلافتش خواهد بود. رومیان بعدها به او خیانت و در عمق بر ضدّ او تجمع می کنند. او هم از شدت اندوه از دنیا می رود.

پس از او کسی [دیگر] از بنی هاشم به حکومت می رسد که آنها را شکست داده و قسطنطنیه، و در پی آن روم را فتح خواهد کرد. او گنج های آنجا و سفره ی سلیمان بن داود را آشکار می کند. بعد از آن به بیت المقدس رفته در آن فرود خواهد آمد. دجال در دوران او خروج می کند. عیسی بن مریم نیز فرود آمده پشت سر او نماز می گذارد». دروغ پردازان خود را مضطر دیده اند که دو مهدی تصویر کنند که یکی شکست می خورد و دیگری پیروز می شود!

فشار منطقه ای بر سفیانی برای بیعت با حضرت مهدی (علیه السلام):

این مطلب در کتب اهل سنت و برخی منابع ما آمده است، و فضای موجود در روایت که از ضعف سفیانی و افت اقتدار منطقه ای او حتی بین اهل شام حکایت می کند، صحیح است. الفتن / ۹۷ از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند: «او با دوازده هزار نفر - اگر کم باشند - و یا پانزده هزار تن - اگر زیاد باشند - می رود، شعارشان، بمیران بمیران است، تا آنکه با سفیانی روبرو شود. او گوید: عمو زاده ام را بیاورید تا با او سخن گویم. او هم به سوی وی می رود و با او تکلم می کند. سفیانی امر را به ایشان می سپارد و بیعت می کند. چون به نزد یارانش باز گردد کلب به سرزنش او می پردازند. او هم باز می گردد و بیعتش را پس می گیرد. ایشان هم خواسته ی او را اجابت می نماید.

آنگاه او با لشکر سفیانی که هفت پرچم همراه اویند - وهریک امارت را برای خود می خواهد - پیکار می کنند، و مهدی همه را شکست می دهد.

ابوهریره گوید: کسی محروم است که از غنیمت کلب بی بهره ماند». (۸۵۰)

راوی، شرائط وجو موجود در عصر خود را بر این روایت پیاده کرده است!

همان / ۹۵ از امام باقر (علیه السلام): «هنگامی که پناهنده ای که در مکه است از فرو رفتن زمین خبر دار شود، با دوازده هزار نفر از جمله ابدال بیاید تا در ایلیا فرود آیند... سفیانی

اطاعت خود را اعلام می کند. سپس می رود وبا کلب که دایی های او هستند، دیدار می کند. آنها او را بر این کار نکوهش کرده می گویند: خدا به تو جامه ای پوشاند ولی تو آن را در آوردی! او هم می گوید: نظر شما چیست، آیا بیعت را باز ستانم؟ آنان گویند: آری. او نزد ایشان به ایلیا می آید و می گوید: [بیعت مرا] فسخ کن، ایشان هم گویند: من چنین نمی کنم، او می گوید: چرا...

آنگاه می گوید: این مردی است که از فرمان من به در آمده است، پس فرمان می دهد و او را بر روی تخته سنگی در ایلیا ذبح می کنند.

سپس سراغ کلب رفته آنان را غارت می کند، زیانکار کسی است که روز چپاول کلب زیان کند».

در این عبارت اوضاع شام و فلسطین هنگام ظهور به تصویر کشیده شده است وبا پیاده سازی جوّ عصر راوی بر روایت توأم است. البته اصل حرکت ایشان به سمت قدس مسلّم ومورد اتفاق است.

در منابع حدیثی ما شیعیان، مشابهه والبته اقوی از آن یافت می شود، تفسیر عیاشی ۵۹/ ۲ از عبد الاعلی حلبی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «گویا آنها را می بینم که سیصد ویش از ده مردند واز نجف کوفه بالا می روند. گویا دل هایشان پاره های آهن است. جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ حضرت هستند. رعب یک ماه جلو ویک ماه پشت سر ایشان حرکت می کند. خداوند با پنج هزار فرشته ی نشانه دار او را یاری می رساند. وقتی که از نجف بالا می رود به یارانش می فرماید: امشب را به عبادت بگذرانید، وآنان شب را سپری می کنند در حالی که برخی در رکوع و برخی در سجده اند و به درگاه خدا تضرّع می کنند. چون صبح می شود می فرماید: از راه نخيله برویم. [امام باقر (علیه السلام) در ادامه فرمودند:] وبر کوفه خندقی خواهد بود.

گفتم: خندق؟ فرمودند: آری به خدا. تا آنکه به مسجد ابراهیم (علیه السلام) در نخيله می رسد و دو رکعت نماز در آنجا می گزارد. سپس مرجئه و غیر آنان از لشکریان سفیانی که در کوفه هستند به مصاف ایشان می آیند. ایشان به اصحاب می فرماید: وانمود به فرار کنید،

وبعد می فرماید: بر ایشان حمله برید.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند هیچ خبر رسانی از آنها از خندق عبور نمی کند.

سپس حضرت وارد کوفه می شود و هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آنکه آنجا خواهد بود و یا اشتیاق آنجا را خواهد داشت، و این همان سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) است. در ادامه به اصحاب می فرماید: به سوی این طغیان پیشه [سفیانی] بروید، و او را به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دعوت می کند، او هم تسلیم می شود و بیعت می کند. [بنی] کلب که دایی های او هستند به او می گویند: ای فلان! چه کردی؟ به خدا قسم ما هرگز با تو بر این امر بیعت نمی کنیم، سفیانی می گوید: چه کنم؟ می گویند: بیعت را پس بگیر، او هم چنین می کند، قائم (علیه السلام) به او می فرماید: مراقب باش که من حجت را بر تو تمام نمودم و با تو خواهم جنگید. صبح که می شود با آنها می جنگد، و خداوند کتف های آنان را در اختیار او قرار می دهد. او سفیانی را اسیر می کند و می برد و با دست خود ذبح می کند.

سپس لشکری اسب سوار را به روم اعزام می کند تا ما بقی بنی امیه را حاضر کنند. آنها به روم که می رسند می گویند: اهل ملت و دین ما را به ما بسپارید، ولی آنان ابا می کنند و می گویند: به خدا چنین نخواهیم کرد. آن گروه می گویند: به خدا اگر امام فرمان دهد با شما نبرد خواهیم نمود. پس رومیان نزد حاکمشان رفته جریان را می گویند. او می گوید: بروید و آنها را در اختیار اینان قرار دهید که قدرت عظیمی دارند، و این سخن خداست: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ، (۸۵۱) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید، حضرت فرمودند: مقصود گنج هایی است که ذخیره می کردید.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ، گفتند: ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده ی بی

جان گردانیدیم؛ [یعنی حتی] خبر رسانی هم از آنان باقی نمی ماند».

این روایت از سرعت پیروزی امام (علیه السلام) در عراق بر خوارج سخن می گوید، و به دنبال آن از حرکت ایشان به شام و قدس. لکن برخی عبارات آن عوامانه است و بر عصر راوی تطبیق شده است.

بحار الانوار ۵۲/ ۳۸۸ از جابر بن یزید از آن حضرت حدیثی می آورد که سرعت شکست سفیانی و یهود به دست امام (علیه السلام) را وصف می کند: «آنگاه خداوند تعالی آنان را تحت اختیار قائم و یارانش در می آورد، و تمام آنان را می کشند. حتی مردی پشت درخت و سنگ پنهان می شود، و درخت و سنگ صدا می زند: ای مؤمن! این مردی کافر است، او را بکش، او هم چنین می کند. درندگان و پرندگان از گوشت آنها سیر می شوند و قائم آن مقدار که خدا بخواهد در آنجا می ماند.

سپس در آنجا سه بیرق را روانه می کند؛ یکی به قسطنطنیه که خدا برایش فتح خواهد کرد، یکی به چین و فتح خواهد نمود، و یکی به کوه های دیلم و آن نیز چنین خواهد شد». این حدیث شبیه حدیث متواتر پیرامون نبرد مسلمانان با یهود است و آن را تأیید می کند.

روایت نزول حضرت مهدی (علیه السلام) در بیت المقدس:

الفتن ۲/ ۳۵۴ از ارطاة: «آنگاه مهدی برای مدت سه سال به مکه باز می گردد. مردی از کلب خروج، و هر کسی را که در سرزمین ارم است به اجبار با خود همراه می کند. او در میان دوازده هزار تن به سوی مهدی و بیت المقدس می رود. مهدی هم سفیانی را می گیرد و بر دروازه ی جیرون می کشد».

همان ۱/ ۳۸۷ از کعب: «کسی که اهل یمن را تبعید می کند مردی است از بنی هاشم. منزل او در بیت المقدس است و دوازده هزار نفر نگهبان او هستند. او اهل یمن را تا جایی تبعید می کند که به منتهای زمین برسند».

نگارنده: اصل حرکت امام (علیه السلام) به سمت قدس صحیح است، ولی این تفصیل برگرفته از تصورات راویان است. آنها ایند که می پندارند حضرت با یمنی ها دشمنی و آنها را از بلاد شام تبعید می کند!

روایت: جباری از قریش که به بیت المقدس وارد می شود:

راویان وابسته به دربار حاکمان، روایات بسیاری پیرامون ورود امام (علیه السلام) به سرزمین قدس نقل کرده و البته بدان افزوده اند.

الفتن ۱ / ۴۰۳ از کعب نقل می کند: «مردی از قریش که از بدترین خلق است به خلافت رسیده در بیت المقدس فرود می آید. خزینه ها بدو منتقل می شود. اشراف مردم هم با او همراه می شوند و به ستم می پردازند. پرده داران او بسیار می شوند و اموال فزونی می یابد تا جایی که مردی از آنها به میزان یک ماه و دیگری به میزان دو یا سه ماه اطعام می کند. لاغر آنها مانند فربه دیگر مردم است. آنان بسان گوساله هایی که در آخورها بزرگ می شوند رشد می کنند. خلیفه سنن نیک آنها را از بین می برد و بدعت می گذارد. فساد، زنا و باده گساری علنی ظاهر می شود. عالمان می هراسند تا بدانجا که اگر کسی سوار بر مرکبی شهرها را بگردد عالمی نمی یابد تا از او حدیثی بیاموزد. مسخ و فرو رفتن در زمین رخ می دهد. اسلام به غربت می افتد همان گونه که با غربت آغاز شد. دیندار به کسی می ماند که پاره آتشی در دست گرفته و یا کسی که در شبی تاریک بر درختی خاردار دست بکشد. فساد او به جایی می رسد که دخترش را به بازار می فرستد و او به همراه مأموران و در حالی که زیور آلاتی طلائی و لباسی که او را نمی پوشاند دارد، در آن رفت و آمد می کند.

اگر کسی تنها در یک جمله بر او خرده گیرد گردنش را بزنند. او روزی مردم را قطع می کند و به دنبال آن آنها را از عطایای خود محروم می نماید. سپس فرمان می دهد مردم یمن را از شام اخراج کنند. مأموران هم چنین کرده آنان را از شام و اطراف آن بیرون می کنند، آنان هم می آیند تا به بصری برسند، و این در اواخر عمر او خواهد بود.

اهل یمن نامه ها میان خود می نویسند و گرد هم می آیند، گروه گروه شده می گویند: کجا می روید و سرزمین و هجرتگاهتان را و می گذارید! و تصمیم می گیرند با یکی از میان خود بیعت کنند. آنها مشغول بررسی گزینه ها هستند که صدایی که نه از جن است و نه از انس را می شنوند که می گوید: با فلانی بیعت کنید و نام او را می گوید. آنها هم به او - که در میان گزینه هایشان نبود - رضایت می دهند. در پی آن گروهی را به نزد جبار قریش می فرستند و او همه

ی آنها را به قتل می رساند و تنها یک نفر را زنده می گذارد تا خبر دهد. اهل یمن به قصد او - که بیست هزار مأمور دارد - می روند. قبایل لخم، جذام، عامله وجدس نیز به آنها می پیوندند و همانسان که یوسف پناهگاه برادرانش در مصر بود، یمنیان را یاری خواهند کرد.

سوگند به کسی که جان کعب در دست اوست، لخم و جذام و عامله وجدس از اهالی یمن هستند. ای اهل یمن! اگر اینها نزد شما آمدند و نسبت خود را جویا شدند، آنان را کمک کنید که از شمایند.

آنها می روند تا به بیت المقدس می رسند. جبار قریش به همراه لشکریانش به مصاف آنها می آید ولی شکست می خورد».

همان ۲/ ۶۲۲ می نویسد: «در زمان هاشمی که پس از مهدی در بیت المقدس خواهد بود و به ستمگری خواهد پرداخت، چنان می شود که او دختری با لباسی که او را نمی پوشاند را [برای انجام کارهایش] می فرستد. در آن زمان زمین لرزه، مسخ و فرو رفتن زمین خواهد بود». همان ۱/ ۳۸۷ از کعب می آورد: «مردی از بنی هاشم وارد بیت المقدس می شود. او دوازده هزار نگهبان دارد... کعب در روایتی دیگر گوید: او سی و شش هزار نگهبان دارد. بر هر مسیری که به بیت المقدس منتهی می شود دوازده هزار نفر.

ارطاة گوید: عمر او دراز خواهد بود. او به ستم می پردازد و در اواخر عمر پرده دارانش بسیار خواهند شد. ثروت او و نزدیکانش چنان فراوان می شود که لاغر آنها به فربه سایر مسلمین می ماند...».

وی در ادامه جریان جبار قریش را ذکر می کند، و نیز رخدادهایی غریب در آینده که قریشیان در آن ظالمانند و یمنی ها مظلومان، و عجیب است که شخصیت امام (علیه السلام) را غیر اصلی معرفی می کند!

بررسی روایات نبرد دمشق و قدس:

۱. هم چنان که می بینیم این روایات دستخوش خیالات راویان شده است، مخصوصاً روایات ابن حماد که مهمترین منبع سنیان در روایات ملاحم و پیشگویی است. عموم آن را هم بافته

های کعب الاحبار وهم پیالگانش تشکیل می دهد، کسانی که از پیش خود سخن می گویند، وگاه آن را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت می دهند!

کلام اینان نزاع قبائل عرب را به تصویر می کشد، امری که پس از مرگ یزید شدت یافت.

۲. واضح است که راویان احادیث مربوط به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بر دوران خود پیاده کرده اند! آنها نشانه ها و معجزات امام (علیه السلام) از جمله ندای آسمانی، و اوصاف یاران ایشان را برای یمنی ها جلوه داده اند!

۳. برخی از این گزارشات با مسلمات روایات شیعه و سنی تعارض دارد، مثل آنکه می گوید امام (علیه السلام) می میرد، و پس از ایشان جباری قریشی به حکومت می رسد، یمنی ها با قریشیان می جنگند و همه ی آنان را از بین می برند، تا جایی که کفش قریشی تحفه خواهد شد!

و دیگر عناصر خیالی موجود در آنها پیرامون روم، قسطنطنیه، عیسی (علیه السلام)، دجال و وقایع بعد از حضرت، و پیش از این نیز گذشت که آنان چسان احادیث مربوط به شام و دجال را تحریف کردند.

۴. در میان این اقوال، عباراتی اندک نیز یافت می شود که مضامینی صحیح دارد، وقاعده آن است که تنها آن مقداری را که احادیث اهل بیت (علیهم السلام) تأیید می کند بپذیریم، مانند احادیث پیرامون نبرد امام (علیه السلام) با سفیانی در فتح قدس که از جنگ شام آغاز می شود، و بعد از آن امام (علیه السلام) به راحتی وارد قدس می شوند.

ذبح سفیانی توسط امام (علیه السلام) و کنار دریاچه ی طبریه از نظر ما بعید است، و راجح آن است که وی در شام به هلاکت می رسد، همان گونه که در روایتی آمده است.

تأثیر پیروزی قاطع امام (علیه السلام) و ورود به قدس:

طبیعی به نظر می رسد که پیروزی امام (علیه السلام) و ورود به سرزمین قدس، تأثیر بسیاری بر غربی ها بگذارد، و شکست یهودیان موجب شود جنون آنان شدت گیرد! از این رو با وجود بیم از ایشان - به جهت در اختیار داشتن امام (علیه السلام) اسلحه ای همسنگ با آنها یا فراتر - اعلان نبرد کنند.

در چنین وقت حسّاسی است که مسیح (علیه السلام) فرود می آید و غرب و تمامی عالم را

دچار بهت می کند، و صلح بین امام مهدی (علیه السلام) و غریبان را برنامه ریزی خواهد کرد. همان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را آخرین آتش بس میان روم و مسلمانان دانستند و امیر آن روز را مهدی از فرزندان خویش عنوان کردند، و خواهد آمد.

هشت ماه جنگ:

کمال الدین ۱/ ۳۱۸ از عیسی خشاب روایت می کند: «به امام حسین (علیه السلام) گفتم: آیا شما صاحب این امر [ظهور] هستید؟ فرمودند: نه، صاحب امر، رانده و آواره است و پدرش را کشته اند ولی خونخواهی نکرده است، او هم کینه ی عمویش است، و هشت ماه شمشیرش را بر شانه می گذارد».

فصل (۲۶): یهود / یهود و نبرد با آنان در عصر ظهور

آیات قرآن در مورد نقش یهود در عصر ظهور:

در کتاب عصر ظهور گفتیم که آیات قرآن تصریح می کند که یهود در زمین جنگ افروزی می کنند، و خدا خود ضامن خاموش کردن آن است!

او می فرماید: وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا، وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، (۸۵۲) و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست های خودشان بسته باد. و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم. هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

این وعده ای الهی است به خاموش نمودن هر جنگی که آنان افروزند، حال چه خودشان یک طرف جنگ باشند، و چه دیگران را تحریک نمایند.

جنگ افروزی آنان بر مسلمین در قرن حاضر مضاعف شده است و شرق و غرب را بر ضد آنها

تحریک می کنند، آنان فلسطین را غصب کردند و دولت خود را در آن برقرار ساختند. لذاست که وعده ی الهی محقق خواهد شد. یکی از راه های خاموش شدن آتش فتنه ی آنها، درگیری های داخلی است، یکی دیگر هم مسلط شدن دیگران بر آنهاست، خداوند می فرماید: **وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ، (۸۵۳)** و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت که تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند. آری، پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده ی بسیار مهربان است.

یعنی خدای متعال چنین حکم کرده که تا روز قیامت کسی را بر آنان - که برخی صالحند و برخی نه - مسلط گرداند که آنها را عقاب و عذاب کند، در زمین بپراکند، و به خوبی و بدی بیازماید، شاید توبه کنند و به مسیر هدایت بازگردند.

پیش از این ملوک بابل، مصر، یونان، فارس، روم و دیگران را بر آنان مسلط گردانید. البته این در غیر ادوار حکومت پیامبران (علیهم السلام) و نیز دوران فعلی علو آنان است که پیش از انتقام قرار دارد.

آیات آغازین سوره ی اسراء این وعده را باز می کند، می فرماید: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا. ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا. وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا. عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم وَإِنْ عُدتُمْ عُودًا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا، (۸۵۴)** منزّه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده ایم - سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست. کتاب آسمانی را به

موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که: زنهار، غیر از من کارسازی مگیرید، [ای] فرزندانِ کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم. راستی که او بنده ای سپاسگزار بود. در کتاب آسمانی به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست. پس آنگاه که وعده ی [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، تا میان خانه ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند، و این تهدید تحقق یافتنی است. پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم. اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده اید]. و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنانکه بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره [آن را] نابود کنند. امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و [لی] اگر [به گناه] بازگردید [ما نیز به کیفر شما] باز می گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم. به عبارتی دیگر: در تورات برای بنی اسرائیل چنین مقدر کرده ایم که به انحراف رفته و در مجتمع بشری دو بار به فساد خواهید پرداخت، بر مردمان استکبار ورزیده و سرکشی بسیاری خواهید داشت. هنگامی که زمان عقوبت شما بابت فساد نخستین فرا رسد، بندگان از خود را که نیرومند و جنگاورند به سراغ شما می فرستیم و آنها در میان خانه ها در پی شما می گردند... و این کنایه از سهولت فتح نخست فلسطین بر دستان مسلمین است، مسلمانان در آن فتح، در میان خانه های یهودیان به جستجوی پیکارجویان بر آمدند. آنگاه دوباره شما را بر آنان چیره ساخته و اموال و اولاد و یارانی در عالم به شما خواهیم داد. مدتی در این وضعیتی به سر می برید، پس اگر توبه کنید و به خیر رو آورید برای خودتان بهتر است، اما اگر به فساد و طغیان پردازید، باز به زیان خودتان خواهد بود. سپس همان بندگان را بر شما تسلط می دهیم، آنان هم شما را اندوهگین کنند، و فاتحانه – بسان بار نخست – وارد معبدتان شوند و شما را در هم کوبند. شاید خدا بعد از این عقوبت دوم شما را رحم کند، ولی اگر باز به فساد همت گمارید عقاب او

دیگر بار شما را فرا گیرد، و در آخرت نیز جهنم را زندان شما قرار دهد.

خلاصه آنکه یهودیان پس از حضرت موسی (علیه السلام) به فساد نخست دامن زدند، سپس به دست مسلمانان عقوبت شدند. پس از مدتی بر آنان غلبه یافتند و یارانیشان در عالم فزونی یافت، و این قدرت یافتن نخست آنها بود، و در ادامه عقوبت دوم آنها بر دست مسلمین خواهد بود.

پس عقاب نخست آنان در صدر اسلام و توسط مسلمین بود. بعدها خداوند آنان را چیره ساخت و برای بار دوم به فساد پرداختند و در زمین قدرت یافتند، و عقوبت دوم آنها نیز بر دستان مسلمانان خواهد بود.

این همان چیزی است که احادیث شریفه ی حضرات معصومین (علیهم السلام) بیان فرموده است، و گروهی را که خداوند برای دومین عقوبت به سراغ یهود می فرستد حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اصحابش عنوان می کند، و اینکه آنها اهل قم اند، گروهی هستند که خداوند پیش از خروج قائم (علیه السلام) آنان را می فرستد و کسی را که جنایتی بر آل محمد (علیهم السلام) وارد آورده رها نمی سازند، مگر آنکه می کشند. (۸۵۵) بحار الانوار ۶۰ / ۲۱۶: «امام صادق (علیه السلام) آیه ی: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا را تلاوت کردند، عرضه داشتیم: فدایت گردیم، اینان کیانند؟ سه مرتبه فرمودند: به خدا قسم اینان اهل قم هستند». تفسیر عیاشی ۲ / ۱۴۱ و ۲۸۱ روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) نیز درباره ی این آیه فرمودند: آن، قائم و یارانش هستند که نیرومنداند».

مقصود از این سه حدیث یکی است، زیرا اهل قم یعنی یاران امام (علیه السلام)، که اهل کوفه نیز چنین اند.

ظاهراً پایداری مسلمانان در برابر یهود، تا زمان ظهور چند مرحله را سپری می کند، و پیچیدن طومار آنان به دست امام (علیه السلام) است.

برخی درباره ی عقوبت دوم یهود، بر این باورند که بر دست غیر مسلمانان خواهد بود. این پندار بعید به نظر می رسد، زیرا هر دو عقوبت به دست یک طائفه است و اوصافشان تنها بر

حتی اگر هم صحیح باشد که ملوک مصر، بابل، یونان، فارس، روم و دیگر کسانی که بر یهودیان غلبه یافتند را «عباداً لنا: بندگان ما» توصیف کرد، باز مشکل حل نمی شود، زیرا یهودیان با گروهی جز مسلمانان دشمنی نکردند و پیروزی نیافتند و بر ضد هیچ طایفه ای چونان مسلمین آتش افروزی و تحریک نمودند. هم چنان که برتری و تفوق آنان بر مناطق و دولت ها تنها در عصر ما واقع شده است.

آیات دیگر در رابطه ی با یهود، آن است که سخن از حشر و اخراج نخست و دوم آنان دارد. اخراج نخست آنان بعد از جنگ احزاب صورت گرفت.

خداوند می فرماید: سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، (۸۵۶) آنچه در آسمان ها و در زمین است تسبیح خدا می گوید، و اوست عزیز حکیم. اوست کسی که، کافران اهل کتاب را در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کرد. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود، و [لی] خدا از آنجا که تصوّر نمی کردند به سراغشان آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب می کردند. پس ای صاحبان دیده! عبرت گیرید. و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آنها را در دنیا عذاب می کرد، و در آخرت [هم] عذاب آتش دارند. این برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا درافتد [بداند که] خدا سخت کیفر است. در جای دیگر می فرماید: وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا. وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا. وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوها وَكَانَ اللَّهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا، (۸۵۷) و خداوند آنان را که کفر ورزیده اند، بی آنکه به مالی رسیده باشند، به غیظ [وحسرت] برگرداند، و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت، و خدا همواره نیرومند شکست ناپذیر است. و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] هم پُشتی کرده بودند، از دژهایشان به زیر آورد و در دل هایشان هراس افکند: گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید. و زمینشان و خانه ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا نهاده بودید به شما میراث داد، و خدا بر هر چیزی تواناست.

اجتماع دوم آنان هم در فلسطین و پیش از آن بود که عقوبت آنان را در رسد، خدا می فرماید: وَقُلْنَا مَنْ بَعْدَهُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا، (۸۵۸) و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم: در این سرزمین ساکن شوید، پس چون وعده ی واپسین فرا رسد، شما را همه با هم محشور می کنیم. البته مجال آن نیست که به بیان اشتباه کسانی که این آیات را به حشر روز قیامت تفسیر کرده اند پردازیم.

نبرد موعود یهود و مسلمین:

در منابع مسلمین وارد شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داده اند امت در آخر الزمان در فلسطین با یهود خواهند جنگید. مضامین و تعابیر مربوط به آن شبیه روایاتی است که در تفسیر آیه ی: بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ، آمده است، که اینان، مهدی و یاران اویند.

المصنف عبد الرزاق ۱۱/ ۳۹۹، الفتن ۲/ ۵۷۴ و ابن ابی شیبہ در المصنف ۱۵/ ۱۴۴ از عبد الله بن عمر از آن حضرت نقل می کنند: «یهود با شما می جنگند و شما بر آنان مسلط می شوید، تا جایی که سنگ بگوید: ای مسلمان! این یهودی پشت سر من است، او را بکش». در روایتی دیگر آمده: «عیسی بن مریم فرود می آید. پس چون دجال او را ببیند بسان چربی ذوب می شود. او دجال را می کشد و یهودیان از گرد او پراکنده می شوند، تا آنجا که سنگ ندا کند: ای بنده ی مسلم خدا! این یهودی است، بیا و او را به قتل رسان».

مسند احمد ۲/ ۴۱۷ از ابوهریره از ایشان: «قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه مسلمانان یهود

را بکشند. آنها چنان یهود را بکشند که یهودی پشت سنگ و درخت پنهان شود و سنگ و درخت صدا بزند: ای مسلم! ای بنده ی خدا! این یهودی است در پشت من، بیا او را به قتل رسان، مگر [درخت] غرقده، زیرا درخت یهودیان است».

صحیح بخاری ۳/ ۲۳۲ و ۴/ ۵۱ از ابن عمر از آن حضرت: «شما با یهودیان می جنگید، تا آنجا که یکی از آنان پشت سنگ مخفی شود و سنگ صدا زند: ای بنده ی خدا! این یهودی پشت من است، او را بکش.

در روایتی دیگر از ابوهریره: قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه شما با یهود پیکار کنید، تا آنجا که سنگی که در پشت آن یهودی است ندا کند: ای مسلمان! این یهودی پشت من است، او را به قتل رسان» (۸۵۹).

مجمع الزوائد ۷/ ۳۴۸ از آن حضرت: «شما با مشرکین می جنگید، و باقی ماندگانتان در کنار نهر اردن با دجال بجنگند. شما شرقی هستید و آنان غربی. نمی دانم آن روز اردن کجاست (!). هیشمی در ادامه می نویسد: طبرانی و بزار آن را نقل کرده اند و راویان بزار ثقة اند» (۸۶۰). الفتن ۲/ ۵۶۸ در گزارشی طولانی که در آن مبالغاتی در مورد دجال نیز هست، از حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «شما در این حال به سر می برید که عیسی بن مریم در ایلیا - که جماعتی از مسلمین و خلیفه ی آنان در آن حضور دارند - فرود می آید... یهودیان زیر هر درخت و سنگی مخفی می شوند، تا جایی که سنگ صدا می زند: ای بنده ی خدا! ای مسلمان! این یهودی پشت من است، او را بکش، درخت نیز چنین می کند، مگر درخت غرقده که درخت یهودیان است، کسی از آنان را رها نکنید که در کنار غرقده باشد».

همان ۲/ ۵۷۰ از عبد الله بن عمرو عاص: «عیسی بن مریم در مقابل آنان ظاهر می شود. امامشان کنار می رود تا عیسی به امامت آنها نماز گزارد. ولی عیسی از اینکه کسی غیر از امام آنها نماز را به جا آورد ابا می کند، و این بابت گرامیداشت آنان است.

سپس به سراغ دجال که در آخرین رمق هاست می رود و با ضربه ای او را هلاک می کند. آن هنگام است که زمین فریاد می کند و سنگ، درخت و دیگر اشیاء صدا می زنند: ای مسلمان!

این یهودی پشت من است، او را بکش، مگر درخت غرقده که یهودی است». این نبرد موعود با یهودیان، جز به دست امام مهدی (علیه السلام) واقع نخواهد شد. برخی روایات پیرامون این موضوع در فصل فلسطین و قدس گذشت.

در احادیث پیکار حضرت عیسی (علیه السلام) با دجال هم آمده که یهودیان با دجال خواهند بود، واکثر پیروان او را تشکیل می دهند، مسند احمد ۳/ ۳۶۷ از جابر بن عبد الله از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در گزارشی که در آن به توصیف قتل دجال می پردازند، نقل می کند: «تا آنجا که درخت و سنگ ندا کند: ای روح الله! این یهودی است، او احدی از پیروان دجال را رها نمی کند تا آنکه به قتل رساند». (۸۶۱)

المصنف عبد الرزاق ۱۱/ ۳۹۷ روایتی طولانی که افسانه هایی درباره ی دجال در آن است را نقل می کند، در پاره ای آمده است: «پسر مریم فرود می آید و در مقابل آنان ظاهر می شود. آنان در مقابل خود مردی را می بینند که زره در بر دارد، می گویند: ای بنده ی خدا! کیستی؟ می گوید: من بنده ی خدا، رسول، روح و کلمه ی او عیسی بن مریم ام. یکی از این سه امر را انتخاب کنید؛ خداوند عذابی از آسمان بر دجال و لشکریانش فرستد، آنان را به زمین فرو برد، و یا اینکه سلاح شما را بر آنان کارگر سازد ولی سلاح آنان را بر شما کارگر نگرداند. آنها پاسخ می دهند: ای پیامبر خدا! این [سومی] بیشتر سینه و جان ما را آرام می کند.

در آن روز یهودی درشت هیکل، قد بلند، پرخور و زیاد نوش را می بینی که از لرزه ای که بر اندام دارد نمی تواند شمشیرش را در دست بگیرد، و آنان بر یهود مسلط می شوند». (۸۶۲)

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بلاد عرب را از یهود پاکسازی می کند:

معانی الاخبار ۴۰۶/ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «در مصر منبری بنا خواهم کرد، سنگ سنگ دمشق را ویران خواهم ساخت، یهود را از تمام مناطق عرب بیرون خواهم نمود، و با این عصای خود عرب را خواهم راند.

در این هنگام راوی که عبایه ی اسدی است گفت: یا امیر المؤمنین! گویا خبر از آن می دهید که بعد از مرگ زنده خواهید شد، ایشان فرمودند: هیئات، ای عبایه! اشتباه فهمیدی، مردی از من این کارها را انجام می دهد، یعنی مهدی (علیه السلام)». (۸۶۳)

یعنی آنان را از فلسطین نیز خارج می کند و حکومتشان را پایان می دهد.

یهودیانی که بر دست امام (علیه السلام) اسلام می آورند:

در فصل یاران امام (علیه السلام) گذشت که ایشان نسخه ی تورات وانجیل را از غاری در انطاکیه، کوهی در شام، کوه فلسطین و دریاچه ی طبریه بیرون می آورد و بدین وسیله با یهود به احتجاج می پردازد.

الفتن ۱ / ۳۵۵ از کعب نقل می کند: «او تابوت سکینه را - که توراتی که خداوند بر موسی (علیه السلام) فرستاد وانجیلی که بر عیسی (علیه السلام) نازل کرد را در خود دارد - از غاری در انطاکیه بیرون می آورد، و میان اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با آن حکم خواهد کرد».

همان ۱ / ۳۵۷ از همو: «مهدی را مهدی نامیدند، زیرا به جزوه هایی از تورات راهنمایی می کند. او آنها را از کوه های شام خارج می کند. یهودیان را بدان فرا می خواند، و جماعت بسیاری بدان اسلام می آورند، و جماعتی حدود سی هزار نفر را یاد کرد». (۸۶۴)

نگارنده: کعب الاحبار نامگذاری حضرت مهدی (علیه السلام) را از این باب می داند که به جزوه های از میان رفته ی تورات راهنمایی می کند به گونه ای که گویا در خدمت تورات است، و گمان می کند سی هزار نفر بدان سبب مسلمان می شوند!

البته شاگردان کعب از او خوش بین ترند، آنان بر این باورند که اکثر یهود توسط امام (علیه السلام) به اسلام می گروند.

الفتن ۱ / ۳۵۵ و ۳۶۰ از سلیمان بن عیسی نقل می کند: «به من خبر داده اند که تابوت سکینه به دست مهدی از دریاچه ی طبریه خارج، و در بیت المقدس مقابل ایشان قرار داده می شود. یهود چون آن را ببینند، غیر از اندکی همه مسلمان شوند». (۸۶۵)

سنن بیهقی ۹ / ۱۸۰: «مجاهد در تفسیر این آیه ی: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، (۸۶۶) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود، گوید: مقصود آن است که تا زمانی که عیسی بن مریم فرود می آید و تمام یهود و نصاری و دیگر ادیان مسلمان شوند. گوسفند در کنار گرگ ایمن باشد. هیچ موشی مشکی را پاره نکند، و عداوت از همه چیز رخت بریندد، و این تفوق اسلام بر تمامی

ادیان است».

الدر المنثور ۳ / ۲۳۱ می نویسد: «سعید بن منصور، ابن منذر وبيهقي در سنن از جابر نقل می کنند که درباره ی آیه ی: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، (۸۶۷) تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، گفت: این مطلب واقع نخواهد شد تا آنکه نه دیگر کسی یهودی باشد، نه مسیحی و نه صاحب کیشی دیگر، و تنها اسلام باشد که باقی مانده است».

نگارنده: برخی یهودیان اسلام می آورند، ولی بسیاری نه، زیرا امام (علیه السلام) دولت آنان را به پایان می رساند و از جزیره العرب اخراجشان می کند. علاوه بر آنکه دجال از آنهاست و آنان اکثریت پیروان او را تشکیل می دهند.

تابوت سکینه:

تابوت سکینه صندوقی است که موارث پیامبران (علیهم السلام) را در خود جای داده است، و خداوند آن را نشانه ای برای بنی اسرائیل قرار داد تا بتوانند به امامت کسی که نزد او قرار می گیرد رهنمون شوند. فرشتگان آن را در میان بنی اسرائیل آوردند و نزد طالوت قرار دادند. سپس طالوت آن را به داود سپرد، از داود به سلیمان، و از او به وصیش آصف بن برخیا (علیهم السلام) منتقل شد.

فرزندان اسرائیل، وصی سلیمان (علیه السلام) را رها کرده با دیگری بیعت نمودند، و بعد از آن تابوت از میان آنها ناپدید شد.

خداوند می فرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، (۸۶۸) و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم، و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر دانا است.

عقیده‌ی ما درباره‌ی تابوت سکینه و تمامی موارث پیامبران (علیهم السلام) آن است که خدا آنها را نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گرد آورد و از ایشان به جانشینان (علیهم السلام) انتقال یافت، و هم اکنون نزد حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد.

درباره‌ی وجه تسمیه‌ی ایشان هم از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: «مهدی از این بابت مهدی نام گرفته که به امری پنهان راهنمایی می کند، او به آنچه مردمان در سینه دارند راهنمایی می کند [واز آن خبر می دهد]». (۸۶۹)

آشکار ساختن هیکل:

در شمار علامات ظهور از آشکار ساختن هیکل سخن به میان آمده است، در روایتی از امیر المؤمنین (علیه السلام) منقول است: «برای آن نشانه ها و علاماتی است؛ نخست آنکه کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه های کوفه آتش روشن گردد، چهل شب مساجد تعطیل شوند، هیکل آشکار گردد، پرچم هایی پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش اند». (۸۷۰)

ظاهراً مراد از آن، هیکل سلیمان (علیه السلام) است، البته احتمال می رود اثر تاریخی دیگری باشد، چون به طور مطلق آمده و قید نخورده است. البته سخن از کسی که آن را آشکار می کند نیامده است.

بیرق های خراسان متوجّه قدس:

در فصل ایرانیان بسان حدیثی مستفیض گذشت که بیرق هایی سیاه از خراسان بیرون می آید، چیزی آنها را باز نمی گرداند تا آنکه در ایلیاء نصب شود. راجح آن است که اینان اصحاب امام (علیه السلام) هستند.

فصل (۲۷): حضرت مسیح (علیه السلام) / فرود حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان

ویاری امام عصر (عجل الله فرجه)

آیات نزول حضرت مسیح (علیه السلام):

یکی از عقائد تمامی مسلمانان نزول عیسی (علیه السلام) از آسمان به زمین است، خداوند

متعال می فرماید: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً، (۸۷۱) واز اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد، وروز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

و نیز: وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، (۸۷۲) و همانا آن، نشانه ای برای رستاخیز است، پس زنهار در آن تردید مکن، واز من پیروی کنید؛ این است راه راست. معنای آیات آن است که مسیح (علیه السلام) نشانه ای از نشانه های قیامت است، واحدی از اهل کتاب - یهود و نصاری - نخواهد ماند، جز آنکه هنگام نزول به دنیا به ایشان ایمان می آورد، و با او و معجزاتش روبرو می شود.

البته این خود معجزه ایست، زیرا یهودیان تا به امروز به او ایمان نیاورده و مادرش (علیها السلام) را متهم می کنند!

بحار الانوار ۱۴ / ۳۵۰ از شهر بن حوشب از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «او پیش از روز قیامت به دنیا فرود می آید. پس هیچ یهودی و مسیحی نخواهد ماند مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان می آورد، و او پشت سر مهدی نماز خواهد گزارد».

حکمت بالا بردن مسیح (علیه السلام) به آسمان، آن است که خدا ایشان را برای مأموریتی عظیم در برهه ای حساس ذخیره کرده است، دورانی که پیروان و پرستشگران بزرگترین قدرت را در عالم دارند، و بزرگترین مانع گسترش هدایت و بر پا داشتن دولت عدل الهی هستند. از این رو طبیعی می نماید که نزول ایشان در عالم مسیحی باشد و شادمانی و راهپیمایی هایی منطقه ای به دنبال داشته باشد، و مسیحیان این امر را نصرتی برای خود در مقابل مهدی مسلمانان تلقی کنند!

و طبیعی است که امام مهدی (علیه السلام) به مردم خبر دهند که ایشان چه زمانی فرود می آید، و میلیون ها نفر انتظار فرا رسیدن آن را بکشند و شاهد آن باشند. و نیز آنکه خداوند معجزاتی گونه گون بر دستان حضرت عیسی (علیه السلام) آشکار کند، و بدین وسیله اسباب هدایت بسیاری فراهم آید.

نخستین ثمره ی نزول ایشان، کاهش دشمنی غریبان با اسلام و حضرت مهدی (علیه السلام)،

ونیز انعقاد پیمان صلح میان ایشان ودول غربی است، صلحی که در روایت ده سال عنوان شده است.

بعید نیست نماز مسیح پشت سر امام (علیهما السلام) چند سالی بعد از نزول از آسمان باشد، یعنی هنگامی که آنان معاهده ی صلح را نقض، و برای نبرد با امام (علیه السلام) لشکر کشی می کنند. از این رو حضرت عیسی (علیه السلام) به شرق می آید وبا اقتدا به ایشان، موقف صریح خود را اعلام می کند.

در هم شکستن صلیب وکشتن خوک هم که در روایات سنیان فراوان آمده است، پس از شکست غربیان در نبرد با امام (علیه السلام) وورود ایشان به همراه مسیح (علیهما السلام) به مناطق آنان واستقبال مردمان آن مناطق است.

حضرت عیسی (علیه السلام) را در میانسالی بالا بردند ودر همان میانسالی است که به زمین فرود خواهد آمد. در تفسیر آیه ی: وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ، (۸۷۳) ودر گهواره ودر میانسالی با مردم سخن می گوید واز شایستگان است، آمده که ایشان هنگام ولادت در گهواره با مردم سخن گفت، ودر میانسالی چون از آسمان فرود آید سخن خواهد گفت.

ابنعباس گوید: او در سی سالگی بالا برده شد. (۸۷۴)

مجمع البیان ۲/ ۲۹۵ می نگارد: «سخن گفتن در میانسالی، پس از آن است که از آسمان فرود آید تا دجال را بکشد. ایشان سی و سه ساله بود که به آسمان بالا برده شد، واین پیش از میانسالی است». (۸۷۵)

تفسیر بغوی ۱/ ۳۰۸ می نویسد: «به حسین بن فضل گفتند: آیا نزول عیسی در قرآن آمده است؟ او گفت: آری، این آیه: وَكَهْلًا، او در دنیا به میانسالی نرسید، واین امر پس از فرود آمدن از آسمان تحقق خواهد یافت».

نگارنده: حتی اگر آن گونه که بیضاوی ۲/ ۴۰، زرکشی ۳/ ۶۷ والدر المنثور ۲/ ۲۴ می گویند که او پیش از بالا رفتن به آسمان در میانسالی با مردم سخن گفته باشد، پس از فرود آمدن نیز تکلم خواهد نمود.

تفسیر طبری ۶/ ۱۴ می نویسد: «ابن زید در تفسیر: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، گوید: ابنعباس، ابن زید، ابو مالک وحسن بصری گویند: چون عیسی بن مریم فرود آید و دجال را بکشد، هیچ یهودی در زمین باقی نمی ماند جز آنکه به او ایمان آورد، او افزود: این هنگامی است که ایمان به آنان نفعی نرساند». (۸۷۶)

البته جمله ی اخیر وی مردود است، چون هنوز عرصه ی تکلیف باقی است. بیهقی ۹/ ۱۸۰ می نویسد: «مجاهد در تفسیر آیه ی: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، (۸۷۷) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود، گوید: مقصود آن است که تا زمانی که عیسی بن مریم فرود می آید». (۸۷۸)

نزول مسیح (علیه السلام) در منابع اهل سنت:

صحیح بخاری ۴/ ۲۰۵ روایت می کند: «شما چگونه خواهید بود زمانی که پسر مریم در میان شما فرود آید و امامتان از شما باشد؟» (۸۷۹)

مسند طیالسی ۳۳۵/ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «پیامبران، برادرانی از یک پدر هستند و مادرانی متفاوت دارند، و دین آنان یکی است. من نزدیکترین مردم به عیسی بن مریم هستم، زیرا بین من و او پیامبری نبود، پس چون او را دیدید بشناسید که مردی است با قامتی متوسط، رنگ او به سرخی و سفیدی می زند، دو جامه ی راه راه بر تن دارد، گویا سرش [قطرات آب] می چکد ولی هیچ رطوبتی به او اصابت نکرده است.

او صلیب را در هم می شکند، خوک را می کشد و ثروت می پراکند. خدا در زمان او تمامی ادیان غیر اسلام را از میان خواهد برد. خدا در دوران او مسیح گمراهی، یک چشم کذاب را از بین می برد، و امنیت در زمین برقرار می شود، تا جایی که شیر با شتر می چرد، پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند. کودکان با مارها بازی می کنند، و دیگر همدیگر را گاز نمی گیرند. سپس چهل سال در زمین می ماند، بعد می میرد و مسلمانان بر او نماز گزارده به خاک می سپارند». (۸۸۰)

مسند احمد ۲/ ۴۱۱ از همو از ایشان نقل می کند: «نزدیک است آن کس از شما که زنده ماند، عیسی بن مریم را ببیند، در حالی که او امامی هدایت یافته و حاکمی عادل است. پس

صلیب را می شکنند و خوک را به قتل می رسانند، جزیه را کنار می زنند، و جنگ [در زمان او] پایان می یابد».

کنار زدن جزیه به معنای آن است که حضرت عیسی (علیه السلام) دو گزینه ی اسلام و جنگ را بر اهل کتاب عرضه می کند.

جامع الاحادیث سیوطی ۹/ ۴۴۲ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «پس اگر [عیسی] بر قبر من بایستد و صدا زند: ای محمد! هر آینه او را پاسخ خواهم داد».

مسند الشامیین ۱/ ۳۱۷: «... و در حلال خواهد افزود. ابو الاشعث گفت: ای ابوهریره! به خدا گمان نمی کنم در چیزی از حلال بیفزاید، مگر زنان. ابوهریره به من نگاه کرد، تبسم نمود و گفت: درست است».

نگارنده: مقصود ابوهریره آن است که حضرت مسیح (علیه السلام) برخی زنان را بر مسلمین حلال می کند، والبتہ دروغ می گوید، چرا که مسیح تابع شریعت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود، نه قانونگذار.

البیان گنجی / ۵۰۰ از ابو سعید از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «از ما کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند... حافظ ابو نعیم در مناقب المهدی (علیه السلام) آن را نقل می کند». (۸۸۱)

همان ۴۹۷/ از حذیفه از آن حضرت نقل می کند: «مهدی صورت خود را بر می گرداند، و عیسی نازل شده است و گویا از موهایش آب می چکد، مهدی می گوید: جلو بایست و به مردم نماز گزار، عیسی گوید: نماز تنها برای شما به پا شده است، و عیسی پشت سر مردی از فرزندان من نماز به جا می آورد.

بعد از نماز عیسی بر می خیزد، در مقام نشسته وبا او بیعت می کند. او چهل سال درنگ خواهد نمود. ابو نعیم این را در مناقب المهدی (علیه السلام) آورده است». (۸۸۲)

القول المختصر ۸/ : «امام آنان و امام عیسی، به آنان نماز خواهد گزارد».

ارتقاء الغرف ۲۵۳/ از حذیفه: «او پشت سر مردی از فرزندانم نماز می خواند».

بدائع الزهور ۱۸۹/ از اویس ثقفی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «عیسی بن مریم در

نزدیکی های قیامت نزول می کند. او بر مناره ی سفیدی که در شرق مسجد جامع دمشق است فرود می آید. قامتی معتدل، موهایی سیاه و رنگ پوستی سفید دارد. هنگامی که فرود آید وارد مسجد می شود و بر منبر می نشیند. مردم از این خبر آگاه می شوند و مسلمان و یهودی و مسیحی حضور او می آیند. آنان چنان ازدحام می کنند که برخی سر برخی دیگر را لگد می کنند. اذان گوی مسلمین می آید و نماز صبح به پا داشته می شود. پس عیسی مأموم بوده به مهدی اقتدا خواهد نمود».

المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵ / ۱۳۶ از عثمان بن ابی العاص: «عیسی بن مریم هنگام نماز صبح فرود می آید. امیر مردم می گوید: ای روح الله! پیش رو و به ما نماز گزار، او می گوید: ای امت! برخی از شما امیر بر دیگران است، تو خود جلو برو و به ما نماز بگزار. پس امیر جلو رفته نماز را به جا می آورد. چون تمام شود، عیسی دشنه اش را برداشته به سمت دجال می رود. دجال با دیدن او بسان سرب ذوب می شود. عیسی دشنه را میان دو پستان او می گذارد و به هلاکت می رساند، و پس از آن یارانش طعم شکست را می چشند».(۸۸۳)

عقد الدرر / ۲۷۴ از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در جریان دجال نقل می کند: «مهدی داخل بیت المقدس می شود و به عنوان امام بر مردم نماز می گزارد. چون روز جمعه و هنگام نماز فرا رسد، عیسی بن مریم در حالی که دو جامه ی روشن سرخ در بر دارد و گویا از سرش روغن می چکد، فرود می آید. او مردی است با موهای تا حدی مجعد و چهره ای روشن، و شبیه ترین خلق خدای (عز وجل) به پدرتان ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام).

مهدی رو می گرداند و او را نظاره کرده گوید: ای پسر بتول! بر مردم نماز به جا آور. عیسی پاسخ می دهد: این نماز برای شماست که بر پا شده، پس مهدی جلو می رود و بر مردم نماز می گزارد، و عیسی پشت سر او نماز می خواند و با او بیعت می کند.

عیسی بیرون آمده و با دجال روبرو می شود. ضربه ای بر او می زند و دجال بسان سرب ذوب می گردد. زمین [دیگر] احدی از آنان [پیروان دجال] را بر خود نخواهد پذیرفت، و سنگ و درخت صدا خواهند زد: ای مؤمن! [پشت یا] زیر من کافر است، او را به قتل رسان.

آنگاه عیسی (علیه السلام) با زنی از غسان ازدواج می کند و برایش فرزندی به دنیا می آید. او

به قصد حج می رود، ولی خداوند تعالی روح او را پیش از رسیدن به مکه قبض خواهد نمود». سنن الدانی / ۱۴۳ از جابر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «هماره طائفه ای از امت من در دفاع از حق می جنگند، تا آنکه عیسی بن مریم به هنگام طلوع فجر در بیت المقدس نزد مهدی فرود آید. به او گفته شود: ای نبی خدا! جلو برو و بر ما نماز گزار، او می گوید: برخی از این امت بر برخی دیگر امیرند، و این بابت گرامیداشت خدای (عز وجل) نسبت به آنهاست».

مسند احمد ۲ / ۲۹۰ از ابوهریره از آن حضرت روایت می کند: «عیسی بن مریم فرود می آید. خوک را می کشد و صلیب را محو می نماید. برای نماز جمعه ی او گرد می آیند. اموال را می بخشد تا جایی که دیگر پذیرفته نشود. مالیات را بر می دارد. او در روحاء سکنی می گزیند و از آنجا به حج یا عمره و یا هر دو می رود.

ابوهریره در ادامه این آیه را خواند: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا». (۸۸۴)

نگارنده: باید این احادیث را به خاطر داشت، احادیثی که اهل تسنن آنها را نقل کرده اند، و بر برخی مهر صحت زده اند، و صراحت دارد در اینکه حضرت مسیح (علیه السلام) به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اقتدا می کند. باید آنها را به خاطر داشت، پیش از آنکه شارحان از خواب غفلت بیدار شوند و آنها را از کتب حذف کنند!

الفتن / ۱۶۱ از عبد الله از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «وقتی دجال به گردنه ی افیق برسد، سایه اش بر مسلمانان می افتد. آنان برای نبرد با او زه کمان هایشان را می بندند، پس این ندا را می شنوند: ای مردم! فریاد رس به نزد شما آمد. مردم که از گرسنگی ضعیف شده اند می گویند: این سخن مردی سیر است، [ولی] سه بار آن ندا را می شنوند. زمین به نور آن روشن می شود و قسم به پروردگار کعبه عیسی بن مریم فرود می آید و ندا در می دهد: ای گروه مسلمانان! ستایش پروردگارتان را به جای آرید، او را تسبیح و تهلیل کنید و تکبیر گویند، آنان هم چنین می کنند.

آنان [دجال و پیروانش] به سرعت بگریزند، ولی خداوند زمین را بر آنها تنگ می کند، و در نیم

ساعت به دروازه ی لد می رسند، وبا نزول عیسی در کنار آن مواجه می شوند.
 او به عیسی نگاه می کند و می گوید: نماز را به پا دار، عیسی گوید: ای دشمن خدا! برای تو به پا داشته شده، پیش رو و نماز گزار. وقتی که او جلو رود عیسی گوید: ای دشمن خدا! پنداشتی که پروردگار جهانیانی، پس چرا نماز می خوانی؟ وبا پاره آهنی که با خود دارد بر او ضربه ای وارد کرده او را به هلاکت می رساند. آنگاه احدی از انصار او زیر ویا پشت چیزی نخواهند بود، مگر آنکه آن چیز صدا زند: ای مؤمن! این دجالی است، او را بکش». تأثیر گذاری کعب الاحبار در این سخن به وضوح به چشم می خورد، واین عبارت وامثال آن را می آوریم تا اینان بهتر شناخته شوند.

احادیث نزول حضرت عیسی (علیه السلام) در منابع ما شیعیان:

تفسیر قمی ۱/ ۱۵۸ از شهر بن حوشب نقل می کند: «حجاج به من گفت: آیه ای در کتاب خداست که مرا به عجز در آورده است! گفتم: ای امیر! کدام؟ گفت: **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ**، واز اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد؛ به خدا من فرمان می دهم وگردن یهودی و مسیحی را می زنند، وبا چشم او را زیر نظر می گیرم ولی تا دم مرگش نمی بینم لب از لب بگشاید.

من گفتم: خدا امور امیر را سامان دهد، آن گونه نیست، گفت: پس تأویلش چیست؟ گفتم: پیش از روز قیامت عیسی به دنیا فرود می آید. پس هیچ یهودی و مسیحی باقی نمی ماند، جز آنکه پیش از مرگش بدو ایمان می آورد، و او پشت سر مهدی نماز می گزارد.
 حجاج گفت: وای بر تو، این مطلب را از کجا به دست آورده ای؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب برایم گفت، حجاج گفت: به خدا قسم از چشمه ای صاف آن را برگرفته ای».

امالی صدوق ۱/ ۱۸۱ از معمر بن راشد از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «یک یهودی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و ایستاد و به ایشان خیره شد، حضرت فرمودند: ای یهودی! چه حاجتی داری؟ او گفت: شما برترید یا موسی بن عمران، پیامبری که خدا با او سخن گفت، و تورات و عصا را برایش فرو فرستاد، دریا را برایش شکافت و ابر بر او

ایشان فرمودند: بر بنده خوب نیست خود را نیکو شمارد، لکن گویم: آدم (علیه السلام) هنگامی که خطا کرد، توبه اش این بود که گفت: خدایا! از تو به محمد و آل محمد می خواهم که برایم ببخشی، و خدا ببخشد.

نوح چون سوار کشتی شد و از غرق شدن هراسید، صدا زد: خدایا! از تو به محمد و آل محمد می خواهم که مرا از غرق شدن برهانی، و خدا او را نجات داد.

ابراهیم چون در آتش افکنده شد، عرضه داشت: خدایا! از تو می خواهم به محمد و آل محمد من را از آن نجات ببخشی، پس خدا آن را برای او خنک و به سلامت قرار داد.

موسی چون عصا را بیفکند و در درون هراسید، گفت: خدایا! به محمد و آل محمد از تو

مسئلت دارم که مرا ایمن گردانی، پس خداوند جل جلاله فرمود: نهرا، تو خود [فائق و] برتری.

ای یهودی! اگر موسی مرا درک می کرد و به من و نبوتم ایمان نمی آورد، ایمان و نبوتش هیچ سودی برایش نمی داشت.

ای یهودی! مهدی از فرزندان من است. چون خروج کند، عیسی بن مریم برای نصرتش فرود آید. او را پیش دارد و پشت سرش نماز گزارد». (۸۸۵)

کمال الدین ۱ / ۳۳۱ از ابو ایوب مخزومی روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) سیره ی امامان دوازده گانه (علیهم السلام) را یاد کردند، به آخرین ایشان که رسیدند فرمودند:

دوازدهمین، کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد».

تفسیر فرات ۴۴ / از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «ای خثیمه! زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که خدا را نمی شناسند و نمی دانند توحید چیست، تا آنکه خروج دجال فرا رسد

وعیسی بن مریم از آسمان فرود آید و خداوند دجال را به دست او بکشد، و مردی از ما اهل بیت به آنان نماز بگزارد. آیا نمی بینی که عیسی با این که پیامبر است، پشت سر ما نماز می

خواند؟ بدان که ما از او برتریم».

کراجکی (رحمه الله) در التفضیل ۲۴ / می نگارد: «یکی از روایاتی که شیعیان و برخی حدیث

نگاران سنی نقل می کنند این است: چون حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور کند، خداوند تعالی مسیح (علیه السلام) را فرو می فرستد، و آن دو گرد می آیند. هنگامی که وقت نماز واجب فرا رسد، مهدی به مسیح گوید: ای روح الله! جلو برو - و مقصود او آن است که پیش رود و امامت نماز را عهده دار شود -، مسیح در جواب گوید: شما خاندانی هستید که احدی بر شما پیشی نگیرد، پس مهدی (علیه السلام) پیش می رود و مسیح پشت سرش نماز می خواند».

علت تحریف گزارشات نزول مسیح (علیه السلام) توسط سلطه:

احادیث فرود آمدن مسیح (علیه السلام) واقتدای ایشان به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، برای پیروان خلافت قریش گران است، زیرا بر افضلیت حضرت مهدی (علیه السلام) بر عیسی (علیه السلام) دلالت دارد، و نیز یاران مسیح (علیه السلام) را بر صحابه - ای که آنها افضل امت می انگارند - برتری می دهد.

استدراک ذهبی ۲ / ۱۱۲۱ از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «دجال با قومی مانند شما ویا بهتر مواجه می شود - واین را سه بار تکرار کردند -، و خداوند امتی را که من در ابتدای آن و عیسی بن مریم در انتهای آن است هرگز خوار نگرداند».

همان ۲ / ۷۷۴: «مسیح با اقوامی از این امت که مانند شما ویا بهترند، روبرو می شود - و سه بار تکرار کردند -، و خدا امتی را که من ابتدای آن هستم و مسیح در انتهای آن است، هرگز خوار نکند».

قرطبی در التذكرة ۲ / ۷۶۲: «مسیح بن مریم با مردانی از امت من که مانند شما ویا برتر از شمايند، مواجه خواهد شد».

دیلمی در فردوس ۵ / ۵۱۵ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «عیسی بن مریم نزد هشتصد مرد و چهارصد زن فرود می آید. آنان بهترین کسان بر زمین و شایسته ترین کسان گذشته اند». (۸۸۶)

المستدرک ۳ / ۴۱ از آن حضرت نقل می کند: «دجال با قومی مانند شما ویا بهتر مواجه می شود - واین را سه بار تکرار کردند -، و خداوند امتی را که من در ابتدای آن و عیسی بن مریم

در انتهای آن است هرگز خوار نگرداند.

و می افزاید: این حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است، ولی آن دو آن را نقل کرده اند». (۸۸۷)

ترمذی در نوادر الاصول / ۱۵۶ از ابن سمره روایت می کند: «چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صدای گریه ی مسلمین بر شهدای تبوک را شنید فرمود: علت این گریه چیست؟ گفتند: چرا گریه نکنیم در حالی که بهترینان، اشراف و اهل فضل ما کشته شده اند! فرمودند: نگریید، زیرا مثل امت من مثل بوستانی است که صاحب آن بر آن نظارت دارد، زوائد آن را می کند و خانه های آن را آماده می کند. آن بوستان یک سال گروهی را اطعام می کند و یک سال گروهی دیگر را، و شاید آخرین گروهی که از آن اطعام می شوند، بهترین چیدن و طولانی ترین شاخه نصیبشان شود. قسم به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث داشت، پسر مریم در امت من جانشینانی از حواریان خود خواهد یافت». (۸۸۸)

اما حدیثی که امامان عترت (علیهم السلام) را نیز ذکر می کند: البیان گنجی / ۵۰۸ از آن حضرت: «خدا چگونه امتی را که من در ابتدای آن هستم، عیسی در انتهای آن، و مهدی از اهل بیتم در وسط آن قرار دارند، هلاک گرداند.

وی در ادامه می نگارد: این حدیثی است حسن، حافظ ابو نعیم آن را در عوالی و احمد بن حنبل در مسند نقل کرده اند».

سلمی در عقد الدرر / ۱۴۶ می نویسد: «امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم در عوالی آن را آورده اند». در حاشیه ی این کتاب آمده است: این حدیث در مسند احمد یافت نشد.

نگارنده: ما نیز آن را نیافتیم و به دست دزدان تحریف شده است.

این حدیث در مصادر حدیثی ما به طور کامل آمده است، شیخ صدوق (رحمه الله) در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۱ / ۵۲ از امیر المؤمنین (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «شاد باشید، شاد باشید، شاد باشید که مثل امت من مثل بارانی است که نمی داند اول آن بهتر است یا آخر آن. مثل امت من مثل بستانی است که

گروهی یک سال از آن اطعام می شوند و سپس گروهی [دیگر] یک سال، و شاید آنچه نصیب آخرین گروه شود، وسیعتر، پربارتر و چیدنی هایش بهتر باشد.

امتی که من ابتدای آن هستم، دوازده تن از سعیدان و صاحبان خرد پس از من هستند و مسیح عیسی بن مریم در انتهای آن، چسان هلاک شود؟ ولی در این بین فتنه جویان به هلاکت می رسد، نه آنان از من هستند و نه من از آنان». (۸۸۹)

همان ۱/ ۵۳ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «امتی که من و علی و یازده تن از فرزندانم که صاحبان خرد هستند، در ابتدای آن هستیم، و مسیح بن مریم در پایان آن، چسان هلاک شود؟ لکن در این بین کسانی که نه از من هستند و نه من از آنها هستم به هلاکت می رسند».

غیبت شیخ طوسی ۱۱۴/ از عبد الله بن عمرو عاص از ایشان روایت می کند: «... آن هنگام است که مهدی خارج خواهد شد. او مردی از نسل این است - و به حضرت امیر (علیه السلام) اشاره فرمودند - خداوند به واسطه ی او دروغ را از بین می برد و زمان دشوار را پایان می دهد، و به اوست که ذلت بردگی را از گردن هایتان بدر می برد. در ادامه فرمودند: من ابتدای این امت هستم، مهدی وسط و عیسی در انتهای آن خواهند بود، و در این میان کثرانی خواهند رسید».

نگارنده: مشابه این حدیث در منابع اتباع خلافت نیز آمده است، نوادر الاصول ۱۵۶/ از ابنعباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «خداوند، امتی را که من در آغاز آن، عیسی در انتها و مهدی از اهل بیتم در وسط آن قرار دارند، چسان هلاک گرداند؟» (۸۹۰)

همه اتفاق دارند که امام مهدی (علیه السلام) در آخر امت است، لذا ترجیح می دهیم اصل روایت آن باشد که در اخبار الدول ۷۶/ آورده، وی از ابنعباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند: «امتی که من در ابتدای آنم، عیسی بن مریم در آخر و شهدای از اهل بیتم در وسط آنند، چگونه هلاک شود؟»

نوادر المعجزات ۱۹۷/ از همو از آن حضرت: «امتی که من در ابتدای آنم، مهدی از اهل

بیتم در وسط وعیسی بن مریم در آخر آیند، چسان از بین رود؟» (۸۹۱)
 مسند طیالسی / ۲۷۰ از انس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «مثل امت من، مثل باران
 است که معلوم نیست ابتدای آن بهتر است یا انتهای آن». (۸۹۲)
 سنن ترمذی ۵ / ۱۵۲ روایت می کند: «شما را بشارت باد، بر شما بشارت باد که مثل امتم،
 مثل بارانی است که معلوم نیست آخر آن بهتر است یا اولش، ویا بوستانی که گروهی یک سال
 وگروهی دیگر یک سال از آن اطعام شوند.

امتی که من در آغاز آن، مهدی در وسط ومسیح در انتهایش باشد چسان هلاک گردد؟ ولی
 در این بین کژانی خواهند بود که نه از منند و نه من از ایشان هستم.
 ترمذی در ادامه می نویسد: در این باب از عمار وعبد الله بن عمرو ونیز عبد الله بن عمر
 روایت آمده است. این حدیث حسن وغریب است». (۸۹۳)

نتیجه: احادیث اقتدای حضرت عیسی (علیه السلام) به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه
 الشریف) صحیح است، لذا ایشان از او که رسولی از اولی العزم است افضل می باشد. یاران
 مسیح ومهدی (علیهما السلام) از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برترند، وضمانت
 عدم هلاکت امت، امامان از عترت، حضرت مهدی ومسیح (علیهم السلام) هستند.

**در روایات اهل سنت، مسیح (علیه السلام) قاتل دجال است، ولی در روایات ما امام مهدی
 (عجل الله تعالی فرجه الشریف):**

در سخنان یهود، مسیحیان ویروان خلافت آمده که کشنده ی دجال مسیح (علیه السلام)
 است، لکن در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، این حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه
 الشریف) است که او را به هلاکت می رساند. مؤید این مطلب آن است که حضرت عیسی
 (علیه السلام) وزیر خواهد بود و نه امیر.

طیالسی در مسند خود / ۱۷۰ از مجمع بن جاریه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)
 روایت می کند: «پسر مریم دجال را بر کنار دروازه ی لد به قتل می رساند».

البته ممکن است این گفتاری از کعب الاحبار باشد که به حضرت نسبت داده اند!

الفتن / ۱۵۸: «عمر به مردی یهودی گفت: من تو را صادق یافته ام، در مورد دجال برایم

بگو، او گفت: قسم به خدای یهود، پسر مریم او را در آستانه ی [دروازه ی] لد به قتل خواهد رساند.

کعب گوید: چون دجال از نزول عیسی بن مریم مطلع شود فرار کند. عیسی به دنبال او می رود و در کنار دروازه ی لد به او رسیده به قتل می رساند. آنگاه همه چیز به سمت یاران دجال راهنمایی می کند و صدا می زند: ای مؤمن! این کافر است».

این سخن تحریف گفتار نبوی است که درخت و سنگ صدا می زند: ای مسلمان! این یهودی پشت من است، او را بکش. کعب الاحبار و به تبع او شاگردانی مثل عبد الله بن عمرو عاص دست به چنین تحریفاتی زده اند!

در برخی روایات ما نیز آمده که حضرت مسیح (علیه السلام) او را به قتل می رساند که به امر امام مهدی (علیه السلام) خواهد بود.

ابوهریره امید آن داشت که مسیح (علیه السلام) را درک کند:

المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۴۰۲ از یزید بن اصم از ابوهریره نقل می کند: «شما مرا می بینید که به سنّ پیری رسیده ام، و نزدیک است در اثر کهولت سن دو ترقوه ام با هم برخورد کنند، به خدا سوگند امید آن دارم که عیسی را درک کرده و برایش درباره ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن گویم، او هم مرا تصدیق کند».

الفتن ۱۶۱ / در ادامه می افزاید: «سپس به من رو کرد و دید از کم سال ترین اهل مجلس هستم، وگفت: ای پسر برادرم! اگر او را دیدی سلام مرا برسان» (۸۹۴).
آرزوهای ابوهریره ارزشی ندارد، و متأسفانه وی این سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت داده است، مسند احمد ۲ / ۲۹۸ از ابوهریره از آن حضرت نقل می کند: «من امیدوارم که اگر عمرم طولانی شود، عیسی بن مریم (علیه السلام) را ببینم، پس اگر مرگ زودتر به سراغم آمد، هرکه او را دید از من سلام برساند» (۸۹۵).

منابع سنی می پندارند مسیح (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن می شود:

وفاء الوفاء ۲ / ۸۱۴ از عبد الله بن عمرو از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند:

«عیسی بن مریم به زمین فرود می آید. ازدواج می کند و برایش فرزند زاده می شود. او چهل و پنج سال درنگ می کند، سپس می میرد و با من در قبرم دفن می گردد، و من و عیسی بن مریم از یک قبر و بین ابوبکر و عمر برخوایم خواست».

المسیح ابن کثیر ۱۴۹/ از عایشه به طور مرفوع: «او با پیامبر و ابوبکر و عمر در حجره ی نبوی دفن خواهد شد».

الفتن ۲/ ۵۸۰ از عبد الله بن سلام از پدرش: «در تورات یافته ایم که عیسی بن مریم با محمد دفن خواهد شد».

ابو مودود گوید: در خانه [ی پیامبر]، موضع قبر عیسی بن مریم باقی مانده است».

التاریخ الکبیر بخاری ۱/ ۲۶۳: «عیسی بن مریم با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانه ی ایشان دفن خواهد شد».

سنن ترمذی ۵/ ۵۸۸: «در تورات اوصاف محمد و اوصاف عیسی که با او دفن خواهد شد، نوشته است».

البتة ابن کثیر در البدائة والنهاية ۲/ ۱۱۸ درباره ی حدیث ترمذی گوید: «سند آن صحیح نیست».

خطط مقریزی ۱/ ۱۸۸ می نویسد: «در روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به گروه جذام گفتند: مرحبا به قوم شعیب و خانواده ی همسر موسی، قیامت به پا نمی شود تا آنکه مسیح از میان شما همسری بگیرد و برایش فرزند به دنیا آید».

چهار مطلب پیرامون نزول حضرت عیسی (علیه السلام):

نخست: مسیح (علیه السلام) کجا فرود می آید؟

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) در این باره چیزی نرسیده است، لذا احتمال نزول ایشان در غرب و یکی از پایتخت های مسیحیان پیش می آید همان گونه که در نظر ما رجحان دارد. اما در منابع اهل سنت روایت شده که او در دمشق فرود می آید، قدیمی ترین عبارت در این رابطه الفت ۲/ ۵۶۷ از کعب الاحبار: «مسیح عیسی بن مریم (علیه السلام) کنار پل سفید بر در شرقی دمشق به سمت درخت فرود می آید».

صحیح مسلم ۴/ ۲۲۵۰ از نواس بن سماعن: «یک روز صبح رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دجال را یاد نموده و شأن او را حقیر و دوران او را نزدیک دانستند، چنانکه ما پنداشتیم او در جانب نخل هاست... دجال از کنار ویرانه ای می گذرد و بدن می گوید: گنج هایت را بیرون آر، پس گنج ها مانند ملکه های زنبور عسل در پی او خواهند آمد. سپس جوانی را فرا خوانده، او را با شمشیر چنان ضربه ای می زند که دو نیم می کند، و تنها به اندازه ی پرتاب تیری به سمت هدف در میان دو قسمت بدن او فاصله می ماند. سپس آن جوان را می خواند و او در حالی که خندان است و چهره اش می درخشد به سوی او می آید!

در این هنگام خداوند مسیح را مبعوث می کند و او کنار مناره ی سفیدی که در شرق دمشق قرار دارد در حالی که دو جامه زرد رنگ در بر دارد، و دو کف دستش را بر بال دو فرشته گذاشته فرود می آید. هنگامی که سرش را پایین می برد قطرات عرق ووقتی سرش را بالا می گیرد، دانه هایی چون گوهر فرو می ریزد. هر کسی رایحه ی نفس او را استشمام نماید خواهد مرد».

عبارت اخیر، سخنی سست است که شارحان مسلم را به حیرت انداخته است، یعنی کافر چون رایحه ی نفس مسیح را استشمام کند خواهد مرد!

سومین روایت: بدائع الزهور ۱۸۹/ از اويس ثقفی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «او بر مناره ی سفیدی که در شرق مسجد جامع دمشق است فرود می آید».

چهارمین: سنن الدانی ۱۴۳/ از جابر از آن حضرت: «هماره طائفه ای از امت من در دفاع از حق می جنگند، تا آنکه عیسی بن مریم به هنگام طلوع فجر در بیت المقدس نزد مهدی فرود آید. به او گفته شود: ای نبی خدا! جلو برو و بر ما نماز گزار، او می گوید: برخی از این امت بر برخی دیگر امیرند، و این بابت گرامیداشت خدای (عز وجل) نسبت به آنهاست».

نگارنده: این گزارشات قابل اعتماد نیستند، علاوه بر آنکه اشکال سندی هم دارند.

دوم: تلاش برای انکار اقتدای مسیح به حضرت مهدی (علیهما السلام):

حدیث اقتدا حتی نزد اهل سنت هم صحیح است، از این رو گریزی از آن نیست، گرچه برای آنان سنگین است، زیرا مهدی از عترت (علیهم السلام) را از پیامبری از اولوالعزم (علیهم

السلام) برتر می داند.

بخاری ۴/ ۲۰۵ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «شما چگونه خواهید بود زمانی که پسر مریم در میان شما فرود آید و امامتان از شما باشد؟» (۸۹۶)

صحیح مسلم ۱/ ۱۳۷ و مسند احمد ۳/ ۳۴۵ از جابر از ایشان نقل می کنند: «عیسی بن مریم فرود می آید، امیر مردم می گوید: بیا به ما نماز گزار، او گوید: نه، برخی از شما امیر برخی دیگر است، تا خداوند این امت را گرامی بدارد». (۸۹۷)

سلمی در عقد الدرر فی اخبار المنتظر ۱۰۶/ باب دهم کتاب را چنین عنوان می کند: «باب دهم در اینکه عیسی بن مریم پشت سر ایشان نماز می خواند، بیعت می کند و به خاطر یاری ایشان فرود می آید». وی در این باب نه حدیث و دو سخن را نقل می کند: حدیث بخاری و مسلم، ابو نعیم از حذیفه، ابن حماد از عبد الله بن عمرو، جابر از سنن الدانی، هشام بن محمد از کتاب ابن حماد، ابی امامه از حلیه و ابن حماد، و حدیث حذیفه از سنن الدانی و حدیث جابر از مسند احمد، به علاوه ی گفتار کعب الاحبار و سدی از کتاب ابن حماد.

ابن حجر در فتح الباری ۶/ ۳۵۸ می نویسد: «نماز عیسی (علیه السلام) پشت سر مردی از این امت در آخر الزمان و نزدیکی های قیامت، بر قول صحیح - که عبارتست از اینکه همراه در زمین کسی خواهد بود که حجت الهی را به پا دارد - دلالت می کند».

همان گونه که در ارشاد الساری گفته و تصریح کرده که این مرد مهدی است و عیسی به او اقتدا می کند، و همچنین است در عمدة القاری.

در فیض الباری هم روایتی را از ابن ماجه نقل می کند که تفسیری برای حدیث بخاری قلمداد می شود و می افزاید: این حدیث صریح در آن است که امام در احادیث [که مسیح بدو اقتدا می کند] امام مهدی است...

البته جریان اقتدای مسیح (علیه السلام) به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای برخی از علمای آنها گران آمده، لذا اینگونه توجیه می کند که عیسی (علیه السلام) یک بار به ایشان اقتدا می کند، و بعد از آن دیگر امامت را خود بر عهده خواهد داشت، و اقتدای عیسی به امام مهدی (علیهما السلام) گرامیداشت شخص امام (علیه السلام) نیست، بلکه به خاطر

امت است!

اینان آنچه را که خداوند متعال به آل محمد (علیهم السلام) عطا کرده زیاد می‌شمردند، لکن اگر این فضائل و کمالات را به آل ابوبکر و آل عمر یا بنی امیه داده بود فریاد شادی بر می‌آوردند و علم آن را همه جا بر می‌افراشتند!

بعضی از اینان معنای این سخن: امامتان از شما باشد، را چنین گرفته‌اند: یعنی او بر اساس کتابتان بر شما امامت خواهد کرد! ولکن گنجی شافعی در البیان / ۴۹۶ این سخن را رد کرده و آن را تأویلی باطل می‌شمارد.

مناوی در فیض القدیر ۶ / ۱۷ می‌نویسد: «عیسی هنگام نماز صبح بر مناره‌ی سفید در شرق دمشق فرود می‌آید. او می‌بیند امام مهدی آماده‌ی نماز است. مهدی چون از حضور او آگاه می‌شود عقب می‌رود. ولی عیسی (علیه السلام) او را جلو انداخته پشت سر مهدی نماز می‌گزارد.

این چه فضل و شرافت عظیمی برای این امت است، البته با آنچه در برخی احادیث آمده که عیسی امام است، و سعد تفتازانی هم بدان قطع پیدا کرده و علت آن را افضلیت مسیح دانسته، منافاتی ندارد، زیرا بین این دو امر اینسان می‌توان جمع کرد که عیسی در ابتدا به مهدی اقتدا می‌کند تا بفهماند به عنوان پیرو و تابع پیامبر ما و شریعت او فرود آمده است، ولی بعداً بنا بر قاعده‌ی اقتدای مفضول به فاضل مهدی بدو اقتدا نماید».

مع الاسف اینان به اعتقاد خود این فضیلت و شرف را از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سلب، و به امت اهدا می‌کنند!

در میان آنان کسی که شهادت داشته باشد و بگوید که عیسی به امام مهدی (علیهما السلام) اقتدا می‌کند و این مطلب بر افضلیت امام مهدی (علیه السلام) دلالت دارد، کم پیدا می‌شود. آقای میلانی سخن تفتازانی: اینکه گویند عیسی به مهدی اقتدا می‌کند اساسی ندارد، لذا نمی‌توان بر آن اعتماد نمود. آری، عیسی اگر چه از اتباع پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است، لکن خود نیز نبی است، لذا برتر از امام می‌باشد، زیرا نهایت چیزی که درباره‌ی عالمان امت می‌توان گفت آن است که شبیه انبیای بنی اسرائیل هستند - را نقل می‌کند، آنگاه پاسخ ورد

سیوطی را بر او از کتاب الحاوی للفتاوی می آورد، سیوطی می نگارد: این سخن بسیار شگفت است، نماز خواندن عیسی پشت سر مهدی در چند حدیث صحیح آمده، و از خبرهای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که راست گفتاری است که از ناحیه ی خدا تصدیق شده، می باشد، پیامبری که خبر او خلاف واقع نخواهد بود.

ایشان در ادامه سخن ابن حجر در الصواعق را می آورند که وی مدّعی تواتر روایات نماز حضرت عیسی پشت سر امام مهدی (علیه السلام) است.

نگارنده: مشکل اتباع دستگاه خلافت، آن است که اینان مشروعیت خلافت امرایشان را بر روایتی بی اساس بنا نهاده اند، آنان می پندارند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بیماری منجر به وفات، به ابوبکر امر کردند بر مردم نماز به جای آورد، لذا گفتند او برتر از حضرت علی (علیه السلام) است!

از این رو اگر بپذیرند که حضرت مسیح (علیه السلام) به نواده ی امیر المؤمنین (علیه السلام) اقتدا می کند، چنین معنا دارد که فرع حضرت امیر (علیه السلام) از پیامبری از اولوالعزم برتر است، پس خود امیر المؤمنین (علیه السلام) چگونه خواهد بود؟

البته مشکل آنها لا ینحل است، بلکه با مانعی سخت تر روبرو هستند، آنها با سند صحیح روایت می کنند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) دوستانان امیر المؤمنین، صدیقه ی طاهره وحسنین (علیهم السلام) را با خود و در درجه ی بهشتی خود همراه دانسته اند. این حدیث بدان معناست که درجه ی بهشتی گنجایش افراد بسیاری را دارد و محبان اهل بیت (علیهم السلام) افضل و برتر از همگانند، حتی از صحابه!

مسند احمد ۱ / ۷۷ از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دست حسن و حسین را گرفته فرمودند: هر آنکه من، این دو، پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت با من و در درجه ام خواهد بود». (۸۹۸)

تهذیب الکمال ۲۹ / ۳۶۰ پس از نقل آن می نویسد: «عبد الله بن احمد گوید: هنگامی که نصر بن علی این حدیث را خواند، متوکل فرمان داد او را هزار تازیانه بزنند! جعفر بن عبد الواحد با متوکل صحبت کرد و گفت: این مردی سنی است، تا آنکه او را رها کرد».

شمس الدین ذهبی که در قرن هشتم بوده در صدد حلّ مشکلشان بر آمده و در سیر الاعلام ۳/ ۲۵۴ گفته: سند آن ضعیف است و متن آن غیر قابل قبول.

بعد از او هم البانی در قرن پانزدهم آمد و در ضعیف سنن الترمذی ۵۰۴/ به تضعیف آن پرداخت.

این دو بدون هر گونه دلیلی دست به این تضعیفات زده اند، علاوه بر آنکه قرن ها با کسانی که این حدیث را صحیح شمرده اند فاصله دارند. تنها دلیل آنها بر تضعیف متن، آن است که فضائل پیامبر و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) را بر نمی تابند و در صدد انکار آن هستند.

سوم: تأثیر گذاری حضرت مسیح (علیه السلام) در نواحی مسیحی نشین:

طبیعی است که ایشان در بیداری مناطق جهان، و به خصوص غرب، و نیز تغییر اوضاع سیاسی نقش بسزایی خواهند داشت. در حدیثی هم آمده که ایشان به واسطه ی امام مهدی (علیه السلام) بر رومیان احتجاج می کند، غیبت نعمانی ۱۴۶/ از عبد الله بن ضمیره از کعب الاحبار نقل می کند: «قائم مهدی که زمین را دیگرگون خواهد ساخت، از نسل علی است. عیسی بن مریم به او بر مسیحیان روم و چین احتجاج خواهد نمود».

یعنی نشانه هایی که خداوند بر دستان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آشکار می سازد، در سطحی است که پیامبران اولوالعزم (علیهم السلام) می توانند به آنها استدلال کنند.

چهارم: مدت بقای حضرت مسیح (علیه السلام) در زمین:

در این رابطه روایاتی پیشتر گذشت و در این اتفاق داشت که ایشان مدتی درنگ می کند و در حیات امام مهدی (علیه السلام) از دنیا خواهد رفت. در برخی سخن از سی سال بود و در برخی سخن از چهل سال.

در روایتی مرسل در الزام الناصب ۲/ ۱۸۲ آمده که امام مهدی (علیه السلام) در دوران حیات مسیح (علیه السلام) از دنیا می روند که شاید تصحیف و اشتباه راوی باشد، ایشان در نسخه ای مرسل از خطبة البیان نقل می کند: «پس از آن مهدی از دنیا می رود و عیسی بن مریم در مدینه و قرب قبر جدّش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را به خاک می سپارد. فرشته

روح ایشان را بین دو حرم قبض می کند. عیسی و ابومحمد خضر هم می میرند. تمام یاران و وزیران مهدی نیز از دنیا خواهند رفت، و دنیا به همان جهالات و ضلالتی که داشتند باز خواهد گشت، و مردمان به کفر باز خواهند گشت. در این هنگام خداوند ویران سازی شهرها و بلاد را می آغازد».

لکن قبول آن ممکن نیست، زیرا با غرض از وجود امام مهدی (علیه السلام) یعنی آکنده ساختن زمین از عدالت و دادگری، و اینکه دولت اهل بیت (علیهم السلام) آخرین دولت هاست و هیچ ظلمی بعد از آن نخواهد بود، تنافی دارد. علاوه بر آنکه وارد شده که عیسی (علیه السلام) در کنار مسلمانان با یهود و روم و دجال خواهد جنگید، همه ساله به حج خواهد رفت، ازدواج خواهد کرد و برایش فرزند به دنیا خواهد آمد، آنگاه خدا او را از دنیا می برد و مسلمین دفن می کنند. و همین درباره ی ایشان معقول است. در برخی منابع که اکنون در دسترس نیست، اینچنین دیده بودم که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حضور مردم عهده دار دفن مسیح (علیه السلام) می شود، تا مبادا آنچه را مسیحیان درباره اش گفتند تکرار کنند، و با جامه ای که توسط مادرش مریم بافته شده او را کفن کرده و در قدس در قبر مریم (علیها السلام) به خاک خواهند سپرد.

فصل (۲۸): روم / وضعیت روم در عصر ظهور و پس از آن

روم و نقش آنها در عصر ظهور:

مقصود از روم در احادیث آخر الزمان، اروپای شرقی و غربی تا آمریکاست، اینان رومیان و وارثان آن امپراطوری تاریخی هستند. ممکن است توهم شود رومی که در قرآن آمده غیر از اینهاست، بلکه کسانی مقصودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مسلمین با آنان جنگیدند، همان بیزانسی هایی که پایتخت آنها رم در ایتالیا بود، بعدها به قسطنطنیه تبدیل شد تا آنکه مسلمانان آن را فتح کردند و اسلام بول نامیدند، همان که استامبول گویند.

اما این توهم نادرست است، روم در قرآن اهالی امپراطوری روم یا بیزانس یعنی همان غریبان فعلی هستند. اینان همان دودمان و خط امتداد سیاسی و فرهنگی آنهاست، و فرانسه، انگلستان، آلمان و دیگر مناطق اجزائی از امپراطوری روم، و در فرهنگ، سیاست و دین تابع آن بوده اند.

امپراطوران روم بیزانس در رم وقسطنطنیه در طی دو هزار سال، از ریشه ها و اصول متعدد اروپایی بودند و شاید اکثر آنان هم آلمانی بودند. یونان نیز به قسمتی از امپراطوری روم تبدیل شد. ولذاست که با ضعف این امپراطوری، برخی از پادشاهان آلمان و دیگر مناطق، قیصر نامیده می شوند.

با این حساب روایاتی که سخن از روم و بنی الاصفهر (۸۹۹) می راند، تمامی قبائل و مناطق اروپا را شامل می شود، همان کسانی که مسلمانان آنها را فرنگیان نامیدند.

کثرت دروغ پردازی پیرامون روم:

تصفیه ی روایات مربوط به امام مهدی (علیه السلام) و روم و تمیز صحیح آن، امری دشوار می نماید، و این به جهت کثرت دروغ پردازی راویان خلافت قرشی است. شاید بتوان گفت پیشوا و پرچمدار آنان ابن حماد درگذشته به سال ۲۲۷ می باشد. وی از بزرگان اهل سنت و اساتید بخاری است و ده ها صفحه از کتاب خود الفتن را به بحث روم و رخدادهای موعود آن اختصاص داده است، و اندک روایاتی می توان یافت که بتوان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت داد، و یا عبارتی معقول از صحابه و تابعین!

تصویری که الفتن از آینده ی جهان ارائه می دهد، چنان است که گویی پس از چند سال پایان می یابد! چنین جلوه می دهد که با فتح قسطنطنیه توسط مسلمین دجال خروج می کند، در پی آن عیسی و مهدی (علیهما السلام) ظاهر می شوند، در ادامه یأجوج و مأجوج و دابة الارض خواهند آمد، آنگاه آتشی از عدن می آید و مردم را به سوی محشر می راند، سپس باد خوشی وزیدن می گیرد که ارواح مؤمنان را قبض می کند، دیگران هم پس از چهل روز خواهند مرد! و بر این باور است که این امور، همه در مدتی کوتاه حدود پنجاه سال رخ خواهد نمود! در روایات اهل سنت، تهیه کنندگان این فیلم، کعب الاحبار و شاگردان او از صحابه و تابعین هستند! آنان توده ای از خیالات خود را که اوضاع عصرشان را نیز بر آن پیاده نموده اند، عرضه کردند. از جمله فتح قسطنطنیه که مدت نه قرن برای مسلمانان به آرزویی تبدیل شده بود و جنگ هایشان یکی پس از دیگری با شکست مواجه می شد، تا آنکه محمد فاتح در سال ۸۷۵ هجری توانست آن را فتح کند.

حال بینیم ابن حماد چه می گوید: الفتن ۲/ ۴۷۵، ۵۴۸ و ۶۷۹ از عبد الله بن عمرو می آورد: «نبردهای مردم پنج مورد است، دو مورد واقع شده، و سه تای آن هم در این امت است؛ نبرد با ترک، روم و دجال، پس از نبرد با دجال دیگر جنگی نخواهد بود».

همان ۲/ ۵۱۹ و ۵۹۷ از وهب بن منبه: «نخستین نشانه روم است، دومی دجال، سومی یاجوج و چهارمین آنها عیسی بن مریم».

۲/ ۵۲۳ از کعب: «دجال خارج نمی شود تا آنکه مدینه فتح شود... بشیر بن عبد الله بن یسار گوید: عبد الله بن بسر مازنی صحابی پیامبر گوش مرا گرفت و گفت: پسر برادر! شاید تو شاهد فتح قسطنطنیه باشی، اگر چنین شد مبادا غنیمت را از آن واگذاری، زیرا بین فتح آن و خروج دجال هفت سال فاصله است».

۲/ ۶۹۲ از عبد الله بن عمرو: «دجال پس از فتح قسطنطنیه و پیش از نزول عیسی بن مریم در بیت المقدس، خارج می گردد».

۲/ ۵۲۴ از معاذ بن جبل از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «بالاترین نبرد، فتح قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه است».

صفوان از ابو الیمان از کعب نیز مشابه همین را نقل کرد... ضمره بن حبیب برایم گفت: عبد الملک بن مروان به ابو بحریه نوشت: به من خبر داده اند که تو از معاذ درباره ی نبرد، قسطنطنیه و خروج دجال نقل می کنی، ابو بحریه در جواب نوشت: از معاذ شنیده است: بالاترین نبرد، فتح قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه است...».

ابن محیریز گوید: «بزرگترین جنگ، ویرانی قسطنطنیه و خروج دجال به مدت بارداری یک زن خواهد بود... عبد الله بن بسر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: میان نبرد و فتح قسطنطنیه شش سال است، و دجال در سال هفتم خارج می شود...».

کعب گوید: «دجال در سال هشتاد خروج می کند و خدا آگاهتر است...».

همو از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «خداوند هیچگاه بین شمشیر دجال و شمشیر جنگ بر این امت جمع نخواهد کرد».

۲/ ۵۲۷: «به من خبر رسیده که دجال پس از فتح قسطنطنیه خروج خواهد کرد، و بعد از آنکه

مسلمانان سه سال و چهار ماه و ده روز در آن اقامت کنند».

۲/ ۵۳۰ از کعب: «پس از آنکه قسطنطنیه را فتح می کنند خبر می رسد که دجال خروج کرده است. آنها هم هرچه غنیمت برداشته اند رها می کنند و می آیند ولی متوجه دروغ بودن خبر می شوند! دجال پس از آن است که خارج می گردد. ماری او را به ساحل می آورد».

۲/ ۴۸۳ از عمیر بن مالک: «نزد عبد الله بن عمرو عاص در اسکندریه بودیم که سخن از فتح قسطنطنیه و روم به میان آوردند، برخی گفتند: قسطنطنیه پیش از روم فتح خواهد شد، بعضی هم گفتند: روم پیش از قسطنطنیه، عبد الله درخواست کرد صندوقی را که در آن کتابی داشت بیاورند و گفت: قسطنطنیه پیش از روم فتح می شود. پس از آن است که شما با روم می جنگید و فتح می کنید، و در غیر این صورت من از دروغگویانم - و این جمله را سه بار تکرار کرد -».

۲/ ۴۹۹ از عبد الله بن عمرو: «نزدیک است که حمل گوسفند خروج کند - و سه بار این جمله را گفت -، گفتم: این چیست؟ پاسخ داد: مردی که یکی از والدین او شیطان است، حکومت روم را به دست خواهد گرفت و با یک میلیون و پانصد هزار نفر در خشکی و پانصد هزار تن در دریا می آید تا به زمینی به نام عمق برسد. آنگاه به یارانش گوید: من با کشتی های شما کاری دارم، و چون پایین آیند فرمان می دهد همه ی کشتی ها را بسوزانند. سپس می گوید: شما نه راهی به قسطنطنیه دارید و نه روم، پس هر که خواست بماند!

مسلمانان هم از یکدیگر یاری می طلبند... تا آنکه شما قسطنطنیه ی زانیه را فتح نمایید، من آن را در کتاب خدا با این نام یافته ام».

۱/ ۳۹۹ از محمد بن حنفیه: «خلیفه ای از بنی هاشم در بیت المقدس فرود می آید. او زمین را از عدالت می آکند. بیت المقدس را چنان بنا می کند که سابقه نداشته... آنگاه در عمق بر ضد او تجمع می کنند، او هم از شدت اندوه از دنیا می رود».

۲/ ۴۶۶ از شریح بن عبید از کعب: «قسطنطنیه شنید که بیت المقدس خراب می شود و از این خبر خوشحال شد و تکبر کرد، از این رو مستکبره نامیده شد. او گفت: اگر عرش پروردگار بر آب بنا شده من نیز بر آب بنا شده ام، پس خداوند به او وعده داد که قبل از قیامت عذاب کند و گفت: زینت، ابریشم و نان تو را خواهم ستاند، و تو را چنان رها خواهم کرد که خروسی در

تو صدا نکند، و جز روباهان آبادگر و جز سنگ وینبوت (۹۰۰) گیاهی برایت قرار ندهم، و سه آتش بر تو فرو فرستم؛ یکی از قیر، یکی از گوگرد و سومی از نفت.

من تو را بی درخت و برهنه رها خواهم ساخت، آنسان که میان تو و آسمان چیزی حائل نگردد، و در حالی که من در آسمانم صدای تو و دودت به من برسد، چرا که مدت زمان بسیاری است در آن به خداوند شرک می ورزند و جز او را می پرستند.

در آن دیار دخترکانی به هم رسند که از زیبایی و جمال نزدیک است خورشید را ننگرند. آن کس از شما که به آنجا رسید از کاخ پادشاه دریغ نکند، زیرا در آن گنج دوازده تن از شاهان را خواهید یافت، گنج هایی که همه بر آن افزوده و هیچ برنداشته اند، گنج هایی مسی به صورت گاو و اسب، آنها به وزن در میان سپرها تقسیم، و با تیشه تکه تکه می گردند. شما در این حالت هستید تا آنکه خداوند آتشی را که به آن وعده داده بفرستد، آن هنگام شما هر آن گنجی که می توانید بر می دارید که شخصی از سمت شام می آید و خبر از خروج دجال می دهد! شما هم همه را و می گذارید و چون به شام می رسید می فهمید دروغ بوده است».

کعب الاحبار به چه قیمتی بافته هایش را در معرض فروش قرار می داد؟

سخن را در این باره با گزارشی که ابن حماد خود از آثار کعب الاحبار نقل می کند، به پایان می بریم.

الفتن ۲ / ۴۹۲: «سعید بن جابر گوید: مردی از خاندان معاویه به من گفت: چرا نامه ای از نامه های برادرت کعب را نمی خوانی؟ او صحیفه ای نزد من انداخت و در آن آمده بود: به روم که اسامی بسیاری دارد بگو: به خاطر سرکشی از فرمان من و استکباری که ورزیدی، و اینکه جبروت خود را با جبروت من، و خود را با عرش من سنجیدی، بندگان درس ناخوانده ام و نیز فرزندان سبأ اهل یمن را به سراغت خواهم فرستاد، همان کسانی که بسان پرندگان گرسنه که به سراغ گوشت می روند و همانند گوسفندان تشنه که وارد آب می شوند، ذکر را دوست دارند. دل های اهلت را می گنم.

صدای آنان را در جنگ همچون صدای شیری که از بیشه بیرون آمده می گردانم، چوپانان بر

او فریاد می زنند ولی اثری در او نخواهد داشت، جز آنکه جرأت وتوان او را می افزاید. سم اسبانشان را بسان آهن بر روی صخره قرار می دهم. زه کمان هایشان را محکم می سازم، وتو را بدون حائل در برابر خورشید قرار خواهم داد.

ساکنانت تنها پرندگان وحیوانات وحشی خواهند بود. تمامی سنگ هایت را گوگرد خواهم کرد. دودهای تو را از مرغان آسمان نخواهد پوشاند، وصدایت را به جزائر بحر خواهم رساند. تهدیدهای بسیاری که همه را به خاطر نداشت».

این عبارت دلالت می کند که کعب با معاویه وامرای بنی امیه انس والفت داشته وبافته هایش را بدین وسیله میان مسلمین منتشر می کرده است. او بر این باور است که این سخنان وحی الهی است، که یا در تورات آمده ویا مستقیم بر خود او نازل شده است! کعب الاحبار این نکته را هم فراموش نکرد که یمنی ها را در فتح قسطنطنیه بی نصیب نگذارد، لکن خدا او را رسوا کرد وفتح آن را هشت قرن بعد بر دستان ترکان قرار داد، ونه تنها یمنیان بلکه جمیع اعراب را بی نصیب گذاشت!

کعب گاه در لشکرکشی ها هم شرکت می جسته است، وصد البته که به مناطق امن، وخبرهای غیبی خود را برای سربازان می گفته است! عمر بن شبه در تاریخ المدینه ۳/ ۱۱۱۷ نقل می کند که جوان شیعی محمد بن ابی حذیفه ی اموی که از فرماندهان فتح مصر است کعب را مسخره می کرده است!

«محمد بن سیرین گوید: کعب الاحبار ومحمد بن ابی حذیفه در زمان عثمان ودر جنگ مسلمانان، سوار بر کشتی بودند وبه سمت شام می رفتند که محمد به کعب گفت: اوصاف این کشتی را در تورات چگونه می بینی، آیا فردا در این دریا سیر خواهد کرد؟ کعب گفت: ای محمد! تورات را مسخره نکن، زیرا کتاب خداست. محمد هم سه بار آن عبارت را گفت».

می بینیم کعب مسخره کردن کلام وبافته های خود را توهین به تورات می انگارد! لکن محمد بن ابی حذیفه (رحمه الله) باز هم با حالت استهزاء سخن خود را تکرار می کند.

قوی ترین روایات پیرامون روم در عصر امام مهدی (علیه السلام):

هجوم رومیان بر مسلمین:

ارشاد / ۳۵۹ از امام باقر (علیه السلام) حدیث صحیحی در علامات ظهور نقل می کند، در قسمتی آمده است: «منطقه ای در شام که جابیه نام دارد به زمین فرو رود. ترک در جزیره وروم در رمله فرود آیند. در آن زمان اختلاف بسیاری در همه جای زمین رخ دهد تا آنکه شام خراب شود. سبب ویرانی آن، آن است که سه بیرق در آن گرد آیند؛ بیرق اصهب، ابقع و سفیانی».

الاصول الستة عشر / ۷۹ از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «گونه ات را بر زمین بگذار و تکان نخور تا آنکه رومیان در رمیله و ترکان در جزیره فرود آیند، و منادی از دمشق ندا کند».

غیبت شیخ طوسی / ۲۷۸ از عمار بن یاسر: «دولت اهل بیت پیامبرتان در آخر الزمان خواهد بود و نشانه هایی دارد، پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند؛ آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند... ترک وروم دچار اختلاف شوند، جنگ در زمین بسیار شود، منادی از دیوار دمشق ندا کند: وای بر زمینیان از شری که نزدیک شده است، قسمت غربی مسجد آن به زمین فرو رود و دیوار آن فرو ریزد، سه نفر در شام برای دستیابی به حکومت خروج کنند؛ مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو سفیان که در میان قبیله ی کلب خروج و مردم را در دمشق محاصره می کند، اهل مغرب به سوی مصر خروج می کنند، به مصر که وارد شوند نشانه ی سفیانی خواهد بود».

رومیان به سواحل می آیند و اهل کهف خارج می شوند:

مختصر البصائر / ۲۰۱ خطبه ی مخزون را از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند، در پاره ای از آن آمده است: «منادی در ماه رمضان از سمت مشرق و به هنگام طلوع خورشید ندا می کند: ای اهل هدایت! گرد آید، و از سمت غرب پس از غروب شمس منادی ندا کند: ای اهل ضلالت! گرد آید. فردای آن و به هنگام ظهر نور خورشید از آن گرفته شود و سیاه و تاریک گردد. در روز سوم با خروج دابة الارض، میان حق و باطل فاصله افتد. رومیان به سمت منطقه ای در ساحل دریا کنار غار آن جوانان بیایند. خداوند آنان را از غارشان به سوی آنها بفرستد.

مردی از آنان تملیخا نام دارد ویکی هم مکسلینا، این دو گواهان وکسانی هستند که تسلیم قائم می باشند. یکی از آن جوانان به سمت روم فرستاده شود ولی دست خالی باز گردد. دیگری را می فرستند که با فتح رجوع می کند، آن روز تأویل این آیه واقع خواهد شد: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً، (۹۰۱) هر که در آسمان ها وزمین است خواه وناخواه در برابر او تسلیم هستند».

ندیدیم کسی سند خطبه را تصحیح کرده باشد، ولی بسیاری از مضامین آن با روایات دیگر تأیید می گردد.

فرار برخی دشمنان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به بلاد روم:

کافی ۵۱/ ۸ از بدر بن خلیل اسدی نقل می کند: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی فرموده ی خداوند: فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ، (۹۰۲) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و سرهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید، فرمودند: چون قائم قیام کند و به سراغ بنی امیه در شام فرستد به روم بگریزند. رومیان به آنها گویند: شما را راه نمی دهیم مگر پس از آنکه به کیش مسیح در آیید. آنان هم صلیب ها در گردن آویزند، آنگاه آنها را داخل کنند. هنگامی که اصحاب قائم بدانجا رسند، آنان [رومیان] خواستار امان و صلح شوند، یاران قائم گویند: این کار را نخواهیم کرد مگر پس از آنکه کسانی را که از ما نزد شمایند در اختیار ما گذارید.

آنها هم چنین کنند و این سخن خداست: لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ؛ از آنان درباره ی گنج ها پرسش می کند در حالی که خود داناتر است. می گویند: يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ، (۹۰۳) ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده ی بی جان گردانیدیم؛ با شمشیر».

یعنی یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای مواجهه با روم لشکر کشی می

کنند و آنها را مورد تهدید قرار می دهند. مقصود از بنی امیه هم اصحاب سفیانی هستند که در روایتی دیگر آمده است.

ظاهر آن است که اینان از بعد سیاسی دارای اهمیت هستند، از این رو امام (علیه السلام) و یاران، رومیان را در صورت تسلیم نکردن آنها به جنگ تهدید می کنند، و در تفسیر این آیه خواهد آمد: حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا، (۹۰۴) تا آنگاه که زمین پیرایه ی خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند...

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۳۵ از جمیل بن دراج روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد آیه ی: وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِلتَّرُؤُلِ مِنْهُ الْجِبَالُ، (۹۰۵) هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد، فرمودند: و اگر چه از مکر بنی عباس با قائم، دل های مردان از جا کنده شود». نگارنده: در تفسیر قمی ۱/ ۳۷۲ بنی فلان آمده است. در برخی احادیث هم بنی اعیس و بنی شیصان نامیده می شوند. منظور آن است که حکومت هایی که با امام (علیه السلام) عداوت دارند، نیرومند و مکر پیشه هستند، بسانی که دل های مردان را به لرزه می اندازد، لکن خداوند ولی خود را یاری می کند.

روایات صلح میان امام (علیه السلام) و روم:

المعجم الكبير ۸/ ۱۰۱ و ۱۲۰ از ابو امامه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «میان شما و رومیان چهار بار آتش بس به وقوع خواهد پیوست. چهارمین آنها به دست مردی از خاندان هرقل واقع می شود و هفت سال به طول خواهد انجامید. در این هنگام مستورد بن غیلان که از عبد القیس بود گفت: یا رسول الله! آن روز چه کسی امام مسلمانان خواهد بود؟ ایشان فرمودند: مهدی از فرزندان من که [به ظاهر] چهل سال دارد. چهره ی او بسان ستاره ای درخشان است و در گونه ی راستش خالی سیاه وجود دارد. دو ردای سفید در بر دارد، و [در زیبایی و جمال] به مردان بنی اسرائیل می ماند. او بیست سال حکومت خواهد نمود و گنج ها را آشکار کرده، سرزمین های شرک را فتح خواهد نمود».

در روایات آمده که مدت صلح ده سال است، ولی رومیان پس از هفت سال آن را نقض می

کنند وبا لشکری عظیم به جنگ مسلمانان می آیند.

الفتن ۲ / ۴۷۰ در این باره چند روایت نقل می کند، از جمله از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «روم با هشتاد پرچم که زیر هریک دوازده هزار نفر است، خروج می کند». (۹۰۶)

مؤید این مطلب خطبه ی امیر المؤمنین (علیه السلام) در مختصر البصائر / ۲۰۱ و نیز برخی دیگر گزارشات است که امام مهدی (علیه السلام) پیش از نبرد، با رومیان اتمام حجت می کند، و برخی یاران خاص را می فرستد که اصحاب کهف و نسخ تورات را بیرون می آورند و بدان احتجاج می کنند.

تحریف حدیث صلح و افزودن بر آن:

برخی راویان جریان صلح را بر عصر خود پیاده کرده اند و امور مربوط به نبرد آن روز با رومیان را بدان افزوده اند!

سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۶۹ آن را بر عصر خود منطبق می داند، وی می نویسد: «جبیر گفت: ما را نزد ذی مخمر ببر. وی از صحابه ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. او از ذی مخمر در مورد آتش بس پرسید و او گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: شما با رومیان صلح خواهید کرد...». (۹۰۷)

بعدها خیالات راویان هم بدان افزوده شد و لذا در الفتن ۱ / ۳۹۷ می بینیم: «میان مهدی و روم آتش بس برقرار خواهد شد. پس از آن مهدی از دنیا می رود و مردی از اهل بیتش عهده دار امور می شود. او مدتی اندک به عدالت رفتار می کند، آنگاه شمشیرش را بر اهل فلسطین می کشد، آنها هم بر او می شورند. او به اهالی اردن پناه می برد و دو ماه در میان آنها به عدالت رفتار می کند، بعد از آن بر روی آنها هم شمشیر می کشد و آنان نیز می شورند و او به دمشق فرار می کند.

آیا آستانه ی درِ جابیه را دیده ای، همان جا که تابوت ها را قرار می دهند؟ سنگی گرد در فاصله ی پنج ذراعی آن است، او بر روی آن ذبح می شود.

سخن از خون او بر زبان ها خواهد بود که گفته می شود: رومیان بین صور و عکا گرد آمده

البته افسانه سرایی به اینجا ختم نشد، بلکه سخن از شام ودجال هم بدان افزوده شد، الفتن ۷/ از عوف از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «ای عوف! پیش از قیامت شش امر را بشمار؛ نخست مرگ من، عوف گوید: چنان گریستم که ایشان خود مرا آرام کردند، آنگاه فرمودند: بگو یک. دوم: فتح بیت المقدس، بگو: دو. سوم: بیماری بسان مرض گوسفند در میان امت به هم خواهد رسید، بگو: سه. چهارم: فتنه ای که در امت رخ می دهد - و آن را عظیم شمردند -، بگو: چهار. پنجم: ثروت ها در میان شما پخش شود تا جایی که مردی را صد دینار بدهند ولی آن را کم شمرد، بگو: پنج، و ششم آنکه میان شما و بنی اصفیر آتش بسی واقع شود، سپس آنها به سوی شما بیایند و با شما پیکار کنند. مسلمانان آن روز در زمینی به نام غوطه در شهری به نام دمشق خواهند بود».

نگارنده: سخن از دمشق ودجال از اضافات کعب و شاگردان اوست، هیچ سخنی از آن در روایات نویسندگان قدیمی مانند ابن ابی شیبہ در المصنف ۱۵ / ۱۰۴ که از عوف بن مالک و معاذ بن جبل روایت می کند، و نیز مسند احمد ۵ / ۲۲۸ و ۶ / ۲۲ و ۲۷ که از عوف نقل می کند، نیست.

این یعنی اینان عناصری اینچنین را به اصل روایت افزودند، عصر خود و نبرد خود با روم را بر آن پیاده نمودند و به بیراهه کشاندند! (۹۰۸)

سخن ابن حجر در فتح الباری ۶ / ۱۹۹ نیز این مطلب را تأکید می کند. وی در جریان نبرد موعود که پس از صلح با روم خواهد بود می نویسد: «ابن منیر گوید: ماجرای روم تا به امروز رخ نداده است، و خبری نرسیده که آنان با این تعداد لشکر از راه زمینی هجوم آرند. این امر هم بشارتی در خود دارد و هم هشدار. توضیح آنکه این خبر دلالت می کند که با وجود لشکری چنان انبوه، فرجام نیک از آن مؤمنان است و اشاره دارد به اینکه لشکریان اسلام چند برابر آنچه امروز هستند خواهند بود.

حاکم از طریق شعبی از عوف بن مالک همین روایت را چنین می آورد که عوف در جریان طاعون عمواس به معاذ گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمود: پیش از

قیامت شش امر را بشمار، سه مورد آن رخ داده است، یعنی فوت ایشان، فتح بیت المقدس و طاعون، و سه تای دیگر مانده است. معاذ گفت: افراد خاصی قابلیت شنیدن این را دارند. در الفتن نعیم بن حماد آمده است که این جریان در زمان مهدی و توسط یکی از خاندان هرقل واقع می شود».

خلاصه ی جریان از مجموع گزارشات، این است که آتش بس نهایی با روم بر دست حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و با حضور مسیح (علیه السلام) واقع می شود، و رومیان پس از چند سال آن را نقض می کنند و با لشکری حدود یک میلیون نفر به جنگ می آیند. بین دو گروه نبردی رخ می دهد و امام (علیه السلام) پیروز قاطع میدان خواهد بود، و بدین ترتیب زمینه ی ورود به غرب، با مساعدت حضرت عیسی (علیه السلام) فراهم خواهد آمد.

معنای فتح روم توسط امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با تکبیر:

العلل المتناهية ۲ / ۸۵۵ از عبد الله مزنی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه خداوند قسطنطنیه و روم را با تسبیح و تکبیر برای مسلمانان فتح کند». این مطلب خوشایند کعب الاحبار واقع شده است، لذا می بینیم آن را بر قسطنطنیه در عصر خود منطبق می داند! عقد الدرر / ۱۸۰ از قصص الانبیاء کسائی از کعب نقل می کند: «مهدی با لشکری صد هزار نفری به بلاد روم می رود و پادشاه آن را به ایمان فرا می خواند، ولی او نمی پذیرد.

پس دو ماه جنگ می کنند و سرانجام خداوند مهدی را بر او پیروز می گرداند و بسیاری از یاران او را به قتل می رساند. و پادشاه شکست خورده به قسطنطنیه فرار می کند. مهدی کنار دروازه ی آن که هفت دیوار دارد می آید و هفت تکبیر می گوید. به دنبال آن هر هفت دیوار فرو می ریزد و آن هنگام است که مهدی بر آن سلطه می یابد. مردمان بسیاری از آن را به هلاکت می رساند و بسیاری هم بر دست او اسلام می آورند».

الفتن ۲ / ۴۷۵ از بکر بن سواده از پیرمردی از حمیر نقل می کند: «روزی برایتان خواهد آمد که دشمنانتان رومیان در ساحل آفریقا با هشتصد کشتی بیایند و با شما بجنگند. پس خداوند آنان را شکست می دهد و شما کشتی هایشان را تصاحب می کنید و بدان وسیله راهی روم می

شوید. چون به آنجا برسید سه بار تکبیر می گوید. با تکبیر شما آن دژ به لرزه در می آید و با سومین تکبیر به مقدار یک میل منهدم می شود. پس خداوند ابری می فرستد که آنان را می پوشاند و به آنان مهلت نمی دهد تا داخل شوند. آن غبار کنار نمی رود تا آنکه شما بر روی بسترهای آنها باشید».

عقد الدرر / ۱۳۹ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «آنگاه او و مسلمانان همراهش می روند. آنان از کنار هر دژی در روم بگذرند لا إله إلا الله گویند که در پی آن دیوارهای فرو می ریزد.

در ادامه وارد قسطنطنیه می شوند. چند بار تکبیر می گویند که در اثر آن خلیج آن خشک می شود و دیوارش سقوط می کند.

سپس به روم رفته و چون فرود آیند مسلمین سه مرتبه تکبیر گویند که به دنبال آن فرو می ریزد». القول المختصر / ۱۴: «روم با چهار تکبیر فتح می شود و ششصد هزار نفر در آن کشته می شوند. زینت های بیت المقدس، تابوتی که سکنه در آن است، سفره ی بنی اسرائیل، پاره های الواح، لباس آدم، عصای موسی، منبر سلیمان و دو پیمان از منی که خداوند (عز وجل) بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و از شیر سفیدتر است از آنجا بیرون آورده می شود.

آنگاه به شهری که قاطع گویند - و طول آن هزار و عرض آن پانصد میل است، و سیصد و شصت در دارد - می آید. از هر دری از آن صد هزار جنگجو بیرون می آید. آنان [مسلمانان] چهار تکبیر می گویند و دیوار آن سقوط می کند. پس هرچه در آن است را به غنیمت می برند و هفت سال در آنجا می مانند. از آنجا رهسپار بیت المقدس می شوند که خبر می رسد دجال به همراه یهودیان اصفهان خروج کرده است».

همانگونه که می بینیم ذهنیت راویان درباره ی قسطنطنیه و دجال به این گزارش افزوده شده و کلام کعب به حدیثی نبوی تبدیل شده است!

صحیح آن است که فتح شهرهای روم پس از پیروزی امام (علیه السلام) بر رومیان است، و سبب این پیکار نقض پیمان صلح و اعلان نبرد توسط رومی هاست. آن هنگام است که مسیح (علیه السلام) موقف خود را با نماز پشت سر امام (علیه السلام) اعلان می کند، و این امر

موجب شکل گیری موجی عظیم در مغرب زمین، در اعتراض به جنگ با امام (علیه السلام) خواهد بود. بعد از پیروزی امام (علیه السلام) جانب حضرت مسیح (علیه السلام) و پیروان مؤمن وی رجحان می یابد و به همراه حضرت مهدی (علیه السلام) وارد پایتخت های غربیان می شود، و آنها با تکبیر به استقبال ایشان می آیند.

حضرت مسیح (علیه السلام) با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر رومیان احتجاج می کند:

غیبت نعمانی / ۱۴۶ از عبد الله بن ضمیره از کعب الاحبار روایت می کند: «قائم مهدی که زمین را دیگرگون خواهد ساخت، از نسل علی است. عیسی بن مریم به او بر مسیحیان روم و چین احتجاج خواهد نمود. قائم مهدی از نسل علی، در خلق، خُلق، ظاهر و هیئت شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم است. خدای (عز وجل) آنچه را که به پیامبران عطا کرده بدو می بخشد و می افزاید و او را برتری می دهد.

قائم از فرزندان علی (علیه السلام) غیبتی چون یوسف و بازگشتی چون عیسی دارد. او پس از غیبت با طلوع ستاره ی سرخ، ویرانی زوراء که همان ری است، فرو رفتن مزوره که بغداد است، خروج سفیانی و نبرد فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان - که در آن هزاران نفر به قتل می رسند، کسانی که هریک شمشیری آذین بسته در دست گرفته است، و بیرق های سیاه در آن به اهتزاز در آمده است، جنگی که مرگ سرخ و طاعون کبود نیز در آن رخ می نماید - آشکار می شود». (۹۰۹)

موجب شگفتی است که کعب الاحبار با وجود انحراف از اهل بیت (علیهم السلام)، و قربی که نزد حکومت ها داشته است، چنین فضیلتی را برای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نقل کند.

اما مهم است بدانیم کعب الاحبار کسی بوده که حق و باطل و سخن استوار و بی پایه را با هم می آمیخته، و از هر دری وارد می شده، و با اسلوب خود آن را برای حاکمان و مردمان ارائه می کرده است، از این رو گاه است که از او سخن حقی نیز می شنویم.

البته وی در این حدیث نیز باطل خود را داخل نموده است، زیرا مسلمین روایت می کنند

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به جدّ بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شباهت دارد، ولی کعب ایشان را به مسیح (علیه السلام) شبیه می داند.

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای نبرد با رومیان می آید:

الفتن / ۱۹۲ از تنی چند از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «روم وارد بزرگترین نبرد می شود، و ترک و برجان (۹۱۰) و صقالبه (۹۱۱) همراه او خواهند بود».

همان ۱ / ۳۵۵ از کعب می آورد: «مهدی به نبرد رومیان می رود. او فهم ده تن را دارد (!) تابوت سکینه را - که توراتی که خداوند بر موسی (علیه السلام) فرستاد و انجیلی که بر عیسی (علیه السلام) نازل کرد را در خود دارد - از غاری در انطاکیه بیرون می آورد، و میان اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با آن حکم خواهد کرد».

سخت ترین مردم نسبت به شما رومیان هستند:

مسند احمد ۴ / ۲۳۰ از مستورد می آورد: «نزد عمرو عاص بودم، بدو گفتم: از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم: سخت ترین مردم نسبت به شما رومیان هستند، و تنها با [رخداد] قیامت است که نابود می شوند».

عمرو گفت: آیا تو را از چنین سخنانی نهی نکرده بودم». (۹۱۲)

الفتن / ۱۳۴: «خبر به عمرو عاص رسید، او گفت: این چه روایاتی است که از تو از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کنند؟ مستورد هم گفت: آنچه را از ایشان شنیدم گفتم، عمرو عاص گفت: حال که چنین می گویی بگذار من هم بگویم، رومیان به هنگام فتنه بردبارترین مردم، و در اوان مصیبت شکیباترین آنان هستند، و نسبت به ضعیفان و مساکین خود مهربان ترینند». (۹۱۳)

نگارنده: اگر این سخن از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده باشد، بدان معناست که روم قویترین دشمن اسلام هستند. البته احترامی که اسلام برای آنها قائل است بیش از دیگران است. اسلام با دین آنان ساخت و زندگی با آنان را مشروعیت بخشید، گرچه اسلام را نپذیرند، و امامان (علیهم السلام) نیز آنان را بر ناصبیان ترجیح دادند. (۹۱۴)

خواری روم پس از نبرد سخت:

تفسیر طبری ۱/ ۳۹۹: «سدى در تفسیر فرمایش خداوند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۹۱۵) وکیست بیدادگتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود، و در ویرانی آنها بکوشد؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]ها در آیند. در این دنیا ایشان را خواری، و در آخرت عذابی بزرگ است، گوید: خواری آنان در دنیا آن است که چون مهدی قیام کند و قسطنطنیه فتح گردد، آنها را به هلاکت می‌رساند». (۹۱۶)

دلائل الامامة / ۲۴۸ از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که در تفسیر همین آیه فرمودند: «[شادمانی آنان] در قبرهایشان با قیام قائم (علیه السلام) است».

این روایت شادمانی اموات را در بر دارد، والبته که بر سرور زندگان نیز دلالت می‌کند. تأویل الآيات ۱/ ۴۳۴ از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که روم را به بنی امیه تفسیر کردند، و شادمانی مؤمنان در اثر پیروزی امام مهدی (علیه السلام) بر آنان است.

کافی ۸/ ۲۶۹ از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمایش خداوند: وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بَنَصْرٍ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، (۹۱۷) و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند. هر که را بخواهد یاری می‌کند، و اوست شکست ناپذیر مهربان، را بدان تفسیر کردند که آنان با غلبه بر فارس در همان صدر اسلام شادمان شدند.

نگارنده: وعده ی الهی در سوره ی روم به سرور مؤمنان به جهت شکست فارس و پیروزی روم، محدود به چند سال است، لکن امامان (علیهم السلام) آن را به فرح مؤمنین در آینده و در پی پیروزی بر روم و بنی امیه تفسیر فرموده اند.

زندگی مسالمت آمیز در کنار مسیحیان و پذیرش جزیه:

مزار ابن مشهدی / ۱۳۵ و فضل الکوفة و مساجدها / ۴۳ از ابوبصیر روایت می‌کند: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: ای ابا محمد! گویا می‌بینم قائم با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده است، عرضه داشتم: آیا منزل ایشان خواهد بود؟ فرمودند: آری، منزل ادريس و ابراهيم در آن بوده است، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه در آن نماز

گزارده است، مسکن خضر نیز آنجاست.

کسی که در آن اقامت کند، بسان کسی است که در خیمه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مقیم باشد. هیچ مرد وزن با ایمانی نیست جز آنکه در دل اشتیاق بدان دارد. درون آن صخره ایست که تصویر تمامی پیامبران در آن است. هر کسی در آن نماز به جا آرد ونسبت به آنچه می هراسد از خدا درخواست کند، او را اجابت خواهد کرد.

عرض کردم: حَقّاً که این فضیلت است، فرمودند: برایت بیفزایم؟ گفتم: آری، فرمودند: آن از اماکنی است که خدا دوست دارد در آن خوانده شود، ودر هر روز و شب فرشتگان این مسجد را زیارت و خدا را در آن عبادت می کنند. بدان! اگر من در نزدیکی شما بودم، همه ی نمازهایم را در آن به جا می آوردم.

ای ابا محمد! اگر تنها همین فضیلت بود که فرشتگان و پیامبران در آن فرود می آیند، هر آینه بسیار بود، حال چگونه خواهد بود با این فضیلت [بسیار که گفتم] و آنچه که نگفتم بیشتر است.

گفتم: فدایت شوم، قائم همواره و تا ابد آنجا به سر خواهد برد؟ فرمودند: آری، گفتم: پس از ایشان چه؟ فرمودند: پس از او تا پایان خلق نیز چنین خواهد بود.

عرضه داشتم: ایشان با اهل ذمه چه خواهد کرد؟ فرمودند: بسان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنها مصالحه خواهد نمود، و آنان با خضوع جزیه خواهند پرداخت. (۹۱۸)

گفتم: کسانی که با شما دشمنی می کنند چطور؟ فرمودند: نه، ای ابا محمد! آنکه با ما مخالفت کند در دولت ما نصیبی ندارد، خداوند خون آنان را به هنگام قیام قائممان، برای ما حلال می شمرد، اما امروز بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را نفریبد.»

نگارنده: ظاهر آن است که حضرت مهدی (علیه السلام) برنامه ی انتشار اسلام را در عالم، به وسیله ی منطق و قوه ی اقناع پیاده می کند، و طبق شرائطی به اهل کتاب آزادی می بخشد، لذا اسلام در میان آنان نشر می یابد.

از دیگر سو حضرت مسیح (علیه السلام) پس از برقراری پیمان سازش، هفت سال در غرب به فعالیت می پردازد، از این رو موج گرایش به اسلام در تأیید امام (علیه السلام) در غرب شتاب

ووسعت می گیرد.

کعب الاحبار حدیث نبرد سخت را تحریف می کند:

در موضوع ملاحم - که در علم الحدیث اصطلاحی است برای خبرهایی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد جنگ ها و تغییراتی که در آینده رخ می دهد می دهند - کتب بسیاری نوشته شده است، روایات فراوانی گرد آمده و البته دروغگویان بسیاری هم به میدان آمده اند، تا جایی که مکذوب بیش از صحیح است! یکی از سردمداران دروغ پردازی در این میدان که تأثیرات فراوانی گذارده است کعب الاحبار می باشد. او استاد علمای دستگاه خلافت در موضوع ملاحم و فتن است، و عمر او را مشاور مبسوط الید خود قرار داد. پس از او هم نزد خلفا مقرب بود، از این رو توانست افسانه ها و بافته های خود را در میان فرهنگ و آثار مسلمانان نشر دهد!

راویان اتفاق نظر دارند که آخرین ملاحم، جنگ امام (علیه السلام) با رومیان است، و آن را بزرگترین نبرد نامیدند، ولی کعب پیکار قسطنطنیه را جایگزین آن کرد و خروج دجال را نیز به دنبال آن قرار داد. اما پس از قرن ها قسطنطنیه فتح شد، ولی هنوز دجال رخ ننموده است! الفتن ۲ / ۴۹۹ از کعب: «سخت ترین جنگ، خرابی قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه خواهد بود».

البته سخن وی در کلام صحابیانی چون عبد الله بن بسر و سعد بن ابی وقاص و دیگران به حدیث نبوی تبدیل شد! (۹۱۹)

صحیح مسلم ۴ / ۲۲۲۱ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه لشکریان روم در اعماق یا دابق (۹۲۰) فرود آیند. در پی آن لشکری از مدینه که در آن روزگار از بهترین های اهل زمین هستند، به مصاف آنان می روند. پس چون صف می کشند، رومیان گویند: ما را با کسانی که برخی از ما را اسیر کردند، رها بگذارید تا با آنها بجنگیم. مسلمانان در پاسخ می گویند: نه، به خدا سوگند شما را با برادرانمان رها نخواهیم کرد. پس میان آنان جنگی در می گیرد و یک سوم مسلمانان پا به فرار می گذارند که خداوند تا ابد توبه ی آنها را نخواهد پذیرفت. یک سوم هم کشته می شوند که

برترین شهیدان نزد خدایند، و یک سوم آخر فاتح اند و تا ابد فتنه و اختلافی در میان آنها در نخواهد گرفت. آنان قسطنطنیه را فتح می کنند و زمانی که مشغول تقسیم غنائم هستند و شمشیر هایشان را بر درختان زیتون آویخته اند، شیطان در میان آنها فریاد می کند که مسیح [دجال] به سراغ خانواده هایتان رفته است. [به دنبال این فریاد] آنها از آن سرزمین خارج می شوند و حال آن که این خبر دروغ است. وقتی به شام می رسند در حالی که خود را آماده جنگ می کنند و مشغول صف آرایی هستند، او خروج می کند. یکباره نماز به پا می شود و عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود آمده، امامت نماز را بر عهده می گیرد.

زمانی که دشمن خدا او را می بیند، هم چنان که نمک در آب ذوب می شود، ذوب می گردد. اگر رهایش کند، آن قدر ذوب می شود که هلاک گردد، ولیکن خدا او را به دست عیسی به قتل خواهد رساند و خونس را بر دشنه ی وی به مردم نشان خواهد داد». (۹۲۱)

اتفاق بر آن است که مسیح (علیه السلام) پشت سر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نماز می گزارد.

می بینیم که کعب چسان بر آنان تأثیر گذاشته است، و بدین وسیله خوش خدمتی خود را به روم اعلام می کند!

گمان کردند نبرد با روم، پایان بخش امت اسلام است:

کعب الاحبار بر این باور است که فتح قدس، پایان بخش امت و ویرانگر پایتخت آن مدینه ی منوره است. او خلیفه را نیز به این مطلب قانع کرد، همانگونه که در صحیحترین کتب آنان مشاهده می کنیم!

المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/ ۱۳۵ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «آبادانی بیت المقدس ویرانی مدینه را در پی دارد و ویرانی مدینه بروز جنگ را. با بروز آن جنگ، قسطنطنیه فتح می شود و فتح آن قیام دجال را به دنبال دارد! سپس با دست بر ران یا شانه ی کسی که این مطلب را برایش گفتند زدند و گفتند: این مطلب حق است هم چنان که تو اینجا هستی - و یا هم چنان که تو اینجا نشسته ای -، و مقصود ایشان معاذ است». (۹۲۲)

زمان و مکان بزرگترین جنگ، در بافته های کعب و شاگردان!

کعب، بزرگترین نبرد با روم را نزدیک می پندارد، الفتن ۲ / ۴۸۰ از وی نقل می کند: «ملاحم بر دستان مرد چهارم یا پنجم از خاندان هرقل که او را طباره گویند واقع می شود! آن روز امیر مردم مردی از بنی هاشم است. هفتاد هزار نفر از یمن که بند شمشیرشان از لیف است، به کمک او می آیند».

البته این سخن کعب نیز به حدیثی نبوی مبدل شد! مهاجر بن حبیب از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «بر دست پنجمین نفر از خاندان هرقل ملاحم واقع می شود. ارطاة گوید: چهار تن از آنان به قدرت رسیده اند، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گویند: پنجمی مانده است». (۹۲۳)

همان ۲ / ۴۷۰ از مهاجر بن حبیب از آن حضرت: «بر دست پنجمین نفر از خاندان هرقل ملاحم واقع می شود. هرقل به قدرت می رسد، پس از او پسرش قسطه، آنگاه پسر او قسطنطین، و در پی او اصطفان پسرش. سپس پادشاه روم از خاندان هرقل به مصاف لیون می رود، و پسرانش پس از او، و پادشاهی به پنجمین کس از آل هرقل که ملاحم بر دستانش واقع می شود، بازگشت می کند».

بعدها کعب الاحبار بهتر دید زن امپراطوری را به جای طباره ی امپراطور قرار دهد، و به این باور رسید که نبرد در عهد آن زن رخ می دهد! الفتن ۲ / ۵۰۰ از کعب می آورد: «زنی به حکومت روم می رسد، او می گوید: هزار کشتی از بهترین الواحی که در زمین یافت می شود برای من بسازید، آنگاه به مصاف اینان که مردان ما را کشتند و زنان و فرزندانمان را به اسارت گرفتند بروید. چون از ساخت آنها فارغ شوند گوید: سوار شوید، چه خدا بخوهد و چه نخواهد! پس خدا بادی می فرستد و آنها را - به خاطر اینکه گفت: چه نخواهد - در هم می شکند. دوباره هزار کشتی می سازند، او هم دوباره همان سخن را تکرار می کند، خدا هم بادی می فرستد و آنها را در هم می شکند!

برای بار سوم می سازند، ولی این بار می گوید: سوار شوید، اگر خدا بخوهد. آنگاه می روند و به عکا می رسند».

دو تن از شاگردان کعب یعنی ابو الزاهریه و ضمیره نیز سخن او را تأیید کرده گفتند: «رومیان از

روم تا ارمنستان برای نبرد با شما لشکر جمع می کنند. آنان با ده هزار کشتی در ساحل شما فرود می آیند و در ساحل فلسطین ساکن می شوند. مرکز قدرتشان در عکا فرود می آید. اهل شام عقب نشینی می کنند. از یمنیان کمک می خواهند و آنان با چهل هزار نفر به یاری شان به عکا می آیند و خداوند فتح را نصیبشان می کند». (۹۲۴)

بزرگ راوی اسلام - در پندار اهل سنت - ابوهریره نیز به این دو تن ملحق شده به تأیید کعب می پردازد، الفتن ۲ / ۴۸۷: «روم را فتح می کنید و پسران مهاجرین شمشیرهایشان را در آن می آویزند. کسی که از قسطنطنیه باز می گردد، متوجه می شود که عجله کرده است». رفیق او عبد الله بن عمرو عاص نیز به صف مؤیدان می پیوندد، مجمع الزوائد ۷ / ۳۱۹ از او نقل و توثیق (!) می کند: «مردی که یکی از والدین او شیطان است حکومت روم را به دست خواهد گرفت و با یک میلیون نفر - پانصد هزار نفر در خشکی و پانصد هزار تن در دریا - می آید تا به زمینی به نام عمق برسد. آنگاه به یارانش گوید: من با کشتی های شما کاری دارم، و چون پایین آیند فرمان می دهد همه ی کشتی ها را بسوزانند. سپس می گوید: شما نه راهی به قسطنطنیه دارید و نه روم، پس هر که خواست فرار کند!

مسلمانان هم از یکدیگر یاری می طلبند، و اهل عدن ابین به یاری آنان می آیند. مسلمانان گویند: به سراغ اینان بروید و سلاح واحد باشید. آنها یک ماه می جنگند تا جایی که سم مرکب ها در خون فرو رود. مؤمن در آن روز فلان مقدار پاداش بیش از پیشینیان دارد - مگر از صحابه (!) - . روز آخر آن ماه خدا می گوید: امروز شمشیرم را بیرون می کشم، دینم را یاری کرده، از دشمنم انتقام می گیرم، خدا آنان را شکست می دهد و قسطنطنیه فتح می گردد. امیرشان گوید: امروز دیگر محدودیتی نیست و با سپرهایشان طلا و نقره ی غنیمت را تقسیم می کنند، ولی ناگهان ندا می شود: دجال وارد خانه هایتان شده است».

ببینیم چگونه کعب و شاگردانش به دروغ پردازی و افسانه سرایی پرداخته اند، و حدیث نبوی درباره ی حضرت مهدی (علیه السلام) و روم را دگرگون ساخته اند!

کعب می پندارد مرکز مسلمین دمشق است:

مسند الشامیین ۱ / ۳۳۵ از ابو الدرداء از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «روز

جنگ، خیمه گاه مسلمانان در کنار شهری به نام دمشق است، آن شهر یکی از بهترین شهرهای شام است».

همان ۲ / ۲۶۶: «روز بزرگترین نبرد، در منطقه ی غوطه شهری است به نام دمشق، آن شهر بهترین منزلگاه مردمان آن روز است».

المستدرک ۴ / ۴۸۶ نقل می کند و صحیح می شمارد: «روز نبرد سخت، خیمه گاه مسلمین زمینی به نام غوطه است»!

جامع المسانید ۱۵ / ۳۹: «دمشق در ملاحم، یکی از بهترین منزلگاه های مسلمانان است». (۹۲۵)

کعب همچنان می پندارد و می بافد، و دروغ هایش حدیث نبوی می شود!

او معتقد است یهودیان بنی اسحاق - و نه مسلمین - قسطنطنیه را فتح می کنند، و این امر به حدیثی نبوی مبدل می گردد! صحیح مسلم ۴ / ۲۲۳۸ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «آیا نام شهری را شنیده اید که یک سوی آن در خشکی و یک سوی دیگر آن در دریا باشد؟ پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! گفتند: قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه هفتاد هزار تن از بنی اسحاق برای جنگ بدان سو بشتابند. وقتی بدانجا می رسند، فرود می آیند ولی نه با سلاحی به جنگ می پردازند و نه تیری پرتاب می کنند، بلکه می گویند: لا إله إلا الله والله أكبر، و یکی از دو طرف آن سرزمین سقوط می کند...».

این مطلب از جسارت و بی پردگی کعب و پس از او ابوهریره حکایت می کند، امری که نظیر آن کم یافت می شود!

کعب می گوید: یک سوم مسلمانان پا به فرار می گذارند، و این سخن حدیثی نبوی می شود!

الفتن ۲ / ۴۶۷ از وی روایت می کند: «هنگامی که نبرد سخت که نبرد با روم است رخ دهد، جماعتی از شما بگریزند و به دشمن ملحق شوند. گروهی دیگر نیز بر آن شوند که شما را تسلیم کنند ولی خداوند برخی از آنها را به زمین فرو خواهد برد، و برخی دیگر پرنده گانی را خواهد فرستاد که چشمان آنان را در ربایند، و یک طائفه باقی ماندند.

ای بندگان خدا! هریک از شما آن وقایع را دید و بر ترس خود غلبه کرد، زیر پالان [مركب] رود

ویا ستون خیمه اش را بگیرد و بردبار باشد، زیرا خداوند یاور گروه باقی است. این در زمانی خواهد بود که رومیان شما را ضعیف شمارند و در شما طمع کنند. امیر آنان به لشکریانش گوید: صبح هنگام بر این مرکب ها سوار شوید و آنان را به یکباره از میان برید تا آنکه در زمین تا ابد نامی از این دین یعنی اسلام نیاید...» (۹۲۶)

سخنی را به حذیفه نسبت می دهند که آن را نگفته است!

سنن الدانی / ۱۰۴ در روایتی طولانی از حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می آورد: «مهدی با مسلمانان همراه به دمشق می آید. خداوند روم را - که حاکم آن پنجمین نفر از خاندان هرقل به نام طباره است و ملاحم بر دستان او واقع خواهد شد - می فرستد. شما هفت سال با آنها مصالحه خواهید کرد، تا آن زمان که شما و آنان با دشمنی که پشت آنان است بجنگید، غنیمت بگیرید و شما و آنان جان به سلامت برید.

شما در دره ای که تپه ها دارد فرود می آید. در چنین اوضاعی مردی از روم می آید و می گوید: صلیب پیروز شد. پس مردی از مسلمین برخاسته صلیب را در هم می شکند و می گوید: خداوند پیروز است.

آن هنگام است که آنها به شما نیرنگ می زنند، و همه ی آن گروه [مسلمانان] به شهادت می رسند.

آنان به مدت بارداری یک زن برای مقابله با شما به جمع آوری لشکر می پردازند. آنگاه با هشتاد بیرق که زیر هریک دوازده هزار نفر است می آیند و در عمق انطاکیه وارد می شوند. به دنبال آن در حیره و شام تمامی مسیحیان صلیب ها را بالا می آورند و می گویند: هرکه در زمین مسیحی است اینان را یاری رساند.

امام شما و مسلمانان همراه از دمشق می آیند و وارد عمق انطاکیه می شوند. او از شامیان کمک می طلبد. از سویی هم به اهل مشرق خبر می دهد که دشمنی از خراسان بر ساحل فرات آمده است. چهل روز با آن دشمن به سختی می جنگند. سپس خدا نصرت را بر اهل مشرق فرو می فرستد، و نهصد و نود و نه هزار نفر از آنان را می کشد و بقیه پا به فرار می گذارند. پس منادی از مشرق ندا می کند: ای مردم! وارد شام شوید که پناهگاه مسلمین است و امامتان آنجاست.

حذیفه گوید: آن روز بهترین اندوخته ی مسلمین مرکبی است که سوار بر آن به شام رود و خرهایی که بر آن به دمشق رسد. امام آنها برای یمنی ها پیام می فرستد و کمک می خواهد. هفتاد هزار نفر از آنان که بند شمشیرشان از لیف است، سوار بر شتران عدن می آیند و می گویند: ما به حق بندگان خداییم، بخشش ورزقی نمی خواهیم. آنان در عمق انطاکیه خود را به مهدی می رسانند. آن روز رومیان و مسلمانان نبردی سخت خواهند داشت و سی هزار تن از مسلمین به شهادت خواهند رسید، و هفتاد فرمانده که نورشان به آسمان می رسد.

حذیفه گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: برترین شهدای امت من، شهدای اعماق و شهدای [نبرد با] دجالند. آهن محکم می شود تا آنجا که مردی مسلمان کافری را با سیخی آهنی می زند و او را در حالی که زره بر تن دارد، دو پاره می کند. چنان آنها را می کشند که اسبان در خون پا گذارند. آن هنگام خدای تبارک و تعالی بر آنان غضب می کند...

آن روز شما بهترین بندگان خدایید، نه زانی در میان شما خواهد بود، نه غالی و نه دزد... در سرزمین روم از کنار درزی عبور نمی کنید و تکبیر نمی گوید، مگر دیوار آن فرو می ریزد و پیکار جویان آن را به قتل می رسانید. تا آنکه وارد شهر کفر قسطنطنیه شوید. چهار تکبیر می گوید و دیوار آن سقوط می کند.

حذیفه گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: خدای (عز وجل) قسطنطنیه و روم را شکست می دهد و وارد آن می شوید. چهار صد هزار نفر را می کشید و گنج های بسیاری از طلا و جواهر را بیرون می آورید و در دار بلاط مقیم می شوید. گفتند: دار بلاط چیست؟ پاسخ دادند: خانه ی پادشاه، یک سال در آن مقیم خواهید بود». (۹۲۷)

این ها همه بافته های کعب و شاگردان اوست که به حذیفه نسبت داده اند و آن را تا قیامت کشانده اند!

چنین جلوه می دهند که امام مهدی (علیه السلام) گویا مأمور یهودیان است!

در کتب سنیان روایات بسیاری پیرامون این مطلب آمده که حضرت از کلیسای روم گنج ها و زینت های بیت المقدس را که رومیان به سرقت بردند، بیرون آورده و آنها را با صد و یا هزار و هفتصد کشتی به بیت المقدس باز می گرداند!

تفسیر طبری ۱۵/ ۲۹ از حدیفه - به گمان آنان - از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «بنی اسرائیل چون به تجاوزگری، استکبار و قتل پیامبران پرداختند، خداوند بُخت نصر حاکم فارس را به سراغ آنان فرستاد. حاکمی که خدا هفتصد سال او را پادشاهی داده بود. او هم به سراغ آنها آمد، بیت المقدس را محاصره و فتح کرد. به خاطر خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را به هلاکت رساند. اهالی آن و پسران انبیاء (علیهم السلام) را به اسارت برد، زینت های بیت المقدس را به غنیمت گرفت، و هفتاد هزار نفر و صد هزار بارکش زینت با خود به بابل آورد!

گفتم: یا رسول الله! آیا بیت المقدس نزد خدا مقامی رفیع دارد؟ فرمود: آری، سلیمان بن داود آن را از طلا و درّ و یاقوت و زبرجد بنا کرد، خشت های آن یکی از طلا بود و یکی از نقره، و ستون های آن طلا بود. خداوند این را به او عطا کرده بود، شیاطین را نیز مسخر او گردانیده بود و آنها این اشیاء را در دیده بر هم زدنی برای او می آوردند، و بخت نصر همه ی این ها را به بابل آورد.

بنی اسرائیل صد سال نزد او بودند، مجوس و فرزندان شان آنان را - که پیامبران و فرزندان شان در میان شان بودند! - شکنجه می دادند!

پس از مدتی خدا به آنان رحم کرد و به پادشاهی از پادشاهان فارس که کورس نام داشت و مؤمن بود، وحی کرد: سراغ بقایای بنی اسرائیل برو و آنان را رهایی بخش. او هم بنی اسرائیل و زینت های بیت المقدس را بدان باز گرداند.

فرزندان اسرائیل یکصد سال در اطاعت خدا به سر بردند، ولی بعد به معاصی بازگشتند. لذا خداوند ابطیانحوس را بر آنان مسلط گرداند. او هم با پسران کسانی که در کنار بخت نصر جنگیده بودند، به نبرد بنی اسرائیل به بیت المقدس آمد. اهالی آن را به اسارت گرفت و بیت المقدس را به آتش کشید.

او به آنان گفت: ای فرزندان اسرائیل! اگر باز به معاصی باز گردید، دیگر بار شما را به اسارت خواهیم برد. آنان باز به عصیان پرداختند و خداوند آنان را برای سومین بار توسط پادشاهی رومی به نام قاقس بن اسبایوس به اسارات مبتلا نمود. او از دریا و خشکی بر آنان حمله برد،

اسیرشان کرد، زینت های بیت المقدس را نیز با خود برد و آنجا را به آتش کشید.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه فرمودند: زینت های بیت المقدس چنین ماجرای داشت، و مهدی آنها را بدان باز خواهد گرداند. آنها هزار و هفتصد کشتی است که در یافا لنگر می اندازد تا به بیت المقدس منتقل شود، و خداوند اولین و آخرین را در آنجا گرد خواهد آورد». الفتن ۲ / ۴۸۵ از ربیعة بن فارسی: «لشکری از شما به روم می رود و آن را فتح می کند. آنان - که تحت امر جوانی هستند - زینت های بیت المقدس، تابوت سکینه، سفره، عصا و جامه ی آدم را می گیرند و به بیت المقدس ارجاع می دهند».

سلمی در عقد الدرر ۹۳/ می نویسد: «فصل دوم: فتح شهر قاطع و اطراف آن و بازگشت زینت های بیت المقدس بدان... حذیفه در مورد مهدی و فتح روم توسط او از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: آنگاه چهار تکبیر می گویند که دیوار آن سقوط می کند. آن را روم گویند چون در کثرت خلق در آن، به رمان [انار] ماند.

ششصد هزار نفر را می کشند. زینت های بیت المقدس، تابوتی که سکینه در آن است، سفره ی بنی اسرائیل، پاره های الواح، عصای موسی، منبر سلیمان و دو پیمان از منی که خداوند بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و از شیر سفیدتر است را از آنجا بیرون می آورند».

همو در ادامه می گوید: «از امیر المؤمنین (علیه السلام) منقول است: او متوجه مناطق مختلف می شود. به هر شهری که ذوالقرنین پا نهاده است وارد می شود و آن را سامان می دهد. جباری نمی ماند جز آنکه به دست او به هلاکت می رسد. خدای (عز وجل) قلوب مسلمین را شفا می بخشد. او زینت های بیت المقدس را بر صد مرکب حمل می کند، آنها را در غزه و عکا فرود می آورند و به بیت المقدس برده می شود».

ینابیع المودة ۳ / ۲۶۷ می نویسد: «پسر اسمانوس به بیت المقدس آمد، با فرزندان اسرائیل جنگید، زینت های بیت المقدس را برگرفت و قسمتی از آن را به آتش کشید. او هزار و هفتصد کشتی خالی را از آن پر کرد، لکن چون خواست آنها را وارد روم کند، غرق شدند. این مطلب از حذیفه رسیده است.

او در همین سخن از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: مهدی آنها را از دریا

بیرون خواهد آورد و به بیت المقدس باز خواهد گرداند. آنگاه با همراهان به بحر محیط می رود».

نگارنده: شاید بخت نصر یا رومیان طلا یا جواهری در بیت المقدس یافتند و برگرفتند که یهودیان آن را ظلمی عظیم چونان هولوکاست قرار دادند! اما چون نتوانستند اثبات کنند آنها در روم است، گفتند: کشتی ها غرق شد!

آنها در ادامه پنداشتند که امام مهدی (علیه السلام) آنها را باز خواهد گرداند! آنها به ایشان مأموریت دادند تا مسروقات بخت نصر یا غنائم رومیان را به آنان باز گرداند!

نقش یمنیان و خراسانیان در نبرد امام (علیه السلام) با روم:

طبیعی است که یمنیان در جنگ های امام مهدی (علیه السلام) سهم باشند، زیرا حاکم یمن منصور یمانی وزیر و معتمد ایشان است، و نیز ایرانیان، چون فرمانده عام قوای امام (علیه السلام) شعیب بن صالح ایرانی است، و بقیه ی لشکر امام از عراق و دیگر بلاد عربی به آنها ملحق می شوند.

البته کعب الاحبار این نبرد را بین روم و یمنیان عصر خود می داند! الفتن ۲ / ۴۶۹ از او می آورد: «خداوند، آن هنگام که رومیان به نبرد با اهل شام بیایند، اهل شام را با دو لشکر یاری می دهد؛ یکی هفتاد هزار و دیگری هشتاد هزار از اهل یمن که بند شمشیرشان از لیف است».

همان ۲ / ۴۸۱ از همو: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن از آن نبرد و تعداد افراد آنان گفتند، حال من آن را برایتان تفسیر می کنم؛ دوازده پادشاه در آن حضور می یابند که پادشاه روم کوچکترین آنهاست و کمترین جنگجویان را دارد. با این حال آنها ایند که این جنگ را به راه می اندازند و امت ها را بدان فرا می خوانند.

آن روز هر کسی که برگردن خود حقی از اسلام می بیند حرام است که اسلام را یاری نکند. آن روز یاران کمکی مسلمین تا صنعاء جند می رسند. و حرام است بر کسی که حقی از نصرانیت بر خود می بیند آن را یاری نکند. آن روز جزیره با سی هزار نصرانی آنان را یاری خواهد رساند. شخص گاو خود را رها می کند و می گوید: می روم و نصرانیت را یاری می کنم... تا آخر افسانه سرایی».

مقصود از ترک در احادیث عصر ظهور:

بیشتر ترجیح می دادم مقصود از آنها ترک های ترکیه، روس و مناطق شرقی اروپاست، زیرا در منابع اسلامی از اینان به امم ترک تعبیر می گردد. ولی اکنون بر این باورم که باید در تمامی احادیث مربوط به آنان قرائن را بررسی کرد و دید آیا مقصود ترکان ترکیه هستند یا عموم ترک ها.

ترکان مغول:

در روایات رسول خدا و امیر المؤمنین (علیهما السلام) سخن از اینان آمده است، ابن حماد نیز برخی از آنها را نقل می کند، الفتن ۱ / ۲۲۰ از مکحول از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می آورد: «ترکان دو خروج دارند؛ در یکی آذربایجان را ویران می کنند، و در دیگری اسب هایشان را در کنار فرات می بندند، و پس از آن هیچ ترکی نخواهد بود...
ارطاة گوید: سفیانی با ترک ها می جنگد، آنگاه بر دستان مهدی ریشه کن می شوند. این اولین پرچمی است که مهدی آن را می بندد و به سمت ترکان می فرستد...
عبد الله بن عمرو گوید: تنها یکی از ملاحم باقی مانده است، سر آغاز آن هجوم ترک به جزیره است». (۹۲۸)

ابن حماد در ادامه روایاتی را نقل می کند که بر هجوم مغول بر بلاد مسلمین منطبق است، لکن او ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) را به دنبال آن می داند. او امام (علیه السلام) را یک طرف نبرد قرقیسیا با سفیانی معرفی می کند و حال آنکه چنین نیست.
الفتن ۱ / ۲۲۲ از ابن مسعود: «چون ترک و خزر به جزیره و آذربایجان، و روم هم به عمق و اطراف آن آیند، مردی از قیس از اهالی قنسیرین با رومیان می جنگد و سفیانی در عراق با اهل مشرق، و هر قسمتی به دفع دشمن مشغول است...
حذیفه گوید: چون گروه نخست ترکان را در جزیره دیدید، با آنها بجنگید تا شکستشان دهید، یا آنکه خداوند آنان را از شما دفع کند، زیرا آنان حرم را رسوا می کنند، و این علامت خروج اهل مغرب و شکست پادشاهی آنان است». و دیگر عباراتی چنین.

در ادامه از عمار بن یاسر نقل می‌کند: «اهل بیت پیامبران نشانه‌هایی دارند، پس از جایتان حرکت نکنید تا ترک با مردی ضعیف که با گذشت دو سال از بیعتش خلع شود پیمان بندند. آنها با رومیان اختلاف کنند. قسمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو رود. سه نفر در شام خروج کنند و از همان جا که آمده‌اند حکومت از دستشان رود. ترکان به جزیره آیند و روم به فلسطین. عبد الله در پی عبد الله بیاید تا آنکه لشکریان‌شان در قرقیسیا مواجه شوند». نگارنده: راویان تحت اشرف کعب، گاه است که روایات خود را به ابن مسعود وحذیفه نسبت می‌دهند!

البته حدیث عمار در منابع ما نیز آمده و قابل تصدیق است، ولی ممکن است دست تحریف آنان به آن هم رسیده باشد. غیبت شیخ طوسی / ۲۶۸ از وی روایت می‌کند: «فراخوان اهل بیت پیامبران در آخر الزمان است، پس از جایتان حرکت نکنید و دست نگه دارید تا آنکه رهبران آن را ببینید. چون ترک با روم اختلاف کنند و در زمین جنگ‌های بسیاری رخ دهد، منادی از دیوار دمشق ندا می‌کند: وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شده است، و دیوار مسجد آن ویران می‌گردد».

الفتن / ۷۶ این سخن را به ارطاة نسبت می‌دهد: «چون ترک و روم اجتماع کنند، منطقه‌ای در دمشق به زمین فرو رود، و قسمتی از غرب مسجد آن فرو ریزد، سه بیرق در شام بر افراشته خواهد شد».

عبد الرزاق روایتی مشابه آن را از ابن مسعود می‌آورد، المصنف ۱۱ / ۳۸۰: «گویا می‌بینم که ترک‌ها بر اسبانی‌گوش بریده به سراغ شما آمده‌اند و در کنار فرات آنها را می‌بندند». (۹۲۹)

البته جدای از اینکه مقطوع است، ربطی به ظهور ندارد.

از همین دست روایت ابن طاووس در الملاحم والفتن / ۱۲۴ از فتن سلیلی است، وی از حضرت امیر (علیه السلام) روایت می‌کند که به ابنعباس فرمودند: «ای پسر عباس! امور مختلفی را شنیده‌ای، پس بگو - خدایت رضا باشد -؛ نخستین فتنه بعد از دویست حکمرانی کودکان است، تجارت بسیار و نفع کم، آنگاه مرگ عالمان و صالحان، پس از آن قحطی

شدید، بعد ستم و کشتار اهل بیت من در زوراء در حالی که تشنه اند، دشمنی، و نفاق پادشاهان و سلطان عجم.

چون ترکان بر شما به حکومت رسند به اطراف بلاد و سواحل دریاها بروید و بگریزید، در سال دویست و پنجاه و پنج سه فتنه در سرزمین ها رخ خواهد نمود؛ فتنه ای در مصر، وای بر مصر، دومی در کوفه و سومی در بصره. نابودی بصره به دست مردی است که والی آن است و هیچ اصل و فرعی ندارد. پس مردم دو گروه می شوند: فرقه ای با او و دیگری در مقابل او. او چند سال بر آنان حکومت می کند. پس از خود شخصی خشن و سخت را خلیفه قرار می دهد که در آسمان قتال [بسیار کشنده] و در زمین جبار نامیده می شود، خون ها می ریزد و آن را با آب مخلوط می کند ولی نمی تواند آن را بنوشد. اعراب بر او هجوم می آورند، در پی آن او به قتل می رسد و جور و فجور میان مردم می گسترده. پرچم هایی پی در پی نزد شما می آیند. آنها بسان رشته ای هستند که جدا شده بودند ولی به یکدیگر پیوسته اند.

چون خلیفه تان به قتل رسد منتظر خروج آل ابی سفیان باشید. حکومت او با نابودی مصر است، و آن هنگام است که برخی نواحی بصره به زمین فرو می رود. دو جای دیگر آن نیز به زمین فرو می رود: بازار و مسجد. پس از آن سیلی خواهد آمد. هر کس از شمشیر نجات یافته از آب رهایی نمی یابد، مگر آنان که در اطراف آن سکونت داشته درون آن را رها کرده اند. سه بار در مصر زمین فرو خواهد رفت، شش زلزله خواهد بود، و از آسمان [چیزهایی] پرتاب خواهد شد. بعد از آن هم نوبت کوفه می رسد. سفیانی در شام است. چون لشکرش به کوفه برسد، انتظار بهترین آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را در کنار کعبه داشته باش. آنگاه است که زندگان آرزو می کنند کاش مردگانشان زنده بودند. او زمین را پر از عدل می سازد، همان گونه که از ستم پر شده است».

این گزارش از شخصی مجهول است، به علاوه آنکه معلوم است که از روایات ما شیعیان آن را برگرفته و بریده اند و بدان افزوده اند.

اصل صحیح آن، فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی هجوم ترکان مغول بر بلاد مسلمین است، در نهج البلاغه خطبه ی ۱۲۸ می فرماید: «گویا قومی را می بینم که صورت

هایشان بسان سپرهایی است که آهنگر بر آن ضربه می زند. آنان ابریشم و دیباچ می پوشند، اسبان نجیب را نگاه می دارند، کشتاری سخت خواهد بود، تا جایی که مجروحان بر روی کشتگان راه روند و نجات یافتگان از اسیران کمتر باشند.

برخی از یاران گفتند: یا امیر المؤمنین! شما را علم غیب داده اند، ایشان خندیدند و به او که از طائفه ی کلب بود فرمودند: ای برادر کلب! این علم غیب نیست، بلکه فراگیری از صاحب دانشی است. علم غیب آگاهی از قیامت است و آنچه خداوند سبحان با این سخن شمرده است: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**، (۹۳۰) در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست، و باران را فرو می فرستد، و آنچه را که در رحم هاست می داند، و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد، و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. در حقیقت خداست [که] دانای آگاه است.

خداوند سبحان است آنچه را در ارحام است از مذکر و مؤنث، زشت و زیبا، سخی و بخیل، شقی و سعید و آنکه در آتش، هیزم و یا در بهشت، همنشین پیامبران است، می داند.

این دانش غیبی است که جز خدا کسی آن را نمی داند، اما غیر آن، دانشی است که خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله وسلم) آموخته و او نیز مرا آموخته است، و برای من دعا کرده که سینه ام آن را حفظ کند و وجودم آن را در بر گیرد».

المستدرک ۴ / ۴۷۴ مشابه این معنا را نقل می کند و صحیح می شمارد، وی از بریده از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «قومی با دیدگان کوچک و چهره های پهن خواهند آمد. چهره هایشان گویا سپر است. آنان در سرزمین عرب به مسلمین می رسند. گویا آنها را می بینم که اسبان شان را به ستون های مسجد بسته اند.

گفتند: یا رسول الله! آنان کیانند؟ فرمود: ترک».

این روایات، خبر از هجوم مغولان بر بلاد اسلام می دهد، و می توان آن را از علائمی شمرد که از ظهور فاصله ی زیادی دارد، نه علائم نزدیک.

ترک ها در نبرد قرقرسیا:

از رخدادهایی که ترکان در آن نقش آفرین هستند جنگ در قرقسیاست، و آنها در سال ظهور ویا اندکی قبل از آن با سفیانی پیکار خواهند کرد، پیش از این نیز برخی روایات آن در فصل بلاد شام گذشت.

قرقیسیا معرب کرکیسیاست و این کلمه ممکن است در اصل رومی باشد. این شهر در مرز سوریه، عراق و ترکیه قرار دارد، وبقایای شهری که بدین نام شناخته می شود در کنار مصب دریاچه ی خابور، در نزدیکی دیر الزور سوریه یافت می گردد.(۹۳۱) این منطقه در نزدیکی تل ابیض ورأس العین قرار دارد وچاه های نفت سوریه در قرب آن است.

روایات شیعه و سنی آن نبرد را نبردی سخت معرفی می کند، ودر نام بردن اطراف درگیری اختلاف دارد. ترک، روم، سفیانی، بنی عباس، بنی امیه، قیسیه و مروانی ذکر شده اند.

البته نبرد عباسیان و مروانی قبلاً رخداد وکشتگان بسیاری داشت. ولی نبرد موعود قرقسیا نزدیکی های ظهور خواهد بود.

در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) سخنی از اینکه امام (علیه السلام) و شیعیان از اطراف درگیری باشند، به میان نیامده است.

علت این جنگ در برخی روایات گنجی است که در مجرای فرات آشکار می شود، و سفیانی و ترک و روم بر سر تصاحب آن اختلاف می کنند.

در برخی دیگر از روایات آمده که سفیانی پس از رخداد آن جنگ ظاهر می شود و در اواخر آن متوجه عراق شده یکی از اطراف درگیر خواهد بود. این امر مؤکد ارتباط این جنگ با ظهور است.

برخی از احادیث مربوط به آن: کافی ۸/ ۲۹۵ روایت می کند که امام باقر (علیه السلام) به میسر فرمودند: «ای میسر! میان شما و قرقسیا چه مقدار فاصله است؟ گفتم: قرقسیا در نزدیکی فرات است، ایشان فرمودند: در آنجا رخدادی به وقوع می پیوندد که از زمانی که خداوند آسمان ها و زمین را آفریده مانند آن رخ نداده است، و تا زمانی که آسمان ها و زمین باشند رخ نخواهد داد. میهمانی پرندگان خواهد بود، درندگان زمین و مرغان آسمان از آن سیر خواهند شد. قیس(۹۳۲) در آن به هلاکت می رسند، و دیگر کسی از آنان بر نمی خیزد.

این روایت را چند نفر نقل کرده و در ادامه می افزایند: و منادی ندا می کند: به سوی گوشت جباران بیایید».

غیبت نعمانی / ۲۷۸ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند سفره ای - و در روایتی دیگر میهمانی - در قرقیسیاء دارد. فرشته ای از آسمان نگاه کرده و ندا در می دهد: ای پرندگان آسمان وای درندگان زمین! بیایید و از گوشت جباران سیر شوید».

همان / ۳۰۳ از ابن ابی یعفور روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند: فرزندان عباس و مروانی نبردی در قرقیسیاء خواهند داشت که موی پسر قوی در آن سفید می شود. خداوند نصرت را از آنان برمی دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می کند: از گوشت جباران سیر شوید، سپس سفیانی خروج می کند».

شیخ مفید (رحمه الله) در اختصاص / ۲۵۵ از جابر جعفی روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند: ای جابر! در خانه ات بنشین و هیچ تحرکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه هایی را که برای می گویم بینی، [البته] اگر [آن دوران را] درک کنی؛ نخست اختلاف فرزندان فلان، و چنین نمی بینم که آن را درک کنی، ولی بعد از من این را [برای مردم] بگو...»

نخستین زمینی که ویران می شود شام است. در آن هنگام به سه پرچم [و گروه] تقسیم می شوند؛ بیرق های اصبه، ابقع و سفیانی. سفیانی با ابقع مواجه می شود و با یکدیگر می جنگند، و سفیانی ابقع و یارانش و نیز اصبه را به هلاکت می رساند، آنگاه اندیشه ای جز عراق ندارد. لشکر او از قرقیسیا عبور می کنند و در آنجا صد هزار تن از جباران را به قتل می رسانند».

ظاهراً ترک های این جنگ، اهالی ترکیه باشند.

در برخی روایات آمده که اینان پیش از خروج سفیانی، در جزیره یعنی جزیره ی ربیعہ یا دیار بکر که نزدیک قرقیسیا قرار دارد فرود می آیند، و رومیان در رملہ یعنی رملہ ی مصر یا فلسطین وارد می شوند.

در روایت نعمانی دو طرف این جنگ مروانی و فرزندان عباس عنوان شدند که مقصود عباسیان و مروانیان، و یا دو گروه مخالف اهل بیت (علیهم السلام) هستند. در ادامه ی همان حدیث

آمد: سپس سفیانی خارج می شود، یعنی او در اثنای این جنگ خروج می کند و در آن شرکت می جوید.

در یک گزارش آمده که خراسانیان یک طرف درگیری هستند، الفتن ۱/ ۸۲ از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند: «سفیانی بر شام غلبه می یابد. آنگاه در قریسیا نبردی بین آنان در می گیرد. چنان می شود که پرندهگان آسمان و درندگان زمین از لاشه های آنان سیر می شوند. آنگاه در مرکزشان مشکلی به وجود می آید. لذا گروهی از آنها می آیند تا آنکه وارد سرزمین خراسان شوند. لشکر سفیانی در طلب اهل خراسان می آیند و شیعیان آل محمد را در کوفه می کشند. سپس اهل خراسان در طلب مهدی خارج می شوند». (۹۳۳)

همان ۱/ ۳۰۲ از عمار بن یاسر می آورد: «عبد الله در پی عبد الله می آید. لشکریانشان در قریسیا و در کنار نهر نبردی سخت خواهند داشت. فرمانده لشکر مغرب می آید و مردان را کشته زنان را به اسارت می برد. آنگاه به قیس بر می گردد تا آنکه سفیانی در جزیره فرود آید. یمانی به دنبال آنان می آید و قیسیان را در اریحا می کشد. سفیانی هم آنچه را که جمع کرده بودند مالک می شود.

آنگاه به کوفه می رود و اعوان آل محمد را به قتل می رساند. پس از آن در شام بر سه بیرق غلبه می یابد. بعد از قریسیا نبردی سخت خواهند داشت. آنگاه در مرکزشان مشکلی به وجود می آید. گروهی از آنها می آیند تا وارد خراسان شوند. لشکریان سفیانی به مانند شب وسیل می آیند. از هرکس یا هر چیزی عبور کنند بکشند و ویران سازند، تا وارد کوفه شوند و شیعیان آل محمد را به قتل رسانند. بعد از آن از هر سو به دنبال اهل خراسان بر آیند. اهل خراسان هم به طلب مهدی پردازند، به سوی او فرا خوانند و یاری اش نمایند».

نگارنده: راوی این روایت، چند روایت را در هم آمیخته است، و صحیح آن است که خراسانیان ارتباطی با نبرد قریسیا ندارند.

هم چنان که گذشت در برخی گزارشات هم سخن از آن آمده که این جنگ بر سر گنجی خواهد بود، از جمله روایات ابن حماد در الفتن ۱/ ۲۳۹، ۲۳۵ و ۶۱۱ از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می کند که برای رسیدن به آن، از هر نه

نفر، هفت نفر کشته می شوند. اگر آن را درک کردید، بدان نزدیک نشوید...
 ... فتنه ی چهارم، هیجده سال امتداد می یابد و در حالی تمام می شود که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. امت به آنجا هجوم می آورند و از هر نه نفر، هفت نفر کشته می شوند». نگارنده: اگر گزارشات مربوط به این گنج صحیح باشد، ممکن است این گنج منبع نفت ویا طلایی باشد که کشف می گردد، و در نتیجه میان سه دولت یا آنها وگروه هایی دیگر اختلاف در می گیرد.
 ظاهر آن است که ترک ها که در این جنگ در مقابل سفیانی قرار دارند، اهالی ترکیه ی فعلی هستند، زیرا نزاع بر سر این گنج در مرزهای سوریه و ترکیه است.

روایتی منسوب به پسر مهزیار:

کمال الدین ۲ / ۴۶۵ روایتی مفصل درباره ی ملاقات ابن مهزیار با امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، در دوران غیبت در مکانی در نزدیکی طائف را نقل می کند، امام (علیه السلام) در آن خبر از علامات ظهور می دهند، عبارتی در آن آمده که به ترکان مربوط می شود، ایشان می فرماید: «ای پسر مهزیار! برادرانت را در عراق چگونه ترک کردی؟ عرضه داشتم: در سختی و تنگنا به سر می برند، شمشیرهای بنی شیبسان [عباس] پیایی بر سر آنها فرود می آید. ایشان فرمودند: خدا آنان را بکشد، تا کجا انحراف یافته اند، گویا آنها را می بینم که در خانه هایشان به قتل رسیده اند، و عذاب پروردگارشان شب و روز آنان را در گرفته است.

گفتم: ای پسر رسول خدا! این چه زمان خواهد بود؟ فرمودند: هنگامی که میان شما و راه کعبه اقوامی که هیچ بهره ای [از دین] ندارند و خدا و رسول از آنان بیزارند، حائل شوند. سه روز سرخی در آسمان ظاهر شود، در آن ستون هایی است چون ستون های نقره که می درخشند، شروسی از ارمنستان و آذربایجان، و به قصد ماورای ری کوه سیاهی که به کوه سرخ چسبیده خروج می کند، کوهی که به کوه طالقان چسبیده است. بین او و مروزی نبردی شدید در خواهد گرفت که کوچک در آن سفید موی و بزرگ سالخورده می شود. میان آن دو کشتار واقع می شود. در آن هنگام منتظر خروج او به سمت زوراء باشید. در آن درنگ نمی کند تا آنکه به

باهات برسد. پس از آن به واسط عراق می آید و یک سال و یا کمتر در آن می ماند. آنگاه راهی کوفان می شود و از نجف تا حیره تا غری جنگی میانشان در می گیرد، جنگی که عقل ها از آن سرگردان می شوند. در آن هنگام است که هر دو گروه از میان می روند و خدا باقی ماندگان را از بین خواهد برد. در ادامه این آیه را تلاوت کردند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ الْأُمْسِ، (۹۳۴) به نام خداوند رحمتگر مهربان. شبی یا روزی فرمان ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است».

این روایت در غیبت شیخ طوسی / ۱۵۹ چنین آمده است: «ایشان درباره ی اهل عراق از من سؤال کردند، عرض کردم: آقای من! جامه ی ذلّت در بر کرده اند و میان اینان [بنی عباس] ذلیلند! فرمودند: ای پسر مازیار! همانسان که آنان بر شما حکومت دارند، شما نیز بر آنها حکومت خواهید داشت و آن روز اینانند که به ذلت خواهند افتاد.

گفتم: آقای من! جای شما دور است و دیر زمانی است در طلب شما به سر می بریم، فرمودند: ای پسر مازیار! پدرم ابومحمد بر من عهد کرد با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته، لعنت فرستاده و در دنیا و آخرت خواری دارند و به عذابی دردناک گرفتار می شوند، مجاورت نکنم. ایشان به من فرمان داد در کوه ها سکنی نگزینم مگر در کوه های سخت، و در بلاد مگر آنکه بایر باشد. به خدا سوگند امامتان تقیه کرد و آن را به من سپرد، و من تا روزی که اذن داده شوم و خروج کنم، در تقیه خواهم بود.

عرضه داشتم: مولای من! این امر چه زمانی رخ می نماید؟ فرمودند: چون میان شما و راه کعبه حائل شوند، خورشید و ماه اجتماع کنند و کواکب و ستاره ها آن دو را احاطه کنند. گفتم: ای پسر رسول خدا! این چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: در سال کذا و کذا دابة الارض از بین صفا و مروه خروج می کند، او عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد و مردمان را به محشر سوق می دهد».

دلائل الامامة / ۲۹۶ چنین نقل می کند: «سپس فرمودند: ای پسر مازیار! - و دست خود را دراز کرد - آیا تو را خبر ندهم؟ چون کودک بنشیند، مغربی حرکت کند، عمانی سیر کند و با سفیانی بیعت شود، به ولیّ خدا اذن داده می شود. پس من بین صفا و مروه با سیصد و سیزده

مرد خروج می‌کنم. به کوفه می‌آیم و مسجد آن را ویران ساخته به همان بنای اول بنا می‌کنم. بنای جباران پیرامون آن را منهدم می‌سازم. با مردم حجة الاسلام می‌گرام، به مدینه می‌آیم... آن روز بر زمین تنها مؤمنی که دل را برای ایمان خالص گردانیده، خواهد ماند.

عرض کردم: آقای من! بعد از آن چه خواهد بود؟ فرمودند: بازگشت، بازگشت، رجعت، رجعت، و این آیه را تلاوت نمودند: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا، (۹۳۵) پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم».

نگارنده: سند این روایت تمام نیست، زیرا ابن مهزیاری که توثیق شده علی بن مهزیار (رحمه الله) است که پیش از دوران غیبت از دنیا رفته است، پس این روایت باید از یکی از فرزندان او یا برادر زادگانش باشد که توثیق او محل بحث است.

آیت الله خوئی (رحمه الله) در معجم رجال الحديث ۱۳ / ۲۱۲ می‌نویسد: «عجیب است که برخی توهم کرده اند علی بن مهزیار تا زمان غیبت زنده مانده است. آنان پنداشته اند علی بن مهزیار، همان علی بن ابراهیم بن مهزیاری است که خدمت امام عصر (علیه السلام) مشرف شد.

این توهم نادرست است، زیرا گذشت که جریان تشرف وی ثابت نیست، بر فرض ثبوت هم این پسر اوست نه خودش، شیخ صدوق هم در مشیخه ونجاشی و شیخ در طریق خود تصریح کرده اند او ابراهیم بن مهزیار برادر علی بن مهزیار است».

این سخن در سقوط روایت و یا حداقل توقف در قبال آن کافی است، علاوه بر آنکه عبارات روایت با هم اختلاف دارد و از علائم ظهور بعید است. البته ممکن است روایت را توثیق کنیم چرا که تعدادی از بزرگان علماء آن را پذیرفته اند.

در روایت غیبت، فقره ای در مورد علائم ظهور آمده که مجمل است، واز دیگر سو دابة الارض را از نشانه های ظهور دانسته است، واین بر خلاف دیگر روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که آن را از نشانه های قیامت می‌داند.

سؤال در روایت کمال الدین از هلاک عباسیان است، وپاسخی که دریافت می‌شود رخدادهایی

را نشان رفته که به عباسیان وعصر آنها مربوط می شود، ربطی به علامات ظهور ندارد. البته در ادامه نشانه های معروفی که در دیگر احادیث آمده در آن نیز آمده است. عبارتی که به ترکان ارتباط دارد آن است: شروسی از ارمنستان و آذربایجان، وبه قصد ماورای ری کوه سیاهی که به کوه سرخ چسبیده خروج می کند، کوهی که به کوه طالقان چسبیده است. این عبارت وصف حرکت لشکری از ارمنستان و باکوست که به سمت تهران و بغداد می آید، واگر صحیح باشد به عصر ظهور ارتباط دارد.

بیرق های ترک در تأیید امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

غیبت نعمانی / ۲۷۴ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی اموری که پس از خود تا قیام قائم واقع می شود مطالبی فرمودند، امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت: یا امیر المؤمنین! چه زمانی خدا زمین را از ستمگران پاک خواهد ساخت؟ ایشان فرمودند: خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی کند تا آنکه خون حرام ریخته شود. آنگاه جریان بنی امیه و بنی عباس را در سخنی طولانی ذکر کردند، سپس فرمودند: آن هنگام که قیام کننده [ای] در خراسان قیام کند و بر کوفان و ملتان غالب شود و از جزیره ی بنی کاوان بگذرد، وقائمی از ما در گیلان قیام نماید، و آبر و دیلمان او را اجابت کنند، پرچم های ترک به طور پراکنده در نواحی و اطراف برای فرزندان آشکار شوند، و در میان مشکلات باشند، زمانی که بصره ویران شود و امیر امیران در مصر قیام کند.

هنگامی که هزاران نفر تجهیز شوند، صف ها کشیده شود، وگوسفندی گوسفندی را بکشد، آخرین قیام می کند، منتقم می شود و کافر به هلاکت می رسد. سپس قائم آرزو شده و امام ناشناخته که شرافت و فضل دارد و از نسل توست - یاحسین! - و پسری بسان او نخواهد بود، قیام می کند، بین رکن و مقام در دو جامه ی مندرس ظاهر می شود و بر جن و انس فائق می آید و در زمین دَمین [دو خون] را رها نخواهد کرد. خوشا به حال آنکه زمان او را درک نماید و بدان رسد و روزگار او را ببیند».

نگارنده: قیام کننده ی در خراسان ممکن است خراسانی باشد که قرب ظهور قیام می کند. ممکن است این عبارت: در زمین دمین را رها نخواهد کرد، تصحیف دینین [دو دین] باشد،

و یا آنکه به معنایی باشد که در روایت محاسن / ۸۷ آمده، برقی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «دو خون در اسلام حلال است، ولی احدی درباره ی آن دو بر اساس حکم خدا حکم نخواهد نمود تا آنکه قائم ما قیام کند؛ زانی همسر دار را رجم می کند و گردن زکات ناپرداز را می زند».

سخن از آبر و سیستان به معنای آن است که این مناطق، دعوتگر به اهل بیت (علیهم السلام) در گیلان را اجابت می کنند.

عبارت بیرق های ترک دلالت بر این دارد که جماعتی از ترکان در مناطقی چند، برای یاری امام (علیه السلام) اظهار آمادگی می کنند، و ظاهراً بعد از ندای آسمانی و اعلان ظهور باشد، که در دیگر روایات آمده است. و نقش ترکان فشار بر مخالفان امام (علیه السلام) در ایران است.

حرکت زمینه ساز ترک ها در آذربایجان:

قوی ترین روایت در مورد مهم ترین حرکت ترکان در غیبت نعمانی / ۱۹۴ و ۲۶۳ از ابوبصیر از امام صادق از امام باقر (علیهما السلام) وارد شده است، و دلالت بر این دارد که ترکان آذربایجان ایران در سال ظهور به پا می خیزند: «ناگزیر رخدادی در آذربایجان به وقوع می پیوندد که چیزی جلودار آن نیست. چون رخ داد فرش های خانه هایتان باشید و تا زمانی که ما حرکتی نکرده ایم حرکتی نکنید. هنگامی که حرکت کننده ی ما حرکت کرد، اگر چه چهار دست و پا به سویش بشتابید. به خدا قسم گویا او را بین رکن و مقام می بینم که با مردم بنابر کتاب جدید بیعت می کند، بر عرب سختگیر است.

در ادامه فرمودند: وای بر تجاوزگران عرب از شری که نزدیک شده است». نگارنده: در برخی مصادر آمده «لا بد لنا من آذربایجان» که سخن از آتش دارد، و ابن طاووس (رحمه الله) چنین تصور کرده است. (۹۳۶)

لکن صحیح آن است که «لا بد لنا من آذربایجان» و بر حرکتی زمینه ساز ظهور دلالت دارد. علاوه بر آنکه سیاق آن در علامات ظهور است. این همان قیام موعود ایرانیان در سال ظهور است که در حدیث امام باقر (علیه السلام) آمده است، غیبت نعمانی / ۲۷۳: «گویا قومی را می بینم که در مشرق خروج کرده اند و حق را می طلبند ولی به آنان داده نمی شود. سپس

[دیگر بار] آن را طلب می کنند ولی به آنها نمی دهند. چون چنین بینند شمشیرهایشان را بر شانه ها بگذارند، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبان ندهند، کشته های آنها شهیدند.

بدان، اگر من آن [دوران] را درک می کردم، جانم را برای صاحب این امر نگاه می داشتم». امام صادق (علیه السلام) این حدیث را از پدرشان امام باقر (علیه السلام) - که خبر از وقایع عدیده ای داده اند که رخ داده است - نقل می کنند. ایشان با نقل این خبر از پدرشان در صدد بیان این مطلب هستند که حرکت آذربایجان برای ظهور مقدس حتمی است، چرا که مرحله ی نهایی حرکت اهل مشرق و در سال ظهور است.

این روایت اشاره دارد به اینکه برخی از شخصیت های این حرکت از سوی امام (علیه السلام) گماشته شده اند، مثل قائم خراسان و گیلان، و اینکه گیلانی سیدی هاشمی است، زیرا به قائمی از ما تعبیر شده است.

روایت غیبت نعمانی / ۲۷۴ هم که در صفحاتی پیش گذشت دلالت می کند بیریق های ترک برای یاری امام مهدی (علیه السلام) بالا می روند، در آن آمده بود: «قائمی از ما در گیلان قیام نماید، و آبر و دیلمان او را اجابت کنند، بیریق های ترک برای فرزندم در نواحی آشکار و متفرق شوند».

در فصل نقش ایرانیان هم گفتیم که در ایران، بین مؤیدان امام (علیه السلام) و مخالفان آنان درگیری واقع می شود، و ترکان آذربایجان عامل پیروزی حرکت مؤیدان حضرت، و تسلیم ایران به ایشان خواهند بود.

ترکان برای تأیید امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اقدام می کنند:

طبیعی است که ترکیه از نخستین مناطقی باشد که تحت تأثیر ظهور قرار می گیرد. اهالی آن به تظاهرات پردازند، و خواهان حکومتی موافق با ایشان باشند، و این تأثیر به هنگام وصول امام (علیه السلام) به عراق و پایتخت قرار دادن آن، شدت گیرد.

به دنبال این تأیید منطقه ای ترکان، امام (علیه السلام) در اوضاع داخلی آن نقش آفرین خواهد بود، حال روایت ارطاة بن منذر بن اسود سکونی را متوجه خواهیم شد، الفتن / ۱۲۸ و الملاحم

والفتن / ۱۵۲: «نخستین بیرق [ولشکری] که مهدی آن را ارسال می کند، به سوی ترکان است و آنان را شکست می دهد، واسیران واموالی را که به همراه دارند از آنان می گیرد، سپس راهی شام شده آن را فتح می کند».

ارطاة نزد دستگاه حاکم مکانی داشت و به سال ۱۶۳ از دنیا رفته و بخاری، ابو داود، نسائی وابن ماجه از او نقل کرده اند. (۹۳۷)

البته دو اشکال وجود دارد: یکی آنکه این نقل بدون سند است، و دوم آنکه چنین تصویر می کند که گویا ترکان لشکری هستند که بر مسلمانان هجوم می برند و از آنان اسیر می گیرند. البته ممکن است این عبارت افزوده ی راوی باشد، زیرا در برخی منابع تنها قسمت نخست آن آمده است. لذا احتمال آن می رود که حضرت یکی از یاران را به ترکیه ارسال کند تا مشکل آنان را با حاکمیت حل کند، و شاید نیروی سمبلی هم به همراه داشته باشد. او در این مأموریت پیروز می شود و حکومتی موافق در ترکیه تشکیل می گردد، و این پیش از نبرد با سفیانی است.

فصل (۳۰): دولت عدل / نشانه های دولت عدل الهی حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

گونه ی جدید زندگی بشر، بر دست حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

زندگی بر دستان امام مهدی (علیه السلام) به معنای واقعی کلمه وارد گونه ای جدید خواهد شد، و این امر جوانب مختلف را در بر می گیرد، بُعد هستی شناسی، انسان شناسی، دانش های بشری و...

همین مقدار کافی است که بدانیم امام (علیه السلام) بر دانش های عصر خویش، بیست و پنج برابر آن را خواهد افزود، تا از یک پرش عظیم در پیشروی علوم و حیات انسانی بر زمین آگاه شویم.

الخرائج والجرائح ۲ / ۸۴۱ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «علم، بیست و هفت قسمت است. هر آنچه رسولان آوردند دو قسمت است. مردم تا به امروز غیر از آن دو جزء را نشناخته اند. پس چون قائم قیام کند، آن بیست و پنج جزء را بیرون می آورد و در میان مردم می گسترد. آن دو جزء را هم بدان ضمیمه کرده بیست و هفت جزء را نشر خواهد داد».

این حدیث اگرچه به علوم پیامبران (علیهم السلام) - اعم از علم به خدا، رسالت خویش

و آخرت - نظر دارد، لکن علوم طبیعی - که در روایات آمده انبیاء اصول آن را به مردم آموختند و درهایش را بر آنان گشودند - را نیز شامل می شود. ادريس (عليه السلام) خیاطی را به آنها آموخت، نوح (عليه السلام) نجاری و کشتی سازی، داود و سلیمان (عليهما السلام) ساخت زره و... لذا مقصود اعم از علوم طبیعی و علوم دینی است، و آنچه در دست مردم است تنها دو قسمت از بیست و هفت قسمت می باشد.

خوب است تصور کنیم و ببینیم هنگامی که دانش پزشکی، رسانه و فضا چنان ارتقا یابد که بیست و پنج جزء بدن افزوده شود، حیات چگونه خواهد بود؟

کمال الدین ۲ / ۶۷۴ از حضرت صادق (عليه السلام) روایت می کند: «هنگامی که امور به صاحب این امر منتهی شود، خداوند تبارک و تعالی هر زمین گودی را برایش بالا می آورد و هر بلندی را پایین، تا آنجا که دنیا نزد او بسان کف دستش باشد.

کدامیک از شماست که اگر یک مویی در کف دستش باشد آن را نبیند؟»

بحار الانوار ۵۲ / ۳۹۱ از ایشان نقل می کند: «مؤمن در زمان قائم در مشرق است و برادرش را که در مغرب حضور دارد می بیند، و نیز آنکه در مغرب است برادرش را که در مشرق حضور دارد مشاهده می کند».

و نیز وارد شده که زیر اهرام مصر دانش هایی برای حضرت مهدی (عليه السلام) ذخیره شده و واحدی پیش از ایشان بدان دسترسی نخواهد داشت. (۹۳۸)

کمال الدین ۲ / ۶۷۳ از امام باقر (عليه السلام) روایت می آورد: «گویا اصحاب قائم را می بینم که بر آنچه بین مشرق و مغرب است احاطه یافته اند. همه چیز مطیع آنان است، حتی درندگان زمین و پرندگان درنده و همه چیز رضایت آنها را می جویند. زمینی به زمینی افتخار می کند و می گوید: امروز مردی از یاران قائم بر من گذشت».

کافی ۸ / ۲۴۱ از ایشان نقل می کند: «قائم ما چون قیام کند، خداوند گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می کند تا جایی که میان آنان واو پیکی نباشد. او با آنها سخن گوید و آنان بشنوند، و او را در مکانش بنگرند».

پیش از این نیز از دلایل الامامة ۲۴۹ / گذشت: «چون قائم ما قیام کند، در سرتاسر زمین در

هر نقطه ای مردی را می فرستد و می فرماید: پیمان تو در کف دست توست، به آنچه [در آن] می بینی عمل نما».

و این می تواند نوعی اعجاز باشد، همان گونه که ممکن است با وسائلی مدرن باشد.

خداوند دانش ها را به امام (علیه السلام) الهام می کند:

کمال الدین ۲ / ۶۵۳ از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «علم به کتاب خداوند عزیز و جلیل و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله وسلم)، به مانند بهترین وضع رویش زرع، در دل مهدی ما می روید. پس هر کس از شما باقی ماند و او را دید به هنگام دیدن بگوید: السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة والنبوة، ومعدن العلم، وموضع الرسالة».

غیبت شیخ طوسی ۲۸۲ / از همو از ایشان روایت می کند: «هر آنکه از شما قائم ما را درک کرد، به هنگام دیدن بگوید: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة، ومعدن العلم، وموضع الرسالة».

نوع انرژی و روشنایی در عصر ظهور دگرگون می شود:

احادیث بر آن دلالت دارد که نوع نور و انرژی و منبع آن در عصر امام (علیه السلام) دگرگون خواهد شد، البته بعید نیست با راه های جدید علمی باشد. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۳ از مفضل روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم درباره ی فرمایش خداوند: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، (۹۳۹) و زمین به نور پروردگارش روشن گردد، فرمودند: مقصود از پروردگار زمین امام زمین است.

عرضه داشتیم: چون خروج کند چه خواهد شد؟ فرمودند: مردم از نور خورشید و ماه بی نیاز می شوند و به نور امام اکتفا می کنند».

دلائل الامامة / ۲۴۱ و ۲۶۰ از مفضل از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «قائم ما چون قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن گردد، و بندگان از نور خورشید مستغنی شوند، شب و روز یکی شود و ظلمت از میان رود. مردی در زمان او هزار سال زندگی می کند و در هر سالی برایش یک پسر به دنیا می آید و دختری به دنیا نمی آید، او را جامه ای می پوشاند که هرچه پسر قد بکشد آن هم قد کشد، و به هر رنگی بخواهد در آید».

نگارنده: اگر این حدیث صحیح باشد، بدان معناست که خداوند راه های جدیدی برای

روشنایی و انرژی به آن حضرت تعلیم می‌کند، یا اینکه شخصیت حضرت را گونه ای قرار می‌دهد که موجب روشنگری شود. میانگین عمر بالا می‌رود و والدین جنس فرزند را تعیین می‌کنند، و کسی که پسر را بر دختر ترجیح می‌دهد صاحب هزار پسر می‌گردد.

اهل زمین به دیگر سیارات متصل می‌شوند:

بصائر الدرجات / ۴۲۹ از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «ذوالقرنین بین دو ابر مخیر شد و آن را که آرام بود برگزید، و آنکه سخت بود برای صاحب شما ذخیره شده است. درباره ی آن پرسیدم و ایشان فرمودند: هر ابری که در آن رعد و برق است صاحب شما بر آن سوار می‌شود. بدان! او بر ابر سوار می‌گردد و در راه های آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه - که پنج تای آن آباد و دو تا ویران است - بالا می‌رود».

همان / ۴۰۹ از امام صادق (علیه السلام): «خدا ذوالقرنین را بین دو ابر - آرام و سخت - مخیر گرداند و او آرام را - که برق و رعدی در آن نیست - برگزید. اما اگر سخت را بر می‌گزید در اختیارش قرار نمی‌گرفت، زیرا خدا آن را برای قائم ذخیره نموده است».

نگارنده: این فرمایش که پنج تای زمین ها آباد است، بدان اشارت دارد که مجتمعات با یکدیگر ارتباط می‌یابند. بلکه آیه ی: *يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ*، (۹۴۰) ای گروه جنیان و انسیان! اگر

می‌توانید از کرانه‌های آسمان ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلطی رخنه نمی‌کنید، بر آن دلالت دارد که انسان می‌تواند از کرانه های آسمان ها و زمین به خارج آن در دیگر آفاق هستی برود. و این یعنی زندگی وارد دور جدیدی می‌شود که اوج آن رهیافت به عالم آخرت و بهشت است، و عالم ما بدان سو رهسپار.

در فصل یاران امام مهدی (علیه السلام) از امام باقر (علیه السلام) آمد: «ذوالقرنین عبد صالحی بود که با خدای سبحان اخلاص پیشه کرد، خداوند هم برای او خیرخواهی نمود، و او به تسخیر او در آمد، و زمین برایش درنور دیده شد، و نور چنان برایش امتداد یافت که شب به مانند روز می‌دید.

خداوند متعال ابرها را به تسخیر امامان حق نیز در آورده است، و آنها را برای مصالح مسلمین

واز بین بردن اختلافات به مشرق و مغرب می برد، و مهدی (علیه السلام) نیز اینچنین است». (۹۴۱)

اینگونه می توان رجعت و بازگشت تعدادی از انبیاء و امامان (علیهم السلام)، و نزول ایشان به زمین، حال برای مشاهده ویا برای حکومت پس از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را فهمید.

و اینک نمونه هایی از آن: بحار الانوار ۵۳/ ۵۶ روایت می کند: «امام زین العابدین (علیه السلام) در مورد آیه ی: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ، (۹۴۲) در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه باز می گرداند، فرمودند: پیامبرتان (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد شما باز خواهد گشت».

همان ۵۳/ ۴۰ نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ، (۹۴۳) و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم پیوندند، سؤال شد وایشان فرمودند: مردم در این باره چه می گویند؟ گفتیم: آن را در قیامت می دانند، ایشان فرمودند: خدا در قیامت از هر امتی گروهی را محشور و بقیه را رها می کند؟! این تنها در رجعت است، آیه ی قیامت این است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۹۴۴)، و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم... تا آنجا که فرماید: موعداً». بصائر الدرجات ۲۵/ از ابوبصیر نقل می کند: «امام باقر (علیه السلام) فرمودند: آیا اهل عراق رجعت را انکار می کنند؟ گفتیم: آری، فرمودند: مگر قرآن نمی خوانند؟»

بحار الانوار ۵۳/ ۴۰ از زراره روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی امور مهمی چونان رجعت و اشباه آن سؤال کردم، فرمودند: زمان آنچه درباره اش سؤال می کنید فرا نرسیده است، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ، (۹۴۵) بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است».

در روایتی دیگر در بحار الانوار ۵۳/ ۳۶ آمده است: «رجعت عام نیست بلکه خاص است، تنها کسانی که ایمانشان خالص ویا شرکشان خالص است، رجعت می کنند».

و احادیث دیگری هم خواهد آمد.

رجعت برخی مؤمنان به دنیا:

تفسیر عیاشی ۲ / ۱۱۲ از ابوبصیر نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) از این آیه پرسیدم: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ، (۹۴۶) در حقیقت خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است. همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده ی حقّی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده ی اوست، ایشان فرمودند: مقصود [خریداری] در میثاق است. من ادامه دادم: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ، (۹۴۷) توبه کنندگان، پرستندگان، ایشان فرمودند: نه، التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ بخوان. (۹۴۸) و فرمودند: هنگامی که اینان را دیدی، آن زمان [خواهی دانست که] اینانند که جان و مالشان را خریده است، یعنی در رجعت [اینان را دیدی]». «.

همان ۲ / ۱۱۳ در ادامه ی همین روایت نقل می کند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه یک مرگ و یک قتل دارد؛ هر که بمیرد زنده می شود تا آنکه کشته شود، و هر که کشته شود زنده می گردد تا بمیرد».

همان ۲ / ۱۱۲ از زراره روایت می کند: «خوش نداشتم از امام باقر (علیه السلام) در مورد رجعت بیرسم، از این رو سؤالی دقیق آماده کردم تا به وسیله ی آن به مطلوبم برسیم، عرضه داشتم: فدایت کردم، بفرمایید آیا کسی که کشته می شود، می میرد؟ ایشان فرمودند: نه، مرگ مرگ است و قتل قتل، گفتم: هرکس کشته شود می میرد.

ایشان فرمودند: ای زراره! سخن خداوند از گفتار تو راست تر است، در قرآن میان این دو فرق گذارده است، می فرماید: أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، (۹۴۹) آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، و نیز: وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ، (۹۵۰) و اگر بمیرید یا کشته شوید، قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد.

ای زراره! انسان که تو گفتی نیست، مرگ مرگ است و قتل قتل، خدا می فرماید: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ الْآيَةَ.

من عرضه داشتم: خداوند می فرماید: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، (۹۵۱) هر جاننداری چشنده ی مرگ است، آیا شما بر این باورید کسی که کشته شده مرگ را نچشیده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: کسی که با شمشیر کشته شده همانند کسی نیست که بر بسترش مرده است، کسی که کشته شده ناگزیر است به دنیا باز گردد تا مرگ را بچشد».

بازگشت برخی شهدا به دنیا:

مختصر بصائر الدرجات / ۱۷ از جابر بن یزید از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل می کند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه قتلی و مرگی دارد؛ آنکه کشته شده زنده می شود تا بمیرد، و کسی که مرده زنده می گردد تا کشته شود.

من برای حضرت این آیه را تلاوت کردم: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، ایشان فرمودند: ومنشورهُ، وزنده می گردد، گفتم: این چیست؟ فرمودند: جبرئیل (علیه السلام) اینگونه برای حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آورد: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ومنشورهُ. احدی در این امت نیست چه نیکوکار و چه بدکار مگر آنکه زنده می شود. مؤمنان زنده می شوند تا دیدگانشان روشن شود، وفاجران برای آنکه خدا خوارشان گرداند، آیا نشنیده ای که خداوند تعالی می فرماید: وَلَنَذِيقَنَّ هُمُ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ، (۹۵۲) و قطعاً از عذاب نزدیک و کمتر، پیش از عذاب بزرگتر به آنان می چشانیم.

و نیز: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ، (۹۵۳) ای جامه بر سر کشیده، برخیز و بترسان؛ مقصود حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و قیام ایشان در رجعت است که بیم می دهد. و نیز: إِنَّهَا لِإِخْدَى الْكِبَرِ. نَذِيرًا لِلْبَشَرِ، (۹۵۴) آن از پدیده های بزرگ است، هشدار دهنده ی بشر است؛ مقصود حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در رجعت، هشدار دهنده ی بشر است.

و نیز: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، (۹۵۵) او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند، امام (علیه السلام) فرمودند: خداوند (عز وجل) آن را در رجعت پیروز می گرداند.

و نیز: حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ، (۹۵۶) تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم؛ آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، آن هنگام که در رجعت باز گردد. جابر گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی فرمایش خدای (عز وجل): رَبِّمَا يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ، (۹۵۷) چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند، فرمودند: این منم [وبه من ارتباط دارد]؛ آن هنگام که من و شیعیانم خارج شویم و عثمان بن عفان و پیروانش خارج شوند و ما بنی امیه را بکشیم، آن هنگام است که کسانی که کافر شدند آرزو کنند کاش مسلمان بودند».

همان / ۱۹ از صفوان بن یحیی نقل می کند: «از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که درباره ی رجعت فرمودند: کسی از مؤمنین که مرده باشد کشته می شود، و آن کس از ایشان که کشته شده می میرد».

نگارنده: این از احادیث شگفت است که می فرماید مؤمن می بایست در راه خداوند متعال شهید شود، و اگر در زندگی نخست به شهادت نرسد، در دوران رجعت باز خواهد گشت تا به شهادت برسد.

مؤید این مطلب سخن خداست: وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ. سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ. وَيَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ، (۹۵۸) و کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند. به زودی آنان را راه می نماید و حالشان را نیکو می گرداند. و در بهشتی که برای آنان وصف کرده، آنان را درمی آورد.

زیرا کسی که کشته شده شهید و رهیافته است، پس اینکه خدا وعده می دهد آنان را رهنمون کند و حالشان را پیش از بهشت نیکو گرداند، تفسیری جز رجعت ندارد.

در عصر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حیات دگرگون می شود و مؤمنان فرشتگان

را می بینند:

دلائل الامامة / ۲۴۱ از محمد بن فضیل از امام رضا (علیه السلام) روایت می آورد: «هنگامی که قائم قیام کند، خداوند ملائکه را فرمان دهد بر مؤمنین سلام کنند، و با آنان در مجالسشان بنشینند. پس اگر کسی نیازی داشت، قائم برخی فرشتگان را بفرستد تا او را بردارد. آن فرشته

هم او را بر می دارد و نزد قائم می آورد. ایشان هم حاجت او را بر آورده ساخته باز می گردانند. برخی مؤمنان در ابر سیر کنند، برخی با ملائکه به پرواز در آیند، بعضی با آنها راه روند، و برخی، از آنان سبقت گیرند، و بعضی از آنان هستند که فرشتگان نزد او به دادخواهی روند، و مؤمن نزد خدا از فرشتگان گرامی تر است. قائم بعضی از آنها را میان صد هزار فرشته قاضی قرار دهد».

در آن روزگار، مؤمن به اذن خدا مرده را زنده می کند:

دلائل الامامة / ۲۴۱ از مفضل از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که قائم قیام کند، مؤمن پرنده را از آسمان پایین آورد، ذبح کند، بپزد و بدون آنکه استخوانش را بشکند گوشتش را تناول کند، آنگاه بدان گوید: به اذن خدا زنده شو، آن هم زنده شده به پرواز در آید، و همچنین است آهوی صحرا.

ایشان (علیه السلام) خود نور و پرتو بلاد خواهد بود، و دیگر به خورشید و ماه نیازی نخواهند داشت. در سطح زمین دیگر امر آزار دهنده، شر، سم و فساد نخواهد بود، زیرا دعوت آسمانی است نه زمینی، و شیطان در آن هیچ وسوسه و نقشی نداشته و توان حسادت و فساد نخواهد داشت. زمین و درخت دیگر خار نخواهند داشت، زمین چنان پایدار شود که هرچه از آن بردارند، همان وقت بروید و به حالت سابق باز گردد.

مردی به پسرش جامه ای می پوشاند که هرچقدر او قد بکشد آن هم بلند شود، و به هر رنگی بخواهد و دوست داشته باشد، در آید.

اگر مرد کافری وارد سوراخ سوسماری شود، یا پشت سنگ و درخت پنهان گردد، خداوند آن را به زبان آورده گوید: ای مؤمن! پشت من کافری است، او را بگیر، و دستگیر شده به قتل رسد. ابلیس هیکلی که در آن ساکن شود نخواهد داشت، و هیکل بدن است.

مؤمنان با ملائکه دست می دهند، به آنان وحی می شود، و به اذن خدا مردگان را زنده می سازند».

مرحله ی نخست، پیش از دوران آسایش و راحتی:

روایات دلالت می کند که اوائل دوران ظهور برهه ای خواهد گذشت که با فشار اقتصادی توأم

خواهد بود، واین پیش از آن است که خداوند گنج های زمین را برای امام (علیه السلام) آشکار سازد وایشان آن را میان مردم تقسیم کنند. این وضع هشت ماه که مدت نبرد امام (علیه السلام) تا زمان سیطره یافتن بر بلاد عرب و مسلمین است، امتداد خواهد یافت، زیرا در روایت آمده که ایشان برای جنگ هایشان به طور طبیعی هزینه می کنند.

تفسیر عیاشی ۲ / ۸۷ از معاذ بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «شیعیان ما آزادند که از آنچه دارند در راه صحیح انفاق کنند، پس چون قائم ما قیام کند، بر هر صاحب گنجی گنجش حرام می شود [و حق ندارد در آن تصرف نماید]، تا آن را بیاورد وایشان از آن بر ضد دشمن خود استفاده کند، واین فرمایش خدای (عز وجل) است: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، (۹۵۹) و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده». (۹۶۰)

اهل سنت گزارش می کنند که عمر بن خطاب می خواست خزائن کعبه را بگیرد، ولی امیر المؤمنین (علیه السلام) او را نهی کردند و فرمودند: صاحب آن مهدی است، واوست که آنها را بیرون آورده در راه خدا انفاق می کند.

الفتن / ۱۰۰ از طاووس نقل می کند: «عمر بن خطاب با کعبه وداع کرد و گفت: به خدا قسم نمی دانم که خزائن بیت و مال و سلاح درون آن را واگذارم یا آنکه در راه خدا تقسیم کنم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: برو که تو کسی نیستی که این کار را انجام می دهد، آنکه چنین می کند از ماست، جوانی است از قریش که در آخر الزمان آن را در راه خدا قسمت می کند».

ازرقی در اخبار مکه ۱ / ۲۴۶: «حسین بن علی گوید: عمر به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: تصمیم گرفته ام این مال - یعنی مال کعبه - را تقسیم کنم، علی بن ابی طالب بدو فرمود: اگر توانستی!

عمر گفت: چرا نتوانم، مگر تو مرا کمک نمی کنی؟ ایشان فرمود: اگر توانستی؟ و عمر سه بار سخنش را تکرار کرد، حضرت علی به او فرمود: این کار تو نیست، عمر هم تصدیق کرد.

محمد بن یحیی واقدی از اساتید خود از ابن عباس نقل می کند: عمر گفت: چرا من این مال را

در کعبه رها کنم و آن را در راه خدا و راه خیر تقسیم نکنم؟ حضرت علی (علیه السلام) هم می شنید، عمر گفت: ای پسر ابو طالب! نظر تو چیست؟ به خدا اگر مرا ترغیب کنی این کار را خواهم کرد.

ایشان فرمودند: آیا آن را غنیمت قرار می دهی؟ مردی عهده دار آن می شود که در آخر الزمان می آید، مردی کامل است، گندمگون و بلند قامت.

روایت می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در چاه کعبه، هفتاد هزار اوقیه (۹۶۱) طلا که به کعبه اهدا شده بود یافتند، و علی بن ابی طالب به ایشان گفتند: یا رسول الله! اگر از این مال در جنگ استفاده کنید، ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را حرکت ندادند. بعدها همین مطلب به ابوبکر گفته شد، و او دست به آن نزد». (۹۶۲)

گنج های زمین را گرد می آورد و در میان مردم سخنانی می کند:

غیبت نعمانی / ۲۳۷ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «ثروت های دنیا از درون و برون زمین نزد او گرد می آید، ایشان به مردم می فرماید: به سوی آنچه به خاطر آن رحم ها قطع کردید، خون های حرام ریختید و به آنچه خدای (عز وجل) حرام کرده بود پرداختید، بیایید. ایشان چنان عطا می کند که احدی پیشتر چنین نکرده است. زمین را از عدل و داد و نور می آکند، انسان که از ظلم و جور و شرّ پر شده بود».

صحیح مسلم ۲ / ۷۰۱ از ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «زمین، پاره های جگرش را به مانند اسطوانه ی طلا و نقره بیرون می دهد، قاتل می آید و می گوید: به خاطر این کشتم، قاطع [رحم] می آید و می گوید: به خاطر این قطع رحم کردم، سارق می آید و می گوید: بدین خاطر دستم بریده شد، آنگاه آن را و می گذارند و چیزی بر نمی دارند». (۹۶۳)

المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵ / ۸۶ از عبد الله از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «مردم در این حالت به سر می برند که زمین پاره های جگرش را که از طلا و نقره است بیرون اندازد، ولی هیچ یک دیگر نفعی نرساند، نه طلا و نه نقره». (۹۶۴)

مختصر البصائر / ۲۰۱ از امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف آن روزگار نقل می کند: «زمین گنج هایش را برای آنان بیرون می دهد، وقائم می گوید: کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ

فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ، (۹۶۵) بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید. پس مسلمانان آن روز برای دین، راستکارانند، به آنان اجازه ی سخن داده می شود. پس آن روز تأویل این آیه خواهد بود: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا، (۹۶۶) و [فرمان] پروردگارت و فرشته [ها] صف در صف آیند».

کمال الدین ۲ / ۳۶۸ از محمد بن زیاد از دی نقل می کند: «از امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) درباره ی این آیه پرسیدم: وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً، (۹۶۷) و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است، ایشان فرمودند: نعمت ظاهر امام ظاهر است، و نعمت باطن امام غائب.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غیبت کند؟ فرمودند: آری، شخص او از دیدگان مردمان غائب می شود، ولی یاد او از دل مؤمنان نه. او دوازدهمی ماست. خداوند هر سخت و دشواری را برایش آسان و رام می گرداند. گنج های زمین را برای او آشکار، و هر دوری را نزدیک می گرداند. به دست او هر جبار عنیدی را به هلاکت می رساند، و هر شیطان سرکشی را از میان می برد.

او پسر بانوی کنیزان است و ولدش از مردم پوشیده خواهد بود، و بر آنان جایز نیست نام او را برند تا آنکه خدای (عز وجل) او را آشکار کند، پس زمین را از عدل و داد بیاکند، انسان که از ستم و بیداد پر شده است».

مختصر اثبات الرجعة در تراثنا ۱۵ / ۲۱۶ از محمد بن حمران از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «قائم از ما به وسیله ی رعب یاری، و با نصرت [الهی] تأیید می شود. زمین برای او درنور دیده شده و تمامی گنج ها آشکار می گردد، و خداوند تعالی توسط او دین خود را بر تمام ادیان غالب خواهد گرداند، اگرچه مشرکان ناخوش دارند. حکومت او به مشرق و مغرب برسد، و در زمین هر چه ویرانی باشد، آباد شود...».

خداوند به وسیله ی او زمین را پس از مرگ، زنده می کند:

غیبت نعمانی ۳۲ / روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در تفسیر فرمایش خداوند: اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، (۹۶۸) بدانید! خدا

زمین را پس از مرگش زنده می گردانند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیندیشید، فرمودند: مقصود آن است که خدا آن را به وسیله ی عدل قائم وبه هنگام ظهورش زنده می کند، بعد از آنکه به ستم پیشوایان گمراهی مرده است».

بیست و چهار باران در سال ظهور:

غیبت شیخ طوسی / ۴۴۳ از اسماعیل اسدی از سعید بن جبیر روایت می کند: «سالی که مهدی در آن قیام می کند، بیست و چهار باران خواهد بارید، که اثر وبرکت آن مشهود خواهد بود».

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد ۲ / ۳۶۹ در سیر علامات ظهور می نویسد: «این وقایع با بیست و چهار باران پیاپی - که زمین پس از مرگ بدان حیات می یابد وبرکات آن رو می نمایند - پایان می پذیرد. بعد از آن هر گونه ناراحتی از معتقدان به حق که شیعیان مهدی (علیه السلام) هستند، از بین می رود.

آن هنگام است که از ظهور ایشان در مکه آگاه می شوند، و برای یاری بدان سو می روند». همان / ۳۸۱ از عبد الکربیم خثعمی از امام صادق (علیه السلام): «چون قیام قائم فرا رسد، در جمادی الآخرة وده روز از رجب بارانی بر مردم خواهد بارید که خلایق مانند آن را ندیده اند. خداوند بدان گوشت ها وابدان مؤمنان را در قبرها می رویاند. گویا می بینم آنها را که از سوی جهنمه می آیند وخاک از موهایشان می رویند».

بدون شمارش عطا می کند:

الفتن / ۹۸ از ابو سعید از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «در آخر الزمان خلیفه ای خروج می کند که بدون شمارش اموال را عطا می کند».

همان / ۱۰۰ از جابر از آن حضرت: «در امت من خلیفه ای خواهد آمد که ثروت را مشت مشت می دهد، ونمی شمارد». (۹۶۹)

مسند احمد ۳ / ۹۶ از ابو سعید خدری از ایشان: «خدای (عز وجل) در این امت خلیفه ای را خواهد فرستاد که ثروت را مشت مشت دهد، ونمی شمارد».

همان ۳ / ۹۸ از ابو الوداک از ابو سعید خدری مشابه آن را می آورد، در قسمتی از آن آمده

است: «برخی از امیران شما مال را مشیت مشیت دهد و بشمارد، مردی نزد او می آید و درخواست می کند، او هم می گوید: بگیر، آن مرد لباس خود را باز می کند و در آن می ریزد - رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روپوش زبری را که بر خود داشتند گسترده و کیفیت آن را نشان دادند، و بعد اطراف آن را جمع کردند - و فرمودند: آن را می گیرد و می رود». البیان گنجی / ۵۱۵ از عبد الرحمن بن عوف از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «خداوند تعالی مردی از عترت مرا بر خواهد انگیخت، دندان های باز دارد، پیشانی اش بلند است، زمین را از عدل و داد مملو می سازد، و ثروت را می پراکند». (۹۷۰) المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۲: «امامی بر مردم خواهد آمد که درهم ها را نمی شمارد، بلکه مشیت مشیت می دهد».

امالی شیخ طوسی ۲ / ۱۲۶ از خمر بن نوف ابو وداک نقل می کند: «به ابو سعید خدری گفتم: به خدا سالی نمی آید، جز آنکه از سال قبل بدتر است، وامیری نمی آید مگر بدتر از پیشینیان، ابو سعید گفت: اگر سخنی را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشنیده بودم سخن تو را می گفتم، اما من از ایشان شنیدم که فرمودند: شما پیوسته در این حالت به سر خواهید برد تا آنکه در میان فتنه و ستم کسی به دنیا آید که جز آن را نشناسد، تا جایی که جور زمین را فراگیرد و کسی نتواند بگوید الله».

سپس خداوند عزیز و جلیل مردی از من و عترتم را می فرستد که زمین را از عدالت آکنده می سازد همان گونه که کسانی که قبل از او بودند از ستم آکنده، زمین پاره های جگرش را برای او بیرون می دهد، و او ثروت را مشیت مشیت دهد و بشمارد، و این زمانی خواهد بود که اسلام مستقر شود».

همه ی مردم غنی شوند و دیگر احدی صدقه قبول نکند:

ارشاد / ۳۶۳ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «زمین گنج هایش را آشکار سازد چنانکه مردم آن را بر روی زمین ببینند. مردی از شما به دنبال کسی گردد که از مال خود به او ببخشد و او زکات مالش را دریافت کند، ولی هیچ کس را نمی یابد که از او بپذیرد، و مردم به آنچه خداوند از فضل خود روزی آنها کرده مستغنی خواهند شد».

غیبت نعمانی / ۱۵۰ از کاهلی از امام صادق (علیه السلام): «با یکدیگر پیوندید و نیکی

و مهربانی کنید، قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، زمانی بر شما فرا خواهد رسید که برای دینار و درهمتان موضعی [مطمئن (۹۷۱)] نیابید.

گفتم: چه زمانی؟ فرمودند: هنگامی که به فقدان امامتان دچار شوید، شما پیوسته در این وضع خواهید بود تا آنکه بسان خورشید بر شما طلوع کند، و در مأیوسانه ترین حالت باشید. مبادا شک و تردید به خود راه دهید، شک ها را از جان بزدایید. من شما را هشدار دادم پس بر حذر باشید. از خدا می خواهم شما را موفق و ارشاد کند».

المصنف ابن ابی شیبہ ۳ / ۱۱۱ از حارثة بن وهب خزاعی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «صدقه دهید، زیرا نزدیک است مردی صدقه اش را بیاورد، ولی کسی که آن را قبول کند نیابد».

صحیح بخاری ۲ / ۱۳۵ مشابه آن را نقل می کند، و در روایتی دیگر آمده است: «قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه ثروت در میان شما فراوان شود. صاحب مال در پی کسی می گردد که صدقه ی او را بپذیرد و آن را عرضه می کند، ولی آن شخص می گوید: من نیازی ندارم. در روایتی دیگر آمده: زمانی بر این مردم می رسد که مرد صدقه اش را که از طلاست می گرداند، ولی کسی را نمی یابد که آن را بگیرد. یک مرد چهل زن به دنبال دارد که همه بدو پناه آورده اند، و این بابت کمی مردان و بسیاری زنان است» (۹۷۲).
نگارنده: استغناء مردم وعدم قبول صدقه از مختصات عصر ظهور است، امری که در احادیث آمده و تا امروز محقق نشده است.

البته روایت بخاری که سخن از کمی مردان و بسیاری زنان دارد، اضافه ی راوی است.

مردم در آن دوران چنان غرق در نعمت شوند، که زندگان آرزوی حضور مردگان را داشته

باشند:

المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۱ از ابو سعید خدری: «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن از بلایی که دامنگیر امت می شود به میان آوردند، بلایی که تا جایی ادامه می یابد که کسی پناهگاهی در مقابل ظلم نیابد. پس خداوند مردی از عترت من از اهل بیت من را بر انگیزد،

ویدو زمین را پر از عدل کند، همانگونه که از ستم و جور پر شده است. ساکن آسمان و زمین از او خوشنود باشند. آسمان هر چه باران دارد فرو ریزد، و زمین هر چه آب در درون دارد بیرون دهد، تا آنجا که زندگان آرزوی حضور اموات را داشته باشند».

الفتن ۱ / ۳۶۰ از همو از ایشان نقل می کند: «امت من در زمان مهدی چنان متنعم شوند که بی سابقه باشد؛ آسمان بر آنان فراوان می بارد، و زمین هرچه گیاه دارد بیرون می دهد، ثروت هم انباشته باشد. مردی بر می خیزد و می گوید: ای مهدی! به من عطا کن، و او گوید: بگیر» (۹۷۳).

مسند احمد ۳ / ۲۱ از همو: «ما بیم آن داشتیم که پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رخدادی واقع شود، از آن حضرت سؤال کردیم و ایشان فرمودند: مهدی در امت من خروج و پنج، هفت و یا نه - تردید از زید است [که از راویان این روایت است] - زندگی می کند، من گفتم: این چیست؟ فرمود: سال.

و افزود: آسمان بر آنان فراوان می بارد، و زمین چیزی از گیاهان خود را ذخیره نمی کند، ثروت هم انبوه خواهد بود. مردی می آید و می گوید: ای مهدی! به من عطا کن، به من عطا کن، و او آن مقداری که آن مرد توان حمل داشته باشد، در لباسش می ریزد» (۹۷۴).

ینابیع المودة / ۴۶۷ می نویسد: «برخی از اهل الله اصحاب کشف و شهود و عالمان به علم حروف گوید: من از امام علی نقل می کنم: خداوند گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها هم دوستدار او هستند، کسی که در میان آنها غریب است به حکومت می رسد. اوست مهدی که سرخ رو بوده و در میان موهایش سرخی دارد. زمین را به راحتی پر از عدالت می کند. او در کودکی از مادر و پدرش دور می شود، و در بزرگی عزیز خواهد بود.

او با امان بلاد مسلمین را تحت حکومت در می آورد. زمان برای او آرام می شود. پیران و جوانان سخن او را می شنوند و اطاعت می کنند. زمین را آنگونه که از جور آکنده شده از عدالت مملو می سازد. آن هنگام است که امامت او کامل و خلافتش مستقر شود. خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر انگیزد، زمین آباد شود، صفا گیرد، و با مهدی روشن گردد. نهرها به او جریان گیرند، فتنه و غارت نیز رخت بر بندد، و خیر و برکت افزون شود».

نگارنده: این مطلب که توسط همه ی مسلمین نقل شده است، نیازی به کشف وشهود صوفیه ندارد!

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زمین ها را از نو قسمت می کند:

تهذیب الاحکام ۴/ ۱۴۵ از عمر بن یزید روایت می کند: «شنیدم مردی از اهالی جبل از امام صادق (علیه السلام) درباره ی مردی سؤال کرد که زمین مواتی – که اهل آن، آن را رها کرده اند – را تصاحب کرده، آباد ساخته، نه‌رهایش را جاری کرده، خانه ها در آن بنا نموده ونخل ودرخت کاشته است.

امام (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمودند: هر که از مؤمنین زمینی را احیا کند برای اوست، ولی باید مالیات آن را در حال هدنه و صلح به امام پردازد، ودر هنگامی که قائم (علیه السلام) ظهور کند آماده ی آن باشد که از او گرفته شود».

کافی ۵/ ۲۸۳ از سنان روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: زمین خراجی دارم، وبر من سخت شده است، امام (علیه السلام) مدتی سکوت کردند، سپس فرمودند: قائم ما چون قیام کند، نصیب تو از زمین بیش از این خواهد بود. هنگام قیام او استان(۹۷۵) از زمین های واگذاری اینان [خلفا] بهتر خواهد بود».

سنان که پدر عبد الله بن سنان است، از کمی منفعت زمین به امام (علیه السلام) گله کرد، وایشان سخن از فراوانی آن در زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به میان آوردند، واینکه سهم تو آن روز بهتر از امروز خواهد بود.

قرب الاسناد ۳۹/ از ایشان روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان دادند سه روز نزد اهل ذمه فرود آیند، ودر ادامه خود فرمودند: قائم ما چون قیام کند زمین های واگذاری از میان می رود ودیگر چنین چیزی نخواهد بود».

کافی ۱/ ۴۰۸ از عمر بن یزید نقل می کند: «در مدینه مسمع را دیدم که مالی نزد امام صادق (علیه السلام) می برد، ولی امام (علیه السلام) او را رد کردند، وقتی علت را جویا شدم گفتم: من خدمت حضرت عرض کردم: من در بحرین به غواصی واستخراج جواهرات اشتغال داشتم وچهار صد هزار درهم از آن بدست آوردم، حال خمس آن یعنی هشتاد هزار درهم را نزد شما

آوردم و خوش نداشتم آن را از شما دریغ کنم، و این حقّی است که خدا برای شما در اموال ما قرار داده است.

امام (علیه السلام) به من فرمودند: ای ابا سیار! آیا نصیب ما از زمین و آنچه خدا از آن بیرون می آورد، تنها خمس است؟ تمام زمین برای ماست، پس هرچه خدا از آن بیرون آورد از آن ما خواهد بود.

عرضه داشتم: آیا تمام مال را برایتان بیاورم؟ ایشان فرمودند: ای ابا سیار! ما آن را برای تو گوارا قرار دادیم و تو را از آن حلال کردیم، پس مال خود را بردار، هر زمینی که در دستان شیعیان ماست بر آنان حلال است، تا آنکه قائم ما قیام کند و مالیات آن را از ایشان بستانند، و زمین را [همچنان] در اختیار ایشان بگذارد.

اما آنچه در اختیار دیگران است، کسب آنان از زمین حرام است تا آنکه قائم ما قیام کند و زمین را از آنان بستانند و آنها را با خواری بیرون کند.

عمر بن یزید گوید: ابو سیار به من گفت: غیر از خود هیچ یک از صاحبان زمین و کارگزاران را نمی بینم که مال حلالی بخورد، مگر کسی که اهل بیت (علیهم السلام) برایش حلال شمرده باشند». (۹۷۶)

و شیعه در زمان امام مهدی (علیه السلام) فزون تر خواهند شد.

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵ از ابو خالد کابلی از امام باقر (علیه السلام) می آورد: «در کتاب حضرت علی (علیه السلام) چنین یافتیم: زمین از آن خداست، آن را به هرکس از بندگان که بخواهد می دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است. و من و اهل بیت هستیم که خدا زمین را به ما داده است، ما پرهیزکارانیم و تمام زمین از آن ماست، پس هر مسلمانی زمینی را احیا و آباد کرد، مالیات آن را به امام از اهل بیت من بپردازد، و هر آنچه خود مصرف کند برای اوست.

اگر آن را رها و پس از آنکه آباد کرده بود ویران کرد، و مردی از مسلمین آن را گرفت، و آباد و احیا کرد، او خود از آنکه ترک کرده، بدان شایسته تر است، پس مالیات آن را به امام از اهل بیت من بپردازد و هر چه از آن مصرف کند برای اوست.

تا آنکه قائم از اهل بیت با شمشیر ظاهر شود، آن را در اختیار آورد، از آن باز دارد و آنان را اخراج کند، همانگونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را گرفت و از آن منع نمود، مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد، ایشان بر آنها مالیات تعیین، و زمین را در دست آنان رها می کند». (۹۷۷)

همان از عمار سبابی از امام صادق (علیه السلام): «زمین برای خداست، آن را به هر کسی از بندگانش بخواهد می دهد، پس هر آنچه برای خداست برای رسول اوست، و هر چه برای رسول خداست برای امام بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است».

فراگیری عدالت و آرامش نسبت به خوبان و بدان:

محاسن برقی / ۶۱ از بشر بن غالب اسدی از امام حسین (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: «ای بشر بن غالب! کسی که ما را تنها برای خدا دوست داشته باشد، ما او [روز قیامت] بسان این دو خواهیم آمد - و دو انگشت سبابه ی خود را کنار هم گرفتند -، و آنکه تنها به خاطر دنیا دوست بدارد، [بداند که] چون قائم عدل قیام کند، عدالتش خوب کردار و بد کردار را فرا می گیرد».

الفتن ۱ / ۳۵۵ از جعفر بن سیار شامی: «مهدی چنان حقوق را بر می گرداند که اگر زیر دندان کسی چیزی باشد آن را می کند و باز می گرداند». (۹۷۸)

یعنی حقوق غصب شده ی مردم را از غاصبان باز پس می گیرد، حتی اگر زیر دندان غاصب مخفی باشد.

با مسکینان مهربان، و نسبت به مسؤولان سخت:

مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) محمد بن سلیمان کوفی ۲ / ۱۶۰ از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند: «از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم: مهدی از اهل بیت من، بخشنده ی مال و مهربان با مساکین است».

الفتن ۱ / ۳۵۵ از طاووس: «نشانه ی مهدی آن است که بر کارگزاران سختگیر است، بخشنده ی مال است و با مساکین مهربان... مهدی چنان است که گویا به مساکین کره می خوراند».

همان ۱ / ۳۵۶ از همو: «چون مهدی بیاید، احسان نیکوکار فزون می شود و توبه ی بدکار پذیرفته، او بذل ثروت می کند، بر کارگزاران سختگیر است و با مسکینان مهربان». (۹۷۹)

امنیت اجتماعی و اقتصادی و نیز فراگیری فرهنگ:

غیبت نعمانی / ۲۳۸ از حمران بن اعین از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «گویا دینتان را می بینم که پیوسته دور می شود و در خونس می غلطد، سپس تنها مردی از ما اهل بیت است که آن را برایتان باز می گرداند.

او در سال دو بار بخشش می کند و ماهی دو بار بر شما رزق می دهد، در زمان او به شما حکمت داده می شود، تا جایی که زن در خانه اش بر اساس کتاب خدای متعال و سنت رسول او (صلی الله علیه و آله وسلم) حکم خواهد نمود».

محبوبیت مردمی امام (علیه السلام):

بشارة الاسلام / ۱۸۵: «مهدی در میان خلائق محبوب است، و خدا فتنه ی کر [وشدید] را به دست او خاموش خواهد نمود».

الفتن ۱ / ۳۵۸ از ابو سعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): «امت به او رو می آورند، همانگونه که زنبور به ملکه رو می آورد. او زمین را پر از عدالت می کند چنانکه پر از ستم شده است، تا جایی که مردم به همان حال نخستین (۹۸۰) بازگردند. او هیچ خوابی را بیدار نمی کند و هیچ خونی [به نا حق] نمی ریزد». (۹۸۱)

اثبات الهداة ۳ / ۶۱۵ از حضرت علی (علیه السلام): «زبانزد مردم می شود و محبت او در دلشان می نشیند».

امالی شیخ مفید / ۳۰ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خدا رحمتتان کند، بلا از ما آغاز می شود و سپس سراغ شما می آید، آسایش از ما آغاز می گردد و بعد از آن به سراغ شما می آید، خداوند رحمت کند آن کسی را که ما را نزد مردم محبوب کند، و ناخوشایند آنان نگرداند».

آبادانی بلاد عرب و ما بین مکه و مدینه:

در فصل بلاد عرب در عصر ظهور احادیثی با این مفهوم گذشت که صحرای خشک عرب در

دوران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مراتع وانهار تبدیل می شود.
تفسیر قمی ۲ / ۳۴۶ از یونس بن ظبیان روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه: مُدْهَامَتَانِ، (۹۸۲) که از [شدّت] سبزی سیه گون می نماید، فرمودند: ما بین مکه ومدینه با نخل به هم می پیوندند».

مسجد جامع جهانی بین کوفه و کربلا:

ارشاد ۳۶۲ / ۳۶۳ از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «چون قائم آل محمد (علیهم السلام) قیام کند، در پشت کوفه مسجدی با هزار در بنا می کند و خانه های اهل کوفه به دو نهر کربلا متصل می شود...»

مرد در حکومت ایشان چنان عمر می کند که هزار پسر برایش زاده شود و در آنان دختری نباشد. زمین گنج هایش را آشکار سازد چنانکه مردم آن را بر روی زمین ببینند. مردی از شما به دنبال کسی گردد که از مال خود به او ببخشد و او زکات مالش را دریافت کند، ولی هیچ کس را نمی یابد که از او بپذیرد، و مردم به آنچه خداوند از فضل خود روزی آنها کرده مستغنی خواهند شد».

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۰ مشابه آن را روایت می کند: «در پشت کوفه مسجدی با هزار در بنا می کند. خانه های کوفه به دو نهر کربلا و حیره متصل می شود. [چنان شود] که مردی بر استری تیزرو به قصد نماز جمعه می آید ولی بدان نمی رسد».

نگارنده: این مسجد جامع جهانی است، و لابد به فرودگاه و توقفگاه وسائل نقلیه، یا وسائل نقلیه ی عصر خود مجهز است. مکان آن هم پشت کوفه است و تا کربلا و یا صحرای نجف در مسیر حجاز امتداد می یابد.

ارتقای بهداشت جسمی و روحی:

حلیة الاولیاء ۳ / ۱۸۴ از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «خداوند تعالی در دل های شیعیان ما رعب را قرار می دهد. [ولی] چون قائم ما قیام کند و مهدی ما ظاهر گردد، مرد [ی از آنان]، از شیر قویدل تر و از سرنیزه برنده تر خواهد بود» (۹۸۳).

غیبت نعمانی / ۳۱۷ از امام سجاد (علیه السلام): «چون قائم قیام کند، خداوند بیماری هر

مؤمنی را بر طرف کند و توان او را باز گرداند».

خصال ۵۴۱/ ۲ از ایشان روایت می کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند (عز وجل) بیماری شیعیان ما را بر طرف کند، و دل هایشان را چونان پاره های آهن قرار دهد.

او به هر مردی توان چهل نفر را می دهد، و آنان حاکمان و بزرگان زمین خواهند بود».

اختصاص ۸/ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «شیعیان ما در دولت قائم، بزرگان زمین و حاکمان آیند. به هر مرد از آنان توان چهل مرد عطا کنند».

بصائر الدرجات ۲۴/ از سعد از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «حدیث ما سخت و دشوار است، تنها فرشته ی مقرب، نبی مرسل، مؤمن آزموده و شهر (۹۸۴) مستحکم اند که توان حمل آن را دارند.

چون امر ما فرا رسد و مهدی ما آید، یک مرد از شیعیان ما با دل و جرأت تر از شیر و برنده تر از سرنیزه خواهد بود. با پاهایش دشمن ما را لگد می کند و با کف دستان بر او می زند. این، هنگامی است که رحمت خدا و فرج او بر بندگان فرود آید».

دلائل الإمامة ۳۲۰/ از یونس بن ظبیان روایت می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) بودم که سخن از یاران قائم به میان آمد، ایشان فرمودند: سیصد و سیزده نفرند، و هر یک در خود توان مقابله با سیصد نفر می بیند».

تقسیم عالم به سیصد و سیزده ایالت:

دلائل الإمامة ۲۴۹/ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «چون قائم ما قیام کند، در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می فرستد و می فرماید: پیمان تو در کف دست توست، به آنچه [در آن] می بینی عمل نما».

و ظاهر آن است که این امر به گونه ی اعجاز است، و ممکن است دستگاهی پیشرفته باشد. غیبت نعمانی ۳۱۹/ آن را به نحوی مبسوط نقل می کند، در ادامه ی عبارت بالا آمده است: «پس چون مسئله ای نامفهوم برایت پیش آمد و حکم آن را ندانستی، به کف دست نگاه کن و به آنچه در آن است رفتار نما.

او لشکری را به قسطنطنیه اعزام می کند. چون به خلیج برسند چیزی بر قدم هایشان بنویسند

و بر آب راه روند. چون رومیان آنها را در این حال بینند، می گویند: اینان یاران اویند و بر آب راه می روند، او خود چگونه است؟ آن هنگام است که درهای شهر را بر روی آنها می گشایند، آنان هم وارد شده آن مقدار که بخواهند حکومت می کنند».

قسطنطنیه فتح شده و ساکنان آن مسلمانند، و ممکن است مقصود پایتخت روم باشد.

کمال الدین ۲ / ۶۷۳ از امام باقر (علیه السلام): «گویا یاران قائم را می بینم که میان شرق و غرب را احاطه کرده اند. همه چیز حتی درندگان زمین و هوا فرمان آنان می برند. در هر چیزی رضایت آنان دنبال می شود. چنان خواهد شد که زمینی بر زمینی دیگر افتخار می کند که امروز مردی از اصحاب قائم بر من گذشت».

یاران حضرت با علم ربانی و بدون شاهد قضاوت می کنند:

بصائر الدرجات / ۲۵۸ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «دنیا به پایان نمی رسد تا آنکه مردی از [نسل] من که بسان آل داود حکم راند، خروج کند. او گواهی نمی طلبد و برای هر کسی به حکم مربوط به او حکم خواهد نمود».

ارشاد / ۳۶۵ از عبد الله بن عجلان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: «هنگامی که قائم آل محمد (علیهم السلام) قیام کند، میان مردم بسان داود (علیه السلام) حکم خواهد کرد، و به شاهی نیاز نخواهد داشت. خداوند تعالی به او الهام می کند، آنگاه او بر اساس علمش حکم می راند.

او به هر قومی خبر می دهد که چه چیزی را مخفی داشته اند، و دوست را از دشمن با فراست می شناسد».

کافی ۱ / ۵۰۹ از حسن بن ظریف روایت می کند: «در سینه ام دو مسئله خلجان می کرد و بر آن شدم تا به امام حسن عسکری (علیه السلام) در این باره نامه ای بنویسم. نامه ای نگاشتم و در آن پیرامون قائم (علیه السلام) سؤال کردم که چون قیام کند چسان قضاوت می نماید، و مجلس قضاوت ایشان کجا خواهد بود؟ من می خواستم از ایشان درباره ی تب ربع (۹۸۵) سؤال کنم ولی فراموش کردم.

جواب نامه ام چنین آمد: درباره ی قائم پرسیدی، او چون قیام کند بسان داود (علیه السلام)،

میان مردم به علم خود حکم می راند و گواهی نمی طلبد.

و می خواستی درباره ی تب ربع سؤال کنی ولی فراموش کردی، در یک برگه بنویس و بر تبار بیاویز که به اذن خدا و اگر خدا بخواهد بهبودی می یابد: یا نَارُ کونی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ. (۹۸۶)

ما همین دستور را انجام دادیم و بر بیمار آویختیم، و بهبودی یافت».

نگارنده: مقصود از حکم بسان داود، قضیه ی جوانی است که انگوری را به سرقت برد و خداوند حقیقت را به داود نمایاند، وگرنه تمامی پیامبران (علیهم السلام) مأمور بودند بر اساس ظواهر، و شاهد و قسم حکم کنند.

البته در تفسیر حکم آل داود در بصائر الدرجات / ۲۵۹ از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «سلیمان از مردم شاهد نمی طلبید».

غیبت نعمانی / ۳۱۹ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که قائم قیام کند در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می فرستد و می فرماید: پیمان تو در کف دست توست، پس اگر مطلبی برای پیش آمد که برای مفهوم نبود و حکم آن را نمی دانستی، بدان نظر کن و به آنچه در آن است عمل نما».

پنجاه زن در میان حاکمان ایالات:

در فصل یاران امام (علیه السلام) گذشت که پنجاه زن در میان اصحاب هستند: «به خدا قسم سیصد و بیش از ده مرد که پنجاه زن در میان آنها هستند حاضر می شوند. آنان به مانند پاره های ابر پاییزی یکی پس از دیگری در مکه و بدون وعده ی قبلی حضور یافته گرد می آیند، و این همان آیه است که خداوند می فرماید: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُاتِيَكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، (۹۸۷) هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [گرد] می آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست». (۹۸۸)

شاید اداره ی حکومت ها بر اساس انتخابات باشد:

روایات دلالت می کند که قضاوت به امام مهدی (علیه السلام) و یاران اختصاص دارد، زیرا نیازمند دانش الهی به واقع است. اما اداره ی سایر امور بعید نیست که با مشارکت مردم

واموری مانند انتخابات باشد، به خصوص آنکه سطح آگاهی مردم در آن دوران ارتقاء و تکامل می یابد.

کافی ۱/ ۲۵ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند دست بر سر بندگان می گذارد، پس بدان خردهای آنان را گرد آورده و عقل هایشان کامل می شود».

و شاید عالم به جامعه ای بی نیاز از ارز و پول تبدیل گردد:

اختصاص ۲۴/ از برید عجلی روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتند: شیعیان در کوفه بسیارند، اگر آنان را فرمانی دهید اطاعت و تبعیت کنند، امام (علیه السلام) فرمودند: آیا [در میان آنان چنین سخاوتی هست که] کسی از آنان به سراغ کیسه ی برادرش برود و به قدر نیازش برگیرد؟ عرض کرد: نه، حضرت فرمودند: پس آنان نسبت به خون هایشان بخل بیشتری دارند.

در ادامه فرمودند: مردم در صلح به سر می برند، با آنان ازدواج می کنیم، از آنها ارث می بریم، به اقامه ی حدود بر آنان می پردازیم و اماناتشان را باز می گردانیم، تا آن زمان که قائم قیام کند دوستی و رفاقت حاصل شود، مردی به سراغ کیسه ی برادرش می آید و نیازش را بر می گیرد و او هم منع نمی کند».

مصادقة الاخوان شیخ صدوق ۲۰/ از اسحاق بن عمار: «خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که سخن از مواسات با برادران و حق واجب آنان به میان آوردند، این مطلب برای من گران آمد و ایشان از چهره ام متوجه شدند، و فرمودند: این زمانی است که قائم قیام کند که بر آنان واجب خواهد بود برادرانشان را آماده و نیرومند سازند».

تفسیر عیاشی ۲/ ۸۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «مؤمن اگر چیزی داشته باشد آن قدر که بخواهد بر خانواده اش انفاق کند، آنگاه چون قائم قیام کند آنچه نزد خود دارد و باقی مانده را برای ایشان ببرد تا در امر خود از آن استفاده کند، [پس چون چنین کند،] آنچه بر خود واجب بوده را به انجام رسانده است».

نگارنده: این احادیث حالت اصحاب امام (علیه السلام) در آغاز ظهور را وصف می کند،

حالتی که به هنگام فراگیری آسایش در تمام عالم عموم می‌خواهد شد. طبیعی است چنین مجتمعی از پول مستغنی شود، و همگان در راستای قرب خدا فعالیت کنند و نیازشان را بدون پرداخت ثمن بر آورند.

و شاید این روایت اصل سخنی باشد که مردم درباره‌ی زمانی و جامعه‌ای می‌گویند: مردم بدون اجرت و برای خدا کار می‌کنند و نیازهایشان را با درود فرستادن بر پیامبر و خاندان ایشان (علیهم السلام) برآورده می‌سازند.

تصحیح مهندسی مساجد و مشاهد:

اثبات الوصیه / ۲۱۵ از ابو هاشم جعفری نقل می‌کند: «نزد امام عسکری (علیه السلام) بودم که فرمودند: چون قائم قیام کند، فرمان به انهدام منابر مساجد خواهد داد. با خود گفتم: برای چه؟ ایشان فرمودند: این بدان معناست که آنها بدعت است و هیچ پیامبر و حجتی آنها را نساخته است».

غیبت شیخ طوسی / ۴۷۲ از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: «قائم، مسجد الحرام را ویران می‌کند و آن را به حالت سابق باز می‌گرداند. مسجد الرسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را نیز به حالت سابق باز می‌گرداند. خانه را نیز به موضع آن، و به حالت سابق باز خواهد گرداند».

غیبت شیخ طوسی / ۲۸۳ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام): «چون قائم قیام کند وارد کوفه شده فرمان می‌دهد مساجد چهارگانه‌ی آن را از اساس ویران سازند و آن را سایه بانی بسان سایه بان حضرت موسی (علیه السلام) قرار خواهد داد، تمامی مساجد صاف و بدون ایوان خواهد بود همان گونه که در دوران رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود، راه اعظم را وسعت می‌دهد که شصت ذراع خواهد شد، هر مسجدی که بر سر راه باشد را خراب می‌کند...».

تنظیم موسم حج و قوانین سیر:

کافی ۴ / ۴۲۷ از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «نخستین عدالتی که قائم آشکار می‌کند، آن است که منادی او ندا می‌دهد: کسی که عمل مستحب انجام می‌دهد، حجر

الاسود وطواف را به کسی بسپارد که واجب انجام می دهد».

تهذیب الاحکام ۱۰ / ۳۱۴ از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که قائم قیام کند صدا می زند: ای سواران! در وسط راه سیر کنید، ای پیادگان! در دو طرف راه سیر کنید. پس هر سواره ای به دو طرف مسیر رود و عیبی به کسی وارد آید او را ملزم به پرداخت دیه می کنیم، و هر پیاده ای در میانه راه رود و عیبی به او وارد شود دیه ای ندارد».

تطبیق احکام شرعی بر اساس پیمانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم):

من لا یحضره الفقیه ۴ / ۳۵۲ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند عزیز و جلیل در [عالم] اظله میان ارواح برادری ایجاد کرد و این دو هزار سال قبل از آن بود که ابدان را بیافریند.

پس چون قائم ما اهل بیت قیام کند، به برادر، از برادری که در اظله میانشان برادری ایجاد نموده ارث دهد، اما به برادری که از جهت ولادت برادر اوست ارث ندهد».

دلائل الامامة / ۲۶۰ از جهم بن ابی جهمه از امام کاظم (علیه السلام): «خدای تبارک و تعالی دو هزار سال پیش از خلق ابدان، ارواح را آفرید، و بعد از آن بود که بدن ها را خلق کرد. پس آنان که در آسمان یکدیگر را شناختند در زمین نیز بشناسند، و آنان که در آسمان همدیگر را شناختند در زمین نیز شناسند.

چون قائم قیام کند برادر در دین را ارث دهد، ولی برادر در ولادت را نه، و این فرموده ی خداوند است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۹۸۹).. فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ، (۹۹۰) به راستی که مؤمنان رستگار شدند... پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از یکدیگر نمی پرسند».

خصال ۱ / ۱۶۹ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «چون قائم قیام کند به سه امر حکم خواهد کرد که احدی پیشتر حکم ننموده است: پیرمرد زناکار را می کشد، کسی را که زکات پرداخت نکند به قتل می رساند، و به برادر از برادر در اظله ارث می دهد».

کافی ۵ / ۱۳۲ از حسین شیبانی روایت می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: مردی از دوستداران شما مال و خون بنی امیه را حلال می شمارد، و امانتی از آنان نزد اوست، امام

(علیه السلام) فرمودند: امانت ها را به صاحبان آن بدهید، اگرچه مجوسی باشند، زیرا این امر نخواهد بود تا آنکه قائم ما (علیه السلام) قیام کند و حلال شمارد و حرام شمارد».

تحریم سود بردن مؤمن از برادر مؤمن خود:

من لا یحضره الفقیه ۳/ ۳۱۳ از سالم نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد روایتی پرسیدم که می گوید: کسی که به گرو اطمینان بیشتری داشته باشد تا برادر مؤمن خویش، من از او بیزارم، امام (علیه السلام) فرمودند: این زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل بیت قیام کند.

عرض کردم: روایت دیگری که می گوید: سود بردن مؤمن از مؤمن ریاست؟ فرمودند: این زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل بیت قیام کند. اما امروز عیبی ندارد به برادر مؤمن بفروشد و بر او سود کند».

سختگیری بر عاصیان، زیرا به حرام نیازی ندارند:

محاسن ۸۷/ از امام صادق (علیه السلام): «دو خون در اسلام حلال است، ولی هیچ کس درباره ی آن دو به حکم خدا حکم نمی کند تا آنکه قائم ما قیام کند: زناکار همسر دار را سنگسار می کند و گردن کسی را که زکات نمی پردازد می زند».

درندگان و مودیان آشتی می کنند و بی آزار می شوند:

المستدرک ۴/ ۵۱۴ از مجاهد از ابن عباس نقل می کند و صحیح می شمارد: «مهدی زمین را همان طوری که از ستم پر شده از داد می آکند، چارپایان و درندگان آرام می شوند، و زمین پاره های جگرش را بیرون می دهد.

گفتم: پاره های جگر زمین چیست؟ گفت: چیزهایی مانند اسطوانه از طلا و نقره».

احتجاج ۲/ ۲۹۰ از زید بن وهب جهنی نقل می کند: «هنگامی که در مدائن امام حسن (علیه السلام) را مجروح کردند نزد ایشان که دردمند بودند آمدم، عرض کردم: ای پسر پیامبر! مردم سرگردانند، رأی شما چیست؟ فرمودند: به خدا قسم چنین می بینم که معاویه برای من بهتر از این کسانی است که خود را شیعیان من می پندارند، اینان در صدد قتل من بودند، بار و بنه ی مرا غارت کردند و اموال مرا گرفتند...»

عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا! آیا شیعیان خود را بسان گوسفندان بدون چوپان رها می کنید؟ فرمودند: ای برادر جهینه! چه کنم، به خدا از مطلبی که معتمدین برایم آورده اند آگاهم. امیر المؤمنین (علیه السلام) روزی مرا شادمان دیدند و فرمودند: ای حسن! آیا شادمانی؟ چگونه خواهی بود آن زمان که پدرت را کشته بینی؟ چسان خواهی بود آن هنگام که بنی امیه و امیر بزرگ مری و گشاد معده ی آنان عهده دار این امر شوند؟ همو که می خورد و سیر نمی شود، و در حالی می میرد که نه در آسمان یاوری دارد و نه در زمین عذر پذیر. او بر غرب و شرق مستولی می شود، بندگان فرمانبردار او می شوند، حکومتش طولانی می گردد، به روش اهل بدعت و گمراهی رفتار می کند، حق و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را می میراند، اموال را در میان موالیان خود تقسیم و از کسانی که بدان شایسته ترند منع می کند، در حکومت خود مؤمن را ذلیل و فاسق را نیرومند می سازد، ثروت را میان یاران خود می گرداند، و بندگان خدا را بردگان [خود] قرار می دهد.

در حکومت او حق کهنه و باطل آشکار شود. او کسی را که برای حق با او دشمنی کند می کشد، و کسی که در باطل از او پیروی کند را در دینش رها می گذارد. چنین خواهد بود تا آنکه خداوند در آخر الزمان و به هنگام سختی روزگار و جهل مردم، مردی را مبعوث کند، با فرشتگانش او را یاری دهد، یاران او را مصون دارد، با نشانه هایش او را نصرت دهد، او را بر اهل زمین پیروز گرداند تا آنکه به رغبت و یا کراهت همه به دین در آیند، زمین را از عدل، داد، نور و برهان بیاکند، عرض و طول سرزمین ها مطیع او باشند، کافری نماند مگر آنکه بدو ایمان آرد و فاسدی نباشد جز آنکه صالح گردد. در حکومت او درندگان آرام شوند، زمین گیاهش را بیرون دهد، آسمان برکت خویش را فرو فرستد، گنج ها برای او ظاهر گردد، و او چهل سال بر مشرق تا به مغرب حکم راند. خوشا به حال آنکه روزگار او را دریابد و سخن او را بشنود».

بساط ظلم برای همیشه برچیده خواهد شد:

حکومت اهل بیت (علیهم السلام) تا قیامت امتداد می یابد، و زمین از حجت خالی نمی شود مگر چهل روز پیش از قیامت، و آن زمانی است که اشاری که قیامت بر آنان به پا می شود به

ریاست برسند.

کافی ۱/ ۳۲۹ از عبد الله بن جعفر حمیری روایت می کند: «من وابو عمرو (رحمه الله) (۹۹۱) نزد احمد بن اسحاق بودیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد تا از ایشان درباره ی جانشین سؤال کنم، من هم گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از شما در مورد مطلبی پرسش کنم، والبته که هیچ شکی در این رابطه ندارم؛ اعتقاد من این است که زمین از حجت خالی نمی شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، آن هنگام است که حجت از میان برداشته، و در توبه بسته می شود، پس لم یک ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیراً، (۹۹۲) کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. اینان شرار خلق خداوند (عز وجل) هستند، و قیامت بر اینان بر پا می شود...».

و جناب عمری (رحمه الله) آن را تأیید نمود و تأیید ایشان حجت است.

فصل (۳۱): آماده سازی برای غیبت / چگونگی آماده سازی امت برای غیبت

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امت را برای تحمل غیبت آماده می کند:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امت را به قرآن و عترت توصیه کردند، به آنان فرمودند که خداوند خبر داده است این دو تا روز قیامت قرین و مستمرند، و هیچ گاه از هم جدا نخواهند شد.

مسند احمد ۳/ ۱۷، ۱۴، ۲۶ و ۵۹ از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «نزدیک است من فراخوانده شوم و اجابت کنم، همانا من در میان شما دو شیء گران می گذارم؛ کتاب خدای (عز وجل) و عترتم، کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده و عترتم اهل بیت منند. لطیف خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید».

این حدیث نزد همه متواتر است، در منابع ما چنین آمده: «من دو امر را میان شما گذاردم، مادامی که بدان تمسک کرده اید هرگز دچار گمراهی نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم،

لطیف خبیر مرا خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض نزد من آیند، بسان این دو - و دو انگشت مسبحه [یا همان سبابه] را کنار هم آوردند -، نه مانند این دو - و مسبحه و انگشت وسط را کنار هم گذاردند - تا یکی از دیگری پیش افتد، پس به این دو متمسک باشید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از آنان پیش نiftید که به گمراهی در افتید». (۹۹۳)

طبق تصریحات پی در پی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، تعداد امامان (علیهم السلام) دوازده نفر می باشد، و خط امامت تا روز قیامت امتداد خواهد داشت و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد، بدین ترتیب که دوازدهمین آنان، چونان خضر نبی (علیه السلام) و از سوی خدا، عمری طولانی خواهد داشت، و دورانی دراز از امت غائب خواهد شد. و چون باز می گردد، مسیح (علیه السلام) برای یاری او در راستای اقامه ی حکومت عدل الهی در عالم، فرود خواهد آمد.

او برنامه ی جدید خود را برای زمین و اهالی آن به اجرا می گذارد، و زندگانی را وارد مرحله ای نوین خواهد نمود. پس از او نیز تا قیامت امامتِ عترت ادامه خواهد یافت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز امت را برای تحمل این مرحله ی طولانی آماده می سازند. ایشان بر امت اتمام حجت می کنند و خبر از ظلم ها و ستم هایی که بر سر اهل بیت و عترت می آید می دهند. از مؤمنان می خواهند در مقابل ستم های حکومت ها نسبت به اهل بیت و شیعیان بردبار باشند، آنان را برای پذیرش غیبت دوازدهمین امامشان (علیه السلام) مهیا می کنند و به ظهور امید می دهند، هر چند زمان غیبت به درازا انجامد. در راستای همین غیبت، احادیث متعددی از آن حضرت و امامان (علیهم السلام) رسیده است.

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بسان ذوالقرنین، پس از غیبت ظهور می کند:

کمال الدین ۲ / ۳۹۴ از جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «ذوالقرنین بنده ی صالحی بود که خداوند (عز وجل) او را حجت بر بندگان خویش قرار داد. او قوم خود را به خدا دعوت کرد و به تقوای الهی فرمان داد. آنان بر [یک طرف] سر او کوفتند و او مدت زمانی ناپدید شد، چنانکه گفتند: مرد، هلاک شد، [اگر زنده

است،] در کدام وادی سیر می کند؟ پس از مدتی نزد قومش بازگشت، و آنان بر طرف دیگر سر او زدند. و در میان شما کسی است که بر سنت اوست (۹۹۴) خداوند (عز وجل) به ذوالقرنین در زمین قدرت داد، و از هر چیزی سببی برای او قرار داد، و او به مغرب و مشرق رسید.

خداوند تبارک و تعالی همان سنت را در قائم از فرزندان من جاری خواهد ساخت، او را به شرق و غرب زمین خواهد رساند، تا آنجا که چشمه یا موضعی در زمینی هموار و کوه نباشد که ذوالقرنین در آن گام نهاده جز آنکه او نیز در آن گام نهد.

خدای عزیز و جلیل گنج ها و معادن زمین را برای او آشکار خواهد ساخت، و با رعب یاری خواهد نمود، پس به واسطه ی او زمین را از عدل و داد مملو می سازد، انسان که از ستم و جور پر شده است».

الخرائج والجرائع ۲ / ۹۳۰ از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند:

«ذوالقرنین عبد صالحی بود که با خدای سبحان اخلاص پیشه کرد، خداوند هم برای او خیرخواهی نمود، و ابر به تسخیر او در آمد، و زمین برایش درنور دیده شد، و نور چنان برایش امتداد یافت که شب به مانند روز می دید.

خداوند متعال ابرها را به تسخیر امامان حق نیز در آورده است، و آنها را برای مصالح مسلمین و از بین بردن اختلافات به مشرق و مغرب می برد، و مهدی نیز اینچنین است، از این رو صاحب المرأی والمسمع (۹۹۵) نام دارد. او نوری دارد که اشیاء را از دور همانند نزدیک می بیند، و [صداها را] از دور مانند نزدیک می شنود. او در تمام دنیا گاه بر روی ابر و گاه بر باد سیر می کند، زمین برایش درنور دیده می شود، و بلایا را در شرق و غرب از بندگان و بلاد دور می کند».

نگارنده: این حدیث از عظمت آنچه خداوند در اختیار ذوالقرنین قرار داده بود، و نیز زندگانی امامان (علیهم السلام) و اینکه آنان به قدرت خدا، برای مصالح مسلمین و اصلاح امور آنها به شرق و غرب می روند، پرده بر می دارد.

غیبتی چون غیبت حضرت موسی (علیه السلام):

کمال الدین ۱/۱۴۵ از امیر المؤمنین از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند: «زمانی که وفات حضرت یوسف (علیه السلام) فرا رسید، شیعیان و اهل بیت خود را جمع نمود، حمد و ثنای خدا را به جای آورد، و در ادامه از اوضاع سختی که آنان را فرا خواهد گرفت سخن راند، مردان در آن کشته می شوند، شکم زنان باردار دریده و کودکان ذبح می شوند، تا آنکه خداوند به قائم از نسل لاوی بن یعقوب حق را آشکار کند. او مردی است گندمگون و بلند قامت - و دیگر اوصاف او را یاد کرد -، پس به او تمسک کنید.

غیبت رخ داد و اوضاع سخت برای بنی اسرائیل پیش آمد. آنان چهارصد سال در انتظار قیام کننده به سر بردند. زمانی که بشارت ولادت او را به آنان دادند و نشانه های ظهور او را مشاهده نمودند، بلا شدت یافت و با چوب و سنگ بر آنها هجوم آوردند. آنها در طلب فقهی که با سخنانش آرام می شدند رفتند، ولی او خود را مخفی نمود. کسی را به نزد او فرستاده گفتند: ما به سخنان شما بود که در سختی آرامش می یافتیم.

او هم آنان را به صحرایی برد و نشست و برایشان درباره ی قیام کننده و وصف او گفت و ظهور او را نزدیک دانست، و این در شبی مهتابی بود.

آنان در این حال بودند که موسی (علیه السلام) با سنی کم آمد. او برای تفریح از خانه ی فرعون خارج شده بود. او از همراهان فاصله گرفت و نزد اینان آمد. سوار بر استری بود و ردایی ابریشمی در بر داشت. چون نگاه آن فقیه به او افتاد با اوصاف او را شناخت. برخاست و بر گام های موسی افتاد، آنها را بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا نمیراند تا آنکه تو را به من نمایاند. هنگامی که پیروان این صحنه را دیدند، دانستند او مقصود آنهاست و به شکرانه ی خدای (عز وجل) بر زمین افتادند. تنها مطلبی که گفت این بود: امید آن دارم که خدا در فرج شما شتاب بخشد، و غائب شد.

او به شهر مدین رفت و مدتی نزد شعیب ماند. غیبت دوم بر آنها سخت تر از نخستین بود و پنجاه و چند سال به طول انجامید.

بلا شدت گرفت و آن فقیه پنهان شد. بنی اسرائیل برای او پیغام فرستادند: ما صبری بر خفای تو نداریم. پس او به صحرا رفت و آنان را فرخواند، دل هایشان را آرام کرد، و خبر داد که

خدای (عز وجل) بدو وحی کرده است: فرج آنها بعد از چهل سال خواهد بود. آنان یک صدا گفتند: الحمد لله، خداوند عزیز و جلیل وحی نمود: بگو: به خاطر این الحمد لله، آن را سی سال قرار دادم، آنان صدا زدند: هر نعمتی از سوی خداست، خدا وحی کرد: به آنان بگو: بیست سال قرار دادم، گفتند: تنها آورنده ی خیر خداست، وحی فرمود: بگو: ده سال، آنها صدا زدند: تنها خداست که بدی را دفع می کند، خداوند بدو وحی نمود: به آنها بگو: بمانید که اذن فرجتان را دادم.

آنان در این حال بودند که موسی (علیه السلام) سوار بر الاغی آمد. فقیه خواست راه شناخت موسی را به آنان بفهماند، موسی آمد و نزد آنها توقف کرد و بر آنها سلام نمود، فقیه گفت: نامت چیست؟ فرمود: موسی، او گفت: پسر که؟ فرمود: پسر عمران، گفت: او پسر کیست؟ فرمود: پسر قاهت بن لاوی بن یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ فرمود: رسالت از جانب خدای (عز وجل). در این هنگام فقیه برخاست و دست موسی را بوسید و او در میان آنها نشست، دل هایشان را آرام کرد، فرمان خود را گفت و جدا شد. فاصله ی بین آن وقت و فرج و گشایش آنان با غرق شدن، فرعون چهل سال بود».

نگارنده: برخی با استناد به این حدیث، بر این باورند که دعای مؤمنان، استقامت و سطح ایمان آنان، ممکن است زمان ظهور را پیش اندازد.

لکن در پاسخ این باور می گوئیم: ظهور حضرت موسی (علیه السلام) در ظاهر و در دید منتظران او بود که پیش افتاد، ولی در حقیقت و در علم خدا چنان است که در آیه ی شریفه آمده است: وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ، (۹۹۶) و برای هر امتی اجلی است، پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

حتی اگر هم بپذیریم که مردم در شتاب بخشیدن به ظهور حضرت موسی (علیه السلام) نقش داشته اند، باز نمی توان آن را با قیام امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقایسه نمود، چرا که این وعده ای است که خداوند زمان آن را از ازل رقم زده است، همان که به فرشتگان فرمود: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، (۹۹۷) من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

یعنی به انسان اجازه می‌دهم که در زمین حکومت کند، اگرچه به فساد و خونریزی پردازد، لکن تا زمانی محدود که پس از آن عدالت گسترده و ستم برچیده می‌شود.

دیگر آنکه فایده‌ی دعا برای تعجیل فرج - که بدان فرمان داده شده ایم - به خود ما بازمی‌گردد، چنانکه در توقیع صحیح اسحاق بن یعقوب آمده است که حضرت فرمودند: و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، که آن فرج شماست. (۹۹۸)

با این حساب این اعتقاد که دعا برای تعجیل فرج، موعد ظهور را سال‌ها و حتی لحظاتی شتاب می‌بخشد، مشکل خواهد بود. لذا می‌شاید که در این رابطه توقف نمود. (۹۹۹)

غیبت و شباهت به عزیر نبی (علیه السلام):

غیبت شیخ طوسی / ۲۶۰ از مؤذن مسجد احمر نقل می‌کند: «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا در کتاب خدا مثالی برای قائم (علیه السلام) آمده است؟ فرمودند: آری، آیه‌ی صاحب الاغ که خدا او را صد سال میراند، سپس زنده نمود.»

همان از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «مَثَلُ امْرِ [ظهور] ما در کتاب خدا مثل صاحب الاغ است، خدا او را یکصد سال میراند، سپس زنده نمود.» (۱۰۰۰)

اهل بیت من بسان ستارگان آسمانند، هر ستاره‌ای از دیده رود، دیگری طلوع می‌کند:

غیبت نعمانی / ۱۶ و ۱۵۵ از امام صادق از پدرانش (علیهم السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می‌کند: «مَثَلُ اهل بیت من مَثَلُ ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غائب شود، ستاره‌ای آشکار گردد، تا آنکه ستاره‌ای از آنها طلوع کند و شما دیده به او دوزید و با انگشتان بدو اشارت کنید، و ملک الموت به سراغ او بیاید و او را ببرد.

آنگاه شما مدتی درنگ خواهید کرد، و پسران عبد المطلب یکسان شوند [و نتوانید امامتان را تشخیص دهید] و هیچ یک از دیگری شناخته نشود. آن هنگام است که ستاره‌تان جلوه می‌کند، پس حمد خدا را به جا آورید و او را بپذیرید.»

جامع المسانید والسنن ۵ / ۴۴۰: «ستارگان امان آسمانند، و اهل بیت امان امت من.»

مسند شمس الاخبار ۱ / ۱۳۳ از ابو شعبه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «مَثَلُ اهل بیت من در امتم مثل ستارگان است، هرگاه ستاره‌ای ناپدید شود ستاره‌ای طلوع می‌کند.»

البرهان / ۴۰ از ابنعباس از آن حضرت: «یا علی! من شهر دانشم وتو در آنی... مثل تو وامامان از فرزندان پس از من مثل کشتی نوح است، هرکه بر آن سوار شد نجات یافت وهرکه سربچی کرد غرق شد. مثل شما مثل ستارگان است که تا روز قیامت چون ستاره ای غائب شود، ستاره ای طلوع نماید».

تیسیر المطالب / ۱۲۹ از نصر بن حماد می آورد: «هنگامی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن (علیه السلام) ظهور کرد شعبه گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: مثال اهل بیت من در اتم مثال ستارگان است، هرگاه یکی ناپدید گردد، ستاره ای آشکار شود».

نگارنده: عالمان حدیث روایت اصحابی کالنجوم [یاران من مانند ستارگانند] را دروغ وجعلی می شمارند، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این مطلب را در مورد اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند، ولی برخی راویان آن را برای صحابه ساختند.

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وغیت، عهدی الهی به پیامبر (صلی الله علیه

وآله وسلم):

کمال الدین ۱ / ۵۱ از امیر المؤمنین از پیامبر اکرم (علیهما السلام) نقل می کند: «سوگند به آنکه مرا به حق به بشارت فرستاد، قائم از فرزندان من بر اساس عهدی از جانب او [خدا] به من غائب خواهد شد، تا آنجا که اکثر مردم گویند: خدا هیچ نیازی به آل محمد ندارد، ودیگران در ولادت او شک کنند. پس هرکه آن زمان را یافت، دینش را نگاه دارد، و برای نفوذ شیطان به وسیله ی تردید راهی در خود قرار ندهد که او را از روش من دور واز دینم بیرون کند، زیرا او پیشتر پدر ومادرتان را از بهشت بیرون برد، وخداوند (عز وجل) شیاطین را اولیای کسانی قرار داده است که ایمان نمی آورند».

همان ۱ / ۲۵۳ از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند: «هنگامی که خدا این آیه را نازل کرد: یا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، (۱۰۰۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید وپیامبر واولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، من گفتم: یا رسول الله! خدا ورسولش را شناختیم، اولیای امر که خداوند اطاعت آنها را قرین اطاعت شما

فرمودند: ای جابر! آنان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند، نخستین آنها علی بن ابی طالب است، سپس حسن و حسین، بعد علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو - ای جابر! - او را درک خواهی کرد، قرار دارند، پس چون او را دیدی سلام مرا برسان.

سپس صادق جعفر بن محمد است، آنگاه موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، در ادامه محمد بن علی، سپس علی بن محمد، و آنگاه حسن بن علی قرار دارند. در ادامه همانم وهم کنیه ی من حجت خدا در زمین و باقی گذارده ی او در بندگان پسر حسن بن علی خواهد بود، همو که خداوند - تعالی ذکره - بر دستان او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد. اوست که از شیعیان و اولیایش غائب می شود، غیبتی که در آن تنها کسی که خدا دلش را برای ایمان آزموده است، بر اعتقاد به امامت او استوار خواهد ماند.

عرضه داشتیم: ای فرستاده ی خدا! آیا او در دوران غیبت برای شیعیانش نفعی خواهد داشت؟ فرمودند: آری، قسم به آنکه مرا به نبوت مبعوث نمود، در غیبت از نور او روشنائی می گیرند و از ولایتش نفع می برند، مانند بهره وری مردم از خورشید اگرچه ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر! این از سرّ مکنون و دانش مخزون خداست، آن را از ناشایستان کتمان کن».

همان ۱/ ۲۰۷ از سلیمان بن مهران اعمش از امام صادق از پدر از جدّشان امام سجاد (علیهم السلام) نقل می کند: «ما امامان مسلمین، حجت های خدا بر عالمین، آقایان مؤمنین، پیشوایان روی و دست و پا سفیدان [اعضای وضو] (۱۰۰۲) و سروران مؤمنین هستیم.

ما امان اهل زمین هستیم، همانگونه که ستارگان امان اهل آسمانند. ما کسانی هستیم که خداوند آسمان را به وسیله ی ما نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به ما زمین را نگاه داشته که اهلش را تکان ندهد.

تنها به ماست که باران می بارد، رحمت می گسترد و برکات زمین خارج می شود. اگر کسی از ما در زمین نبود، اهل خود را فرو می برد.

از زمانی که خدا آدم را آفرید، زمین از حجت خدا که ظاهر و مشهور باشد و یا غائب و پنهان،

خالی نبوده است، و تا روز قیامت هم از حجت خالی نخواهد شد، و اگر چنین نبود خدا پرستش نمی شد.

سلیمان گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: مردم چگونه از حجت غائب پنهان بهره می برند؟ فرمودند: همانسان که از خورشید زمانی که ابر آن را بپوشاند، بهره می برند».

غیبت امام (علیه السلام) به سبب ظلم اهل زمین:

غیبت نعمانی ۱۴۱/ از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «یک روایت که آن را بفهمی، بهتر از نقل ده روایت است. برای هر حقی حقیقتی است و هر [اعتقاد] درستی نوری دارد. آنگاه فرمودند: به خدا سوگند ما کسی از شیعیانمان را فقیه به حساب نمی آوریم، مگر پس از آنکه برای او سخنی با رمز و کنایه گفته شود و او آن را بفهمد. امیر المؤمنین (علیه السلام) بر منبر کوفه فرمودند: در پشت سر شما فتنه هایی تاریک و کور خواهد بود که تنها نومه از آن نجات یابند، گفته شد: یا امیر المؤمنین (علیه السلام) نومه چیست؟ فرمودند: کسی است که مردم را می شناسد، ولی مردم او را نمی شناسند. و بدانید زمین از حجت خدای (عز وجل) خالی نخواهد بود، ولی خدا خلق خود را از او نابینا می کند، و این بابت ظلم و جور آنان و زیاده روی آنان بر خودشان است، و اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی شود، اهلش را فرو می برد.

حجت خدا مردم را می شناسد ولی آنها او را نمی شناسند، همانگونه که یوسف مردم را می شناخت ولی آنان او را نمی شناختند، سپس این آیه را تلاوت کردند: **يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ**، (۱۰۰۳) دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می کردند».

یکی از علل اساسی طولانی شدن غیبت:

تفسیر قمی ۲/ ۳۱۶ روایت می کند: «مردی به امام صادق (علیه السلام) گفت: آیا حضرت علی (علیه السلام) بدنی قوی نداشت و در فرمان خدا محکم نبود؟ حضرت فرمودند: آری، او گفت: پس چرا دشمنان را از خود دفع نکرد؟ ایشان فرمودند: حال که پرسیدی جواب را دریاب، آیه ای در کتاب خدا او را بازداشت.

آن شخص درباره ی آن آیه پرسید و امام (علیه السلام) فرمودند: لَوْ تَزِيلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً، (۱۰۰۴) اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم.

خداوند در اصلاّب گروهی کافر و منافق، ودیعت هایی با ایمان داشت، لذا حضرت علی (علیه السلام) پدران را نکشت تا ودایع خارج شوند، پس چون آنها خارج شدند، پیروز شد و آنها [دشمنان] را کشت. قائم ما اهل بیت نیز چنین است، او ظهور نمی کند تا آنکه ودیعت های خدا خارج شوند. پس چون خارج شوند، پیروز شده آنها [دشمنان] را خواهد کشت». (۱۰۰۵)

نهمین نفر از صلب امام حسین (علیه السلام) غائب می شود:

کفایة الاثر / ۱۲۰ از عمار بن یاسر روایت می کند: «در برخی غزوه ها همراه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم. امیر المؤمنین (علیه السلام) پرچمداران را کشته و جمعیت دشمن را پراکنده بود، از جمله آنکه عمرو بن عبد الله جمحی و شبیه بن نافع را به هلاکت رسانده بود. من حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدم و عرضه داشتم: یا رسول الله! دروذهای خدا بر شما باد، علی در راه خدا جهاد کرده و حقّ آن را به جا آورده است. ایشان در گفتاری طولانی که به فضل امیر المؤمنین (علیه السلام) اختصاص داشت فرمودند: ای عمار! خداوند تبارک و تعالی با من عهد کرده است که از صلب حسین نه تن خواهند آمد و نهمین فرزند او از مردم غائب شود، و این فرموده ی خدای (عز وجل) است: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ، (۱۰۰۶) بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟ او غیبتی دراز مدت خواهد داشت که قومی در اثر آن [از حق] باز می گردند و [گروهی] دیگر باقی می مانند.

در آخر الزمان او خروج می کند و دنیا را از عدل و داد پر می سازد، و در راستای تأویل قرآن پیکار می کند، آنگونه که من برای تنزیل آن جنگیدم، او همانم و شبیه ترین مردم به من است. ای عمار! پس از من فتنه ای به وقوع خواهد پیوست، آن هنگام از علی و حزب او پیروی کن».

کمال الدین ۱ / ۲۸۷ از ابنعباس: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: همانا علی بن ابی طالب امام امت من و خلیفه ی پس از من بر آنان است، وقائم منتظر که خدا بدو زمین را از عدل و داد آکنده می سازد همانگونه که از ستم و بیداد مملو شده است، از فرزندان اوست. سوگند به آنکه مرا به حق به بشارت فرستاد کسانی که در دوران غیبت او بر اعتقاد به او استوار مانند، از کبریت احمر (۱۰۰۷) کمیاب ترند.

در این هنگام جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرضه داشت: ای فرستاده ی خدا! آیا قائم از فرزندان شما غیبتی خواهد داشت؟ فرمودند: قسم به پروردگارم آری، وَلَيَمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ، (۱۰۰۸) و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را نابود سازد.

ای جابر! این امری از امر خدا و سَرّی از سَرّ اوست که از بندگان او پوشیده شده، پس مبادا در آن تردید کنی، چرا که شک در امر خدای (عز وجل) کفر است».

امیر المؤمنین (علیه السلام) وسخن درباره ی ستاره ی غائب:

در فصل فتنه های متصل به ظهور روایت اصبع بن نباته گذشت: «حضور حضرت امیر (علیه السلام) رسیدم و ایشان را دیدم که متفکرانه با چوبی بر زمین می زند، عرضه داشتم: یا امیر المؤمنین! چه شده که شما را چنین می بینم، با حالت تفکر بر زمین می زنید؟ آیا به خلافت رغبت دارید؟ فرمودند: نه، به خدا سوگند که هیچ روزی نه در خلافت و نه در دنیا رغبت نداشتم، ولی در مولودی اندیشیدم که از نسل من و یازدهمین فرزندم خواهد بود. او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد می آکند، هم چنان که از ستم و جور پر شده است. برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که گروه هایی در آن گمراه شده و گروه هایی دیگر رهنمون می شوند، گفتم: یا امیر المؤمنین! این حیرت و غیبت چقدر به طول می انجامد؟ فرمودند: مدّتی. گفتم: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، همانسان [و با همان قاطعیّت] که تو آفریده شده ای، و چگونه تو - ای اصبع! - آن را درک کنی؟ آنان بهترین های این امتند که با ابرار این عترت خواهند بود.

پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ ایشان فرمودند: آنگاه خداوند هر آنچه را بخواهد انجام

خواهد داد، چرا که او بداء ها، اراده ها، غایات و نهایاتی دارد». (۱۰۰۹)

کمال الدین ۱ / ۳۰۲ از آن حضرت نقل می کند که بر فراز منبر کوفه فرمودند: «خدایا! زمینت ناگزیر است که حجتی از تو بر خلقت داشته باشد که آنان را به دینت رهنمون کند و دانشت را به آنان بیاموزد، تا حجت تو از بین نرود و پیروان اولیایت - پس از آنکه بدو هدایتشان کردی - گمراه نگردند.

او هم یا آشکار است و اطاعت نمی شود، یا آنکه پنهان و منتظر است. اگر شخص او در حال هدایت مردم از آنها غائب شود، (۱۰۱۰) دانش و آداب او در دل های مؤمنان استوار است، و بدان عمل می کنند».

دلائل الإمامة / ۲۵۱ از امام صادق (علیه السلام): «مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و از به درازا انجامیدن دوران حکومت ستم گله کرد، ایشان بدو فرمودند: به خدا آنچه بدان امید دارید رخ نخواهد داد تا آنکه اهل باطل هلاک شوند، جاهلان از میان روند

و پرهیزکاران ایمن گردند، مدتی کوتاه می گذرد تا آنکه [در تنگنا قرار گیرید و] برای یکی از شما به اندازه ی موضع قدمش جا نباشد، و نزد مردم از مرداری نزد صاحبش بی ارزشتر باشید. شما در این حال خواهید بود که یاری خدا و فتح بیاید، و این همان فرمایش خداست: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا، (۱۰۱۱) تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و [مردم] پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید».

غیبت نعمانی / ۱۴۰ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «در روزگار امیر المؤمنین (علیه السلام) فرات فزون و لبریز شد، از این رو خود و دو پسرشان حسن و حسین (علیهما السلام) آمدند و از کنار ثقیف عبور کردند، آنها گفتند: علی آمده تا [فزونی] آب را بازگرداند.

ایشان فرمودند: بدانید! به خدا قسم من و این دو پسر من به قتل خواهیم رسید، و به طور حتم خدا مردی از فرزندان مرا در آخر الزمان خواهد فرستاد که خونخواهی ما کند. او برای تمیز اهل ضلالت غائب خواهد شد، تا جایی که نادان گوید: خدا هیچ نیازی به آل محمد ندارد».

نهج البلاغة / ۱۴۵ خطبه ی ۱۰۰: «سپاس خدایی را که فضل خود را در میان خلق گسترده، و دست او به سخاوت باز است، ما او را در تمامی امورش حمد می گوئیم و برای رعایت

حقوقش از او یاری می جوئیم. گواهی می دهیم به اینکه الهی جز او نیست و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بنده و رسول اوست. او را فرستاد تا فرمانش را اظهار نماید و سخن به یاد او گوید. ایشان هم به امانت آن را به انجام رساند و راستکار [از میان] رفت و بیرق حق را در میان ما گذارد. هرکه از آن پیش افتد [از دین] خارج شود، و آنکه از آن سرپیچد نابود گردد، و هر کس بدان ملتزم باشد [به حق] ملحق شود.

راهنمای آن بیرق سخن بی درنگ نمی گوید، با شتاب نمی ایستد، و چون ایستاد سریع است. پس چون شما فرمانبردار او باشید و با انگشت هایتان بدو اشاره کنید [و او را بزرگ دارید]، مرگ او را در رسد و ببرد. پس از او آن مقدار که خدا بخواهد درنگ کنید تا آنکه خدا کسی را برایتان بفرستد که شما را گرد آورد و پراکندگی تان را به انضمام مبدل سازد. پس در آنکه [شایستگی دارد، ولی به جهت نبود شرائط لازم] نیامده [برای امارت] طمع نکنید [و اصرار ننمایید]، و از آنکه پشت کرده نومید نشوید، زیرا آنکه پشت کرده شاید یکی از دو پایش بلغزد [و برخی شرائط لازم حاصل نباشد]، ولی دیگری استوار ماند [و برخی شرائط حاصل باشد]، آنگاه هر دو باز گردند و استوار شوند.

بدانید! مثل خاندان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مثل ستارگان آسمان است، اگر ستاره ای فرود آید و پنهان شود دیگری طلوع می کند، پس گویا نیکی های خدا در میان شما کامل شده، و آنچه را امید دارید به شما نمایانده است».

ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغة ۳/ ۶ خطبه ی ۹۷ (۱۰۱۲) می نویسد: «این فصل دربردارنده ی مطالبی چند است: آگاهی دادن از امامان پسین (علیهم السلام)، تعلیم نحوه ی رفتار مردم با آنان، امید بخشیدن به مردم با ظهور امامانی از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی پس از دیگری، وعده ی تکامل احسان الهی به وسیله ی ظهور امام منتظر که آنان آرزومند اویند...

[وی در شرح جمله ی آخر می نگارد:] این سخن به لطف و امتنانی که خدا با ظهور امام منتظر در حق آنان می کند، و به وجود ایشان احوال آنها را سامان می دهد، اشاره دارد. در اثنای برخی خطبه های امام (علیه السلام) به مطالبی پیرامون جریاناتی که پس از ایشان رخ

می دهد برخوردارم، مطالبی که به شرحی برای این خطبه می ماند، و آن این است: ای قوم! به یقین بدانید جاهلیت شما که قائم ما با آن مواجه می شود، کمتر از آن جاهلیت شما که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آن روبرو شد نیست، زیرا آن روز تمامی امت درگیر جاهلیت بودند، مگر کسی که خدا بر او رحم کرد، پس شتاب ننمایید که هراس شتابان به سراغتان آید، و بدانید مدارا مبارک است و در درنگ بقا و راحتی است، و امام نسبت به آنچه انکار می کند داناتر است.

قسم به جانم او قاضیان بد را از شما بر خواهد کند، ریاکاران را بر خواهد گرفت، امیران ستمکار را کنار خواهد زد، زمین را از هر فریبکاری پاک خواهد گرداند، در میان شما به عدل رفتار خواهد نمود، و ترازوی مستقیم را در میان شما به پا خواهد داشت. زندگان شما آرزوی بازگشت مردگانتان را خواهند نمود...».

شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۷/ ۹۴ ذیل این فقره از سخنرانی امام (علیه السلام): خدا کسی را برایتان بفرستد که شما را گرد آورد و پراکندگی تان را به انضمام مبدل سازد، می نویسد: «مقصود کسی از اهل بیت (علیهم السلام) است. این سخن اشاره به مهدی است که در آخر الزمان ظهور می کند. اصحاب ما [معتزله] بر این باورند که او امروز موجود نیست و بعدها به وجود خواهد آمد، ولی شیعیان معتقدند او هم اکنون موجود است».

احتجاج ۱/ ۲۵۱ روایت می کند: «زندیقی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و گفت: اگر اختلاف و تناقض در قرآن نبود، هر آینه به دین شما در می آمدم، حضرت در فرمایشی مفصل فرمودند: بدان! زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که حق پوشیده باشد و باطل ظاهر و مشهور، و این هنگامی است که نزدیکترین مردم به آنها دشمن ترین آنان نسبت به حق باشد، وعده ی حق نزدیک شود، الحاد بالا گیرد و فساد آشکار گردد، هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا، (۱۰۱۳) آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند. و کافران اسامی اشرار را بر آنان نهند، پس تلاش مؤمن در آن خواهد بود که خونس را از نزدیکترین مردم به خود حفظ کند. آنگاه است که خداوند فرج اولیایش را فرو می فرستد و صاحب الامر بر دشمنانش غالب می گردد».

غیبت نعمانی / ۱۵۶ از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «صاحب این امر از فرزندان من است، هموست که گفته می شود: مرد یا هلاک شد، نه، بلکه در کدامین وادی سیر می کند».

امام حسن مجتبی (علیه السلام): خداوند عمر او را در غیبت طولانی می گرداند، آنگاه به

قدرت خود او را آشکار می سازد:

کمال الدین ۱ / ۳۱۵ از ابو سعید عقیصا نقل می کند: «هنگامی که امام حسن (علیه السلام) با معاویه صلح کرد، مردم نزد ایشان آمدند و برخی نیز زبان به ملامت گشودند، ایشان فرمودند: افسوس بر شما، نمی دانید چه کردم، به خدا سوگند کار من برای شیعیانم از هر آنچه خورشید بر آن طلوع کرده یا غروب نموده بهتر است.

آیا نمی دانید من به تصریح رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، امام واجب الطاعه ی شما و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟ گفتند: آری، فرمودند: آیا ندانستید که خضر وقتی کشتی را سوراخ کرد، دیوار را به پا داشت، و آن پسر را کشت، این امور خشم موسی بن عمران را به همراه داشت، زیرا وجه حکمت آن برایش پوشیده بود، در حالی که نزد خداوند - تعالی ذکره - حکمت و صواب بود؟

آیا ندانستید که هیچ یک از ما نیست مگر آنکه بیعت طاغوت زمانش را بر گردن دارد، مگر قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد؟ خدای (عز وجل) ولادت او را مخفی و شخص او را غائب می نماید، تا وقتی که خروج می کند، بیعت هیچ کسی بر گردنش نباشد. او نهمین تن از فرزندان برادرم حسین می باشد و فرزند بانوی کنیزان. خدا عمر او را در غیبتش طولانی می گرداند، سپس به قدرت خود او را در چهره جوانی کمتر از چهل سال آشکار می نماید. این برای آن است که بدانند خداوند بر همه چیز تواناست».

امام حسین (علیه السلام): میراث آنکه غائب می شود را تقسیم می کنند، در حالی که زنده

است!

بیشتر احادیثی گذشت از جمله: کمال الدین ۱ / ۳۱۷ از امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «قائم این امت، نهمین تن از فرزندان من است. اوست که غیبت می کند

وهموست که زنده است و میراثش تقسیم می شود».

امام زین العابدین (علیه السلام): قائم ما دو غیبت دارد:

کمال الدین ۱/ ۳۲۳ از امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند: «این آیه درباره ی ما نازل شد: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، (۱۰۱۴) و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند. و در مورد ما فرود آمده است: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ، (۱۰۱۵) و آن را در فرزندان خود گفتاری جاودان کرد. و امامت تا روز قیامت در نسل حسین بن علی بن ابی طالب است.

قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر است... زمان دیگری چنان به درازا می کشد که اکثر معتقدان این امر از آن بازگردند. پس تنها کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد، در درون خود ایرادی بر حکم ما نگیرد و تسلیم ما اهل بیت باشد، بر آن استوار خواهد ماند».

امام باقر (علیه السلام): چگونه خواهید بود آن هنگام که خداوند ستاره تان را ناپدید کند؟

کافی ۱/ ۳۳۸ از معروف بن خربوذ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «ما همانند ستارگان آسمان هستیم که هرگاه ستاره ای ناپدید گردد، ستاره ای آشکار شود، تا آن زمان که با انگشتان اشاره کنید و گردن هایتان را بالا گیرید، خداوند ستاره تان را پنهان خواهد ساخت. آنگاه پسران عبد المطلب یکسان شوند و هیچ یک از دیگری شناخته نشود. پس آن زمان که ستاره تان طلوع کرد، پروردگارتان را سپاس گزارید».

کمال الدین ۱/ ۳۲۹ مشابه آن را نقل می کند و در آن آمده است: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: مرا از خود بیاگاهانید، فرمودند:... چون پسران عبد المطلب یکسان شوند و هیچ یک از دیگری شناخته نشود، خداوند (عز وجل) امامتان را آشکار سازد، پس حمد خدای (عز وجل) را به جای آورید. او میان دو امر سخت و آرام مخیر می شود، من گفتم: فدایت شوم، کدامیک را بر می گیرند؟ فرمودند: سخت را بر آرام اختیار می کند».

همان ۱/ ۳۳۰ از جابر جعفی از ایشان نقل می کند: «زمانی بر این مردم فرا می رسد که امامشان غائب شود. پس خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر امر ما استوار مانند. کمترین

پاداش آنها آن است که خداوند جل جلاله ندایشان می کند: مردان وزنان بنده ی من! به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید، پس به پاداش نیک شادمان باشید. شما به حق بندگان منید، تنها از شما می پذیرم، و شما را مورد عفو و غفران خویش قرار می دهم، به خاطر شما بر بندگانم باران می بارم و بلا را از آنان باز می دارم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آنان فرو می فرستادم.

جابر گوید: عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! بهترین عمل مؤمن در آن زمان چیست؟ فرمودند: نگاهداری زبان و نشستن در خانه».

غیبت نعمانی / ۱۵۴ از ابو الجارود از ایشان نقل می کند: «ای ابو الجارود! چون فلک به گردش در آید و بگویند: او مرد یا هلاک شد، [اگر زنده است،] در کدام وادی سیر می کند، و کسی که خواهان اوست گوید: چسان او ظاهر می شود در حالی که استخوان هایش پوسیده است، در آن هنگام امید او را داشته باشید، پس چون خبر او را شنیدید، اگرچه چهار دست و پا و بر روی برف به سراغش بروید».

همان / ۱۷۱ از ابراهیم بن عمر یمانی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «صاحب این امر دو غیبت خواهد داشت.

و نیز شنیدم فرمودند: قائم قیام نمی کند، در حالی که بیعت احدی بر گردش باشد».

همان / ۱۷۳ از محمد بن مسلم از آن حضرت: «قائم دو غیبت دارد، در یکی از آن دو گویند: از بین رفت، و معلوم نیست در کدامین وادی سیر می کند».

همان / ۱۷۶ از زراره از ایشان: «قائم غیبتی خواهد داشت و خانواده اش (۱۰۱۶) او را انکار خواهند نمود! عرض کردم: چرا غیبت می کند؟ فرمودند: می هراسد - و به شکم خود اشاره کردند (۱۰۱۷) -».

همان / ۱۷۷ از ایشان روایت می کند: «آن پسر پیش از قیام غیبتی خواهد داشت، و اوست که به دنبال میراثش هستند».

کفایة الاثر / ۲۴۸ روایت می کند: «کمیت بن ابی مستهل گوید: نزد امام باقر (علیه السلام) رسیدم و عرضه داشتم: ای پسر پیامبر! در مورد شما چند بیتي سروده ام، آیا رخصت می دهید

آن را بخوانم؟ فرمودند: در ایام البیض هستیم، عرض کردم: اشعارم فقط در مورد شماست، ورخصت دادند، من هم شروع کردم به خواندن:

أضحكنی الدهر وأبكاني *** والدهر ذو صرف وألوان

لتسعة بالطف قد غودروا *** صاروا جميعاً رهن أكفان

روزگار مرا خندان و گریان، و روزگار چهره ها و رنگ های مختلفی دارد

این به خاطر نه تنی بود که کشته و در کربلا رها شدند

هم امام باقر و هم امام صادق (علیهما السلام) گریستند و صدای گریه ی دختری را از پشت پرده شنیدم، به اینجا که رسیدم:

وستة لا يتجاری بهم *** بنو عقيل خير فتیان

ثمّ علی الخیر مولاکم *** ذکرهم هیج أحزانی

و شش تن که همانندی ندارند، پسران عقیل که بهترین جوانان بودند

سپس علیّ الخیر امامتان، یاد آنان غم های مرا تهییج کرد

ایشان گریستند و فرمودند: هر کسی که ما را یاد کند یا در حضور او یاد شویم، واز چشمانش -

گرچه - به قدر بال پشه ای اشک بیرون آید، خداوند خانه ای در بهشت برایش بنا خواهد

کرد، و آن اشک را حائل میان او و آتش قرار خواهد داد.

وقتی به این ابیات رسیدم:

من کان مسروراً بما مسّکم *** أو شامتاً یوماً من الآن

فقد ذلّتم بعد عزّ فما *** أدفع ضیماً حین یغشانی

آنکه از آنچه بر سر شما آمده، مسرور و خرسند شود - چرا که شما پس از عزتمندی به ذلت

دچار شدید -، از این رو چون ستمی بر من وارد آید، آن را دفع نخواهم کرد

امام (علیه السلام) دست مرا گرفته صدا زدند: خدایا! گناهان پیشین و پسین کمیت را بیامرزد.

وقتی به این بیت رسیدم:

متی يقوم الحقّ فیکم *** متی يقوم مهدیکم الثانی

چه زمان حق در میان شما قیام می کند، چه زمانی دومین مهدی شما (۱۰۱۸) قیام می نماید؟ ایشان فرمودند: سریعاً، اگر خدا بخواهد، سریعاً. آنگاه افزودند: ای ابا مستهل! قائم ما نهمین تن از فرزندان حسین است، امامان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دوازده نفر هستند، و او قائم است.

عرضه داشتم: آقای من! این دوازده تن کیانند؟ فرمود: نخستین آنان علی بن ابی طالب است، پس از ایشان حسن و حسین، بعد از حسین علی بن الحسین و من هستیم، و پس از من این است - و دست خود را بر شانه ی جعفر گذاشتند -.

گفتم: پس از او چه کسانی خواهند بود؟ فرمودند: پسرش موسی، پس از او هم پسرش علی، بعد از علی پسر او محمد، بعد از او پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن - که پدر قائمی است که خروج می کند و دنیا را از عدل و داد می آکند، و سینه های شیعیان ما را شفا می بخشد - خواهند بود.

عرض کردم: ای پسر پیامبر! چه زمان خروج خواهد کرد؟ فرمودند: همین سؤال را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدند و ایشان فرمودند: او مانند قیامت است که تنها ناگهانی به سراغتان می آید».

امام صادق (علیه السلام): چرا انکار می کنند که خداوند عمر مهدی را طولانی گرداند؟!

غیبت نعمانی / ۱۷۲ از حازم بن حبیب نقل می کند: «نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و عرضه داشتم: خداوند شما را سامان دهد، پدر و مادرم از دنیا رفتند و حج به جا نیاوردند، و خداوند به من روزی خوبی داده است، نظر شما درباره ی حج به نیابت از آنها چیست؟ فرمودند: این کار را انجام ده که به آنان می رسد، در ادامه فرمودند: ای حازم! صاحب این امر دو بار غائب خواهد شد که در بار دوم ظهور می کند، پس هر که نزد تو آمد و گفت دست خود را از خاک قبر ایشان تکانده است، تصدیق نکن».

همان / ۲۴۵ از خلاد بن صفار: «از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: آیا قائم به دنیا آمده است؟ فرمودند: نه، و اگر او را درک کنم، ایام زندگی خود را به خدمت او خواهم گذراندم».

غیبت شیخ طوسی / ۲۵۹: «نزد امام صادق (علیه السلام) از شگفتی واستبعاد سنیان در مورد غیبت امام مهدی (علیه السلام) و طول عمر ایشان سخن به میان آمد، فرمودند: چرا انکار می کنند که خداوند عمر صاحب این امر را طولانی کند، همانگونه که عمر نوح (علیه السلام) را طولانی کرد؟!»

دلائل الامامة / ۲۹۰ از زراره از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «قائم دو غیبت دارد که یکی طولانی تر از دیگری است».

کافی ۱ / ۳۴۰ از مفضل بن عمر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند: «صاحب این امر دو غیبت خواهد داشت. در یکی از آن دو نزد اهلش باز می گردد، و در دیگری گفته می شود: هلاک شده است، [یا اگر زنده است،] در کدام وادی سیر می کند؟ عرض کردم: آن هنگام [اگر کسی خروج کرد و مدعی مهدویت شد] چه کنیم؟ فرمودند: اگر کسی ادعای این امر را کرد، از او درباره ی اموری که کسی چون قائم [می تواند] پاسخ دهد، سؤال کنید».

همان از ایشان روایت می کند: «قائم دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری بلند. در اولی تنها شیعیان خاص او از مکانش اطلاع دارند، ولی در آن دیگری تنها خادمان خاص ایشان».

همان ۱ / ۳۳۸ از مفضل بن عمر روایت می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) بودم و در خانه کسان دیگری هم بودند. من پنداشتم امام (علیه السلام) غیر مرا خطاب کردند، ایشان فرمودند: به خدا قسم صاحب این امر، از شما غائب و پنهان می شود تا آنکه گفته شود: او مرد، هلاک شد، در کدام وادی سیر می کند؟ شما بسان کشتی ها که امواج دریا آنها را واژگون می کنند، واژگون خواهید شد، پس تنها کسی نجات خواهد یافت که خدا از او پیمان گرفته، ایمان را در دل او نوشته و او را با روحی از جانب خود تأیید نموده باشد.

دوازده پرچم مشته - که از یکدیگر قابل شناخت نیستند - نیز بالا می رود.

مفضل گوید: من گریستم، ایشان فرمودند: ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشتم: چسان نگریم، حال آنکه شما می فرمایید دوازده پرچم مشته که از یکدیگر قابل شناسایی نیستند بالا می رود؟

امام (علیه السلام) به آفتابی که در اتاق وارد شده بود نگریستند و فرمودند: ای ابا عبد الله! این خورشید آشکار است؟ پاسخ مثبت دادم، ایشان فرمودند: امر ما از این خورشید آشکارتر است». (۱۰۱۹)

کافی ۱/ ۳۳۵ از یمان تمار نقل می کند: «نزد امام صادق (علیه السلام) نشسته بودیم که فرمودند: صاحب این امر غیبتی خواهد داشت، کسی که در آن دوران دین خود را نگاه دارد، بسان کسی است که بر درختی خاردار دست بکشد - وبا دست نشان دادند -، کدامیک از شماست که خار قتاد (۱۰۲۰) را با دست بگیرد؟ آنگاه مدتی سر به زیر انداختند، بعد فرمودند: برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود، پس بنده تقوای خدا پیشه کند و دینش را نگاه دارد». (۱۰۲۱)

کمال الدین ۲/ ۳۳۳ از صفوان بن مهران از آن حضرت روایت می کند: «کسی که به تمامی امامان اقرار کند ولی منکر مهدی باشد، چونان کسی است که تمامی پیامبران را بپذیرد ولی نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کند. پرسیدند: ای پسر پیامبر! مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمودند: پنجمین نفر از فرزندان هفتم، او از شما غائب می شود و بردن نامش بر شما حلال نخواهد بود». کافی ۱/ ۳۳۸ از محمد بن مسلم از ایشان نقل می کند: «اگر به شما خبر غیبت صاحب این امر رسید، انکار نکنید».

کمال الدین ۲/ ۳۴۱ از صفوان بن مهران جمال می آورد: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: به خدا قسم مهدی شما از شما پنهان شود تا جایی که جاهلتان گوید: خدا هیچ نیازی به آل محمد ندارد. آنگاه بسان ستاره ی درخشان بیاید و زمین را همانگونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد بیاکند».

غیبت نعمانی ۱۵۴ و ۱۵۵ از حماد جلاب: «در حضور امام صادق (علیه السلام) سخن از قائم آمد، ایشان فرمودند: چون او قیام کند مردم گویند: چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آنکه استخوان های او از زمان کذا و کذا پوسیده است».

همان ۱۵۸ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که مردم امام را نیابند،

روزگاری درنگ می کنند و کسی را از دیگری نمی شناسند، سپس خداوند (عز وجل) صاحب آنان را برایشان ظاهر خواهد ساخت».

کمال الدین ۲ / ۳۵۰ از زراره از آن حضرت: «زمانی بر این مردم فرا می رسد که امامشان غائب می شود، عرضه داشتم: مردم در آن زمان چه کنند؟ فرمودند: به همان امر [ولایت ما] که هم اکنون بر آنند، متمسک بمانند، تا آنکه برایشان آشکار گردد».

کافی ۱ / ۳۳۷ از عبید بن زراره از ایشان نقل می کند: «مردم امامشان را نمی یابند، او در موسم حضور می یابد و مردم را ببیند، لکن آنان ایشان را نمی بینند».

همان ۱ / ۳۳۹ از ایشان: «قائم دو غیبت خواهد داشت، در یکی از آن دو در موسم ها حضور می یابد، و مردم را می بیند، اما آنها ایشان را نمی بینند».

دلائل الإمامة / ۲۶۱ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «سالی که صاحب این امر در موسم حضور نیابد، [حج] از مردم قبول نشود».

کافی ۱ / ۳۳۳ از آن حضرت نقل می کند: «نزدیکترین حالتی که بندگان به خداوند - جلّ ذکره - دارند، و بیشترین رضایت خداوند از آنان، زمانی است که حجت خدای (عز وجل) را نیابند و او بر آنان ظاهر نشود، و از مکان او آگاه نباشند، آنان می دانند حجت و میثاق خداوند - جلّ ذکره - از میان رفته است، پس آن هنگام صبح و شام منتظر فرج باشید.

و شدیدترین غضب خدا بر دشمنانش آن هنگام است که حجت را نیابند و بر آنان ظاهر نشود، و او [خداوند] می داند اولیایش به تردید نمی افتند، و اگر می دانست آنان دچار تردید می شوند، دیده بر هم زدنی حجت خود را پنهان نمی کرد، و این امر [ظهور] تنها بر سر شرار مردمان [و پس از آکنده شدن زمین از فساد آنان] خواهد بود».

غیبت نعمانی / ۱۵۹ از عبد الله بن سنان نقل می کند: «من و پدرم نزد امام صادق (علیه السلام) رفتیم، ایشان فرمودند: چگونه خواهید بود آن زمانی که در حالتی به سر برید که امام هدایت و پرچمی آشکار را نبینید؟ تنها کسی از آن حیرت نجات یابد، که دعای غریق را بخواند.

پدرم عرضه داشت: به خدا قسم، این بلاست، فدایت گردم، آن هنگام چه کنیم؟ فرمودند:

چون آن زمان فرا رسید - وتو هرگز آن را در نخواهی یافت -، به آنچه در دست دارید [ولایت ما] متمسک باشید، تا آنکه امر برایتان آشکار گردد».

اثبات الوصیه / ۲۲۶ از حارث بن مغیره از ایشان نقل می کند: «قائم امام وپسر امام است، وپیش از قیام او [معرفت به] حلال وحرامشان را از او می گیرند، عرض کردم: خداوند شما را سامان دهد، هنگامی که مردم امامشان را نیابند، از چه کسی بگیرند؟ فرمودند: وقتی آن زمان فرا رسید، هر آنکه را دوست می داشتی دوست بدار ومنتظر فرج باش، که چه زود به سراغت خواهد آمد».

دیگر از اموری که از امام صادق (علیه السلام) رسیده، حرمت بردن نام حضرت مهدی (علیه السلام) است. کافی ۱ / ۳۳۳ از علی بن رئاب از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «جز کافر، کسی نام صاحب این امر را نمی برد».

بیشتر فقهای ما اینگونه روایات را مربوط به غیبت صغری می دانند، زمانی که سلطه به دنبال ایشان بود، البته برخی آن را تا زمان ظهور تعمیم داده اند.

امام کاظم (علیه السلام): نعمت باطن، امام غائب:

کمال الدین ۲ / ۳۶۰ از عباس بن عامر قصبانی از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند: «صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز به دنیا نیامده است».

همان ۲ / ۳۶۸ از محمد بن زیاد ازدی نقل می کند: «از امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) درباره ی این آیه پرسیدم: وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً، (۱۰۲۲) ونعمتهای ظاهر وباطن خود را بر شما تمام کرده است، ایشان فرمودند: نعمت ظاهر امام ظاهر است، ونعمت باطن امام غائب.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غیبت کند؟ فرمودند: آری، شخص او از دیدگان مردمان غائب می شود، ولی یاد او از دل مؤمنان نه، و او دوازدهمی ماست...».

امام رضا (علیه السلام): ولادت او مخفی است، ولی نسبش نه:

کافی ۱ / ۳۴۱ از ایوب بن نوح روایت می کند: «به امام رضا (علیه السلام) گفتم: امیدوارم شما صاحب این امر باشید، و خدا آن را بدون شمشیر به شما بسپارد، زیرا با شما بیعت شده

ودرهم ها به نامتان زده اند، ایشان فرمودند: هر کسی از ما که نامه ها برایش آید، با انگشتان بدو اشاره کنند، در مورد مسائل از او پرسند و اموال را به سویش حمل کنند، یا ترور می شود و یا بر بستر می میرد، تا آنکه خداوند برای این امر پسری از ما را برانگیزد که ولادت و محل نشو و نما و مخفی است، ولی نسبش نه».

کمال الدین ۲ / ۳۷۲ از عبد السلام بن صالح هروی نقل می کند: «از دعبل بن علی خزاعی شنیدم: آن قصیده ام را که ابتدایش چنین است برای مولایم امام رضا (علیه السلام) خواندم: مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات: خانه هایی که مدارس آیه های قرآن و فرودگاه وحی بود، ولی اکنون عرصه های آن خالی و ویران است.

وقتی به این ابیات رسیدم:

خروج إمام لا محالة خارج * * * يقوم على اسم الله والبركات

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ * * * ويجزى على النعماء والنقمات

[آنچه بدان امید دارم] خروج امامی است که البته خارج خواهد شد، و به نام خدا و برکات او قیام می کند.

در میان ما هر حق و باطلی را از هم تمیز داده و به نعمت و عقوبت جزا می دهد.

امام (علیه السلام) گریه ی شدیدی کردند، آنگاه سر بر آورده فرمودند: ای خزاعی! روح القدس بر زبانت به این دو بیت سخن گفت، آیا می دانی این امام کیست، و چه زمانی قیام می کند؟ چه زمان، خبر از وقت است و پدرم از پدرش از پدراناش (علیهم السلام) برایم نقل کرد که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: یا رسول الله! قائم از فرزندان شما چه زمانی خروج می کند؟ ایشان فرمودند: مَثَلُ او مَثَلُ قِيَامَتِ است لا يَجْلِيهَا لَوْ قَتِيهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً، (۱۰۲۳) جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. [این حادثه] بر آسمان ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی رسد».

همان ۲ / ۴۸۰ از فضال از ایشان روایت می آورد: «گویا شیعیان را به هنگام فقدان سومین فرزندم (۱۰۲۴) می نگرم که بسان گوسفندان در پی چراگاهند ولی نمی یابند، عرض کردم: ای

پسر رسول خدا! علّت چیست؟ فرمودند: زیرا امامشان غائب می گردد، از علّت غیبت نیز سؤال کردم و فرمودند: تا آن هنگام که به شمشیر قیام می کند، بیعت با احدی در گردنش نباشد».

غیبت نعمانی / ۱۸۰ از محمد بن ابی یعقوب بلخی از آن حضرت نقل می کند: «شما به آنچه شدیدتر و بزرگتر است آزموده خواهید شد، (۱۰۲۵) به جنین در شکم مادر و شیرخوار، تا جایی که گفته شود: ناپدید شد و مرد، و گویند: امامی در کار نیست، و حال آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) غائب شد و غائب شد و غائب شد (۱۰۲۶)، و من خواهم مرد».

الهدایة الکبری / ۳۶۴ از ریان بن صلت: «از امام رضا (علیه السلام) شنیدم: قائم مهدی، پسر حسن است، کسی پس از غیبت او را نمی بیند و نامش را نمی برد، تا آنکه [ظهور کند و] او را ببیند و نامش را اعلان کند و تمام خلق بشنوند.

گفتم: ای آقای ما! آیا می توانیم بگوییم صاحب غیبت، صاحب الزمان و مهدی؟ فرمودند: این ها همه جایز است، شما را از تصریح به نام او نهی نمودم تا آن نام از دشمنان ما مخفی باشد، و نشناسند».

کافی ۱ / ۳۳۳ از ریان نقل می کند: «از امام رضا (علیه السلام) درباره ی قائم سؤال شد و ایشان فرمودند: او دیده نشود و نامش را نبرند».

رجال کشی / ۴۷۵ از حسن بن قیاما صیرفی: «در سال ۱۹۳ حج گزاردم و به امام رضا (علیه السلام) گفتم: فدایت کردم، پدرتان چه شد؟ (۱۰۲۷) فرمودند: بسان پدرانش از دنیا رفت.

عرض کردم: با حدیثی که یعقوب بن شعیب از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) برایم نقل کرد: اگر کسی نزد شما آمد و خبر داد این پسر من از دنیا رفته، او را کفن کرده اند، به خاک سپرده اند و دستانشان را از خاک قبر او تکانده اند، تصدیق نکنید - چه کنم؟

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: ابوبصیر دروغ گفته است، ایشان اینگونه نفرموده اند، بلکه فرمودند: اگر درباره ی صاحب الامر [چنین خبری] به شما رسید».

نگارنده: البته این مطلب را آنها به ابوبصیر نسبت داده اند و گرنه او چنین نگفته است، و تکذیب وی توسط امام رضا (علیه السلام) بابت آن است که پرسشگر این مطلب را از

امام جواد (علیه السلام): سومین فرزند من مهدی است که در غیبت انتظارش را می کشند:

کمال الدین ۲ / ۳۷۷ از عبد العظیم حسنی روایت می کند: «بر مولایم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) وارد شدم و قصد آن داشتم که از ایشان در مورد قائم پیروم که آیا خود ایشان است یا دیگری، امام (علیه السلام) خود ابتدا به سخن کردند و فرمودند: ای ابو القاسم! قائم از ما مهدی است که واجب است در غیبت منتظر او بود و در ظهور از او اطاعت نمود، و او سومین تن از فرزندان من است.

قسم به آنکه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به نبوت فرستاد و ما را مخصوص به امامت گردانید، اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا آن را طولانی می گرداند تا او در آن روز خروج کند و زمین را از عدل و داد بیاکند، همانسان که از ستم و جور پر شده است. خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب برایش سامان می دهد، همانگونه که امر هم سخنش موسی (علیه السلام) را سامان داد، آن هنگامی که رفت تا برای خانواده اش آتشی بگیرد، ولی بازگشت در حالی که رسول نبی بود.

آنگاه فرمودند: برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است».

همان ۲ / ۳۷۸ از صقر بن ابی دلف روایت می کند: «از امام جواد (علیه السلام) پرسیدم: چرا او منتظر نام گرفت؟ فرمودند: زیرا غیبتی دارد که روزهایش به طول می انجامد و دورانیش امتداد می یابد، مخلصان انتظار خروج وی را می کشند، و آنان که دچار تردیدند انکارش خواهند کرد، منکران یاد او را به استهزاء خواهند گرفت، وقت گزاران دروغ خواهند گفت، شتاب کنندگان هلاک می شوند و آنان که تسلیمند نجات می یابند».

غیبت نعمانی ۱۸۶ / از عبد العظیم حسنی از ایشان نقل می کند: «هنگامی که پسر من علی از دنیا رود، چراغی جلوه کند سپس پنهان شود، پس وای بر آنکه دچار تردید شود، و خوشا به حال غریبی که با دین خود بگردد. پس از آن رخدادهایی خواهد بود که موهای سر را سفید کند و [کوه های] کر و سخت را به لرزه در آورد».

همان / ۱۸۵ از امیه بن علی قیسی: «به امام جواد (علیه السلام) گفتم: جانشین شما کیست؟ فرمودند: پسر علی، و دو پسر او [پسر ونوه ی او]، آنگاه مدتی سر به زیر انداخت، بعد سر بر آورد و فرمود: حیرتی خواهد بود، عرض کردم: آن هنگام به کجا باید رفت؟ ایشان ساکت شدند، بعد فرمودند: جایی نیست - و سه بار این را فرمودند -، من دوباره سؤال را تکرار کردم، ایشان فرمودند: به مدینه، گفتم: کدام شهر؟ فرمودند: همین مدینه، آیا مدینه ای جز این هست؟»

اثبات الوصیه / ۱۹۳ از محمد بن عثمان کوفی: «به امام محمد تقی (علیه السلام) گفتم: اگر رخدادی برایتان پیش آید - و از این به خدا پناه می برم -، به که رجوع کنیم؟ فرمودند: به پسر همین - یعنی ابوالحسن امام هادی (علیه السلام) - . در ادامه فرمودند: فتره ای (۱۰۲۸) خواهد بود، عرض کردم: به کجا روم؟ فرمودند: به مدینه، گفتم: کدام؟ فرمود: اینجا مدینه الرسول (صلی الله علیه وآله وسلم)، آیا مدینه ای جز این هست؟»

امام هادی (علیه السلام): چگونه شما به جانشین پس از جانشین دست یابید؟!

کمال الدین ۲ / ۳۸۲ از علی بن عبد الغفار نقل می کند: «چون امام جواد (علیه السلام) از دنیا رفتند، شیعیان به امام هادی (علیه السلام) نامه نوشتند و درباره ی امر امامت پرسیدند، ایشان در پاسخ نگاشتند: تا زمانی که من زنده ام این امر به من تعلق دارد، پس چون مقدرات خدای عزیز و جلیل در رابطه با من فرود آید، خداوند جانشین از [نسل] من را برایتان می آورد، ولی چگونه شما به جانشین پس از جانشین دست یابید؟!»

الامامة والتبصرة / ۹۳ از علی بن مهزیار نقل می کند: «به امام هادی (علیه السلام) نامه نوشتم و درباره ی فرج سؤال کردم، پاسخ آمد: هنگامی که صاحبان از سلطه ی ظالمین غائب شد، منتظر فرج باشید». (۱۰۲۹)

کافی ۱ / ۳۴۱ از ایوب بن نوح از ایشان: «چون بیرق [هدایت] تان از میان شما برداشته شد، از زیر گام هایتان منتظر فرج باشید [و آن را نزدیک بدانید، مانند چیزی که در زیر گام هایتان باشد، که با برداشتن آنها یافت می شود.]».

همان ۱ / ۳۲۸ و ۳۳۲ از داود بن قاسم از ایشان نقل می کند: «جانشین پس از من حسن است، ولی چگونه به جانشین بعد از جانشین دست یابید؟! عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، چرا؟ فرمودند: شما او را نمی بینید و یاد کردن او به نام بر شما حلال نخواهد بود، گفتم: پس چگونه ایشان را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجت از آل محمد (علیهم السلام)». **امام حسن عسکری (علیه السلام): او غیبتی دارد که نادانان در آن سرگردان می شوند:**

کمال الدین ۲ / ۴۰۹ از ابو علی بن همام نقل می کند: «از محمد بن عثمان عمری (۱۰۳۰) شنیدم که گفت: از پدرم (۱۰۳۱) شنیدم: نزد امام حسن عسکری (علیه السلام) بودم که از ایشان درباره ی روایتی که از پدرانش نقل شده سؤال شد: زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نخواهد شد، و هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است؟ ایشان فرمودند: این سخن حق است، همانسان که روز حق است. پرسید: ای پسر رسول خدا! امام و حجت پس از شما کیست؟ فرمودند: پسر محمد امام و حجت بعد از من است، هر آنکه بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. بدان! او غیبتی دارد که جاهلان در آن سرگردان، و اهل باطل هلاک می شوند، و وقت گزاران دروغ می گویند، سپس خارج می شود و گویا بیرق های سفید را می بینم که بر فراز سر او در نجف کوفه تکان می خورد».

روایتی از حاکم بزرگ، وهب بن منبه درباره ی غیبت:

عجیب است که برخی روایات مربوط به ائمه ی دوازده گانه (علیهم السلام) از کعب الاحبار و وهب بن منبه رسیده است، و این علی رغم آن است که این دو در ضدیت با اهل بیت (علیهم السلام) با دستگاه حاکم همسو بوده اند. توجیه این مطلب آن است که اینان از کتب یهود مثل تورات و تلمود نقل می کردند، و در تورات بشارت الهی به ابراهیم را خوانده بودند، بشارت به اینکه دوازده امام از نسل اسماعیل (علیه السلام) خواهند آمد. ابن کثیر در البداية والنهاية ۶ / ۲۸۰ می نویسد: «در توراتی که نزد اهل کتاب است عبارتی با این معنا وجود دارد: خداوند متعال ابراهیم را بشارت داد که اسماعیل از او به هم رسد، او را رشد دهد و نسل بسیاری از او به وجود آورد، و در میان نسل او دوازده بزرگ قرار دهد».

تورات کنونی عهد قدیم و جدید ۱/ ۲۵ چاپ مجمع الكنائس الشرقية، سفر تکوین، اصحاب هفدهم: «۱۸/ ابراهیم به خدا گفت: کاش اسماعیل در حضور تو زندگی کند. ۱۹/ خدا گفت: ساره همسر تو برایت پسری به دنیا می آورد که اسحاق نام دارد. من پیمان ابدی خود را با او برای نسل پس از او به پا خواهم داشت. ۲۰/ اما در مورد اسماعیل، او را مبارک قرار می دهم، به ثمر می نشانم، و نسلش را فراوان قرار خواهم داد، دوازده رئیس از او به دنیا خواهند آمد، و او را امتی بزرگ خواهم گرداند. ۲۱/ لکن عهد خود را با اسحاق که ساره در سال بعد و همین وقت به دنیا می آورد، بر پا خواهم داشت».

کعب، آن را قیم ترجمه می کند، و حال آنکه امام صحیح است. بعید نیست که کعب الاحبار و وهب نیز هر از گاهی به بیان حق پردازند، مانند این حدیث: مقتضب الاثر ۴۱/ از وهب بن منبه نقل می کند: «موسی در شب خطاب الهی به هر درختی که در طور بود، و هر سنگ و گیاهی نگاه کرد، دید به ذکر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و دوازده وصی پس از او سخن می گویند، عرضه داشت: خدای من! هرچه می نگرم سخن به یاد محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و جانشینان او می گوید، ایشان چه مکانی نزد تو دارند؟ فرمود: ای پسر عمران! من پیش از انوار، آنها را آفریدم، و در خزانه ی قدس خود قرار دادم، آنان در خرّمگاه مشیت من سیر، و روح جبروت مرا استشمام می کنند، و نواحی ملکوت مرا مشاهده می نمایند، تا آن هنگام که اراده کنم، قضا و قدر خود را به اجرا گذارم.

ای پور عمران! من آنان را بر سبقت گیران سبقت دادم تا بهشت هایم را بدیشان زینت بخشم. ای پسر عمران! هماره به یاد آنان باش که خازنان دانش، صندوق حکمت و معدن نور منند. حسین بن علوان گوید: این مطلب را برای امام صادق (علیه السلام) گفتم، ایشان فرمودند: حق است، آنان دوازده تن از خاندان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند: علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی و هر که خدا بخواهد.

عرضه داشتیم: فدایت گردم، تنها از این بابت سؤال می کنم که حق را برایم بیان فرمایید [پس امامان بعدی را نیز بیان دارید]، فرمودند: من، همین پسر - و به موسی (علیه السلام) اشاره کردند -، و پنجمین تن از فرزندان او غیبت می کند و جایز نیست با نام یاد شود».

محاضیر (شتاب زدگان)، عنوانی است که اهل بیت (علیهم السلام) ابتکار کرده و آن را در مورد شیعیان شتاب زده - یعنی کسانی که در اثر ستمدیدی و نیز جنگ دوستی، خواهان پیوستن به هر نهضت و دعوتگری بودند - به کار گرفتند. و محضار نام اسبی است که بسیار می دود، نه اسب سریع.

حضرات معصومین (علیهم السلام) آنها را آرام می کردند و توضیح می دادند که جریان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برنامه ای است الهی و دراز مدت، لذا می باید صبر پیشه کنند و شتاب نورزند.

توضیح می دادند که حرکت آنان به سمت پرچم ها و نهضت هایی که از ناحیه ی امام (علیه السلام) امضا نشده اشتباه است، و آنها را از نتایج شتاب و کوتاهی شان بر حذر می داشتند، و اطمینان می دادند دشمنان هر چقدر هم بتوانند آنان را تحت ظلم و فشار قرار دهند، لکن توان استیصال و ریشه کن کردن آنها را نخواهند داشت، زیرا خداوند بقای آنان را ضمانت کرده است.

غیبت نعمانی / ۲۰۳ از ابو مرهف از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «محاضیر هلاک شدند، گفتم: محاضیر کیانند؟ فرمود: شتاب زدگان. آنان که به قرب آن امید دارند نجات یافتند، و دژ بر روی پایه هایش استوار ماند [حکومت مخالفان تا آن زمان که خدا بخواهد استوار ماند].»

پس فرش خانه هایتان باشید، زیرا غبار به کسی باز می گردد که آن را بلند کرده است. آنان هرگاه قصد شما را داشته باشند، خداوند به امری مشغولشان خواهد ساخت.»

تاریخ الکوفة / ۱۵۱ نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب به کوفه فرمودند: ای کوفه! وای بر تو و خواهرت بصره، گویا شما را می بینم که بسان پوست کشیده و مانند سایش بازار عکاظ ساییده می شوید. جز آنکه من به آنچه خدای (عز وجل) به من آموخته می دانم هیچ جباری به سوء قصد شما نکند، مگر آنکه خداوند او را به امری مشغول دارد.» (۱۰۳۲)

رجال کشی / ۴۵۹ از علی بن جعفر (علیه السلام) روایت می کند: «مردی نزد برادرم (علیه السلام) آمد و گفت: فدایت شوم، صاحب این امر کیست؟ فرمودند: اینان پس از مرگ من به فتنه دچار می شوند و می گویند: او [امام کاظم (علیه السلام)] قائم است، در حالی که قائم سال ها پس از من خواهد بود».

غیبت نعمانی / ۱۹۸ از صالح بن میثم و یحیی بن سابق از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «اصحاب محاضیر هلاک شدند، آنان که به قرب آن امید دارند نجات یافتند و دژ بر روی پایه هایش استوار ماند. همانا پس از اندوه، فتحی شکفت خواهد بود».

در فصل سفیانی نیز گذشت که کافی ۸ / ۲۶۴ از عیص بن قاسم از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «تقوای خداوند - که یگانه است و هیچ شریکی ندارد - را پیشه کنید و بر خود مراقب باشید، زیرا به خدا سوگند [ممکن است] مردی باشد که گله ای گوسفند دارد و بر آن چوپانی گمارده باشد، حال اگر او مردی را یافت که از این چوپان به گوسفندانش آگاهتر باشد، این را اخراج می کند و آن مرد داناتر را می آورد. به خدا قسم اگر شما دو جان داشتید که با یکی می جنگیدید و تجربه حاصل می کردید، و دومی باقی می ماند و آن گونه که برایتان [راه صحیح] روشن می شد رفتار [وزندگی] می کردید [خوب بود]، ولی یک جان بیشتر نیست که اگر از دست رود، به خدا دیگر توان توبه نیز از دست رفته است، پس شما شایسته ترید که برای خود بگزینید.

اگر کسی از ما به سراغتان آمد، بنگرید برای چه خروج می کنید؟ نگوئید زید خروج کرد، زید دانا و صدوق بود و شما را به خود نمی خواند، بلکه تنها به رضا از آل محمد (علیهم السلام) دعوت کرد، و اگر پیروز می شد، به آنچه شما را بدان دعوت کرده بود وفا می کرد. او به سوی حکومتی مجتمع خارج شد تا آن را در هم شکند، ولی آن کس از ما که امروز خروج کند شما را به چه چیزی دعوت می کند؟ به رضا از آل محمد (علیهم السلام)؟ ما شما را شاهد می گیریم که بدان راضی نیستیم. او امروز - که هیچ کسی همراهش نیست - از ما نافرمانی می کند، و آن زمان که پرچم ها و بیرق ها در میان باشد، سزاوارتر است که از ما نشنود [و نافرمانی کند]، مگر آن کسی که بنی فاطمه با او همراهی کنند. به خدا قسم صاحب شما تنها آن کس

است که آنان بر گرد او جمع شوند». (۱۰۳۳)

همان ۸/ ۲۹۵ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «هر بیرقی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحبش طاغوت است و به جای خدا عبادت می شود». غیبت نعمانی ۱۹۴/ وپاره ای ۱۹۵/ از ابو الجارود روایت می آورد: «خدمت امام باقر (علیه السلام) عرضه داشتم: مرا سفارش کنید، فرمودند: تو را به تقوای خدا و خانه نشینی سفارش می کنم و اینکه در اجتماع این مردم دست نگاه داری، از کسانی که از ما هستند و خروج می کنند اجتناب کن که آنان نه بر حق هستند و نه به سوی حق ره می سپرند.

بدان! بنی امیه حکومتی دارند که مردم توان بازداشتن آنها را نخواهند داشت. و پیروان حق را دولتی خواهد بود که چون بیاید، خداوند هریک از ما اهل بیت را بخواهد عهده دار آن گرداند. پس هر کسی از شما آن دولت را درک کرد، نزد ما در بلندترین درجه خواهد بود، ولی اگر خدا پیش از آن او را بمیراند، برای او خیرخواهی کرده است.

بدان! هر گروهی که برای دفع ظلم و عزت بخشیدن به دین قیام کند، مرگ و بلا آنان را به زمین خواهد افکند، تا آنکه گروهی قیام کنند که در بدر در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) حضور داشتند، و کشته شان دفن نمی گردد، زمین خورده شان را بلند نکنند و مجروحان مداوا نشود. (۱۰۳۴) عرض کردم: آنها کیانند؟ فرمودند: فرشتگان».

کافی ۲/ ۲۳ از اسماعیل جعفری نقل می کند: «مردی نزد امام باقر (علیه السلام) آمد و نامه ای با خود به همراه داشت، حضرت بدو فرمودند: این نامه ی کسی است که به پرسش [از حق] آمده است، و از اعتقادی که عمل با آن پذیرفته می شود سؤال دارد، آن مرد گفت: خدا شما را رحمت کند، مقصودم همین است.

امام (علیه السلام) فرمودند: گواهی به لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اینکه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنده و فرستاده ی اوست، اقرار به هر آنچه ایشان از نزد خدا آورده است، ولایت ما اهل بیت، بیزاری جستن از دشمن ما، تسلیم بودن در برابر فرمان ما، ورع، تواضع و انتظار قائم ما، چرا که ما دولتی داریم که چون خدا خواهد، آن را آورد».

البرهان متقی هندی ۱۷۴/ از مسند محاملی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «می

پندارند من مهدی هستم، و حال آنکه من به مرگ نزدیکترم تا آنچه برایم ادّعا می کنند». غیبت نعمانی / ۸۷ از داود بن کثیر رقی نقل می کند: «حضور امام صادق (علیه السلام) در مدینه رسیدم، ایشان فرمودند: ای داود! چه چیزی تو را از [آمدن نزد] ما تأخیر انداخت؟ عرضه داشتم: در کوفه کاری پیش آمد، فرمودند: آنجا چه می گذشت؟ عرض کردم: فدایت گردم، عمویّتان زید با شمشیری حمایل سوار بر اسب با صدایی بلند می گفت: از من سؤال کنید، از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید، زیرا در میان، دانشی انبوه دارم، ناسخ را از منسوخ، مثانی وقرآن عظیم را می شناسم، و نشانه [وواسطه ی] میان خدا و شما هستم.

امام (علیه السلام) فرمودند: ای داود! راه ها تو را برده اند، آنگاه ندا کردند: ای سماعة بن مهران! سبد رطب را بیاور، او هم آورد، ایشان رطبی برداشته تناول کردند، هسته ی آن را از دهان بیرون آورده در زمین کاشتند، آن هم باز شد، سربرآورد، روید و محصول داد. ایشان با دست بر خرمایی از شاخه ای زدند، آن را دو نیم کردند و صفحه ای سفید از آن خارج کرده [مُهر] آن را شکستند، به من دادند و فرمودند: بخوان، من هم آن را خواندم، دو سطر بود: سطر نخست: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمد رسول الله، و سطر دوم: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، (۱۰۳۵) در حقیقت شماره ی ماه ها نزد خدا، از روزی که آسمان ها و زمین را آفریده، در کتاب خدا، دوازده ماه است، از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماه] حرام است، این است آیین استوار، [این دوازده تن]، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و خلف حجت [هستند].

در ادامه فرمودند: ای داود! آیا می دانی چه زمانی این مطلب درون این نوشته شده است؟ گفتم: خدا، رسولش و شما داناترید، فرمودند: دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند».

امامان معصوم (علیهم السلام) با شتاب شتاب زدگان مقابله کرده اند و وقت گزاران را نیز

تکذیب نموده اند، همانان که به گراف وگمان واز سر جهل ویا به قصد گمراهی مردم بدین امر همت می گمارند.

کافی ۱ / ۳۶۸ از فضیل بن یسار روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: آیا برای این امر [ظهور] وقتی مشخص است؟ فرمودند: وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند.

موسی (علیه السلام) به نزد پروردگارش رفت وبا مردم سی روز وعده کرد، پس چون خداوند ده روز بر آن افزود، قوم او گفتند: موسی با ما خلف وعده کرده است، وآن کار را انجام دادند. پس هنگامی که ما با شما سخن می گویم وهمانگونه واقع می شود، بگوئید: خدا راست گفت، واگر سخنی گفتیم ولی [تصور کردید] خلاف آن واقع شد، بگوئید: خدا راست گفت، تا دو پاداش دریافت کنید».

الامامة والتبصرة / ۹۴ از ابو عبیده ی حذاء روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی این امر [ظهور] سؤال کردم که چه وقت خواهد بود؟ ایشان فرمودند: اگر شما امید دارید از جانبی سراغتان بیاید، ولی از جانبی [دیگر] آمد، آن را انکار نکنید».

غیبت نعمانی / ۲۸۹ از محمد بن مسلم از حضرت صادق (علیه السلام): «ای محمد! هر کسی به تو خبر رساند که ما وقت گزارده ایم، نهراس واو را تکذیب کن، زیرا ما برای هیچ کس زمانی معین نمی کنیم».

غیبت شیخ طوسی / ۲۶۲: «هر کس از مردم برایت وقتی تعیین نمود، نترس واو را تکذیب نما...»

در روایتی دیگر: ما در گذشته وقتی تعیین نکردیم، در آینده نیز تعیین نخواهیم کرد».

کافی ۱ / ۳۶۸ از ابوبصیر: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد قائم (علیه السلام) پرسیدم، ایشان فرمودند: وقت گزاران دروغ گفتند، ما اهل بیت، وقت تعیین نمی کنیم. حدیثی دیگر: خداوند ابا کرده مگرآنکه با وقت گزاران مخالفت کند».

همان از عبد الرحمن بن کثیر: «در حضور امام صادق (علیه السلام) بودم که مهزم وارد شد وگفت: فدایت شوم، این امری که انتظارش را می کشیم، چه زمانی به وقوع خواهد پیوست؟

فرمودند: ای مهزم! وقت گزاران دروغ گفتند، شتاب زدگان هلاک شدند، و آنان که تسلیمند نجات یافتند».

همان از ابو حمزه ی ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «ای ثابت! خداوند تبارک و تعالی زمان این امر (۱۰۳۶) را در [سال] هفتم قرار داده بود، پس چون امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، غضب خدای متعال بر اهل زمین شدّت گرفت و تا صد و چهل آن را به تأخیر انداخت. پس ما با شما سخن گفتیم و شما آن را منتشر کردید و پرده را کنار زدید، و خدا دیگر وقتی [برای خبر دادن به شما (۱۰۳۷)] درباره ی آن نزد ما قرار نداد، خداوند هر آنچه را بخواهد محو می کند و یا ثابت قرار می دهد و ام الكتاب نزد اوست.

من این حدیث را بر امام صادق (علیه السلام) عرضه کردم و ایشان تصدیق نمودند». غیبت شیخ طوسی ۲۶۳/ و تفسیر عیاشی ۲/ ۲۱۸ از همو نقل می کنند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمودند: تا سال هفتاد بلا خواهد بود، و بعد از بلا آسایش. حال هفتاد گذشته ولی آسایشی ندیدیم، و ایشان همان مضمون حدیث قبل را فرمودند».

اثبات الوصیة / ۱۳۱ می نویسد: «از عالم (علیه السلام) روایت شده: معنای این سخن که تا سال هفتاد بلا خواهد بود، این است که خداوند (عز وجل) زمان فرج را در سال هفتاد قرار داده بود، پس چون امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، بر اهل آن زمان غضب کرد و تا زمانی تأخیر انداخت».

تحف العقول / ۳۱۰ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «ای پسر نعمان! عالم [امام] نمی تواند هر آنچه را می داند به تو بگوید، زیرا آن سرّ خداست که خدا آن را با جبرئیل (علیه السلام) گفت، جبرئیل (علیه السلام) به محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با علی (علیه السلام)، علی (علیه السلام) با حسن (علیه السلام)، حسن (علیه السلام) با حسین (علیه السلام)، حسین (علیه السلام) با علی (علیه السلام)، علی (علیه السلام) با محمد (علیه السلام) و محمد (علیه السلام) با کسی که با او در میان نهاد. پس شتاب نکنید، به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شده است، لکن شما آن را افشا کردید،

لذا خدا تأخیر انداخت.

به خدا قسم شما رازی ندارید، مگر آنکه دشمنان از شما بدان آگاهتر است.»

کافی ۸ / ۳۶۲ از زراره روایت می کند: «حمران به امام باقر (علیه السلام) گفت: خدا مرا فدایتان گرداند، کاش برایمان بفرمایید این امر چه زمانی خواهد بود تا بدان مسرور شویم! ایشان فرمودند: ای حمران! تو برادران و دوستانی داری. (۱۰۳۸)

در گذشته مردی از عالمان بود و پسری داشت که رغبتی به دانش پدر نداشت و درباره ی هیچ چیزی از او نمی پرسید. آن مرد همسایه ای داشت که نزد او می آمد، می پرسید و فرا می گرفت.

مرگ او فرا رسید، پسرش را فراخواند و گفت: پسر! تو از آن [دانشی] که نزد من است روی گردان و کم رغبت بودی، و در مورد هیچ چیز سؤال نمی کردی، ولی من همسایه ای دارم که نزد من می آمد، می پرسید، فرا می گرفت و به خاطر می سپرد، پس اگر به چیزی نیاز پیدا کردی نزد او برو - و همسایه را به او معرفی نمود -.

آن مرد از دنیا رفت و پسرش باقی ماند. پادشاه آن زمان رؤیایی دید و سراغ آن مرد را گرفت، خبر فوت او را دادند، گفت: آیا فرزندی از خود به جای گذارده است؟ گفتند: آری، پسری به جای گذاشته است، گفت: او را نزد من بیاورید، و برایش پیغام دادند حضور شاه برسد. پسر [با خود] گفت: به خدا نمی دانم چرا پادشاه مرا فراخوانده است، و دانشی هم ندارم، و اگر درباره ی چیزی از من سؤال کند رسوا می شوم، او سفارش پدر را به یاد آورد و به سراغ آن مردی که از پدرش دانش برمی گرفت آمد و گفت: پادشاه سراغ من فرستاده و نمی دانم علت آن چیست، و پدرم فرمان داده بود اگر به چیزی نیاز داشتم نزد شما بیایم.

آن مرد گفت: اما من می دانم برای چه سراغ تو فرستاده است، پس اگر تو را آگاه ساختم هر آنچه خداوند نصیب کرد، بین من و تو قسمت شود. آن پسر هم پاسخ مثبت داد. مرد او را قسم داد و تأکید گرفت که وفا کند.

او گفت: پادشاه می خواهد از تو درباره ی رؤیایی بپرسد که چه زمانی است؟ بگو: این زمان گرگ است. پسر هم نزد شاه آمد، او گفت: آیا می دانی چرا به سراغ تو فرستادم؟ پسر گفت:

فرستادی تا در مورد رؤیایی که دیده ای سؤال کنی که چه زمانی است؟ پادشاه گفت: درست گفתי، حال بگو چه زمانی است؟ پسر گفت: زمان گرگ، و شاه فرمان داد جایزه ای به او بدهند. او هم آن را گرفت و به خانه آمد، و با کرد با آن مرد وفا کند. او [با خود] گفت: شاید من این مال را تمام و مصرف نکنم تا از دنیا روم، و ممکن است نیازمند نشوم و [دیگر] درباره ی چیزی - مانند اینکه از من پرسیدند - از من سؤال نکنند. و آن مقدار که خدا بخواهد درنگ کرد.

بعد پادشاه رؤیایی [دیگر] دید و او را فراخواند، او هم از کار خود [با آن مرد] پشیمان شد و گفت: به خدا قسم دانشی که نزد شاه برم ندارم، و نمی دانم با رفیقم چه کنم، من پیمان شکنی و بی وفایی کردم، آنگاه گفت: در هر حال نزد او رفته عذرخواهی می کنم و برایش سوگند یاد می کنم، شاید به من خبر دهد.

لذا نزد او آمد و گفت: من چنان کردم و به آنچه میان خود و تو بود وفا ننمودم و آنچه در دست داشتم پراکنده شد [واز بین رفت]، و به تو احتیاج دارم، تو را به خدا قسم می دهم مرا وانگذاری، به تو اطمینان می دهم چیزی به دستم نیاید مگر آنکه میان ما باشد. پادشاه فرستاده و نمی دانم در مورد چه مطلبی قصد پرسش دارد. آن مرد گفت: می خواهد درباره ی رؤیایی که مشاهده نموده از تو سؤال کند که چه زمانی است؟ تو هم بگو: زمان گوسفند است.

او هم نزد شاه آمد، او گفت: چرا به سراغت فرستادم؟ پاسخ داد: برای آنکه رؤیایی دیده ای و می خواهی در مورد زمان آن از من سؤال کنی، شاه گفت: درست گفתי، حال بگو چه زمان است؟ وی گفت: زمان گوسفند، و او فرمان داد صله ای به او بدهند. پسر آن را گرفت و به خانه برگشت. پیرامون اینکه آیا با او وفا کند یا نه اندیشه کرد، یک بار بر آن شد تا انجام دهد و بار دیگر منصرف گشت، سپس گفت: شاید دیگر تا ابد نیازی به او پیدا نکنم و مصمم شد تا پیمان شکنی و بی وفایی کند، و آن مقدار که خداوند بخواهد درنگ کرد.

پادشاه [دیگر بار] رؤیایی دید و سراغ او فرستاد، او هم از کرده ی خویش پشیمان شد و گفت: پس از دو بار پیمان شکنی چون کنم؟ دانشی [هم] ندارم، ولی تصمیم گرفت نزد او بیاید. آمد و او را به خدای تبارک و تعالی سوگند داد تا به او بیاموزد، و گفت که این بار وفاداری می کند

واطمینان داد، گفت: در این حال مرا وانگذار که دیگر پیمان شکنی و بی وفایی نخواهم کرد. آن مرد از او تأکید گرفت و گفت: تو را فراخوانده تا از رؤیایی پرسش کند، پس چون سؤال کرد بگو: زمان میزان است.

چنین شد و شاه فرمان صله داد. او هم گرفت و نزد مرد آمد، در مقابل او قرار داد و گفت: هر آنچه به دست آوردم را آورده ام، سهم مرا بده، مرد عالم گفت: زمان نخست زمان گرگ بود و تو از گرگان بودی، زمان دوم زمان گوسفند بود که می خواهد [انجام دهد] ولی انجام نمی دهد، تو هم چنین بودی می خواستی ولی وفا نکردی، و هم اینک زمان میزان است و تو وفادار بودی، پس مالت را بگیر که من هیچ نیازی بدان ندارم و آن را بدو باز گردانند».

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در بحار الانوار ۱۴ / ۴۹۷ می نگارند: «تو دوستان و برادرانی داری: شاید مقصود از بیان این حکایت، توضیح آن باشد که این زمان زمان وفای به عهد نیست، و اگر زمان ظهور را به تو بگویم، تو آن را به آنها می گویی و خبر میان مردم منتشر می شود و منجر به فساد خواهد شد، پیمان بر کتمان نیز سودی نبخشد».

نگارنده: مقصود آن است که امام باقر (علیه السلام) زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می دانند، ولی بیم انتشار خبر آن را دارند، همانسان که علامه ی مجلسی (رحمه الله) فرموده است، لذا امامان (علیهم السلام) از وقت ظهور آگاهند. مؤید این مطلب هم آن است که ایشان خبر داده اند در فلان سال رخ می دهد، ولی به جهت انتشار این خبر، تأخیر افتاده است.

در این مجال بحث دیگری واقع می شود: آیا در علم خدا وقت ظهور مشخص است و تغییر نمی کند، و یا آنکه به تبع حال مردم یا دعای آنان تغییر می یابد؟ و آیا دعای ما در سرعت بخشیدن به ظهور تأثیری دارد یا تنها فایده ی این دعا به خود ما بر می گردد همانسان که در توقیع آمده و بیشتر گذشت: «و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، که آن فرج شماست».

بحثی دیگر در اینجا مطرح می شود: وقت گزاری به چه معناست؟ تأخیر آن به جهت کردار مردم یعنی چه؟ مشیت و قضا و قدر الهی چیست؟ و اظهار امری که بعدها در آن بداء واقع خواهد شد، چه حکمتی دارد؟

دیگر آنکه نهی امامان معصوم (علیهم السلام) از خروج بر حاکم ظالم به چه معناست؟ و اینکه آیا قیام و خروج نیازمند رهبری یا اذن معصومین (علیهم السلام) است، هم چنان که اکثر فقهاء بر آنند، یا آنکه اختصاص به آن زمان دارد، و کسی که قدرت دارد باید قیام کند؟ این ها مباحثی مفید است، لکن در این کتاب مجال آن نیست.

فصل (۳۳): ولادت امام (عجل الله فرجه) / پیش زمینه های حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ابتکاری نبوی برای تعیین مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

یکی از معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخنان رصین و گفتارهای جامع ایشان است، از جمله ی آنها تعیین امام مهدی (علیه السلام) است به اینکه او از نسل امام حسین (علیه السلام) و پسر برگزیده ی کنیزان می باشد. و این معرفی بر ادعای مدعیان خط بطلان می کشد.

دیگر آنکه فرمودند: مهدی از عترت من است. از نسل فاطمه است. خدا تنها با ما آغازیده و تنها با ما به پایان خواهد رساند. اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا آن را طولانی می کند. او زمین را از عدل و داد آکنده خواهد ساخت. ثروت را مشت مشت دهد نه به شمارش. ما هفت تن از فرزندان عبد المطلب آقایان اهل بهشتیم: من، برادر علی، عمویم حمزه، پسر عمویم جعفر، حسن، حسین و مهدی. مهدی پنجمین بعد از هفتمین نفر از فرزندان من است. او نهمین کس از صلب حسین است، پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، و این سخن خبر از غیبت امام (علیه السلام) است، چرا که دوران برده داری مدت هاست پایان یافته. و این اوصاف تنها بر حضرت مهدی پسر امام حسن عسکری (علیه السلام) انطباق دارد، او نهمین تن از صلب امام حسین (علیه السلام) است و مادرش کنیزی رومی بوده.

مخالفین در تأویل این حدیث خود را به زحمت انداخته اند. آنان می پندارند مهدی (علیه السلام) به دنیا خواهد آمد و مادرش کنیزی خواهد بود. البته همانگونه که می دانیم دوران کنیزان پایان یافته است! چگونه می گویند او بعدها به دنیا خواهد آمد و حال آنکه نهمین شخص از نسل امام حسین (علیه السلام) است، و اکنون بیش از چهل نسل از امام حسین (علیه السلام) می گذرد، زیرا میانگین هر شخصی سی سال است و امام حسین (علیه السلام) در سال شصت

ویک هجری به شهادت رسید!

ظاهراً این عبارت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، میان مردم معروف بوده است، تا جایی که برخی مدعی انطباق آن بر زید شهید (رحمه الله) شده اند، غیبت نعمانی / ۲۲۹ از ابو الصباح روایت می کند: «حضور امام صادق (علیه السلام) رفتم، ایشان فرمودند: پشت سر چه [خبر] داری؟ عرضه داشتم: شری را پشت سر گذارده ام، (۱۰۳۹) عمویان زید می پندارد پسر زن اسیر، قائم این امت و پسر برگزیده ی کنیزان است، ایشان فرمودند: دروغ گفته است، او آنگونه که گفته نیست، اگر خروج کند کشته شود».

نگارنده: این تکذیب را می بایست نسبت به ادعای کسانی دانست که زید را مهدی می دانستند، زیرا احادیث صحیحی از امام صادق و دیگر امامان (علیهم السلام) در مدح زید و بلندای مقام وی رسیده است، و اینکه او به مقاومت در برابر ظلم و امامت رضا از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فراخواند. (۱۰۴۰) علاوه بر آنکه آقای خوئی در معجم ۸ / ۳۶۳ آن را ضعیف دانسته اند.

همین تعبیر را امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز بارها در مورد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به کار برده اند، شرح نهج البلاغة ۷ / ۵۸: «اهل بیت پیامبران را بنگرید، اگر درنگ و اقامت کردند شما نیز چنین کنید، و اگر از شما یاری طلبیدند یاری نمایید که به طور قطع خداوند فتنه را به دست مردی از ما اهل بیت بر طرف خواهد نمود. پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، تنها با شمشیر به سراغ آنان می رود، هشت ماه شمشیر را بر شانه اش دارد، تا جایی که قریشیان گویند: اگر این از فرزندان فاطمه بود بر ما رحم می کرد.

خدا او را بر بنی امیه مسلط می کند تا آنها را خرد کرده و در هم بشکند، مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا، سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، (۱۰۴۱) از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. در باره ی کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است؛ و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

شارح [ابن ابی الحدید] گوید: اگر کسی بگوید: این مرد موعود که ایشان درباره اش فرموده اند: پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، کیست؟ گوییم: شیعیان بر این باورند که او امام دوازدهم آنها و پسر کنیزی به نام نرجس است، اما اصحاب ما معتقدند او از نسل فاطمه است و در آینده از کنیزی به دنیا خواهد آمد، و هم اکنون موجود نیست». نگارنده: کنیزان، دیگر کجایند تا مادر امام مهدی (علیه السلام) از آنها باشد، آنگونه که ابن ابی الحدید پنداشته است؟!

غیبت نعمانی / ۲۲۹ از حارث همدانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان - مقصود ایشان قائم از فرزندان خویش است -، آنان را به ذلت می کشاند و جام صبر (۱۰۴۲) می نوشاند، و تنها با شمشیر به استقبالشان می رود. در آن هنگام فاجران قریش آرزو کنند که کاش می توانستند دنیا و ما فیها را بدهند و او از آنها گذشت کند، [ولی] او دست از آنان برنخواهد داشت تا آنکه خدا راضی شود».

مقتضب الاثر / ۳۱ از ابن ابی جحیفه ی سوائی، حارث همدانی و حارث بن شرب که نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) حضور داشتند روایت می کند: «چون پسرش حسن (علیه السلام) می آمد می فرمود: ای پسر رسول خدا! خوش آمدی، و هنگامی که حسین (علیه السلام) می آمد می فرمود: پدر و مادرم فدایت ای پدر پسر برگزیده ی کنیزان!

گفته شد: یا امیر المؤمنین! چرا درباره ی حسن چنان می گوید و در مورد حسین چنین؟ و پسر برگزیده ی کنیزان کیست؟ فرمودند: آن گمشده ی رانده و آواره، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین، و دست خود را بر سر حسین (علیه السلام) نهادند».

غیبت نعمانی / ۲۲۸ از عبد الرحیم قصیر روایت می کند: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: این فرموده ی امیر المؤمنین (علیه السلام): پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، آیا مقصود فاطمه (علیها السلام) است؟ فرمودند: فاطمه برگزیده ی آزادان است، او [مهدی]... [سفید] مایل به سرخی است، خدا فلانی را رحمت کند».

ارشاد ۲ / ۳۸۲ از جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «عمر بن خطاب از

امیر المؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد وگفت: بگو: مهدی چه نام دارد؟ ایشان فرمودند: حبیبم (صلی الله علیه وآله وسلم) با من عهد فرموده که سخنی از نامش نگویم تا زمانی که خداوند او را مبعوث کند.

عمر گفت: از اوصافش بگو، ایشان فرمودند: او جوانی است میان بالا، با چهره ومویی زیبا که بر شانه هایش فرو می ریزد، ونور صورتش سیاهی موهای سر ومحاسنش را تحت الشعاع قرار می دهد، پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان». (۱۰۴۳)

هم امام مهدی (علیه السلام)، پسر برگزیده ی کنیزان است وهم جدّش امام جواد (علیه السلام):

تعبیر پسر برگزیده ی کنیزان توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در شأن حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به کار رفته است. ایشان در مورد امام جواد (علیه السلام) نیز چنین عبارتی را به کار بردند.

امام جواد (علیه السلام) گندمگون بودند ودستگاه حاکم از این مطلب بر ضدّ امام رضا (علیه السلام) سوء استفاده کردند. آنان شایعه کردند امام جواد (علیه السلام) فرزند امام رضا (علیه السلام) نیست، چون بسان ایشان سفید نمی باشد! آنان قیافه شناسان را آوردند وآنان او را فرزند امام (علیه السلام) دانستند وخدا ایشان را در قبال دروغ پردازان یاری نمود.

کافی ۱/ ۳۲۲ وارشاد ۳۱۷/ روایت می کنند: «علی بن جعفر در مورد ماجرای حکم قیافه شناسان [به اینکه امام جواد پسر امام رضا (علیهما السلام) است] وتکذیب دروغ گویان، گفت: من برخاستم ودهان ابو جعفر [امام جواد (علیه السلام)] را بوسیده آب دهانش وارد دهانم شد وعرض کردم: نزد خدا شهادت می دهم شما امام من هستید.

امام رضا (علیه السلام) گریستند وفرمودند: ای عمو! آیا از پدرم نشنیدید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: پدرم فدای پسر برگزیده ی کنیزان، پسر زن نوبی (۱۰۴۴) پاک دهان، صاحب رحمی که نجیب به دنیا می آورد. وای بر آنان [بنی عباس]، خداوند اعییس (۱۰۴۵) صاحب فتنه ودودمانش را لعنت کند. (۱۰۴۶)

واوست [مهدی] که سال ها، ماه ها وروزها آنان را می کشد، به ذلت می کشاند وجام صبر می

نوشاند. او رانده و آواره است، پدر وجدش را کشته اند ولی خونخواهی نکرده است، غیبت می کند و گفته می شود: مرد یا به هلاکت رسید، در کدامین وادی سیر می کند؟ ای عمو! آیا این شخص جز از [نسل] من خواهد بود؟ عرض کردم: راست گفتی، فدایت گردم».

با این حساب امام جواد (علیه السلام) پسر برگزیده ی کنیزان نوبی است، و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پسر برگزیده ی کنیزان رومی، اوست رانده ی آواره که غائب می شود، و هموست که از خطّ ضلالت که بنی امیه و بنی عباس پرچمداران آنند، انتقام می گیرد.

برخی از ابتکارات ائمه (علیهم السلام) در تعیین شخصیت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

از جمله ی آن، تعیین به نام، مادر، شماره، اوصاف و شخصیت.

غیبت نعمانی / ۱۷۹ از ابو هیشم میثمی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «چون سه نام محمد، علی و حسن پشت سر هم آمدند، چهارم آنها قائم آنهاست». (۱۰۴۷)

غیبت شیخ طوسی / ۳۶ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام): «با هفتمین از ما فرج خواهد بود».

شیخ حر عاملی (رحمه الله) در اثبات الهداة ۳ / ۴۹۹ پس از نقل آن می نویسد: «مقصود هفتمین شخص از خود ایشان است [که با ایشان آغاز وبه حضرت مهدی (علیه السلام) ختم می گردد] نه از نسل حضرت امیر (علیه السلام)».

غیبت شیخ طوسی / ۲۸ از آن حضرت روایت می کند: «صاحب ما که از صلب این است - وبه موسی بن جعفر (علیهما السلام) اشاره کردند - ظاهر می گردد و زمین را همانسان که از ظلم و ستم پر شده از عدالت می آکند، و دنیا برایش آرام می شود».

کمال الدین ۲ / ۳۳۴ از مفضل بن عمر: «حضور آقایم امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرضه داشتم: آقای من! کاش جانشین پس از خود را به ما معرفی کنید، ایشان فرمودند: ای مفضل! امام بعد از من پسر مویسی است، و جانشین آرزو شده و منتظر، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی خواهد بود».

همان ۲ / ۳۸۳ از صقر بن ابی دلف از امام هادی (علیه السلام) روایت می کند: «امام پس از من پسر من حسن است، و پس از حسن پسرش قائم که زمین را از عدل و داد پر می کند، آنگونه که از ستم و جور آکنده شده است».

کافی ۱ / ۳۴۱ از ابو حمزه: «نزد امام جعفر بن محمد (علیهما السلام) رفتم و عرض کردم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمودند: نه، گفتم: فرزند شماست؟ فرمود: نه، عرضه داشتم: فرزند فرزندان است؟ فرمودند: نه، گفتم: فرزند فرزند شما؟ پاسخ منفی دادند، عرض کردم: او کیست؟ فرمودند: آن کسی که زمین را از دادگری می آکند، آنسان که از بیداد و ستم پر شده است، و این پس از فتره ای از امامان است، (۱۰۴۸) همانگونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از فتره ای از رسولان (۱۰۴۹) مبعوث شد». (۱۰۵۰)

جریان یافتن سنت تنی چند از پیامبران (علیهم السلام) در ولادت و غیبت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

کمال الدین ۱ / ۳۲۱ از سعید بن جبیر از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت می کند: «در قائم ما سنت هایی از پیامبران است؛ سنتی از پدرمان آدم، سنتی از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب و محمد (علیهم السلام).

از آدم و نوح طول عمر، از ابراهیم مخفی بودن ولادت و دوری گزینی از مردم، از موسی هراس و غیبت، از عیسی اختلاف مردم درباره ی او، از ایوب فرج و گشایش پس از بلا و از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خروج با شمشیر».

همان ۱ / ۱۵۲ و ۲ / ۳۴۰ از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام): «در قائم سنتی از موسی بن عمران است، عرض کردم: آن سنت چیست؟ فرمودند: مخفی بودن تولد و غیبت از قوم خویش، گفتم: موسی چه مقدار از اهل و قوم خود غیبت کرد؟ فرمودند: بیست و هشت سال».

همان ۲ / ۳۵۰ از ابوبصیر از آن حضرت: «در صاحب این امر سنت هایی از پیامبران است؛ سنتی از موسی بن عمران، عیسی، یوسف، و سنتی از محمد (علیهم السلام). سنت از موسی بن عمران آن است که هراسان و منتظر است، سنت از عیسی آن است که آنچه در مورد عیسی

گفته شد [که وی از دنیا رفت] درباره ی او نیز بگویند، سنت یوسف خفا و پنهانی است که خداوند بین او و خلق حجابی قرار می دهد که او را می بینند ولی نمی شناسند، و اما سنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آن است که وی به هدایت ایشان رهنمون می شود و طبق سیره ی ایشان رفتار می کند».

غیبت نعمانی / ۱۶۴ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «در صاحب این امر سنت هایی از چهار پیامبر است؛ سنتی از موسی، عیسی، یوسف و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم). گفتم: سنت موسی چیست؟ فرمودند: هراسان است و انتظار می کشد. از سنت عیسی پرسیدم، فرمودند: آنچه در مورد عیسی گفته شد درباره ی او نیز گویند. عرض کردم: سنت یوسف؟ فرمود: زندان و غیبت، (۱۰۵۱) و از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کردم و فرمودند: چون قیام کند طبق سیره ی ایشان رفتار نماید، و آثار ایشان را تبیین کند، او هشت ماه شمشیر را بر شانه قرار دهد و بکشد تا آنکه خدا راضی گردد. پرسیدم: چسان از رضایت خداوند آگاه خواهد شد؟ فرمودند: خدا رحمت را در دل او قرار می دهد» (۱۰۵۲).

اثبات الوصیة / ۲۲۶ آن را نقل می کند و در قسمتی از آن آمده است: «شبهت او به یوسف در زیبایی و سخاوت اوست، و سنت او از محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آن است که با شمشیر ظاهر می گردد».

دلائل الامامة / ۲۹۱ نیز روایت می کند و در پاره ای از آن آمده است: «شبهت او به یوسف آن است که برادرانش با او خرید و فروش می کردند و سخن می گفتند، ولی او را نمی شناختند» (۱۰۵۳).

کمال الدین ۱ / ۲۸: «سنت یوسف آن است که برادرانش با او معامله می کردند و سخن می گفتند، لکن او را نمی شناختند، سنت عیسی سیاحت است، و سنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیر».

همان ۱ / ۳۲۷ از امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیثی نقل می کند: «شبهت او به یونس بن متی آن است که از غیبت باز می گردد در حالی که پس از بالا رفتن سن [هنوز] جوان

است... شباهت به موسی (علیه السلام) دوام هراس، طول غیبت، مخفی بودن ولادت، به ستوه آمدن پیروان بعد از او، از آزار و ذلتی که با آن مواجه می شوند، تا آنکه خدای (عز وجل) اذن ظهور دهد و او را بر دشمنش یاری و تأیید کند... شباهت ایشان به جدّش مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) آن است که با شمشیر خروج می کند، دشمنان خدا و رسول و جباران و طاغوت ها را می کشد، با شمشیر و رعب یاری می شود و کسی توان مقابله با بیرقی که به او تعلّق دارد را نخواهد داشت.

برخی از نشانه های خروجش این هاست: خروج سفیانی از شام، خروج یمانی از یمن، فریادی از آسمان در ماه رمضان و منادیی که از آسمان نام او و پدرش را ندا می کند». (۱۰۵۴) همان ۲ / ۳۴۵ از ابوبصیر: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ای پسر پیامبر! قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمودند: ای ابوبصیر! او پنجمین شخص از فرزندان پسر موسی است، پسر بانوی کنیزان، غیبتی خواهد داشت که اهل باطل در آن به تردید می افتند، آنگاه خدای (عز وجل) او را آشکار می کند و بر دستانش مشارق و مغارب زمین را می گشاید. روح الله عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود می آید و پشت سر او نماز می گزارد. زمین به نور پرورگارش روشن می شود، و در آن مکانی نخواهد ماند که غیر از خدای عزیز و جلیل در آن عبادت شده، مگر آنکه خدا در آن پرستش گردد، و همه ی دین برای خدا خواهد بود، اگرچه مشرکان خوش نداشته باشند».

همان ۲ / ۴۸۰ از سدید از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «... زیرا خداوند (عز وجل) ابا کرده مگر آنکه در او سنت های پیامبران (علیهم السلام) در غیبت هایشان جریان یابد. ای سدید! و ناگزیر از آن است که مدت های غیبت های آنها در او کامل شود، خداوند تعالی می فرماید: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ، (۱۰۵۵) قطعاً از حالی به حالی برخواید نشست، یعنی سنت های آنان که پیش از شما بودند».

کافی ۱ / ۳۳۶ از سدید از آن حضرت روایت می کند: «برادران یوسف (علیه السلام) نوادگان و پسران پیامبران بودند، آنان با یوسف تجارت و معامله کردند، با او سخن گفتند در حالی که برادران او بودند و او برادر ایشان بود، ولی او را نشناختند تا آن [زمان] که گفت: أَنَا يَوْسُفُ

وَهَذَا أَخِي، (۱۰۵۶) من یوسفم واین برادر من است.

پس این امت ملعون چرا انکار می کنند که خداوند (عز وجل) در زمانی از زمان ها با حجت خود چنین کند، همانگونه که با یوسف کرد!

یوسف (علیه السلام) مُلک مصر را در اختیار داشت و با پدرش هیجده روز فاصله داشت، و اگر می خواست به او خبر دهد می توانست. یعقوب و فرزندانش هنگام بشارت، نه روزه از سرزمین خود به مصر آمدند، پس از چه رو این امت انکار می کنند که خدای عزیز و جلیل با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد که در بازارهایشان راه رود و بر بساط آنان گام نهد، تا آنکه خدا به او در این باره [ظهور] اذن دهد، آنسان که به یوسف اذن داد، قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ، (۱۰۵۷) گفتند: آیا تو خود، یوسفی؟ گفت: من یوسفم».

همان ۲ / ۴۸۰: «خداوند امر او را در یک شب سامان می دهد».

صاحب این امر کسی است که میلادش مخفی است، و مردم گویند: به دنیا نیامده!

اثبات الوصیة / ۲۲۲ از سعد بن عبد الله با سند خود از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قائم آن کسی است که ولادت او بر مردم پوشیده است».

کمال الدین ۲ / ۴۷۹ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام): «ولادت صاحب این امر بر مردمان مخفی خواهد بود، تا آنکه هنگام خروج بیعت احدی در گردش نباشد».

غیبت نعمانی / ۱۸۳ از ابو الجارود از امام باقر (علیه السلام): «شما هماره گردن هایتان را به سوی مردی از ما می کشید [و منتظر خروج ما هستید] و می گوید: این همان [قائم] است، ولی خدا او را [از دنیا] می برد، تا آنکه برای این امر کسی را فرستد که نمی دانید به دنیا آمده یا نه، آفریده شده یا نه».

همان / ۱۸۲ از او از ایشان: «اینان وتو، پیوسته [چشم دوخته و در انتظار] خواهید بود، تا آنکه خدا برای این امر کسی را بفرستد که ندانند آفریده شده یا نه».

کافی ۱ / ۳۴۲ از عبد الله بن عطا نقل می کند: «خدمت امام باقر (علیه السلام) عرضه داشتم: شیعیان شما در عراق بسیارند، و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مانند شما وجود ندارد، پس چرا خروج نمی کنید؟

ایشان فرمودند: ای عبد الله بن عطا! گوش هایت را نزد احمقان گسترده ای، آری، به خدا قسم من صاحب [خروج کننده ی] شما نیستم، عرض کردم: پس او کیست؟ فرمودند: ببینید آن کس که ولادتش بر مردم مخفی باشد صاحب شماس است...».

این عبارت در غیبت نعمانی / ۱۶۷ چنین آمده: «... بین کسی که مردم نمی دانند به دنیا آمده یا نه، او صاحب شماس است».

کمال الدین ۲ / ۳۶۰ از عباس بن عامر قصبانی از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند: «صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز به دنیا نیامده است».

همان ۲ / ۳۸۱ از امام هادی (علیه السلام) روایت می کند: «صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز به دنیا نیامده است».

همان ۲ / ۴۳۲ از حسن بن منذر نقل می کند: «حمزة بن ابو الفتح روزی آمد و گفت: خبری خوش دارم، دیشب در خانه برای ابومحمد فرزندی به دنیا آمد و ایشان فرمان کتمان این خبر را دادند، گفتم: نامش چیست؟ گفت: نامش محمد و کنیه اش به جعفر [ابا جعفر] است».

عباسیان، و پیروی از شیوه ی نمرود و فرعون:

در منابع تاریخی و دیگر ادیان آمده که منجمان به نمرود خبر دادند در همین سال فرزندی در پایتخت او به دنیا خواهد آمد که حکومت او را در مخاطره قرار می دهد، لذا نمرود زاد و ولد را منع کرد و تمامی پسرانی را که به دنیا می آمدند به قتل رساند! همین خبر را به فرعون نیز دادند و او هم بسان نمرود رفتار کرد!

تفسیر قمی ۱ / ۲۰۷ روایت می کند: «نمرود برای هر زن بارداری نگهبانی گمارده بود و هر فرزند پسری را سر می برید. مادر ابراهیم او را برای فرار از ذبح [در غاری] پنهان کرد. ابراهیم درون غار در هر روز بسان یک ماه دیگران رشد می کرد و بزرگ می شد، تا آنکه در غار سیزده ساله شد. پس از آن مادرش به دیدار او آمد و چون خواست از او جدا شود دست بر مادر آویخت و گفت: ای مادر! مرا بیرون ببر، مادر گفت: پسر من! پادشاه اگر بفهمد تو در این زمان به دنیا آمده ای تو را خواهد کشت».

همان ۲ / ۱۳۵ از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که

مادر موسی به وی باردار شد، اثر حمل او تنها در هنگام ولادت آشکار شد. فرعون برای مراقبت وزیر نظر داشتن زنان بنی اسرائیل، زنانی قبطی را مأمور آنان کرده بود. این کار بابت آن بود که به فرعون خبر رسیده بود بنی اسرائیل می گویند: در میان ما مردی به دنیا خواهد آمد که بدو موسی بن عمران گفته می شود و نابودی فرعون و یارانش بر دستان اوست. لذا گفت: فرزندان پسرشان را می کشم تا خواسته شان تحقق نیابد. او میان مردان و زنان فاصله انداخت و مردان را محبوس کرد.

هنگامی که مادر موسی وی را به دنیا آورد، او را نگریست، اندوهگین شد و گریسته گفت: الآن است که ذبح شود.

خدا در دل آن زن مأمور، محبت موسی را قرار داد و او گفت: چرا رنگت زرد شد؟ مادر موسی پاسخ داد: بیم آن دارم که فرزندم را ذبح کنند. آن زن گفت: نه راس، و موسی به گونه ای بود که هر که او را می دید دوستدارش می شد، و این همان فرموده ی خدای عزیز و جلیل است: **وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي**، (۱۰۵۸) و مهری از خودم بر تو افکندم. پس آن زن قبطی مأمور دوستدار موسی شد. صندوقی برای مادر موسی نازل شد و خطاب شد: او را در صندوق قرار ده و در دریا بیانداز **وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**، (۱۰۵۹) و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم. او هم موسی را در آن گذاشت، در آن را بست و به نیل انداخت.

فرعون بر ساحل نیل، قصر و تفرجگاهی داشت. وی به همراه همسرش آسیه از قصر به زیر آمد و سیاهی را در نیل مشاهده کرد که امواج آن را بالا می بردند و بادها با آن برخورد می کردند تا آن را کنار در قصر فرعون آوردند. وی دستور داد آن را بگیرند. صندوق را نزد وی بردند و چون آن را گشود پسری درون آن دید و گفت: این از بنی اسرائیل است. خدا در دل فرعون و آسیه محبت شدیدی نسبت به موسی قرار داد، ولی فرعون [علی رغم آن محبت] در صدد کشتن موسی بر آمد، آسیه گفت: **لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**، (۱۰۶۰) او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آنها خبر نداشتند، که او موساست...».

المستدرک ۲ / ۵۷۴ از وهب بن منبه می آورد: «هنگامی که مادر موسی به او باردار شد، این خبر را به ارشاد خداوند - که می خواست به واسطه ی موسی بر بنی اسرائیل احسان کند و امتنان ورزد - از همه مخفی کرد، لذا هیچ کس از این حمل آگاهی نداشت. در سال تولد او، فرعون قابله ها را مأمور بازرسی کرد و چنان زنان را تفتیش می کرد که سابقه نداشت. اما مادر موسی نه شکمش برآمد، نه رنگش تغییر کرد و شیرش هم فاسد نشد، از این رو قابله ها کاری با او نداشتند. چون شبی که موسی در آن به دنیا آمد فرا رسید، مادرش بدون مراقب و قابله او را زایید، و کسی جز خواهرش مریم از آن آگاه نشد، خداوند به او وحی کرد: اَنْ اَرْضِعِيْهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِيْ اِنَّا رَاٰوْهُ اِلَيْكَ وَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ، (۱۰۶۱) او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم. مادرش سه ماه او را مخفی داشت و در آغوش خویش شیر می داد و او نه می گریست و نه حرکت می کرد. ولی وقتی بر او و خود ترسید، جعبه ای در بسته ساخت و داخل آن را آماده کرد و شب هنگام در آب افکند، آنگونه که خدا فرمان داده بود. او تابوت را پنج وجب در پنج وجب ساخته بود بدون آنکه قبر اندود کند، تابوت هم بر روی آب آمد تا اینکه آب آن را نیمه شب به ساحل انداخت. صبح هنگام فرعون در جایگاهی که در ساحل نیل داشت نشست و تابوت را دید، به خدمه گفت: آن را بیاورید، آوردند و موسی را درون آن مشاهده کرد، با دیدن او گفت: چرا این پسر ذبح نشده؟ من که به قابله ها فرمان داده بودم هیچ نوزادی را مخفی نکنند! فرعون با زنی از بنی اسرائیل که آسیه دختر مزاحم نام داشت ازدواج کرده بود. وی یکی از بهترین زنان و از دختران پیامبران بود، با مؤمنان مهربان بود و بر آنان انفاق و بخشش می کرد. او که در کنار فرعون نشسته بود گفت: این مولود از یک سال بزرگتر است، و شما فرمان دادید کودکان همین سال را سر ببرند، پس او را رها کن تا مایه ی روشنی دیدگانمان باشد، لَا تَقْتُلُوْهُ عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذْهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ، (۱۰۶۲) او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آنها خبر نداشتند، هلاکشان بر دستان اوست. برای

فرعون تنها دختر زاده می شد...».

دستگاه خلافت قریش از دیر زمان در جستجوی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

اثبات الهداة ۳ / ۵۷۰ از فضل بن شاذان با سند صحیح از امام عسکری (علیه السلام) نقل می کند: «بنی امیه و بنی عباس به دو جهت شمشیرهایشان را بر [گردن] ما گذاشتند؛ یکی آنکه می دانستند هیچ حقی در خلافت ندارند، از این رو می هراسیدند ما آن را ادعا کنیم و در جایگاه خود [اهل بیت] قرار گیرد.

دوم آنکه از روایات متعدد فهمیده بودند زوال حکومت جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و تردیدی نداشتند که خود، از آنهایند، لذا تلاش کردند اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بکشند و نسل ایشان را از میان برند تا با این کار بتوانند از به دنیا آمدن قائم جلوگیری کنند و یا او را به قتل رسانند، ولی خداوند ابا کرد امر او را برای احدی از آنان آشکار کند، تا اینکه نورش را کامل گرداند، اگرچه کافران را خوش نیاید».

جستجوی پیرامون حضرت مهدی (علیه السلام) از روزی آغاز شد که جدش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آمدن او بشارت دادند. پیش از این نیز گذشت که عمر از امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد نام ایشان سؤال کرد، ولی ایشان دست رد بر سینه ی او زدند، لذا در مورد اوصاف او پرسید.

و نیز در بخش تحریفات بشارت نبوی گذشت که طبری سخن معاویه به ابنعباس را آورده است: «شما بر این پندارید که خلافتی هاشمی و مهدی قائم دارید، و حال آنکه مهدی عیسی بن مریم است، خلافت هم در دستان ماست تا آن را به او تحویل دهیم».

البته معاویه خود مدعی مهدویت شد و ما این مطلب را از مسند احمد به اثبات رساندیم! امویان پس از وی نیز در جستجوی مهدی بودند!

شیخ صدوق (رحمه الله) در کمال الدین ۱ / ۴۷ می نویسد: «خبر آمدن موسی در میان بنی اسرائیل، و اینکه نابودی فرعون و حکومت وی بر دست اوست منتشر شده بود، لذا فرعون اولاد بنی اسرائیل را به قتل می رساند.

نمرود نیز پیش از وی اولاد رعیت و اهالی مملکت خود را در طلب ابراهیم (علیه السلام) می

کشت، آن هنگام که خبر فرا رسیدن زمان ولادت وی، و اینکه هلاکت نمرود، اهل مملکت و دین وی به دست اوست، انتشار یافت.

طاغوت زمان امام حسن بن علی (علیهما السلام) پدر صاحب الزمان (علیه السلام) نیز چنین کرد، وی در پی فرزند ایشان برآمد، برای خانه شان نگهبان گذاشت، و کنیزان ایشان را حبس کرد تا وضع حمل کنند».

عباسیان و آگاهی از امامت عترت (علیهم السلام):

عباسیان نیک می دانستند امامان از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگان خدایند، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اطاعت از آنان فرمان داده اند، لکن سلطنت - همانگونه که هارون به مأمون گفت - عقیم است.

عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۲/ ۸۵ نقل می کند: «زمانی که هارون به مدینه رفت امام کاظم (علیه السلام) به دیدن او آمدند، هارون برخاست و صورت و دو دیده ی امام (علیه السلام) را بوسه داد، آنگاه به من، امین و مؤتمن رو کرد و گفت: ای عبد الله، ای محمد وای ابراهیم! در مقابل عمو و آقایتان راه بروید، رکابش را بگیرید، لباسش را درست کنید و تا منزل بدرقه نمایید. موسی بن جعفر آرام به من رو کردند و مرا به خلافت خبر دادند، سپس فرمودند: چون عهده دار این امر شدی با فرزندانم نیکی کن. سپس ما بازگشتیم.

من با دل و جرأت ترین فرزندان پدرم بودم، از این رو چون مجلس خلوت شد گفتم: یا امیر المؤمنین! این مردی که اینچنین او را بزرگداشتی، تبجیل کردی، در مقابلش از جا برخاستی، صدر مجلس نشاندی، خود پایین تر از او نشست و به ما فرمان دادی رکابش را بگیریم که بود؟ پدرم گفت: او امام مردم، حجت خدا بر خلق و خلیفه ی او بر بندگان است.

گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا این اوصاف همه برای شما و در شما نیست؟ گفت: من در ظاهر امام مردم هستم که با قهر و غلبه بدین منصب دست یافته ام، ولی موسی بن جعفر امام حق است، پسر من! به خدا قسم او نسبت به جایگاه پیامبر از من و تمامی این خلق شایسته تر است. اما به خدا سوگند اگر تو سر این امر با من نزاع کنی، آنچه را که چشمانت در آن است جدا خواهم ساخت، چرا که حکومت عقیم است [ونسب نیز در آن سودی نرساند]!

وقتی خواست از مدینه به مکه رود، فرمان داد کیسه ی سیاهی که دویست دینار در آن بود بیاورند، ورو به فضل بن ربیع کرد وگفت: این را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: امیر المؤمنین می گوید: ما در تنگی هستیم و بعد از این زمان احسان ما به شما خواهد رسید.

من گفتم: یا امیر المؤمنین! به نوادگان مهاجر و انصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که حسب و نسبشان را نمی دانی تا پنج هزار دینار می دهی، ولی به موسی بن جعفر که او را چنین احترام نمودی دویست دینار عطا می کنی، یعنی پایین ترین عطا!

گفت: بی مادر! ساکت شو، چرا که اگر آن مقداری که گفתי به او عطا کنم، ایمن نیستم که در آینده با صد هزار شمشیر از شیعیان و پیروانش به مصاف من آید، و فقر او و خانواده اش برای من و شما بهتر از آن است که دستان و چشمانشان باز باشد!

وقتی مخارق آوازه خوان این گفتگو را دید و شنید خشمگین شد و برخاست وگفت: یا امیر المؤمنین! من وارد مدینه شدم و اکثر اهالی آن از من چیزی درخواست کردند، و اگر من به آنها چیزی ندهم بخشنندگی شما و مکانت من برای آنان معلوم نشود! هارون هم دستور داد ده هزار دینار به او بدهند، مخارق گفت: این برای اهل مدینه، ولی من بدهی نیز دارم، پدرم دستور داد ده هزار دینار دیگر نیز به او بدهند، او گفت: می خواهم دخترانم را نیز شوهر دهم و باید برایشان جهیزی تهیه کنم، دستور داد ده هزار سکه دیگر آوردند، مخارق ادامه داد: من برای قوت خود و اهل و عیالم به غله نیاز دارم، پدرم فرمان داد زمینی که غله ی آن در سال به ده هزار دینار می رسد را در همان ساعت به او بدهند!

آنگاه مخارق برخاست و به نزد موسی بن جعفر آمد وگفت: با خبر شدم که این ملعون با شما چسان رفتار کرد و چه مقدار مال برایتان مشخص کرد، من چاره ای اندیشیدم و سی هزار دینار و نیز زمینی که غله اش در سال به ده هزار دینار می رسد از او اخذ نمودم، در حالی که - آقای من! - به هیچ یک نیازی ندارم و تنها برای شما گرفتم، من گواهی می دهم که این زمین از آن شماست و اموال را نیز برایتان آورده ام.

امام (علیه السلام) فرمودند: خدا مالت را برکت دهد و پاداشت را نیکو گرداند، من نه درهمی از آن و نه چیزی از این زمین نمی گیرم، ولی صله و نیکی تو را پذیرفتم، پس راشدانه بازگرد، و در

این باره دیگر نزد من نیا. او هم دست حضرت را بوسه داد و رفت».

نگارنده: خوشا به حال این آوازه خوان وبدا به حال هارون!

عباسیان پیش از او نیز می دانستند امیر المؤمنین و عترت ایشان (علیهم السلام) امامانی ربانی هستند، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به عباس و فرزنداناش خبر داده بودند که حکومت و طغیان خواهند کرد. هنگامی که جدّ بنی عباس، علی بن عبد الله بن عباس در کوفه به دنیا آمد، پدرش عبد الله او را نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آورد تا برای او به خیر و برکت دعا کند و نام بگذارد، ایشان او را علی نام نهادند و فرمودند: پدر شاهان را بگیر! اسامی پادشاهان عباسی نیز در صحیفه ای نزد محمد بن حنفیه بود و گفته می شود که از طریق ابو هاشم پسر محمد بن حنفیه به دست بنی عباس رسید.

پسران آنها به خوبی از امامت امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) آگاه بودند، و در مورد آینده شان از ایشان سؤال می کردند، مطالبی که هم اکنون مجال آن نیست.

دستگاه حاکم مراقبت و فشار را بر امام عسکری (علیه السلام) می افزاید:

زمانی که تعداد امامان (علیهم السلام) به دوازده تن نزدیک شد، هراس عباسیان فزونی یافت. آنها دهمین امام و فرزندشان امام عسکری (علیهما السلام) را مجبور نمودند در پایتخت - سامرا - که عسکر نامیده می شد اقامت داشته باشند، و لذا این دو امام همام (علیهما السلام) به عسکری لقب یافتند.

سپس خلیفه ی عباسی بر آن شد تا امام هادی (علیه السلام) را به قتل برساند و نقشه ی خود را جامه ی عمل پوشانید. او امام عسکری (علیه السلام) را که یازدهمین امام بود بیش از پیش تحت نظر گرفت و پس از مدتی تصمیم گرفت برای جلوگیری از ولادت امام دوازدهم موعود، ایشان را نیز بکشد!

بعید نیست خلیفه، امام عسکری (علیه السلام) را تهدید کرده باشد که اگر ازدواج کند ایشان را به قتل برساند، و می پنداشته ایشان - بسان دیگر شخصیت های قریش - با زنی قریشی ازدواج می کنند، اما امام (علیه السلام) کنیز خود نرجس رومی را آزاد و با او ازدواج کردند، و خداوند چنین اراده کرد که مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از او باشد.

کمال الدین ۲ / ۴۰۸ از علان رازی روایت می کند: «برخی از شیعیان برایم نقل کرد که چون همسر ابومحمد (علیه السلام) باردار شد، ایشان بدو فرمودند: به پسر می محمد نام باردار خواهی شد و او قائم پس از من است».

همان ۲ / ۴۰۷ از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی نقل می کند که این توقیع از ناحیه ی امام عسکری (علیه السلام) بیرون آمد: «آنان پنداشتند مرا می کشند تا این نسل را قطع کنند، ولی خداوند (عز وجل) پندارشان را تکذیب کرد، والحمد لله».

غیبت شیخ طوسی ۱۳۴ / ۱۳۸: «امام عسکری (علیه السلام) هنگامی که حجت به دنیا آمد فرمودند: ظالمان پنداشتند مرا می کشند تا این نسل را قطع کنند، آنان قدرت قادر را چگونه یافتند؟ و او را مؤمل (۱۰۶۳) نامیدند».

کافی ۱ / ۳۲۹ و ۵۱۴ از احمد بن محمد بن عبد الله نقل می کند: «هنگامی که زبیری - که خدایش لعنت کند - به قتل رسید، این نامه از امام حسن عسکری (علیه السلام) صادر شد: این جزای کسی که بر خدا نسبت به اولیای او جرأت به خرج داده است، او گمان کرد مرا می کشد و نسلی از من نخواهد بود، حال قدرت خدا را در خود چسان دید؟ فرزندی برای ایشان به دنیا آمد که نامش را م ح م د نهادند و این در سال دویست و پنجاه و شش بود» (۱۰۶۴).

نگارنده: مقصود از زبیری، مهتدی خلیفه ی عباسی است، زیرا او پسر معتز است که زبیر بن متوکل نام دارد. معتز سه سال و نه ماه حکومت کرد و هموست که امام هادی (علیه السلام) را به شهادت رساند. فرماندهان ترک او را مجبور کردند از قدرت کناره گیرد و پس از او مهتدی را به خلافت رساندند. او یازده ماه حکومت کرد و ترکان او را به قتل رساندند. هموست که امام عسکری (علیه السلام) را حبس کرد و در صدد قطع نسل ایشان بر آمد، ولی خدا به او مهلت نداد و طومار عمرش را در هم پیچید. ترکان پس از او معتمد بن متوکل را به قدرت رساندند و او بیست و سه سال حکومت کرد. امام عصر (علیه السلام) در دوران او به دنیا آمد. او در سال پنجم حکومت، امام عسکری (علیه السلام) را به شهادت رساند (۱۰۶۵).

غیبت شیخ طوسی ۲۰۵ / ۲۰۵ از ابو هاشم جعفری نقل می کند: «به همراه امام عسکری (علیه

السلام) در حبس مهتدی بن واثق بودم، ایشان به من فرمودند: ای ابو هاشم! این طاغی می خواست در این شب خدا را به سخره گیرد، ولی خداوند عمرش را بریده و آن را برای قائم مقام وی قرار داده است. من هم فرزندی ندارم ولی فرزندی روزی خواهم شد.

چون صبح شد ترک ها بر مهتدی شوریدند و او را به قتل رساندند، و معتمد در جای او قرار گرفت، و خداوند تعالی ما را حفظ کرد».

بحار الانوار ۵۰/ ۳۱۳: «ترکان بر مهتدی شوریدند و مردم نیز آنان را یاری کردند، زیرا می دانستند او معتزلی و منکر قدر است. آنها او را کشتند و معتمد را جایگزین و با او بیعت کردند. مهتدی تصمیم به قتل امام عسکری (علیه السلام) گرفته بود، ولی خداوند او را به خود مشغول کرد تا آنکه کشته شد».

دلائل الامامة ۴۲۳/ می نویسد: «دوران امامت امام عسکری (علیه السلام) پس از پدر در مابقی حکومت معتز بود. پس از او مهتدی به خلافت رسید. سپس احمد بن جعفر متوکل که به معتمد معروف بود بیست و دو سال و یازده ماه قدرت را به دست گرفت. با گذشت پنج سال از حکومت او، ولی الله (علیه السلام) در حالی که بیست و نه سال داشت به شهادت رسید. آن حضرت روز جمعه که هشت شب از ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گذشته بود، در سامرا، و به سم از دنیا رفتند، و در خانه در کنار قبر پدرشان (علیه السلام) به خاک سپرده شدند».

ابن حبیب در المحبر ۴۲/ می نویسد: «مهتدی در ششم رجب سال دویست و پنجاه و شش به قدرت رسید، و یازده ماه حکومت کرد. در دوران خلافت او شخصی در ماه رمضان سال دویست و پنجاه و شش در بصره خروج کرد.

معتمد به قدرت رسید. مادرش کنیز بود. او یکشنبه ششم رجب سال دویست و پنجاه و شش به دنیا آمد. کنیه اش ابو العباس بود. بیست و سه سال حکومت کرد».

الخراج والجرائع ۱/ ۴۷۸ از عیسی بن صبیح روایت می کند: «امام حسن عسکری (علیه السلام) در حبس بر ما وارد شدند، من ایشان را می شناختم، ایشان به من فرمودند: تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز داری. من کتاب دعائی با خود داشتم که تاریخ تولدم روی آن

نوشته بود، آن را نگاه کردم و دیدم همین طور است.

ایشان فرمودند: آیا فرزندی روزی شده ای؟ گفتم: نه، صدا زدند: خدایا! او را فرزندی روزی کن تا بازویش باشد که فرزند بازوی خوبی است، آنگاه این بیت را خواندند:

من کان ذا عضد یدرک ظلامته إنّ الدّلیل الذی لیست له عضد:

کسی که بازویی دارد ظلمی را که بر او وارد شده پاسخ می دهد، ذلیل کسی است که بازویی ندارد

من عرض کردم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: آری، به خدا فرزندی برایم به دنیا خواهد آمد که زمین را از عدل و داد آکنده می سازد، ولی اکنون نه، آنگاه این شعر را خواندند:

لعلک یوماً أن ترانی کائماً * * * بنی حوالی الأسود اللوابد

فإنّ تمیماً قبل أن یلد الحصى * * * أقام زماناً وهو فی الناس واحد (۱۰۶۶)

شاید تو روزی مرا ببینی که پسرانم پیرامون مرا بسان شیران گرفته اند

تمیم پیش از آنکه نسل فراوانش به دنیا آیند، در میان مردم تنها بود»

امام عسکری (علیه السلام) به ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بشارت

می دهد:

کمال الدین ۲ / ۴۳۱ از محمد بن احمد علوی از ابو غانم خادم نقل می کند: «برای

ابومحمد (علیه السلام) فرزندی به دنیا آمد و نامش را محمد گذارد. در روز سوم او را به

اصحابش نشان داده فرمود: پس از من این صاحب شما و خلیفه ی من بر شماست، اوست

قائمی که گردن ها با انتظار به سویش کشیده می شود. هنگامی که زمین از جور و ستم پر شود،

او خروج و آن را از عدل و داد پر می کند».

همان ۲ / ۴۰۸ از احمد بن اسحاق بن سعد از امام عسکری (علیه السلام) نقل می کند که

فرمودند: «سپاس خداوند را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه جانشین پس از مرا به من نمایاند. او در

خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. خدای تبارک

وتعالی از او در غیبتش محافظت خواهد کرد، سپس آشکارش می کند و او زمین را از عدل و داد می آکند، همانسان که از ظلم و بیاداد پر شده است».

همان ۲/ ۴۳۵ با سند خود از جماعتی از جمله معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح روایت می کند: «ما چهل نفر در منزل امام عسکری (علیه السلام) بودیم که پسرشان را به ما نمایاندند و فرمودند: این پس از من امام شما و خلیفه ی من بر شماست، از او اطاعت کنید و بعد از من در اعتقادات خود پراکنده نشوید که هلاک خواهید شد.

بدانید! شما پس از این روز دیگر او را نخواهید دید.

ما از نزد حضرت بیرون آمدیم، و چند روز بیشتر نگذشت که ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رفتند».

همان ۲/ ۳۸۴ از احمد بن اسحاق اشعری روایت می کند: «حضور امام ابومحمد حسن بن علی عسکری (علیهما السلام) رسیدم و می خواستم در مورد جانشین ایشان پرسش کنم، ایشان خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم (علیه السلام) را آفرید زمین را از حجت خالی نکرده است، و تا قیامت نیز آن را از حجت خود بر بندگان خالی نخواهد ساخت. به خاطر اوست که بلا را از اهل زمین دفع می کند، باران فرو می فرستد و برکات زمین را بیرون می دهد.

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! امام و خلیفه ی بعد از شما کیست؟ با شتاب برخاستند و وارد اتاق شدند، سپس بیرون آمدند در حالی که پسری - که چهره اش بسان ماه شب چهارده است، و سه ساله نشان می دهد - را بر شانه داشتند. فرمودند: ای احمد بن اسحاق! اگر کرامت تو نزد خدای (عز وجل) و حجج او نبود پسر من را نشانت نمی دادم، او همانم و کنیه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است، زمین را همانگونه که از ستم و جور آکنده شده است، از عدل و داد مملو می سازد.

احمد بن اسحاق! مَثَل او در این امت مثل خضر است، مثل ذوالقرنین است، به خدا قسم غیبتی خواهد داشت که در آن تنها کسی از هلاکت نجات می یابد، که خدای عزیز و جلیل بر اعتقاد به امامت او استوارش دارد، و برای دعا به تعجیل فرج او توفیقش دهد.

عرضه داشتیم: مولای من! آیا نشانه ای هست که دلم بدان اطمینان یابد؟ در این هنگام آن پسر به عربی فصیح به زبان آمد و فرمود: من بقیت الله در زمین او و انتقام گیرنده ی از دشمنان او هستم، پس - ای احمد بن اسحاق! - بعد از آنچه به چشم دیدی دنبال اثر [نشانه] نباش.

احمد گوید: با شادمانی بیرون آمدم، فردای آن روز نزد ایشان بازگشتم و گفتم: ای پسر پیامبر! به آنچه بر من منت نهادید مسرور شدم، ولی ستنی که از خضر و ذوالقرنین در اوست چیست؟ فرمودند: ای احمد! طولانی شدن دوران غیبت، گفتم: آیا غیبت او به درازا خواهد انجامید؟ فرمودند: سوگند به پروردگارم آری، تا آنجا که اکثر معتقدان به این امر از آن برگردند، و تنها کسی باقی ماند که خدای (عز وجل) بر ولایت ما از او پیمان گرفته است، ایمان را در دل او نوشته و با روحی از جانب خود او را تأیید کرده است.

ای احمد بن اسحاق! این امری از امر خدا، سَرّی از سَرّ او و غیبی از غیب اوست، آنچه را به تو دادم بگیر، کتمان کن و از شاگردان باش تا فردا در علین با ما باشی.

مصنف این کتاب گوید: من این حدیث را تنها از علی بن عبد الله وراق شنیدم، آن را با دست خط او مشاهده کردم، در این باره از خود او پرسیدم و آن را برایم از سعد بن عبد الله از احمد بن اسحاق روایت کرد، همانگونه که من نقل نمودم». (۱۰۶۷)

غیبت شیخ طوسی / ۱۵۱ روایت می کند: «احمد بن اسحاق از امام عسکری (علیه السلام) در مورد صاحب این امر سؤال کرد و ایشان با دست اشاره کردند، یعنی او زنده است و گردنی درشت دارد».

کمال الدین ۲ / ۴۳۳: «احمد بن حسن بن اسحاق قمی گوید: هنگامی که جانشین صالح به دنیا آمد، نامه ای از امام عسکری (علیه السلام) به جدّم احمد بن اسحاق رسید. در آن با دست خطّ امام (علیه السلام) که توقیعات با همان خط به احمد می رسید آمده بود: برای ما فرزندی به دنیا آمده است، این [خبر] نزد تو بماند و از تمامی مردم پوشیده باشد، زیرا تنها نزدیکترین خویشاوند را به جهت قرابت، و ولی را به جهت ولایتش از آن آگاه ساخته ایم. دوست داشتیم تو را از آن بیآگاهانیم تا خداوند تو را بدان مسرور کند، هم چنانکه ما را بدان

شادمان نمود، والسلام».

کافی ۱ / ۳۲۸ از عمرو اهوازی: «ابومحمد (علیه السلام) پسرش را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما پس از من است».

همان از محمد بن علی بن بلال نقل می کند: «دو سال پیش از آنکه ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رود، از سوی ایشان نامه ای برایم آمد و مرا از جانشین خود خبر داد، و سه روز قبل از آنکه از دنیا رود نیز نامه ای رسید و از جانشین خبر داد».

همان از ابو هاشم جعفری نقل می کند: «به امام عسکری (علیه السلام) گفتم: جلالت شما مانع می شود سؤال بپرسم، آیا اجازه می دهید؟ فرمودند: بپرس، عرض کردم: آقای من! آیا فرزندی دارید؟ فرمودند: آری، گفتم: اگر حادثه ای برای شما رخ داد کجا سراغ او را بگیرم؟ فرمودند: در مدینه».

کمال الدین ۲ / ۴۰۷ و ۴۳۶ از یعقوب بن منقوش: «حضور ابومحمد حسن بن علی (علیه السلام) رسیدم، ایشان بر سکویی که در خانه بود نشسته بودند. سمت راست ایشان اتاقی بود که بر آن پرده ای آویخته قرار داشت. عرضه داشتم: آقای من! صاحب این امر کیست؟ فرمودند: پرده را بالا بزن، من نیز چنین کردم و پسری که پنج وجب داشت و ده یا هشت ساله و یا همین سنین می نمود بیرون آمد، پیشانی اش آشکار بود و رویش سفید، چشمانی درخشان داشت، کف دستانش درشت و زنانوان مایل به جلو بود، خالی بر گونه ی راست و موهایی بافته بر سر داشت، آمد و بر ران ابومحمد (علیه السلام) نشست. ایشان به من فرمودند: این صاحب شماست، آنگاه از جا جهید و به او فرمود: پسر! تا هنگام معلوم داخل شو، او هم وارد اتاق شد و من نظاره می کردم.

سپس به من فرمودند: ای یعقوب! بین که داخل اتاق است، من هم وارد شدم ولی احدی را ندیدم».

کافی ۱ / ۳۲۹ از ضوء بن علی عجلای از مردی از اهل فارس که نام او را گفتم، روایت می کند: «به سامرا و کنار در منزل ابومحمد (علیه السلام) آمدم، ایشان مرا فراخواندند، وارد شدم و سلام کردم، فرمودند: علت آمدنت چیست؟ عرضه داشتم: اشتیاق به خدمت شما، فرمودند:

پس در خانه باش.

من در خانه همراه خادمان بودم، بیرون می رفتم و ما یحتاج آنها را از بازار می خریدم و هرگاه مردانی در خانه بودند، بدون اذن وارد می شدم. روزی وارد شدم و امام در بیرونی بودند، صدایی در خانه شنیدم، ایشان یکباره ندا کردند: همان جا بمان، من هم جرأت نکردم داخل شوم یا بیرون روم، آنگاه کنیزی که چیزی پوشیده با خود داشت بیرون آمد. سپس حضرت ندا کردند: وارد شو و داخل شدم. آن کنیز را هم صدا زدند و او نیز بازگشت، بدو فرمودند: از آنچه با خود داری پرده بردار، او چنین کرد و پسری سفید روی و زیبا نمایان شد، شکم او را نیز نشان داد، مویی سبز و نه سیاه از بالای سینه تا ناف او امتداد داشت، ابومحمد (علیه السلام) فرمود: این صاحب شماس است، سپس کنیز را فرمان دادند و او را برد، وبعد از آن دیگر او را ندیدم». مرحوم کلینی در ۱/ ۵۱۴ نیز آن را نقل می کند و در ادامه آمده است: «ضوء بن علی به فارسی گفت: سنّ او را چقدر تخمین زدی؟ او گفت: دو سال.

عبدی [که ناقل این روایت از ضوء است] به ضوء گفت: تو [الآن] او را در چه سنینی می پنداری؟ ضوء گفت: چهارده سالگی.

ابو علی و ابو عبد الله [که در سند این روایت هستند] گفتند: ما سنّ او را بیست و یک سال تخمین می زنیم». (۱۰۶۸)

غیبت شیخ طوسی ۲۱۵/ از محمد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبد الله حسنی نقل می کند: «در سامرا حضور امام ابومحمد (علیه السلام) رسیدیم، جماعتی از شیعیان نیز حضور داشتند، بدر خادم وارد شد و گفت: مولای من! قومی ژولیده و غبار آلود بر در هستند، حضرت فرمودند: اینان گروهی از شیعیان ما در یمن هستند...

امام (علیه السلام) به بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عمّری را بیاور، اندک زمانی گذشت که عثمان وارد شد. ایشان فرمودند: ای عثمان! برو - که تو وکیل و مورد اعتماد امین بر مال خدایی - و مالی را که این یمنیان با خود حمل کرده اند بگیر...

همه گفتیم: سید ما! به خدا عثمان از بهترین شیعیان شماس است، و بر آگاهی ما از منزلت او نزد خود افزودید که او وکیل و ثقه ی شما بر مال خدای متعال است.

فرمودند: آری، وگواهی دهید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است وپسر او محمد وکیل پسر مهدی شماست».

نور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هنگام ولادت:

کمال الدین ۲ / ۴۳۳ از محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) نقل می کند: «هنگامی که مهدی جانشین (علیه السلام) به دنیا آمد نوری از بالای سر او تا بلندای آسمان رفت، سپس به صورت بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد، آنگاه سر برآورد و می فرمود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، (۱۰۶۹) خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و صاحبان دانش [نیز گواهی می دهند]، جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست. در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. میلاد ایشان در روز جمعه بود».

همان ۲ / ۴۹۹ از ابو عبد الله حسین بن اسماعیل کندی نقل می کند: «ابو طاهر بلالی به من گفت: توقیعی که از ابو محمد (علیه السلام) درباره ی جانشین پس از ایشان برای من آمد در خانه ی تو به امانت باشد.

سعد بن عبد الله به حسین بن اسماعیل گفت: دوست دارم نسخه ای از آن توقیع برایم بنویسی، او هم به ابو طاهر گفت، ابو طاهر گفت: او را بیاور تا بین من و او واسطه و سندی در کار نباشد.

دو سال پیش از آنکه امام عسکری (علیه السلام) از دنیا رود توقیعی از ایشان برایم آمد و از جانشین بعد از ایشان خبر می داد، و نیز سه روز پیش از شهادت آن حضرت توقیعی رسید و متضمن همان امر بود، خدا لعنت کند کسی را که حقوق اولیای خدا را انکار کند، و مردم را بر شانه های آنان نشاند، والحمد لله كثيراً» (۱۰۷۰).

تعمّد امام عسکری (علیه السلام) نسبت به کثرت عقیقه ی فرزندشان:

خداوند هنگامی که حضرت زهرا (علیها السلام) را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عطا کرد، به ایشان فرمان داد به شکرانه ی این فرزند نماز بگزارد و شتر قربانی کند. بعدها ایشان

برای حسنین (علیهما السلام) نیز چنین کردند وائمه (علیهم السلام) نیز به ایشان اقتدا نمودند. زمانی که حضرت مهدی (علیه السلام) به دنیا آمد پدرش امام عسکری (علیه السلام) عقیقه ی فراوانی داد.

کمال الدین ۲ / ۴۳۲ از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می کند: «ابومحمد (علیه السلام) کسی را به نزد من فرستاد وگوسفندی ذبح شده برایم آورد وفرمود: این عقیقه ی پسر محمد است».

همان ۲ / ۴۳۰ از ابو جعفر عَمری: «هنگامی که سید (علیه السلام) به دنیا آمد ابومحمد (علیه السلام) فرمودند: به سراغ ابو عمرو بفرستید، کسی را به دنبال او فرستادند و او آمد، امام (علیه السلام) فرمودند: ده هزار رطل (۱۰۷۱) نان وده هزار رطل گوشت بخر وتقسیم کن - گمان می کنم فرمود: آن را در میان بنی هاشم تقسیم کن -، وفلان تعداد گوسفند برای او عقیقه کن».

کمال الدین ۲ / ۴۷۵ از ابو الادیان روایت می کند: «من خادم امام عسکری (علیه السلام) بودم ونامه های ایشان را به شهرها می بردم. در آن بیماری که از دنیا رفتند نزد ایشان رفتم، ایشان نامه هایی نوشتند وبه من سپرده فرمودند: این ها را به مدائن ببر، تو پانزده روز در سفر خواهی بود ودر روز پانزدهم وارد سامرا خواهی شد که فریاد مرگ در خانه ی من می شنوی ومرا بر مغتسل می یابی.

عرض کردم: آقای من! آن هنگام چه کسی امام خواهد بود؟ فرمودند: کسی که پاسخ های نامه های مرا از تو درخواست کند، قائم پس از من است.

گفتم: بیشتر بفرمایید، فرمودند: کسی که بر من نماز گزارد، قائم بعد از من می باشد.

عرضه داشتم: بیشتر، فرمودند: آنکه از آنچه در کیسه است خبر دهد، او قائم بعد از من است. هیبت ایشان نگذاشت که بپرسم درون کیسه چه خواهد بود.

پس من نامه ها را برداشتم وبه مدائن برده با جواب های آنها بازگشتم ودر روز پانزدهم -

همانسان که امام (علیه السلام) فرموده بودند - وارد سامرا شدم. به یکباره صدای فریاد از

خانه ی ایشان شنیدم وایشان را روی مغتسل یافتم. جعفر بن علی برادرشان را نیز دیدم که در

خانه بود و شیعیان پیرامون او بودند و به او تسلیت و تبریک می گفتند! من با خود گفتم: اگر این امام باشد امامت نادرست است، چرا که وی را می شناختم، نبیذ می نوشید، قمار بازی می کرد و ظنهور می نواخت. پس جلو رفتم و تسلیت و تبریک گفتم اما درباره ی هیچ چیزی از من سؤال نکرد [و پاسخ نامه ها را مطالبه نکرد].

آنگاه عقید آمد و گفت: آقای من! برادرت کفن شد، برخیز و بر او نماز بگذار، وی هم با شیعیان پیرامون که سَمّان و حسن بن علی قتیل معتصم معروف به سلمه پیشاپیش آنها بودند وارد شد. داخل خانه که شدیم با پیکر امام عسکری (علیه السلام) در کفن و بر روی تابوت مواجه شدیم. جعفر بن علی جلو رفت تا بر برادر نماز گزارد. چون خواست تکبیر گوید کودکی گندمگون با موهای مجعد و دندان هایی فاصله دار بیرون آمد، ردای جعفر را کشید و فرمود: عمو! برو عقب که من به نماز بر پدرم شایسته ترم، او هم که رنگ چهره اش کبود و زرد شده بود عقب رفت، و آن کودک نماز خواند و امام عسکری (علیه السلام) در کنار قبر پدرشان دفن شدند.

آن کودک سپس به من فرمود: ای بصری! پاسخ های نامه هایی که با خود داری را به من بده، من نیز چنین کردم و با خود گفتم: این دو نشانه، تنها کیسه مانده است. سپس نزد جعفر بن علی رفتم، او نفس های بلندی می کشید. حاجر و شاء بدو گفت: آقای من! آن کودک که بود تا محاکمه اش کنیم؟ او گفت: به خدا قسم نه او را دیده ام و نه می شناسم.

ما نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند، سراغ امام حسن عسکری (علیه السلام) را گرفتند و از خبر وفات ایشان مطلع شدند، آنان گفتند: به چه کسی [به عنوان جانشین] تسلیت بگوییم؟ مردم هم به جعفر اشاره کردند. آنان به او سلام، تسلیت و تبریک گفتند، و گفتند: ما نامه ها و اموالی را به همراه داریم، آیا می گویی نامه ها از جانب چه کسانی است و اموال چه مقدار است؟ جعفر در حالی که لباس هایش را تکان می داد برخاست و گفت: از ما می خواهند علم غیب داشته باشیم!

خادم [امام (علیه السلام)] از خانه بیرون آمد و گفت: شما با خود نامه هایی از فلان و فلان

وفلان و نیز کیسه ای که هزار دینار در آن است دارید، که ده دینار آن تقلبی است. آنها نامه ها و اموال را به او سپردند و گفتند: کسی که تو را برای دریافت این ها فرستاده امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد رفت و جریان را گفت. معتمد خادمانش را فرستاد تا صقیل کنیز را دستگیر کنند. آنان از او سراغ کودک را گرفتند ولی او انکار کرد و مدعی شد باردار است تا ماجرای کودک را بپوشاند، لذا او را نزد ابن ابی شوارب قاضی بردند که یکباره خبر مرگ عبید الله بن یحیی بن خاقان و خروج صاحب زنج در بصره آمد و بدین وسیله به این امور مشغول شدند و آن کنیز از دست آنان رهایی یافت والحمد لله رب العالمین». (۱۰۷۲)

حضرت مهدی، بسان یحیی و عیسی (علیهم السلام) در کودکی حکم خدا را دریافت نمود:

کافی ۱ / ۳۸۴ از محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل می کند: «از امام جواد (علیه السلام) درباره ی برخی امور مربوط به امام سؤال کردم و گفتم: آیا می شود امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟ فرمودند: آری، و کمتر از پنج سال.

سهل گوید: علی بن مهزیار در سال دویست و بیست و یک این حدیث را برایم نقل کرد». اثبات الوصیه / ۲۲۳ از علی بن مهزیار می آورد: «به امام هادی (علیه السلام) که بر امامت ابومحمد عسکری (علیه السلام) تصریح کرده بودند گفتم: آقای من! آیا امام می تواند هفت سال داشته باشد؟ فرمودند: آری، و پنج سال».

نگارنده: نبوت و امامت امری الهی است و ربطی به سن ندارد، بعد از آنی که عیسی (علیه السلام) در گهواره سخن گفت و خود را نبی خواند، (۱۰۷۳) و خدا هم درباره ی یحیی فرمود: وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، (۱۰۷۴) و نبوت را در کودکی به او دادیم.

همانگونه که خداوند به توسّط فرشتگان، انبیا و اوصیا را از کودکی تحت تکفل قرار می دهد، امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «خداوند از زمانی که آن حضرت از شیر گرفته شد، بالاترین فرشته از فرشتگانش را با ایشان قرین کرد، او را به راه بزرگواری ها می برد و محاسن اخلاق عالم را شب و روز به ایشان می آموخت». (۱۰۷۵)

لذا هیچ جای شگفتی نیست که با فرشتگان، ولی موعود خود را نگهداری کند.

فصل (۳۴): احادیث ولادت / برخی احادیث صحیح درباره ی ولادت حضرت مهدی (عجل الله فرجه)

خلاصه ی بحث آیت الله میلانی:

احادیث، آثار و گواهی ها در میلاد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نه ده ها، بلکه به صدها مورد می رسد. بسیاری از دانشمندان گذشته و معاصر درباره ی اسناد آن بحث و بر صحت عدیدی از آن ها تصریح کرده اند، از معاصرین آیت الله میلانی در الإمام المهدی (علیه السلام) فی الفكر الاسلامی، آقای مهري در ردّ اباطیل احمد الکاتب و شیخ احمد ماحوزی در کتاب ولادة القائم المهدی بالروایات الصحيحة الصریحة نگارش سید ولید المزیدی.

اما خلاصه ی بحث آقای میلانی صفحه ی ۱۰۶:

«تولد انسان با اقرار پدر و گواهی قابل به اثبات می رسد، اگرچه احدی غیر از آنها او را نبیند، حال چگونه خواهد بود اگر صدها نفر گواهی دهند که او را مشاهده کرده اند، مؤرخان بدان اعتراف کنند، نسب شناسان به نسب او تصریح نمایند، اموری از او به منصفه ی ظهور برسد که نزدیکان از آن خبر دارند، سفارش ها، تعلیمات، نصائح، ارشادات، نامه ها و سخنان مشهور از او صادر شود، وکلای او معروف، سفیرانش معلوم، وپارانش در هر دوره و نسلی میلیونی باشند. قسم به جانم کسی که از چنان ظروف و شرایطی سوء استفاده و ولادت امام مهدی (علیه السلام) را انکار می کند، دلایلی بیش از این برای اثبات به دنیا آمدن ایشان نیاز دارد؟ یا آنکه به مشرکانی می ماند که به جدّ ایشان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلًا وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَأَهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا، (۱۰۷۶) گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا برای ما

از زمین چشمه ای روان سازی، یا تو را بستانی باشد از درختان خرما وانگور که در خلالش
نهرها جاری گردانی، یا چنان که گفته ای آسمان را پاره پاره بر سر ما افکنی یا خدا وفرشتگان
را پیش ما حاضر آوری، یا تو را خانه ای از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی. وما به آسمان
رفتت را باور نکنیم تا برای ما کتابی که آن بخوانیم بیاوری. بگو: پروردگار من منزّه است، آیا
جز این است که من انسانی هستم که به رسالت آمده ام؟»

امام عسکری (علیه السلام) از ولادت فرزندشان خبر می دهند:

۱. روایت صحیح از محمد بن یحیی العطار از احمد بن اسحاق از ابو هاشم جعفری: «به امام
عسکری (علیه السلام) گفتم: جلالت شما مانع می شود سؤال بپرسم، آیا اجازه می دهید؟
فرمودند: بپرس، عرض کردم: آقای من! آیا فرزندی دارید؟ فرمودند: آری، گفتم: اگر حادثه ای
برای شما رخ داد کجا سراغ او را بگیرم؟ فرمودند: در مدینه».

۲. روایت صحیح از علی بن محمد از محمد بن علی بن بلال: «دو سال پیش از آنکه
ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رود از سوی ایشان نامه ای برایم آمد و مرا از جانشین ایشان
خبر داد، و سه روز قبل از آنکه از دنیا رود نیز نامه ای رسید و از جانشین خبر می داد».
علی بن محمد در این روایت ثقه ی ادیب فاضل ابن بندار است، محمد بن علی بن بلال هم
در وثاقت و جلالت چنان مشهور است که شخصیتی چون ابو القاسم حسین بن روح به او
مراجعه می کرده است.

گواهان ولادت امام (علیه السلام)، از معاصران و غیر معاصران:

۳. بانوی پاک و علویه حکیمه دختر امام جواد و خواهر امام هادی و عمه ی امام عسکری
(علیهم السلام) عهده دار امر قابلیت بود، همو که در هنگام ولادت امام (علیه السلام) به
یاری جناب نرجس (علیها السلام) آمد. ایشان تصریح می کند که امام (علیه السلام) را پس از
ولادت دیده است. برخی بانوان از جمله کنیز ابو علی خیزرانی – که وی آن را به امام عسکری
(علیه السلام) اهدا کرده بود هم چنانکه محمد بن یحیی که از ثقات است بدان تصریح نموده
– و ماریه و نسیم خادمه نیز در این امر کمک کرده اند. و معلوم است که در میان مسلمانان
کسی جز زنان قابله از ولادت آگاهی نمی یابد.

امام عسکری (علیه السلام) پس از ولادت فرزندشان سنت شریف عقیقه را انجام دادند، عملی که سنت مداران هنگامی که خداوند از فضل خود فرزندی روزی شان می کند انجام می دهند. تعدادی از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) نیز گواهی به مشاهده ی ایشان داده اند. افرادی هم بعد از شهادت امام عسکری (علیه السلام) گواهی به این امر داده اند، یعنی در غیبت صغری که از سال ۲۶۰ شروع شد و تا ۳۲۹ ادامه یافت.

به جهت کثرت گواهان، ما به آنچه بزرگان متقدم شیعه نگاشته اند اکتفا می کنیم؛ شیخ کلینی متوفای سال ۳۲۹ که تقریباً تمام غیبت صغری را درک کرده است، شیخ صدوق م ۳۸۱، شیخ مفید م ۴۱۳ و شیخ طوسی م ۴۶۰.

در ابتدا برخی روایات ایشان درباره ی خصوص کسانی که آن حضرت را مشاهده کرده اند می آوریم، بعد از آن تنها اسامی کسانی که در کتب این چهار بزرگوار روایت مشاهده ی آنها آمده است را خواهیم آورد. از جمله ی آنها:

۴. کافی ۱/ ۳۲۹ با سند صحیح از عبد الله بن جعفر حمیری روایت می کند: «من وابو عمرو (رحمه الله) [عثمان بن سعید سفیر نخست امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)] نزد احمد بن اسحاق بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد تا از ایشان درباره ی جانشین سؤال کنم، من هم گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از شما در مورد مطلبی پرسش کنم، والبته که هیچ شکی در این رابطه ندارم، اعتقاد من این است که زمین از حجت خالی نمی شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، آن هنگام است که حجت از میان برداشته، و در توبه بسته می شود، پس لَمْ يَكُنْ يَنْفَعُ نَفْسًا اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا، (۱۰۷۷) کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. آنان شرار خلق خداوند (عز وجل) هستند، و قیامت بر آنان بر پا می شود. من دوست دارم بر یقینم افزوده شود، و ابراهیم (علیه السلام) هم از پروردگارش درخواست کرد به او نشان دهد چسان مردگان را زنده می گرداند، قَالَ اَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي، (۱۰۷۸) فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد، ابو علی احمد بن اسحاق برایم گفت: به ابوالحسن [امام هادی (علیه السلام)] گفتم: با چه کسی

ارتباط داشته باشم، از که دینم را اخذ کنم وقول که را بپذیرم؟ ایشان فرمودند: عَمری [عثمان بن سعید] مورد اعتماد من است، پس هر آنچه از من به تو رساند از من رسانده است، و هر چه از من به تو بگوید از من گفته است، از او بشنو وفرمان بر، زیرا ثقه ی امین است.

ابو علی دیگر بار برایم گفت: همان سؤال را از امام عسکری (علیه السلام) پرسیدم، ایشان فرمودند: عَمری وپسرش [محمد بن عثمان] دو تن مورد اعتمادند، هر چه از من به تو برسانند، از من رسانده اند، و هر آنچه بگویند از من می گویند، از آن دو بشنو وفرمانشان بر که دو ثقه ی امینند. واین سخن دو امام درگذشته در مورد توست.

ابو عمرو [به شکرانه] به سجده در آمد، گریست، وگفت: سؤال خود را پرس، گفتم: آیا جانشین ابومحمد (علیه السلام) را دیده ای؟ ابو عمرو فرمود: به خدا سوگند آری، وگردنش چنین بود - وبا دست [به گردن خود] اشاره کرد -.

گفتم: سؤال دیگری نیز دارم، فرمود: پرس، گفتم: نامش چیست؟ فرمود: شما از پرسش این سؤال ممنوع هستید، من این را از پیش خود نمی گویم زیرا حقّ حلال کردن وحرام کردن را ندارم، بلکه از خود ایشان (علیه السلام) می گویم. زیرا باور سلطان این است که ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رفته وفرزندی به جای نگذاشته است، میراث ایشان را قسمت کرده اند، وکسی که هیچ نصیبی در آن ندارد آن را تصاحب کرده است. خانواده اش [برای نیازهایشان] این سو وآن سو می روند ولی احدی جرأت ندارد خود را به آنان بشناساند یا به آنها کمکی برساند، واگر نام ایشان معلوم شود به دنبال ایشان خواهند گشت، پس تقوای خدا پیشه کنید واز این امر دست نگهدارید».

۵. همان با سندی صحیح از علی بن محمد که همان ابن بندار ثقه است از [حمدان] مهران قلانسی ثقه روایت می کند: «به عَمری گفتم: ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رفت؟ فرمود: ایشان از دنیا رفت، ولی کسی را در میان شما جانشین گذارد که گردنش چون این است - وبا دست [به گردن خود] اشاره کرد -».

۶. شیخ صدوق با سند صحیح از مشایخ جلیل القدر نقل می کند: «محمد بن حسن از عبد الله بن جعفر حمیری روایت می کند: به محمد بن عثمان عَمری (رحمه الله) گفتم: من همان

سؤال ابراهیم از پروردگارش را از شما می پرسم، آن هنگام که گفت: رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُخَيِّ
الْمَوْتَى قَالَ اَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي، ای پروردگار من! به من بنمای که مردگان را
چگونه زنده می سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده ای؟ گفت: بلی، ولكن می خواهم که دلم
آرام یابد؛ به من بگویید آیا صاحب این امر را دیده اید؟ فرمود: آری، وگردنی چنین دارد - وبا
دست به گردن خود اشاره کرد -». (۱۰۷۹)

۷. کمال الدین: «ابو جعفر محمد بن علی اسود برایم گفت: علی بن حسین بن موسی بن
بابویه پس از وفات محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) از من خواست تا از ابو القاسم حسین
بن روح درخواست کنم که از مولایمان صاحب الزمان (علیه السلام) بخواهد به درگاه خدای
(عز وجل) دعا کنند تا فرزندی پسر به او عطا نماید.

من این پیغام را رساندم، وایشان آن را به حضرت ابلاغ نمود، وبعد از سه روز به من خبر داد
که حضرت برای علی بن حسین دعا کرده اند، و برای او فرزندی مبارک که خدا او را نافع قرار
می دهد زاده خواهد شد، و پس از او نیز فرزندانی به هم خواهند رسید.

شیخ صدوق بعد از نقل این جریان می نویسد: ابو جعفر محمد بن علی اسود (رحمه الله) بارها
- که مرا می دید به مجلس استاد محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رحمه الله) می روم و به
کتب علم ونگاهداری آن رغبت دارم - به من گفت: هیچ عجیب نیست تو چنین رغبتی به
دانش داشته باشی، زیرا به دعای امام (علیه السلام) به دنیا آمده ای».

۸. شیخ طوسی در کتاب غیبت از جلیلان و بزرگان شیعه روایت می کند و می نویسد: «محمد
بن محمد بن نعمان [شیخ مفید] وحسین بن عبید الله از ابو عبد الله محمد بن احمد صفوانی
برایم روایت کردند: شیخ ابو القاسم [حسین بن روح سفیر سوم] (رحمه الله) به ابوالحسن علی
بن محمد سمری (رحمه الله) وصیت کرد، وایشان عهده دار آن امری شدند که وی بر عهده
داشت.

چون هنگام وفات ایشان [علی بن محمد] فرا رسید، شیعیان نزد او حضور یافتند و در مورد
جانشین وقائم مقام او سؤال کردند ولی ایشان در این باره هیچ نگفت، و سخن از این گفت که
امر نشده به کسی در این باب وصیت کند».

و مخفی نیست که جایگاه سمری همان جایگاه حسین بن روح یعنی وکالت از امام (علیه السلام) است، و مشاهده ی ایشان را در اموری که بدان نیاز پیدا کند می طلبد، و از این روست که وصایا، ارشادات، اوامر و فرمایشات امام مهدی (علیه السلام) که بر دست سفرای چهارگانه رسیده، متواتر است.

۹. روایات، صریح در آن است که سفیران چهارگانه و دیگران امام (علیه السلام) را رؤیت کرده اند، افرادی از جمله: ابراهیم بن ادريس ابو احمد، ابراهیم بن عبده ی نیشابوری، ابراهیم بن محمد تبریزی، ابراهیم بن مهزیار ابو اسحاق اهوازی، احمد بن اسحاق بن سعد اشعری - وی یک بار دیگر هم به همراه سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری امام (علیه السلام) را مشاهده کرده است -، احمد بن حسین بن عبد الملك ابو جعفر ازدی، احمد بن عبد الله هاشمی از فرزندان عباس به همراه سی ونه مرد دیگر، احمد بن محمد بن مطهر ابو علی از یاران امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام)، احمد بن هلال ابو جعفر عبرتائی - وی پیش از آنکه به زمره ی غالیان پیوندد به دیدار حضرت مشرف شده است - و جماعتی همراهش از جمله: علی بن بلال، محمد بن معاویه بن حکیم، حسن بن ایوب بن نوح، عثمان بن سعید عمری (رحمه الله) تا چهل نفر، اسماعیل بن علی نوبختی ابو سهل، ابو عبد الله بن صالح، ابومحمد حسن بن وجناء نصیبی، ابو هارون از اساتید محمد بن حسن کرخی، جعفر کذاب عموی آن حضرت - دو بار -، بانوی پاک علویه حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام)، زهری - که زهرانی هم گفته شده - به همراه عمری، رشیق صاحب مادرای، ابوالقاسم حسین بن روح (رحمه الله)، عبد الله سوری، عمرو اهوازی، علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، علی بن محمد شمشاطی فرستاده ی جعفر بن ابراهیم یمانی، ابو سعید غانم هندی، کامل بن ابراهیم مدنی، ابو عمرو عثمان بن سعید عمری (رحمه الله)، محمد بن احمد انصاری ابو نعیم زیدی - که ابو علی محمودی، علان کلینی، ابو هیثم دیناری، ابو جعفر احول همدانی و سید محمد بن قاسم علوی عقیقی تا حدود سی نفر با او بودند -، سید موسوی محمد بن اسماعیل بن امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) - وی پیرترین کس از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در عصر خویش بود -، محمد بن جعفر ابو العباس حمیری با گروهی از شیعیان قم، محمد بن

حسن بن عبید الله تمیمی زیدی معروف به ابو سوره، محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر غلام امام رضا (علیه السلام)، محمد بن عثمان عمری با چهل تن به اجازه ی امام عسکری (علیه السلام) که در میان آنها افرادی چون معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح، یعقوب بن منقوش، یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی و یوسف بن احمد جعفری حضور داشتند.

گواهی وکلای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نیز کسانی که ایشان و معجزاتی از ایشان را دیده اند:

۱۰. شیخ صدوق کسانی را که از معجزات امام مهدی (علیه السلام) آگاهی یافته و ایشان را دیده اند ذکر می کند، آنان چنان زیاد هستند که تبانی شان بر دروغ امکان ندارد، مخصوصاً آنکه اهالی مناطق مختلف هستند، وکلای حضرت از جمله: عمری و پسرش، حاجز، بلالی و عطار از بغداد، عاصمی از کوفه، محمد بن ابراهیم بن مهزیار از اهواز، احمد بن اسحاق از قم، محمد بن صالح از همدان، بسّامی و اسدی یعنی محمد بن ابو عبد الله کوفی از اهل ری، قاسم بن علاء از آذربایجان و محمد بن شاذان از نیشابور.

از غیر وکیلان: ابو القاسم بن ابی حلیس، ابو عبد الله کندی، ابو عبد الله جنیدی، هارون قرّاز، نیلی، ابو القاسم بن دبیس، ابو عبد الله بن فروخ، مسرور طبّاخ غلام امام هادی (علیه السلام)، احمد بن الحسن، محمد بن الحسن، اسحاق کاتب از بنی نوبخت و دیگران از بغداد، محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران از همدان، حسن بن هارون، احمد بن أخیه و ابوالحسن از دینور، ابن باشاذاله از اصفهان، زیدان از صیمره، حسن بن نصر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدر او و حسن بن یعقوب از قم، قاسم بن موسی، پسرش، ابومحمد بن هارون، علی بن محمد، محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفاء از ری، مرداس و علی بن احمد از قزوین، محمد بن شعیب بن صالح از نیشابور، فضل بن یزید، حسن بن فضل بن یزید، جعفری، ابن اعجمی و علی بن محمد شمشاطی از یمن، ابو رجاء و غیر او از مصر و ابومحمد حسن بن وحناء نصیبی از نصیبین.

ایشان کسانی را که از اهالی شهرزور، صیمره، فارس، قابس و مرو بوده و امام (علیه السلام) را دیده اند نیز نام می برد.

گواهی خادمان و کنیزان به مشاهده ی امام (علیه السلام):

۱۱. خادمان امام عسکری (علیه السلام) و برخی کنیزان نیز امام مهدی (علیه السلام) را مشاهده کرده اند، کسانی چون ابو نصر طریف خادم، خادمه ی ابراهیم بن عبده نیشابوری که با مولایش آن حضرت را دید، ابو الادیان خادم، ابو غانم خادم که گفت: برای ابومحمد (علیه السلام) پسری به دنیا آمد و ایشان او را محمد نام نهاد، در روز سوم او را به اصحابش نشان داد و فرمود: این پس از من صاحب شما و خلیفه ی من بر شماست، این است قائمی که گردن ها با انتظار به سویش کشیده می شود، پس هنگامی که زمین از ستم و بیداد پر شود خروج کرده آن را از عدل و داد می آکند.

عقید خادم، پیر زنی خدمتکار و کنیز ابو علی خیزرانی که آن را به امام عسکری (علیه السلام) اهدا کرده بود نیز در میان گواهانند.

واکنش دستگاه حاکم، دلیلی بر ولادت امام مهدی (علیه السلام):

۱۲. امام حسن عسکری (علیه السلام) در ربیع الثانی سال ۲۳۲ به دنیا آمدند، و با سه تن از حاکمان بنی عباس - معزز م ۲۵۵، مهتدی م ۲۵۶ و معتمد م ۲۷۹ - معاصر بودند. معتمد عناد و دشمنی شدیدی با اهل بیت (علیهم السلام) داشت. کسی که تاریخ طبری و دیگر کتب را بررسی کند و حوادث سال های ۲۵۷ تا ۲۶۰ - که سال های نخست حکومت اوست - را از نظر بگذراند، کینه توزی او نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) را نیک درمی یابد. البته خدا در این دنیا نیز او را عقاب کرد، او در سلطنت خود هیچ نداشت تا جایی که به سیصد دینار نیاز پیدار کرد ولی به دست نیاورد، و به مرگی بد مرد، آنگاه ترکان او را در سرب مذاب انداختند!

یکی از کرده های وقیحانه ی او آن است که پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام)، فرمان داد منزل ایشان را تفتیش کنند، به دنبال حضرت مهدی (علیه السلام) بگردند، کنیزان امام عسکری (علیه السلام) را حبس و همسران ایشان را دستگیر کنند، و جعفر کذاب نیز در راستای دستیابی به جایگاه برادر در میان شیعیان، مأموران را کمک می کرد! کار چنان شد که - آنگونه که شیخ مفید می فرماید - بازماندگان امام عسکری (علیه السلام)

با دستگیری، زندان، تهدید، تحقیر و استخفاف مواجه شدند! وجهه ای که معتمد در برابر حضرت مهدی (علیه السلام) اتخاذ کرده بود بسان موقف فرعون از موسی (علیه السلام) بود که مادرش از ترس او، کودک را به آب انداخت.

گواهی نسب شناسان به ولادت امام (علیه السلام):

۱۳. عالمان نسب که خبرگان این امرند نیز به این مطلب شهادت داده اند، از جمله: الف. نسب شناس شهیر ابو نصر سهل بن عبد الله بن داود بن سلیمان بخاری از بزرگان قرن چهارم که به سال ۳۴۱ زنده بوده است. وی از مشهورترین نسب شناسان معاصر غیبت صغری بوده است.

وی در سر السلسلة العلویة می نویسد: «جعفر فرزند علی بن محمد (علیه السلام) است، و هموست که شیعیان جعفر کذاب می نامند. علت این امر آن است که وی ادعای میراث برادرش حسن را به جای پسرش قائم حجت (علیه السلام) داشت، نه آنکه نسب او مشکلی داشته باشد».

ب. سید عمری نسابه ی معروف و از سرشناسان قرن پنجم، وی می نویسد: «ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رفت و فرزندش از نرجس نزد خواص یاران و افراد مورد وثوق خاندانش معلوم بود، و جریانات ولادت او و اخباری که در این باره شنیده ایم را خواهیم آورد. مؤمنان و بلکه تمامی مردم با غیبت او امتحان شدند.

جعفر بن علی به مال و جایگاه برادرش طمع کرد، از این رو منکر شد ایشان فرزندی داشته باشد، برخی از فراعنه نیز او را در دستگیری کنیزان برادر یاری کردند».

ج. فخر رازی شافعی م ۶۰۶ در الشجرة المباركة فی أنساب الطالبية تحت عنوان اولاد امام عسکری (علیه السلام) می نویسد: «حسن عسکری امام، دو پسر و دو دختر داشت: یکی از آن دو پسر صاحب الزمان است و دومی در حیات پدر از دنیا رفت، آن دو دختر یکی فاطمه نام داشت و دیگری ام موسی و هر دو در حیات پدر از دنیا رفتند».

د. مروزی ازورقانی که بعد از سال ۶۱۴ در گذشته است، وی در کتاب الفخری جعفر پسر امام هادی (علیه السلام) را به خاطر تلاش برای انکار برادر زاده اش به کذاب وصف می کند،

واین بر اعتقاد وی به ولادت امام مهدی (علیه السلام) دلالت دارد.

ه. سید جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عنبه نسابه م ۸۲۸ در عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب می نویسد: «علی هادی، عسکری لقب دارد واین بدان جهت است که در سامرا که عسکر نام داشته اقامت داشته، مادر ایشان کنیز بوده است. ایشان در نهایت فضل و خرد بوده است. متوکل ایشان را به سامرا آورد ودر آنجا ماند تا از دنیا رفت. ایشان دو پسر از خود به جای گذاردند: امام ابومحمد حسن عسکری (علیه السلام) که زهد و دانش والایی داشت، وپدر امام محمد مهدی امام دوازدهم شیعیان است، و همان قائم منتظر آنهاست واز کنیزی به نام نرجس به دنیا آمده است. برادر ایشان [امام عسکری (علیه السلام)] هم ابوعبد الله جعفر وملتقب به کذاب بود، زیرا بعد از برادرش حسن امامت او را ادعا نمود».

ابن عنبه در الفصول الفخرية - که به فارسی چاپ شده - نیز می نگارد: «ابومحمد حسن که او را عسکری گویند - وعسکر سامراست: متوکل او وپدرش را از مدینه به سامرا آورد وزندانی کرد. او یازدهمین امام از امامان دوازده گانه وپدر محمد مهدی (علیه السلام) دوازدهمین آنهاست».

و. نسب شناس زیدی سید ابوالحسن محمد حسینی یمانی صنعانی از سرشناسان قرن یازدهم، وی در مشجرة ی خود ذیل نام امام علی النقی نام پنج پسر را می نویسد: امام عسکری (علیه السلام)، حسین، موسی، محمد وعلی. ودر ذیل نام امام عسکری (علیه السلام) می نویسد: محمد بن... ودر مقابل آن منتظر شیعه.

ز. محمد امین سویدی م ۱۲۴۶ در سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب می نویسد: «محمد مهدی به هنگام وفات پدر پنج ساله بود. او قامتی میانه وچهره ومویی زیبا داشت، بینی اش برجستگی داشت وپیشانی اش نورانی بود».

ح. نسب شناس معاصر محمد ویس حیدری سوری در الدرر البهية فی أنساب الحیدرية والأویسیة می نگارد: «امام حسن عسکری: در مدینه و به سال ۲۳۱ به دنیا آمد ودر سال ۲۶۰ در سامرا از دنیا رفت.

امام محمد مهدی: هیچ فرزند و نسلی برای او ذکر نکرده اند».

در حاشیه ی عبارت اخیر نوشته است: «او در نیمه ی شعبان سال ۲۵۵ به دنیا آمد و مادرش نرجس نام داشت. درباره اش گفته اند: یک رنگ [و بدون شائبه در رنگ]، پیشانی آشکار، ابروانی با فاصله، گونه کشیده و بینی اش دارای برجستگی است. بلند قامت، زیبا روی و بسان ساخت ی درخت بان است. پیشانی اش چونان ستاره ای درخشان است، در گونه ی راست خالی به مانند دانه ی مشک بر سفیدی نقره دارد، موهایی دارد که به نرمه ی گوش می رسد. دیدگان، موزونتر، زیباتر، آرامتر و با حیاتر از او ندیده اند».

گروهی از عالمان سنی هم به ولادت ایشان اعتراف می کنند:

۱۴. آقای میلانی در ادامه سخن ابن اثیر در مورد سال ۲۶۰، ابن خلکان در وفیات الاعیان، و ذهبی در سیر الاعلام والعبر درباره ی سال ۲۵۶ را ذکر می کند، اینان از جمله کسانی هستند که میلاد امام مهدی (علیه السلام) را ذکر کرده اند.

محقق حلی (رحمه الله) به مشاهده و مکاتبه ی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

استدلال می کند:

محقق حلی (رحمه الله) در المسلك فی اصول الدین / ۳۱۱ می فرماید: «دلیل بر وجود حضرت از جهت نقل، اتفاق جماعت بسیاری از شیعیان بر مشاهده ی ایشان، و طائفه ای بر نامه ها و مکاتبات ایشان است، اتفاقی که از مجموعه ی آن یقین به وجود آن امام حاصل می شود.

برخی زنانی که آن حضرت را مشاهده کرده اند: حکیمه دختر امام محمد بن علی بن موسی (علیهم السلام)، نسیم، ماریه و کنیز خیزرانی.

از مردان: ابو هارون، وی می گوید: من صاحب الزمان (علیه السلام) را دیده ام، میلاد ایشان در جمعه سال دویست و پنجاه و شش واقع شد.

ابو غانم خادم، او گوید: برای ابومحمد (علیه السلام) فرزندی به دنیا آمد که نامش را محمد گذاشت و در روز سوم او را به یاران خویش نمایاند.

از ابو حکیم محمد بن معاویه، محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری نقل شده که گفتند:

ابومحمد (علیه السلام) پسرش را به ما که چهل نفر بودیم نشان داده فرمودند: این امام شما پس از من است.

از جمله وکلا و کسانی که با ایشان نامه نگاری کردند: عمری و پسرش، محمد بن مهزیار، احمد بن اسحاق، قاسم بن علاء، بسامی، محمد بن شاذان و دیگران که از کثرت قابل شمارش نیستند، وبا وقوف بر روایات آنان و آنچه از آنها نقل شده تواتر حاصل می شود و هر گونه شکی زائل می گردد.

چه بسا بسیاری از مخالفین این عمر طولانی را بعید بشمارند، و منشأ آن غفلت از قدرت خداوند متعال، و قلت تأمل و درنگ در اخبار معمرین (۱۰۸۰) است، کسانی مانند نوح (علیه السلام) که طبق صریح قرآن بیش از نهصد و پنجاه سال زندگی کرد و در روایات عمر وی هزار و پانصد سال ذکر شده است، سلیمان (علیه السلام) هفتصد و دوازده سال عمر داشت، در زمان پیامبر ما (صلی الله علیه و آله وسلم) سلمان فارسی چهار صد و پنجاه سال عمر نمود، و اگر این موارد هم نمی بود باز می دانستیم عمر طولانی می تواند تحت قدرت خداوند در آید، و بر او ناممکن نیست، آن هنگام که مصلحت اقتضا نماید».

نه روایت صحیح، علاوه بر آنچه گذشت:

علاوه بر آنچه ذکر کردیم و نیز روایات صحیحی که آقای میلانی آوردند، و نیز تواتری که محقق حلی (رحمه الله) بدان استناد نمودند، نه روایت صحیح دیگر نیز برای اتمام حجت بر معاندان از نظر می گذرانیم:

۱. کشف الحق / ۳۳: «ابومحمد بن شاذان (رحمه الله) گوید: محمد بن حمزه بن حسن بن عبد الله بن عباس بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) برایم گفت: از ابومحمد (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: ولیّ خدا و حجت او بر بندگان و خلیفه ی من بعد از من، در حالی که ختنه شده بود، در شب نیمه ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به هنگام طلوع فجر به دنیا آمد. نخستین کسی که او را شست رضوان خازن بهشت به همراه جمعی از فرشتگان مقرب و با آب کوثر و سلسبیل بود، سپس عمه ام حکیمه دختر محمد بن علی الرضا او را شستشو داد. محمد بن حمزه گفت: مادر او ملیکه است، گاه او را سوسن و گاه ریحانه نیز گویند، صقیل

ونرجس نیز از اسامی اوست».

نگارنده: اینکه امام عسکری (علیه السلام) نام کنیزی که او را آزاد کردند و به همسری گرفتند تغییر دادند، حکایت از مراقبت شدید خلیفه نسبت به خانه و کنیزان امام (علیه السلام) است تا بلکه بدین وسیله از به دنیا آمدن حضرت مهدی (علیه السلام) جلوگیری به عمل آورند.

۲. در فصل آماده سازی امت توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دوران غیبت، از کمال الدین ۲ / ۴۰۹ از ابو علی بن همام گذشت: «از محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) شنیدم که گفت: از پدرم شنیدم: نزد امام حسن عسکری (علیه السلام) بودم که از ایشان درباره ی روایتی که از پدرانش نقل شده سؤال کردند: زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نخواهد شد، و هر که بمیرد و امام زمانش را شناسد به مرگ جاهلی مرده است؟ فرمودند: این سخن حق است، همانسان که روز حق است.

پرسیدند: ای پسر رسول خدا! امام و حجت پس از شما کیست؟ فرمودند: پسر محمد امام و حجت بعد از من است، هر آنکه بمیرد و او را شناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. بدان! او غیبتی دارد که جاهلان در آن سرگردان، و اهل باطل هلاک می شوند، و وقت گزاران دروغ می گویند، سپس خارج می شود، و گویا بیرق های سفید را می بینم که بر فراز سر او در نجف کوفه تکان می خورد».

۳. اثبات الوصیة / ۲۱۷ از احمد بن اسحاق: «نزد ابومحمد (علیه السلام) وارد شدم، ایشان به من فرمودند: ای احمد! در این شک و تردیدی که مردم در آن به سر می برند حال شما چگونه است؟ عرضه داشتم: آقای من! هنگامی که نامه ی ولادت آقای ما رسید، مرد، زن یا پسری از ما [شیعیان] که قادر به درک و فهم باشد نماند جز آنکه به حق معتقد شد. فرمودند: آیا ندانستید زمین از حجت خدا خالی نمی گردد؟ آنگاه به مادرشان فرمودند که در سال ۲۵۹ حج به جای آورد، و به او خبر دادند که در سال دویست و شصت چه بر سر خود می آید.

ایشان صاحب (علیه السلام) را احضار کردند و به او وصیت نمودند، اسم اعظم، مواریث و سلاح را نیز بدو سپردند. و مادر ابومحمد (علیه السلام) به همراه صاحب (علیه السلام) به

مکه رفتند».

۴. اثبات الهداة ۳ / ۵۶۹ از اثبات الرجعة فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار آورده است: «به مولایم امام حسن بن علی (علیه السلام) عرض کردم: یابن رسول الله! خدا مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم پس از شما امام وحجت خدا بر بندگان کیست؟ فرمودند: پس از من، پسر امام وحجت خداست، همو که همانم وهم کنیه ی رسول خداست، او آخرین حجت و خلیفه ی خداست.

عرض کردم: یابن رسول الله! از چه کسی به دنیا می آید؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدان! او به دنیا می آید و برای مدتی طولانی، از مردم غائب می شود، سپس ظاهر می گردد».

۵. کمال الدین ۲ / ۴۴۰ از عبد الله بن جعفر حمیری: «از محمد بن عثمان عَمری (رحمه الله) شنیدم: آن حضرت (علیه السلام) را دیدم که در کنار مستجار دست در پرده های کعبه آویخته و عرضه می دارد: خدایا! انتقام مرا از دشمنانم بگیر».

۶. همان ۲ / ۴۳۳ از محمد بن عثمان عَمری (رحمه الله) نقل می کند: «هنگامی که مهدی جانشین (علیه السلام) به دنیا آمد، نوری از بالای سر او تا بلندای آسمان رفت، سپس به صورت بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد، آنگاه سر برآورد و می فرمود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، (۱۰۸۱) خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و صاحبان دانش [نیز گواهی می دهند]، جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست. در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. میلاد ایشان در روز جمعه بود».

۷. غیبت شیخ طوسی ۲۱۷: «از جماعتی از شیعه از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح روایت شده که گفتند: نزد ابومحمد حسن بن علی (علیه السلام) رفتیم تا از حجت بعد از ایشان سؤال کنیم و چهل نفر در مجلس ایشان حضور داشتند. عثمان بن سعید عمری برخاست و گفت: ای پسر پیامبر! می خواهم از شما در

مورد مطلبی که خود از من بدان آگاه‌ترید سؤال کنم، حضرت فرمودند: ای عثمان! بنشین، وی غضبناک برخاست که برود که امام (علیه السلام) فرمودند: هیچ کس بیرون نرود.

پس از مدتی عثمان را صدا زدند و او بر دو قدم ایستاد، حضرت فرمودند: آیا به شما بگویم برای چه آمده اید؟ گفتند: آری، ای فرزند پیامبر! فرمودند: آمده اید تا از من درباره ی حجت پس از من پرسش کنید، آنان هم پاسخ مثبت دادند. ناگهان پسری بسان پاره ی ماه که شبیه ترین مردم به ابومحمد بود حاضر شد، امام (علیه السلام) فرمودند: این امام شما بعد از من و خلیفه ی من بر شماست، از او فرمان برید و پس از من پراکنده نشوید که در اعتقادات خویش هلاک خواهید شد.

بدانید! شما او را بعد از این روز دیگر نخواهید دید تا آنکه به سنّ و سالی برسد، پس آنچه که عثمان می گوید را از او بپذیرید و به فرمانش عمل کنید، سخن او را قبول کنید که خلیفه ی امامتان است و اختیار با اوست».

۸. کمال الدین ۲ / ۳۸۱ از ابو هاشم داود بن قاسم از امام هادی (علیه السلام): «جانشین پس از من حسن است، ولی چگونه به جانشین بعد از جانشین دست یابید؟ عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، چطور؟ فرمودند: شما او را نمی بینید و یاد کردن او به نام بر شما حلال نخواهد بود، گفتم: پس چگونه ایشان را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجت از آل محمد (علیهم السلام)».

۹. اثبات الهداة ۳ / ۷۰۰ از فضل بن شاذان در اثبات الرجعة: «ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری گوید: هنگامی که عمرو بن عوف والی قصد کشتن مرا کرد، هراسی عظیم مرا فرا گرفت. با خانواده ام وداع کردم و به سمت خانه ی ابومحمد (علیه السلام) آمدم تا با ایشان نیز وداع کنم، و قصد فرار داشتم. چون بر ایشان وارد شدم پسری را دیدم که در کنار ایشان نشسته است. چهره ی او مانند ماه شب چهارده می درخشید، از نور و درخشش او مبهوت شدم و نزدیک بود فراموش کنم برای چه آمده ام، آن پسر فرمود: ای ابراهیم! مگریز، زیرا خداوند شرّ او را از تو کوتاه خواهد نمود، پس حیرتم فرونی یافت.

به امام عسکری (علیه السلام) گفتم: آقای من! ای پسر رسول خدا! این کیست که از درون من

خبر داد؟ فرمودند: این پسر من و خلیفه ی من پس از من است.

در آخر روایت آمده که وقتی ابراهیم از نزد امام (علیه السلام) بیرون آمد، عمویش به او خبر داد که معتمد برادرش را به سراغ عمرو بن عوف فرستاده و به او دستور قتل وی را داده است». کشف الحق / ۴۴ آن را به طور کامل نقل می کند و در ادامه ی آن آمده است: «هموست که غیبتی طولانی خواهد داشت، وبعد از آنکه زمین از ستم و ظلم آکنده شود ظاهر شده آن را از عدل و داد خواهد آکند. از ایشان نام او را پرسیدم، فرمودند: او همانم و کنیه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است، ولی بر هیچ کس جایز نیست او را نام برد و یا کنیه ی او را بگوید تا آنکه خداوند دولت و حکومت او را آشکار نماید، پس - ای ابراهیم! - آنچه را که امروز از ما دیدی و شنیدی جز از شایسته ی [آگاهی از] آن کتمان نما.

من بر آن دو و پدرانشان درود فرستادم و با استعانت از فضل خدا بیرون آمدم، و به آنچه از صاحب شنیده بودم اطمینان داشتم. [عمویم] علی بن فارس به من بشارت داد که معتمد برادرش ابو احمد را با فرمان قتل عمرو ارسال نموده است، ابو احمد نیز همان روز وی را گرفت و تکه تکه کرد، والحمد لله رب العالمین».

روایات گواهی حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) که عهده دار قابلیت بود:

علامه ی محدّث سید هاشم بحرانی (رحمه الله) کتابی در موضوع کسانی که به دیدار امام (علیه السلام) نائل شده اند نگاشته و تا هفتاد و شش نفر را بر شمرده است، که نخستین آنان عمه ی پدر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بانو حکیمه دختر امام جواد (علیهما السلام) است. (۱۰۸۲)

در منابع ما با چند سند و طریق که برخی هم صحیح است، گواهی حکیمه به ولادت آن حضرت آمده است. البته بین نقل های آن تفاوت مختصری از حیث اجمال و تفصیل یافت می شود، که قسمتی از آن در اثر جو و فضای خطرناک موجود و محیط به امام عسکری (علیه السلام)، و مخصوصاً نزدیکانی چون مادر و عمه بوده است.

از برخی روایات ظاهر می شود که حکیمه در برهه ای به مدینه رفته است، و این بدان معناست که وی مجبور بوده سامرا را ترک گوید، و بعدها به جهت رخداد اختلاف و درگیری میان

فرماندهان ترک بر سر عزل و نصب خلیفه و بهبودی شرایط، بدان بازگشته و در آن از دنیا می رود و در کنار قبر امامین عسکریین (علیهما السلام) دفن می شود.

در اینجا برخی روایات گواهی حکیمه را نقل و به برخی دیگر هم اشاره می کنیم:

کمال الدین ۲ / ۴۱۷ از محمد بن بحر شیانی نقل می کند: «در سال دویست و هشتاد و شش وارد کربلا شدم و فرزند غریب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را زیارت کردم، آنگاه به بغداد و به سمت مقابر قریش آمدم، و این در نیم روز و اوج گرما بود و بادهای گرم نیز می وزید. چون به مشهد امام کاظم (علیه السلام) رسیدم و نسیم آن خاک پوشیده از رحمت و پیچیده در باغ های غفران را استشمام نمودم، با اشک هایی ریزان و نفس های بلند پیایی خود را بر آن قبر انداختم و اشک مانع نگاهم بود. چون اشک و ناله ام قطع شد چشمانم را گشودم و پیرمردی را دیدم که کمر و شانه هایش خمیده بود، پیشانی و کف دستانش پینه بسته بود و به کس دیگری که همراه او در کنار قبر بود می گفت: پسر برادر! عمویت در اثر امور غیبی پیچیده و دانش های والایی که آن دو آقا بدو سپردند و جز سلمان کسی توان برگرفتن آنها را ندارد، به شرافتی عظیم دست یافته است، عمر عموی تو دیگر به پایان رسیده است، و در پیروان ولایت کسی را نمی یابد که سرّ خود را با او بگوید!

من با خود گفتم: در طلب دانش خود را به هر دری زده ام و به زحمت و مشقّت بسیاری دچار شده ام، ولی سخنی از این پیرمرد به گوشم خورد که از دانشی عظیم حکایت می کند! بدو گفتم: ای پیرمرد! این دو آقا کیانند؟ گفت: دو ستاره ای که در خاک سامرا آرمیده اند، گفتم: تو را به ولایت و شرافت مکانت این دو آقا به جهت امامت و وراثت [از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)] سوگند می دهم، من خواهان دانش آنان و در پی آثارشان هستم، و سوگندهای استوار یاد می کنم که اسرار آن دو سرور را حفظ کنم، او گفت: اگر راست می گویی احادیثی که از راویان با خود همراه داری را نشان ده، من هم چنین کردم و او چون کتاب ها و روایات همراه مرا بررسی نمود گفت: راست گفתי، من بشر بن سلیمان برده فروش از نسل ابو ایوب انصاری هستم، من یکی از موالیان ابوالحسن و ابومحمد (علیهما السلام) و همسایه ی آنها در سامرا هستم.

بدو گفتم: پس برادرت را با بیان برخی از اموری که خود از آن دو مشاهده کرده ای گرامی دار، صدا زد: مولای ما امام هادی (علیه السلام) مرا در امور بردگان خبره گردانده بود، ومن جز با اجازه ی ایشان خرید و فروش نمی کردم، وبا این کار از موارد شبهه ناک اجتناب می نمودم، تا آنکه آگاهی من در این باره کامل شد و فرق بین حلال و حرام را خوب می فهمیدم.

شبی در خانه ام در سامرا بودم وپاسی از آن گذشته بودم که ناگهان کسی در را کوفت. به سرعت برخاستم وبا کافور خادم فرستاده ی مولایمان امام هادی (علیه السلام) مواجه شدم، او گفت که ایشان مرا فرا می خواند. پس لباس هایم را پوشیدم ونزد ایشان رفتم، دیدم ایشان با پسرشان ابومحمد وخواهرشان حکیمه از پشت پرده سخن می گفتند، چون نشستم فرمودند: ای بشر! تو از فرزندان انصار هستی واین ولایت پیوسته در میان شما بوده وخلف از سلف آن را ارث می برد، وشما ثقات ما اهل بیت هستید.

من تو را به فضیلتی شرافت می دهم که بدان بر شیعیان سبقت گیری، با سرّی که تو را از آن می آگاهانم و[آن این است که] تو را برای خرید کنیزی می فرستم، آنگاه نامه ای با خطّ وزبان رومی نوشتند وبا انگشتر خود آن را مهر کردند، وکیسه ای زرد که دویست و بیست دینار در آن بود بیرون آوردند وفرمودند: این را بگیر وبه بغداد برو، در ارتفاع روز بر معبر فرات حاضر شو وچون کشتی های اسیران کنارت رسید وکنیزان از آن بیرون آمدند، انواع خریداران از وکلای فرماندهان بنی عباس وجماعتی از جوانان عراق آنان را احاطه می کنند، تمام روز از دور کسی را که عمر بن یزید برده فروش نام دارد زیر نظر داشته باش تا آنکه او کنیزی را که چنین اوصافی دارد بر خریداران عرضه کند؛ دو جامه ی ضخیم حریر دربردارد، ونمی گذارد پرده را کنار زند یا او را لمس کنند، وخریدار تنها می تواند از پس پرده ای نازک او را ببیند. برده فروش او را می زند واو هم به زبان رومی فریاد می زند، بدان که او می گوید: وای از هتک پوشش. در این هنگام یکی از خریداران می گوید: من او را به سیصد دینار می خرم، زیرا عفاف او بر رغبتم افزود، او به عربی می گوید: اگر در زیّ سلیمان وبر سریر او در آیی هیچ رغبتی نسبت به تو نخواهم داشت، پس بر مال خویش بترس!

برده فروش می گوید: چه چاره کنم، باید تو را بفروشم، آن کنیز گوید: عجله ای نیست ومی

بایست خریداری را برگزید که دلم به او وامانتداری و دیانتش آرام شود.

در این هنگام نزد عمر بن یزید برو و بگو: من نامه ای از برخی اشراف که به زبان و خط رومی است با خود دارم و در آن کرم، وفا، کمال و سخاوت او یاد شده است، این را به کنیز بده تا از آن به اخلاق فرستنده ی آن پی برد، و اگر بدو مایل شد و پسندید، من نسبت به خرید وکالت دارم.

بشر بن سلیمان گفت: من هر آنچه را که مولایم مشخص کرده بود مو به مو انجام دادم، پس چون او نامه را دید به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و قسم سختی خورد که اگر بدو نفروشد خود را می کشد، من هم درباره ی قیمت با او به گفتگو پرداختم تا آنکه سر همان مقدار دیناری که مولایم (علیه السلام) با من همراه کرده بود توافق کردیم، او هم کیسه را گرفت و آن کنیز را - که شادمان و خندان بود - به من داد. من او را به حجره ای که در بغداد در آن مأوی داشتم بردم. آرام و قرار نداشت، نامه ی مولایش (علیه السلام) را از جیب در آورد، آن را می بوسید، بر گونه و پلک می گذاشت و بر بدن می کشید، با تعجب گفتم: آیا نامه ای را می بوسی که صاحبش را نمی شناسی؟ گفت: ای ناتوانی که نسبت به جایگاه پسران پیامبران معرفت اندک است! گوش بسپار و دل را [برای فراگیری این خبر] خالی کن؛ من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر پادشاه روم هستم، مادرم از نسل حواریون و به شمعون وصی مسیح منتسب است، خبری عجیب برایت می گویم، جدّ من قیصر می خواست مرا که سیزده سال داشتم به ازدواج پسر برادرش در آورد، پس در قصر خود سیصد تن از نسل حواریین و کشیشان و راهبان، هفتصد نفر از افراد بلند پایه و چهار هزار نفر از فرماندهان و امیران لشکر و رؤسای قبائل گرد آورد، و از سلطنت عظیم خود تختی ساخته شده از انواع جواهر را بر فراز چهل پله در صحن قصر قرار داد. پس چون برادر زاده اش بر آن بالا رفت و صلیب ها را بر گرداگرد او گرفتند، و اسقفان نیز برخاسته اسفار انجیل را باز کردند، صلیب ها بر زمین فرو افتاد، ستون ها به زمین نشست، و برادر زاده از فراز سریر افتاد و از هوش رفت!

رنگ اسقف ها دگرگون شد و به هراس افتادند، بزرگ آنها به پدر بزرگم گفت: ای پادشاه! ما را

از ملاقات این امور منحوس که بر زوال دین مسیحی و این پادشاهی دلالت می کند معاف دارید. پدر بزرگم این را به فال بد گرفت و صدا زد: این ستون ها و صلیب ها را به پا دارید و برادر این بخت برگشته ی بدکار - که بیچاره پدر بزرگش - را بیاورید تا این دختر را به همسری او در آورم تا نحوست این یک را به خوش یمنی او دفع کنم. پس چون چنین کردند، همان واقعه رخ داد و مردم پراکنده شدند. پدر بزرگم با اندوه برخاست و داخل قصر خویش شد و پرده ها را بیانداخت.

در آن شب دیدم که گویا مسیح، شمعون و تعدادی از حواریین فرود آمده و در قصر جدّم حضور به هم رسانیده اند، و در همان موضعی که جدّم آن سریر را قرار داده بود، منبری برافراشته اند که در بلندا و رفعت سر به آسمان می زند. آنگاه محمد به همراه گروهی از پسرانش وارد شدند، پس مسیح برخاست و او را به آغوش کشید، او می فرمود: ای روح الله! من نزد تو آمده ام تا از وصیّ تو شمعون، دخترش ملیکه را برای این پسرم ابومحمد - صاحب این نامه - خواستگاری کنم.

مسیح به شمعون نگاهی کرد و فرمود: شرافت به سراغت آمده پس رحم خود را به رحم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پیوند زن، او نیز پذیرفت. پس بر فراز منبر رفتند و محمد خواستگاری کرد و مرا به ازدواج ایشان در آورد، و مسیح، فرزندان محمد و حواریون بر این امر گواه شدند.

از خواب که برخاستم ترسیدم این رؤیا را برای پدر و پدر بزرگم بگویم، شاید مرا بکشند، لذا آن را در خود نگاه داشتم و برای آنها بیان ننمودم. محبّت ابومحمد چنان در دلم جای گرفته بود که دست از خوردن و آشامیدن کشیدم، جسمم ضعیف و لاغر شد و به شدّت بیمار شدم. پدر بزرگم تمامی پزشکان شهرهای مختلف روم را حاضر کرد و دواى مرا جویا شد، اما چون به مرحله ی یأس رسید به من گفت: نور دیدگانم! آیا خواسته ای در این دنیا داری تا برای برآورم؟ گفتم: ای پدر بزرگ! درهای امید را بسته می بینم، خوب است اگر دست از شکنجه ی اسیران مسلمانی که در زندان داری برداشته، از غل و بند برهانی، و با آزادی بر آنان منت نهی، امید آنکه مسیح و مادرش مرا عافیت و شفا بخشند. هنگامی که او این کار را انجام داد،

چنین وانمود کردم که رو به بهبودی ام، واندکی غذا تناول کردم، لذا پدر بزرگم بسیار شادمان شد و به اکرام وگرامیداشت اسیران پرداخت.

پس از چهار شب چنین دیدم که بانوی بانوان به همراه مریم دخت عمران و هزار خدمتگزار بهشتی به دیدن من آمده است، مریم به من فرمود: این بانوی بانوان مادر همسرت ابومحمد (علیه السلام) است، من دامن ایشان را گرفته گریستم و از ابای ابومحمد از دیدار خود گله کردم، ایشان به من فرمودند: پسر ابومحمد در حالی که تو به خداوند شرک می ورزی و بر آیین نصاری هستی به دیدارت نمی آید، این خواهرم مریم است و از دین تو نزد خدای تعالی بیزاری می جوید، پس اگر رضایت خداوند (عز وجل)، مسیح و مریم و دیدار ابومحمد را خواستاری بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

هنگامی که این جمله را گفتم، بانوی بانوان مرا به سینه چسبانید و آرام کرد، او فرمود: هم اینک منتظر آن باش که ابومحمد به دیدارت آید، چرا که او را به سوی تو می فرستم.

از خواب برخاستم و می گفتم: چقدر مشتاق دیدن ابومحمد هستم. شب بعد ابومحمد (علیه السلام) در خواب نزد من آمد، گویا به او چنین می گفتم: حبیب من! آیا بعد از آنی که دلم را به محبت خویش مبتلا کردی با من طریق جفا پیش گرفتی؟ فرمود: تأخیر من تنها به علت شرک تو بود، حال که اسلام آوردی هر شب به دیدارت خواهم آمد، تا آنکه خداوند در بیداری ما را گرد آورد، و تا هم اکنون به دیدار من می آید.

بشر گفت: بدو گفتم: چه شد که به اسارت در آمدی؟ پاسخ داد: ابومحمد یکی از شب ها به من خبر داد که پدر بزرگم فلان روز لشکری را برای نبرد با مسلمانان اعزام خواهد کرد، آنگاه خود نیز به دنبال آنها می رود، پس به طور ناشناس و در زیّ خادمان به همراه تنی چند از خدمتکاران از فلان راه به آنها ملحق شو، من نیز چنین کردم و لشکریان مسلمین بر ما غالب شدند و چنان شد که مشاهده نمودی، و تا امروز احدی غیر از تو نمی داند که من دختر پادشاه روم، و این هم بابت آن است که من خود تو را آگاه کردم. پیرمردی که من سهم غنیمت او بودم نامم را سؤال کرد، من نام خود را فاش نکردم و گفتم: نرجس، و نام کنیزان را نیز پرسید. بشر گوید: بدو گفتم: تو رومی هستی ولی شگفت آنکه به عربی سخن می گویی! فرمود: علاقه

ی پدر بزرگم به دانش و فرهنگ، موجب شد مرا وادار کند تحت تعلیم زن مترجمی که به فرمان او بود قرار گیرم، او صبح وشام نزد من می آمد و زبان عربی را به من می آموخت تا آنکه آن را فرا گرفتم.

وقتی او را به سامرا بردم حضور مولایمان امام هادی (علیه السلام) رسید، ایشان بدو فرمودند: خداوند چسان عزّت اسلام، ذلّت نصرانیّت و شرافت اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را به تو نمایاند؟ او پاسخ داد: ای پسر رسول خدا! چگونه امری را برای شما وصف کنم که خود به آن داناترید؟ حضرت فرمودند: می خواهم تو را گرامی دارم، حال کدامیک نزد تو محبوبتر است، ده هزار درهم و یا بشارتی برای تو که شرف ابدی در آن است؟ عرضه داشت: بلکه بشارت، فرمودند: پس به فرزندی که بر دنیا شرق تا به غرب حکم خواهد راند و زمین را از عدل و داد خواهد آکند، آنسان که از ستم و ظلم پر شده، شادمان باش. او پرسید: از چه کسی؟ فرمودند: از کسی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فلان شب، از فلان ماه، از فلان سال در روم، از تو برای او خواستگاری کردند. گفت: از مسیح ووصیّ او خواستگاری کردند؟ حضرت فرمودند: مسیح ووصیّ او تو را به ازدواج که در آوردند؟ گفت: پسر شما ابومحمد، فرمودند: آیا او را می شناسی؟ عرضه داشت: از آن شبی که بر دست بانوی بانوان مادرش اسلام آوردم، مگر شد شبی با او دیدار نکنم؟ حضرت فرمودند: ای کافور! خواهرم حکیمه را فرا بخوان، چون حکیمه وارد شد بدو فرمودند: این همان است، حکیمه هم مدتی طولانی او را در آغوش گرفت واز دیدار او بسیار شادمان شد، امام (علیه السلام) به او فرمودند: ای دختر رسول خدا! او را به خانه ات ببر و فرائض و سنن را بیاموزان، زیرا همسر ابومحمد و مادر قائم (علیه السلام) است». همان ۲/ ۴۲۶ از محمد بن عبد الله طهوی روایت می کند: «پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) به نزد حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) رفتم تا از او درباره ی حجّت و حیرتی که مردم بدان دچار شده اند پرسش کنم، ایشان به من گفتند: بنشین، من هم نشستم، آنگاه فرمود: ای محمد! خداوند تبارک و تعالی زمین را از حجّتی گویا و یا ساکت خالی نخواهد گذارد، و پس از حسن و حسین - و بابت تفضیل آن دو و بیان این نکته که نظیری در

زمین برای این دو وجود ندارند - آن را در دو برادر دیگر قرار نداد، جز آنکه خداوند فرزندان حسین (علیه السلام) را بر فرزندان حسن (علیه السلام) برتری داده است، همانگونه که فرزندان هارون را بر نسل موسی برتری داد، اگرچه موسی حجت بر هارون (علیهما السلام) بود، پس تا روز قیامت برتری از آن فرزندان او [امام حسین (علیه السلام)] است.

و این امت ناگزیر از حیرتی است که اهل باطل در آن به تردید افتند و پیروان حق باقی مانند تا خلق حجت و برهانی بر خداوند نداشته باشند، و این حیرت پس از شهادت ابومحمد حسن (علیه السلام) رخ نمود. گفتم: بانوی من! آیا حسن فرزندی هم داشت؟ تبسمی کرد و گفت: اگر حسن فرزندی نداشته باشد چه کسی پس از او حجت خواهد بود، و به تو گفتم که پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) امامت دیگر برای دو برادر نخواهد بود [لذا جعفر کذاب نمی تواند این امر را ادعا کند].

گفتم: بانوی من! درباره ی ولادت و غیبت مولایم بفرمایید. فرمود: من کنیزی داشتم که نرجس خوانده می شد، (۱۰۸۳) پسر برادرم به دیدن من آمد که چشمش بدو افتاد، خدمت ایشان عرضه داشتم: آقای من! شاید از او خوششان آمد، برایتان [به هدیه] بفرستم؟ فرمود: نه، ای عمه! ولی از او در شگفتم، گفتم: چرا؟ فرمود: فرزندی از او به دنیا خواهد آمد که نزد خدای (عز وجل) کرامت دارد، خدا به او زمین را از عدل و داد می آکند، همانسان که از ستم و جور پر شده است، گفتم: آقای من! پس او را نزد شما بفرستم؟ فرمود: در این باره از پدرم (علیه السلام) اجازه بگیر، من هم لباسم را پوشیدم و به خانه ی ابوالحسن (علیه السلام) آمدم، سلام کردم و نشستم، ایشان خود سخن آغاز کرده فرمودند: ای حکیمه! نرجس را نزد پسرم ابومحمد بفرست، عرض کردم: آقای من! بابت همین نزد شما آمدم تا در این باره از شما رخصت گیرم، فرمودند: ای بانوی با برکت! خدای تبارک و تعالی دوست دارد تو را در این پاداش شریک گرداند، و نصیبی در خیر برایت قرار دهد.

پس به منزل بازگشتم و او را آراسته به ابومحمد (علیه السلام) هدیه نمودم، آن دو را در منزل خود جای دادم و چند روزی نزد من ماندند، سپس ایشان نزد پدر رفتند، و من هم آن دختر را با ایشان فرستادم.

ابوالحسن امام هادی (علیه السلام) به شهادت رسید و ابومحمد (علیه السلام) جانشین پدر شد، من هم بدانسان که به دیدار پدرش می رفتم به دیدار ایشان می رفتم. روزی نرجس خواست تا کفش از پایم در آورد، وگفت: بانوی من! کفشتان را بدهید تا در آورم، من گفتم: بلکه شما بانو و سرور منی، به خدا سوگند نه می گذارم شما کفشم را در آورید و نه آنکه مرا خدمت کنید، بلکه من شما را بر روی دیدگانم می نهم و خدمت می کنم. ابومحمد (علیه السلام) این سخن را شنید و فرمود: ای عمه! خدا به تو پاداش نیک عطا کند.

من تا غروب خورشید در حضور امام (علیه السلام) بودم، آنگاه کنیزی را صدا زده گفتم: لباس هایم را بیاور تا بروم، امام (علیه السلام) فرمودند: نه، ای عمه! امشب را نزد ما سپری کن، زیرا در این شب فرزندی به دنیا می آید که در درگاه خدا گرامی است و خدای (عز وجل) به وسیله ی او زمین را پس از مرگ آن زنده می گرداند.

عرض کردم: آقای من! از چه کسی، و حال آنکه در نرجس اثر حمل نمی بینم؟ فرمودند: از نرجس و نه دیگری، از جا پریدم و نرجس را خوب واری کردم و هیچ اثری در او به چشمم نخورد، نزد امام (علیه السلام) برگشتم و خبر دادم که اثری در او نیست، ایشان تبسم کردند و فرمودند: هنگام فجر اثر حمل او برایت آشکار می شود، زیرا مثل او مثل مادر موسی است که نشانه ی حمل در او آشکار نشد و تا زمان ولادت کسی از آن آگاهی نیافت، چون فرعون در طلب موسی شکم زنان باردار را پاره می کرد، و این هم نظیر موسی (علیه السلام) است. حکیمه گوید: نزد نرجس بازگشتم و فرمایش امام (علیه السلام) را با او گفتم و حالش را پرسیدم، او گفت: بانوی من! هیچ نشانی از این امر در خود نمی بینم.

من تا طلوع فجر مراقب او بودم، او مقابل من خوابیده بود و هیچ پهلوی به پهلوی نشد، انتهای شب به هنگام طلوع فجر هراسان [از خواب] پرید، او را به سینه چسباندم و نام خدا را بر او بردم، ابومحمد (علیه السلام) صدا زد: بر او انا أنزلناه فی لیلة القدر بخوان، من هم چنین کردم و گفتم: حالت چطور است؟ گفت: آن مطلبی که مولایم به تو فرمودند آشکار شد، من باز سوره ی قدر را بر او خواندم و جنینی که درون او بود نیز بسان من قرائت می کرد و بر من نیز سلام کرد.

از آنچه شنیدم ترس مرا فرا گرفت که ابومحمد (علیه السلام) صدا زد: از امر خدای عزیز و جلیل در شگفت نباش، زیرا خداوند تبارک و تعالی در کودکی زبان ما را به حکمت می گشاید و در بزرگی حجت در زمین قرار می دهد، کلام ایشان تمام نشده بود که نرجس از مقابل دیدگانم ناپدید شد، او را ندیدم و گویا میان من و او پرده ای زده شد، فریاد کنان به سوی ابومحمد (علیه السلام) دویدم، ایشان به من فرمودند: ای عمه! برگرد که او را در جایش خواهی یافت، من هم بازگشتم و تنها مدتی اندک درنگ کردم که پرده ی میان من و او کنار رفت، و او را دیدم، چنان نوری از او ساطع بود که توان دیدن را از من گرفت.

به یکباره کودک را مشاهده کردم که به صورت وبر دو زانو به سجده افتاده، دو سبابه را بالا گرفته می فرماید: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، جدم محمد رسول خداست، و پدرم، امیر المؤمنین، آنگاه یک یک امامان را شمردند تا اینکه به خود رسیدند، در ادامه به درگاه خدا عرضه داشتند: خدایا! آنچه را که به من وعده داده ای عملی ساز، فرمان مرا به انجام رسان، گام مرا استوار گردان و زمین را به من از عدل و داد بیاکن. ابومحمد (علیه السلام) صدا زدند: عمه! او را بگیر و بیاور، من نیز چنین کردم. چون بر دستان من حضور پدر رسید سلام کرد، امام (علیه السلام) او را از من گرفتند و زبانانشان را بدو دادند [و در کام او نهادند] و او از آن نوشید، آنگاه فرمودند: او را نزد مادرش ببر تا شیر دهد، و به من بازگردان.

من نیز او را به مادرش سپردم و او شیرش داد، و نزد ابومحمد (علیه السلام) بازگرداندم و پرندگان بر فراز سر او حرکت می کردند. امام (علیه السلام) یکی از پرندگان را صدا زده فرمودند: این را بگیر، محافظت کن و در هر چهل روز به ما بازگردان، پرنده هم او را گرفت و به آسمان پرید، دیگر پرندگان نیز به دنبال او رفتند. شنیدم امام (علیه السلام) فرمودند: تو را به خدایی سپردم که مادر موسی موسی را بدو سپرد.

پس نرجس شروع کرد به گریه کردن، امام (علیه السلام) به او فرمودند: آرام باش که برای او شیر خوردن حرام است مگر از سینه ی تو، و همانگونه که موسی نزد مادرش بازگشت، به تو باز خواهد گشت، و این فرموده ی خداست: **فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا**

تَحْزَنَ، (۱۰۸۴) پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غم نخورد.

عرضه داشتیم: این پرنده چه بود؟ فرمودند: روح القدس که موکل به امامان (علیهم السلام) است، آنان را موفق و ارشاد می کند، وبا دانش می پرورد.

پس از چهل روز آن پسر باز گردانده شد و پسر برادرم (علیه السلام) سراغ من فرستاد و مرا فراخواند، من هم حضور ایشان رسیدم و آن کودک را دیدم که در مقابل ایشان راه می رود، گفتم: مولای من! این پسر دو سال دارد؟ تبسمی کرد و فرمود: اولاد انبیاء و اوصیاء اگر امام باشند به خلاف دیگران نشو و نما خواهند داشت، کودکی از ما اگر یک ماه بر او بگذرد بسان کسی است که یک سال بر او گذشته است، کودک ما در شکم مادر سخن می گوید، قرآن می خواند و پروردگارش را که عزیز و جلیل است عبادت می کند، و به هنگام شیرخوارگی ملائکه از او فرمان می برند و صبح و شام بر او فرود می آیند.

من هر چهل روز آن پسر را می دیدم تا آنکه تنها چند روز پیش از شهادت ابومحمد (علیه السلام) او را به صورت مردی دیدم و نشناختم، به برادر زاده ام گفتم: این کیست که فرمان می دهد نزد او بنشینم؟ فرمودند: این پسر نرجس و خلیفه ی من بعد از من است، به زودی مرا از دست خواهید داد، پس از او بشنو و فرمان بر.

امام (علیه السلام) چند روز بعد از دنیا رفتند و مردم اینگونه که می بینی پراکنده شدند، به خدا قسم من صبح و شام او را می بینم، واز آنچه می پرسید مرا آگاه می سازد و من هم به شما خبر می دهم. به خدا سوگند قصد آن دارم از او مطلبی را سؤال کنم ولی خود سخن بدان می آغازد. سؤالاتی بر من وارد می شود، و همان ساعت از جانب ایشان پاسخ آن به دست من می رسد، بدون آنکه من آنها را از ایشان پرسیده باشم. دیشب به من خبر داد که تو نزد من می آیی و فرمان داد تو را از حقیقت آگاه کنم.

محمد بن عبد الله گوید: به خدا قسم حکیمه به من از اموری خبر داد که جز خدا کسی از آن آگاه نبود، لذا دانستم این مطلب صدق و حقیقتی از سوی خداست، چون این خداست که او را بر اموری که احدی را از آن مطلع نساخته، آگاهی می دهد».

دلائل الامامة / ۲۶۸ از اسماعیل حسنی از حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) روایت می

کند: «امام حسن بن علی عسکری (علیه السلام) یک شب ویا یک روز به من فرمودند: دوست دارم امشب نزد ما افطار کنی، زیرا در این شب امری رخ خواهد داد، گفتم: چه؟ فرمودند: قائم از آل محمد در این شب به دنیا می آید، عرض کردم: از که؟ فرمودند: از نرجس. من به سراغ او نزد کنیزان رفتم، نخستین کسی که با من روبرو شد نرجس بود، فرمود: عمه! فدایت شوم، حالت چگونه است؟ گفتم: بلکه من فدایت گردم، ای بانوی بانوان این زمان! پس کفشم را در آوردم و او آب آورد تا بر پایم بریزد، قسم دادم که این کار را نکند، بدو گفتم: خداوند تو را به فرزندی که امشب به دنیا می آوری گرامی می دارد، با گفتن این سخن دیدم که حیا ووقار او را گرفت [و خجالت کشید]، و من هیچ اثر حملی در او مشاهده نکردم. او گفت: چه زمانی خواهد بود؟ من وقتی را تعیین نکردم مبادا دروغ گفته باشم، پس ابومحمد (علیه السلام) به من فرمود: در فجر اول.

چون افطار کردم و نمازم را خواندم سر را بر زمین گذاشته خوابیدم، نرجس نیز همان جا با من خوابید. به هنگام نماز برخاستم و آماده شدم، او نیز چنین کرد. نماز گزاردم و به انتظار وقت ولادت نشستم، و کنیزان و نرجس خفتند. هنگامی که به گمانم زمان آن نزدیک شد بیرون آمدم و به آسمان نظر نمودم، ستارگان فرو می آمدند و نزدیک فجر اول بود.

به داخل بازگشتم و گویا شیطان دل مرا به تشویش انداخت [و دچار تردید کرد] که یکباره ابومحمد (علیه السلام) فرمودند: شتاب نکن، زیرا نزدیک شده است. ایشان در سجده بود و شنیدم در دعای خویش چیزی می خواند که نمی فهمیدم. چرت مرا در ربود که با حرکت نرجس بیدار شدم، به او گفتم: نام خدا بر تو، و به سینه ام چسبید، من کودک را به بر گرفتم، نرجس به سجده افتاد، آن کودک نیز به سجده در آمد و صدا زد: لا إله إلا الله، محمد رسول خدا و علی حجت خداست، و یک یک امامان را نام برد تا به پدرش رسید. ابومحمد (علیه السلام) فرمودند: پسر من را نزد من بیاور، من هم رفتم تا او را آماده کنم ولی دیدم پاک و بی آلایش است، پس او را نزد امام (علیه السلام) آوردم. ایشان صورت، دست ها و پاهای او را بوسه دادند، زبان در دهان او گذاردند و آنسان که جوجه را با نوک غذا می دهند با او رفتار کردند، آنگاه فرمودند: بخوان، و شروع کرد از بسم الله الرحمن الرحیم...

سپس برخی کنیزان را که می دانستند این خبر را مخفی نگاه می دارد فراخواندند، او هم آمد و نگریست، حضرت فرمودند: بر او سلام کنید و بوسه دهید، و بگویید: تو را به خدا می سپاریم، و رفتند.

سپس فرمودند: ای عمه! نرجس را برایم صدا بزن، من هم چنین کردم و به او گفتم: تو را فراخوانده تا با کودک وداع کنی، نرجس وداع کرد و ما او را با ابومحمد (علیه السلام) رها کردیم و آمدیم.

فردا که به نزد ایشان رفتم کودک را ندیدم، و تبریک گفتم، ایشان فرمودند: ای عمه! او در ودایع خداست، اگر خدا خروج او را اذن دهد».

الخرائج والجرائح ۱ / ۴۵۵ از حکیمه: «روزی نزد امام حسن عسکری (علیه السلام) رفتم، ایشان فرمودند: عمه! امشب را نزد ما سپری کن، زیرا خدا جانشین را در آن آشکار می سازد، گفتم: از چه کسی؟ فرمودند: نرجس، عرض کردم: در او اثری از بارداری مشاهده نمی کنم، فرمودند: عمه! او بسان مادر موسی است که هنگام ولادت اثر حمل در او آشکار شد. پس من و نرجس شب را در اتاقی ماندیم. نیمه شب هر دو نماز شب گزاردیم، من با خود گفتم: فجر نزدیک شده ولی آنچه ابومحمد (علیه السلام) فرموده رخ ننموده است! ایشان از اتاقشان صدا زدند: شتاب نکن، و من با خجالت به اتاق بازگشتم.

نرجس هراسان پیش من آمد، او را به سینه چسبانیدم و قل هو الله أحد، إنا أنزلناه وآية الكرسي را بر او خواندم، و جانشین از درون شکم چون من قرائت می کرد.

نوری در خانه درخشید که یکباره دیدم جانشین زیر مادر ورو به قبله، سر به سجده گذارده است، پس او را برگرفتم. ابومحمد (علیه السلام) از اتاق ندا کردند: ای عمه! پسر من را نزد من بیاور. من هم او را حضور ایشان بردم، زبان خود را در کام او گذاشت و بران خود نشانده،

فرمود: پسر من! به اذن خدا تکلم کن، او هم گفت: أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم، وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُفَعِّلُهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا

يَحْذَرُونَ، (۱۰۸۵) و خواستیم بر کسانی که در آن زمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان

را پیشوایان گردانیم، وایشان را وارثان قرار دهیم. ودر زمین قدرتشان دهیم و به فرعون وهامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم. و خداوند، بر محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه ی زهرا، حسن وحسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی پدرم درود فرستد.

پرنده گانی سبز ما را احاطه کردند، ابومحمد (علیه السلام) به یکی از آنان نگریست، او را فراخواند و فرمود: او را بگیر و حفظ کن، تا آنکه خدا درباره اش اذن دهد، زیرا او امر خود را به انجام می رساند.

به ایشان گفتم: این پرنده و این پرنده گان چیستند؟ فرمودند: این جبرئیل بود و اینان فرشتگان رحمت، آنگاه فرمودند: عمه! او را به مادرش بازگردان کی تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، (۱۰۸۶) تا چشمش روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده ی خدا درست است، ولی بیشترشان نمی دانند.

من نیز او را به مادر برگرداندم. چون به دنیا آمد پاکیزه و نظیف بود، و بر ساق دست راستش نوشته شده بود: جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً، (۱۰۸۷) حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است».

نگارنده: ظاهراً در این روایت تقدیم و تأخیری رخ داده است و این سخن جناب حکیمه: پرنده گانی سبز ما را احاطه کردند، قسمت پایانی روایت بوده است. چنین امری در روایات طولانی متضمن جریانات متعدد طبیعی است.

غیبت شیخ طوسی / ۱۴۰ از ابو عبد الله مطهری از جناب حکیمه: «نیمه ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج امام عسکری (علیه السلام) سراغ من فرستاده فرمودند: ای عمه! امشب را نزد من افطار کن، زیرا خدای (عز وجل) تو را به ولی و حجت خود بر خلق، که خلیفه ی من پس از من است مسرور خواهد ساخت.

من بسیار شادمان شدم و لباس هایم را پوشیده همان ساعت بیرون آمدم و خود را به ابومحمد (علیه السلام) که در حیات خانه نشسته بود و کنیزان پیرامونش بودند رساندم، عرضه داشتم:

آقای من! فدایت گردم، جانشین از کدامیک خواهد بود؟ فرمودند: از سوسن، من آنها را نگاه کردم و تنها در سوسن اثر حمل دیدم.

نماز مغرب و عشا را به جای آوردم، بعد از آن برایم سفره ای آوردند و با سوسن افطار کردم و در یک اتاق ماندیم. به خواب سبکی فرو رفتم، بعد بیدار شدم و فکرم به وعده ی امام (علیه السلام) در مورد [ولادت] ولیّ خدا مشغول بود. پیش از وقتی که هر شب برای نماز شب برمی خاستم برخاسته نماز را به جای آوردم تا آنکه به وتر رسیدم. در این هنگام سوسن هراسان از جا پرید و بیرون رفت و وضو ساخت، آمد و نماز شب را خواند و به وتر رسید. در دلم خطور کرد که فجر نزدیک شده است، از جا بلند شدم تا آسمان را نگاه کنم، دیدم فجر اول طلوع کرده است، و نسبت به وعده ی ابومحمد (علیه السلام) دلم به تردید افتاد. ایشان از اتاقش صدا زد: تردید نکن، وگویا هم اینک رخ می دهد و آن را می بینی إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی.

من با شنیدن این سخن، از امام (علیه السلام)، به خاطر آنچه در دلم قرار گرفت خجالت کشیدم و با همین حالت خجلت به اتاق بازگشتم، به ناگاه دیدم او نماز را قطع کرد و هراسان بیرون آمد، در کنار در اتاق با او مواجه شده گفتم: پدر و مادرم فدایت، آیا چیزی احساس می کنی؟ گفت: آری، ای عمه! امر سختی را احساس می کنم، گفتم: اگر خدا بخواهد هیچ ترسی بر تو نیست، بالشی را برداشتم و در اتاق انداختم، او را بر آن نشاندم و خود بسان قابله در مقابل او نشستم، دست مرا گرفت و به سختی فشرد، آنگاه ناله ای کرد و شهادتین را گفت. من پایین را نگاه کردم و یکباره ولیّ الله (علیه السلام) را مشاهده نمودم که بر اعضای سجود به زمین افتاده است، او را از کتف هایش گرفته، در آغوش نشانیدم و دیدم پاکیزه و نظیف است، ابومحمد (علیه السلام) مرا صدا زدند: عمه! بیا و پسر مرا بیاور. او را آوردم و به ایشان دادم، با زبان چشمان او را مسح کردند و او آن را گشود، سپس آن را داخل دهان کودک گذاردند و کامش را برداشتند، آنگاه در گوش های او گذاشتند، او را در دست چپ نشانیدند و ولیّ الله درست نشست، دست بر سر او کشیدند و فرمودند: پسر! به قدرت خدا سخن بگو، ولیّ خدا (علیه السلام) از شیطان رجیم به خدا پناه جست و چنین آغازید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِنَ لَهُمْ فِي

الأرض وَتُرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ، وبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، امیر المؤمنین ویک یک ائمه تا پدرش (علیهم السلام) درود فرستاد. ابومحمد (علیه السلام) او را به من دادند و فرمودند: عمه! او را نزد مادرش بازگردان تا تَقَرَّرَ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، من نیز او را بازگرداندم، وهنگامی بود که فجر دوم طلوع کرده بود.

نماز صبح را گزاردم و تا طلوع خورشید تعقیبات را به جای آوردم. سپس با ابومحمد (علیه السلام) خداحافظی کرده به خانه ام رجوع نمودم. سه روز بعد مشتاق دیدن ولی الله شدم، لذا نزد آنان رفتم. از اتاق سوسن آغاز کردم ولی اثری از او ندیدم، و سخنی هم از آنان به گوشم نرسید و خوش نداشتم سؤال کنم.

حضور ابومحمد (علیه السلام) رسیدم و خجالت کشیدم سراغ بگیرم، خود ایشان سخن آغاز کرده فرمودند: ای عمه! او در سایه ی لطف، حفظ، ستر و غیب خداست تا آنکه خداوند بدو اذن دهد، پس چون خداوند مرا از دنیا برد و دیدی شیعیانم دچار اختلاف شده اند، افراد مورد اطمینان آنها را از این مطلب آگاه کن و نزد تو و ایشان پوشیده باشد، زیرا خدا ولیّ خویش را از خلق غائب می گرداند و از بندگان می پوشاند، و هیچ کس او را نمی بیند تا آنکه جبرئیل برای او اسبش را بیاورد لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا، (۱۰۸۸) تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند».

همان ۱۴۳/ در قسمتی از روایتی دیگر نقل می کند: «خبر فرزندی را که برایمان به دنیا آمده کتمان کن، واحدی را از آن با خبر نساز تا زمان مقرر به سر آید، من نیز نزد مادرش آمدم و با آنها خداحافظی کردم». (۱۰۸۹)

المجدی فی انساب الطالبین / ۱۳۱ از علان کلایی روایت می کند: «من با ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن علی الرضا (علیهم السلام) که سنّ کمی داشت رفاقت داشتم. شخصی با وقارتر، پاک تر و جلیل تر از او ندیدم. امام هادی (علیه السلام) او را در کودکی در حجاز گذاشته بود، و در جوانی نزد پدر آمد. او همراه برادرش امام عسکری (علیه السلام) بود و از او جدا نمی شد. ایشان هم با او مأنوس بود ولی با [دیگر] برادرش جعفر گشاده رویی نمی کرد.

علان گوید: ابوجعفر (رحمه الله) برایم گفت: عمه ام حکیمه، مولایم ابومحمد [امام عسکری (علیه السلام)] را دوست می داشت، در حَقّش دعا می کرد، و آرزو می نمود فرزند او را ببیند. ابومحمد کنیزی داشت که نرجس و پیشتر صقیل نام داشت. شب نیمه ی شعبان، حکیمه نزد ابومحمد رفت و برایش دعا کرد. او فرمود: ای عمه! امشب را نزد ما بمان، بابت امری که رخ می نماید.

حکیمه گوید: من کنیزان ابومحمد را از نظر گذراندم لکن اثر حمل در آنان نیافتم. در نرجس نیز نیک دقت نمودم ولی اثری ندیدم. هنگام فجر نرجس به اضطراب افتاد. من به کمک او رفتم که خوابی عظیم مرا فراگرفت. نفهمیدم چه کردم جز آنکه مولود را بر دست خود دیدم. آن را که مختون و پاکیزه بود نزد ابومحمد آوردم. او را گرفت و بر پشت و چشمش دست کشید، زبان در کامش قرار داد، در گوشی اذان و در دیگری اقامه گفت و به من سپرد و فرمود: ای عمه! نزد مادرش ببر، من همین کار را انجام دادم. او آن را گرفت و بوسید و به من داد. آنگاه پرده ای میان من و آقایم ابومحمد قرار گرفت و چون کنار رفت، ایشان را تنها یافتم. عرضه داشتم: مولای من! کودک چه شد؟ فرمودند: آنکه بدو شایسته تر است او را گرفت، چون روز هفتم شد نزد ما بیا.

روز هفتم رفتم و کودک را در مقابل ایشان مشاهده کردم، جامه هایی زرد در بر داشت، وعظمت و نوری داشت که مرا مبهوت ساخت. گفتم: آقای من! آیا درباره ی این مولود مبارک مرا آگاه می سازید؟ فرمودند: عمه! این یاری بخش اولیای خدا و انتقام گیرنده از دشمنان اوست، خدا بدو انتقام ما را می گیرد و الفت ما را گرد می آورد... پس من به شکرانه به درگاه خدا به سجده افتادم.

من پس از آن نیز نزد ایشان می رفتم، ولی کودک را نمی دیدم، روزی گفتم: مولای من! سید و منتظر ما چه شد؟ فرمودند: او را به کسی سپردیم که مادر موسی پسرش را نزد او ودیعه گذارد.»

کمال الدین ۲ / ۵۰۷ از احمد بن ابراهیم نقل می کند: «در سال ۲۶۲ نزد حکیمه دختر امام محمد بن علی الرضا و خواهر صاحب العسکر امام هادی (علیهم السلام) رفتم و از پس پرده

سخن گفتم واز اعتقاد او پرسیدم، او هم امامانی را که به آنان اعتقاد دارد نام برد، ودر ادامه گفت: وحجت بن الحسن بن علی.

گفتم: خدا مرا فدایت گرداند، آیا او را دیده اید، یا خبر او را شنیده اید؟ پاسخ داد: خبر از امام عسکری (علیه السلام) دارم که برای مادرشان نوشتند، (۱۰۹۰) گفتم: آن فرزند کجاست؟ پاسخ داد: مستور است، گفتم: شیعیان به که مراجعه کنند؟ در جواب گفت: به مادر بزرگ او مادر امام عسکری (علیه السلام).

از او پرسیدم: آیا به کسی اقتدا کنم که به یک زن وصیت کرده است؟ گفت: آری، همانگونه که حسین بن علی (علیه السلام) در ظاهر به خواهرش زینب دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) وصیت کرد، وعلومی که از امام سجاد (علیه السلام) صادر می شد به حضرت زینب (علیها السلام) نسبت داده می شد، واین برای محافظت از علی بن الحسین (علیه السلام) بود. سپس گفت: شما مردمانی هستید که روایات به شما رسیده است، مگر خودتان روایت نمی کنید: میراث نهمین شخص از فرزندان حسین بن علی را تقسیم می کنند، و حال آنکه او خود زنده است؟»

همان ۵۱۷/۲ از محمد بن علی بن احمد بزرگی روایت می کند: «شخصی از بنی هاشم کنیز پیری داشت، به او امر کرد جریانی را که برایش پیش آمده نقل کند، آن زن گفت: صاحب من به من گفت: برو به خانه ی حسن بن علی و به حکیمه بگو: چیزی بده که فرزندی را که برایمان به دنیا آمده است بهبودی دهد.

من هم آمدم و همین مطلب را به حکیمه گفتم، او صدا زد: آن میله ای را که مولود دیشب را با آن سرمه کشیدیم بیاورید - و مقصودش پسر حسن بن علی (علیه السلام) بود - . آن را آوردند و به من داد، من هم آن را نزد صاحبم بردم و با آن بر آن مولود سرمه کشید و عافیت یافت. آن میله نزد ما بود و با آن استشفا می کردیم، ولی یکباره ناپدید شد».

شیخ طوسی در غیبت / ۱۴۴ از حنظله بن زکریا از احمد بن بلال بن داود کاتب که سنی بود و دشمنی خود با اهل بیت (علیهم السلام) را اظهار می کرد نقل می کند: «خانه های ما در سامرا در مقابل خانه ی ابن الرضا - یعنی امام عسکری (علیه السلام) - بود. مدتی طولانی از

آنجا به قزوین و دیگر مناطق رفتم، چنین مقدر بود که بدان بازگردم. وقتی رسیدم یافتم که همه ی خویشان و خانواده ام را از دست داده ام، مگر پیرزنی که مرا پرورش داده بود که دخترش هم همراهش بود، او از همان نخست زنی پوشیده و پاک بود و دروغ نمی گفت، کنیزان دیگری نیز در خانه باقی بودند.

چند روزی نزد آنها ماندم، چون خواستم بروم آن پیرزن گفت: چرا به این زودی می خواهی برگردی، حال آنکه زمانی طولانی اینجا نبوده ای؟ اینجا بمان که موجب خوشحالی ماست، من به استهزاء گفتم: می خواهم به کربلا بروم! - و مردم برای نیمه ی شعبان وعرفه به آنجا می رفتند -، پیرزن گفت: خدا تو را نگاه دارد از اینکه این سختی به قصد توهین یا استهزاء باشد! برای مطلبی را می گویم که دو سال بعد از رفتنت مشاهده کردم؛ در این اتاق و در نزدیکی دالان در بین خواب و بیداری بودم و دخترم نیز همراهم بود که مردی نیکو روی با لباس هایی تمیز و بویی خوش وارد شد و گفت: ای فلانه! این ساعت کسی از همسایگان می آید و تو را فرا می خواند، با او برو و نهراس. پس ترس مرا فرا گرفت و دخترم را صدا زدم، به او گفتم: آیا فهمیدی کسی داخل خانه شود؟ پاسخش منفی بود، من خدا را یاد کردم، قرآن خواندم و خوابیدم.

دوباره همان مرد آمد و همان مطلب را گفت، باز ترسیدم و بر دخترم فریاد زدم، او هم گفت: کسی وارد خانه نشده است، خدا را یاد کن و نهراس، من نیز قرآن خواندم و خفتم. آن مرد برای سومین بار آمد و گفت: ای فلانه! کسی به سراغت آمده که تو را فرا می خواند، او در را می کوبد پس با او برو، در این هنگام صدای کوفته شدن در را شنیدم، پشت در آمدم و گفتم: کیست؟ پاسخ آمد: در را باز کن و نترس، در را گشودم و خادمی که با خود ردایی داشت مشاهده کردم، او گفت: برخی همسایگان برای امر مهمی به تو نیاز دارد، پس بیا، و سرم را با آن ردا پوشانید و وارد خانه ای که می شناختم کرد. در وسط خانه چیزی [شبهه خیمه] درست کرده بودند و مردی در کنار آن نشسته بود. خادم کنار آن را بالا زد و من وارد شدم. در آنجا زنی بود که درد زایمان او را گرفته بود، وزنی هم که گویا قابله بود در پشت او نشسته بود. آن زن به من گفت: آیا ما را در این امر یاری می کنی؟ من نیز او را یاری کردم، تنها مدت کمی

گذشت که پسری به دنیا آمد، او را بر دست گرفته صدا زدم: پسر است، پسر است! سرم را بیرون آوردم تا به آن مردی که نشسته بود بشارت دهم که به من گفته شد: فریاد نزن، صورتم را که برگرداندم دیگر آن پسر روی دستم نبود، آن زنی که نشسته بود گفت: فریاد نزن. آن خادم دستم را گرفت و سرم را با ردا پوشانید و به خانه ام بازگرداند و کیسه ای به من داده گفت: آنچه را که دیدی با احدی نگو. من وارد خانه شدم و به بستر بازگشتم، دخترم خواب بود، او را بیدار کردم و پرسیدم که آیا از رفت و برگشت من خبر دارد؟ گفت: نه، کیسه را گشودم و ده دینار در آن بود.

من این مطلب را جز در این زمان و به جهت بیم بر تو، بابت سخنی که از سر استهزاگفتی با کس دیگری نگفته ام، این قوم نزد خدای (عز وجل) شأن و منزلتی دارند، و هر آنچه ادعا می کنند حق است.

من از سخنان پیرزن شگفت زده شدم و آن را نیز به سخره گرفتم، در مورد زمان این رخداد از او پرسیدم ولی همین مقدار می دانم که در سال دویست و پنجاه و اندی از آنجا رفتم، و به سال دویست و هشتاد و یک یعنی همان زمانی که این پیرزن این خبر را برایم نقل کرد به سامرا بازگشتم، و این در دوران وزارت عبد الله بن سلیمان بود.

حنظله گوید: من، ابو الفرج مظفر بن احمد را نیز دعوت کردم و او هم با من این جریان را شنید.»

این گزارش از رعب و اختناق به وجود آمده توسط دستگاه حاکم، و نیز تجسس و حساسیت آنان نسبت به این واقعه حکایت دارد. علاوه بر آنکه می رساند زیارت امام حسین (علیه السلام) یک جریان مردمی بوده که دو بار در سال یعنی شعبان و عرفة به اوج خود می رسیده است، و نیز آنکه زائران آن حضرت از سامرا فراوان بوده اند، و این علی رغم منع و تهدید متوکل و دیگران بوده است.

همانسان که می رساند امام حسن عسکری (علیه السلام) بر آن بوده اند تا زنان مورد اعتماد و اهل کتمانی چون این پیرزن را از ولادت امام مهدی (علیه السلام) آگاه سازند. و بیان می کند که مزدوران دولت - کسانی مانند ابن بلال در این جریان - از نواصب بوده

اند، و او پس از سال ها برای نزدیک شدن به شخصی شیعی این جریان را برایش نقل کرده است.

شرفیابی سعد بن عبد الله اشعری به دیدار امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

کمال الدین ۲ / ۴۵۴ از احمد بن مسرور از سعد بن عبد الله اشعری روایت می کند: «من شیفته ی جمع آوری کتبی که دربردارنده ی دانش های پیچیده ودقیق است، وعاشق دریافت حقائق آن بودم، بسیار دوست می داشتم مشتبهات وامور پیچیده ی آن را حفظ کنم، نسبت به امور مشکل ودشواری که بدان دست می یافتم بخیل بودم، در مذهب خود تشیع تعصب داشتم، به دنبال بحث وگفتگو ونزاع - گرچه منجر به دشمنی شود - از امنیت وسلامت خود می گذشتم، عیوب فرقه های مخالفین را می گرفتم، از طعن ها وننگ های پیشوایان آنان پرده برمی داشتم وچهره ی آنها را فاش نشان می دادم.

تا آنکه به سرسخت ترین ناصبیان برخوردم، او بسیار جدل می کرد، وقیحانه سؤال می پرسید وبر باطل از همه استوارتر بود. روزی در مناظره به من گفت: ای سعد! تو وپارانت هلاک شوید، شما رافضیان بر مهاجرین وانصار خرده وایراد می گیرید، وقرب آنان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار می کنید. این صدیق است که با شرف سبقت، بر تمام صحابه برتری یافت، مگر نمی دانید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را به خاطر این با خود به غار برد که می دانست خلافت پس از خود به او می رسد وامور امت را بر عهده خواهد گرفت، کثری ها را اوست که باید راست کند وخلل ها را از میان برد، حدود را اقامه کند، وبرای فتح بلاد شرک لشکرها اعزام دارد، وهمانسان که بر نبوت خویش هراسید بر خلافت او هم. کسی که برای خفا به مکانی می گریزد شایسته نیست دیگری را با خود همراه کند، واز آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را همراه خود برد می فهمیم مقصود همین بوده که گفتم. علی را هم برای این نکته به بستر خوابانید که جانش برای او اهمیتی نداشت، بلکه سنگینی می کرد، ومی دانست اگر او به قتل رسد می تواند دیگری را در اموری که وی صلاحیت دارد جایگزین کند.

سعد گوید: من پاسخ هایی به او دادم ولی همه را رد کرد.

سپس ادامه داد: ای سعد! اشکال دیگر را نیز که بینی شما رافضیان را به خاک می کشد دریاب؛ آیا پندار شما چنین نیست که صدیقِ مبرا از آلودگی شک و فاروق مدافع اسلام، نفاق خود را پنهان می کردند و به لیلۃ العقبة (۱۰۹۱) استناد می کنید، بگو بینم آیا آن دو به رغبت اسلام آوردند یا به هراس؟

من برای دفع این سؤال چاره اندیشیدم، تا مبادا مرا به نتیجه ی آن ملزم کند، زیرا اگر اعتراف می کردم که به رغبت اسلام آوردند، ادعای نفاق [که اعتقاد من بود] کنار زده می شد، و اگر می گفتم که به اجبار و هراس اسلام آوردند می گفتم: اسلام در آن زمان نیرویی نداشت تا بتواند کسی را مجبور کند!

از نزد او بیرون آمدم در حالی که غضب سراپای وجودم را فرا گرفته بود، وجگرم از شدت اندوه پاره پاره شده بود. طوماری آماده و چهل و چند سؤال دشوار - که پاسخگویی برایشان نیافته بودم - در آن مکتوب نمودم، و امید آن داشتم که دانای شهرم احمد بن اسحاق که با مولایمان امام عسکری (علیه السلام) رفاقت داشت بتواند پاسخ دهد. به سراغ ایشان رفتم و خبردار شدم به سمت سامرا رهسپار شده است. در برخی از منازل وسط راه به او پیوستم، وقتی حضور او رسیدم به من گفتم: خیر باشد، گفتم: اشتیاق دیدار شما وعادت همیشگی پرسش.

او گفت: هر دو بر یک هدف اتفاق کرده ایم، شوق دیدار مولایمان ابومحمد (علیه السلام) و نیز پرسش از معضلات تأویل و ابهامات تنزیل مرا راهی کرده است، تو نیز به این دیدار مبارک بیا که بر ساحل دریایی که عجائبش پایان ندارد واز بین نمی رود - یعنی امامان - دست خواهی یافت.

پس ما رفتیم تا آنکه وارد سامرا شدیم، و به در خانه ی مولایمان رسیدیم و اذن طلبیدیم. کسی بیرون آمد و برای ما اجازه ی ورود آورد. احمد بن اسحاق کیسه ای بر روی شانه داشت و آن را با عبایی طبری پوشانده بود. درون آن صد و شصت کیسه دینار و درهم بود، و بر روی هریک مهر صاحب آن موجود بود.

هنگامی که نور چهره ی مولایمان ابومحمد (علیه السلام) ما را خیره کرد، چهره ی ایشان را جز

به ماه شب چهارده تشبیه نکردم. بر روی ران راست ایشان پسری بود که در چهره و منظر به مشتری می ماند، دو طرف فرق سرش دو دسته مو بود و به الف میان دو واو می نمود. در برابر مولایمان اناری طلایی بود که نقش و نگار روی آن در میان نگین های کمیاب می درخشید و برخی از رؤسای اهل بصره آن را به ایشان اهدا کرده بود، و در دست ایشان هم قلمی بود. هرگاه می خواست بر روی کاغذ چیزی بنویسد آن پسر انگشتان او را می گرفت، از این رو امام (علیه السلام) آن انار را می غلطاند و او را بدان مشغول می کرد، تا مانع نوشتن نشود. ما بر ایشان سلام دادیم و جواب نیکویی دریافت کردیم، و به ما اشاره کردند تا بنشینیم. پس چون از نوشتن فارغ شدند، احمد بن اسحاق کیسه را بیرون آورد و مقابل حضرت قرار داد. امام (علیه السلام) پسر را نگریست و بدو فرمود: پسر! مهر هدایای شیعیان و دوستان را بشکن، او عرضه داشت: مولای من! آیا جایز است من دستی پاک را به هدایایی نجس و اموالی آلوده که حلال و حرام آن خلط شده بزنم؟ ایشان هم به احمد بن اسحاق فرمودند: ای پسر اسحاق! هر آنچه را که در کیسه است بیرون آور تا او حلال و حرام آن را مشخص کند. نخستین کیسه ای که احمد آن را بیرون آورد آن پسر صدا زد: این از فلان بن فلان است، از فلان محله در قم، مشتمل بر شصت و دو دینار است؛ قسمتی از پول اتاکی که صاحبش آن را فروخته و میراث او از پدرش بوده و چهل و پنج دینار است، و از قیمت نه لباس که چهارده دینار بوده و نیز اجاره ی مغازه ها به سه دینار.

مولایمان به او فرمودند: پسر! درست گفתי، قسمت حرام آن را نیز برای او بیان کن، او هم فرمود: دینار رازی که تاریخ آن فلان سال است و نقش نصف یکی از دو طرف آن محو شده است، و تکه دینارهایی آملی که وزن آن ربع دینار است را پیدا کن. علت حرمت آن هم این است که صاحب این کیسه، در فلان ماه از فلان سال، رشته ای برای فلان بافنده از همسایگانش به یک من و ربع من وزن کرده، پس مدتی از آن گذشته و در انتهای آن زمان دزدی آن رشته ها را به سرقت برده است. بافنده هم او را از دزدیده شدن رشته ها خبر می دهد، ولی او تکذیب می کند و به جای آن، یک من و نیم رشته ی بهتر از او پس می گیرد و از آن لباسی تهیه می کند که این دینار با تکه دینارها قیمت آن بود.

هنگامی که کیسه باز شد کاغذی در میان دینارها بود به نام کسی که ایشان درباره اش خبر دادند، و همان مقداری که فرمودند، و دینار و تکه دینار را با آن علامت بیرون آوردند. سپس کیسه ی دیگری را بیرون آورد. پسر فرمود: این برای فلانی پسر فلانی از فلان محله ی قم است، پنجاه دینار در آن است که بر ما جایز نیست بدان دست زنیم، احمد گفت: چرا؟ فرمود: زیرا از پول گندمی است که صاحب آن در تقسیم به کشاورزش ستم کرده است، او سهم خود را با پیمانه ی کامل دریافت کرده ولی سهم کشاورز را به پیمانه ای ناقص حساب کرده است!

مولایمان (علیه السلام) بدو فرمودند: پسر! درست گفتی، سپس فرمودند: ای احمد بن اسحاق! همه را ببر تا پس دهی یا آنکه سفارش کنی آنها را به صاحبانش بازگردانند که ما هیچ نیازی بدان نداریم، و لباس آن پیرزن را برای ما بیاور. احمد گوید: آن لباس در خرجین بود ولی فراموش کرده بودم.

وقتی که وی برای آوردن لباس رفت، مولایمان امام عسکری (علیه السلام) به من نگاه کرده فرمودند: ای سعد! چرا آمدی؟ عرضه داشتم: احمد بن اسحاق مرا به دیدن مولایم مشتاق کرد، حضرت فرمود: و نیز آن سؤالاتی که می خواستی از او پرسی؟ گفتم: مولای من! همچنان باقی است، فرمودند: از روشنی چشمم پیرس - و به آن پسر اشاره کردند -.

آن پسر به من فرمود: از هر آنچه برایت پیش آمده پیرس، عرض کردم: مولای ما و پسر مولای ما! از شما اهل بیت برایمان روایت کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) طلاق همسرانش را به امیر المؤمنین (علیه السلام) سپرده بودند و حضرت امیر (علیه السلام) در روز جمل برای عایشه پیغام فرستاد: تو با فتنه ی خود بر اسلام و اهل آن گرد و غبار به پا کردی، و با نادانی ات پسرانت را به حوض های هلاکت در آوردی، پس خودداری کن، وگرنه تو را طلاق می دهم. و حال آنکه طلاق زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به فوت ایشان بود.

ایشان فرمودند: طلاق چیست؟ عرض کردم: باز کردن راه، فرمودند: اگر طلاق آنها به وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده، راه آنان باز شده، پس چرا ازدواج برایشان جایز نیست؟ گفتم: زیرا خداوند تبارک و تعالی ازدواج را بر آنان حرام کرده است، فرمودند: چگونه،

و حال آنکه مرگ راه آنان را باز کرده است؟ گفتم: پس ای آقای من! به من خبر دهید این طلاق که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حکم آن را به حضرت امیر (علیه السلام) واگذار فرمودند به چه معناست؟

فرمود: خداوند - که نامش مقدّس است - مرتبت زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را بالا برده و به شرافت امّات [و امال المؤمنین بودن] مخصوص گردانده است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: یا ابا الحسن! این شرف تا زمانی برای اینان باقی است که از خدا اطاعت کنند، پس هریک از ایشان پس از من با خروج بر تو خدا را عصیان کرد، از میان همسران طلاق ده و از شرافت امال المؤمنین بودن بیانداز. (۱۰۹۲)

عرض کردم: ای پسر پیامبر! برایم از فرمان خداوند به پیامبرش موسی (علیه السلام) بفرمایید: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، (۱۰۹۳) پایپوش خود را بیرون آور که در وادی مقدّس طوی هستی. فقهای فریقین گمان می کنند از پوست مردار بوده است.

فرمودند: هر کسی چنین بگوید بر موسی (علیه السلام) افترا بسته و او را در نبوّتش به جهل نسبت داده است، زیرا این امر از دو خطا جدا نیست؛ یا آنکه نماز موسی در آن کفش جایز بوده و یا آنکه جایز نبوده است، اگر جایز بوده، پس پوشیدن آن در آن مکان نیز جایز بوده است، و اگر آن مکان مقدّس و مطهّر بوده، از نماز که اقدس و پاک تر نبوده است. اگر هم نماز او در آن جایز نبوده، لازم آید که موسی حلال را از حرام نشناخته و ندانسته نماز در چه چیزی جایز است و در چه جایز نیست، و این [اعتقاد] کفر می باشد.

عرضه داشتم: مولای من! پس تأویل آن چیست؟ فرمودند: موسی در وادی مقدّس با پروردگارش نجوا کرد و عرضه داشت: پروردگار من! دوستی خود را برایم خالص گرداندم، و دل را از غیر تو شستشو دادم، - و او خانواده اش را بسیار دوست می داشت -، خداوند تعالی فرمود: دو کفشت را در آور، یعنی اگر محبت نسبت به من خالص است، دوستی خانواده ات را از دل بکن، و دل را از میل به سوی غیر من بشوی.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! درباره ی تأویل کهیصص (۱۰۹۴) بفرمایید، فرمودند: این حروف از اخبار غیب است که خداوند بنده اش زکریا را از آن با خبر ساخت، آنگاه ماجرای

آن را بر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بازگو کرد؛

زکریا از پروردگارش خواست اسامی پنج تن را بدو بیاموزد، پس خدا جبرئیل را فرو فرستاد و او را آموخت، زکریا چون محمد، علی، فاطمه و حسن را یاد می کرد، اندوهش از میان می رفت، ولی هرگاه حسین را یاد می کرد گریه گلویش را می گرفت و نفسش می برید.

روزی عرضه داشت: خدای من! چرا هنگامی که چهار تن از آنها را یاد می کنم با نام هایشان اندوهم تسلی می یابد، ولی چون حسین را یاد می کنم گریه ام می گیرد و غم هایم به هیجان می آید؟

خداوند او را از ماجرای امام حسین (علیه السلام) آگاه ساخت و فرمود: کهیصص؛ پس کاف نام کربلاست، هاء هلاکت و از بین رفتن عترت، یاء یزید و کسی است که بر حسین (علیه السلام) ظلم می کند، عین عطش او و صاد صبر اوست.

زکریا چون این را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد و نگذاشت کسی بر او وارد شود و به گریه و ناله پرداخت، در گریه می گفت: خدای من! آیا بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش مبتلا می کنی؟ خدای من! آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟ خدای من! آیا به علی و فاطمه جامه های این مصیبت را می پوشانی؟ خدای من! آیا اندوه این مصیبت را بر آنان وارد می آوری؟ پس از آن می گفت: خدایا! مرا فرزندی روزی کن که در پیری دیده ام بدو روشن شود و او را وارث و جانشین قرار ده، و جایگاه او نزد من را همان جایگاه حسین قرار ده، پس چون او را به من عطا کردی مرا شیدای محبتش کن، آنگاه همانگونه که محمد حبیب را به مصیبت فرزندش مبتلا می کنی مرا به مصیبت او مبتلا نما.

پس خدا یحیی را به او داد و به مصیبتش مبتلا ساخت. دوران حمل یحیی شش ماه بود و نیز دوران حمل حسین (علیه السلام)، و ماجرای طولانی دارد.

عرضه داشتیم: مولای من! چرا مردم نمی توانند برای خود امام اختیار کنند؟ فرمودند: [امامی که] اصلاح کند یا به فساد بکشد؟ عرض کردم: اصلاح کند، فرمودند: از آنجا که کسی از صلاح و فساد می کند مطلع نیست، آیا ممکن است مردم مفسد را برگزینند؟ گفتم: آری، فرمود: علت همین است، و آن را با برهانی که عقلت در برابر آن تسلیم

شود بیان می کنم؛ بگو بینم رسولانی که خداوند تعالی برگزید، کتاب برایشان فرو فرستاد و با وحی وعصمت تأییدشان کرد و بزرگان امم هستند و در انتخاب از آنها به صواب نزدیکترند، - کسانی مانند موسی و عیسی (علیهما السلام) -، آیا با وجود بلندای خرد و کمال علم آنان ممکن است هنگام انتخاب منافق را برگزینند، در حالی که گمان می کنند مؤمن است؟ گفتم: نه، فرمودند: این موسی کلیم خداست که با وجود عقلی بلند، علم کامل و نزول وحی، از میان مشاهیر قوم و سرشناسان لشکر، هفتاد نفر از کسانی که در ایمان و اخلاصشان تردیدی نداشت برای میقات پروردگارش اختیار کرد، ولی همه منافق از کار در آمدند! خداوند می فرماید:

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا... (۱۰۹۵) تا آنجا که فرمود: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً... (۱۰۹۶) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ، (۱۰۹۷) و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید... تا خدا را آشکارا ببینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد... پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت...

پس وقتی دیدیم کسی که خدا او را برای نبوت برگزیده افسد را به جای اصلح انتخاب می کند، در حالی که گمان دارد او اصلح است و نه افسد، خواهیم دانست که اختیار تنها از آن کسی است که از آنچه سینه ها مخفی می کند و باطن ها پوشیده می دارد آگاه است، و اینکه انتخاب مهاجرین و انصار قیمتی ندارد.

سپس فرمودند: ای سعد! آن هنگام که دشمنت ادعا کرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) انتخاب شده ی این امت را تنها با خود به غار برد زیرا می دانست خلافت پس از ایشان از آن اوست، و اوست که امور تأویل و زمام امت بدو سپرده می شود، کثری ها را اوست که باید راست کند و خلل ها را از میان برد، حدود را اقامه کند، و برای فتح بلاد کفر لشکرها اعزام دارد، و همانسان که بر نبوت خویش هراسید بر خلافت او هم، و کسی که برای ایمنی از شر به مکانی می گریزد تا مخفی شود، شایسته نیست دیگری را با خود همراه کند. علی را هم برای این نکته به بستر خوابانید که جانش برای او اهمیتی نداشت، بلکه سنگینی می کرد، و می دانست اگر او به قتل رسد می تواند دیگری را در اموری که وی صلاحیت دارد جایگزین کند! چرا ادعای او را به این مطلب نقض نکردی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) [به

اعتقاد شما] فرمودند: خلافت پس از من سی سال است. و این سی سال متوقف بر عمر چهار خلیفه در مذهب آنهاست. او هم چاره ای نداشت جز آنکه بگوید: آری، آنگاه تو می گفتی: آیا چنین نیست که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همان طور که می دانستند ابوبکر پس از ایشان به خلافت می رسد، می دانستند پس از او عمر و عثمان و علی خواهند بود؟ باز هم چاره ای جز تأیید نداشت.

در این هنگام می گفتی: پس بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) لازم بود که هر چهار نفر را به غار برند، و همان طوری که بر جان او ترسیدند، بر جان آن سه دیگر نیز بهراسند، و در حق آن سه استخفاف نورزند!

و هنگامی که او گفت: آیا صدیق و فاروق از سر رغبت اسلام آوردند و یا به جهت بیم و هراس، چرا نگفتی: بلکه از سر طمع؛ آن دو با یهودیان نشست و برخاست داشتند و از آنها درباره ی جریاناتی که در تورات و دیگر کتب گذشته که از آینده سخن می گوید یافته اند - از جمله ماجرای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و عاقبت دعوت ایشان - خبر می گرفتند. یهودیان می گفتند: محمد بر عرب مسلط و پیروز خواهد شد، همانسان که بختنصر بر بنی اسرائیل سلطه و ظفر یافت، الا اینکه او در ادعای نبوت دروغگوست!

لذا آن دو نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و بر توحید گواهی دادند و بیعت کردند، به طمع اینکه چون امور ایشان به نتیجه رسد، هر یک ولایت بر منطقه ای را از طرف ایشان به دست آورد... همان گونه که طلحه و زبیر نزد حضرت علی (علیه السلام) آمدند و بیعت کردند، و هریک طمع آن داشت تا از سوی ایشان به حکومت ناحیه ای برسد، ولی چون مأیوس شدند، بیعت خود را شکستند و بر آن حضرت خروج کردند، پس خدا آن دو را بسان پیمان شکنان شبیه شان از میان برد.

در ادامه مولا یمان امام حسن عسکری (علیه السلام) برای نماز به همراه آن پسر برخاستند، من نیز بیرون آمدم و به دنبال احمد بن اسحاق گشتم. او گریان به من رسید، گفتم: چرا تأخیر کردی و می گویی؟ گفت: آن لباسی را که مولایم از من خواست حاضر سازم گم کرده ام، بدو گفتم: اشکالی ندارد به ایشان بگو، او هم به سرعت نزد امام (علیه السلام) رفت و با تبسم بیرون آمد

وبر محمد و آل محمد درود می فرستاد، گفتم: چه خبر؟ گفت: آن لباس را زیر پاهای مولایمان مشاهده کردم و بر آن نماز می خواندند، پس شکر خدا را به جای آوردیم. بعد از آن روز هم برای مدت چند روز [که در سامرا حضور داشتیم] به خانه ی مولایمان رفت و آمد می کردیم ولی آن پسر را دیگر ندیدیم». (۱۰۹۸)

تشرّف زهری:

غیبت شیخ طوسی / ۱۶۴ از محمد بن یعقوب به طور مرفوع از زهری روایت می کند: «به دنبال صاحب الزمان جستجوی بسیاری کردم و در این راه مال قابل توجهی را نیز از دست دادم، از این رو نزد جناب عمری آمدم و خادم و ملازم او شدم. پس از مدتی از او درباره ی حضرت سؤال کردم، او گفت: راهی برای دسترسی به ایشان نیست. اصرار و التماس مرا که دید گفت: صبح بیا.

من هم صبح آمدم و او به همراه جوانی که از زیباترین و خوشبوترین مردم و به هیئت تاجران بود، وisan آنان چیزی در آستین داشت، به استقبال من آمد. چون او را دیدم نزدیک عمری آمدم، او به من اشاره کرد و سراغ او رفتم، و به هر سؤالی که داشتم پاسخ فرمود. سپس خواست تا وارد خانه شود، خانه ای بود که کسی بدان اعتنا نمی کرد، عمری گفت: اگر می خواهی سؤالی [دیگر] بپرسی بپرس که بعد از این دیگر ایشان را نخواهی دید،

من هم رفتم تا بپرسم ولی او نشنید و داخل شد، و تنها این جمله را به من فرمود: ملعون است، ملعون است کسی که نماز شام را تا آن زمان تأخیر اندازد که ستارگان در هم آمیزند و فراوان شوند، (۱۰۹۹) ملعون است، ملعون است کسی که نماز صبح را تأخیر اندازد تا آنکه ستارگان بروند، و وارد خانه شد».

برخی شرفیابان:

کافی ۱ / ۵۱۹ از علی بن الحسین یمانی که به سامرا آمد و شرفیاب دیدار امام (علیه السلام) شد. (۱۱۰۰)

همان ۱ / ۳۳۱ از ابو عبد الله بن صالح نقل می کند که در کنار حجر الاسود امام (علیه السلام) را دید و مردم یکدیگر را می کشند [تا به حجر برسند]، و حضرت فرمودند: به این کار

امر نشده اند. (۱۱۰۱)

کمال الدین ۲ / ۴۹۳ از ابو القاسم بن ابی حلیس که در سامرا معجزه ای از امام (علیه السلام) دید. (۱۱۰۲)

تنبيه الخواطر ۲ / ۳۰۳ جریان مشاهده ی امام (علیه السلام) توسط عمر بن حمزه را می نگارد.

ماجرای جعفر بن محمد بن قولویه (رحمه الله):

الخرائج والجرائح ۱ / ۴۷۵ از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه (۱۱۰۳) روایت می کند: «در سال [سیصد و] سی و نه برای انجام حج آمدم و به بغداد رسیدم. آن سال سالی بود که قرامطه حجر الاسود را به کعبه بازگردانیده بودند. مهمترین خواسته ام آن بود که ببینم چه کسی آن را نصب می کند، زیرا در کتب ماجرای بردن آن و نیز اینکه حجت زمان آن را در جایش قرار می دهد آمده بود، همانگونه که در زمان حجاج امام زین العابدین (علیه السلام) آن را در جایش گذارد وثابت ماند. ولی به بیماری سختی مبتلا شدم و بر جانم ترسیدم، و دیگر خود توان دستیابی به این مقصود را نداشتم. از این رو شخصی که به ابن هشام شهرت داشت را نائب خود گردانیده و نامه ای ممهور بدو سپردم. در آن از عمرم پرسیده بودم و اینکه آیا در این بیماری خواهم مرد یا نه.

به ابن هشام گفتم: این نامه را به کسی بده که حجر را در مکان آن قرار می دهد و پاسخ را دریافت کن که تو را برای همین امر خواستم.

ابن هشام گوید: به مکه که رسیدم و زمان نصب حجر فرا رسید، به پرده داران کعبه هدیه ای دادم و لذا توانستم در جایی قرار بگیرم که نصب کننده ی حجر را ببینم، و کسی از آنها را در کنار خود قرار دادم تا نگذارد ازدحام مردم مرا از هدف منع کند.

هر کسی در صدد نصب بر می آمد، حجر قرار نمی گرفت و لرزان می ماند، تا آنکه مردی گندمگون و خوش سیما آمد، آن را برگرفت و در جایش گذارد، و حجر قرار یافت وثابت ماند. صداها بلند شد و او از در بیرون رفت.

من هم به دنبال او رفتم، مردم را چنان کنار می زدم که گمان کردند دیوانه ام، لذا راه را برایم

باز می کردند و من دیده از او بر نمی داشتم. او از مردم جدا شد و من هم با شتاب به دنبالش روانه بودم. او با تأنی می رفت ولی من نمی رسیدم.

پس چون به جایی رسید که احدی جز من او را نمی دید ایستاد و به من رو کرد و فرمود: آنچه را با خود داری بده، من هم نامه را به ایشان دادم، بدون آنکه در آن نظر کند فرمود: به او بگو: در این بیماری بر تو بیم نمی رود، و آن امری که گزیری از آن نیست [یعنی مرگ] بعد از سی سال واقع خواهد شد.

لرزه بر اندامم افتاد و توان حرکت نداشتم، ایشان هم رفتند. ابن قولویه گوید: ابن هشام این خبر را به من رساند.

در سال [سیصد و] شصت و نه ابو القاسم بیمار شد، لذا در صدد آماده سازی امور مربوط به مرگ و تجهیز خود بر آمد، و وصیتش را با جدیت تمام نوشت. به او گفتند: چرا چنین می هراسی؟ امید است خداوند تعالی به شما لطف کند و سلامتی دهد، پس نترس. او در پاسخ گفت: این سالی است که مرا نسبت به آن بیم داده اند، و در همان بیماری از دنیا رفت.»

ملیکه مادر امام مهدی واز دودمان شمعون صفا (علیه السلام):

این روایت که خداوند مادر امام مهدی (علیه السلام) را نوه ی قیصر روم قرار داده است صحیح می باشد، و نیز اینکه مادر ملیکه از نسل شمعون صفا (علیه السلام) است.

در روایات ما آمده است که جناب شمعون بارها به روم سفر کرد، و همسر قیصر توسط او ایمان آورد، اما شمعون به نزد قوم خویش بازگشت. گزارشی درباره ی پسران و دختران او، و نیز کسانی از ایشان که در روم باقی مانده و رومی شده اند در منابع ما نیست.

البته در کتب مسیحیان آمده که همسر وی نیز در روم همراهش بوده و با او به قتل رسیده است، لذا هیچ بعید نیست نسلی از او در روم مانده باشد.

در قصة الحضارة ۴ / ۳۹۴۴ می نویسد: «لکتانیوس برای ما از آمدن پطرس [شمعون] به روم در عهد نرون خبر داد، و به گمان قوی او بارها به روم آمده است... در عبارات قدیمی آمده که همسرش نیز به همراه او به قتل رسیده است، و او را وادار کردند تا این صحنه که همسرش را برای قتل می برند ببیند».

لذا طبیعی است که در روم و غیر روم فرزندان داشتند، و برخی دختران و نواذگانش آنجا ازدواج کرده، و در سطح پسران قیصرها باشند.

اثبات الهداة ۳ / ۵۶۹ از فضل بن شاذان (رحمه الله) از محمد بن عبد الجبار روایت می کند: «به مولایم حسن بن علی عسکری (علیه السلام) عرض کردم: یابن رسول الله! خدا مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجت خدا بر بندگان کیست؟ فرمودند: پس از من، پسر امام و حجت خداست، همو که همانم و هم کینه ی رسول خداست، او آخرین حجت و خلیفه ی خداست.

عرض کردم: یابن رسول الله! از چه کسی به دنیا می آید؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر پادشاه روم، بدان! او به دنیا می آید و به مدتی طولانی، از مردم غائب می شود، سپس ظاهر می گردد».

نگارنده: سند این حدیث صحیح و ممتاز است، زیرا فضل بن شاذان ثقه آن را با یک واسطه که محمد بن عبد الجبار ثقه است، از امام عسکری (علیه السلام) روایت می کند. و این روایت، روایت مفصل و صحیح محمد بن بحر شیبانی را تقویت می کند.

چگونه خداوند ملیکه را به نزد امام عسکری (علیه السلام) آورد؟

صفحاتی پیش روایت مفصل کمال الدین از محمد بن بحر شیبانی که جریان جناب ملیکه و شرفیابی به محضر امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) را دربرداشت گذشت و در آن بالصراحه مادر جناب ملیکه از نسل شمعون معرفی می شود. (۱۱۰۴)

بررسی:

۱. راوی این روایت عالم مؤلف ادیب محمد بن بحر شیبانی (رحمه الله) است که پیشتر توثیق او گذشت، شیخ صدوق (رحمه الله) در عقاید مذهب به فقراتی از کتب وی استشهاد می کند. اگرچه استاد ما آیت الله خوئی (رحمه الله) بر اساس روش خویش روایت را ضعیف می شمارد! ایشان در معجم رجال الحدیث ۴ / ۲۲۴ می نویسند: «در سند روایت تعدادی افراد ناشناس هستند، علاوه بر آنکه نمی توان وثاقت کسی را با روایت خود او به اثبات رساند».

مقصود ایشان از این سخن اخیر فرمایش امام هادی (علیه السلام) به بشر بن سلیمان است:

شما ثقات ما اهل بیت هستید، یعنی از آنجا که این سخن امام هادی (علیه السلام) از خود بشر روایت شده نمی تواند وثاقت او را به اثبات رساند.

لکن روایت صحیحی که چند سطر پیش از محمد بن عبد الجبار گذشت، این روایت را تقویت و تأیید می کند. در اثبات وثاقت شیانی نیز همین کافی است که شیخ صدوق و قمین علی رغم سختگیری که داشتند بر او رحمت فرستاده اند. شیخ صدوق بر راویان آن اعتماد نموده و بر برخی رحمت فرستاده است. آیت الله صافی نیز در منتخب الاثر ۳/ ۳۳۲ آنان را توثیق کرده اند، به علاوه آنکه انگیزه ای برای جعل وجود ندارد.

این مبنایی است که شیخ انصاری (رحمه الله) آن را اختیار نموده و بدین وسیله روایت مشورت گرفتن عمر از امیر المؤمنین (علیه السلام) در فتوحات و اذن بدان را تصحیح می کند. ایشان در مکاسب ۲/ ۲۴۳ می نگارد: «ظاهر آن است که عراق با اجازه فتح شد، و دلیل ملکیت مسلمین نسبت به آن کشف از این اجازه می کند. اما فتوحات غیر عراق در زمان عمر که قسمت غالب فتوحات را تشکیل می دهد؛ ظاهر برخی روایات آن است که آنها هم به اجازه و امر مولایمان امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده است، در کتاب خصال، باب های هفتگانه، در این باب که خدای متعال جانشینان پیامبران را در زندگی پیامبران در هفت جا، و پس از وفات آنان نیز در هفت جا می آزماید آمده است: ... کسی که پس از رفیقش [به خلافت] برخاست - مقصود عمر پس از ابوبکر است - در مورد امور با من مشورت می کرد و به امر من رفتار می نمود، درباره ی مسائل پیچیده ی آن با من سخن می گفت و به رأی من رفتار می کرد، نه من کسی غیر از خود را می شناسم که او در این باره با وی سخن گفته باشد و نه یارانم ...»

در ادامه می نویسد: در سند این روایت جماعتی هستند که موجب سلب اعتبار از روایت می شود، لکن اعتماد قمی ها بر آن - با وجود شناختی که شخص متبّع نسبت به آنان دارد، که در کتاب هایشان هیچ روایتی را از راوی ضعیف نمی آورند، مگر بعد از آنکه قرائنی در بین باشد که موجب اعتماد بدان شود - ضعف آن را فی الجملة جبران می کند».

پس این مقدار برای صحیح دانستن روایت بانو ملیکه کافی است، حال چگونه خواهد بود اگر

روایت صحیح محمد بن عبد الجبار - که خود به تنهایی در اثبات مطلب کفایت می کند - را بدان ضمیمه کنیم؟

۲. این روایت سطح بلند علم و عقل بشر انصاری (رحمه الله) را می رساند، زیرا حکایت خود را تنها زمانی با شیبانی در میان گذارد که او را آزمود و اطمینان یافت که وی عالم و دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) است. او به شیبانی گفت: اگر راست می گویی، احادیثی که از راویان با خود همراه داری را نشان ده، و چون آنها را بررسی نمود گفت: راست گفتی، من بشر بن سلیمان هستم...

۳. آنچه را که جناب ملیکه در مورد سقوط سریر، زینت ها، صلیب ها و داماد اول و نیز دوم بیان می کند، نشانه ای ربانی برای قیصر است تا به او بفهماند نباید این کار را انجام دهد، البته او نیز این را دریافت و دست نگاه داشت.

برخی از نواصب ماجرای بانو نرجس (علیها السلام) را به سخره می گیرد، ولی همزمان کرامات ادعایی ابتیمیه را که بزرگتر از این جریان است می پذیرد، و کسانی را پیشوا قرار داده است که بهره ای از دانش ندارند! فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، (۱۱۰۵) در حقیقت چشم ها کور نیست، لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است!

۴. جناب ملیکه نام هایی چون نرجس، سوسن، ریحانه و صقیل داشت. (۱۱۰۶) علت تعدد اسامی را باید در این جستجو کرد که خلیفه، زنانی را برای جاسوسی خانه ی امام (علیه السلام) و شناخت زنان باردار ایشان مأمور کرده بود، چرا که امامی که به دنیا می آید طومار ظالمان را به هم خواهد پیچید.

خانواده ی مادری امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

بر طبق گزارشاتی که ما صحیح می دانیم، می بایست میلاد بانو ملیکه حوالی سال ۲۳۵ هجری یعنی حدود ۸۵۰ میلادی باشد. زیرا قیصر، در سن سیزده سالگی بانو خواست تا او را به همسری عمو زاده اش درآورد که معجزه ی سقوط سریر به همراه زینت ها، صلیب ها و هر آنکه بر روی آن است رخ داد، و قیصر نکته را فهمید و مراسم را لغو نمود.

بانو دچار تب شدند و چنان بالا رفت که پدر بزرگ هراسید و پزشکان را حاضر کرد... حضرت زهرا (علیها السلام) را در عالم رؤیا مشاهده کرد، توسط ایشان مسلمان شد، امام عسکری (علیه السلام) در خواب به دیدارش می آمد، در خواب به او فرمودند که به همراه کنیزانش به دنبال لشکری که پدر بزرگش برای نبرد با مسلمین اعزام می کند برود، لشکر روم هم آن زمان عادتاً به سمت دیار بکر در مرز عراق با روم، ویا منطقه ی ارض روم در مرز آذربایجان مسلمان با روم می آمدند. بانو ملیکه وسایر زنان هم به عمد خود را در مسیری قرار دادند که آنان را در اختیار لشکر اسلام قرار دهد. مسلمین هم آنها را با سایر اسیران به بغداد آوردند، و لابد عمر ایشان در آن زمان حدود بیست سال بوده است، لذاست که گفتیم ولادت ایشان حدوداً در سال ۲۳۵ واقع شده است.

و در ۱۵ شعبان ۲۵۵ هجری هم امام مهدی (علیه السلام) از او زاده شد، یعنی جمعه ۸/۲ آگوست/۸۶۹ میلادی.

اما پدر بزرگش قیصر؛ از جهت تطابق زمانی ممکن است تیوفیل یا تیوفیل باشد. اما در مورد پسر او یشوعا هیچ نیافتم. در مورد تیوفیل نوشته اند که پسرش میخائیل سوم وارث او بود. وفات تیوفیل را به سال ۲۲۷ عنوان می کنند، یعنی پیش از ولادت بانو ملیکه! تاریخ طبری ۷/۳۱۸ می نویسد: «در روز مرگ معتصم، با پسرش هارون واثق بن محمد معتصم بیعت شد، واین در چهارشنبه هشتم ربیع الاول سال ۲۲۷ بود. در این سال توفیل پادشاه روم که حکومتی دوازده ساله داشت درگذشت».

همان ۷/۳۴۸: «در آن سال [۲۳۳] میخائیل بن توفیل بر مادرش تذوره شورید، او را در آفتاب قرار داد، و [پس از مدّتی] وارد دیر کرد. او لغیظ را - که مادرش را در رابطه با او متهم نموده بود - به قتل رساند. حکومت مادر او شش سال بود».

یعنی وی ترسید مادرش با لغیظ ازدواج کند و حکومت را از پسر به شوهرش انتقال دهد. همان ۷/۶۰۸: «در این سال [۲۵۴] بسیل معروف به صقلی بر میخائیل بن توفیل پادشاه روم شورید و او را به قتل رساند. حکومت میخائیل بیست و چهار سال بود. صقلی پس از او حکومت روم را به دست گرفت».

نگارنده: باید گفت امپراتور ثيوفيلوس از سال ۸۴۲ تا ۸۶۶ م حکومت کرده، و این همان زمانی است که مادر امام (علیه السلام) در آن رشد کرد و به سامرا آمد. لذا صحیح است که توفیل را جدّ او بدانیم، ولیکن هم چنان که گذشت مطلبی در مورد پدرش یشوعا در دست نیست.

قصة الحضارة ۵ / ۴۹۷۳: «ثيوفيلس (۸۴۲ - ۸۲۹) قانونگذار مصلح، پادشاه بانی و مدیر هوشیار که سنت در تنگنا گذاردن شکنندگان تماثل را زنده نمود، و به اسهال از دنیا رفت. بیوه ی او ثيودورا به عنوان حاکمی توانا جانشین او شد (۸۵۶ - ۸۴۲)، و دوران تنگنا را پایان داد. میخائیل سوم میگسار (۸۶۷ - ۸۴۲) به عجز خود امپراطوری را ابتدا به مادرش سپرد، و پس از مرگ مادر به عموی فرهیخته و توانایش قیصر بارداس. آنگاه شخصیتی یگانه به طور غیر منتظره ای وارد عرصه می شود. او خاندان مقتدر مقدونی را تأسیس می کند. باسل مقدونی در (۸۶۲؟) در نزدیکی هدریانوپل در خانواده ای ارمنی و کشاورز زاده شد. بلغاریان در کودکی او را به اسارت گرفتند، و جوانی را در میان آنان در آن سوی دانوب در مناطقی که آن روز به مقدونیه معروف بود گذراند. در بیست و پنج سالگی از میان آنان گریخت و به سمت قسطنطنیه آمد. یکی از سیاستمداران او را به عنوان مشاور امور لشکری اجیر کرد، علت این امر هم توان جسمی او بود. او در جریان یک سفر به همراه آن سیاستمدار به یونان رفت. در آنجا نظر بیوه زنی به نام دنیلیس را به خود جلب کرد و قسمتی از ثروت او را به دست آورد. وقتی به پایتخت بازگشت، اسبی سریع را که ملک میخائیل سوم بود پرورش داد، لذا امپراطور او را به خدمت گرفت. او همچنان ارتقا یافت تا آنکه به رئیس تشریفات تبدیل شد، اگرچه خواندن و نوشتن نمی دانست. باسل همیشه در کارهایی که بر عهده اش می گذاشتند توانا و سریع بود.

هنگامی که میخائیل به دنبال شوهری برای معشوقه ی خود بود، باسل همسر روستایی خود را طلاق داد و با ثروتی کلان او را به تراقیه فرستاد، و با یودوسیا که پیوسته در خدمت امپراطور بود ازدواج کرد. بدین ترتیب میخائیل معشوقه ی خود را به باسل بخشید. ولی مقدونی می پنداشت به خاطر کردارش مستحق پادشاهی است. او به میخائیل قبولاند که بارداس قصد کنار زدن او را

دارد، و پس از مدتی با دست های خود بارداس را به قتل رساند (۸۶۶).

میخائیل از دیرباز به دنبال آن بود که تنها عنوان پادشاه را داشته باشد، نه آنکه حکومتداری کند، لذا باسل را به عنوان امپراتور قرار داد و تمامی امور را بدو سپرد. زمانی که میخائیل او را تهدید به عزل کرد، باسل تدبیری اندیشید و خود او را ترور نمود، و به امپراتوری رسید (۸۶۷). و بدین ترتیب مناصب حکومتی به افراد با کفایت می رسد، حتی در دوران حکومت های وراثتی. می بینیم که کشاورز زاده ای درس ناخوانده با سطح فرهنگی پایین، طولانی ترین خاندان حاکم بیزانسی را تأسیس می کند. او خود نوزده سال حکومت را بر عهده می گیرد و با مدیریتی دور اندیشانه، قوانینی شایسته، قضاوتی عادلانه، خزانه ای مملو، بنای کلیساها و قصرهای جدید در محدوده ی حکومتی، متمایز می گردد».

نگارنده: خلاصه ی سخن این دانشمند بزرگ غربی: قیصر تیوفیلس از سال ۸۲۹ تا ۸۴۲ میلادی حکومت کرد. بیوه ی او تیودورا از سال ۸۴۲ تا ۸۵۶ به عنوان نیابت از او، وپسرش میخائیل سوم از ۸۴۲ تا ۸۶۷ و پس از او هم عمویش قیصر بارداس. در ادامه باسل مقدونی از راه رسید و خاندان مقدونی را که حدود ۲۰۰ سال حکومت کردند تشکیل داد. بدین ترتیب و بر اساس این فرضیه که مادر امام (علیه السلام) حدوداً سال ۸۵۰ به دنیا آمده باشد، قیصری که پدر بزرگ او بوده تیوفیل خواهد بود و شاید هم میخائیل سوم، زیرا او تا سال ۸۶۷ حکومت کرده یعنی زمانی که عمر این بانو به هفده سال رسیده است، یعنی ایشان در عصر میخائیل قسطنطنیه را ترک گفته است.

مسعودی در التنبیه والاشراف / ۱۴۵ می نگارد: «میخائیل بن توفیل بیست و هشت سال حکومت کرد، یعنی بقیه ی دوران واثق، متوکل، منتصر و مستعین. مادر او تدوره نیز در کنار او تدبیر می کرد. وی بعد از مدتی و به خاطر مطلبی که با مادرش ارتباط داشت، در صدد کشتن او بر آمد، ولی مادر گریخت و به دیری در آمده راهب شد. مردی از اهالی عموریه از پسران پادشاهان گذشته و به نام ابن بقراط با او بر سر حکومت نزاع کرد، میخائیل مسلمانانی که در زندان داشت را برای جنگ با او بیرون آورد و اسب و سلاح در اختیارشان گذاشت. او توانست بر ابن بقراط پیروز شود، اما او را نکشت بلکه ظاهر او را زشت کرد، چرا که ابن بقراط لباس

شاهانه وکفش سرخ نمی پوشید.

بسیل صقلی جدّ کنستانتین بن لاون بن بسیل – که در این زمان که سال ۳۴۵ است حکومت روم را بر عهده دارد – میخائیل را به قتل رساند».

با این حساب ترجیح با آن است که یسوعا پسر میخائیل سوم، جدّ ملیکه باشد، واو بوده که می خواسته نوه ی خود را به همسری برادر زاده اش در آورد و آن اتفاقات رخ می نماید.

کتابخانه ی اینترنتی تاریخ، کتاب تاریخ الدولة البیزنطیة اثر دکتر محمد حسنین ربیع:

«امپراطور ثیوفیلیوس پس از مرگ همسرش با ثیودورا ازدواج کرد و پنج دختر و یک پسر که همان میخائیل سوم است برایش به دنیا آمدند. ثیوفیلیوس در سال ۸۴۲ م از دنیا رفت و پسر ویگانه وارثش را که عمرش از شش سال تجاوز نکرده بود به جای گذارد. او وصیت کرده بود ثیودورا [تا زمانی که میخائیل بزرگ شود] عهده دار حکومت شود. مجلسی متشکل از بزرگان دولت – که معروفترین آنها ثیوکتیستوس عموی ثیودورا بود – نیز بدو کمک می کردند. ثیودورا به مدت ۱۴ سال قدرت را در دست داشت.

برداس عموی میخائیل نیز در پرورش وی نقش آفرین بود. لکن در این امر سستی کرد ولذا

اخلاق میخائیل ناپسند شد، او همواره مشروب می خورد و به قمار می پرداخت، از این رو

بیزانسی ها به او لقب میگسار را دادند. ظاهراً عمویش برداس به عمد سستی می کرد تا او را از حکومت دور کند، البته خود فعلاً نفوذ و قدرت تصرف بسیاری یافت!

در عهد ثیودورا مذاکراتی با مسلمانان پیرامون پرداخت فدیة برای آزاد سازی اسیران در گرفت و این امر در ساحل نهر لامس به سال ۸۴۵ م انجام شد.

در سال ۸۴۶ ثیودورا لشکری به صقلیه فرستاد تا آن را به حکومت خود بازگرداند، ولی از اغالبه شکست خوردند.

در ماه می ۸۵۳ وی یک کشتی را به دمیاط وبلاد شام ارسال کرد. دمیاط در آن دوران کسی

نداشت تا از آن دفاع کند، زیرا لشکریان آن برای شرکت در سان به مناسبت عید قربان شهر را

ترک گفته بودند. لذا دمیاط در معرض غارت بیزانسی ها قرار گرفت، و آنان ۶۰۰ نفر از اهالی آن را به اسارت بردند.

فرجام ثیودورا به دست برادرش برداس رقم خورد. بین برداس و ثیوکتیسوس عمو و معشوق ثیودورا نزاعی درگرفت. برداس نزد امپراطور میخائیل سوم سعایت کرد و گفت: ثیوکتیسوس قصد ازدواج با ثیودورا را دارد. از این رو امپراطور فرمان داد او را زندان کنند، و نهایتاً در سال ۸۵۴ م او را کشتند.

هنگامی که یکی از راهبان مدعی شد پسر ثیودوراست واز میخائیل به حکومت سزاوارتر می باشد، به برداس فرمان داد او را دستگیر کرده به قتل برساند. امپراطور میخائیل سوم، مادر و برادران خود را مجبور کرد راهب شوند».

علی رغم آنچه گذشت، باید اقرار کرد معلومات ما در مورد خانواده ی بانو ملیکه (علیها السلام) بسیار محدود است، البته منابع متعددی به زبان های یونانی و ایتالیایی موجود است که نیاز به تتبع و بررسی دارد.

برخی محققین به من گفت که منابع مهم و مفصل تاریخ امپراطوری روم شرقی – حاکمان قسطنطنیه – به زبان یونانی نوشته شده است.

در ادامه لیست اسامی امپراطوران روم شرقی را می آوریم تا به محقق کمک کند، چرا که بحث هایی که در این راستا عنوان شده ضعیف است:

لیست اسامی امپراطوران روم:

در سایت:

<https://en.wikipedia.org/wiki/List-of-Byzantine-emperors>

اسامی امپراطوران دولت بیزانس از کنستانتین اول ۳۳۷م تا سقوط دولت آنان در سال ۱۴۵۳م به دست محمد فاتح سلطان عثمانی، آمده است و بیش از یکصد تن اند.

گویند: مؤسس استانبول دریانوردی مجارستانی است که به سال ۶۵۷ قبل از میلاد آن را بنا کرد. نام آنجا بیزانس بود. و اولین کسی که آن را به شهری تبدیل نمود امپراطور کنستانتین در سال ۳۲۴ میلادی بود. وی آن را به نام خود قسطنطنیه نام نهاد و بابت فتح آن در ۱۱ ماه می سال ۳۳۰ م جشنی عظیم گرفت. در سال ۱۴۵۳ م، سلطان محمد فاتح عثمانی آن را فتح کرد و به دولت بیزانس شرقی خاتمه داد و آن را استانبول نامید و پایتخت قرار داد.

در خاتمه نکته ای شایان ذکر است؛ انسان، از وسائل عدیده ای که خداوند متعال برای ولی خود مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، وبه جهت تغییر عالم وبرپا داشتن دولت عدل الهی فراهم کرده، در شگفت می ماند، یکی از آنها آن است که مسیح (علیه السلام) در زمانی مناسب فرود می آید وبه اقناع پیروان غربی خود می پردازد.

خداوند در شخصیت حضرت مهدی (علیه السلام) عناصر متعددی قرار داده که موجب جذب مردم می شود، ایشان از سویی از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است وآن حضرت بشارت او را داده اند، ونامه وعهدی معهود برایش نگاشته اند تا منهاج عملکرد او باشد.

از جانب امام زین العابدین (علیه السلام) نسبش به کسری منتهی می شود، زیرا مادر امام سجاد (علیه السلام) نواده ی کسری بوده است. از جانب مادر خود ملیکه یا نرجس نیز، هم به قیصران می رسد که پدران بانو بوده اند، وهم به شمعون صفا وهارون از ناحیه ی مادر بانو. با این حساب آن حضرت عربی، فارسی ورومی است، علاوه بر آنکه به هر دو نسلی که از ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام) منشعب شده می رسد، از جهت پدر به اسماعیل (علیه السلام) واز جهت مادر به اسحاق (علیه السلام).

فضیلت شب میلاد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شب نیمه ی شعبان:

المصنف عبد الرزاق ۴ / ۳۱۶ از کثیر بن مره نقل می کند: «خداوند در شب نیمه ی شعبان به بندگان نگاهی می کند واهل زمین را می آمرزد، مگر مشرک ویا کسی که کینه ی دیگری را [به نا حق] به دل دارد».

همان ۴ / ۳۱۷ از ابن عمر: «در پنج شب است که دعا ردّ نمی شود؛ شب جمعه، شب اول رجب، شب نیمه ی شعبان، شب های عید فطر و قربان».

مسند احمد ۲ / ۱۷۶ از عبد الله بن عمرو از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند: «خدای (عز وجل) شب نیمه ی شعبان بر آفریدگان نظر می کند وبندگان را می آمرزد مگر دو نفر را؛ کسی که کینه دارد وکسی که انسانی را کشته است». (۱۱۰۷)

سنن ابن ماجه ۱ / ۴۴۴ وترمذی ۳ / ۱۱۶ از عایشه نقل می کنند: «شب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرون رفتند، ومن هم در پی ایشان رفتم. ایشان را در بقیع یافتم که سر به

آسمان بالا گرفته بودند، به من فرمودند: ای عایشه! آیا بیم آن داشتی که خدا ورسولش بر تو ستم کنند؟! من گفتم: نه، گمان کردم که نزد برخی زنان تن رفتن اید! ایشان فرمودند: خداوند تعالی در شب نیمه ی شعبان به پایین ترین آسمان فرود می آید (۱۱۰۸) و بیش از موهای گوسفندان [قبیله ی] کلب می آرمزد».

امالی شجری ۲ / ۱۰۷ از ابوبکر از آن حضرت: «خدای تبارک و تعالی در نیمه ی شعبان به آسمان دنیا فرود می آید و تمام افراد بشر را می آرمزد، مگر مشرک و انسانی که در دل کینه دارد».

همان ۲ / ۱۰۱ از امام کاظم از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت می کند: «خداوند تبارک و تعالی شب نیمه ی شعبان به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: آیا سائلی هست تا حاجتش را روا سازم؟ آیا کسی هست غفران طلبد تا او را بیامرزم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا بدهکاری هست تا ادای دینش را بر او آسان گردانم؟ پس این شب و سرعت اجابت [دعا] در آن را غنیمت شمارید».

توحید صدوق / ۱۷۶ از ابراهیم بن ابی محمود روایت می کند: «خدمت امام رضا (علیه السلام) عرضه داشتم: ای پسر پیامبر! در مورد روایتی که مردم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کنند - که ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هر شب به پایین ترین آسمان فرود می آید - چه می فرمایید؟ حضرت فرمودند: خداوند کسانی را که سخنان را از جایگاه های آن تغییر می دهند لعنت کند. به خدا سوگند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین چیزی نفرمودند، ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هر شب در یک سوم پایانی آن، و شب جمعه ابتدای آن فرشته ای را به پایین ترین آسمان فرو می فرستد و بدو فرمان می دهد ندا در دهد: آیا درخواست کننده ای هست تا به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا کسی هست غفران طلبد تا او را بیامرزم؟ ای آنکه به دنبال خیر هستی بیا، ای کسی که در پی شرّ و بدی هستی دست بردار، تا زمانی که فجر طالع شود. با طلوع فجر او هم به جایگاه خود در ملکوت آسمان باز می گردد. پدرم از جدّم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) این را برایم نقل کردند».

ثواب الاعمال / ۱۰۱ از کردوس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «هر کسی شب عید و شب نیمه ی شعبان را به بیداری بگذراند، روزی که دل ها می میرد دلش نخواهد مرد». شیخ طوسی (رحمه الله) در امالی ۱ / ۳۰۲ از ابو یحیی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد فضیلت شب نیمه ی شعبان سؤال شد، ایشان فرمودند: بعد از شب قدر آن شب برترین شب است، در آن شب خدای متعال فضل خود را به بندگان می بخشد و به لطف خود آنها را می آمرزد، پس در آن شب در نزدیکی به خدا تلاش کنید، زیرا شبی است که خداوند تعالی بر خویش قسم یاد کرده کسی را که در آن شب از او درخواستی کند ردّ نکند، مادامی که خواهان معصیت نباشد.

آن شبی است که خدا برای ما اهل بیت - و در ازای لیلۃ القدر که برای پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار داده - قرار داده است، پس در دعا و ثنای خدای عزیز و جلیل بکوشید که هر آنکه صد بار در آن تسبیح خدای تعالی گوید، صد بار حمد او و یکصد بار تکبیر گوید، گناهان گذشته اش را بیامرزد و حوائج دنیا و آخرت او را برآورد - حال چه آن حاجت را از خدا بخواهد، و چه آنکه خدا خود بداند او بدان نیاز دارد گرچه وی نخواهد -، و این بابت کرم خداوند و تفضل او بر بندگان است.

ابو یحیی گوید: به آقایمان امام صادق (علیه السلام) گفتم: در آن شب چه دعا کنم؟ فرمودند: نماز عشا را که خواندی دو رکعت نماز به جای آور، در رکعت نخست حمد و سوره ی جحد - که همان قل یا ایها الکافرون است - را بخوان، و در دومین رکعت حمد و سوره ی توحید، چون سلام نماز را دادی سی و سه بار بگو: سبحان الله، سی و سه بار: الحمد لله و سی و چهار بار: الله اکبر، آنگاه بخوان: یا من إلیه ملجأ العباد فی المهمات...

بعد از فراغ سر به سجده گذارده بیست مرتبه بگوید: یا رب، هفت مرتبه: یا محمد، ده بار: لا حول ولا قوة إلا بالله، ده مرتبه: ما شاء الله و ده بار: لا قوة إلا بالله، آنگاه بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستاده و حاجت را از خدا می خواهی، پس به خدا سوگند اگر با این عمل به فضل و کرم خدا به تعداد قطرات باران درخواست کنی تو را بدان می رساند». (۱۱۰۹) کامل الزیارات / ۱۷۹ از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کند: «هر که دوست می دارد

صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او دست دهند، قبر ابو عبد الله الحسین بن علی (علیه السلام) را در نیمه ی شعبان زیارت کند، زیرا ارواح پیامبران (علیهم السلام) از خداوند برای زیارت او اجازه می گیرند و به ایشان اذن داده می شود و پنج پیامبر اولوالعزم از جمله ی آنها هستند، گفتیم: آنها کیانند؟ فرمودند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام). عرضه داشتیم: اولوالعزم به چه معناست؟ فرمودند: به شرق و غرب و جن و انس زمین مبعوث شدند». (۱۱۱۰)

شیخ حر عاملی (رحمه الله) در اثبات الهداة ۳ / ۵۸۱ می نگارد: «به دست خطّ شهید [اول] (رحمه الله) یافت شد که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: شبی که قائم (علیه السلام) در آن به دنیا می آید، هر فرزندی که زاده شود مؤمن خواهد بود، و اگر در سرزمین شرک به دنیا آید، خداوند او را به برکت امام (علیه السلام) به ایمان منتقل خواهد نمود». نگارنده: اگر از علمای مذاهب سنی بپرسیم که شب نیمه ی شعبان چنین منزلت و عظمتی را از کجا به دست آورده است چه می گویند؟ تنها پاسخی که یافت می شود موافق مذهب ماست که خداوند متعال آن شب را برای میلاد ولیّ خود مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برگزیده است، همو که به ظلم پایان می دهد و زمین را از داد و عدل می آکند.

فصل (۳۵): غیبت صغری / پاره ای از سیره ی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در غیبت

صغری

دستگاه حاکم و جستجوی امام بعد از شهادت پدر (علیهما السلام):

کافی ۱ / ۵۲۵ از حسین بن حسن علوی نقل می کند: «مردی از ندیمان روزحسینی (۱۱۱۱) به شخصی که همراه او بود گفت: او اموالی جمع می کند و وکلایی دارد - و تمامی وکلا در نواحی مختلف را نام بردند - . این خبر به عبید الله بن سلیمان وزیر (۱۱۱۲) رسید، او هم در صدد دستگیری آنان بر آمد. خلیفه گفت: به دنبال خود او بگردید، چون امر مهمی است. عبید الله بن سلیمان گفت: خود وکلا را دستگیر می کنیم،

خلیفه گفت: نه، بلکه افراد ناشناسی را با اموالی به سراغ آنها بفرستید، هرکسی چیزی از آنها دریافت کرد دستگیر شود.

توقیعی [از ناحیه ی امام] صادر شد و به وکلا فرمان می داد از هیچ کسی چیزی دریافت نکنند و وانمود کنند چیزی نمی دانند. مردی ناشناس در خلوت به محمد بن احمد گفت: با خود مالی دارم و می خواهم آن را برسانم، محمد هم گفت: اشتباه گرفته ای، من خبری در این باره ندارم، آن مرد با نرمی و آرامی ادامه داد و اصرار کرد، ولی محمد همچنان خود را به ناآگاهی می زد. حکومت جاسوس هایش را پراکنده کرد، ولی وکلا به خاطر آن فرمان دست نگه داشتند». (۱۱۱۳)

سلطه مانع زیارت قبر امام حسین و امام موسی بن جعفر (علیهم السلام) می شود:

کافی ۱ / ۵۲۵ از علی بن محمد روایت می کند: «توقیعی از ناحیه ی مقدسه صادر شد که از زیارت مقابر قریش [کاظمین] و امام حسین (علیه السلام) نهی می کرد. پس از چند ماه وزیر [فضل بن جعفر بن فرات]، باقطنی را فراخواند و به او گفت: بنی فرات [خانواده ی وزیر] و برسیان را ملاقات کن و بگو: به زیارت مقابر قریش نروند، زیرا خلیفه فرمان داده در جستجوی کسانی که به زیارت می روند برآمده، دستگیرشان کنند». (۱۱۱۴)

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در بحار الانوار ۵۱ / ۳۱۲ پس از نقل روایت می نگارد: «بنی فرات خانواده ی وزیر ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات بودند که از وزرای عباسیان بود... برس منطقه ای بین حله و کوفه است، و مقصود از زیارت مقابر قریش زیارت کاظمین (علیهما السلام) است».

سلطه، پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) بر خانه ی ایشان هجوم می آورد:

کمال الدین ۲ / ۴۷۳ از ابو الحسین حسن بن وجناء از پدرش از پدر بزرگش روایت می کند: «در خانه ی امام عسکری (علیه السلام) بودیم که لشکریان بر ما حمله آوردند و در میان آنان جعفر بن علی کذاب نیز حضور داشت. آنان به غارت و چپاول پرداختند. تمام فکر من مشغول مولایم قائم (علیه السلام) بود که یکباره دیدم ایشان آمدند و از در بیرون رفتند. من به ایشان که شش سال داشت نگاه می کردم، اما هیچ کس دیگر ندید تا آنکه از دیده رفت». (۱۱۱۵)

همان ۲ / ۴۹۸ از سعد بن عبد الله از ابو علی متیلی نقل می کند: «ابو جعفر [محمد بن عثمان عمری] نزد من آمد و مرا به عباسیه [محلّه ای در بغداد] برد. در ویرانه ای داخل کرد و نامه ای در آورده برایم خواند. در آن نامه شرح همه ی وقایعی که بر سر خانه [ی امام عسکری (علیه السلام)] آمده، ذکر شده بود، از جمله آنکه؛ موهای ام عبد الله را می گیرند، از خانه بیرون می آورند و به بغداد نزد سلطان می برند، و دیگر وقایع. سپس به من گفت: این مطالب را به خاطر بسپار و نامه را پاره کرد و این مدتی پیش از آن مطلب (۱۱۱۶) بود». نگارنده: مقصود از این روایت آن است که جناب عمری خبر می دهد که دستگاه حاکم برای تفتیش خانه ی امام عسکری (علیه السلام) در جهت دستیابی به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بدان هجوم می آورند، وزنی را که بدو مشکوک هستند که شاید مادر آن حضرت باشد به دستور خلیفه به بغداد می برند!

همچنین امام عسکری (علیه السلام) به مادر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خبر می دهند که چه به وقوع خواهد پیوست، همان ۲ / ۴۳۱ از ابو علی خیزرانی روایت می کند: «هنگامی که جعفر کذاب به خانه ی ابومحمد (علیه السلام) هجوم آورد، کنیزی که به ابومحمد (علیه السلام) اهدا کرده بودم به فرار از جعفر نزد من آمد - [وبعدا] جعفر او را به همسری خود در آورد - . آن کنیز برایم گفت که زمان به دنیا آمدن امام (علیه السلام) حضور داشته و مادر ایشان صقیل نام داشته است. ابومحمد (علیه السلام) به صقیل خبر دادند که چه بر سر خانواده شان خواهد آمد، لذا او از ایشان خواست از خدا بخواهند مرگش را پیش از آن قرار دهد، و در حیات ابومحمد (علیه السلام) از دنیا رفت. بر روی قبر او هم لوحی است که بر آن نوشته: این قبر مادر محمد است».

جعفر کذاب و ادعای امامت:

کمال الدین ۱ / ۳۱۹ از ابو خالد کابلی در ضمن حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند: «پدرم از پدرش (علیهما السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرد: هنگامی که پسر جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) به دنیا آمد نام او را صادق بگذارید، زیرا که پنجمین کس از نسل او جعفر نام دارد

و ادعای امامت می کند و این بابت جرأت داشتن بر خداوند و دروغ بستن بر اوست، او نزد خدا جعفر کذاب است که بر خدای (عز وجل) افترا می بندد...».

جعفر عموی امام زمان (علیه السلام) است. وی مردی فاسق و بی حیا بوده و میگزاری نیز می کرده است، او طنبور می نواخته، قمار می کرده و ندیم خلیفه بوده است! در روایت کمال الدین ۲ / ۴۷۵ آمده که خلیفه ندیم خود جعفر کذاب را پیش می اندازد تا بر پیکر امام عسکری (علیه السلام) نماز بخواند! «جعفر بن علی جلو رفت تا بر برادر نماز گزارد. چون خواست تکبیر گوید، کودکی گندمگون با موهای مجعد و دندان هایی فاصله دار بیرون آمد، ردای جعفر را کشید و فرمود: عمو! برو عقب که من به نماز بر پدرم شایسته ترم، او هم که رنگ چهره اش کبود و زرد شده بود عقب رفت، و آن کودک نماز خواند. سپس نزد جعفر بن علی رفتم، او نفس های بلندی می کشید. حاجز و شاء بدو گفت: آقای من! آن کودک که بود تا محاکمه اش کنیم؟ او گفت: به خدا قسم نه او را دیده ام و نه می شناسم.

ما نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند، سراغ امام حسن عسکری (علیه السلام) را گرفتند و از خبر وفات ایشان مطلع شدند، آنان گفتند: به چه کسی [به عنوان جانشین] تسلیم بگوییم؟ مردم هم به جعفر اشاره کردند. آنان به او سلام، تسلیم و تبریک گفتند، و گفتند: ما نامه ها و اموالی را به همراه داریم، آیا می گویی نامه ها از جانب چه کسانی است و اموال چه مقدار است؟ جعفر در حالی که لباس هایش را تکان می داد برخاست و گفت: از ما می خواهند علم غیب داشته باشیم!

خادم [امام (علیه السلام)] از خانه بیرون آمد و گفت: شما با خود نامه هایی از فلان و فلان و فلان و نیز کیسه ای که هزار دینار در آن است دارید، که ده دینار آن تقلبی است. آنها نامه ها و اموال را به او سپردند و گفتند: کسی که تو را برای دریافت این ها فرستاده امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد رفت و جریان را گفت. معتمد خادمانش را فرستاد تا صقیل کنیز را دستگیر کنند. آنان از او سراغ کودک را گرفتند ولی او انکار کرد و مدّعی شد باردار است تا ماجرای کودک را بپوشاند، لذا او را نزد ابن ابی شوارب قاضی بردند که یکباره خبر مرگ عبید

الله بن یحیی بن خاقان و خروج صاحب زنج در بصره آمد و بدین وسیله به این امور مشغول شدند و آن کنیز از دست آنان رهایی یافت والحمد لله رب العالمین».

در روایتی آمده که خلیفه فرمان می دهد صقیل کنیز را زندانی کنند، و او دو سال با دیگر زنان در زندان بود، زیرا سنیان فتوی می دهند حدّ اکثر مدت بارداری دو سال است! صقیل عنوانی بوده مشترک که برخی کنیزان هم داشته اند.

آنها منتظر بودند او پسرش را به دنیا آورد تا او را از بین ببرند. زندان آنها هم تحت اشراف شخص قاضی القضاة ابن ابی شوارب بوده است که از اهمیت موضوع حکایت دارد.

و نیز گذشت که خیزرانی کنیزی به امام عسکری (علیه السلام) اهدا کرده بود، و چون مأموران سلطه به خانه ریختند، او گریخت و به منزل مولای سابقش رفت و جریان میلاد امام مهدی (علیه السلام) را برای او تعریف کرد.

روضة الواعظین ۲ / ۲۶۶ می نویسد: «میلاد او مخفی و امر او پوشیده بود، و این بابت سختی زمان و جستجوی شدید سلطان و تلاش وی برای یافتن ایشان بود، زیرا در مذهب امامیه این امر مشهور بود و همه انتظار آن را می کشیدند. پدر در زندگی خویش او را به [همه ی] مردم نشان نداد و عموم مردم هم بعد از وفات ایشان او را ندیدند. جعفر بن علی برادر امام عسکری (علیه السلام) میراث برادر را تصاحب کرد، و در راستای حبس کنیزان و دستگیری همسران ایشان (علیه السلام) تلاش کرد. او بر اصحاب ابومحمد (علیه السلام) خرده می گرفت که چرا انتظار پسر را می کشند و او را موجود و امام می دانند.

او حکومت را تحریک کرد تا جایی که آنان [یعنی اصحاب امام عسکری (علیه السلام)] را ترسانند و پراکنده ساخت. او بدین ترتیب بازماندگان ابومحمد (علیه السلام) را به گرفتاری عظیم مبتلا کرد، از دستگیری، حبس، تهدید، تحقیر و ذلت و استخفاف. البته سلطان از این کارها به نتیجه ای نرسید. جعفر میراث ابومحمد (علیه السلام) را تصاحب نمود و سعی کرد نزد شیعه خود را قائم مقام برادر معرفی کند، لکن احدی نپذیرفت و بدان اعتقاد نیافت. او نزد سلطان رفت و از او خواست به مقام برادر برسد و مال بسیاری بذل نمود، و به هر چیزی که گمان می کرد او را به مقصود نزدیک می کند متوسّل شد، ولی نتیجه ای برایش نداشت».

ظاهر آن است که هجوم نخست بر خانه ی امام عسکری (علیه السلام)، بلافاصله بعد از دفن ایشان بوده است، و سبب آن نیز این بوده که امام مهدی (علیه السلام) به طور ناگهانی ظاهر می شوند و بر پدر نماز به جای می آورند.

اما هجوم دوم از بابت اجرای فرمان خلیفه به وراثت انحصاری جعفر بوده است، لذا وی با مأموران می آید تا میراث برادر را برگیرد و خانه ی ایشان را نیز تصاحب کند! کمال الدین ۲ / ۴۴۲ از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر غلام امام رضا (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که جعفر پس از فوت امام عسکری (علیه السلام) بر سر میراث ایشان به نزاع پرداخت، صاحب الزمان از جایی نامعلوم بیرون آمده فرمودند: ای جعفر! چرا متعرض حقوق من می شوی؟ او هم متحیر و مبهوت شد و ایشان از نظر غائب گشت. جعفر هرچه در میان مردم به دنبال او گشت اثری نیافت.

زمانی که مادر امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت، طبق فرمان او خواستند در خانه به خاک بسپارند که جعفر به نزاع برخاست و گفت: این خانه ی من است و او در آن دفن نمی شود! امام (علیه السلام) دوباره ظاهر شده فرمودند: ای جعفر! آیا این خانه ی توست؟ آنگاه غائب شد و بعد از آن او را ندید.»

کافی ۱ / ۵۲۴ از علی بن محمد روایت می کند: «در میان کسانی که جعفر فروخت دخترکی بود از نسل جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) که در خانه [ی امام عسکری (علیه السلام)] او را پرورش می دادند. برخی علویان ماجرای دخترک [و اینکه آزاده واز بنی هاشم است (۱۱۱۷)] را به خریدار گفت. خریدار گفت: قبول کردم که او را بازگردانم به شرط اینکه تمام قیمتی که در قبال آن پرداخت کردم به من بازگردد.

آن علوی هم رفت و خبر را به اهل ناحیه رساند، آنان هم چهل دینار برای او فرستادند و دستور دادند دخترک را به صاحب [وولی او از آل جعفر] بازگردانند.»

غیبت شیخ طوسی ۱۷۴ / با سند خود از سعد بن عبد الله اشعری نقل می کند: «استاد راستگویم احمد بن اسحاق بن سعد اشعری (رحمه الله) برایمان گفت: برخی از شیعیان نزد او آمد و گفت: جعفر بن علی نامه ای به او نوشته و در آن خود را معرفی می کند، وعهده دار این

امر پس از برادر می داند، ومدعی است علم حلال و حرام و آنچه مورد نیاز است و نیز دیگر علوم را داراست!

احمد بن اسحاق گوید: وقتی که نامه را خواندم، نامه ای برای صاحب الزمان (علیه السلام) نوشتم و نامه ی جعفر را نیز درون آن گذاشتم، جواب چنین آمد:

بسم الله الرحمن الرحيم، نامه ی تو - که خدایت باقی دارد -، و نیز آن نامه ای که درون آن فرستادی به من رسید و هر آنچه را که در بر داشت - با وجود اختلاف الفاظ و تکرار اشتباه موجود در آن - دانستم، و اگر تو در آن تدبّر می کردی بعضی از آنچه من بر آن وقوف یافته ام را می فهمیدی، والحمد لله رب العالمين حمداً لا شريك له بابت احسان و فضلی که بر ما دارد، خداوند عزیز و جلیل برای حق ابا دارد مگر آنکه آن را به اتمام رساند و برای باطل، مگر آنکه آن را از میان برد، و او بر من گواه مطلبی است که می گویم، و نیز [گواه] من بر شما، آن هنگامی که در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست گرد می آییم، و او از ما درباره ی آنچه در آن اختلاف داریم پرسش می کند.

صاحب نامه هیچ امامت واجب، اطاعت و هیچ عهدی بر [گردن] آنکه بدو نوشته، تو و هیچ یک از خلق ندارد، و سخنی برایتان خواهم گفت که بدان بسنده کنید، ان شاء الله تعالی. ای فلان! خدایت رحمت کند، همانا خداوند تعالی خلق را بیهوده نیافریده و به عبث وانگذاشته، بلکه به قدرت خود خلق کرده و برای آنان گوش، چشم، دل و خرد قرار داده است، آنگاه پیامبران (علیهم السلام) را به بشارت و هشدار به سوی آنها ارسال نموده تا به فرمانبری از او فرمانشان دهند و از سرپیچی نهی کنند، و آنان را از امر خالق و دینشان که نمی دانستند آگاه گردانند. او کتابی بر آنان فرو فرستاد و نیز فرشتگانی که فضیلت خداداد ایشان، دلائل آشکار، براهین واضح و آیات غالب را میان ایشان و کسانی که به سویشان مبعوث شده اند بیاورند. پس برای برخی از آنها آتش را سرد و ایمن نمود و او را خلیل خود قرار داد، با برخی سخن گفت و عصایش را از دهنهایی آشکار قرار داد، بعضی به اذن خدا مردگان را زنده کرد و کور مادر زاد و پیس را شفا بخشید، برخی را هم سخن پرندگان آموخت و از هر چیزی داده شد.

سپس محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را رحمت بر جهانیان مبعوث کرد، بدو نعمت خویش

را به پایان رسانید و پیامبران‌ش (علیهم السلام) را خاتمه داد، او را به سوی تمامی مردم فرستاد، صدق او را آشکار نمود و نشانه‌ها و علامات او را واضح گرداند، آنگاه او را ستوده، از دست رفته و با سعادت از دنیا برد، و امر [جانشینی] را پس از او به برادر، پسر عمو، وصی و وارثش علی بن ابی طالب (علیه السلام) سپرد و پس از ایشان نیز به جانشینان از فرزندان‌ش یک به یک. به وسیله‌ی آنان دینش را احیا کرد و نور خود را تمام ساخت. او میان آنان با برادران، عمو زادگان و نزدیکان به ترتیب - یعنی صاحبان رحم - فرقی روشن قرار داد که بدان حجت از محجوج [کسی که دیگری بر او حجت باشد] و امام از مأموم شناخته می‌شود، آن فرق این است که آنان را از گناهان معصوم، از عیب‌ها مبرا، از آلودگی مطهر و از شبهه منزّه داشت، آنها را خزانه داران دانش، و دیعه گاه حکمت و جایگاه سرّ خویش قرار داد، و با براهین تأیید فرمود، و اگر چنین نبود مردمان مساوی می‌بودند و هر کسی مدعی امر خدای (عز وجل) می‌شد، و حق از باطل و عالم از جاهل شناخته نمی‌شد.

این باطل گرا که با ادعایش بر خدا افترا بسته است، نمی‌داند امید به چه چیزی دارد تا ادعای خود را کامل کند؛ آیا به فهمی در دین خدا؟ به خدا قسم حلالی را از حرام نمی‌شناسد، و میان خطا و صواب فرق نمی‌گذارد!

یا به دانش؟ حقی را از باطل و محکمی را از متشابه تشخیص نمی‌دهد و از حدّ و وقت نماز آگاه نیست!

آیا به ورع؟ خداوند گواه است که او نماز واجب را چهل روز ترک گفت و به زعم خود در طلب شعبده بود، و شاید خبرش به شما رسیده باشد. این ظرف‌های مستی اوست که مهیاست (۱۱۸)، و آثار معصیت او مر خدای عزوجل را مشهور و پابرجاست!

یا به نشانه‌ای؟ پس آن را بیاورد، یا به برهانی؟ پس آن را اقامه کند، یا به دلیلی؟ پس بیان کند! خداوند (عز وجل) در کتابش می‌فرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ. قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ. وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ، (۱۱۱۹) هاء، میم، فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارحمند حکیم است. آسمان ها وزمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و [تا] زمانی معین نیافریدیم، و کسانی که کافر شده اند، از آنچه هشدار داده شده اند روی گردانند. بگو: به من خبر دهید، آنچه را به جای خدا فرامی خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین [را] آفریده یا [مگر] آنان را در [کار] آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راست می گوید کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید. و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد، و آنها از دعایشان بی خبرند؟ و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.

پس - خدا عهده دار توفیق تو گردد - از این ظالم آنچه را که برایت بیان کردم درخواست کن، او را بیازمای، و از آیه ای از کتاب خدا پرس که برایت تفسیر کند، یا نماز واجبی تا حدود و واجبات آن را بر تو بیان نماید، تا از حال و قدر او آگاه شوی و عیب و نقصان او برایت آشکار گردد، و خداوند حسابرس اوست.

خداوند حق را برای اهل آن حفظ کند و در محل استقرار آن قرار دهد. خدای عزیز و جلیل ابا کرده که پس از حسن و حسین (علیهما السلام) امامت در دو برادر باشد. و اگر خدا به ما اذن سخن دهد، حق آشکار شده باطل از میان می رود و پرده [ی خود را] از شما بر می دارد، من به خدا امید دارم که کفایت کند، و احسان و ولایت را نیکو دارد و حسبنا الله و نعم الوکیل».

کمال الدین ۲ / ۴۷۶ از ابوالحسن علی بن سنان موصلی از پدرش نقل می کند: «هنگامی که سید ما امام حسن بن علی عسکری (علیهما السلام) از دنیا رفتند، هیئت هایی از قم و جبال با اموالی آمدند و خبر از ارتحال امام عسکری (علیه السلام) نداشتند. به سامرا که رسیدند سراغ حضرت را گرفتند و با خبر فوت ایشان مواجه شدند، پرسیدند: وارث ایشان کیست؟ گفتند: جعفر بن علی، سراغ او را گرفتند، پاسخ دادند: برای تفریح با قایقی به دجله رفته می نوشد و آوازه خوانان هم همراه او هستند!

آنها در میان خود مشورت کرده گفتند: این کار، کار امام نیست، بعضی گفتند: برویم تا این

اموال را به صاحبان آن بازگردانیم. ابو العباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: صبر کنید تا این مرد بازگردد و او را بیازماییم.

وقتی بازگشت نزد او رفتند سلام کردند و گفتند: آقای ما! ما اهل قم هستیم و جماعتی از شیعیان و غیر آنان [اهل قم] همراهمان هستند، و ما پیشتر اموالی برای مولایمان امام حسن بن علی (علیه السلام) می آوردیم. جعفر گفت: حال کجاست؟ گفتند: با ما، گفت: بیاورید، گفتند: نه، این اموال جریانی جالب دارد، جعفر گفت: چه جریانی؟ گفتند: این اموال گرد می آید و در آن از عموم شیعیان یک دینار و دو دینار است، آنها را درون کیسه ای قرار می دهند و مهر می کنند، ما چون نزد مولایمان امام عسکری (علیه السلام) می رسیدیم می فرمودند: تمام مال فلان مقدار دینار است، از فلانی فلان قدر، از فلانی فلان مقدار - تا آنکه اسامی همه را می بردند - و می فرمودند که چه نقشی بر روی مهرها وجود دارد.

جعفر صدا زد: دروغ می گوئید، در مورد برادرم مطلبی می گوئید که چنین نبوده، این دانش غیب است و جز خدا کسی ندارد.

آنان با شنیدن این سخن به یکدیگر نگریستند، جعفر گفت: این مال را نزد من بیاورید، آنها گفتند: ما اجیر و وکیل صاحبان مال هستیم، و آن را جز با نشانه هایی که از سیدمان حسن بن علی (علیه السلام) به یاد داریم تسلیم نخواهیم کرد، حال اگر تو امام هستی برهان بیاور، وگرنه آن را به صاحبانش باز می گردانیم تا خود نظر دهند.

جعفر نزد خلیفه که در سامرا بود رفت و از او یاری طلبید. خلیفه آنان را احضار کرد و گفت: این اموال را به جعفر بسپارید، آنها گفتند: خداوند امور امیر المؤمنین (!) را سامان دهد، ما اجیران و وکلای صاحبان اموالیم، و این امانت جماعتی است که فرمان داده اند تنها به کسی بسپاریم که نشانه داشته باشد، و عادت ما با حسن بن علی (علیه السلام) نیز همین بود. خلیفه گفت: آن علامت که میان خود و او داشتید چه بود؟ گفتند: دینارها، صاحبان آن، اموال و مقدار آن را برایمان توصیف می کرد، و بعد از آن تسلیم او می کردیم. ما بارها نزد ایشان رفتیم و همین نشانه و علامت ما بود، و حال ایشان از دنیا رفتند. اگر این مرد صاحب امر است، همان نشانه ای که برادرش ارائه می داد ارائه دهد، وگرنه آنها را به صاحبانشان باز می گردانیم.

جعفر گفت: یا امیر المؤمنین! این قوم کذابند و بر برادر من افترا می زنند، و این علم غیب است! خلیفه در پاسخ گفت: اینان فرستادگانی هستند و کاری جز رساندن پیام ندارند، جعفر هم مبهوت ماند و هیچ نگفت.

آنان گفتند: اگر امیر المؤمنین (!) لطف کند و کسی را برای بدرقه ی ما بفرستد تا از این شهر خارج شویم، او هم کسی را فرستاد. هنگامی که از شهر بیرون رفتند، پسری که در زیبایی گوی سبقت را از همگان ربوده و گویا خادم بود نزد آنان آمد و ندا کرد: ای فلان بن فلان! ای فلان بن فلان! مولایتان را اجابت کنید، آنها گفتند: تو خود مولای مایی، او گفت: پناه بر خدا، من بنده ی مولایتان هستم، نزد او بروید.

آنها می گویند: ما همراه او رفتیم تا وارد خانه ی مولایمان حسن بن علی (علیه السلام) شدیم. یکباره دیدیم فرزند ایشان سید ما قائم (علیه السلام) به مانند پاره ی ماه بر سریری نشسته و جامه هایی سبز دربردارد. سلام کردیم و ایشان پاسخ دادند، سپس فرمودند: تمام مال فلان مقدار دینار است، فلانی فلان مقدار و فلانی فلان قدر فرستاده و همه را بیان کردند. آنگاه به توصیف لباس ها، بارها و جانورانی که با خود به همراه داشتیم پرداختند.

ما به شکرانه ی آنچه دانستیم برای خدای (عز وجل) به سجده افتادیم، و زمین مقابل ایشان را بوسه دادیم، از آنچه می خواستیم پرسیدیم و پاسخ گرفتیم، و اموال را برای ایشان آوردیم. ایشان فرمان دادند از این پس مالی به سامرا نیاوریم، زیرا کسی را در بغداد می گمارند که اموال نزد او برده شود و توقیعات از نزد او بیرون آید، و از حضور ایشان مرخص شدیم. حضرت مقداری حنوط و کفن به ابو العباس محمد بن جعفر قمی حمیری دادند و فرمودند: خداوند پاداش تو را در مورد خودت افزون کند. ما به گردنه ی همدان نرسیده بودیم که او از دنیا رفت، (رحمه الله).

ما بعد از آن اموال را نزد وکلایی که در بغداد حضور داشتند می بردیم و توقیعات نیز از نزد آنها بیرون می آمد.

مصنف این کتاب [شیخ صدوق (رحمه الله)] می گوید: این جریان بر آگاهی خلیفه از امر امامت و کسی که عهده دار آن است دلالت دارد، از این روست که با آن قوم و اموالی که همراه

داشتند کاری نداشت. جعفر را از آنان بازداشت و دستور نداد اموال را تسلیم او کنند، جز آنکه دوست داشت این مطلب مخفی بماند و نشر نیابد، تا مبادا مردم بدان رهنمون شوند! جعفر کذاب پس از فوت امام حسن بن علی (علیه السلام) بیست هزار دینار نزد خلیفه برد و گفت: یا امیر المؤمنین! مرتبت و جایگاه برادرم را برای من قرار دهید، او پاسخ داد: منزلت برادرت از جانب ما نبود بلکه از سوی خدا بود، ما سعی بر آن داشتیم که جایگاه او را پایین آوریم ولی خداوند (عز وجل) ابا کرد مگر آنکه هر روز او را بالا برد، و این بابت نگاهداری، برخورد نیکو، دانش و عبادت او بود. حال تو اگر نزد شیعیان برادرت از آن جایگاه برخورداری به ما نیازی نخواهی داشت، اگر هم چنین نیست و شایستگی های او را نداری، ما برایت فایده ای نداریم». (۱۱۲۰)

همان ۲ / ۴۸۸ از محمد بن شاذان بن نعیم نقل می کند: «مردی از اهالی بلخ، مالی را به همراه نامه ای - که در آن نوشته ای نبود، و تنها با انگشت خود بر آن کشیده بود - فرستاد و به رسول گفت: این مال را با خود ببر و به کسی بده که تو را از ماجرای آن خبر دهد و جواب نامه را نیز بگوید. آن مرد هم به عسکر [سامرا] آمد و نزد جعفر رفته ماجرا را گفت، جعفر پرسید: آیا تو به بداء اعتقاد داری؟ گفت: آری، جعفر گفت: نظر رفیقت تغییر یافته و از تو خواسته این مال را به من بسپاری! او گفت: این پاسخ قانع کننده ای نیست و بیرون آمد... و در ادامه نامه ای از امام (علیه السلام) رسید که پاسخ او را داد و به مقصودش رساند». (۱۱۲۱)

کافی ۱ / ۵۲۳ از حسن بن عیسی عریضی روایت می کند: «پس از آنکه امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفتند، مردی مصری مالی را برای امام زمان (علیه السلام) به مکه آورد ولی با اختلاف میان مردم مواجه شد، برخی گفتند: امام عسکری (علیه السلام) بدون آنکه کسی را جانشین قرار دهد از دنیا رفت، و جانشین جعفر است، بعضی هم گفتند: او جانشین تعیین نمود.

مرد مصری شخصی به نام ابو طالب را با نامه ای به عسکر فرستاد. او به آنجا آمد و نزد جعفر رفت و از او برهان و دلیل بر امامت خود خواست، وی گفت: اکنون مجال آن نیست. ابو

طالب هم آمد و نامه را به دست سفراء داد، پاسخ او چنین آمد: خداوند به تو در مصیبت رفیقت پاداش دهد که از دنیا رفت، و درباره ی آن مالی که وی با خود داشت سفارش کرد که آن را به فردی مطمئن بدهد تا در آن به وظیفه عمل کند، و نامه اش پاسخ داده شد».

کمال الدین ۲ / ۴۸۳ از اسحاق بن یعقوب روایت می کند: «از محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) خواستم نامه ای را که در آن سؤالات پیچیده ام را مطرح کرده بودم به ناحیه برساند. توقیع با خطّ مولایمان صاحب الزمان (علیه السلام) چنین آمد: اما آنچه درباره اش سؤال کردی - خدا تو را راهنمایی کند، و از منکرین من از اهل بیت و پسر عموهایم محفوظ دارد -؛ بدان! میان خدای (عز وجل) و هیچ کس خویشاوندی نیست [ولذا هرکه به باطل بگروود نپندارد نسبش کارساز است]. هرکس مرا انکار کند از من نبوده و راه او راه پسر نوح (علیه السلام) است. اما عمویم جعفر و فرزندانش، بسان برادران یوسف (علیه السلام) هستند. اما فقاع؛ نوشیدن آن حرام است، ولی شلماب (۱۱۲۲) عیبی ندارد.

اما امواتان؛ ما تنها برای پاک شدن شما آن را می پذیریم، پس هرکه خواست برساند و هرآنکه خواست دریغ کند، زیرا آنچه خدا به من داده بهتر از آن است که به شما داده است.

اما ظهور فرج؛ موکول به خداوند - تعالی ذکره - است، و وقت گزاران دروغ می گویند.

اما سخن کسی که می پندارد حسین (علیه السلام) کشته نشده؛ کفر، تکذیب [حق] و گمراهی است.

اما در رخدادها؛ به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.

اما محمد بن عثمان عمری - که خدا از او، و بیشتر از پدرش راضی باشد -؛ ثقه ی من است و نامه ی او نامه ی من است.

اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی؛ خداوند دل او را اصلاح و تردیدش را بر طرف خواهد کرد.

اما آنچه به ما رساندی؛ ما تنها آن را قبول می کنیم که پاک و طاهر باشد.

پول [پرداختی به] زن آوازه خوان حرام است.

محمد بن شاذان بن نعیم هم مردی است از شیعیان ما اهل بیت.

اما ابو الخطاب محمد بن ابو زینب اجدع؛ او ملعون است، ویارانش نیز ملعونند، با هم باوران آنان هم مجلس نشو که من و پدرانم (علیهم السلام) از آنان بیزاریم.

اما کسانی که به اموال ما دست می برند؛ هرکس چیزی از آن را حلال بشمارد و مصرف کند، جز این نیست که آتش می خورد...

اما پشیمانی گروهی که با آنچه به ما رساندند در دین خدای (عز وجل) دچار تردید شدند؛ ما به کسی که می خواهد آن را پس گیرد پس دادیم، و نیازی به صله ی کسانی که شک دارند نداریم.

اما علت غیبت؛ خدای (عز وجل) می فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ، (۱۱۲۳) ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند نپرسید. یک یک پدرانم (علیهم السلام) بیعت طاغوت زمان را بر گردن داشتند، ولی من زمانی که خروج می کنم بیعت احدی از طاغوت ها بر گردنم نخواهد بود.

اما چگونگی بهره مندی از من در دوران غیبت؛ مانند بهره مندی از خورشید است آن هنگامی که ابر آن را از دیدگان بپوشاند، و من امان اهل زمینم، چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند. پس در سؤال از آنچه ربطی به شما ندارد را ببندید، و برای آگاهی از آنچه کفایت شده اید، خود را به زحمت نیاندازید، و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، زیرا آن فرج شماست، والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی». (۱۱۲۴) مطالب دیگری نیز پیرامون جعفر خواهد آمد.

برخی توقیعات امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، پاسخ ها و نامه های ایشان:

شیخ صدوق (رحمه الله) به دعای امام (علیه السلام) به دنیا می آید:

کمال الدین ۲ / ۵۰۲ می نویسد: «ابو جعفر محمد بن علی اسود برایم گفت: علی بن الحسین بن موسی بن بابویه پس از وفات محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) از من خواست تا از ابو القاسم حسین بن روح درخواست کنم که از مولایمان صاحب الزمان (علیه السلام)

بخواهد به درگاه خدای (عز وجل) دعا کنند تا فرزندی پسری به او عطا نماید.

من این پیغام را رساندم، وایشان آن را به حضرت ابلاغ نمود، وبعد از سه روز به من خبر داد که حضرت برای علی بن الحسین دعا کرده اند، وفرزندی مبارک که خدا او را نافع قرار می دهد زاده خواهد شد، وپس از او نیز فرزندانی به هم خواهند رسید.

ابو جعفر محمد بن علی اسود گوید: من نیز درباره ی خود همین درخواست را کردم که دعا کنند خدا فرزندی به من عنایت کند، ولی اجابت نکرد وگفت: راهی بدان [خواسته] نیست. پس علی بن الحسین، صاحب محمد [شیخ صدوق] وپس از او فرزندانی دیگر شد، ولی من نه.

شیخ صدوق بعد از نقل این جریان می نویسد: ابو جعفر محمد بن علی اسود (رحمه الله) بارها – که مرا می دید به مجلس استاد محمد بن حسن بن احمد بن ولید می روم و به کتب علم ونگاهداری آن رغبت دارم – به من گفت: هیچ عجیب نیست تو چنین رغبتی به دانش داشته باشی، زیرا به دعای امام (علیه السلام) به دنیا آمده ای».

رجال نجاشی / ۲۶۱ می نویسد: «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ابوالحسن، بزرگ قمیین، پیشگام، فقیه ومورد اعتماد آنان در عصر خود بود. او به عراق آمد و به ابو القاسم حسین بن روح (رحمه الله) نزدیک شد وسؤالاتی از او پرسید. بعدها هم به دست علی بن جعفر بن اسود نامه ای به ایشان رساند ودرخواست نمود آن را به صاحب (علیه السلام) برساند، ودر آن تقاضای فرزند کرده بود، پاسخ آمد: برایت در این باره به درگاه خدا دعا کردیم، و دو پسر نیک روزی خواهی شد. پس ابو جعفر و ابو عبد الله از کنیزی برای او به دنیا آمدند.

ابو عبد الله حسین بن عبد الله می گفت: از ابو جعفر [شیخ صدوق] شنیدم که می گفت: من به دعای صاحب الامر (علیه السلام) به دنیا آمدم، و به این مطلب افتخار می کرد».

غیبت شیخ طوسی / ۱۸۷ می نگارد: «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه با دختر عمویش محمد بن موسی بن بابویه ازدواج کرده بود، لکن فرزندی از او برایش به دنیا نیامد. از این رو برای شیخ ابو القاسم حسین بن روح (رحمه الله) نامه نوشت که از حضرت درخواست کند از خدا بخواهند تا فرزندانی فقیه برای او به دنیا آیند.

جواب چنین آمد: تو از این زن فرزندی نخواهی داشت، ولی مالک کنیزی دیلمی خواهی شد و دو فرزند فقیه از او برایت زاده می شوند.

ابو عبد الله بن سوره به من گفت: ابوالحسن بن بابویه (رحمه الله) سه فرزند داشت؛ محمد وحسین فقیه بودند و در حفظ مطالب مهارت خوبی داشتند، و مطالبی را به خاطر می سپردند که دیگر اهل قم توانایی آن را نداشتند. آن دو برادری به نام حسن نیز داشتند که بین آن دو بود، وی به عبادت وزهد مشغول بود، با مردم ارتباطی نداشت و از فقاقت نیز برخوردار نبود. همو گوید: هر زمان که ابو جعفر و ابو عبد الله دو پسر علی بن الحسین مطلبی را روایت می کردند، مردم از حافظه ی آنان شگفت زده شده می گفتند: این امر به شما اختصاص دارد و به جهت دعای امام است. این مطلب در میان اهل قم مشهور بود».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از وفات سفیر خود عمری (رحمه الله) خبر می

دهند:

غیبت شیخ طوسی / ۲۲۶ از جعفر بن احمد نوبختی نقل می کند: «پدرم احمد بن ابراهیم و عمویم ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم و جماعتی از خاندان - یعنی بنی نوبخت - برایم نقل کردند: هنگامی که بیماری ابو جعفر عمری شدت یافت، گروهی از بزرگان شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبد الله بن محمد کاتب، ابو عبد الله باقطنی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وجناء و دیگر از سرشناسان نزد ابو جعفر (رحمه الله) آمدند و گفتند: اگر حادثه ای رخ دهد، چه کسی به جای شما خواهد بود؟ فرمود: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من، سفیر میان شما و صاحب الامر (علیه السلام)، وکیل وثقه ی امین است، پس در امور خود بدو رجوع کنید و در مسائل مهم خود بر او اعتماد کنید که من بدانچه گفتم مأمور بودم و آن را رساندم».

کمال الدین ۲ / ۵۰۲ از ابو جعفر محمد بن علی اسود (رحمه الله): «ابو جعفر عمری برای خود قبری کند و با ساج (۱۱۲۵) آماده اش کرد، در این باره از او سؤال کردم، فرمود: مردم اغراضی دارند.

بعداً نیز در این باره سؤال کردم و گفتم: من امر شده ام که کار خود را به پایان برسانم. و بعد از

دو ماه از دنیا رفت». (۱۱۲۶)

پاسخ امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در نفی تفویض:

غیبت شیخ طوسی ۱۷۸/ از علی بن احمد دلال قمی روایت می کند: «گروهی از شیعیان اختلاف کردند که آیا خداوند خلق و رزق را به امامان (علیهم السلام) تفویض کرده یا نه، طائفه ای گفتند: این امر محال است زیرا کسی جز خدا قادر بر خلق اجسام نیست، برخی دیگر گفتند: خداوند این قدرت را به ائمه (علیهم السلام) داده و این امر را به ایشان تفویض نموده است، لذا آنان می آفرینند و روزی می دهند. این دو گروه در این باره با یکدیگر در نزاع بودند که کسی گفت: چرا به ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رجوع واز او در این مورد پرسش نمی کنید تا حق را برایتان آشکار سازد؟ او طریق به صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. آنها هم نامه ای نوشته و برای او فرستادند.

به واسطه ی او توقیعی بیرون آمد و این نسخه ای از آن است؛ خداوند تعالی است که اجسام را آفرید و ارزاق را تقسیم کرد، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می کند، لیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، (۱۱۲۷) هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا. اما امامان (علیهم السلام)؛ آنان از خداوند متعال می خواهند، پس او می آفریند، از او درخواست می کنند و او روزی می دهد، تا درخواست آنها را اجابت کند و حقشان را بزرگ دارد».

ردّ بر غالیان ونهی از غلو:

احتجاج ۲/ ۴۷۳ می نگارد: «از جمله توقیعاتی که از سوی صاحب الزمان (علیه السلام) صادر شده وردّ بر غالیان است، پاسخ نامه ی محمد بن علی بن هلال کرخی است: ای محمد بن علی! خداوند برتر و بالاتر از آن است که وصف می کنند - سبحانه و بحمده -، ما شریکان او در دانش و قدرتش نیستیم، جز او دیگری غیب را نداند (۱۱۲۸) همانسان که در کتاب استوار خود فرموده - تبارکت أسماؤه: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ، (۱۱۲۹) بگو: هر که در آسمان ها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی داند. من و تمامی پدرانم از اولین؛ آدم، نوح، ابراهیم، موسی و دیگر از پیامبران، و آخرین؛ محمد

رسول خدا، علی بن ابی طالب و دیگر امامان (علیهم السلام) که گذشتند تا پایان زمان و دوران من، بندگان خدای (عز وجل) هستیم، خداوند (عز وجل) می فرماید: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى، (۱۱۳۰) و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ [وسختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم. می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم؟ می فرماید: همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی.

ای محمد بن علی! جاهلان و نادانان شیعه و کسانی که بال پشه بر باورشان رجحان دارد، ما را آزار داده اند. من خدایی را که الهی جز او نیست و به عنوان گواه کافی است، رسولش محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، فرشتگانش، انبیا و اولیایش و تو و هر آنکه نامه ی من را بشنود گواه می گیرم که نزد خدا و رسولش از کسی که می گوید ما عالم به غیب هستیم و با خدا در حکومتش شراکت داریم، یا آنکه ما را در جایگاهی غیر از آن جایگاه که خدا برای ما پسندیده و ما را برای آن آفریده قرار دهد، و یا از آنچه برایت در صدر این نامه تفسیر و بیان کردم درباره ی ما تجاوز کند بیزاری می جویم، و شما را گواه می گیرم که هرکسی که ما از او بیزاری جویم، خدا، فرشتگان، رسل و اولیای او از او بیزاری جویند.

من این توقیع را که در این نامه است در گردن تو و هر که آن را بشنود امانت قرار دادم که آن را از احدی از موالی و شیعیانم کتمان نکند، تا جایی که همه ی موالیانم از آن آگاه شوند. امید است خداوند عزیز و جلیل آنان را دریابد، پس به اعتقاد حق بازگردند، و از آنچه از فرجامش آگاه نیستند، دست نگاه دارند.

پس هر آنکه نامه ی مرا بفهمد ولی به آنچه امر و نهی کردم رجوع نکند، لعنت خداوند و بندگان صالح او که ذکر کردم بر او وارد آمده است».

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۶ از یوسف بن سخت بصری: «توقیعی به خط محمد بن محمد بن علی (۱۱۳۱) دیدم که در آن آمده بود: بر شما واجب است که اعتقاد داشته باشید ما

پیشوایان [از جانب] خدا هستیم، امامان و خلفای خداوند در زمین، امینان او بر خلق و حجج او در بلاد هستیم، حلال و حرام را می شناسیم و تأویل کتاب و فصل الخطاب را می دانیم».

نامه ای با هدف تقویت ایمان ضعیفان شیعه:

غیبت شیخ طوسی / ۱۷۲ از علی بن ابراهیم رازی روایت می کند: «شیخ مورد اعتماد (۱۱۳۲) در بغداد برایم گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان در مورد جانشین دچار اختلاف شدند، ابن ابی غانم می گفت: ابومحمد (علیه السلام) بدون جانشین از دنیا رفت. آنها در این باره نامه ای نوشتند و به ناحیه فرستادند. پاسخ به خط امام (علیه السلام) چنین آمد: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند ما و شما را از ضلالت و فتنه ها نگاه دارد، روح یقین ببخشد و از عاقبت بد پناه دهد.

به من خبر رسیده که جماعتی از شما در اعتقادشان به تردید افتاده اند و در والیان امور دچار شک و سرگردانی شده اند، این مطلب ما را به خاطر شما - و نه به خاطر خودمان - اندوهگین ساخت، چرا که خدا با ماست و هیچ نیازی به غیر او نداریم، حق با ماست لذا کسی که خود را از ما باز دارد، موجب هراس ما نخواهد بود، و ما پرورش یافتگان ربمان هستیم و پس از آن خلق پرورش یافتگان ما هستند.

ای جماعت! چرا در تردید آمد و شد می کنید و در حیرت و ازگونیید، مگر سخن خدای عزیز و جلیل را نشنیده اید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، (۱۱۳۳) ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؟

آیا از وقایعی که برای امامانتان - که درود بر درگذشته و باقی آنان باد - رخ می دهد و در روایات آمده، آگاه نبودید؟

آیا ندیدید که چسان خداوند برایتان پناهگاه هایی قرار داد تا بدان پناه برید؟ و نشان هایی گذارد تا بدان رهنمون شوید؟ از زمان آدم (علیه السلام) تا زمانی که آنکه از دنیا رفته [امام عسکری (علیه السلام)] ظاهر شد [و امامت به ایشان رسید]، هرگاه نشانه ای غائب شود دیگری آشکار می گردد، و چون ستاره ای ناپدید گردد ستاره ای دیگر طلوع می کند. پس چون خدا او را به

سوی خود برد، گمان کردید که خدای تعالی دین خود را از میان برده و سبب میان خود و خلقتش را بریده است؟ هرگز، این نبوده و نخواهد بود تا آنکه قیامت شود و امر خدای سبحان ظاهر گردد، در حالی که اینان خوش ندارند.

آن [امامی] که گذشت با سعادت از دنیا رفت و ما را به فقدان دچار نمود بر همان شیوه ی پدرانش (علیهم السلام)، بسان دو کفشی که در برابر یکدیگرند. وصیت و دانش او در ماست و نیز جانشین و قائم مقام او، تنها ظالم گناهکار است که با ما بر سر جایگاه او نزاع می کند، و تنها منکر کافر است که آن را به جای ما ادعا می کند، و اگر نه آن بود که امر خدای متعال مغلوب و سرش آشکار و علن نمی گردد، چیزی - از حق ما - برای شما ظاهر می گشت که عقل هایتان از آن در شگفت ماند و شک هایتان را بر طرف گرداند، لکن هر آنچه خداوند بخواهد همان شود، و برای هر پایانی نوشته ای است. پس تقوای خدا پیشه کنید، تسلیم ما باشید و این امر را به ما بازگردانید...، تلاش نکنید از آنچه بر شما پوشیده شده پرده بردارید، از [راه] راست منحرف نشوید و به چپ [و کجراه] نروید، و بر مسیر روشن، و به وسیله ی مودّت، به سوی ما بیایید که برایتان خیرخواهی کردم و خداوند بر من و شما گواه است.

اگر محبت ما نسبت به صلاح، رحمت و دلسوزی بر شما نبود، به جای سخن گفتن با شما مشغول به امری بودیم که بدان امتحان شده ایم، یعنی منازعه ی ظالم گردنکش گمراهی که در گمراهی خود غوطه می خورد، با پروردگارش مخالفت می کند، ادعای چیزی را می کند که برای او نیست، و حق کسی که خداوند اطاعت از او را واجب گردانیده انکار می کند. و در دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای من الگویی نیکوست، و جاهل جامه ی عمل خود را خواهد پوشید، و کافر خواهد دانست عاقبت [نیک] دنیا از آن کیست. خداوند ما و شما را به رحمت خود از تمامی مهالک، بدی ها، آفات و بلاها مصون دارد که او بر این امر ولایت دارد و بر هر آنچه بخواهد قادر است، و ولی و حافظ ما و شما باشد، و درود و رحمت و برکات خداوند بر تمام اوصیاء و اولیاء و مؤمنین باد».

نهی از بردن نام امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در غیبت صغری:

کافی ۱ / ۳۳۳ از ابو عبد الله صالحی روایت می کند: «پس از شهادت امام عسکری (علیه

السلام) شیعیان از من خواستند نام و مکان حضرت را سؤال کنم، جواب اینچنین آمد: اگر آنان را به سوی نام راهنمایی کنی آن را فاش کنند، و اگر از مکان آگاه شوند بدان سو راه نمایند... در حدیثی دیگر ابن رثاب از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: کسی جز کافر، نام صاحب این امر را نمی برد».

کمال الدین ۲ / ۵۰۹ روایت می کند: «احمد بن خضر بن ابو صالح خجندی در جستجو بر آمد و ترک وطن کرد تا برایش معلوم شود که چه کند، که توقیعی چنین از صاحب الزمان (علیه السلام) برایش صادر شد: هر که جستجو کند، در طلب بر آمده، هر که در طلب بر آید، راه نماید، آنکه راه نماید، [او را] در معرض قتل قرار داده است، و هر آنکه چنین کند، شرک ورزیده.

او هم دست نگاه داشت و بازگشت» (۱۱۳۴)

کمال الدین ۲ / ۴۸۲ و ۳۸۳ از علی بن عاصم کوفی می آورد: «در توقیعات صاحب الزمان (علیه السلام) چنین آمد: ملعون است، ملعون است کسی که در محفل مردم مرا نام برد».

نگارنده: اکثر فقهای ما روایات نهی از نام بردن را مخصوص دوران غیبت صغری دانسته اند، آن هنگام که دشمنان به دنبال ایشان بودند، و به هر مکانی که گمان می کردند ایشان در آنجا حضور دارد هجوم می آوردند، حتی کسی را که گمان می کردند به ایشان باردار است زندانی می نمودند!

از این رو گویند بعد از گذشت عصر غیبت صغری، این حرمت - با رفع علت - برداشته شده است. (۱۱۳۵)

البته بعید نیست نهی از بردن نام، سال پیش از ظهور را نیز شامل شود، چرا که دشمنان به جستجوی ایشان خواهند پرداخت، بلکه در روایت آمده که سفیانی در مدینه هر که را که همانا ایشان باشد، به قتل خواهد رساند.

چند نمونه از پاسخ های فقهی و کرامات امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

احتجاج ۲ / ۴۸۷ سؤالات محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و پاسخ های حضرت را نقل می کند:

«حمیری نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند عمرتان را طولانی قرار دهد، عزّت، کرامت، سعادت و سلامتتان را دوام بخشد، نعمتش را تمام گرداند، در احسان بر شما وموهبت های والا وفضل خویش نردتان بیفزاید، و مرا در رخدادهای ناگوار فدای شما گرداند... دربارہ ی اهل بهشت پرسید که چون وارد آن شوند آیا زاد وولد خواهند داشت؟ پاسخ آمد: در بهشت زنان باردار نمی شوند وولادتی نخواهد بود، ونه حیض، نفاس و... چون مؤمن فرزندی خواهد، خداوند آن را بدون بارداری وولادت خواهد آفرید، بر آن صورتی که بخواهد...»

پرسید: آیا خاک قبر [امام حسین (علیه السلام)] با مرده در قبر قرار داده می شود؟
پاسخ آمد: با مرده در قبر قرار داده می شود، وبا حنوط او نیز مخلوط می گردد، ان شاء الله...

پرسید: نقل شده که امام صادق (علیه السلام) بر کفن پسرش نوشت: اسماعیل شهادت می دهد به لا اله الا الله، آیا گواهی به لا اله الا الله را می توانیم با خاک قبر امام حسین (علیه السلام) یا غیر آن بنویسیم؟
پاسخ آمد: این کار جایز است.

پرسید: آیا شخص می تواند با تسبیحی از تربت امام حسین (علیه السلام) تسبیح گوید، و آیا فضیلتی در آن است؟

پاسخ آمد: شخص با آن تسبیح می گوید، هیچ یک از تسبیح ها برتر از آن نیست. یکی از فضائل آن این است که شخص تسبیح را می گرداند، اما فراموش می کند تسبیح بگوید، و برای او تسبیح می نویسند.

پرسید: آیا می توان بر مهری از تربت امام حسین (علیه السلام) سجده نمود، و آیا فضلی در آن است؟

جواب آمد: جایز است، وفضیلت در آن است...».

کمال الدین ۲ / ۵۰۰: «جعفر بن حمدان سؤالاتی در مورد احکام اولاد ووقف پرسید وجواب آن آمد...».

کافی ۱ / ۵۲۴ از ابو عقیل عیسی بن نصر روایت می کند: «علی بن زیاد صیمری نامه ای نوشت و تقاضای کفن کرد، پاسخ آمد: تو در سال هشتاد (۱۱۳۶) بدان نیاز خواهی داشت، وی نیز به سال هشتاد مرد و چند روز پیش از مرگ برایش کفنی ارسال شد».

کمال الدین ۲ / ۵۱۰ از اسحاق بن حامد کاتب، کرامتی از امام (علیه السلام) در مورد مردی که لباسی برای حضرت فرستاده بود نقل می کند. (۱۱۳۷)

کافی ۱ / ۵۲۰ از حسن بن فضل بن زید یمانی کرامتی از کرامات امام (علیه السلام) را نقل می کند. (۱۱۳۸)

همان ۱ / ۵۲۳ از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری روایت می کند که کرامتی در رابطه با مالی که برای حضرت فرستاده بود، برایش پیش آمد. (۱۱۳۹)

توقیعات صادره از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متعدد است، و در معجم احادیث الامام المهدی (علیه السلام) آنها را گرد آورده ایم.

در فصول گذشته بیشتر نشانه ها ذکر شد، و یکی از استوارترین آنها روایت جابر از امام باقر (علیه السلام) بود. (۱۱۴۰)

برخی در شمارش علامات ظهور و تطبیق آن، و برخی هم در رد آنها ورد تطبیقاتشان - هرچند واضح باشد - جانب افراط را گرفته اند، و صحیح آن است که نشانه ها بررسی و تحقیق شود، و تطبیق آن اگر واضح باشد پذیرفته شود.

فصل (۳۶): نشانه های ظهور / مروری بر برخی از نشانه های ظهور

ائمہ (علیہم السلام)، شیعیان را بر اساس آرزومندی و انتظار فرج پرورش می دهند:

الامامة والتبصرة / ۹۳ از علی بن مهزیار نقل می کند: «به امام هادی (علیه السلام) نامه نوشتم و درباره ی فرج سؤال کردم، پاسخ آمد: هنگامی که صاحبان از سلطه ی ظالمین غائب شد، منتظر فرج باشید».

ارشاد / ۳۶۰ از حسن بن جهم روایت می کند: «مردی از امام کاظم (علیه السلام) درباره ی

فرج سؤال کرد، ایشان فرمودند: می خواهی برایت مفصل بگویم یا مجمل؟ او گفت: مجمل، حضرت فرمودند: هنگامی که بیرق های قیس در مصر، و بیرق های کنده در خراسان به زمین فرود آید». (۱۱۴۱)

سؤال موجود در این روایت از فرجی خاص در زمان امام کاظم (علیه السلام) است، یعنی ایامی که هارون بر شیعیان بسیار سخت می گرفت، و نشانه ی وارد در آن از ظهور بعید است، گرچه برخی پنداشته اند مقصود از این فرج ظهور امام مهدی (علیه السلام) است.

توصیف اعصار ظلم و به خصوص عصر ظهور:

مجله ی تراثنا ۱۵ / ۲۱۷ - مختصر اثبات الرجعة - از محمد بن مسلم نقل می کند: «مردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: قائمتان چه زمان ظهور می کند؟ حضرت فرمودند: آنگاه که گمراهی فزون و هدایت کم شود، جور و فساد فراوان و صلاح و راستی کم گردد، مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند، فقیهان به دنیا، و اکثر مردم به اشعار و شعرا روی آورند، گروهی از اهل بدعت مسخ و به صورت بوزینه و خوک در آیند، سفیانی بیاید، سپس دجال خروج کند و بسیار به گمراهی بکشاند، آن هنگام در شب بیست و سوم ماه رمضان است که نام قائم (علیه السلام) ندا شود و در روز عاشورا قیام کند، گویا او را می بینم که میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در حضورش ندا در می دهد: [بیعت با ایشان] بیعت با خداست، پس شیعیان به سوی او می آیند». (۱۱۴۲)

کشف الحق / ۱۸۷ آن را نقل می کند و در ادامه آمده است: «پس شیعیان ایشان از اطراف زمین به سوی ایشان می آیند - و زمین برایشان درنور دیده می شود - تا بیعت کنند. آنگاه رهسپار کوفه شده و در نجف آن فرود می آید. از آنجا لشکرها را برای دفع عمّال دجال به شهرها می فرستد. پس او زمین را از داد و عدل می آکند، انسان که از بیداد و ستم پر شده است.

عرض کردم: ای پسر پیامبر! پدر و مادرم فدایتان، آیا کسی از اهل مکه می داند که قائمتان از کجا بدان می آید؟ فرمودند: نه، او به طور ناگهانی بین رکن و مقام ظاهر خواهد شد». نگارنده: مقصود از دجال در این حدیث، دجال موعود نیست، بلکه حاکم یا عالم سوئی است

که سفیانی را همراهی می کند.

غیت نعمانی / ۲۷۸ از اصبع بن نباته روایت می کند: «از امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: پیش از قائم سال هایی پر فریب خواهد بود، در آن صادق تکذیب و کاذب تصدیق می شود، ماحل نیز نزدیک می گردد.

در حدیثی آمده: ورویضه در آن سخن می گوید، من گفتم: رویضه و ماحل چیست؟ فرمودند: آیا قرآن نمی خوانید: وهو شديد المحال، (۱۱۴۳) واو سخت کیفر است؟ و مقصود مکر است.

گفتم: ماحل چه؟ فرمودند: مقصود مکار است». (۱۱۴۴)

کفایة الاثر / ۲۱۳ از علقمة بن قیس روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) بر فراز منبر کوفه برای ما خطبه ی لؤلؤه را ایراد کردند، در آخر آن فرمودند: بدانید! من نزدیک است کوچ کنم و به غیگاه [قبر] روان شوم، پس منتظر فتنه ی اموی و حکومت کسرایی، میراندن آنچه خداوند احیاء کرده و احیاء آنچه او میرانده، باشید، عبادتگاهتان را در خانه هایتان قرار دهید، و بر مانند آتش افروخته بر درخت غضا (۱۱۴۵) دندان گیرید، پس خدا را فراوان یاد کنید که یاد او بالاتر است، اگر می دانستید.

در ادامه فرمودند: شهری که زوراء نام دارد، بین دجله و دجیله و فرات بنا می شود. اگر آن را می دیدید، با گچ و آجر محکم شده، با طلا، نقره، لاجورد خالص، مرمر، درب های عاج و آبنوس، خیمه، گنبد و اسباب مجلل آراسته اند. با ساج، عرعر، صنوبر و چوب افراشته اند. با کاخ ها بالا برده اند. پادشاهان بنی شیبان (۱۱۴۶) - بیست و چهار پادشاه به تعداد سال های کدید - یکی پس از دیگری بر آن مستولی خواهند شد. در میان آنها سَفّاح، مقلّاص، جموع، خدوع، مظفر، مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عشار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار، مسرف، کدید، اکتب، مترف، اکلب، وشمیم، ظلام و عیوق هستند. گنبدی کبود و با رشته ای سرخ [در آن] تعبیه می شود.

به دنبال آن، برپادارنده ی حق در اقالیم پرده از چهره بر می کشد، چونان ماه تابان در میان ستارگان درخشان.

آگاه باشید! خروج او ده نشانه دارد؛ اول طلوع ستاره ای دنباله دار... در آن فتنه و آشوب و شر افروزی خواهد بود و اینها علائم برکت و فزونی است. از هر نشانه ای به نشانه ی دیگر شگفتی است. پس چون نشانه های ده گانه پایان یابد، آن هنگام است که ماه درخشان از ما آشکار می گردد، و کلمه ی اخلاص خداوند بر توحید کامل می شود...

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با من عهد کردند که دوازده امام که نه تن از صلب حسین هستند این امر را بر عهده خواهند گرفت، ایشان فرموده اند: هنگامی که مرا به آسمان بالا بردند به ساق عرش نگرستم، بر آن نوشته بود: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمد رسول الله، او را به علی تأیید و نصرت کردم. دوازده نور نیز مشاهده کردم، عرضه داشتم: پروردگار من! این انوار چه کسانی است؟ ندا آمد: ای محمد! این انوار امامان از نسل توست.

من عرض کردم: یا رسول الله! آیا آنان را برایم نام نمی برید؟... ایشان هم اسامی امامان (علیهم السلام) را بیان کردند و فرمودند: وقائم از نسل حسین، همانم و شبیه ترین مردم به من است، او زمین را پر از عدل و داد می کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است». الملاحم والفتن / ۱۳۶ آن را نقل می کند و می نویسد: «امام (علیه السلام) پانزده روز پیش از خروج از بصره این سخن را ایراد فرمودند». (۱۱۴۷)

کافی ۸ / ۳۷ از حمران روایت می کند: «در حضور امام صادق (علیه السلام) سخن از بنی عباس و روزگار سخت شیعیان به میان آمد که فرمودند: من با ابو جعفر منصور - در حالی که سوار بر اسب و در میان گروهی سواره بود، سوارانی در مقابل و سوارانی از پشت سر - سوار بر الاغی کنار او می رفتم، او به من گفت: ای ابا عبد الله! بر تو شایسته است به توانی که خدا به ما عطا کرده و عزّتی که برای ما فراهم آورده شادمان باشی، به کسی خبر نده که خود و اهل بیت از ما به این امر شایسته ترید که ما را نسبت به خودت و آنان تحریک می کنی [و ممکن است در صدد آزارتان برآییم]، من گفتم: هرکه چنین خبری از من نزد تو آورده دروغ گفته است، او گفت: آیا بر آنچه می گویی قسم یاد می کنی؟ گفتم: مردم ساحرند [و فتنه انگیز]، یعنی دوست دارند دل تو را نسبت به من خراب کنند، پس گوش خود را به آنان مسپار، زیرا ما به تو محتاج تریم تا تو نسبت به ما.

او گفت: آیا روزی را به یاد داری که از تو پرسیدم آیا برای ما هم حکومتی هست؟ گفتم: آری، طویل، عریض و شدید، و شما همواره مهلت داشته و در فراخی دنیایتان به سر خواهید برد تا آنکه خونی از ما را به حرام، در ماه حرام و در شهر حرام بریزید، - و دانستم او این سخن را به خاطر سپرده است لذا - گفتم: امید است خدای (عز وجل) تو را کفایت کند، من این مطلب را خاص تو نگفتم، تنها یک حدیث بود که آن را نقل کردم، شاید کسی غیر از تو از خاندانت این کار را انجام دهد، و نسبت به من آرام شد.

هنگامی که به خانه ام بازگشتم برخی از موالیان ما آمد و گفت: فدایت گردم، به خدا شما را در گروه سواره ی منصور دیدم که بر الاغی سوار بودید و او بر اسب، و او چنان بر شما مشرف بود و سخن می گفت که گویا پایین بودید، با خود گفتم: این حجت خدا بر خلق و صاحب این امر [امامت] است و بدو اقتدا می شود، و آن دیگری به ستم رفتار می کند، فرزندان پیامبران (علیهم السلام) را می کشد و خون ها را [به حرام] بر زمین می ریزد که خدا دوست ندارد، و در میان سواران خویش است ولی شما بر روی الاغ، لذا تردیدی به جانم افتاد که از آن بر دین و جان هراسیدم! اما گفتم: اگر فرشتگانی را که اطراف من، مقابل، پشت سر، راست و چپم هستند می دیدم، او و آنچه در آن است را حقیر می شمردم و دلم آرام شد.

سپس گفت: اینان تا چه زمانی حکومت دارند؟ یا چه زمانی از آنها راحت می شویم؟ گفتم: آیا نمی دانی که هر چیزی مدتی دارد؟ گفت: آری، گفتم: آیا دانش تو برای نفعی دارد؟ هنگامی که این امر [انقضای دولت عباسیان یا ظهور دولت حق] فرا رسد، [نابودی اینان] از دیده بر هم نهادهی سریع تر خواهد بود. اگر تو از حال اینان نزد خدای (عز وجل) آگاه بودی و اینکه چسان است، بغض بیشتری داشتی، و اگر تو بکوشی یا اهل زمین بکوشند تا آنان را به گناهی سخت تر از آنچه دارند مرتکب کنند، [نتوانسته و] نخواهند توانست، پس شیطان تو را منحرف نکند زیرا عزت برای خدا، رسولش و مؤمنان است، لکن منافقان نمی دانند.

آیا نمی دانی کسی که منتظر امر ما باشد و بر آزار و بیمی که بدو می رسد شکیبایی کند، فردا در زمره ی ما خواهد بود؟ پس چون دیدی که حق و پیروان آن از بین رفتند، ستم بلاد را فراگرفت،

قرآن کهنه شد و آنچه در آن نیست را بدان نسبت دادند و مطابق میل ها گردانیده شد، دین انسان که آب و ازگون می شود و ازگون شد، اهل باطل امور پیروان حق را در دست گرفتند، شر آشکار است و از آن نهی نمی شود و پیروان آن را معذور می دارند، فسق ظاهر شد و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می کنند، مؤمن ساکت است و گفتارش پذیرفته نیست، فاسق دروغ می گوید ولی دروغ و افترای وی بر او رد نمی شود، صغیر کبیر را تحقیر می کند، رحم ها قطع می گردد...».

دلائل الامامة / ۲۵۳ از سلمان فارسی (رحمه الله) روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) در مدینه برایمان سخنرانی کردند، فتنه و نزدیکی آن را یاد کردند، و در ادامه سخن از قیام قائم از فرزندانشان و اینکه زمین را از عدل می آکند، انسان که از جور مملو شده به میان آوردند. من در خلوت حضور رسیدم و عرضه داشتم: یا امیر المؤمنین! قائم از نسل شما چه زمانی ظهور می کند؟ ایشان آهی کشیده فرمودند: قائم ظاهر نمی شود مگر پس از آنکه امور به دست کودکان افتد، حقوق رحمان ضایع شود، قرآن را به طرب و آواز بخوانند...».

و دیگر اوصافی که برای اعصار ظلم و منتهی به ظهور آمده و از نشانه های عام و با فاصله می باشد، مانند العدد القویة / ۷۵ که در آن آمده است: «قرآن را به غنا می خوانند، پس چون شاهان بنی عباس آن نابینایان دچار التباس گشته شدند... و بصره ویران شد، قائم از نسل حسین قیام می کند».

کسوف و خسوف پیش از ظهور:

کمال الدین ۲ / ۶۵۵ از امام صادق (علیه السلام) می آورد: «پنج روز گذشته از ماه رمضان، پیش از قیام قائم (علیه السلام) خورشید دچار کسوف می شود».

غیبت نعمانی / ۲۷۲ از ابوبصیر از آن حضرت روایت می کند: «نشانه ی خروج مهدی، کسوف خورشید در ماه رمضان در سیزده و چهارده آن است».

دلائل الامامة / ۲۵۹ از ام سعید احمسیه نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، نشانه ای برای خروج قائم برایم بفرمایید، فرمودند: ای ام سعید! چون ماه شب چهارده در رجب دچار خسوف شد و مردی از زیر آن بیرون آمد، آن هنگام

خروج قائم خواهد بود».

کافی ۸/ ۲۱۲ از بدر بن خلیل از دی روایت می آورد: «نزد امام باقر (علیه السلام) نشسته بودم که فرمودند: دو نشانه پیش از قیام قائم خواهد بود که از زمان فرود آدم بر زمین رخ نداده است؛ خورشید در نیمه ی ماه رمضان دچار کسوف می شود و ماه در آخر آن. مردی پرسید: ای پسر پیامبر! خورشید در آخر ماه و ماه در نیمه کسوف می کنند! حضرت فرمودند: من بهتر می دانم چه می گویی [و منظورت این است که سخن من بر خلاف رسم امور فلکی است]، ولی آن دو نشانه هایی هستند که از زمان فرود آدم (علیه السلام) رخ نداده اند».

غیبت نعمانی ۲۷۱/ از ورد برادر کمیت: «امام باقر (علیه السلام) فرمودند: پیش از این امر، ماه پنج [شب] باقی مانده [از ماه]، و خورشید در پانزدهم دچار کسوف می شوند، و در ماه رمضان خواهد بود. آن هنگام است که برنامه ی منجمین به هم می ریزد».

سنن دارقطنی ۲/ ۶۵ از جابر از محمد بن علی [امام باقر (علیه السلام)]: «مهدی ما دو نشانه دارد که از زمان خلقت آسمان ها و زمین رخ نداده است؛ ماه در شب اول رمضان و خورشید در نیمه ی آن دچار کسوف می شوند...» (۱۱۴۸)

یکی از نشانه ها: دولت های کوچک، به خود جرأت مخالفت با جباران را می دهند:

غیبت نعمانی ۲۶۹/ از ابوبصیر روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد تفسیر فرموده ی خداوند سؤال شد: سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ، (۱۱۴۹) به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در جان هایشان به آنان خواهیم نمود، ایشان فرمودند: در جان هایشان، مسخ، و در آفاق، شورش آفاق بر آنان را به آنها می نمایاند، پس قدرت خدا را در جان هایشان و در آفاق خواهند دید.

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ، تا برایشان روشن گردد که او خود حقّ است؛ مقصود خروج قائم است که از سوی خدای (عز وجل) حق [وقطعی] است، و به طور حتم این خلق آن را می بینند».

نبرد و طاعون پیش از ظهور:

کمال الدین ۲/ ۶۵۵ از سلیمان بن خالد نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم: دو مرگ پیش از قائم خواهد بود؛ مرگ سرخ و مرگ سفید، تا جایی که از هر هفت نفر پنج نفر

از بین روند، مرگ سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون».

همان از ابوبصیر و محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «این امر واقع نخواهد شد تا آنکه دو سوم مردم از میان روند، گفته شد: هنگامی که دو سوم مردم از بین روند چه باقی می ماند؟ فرمودند: آیا خوش ندارید که یک سوم باقی باشید؟»

غیبت نعمانی / ۲۷۷ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «پیش از قائم مرگ سرخ، مرگ سفید، ملخ به هنگام، و ملخ سرخ بسان خون و نا به هنگام خواهد بود. مرگ سرخ با شمشیر است و مرگ سفید طاعون». (۱۱۵۰)

قرب الاسناد / ۱۷۰ از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می کند: «امام رضا (علیه السلام) فرمودند: پیش از این امر قتلی بیوح است، گفتم: بیوح چیست؟ فرمودند: کشتاری دائم و پایان ناپذیر».

غیبت نعمانی / ۲۷۱ از وی روایت می کند: «در حج از عربی بیابانی شنیدم که می گفت: امروز روزی بیوح است، به او گفتم: بیوح چیست؟ گفت: به شدت گرم».

همان / ۲۸۳ از زرارہ نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: آیا ندا حق است؟ فرمودند: آری به خدا، چنانکه هر قومی به زبان خود آن را بشنوند. و نیز فرمودند: این امر واقع نخواهد شد، تا آنکه نه دهم مردم از میان روند».

الفتن ابن حماد ۱ / ۹۱: «کیسان رواشی قصار که مردی ثقه است از مولای خود نقل می کند: حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مهدی خروج نمی کند تا آنکه یک سوم کشته شوند، یک سوم بمیرند و یک سوم باقی مانند». (۱۱۵۱)

الصراط المستقیم ۲ / ۲۵۸ از کتاب عبد الله بن بشار برادر شیری امام حسین (علیه السلام) روایت می کند: «چون خداوند اراده نماید آل محمد را آشکار کند، نبردی از صفر تا صفر آغاز می شود، و این اوان خروج مهدی خواهد بود».

ابنعباس گفت: یا امیر المؤمنین! نزدیکترین رخداد حاکی از ظهور او کدام است؟ ایشان گریستند و فرمودند: هنگامی که در سدّ فرات شکافی به هم رسد و [آب] در کوچه های کوفه جاری شود، شیعیان ما برای دیدار قائم آماده شوند».

حسن بن سلیمان حلی در مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۵ از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند: «سپاس خداوندی را که یگانه و ستوده است، همو که در مُلک خویش یکتاست و به قدرت خود علو دارد، او را برای راهی که شناساند، اطاعتی که الهام نمود و حکمت مکنونی که آموخت می ستایم که او به هر آنچه عهده دار کند ستوده و به هر بلایی که مبتلا کند مشکور است...»

همانا امر ما سخت و دشوار است، فرشته ی مقرب، پیامبر مرسل و بنده ای که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است [هم] توان حمل آن را ندارند. حدیث ما را تنها دژهای استوار یا سینه های امین یا خرد های گران است که حفظ می کند. شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است.

مردی از شرطة الخميس (۱۱۵۲) صدا زد: یا امیر المؤمنین! از چه در شگفتید؟ فرمودند: چرا چنین نباشم و حال آنکه قضا [ی الهی] در مورد شما گذشته است... شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است.

مردی دیگر صدا زد: یا امیر المؤمنین! این چیست که مدام از آن ابراز شگفتی می کنید؟ فرمودند: مادر دیگری [از دشمنان] به عزایش بنشیند، چه چیزی شگفت انگیزتر از مردگانی است که سرهای زندگان را می زنند!

او گفت: یا امیر المؤمنین! این امر چسان خواهد بود؟ فرمودند: قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، گویا آنها را می نگرم که در کوچه های کوفه حضور دارند، شمشیرها را آخته بر شانه هایشان گذارده اند، و تمامی دشمنان خدا، رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و مؤمنان را می زنند، و این سخن خدای عزیز و جلیل است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ، (۱۱۵۳) ای کسانی که ایمان آورده اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی نگیرید. آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده اند، همان گونه که کافران از اهل گور قطع امید نموده اند.

ای مردم! از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید، من به راه های آسمان از عالم به راه های زمین آگاه ترم. من پیشوای مؤمنین، نهایت سابقین، زبان متقین، خاتم وصیین، وارث

پیامبران و خلیفه ی پروردگار جهانیان هستیم. من قسمت کننده ی آتش، خازن بهشت، صاحب حوض و صاحب اعرافم، امامی از ما اهل بیت نیست مگر آنکه تمامی اهل ولایت خود را می شناسد و این فرمایش خدای تبارک و تعالی است: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**، (۱۱۵۴) [ای پیامبر!] تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است.

ای مردم! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه ای شرقی [بسان شتری چموش] پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این [فتنه] پس از مرگ وزندگانی است -، یا آنکه آتشی با هیزم درشت در مغرب زمین شعله ور شود و فریاد به خونخواهی یا مانند آن کند. پس آن هنگام که فلک بگردد خواهید گفت: او مُرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می کند. پس در آن روز تأویل این آیه خواهد آمد: **ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا**، (۱۱۵۵) پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.

برای آن نشانه ها و علاماتی است؛ نخست آن که کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه های کوفه آتش روشن شود، چهل شب مساجد تعطیل شود، سه پرچم - که با [پرچم] هدایت مشتبّه می شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش اند. کشتار بسیار، مرگ وسیع، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد نفر، آنکه میان رکن و مقام ذبح می شود، قتل صبر اسبغ مظفر در بیعت بتان و به همراه بسیاری از شیاطین انس، خروج سفیانی با پرچمی سبز و صلیبی از طلا که فرمانده ی آن پرچم مردی است از کلب و با دوازده هزار اسب آهنگ مکه و مدینه می کنند، امیر آن از بنی امیه است و خزیمه نام دارد، چشم چپ ندارد، در چشمش لگه ای خون است، دنیا به کامش خواهد بود و بیرق او شکست نخواهد خورد تا آنکه در مدینه فرود آید. پس مردان و زنانی از آل محمد را جمع می کند و در خانه ای که خانه ی ابوالحسن اموی گویند زندانی می کند.

لشکری را در طلب مردی از آل محمد که مردانی از مستضعفان در مکه بر گردش جمع شده اند اعزام می کند، و امیر آنها مردی از غطفان است. آنان به میان سنگ های سفید در بیداء که می رسند به زمین فرو می روند و تنها یک مرد که خدا صورتش را به پشت برگردانده نجات می

یابد، تا آنان [سفیانی و لشکریانش] را هشدار دهد و نشانه ای برای کسانی که پشت سر او [در راه] هستند باشد، آن روز این آیه تأویل خواهد شد: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، (۱۱۵۶) وای کاش می دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند.

سفیانی صد و سی هزار نفر را به عراق اعزام می کند. آنان در روحاء، فاروق و موضع مریم و عیسی (علیه السلام) در قادسیه فرود می آیند، هشتاد هزار نفرشان هم در کوفه موضع قبر هود (علیه السلام) در نخيله.

در روز زینت بر آن هجوم می برند. حاکم مردم جباری متجاوز است که او را کاهن ساحر گویند. از شهری که زوراء نام دارد در میان پنج هزار کاهن خروج می کند، و بر روی پل آن هفتاد هزار نفر را به قتل می رساند. چنان می شود که مردم به جهت خون ها و بوی بد اجساد، سه روز از فرات استفاده نمی کنند. او دوشیزگانی را در کوفه به اسارت می گیرد... آنگاه صد هزار نفر که یا مشرکند و یا منافق از عراق خروج می کنند تا آنکه به دمشق - که همان ارم ذات العمد است - برسند و هیچ کس مانعشان نشود.

پرچم های شرق زمین که نه از پنبه است، نه کتان و نه ابریشم، می آید. سر چوبه ی آنها با مهر سید اکبر مهر شده است. مردی از آل محمد (علیهم السلام) آنها را سوق می دهد. روزی که در مشرق باز شود، بوی آن در مغرب بسان مشک می پیچد. هراس یک ماه جلوتر از آن سیر می کند.

پسران سعد سقاء - که پسران فاسقاند - در کوفه می مانند و خون خواهی پدرانشان می کنند تا آنکه لشکر حسین بر آنان هجوم آورند و بسان دو اسب مسابقه سبقت می گیرند. آنان ژولیده و غبار آلودند، اهل اشک و شادی...

آنان ابدالی هستند که خدای عزیز و جلیل توصیفشان فرموده: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، (۱۱۵۷) خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد. و مطهران، نظیران آنها از آل محمد (علیهم السلام) اند.

مردی راهب از اهالی نجران به عنوان نخستین مسیحی که امام (علیه السلام) را اجابت می کند

خروج می کند. صومعه اش را ویران ساخته، صلیبش را خرد می کند. او موالی، مردمان ضعیف و اسبانی را با خود می آورد. آنها با بیرق های هدایت به سوی نخيله می روند و محل اجتماع مردم از تمامی زمین، فاروق خواهد بود که راه امیر المؤمنین (علیه السلام) و ما بین برس و فرات است.

آن روز از مشرق تا به مغرب سه هزار تن از یهود و نصاری به دست یکدیگر کشته می شوند و آن روز تأویل این آیه ظاهر می گردد: **فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ**، (۱۱۵۸) سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده ی بی جان گردانیدیم، به وسیله ی شمشیر وزیر سایه ی آن.

تیز نگر از بنی اشهب با کمک مردمانی که برادرانش نیستند به قدرت می رسد و می گریزند تا آنکه به سبطری آمده و به درخت پناه آورند، و آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود: **﴿فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾**، (۱۱۵۹) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. [هان] نگریزد، و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] مسکن هایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید.

[مقصود از] مساکن آنها، همان گنج ها - از اموال مسلمین - است که غنیمت گرفته بودند. آن روز خسف و قذف و مسخ نیز دامنگیر آنها می شود و تأویل این آیه نیز آشکار می گردد: **وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ**، (۱۱۶۰) و آن، از ستمگران چندان دور نیست.

منادی در ماه رمضان از سمت مشرق و به هنگام طلوع خورشید ندا در می دهد: ای پیروان هدایت! گرد آید. و دیگری از سوی مغرب و پس از غیبت خورشید ندا می کند: ای پیروان گمراهی! گرد آید. فردای آن روز به هنگام ظهر، خورشید نورش را از دست داده سیاه و تاریک می گردد. و در روز سوم و با خروج دابة الارض، حق و باطل از یکدیگر جدا می شوند.

رومیان به سمت منطقه ای در ساحل دریا کنار غار آن جوانان می آیند. خداوند آنان را از غارشان به سوی آنها می فرستد. مردی از آنان ملیخا نام دارد و یکی هم کمسلمینا، این دو گواهان و کسانی هستند که تسلیم قائم می باشند. یکی از آن جوانان به سمت روم فرستاده می

شود ولی دست خالی باز می گردد. دیگری را می فرستد که با فتح رجوع می کند، آن روز تأویل این آیه واقع خواهد شد: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً، (۱۱۶۱) هر که در آسمان ها وزمین است خواه وناخواه در برابر او تسلیم هستند.

آنگاه خداوند از هر امتی، گروهی را مبعوث می کند تا آنچه را وعده داده می شدند، به آنان بنمایاند و آن روز است که تأویل این آیه ظاهر می شود: وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ، (۱۱۶۲) و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم...

صدیق اکبر با پرچم هدایت و شمشیر ذو الفقار وچوب دستی می آید و برای بار دوم (۱۱۶۳) در سرزمین هجرت [خود] - یعنی کوفه - فرود می آید. مسجد آن را منهدم ساخته، طبق بنای نخست بنا می کند و خانه های جبارانی را که اطراف آن است ویران می سازد. رهسپار بصره می شود و بر دریای آن مشرف می گردد. تابوت وعصای موسی را به همراه دارد. دریا را قسم می دهد و آن، صدایی می کند و بصره به دریایی عظیم مبدل می گردد و تنها مسجد آن و بسان جلو کشتی بر روی آب باقی می ماند. سپس به سوی حروراء [خاستگاه خوارج] می رود و آن را به آتش می کشد...

آنگاه رهسپار مصر می شود، بر فراز منبر آن می رود و برای مردم سخنرانی می کند. زمین به عدالت خرم می شود، آسمان باران خود و درخت میوه اش را عطا می کند، زمین گیاهش را می بخشد و برای اهلش زینت می کند، حیوانات وحشی آرام می شوند تا جایی که در زمین مانند چارپایان می چرند، دانش در قلب های مؤمنان فرو می افتد، پس هیچ مؤمنی نیازمند دانش برادرش نخواهد بود و آن روز است تأویل این آیه: يَغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ، (۱۱۶۴) خداوند هر یک را از گشایش خود بی نیاز گرداند.

زمین گنج هایش را برای آنها بیرون می دهد و قائم می فرماید: كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ، (۱۱۶۵) بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید. مسلمانان آن روز برای دین، راستکارانند، به آنان اجازه ی سخن داده می شود. پس آن روز تأویل این آیه خواهد بود: وَجَاءَ رُبُّكَ وَالْمَلِكُ صَفًّا، (۱۱۶۶) و [فرمان] پروردگارت

و فرشته [ها] صف در صف آیند. پس خداوند آن روز تنها دین حق خود را می پذیرد، **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**، (۱۱۶۷) آگاه باشید! آیین خالص از آن خداست. تاویل این آیه آن روز خواهد بود: **أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ**. و یقولون متى هذا الفتح إن كنتم صادقين. قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا إيمانهم ولا هم ينظرون. فأعرض عنهم وانتظر إنهم منتظرون، (۱۱۶۸) آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمین بایر می رانیم، و به وسیله ی آن کشته ای را برمی آوریم که دام هایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟ و می پرسند: اگر راست می گوید، این پیروزی [شما] چه وقت است؟ بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند. پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند. او میان خروج تا روز مرگ سیصد و اندی سال درنگ می کند، و تعداد یارانش سیصد و سیزده نفر است؛ نه تن از بنی اسرائیل، هفتاد نفر از جن و دویست و سی و چهار تن - که در میان آنها هفتاد نفری هستند که چون مشرکان قریش رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را هجو کردند، خشم گرفتند و از آن حضرت خواستند اجازه دهد پاسخ مشرکان را بدهند، ایشان هم با فرود آمدن این آیه رخصت دادند: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ**، (۱۱۶۹) مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند. و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخوانند گشت -.

بیست تن از اهل یمن از جمله مقداد بن اسود، دویست و چهارده نفری که در ساحل بحر در جهت عدن بودند و پیامبری با رسالت به سوی آنها مبعوث شد و آنها بدو گرویدند. از سایر مردم دو هزار و هشتصد و هفده تن، و از فرشتگان چهل هزار تن - از جمله سه هزار تن از مسومین و پنج هزار تن از مردفین - ...».

بررسی:

۱. روایاتی که پیشتر گذشت بر این مطلب اتفاق دارند که اندکی پیش از ظهور، نبردی رخ می

دهد که خسارات فراوانی به دنبال دارد. خساراتی که در برخی روایات یک سوم عالم ویا بیش از آن را نشان رفته است، در برخی سخن از مرگ سرخ و سفید است، ولی حرفی از یک سوم یا دو سوم نیست، در بعضی سخن از یک سوم مردم است، اما مشخص نشده که این کشتگان در نبرد شرکت داشته اند، یا از اهالی منطقه ی درگیری بوده اند ویا اینکه از سرتاسر عالم. در روایت الصراط المستقیم سخن از امتداد جنگ از صفر تا صفر است، لکن تعداد کشتگان نیامده است.

دیگر آنکه زمان این نبرد مشخص نشده است، جز آنکه پیش از امام (علیه السلام) عنوان شده، وروایتی که قوی ترین سند را دارد روایت محمد بن مسلم ثقفی (رحمه الله) است که در آن سخن از نابودی دو سوم مردم پیش از ظهور رفته است، بدون آنکه زمان یا مکان آن ذکر شده باشد، وروایت سلیمان بن خالد سبب این نابودی را جنگ عنوان کرده بود. روایت احمد بن محمد بن ابی نصر هم سخن از کشتار شدید پیش از ظهور می راند، بدون ذکر خسارات ناشی از آن.

ممکن است که این جنگ هم زمان ویا اندک مدتی پس از ظهور باشد، چرا که در روایات، گاه از رخداد های پس از ظهور - مثل لشکری که به زمین فرو می رود - تعبیر به علامت شده است و شاید این واقعه نیز مثل آن باشد.

روایت کمال الدین ۲/ ۶۵۵ هم می رساند که این نبرد ویا طاعون با مسلمین کاری ندارد، زیرا در آن آمده است: «گفته شد: هنگامی که دو سوم مردم از بین روند چه باقی می ماند؟ فرمودند: آیا خوش ندارید که یک سوم باقی باشید؟» لذا برخی آن را به جنگی بین هند وچین ویا روسیه وچین و غرب تفسیر کرده است.

مؤید این مطلب هم عبارتی است که در خطبه ی منسوب به امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده است: «آن روز از مشرق تا به مغرب سه میلیون تن از یهود و نصاری به دست یکدیگر کشته می شوند و آن روز تأویل این آیه ظاهر می گردد: فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ، (۱۱۷۰) سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده ی بی جان گردانیدیم. به وسیله ی شمشیر». (۱۱۷۱)

۲. این خطبه که هم اینک از نظر گذشت علاوه بر آنکه از حیث سند ضعیف است، برخی فقرات آن هم ناموزون و متهافت است و می‌رساند که این خطبه به طور کلی از معصوم نیست، ولی در ضمن آن تعدادی از احادیث آمده است، افزون بر تصورات گوینده‌ی آن نسبت به آینده، و نهایتاً می‌تواند مؤید باشد.

در وصف نبرد به طور منحصر به فردی می‌گوید: فتنه‌ای شرقی است که با هیزمی درشت در مغرب زمین افروخته می‌گردد...

۳. نتیجه آن است که در سال ظهور نبردی رخ می‌دهد، و از مؤمنین و بلکه مسلمین به دور است.

فصل (۳۷): رجعت / بازگشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، امامان و برخی پیامبران (علیهم السلام) به دنیا

جایگاه رجعت در باور شیعه:

رجعت که به اهل بیت (علیهم السلام) و برخی دیگر اقوام مربوط می‌شود، در احادیث به معنای بازگشت از آخرت به دنیا است، و البته ممکن است گاه بر خود ظهور نیز اطلاق شود. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۴۵۸ از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: «کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد و متعه را حلال نمی‌شمارد از ما نیست». (۱۱۷۲)

شیخ مفید (رحمه الله) در المسائل السرویه / ۲۰۷ پس از نقل مشابه همین روایت می‌نگارد: «مقصود از این حدیث اعتقادی است که به آل محمد (علیهم السلام) اختصاص دارد، و آن عبارت است از اینکه خداوند گروهی از امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را بعد از مرگشان و پیش از قیامت زنده می‌کند، و این اعتقاد مختص به خاندان پیامبر (علیهم السلام) است».

مرحوم حسن بن سلیمان حلی در المحتضر / ۱۲ می‌نگارد: «شیعیان بر این مطلب اجماع دارند، شیخ مفید و سید مرتضی اجماع شیعه را بر رجعت جماعتی از مؤمنین از قبرها و پس از

مرگ، به همراه امام مهدی (علیه السلام) به هنگام ظهور نقل کرده اند».

مخالفین شیعه وبه سخره گرفتن این اعتقاد!

اعتقاد به رجعت در میان اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان معروف بوده است، و جریاناتی پیرامون خرده گرفتن مخالفین بر شیعه به جهت این اعتقاد را نقل کرده اند. (۱۱۷۳)
الفصول المختارة / ۹۳ جریانی بین سید حمیری و سوار قاضی را از قول حرث بن عبید الله ربعی نقل می کند، وی گوید: «در مجلس منصور نشسته بودم و سوار و سید نیز حضور داشتند، سید این ابیات را می خواند:

إِنَّ إِلَهَ الذی لَا شَیْءَ یَشْبِهُهُ * * * آتَاکُم الْمَلِکَ لِلدُّنْیَا وَلِلدِّینِ
آتَاکُم اللهُ مَلِکًا لَا زَوَالَ لَهُ * * * حَتَّى یَقَادَ إِلَیکُم صَاحِبُ الصِّینِ
وَصَاحِبُ الْهِنْدِ مَأْخُوذٌ بِرَمْتِهِ * * * وَصَاحِبُ التُّرْکِ مَحْبُوسٌ عَلَی هَوْنٍ

همانا خدایی که هیچ چیز شبیه او نیست، حکومت را برای دنیا و دین به شما داده است
خداوند حکومتی به شما عطا کرده که پایان نپذیرد تا آنکه حاکم چین را نیز تسلیم شما گردانند
حاکم هند تحت اختیار شما در آید، و حاکم ترک نیز با خواری حبس شود
و تمام قصیده را خواند، منصور هم می شنید و مسرور بود.
سوار گفت: یا امیر المؤمنین! به خدا قسم این سخنی می گوید که بدان اعتقادی ندارد، به خدا
کسانی که او به دوستی آنها اعتقاد دارد دیگرانند، و دشمنی با شما را مخفی می دارد.
سید گفت: به خدا دروغ می گوید و من در ستایش شما راستینم، این حسادت است که او را بر
این سخن واداشته است، زیرا شما را چنین مسرور می بیند، و بریدن من از دیگران و ارادتم به
شما خاندان، از پدر و مادرم در من ریشه دوانیده است. او و قومش هم در جاهلیت و هم در
اسلام دشمنان شما بوده و هستند و خداوند در مورد خاندان او این آیه را فرو فرستاده است: إِنَّ
الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۱۷۴)، کسانی که تو را از پشت اتاق
ها به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند. منصور گفت: راست می گویی.

سوار صدا زد: یا امیر المؤمنین! او به رجعت اعتقاد دارد، و به شیخین ناسزا می گوید.

سید در پاسخ گفت: اما اینکه من رجعت را باور دارم بر اساس فرمایش خداست: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ، (۱۱۷۵) و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند، و نیز می فرماید: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، (۱۱۷۶) و ما آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی کنیم. لذا دانستیم که دو حشر [وزنده شدن] داریم؛ یکی عام است [و همه را شامل می شود] و دیگری خاص، همو فرموده است: قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ، (۱۱۷۷) می گویند: پروردگارا! دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده گرداندی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون رفتنی [از آتش] هست؟ همو می فرماید: فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، (۱۱۷۸) پس خداوند او را [به مدت] صد سال میراند، آنگاه او را برانگیخت، و نیز: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ، (۱۱۷۹) آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خدا به آنان گفت: بمیرید، آنگاه آنان را زنده ساخت.

این کتاب خدای عزیز و جلیل بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز فرمودند: روز قیامت متکبران به صورت مور محشور می شوند، و نیز: هرچه در بنی اسرائیل رخ داد، مثل آن در امت من نیز به وقوع خواهد پیوست حتی مسخ، فرو رفتن در زمین و پرتاب. حذیفه نیز گوید: به خدا دور نیست که خداوند بسیاری از این امت را به صورت بوزینه و خوک مسخ کند. پس رجعت که عقیده ی من است در قرآن و سنت وارد شده، و من اعتقاد دارم که خداوند تعالی این سوار را به صورت سگ یا بوزینه یا خوک و یا موری به دنیا باز خواهد گرداند، زیرا به خدا قسم گردنکش، متکبر و کافر است.

منصور خندید و سید سرود:

جائیت سوّارا أبا شَمْلَة * * * عند الإمام الحاکم العادل
 فقال قولاً خطأ کله * * * عند الوری الحافی والناعل
 ما ذب عما قلت من وصمة * * * فی أهله بل لج فی الباطل
 وبان للمنصور صدقی کما * * * قد بان کذب الأنوک الجاهل
 بیغض ذا العرش ومن یصطفی * * * من رسله بالنیر الفاضل
 ویشناً الحبر الجواد الذی * * * فضل بالفضل علی الفاضل
 ویعتدی بالحکم فی معشر * * * أدوا حقوق الرسل للراسل
 فبین الله تراویقه * * * فصار مثل الهائم الهائل

در مقابل سوّار لُنگ پوش نزد امام حاکم عادل نشسته بودم
 او سخنی گفت که همه می دانستند اشتباه محض بود
 در برابر عیبی که به خاندانش گرفتم هیچ دفاعی نداشت، بلکه نسبت به باطل اصرار می ورزید
 صدق من برای منصور مشخص شد، همانگونه که دروغ احمق نادان
 او با خداوند صاحب عرش و رسولانش که آنها را با حجت واضح بر می گزیند، دشمنی می کند
 نسبت به دانشمند سخاوت پیشه ای که با فضیلت خود بر دیگر صاحبان فضل برتری دارد،
 کینه می ورزد

و در قضاوت، به گروهی که حقوق رسولان را ادا کرده اند، ستم می کند
 پس خدا تزویر او را آشکار ساخت، و او هم بسان شخصی سرگردان و هراسان شد
 منصور گفت: دست از او بردار، سید هم پاسخ داد: آنکه شروع کرده ظالمتر است، دست از
 من بردارد تا دست از او بردارم.

منصور به سوار گفت: منصفانه سخن گفت، از او دست بردار تا او نیز از تو دست بردارد».

اختصاص رجعت به برخی ابرار و برخی فجّار:

تصحیح الاعتقاد / ۲۱۵ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «در زمان قیام قائم تنها
 کسی به دنیا رجوع می کند که ایمانش خالص و پاکیزه باشد، و دیگران تا روز مآب

[وقیامت] بازگشتی نخواهند داشت».

مختصر البصائر / ۲۵ از ابوبصیر روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند: آیا اهل عراق رجعت را انکار می کنند؟ عرضه داشتم: آری، فرمودند: مگر قرآن نمی خوانند: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا تا آخر آیه».

تفسیر قمی ۱ / ۲۴ و ۲ / ۳۶ از حماد از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «مردم در مورد این آیه چه می گویند: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا، وآن روز که از هر امتی، گروهی را محشور می گردانیم؟ گفتم: می گویند در قیامت است، فرمودند: اینگونه که می گویند نیست، این در رجعت است، آیا خدا در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می کند و دیگران را وا می گذارد؟ آیه ی قیامت این است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، واما آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم».

همان ۲ / ۱۳۱ از مفضل روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا، فرمودند: هیچ یک از مؤمنین نیست که کشته شده باشد مگر آنکه رجوع می کند تا بمیرد، و تنها کسی باز خواهد گشت که ایمانش خالص و یا کفرش محض باشد». (۱۱۸۰)

شیخ حر عاملی (رحمه الله) در الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة / ۳۴۳ پس از نقل این روایت می نگارد: «و مانند این حدیث بسیار زیاد است که برخی هم گذشت، و مخفی نیست که این روایت - به طریق اولی - دلالت بر رجعت ایشان [اهل بیت (علیهم السلام)] دارد، علاوه بر تصریحات بسیاری که موجود است».

مختصر البصائر / ۱۹۴ از محمد بن سلام: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه: قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَتْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ، می گویند: پروردگارا! دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده گرداندی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون رفتنی [از آتش] هست؟ فرمودند: این مخصوص اقوامی است و به رجعت بعد از مرگ مربوط می شود و در قیامت نیز جریان خواهد یافت، پس گروه ظالم [از رحمت خدا به] دور باشند».

بحار الانوار ۵۳ / ۱۱۶ و ۵۹ بعد از نقل این روایت می فرماید: «یکی از دو احیاء در رجعت

است و دیگری در قیامت، یکی از دو میراندن در دنیا است و دیگری در رجعت».

اعتقاد به رجعت در زیارات:

این باور در مهم ترین زیارت که زیارت جامعه ی کبیره است آمده: «مؤمن یایابکم، مصدّق برجعتکم، منتظر لأمرکم، مرتقب لدولتکم، آخذ بقولکم، عامل بأمرکم، مستجیر بکم، مؤمن بسرّکم وعلانیتکم، وشاهدکم وغائبکم، وأولکم وآخرکم، ونصرتی لکم مُعَدَّةٌ، حتی یحیی الله تعالی دینه بکم، ویردّکم فی آیامه، ویظهرکم لعدله، ویمکنکم فی أرضه، وجعلنی ممن یقتصّ آثارکم، ویسلک سبیلکم، ویهتدی بهدایکم، ویحشر فی زمردکم، ویکرّ فی رجعتکم، ویملک فی دولتکم، ویشرّف فی عافیتکم: من به بازگشت شما ایمان دارم، رجعتتان را تصدیق می کنم، در انتظار امر شما به سر می برم، دیده به دولت شما دوخته ام، سخن شما را اخذ و به فرمان شما عمل می کنم، به شما پناه می جویم، به آشکار و نهان، شاهد و غائب و اول و آخرتان ایمان دارم، یاری من برای شما آماده است، تا آنکه خداوند متعال دینش را به شما زنده و در ایام خود (۱۱۸۱) شما را باز گرداند، برای [به اجرا گذاشتن] عدل خود آشکارتان نماید، و در زمین خود شما را قدرت دهد، و مرا از کسانی قرار دهد که دنباله رو شما هستند، در راه شما سیر می کنند، به هدایت شما رهنمون و در گروه شما محشور می شوند، در رجعت شما باز می گردند، در دولتتان به قدرت می رسند و در [دوران] عافیت شما شرافت می گیرند». (۱۱۸۲)

مصباح المتهجد / ۲۵۳ از امام صادق (علیه السلام) - در زیارت قبور پیغمبر اکرم، امیر المؤمنین، حضرت زهرا، حسنین و دیگر امامان (علیهم السلام) - روایت می کند: «... رو به قبله ایستاده می گوید: السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، السلام علیک ایها النبی المرسل، والوصی المرتضی، والسیدة الكبرى، والسیدة الزهراء، والسبطان المنتجبان، والأولاد والأعلام، والأمناء المنتجبون المستخزنون، جئت انقطاعاً إلیکم وإلی آبائکم، وولدکم الخلف علی بركة الحق، فقلبی لکم مُسَلَّم، ونصرتی لکم مُعَدَّةٌ حتی یحکم الله بدینه، فمعکم معکم لامع عدوکم، إنی لمن القائلین بفضلكم، مُقَرَّرٌ برجعتکم، لا أنکر لله قدرة، ولا أزعّم إلا ما شاء الله: ای پیامبر! سلام بر تو و نیز رحمت و برکات خدا، سلام بر تو ای پیامبر مرسل، ای وصی برگزیده، ای سیده ی کبری و سیده ی زهرا، ای دو نواده ی برگزیده و فرزندان و نشانه ها [ی

حق] وامینان برگزیده و خزانه داران [دانش خدا]. به برکت حق، بریده [از دیگران] به سوی شما و پدرانتان و فرزند جانشینتان آمده ام، پس دلم تسلیم شماست، یاری ام برای شما آماده است تا آنکه خداوند دینش را حاکم گرداند، من با شما هستم نه با دشمنان، از کسانی هستم که به فضل و برتری شما اعتقاد دارند و رجعت شما را باور دارم، قدرت خدا را انکار نمی کنم و جز آنچه خدا بخواهد نمی پندارم».

اعتقاد به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و رجعت، از ایمان به غیب:

تفسیر علی بن ابراهیم (رحمه الله) ۲ / ۳۹۱: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (۱۱۸۳) دانای نهان، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند. جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی خواهد گماشت؛ خداوند رسول برگزیده ی خود را از آنچه پیش از او بوده، و نیز جریانات قائم، رجعت و قیامت که بعد از او خواهند بود آگاه می کند».

همان ۱ / ۳۸۳ از ابو حمزه روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد فرموده ی خداوند: فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (۱۱۸۴) پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرمودند: مقصود آن است که اینان به حقانیت رجعت اعتقاد ندارند».

برخی از مسلمانان قسم می خورند که رجعتی در کار نیست!

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۵۹ از ابوبصیر روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» (۱۱۸۵) و با سخت ترین سوگندهایشان بخدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگيخت، فرمودند: درباره ی این آیه چه می گویند؟ گفتم: بر این باورند که مشرکان برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سوگند می خوردند که خدا مردگان را زنده نخواهد نمود، حضرت فرمودند: گوینده ی این سخن هلاک شود، وای بر آنها، آیا مشرکان به خدا قسم می خوردند، یا به لات و عزی؟ گفتم:

فدایت شوم، شما بفرمایید تا آگاه شوم، فرمودند: چون قائم ما قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را به سوی او بر خواهد انگيخت که دسته ی شمشیرشان بر شانه هایشان قرار دارد.

این خبر به گروهی از شیعیان ما که هنوز نمرده اند می رسد، آنها می گویند: فلانی وفلانی از قبرهایشان برانگیخته شده اند و در کنار قائم حضور دارند. این خبر به قومی از دشمنان ما می رسد و آنان می گویند: ای شیعیان! چقدر شما دروغ پردازید، شما در دولت خودتان دروغ می گوید، نه به خدا سوگند، اینان نه زیسته اند و نه تا روز قیامت خواهند زیست.

و خداوند سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ**». (۱۱۸۶)

همان از سیرین نقل می کند: «نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که فرمودند: مردم در مورد این آیه چه می گویند: **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ**؟ گفتم: می گویند: [مشرکان می گویند:] نه قیامتی در کار است و نه بر انگیختن وزنده شدنی، فرمودند: به خدا سوگند دروغ گفته اند، این مربوط به زمانی است که قائم قیام کند و رجعت کنندگان با او برگردند، پس مخالفان شما گویند: ای شیعیان! دولتتان آشکار شد، و اینکه می گوید فلانی وفلانی وفلانی بازگشته اند از دروغ های شماست، نه به خدا قسم، خداوند کسی را که مرده بر نمی انگیزد.

آیا نمی بینی می فرماید: **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ؟** مشرکان لات و عزری را بزرگتر از آن می دانستند که به چیز دیگری قسم بخورند، پس خداوند فرمود: **بَلَىٰ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا... لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ**. **إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**، (۱۱۸۷) آری، [انجام] این وعده بر او حق است... تا [خدا] آنچه را در [مورد] آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شده اند، بدانند که آنها خود دروغ می گفته اند. ما وقتی چیزی را اراده کنیم، همین قدر به آن می گوییم: باش، پس موجود می شود».

بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طبق وعده ی الهی:

تفسیر قمی ۱/ ۲۵ و ۱۴۷/ ۲ از عمرو بن شمر نقل می کند: «در حضور امام باقر (علیه السلام) سخن از جابر به میان آمد، ایشان فرمودند: خدا جابر را رحمت کند، دانش او به حدی رسیده بود که از تأویل این آیه آگاه بود: **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ**

مَعَادٍ، (۱۱۸۸) در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند؛ مقصود رجعت است».

تأویل الآیات ۱ / ۴۲۴ و مختصر البصائر / ۲۱۰ از ابو مروان روایت می کنند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه پرسیدم: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ، فرمودند: نه، به خدا دنیا به پایان نخواهد رسید تا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) در ثویه گرد آیند، با هم دیدار کنند و در آن مسجدی با دوازده هزار در بنا کنند. ثویه موضعی است در کوفه».

مختصر البصائر / ۲۴ از بکیر بن اعین روایت می کند: «کسی که هیچ شکی در او ندارم - یعنی امام باقر (علیه السلام) - به من فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) رجعت خواهند نمود».

تفسیر قمی ۲ / ۱۴۷ از ابو خالد کابلی نقل می کند: «امام سجاد (علیه السلام) در مورد آیه ی: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ، فرمودند: پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم)، امیر المؤمنین و ائمه (علیهم السلام) به سوی شما باز خواهند گشت».

همان ۲ / ۳۹۱: «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ، (۱۱۸۹) تا آنچه را وعده داده می شوند ببینند؛ فرمود: [آنچه وعده داده می شوند] قائم و امیر المؤمنین (علیهما السلام) در رجعت هستند. فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا، (۱۱۹۰) آنگاه دریابند که یاور چه کسی ضعیف تر و کدام یک شماره اش کمتر است؛ فرمود: این همان فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) است: به خدا سوگند، ای پسر صهاک! اگر عهده ای از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نوشته ای که از خداوند گذشته نمی بود، هر آینه درمی یافتی کدامیک از ما یاورش ضعیف تر و کم شماره تر است.

هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از رجعت به مردم خبر دادند، آنان گفتند: این چه زمان خواهد بود؟ خداوند فرمود: ای محمد! بگو: إِنَّ أَدْرَىٰ أَقْرَبَ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا، (۱۱۹۱) نمی دانم آنچه را که وعده داده شده اید نزدیک است یا پروردگارم برای آن زمانی قرار داده است؟»

کافی ۸ / ۲۴۷ از حسن بن شاذان واسطی نقل می کند: «به امام رضا (علیه السلام) نامه نوشتم و از جفای اهل واسط و شوریدن آنان بر خود گله کردم، گروهی از عثمانیان مرا می آزرده اند. ایشان با خط خود نوشتند: خدای تبارک و تعالی از اولیای ما بر صبر در دولت باطل میثاق گرفته است، پس بر حکم پروردگارت شکبیا باش، پس چون سید خلق قیام کند، آنان گویند: یا وَلِئْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ، (۱۱۹۲) ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده ی خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند».

مختصر البصائر / ۲۶ از جابر بن یزید روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد آیه ی: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ، (۱۱۹۳) ای جامه بر سر کشیده، برخیز و بترسان، فرمودند: مقصود حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و قیام ایشان در رجعت است که بیم می دهند.

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبَرِ. نَذِيرًا لِلْبَشَرِ، (۱۱۹۴) آن از پدیده های بزرگ است. هشدار دهنده ی بشر است؛ یعنی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در رجعت، هشدار دهنده ی بشر است. وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ، (۱۱۹۵) و ما تو را جز برای تمام مردم، نفرستادیم؛ در رجعت». همان از همو از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمودند: آنکه جامه بر سر کشید [پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]، به هنگام رجعت حضور خواهد داشت. شخصی صدا زد: یا امیر المؤمنین! آیا پیش از قیامت زندگی [دوباره] و پس از آن مرگ خواهد بود؟ ایشان فرمودند: آری، به خدا قسم یک کفر پس از رجعت، از کفرهایی پیش از آن سخت تر است».

رجعت مراحلی دارد، و نخستین کسی که باز می گردد امام حسین (علیه السلام) است:

مختصر البصائر / ۱۸ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «نخستین کسی که در رجعت باز می گردد، حسین بن علی (علیه السلام) است. ایشان چهل سال در زمین درنگ می کنند تا آنکه ابروها بر دیدگان شان بیفتد». (۱۱۹۶)

همان ۲۴ / از حمزان بن اعین و ابو الخطاب از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

«نخستین کسی که از زمین بیرون می آید وبه دنیا باز می گردد حسین بن علی (علیه السلام) است. رجعت فراگیر نیست، بلکه خاص است و تنها کسی که ایمان یا شرکش خالص باشد رجعت خواهد کرد».

همان ۲۷/ و ۲۲ از حمران بن اعین از امام باقر (علیه السلام) می آورد: «همسایه تان حسین بن علی (علیه السلام) رجوع خواهد نمود، پس آن مقدار حکومت خواهد کرد که ابروهایش از پیری بر دیدگان افتد».

همان ۴۸/ از امام صادق (علیه السلام): «امام حسین (علیه السلام) در میان یارانی که با او به شهادت رسیدند وبا همراهی هفتاد پیامبر - هم چنان که با موسی بن عمران (علیه السلام) برانگیخته شدند - می آید وقائم انگشتر را به ایشان می دهد. امام حسین (علیه السلام) است که غسل، کفن وحنوط او را بر عهده خواهد داشت، ودر قبر قرار خواهد داد».

همان از عقبه روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی رجعت سؤال شد که آیا حق است؟ ایشان فرمودند: آری، پرسیدند: اول کسی که خارج می شود کیست؟ فرمودند: امام حسین (علیه السلام) که به دنبال قائم (علیه السلام) خارج می شود. من عرض کردم: آیا همه ی مردم در کنار او حضور دارند؟ فرمودند: نه، بلکه آنگونه که خدای متعال در کتاب خود یاد کرده: *يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا*، (۱۱۹۷) روزی که در صور دمیده شود، وگروه گروه بیايید؛ گروهی بعد از گروهی دیگر».

تفسیر فوات ۲۰۳/ با سند خود روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد فرمایش خداوند: *يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ*، (۱۱۹۸) آن روز که لرزنده بلرزد، واز پی آن لرزه ای افتد، فرمودند: الراجفة حسین بن علی (علیه السلام) است والرادفة علی بن ابی طالب (علیه السلام)، او نخستین کسی است که همراه حسین بن علی در میان نود وپنج هزار نفر خاک را از سر خود می تکاند، واین همان فرموده ی خداست: *إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ*، (۱۱۹۹) در حقیقت ما فرستادگان خود وکسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا

وروزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم. [همان] روزی که ستمگران را پوزش

طلبیشان سود نمی دهد، و برای آنان لعنت است، و برایشان بدفرجامی آن سراسر است».

مختصر البصائر / ۲۷ از یونس بن ظبیان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «کسی که قبل از روز قیامت حسابرسی مردم را به عهده خواهد داشت، حسین بن علی (علیه السلام) است، و اما روز قیامت فرستادنی به بهشت است و فرستادنی به دوزخ».

الخرائج والجرائح ۲ / ۸۴۸ از جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «امام حسین (علیه السلام) پیش از آنکه به شهادت برسند به یاران فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: پسر! تو به عراق کشانیده خواهی شد، آن زمینی است که پیامبران و جانشینان آنان در آن با یکدیگر ملاقات کرده اند، زمینی است که عمورا نامیده می شود. تو جماعتی از یاران - که درد تماس آهن را احساس نمی کنند - در آن به شهادت خواهید رسید، و این آیه را تلاوت کردند: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، (۱۲۰۰) گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش، نبرد بر تو و آنان سرد و سلامت خواهد بود.

پس شادمان باشید که به خدا اگر ما را بکشند نزد پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) می رویم، سپس آن مقدار که خدا بخواهد درنگ می کنم، آنگاه نخستین کسی خواهم بود که از زمین بیرون می آید، و همزمان با خروج امیر المؤمنین (علیه السلام)، قیام قائمان و حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خارج خواهم شد.

در ادامه گروهی از آسمان و از نزد خدا - که هیچگاه به زمین نیامده بودند - بر من فرود می آیند، و نیز جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و لشکریانی از فرشتگان.

محمد، علی، من، برادرم و تمامی کسانی که خداوند بر آنان مَنّت نهاده، بر اسبانی از اسبان پروردگار، اسبانی سیاه و سفید از نور که هیچ مخلوقی بر آن ننشسته است. آنگاه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرق خود را به اهتزاز در آورده و با شمشیرشان آن را به قائم می سپارند. پس از آن، ما آن مقداری که خدا بخواهد درنگ می کنیم. سپس خداوند چشمه ای از روغن، چشمه ای از شیر و چشمه ی آبی را از مسجد کوفه بیرون می آورد. بعد از آن امیر المؤمنین (علیه السلام) شمشیر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به من سپرده و به شرق و غرب می

فرستد. به هر دشمنی برسم خونس را خواهم ریخت، صنمی را وانمی گذارم جز آنکه به آتش خواهم کشید تا به هند برسم و آن را بگشایم.

دانیال و یونس به سوی امیر المؤمنین (علیه السلام) خارج می شوند و می گویند: خدا و رسولش راست گفتند. خداوند هفتاد نفر را به همراه آن دو به بصره می فرستد و کسانی را که به جنگ ایشان آمده اند می کشند. لشکری نیز به سمت روم ارسال می کند و خداوند فتح را نصیب آنها خواهد نمود.

سپس من هر جنبنده ای را که خدا گوشت آن را حرام کرده خواهم کشت تا آنکه تنها پاکیزه بر زمین باشد. یهود و نصاری و دیگر ادیان را خواهم آورد و آنان را بین اسلام و شمشیر مخیر خواهم ساخت، پس بر هر که اسلام بیاورد منت خواهم گذارد و هر که را خوش نیاید خدا خونس را خواهد ریخت.

هیچ کس از شیعیان ما نخواهد ماند مگر آنکه خداوند فرشته ای به سوی او می فرستد، تا خاک از چهره اش بروید، و همسران و جایگاهش در بهشت را به او معرفی کند. هیچ نابینا، زمینگیر و مبتلابی بر زمین نباشد، جز آنکه خداوند به ما اهل بیت بلا را از او بر طرف خواهد نمود.

برکت آسمان به زمین نازل خواهد شد تا جایی که [شاخه های] درخت به جهت [سنگینی] میوه هایی که خداوند در آن اراده می کند خواهد شکست، و میوه ی زمستان در تابستان و میوه ی تابستان در زمستان تناول می شود، و این فرمایش خدای متعال است: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا، (۱۲۰۱) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند.

آنگاه خداوند به شیعیان ما کرامتی خواهد کرد؛ هیچ چیزی در زمین و آنچه در آن است از آنان پوشیده نخواهد ماند، تا آنجا که مردی از آنها که می خواهد از خانواده اش مطلع باشد، به آنها از کارهایشان خبر می دهد».

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۸۲ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «نخستین کسی که به

دنیا باز می گردد حسین بن علی (علیه السلام) و یاران ایشان، ویزید بن معاویه و یاران او هستند، و به مانند دو پر یکسان تیر، آنها را خواهد کشت. آنگاه امام (علیه السلام) این آیه را تلاوت کردند: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا، (۱۲۰۲) پس [از چندی] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چیره می کنیم، و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم».

مختصر البصائر / ۲۹ از جابر بن یزید از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «حضرت علی (علیه السلام) با پسرش امام حسین (علیه السلام) رجعتی به زمین خواهند داشت. ایشان با بیرق خود می آیند تا از بنی امیه، معاویه، خاندان وی و کسانی که در نبرد با ایشان حضور داشتند انتقام بگیرند. آنگاه خداوند یاران خویش را به سوی آنان می فرستد، سی هزار نفر از اهل کوفه و هفتاد هزار تن از سایر مردم، و بسان بار نخست در صفین با آنان روبرو می شود تا آنکه آنها را به قتل رسانده و خبر رسانی هم از آنها باقی نخواهد گذارد. سپس خدای (عز وجل) آنها را به شدیدترین عذاب خود در کنار فرعون و آل فرعون داخل می کند. ایشان بازگشت دیگری هم به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خواهند داشت تا خلیفه در زمین باشد و امامان (علیهم السلام) کارگزاران او باشند، و خدا به طور آشکار در زمین پرستش شود، انسان که به طور سری در آن عبادت می شد.

سپس فرمودند: آری به خدا و چند برابر آن وبا دست خود نشان دادند. خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله وسلم) مُلک تمامی اهل دنیا - از روزی که دنیا را آفرید تا روزی که آن را از بین برد - را عطا می کند، تا وعده ای را که در کتابش به ایشان داده به انجام رساند: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، (۱۲۰۳) تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

رجعت امامان و برخی پیامبران (علیهم السلام): (۱۲۰۴)

تفسیر قمی ۲ / ۱۴۷ از ابو خالد کابلی نقل می کند: «امام سجاد (علیه السلام) در مورد آیه ی: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ، فرمودند: پیامبرتان (صلی الله علیه و آله وسلم)، امیر المؤمنین و ائمه (علیهم السلام) به سوی شما باز خواهند گشت».

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۸۱ از فیض بن ابی شیبہ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت کردند: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ، (۱۲۰۵) و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید. [آنگاه] فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم، و فرمودند: به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان بیاورید و امیر المؤمنین (علیه السلام) را یاری نمایید.

عرضه داشتیم: و امیر المؤمنین (علیه السلام) را یاری نمایید؟ فرمودند: آری، از آدم بگیر و [تا آخر] بیا، خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نمی کند، مگر آنکه به دنیا بازگشته در حضور امیر المؤمنین (علیه السلام) خواهد جنگید».

تفسیر قمی ۱/ ۱۰۶ از ابن مسکان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «خداوند هیچ پیامبری را - از آدم بگیر و بیا - مبعوث نکرد، جز آنکه به دنیا باز می گردد و امیر المؤمنین (علیه السلام) را یاری می کند، و این همان فرموده ی خداست: لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ؛ یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، وَلَتَنْصُرُنَّهُ؛ یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام)».

همان ۲/ ۱۳۲: «سَيرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا، (۱۲۰۶) آیاتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت؛ آیات امیر المؤمنین و ائمه (علیهم السلام) هستند، هنگامی که رجعت کنند دشمنانشان با دیدنشان آنها را می شناسند. دلیل بر اینکه آیات ائمه (علیهم السلام) هستند فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) است: به خدا قسم خدا نشانه ای بزرگتر از من ندارد. پس چون به دنیا بازگردند، دشمنانشان در دنیا آنها را خواهند شناخت».

مختصر البصائر ۲۸/ از سلیمان دیلمی روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا، (۱۲۰۷) آنگاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را پادشاهانی ساخت، فرمودند: [مقصود از] پیامبران، رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم)، ابراهیم، اسماعیل و نسل او (علیهم السلام) هستند، و پادشاهان ائمه (علیهم السلام).

عرضه داشتیم: چه مُلکی به شما عطا شده؟ فرمودند: مُلک بهشت و ملک رجعت».

رجعت اسماعیل نبی با امام حسین (علیهما السلام):

کامل الزیارات / ۶۵ از برید بن معاویه ی عجل ی روایت می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا! برای من درباره ی اسماعیلی که خدا در کتابش اینچنین از او یاد می کند بفرمایید: **وَإِذْ كُرِّ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلُ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**، (۱۲۰۸) و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود؛ آیا اسماعیل بن ابراهیم (علیه السلام) است، چون مردم می پندارند وی همان پسر ابراهیم (علیه السلام) است؟

فرمودند: اسماعیل [پسر ابراهیم (علیه السلام)] پیش از ابراهیم از دنیا رفت، و ابراهیم حجت قائم خدا و صاحب شریعت بود، با این حساب اسماعیل [اگر پسر وی باشد] به سوی چه کسی فرستاده شده است؟

عرض کردم: فدایت گردم، پس مقصود کیست؟ فرمودند: او اسماعیل بن حزقیل نبی (علیه السلام) است، خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد، ولی آنها او را تکذیب کردند، کشتند و پوست صورتش را کردند. خداوند بر آنان غضب کرد و اسطاطایل فرشته ی عذاب را نزد او فرستاد، او گفت: ای اسماعیل! من اسطاطایل فرشته ی عذاب هستم، پروردگار عزّت مرا نزد تو فرستاده تا قومت را - اگر خواستی - به انواع عذاب معذب گردانم.

اسماعیل گفت: نیازی بدان ندارم، خدا وحی کرد: ای اسماعیل! پس حاجت چیست؟ عرضه داشت: پروردگار من! تو برای خود به ربوبیت، برای محمد به نبوت و برای جانشینانش به ولایت میثاق گرفتی، و به بهترین خلق خود خبر دادی که امتش با حسین بن علی (علیه السلام) پس از پیامبرشان چه خواهند کرد، و به حسین (علیه السلام) وعده دادی که او را به دنیا بازگردانی تا خود از کسانی که با وی چنین کردند انتقام گیرد، درخواست من از تو - پروردگارم! - آن است که مرا به دنیا بازگردانی تا از کسانی که با من چنین کردند انتقام گیرم، همانسان که

حسین (علیه السلام) را بازمی گردانی.

پس خداوند اسماعیل بن حزقیل را بدان وعده داد، و او با امام حسین (علیه السلام) رجعت می کند».

رجعت، پاره ای از تأویلی که مردم به دانش آن احاطه ندارند:

تفسیر عیاشی ۲ / ۱۲۲ از حمران نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد امور مهمی چون رجعت و دیگر مسائل سؤال کردم، فرمودند: این امری که درباره اش از من سؤال می کنید، زمانش نرسیده است، خداوند می فرماید: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ، (۱۲۰۹) بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است».

مردم در رجعت، حقیقت را به عیان می بینند:

التنزیل والتحریف سیاری ۷۰ / از ابو عبد الله بن نجیح یمانی نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، (۱۲۱۰) در همان روز است که از نعمت پرسش خواهید شد، فرمودند: نعمتی که خدا بر شما عطا کرد، محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند.

در مورد این آیه: عَيْنَ الْيَقِينِ؛ (۱۲۱۱) فرمودند: به چشم دیدن. و در مورد این: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، (۱۲۱۲) نه چنین است، خواهید دانست، باز هم نه چنین است، خواهید دانست؛ فرمودند: یک بار در رجعت و یک بار در قیامت».

زمین، و احیای آن با رجعت:

تفسیر قمی ۲ / ۱۷۱: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ، (۱۲۱۳) آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمین بایر میرانیم؟؛ مقصود زمین خراب است، و این مثالی است که خدا در مورد رجعت وقائم زده است، و چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آنان از رجعت فرمودند، آنها گفتند: مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، (۱۲۱۴) اگر راست می گوید، این پیروزی چه وقت است؟»

برخی آیات آخرت در رجعت:

تفسیر عیاشی ۲/ ۳۰۶ از ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) روایت می کند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۱۲۱۵) و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور و گمراه تر خواهد بود؛ فرمودند: رجعت».

رجعت، فریاد در آیه:

تفسیر قمی ۲/ ۳۲۷ از جمیل روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (۱۲۱۶) روزی که فریاد به حق را می شنوند، آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است، فرمودند: این رجعت است».

برخی ناصبیان رجعت می کنند و از آنان انتقام گرفته می شود:

دلائل الامامة ۲۴۷/ از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند تمامی آزار دهندگان مؤمنین در زمان خودشان را - با همان صورتی که داشتند - به میان آنها برمی گرداند، تا مؤمنان از آنها انتقام گیرند».

تفسیر قمی ۲/ ۶۵ از معاویه بن عمار روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسیدم: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (۱۲۱۷) و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگی خواهد داشت، ایشان فرمودند: به خدا اینان ناصبیان هستند، عرض کردم: فدایت شوم، ما اینان را می بینیم که در عمر طولانی خود در رفاه و راحتی زندگی می کنند تا بمیرند، فرمودند: به خدا که این امر در رجعت است...».

همان ۲/ ۱۷۰: «وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» (۱۲۱۸) و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب نزدیکتر [نیز] به آنان می چشانیم؛ عذاب نزدیکتر، عذاب رجعت و با شمشیر است.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، امید که آنها بازگردند؛ در رجعت باز می گردند تا عذاب شوند».

مختصر البصائر ۱۷/ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «در مورد آیه ی: حَتَّىٰ إِذَا فَتَخْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ» (۱۲۱۹) تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم، فرمودند: آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، آن هنگام که در رجعت بازگردد».

همان / ۲۱ از ابوبصیر روایت می کند: «حضور امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرضه داشتم: ما می گوییم که عمرو بن ذر نمی میرد تا آنکه با قائم آل محمد (علیهم السلام) بجنگد.

فرمودند: مثل ابن ذر مثل مردی است در بنی اسرائیل که او را عبد ربه می گفتند و یارانش را به گمراهی می خواند، و مرد. یارانش به قبر او پناه می آوردند و در کنار آن گفتگو می کردند که یکباره از قبر بیرون آمد و خاک از سر می رفت و به آنها چنین وچنان گفت».

نگارنده: عمرو بن ذر همدانی داستان سرائی است که به ریش بلند شهرت داشته است. وی به بنی عباس تقرّب می جست و برای لشکریان آنان داستان ها می گفت و آنان را بر قیام تحریک می کرد. (۱۲۲۰) او به منصب قضاوت نیز نائل شد. ابن حجر در رواة الآثار / ۱۴۴ او را ثقه (!) می شمارد، می نویسد: «عمرو بن ذر همدانی... صحیح عُمر است که فردی ثقه و مشهور بوده».

ولیکن نزد ما مذموم است، رجال کشی ۲ / ۴۸۳ از ثویر روایت می کند که عمرو بن ذر، ابن قیس ماصر وصلت بن بهرام برای تحدّی نزد امام باقر (علیه السلام) رفتند، و به گمان خود چهار هزار سؤال جمع آوری کرده اند تا امام (علیه السلام) را به چالش بکشند، اما چون حضور رسیدند هیچ نپرسیدند!

«امام باقر (علیه السلام) فرمودند: ای پسر ذر! آیا برای ما بعضی از احادیث ما را که به شما رسیده نمی گویی؟ وی گفت: آری، ای پسر رسول خدا! پیامبر فرمودند: من در میان شما دو امر گران را باقی می گذارم که یکی از دیگری بزرگتر است؛ کتاب خدا و اهل بیت، اگر بدین دو تمسک کنید هرگز به گمراهی نیفتید.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: پسر ذر! هنگامی که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دیدار کنی و ایشان بفرمایند پس از من با تقلین چه کردی، چه خواهی گفت؟ ابن ذر چنان گریست که می دیدم اشک ها بر ریشش جریان یافته است، و گفت: بزرگتر را که پاره کردیم و اصغر را کشتیم.

حضرت فرمودند: پسر ذر! با این حساب به ایشان راست می گویی، نه به خدا قسم روز قیامت

گامی برداشته نمی شود تا آنکه خدا او را از سه امر بپرسد؛ عمر خود را در چه به پایان رسانده، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی صرف نموده، و محبت ما اهل بیت. در این هنگام آنها برخاستند و خارج شدند.

امام (علیه السلام) به غلامی فرمودند: دنبال آنها برو و ببین چه می گویند، او هم چنین کرد و بازگشت و گفت: فدایت شوم، شنیدم که به ابن ذر می گفتند: ما برای این با تو آمدم؟! و او گفت: وای بر شما! مردی است که می پندارد خدا از من از ولایت او خواهد پرسید، چگونه از کسی که از احکام خردی چون سفره و کوزه نیز آگاه است، پرسش کنم؟»

نتیجه آن است که عمرو بن ذر نه تنها داستان سرا، بلکه ناصبی کبیری بوده است و در رجعت بازمی گردد.

رجعت و تشبیه آن به احیای قوم موسی (علیه السلام) در میقات:

المحکم والمتشابه / ۱۱۲ از تفسیر نعمانی از اسماعیل بن جابر روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) حدیثی طولانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کردند که در آن سؤالاتی از آیات و احکام قرآن آمده بود، امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده بودند:

اما ردّ بر منکر رجعت این سخن خدای عزیز و جلیل است: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ، (۱۲۲۱) و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند؛ یعنی به دنیا، ولی حشر آخرت این فرموده ی خدای (عز وجل) است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، (۱۲۲۲) و ما آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم.

و سخن خدای سبحان: وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ، (۱۲۲۳) و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده ایم، بازگشتشان حرام است؛ در رجعت [بازگشت آنان حرام] است، اما در قیامت باز می گردند.

و نیز: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ، (۱۲۲۴) و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست

تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید؛ این امر تنها در رجعت به وقوع خواهد پیوست.

همچنین است خطاب خدا به امامان و وعده ی نصرت به ایشان، و انتقام از دشمنانشان، خدای سبحان می فرماید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، (۱۲۲۵) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند؛ و این تنها زمانی واقع می شود که به دنیا بازگردند.

و نیز: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ، (۱۲۲۶) وخواستیم بر کسانی که در زمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم.

همچنین: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ، (۱۲۲۷) در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند؛ یعنی رجعت دنیا.

و نیز: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ، (۱۲۲۸) آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: بمیرید، آنگاه آنان را زنده ساخت.

و سخن خدای (عز وجل): وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا، (۱۲۲۹) و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید؛ خداوند تعالی آنها را پس از مردن به دنیا بازگرداند.

تفسیر قمی ۲/ ۷۵ از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت می کند که فرمودند: «هر شهری که خدا اهل آن را به عذاب از میان برد، در رجعت باز نخواهند گشت.

علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) در ادامه می نگارد: این آیه [وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ] از بزرگ ترین دلایل رجعت است، چرا که هیچ مسلمانی منکر نیست که همه ی مردم

– چه آنان که [به عذاب] هلاک شده اند و چه سایرین – در قیامت رجوع می کنند. مقصود از عدم رجوع آنها هم در رجعت است، وگرنه در قیامت باز می گردند و داخل آتش می شوند».

ابلیس ظاهر می شود و مؤمنان او را سنگباران می کنند:

معانی الاخبار / ۱۳۹ از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام هادی (علیه السلام) روایت می کند: «معنای رجیم آن است که او با لعنت رجم می شود، از مواضع خیر رانده شده، و هر مؤمنی او را یاد کند لعنت می فرستد.

در علم سابق خداست که چون قائم خارج شود، در زمانش مؤمنی نخواهد ماند مگر آنکه ابلیس را با سنگ رجم کند، همانسان که پیشتر با لعنت رجم می شده است».

سعد السعود / ۳۲ می نویسد: «فصلی در آنچه از صحیفه های ادریس (علیه السلام) می آوریم؛ این صحف را در نسخه ای قدیمی که شاید به دویست سال پیش برگردد یافتیم، و در خزانه ی کتب حرم مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) یافتیم. اول و آخر آن از بین رفته و حدود هفت جزء آن باقی مانده است... در وصف مؤمنان می فرماید: ... آنان اولیای منند، پیامبری مصطفی و امینی مرتضی برایشان اختیار کردم، او را پیامبر و رسول آنان، و آنها را اولیاء و انصار او قرار دادم. آنان امامانی هستند که برای پیامبر مصطفی و امین مرتضایم برگزیده ام، آن زمانی است که در علم غیب خویش پوشیده ام، و ناگزیر واقع خواهد شد تا در آن روز تو، سواران، پیادگان و تمامی سپاهیان را نابود کند، پس برو فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، (۱۲۳۰) تو از مهلت یافتگانی، تا روز وقت معلوم».

روایت: قتل ابلیس و حزب وی به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در رجعت:

مختصر البصائر / ۲۶ از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ابلیس گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ، (۱۲۳۱) مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده، اما خداوند ابا کرد و فرمود: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، تو از مهلت یافتگانی، تا روز وقت معلوم.

پس چون روز وقت معلوم فرا رسد، ابلیس – که خدایش لعنت کند – در میان تمامی پیروانش

از زمانی که خدا آدم را آفرید تا [همان] روز وقت معلوم ظاهر می شود، واین [همزمان با] آخرین رجعت امیر المؤمنین (علیه السلام) می باشد.

عرضه داشتیم: چندین رجعت خواهد بود؟ فرمودند: آری، رجعت ها و رجعت ها، هیچ امامی در قرنی [از قرون] نیست جز آنکه نیکوکار و بدکار روزگارش با او باز می گردد، تا خدا مؤمن را بر کافر چیره گرداند.

هنگامی که روز وقت معلوم فرا رسد، امیر المؤمنین (علیه السلام) در میان یاران رجعت می کنند و ابلیس به همراه اصحابش می آید. دیدار آنان در زمینی از زمین های فرات است که بدان روحاء گویند و به کوفه تان نزدیک است. نبرد سختی - که از زمانی که خدای عزیز و جلیل جهانیان را آفرید مانند آن رخ نداده است - میان آنان درخواهد گرفت. گویا یاران امیر المؤمنین (علیه السلام) را می بینم که یکصد گام به عقب رفته اند، و قسمتی از پاهایشان در فرات قرار گرفته است. آن هنگام است که [عذاب خداوند] جبار (عز وجل) فرود می آید فی ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ، (۱۲۳۲) در سایبان هایی از ابر سپید و فرشتگان به سوی آنان بیایند و کار یکسره شود.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پیشاپیش ایشان است و دشنه ای از نور در دست دارد. ابلیس چون نگاهش بر ایشان افتد به عقب بازمی گردد، یارانش می گویند: حال که پیروز شده ای، آهنگ کجا داری؟ او می گوید: إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ (۱۲۳۳).. إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، (۱۲۳۴) من چیزی را می بینم که شما نمی بینید... من از خدا، پروردگار جهانیان، می هراسم. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بدو می رسد و ضربه ای بین دو کتف او می زند که موجب نابودی او و تمام پیروانش خواهد بود. آن هنگام خدای (عز وجل) عبادت شود و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) چهل و چهار هزار سال حکومت کنند، تا جایی که برای مردی از شیعیان ایشان هزار فرزند پسر از صلبش به دنیا آید، هر سال یک پسر. آن هنگام است که به صورتی که خدا بخواهد، دو بهشتی که از شدت سبزی به سیاهی می زند، در کنار مسجد کوفه و پیرامون آن آشکار شود».

تفسیر قمی ۲ / ۲۴۵ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، فرمودند: روزی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بر صخره ای که در بیت المقدس است ذبح می کنند».

روایت: قتل ابلیس به دست امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۴۲ از وهب بن جمیع غلام اسحاق بن عمار روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیات سؤال کردم: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، عرضه داشتم: فدایت گردم، این کدام روز است؟ فرمودند: ای وهب! آیا پندار تو این است که آن، روزی است که خدا مردم را مبعوث می فرماید؟ خداوند به او تا روزی که قائم ما را در آن برانگیزد مهلت داده است، پس چون قائم ما را برانگیخت، در مسجد کوفه حضور دارد که ابلیس می آید و مقابل ایشان بر دو زانو می نشیند و می گوید: ای وای بر من از این روز.

آنگاه ایشان موهای پیشانی او را گرفته گردنش را می زنند، و آن، روز وقت معلوم است». ینابیع المودة / ۴۲۴: «آن، روزی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را می کشند، پس از قیام قائم ما مهدی (علیه السلام)».

فصل (۳۸): امام (عجل الله فرجه) در قرآن / برخی آیاتی که به حضرت مهدی (عجل الله

فرجه) تفسیر شده است

آیات وعده ی الهی به نصب جانشین در زمین:

فصول عدیده ای از کتاب دربردارنده ی آیاتی بود که در احادیث پیامبر وائمه (علیهم السلام) و علمای تفسیر در مورد امام (علیه السلام) تفسیر شده است. در این فصل دیگر آیات مربوطه از نظر می گذرد که از اهمیت و عمق این اعتقاد در اسلام و قرآن حکایت می کند.

کافی ۱ / ۱۹۳ از عبد الله بن سنان روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه پرسیدم: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

اَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، (۱۲۳۵) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، فرمودند: آنان امامان (علیهم السلام) هستند».

تأویل الآیات ۱/ ۳۶۸ همین روایت را اینگونه نقل می کند: «در مورد علی بن ابی طالب و امامان از فرزندانش (علیهم السلام) نازل شده است، و در مورد این قسمت: وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، فرمودند: مقصود از آن ظهور قائم (علیه السلام) است».

غیبت نعمانی / ۲۴۰ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، فرمودند: درباره ی قائم و یارانش نازل شده است».

همان / ۲۷۶ از یونس بن ظبیان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «چون شب جمعه فرا رسد پروردگار تعالی فرشته ای را به پایین ترین آسمان فرو می فرستد. پس چون فجر طالع شود، آن فرشته بر عرش بر فراز بیت معمور می نشیند، منبرهایی از نور برای محمد، علی، حسن و حسین (علیهم السلام) قرار داده می شود و آنان بر فراز آنها قرار می گیرند. فرشتگان، پیامبران و مؤمنین در حضور ایشان گرد می آیند و درهای آسمان گشوده می شود. هنگام زوال خورشید رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عرضه می دارد: پروردگار من! میعادت که در کتابت بدان وعده دادی، که این آیه است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا. فرشتگان و پیامبران نیز همین سخن را گویند. سپس محمد، علی، حسن و حسین به سجده می افتند و می گویند: پروردگارا! به خشم در آی که حريم تو هتک، برگزیدگان کشته و بندگان صالحت ذلیل شدند.

پس خدا هرچه خواهد انجام دهد، و این روزی معلوم است».

تفسیر قمی ۱/ ۱۴: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ درباره ی قائم آل محمد (علیهم السلام) نازل شده است».

همان ۲/ ۸۷ روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ، (۱۲۳۶) همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند، فرمودند: این آیه - تا آخر آن - برای آل محمد (علیهم السلام) است، و خدا مشارق و مغارب زمین را تحت سلطه ی مهدی و یارانش در می آورد، و دین را آشکار می کند. خدا به وسیله ی او و یارانش بدعت ها و باطل را می میراند - همانسان که سفیهان حق را میراندند - تا جایی که اثری از ظلم به چشم نخورد».

احتجاج ۱/ ۲۵۶ در حدیثی طولانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «... این ها همه برای آن است که مهلتی که خداوند تعالی به ابلیس فرموده تمام شود تا آن نوشته به پایان مدت خود رسد، وَبِحَقِّ الْقَوْلِ عَلَى الْكَافِرِينَ، (۱۲۳۷) و گفتار [وعذاب خدا] درباره ی کافران محقق گردد، و وعده حقی که در کتابش چنین بیان کرده نزدیک گردد: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

این، هنگامی است که از اسلام تنها نام، و از قرآن تنها خطوط آن باقی ماند، و صاحب الامر با تحقق دلیل بر غیبت، غائب گردد، زیرا فتنه دل ها را در برگرفته است تا جایی که نزدیک ترین مردم به او دشمن ترین آنها نسبت به او باشد. آن هنگام است که خداوند او را با لشکریایی که نمی بینید یاری می رساند، و دین پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر دست او بر تمامی ادیان چیره می گرداند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند».

غیبت شیخ طوسی / ۱۱۰ از اسحاق بن عبد الله بن علی بن الحسین: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ، (۱۲۳۸) پس سوگند به پروردگار آسمان وزمین، که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می گوید؛ قیام قائم آل محمد (علیهم السلام) [حق است]، واین آیه نیز در مورد او نازل شده: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا؛ در شأن مهدی نازل شده است.» بحار الانوار ۵۱/ ۶۴ می نگارد: «به خطّ شیخ محمد بن علی جبائی چنین یافتیم: به دست خطّ شیخ شهید (رحمه الله) دیدم: صفوانی در کتاب خود از صفوان از امام صادق (علیه السلام) حدیثی را نقل می کند که در قسمتی از آن چنین آمده است: خدایا! آنچه را به ما وعده دادی به انجام رسان که تو خلف وعده نمی کنی.

من عرض کردم: آقای من! وعده ی الهی در کجا آمده؟ فرمودند: فرمایش خدای (عز وجل): وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ.»

کفایة الاثر ۵۶/ از جابر بن عبد الله روایت می کند: «جندب بن جناده ی یهودی از خیر آمد و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: ای محمد! بگو خدا چه چیزی ندارد؟ چه چیزی نزد او نیست؟ وچه چیزی را نمی داند؟ ایشان فرمودند: آنچه که خدا ندارد شریک است، آنچه نزد او نیست ظلم بر بندگان است، وآنچه او نمی داند اعتقاد شما یهودیان است که عزیر را پسر خدا می دانید و حال آنکه او برای خود فرزندی نمی داند.

در این هنگام جندب گفت: شهادت می دهم که خدایی غیر از الله نیست و شما به حق رسول او هستید. دیشب در خواب موسی بن عمران (علیه السلام) را دیدم که به من فرمود: ای جندب! بر دست محمد اسلام آر و به جانشینان پس از او متمسک باش. اسلام را خداوند روزی من کرد، حال درباره ی جانشینان خود برایم بگوئید تا بدان ها تمسک جویم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: ای جندب! جانشینان من پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: یا رسول الله! در تورات آمده که آنان دوازده تن بودند. ایشان فرمودند: آری، امامان بعد از من نیز دوازده نفرند. او گفت: ای رسول خدا! آیا همه در یک زمانند؟ فرمودند: نه، بلکه یکی پس از دیگری، و تو تنها سه تن از آنان را درک خواهی

نمود، جندب گفت: آنان را برایم نام برید، حضرت فرمودند: تو سید اوصیاء، وارث پیامبران و پدر امامان علی بن ابی طالب، بعد از او پسرش حسن و پس از او هم حسین را درک خواهی کرد، پس بعد از من به آنها متمسک باش و نادانی جاهلان تو را فریب ندهد. هنگامی که ولادت پسر حسین، علی بن الحسین فرا رسد خداوند تو را از دنیا خواهد برد، و آخرین توشه ی تو از دنیا مقداری شیر است.

او گفت: ای پیامبر خدا! در تورات چنین یافتیم: الیا یقطو شبرا و شبیرا، لیکن اسامی آنها را نمی دانم، جانشینان پس از حسین چند نفرند و نامشان چیست؟ فرمودند: نه تن از نسل حسین که مهدی از آنهاست. هنگامی که مدت [امامت] حسین به پایان رسد، پسرش علی که زین العابدین لقب او ست عهده دار آن خواهد شد، با سپری شدن مدت او پسرش محمد که باقر خوانده می شود آن را بر عهده خواهد گرفت، با اتمام دوران او پسرش جعفر که صادق خوانده می شود، بعد از او پسرش موسی که کاظم گویند، چون مدت او به پایان رسد پسرش علی که رضا خوانده می شود، سپس پسرش محمد که زکی خوانده شود، آنگاه پسر او که علی نام دارد و نقی گفته می شود، بعد پسر او حسن که امین خوانده می شود آن را عهده دار خواهند شد، سپس امام آنها غائب می گردد.

جندب گفت: یا رسول الله! حسن است که غیبت می کند؟ ایشان فرمودند: نه، بلکه پسر او حجت. گفت: نام او چیست؟ فرمودند: نامش برده نشود تا آنکه خدا او را آشکار سازد. جندب عرضه داشت: سخن از ایشان در تورات آمده است و موسی بن عمران ما را به شما و جانشینانی که پس از شما و از نسل شما هستند بشارت داده است، آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) این آیه را تلاوت فرمودند: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا.

جندب گفت: ای رسول خدا! بیم ایشان از چیست؟ فرمودند: ای جندب! در زمان هریک از ایشان سلطانی است که بر آنان غالب می شود و آنها را می آزارد، هنگامی که خداوند خروج قائم ما را سرعت بخشد، او زمین را همانسان که از ظلم و ستم پر شده از داد و عدل خواهد

آکنند، و در ادامه فرمودند: خوشا به حال شکیبایان در غیبت او، خوشا به حال پرهیزکارانی که در راه آنان هستند، خدا آنان را در کتابش چنین وصف کرده است: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، (۱۲۳۹) کسانی که به غیب ایمان می آورند، و نیز فرموده: أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (۱۲۴۰) اینانند حزب خدا، آری، حزب خداست که رستگاراند». خصال ۲ / ۴۷۴ از عمرو بکائی از کعب الاحبار می آورد: «خلفا دوازده تن هستند. هنگامی که دوران آنان به پایان نزدیک شود و گروهی صالح بیایند، خداوند عمر آنها را طولانی خواهد گرداند، و خداوند امت را اینگونه وعده داده: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ. با بنی اسرائیل نیز چنین کرده است، و دور نیست که این امت را در یک روز و یا نیم روز گرد آورد: وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ، (۱۲۴۱) و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می شمیرید».

بیشتر نیز روایاتی در تفسیر این آیه در فصل یاران امام (علیه السلام) و نیز رجعت گذشت. شایان ذکر است که جانشینی الهی در قرآن، مختص به پیامبر، امامان و برخی انبیاء (علیهم السلام) است، گرچه پیروان دستگاه خلافت آن را شامل تمامی حاکمان گرفته اند! صوفیان نیز پا را فراتر نهاده تمامی مردم را مشمول آن دانسته اند! و بحث پیرامون آن در کتاب الف سؤال و اشکال آمده است.

آل محمد (علیهم السلام)، ضعیف شمرده شدگانی که خدا به آنها وعده ی توانایی داده است:

غیبت شیخ طوسی / ۱۱۳ روایت می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) در مورد آیه ی: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنُكَفِّرُ عَنْهُمْ سُوْءَاتِهِمْ وَنُجْزِي الْأَرْضَ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ، (۱۲۴۲) وخواستیم بر کسانی که در زمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم. و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم، فرمودند: اینان آل محمد هستند، خداوند مهدی آنان را پس از مشقت ورنج ایشان بر می انگیزد، پس او عزت ایشان را فراهم می آورد و دشمنشان را به ذلت

می کشاند».

نهج البلاغة ۱/ ۵۰۶ از آن حضرت نقل می کند: «دنيا بعد از رمیدن - بسان شتری که [دوشنده ی خود را] به خاطر شفقت بر فرزندش گاز می گیرد - با ما عطوفت خواهد کرد، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنُكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ».

دلائل الامامة ۲۳۷/ از سلمان روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمودند: خداوند متعال پیامبر یا رسولی را مبعوث نکرد مگر دوازده نقیب برای او قرار داد... آنگاه نقیبان دوازده گانه ی خویش را نام بردند و فرمودند: سپس پسر او محمد بن الحسن المهدی که امر خدا را برپا می دارد.

ای سلمان! این، تأویل این آیه است: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنُكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.

در این هنگام برخاستم و باکی نداشتم مرگ به دیدار من آید و یا من به دیدار او روم».

معانی الاخبار ۷۹/ از مفضل بن عمر نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی، حسن و حسین (علیهم السلام) نگریسته گریستند و فرمودند: شما را پس از من ضعیف می شمارند.

عرضه داشتم: ای پسر پیامبر! معنای این فرموده چیست؟ فرمودند: یعنی شما امامان پس از من هستید، خدای عزیز و جلیل می فرماید: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. این آیه تا روز قیامت در مورد ما جریان دارد».

البرهان ۳/ ۲۲۰ از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل می کند: «فرعون و هامان در اینجا دو تن از جباران قریش هستند که خدای تعالی به هنگام قیام قائم از آل محمد (علیه السلام) در آخر الزمان آنان را زنده می گرداند و به خاطر کرده هایشان از آنان انتقام خواهد گرفت».

پیش از این نیز در فصل یاران، تفسیر آیات پیرامون به ارث گذاردن زمین برای صالحان، و نیز در فصل ولادت و رجعت روایاتی مربوط با همین موضوع گذشت.

آیات وعده‌ی الهی به غلبه‌ی دین و اتمام نور:

کافی ۱/ ۴۳۲ از محمد بن فضیل روایت می‌کند: «از امام کاظم (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ**، (۱۲۴۳) می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ایشان فرمودند: می‌خواهند ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) را با دهان خود خاموش کنند.

عرض کردم: **وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ**، و حال آنکه خدا نور خود را کامل خواهد گردانید، فرمودند:

و خداوند امامت را به نهایت خواهد رسانید، دلیل این مطلب فرموده‌ی خدای عزیز و جلیل است: **فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا**، (۱۲۴۴) پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید؛ پس نور امام است.

عرضه داشتم: **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ**، (۱۲۴۵) اوست کسی که فرستاده‌ی خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، فرمودند: اوست که رسولش را به ولایت و صییش فرمان داد، و ولایت آیین درست است.

گفتم: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، فرمودند: آن را هنگام قیام قائم بر تمامی ادیان فائق خواهد گرداند. خداوند می‌فرماید: **مُتِمُّ نُورِهِ**، نور خود را کامل خواهد گردانید؛ [نور] ولایت قائم است، **وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**، گر چه کافران را ناخوش افتد؛ [یعنی کافران] به ولایت علی (علیه السلام) ...».

تفسیر قمی ۲/ ۳۶۵: «**يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ**؛ به وسیله‌ی قائم از آل محمد (علیهم السلام) [نور خود را کامل خواهد گرداند]. آن هنگام که خروج کند خداوند او را بر تمام ادیان فائق می‌گرداند تا آنکه جز خدا پرستش نشود، و این همان فرمایش است: زمین را از عدل و داد می‌آکند، انسان که از ستم و جور پر شده است».

همان ۲/ ۳۱۷: «**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**؛ او امامی است که خدا بر تمام ادیان او را غالب می‌گرداند، پس زمین را از داد و عدل پر می‌کند،

همانگونه که از بیداد و ظلم آکنده شده است، و این از همان قسمی است که گفتیم تأویل آن بعد از نزول آن است».

کمال الدین ۲ / ۶۷۰ روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فرمودند: به خدا قسم تأویل آن هنوز نازل نشده است، و نازل نمی شود تا آنکه قائم (علیه السلام) خارج گردد. پس چون خروج کند هیچ کسی که به خدای عظیم کافر باشد یا برای امام شریک قرار دهد نمی ماند، مگر آنکه خروج او را ناخوش می دارد. حتی اگر کافر یا مشرکی درون صخره ای باشد آن صخره ندا کند: ای مؤمن! درون من کافری است، مرا بشکن و او را به قتل رسان».

مجمع البیان ۹ / ۴۶۴ می نگارد: «عیاشی با سند خود از عمران بن میثم از عبایه نقل می کند: امیر المؤمنین (علیه السلام) این آیه را تلاوت کردند: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، و فرمودند: آیا آن [دین حق] غالب شده است؟ مردم جواب دادند: آری، ایشان فرمودند: نه، قسم به آنکه جانم به دست اوست [واقع نمی شود] تا آنکه هیچ منطقه ای باقی نماند، مگر آنکه در آن صبح و شام گواهی به لا إله إلا الله ندا شود».

البته این روایت در تفسیر عیاشی (رحمه الله) که به طور ناقص به دست ما رسیده موجود نمی باشد.

تهذیب الاحکام ۶ / ۱۵۴ از محمد بن مسلم روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) سؤال کردم که چون قائم قیام کند بر اساس کدامین سیره و روش رفتار خواهد نمود؟ فرمودند: به سیره ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تا آنکه اسلام فائق آید. عرض کردم: سیره ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چگونه بود؟ فرمودند: بر آنچه در جاهلیت بود خطّ بطلان کشید و با عدل به سوی مردم آمد، قائم (علیه السلام) نیز چنین است، چون قیام کند آنچه را که مردم در زمان آتش بس [میان مؤمنان و دشمنانشان] دارند ابطال می کند و با عدل سوی آنان می آید».

اما در منابع سنیان:

صحیح مسلم ۴/ ۲۲۳۰ از عایشه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «شب وروز به پایان نمی رسد تا آنکه لات وعزی پرستش شوند! گفتم: ای رسول خدا! گمان می کردم که چون خدا این آیه را فرستاد: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، اسلام غالب شد!

ایشان فرمودند: آنچه خدا از این [غلبه] بخواهد در آینده واقع خواهد شد، سپس باد پاکی را می فرستد وهرکه را در دل به اندازه ی ذره ای دانه ی خردلی ایمان دارد از دنیا می برد، و کسانی که هیچ خیری در آنها نیست باقی می مانند و به دین پدرانشان باز می گردند». (۱۲۴۶)

تفسیر طبری ۱۰/ ۸۲ از ابوهریره: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؛ هنگامی که عیسی بن مریم خروج کند». (۱۲۴۷)

سنن بیهقی ۹/ ۱۸۰ از مجاهد: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ هنگامی که عیسی بن مریم فرود آید، تنها اسلام است که در زمین خواهد بود».

البیان گنجی ۵۲۸/ از سعید بن جبیر: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ او مهدی از عترت فاطمه است.

البته منافاتی با قول کسی که آن را به عیسی مربوط می داند ندارد، زیرا او یاور امام است همانگونه که گذشت».

تفسیر رازی ۱۶/ ۴۰: «از ابوهریره نقل شده: این وعده ای الهی است به اینکه خدای متعال اسلام را بر تمامی ادیان برتری می دهد.

راوی در ادامه گوید: این امر زمانی کامل می شود که عیسی بن مریم خروج کند. سدی گوید: آن، هنگامی است که مهدی خروج کند، واحدی باقی نماند جز آنکه به اسلام بگردد یا آنکه مالیات دهد».

نگارنده: این آیه وعده ی خدا به فائق گردانیدن دینش بر تمامی ادیان است، واین امر تنها بر دستان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که محقق می شود، اما مسیح (علیه السلام) وزیر است نه امیر.

عالمان دستگاه حاکم، از تفسیر آن به امام مهدی (علیه السلام) می هراسیدند، لذا به سراغ حضرت عیسی (علیه السلام) رفتند!

آیات امر به نبرد تا آنکه فتنه ای نباشد:

کافی ۸ / ۲۰۱ از محمد بن مسلم نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه پرسش کردم: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، (۱۲۴۸) با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد، و دین مخصوص خدا شود، فرمودند: تأویل این آیه هنوز فرا نرسیده است، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به خاطر نیاز خود و یارانش، به آنان [اهل کتاب با قبول جزیه، مشرکین با قبول فدیة و منافقین با پذیرش اسلام ظاهری با وجود علم به نفاق (۱۲۴۹)] اجازه [ی زندگی] داد، و اگر تأویل آن واقع شده بود ایشان قبول نمی کرد. لکن آنان کشته می شوند تا آنکه خدای (عز وجل) توحید شود و شرکی نباشد».

تفسیر عیاشی ۲ / ۵۶ از زراره از امام صادق (علیه السلام) می آورد: «از پدرم درباره ی این آیه سؤال شد: قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً (۱۲۵۰)، حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، همگی با مشرکان بجنگید، چنان که آنان همگی با شما می جنگند، تا دیگر فتنه ای نباشد، و دین مخصوص خدا شود، فرمودند: تأویل این آیه هنوز نیامده است، چون قائم ما قیام کند کسانی که او را درمی یابند تأویل این آیه را خواهند دید، و دین حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) تا بدانجا که شب می رسد خواهد رسید، تا شرکی بر زمین نباشد همانسان که خدا فرموده است».

الهدایة الکبری ۷۴ / از مفضل بن عمر نقل می کند: «به مولایم امام صادق (علیه السلام) گفتم: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر تمام ادیان غلبه نیافت، فرمودند: ای مفضل! اگر چنین بود، مجوسیّت، نصرانیّت، یهودیّت، صابئّه و هیچ فرقه ای نمی بود، و هیچ گونه مخالفت، شک، شرک، پرستشگران بت ها، لات، عزّی، پرستشگران خورشید، ماه، ستارگان، آتش و سنگ وجود نداشتند، این آیه: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، در این روز خواهد بود، و این مهدی و این رجعت است، و همان فرمایش خداست: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ».

پایان یافتن جنگ ها تنها بر دست حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

خصال ۲ / ۵۷۲ از مکحول از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «به خاطر سپارندگان از یاران پیامبر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند که در میان آنان کسی نیست که منقبتی داشته باشد جز آنکه من نیز با او شریک هستم و بر او برتری دارم، و من هفتاد منقبت دارم که احدی از آنها با من در آن شراکت ندارد.

من گفتم: یا امیر المؤمنین! آنها را برایم بیان بفرمایید، فرمودند: ... اما پنجاه وسوم؛ خداوند تبارک و تعالی دنیا را به پایان نمی رساند تا آنکه قائم از ما قیام کند، دشمنان ما را می کشد، جزیه نمی پذیرد، صلیب و صنم را در هم می شکند، جنگ پایان می پذیرد، برای دریافت مال فراخوان می دهد، و آن را به تساوی قسمت می کند، و در میان رعیت به عدالت رفتار می نماید».

نگارنده: در فصل: (ثابت قدمان تا ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف))، احادیثی در تفسیر آیه ی: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا (۱۲۵۱)، تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود [وبه پایان رسد]، گذشت، که در روایات سنی به نزول مسیح (علیه السلام) و خروج دجال تفسیر شده است.

کافی ۵ / ۱۰ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «شخصی از دوستان ما از پدرم (علیه السلام) در مورد جنگ های امیر المؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد، ایشان فرمودند: خدا محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را با پنج شمشیر فرستاد، سه شمشیر آخته است و تا زمانی که جنگ [ها] پایان یابد در غلاف نخواهد شد، جنگ [ها] هم پایان نمی گیرد تا آنکه خورشید از مغرب طلوع کند، پس چون خورشید از مغرب سر بر آورد همه ی مردم آن روز ایمان می آورند، ولی در آن روز لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، (۱۲۵۲) کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد.

یک شمشیر پیچیده است و یکی هم در غلاف قرار دارد، بیرون کشیدن آن توسط غیر ماست و حکم آن به ما رجوع دارد [ومربوط می شود]...».

تنها در عصر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کافران از دین مسلمین مأیوس می شوند:

تفسیر عیاشی ۱ / ۲۹۲ از جابر روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه: **الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ**، (۱۲۵۳) امروز کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند، پس، از ایشان نترسید و از من بترسید، فرمودند: روزی که قائم (علیه السلام) قیام کند بنی امیه نومید شوند، پس آنان کسانی هستند که کافر شده اند، از آل محمد (علیهم السلام) نومید شده اند».

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از غیب موعود:

کمال الدین ۲ / ۳۴۰ از داود بن کثیر رقی نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**، (۱۲۵۴) آنان که به غیب ایمان می آورند، فرمودند: [یعنی] کسی که اقرار می کند قیام قائم حق است».

تأویل الآیات ۱ / ۳۱ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «ألم، وهر حرف بریده در قرآن، از حروف اسم اعظم خداست، ورسول و امام آنها را به هم می پیوندند و بدان دعا می کنند و اجابت می شوند.

عرضه داشتیم: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ**، (۱۲۵۵) آن کتابی است که در آن هیچ تردیدی نیست [، به چه معناست]؟ فرمودند: کتاب امیر المؤمنین (علیه السلام) است که هیچ شکی نیست ایشان امام هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، [امام] هدایت برای پرهیزکاران است.

پس این دو آیه برای شیعیان ماست، آنها را پرهیزکارند و به غیب ایمان دارند، و غیب، برانگیختن، زنده شدن، قیام قائم و رجعت است. **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**، (۱۲۵۶) و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند؛ از قرآنی که به ایشان آموخته ایم تلاوت می کنند».

کمال الدین ۲ / ۳۴۰ از یحیی بن ابو القاسم نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیات سؤال کردم: ألم. **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**، ایشان فرمودند: پرهیزکاران شیعیان علی (علیه السلام) هستند و غیب حجت غائب. گواه این مطلب فرموده ی خدای (عز وجل) است: **وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا**

الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ، (۱۲۵۷) ومی گویند: چرا نشانه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد، پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم (۱۲۵۸)».

آیاتی که بر استواری و مرزبانی اعتقادی تشویق می کند:

غیبت نعمانی ۲۷/ و ۱۹۹ از برید بن معاویه عجلای روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا، (۱۲۵۹) ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید، فرمودند: بر انجام فرائض شکیبایی نمایید، در مقابل دشمنان ایستادگی کنید، و بر [ولایت] امام منتظران استوار مانید». تفسیر عیاشی ۱/ ۲۱۲ از یعقوب سراج نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا زمین یک روز بدون دانشمندی از شما که مردم به سراغ او آیند، باقی خواهد ماند؟ فرمودند: ای ابو یوسف! اگر چنین شود خدا پرستش نخواهد شد، زمین از دانشمندی از ما خالی نخواهد بود، [دانشمندی که] ظاهر است و مردم در حلال و حرام خود به سراغش می آیند، و این امر در کتاب خدا آشکار است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا؛ بر دینتان، وَصَابِرُوا: در مقابل دشمن و مخالفان، وَرَابِطُوا: بر امامتان، وَاتَّقُوا اللَّهَ: نسبت به آنچه به شما فرمان داده و بر شما واجب گردانیده است».

نگارنده: وجود امام به طور مسلم ضروری است، حال یا ظاهر و مشهور است و یا هراسان و پنهان، امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغة ۴/ ۳۷ می فرماید: «زمین از کسی که حجت خدا را به پا دارد خالی نخواهد بود - که یا ظاهر و مشهور است و یا هراسان و پنهان -، تا حجت ها و براهین خداوند از میان نرود».

از این رو یا قسمتی از این روایت افتاده و یا آنکه راوی تنها قسمتی از آن را روایت کرده است. کافی ۱/ ۴۲۰ از محمد بن مسلم نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، (۱۲۶۰) کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرمودند: بر امامان یکی پس از دیگری ایستادگی کردند، تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، فرشتگان بر آنان

فرود می آیند [ومی گویند:] هان! نهرا سید و غمگین نباشید، وبه بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یکی از صاحبان امر:

کمال الدین ۱/ ۲۲۲ از ابوبصیر روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد آیه ی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، (۱۲۶۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، فرمودند: امامان از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام)، تا آنکه قیامت برپا شود».

تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۱ از ابان می آورد: «نزد امام رضا (علیه السلام) رفتم و از این آیه پرسیدم: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، ایشان فرمودند: آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و سکوت اختیار کردند، چون سکوت ایشان طولانی شد عرضه داشتم: بعد از ایشان چه کسی؟ فرمودند: حسن و ساکت شدند، با طولانی شدن سکوت دوباره عرض کردم: پس از ایشان؟ فرمودند: حسین، گفتم: سپس؟ فرمودند: علی بن الحسین و ساکت شدند، ایشان پس از هر امامی سکوت می کردند تا آنکه من سؤال را تکرار کنم و پاسخ می دادند، و تا آخر آنها را نام بردند».

کافی ۱/ ۴۲۶ از حسین بن نعیم صحاف: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه پرسیدم: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، (۱۲۶۲) و خدا را فرمان برید و پیامبر را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیامرسانی آشکار است، ایشان فرمودند: به خدا کسانی که پیش از شما بودند هلاک نشدند، و تا قیام قائم ما هلاک نمی شوند مگر به خاطر ترک ولایت ما و انکار حق ما، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا نرفتند مگر پس از آنکه حق ما را برگردن این امت لازم داشتند، و خداوند هرکه را بخواهد به راه مستقیم هدایت می نماید».

تفسیر عیاشی ۱/ ۲۴۶ از برید بن معاویه: «خدمت امام باقر (علیه السلام) بودم و در مورد این آیه سؤال کردم: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، ایشان در پاسخ فرمودند: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ، آیا کسانی

را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به جبت و طاغوت ایمان دارند؛ فلان و فلان، وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا، (۱۲۶۳) و دربارہ ی کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند؛ پیشوایان گمراه و دعوتگران به سوی آتش می گویند: اینان از خاندان محمد و اولیای آنان رهیافته ترند. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا. أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ، اینانند که خدا لعنتشان کرده، و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یآوری نخواهی یافت. آیا آنان نصیبی از حکومت دارند؟؛ مقصود امامت و خلافت است، فَإِذَا لَا يَأْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا، (۱۲۶۴) [اگر نصیبی هم داشتند،] به قدر نقطه ی پشت هسته ی خرمایی [چیزی] به مردم نمی دادند؛ ما مردمی هستیم که خدا قصد کرده است، و نقیر نقطه ایست که در وسط هسته می بینی.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند؛ ماییم کسانی که به خاطر امامتی که خدا به ما داده - و نه تمام خلق - بر ما رشک می ورزند، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، (۱۲۶۵) در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم؛ می فرماید: پس ما از آنان رسولان، انبیاء و امامان قرار دادیم، حال چرا اینان این امور را دربارہ ی آل ابراهیم می پذیرند ولی در مورد آل محمد (علیهم السلام) نمی پذیرند؟! فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا، (۱۲۶۶) پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند، و برخی از ایشان از او روی برتافتند، و [برای آنان] دوزخ پرشماره بس است. به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خداوند توانای حکیم است. و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند، و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند، و آنان را در

سایه ای پایدار درآوریم.

عرض کردم: اینکه خدا درباره ی آل ابراهیم فرمود: **وَأَتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا**، این ملک عظیم چیست؟ فرمودند: آن است که از آنها امامانی قرار داد که هرکه از ایشان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، و هرآنکه عصیان‌شان کند خدا را نافرمانی کرده است، پس این ملک عظیم است.

سپس فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا**، (۱۲۶۷) خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها بازگردانید، و چون میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد، خدا شنوای بیناست؛ ما را قصد کرده است که نخستین [وامام پیشین] از ما به امام بعد از خود، کتب، دانش و سلاح را بسپارد.

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ؛ [به عدلی] که در اختیار دارید، سپس به مردم فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اِی كَسَانِی كِه اِیْمَان اُورده اید؛** پس تمامی مؤمنان را تا روز قیامت گرد آورد [و مخاطب قرار داد و فرمود: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ تنها ما را قصد کرده است. **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا**، پس هرگاه در امری اختلاف نظر داشتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجامتر است.

پس اگر هراسیدید در امر به اختلاف در آید، به خدا، رسول و اولیای امر خود رجوع کنید... چگونه ممکن است خدا به آنان فرمان دهد از اولی الامر اطاعت کنند، ولی اجازه دهد با آنان نزاع نمایند؟ این سخن خطاب به کسانی است که امر [به اطاعت از خدا و رسول و اولیای امر] شدند و به آنان گفته شد: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**».

اهل بیت (علیهم السلام) صدیقانی که خدا به آنان نعمت داده است:

تفسیر فرات / ۳۰ از اصبع بن نباته در حدیثی طولانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت

می کند: «برترین شهیدان حمزه پسر عبد المطلب، جعفر بن ابی طالب - همو که دو بال دارد وبا فرشتگان پرواز می کند، واحدی از آدمیان در بهشت به چنین زینتی نیازاسته، وامری است که خدا او را بدان شرف بخشیده - دو سبط [یعنی] حسن وحسین دو آقای جوانان اهل بهشت، همانان که از من به دنیا آمده اند، ومهدی که خدا کسی از ما اهل بیت را که بخواهد قرارش می دهد، هستند، سپس سه بار فرمودند: مسرور باشید، وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا، (۱۲۶۸) وکسانی که از خدا وپیامبر اطاعت کنند، در زمره ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرمی داشته [یعنی] با پیامبران وراستان وشهیدان وشایستگانند وآنان چه نیکو همدمانی هستند. این تفضّل از جانب خداست، وخدا بس داناست».

همان ۳۵/ مشابه این مضمون را از اصبع روایت می کند: «... هنگامی که خدا اولین وآخرین را گرد آورد، برترین های آنها هفت تن از ما بنی عبد المطلب هستند؛ پیامبران گرمی ترین مخلوقات نزد خدایند وپیامبر ما گرمی ترین پیامبران، سپس اوصیاء برترین امم پس از انبیاء هستند ووصی او برترین اوصیاست، پس از آنان شهیدان افضل امم پس از انبیاء واوصیاء هستند، وحمزه سید شهیدان است وجعفر صاحب دو بال است که با فرشتگان پرواز می کند...».

کافی ۱/ ۴۵۰ از همو روایتی مشابه از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) را در روزی که بصره را فتح کرد دیدم که بر استر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته ومی فرماید: ای مردم! آیا شما را از بهترین خلق روزی که خدا آنان را گرد آورد آگاه نسازم...».

أَمْ مَنْ يَجِبُ الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا:

تأویل الآیات ۱/ ۴۰۳ از محمد بن مسلم روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) درباره ی فرموده ی خدا: أَمْ مَنْ يَجِبُ الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا، (۱۲۶۹) یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند؟ فرمودند: این آیه در مورد قائم (علیه السلام) فرود

آمد، هنگامی که خروج کند عمامه بر سر گذارده، در کنار مقام نماز به جای می آورد و به تضرع نزد پروردگارش می پردازد، پس بیرقی که به او تعلق دارد شکست نخواهد خورد».

تفسیر قمی ۲/ ۱۲۹ از صالح بن عقبه از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «این آیه در شأن قائم از آل محمد (علیهم السلام) نازل شد، به خدا او مضطرّ است، هنگامی که در مقام دو رکعت نماز بگزارد و خدا را بخواند اجابتش کند، گرفتاری را برطرف می کند و او را به خلافت در زمین می گمارد».

تأویل الآیات ۱/ ۴۰۲ از ابراهیم بن عبد الحمید از آن حضرت روایت می کند: «قائم چون خروج کند وارد مسجد الحرام می شود، رو به کعبه و پشت به مقام می دهد و دو رکعت نماز می گزارد. آنگاه می ایستد و می فرماید: ای مردم! من نزدیکترین مردم به آدم هستم، ای مردم! من نزدیکترین مردم به ابراهیم، ای مردم! من نزدیکترین مردمان به اسماعیل، ای مردم! من نزدیکترین مردم به محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم، سپس دو دست را به سمت آسمان بالا می برد، دعا و تضرع می کند تا آنکه به رو می افتد، و این سخن خدای (عز وجل) است: أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ، یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید».

روز فتح موعود و قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تأویل الآیات ۲/ ۴۴۵ از ابن دراج نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ، (۱۲۷۰) بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند، فرمودند: روز پیروزی، روزی است که دنیا برای قائم فتح شود، و [دیگر] تقرب با ایمان به هیچ کسی که پیش از آن ایمان و به این پیروزی یقین نداشته سودی نمی بخشد.

چنین کسی [که ایمان و یقین داشته] ایمانش برایش سودمند است و قدر و منزلتش نزد خدا بالا می رود، در روز بعث بهشت هایش برای او آراسته می گردد، و آتش هایش از او پوشیده می

شود، واین پاداش موالیان امیر المؤمنین و دودمان پاک ایشان (علیهم السلام) است».

کمال الدین ۱/ ۱۸ و ۳۰ از علی بن رئاب روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در

مورد این آیه: یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ

قَبْلُ، (۱۲۷۱) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده،

ایمان آوردنش سود نمی بخشد، فرمودند: نشانه ها ائمه هستند، و نشانه ای که انتظارش را می

کشند قائم (علیه السلام) است. آن روز است که ایمان کسی که پیش از قیام ایشان به

شمشیر، ایمان نیاورده، بدو سودی نمی بخشد، گرچه به پدران ایشان (علیهم السلام) ایمان

آورده باشد».

تفسیر قمی ۲/ ۳۶۶: «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، (۱۲۷۲) و دیگر که آن را

دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست؛ مقصود در دنیا به وسیله ی فتح قائم

(علیه السلام) است».

و دیگر روایات در این باره در فصل گروه استوار گذشت.

روز قائم (علیه السلام)، تأویل قرآن فرا می رسد:

تفسیر قمی ۱/ ۲۳۵: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ، (۱۲۷۳) آیا [آنان] جز در

انتظار تأویل آنند؟ روزی که تأویلش فرا رسد؛ از آیاتی است که تأویل آن بعد از نزول آن

خواهد بود، فرمود: این درباره ی قائم (علیه السلام) و روز قیامت است».

حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا:

دلایل الامامة / ۲۵۰ از مفضل بن عمر نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: در

مورد بنی فلان [عباس] سه آیه نازل شد؛ سخن خدای (عز وجل): حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ

زُخْرُفَهَا وَازَيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، تا آنگاه که زمین پیرایه ی

خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان

[عذاب] ما آمد؛ مقصود [از فرمان] قائم با شمشیر است.

فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ، (۱۲۷۴) و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز

وجود نداشته است.

و نیز این فرموده ی او که عزیز و جلیل است: فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، (۱۲۷۵) درهای هر چیزی [از نعمت ها] را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند. پس ریشه ی آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است، حضرت فرمودند: [با] شمشیر.

و نیز این گفتار: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ، (۱۲۷۶) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. نگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید؛ مقصود آن است که قائم، از بنی فلان درباره ی گنج های بنی امیه سؤال می کند».

خداوند از پیامبران (علیهم السلام) در اقرار به مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) میثاق گرفته است:

بصائر الدرجات / ۷۰ و ۷۱ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «... آنگاه از پیامبران میثاق گرفت و فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، آیا پروردگار شما نیستم؟ سپس فرمود: واین محمد رسول الله واین علی امیر المؤمنین؟ قَالُوا بَلَى، (۱۲۷۷) گفتند: چرا؛ لذا به مقام نبوت رسیدند. خداوند از اولوا العزم میثاق گرفت [و فرمود]: بدانید! من پروردگارتان هستم، محمد رسول من، علی امیر المؤمنین و جانشینان پس از او عهده داران امر [امامت] من و خزانه داران دانش منند. به مهدی دینم را یاری و دولتم را آشکار خواهم ساخت، از دشمنانم انتقام خواهم گرفت، و - چه به رغبت و چه به کراهت - عبادت خواهم شد، آنان گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و گواهی دادیم...».

خداوند به ابراهیم (علیه السلام) خبر از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دهد:

تأویل الآیات ۲ / ۴۹۶ از ابوبصیر یحیی بن ابو القاسم روایت می کند: «جابر بن یزید جعفی از

امام صادق (علیه السلام) درباره ی تفسیر این آیه سؤال کرد: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ**

لِإِبْرَاهِيمَ، (۱۲۷۸) و بی گمان ابراهیم از شیعیان اوست، ایشان فرمودند: خداوند سبحان

هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را آفرید، پرده از دیدگانش برداشت، او هم نگریست و در کنار عرش نوری را مشاهده نمود، عرضه داشت: خدای من! این نور چیست؟ ندا شد: این نور محمد برگزیده ی من از خلق است.

نوری در کنار آن مشاهده کرد و درباره ی آن پرسید، گفته شد: این نور علی بن ابی طالب یاور دین من است.

در کنار آنان سه نور دیگر دید و چون پرسید ندا آمد: این نور فاطمه است، دوستانش را از آتش بریدم، و نور دو فرزندش حسن و حسین.

نه نور دیگر برگرد آنها مشاهده نمود و عرضه داشت: خدای من! این نورهای نه گانه چیست؟ گفته شد: ای ابراهیم! اینان امامان از نسل علی و فاطمه هستند.

ابراهیم صدا زد: خدایا! به حق آن پنج نفر، این نه تن را برای من معرفی کن، ندا آمد: ای ابراهیم! نخستین آنها علی بن الحسین است، و پسرش محمد، پسر او جعفر، پسر او موسی، پسرش علی، پسرش محمد، پسر او علی، پسرش حسن و حجت قائم پسر او.

ابراهیم گفت: خدا و آقای من! انواری را می بینم که برگرد آنها حلقه زده اند و کسی جز تو شماره ی آنان را نمی داند، ندا آمد: ای ابراهیم! اینان شیعیان آنهایند، شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

عرضه داشت: شیعیان آنها با چه چیزی شناخته می شوند؟ فرمود: به نماز پنجاه و یک رکعت، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، قنوت پیش از رکوع و انگشتر به دست راست کردن، در این هنگام ابراهیم صدا زد: خدایا! مرا از شیعیان امیر المؤمنین قرار ده، و خداوند این خبر را در کتاب خود آورد و فرمود: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ**».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارث منازل ظالمان:

تفسیر عیاشی ۲ / ۲۳۵ از سعد بن عمر از تنی چند از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «در حضور حضرت سخن از خانه های عباسیان به میان آمد، مردی گفت: خدا خرابی

آنها را به ما بنمایاند یا آنها را به دست ما ویران کند، امام (علیه السلام) فرمودند: چنین نگو، این ها منازل قائم و یارانش خواهد بود، آیا فرموده ی خدا را نشنیده ای: وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، (۱۲۷۹) و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید».

وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ:

مختصر البصائر / ۲۰۰ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «آنگاه صد هزار نفر که یا مشرکند و یا منافق از عراق خروج می کنند تا آنکه به دمشق – که همان ارم ذات العمد است – برسند و هیچ کس مانعشان نشود.

پرچم های شرق زمین که نه از پنبه است، نه کتان و نه ابریشم، می آید. سر چوبه ی آنها با مهر سید اکبر مهر شده است. مردی از آل محمد (علیهم السلام) آنها را سوق می دهد... آن روز خسف و قذف و مسخ دامن گیر آنها می شود و تأویل این آیه نیز آشکار می گردد: وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ، (۱۲۸۰) و آن، از ستمگران چندان دور نیست».

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ:

غیبت نعمانی / ۱۷۴ از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «ابو جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) فرمودند: چون قائم (علیه السلام) قیام نماید می فرماید: فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ، (۱۲۸۱) و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد».

حق اهل بیت (علیهم السلام) را ثابت و باطل بنی امیه و امثال آنان را نابود می کند:

تفسیر عیاشی ۲ / ۵۰ از جابر روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) از تفسیر این آیه سؤال کردم: يَرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يَحِقَّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِيْنَ، (۱۲۸۲) خدا می خواهد حق را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه کن کند، حضرت فرمودند: تفسیر آن در باطن؛ خداوند می خواهد، پس چیزی است که خدا آن را اراده می کند و هنوز به انجام نرسانده. اما سخن او: يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ؛ یعنی حق آل محمد را ثابت گرداند، اما این فرموده: بِكَلِمَاتِهِ؛ کلمات او در باطن علی است، او کلمه ی خدا در باطن است.

گفتار او: وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ؛ آنان بنی امیه اند، آنها کافرانند که خدا ریشه کن می کند، اما این فرمایش: لِيَحِقَّ الْحَقُّ؛ (۱۲۸۳) تا حق را ثابت گردانند؛ یعنی حق آل محمد را هنگامی که قائم قیام می کند ثابت گردانند، واما این سخن: وَيَبْطِلُ الْبَاطِلُ؛ وباطل را نابود گردانند؛ مقصود قائم است، پس چون قیام کند باطل بنی امیه را نابود گردانند، واین سخن خداست: لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيَبْطِلَ الْبَاطِلُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ. تا حق را ثابت وباطل را نابود گردانند، هرچند بزهکاران خوش نداشته باشند».

آخرین حلقه ی استوارترین دست آویز:

مائة منقبة / ۷۱ از ابنعباس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند: «ای گروه های مردم! بدانید خدای متعال برای شما دری قرار داده که هرکه بدان وارد شود، از آتش وبالاترین هراس ایمن گردد.

در این هنگام ابو سعید خدری برخاست وگفت: یا رسول الله! ما را بدان رهنمون شو تا آن را بشناسیم، ایشان فرمودند: آن، علی بن ابی طالب سید جانشینان، امیر مؤمنان وبرادر رسول پروردگار جهانیان است.

گروه های مردم! هرکه دوست دارد به استوارترین دست آویز ناگسستنی تمسک کند، به ولایت علی بن ابی طالب متمسک باشد، زیرا ولایت او ولایت من است وفرمانبری از او فرمانبری از من.

گروه های مردم! هرکه دوست دارد حجت پس از من را بشناسد، علی بن ابی طالب را بشناسد.

ای گروه های مردم! هرکه می خواهد خدا ورسولش را به ولایت گیرد، بعد از من به علی بن ابی طالب وامامان از دودمان من اقتدا نماید، چرا که خزانه داران دانش منند.

جابر بن عبد الله انصاری برخاست وعرضه داشت: ای پیامبر خدا! امامان چه تعدادند؟

فرمودند: ای جابر! - خدا تو را رحمت کند - از من درباره ی تمام اسلام سؤال کردی، تعداد

آنان تعداد ماه هاست عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضَ، (۱۲۸۴) [در حقیقت شماره ی ماه ها] نزد خدا، از روزی که آسمان ها وزمین را

آفریده، در کتاب خدا، دوازده ماه است.

تعداد آنان تعداد چشمه هایی است که برای موسی بن عمران (علیه السلام) جوشید، آن هنگام که با عصایش بر سنگ زد، فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا، (۱۲۸۵) پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت. و تعداد نقیبان بنی اسرائیل: وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا، (۱۲۸۶) واز آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

پس - ای جابر! - امامان دوازده تن هستند، نخستین آنها علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و آخرین آنان قائم مهدی».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صاحب لیلۃ القدر:

تفسیر فرات / ۲۱۸ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، (۱۲۸۷) ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم؛ شب فاطمه است و قدر خدا، پس هرکه فاطمه را آنچنان که شایسته ی شناخت اوست بشناسد، شب قدر را درک کرده است. ایشان به این جهت فاطمه نامیده شدند، که مخلوقات از شناخت او بریده شده اند. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، (۱۲۸۸) و تو چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است؛ یعنی بهتر از هزار مؤمن، و او مادر مؤمنین است. تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا، (۱۲۸۹) فرشتگان و روح در آن [شب] فرود آیند؛... روح القدس فاطمه است.

يَا ذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ، (۱۲۹۰) به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرر شده است]. تا دَمِ صُبْح، صلح و سلام است؛ یعنی تا آن زمان که قائم خروج کند».

تأویل الآیات ۲ / ۸۲۰ از ابو یحیی صنعانی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «پدرم به من فرمودند: حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) این آیه را تلاوت کردند: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وحسن وحسین نزد ایشان بودند، حسین صدا زد: پدر جان! گویا به دهان شما شیرینی [خاصی] دارد. ایشان فرمودند: ای پسر رسول خدا و پسر من! من درباره ی آن چیزی می دانم که تو نمی دانی، چون این سوره نازل شد جدّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم) مرا فراخواند، آن را برایم قرائت کرد، سپس بر شانه ی راستم زد و فرمود: ای برادر ووصی من وولی امت من بعد از من، وای دشمن دشمنانم تا روزی که برانگیخته شوند، این سوره بعد از من برای تو و برای فرزندان تو پس از توست، جبرئیل برادر من از ملائکه، رخدادهای امتم در سالشان را برایم گفت، واین امر را - بسان امور نبوت - با تو خواهد گفت.

این سوره نوری درخشان در دل تو وجانشینانت دارد تا آنکه فجر قائم (علیه السلام) طالع شود».

همان ۲ / ۸۱۸ از حمران از امام صادق (علیه السلام): «... اما این فرموده: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ مقصود فاطمه (علیها السلام) است... حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ؛ تا قیام قائم (علیه السلام)».

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بندها وبارها را از دوش مؤمنان بر می دارد:

کافی ۱ / ۴۲۹ از ابو عبیده ی حذاء روایت می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد استطاعت [بحث جبر و اختیار] و سخن مردم در این باب سؤال کردم، ایشان این آیه را تلاوت کردند: وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ، (۱۲۹۱) پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است؛ ای ابو عبیده! مردم در رسیدن به اعتقاد صحیح در اختلافند، و همه شان بر باطلند.

عرضه داشتیم: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ؟ حضرت فرمودند: اینان شیعیان ما هستند، و برای رحمت خود آنان را آفریده است، همان که فرمود: وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...

سپس فرمود: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، (۱۲۹۲) آن را برای کسانی که پرهیزکاری می کنند مقرر خواهم داشت؛ یعنی از ولایت و اطاعت غیر امام اجتناب دارند.

يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، (۱۲۹۳) [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند؛ مقصود نبی (صلی الله علیه وآله وسلم)، وصی و قائم است.

يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ، به کار پسندیده فرمان دهد؛ چون قیام کند، وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، واز منکر باز می دارد؛ منکر کسی است که فضل امام را انکار کند.

وَيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ، وچیزهای پاکیزه را بر آنان حلال می گرداند؛ فراگیری دانش از اهل آن.
وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ، وچیزهای ناپاک را برایشان حرام می دارد؛ چیزهای ناپاک اعتقاد کسی
است که [با حق] مخالفت می کند.

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ، واز [دوش] آنان قیدهایشان را برمی دارد؛ این ها گناهانی است که قبل از
شناخت فضل امام داشتند.

وَالْأَغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، وبندهایی که بر ایشان بوده؛ اغلال اعتقادی است که داشتند و بدان
امر نشده بودند، یعنی ترک فضل امام می کردند، پس چون نسبت به فضل و برتری امام شناخت
پیدا کردند، گناهشان را محو کرد.

در ادامه به وصف آنان پرداخت و فرمود: فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ، پس کسانی که به او ایمان آوردند؛
یعنی به امام.

وَعَزَّوْهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وبرزگش داشتند و یاریش
کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند؛ مقصود کسانی
است که از عبادت جبت و طاغوت اجتناب کردند، وجبت و طاغوت فلان و فلان هستند،
و عبادت اطاعت مردم از آنهاست.

سپس فرمود: وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ، (۱۲۹۴) و به سوی پروردگارتان بازگردید، و تسلیم او
شوید.

آنگاه به آنان پاداش داد و فرمود: لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ، (۱۲۹۵) در زندگی
دنیا و در آخرت مژده برای آنان است؛ امام آنان را به قیام و ظهور قائم و قتل دشمنانشان [در
دنیا]، و به نجات در آخرت و وارد شدن نزد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)
و خاندان راست کردارش در کنار حوض مژده می دهد».

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ:

تفسیر عیاشی ۲/ ۲۰۴ از حنان بن سدید روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد
این آیه: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، (۱۲۹۶) [ای پیامبر!] تو فقط هشداردهنده ای، و برای
هر قومی هدایتگری است، فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: من

هشدار دهنده وعلی هدایتگر است، وهر امامی هدایتگر قرنی است که در آن می باشد».

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ:

کافی ۱/ ۵۳۶ از عبد الله بن سنان نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسش کردم: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، (۱۲۹۷) روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم، ایشان فرمودند: امامشان که در میان آنهاست وقائم اهل زمان خویش می باشد».

محرومیت مردم از بهره گیری:

تفسیر قمی ۲/ ۸۵: «وَيُنْزِلُ مُعْطَلَةً وَقَصْرٍ مَشِيدٍ، (۱۲۹۸) وچاه متروک و عمارت افراشته؛ این مثالی برای آل محمد (علیهم السلام) است.

چاه متروک؛ آن است که از آن آب بر نمی گیرند، ومقصود امامی است که غائب شده ولذا از او دانش اقتباس نمی شود.

عمارت افراشته؛ یعنی مرتفع، ومثالی برای امیر المؤمنین وامامان (علیهم السلام) وفضائل آنان است که بر دنیا اشراف دارد وهمان فرموده ی خداست: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ». نگارنده: مقصود آن است که اهل بیت (علیهم السلام) امامان امت ومنبع دانش وخیر هستند، وبه سبب ظلم امت، به مانند چشمه ها و عمارت هایی متروک شده اند، امری که انحطاط امت را به دنبال داشته است.

آیات امتحان در عصر غیبت:

قرب الاسناد / ۱۶۲ از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا از امام صادق (علیهما السلام) نقل می کند: «به خدا قسم آنچه گردن هایتان را به سمتش می کشید [ودیده بدان دوخته اید] نخواهد آمد تا آنکه جداسازی وآزموده شوید، آنگاه از هر ده تن مقداری [از بین] رود وتنها کمترین مقدار باقی ماند، سپس این آیه را تلاوت کردند: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ، (۱۲۹۹) آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، بی آنکه خداوند جهادگران وشکیبایان شما را معلوم بدارد؟»

تأویل (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ):

تأویل الآیات ۱/ ۳۷۲ از علی بن اسباط روایت می کند: «اصحاب ما درباره ی این آیه:

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ، (۱۳۰۰) آن روز، فرمانروایی بحق، از آن [خدای] رحمان است، روایت می کنند: فرمانروایی، هم در این روز، وهم پیش و پس از آن از آن خداست، ولی چون قائم (علیه السلام) قیام کند تنها خدای عزیز و جلیل است که با اطاعت پرستش خواهد شد».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مظهر قدرت خدا:

مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۲ / ۱۸۱: «ابن عباس، ابن مسعود، جابر، براء، انس، ام سلمه، سدی، ابن سیرین و امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا، واوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نَسَبی و دامادی قرار داد، گفتند: آن، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسینند، - وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا، (۱۳۰۱) و پروردگار تو همواره تواناست؛ - وقائم در آخر الزمان، زیرا در میان صحابه و خویشاوندان [پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)] نسب و سبب تنها در او جمع شده است، و از این روست که هم از ناحیه ی نسب و هم سبب، استحقاق ارث دارد».

جانشینان پیامبر (علیهم السلام)، عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا:

تفسیر فرات / ۱۰۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا... تا حَسُنْتَ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، (۱۳۰۲) کسانی که روی زمین به نرمی گام برمی دارند... چه خوش قرارگاه و مقامی - سیزده آیه -؛ اینان اوصیاء هستند که بر زمین به نرمی گام برمی دارند. پس چون قائم قیام کند تمام ناصبیان را بر او عرضه می کنند، اگر به اسلام که همان ولایت است اقرار کند، وگرنه گردنش زده می شود، مگر آنکه حاضر به پرداخت جزیه شود، همانسان که اهل ذمه می پردازند».

إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ:

غیبت شیخ طوسی / ۱۰۹ از ابن عباس روایت می کند: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ. فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ، (۱۳۰۳) و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می گوید؛ قیام قائم (علیه السلام)».

عذاب برای دشمنان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تفسیر قمی ۱/ ۳۱۲ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» (۱۳۰۴) بگو: به من خبر دهید، اگر عذاب او شب یا روز به سراغ شما آید، بزهکاران چه چیزی از آن به شتاب می خواهند؟؛ این عذابی است که در آخر الزمان بر فاسقان اهل قبله وارد می گردد، در حالی که آنان نزول عذاب بر خود را انکار می کنند».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و جریان سنت یعقوب (علیه السلام) با فرزندانش در

ایشان:

تفسیر عیاشی ۱/ ۶۱ از جابر روایت می کند: «از امام محمد باقر (علیه السلام) درباره ی تفسیر این آیه پرسش کردم: إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا» (۱۳۰۵) هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من، چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو، و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - معبودی یگانه - را می پرستیم، ایشان فرمودند: در قائم (علیه السلام) جریان یافت» (۱۳۰۶).

کاسه ی حضرت زهرا (علیها السلام) نزد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۷۱ از نجم از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: «حضرت فاطمه برای حضرت امیر (علیهما السلام) کارهای خانه، خمیر درست کردن، نان پختن و جارو کشیدن را بر عهده گرفت، حضرت علی (علیه السلام) هم کارهای بیرون را، از جمله هیزم و غذا آوردن.

امیر المؤمنین (علیه السلام) روزی به او فرمودند: ای فاطمه! آیا چیزی داری؟ عرضه داشت: نه، قسم به کسی که حق تو را بزرگ داشت، از سه روز پیش چیزی نداریم تا بدان از شما پذیرایی کنیم. ایشان فرمودند: چرا به من نگفتی؟ فاطمه (علیها السلام) پاسخ داد: پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا نهی کردند که از شما چیزی بنخواهم و فرمودند: از پسر عمت چیزی نخواه، اگر او خود چیزی برایت آورد، وگرنه تو چیزی نخواه.

حضرت علی (علیه السلام) بیرون رفتند و مردی را دیدند و از او دیناری قرض گرفتند. ایشان شب شده بود که می آمدند که با مقداد بن اسود برخورد کردند، بدو فرمودند: برای چه کاری

در این ساعت بیرون آمده ای؟ وی عرض کرد: یا امیر المؤمنین! قسم به آنکه حق شما را عظیم داشت، بابت گرسنگی.

نجم گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) زنده بودند؟ وایشان پاسخ مثبت دادند.

[امام باقر (علیه السلام) ادامه دادند:] حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: من هم بابت همین امر بیرون آمدم، دیناری قرض گرفتم و تو را بر خود ترجیح داده آن را به تو می دهم و دینار را به او دادند و بازگشته دیدند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته اند و فاطمه نماز می خواند و میان آن دو چیزی سرپوشیده است. چون فاطمه (علیها السلام) [از نماز] فارغ شد آن را آورد و به یکباره با کاسه ای از نان و گوشت مواجه شدند، حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: ای فاطمه! اَنِّی لَکَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ، (۱۳۰۷) این از کجا برای تو [آمده است؟ او در پاسخ می] گفت: این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: آیا مَثَلُ تو و فاطمه را برایت نگوییم؟ در پاسخ عرضه داشت: چرا، فرمودند: مثل زکریا هنگامی که نزد مریم وارد عبادتگاه می شد و نزد او رزقی می یافت، قَالَ يَا مَرْیَمُ اَنِّی لَکَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ. پس آنها یک ماه از آن تناول کردند، و آن همان کاسه ای است که قائم (علیه السلام) از آن می خورد و نزد ماست».

هفتمین خوشه:

تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۷ از مفضل بن محمد جعفری: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه پرسیدم: کَمَثَلِ حَبَّةٍ اُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ، (۱۳۰۸) همانند دانه ای که هفت خوشه برویاند، حضرت فرمودند: دانه، فاطمه (علیها السلام) است، و هفت خوشه هفت تن از فرزندان او هستند که هفتمین آنان قائم آنهاست. گفتم: امام حسن (علیه السلام) چطور؟ فرمودند: امام حسن (علیه السلام) امامی از سوی خداست و اطاعت از او واجب می باشد، لکن از خوشه های هفت گانه نیست، نخستین آنها امام حسین (علیه السلام) است و آخرینشان قائم.

گفتم: مقصود از این قسمت آیه چیست: **فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِثَّةُ حَبَّةٍ**، در هر خوشه ای صد دانه باشد؟ فرمودند: برای هر مردی از آنان در کوفه، یک صد فرزند از صلبش به دنیا می آید، و این تنها مربوط به این هفت تن می باشد».

نگارنده: به تصریح روایت، نخستین آنها امام حسین (علیه السلام) است و هفتمین و آخرینشان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، اما نسبت به دیگر امامان بیانی ندارد، و امام حسن (علیه السلام) را واجب اطاعة معرفی می کند، لکن خوشه نمی داند.

أَجَلٌ قَرِيبٌ:

تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۸ و ۲/ ۲۳۵ و کافی ۸/ ۳۳۰ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کنند: «به خدا سوگند، کاری که حسن بن علی (علیه السلام) انجام داد، برای این امت از هر آنچه خورشید بر آن تابیده بهتر بود، به خدا این آیه فرود آمد: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ**، (۱۳۰۹) آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: دست [از جنگ] بدارید، و نماز را برپا کنید و زکات بدهید؛ [مقصود] اطاعت از امام است، ولی آنان خواستار جنگ بودند. (۱۳۱۰)

فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ، و [لی] همین که کارزار بر آنان مقرر شد؛ در کنار امام حسین (علیه السلام)، **قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ**، (۱۳۱۱) گفتند: پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ **نُحِبُّ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعُ الرَّسُولَ**، (۱۳۱۲) تا دعوت تو را پاسخ گوئیم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم؛ آنان خواستند بیکار را تا [زمان] قائم (علیه السلام) تأخیر اندازند».

الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ:

تأویل الآیات ۲/ ۴۴۴ از مفضل بن عمر روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: **وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**، (۱۳۱۳) و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب نزدیک تر به آنان می چشائیم، امید که آنها [به حق] بازگردند، ایشان فرمودند: [عذاب] نزدیک تر، گرانی قیمت و بزرگتر، ظهور [مهدی با شمشیر است]».

المحجة / ۱۷۳ از کشف البیان محمد بن الحسن شیسانی نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که در معنای آیه فرمودند: نزدیک تر، قحطی و خشکسالی است، و بزرگتر، خروج قائم مهدی (علیه السلام) با شمشیر در آخر الزمان».

هنگامی که برخی دشمنان حق مسخ می شوند:

غیبت نعمانی / ۲۶۹ از ابوبصیر نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: [لِنُذِيقَهُمْ] عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، (۱۳۱۴) تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را به آنان بچشانیم؛ عذاب رسوایی دنیا چیست؟ فرمودند: ای ابوبصیر! کدام رسوایی بالاتر از آنکه مردی در خانه و اتاق و نزد برادران و خانواده اش باشد، که ناگهان خانواده گریبان ها را بر او چاک زنند و فریاد کنند، پس مردم بگویند: چه شده؟ و گفته شود: فلانی هم اینک مسخ شد. عرض کردم: این پیش از قیام قائم (علیه السلام) است یا پس از آن؟ فرمودند: نه، بلکه قبل از آن».

ظهور، نصرت موعود:

تفسیر قمی ۲ / ۱۴۹: «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ، وَاگر از جانب پروردگارت یاری رسد؛ یعنی قائم (علیه السلام)، لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ، (۱۳۱۵) حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آنچه در دل های جهانیان است داناتر نیست؟»

سینه ی امام مهدی (علیه السلام) مخزن آیات الهی:

تأویل الآیات ۱ / ۴۳۲ از عبد العزیز عبدی نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، (۱۳۱۶) بلکه آن، آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم یافته اند، ایشان فرمودند: اینان، امامان از خاندان حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) اند که در هر زمان هستند».

التنزيل والتحریر / ۴۳ از علی بن اسباط: «مردی از امام صادق (علیه السلام) درباره ی همین آیه سؤال کرد، ایشان فرمودند: ماییم آنها. آن شخص گفت: فدایت شوم، قائم چه زمان قیام می کند؟ فرمودند: ما همه - یکی پس از دیگری - قائم به امر خدا [و برپادارنده ی آن]

هستیم، تا آنکه صاحب شمشیر بیاید، چون او بیاید، امر به گونه ای دیگر خواهد بود».

پایان بخش کَلِمَةُ بَاقِيَّةً:

کمال الدین ۱ / ۳۲۳ از ابو حمزه ی ثمالی از امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند: «این آیه درباره ی ما نازل شد: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱۳۱۷) و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند، و در مورد ما فرود آمده است: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۱۳۱۸) و آن را در فرزندان خود گفتاری جاودان کرد. و امامت تا روز قیامت در نسل حسین بن علی بن ابی طالب است. قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر است... زمان دیگری چنان به درازا می کشد که اکثر معتقدان این امر از آن رجوع کنند، پس تنها کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد، در درون خود ایرادی بر حکم ما نگیرد و تسلیم ما اهل بیت باشد، بر آن استوار خواهد ماند».

کفایة الاثر ۸۶ / از ابوهریره روایت می کند: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره ی این آیه سؤال کردم: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ، ایشان فرمودند: امامت را در نسل حسین (علیه السلام) قرار داد، نه تن از امامان - از جمله مهدی این امت - از صلب او خواهند آمد.

سپس فرمودند: اگر مردی بین رکن و مقام بر پا [به عبادت] بایستد، آنگاه در حالی که دشمن اهل بیت من است خدا را ملاقات کند، وارد آتش می شود».

الامامة والتبصرة / ۴۹ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که در مورد همین آیه فرمودند: «در نسل حسین (علیه السلام) [قرار داد]، این امر از زمانی که به حسین (علیه السلام) منتقل شد، همواره از پدری به فرزندش می رسد و به برادر یا عمویی باز نمی گردد، و معلوم نمی شود که کسی از آنهاست جز آنکه فرزندی داشته باشد».

وَلْتَعْلَمَنَّ نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ:

کافی ۸ / ۲۸۷ از ابو حمزه روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیات: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۱۳۱۹) بگو: مزدی

بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم [وبه خدا نسبت دهم]. این جز پندی برای جهانیان نیست، فرمودند: آن، امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ، (۱۳۲۰) قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست؛ به هنگام خروج قائم (علیه السلام)».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تقيه نمی‌کند:

تأویل الآيات ۲ / ۵۳۹ از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «هنگامی که این آیه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد: اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، (۱۳۲۱) [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: من به تقيه مأمور شدم. ایشان ده سال بر همین اساس رفتار کردند تا آنکه مأمور شدند فرمان خود را آشکار سازند.

آنگاه حضرت امیر (علیه السلام) را بدان فرمان دادند و ایشان بر طبق آن رفتار کردند، تا آنکه مأمور به اظهار شدند. بعد امامان برخی برخی دیگر را بدان امر، و بر همین اساس سیر می‌کردند. هنگامی که قائم ما قیام کند تقيه کنار می‌رود و شمشیر را برهنه می‌سازد. ایشان چیزی جز شمشیر از مردم نگیرد و به آنها ندهد [و با شمشیر به استقبالشان می‌رود]».

ارتباط حروف مقطعه با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

تفسیر قمی ۲ / ۲۶۷ از یحیی بن میسره خثعمی از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند: «حم عسق؛ (۱۳۲۲) اعداد سال های قائم است. قاف، کوهی است از زمرد سبز که دنیا را احاطه کرده، و سبزی [وکبودی] آسمان از آن کوه است. دانش همه چیز در عسق است».

تأویل الآيات ۲ / ۵۴۲ از سکونی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «حم؛ حتمی بودن، عین؛ عذاب، سین؛ سال هایی چونان سال های یوسف، قاف؛ قذف [پرتاب شدن]، خسف و مسخی که در آخر الزمان سفیانی، یارانش و مردمانی از کلب - که سی هزار نفرند و با او خروج می‌کنند - را خواهد رسید. این زمانی است که قائم (علیه السلام) - که مهدی این امت است

– در مکه خروج نماید».

تفسیر ثعلبی ۸/ ۳۰۳: «بکر بن عبد الله مزی [درباره ی حم عسق] گوید: ... سین؛ سنا ونور مهدی است، قاف؛ قوت وتوان عیسی بن مریم (علیه السلام) است، هنگامی که فرود آید، ومسیحیان را کشته، کلیساها را ویران سازد».

البدء والتاریخ ۲/ ۱۷۰: «برخی مفسران در مورد حم عسق گفته است: حاء، حرب ونبرد است، میم، ملک بنی امیه، عین، عباسیان، وسین، سفیانی».

ظهور وپایان مهلت ظالمان:

تأویل الآیات ۱/ ۳۹۲ از معلی بن خنیس روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد سخن خدای (عز وجل): أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ. ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، (۱۳۲۳) مگر نمی دانی که اگر سال ها آنان را برخوردار کنیم. وآنگاه آنچه که [بدان] بیم داده می شوند آنان را در رسد، فرمودند: خروج قائم (علیه السلام).

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ، (۱۳۲۴) آنچه از آن برخوردار می شدند، به کارشان نمی آید [وعذاب را از آنان دفع نمی کند]، حضرت فرمودند: اینان بنی امیه هستند که در دنیایشان بهره مند بودند».

کافی ۱/ ۴۳۵ از ابوبصیر روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: مَنْ كَانَ يَرِيْدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ، (۱۳۲۵) کسی که کشت آخرت بخواهد، ایشان فرمودند: شناخت امیر المؤمنین (علیه السلام) وامامان، نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ، برای وی در کشته اش می افزاییم، فرمودند: نصیب خود را از دولتشان به طور کامل دریافت می کند.

وَمَنْ كَانَ يَرِيْدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيْبٍ، وکسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست، فرمودند: در دولت حق با قائم، بهره ای ندارد».

ظهور وپایان مهلت ظالمان در حق اهل بیت (علیهم السلام):

تفسیر قمی ۲/ ۴۱۶ از ابوبصیر روایت می کند: «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ، (۱۳۲۶) پس او را نه نیرویی ماند و نه یاری؛ نه نیرویی دارد که بدان بر خالقش توان یابد، و نه یآوری که او را در

برابر خدا - اگر قصد سوئی بدو داشته باشد - یاری کند.

گفتم: إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، آنان دست به نیرنگ می زنند، پاسخ داد: به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیرنگ زدند، با علی و فاطمه (علیهما السلام) نیز نیرنگ زدند، پس خدا فرمود: ای محمد! إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا. وَأَكِيدُ كَيْدًا، (۱۳۲۷) آنان دست به نیرنگ می زنند. و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم، فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ - یا محمد - أَمَهُلُهُمْ رُؤِيدًا (۱۳۲۸) پس کافران را - ای محمد! - مهلت ده، و کمی آنان را به حال خود واگذار؛ تا زمانی که قائم (علیه السلام) برانگیخته شود، و برای من از جباران و طاغوت های قریش، بنی امیه و دیگر مردم انتقام گیرد».

خداوند او را بر خون ظالمان مسلط می گرداند:

التنزيل والتحريف / ۴۹ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ، (۱۳۲۹) بر آنچه می گویند شکیا باش؛ ای محمد! بر تکذیب ایشان مر تو را [شکیا باش]، چرا که من به وسیله ی مردی از تو از آنها انتقام خواهم گرفت، او قائم من است که او را بر خون های ظالمان مسلط می گردانم».

دشمنان را در آتش جنگ می افکند:

کافی ۵۰ / ۸ از سلیمان دیلمی روایت می کند: «از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کردم: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ، (۱۳۳۰) آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟ ایشان فرمودند: قائم با شمشیر به سراغ آنان می آید.

گفتم: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، (۱۳۳۱) در آن روز، چهره هایی زبونند، فرمودند: خاضع اند و توان خودداری ندارند.

عرضه داشتیم: عَامِلَةٌ، (۱۳۳۲) تلاش کرده، فرمودند: به غیر آنچه خدا نازل کرده عمل نموده است.

عرض کردم: نَاصِبَةٌ، رنج [بیهوده] برده اند، فرمودند: [کسانی] غیر از والیان و صاحبان امر را [به پیشوایی] گمارده اند.

گفتم: تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً، (۱۳۳۳) در آتشی سوزان درآیند، فرمودند: در دنیا و روزگار قائم به

آتش جنگ می افتند، و در آخرت به آتش جهنم».

خداوند به وسیله ی او حق را ثابت می گرداند:

تفسیر قمی ۲/ ۲۷۵ از محمد بن مسلم روایت می کند: «امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، (۱۳۳۴) بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما نمی خواهم، مگر خالصترین دوستی درباره ی خویشاوندان، فرمودند: مقصود ایشان درباره ی اهل بیتشان است.

انصار نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و گفتند: ما شما را مأوی دادیم و نصرت کردیم، پس قسمتی از اموال ما را بستان و در پیشامدها از آن استفاده کن، خداوند فرو فرستاد: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، بگو: به ازای آن پاداشی از شما نمی خواهم؛ یعنی در ازای نبوت، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، مگر خالصترین دوستی درباره ی خویشاوندان؛ یعنی درباره ی اهل بیتشان.

سپس فرمودند: آیا نمی بینی که شخصی رفیقی دارد، و همو در درون، درباره ی خانواده ی خود مطلب [وخواسته ای] دارد، ولی دلش [بدون اظهار آن نزد رفیقش] آرام نمی شود؟ خداوند اراده کرد که درون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خواسته ای از امتشان نباشد [مگر آنکه اظهار شود]، (۱۳۳۵) لذا خالصانه ترین دوستی نسبت به خویشان ایشان را بر مردم واجب قرار داد. پس اگر بدان عمل کنند، به واجب عمل کرده اند، و اگر سر باز زنند، واجبی را ترک کرده اند.

در این هنگام آنان از نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتند، برخی می گفتند: ما اموال خود را بر او عرضه داشتیم، ولی او گفت: در دفاع از اهل بیت من پس از من بجنگید، گروهی هم گفتند: پیامبر چنین نگفت و منکر شدند و گفتند - انسان که خدا حکایت کرده-: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، (۱۳۳۶) آیا می گویند: بر خدا دروغی بسته است؟ خداوند فرمود: فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد؛ یعنی اگر افترا بندی.

وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ، و خدا باطل را محو می کند؛ یعنی بر آن خط بطلان می کشد، وَيَحِقُّ الْحَقُّ

بِكَلِمَاتِهِ، وحققت را با کلمات خویش پا برجا می کند؛ یعنی با پیامبر وائمه وقائم از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، اوست که به راز دل ها داناست».

پیمان مکتوب از جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم):

دلائل الامامة / ۲۵۶ از محمد بن علی همدانی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «شبی که قائم آل محمد در آن قیام می کند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، امیر المؤمنین (علیه السلام) و جبرئیل (علیه السلام) بر حراء فرود می آیند، جبرئیل به آن حضرت می گوید: [ای پیامبر!] اجابت کن، پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پوستی را از [پشت] بند لباس خود بیرون می آورد و به علی (علیه السلام) می دهد و می فرماید: بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم، این عهدی از خدا، رسول او و علی بن ابی طالب، برای فلان پسر فلان - با نام او و نام پدرش - است.

[امام صادق (علیه السلام) در ادامه فرمودند: [واین سخن خدای عزیز و جلیل در کتاب اوست: وَالطُّورِ. وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ، (۱۳۳۷) سوگند به طور، و کتابی نگاشته شده، در طوماری گسترده. و همان نوشته ایست که علی بن ابی طالب (علیه السلام) نگاشت، و طومار گسترده همان است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از بند لباس خود در آوردند. عرضه داشتیم: وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، (۱۳۳۸) سوگند به آن خانه ی آباد؛ آیا این رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است؟ فرمودند: آری، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) املا می کرد و نویسنده علی (علیه السلام) بود».

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و شیعیان ایشان از سابقان:

غیبت نعمانی / ۹۰ از داود بن کثیر رقی نقل می کند: «خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتیم: فدایت شوم، در مورد این آیه برایم بفرمایید: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، (۱۳۳۹) و سبقت گیرندگان مقدّمند. آنانند همان مقربان، ایشان فرمودند: خدا، روزی که خلق را در [عالم] میثاق آفرید، دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، آن را فرمود. گفتم: برایم توضیح دهید، فرمودند: خدای (عز وجل) هنگامی که خواست مخلوقات را بیافریند، آنها را از گل آفرید، آتشی برافروخت و فرمود: داخل شوید، نخستین کسانی که وارد

آن شدند محمد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، امیر المؤمنین، حسن، حسین و نه تن از امامان - یکی پس از دیگری - بودند، سپس شیعیانشان به دنبالشان آمدند [و آتش سرد و سلام شد (۱۳۴۰)]، پس به خدا ایشان سابقانند».

زمین، پس از آنکه به ستم ستمکاران مرده است، به عدالت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده می شود:

کمال الدین ۲ / ۶۶۸ از سلام بن مستنیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (۱۳۴۱) بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند؛ خداوند آن را پس از مرگش، به وسیله ی قائم (علیه السلام) زنده می کند. مرگ زمین، کفر اهل آن است، و کافر مرده است».

تأویل الآیات ۲ / ۶۶۳ آن را نقل می کند و در ادامه ی آن آمده است: «او در آن به عدالت رفتار می کند، پس زمین حیات می یابد، و اهل آن بعد از مرگشان زنده می شوند».

غیبت شیخ طوسی ۱۰۹ / از ابنعباس نقل می کند: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ؛ یعنی زمین را به وسیله ی قائم آل محمد اصلاح می کند. بَعْدَ مَوْتِهَا؛ یعنی پس از ستم اهل آن. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیندیشید؛ آیات را به قائم آل محمد روشن گردانیده ایم، شاید بیندیشید».

غیبت نعمانی ۲۴ / از شخصی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) از ایشان روایت می کند: «این آیه در سوره ی حدید: وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (۱۳۴۲) و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان ها کتاب داده شد و زمان بر آنان به درازا کشید، و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؛ درباره ی اهل زمان غیبت نازل شد.

خداوند عزیز و جلیل در ادامه فرمود: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. و زمان [به درازا کشیده] زمان غیبت است.

ای (۱۳۴۳) امت محمد، و یا ای گروه شیعه! خدای (عز وجل) می خواهد شما بسان کسانی که از پیش به آنها کتاب داده شد و زمان برایشان به درازا کشید، نباشید، پس تأویل این آیه در

مورد اهل زمان غیبت است نه دیگر زمان ها، و خداوند متعال شیعیان را نهی می کند از اینکه در حجت او تردید کنند و یا گمان دارند که دیده بر هم نهاده‌نی زمین را از حجت خالی می کند، هم چنان که امیر المؤمنین (علیه السلام) در سخن با کمیل فرمودند: خدایا! شهادت می دهم که زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد - که یا ظاهر و معلوم است و یا هراسان و پنهان -، تا حجت ها و براهین خدا از میان نرود.

خداوند آنها را از شک و تردید بر حذر داشت که زمان طولانی می شود و دل هایشان سخت می گردد.

امام (علیه السلام) در ادامه ی حدیث آیه ی بعد را ذکر کردند: اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ یعنی آن را به عدل قائم به هنگام ظهورش زنده می کند، پس از آنکه به واسطه ی ستم پیشوایان گمراهی مرده است».

ماء معین:

کمال الدین ۱ / ۳۲۵ از ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۱۳۴۴) بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟؛ این آیه در شأن قائم نازل شد، می فرماید: اگر امامتان غائب شود و ندانید کجاست، کیست که امامی آشکار برایتان آورد که از اخبار آسمان و زمین، و حلال خدای (عز وجل) و حرام او برایتان بگوید؟ به خدا قسم تأویل این آیه هنوز نیامده است، و ناگزیر خواهد آمد».

التنزیل والتحریف / ۶۲ از حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؛ اگر امامتان از شما غائب گردد، کیست که امامی جدید برایتان آورد؟» اثبات الوصیة / ۲۲۶ از عباد بن یعقوب اسدی روایت می کند: «از امام کاظم (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسش کردم: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ، ایشان فرمودند: هنگامی که امامتان را نیابید و نبینید، چه می کنید؟»

حتی نسب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نیز منکر می شوند!

تأویل الآیات ۲ / ۷۷۱ از عبد الله بن بکیر به طور مرفوع از امام صادق (علیه السلام) روایت

می کند: «... إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۱۳۴۵) چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: [این ها] افسانه های پیشینیان است؛ یعنی قائم (علیه السلام) را تکذیب می کند و می گوید: ما تو را نمی شناسیم، و از فرزندان فاطمه (علیها السلام) نیستی، همان گونه که مشرکان به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند».

آغاز ظهور به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) الهام می شود:

کافی ۱ / ۳۴۳ از مفضل بن عمر روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه: فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ، (۱۳۴۶) پس چون در صور دمیده شود، فرمودند: امامی ظفرمند و پنهان، از ما خواهد بود، چون خدا - که یارش عزیز است - بخواهد امر او را آشکار سازد، در دل او نقطه ای می نهد، (۱۳۴۷) پس او ظاهر می شود، و به فرمان خدای تبارک و تعالی قیام می کند». (۱۳۴۸)

تأویل الآیات ۲ / ۷۳۲ از آن حضرت نقل می کند: «هنگامی که در گوش قائم دمیده شود، به او اجازه ی قیام داده شده است».

اثبات الوصية ۲۲۸ / از مفضل نقل می کند: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد تفسیر جابر سؤال کردم، ایشان فرمودند: با فرومایگان درباره ی آن سخن مگو که آن را نشر می دهند، آیا در کتاب خدای عزیز و جلیل نخوانده ای: فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ...».

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در بحار الانوار ۲ / ۷۰ پس از نقل این حدیث از رجال کشی می فرماید: «شاید مقصود آن است که این اسرار [که در تفسیر جابر بن یزید جعفی (رحمه الله) وجود دارد] به هنگام قیام قائم (علیه السلام) و برداشته شدن تقیه آشکار می گردد. احتمال آن نیز می رود که استشهاد به این آیه برای بیان سختی فهم آن علوم است که قائم (علیه السلام) آشکار می سازد و بر کافران گران است، همان گونه که ادامه ی این آیه و بعد از آن دلالت دارد».

و با ظهور است که دولت ابلیس جن وانس پایان می پذیرد:

تأویل الآیات ۲ / ۷۳۴ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً» (۱۳۴۹) مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم و اگذار؛ مقصود از این آیه ابلیس لعین است

که او را تنها وبدون پدر ومادر آفرید.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا، (۱۳۵۰) ودارایی بسیار برای او قرار دادم؛ یعنی این دولت را تا روز وقت معلوم - روزی که قائم قیام می کند - [برایش قرار دادم].

وَبَيْنَ شُهُودًا. وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا. ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا، (۱۳۵۱) وپسرانی آماده [به خدمت، دادم]. وبرایش [عیش خوش] آماده کردم. باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه [چنین نمی کنم]، زیرا او دشمنِ آیات ما بود؛ می فرماید: با امامان عناد داشت و به غیر راه آنان فرا می خواند، ومردم را از آنان - که آیات خدایند - باز می داشت.»

تفسیر قمی ۲ / ۳۹۵ از عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) می آورد: «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا. ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا، (۱۳۵۲) کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ [آری،] کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟؛ عذابی در پی عذاب، قائم (علیه السلام) او را عذاب می کند.»

بسان ستاره ای، غائب و چون ستاره ای درخشان، آشکار می شود:

کافی ۱ / ۳۴۱ از ام هانی نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) درباره ی این آیات سؤال کردم: فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ. الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ، (۱۳۵۳) نه، نه! سوگند به اختران پنهان. که حرکت می کنند ومخفی می شوند، فرمودند: امامی که در سال دویست وشصت غائب می گردد، سپس بسان ستاره ای فروزان در شب تاریک آشکار می شود، پس اگر زمان او را دریابی دیده ات روشن خواهد شد.»

همان در روایتی دیگر: «امامی که در زمان خود، هنگامی که مردم از او بی خبرند - به سال دویست وشصت - غائب می شود، آنگاه چونان ستاره ای فروزان در ظلمت شب ظاهر می گردد، پس اگر آن را دریابی دیده ات روشن گردد.»

کمال الدین ۱ / ۳۳۰ از ام هانی ثقفیه نقل می کند: «صبح هنگام حضور مولایم محمد بن علی الباقر (علیه السلام) رسیدم وعرضه داشتم: آقای من! آیه ای در کتاب خدای (عز وجل) از دلم گذشته ومرا به اضطراب آورده و به خاطر آن شب را به بیداری گذرانده ام، ایشان فرمودند: پس ای ام هانی! بپرس، گفتم: آقای من! فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ. الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ،

فرمودند: ای ام هانی! خوب سؤالی کردی، او کسی است که پس از این زمان [و در آینده] به دنیا می آید، او مهدی از این عترت است، حیرت [وسرگردانی مردم] وغیتی برای او خواهد بود که اقوامی در آن به گمراهی می افتند و اقوامی رهنمون می شوند، پس خوشا به حالت اگر او را دریابی، و خوشا به حال آنکه او را دریابد».

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آسمان است و امامان (علیهم السلام) برج های آسمان:

اختصاص ۲۲۳/ از اصبع بن نباته از ابنعباس نقل می کند: «... پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را تلاوت کردند: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ، (۱۳۵۴) سوگند به آسمان آکنده ز برج، و فرمودند: ای پسر عباس! آیا بر این باوری که خداوند که به آسمانی که برج ها دارد سوگند می خورد، مقصودش [همین] آسمان و برج های آن است؟ عرض کردم: ای فرستاده ی خدا! پس چیست؟ فرمودند: اما آسمان منم، و برج امامان پس از من، نخست آنان علی و آخرینشان مهدی است».

وَالْوَتْرِ:

مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۱/ ۲۸۱ از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «وَالْفَجْرِ. وَلَيَالٍ عَشْرٍ، (۱۳۵۵) سوگند به سپیده دم، و به شبهای دهگانه؛ ای جابر! فجر، جَدَم و شب های ده گانه، امامان [غیر از امیر المؤمنین و حضرت مهدی (علیهما السلام)] هستند. وَالشَّفْعِ، (۱۳۵۶) قسم به جفت؛ امیر المؤمنین (علیه السلام)، وَالْوَتْرِ: و به فرد؛ نام قائم است».

فجر در سوره ی فجر:

تأویل الآیات ۲/ ۷۹۲ از جابر بن یزید از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «وَالْفَجْرِ؛ آن، قائم (علیه السلام) است. وَلَيَالٍ عَشْرٍ؛ امامان (علیهم السلام) از حسن تا حسن. وَالشَّفْعِ؛ امیر المؤمنین و فاطمه (علیهما السلام). وَالْوَتْرِ؛ آن، خداست، که یگانه است و هیچ شریکی ندارد. وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ، و به شب، وقتی سپری شود؛ آن، دولت حبتراست که تا قیام قائم (علیه السلام) ادامه دارد».

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سوره های شمس و لیل:

تفسیر فرات / ۲۱۲ از امام باقر (علیه السلام): «حارث اعور به امام حسین (علیه السلام) گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت کردم، درباره ی فرموده ی خدا برایم بگوئید: وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، (۱۳۵۷) سوگند به خورشید و تابندگی آن، ایشان فرمودند: ای حارث! آن، محمد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است، عرضه داشت: وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا، (۱۳۵۸) سوگند به مه چون پی [خورشید] رود، فرمودند: آن، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در پی حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است، گفت: وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا، (۱۳۵۹) سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند، فرمودند: آن، قائم از آل محمد است که زمین را از عدل و داد می آکند».

تأویل الآیات ۲ / ۸۰۳ از فضل بن عباس از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا؛ خورشید امیر المؤمنین (علیه السلام) است و تابندگی آن قیام قائم (علیه السلام)، زیرا خدای سبحان فرموده: وَأَنْ يَحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى، (۱۳۶۰) که مردم پیش از ظهر [وبه هنگام تابش خورشید] گرد می آیند.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا؛ حسن و حسین (علیهما السلام)، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا؛ آن، قیام قائم (علیه السلام) است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، (۱۳۶۱) سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد؛ حبر و دولت او که حق را پوشانند.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، (۱۳۶۲) سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت؛ محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آسمان است، همو که خلق در دانش بدو روی آرند و بالا روند... کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، (۱۳۶۳) [قوم] ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند؛ ثمود گروهی از شیعیان هستند، (۱۳۶۴) خدای سبحان می فرماید: وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ، (۱۳۶۵) واما ثمودیان؛ پس آنان را راهبری کردیم و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس صاعقه ی عذاب خفت آور آنان را فروگرفت؛ آن [عذاب خفت آور] شمشیر است، آن هنگام که قائم (علیه السلام) قیام کند. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ، پس فرستاده ی خدا به آنان گفت؛ آن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

است.

نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا، (۱۳۶۶): زنهار! ماده شتر خدا و [نوبت] آبخوردنش را [حرمت نهید]؛ ناقه [اشاره به] امامی است که از خدا ورسولش فراگرفته است. مقصود از سقیاها آن است که جایگاه فراگیری دانش نزد اوست.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، (۱۳۶۷) و [لی] دروغگویش خواندند و آن [ماده شتر] را پی کردند، وپروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد؛ در رجعت...».

تفسیر قمی ۲/ ۴۲۵ از محمد بن مسلم نقل می کند: «از امام باقر (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، (۱۳۶۸) سوگند به شب چو پرده افکند، ایشان فرمودند: شب در اینجا، فلانی است که در حکومت خود امیر المؤمنین (علیه السلام) را پوشاند [واز مسند ظاهری کنار زد]، و آن حضرت در حکومت آنان تا زمانی که به پایان رسید صبر کرد.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، (۱۳۶۹) سوگند به روز چون جلوه گری آغازد؛ روز، قائم از ما اهل بیت است، هنگامی که قیام کند بر دولت باطل چیره گردد. قرآن درباره ی او برای مردم مثال ها زده و پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) و ما را بدان خطاب کرده است، پس کسی جز ما از آن آگاه نیست».

فصل (۳۹): سفارت و سفیران / سفیران راستین حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و دروغگویان

مدعی سفارت

عموم شیعیان به سفیران چهار گانه اعتماد دارند:

در فصول کتاب گذشت که شیعیان در برخورد و تعامل با سفیران امام (علیه السلام)، دقت و احتیاط ویژه ای داشتند. آنها بر وثاقت جناب عثمان بن سعید عمری اسدی و پسرش محمد اتفاق و اجماع کردند، زیرا گواهی امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) را در این باره شنیده بودند، علاوه بر کراماتی که از این دو بزرگوار مشاهده کردند، و به یقین می فهماند پاسخ ها از ناحیه ی امام (علیه السلام) است، نه آنان.

شیعیان با مدعیان دروغین برخورد می کردند، آنها ادعای جعفر کذاب مبنی بر امامت، وادعای دیگران مبنی بر سفارت را رد کردند، زیرا در قبال درخواست معجزه به عجز آمدند، واین دلیل محکمی است بر استواری مذهب، وبنیان آن بر برهان قطعی.

احتجاج ۲ / ۲۹۱ می نویسد: «نمایندگان رضایت بخش وسفیران ستوده در زمان غیبت؛

نخستین آنها شیخ مورد وثوق ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است. ابتدا امام هادی (علیه السلام) او را بدین منصب گمارد، وپس از ایشان پسرش امام عسکری (علیه السلام)، او هم در زندگانی این دو امام (علیهما السلام) امورشان را عهده دار بود. پس از ایشان، امور مربوط به صاحب الزمان (علیه السلام) را بر عهده گرفت وتوقیعات وجواب سؤالات به واسطه ی او می رسید.

وقتی که از دنیا رفت، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان در جای او قرار گرفت ودر تمامی امور قائم مقام او شد. پس از او ابو القاسم حسین بن روح از بنی نوبخت، وبعد از ایشان ابوالحسن علی بن محمد سمري متولی این امر شدند. اینان همه با تصریح صاحب الامر (علیه السلام) وگماردن سفیر پیشین به این منصب در آمدند، وشیعیان ادعای آنان را تنها پس از ظهور نشانه ای اعجاز گونه به دست هریک از ایشان - معجزه ای که از جانب صاحب الامر (علیه السلام) داشتند، وبر صدق گفتار وصحت نمایندگی آنان دلالت می کرد - می پذیرفتند. هنگامی که اوان رحلت ابوالحسن سمري فرا رسید ومرگش نزدیک شد، به او گفتند: چه کسی را جانشین خود قرار می دهی؟ او توقیعی بیرون آورد که این نسخه ی آن است: بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی بن محمد سمري! خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بالا برد، زیرا تو از این زمان تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس کار خود را سامان ده وبه هیچ کس وصیت نکن که پس از وفات قائم مقام تو شود، چرا که غیبت تام واقع شده وظهور تنها بعد از اذن خداست - که یادش بلند است - که پس از طولانی شدن مدت، سخت شدن دل ها وپر شدن زمین از ستم خواهد بود. کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می کنند، بدانید! هر کس پیش از خروج سفیانی وفریاد، ادعای مشاهده کند کذاب وافترازن است، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.

از روی توقیع نوشتند واز نزد ایشان بیرون آمدند. روز ششم حضور ایشان رسیدند ودر حال جان کندن بود، پرسیدند: جانشین شما کیست؟ فرمود: خداوند امری دارد که آن را به سرانجام می رساند، واز دنیا رفت، واین آخرین سخنی بود که از ایشان شنیدیم، خدا از او راضی باشد و او را نیز راضی گرداند». (۱۳۷۰)

شیخ صدوق (رحمه الله) این جریان را با یک واسطه از سمری نقل می کند، یعنی حسن [حسین] بن احمد مکتب که شیخ صدوق در کتب خویش با احترام از او یاد می کند ورضایت الهی را برای او خواستار می شود. ابن حجر در لسان المیزان ۲ / ۲۷۱ درباره اش می نویسد: «علی بن حکم در مشایخ الشیعة گوید: وی در قم ساکن بوده وکتابی نیکو در فرائض نگاشته است، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه از او فرا می گرفته و او را عظیم می شمرد» (۱۳۷۱).

نگارنده: شبهه ای برای برخی پیش آمده و تصور کرده این حدیث بر عدم امکان مشاهده ی امام (علیه السلام) در دوران غیبت کبری دلالت دارد، واین ناشی از فهم ناصحیح فقره ی اخیر توقیع، و تفسیر نادرست مشاهده به دیدن است، و حال آنکه مشاهده، حضور مستمر نزد امام (علیه السلام) و به عبارت دیگر ادعای سفارت است. علاوه بر آنکه از عبارت: نزد شیعیان من خواهد آمد، نیز غفلت کرده است، امری که با ادعای سفارت همخوان است.

مورد دیگری که از آن غفلت شده احادیث صحیحی است که بر رؤیت در عصر غیبت دلالت دارد.

ما در پاسخ این شبهه رساله ای با عنوان: جواب علی شبهة شیخ وسید فی رؤية الامام المهدي (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نگاشته، واحادیث صحیح را گرد آورده ایم، از جمله: کافی ۱ / ۳۴۰ و غیبت نعمانی / ۱۹۴ از امام صادق (علیه السلام): «قائم دو غیبت خواهد داشت؛ یکی دراز مدت، و دیگری کوتاه مدت، در غیبت نخست کسی غیر از شیعیان خاص از مکان او اطلاع ندارند، و در دیگری این تنها یاران خاصند که از آن مطلعند.

در روایت دیگری فرمودند: ناگزیر صاحب این امر غائب خواهد شد، و در دوران غیبت از مردم

دوری خواهد گزید، مدینه نیکو منزلی است، وبا وجود سی تن دیگر تنهایی نیست». افزون بر آن، شماری از ثقات عدول، که بدن و ذهن سالمی داشته اند، در جریاناتی صحیح و متعدد، خبر از دیدن امام (علیه السلام) داده اند.

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وکیلانی غیر از سفیران نیز دارند:

در اینجا عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب غیبت / ۳۴۵ را از نظر می گذرانیم، سخن ایشان شمایی از دستگاه وکالت و وکلای ستوده به دست می دهد، ایشان می فرماید: «فصلی در ذکر برخی گزارشات مربوط به سفرای دوران غیبت؛ پیش از آنکه سخن از سفیران دوران غیبت به میان آوریم، به طور خلاصه برخی اخبار درباره ی کسانی که متولی امور هریک از امامان بودند، و نیز آنانی که ستوده و در راه حق بودند، و کسانی که مذموم بوده به کجراهه رفتند، را ذکر می کنیم.

در برخی روایات آمده که حضرات فرموده اند: خادمان و خواصّ ما بدترین خلق خدایند، لکن این فرمایش عام نیست [تا تمام خادمان را شامل گردد]، بلکه این را درباره ی کسانی که دین را تغییر دادند، تبدیل و خیانت کردند - هم چنان که خواهیم آورد - فرموده اند.

محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن صالح همدانی نقل می کند: من به صاحب الزمان (علیه السلام) نامه نوشتم: خانواده ام مرا آزار داده، با حدیثی که از پدرانت (علیهم السلام) منقول است - خادمان و خواصّ ما بدترین خلق خدایند - سرکوفت می زنند. در جوابش چنین نوشتند: وای بر شما، سخن خدای متعال را نمی خوانید: وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى ظَاهِرَةً، (۱۳۷۲) و میان آنان و میان شهرهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهایی آشکار قرار دادیم؛ به خدا قسم ما شهرهایی هستیم که در آن برکت نهاده است، و شما شهرهای آشکارید.

[شیخ طوسی در ادامه می فرماید:] از جمله ستودگان حمران بن اعین است، حسین بن عبید الله، از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبد الله بن بکیر، از زرارہ روایت می کند: سخن از حمران بن اعین رانیدیم و امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند هرگز مرتد نمی شود [واز حق باز

نمی گردد]، آنگاه مدتی سکوت کردند، سپس فرمودند: آری، به خدا هرگز مرتد نمی شود. دیگر از آنان مفضل بن عمر است، با همین سند از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از محمد بن ابی عمير، از حسين بن احمد منقري، از اسد بن ابی علاء، از هشام بن احمر: حضور امام صادق (عليه السلام) رسيدم و می خواستم در مورد مفضل بن عمر از ایشان پرسش کنم، ایشان در زمین خود بودند، روز بسیار گرمی بود و عرق بر سینه شان جاری بود. پس خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، چه مرد خوبی است مفضل بن عمر جعفی، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، چه مرد خوبی است مفضل بن عمر جعفی - من شمردم و سی و چند بار این سخن را تکرار کردند - و فرمودند: او پدری بعد از پدری است.

از هشام بن احمر منقول است: اموالی را برای امام کاظم (عليه السلام) به مدینه بردم، ایشان فرمودند: آن را برگیر و به مفضل بن عمر بسیار، من نیز چنین کردم و در خانه ی مفضل آوردم. موسی بن بکر گوید: خادم امام کاظم (عليه السلام) بودم، هرچه [اموال] به ایشان می رسید از سوی مفضل بود. چه بسیار می دیدم مردی چیزی می آورد ولی ایشان نمی پذیرفت و می فرمود: آن را به مفضل برسان.

دیگر از آنان معلی بن خنیس است، او از خواصّ امام صادق (عليه السلام) بود. علت اینکه داود بن علی او را به قتل رساند همین بود. او نزد امام (عليه السلام) ستوده بود، بر اعتقاد به ایشان از دنیا رفت و جریان وی مشهور است.

از ابوبصیر روایت شده: هنگامی که داود بن علی معلی بن خنیس را به قتل رساند و به دار آویخت، این امر بر امام صادق (عليه السلام) گران و سخت آمد، ایشان فرمودند: ای داود! چرا خادم و عهده دار امور من در مال و خانواده ام را کشتی؟ به خدا قسم او نزد خدا از تو وجیه تر است - و حدیث طولانی است -.

در روایت دیگری فرمودند: به خدا قسم او داخل بهشت شد.

از جمله ی آنها نصر بن قابوس لخمی است، در روایت است که وی بیست سال وکیل امام صادق (عليه السلام) بود و کسی از آن خبر نداشت، او مردی نیک و فاضل بود. عبد الرحمن

بن حجاج هم وکیل امام صادق (علیه السلام) بود و در عصر امام رضا (علیه السلام) با ولایت ایشان از دنیا رفت.

دیگر از آنان عبد الله بن جندب بجلی بود، وی وکیل امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام)، و نزد ایشان عابدی بلند مرتبت بود، آن گونه که در روایات آمده است.

از جمله، کسانی که در روایت ابو طالب قمی آمده اند، وی گوید: در اواخر عمر امام جواد (علیه السلام) نزد ایشان رفتم، شنیدم که فرمودند: خداوند به صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم و سعد بن سعد به خاطر من پاداش خیر دهد، زیرا با من وفا کردند. زکریا بن آدم از موالیان اهل بیت بود، نامه ای از امام جواد (علیه السلام) درباره ی او صادر شد: قضای خداوند در مورد مردی [زکریا] که از دنیا رفته است را بیان کردی [و خبر از مرگ او دادی]، خدای تعالی او را در روزی که به دنیا آمد، روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود رحمت کند. در ایام زندگانی با شناخت حق و اعتقاد بدان زیست، بر آن شکایا بود و پاداش خود را به حساب خدا گذاشت، وظیفه ای که برای خدا و رسولش بر او واجب بود را انجام می داد، و بدون آنکه پیمان شکند یا جایگزینی [برای حق] قرار دهد از دنیا رفت، پس خدا به او پاداش نیتش را بدهد، و جزای تلاشش را عطا کند.

اما محمد بن سنان: از علی بن الحسین بن داود روایت شده: شنیدم امام جواد (علیه السلام) محمد بن سنان را به نیکی یاد کرده فرمودند: خدا به خاطر رضایت من از او، از او رضا باشد، زیرا نه با من و نه با پدرم مخالفت نکرد.

دیگر از آنان عبد العزیز بن مهتدی قمی اشعری است، از امام جواد (علیه السلام) در مورد او صادر شد: آن را دریافت کردم - والحمد لله - و دانستم صاحبان اموالی که به دست رسید کیانند، خدا گناهان تو و آنها را بیامرزد و بر ما و شما رحمت فرستد.

و نیز: خدا گناهات را ببخشد و ما و تو را رحمت کند، و به خاطر رضایت من از تو، از تو راضی باشد.

دیگری علی بن مهزیار اهوازی است که شخصی ستوده بود. جماعتی، از تلعهکبری، از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از ابوالحسن بلخی، از احمد بن مابندار اسکافی، از علاء

نداری، از حسن بن شمون نقل می کنند که گفت: من این نامه را که به خطّ امام جواد (علیه السلام) بود برای علی بن مهزیار خواندم: بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی! خدا پاداشت را نیکو گرداند، در بهشتش سکنی دهد، در دنیا و آخرت از خواری مصون دارد، وبا ما محشور فرماید.

یا علی! من تو را در خیرخواهی، اطاعت، خدمت، احترام وانجام آنچه بر تو واجب است آزموده ام، اگر بگویم مانند تو را ندیده ام امید آن دارم که صادق بوده باشم، پس خداوند به پاداش بهشت های فردوس را جایگاه پذیرایی ات قرار دهد که منزلت و نیز خدمت تو در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشیده نیست، از خداوند مسئلت دارم که چون در قیامت خلائق را گرد آورد، به تو چنان رحمتی عطا کند که بدان غبطه خورند، او شنونده ی دعاست.

از جمله ایوب بن نوح بن دراج، عمرو بن سعید مدائنی - که از فطحیان بود - گوید: در حضور امام هادی (علیه السلام) در صریا (۱۳۷۳) بودم که ایوب بن نوح وارد شد و مقابل ایشان ایستاد، حضرت به او فرمانی دادند و رفت. آنگاه به من رو کردند و فرمودند: ای عمرو! اگر دوست داری مردی از اهل بهشت را نظر کنی، او را بنگر.

دیگری علی بن جعفر همدانی است، وی مردی فاضل و رضایت بخش بود، و در زمره ی وکلای امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) قرار داشت. احمد بن علی رازی، از علی بن مخلد ایادی، از ابو جعفر عمری نقل می کند: ابو طاهر بن بلال به حج رفت، و مشاهده کرد علی بن جعفر اتفاق کلانی دارد. چون بازگشت به امام عسکری (علیه السلام) نامه ای در این باره نوشت، حضرت در نامه ی او نگاشتند: ما دستور داده بودیم صد هزار دینار به او بدهند، بعد از آن نیز فرمان دادیم همان مقدار را بپردازند ولی او برای حفظ ما نپذیرفت. ورود [واظهار نظر] در امر ما - در آنچه ما خود آنان را دخالت نداده باشیم - چه ربطی به مردم دارد؟ وی [پیشتر] نزد امام هادی (علیه السلام) رفت و ایشان فرمان دادند سی هزار دینار به او بدهند.

دیگر از آنان ابو علی بن راشد است، ابن ابی جید، از محمد بن حسن بن ولید، از صفار، از محمد بن عیسی روایت می کند: امام هادی (علیه السلام) به شیعیان بغداد و مدائن و سواد

وحوالی آن نوشت: من ابو علی بن راشد را قائم مقام علی بن حسین بن عبد ربه ووکلایم در آنجا گماردم، ودر فرمانبرداری از او اطاعت از خود، ودر سرپیچی از او سرپیچی از خود را لازم دانستم، و[این را] با خط خود نگاشتم.

محمد بن یعقوب به طور مرفوع از محمد بن فرج نقل می کند: به ایشان [امام هادی (علیه السلام)] نامه ای نوشتم ودرباره ی ابو علی بن راشد، عیسی بن جعفر بن عاصم وابن بند پرسیدم، ایشان نوشتند: ابن راشد - که خدایش رحمت کند - را یاد کردی، او سعادتمند زندگی کرد و شهید از دنیا رفت و برای ابن بند وعاصمی نیز دعا کردند. ابن بند را با عمودی زدند وکشتند، ابن عاصم را نیز بر روی پل سیصد تازیانه زدند، ودر دجله انداختند. اینان ستودگان بودند، از همه سخن نگفتم زیرا معروفند ودر کتاب ها از آنان یاد کرده اند». قطب راوندی (رحمه الله) در الخرائج والجرائح ۳/ ۱۱۰۸: «وکیل امام عسکری (علیه السلام) شیخ عثمان بن سعید عمری بود، پس از او نیز پسرش محمد بن عثمان عهده دار این امر شد، بعد از ایشان ابو القاسم حسین بن روح، ودر ادامه شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری این منصب را بر عهده گرفتند، وپس از ایشان بود که غیبت طولانی واقع شد. هریک از اینان به اجمال وتفصیل از کمیت اموال اطلاع داشتند، نام های صاحبان آنها را می بردند، واین آگاهی را حضرت قائم (علیه السلام) به آنان داده بود».

شیخ حر عاملی (رحمه الله) در وسائل الشیعة ۲۰/ ۷۹ می نویسند: «فایده ی هفتم؛ سخن از اصحاب اجماع وامثال آنان مانند صاحبان اصول ومشابهان، وجماعتی که ائمه (علیهم السلام) آنان را ثقه دانسته، ستوده اند وفرمان داده اند به آنان رجوع، وبه روایاتی که نقل می کنند عمل شود، همانان که عدالتشان به تواتر معلوم است، ووجودشان در سند قرینه ایست که موجب اطمینان به صدور حدیث می شود، اگرچه با واسطه ی کسی روایت را بیاورند.

شیخ ثقه ی جلیل ابو عمرو کشی در کتاب رجال می نویسد: شیعیان بر تصدیق اینان - که یاران امام باقر وامام صادق (علیهما السلام) هستند - اجماع واتفاق دارند، وبر فقاہت آنان اذعان می کنند، آنان می گویند: فقیه ترین اولین شش تن هستند؛ زرارہ، معروف بن خربوذ، برید، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار ومحمد بن مسلم طائفی. آنان می گویند: فقیه ترین اینان

زراره است. برخی به جای ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی - یعنی لیث بن بختری - را آورده اند.

شیخ حر در ادامه احادیث عدیده ای در ستایش، جلالت، بلندای مرتبه و امر به مراجعه ی به اینان را می آورد، سپس می فرماید: نام بردن فقهای اصحاب امام صادق (علیه السلام)؛ شیعیان اتفاق دارند که هرچه از اینان به طور صحیح برسد صحیح است، وگفتارشان صدق، و پس از آن شش نفری که بر شمرده و نام بردیم، به فقاہت اینان - که شش نفرند - اذعان می کنند؛ جمیل بن دراج، عبد الله بن مسکان، عبد الله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان. آنان می گویند: ابو اسحاق فقیه - یعنی ثعلبة بن میمون - بر این باور است که فقیه ترین اینان جمیل بن دراج است، واینان جوانانِ یاران امام صادق (علیه السلام) هستند».

همان ۲۰ / ۸۸ می نگارد: «جماعتی که امامان (علیهم السلام) آنان را ثقه دانسته، ستوده اند و فرمان داده اند به آنان رجوع، و به روایاتی که نقل می کنند عمل شود، و آنان را وکیل خود و مرجع شیعیان قرار داده اند، بسیارند، و ما تعدادی از آنان را برمی شمريم. بیشتر آنان در کتاب غیبت شیخ طوسی آمده اند و برخی نیز در باب قضاوت گذشت، وگروهی دیگر نیز خواهند آمد.

برخی از والا رتبان و بزرگان آنان ایشانند: محمد بن عثمان عمری، عثمان بن سعید عمری، حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمري، حمران بن اعین، مفضل بن عمر، معلى بن خنيس، نصر بن قابوس، عبد الرحمن بن حجاج، عبد الله بن جندب، صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم، سعد بن سعد، عبد العزيز بن مهتدي، علی بن مهزیار، ایوب بن نوح، علی بن جعفر همانی، ابو علی بن راشد، بنو فضال، زراره، برید عجلی، ابوبصیر لیث بن بختری، محمد بن مسلم، ابوبصیر اسدی، حارث بن مغیره، ابان بن تغلب، ابان بن عثمان، یونس بن عبد الرحمن، علی بن حدید، ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی - یعنی محمد بن ابی عبد الله -، احمد بن اسحاق اشعری، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن حمزة بن الیسع، حاجز بن یزید، محمد بن علی بن بلال، عاصمی، محمد بن ابراهیم بن مهزیار و پدرش، محمد

بن صالح همدانی و پدرش، قاسم بن علاء، محمد بن شاذان نیشابوری، فضل بن شاذان نیشابوری، علی بن مهزیار، حارث مرزبانی و دیگران.

ابن طاووس در کشف المحجّة از کتاب الرسائل محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم با سند خود روایت می کند: امیر المؤمنین (علیه السلام) کاتب خود عبد الله بن ابی رافع را فراخوانده فرمودند: ده تن از افراد مورد اعتماد مرا بیاور، وی عرضه داشت: یا امیر المؤمنین! آنان را نام ببرید، فرمودند: اصبع بن نباته، ابو الطفیل عامر بن واثله ی کنانی، زر بن حبیش، جویره بن مسهر، خندف بن زهیر، حارث بن مصرف، حارث اعور، علقمة بن قیس، کمیل بن زیاد و عمیر بن زرارہ را بیاور...

شیخ صدوق در عیون الاخبار با سند سابق از فضل بن شاذان از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که در نامه ای به مأمون نوشتند: خالص اسلام گواهی به لا إله إلا الله... بیزاری جستن از کسانی که به حقّ آل محمد ظلم کردند... دوستی امیر المؤمنین (علیه السلام) و کسانی از صحابه که مورد قبول [اهل بیت (علیهم السلام)] هستند، در راه پیامبرشان (صلی الله علیه وآله وسلم) سلوک نمودند، و [دین را] تغییر ندادند و تبدیل نکردند، مانند سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ابو الهیثم [بن] تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف و دو برادرش، عبادة بن صامت، ابو ایوب انصاری، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو سعید خدری و امثال آنان - که خدا از آنان راضی باشد -، و دوستی پیروان و شیعیان آنان و کسانی که به هدایت آنها رهنمون شده و بر راهشان سیر می کنند.

کشی از ثقات از ابو محمد رازی نقل می کند: من واحمد بن ابی عبد الله برقی در سامرا بودیم که فرستاده ی آن مرد (۱۳۷۴) (علیه السلام) آمد و گفت: غائب بیمار (۱۳۷۵) ثقه است، ایوب بن نوح، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن حمزه واحمد بن اسحاق همه ثقه هستند. شیخ نیز در کتاب غیبت مشابه آن را می آورد.

کشی می فرماید: برخی ثقات در نیشابور توقیعی طولانی [از امام عسکری (علیه السلام) به اسحاق بن اسماعیل] ذکر کرد، در قسمتی از آن آمده: ای اسحاق! نامه ی ما را بر بلالی - که خدا از او رضا باشد - بخوان، زیرا او ثقه ی امین و آگاه بر واجب خویش است. آن را بر

محمودی - که خدایش از بلا نگاه دارد - نیز بخوان که ما چقدر اطاعت او را می ستاییم.
چون وارد بغداد شدی آن را بر دهقان وکیل وثقه ی ما که از موالی ما [اموال را] دریافت می کند نیز قرائت کن.

کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبد الله بن احمد، از ابراهیم بن حسن، از وهیب بن حفص، از اسحاق بن جریر روایت می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از ثقات علی بن الحسین (علیه السلام) بودند...

در کتاب الموارث نیز حدیث محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) گذشت که فرمودند: جابر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برایم حدیث گفت - و جابر دروغ نمی گفت: پسر برادر با پدر بزرگ هم سهم است.

در مواقیت نیز حدیث یزید بن خلیفه گذشت، وی گفت: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: عمر بن حنظله برای ما روایت کرد که شما وقتی را [برای نماز] مشخص کرده اید، ایشان فرمودند: پس بر ما دروغ نمی گوید.

در کتاب قضا نیز گذشت که امام عسکری (علیه السلام) در مورد کتب بنی فضال فرمودند: روایاتشان را اخذ کنید، ولی آراء آنان را واگذارید.

شیخ صدوق در اکمال الدین از محمد بن محمد خزاعی، از ابو علی اسدی، از پدرش، از محمد بن ابی عبد الله کوفی می آورد که وی تعداد کسانی را که خود اطلاع دارد و از جمله افرادی هستند که از معجزات صاحب الزمان (علیه السلام) آگاه بوده و ایشان را دیده اند ذکر می کند؛ از وکلای حضرت: عمری و پسرش، حاجز، بلالی و عطار از بغداد، عاصمی از کوفه، محمد بن ابراهیم بن مهزیار از اهواز، احمد بن اسحاق از قم، محمد بن صالح از همدان، سامی واسدی یعنی خود محمد بن ابی عبد الله از اهل ری، قاسم بن علاء از آذربایجان و محمد بن شاذان نعیمی از نیشابور. از غیر وکیلان: ابو القاسم بن ابی حابس از بغداد، و جماعت بسیاری را نام می برد.

شهید ثانی در شرح الدرایة می فرماید: عدالتی که در راوی معتبر است از تصریح دو عادل و یا

استفاضه ی آن شناخته می شود، یعنی عدالتش میان روایت پژوهان و دیگر از اهل علم مشهور باشد، مانند مشایخ پیشین ما از دوران شیخ محمد بن یعقوب کلینی تا این زمان، احدی از این مشایخ مشهور نیاز ندارد کسی به عدالتش تصریح کند و از آن خبر دهد، زیرا در تمامی اعصار وثاقت، دقت و ورع آنان - علاوه بر عدالت - مشهور بوده است، و دیگرانند که نیازمند تصریح به عدالت هستند.

حق آن است که بسیاری از عالمان پیشین ما و مصنفانی که در کتب رجال - بدون آنکه ضعیف شمرده شوند - یاد شده اند، این چنینند، و این به جهت آثار آشکار و حالات مشهور آنهاست، اگرچه در برخی موارد به توثیق آنان تصریح نکرده باشند.

از اموری که سخن شهید ثانی را تأیید می کند، آن است که نقل شده در زمان ظهور امامان (علیهم السلام) برخی افراد ضعیف، حدیث وضع می کرده اند، ولی افراد مورد اعتماد روایاتی را که در آنها تردید داشتند بر امامان (علیهم السلام) و نیز کتب معتبر عرضه می نمودند، وائمه (علیهم السلام) نیز خود - در غالب موارد - ابتدا به سخن کرده از حدیث دروغین خبر می دادند. از هیچ یک از شخصیت های مشهور شیعه نقل نشده که در دوران غیبت، حدیثی وضع و به امامان (علیهم السلام) نسبت داده شود. حتی اگر هم رخ داده باشد، به طور قطع هیچ موردی از آن در روایات علمای مشهور شیعه نیامده است، و این مطلب ضروری است، والله اعلم».

عثمان بن سعید و محمد بن عثمان:

شیخ طوسی در رجال / ۳۸۹ می نگارد: «عثمان بن سعید عمری سمان، ابو عمرو کنیه دارد، و او را زیات نیز گویند. یازده سال داشت که خادم امام هادی (علیه السلام) شد، ایشان عهدی معروف به او دارند».

ایشان در غیبت / ۳۵۳ می نویسند: «اما سفیران ستوده در زمان غیبت: نخست آنان کسی است که امام هادی و پسرشان امام عسکری (علیهما السلام) او را گماردند، یعنی شیخ مورد اعتماد ابو عمرو عثمان بن سعید عمری (رحمه الله) که اسدی بود. جهت اینکه به او عمری گویند در سخن ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ابو جعفر عمری آمده

است، وی گوید: او اسدی بود، و به پدر بزرگش منسوب کردند لذا عمری عنوان گرفت، گروهی از شیعیان می گویند: امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: در کسی [نام] عثمان و [کنیه ی] ابو عمرو جمع نمی شود، و فرمان دادند کنیه اش شکسته شود، لذا [به جای ابو عمرو] عمری گفتند.

به ایشان عسکری نیز می گفتند، زیرا اهل عسکر سامرا بود، و نیز سَمَّان، چون که به وسیله ی روغن تجارت می کرد تا این امر پوشیده باشد. شیعیان اموالی را که واجب بود به امام عسکری (علیه السلام) برسانند به او می سپردند و او هم - به علت تقیه - در میان کیسه و مشک روغن می گذاشت و نزد ایشان می برد.

جماعتی، از ابومحمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام اسکافی، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن اسحاق بن سعد قمی روایت می کنند: روزی حضور امام هادی (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: آقای من! من گاهی حضورتان می رسم و گاه نه، برایم ممکن نیست همه وقت نزد شما بیایم، سخن که را پذیرفته و فرمان که را به انجام رسانم؟ فرمودند: این ابو عمرو ثقه ی امین است، هرچه به شما بگوید از من می گوید، و هرچه برساند از من می رساند.

پس از اینکه ایشان از دنیا رفتند، روزی خدمت امام عسکری (علیه السلام) رسیدم و همان سخن را گفتم، ایشان هم فرمودند: این ابو عمرو ثقه ی امین است، ثقه ی [امام] گذشته و مورد وثوق من در حیات و موت، هرچه به شما بگوید از من می گوید، و هرچه برساند از من می رساند.

ابومحمد هارون گوید: ابو علی از ابو العباس حمیری نقل می کند: ما این سخن را بسیار یاد می کردیم و از جلالت جایگاه ابو عمرو سخن می گفتیم.

جماعتی، از ابومحمد هارون، از محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر نقل می کنند: پس از درگذشت امام عسکری (علیه السلام) سالی حج گزاردیم. پس از آن نزد احمد بن اسحاق در بغداد آمدم و دیدم ابو عمرو نیز آنجاست. من با اشاره به احمد بن اسحاق گفتم: ما این شیخ را ثقه و رضایت بخش می دانیم، ایشان درباره ی شما مطالبی گفتند - و هرآنچه را که از احمد

بن اسحاق درباره ی فضل ابو عمرو و منزلت وی به یاد داشتم بیان کردم -، و شما از کسانی هستید که در سخن و صدقشان تردیدی نیست، تو را به حقّ خدا و دو امامی که ثقه ات دانستند، آیا صاحب الزمان پسر امام عسکری (علیه السلام) را دیده ای؟ او گریست و فرمود: به شرطی که تا زنده ام با احدی از آن سخن نگویی، من نیز پذیرفتم، فرمود: ایشان (علیه السلام) را دیدم و گردنش چنین بود - مقصودش این بود که گردنی درشت و نیکو داشت - . گفتم: نام ایشان؟ فرمود: از این مطلب نهی شده اید.

احمد بن علی بن نوح ابو العباس سیرافی، از ابو نصر کاتب هبة الله بن محمد بن احمد معروف به ابن برینه، از برخی بزرگان و شرفای شیعه و اصحاب حدیث، از ابو محمد عباس بن احمد صائغ، از حسین بن احمد خصیبی، از محمد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبد الله حسنی روایت می کنند: در سامرا خدمت امام عسکری (علیه السلام) رسیدیم، جماعتی از شیعیان نیز حضور داشتند، بدر خادم وارد شد و گفت: مولای من! قومی ژولیده و غبار آلود بر در هستند، حضرت فرمودند: اینان گروهی از شیعیان ما در یمن هستند - در جریانی طولانی تا آنجا که آن دو گویند: امام عسکری (علیه السلام) به بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عمری را بیاور، اندک زمانی گذشت که عثمان وارد شد، ایشان فرمودند: ای عثمان! برو که تو وکیل و ثقه ی امین بر مال خدایی... بر من گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است، و پسرش محمد وکیل پسر مهدی شما.

احمد بن علی بن نوح ابو العباس سیرافی، از ابو نصر کاتب هبة الله بن محمد بن احمد پسر دختر ابو جعفر عمری - که خدا روح او را پاک قرار دهد و راضی گرداند - از اساتید خود روایت کرد: هنگامی که امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت، عثمان بن سعید - که خدا از او راضی باشد و او را راضی گرداند - در غسل ایشان حضور یافت و تمامی امور ایشان از تکفین، حنوط و خاکسپاری را - که بدان مأمور بود - بر عهده گرفت، و این بابت اوضاع غیر قابل انکار آن زمان بود.

توقیعات صاحب الامر (علیه السلام) توسط عثمان بن سعید و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان به شیعیان و خاصان امام عسکری (علیه السلام) می رسید، توقیعاتی در بردارنده ی امر و نهی،

و پاسخ سؤالاتی که شیعیان بدان نیاز داشتند، با همان خطّی که در زندگی امام عسکری (علیه السلام) صادر می شد.

شیعیان نیز به عدالت این دو اعتقاد داشتند تا آنکه عثمان بن سعید - که خدایش رحمت کند و رضا باشد - از دنیا رفت. پسرش ابو جعفر او را غسل داد و تجهیز کرد، تمامی امور پدر نیز به او منتقل شد، شیعیان هم بر عدالت، وثاقت و امانت وی اتفاق کردند، و این به خاطر آن بود که در حیات امام عسکری (علیه السلام)، و پس از وفات ایشان در حیات پدرش عثمان، بر امانت و عدالت وی تصریح شده بود و مأمور بودند بدو رجوع کنند.

جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز، از جماعتی از شیعه از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح - در جریانی مفصل و مشهور - روایت می کند که گفتند: نزد امام عسکری (علیه السلام) رفتیم تا از حجت بعد از ایشان سؤال کنیم و چهل نفر در مجلس حضور داشتند... ناگهان پسری بسان پاره ی ماه که شبیه ترین مردم به ابومحمد (علیه السلام) بود حاضر شد، امام (علیه السلام) فرمودند: این امام شما بعد از من و خلیفه ی من بر شماست، از او فرمان برید و پس از من پراکنده نشوید که در اعتقادات خویش هلاک خواهید شد.

بدانید! شما او را بعد از این روز دیگر نخواهید دید تا آنکه بر او سنّ و سالی بگذرد، پس، از عثمان، آنچه را می گوید بپذیرید و به فرمانش عمل کنید، سخن او را قبول کنید که خلیفه ی امامتان است و بدو رجوع می شود.

ابو نصر هبة الله بن محمد گوید: قبر عثمان بن سعید در غرب بغداد در شارع الميدان است، در ابتدای موضع معروف در کوچه ی معروف به جبله، در مسجد کوچه و در طرف راست کسی که وارد می شود، و قبر در قبله ی مسجد قرار دارد.

شیخ طوسی در ادامه خود می افزاید: من قبر او را در همانجا که وی گفت دیده ام، جلوی آن دیواری بنا کرده اند و محراب در آن دیوار است. در کنار آن دری است که به موضع قبر که در اتاقی تنگ و تاریک قرار دارد می رسد. ما پیشتر ماه به ماه به زیارت آن می رفتیم، و از زمان ورودم به بغداد یعنی سال چهار صد و هشت تا چهار صد و سی و اندی نیز چنین می کنم.

بعد از آن رئیس ابو منصور محمد بن فرج آن دیوار را برداشت و قبر را آشکار ساخت و صندوقی بر آن قرار داد. آن قبر در مکانی مسقف قرار دارد و کسی که بخواهد به زیارت آن می رود.

اهالی آن محله به زیارت او تبرک می جویند و می گویند: او مردی صالح بوده است، گاه نیز می گویند: او پسر دایه ی امام حسین (علیه السلام) است، ولی حقیقت امر را نمی دانند. قبر ایشان تا الآن که سال چهار صد و چهل و هفت است، به همان حال باقی است.

سخن پیرامون ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری:

عبد الله بن جعفر حمیری گوید: برای شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری - که خدا روحش را پاک قرار دهد -، در تسلیت وفات پدرش - که خدای تعالی از او راضی باشد - توقیع صادر شد و در قسمتی از آن آمده بود: **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، تسلیم فرمان و راضی به قضای او هستیم، پدرت سعادتمند زیست و ستوده از دنیا رفت، خدایش رحمت کند و به اولیاء و امامانش (علیهم السلام) ملحق گرداند. او همواره در فرمان آنان می کوشید، و در آنچه او را به خدای عزیز و جلیل و آنان نزدیک می نمود تلاش می کرد، خدا چهره اش را زیبا گرداند و از لغزشش درگذرد.

در پاره ای دیگر آمده بود: خدا به تو پاداش فراوان دهد و صبری نیکو عطا کند، تو به مصیبت دچار شدی، ما نیز، فراق او تو را تنها کرد، ما را نیز، پس خدا او را در بازگشتگاهش مسرور گرداند. از کمال سعادت وی آن است که خدای متعال فرزندی چون تو روزی اش کرد که پس از او جانشینش باشد، به فرمان او قائم مقامش شود، و بر او رحمت فرستد. می گویم: الحمد لله، زیرا جان ها به جایگاه تو و آنچه خدای (عز وجل) در تو و نزد تو قرار داده آرام است، خداوند تو را یاری کند، نیرو، توان و توفیق دهد، و ولیّ، حافظ، نگاهدار و کفایتگر تو باشد. جماعتی، از هارون بن موسی، از محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حمیری نقل می کنند: هنگامی که ابو عمرو - که خدای تعالی از آن راضی باشد - از دنیا رفت، نامه ها با همان خطّی که [در زمان حیات او] برایمان می آمد، رسید و ابو جعفر - که خدایش راضی باشد - را جانشین وی قرار داد.

با همین سند از محمد بن همام: محمد بن حمويه بن عبد العزيز رازی در سال دویست و هشتاد، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برایم چنین نقل کرد: پس از وفات ابو عمرو این نامه برایم آمد: پسر - که خدا او را نگاه دارد - در حیات پدر - که خدا از او راضی باشد، او را راضی گرداند و چهره اش را زیبا قرار دهد - هماره مورد وثوق ما بود. او نزد ما همان جای پدر را دارد و به امر ماست که فرمان می دهد و بدان عمل می کند، خداوند او را مورد عنایت قرار دهد، پس به سخن او عمل کن و مراجعین ما را از این مطلب بیگانهان. جماعتی، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و ابو محمد تلعبری، از محمد بن یعقوب از اسحاق بن یعقوب روایت می کنند: از محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) درخواست کردم نامه ای را که در آن سؤالات مشکلم را مطرح کرده بودم به ناحیه برساند، توقیع با خطّ مولایمان صاحب الدار (علیه السلام) چنین آمد و پیشتر گذشت: اما محمد بن عثمان عمری - که خدا از او، و پیشتر از پدرش راضی باشد -؛ ثقه ی من است و نامه ی او نامه ی من است.

ابو العباس گوید: هبة الله بن محمد پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری از مشایخش چنین نقل کرد: شیعیان به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان - که خدا رحمتشان کند - اعتقاد داشتند تا آنکه ابو عمرو عثمان بن سعید - که خدایش رحمت کند - از دنیا رفت. پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و تجهیز کرد، تمامی امور پدر نیز به او منتقل شد، شیعیان هم بر عدالت، وثاقت و امانت وی اتفاق کردند، و این به خاطر آن بود که در حیات امام عسکری (علیه السلام)، و پس از وفات ایشان در حیات پدرش عثمان، بر امانت و عدالت وی تصریح شده بود و مأمور بودند بدو رجوع کنند. اختلافی در عدالت و تردیدی در امانت او نیست. در طول حیات او و امور مهم، توقیعات به واسطه ی او برای شیعیان می آمد، و با همان خطّی بود که در حیات پدرش عثمان می رسید. شیعه در این امر جز او را نمی شناخت و به کس دیگری رجوع نمی کرد. براهین بسیاری از او نقل شده، معجزات امام (علیه السلام) بر دستان او آشکار شد، و همچنین است اموری که از جانب امام (علیه السلام) به شیعیان خبر می داد و موجب فزونی بصیرت

آنان نسبت به این امر بود، و این ها نزد شیعیان مشهور است و ما برخی موارد آن را پیشتر ذکر کردیم، از این رو تکرار نمی کنیم، زیرا همین قدر برای انسان منصف کافی است.

ابن نوح گوید: ابو نصر هبة الله پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری برایم گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، در فقه کتاب هایی بر اساس آنچه خود از امام عسکری و صاحب (علیهما السلام) و نیز از پدرش عثمان بن سعید - از امام عسکری و امام هادی (علیهما السلام) - شنیده، نگاشته بود، برخی از آن کتب کتب الاشربة است. ام کلثوم دختر ابو جعفر - که خدا از او راضی باشد - می گوید: این کتب، هنگام وصیت به ابو القاسم حسین بن روح، به او که آنها را در اختیار داشت رسید.

ابو نصر گوید: گمان می کنم ام کلثوم در ادامه گفت: پس از او هم به ابوالحسن سمري منتقل شد.

ابو جعفر بن بابويه گوید: از محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) روایت شده که گفت: به خدا سوگند صاحب این امر، هر ساله در موسم حاضر می شود، مردم را می بیند و می شناسد، ولی آنان ایشان را می بینند و نمی شناسند.

جماعتی، از محمد بن علی بن الحسین، از پدرش، محمد بن الحسن و محمد بن موسی بن متوکل، از عبد الله بن جعفر حمیری چنین نقل کردند: از محمد بن عثمان - که خدا از او رضا باشد - سؤال کردم: آیا صاحب این امر را دیده ای؟ فرمود: آری، و آخرین بار کنار بیت الله الحرام بود و ایشان عرضه می داشت: خدایا! آنچه را به من وعده دادی به انجام رسان.

محمد بن عثمان گفت: آن حضرت (علیه السلام) را دیدم که در کنار مستجار دست در پرده های کعبه آویخته و عرضه می دارد: خدایا! انتقام مرا از دشمنانت بگیر.

با همین سند از محمد بن علی، از پدرش، از علی بن سلیمان زراری، از علی بن صدقه ی قمی (رحمه الله): بدون آنکه محمد بن عثمان عمری پرسشی کند، توقیعی برای او آمد تا به کسانی که از نام [امام (علیه السلام)] می پرسند خبر دهد: یا سکوت و بهشت، و یا کلام و آتش، زیرا اگر آنان [شیعیان] از نام آگاه شوند آن را نشر می دهند، و اگر بر مکان واقف گردند بدان راهنمایی می کنند.

ابن نوح گوید: ابو نصر هبة الله بن محمد، از ابو علی بن ابی جید قمی (رحمه الله)، از ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی برایم چنین نقل کرد: روزی نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفتم تا سلامی بگویم، دیدم مقابل او چوبی قرار دارد و نقاشی بر روی آن مشغول کار است و آیاتی از قرآن و اسامی ائمه (علیهم السلام) را در اطرافش می نگارد، گفتم: آقای من! این چوب چیست؟ فرمود: این برای قبر من است و در آن خواهد بود، و بر روی آن قرار داده می شوم - و شاید گفت: بدان تکیه داده می شوم -، از [آماده سازی] قبر فارغ شده ام. هر روز درون قبر می روم و یک جزء قرآن تلاوت کرده بیرون می آیم - او [ابن ابی جید] گفت: گمان می کنم علی بن احمد دلال گفت: محمد بن عثمان دست مرا گرفت و برد و قبر را به من نمایاند -، پس چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان فرا رسید، نزد خدای (عز وجل) خواهم رفت و در اینجا به همراه این چوب دفن خواهم شد.

وقتی از حضور او بیرون آمدم آنچه را گفته بود یادداشت کردم و مراقب بودم. مدت زیادی نگذشت که ابو جعفر بیمار شد و در همان روز و ماه و سالی که گفته بود از دنیا رفت و در همان مکان به خاک سپرده شد.

ابو نصر هبة الله گوید: من این مطلب را از غیر ابو علی نیز شنیدم، ام کلثوم دختر ابو جعفر - که خدا از او و پدرش راضی باشد - نیز آن را برایم نقل نمود.

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، از محمد بن علی بن اسود قمی نقل کردند: ابو جعفر عمری (رحمه الله) برای خود قبری کند و آن را با ساج آماده نمود، در این باره از او سؤال کردم، فرمود: مردم اغراضی دارند.

بعداً نیز در این باره سؤال کردم و گفتم: امر شده ام که کار خود را به پایان برسانم. و بعد از دو ماه از دنیا رفت - خدا از او رضا باشد و او را راضی گرداند -.

ابو نصر هبة الله گوید: به دست خطّ ابو غالب زراری - که خدایش رحمت کند و پیامرزد - چنین یافتیم: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در آخر جمادی الاولى سال سیصد و پنج از دنیا رفت.

ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد گوید: ابو جعفر عمری به سال سیصد و چهار از دنیا رفت،

در حالی که نزدیک به پنجاه سال عهده دار این امر بود. (۱۳۷۶) مردم اموال را نزد او می آوردند، و او توقیعات - پیرامون امور مهم دین و دنیا، و سؤالات مردم و پاسخ های شگفت - را با همان دست خطی که در زندگانی امام حسن عسکری (علیه السلام) به آنان می رسید، بر آنان عرضه می نمود - خدا از او راضی باشد و او را راضی گرداند -.

ابو نصر هبة الله گوید: قبر ابو جعفر محمد بن عثمان، در کنار مادرش در شارع باب الکوفه است، در محلی که خانه هایش در آن بود، و هم اکنون در وسط بیابان قرار دارد.

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، طبق فرمان امام (علیه السلام):

ابو القاسم حسین بن روح را جانشین خود قرار می دهد:

حسین بن ابراهیم قمی، از ابو العباس احمد بن علی بن نوح (رحمه الله)، از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری (رحمه الله)، از ابو عبد الله جعفر بن محمد مدائنی معروف به ابن قزدا در مقابر قریش [کاظمین (علیهما السلام)] چنین برایم نقل کرد: من هنگامی که مالی را برای شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) می بردم، عادت من این بود که سخنی می گفتم که هیچ کس با او چنین سخن نیاغازد، می گفتم: این مال که فلان مقدار است برای امام (علیه السلام) است، او هم می گفت: آری، آن را بگذار، من دوباره باز می گشتم و می گفتم: تو می گویی برای امام است؟ او هم پاسخ می داد: آری، برای امام (علیه السلام) است و آن را دریافت می کرد.

آخرین باری که خدمت ایشان رسیدم چهار صد دینار با خود همراه داشتم، طبق عادت همان سخن را گفتم، ولی ایشان فرمود: آن را نزد حسین بن روح ببر، من درنگ کردم و گفتم: آیا طبق عادت، شما آن را می گیرید؟ ایشان سخن مرا رد کرد و گفت: برو - خدا تو را از بلا نگاه دارد - و آن را به حسین بن روح بسپار.

وقتی غضب را در چهره اش دیدم بیرون رفتم و بر مرکبم نشستم، در میانه ی راه با حالت تردید برگشتم و در را کوفتم، خادم آمد و پرسید: کیست؟ گفتم: من فلانی هستم، برایم اجازه ی ورود بگیر، ولی با اعتراض او نسبت به سخن و بازگشتم مواجه شدم.

گفتم: برو اجازه بگیر که باید ایشان را ببینم، او نیز چنین کرد. جناب عمری که به خانه ی زنان

رفته بودند، بیرون آمدند، بر روی تختی نشستند و پاهایشان بر زمین بود، گفتند: چرا بازگشتی، و آنچه را گفتم به انجام نرساندی؟ گفتم: نتوانستم به انجام رسانم، با حالت غضب فرمود: برو - خدا تو را از بلا نگاه دارد - که من، ابو القاسم حسین بن روح را در جای خود گماردم، گفتم: آیا به فرمان امام؟ فرمود: برو - خدایت نگاه دارد - همانسان که می گویم.

من نیز با شتاب نزد حسین بن روح که در خانه ای کوچک بود آمدم و جریان را برای او بازگو کردم. او مسرور شد و سپاس خدای عزیز و جلیل را به جای آورد، من دینارها را به او سپردم، پس از آن نیز چنین می کردم.

ابوالحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی، از جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از جعفر بن احمد بن متیل قمی نقل می کند: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در بغداد حدود ده نفر - از جمله ابو القاسم بن روح - را داشت که از جانب او به انجام امور می پرداختند. آنان همه از حسین بن روح بدو نزدیکتر بودند حتی اگر کار یا حاجتی برای ابو جعفر پیش می آمد، آن را توسط غیر او انجام می داد، ولی چون هنگام وفاتش فرا رسید، او اختیار وبدو وصیت شد.

مشایخ ما می گفتند: تردیدی نداشتیم که جانشین ابو جعفر، جعفر بن احمد بن متیل است و یا پدرش، و این به خاطر نزدیکی و قرب او، و نیز حضور پر رنگش در خانه ی ابو جعفر بود، تا جایی که ایشان در آخر عمر غذایی نمی خوردند مگر آنچه در خانه ی جعفر بن احمد بن متیل و پدرش تهیه شده باشد، بابت اتفاقی که رخ داده بود.

رفقای ما تردیدی نداشتند که اگر رخدادی پیش آید، اوست که بابت این قرب جانشین خواهد شد، ولی وقتی فوت ابو جعفر فرا رسید و ابو القاسم اختیار شد، آنان انکار نکردند، بلکه با او به مانند ابو جعفر - که خدایش راضی باشد - همراهی کردند و حضورش می رسیدند. جعفر بن احمد بن متیل هم پیوسته در میان یاران ابو القاسم و نزد او بود، همان گونه که تا دم مرگ با ابو جعفر عمری بود. پس هرکسی بر ابو القاسم ایراد گیرد، بر ابو جعفر و نیز بر حجت (علیه السلام) خرده گرفته است.

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از ابو جعفر محمد بن علی اسود (رحمه الله) نقل می کنند: اموالی را که در باب الوقف به دست می آمد، نزد ابو جعفر محمد

بن عثمان عمری (رحمه الله) می بردم وایشان دریافت می کرد. دو یا سه سال پیش از وفات ایشان اموالی را بردم، اما فرمان داد آن را به ابو القاسم روحی - که خدا از او راضی باشد - بدهم، من هم چنین کردم واز ایشان رسید نیز خواستم. ایشان درخواست مرا به گِله نزد ابو جعفر برد، ابو جعفر هم دستور داد دیگر رسید نخواهم و فرمود: هرچه به دست ابو القاسم برسد به دست من رسیده است. بعد از آن اموال را می بردم و تقاضای رسید نمی کردم. با همین سند از محمد بن علی بن الحسین، از علی بن محمد بن متیل، از عمویش جعفر بن احمد بن متیل روایت می کند: هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، کنار سرش نشسته بودم و سؤال می کردم و سخن می گفتم، ابو القاسم بن روح نیز کنار پاهای او نشسته بود. ابو جعفر به من رو کرد و فرمود: مأمور شدم تا ابو القاسم حسین بن روح را جانشین قرار دهم.

پس، من از کنار سر ایشان برخاستم، دست ابو القاسم را گرفته به جای خود نشاندم، و خود کنار پاهایش نشستم.

ابن نوح گوید: ابو عبد الله حسین بن علی بن بابویه قمی، در ربیع الاول سال سیصد و هفتاد و هشت به بصره آمد، او برایم گفت: از همسر علویه ی صفار و حسین بن احمد بن ادریس این جریان را شنیدم، آنان گفتند که در آن زمان در بغداد بودند و این مطلب را خود دیده اند. جماعتی، از ابومحمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام - که خدایش رضا باشد و راضی گرداند - نقل کردند که ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، پیش از وفات ما را - که سرشناسان و بزرگان شیعه بودیم - گرد آورد و فرمود: اگر مرگ به سراغم آمد، این امر به ابو القاسم حسین بن روح نوبختی منتقل می گردد، من مأمور شده ام تا پس از خود او را در مکانم قرار دهم، پس بدو رجوع کنید و در امورتان بر او اعتماد نمایید.

حسین بن ابراهیم، از ابن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد روایت می کند: دایی من ابو ابراهیم جعفر بن احمد نوبختی، از پدرش احمد بن ابراهیم، عمویش ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم و جماعتی از خاندان ما - یعنی بنی نوبخت - نقل کرد: هنگامی که بیماری ابو جعفر عمری شدت گرفت، گروهی از بزرگان شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبد الله بن محمد

کاتب، ابو عبد الله باقطنی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وجناء و دیگر از سرشناسان، نزد ابو جعفر آمدند و گفتند: اگر حادثه ای رخ دهد، چه کسی به جای شما خواهد بود؟ فرمود: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من، سفیر میان شما و صاحب الامر (علیه السلام)، وکیل و ثقہ ی امین است، پس در امور خود بدو رجوع کنید و در مسائل مهمّتان بر او اعتماد کنید، چرا که به آنچه گفتم امر شدم و آن را رساندم.

با همین سند از هبة الله بن محمد پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری، از ام کلثوم دختر ابو جعفر: ابو القاسم حسین بن روح، سال ها نماینده ی ابو جعفر بود، بر املاک وی نظارت داشت، و پیام های او را برای رؤسای شیعه می برد. وی چنان به ابو جعفر نزدیک بود که ایشان امور خانوادگی خود را با او در میان می گذاشت. ابو جعفر در هر ماه سی دینار برای ارتزاق به او می داد و این علاوه بر آن چیزی بود که از جانب وزیران و رؤسای شیعه مانند آل فرات و دیگران - بابت مکان و جلالتی که نزد آنان داشت - بدو می رسید.

از آنجا که شیعیان مطلع بودند پدرم او را به خود اختصاص داده، ثقہ می داند، فضیلت و تدبیر وی را بازگو می کند و نشر می دهد، و نیز خود او شایستگی هایی نشان داده بود، نزد شیعیان مکانتی عظیم یافت. لذا در همان حیات پدرم مقدمات جانشینی او فراهم شد تا آنکه با تصریح بر او، این امر بدو انتقال یافت.

در مورد ایشان اختلافی در نگرفت و تردیدی رخ نداد مگر از سوی کسی که در آغاز از فرمان پدرم آگاهی نداشته است، و اطلاع ندارم کسی از شیعه در مورد او دچار تردید شده باشد.

من این مطلب را از تنی چند از بنی نوبخت - که خدا رحمتشان کند - نیز شنیده ام، کسانی چون ابوالحسن بن کبریاء و دیگران.

جماعتی، از ابو العباس بن نوح برایم نقل کردند: به دست خطّ محمد بن نفیس که در اهواز نوشته بود چنین یافتیم: نخستین نامه ای که از ابو القاسم - که خدایش راضی باشد - [از ناحیه] آمد این است: ما او را می شناسیم، خدا تمام خیر و رضوان خویش را بدو بشناساند و با توفیق یاری اش دهد، از نامه اش آگاه شدیم، بدو اعتماد داریم، او نزد ما مقام و جایگاهی دارد که موجب مسرّت اوست، خدا در احسان بر او بیفزاید که ولیّ تواناست، والحمد لله لا شریک

له وصّلٰی الله علی رسولہ محمد وآلہ وسلّم تسلیمًا کثیراً.

این نامه در روز یکشنبه شش شب گذشته از شوال سال سیصد و پنج رسید».

شیخ طوسی (رحمه الله) در ادامه برخی توقیعات را نقل می کند.

غیبت شیخ طوسی / ۴۴۷: «محمد بن عثمان بن سعید عمری که ابو جعفر کنیه دارد و پدرش ابو عمرو، هر دو نماینده ی صاحب الزمان (علیه السلام) بودند و نزد شیعیان منزلتی بزرگ داشتند».

کمال الدین ۲ / ۵۱۰ تسلیت امام عصر (علیه السلام) به محمد بن عثمان در وفات پدرش (رحمه الله) را نقل می کند. (۱۳۷۷)

علامه ی حلی (رحمه الله) در خلاصه / ۲۲۰: «عثمان بن سعید: ... وی شخصیّتی مورد وثوق و جلیل القدر است که نمایندگی امام عسکری (علیه السلام) را عهده دار بوده است. در علت نامگذاری او به عمری اختلاف است، گفته شده که وی پسر دختر ابو جعفر عمری - که خدا از او راضی باشد - بوده و به جدّش منتسب شده است، برخی نیز گویند: امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: در کسی [نام] عثمان و [کنیه ی] ابو عمرو جمع نمی شود، و فرمان دادند کنیه اش شکسته شود، لذا [به جای ابو عمرو] عمری گفتند».

همان / ۲۵۰: «محمد بن عثمان بن سعید عمری: ... کنیه ی ایشان ابو جعفر و کنیه ی پدرشان ابو عمرو است و هر دو در خدمت صاحب الزمان (علیه السلام) منصب نمایندگی داشتند، و نزد شیعیان مکانتی عظیم دارند. محمد برای خود قبری حفر و آن را با ساج آماده کرده بود... هنگامی که وفات سمری فرا رسید، از او خواستند جانشین تعیین کند، ولی فرمود: خداوند امری دارد و آن را به انجام می رساند.

غیبت دوم همان است که پس از درگذشت جناب سمری رخ داد».

آیت الله خوئی (رحمه الله) در معجم ۱۲ / ۱۲۲: «شیخ طوسی او را در زمره ی سفیران ستوده آورده و می ستاید، و روایاتی چند در مدح و جلالتش نقل می کند...».

کمال الدین ۲ / ۵۰۴ از جعفر بن محمد بن متیل: «ابو جعفر محمد بن عثمان سمّان معروف به عمری - که خدایش راضی باشد - مرا خواند و پارچه هایی کوچک و خط دار و کیسه ای

درهم به من داد و فرمود: نیاز است هم اکنون خود به واسط بروی، و آنچه را به تو سپردم، به نخستین مردی که هنگام صعود از کشتی به شط، با تو برخورد می کند بسپاری.

من ناراحت شده با خود گفتم: مثل منی را برای این کار وبا این شیء خُرد می فرستند؟

به واسط آمدم و از کشتی بالا رفتم. از نخستین کسی که برخورددم سراغ حسن بن محمد بن قطة صیدلانی - وکیل اوقاف واسط - را گرفتم، او گفت: خودم هستم، تو که هستی؟ گفتم: جعفر بن محمد بن متیل، او مرا به نام شناخت، به یکدیگر سلام کردیم و در آغوش کشیدیم. من گفتم: ابو جعفر عمری بر تو سلام رسانده و این پارچه ها و کیسه را به من داده تا به تو بسپارم، صدا زد: الحمد لله، محمد بن عبد الله حائری از دنیا رفته و من برای تهیه ی کفن آمده بودم. وی پارچه ها را گشود و درون آن هر چه نیاز داشت بود؛ کفن، پارچه و کافور، و در کیسه، هزینه ی کرایه ی حمّال و حفّار.

پس جنازه اش را تشییع کردیم و من بازگشتم». (۱۳۷۸)

سفیر سوم، حسین بن روح (رحمه الله):

علامه ی حلی در خلاصه ۴۳۲/ می نگارد: «وکیل امام (علیه السلام) ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است. نخستین کسی که او را در این منصب قرار داد امام عسکری (علیه السلام) بود، سپس ابو عمرو بر [سفارت] پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان تصریح کرد، امام عسکری (علیه السلام) نیز بر او تصریح کرده بودند. هنگامی که وفات ابو جعفر محمد بن عثمان فرا رسید و بد حال شد، گروهی از بزرگان شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبد الله محمد کاتب، ابو عبد الله باقطنی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وحناء و دیگر از سرشناسان نزد او آمدند و گفتند: اگر حادثه ای رخ دهد، چه کسی به جای شما خواهد بود؟ فرمود: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من، سفیر میان شما و صاحب الامر، وکیل وثقه ی امین است، پس در امور خود بدو رجوع کنید و در مسائل مهم بر او اعتماد کنید که به آنچه گفتم امر شده ام و آن را رساندم.

ابو القاسم بن روح نیز به ابوالحسن علی بن محمد سمری وصیت کرد، و چون وفات سمری فرا رسید، برخی حاضران از ایشان درخواست کردند تا وصی قرار دهد، ایشان فرمود: خداوند

امری دارد و آن را به انجام می رساند.

ایشان - که خدا رحمتش کند - در سال سیصد و بیست و نه درگذشت».

کمال الدین ۲ / ۵۰۳ از جعفر بن محمد بن متیل نقل می کند: «هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری سَمّان - که خدایش رضا باشد - کنار سرش نشسته بودم و سؤال می کردم و سخن می گفتم، ابو القاسم حسین بن روح نیز [در پایین پای او] حضور داشت. ابو جعفر به من رو کرد و فرمود: مأمور شدم که ابو القاسم حسین بن روح را جانشین قرار دهم. پس، من از کنار سر ایشان برخاستم، دست ابو القاسم را گرفته به جای خود نشاندم، و خود کنار پاهایش نشستم».

علل الشرائع ۱ / ۲۴۱: «علت آنکه خداوند تعالی، پیامبران و امامان (علیهم السلام) را در همه ی حالات چیره نمی گرداند؛

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - که خدایش راضی باشد - برایم گفت: با جماعتی از جمله علی بن عیسی قصری نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدا روح او را پاک دارد - بودیم، مردی برخاست و گفت: می خواهم سؤالی بپرسم، ایشان هم استقبال کردند، آن مرد گفت: آیا حسین بن علی (علیه السلام) ولیّ خدا بود؟ ایشان پاسخ مثبت دادند، او گفت: آیا قاتل او - که خدا لعنتش کند - دشمن خدا بود؟ و با پاسخ مثبت ایشان مواجه شد، آن مرد صدا زد: آیا ممکن است خدا دشمنش را بر ولیّش مسلّط گرداند؟ ابو القاسم فرمود: در آنچه می گویم درنگ کن؛ بدان! خدای تعالی با مردم به عیان سخن نمی گوید، و خود شفهاً با آنان هم کلام نمی شود، لکن او - که عزیز و جلیل است - رسولانی از جنس و صنف آنان که بشری چون خودشان بودند را به سوی آنان مبعوث نمود. اگر رسولانی که هم نوع و در چهره ی آنان نبودند می فرستاد، می گریختند و نمی پذیرفتند. هنگامی که در صورت خود آنان آمدند، غذا می خوردند، و در بازارها راه می رفتند، آنها گفتند: شما مانند ما هستید، سخن شما را تنها پس از آن می پذیریم که کاری انجام دهید که ما از انجام آن عاجز باشیم، تا بدانیم شما به امری اختصاص یافته اید که ما توان آن را نداریم.

از این رو خدای متعال برای آنان معجزاتی قرار داد که خلق از آن عاجزند، برخی از آنها پس

از آنکه هشدار داد و عذر خود را بیان داشت طوفان آورد و تمامی طغیانگران و سرکشان را غرق کرد. بعضی در آتش افکنده شد که بر او سرد وایمن شد. برای برخی از آنان از میان سنگ سخت شتری بیرون آمد و در سینه اش شیر جریان یافت. برای برخی دیگر دریا شکافته شد، از سنگ چشمه ها جاری گشت، عصای خشکش به اژدها تبدیل شد و هر آنچه را به دروغ می پرداختند بلعید. بعضی از ایشان کور مادر زاد و پیس را شفا می داد، مردگان را به اذن خدا زنده می کرد و از آنچه در خانه ها می خورند و مخفی می دارند می آگاهانید. برای برخی نیز ماه شکافت، و چارپایان چون شتر و گاو با او سخن گفتند، و غیر این امور.

هنگامی که ایشان این کارها را انجام دادند و امت هایشان خود را از انجام چنین اموری عاجز یافتند، تقدیر و لطف خدا نسبت به بندگان و نیز حکمت او چنین اقتضا کرد که پیامبران با این معجزات، در برخی حالات غالب و قاهر باشند و در برخی حالات مغلوب و مقهور، و اگر آنان را در تمامی حالات غلبه می داد، مبتلا نمی کرد و نمی آزمود، مردمان آنان را به جای خدا به خدایی می گرفتند، و فضیلت صبر آنان بر بلا و محنت و آزمون شناخته نمی شد.

خدای (عز و جل) در این گونه امور، حالات آنان را چون دیگران قرار داد تا در زمان محنت و بلا شکیا باشند، و در حال عافیت و پیروزی بر دشمن سپاسگزار، و در تمامی احوال، متواضع، سر فرود آر و خاضع باشند، و نیز بندگان بدانند اینان (علیهم السلام) نیز خدایی دارند که خالق و مدبر آنهاست، پس او را پرستش کنند و رسولانش را فرمان برند، و حجت و برهان خدای تعالی - بر کسی که نسبت به آنان از حد تجاوز کند و مدعی ربوبیتشان شود، یا درباره ی آنچه

پیامبران و رسل آورده اند عناد و رزد، مخالفت، عصیان و انکار کند - استوار و ثابت باشد و نیز لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ (۱۳۷۹) تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق - که خدا از او رضا باشد - گوید: فردای آن روز نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح آمدم و با خود گفتم: آیا آنچه دیروز برای ما گفت، از پیش خود بود؟ ایشان خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا بربایند، یا آنکه باد مرا در مکانی دور بیافکند، برایم بهتر از آن است که در دین

خدا - که ذکرش بلند است - به رأی خود سخن گویم، آن مطلب از جانب اصل بود و از حجت (علیه السلام) شنیده شده بود».

کمال الدین ۲ / ۵۱۹ از حسین بن علی بن محمد معروف به ابو علی بغدادی نقل می کند: «... همان سال در بغداد زنی را دیدم که از من سراغ نماینده ی مولایمان (علیه السلام) را گرفت. برخی قمی ها ابو القاسم حسین بن روح را به او معرفی کردند. من حضور داشتم که آن زن نزد ایشان آمد و گفت: ای شیخ! چه چیزی همراه من است؟ ایشان فرمود: هر آنچه به همراه داری در دجله بیاورد، سپس بیا تا به تو بگویم. آن زن هم رفت و همه را در دجله انداخت و بازگشت. جناب ابو القاسم به کنیزی فرمود: آن ظرف را برایم بیاور، او هم ظرفی آورد. ایشان به زن فرمود: این همان ظرفی است که به همراهت بود و در دجله افکندی، من بگویم در آن چیست یا خود می گویی؟ وی پاسخ داد: خود بگویید، حسین بن روح فرمود: در این ظرف، یک جفت دستبند طلا، حلقه ای بزرگ که گوهری دارد، دو حلقه ی کوچک که گوهر دارند و دو انگشتری که یکی فیروزه است و دیگری عقیق، و مطلب همین طور بود که فرمود و چیزی را وانگذازد. ایشان خود، آن ظرف را باز کردند و آنچه در آن بود را به من نشان دادند. زن نگاه کرد و گفت: این همان است که با خود داشتم و در دجله افکندم. از مشاهده ی چنین کرامتی که صدق دعوی او بود، من وزن هر دو از هوش رفتیم. بعد از اینکه حسین این جریان را برایم گفت، افزود: روز قیامت نزد خدای (عز وجل) گواهی خواهم داد که مطلب همان طوری بود که گفتم، بی آنکه کم یا زیاد کرده باشم. او به امامان دوازده گانه (علیهم السلام) نیز سوگند یاد کرد که راست گفته و کم و زیاد نکرده است».

همان ۲ / ۵۰۳ ماجرای را نقل می کند که جناب حسین بن روح (رحمه الله) در آن، با زنی به زبان فارسی و با لهجه ی منطقه ی او سخن گفتند، و حال آنکه او را نمی شناختند.

سفیر چهارم، جناب علی بن محمد سمري (رحمه الله):

کمال الدین ۲ / ۴۳۲ می نویسد: «وکیل امام عثمان بن سعید بود. چون وفات وی فرا رسید، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان را وصی قرار داد، ابو جعفر نیز به ابو القاسم حسین بن روح،

وایشان به ابوالحسن علی بن محمد سمري - که خدا از اینان راضی باشد - وصیت کردند. هنگامی که وفات سمري فرا رسید، از ایشان خواستند تا کسی را جانشین خود قرار دهد، ولی فرمود: خداوند امري دارد که آن را به انجام می رساند. غیبت تام آن است که بعد از ارتحال سمري واقع شد».

غیبت شیخ طوسی / ۳۹۳: «سخن درباره ی آخرین سفیر ابوالحسن علی بن محمد سمري، پس از شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدایشان رضا باشد -، واینان نمایندگان بودند؛ جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از حسن بن علی بن زکریا - در بغداد - از ابو عبد الله محمد بن خلیلان، از پدرش، از جدش عتاب که از فرزندان عتاب بن اسید است برایم روایت کردند: مهدی (علیه السلام) در روز جمعه به دنیا آمد، مادرش ریحانه نام داشت، و نرجس، صقیل و سوسن نیز گفته می شد، البته به سبب بارداری صقیل گفته می شد.

میلاذ ایشان در هشتم شعبان سال دویست و پنجاه و شش بود.

وکیل ایشان عثمان بن سعید بود. چون وفات وی فرا رسید، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان را وصی قرار داد، ابو جعفر نیز به ابو القاسم حسین بن روح، وایشان به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت کردند.

هنگامی که وفات سمري فرا رسید، از ایشان خواستند تا کسی را جانشین خود قرار دهد، ولی فرمود: خداوند امري دارد که آن را به انجام می رساند. غیبت تام آن است که بعد از ارتحال سمري واقع شد.

محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبید الله، از ابو عبد الله محمد بن احمد صفوانی برایم نقل کردند: شیخ ابو القاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت کرد، و او هم اموری را که ابو القاسم بر عهده داشت، بر عهده گرفت. هنگام وفات، شیعیان نزد او حضور یافتند و از وکیل وقائم مقام او پرسیدند، ولی ایشان هیچ چیزی در این باره نفرمود، و اظهار داشت که مأمور نیست کسی را پس از خود برای این امر تعیین کند.

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، از ابوالحسن صالح بن

شعیب طالقانی (رحمه الله) - در ذی قعدة ی سال سیصد و سی و نه -، از ابو عبد الله احمد بن ابراهیم بن مخلد برایم نقل کردند: من نزد بزرگان - که خدایشان رحمت کند - در بغداد رسیدم، شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری (رحمه الله) ابتدا به سخن کرد و فرمود: خدا علی بن الحسین بن بابویه قمی را رحمت کند.

مشایخ تاریخ آن روز را نگاشتند، و خبر رسید که در همان روز، ایشان از دنیا رفته است. (۱۳۸۰)

ابوالحسن سمری - که خدایش رضا باشد - پس از آن و در نیمه ی شعبان سال سیصد و بیست و نه از دنیا رفت».

نگارنده: در ابتدای فصل سفیران، توقیعی که جناب سمری (رحمه الله) آن را خواند، و در آن مأمور بود پس از خود کسی را جانشین قرار ندهد، به علت آنکه غیبت تام آغاز شده است، گذشت.

دلائل الإمامة / ۵۲۴ روایت می کند: «علی بن محمد سمری گفت: در نامه ای به امام (علیه السلام) درباره ی علوم ایشان سؤال کردم، در پاسخ نگاشتند: دانش ما بر سه وجه است: ماضی، غابر و حادث؛ ماضی مشروح است، و غابر موقوف، و اما حادث، در دل ها افکنده و در گوش ها القاء می شود، و این برترین دانش ماست، و پیامبری بعد از پیامبران (صلی الله علیه و آله وسلم) نیست [پس کسی گمان نکند ما پیامبرانیم]».

حسین بن روح، مرد مرحله ی تحوّل:

نکته ی نخست؛ برخی مورخان، قرن چهارم هجری را قرن تشیع نام نهاده اند، زیرا موجی شیعی و عظیم را به خود دیده است. آدام متز خاور شناس در کتاب خود الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع نیز این حقیقت را تأیید می کند.

دولت فاطمیین در مغرب قدرت یافت، و در ابتدای قرن چهارم مصر را تحت فشار قرار داد، تا جایی که آن را اشغال کرد و پایتخت قرار داد.

نهضت علویان نیز در شمال ایران پیروز شد و دولت خود را در طبرستان پایه گذاری کرد. هم زمان خطر قرمطیان که خود را از شیعیان می انگاشتند و معتقد بودند رهبرشان از نسل

حضرت امیر (علیه السلام) است نیز بالا گرفت، و هجوم های پیاپی و سالانه ی آنان به کاروان های حاجیان بروز کرد. آنها در ادامه به مکه هجوم آوردند، حجاج را به شکلی فجیع کشتند، حجر الاسود را به سرقت بردند، وحج را تعطیل کردند. حملات آنان در همین وسعت منحصر نشد و دامنه ی آن اطراف بغداد، بلاد شام و فلسطین را نیز گرفت.

البته این اوضاع و شرائط بیرونی که دولت عباسیان را احاطه کرده بود، همان قدر که موجب نفوذ علویان و تشیع شده بود، خود موجب فشار داخلی عباسیان بر شیعیان بود.

طبیعی است که آنان، شیعیان بغداد را به تأیید فاطمین متهم کنند، یا آنها را در ارتباط با آنان بدانند، یا آنکه یاران علویان طبرستان، و حتی قرامطه تلقی کنند.

البته این تنها خطری نبود که متوجه شیعیان بود، در میان خود آنان هم اندیشه ی غلو رخ نمود، این امر از ناحیه ی برخی مدعیان دروغین منصب سفارت بود، کسانی که برخی از آنان ادعای خود را با سفارت و منزلت نزد امام مهدی (علیه السلام) آغاز می کرد، در ادامه مدعی می شد روح آن حضرت در او حلول نموده است، سپس پا را فراتر گذاشته ادعا می کرد خداوند، در پیامبر، امامان (علیهم السلام) و حتی خود او حلول نموده است!

اولین نفرات اینان، شریعی، رفیق او ابن نصیر، حلاج و شلمغانی بودند. اینان هریک انصار و یارانی ساده هم برای خود به هم زدند، بلکه برخی افراد دستگاه حاکم نیز به آنان گرویدند و به حمایت پرداختند، البته اگر نگوییم خود خلیفه نیز برای ضربه زدن به شیعه، پشت آنان را می گرفته است.

در چنین اوضاع سختی، سکاندار کشتی تشیع، ابو القاسم حسین بن روح نوبختی (رحمه الله) است، شخصیته ی مملو از ژرف نگری، یقین و خویشتن داری، او شیعیان را راهبری کرد و با استواری تمام اندیشه های اهل بیت (علیهم السلام) را به تصویر کشید. وی، استقلال شیعیان را از زبیدیان طبرستان، فاطمیان مغرب و مصر و قرمطیان جزیره و حوالی حفظ نمود، و از دروغ پردازی غالیان تمایز داد، از این رو به حق می بایست او را مرد میدان تحوّل دانست.

دوم؛ سفیر دوم جناب محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) از مکانتی عظیم در بغداد برخوردار بود، او نزدیک به ده نفر صحابی داشت که همه عالم و پرهیزکار بودند و - از دید مردم -

شایستگی جانشینی او را داشتند، واحمد بن متیل وپسرش جعفر از بارزترین آنان بودند، این در حالی است که حسین بن روح که از متدینان بنی نوبخت وعالمان آنان بود، بسان آنان به جناب عمری نزدیک نبود. لکن خدا به خاطر اوصافی که خود می داند، او را برای این مهم برگزید، شخصیت بلند وخویشتن داری وی نیز آشکار بود وابن متیل وابو سهل نوبختی بر آن گواهی می دهند، شیخ طوسی در غیبت / ۳۹۱ می نگارد: «ابن نوح گوید: از گروهی از اصحابمان در مصر شنیدم که می گفتند: از ابو سهل نوبختی پرسیدند: چرا این امر به شیخ ابو القاسم حسین بن روح - ونه شما - واگذار شد؟ اوپاسخ داد: آنان خود بهتر می دانند چه کسی را انتخاب کنند، من مردی هستم که با دشمنان دیدار می کنم وبه گفتگو ومناظره می نشینم، حال اگر بسان ابو القاسم از مکان امام مطلع باشم ودر تنگنا قرار گیرم، شاید مکان ایشان را بنمایانم، اما ابو القاسم اگر حجت در زیر جامه اش باشد وبا قیچی او را پاره پاره کنند، جامه را کنار نمی زند».

نگارنده: این اوصاف جناب حسین بن روح (رحمه الله) نزد اصحاب معروف بود، وبعد از آنکه با خبر سفیر دوم از اینکه امام (علیه السلام) او را به سفارت گمارده است وبه عنوان سفیر مورد قبول آنان قرار گرفت، این عامل را می توان عامل دوم پذیرش وی قرار داد. کمال الدین ۵۰۳/۲ از جعفر بن متیل (رحمه الله) روایت می کند: «هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری سَمّان - که خدایش رضا باشد - کنار سرش نشسته بودم وسؤال می کردم وسخن می گفتم، ابو القاسم حسین بن روح نیز [پایین پایش] حضور داشت. ابو جعفر به من رو کرد وفرمود: مأمور شدم تا ابو القاسم حسین بن روح را جانشین قرار دهم. پس، من از کنار سر ایشان برخاستم، دست ابو القاسم را گرفته به جای خود نشاندم، وخود کنار پاهایش نشستم».

سوم؛ شگفت آورترین مطلبی که پیرامون احوال وی می خوانیم، احتیاط وی ومشی بر اساس تقیه است، در آن اوضاعی که برای شیعیان در بغداد فوق العاده خطیر بود، غیبت شیخ طوسی / ۳۸۴: «ابو القاسم (رحمه الله) نزد مخالف وموافق، از خردمندترین مردمان بود وبه تقیه رفتار می کرد. ابو نصر هبة الله بن محمد، از ابو عبد الله بن غالب پدر همسر ابوالحسن بن ابو

الطیب نقل می کند: من خردمندتر از شیخ ابو القاسم حسین بن روح ندیدم، روزی او را در خانه ی ابن یسار دیدم، او نزد مقتدر وسیده [مادر مقتدر] نیز جایگاهی عظیم داشت، حتی سنیان او را بزرگ می داشتند. ابو القاسم از جهت تقیه وهراس در آنجا حضور می یافت. روزی دو نفر در حضورش بحث می کردند، یکی می گفت: ابوبکر پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افضل مردم است، پس از او عمر وآنگاه علی، آن شخص دیگر می گفت: علی از عمر افضل است، سخن میان آنان بالا رفت که شیخ ابو القاسم گفت: آنچه صحابه بر آن گرد آمده اند مقدم داشتن صدیق، پس از او فاروق، بعد عثمان ذو النورین وآنگاه علی وصی است، اصحاب حدیث بر این باورند و ما نیز همین را صحیح می دانیم!

اهل مجلس تعجب کردند، نزدیک بود سنیان او را بر بالای سر برند، برای او بسیار دعا کردند، و بر کسانی که ایشان را شیعه می دانستند خرده گرفتند. من خنده ام گرفته بود، اما خود را کنترل کردم و آستین در دهان قرار دادم تا مبادا رسوا شوم واز مجلس خارج شدم. ایشان هم به من نگاهی کرد و متوجه شد. وارد خانه که شدم یکباره دیدم در منزل را می کوبند، بیرون آمدم و دیدم ابو القاسم حسین بن روح سوار بر استر است، و دانستم پیش از آنکه به منزل رود نزد من آمده. فرمود: ای ابا عبد الله! - خدا یاری ات کند - چرا خندیدی؟ گویا خواستی بر من نهیب بزنی که آنچه گفتم نزد تو صحیح نیست؟ من گفتم: همین طور است.

فرمود: ای شیخ! از خدا بترس، از تو نخواهم گذشت، این سخن را از من عجیب می شماری؟ عرض کردم: آقای من! مردی که خود را نماینده وکیل امام می داند چنین سخنی می گوید، آیا جای تعجب و خنده نیست؟ فرمود: قسم به جانت، اگر باز چنین کردی از تو دوری خواهم گزید، آنگاه وداع کرد و رفت.

ابو نصر هبة الله بن محمد، از ابوالحسن بن کبرياء نوبختی نقل می کند: به شیخ ابو القاسم خبر رسید دربانی که بر در اول دربانی می کند، معاویه را لعن و شتم کرده است، پس فرمان داد او را از خدمت برانند.

او مدتی طولانی ماند و می خواست بازگردد، ولی به خدا قسم ایشان او را به خدمت

بازنگرداند. برخی از افراد خانواده او را به همراه خود برد و مشغول به کار کرد. این ها همه بابت تقيه بود.

ابو نصر هبة الله گوید: ابو احمد درانويه ی ابرص که خانه اش در کوچه ی کاغذ فروشان بود برایم چنین گفت: من و برادرانم نزد حسین بن روح می رفتیم و با او معامله می نمودیم. ما مثلاً ده نفر بودیم که نه نفر بر او لعنت می فرستادند، و یک نفر تردید می کرد. اما چون از نزد او بیرون می آمدیم، نه نفرمان با محبت او به درگاه خدا تقرب می جستند، و یک نفر توقف می نمود! زیرا او با ما طریق مدارا پیش می گرفت».

مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۳/ ۱۰۵: «بزل هروی از حسین بن روح سؤال کرد: دختران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چند نفر بودند؟ او در پاسخ گفت: چهار، پرسید: کدام برتر است؟ ایشان جواب داد: فاطمه، او گفت: چرا او برتر است، حال آنکه کم سن ترین آنان بوده و از همه کمتر محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را درک کرده است؟ ایشان فرمود: به خاطر دو امر که خدا او را بدان مخصوص گردانید؛ او وارث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، و نسل ایشان از اوست، خداوند او را به این دو ویژگی مخصوص ننمود، مگر بابت برتری خلوص نیت او».

در بحث زندانی شدن ایشان خواهد آمد که هدف از چنین پرسش هایی آن بود که برای ایشان و شیعیان دردسر سازی کنند!

چهارم؛ اینکه خداوند سفیر حجت خود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از میان بنی نوبخت برمی گزیند، شبیه برانگیختن پیامبری از میان دستگاه حاکم است. بنی نوبخت از زمان منصور در دولت عباسیان دارای منزلت و مقام بودند. هنگامی که منصور در اهواز به زندان بنی امیه افتاد، نوبخت – که او نیز زندانی بود و در نجوم و ترجمه سر رشته داشت – او را دید، و به فراست دریافت که وی از بنی هاشم است و به حکومت خواهد رسید. منصور در کاغذی برای او نوشت که اگر به حکومت رسد او را نیز به منصبی بگمارد. با پیروزی نهضت عباسیان، منصور نیز وفا کرد و زمین های گسترده ای به او داد و او بر دست منصور اسلام آورد. (۱۳۸۱)

منصور او را مشاور خود قرار داد و به اشاره ی او بود که پایتخت خود بغداد را بنا کرد. خاندان نوبخت از همان زمان، در تاریخ عباسیان و نیز فرهنگ و سیاست داخل شدند. آنان در وسط بغداد منطقه ای داشتند و خانه هایشان معروف بود و شخصیت های دولتی و وزیران به دیدار آنان می آمدند. حتی مورخان می نویسند مهلبی رئیس الوزراء در مقبره ی آنان دفن شد، و این دلالت بر آن دارد که مقبره ی آنها در مکانی مناسب قرار داشته است. ظاهراً بنی نوبخت در زمان مأمون و با پیش از آن به تشیع گرویدند.

عالمان و مؤلفان بزرگی در کنار منجمان و مترجمان از میان آنها سر برآوردند. اما شیخ ابو القاسم حسین بن روح (رحمه الله) از دانشمندان غیر معروف آنان بود، و خداوند او را به سفارت برگزید. (۱۳۸۲)

پنجم؛ دوران سفارت جناب حسین بن روح (رحمه الله) از سال ۳۰۵ آغاز شد و به سال ۳۲۶ پایان یافت، و این هم زمان با خلافت مقتدر عباسی بود. مقتدر در سیزده سالگی و به سال ۲۹۵ به خلافت رسید، ربع قرن حکومت کرد و در سال ۲۲۰ به قتل رسید. مآثر الانافه ۱ / ۲۷۴ می نویسد: «مردی از بربر او را به قتل رساند و لباس هایش را در آورد. مردی از کنار او عبور کرد و شرمگاه او را با گیاهی پوشانید. آنگاه قبری برای او کند و دفن کرد که اثر آن مخفی ماند».

ابن عبد ربه در العقد الفريد ۱ / ۱۲۷۰ می نویسد: «مقتدر در دوران خلافت دو بار خلع شد، یک بار با گذشت چهار ماه و چند روز از خلافتش و به توسط ابن معتر، ولی همان روز کودتای ابن معتر خنثی شد. بار دوم پس از گذشت بیست و یک سال و دو ماه و دو روز از خلافتش از قدرت کناره گیری کرد و بر این امر گواه گرفت. او دو روز واندی قاهر را به قدرت نشانید، ولی لشکریان آن دو با یکدیگر درگیر شدند و مقتدر به خلافت بازگشت.

وی هشت روز باقی مانده از رمضان سال دویست و هشتاد و دو به دنیا آمد، و روز چهارشنبه سه روز مانده به آخر شوال سال سیصد و بیست در شماسیه (۱۳۸۳) کشته شد، لذا خلافت او بیست و پنج سال منهای پانزده روز، و سنّ او سی و هشت سال و یک ماه و بیست روز بود... وزرای او به ترتیب عباس بن حسن، علی بن محمد بن موسی بن فرات، عبید الله بن خاقان،

ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح، حامد بن عباس، احمد بن عبید الله خصیعی، محمد بن علی بن مقله، سلیمان بن حسن بن مخلد بن جراح، عبید الله بن محمد کلوذانی، حسین بن قاسم بن عبید الله بن سلیمان بن وهب، وفضل بن جعفر بن موسی بن فرات بودند». نگارنده: وزیر در آن روز به معنای رئیس الوزراء بوده است، یعنی کسی که خزانه دار دولت وعهده دار بسیاری از امور اداری بوده است. وزیر، فرماندهان لشکر و حاکمان مناطق، سه ضلع مثلث قوای دولت را تشکیل می دادند، و البته گاه قوه ی دیگری نیز یافت می شد. در میان این یازده وزیری که وزارت مقتدر را بر عهده داشتند، تنی چند از شیعیان و یا مایلان به تشیع حضور دارند، از جمله ابن مقله، و بارزترین اینان ابن فرات است که خلیفه او را به منصب وزارت گمارد، پس از مدتی برکنار کرد، اموالش را مصادره نمود و وی را به زندان انداخت. البته شایستگی های ابن فرات، موجب شد مقتدر وی را به قدرت بازگرداند. ابن فرات نزد مردم نیز محبوبیت داشت.

اللباب فی تهذیب الانساب ۲ / ۴۱۴ می نویسد: «ابن فرات در جود و سخا شبیه برمکیان بود، شاعر نیز گوید:

آل الفرات و آل برمک ما لکم * * * قلّ المعین لکم و قلّ الناصر

ای آل فرات و ای آل برمک! از چه روست که یاران و ناصران شما اندکند؟»

ابوالحسن صابی در تاریخ الوزراء / ۳ می نویسد: «بنی فرات اهل شهری به نام بابلا صریفین از نهروان اعلی بودند. آنان در آنجا بیش از سیصد نفر خویشاوند دارند. اولین شخص از آنان که به قدرت رسید، ابو العباس احمد بن محمد بن موسی بن فرات بود. وی خوش خط، کارآمد، آگاه از حساب و امور و پیشگام اهل زمان در این موارد بود...»

ابو الفضل بن عبد الحمید کاتب گوید: هنگامی که ابو القاسم عبید الله بن سلیمان به وزارت المعتضد بالله رسید، همه جا پر از خوارج بود، طمع از همه سو حکم می کرد، دارایی ها و اموال از میان رفته بود، اسماعیل بن بلبل مالیات دو سال را در یک سال به کار گرفته بود، نه در خزانه ها مالی بود و نه زری تا بتوان نیاز ناگزیر هر روزه را که هفت هزار دینار است برآورده ساخت.

روزی در مجلس خود در کاخ المعتضد بالله به من گفت: ای ابو الفضل! ما وارد دنیایی ویران و بسته شدیم، بیت المال خالی است، و آغازین زمان های حکومت خلیفه ای جدید است، تا زمان دریافت مالیات هم زمان بسیاری مانده، من هر روز حد اقل هفت هزار دینار برای انفاق های خلیفه نیازمندم، اگر روش کارگشایی داری بگو.

من - که دوست می داشتم بنی فرات را از حبس برهانم - گفتم: اگر این مقصود و بیش از آن را خواهانی، دو پسر فرات را آزاد ساز و به کار گیر. او هم برخاست، نزد معتضد رفت و جریان را گفت و افزود: من دیر زمانی است که از این امور فاصله گرفته ام، پسران فرات در این امور خبره اند و دانش کافی را نیز دارند.

معتضد گفت: چگونه آنان با ما آشتی کنند و حال آنکه به فساد متهمشان کردیم، در حقشان بدی روا داشتیم و اموالشان را مصادره نمودیم؟ او در پاسخ گفت: پس شما حاضرید با آنان آشتی کنید، معتضد گفت: بیم آن می رود که میان من و تو را به هم زنند، اما اختیار حبس یا آزادی آنان با توست.

عبید الله بیرون آمد و جریان را برایم تعریف کرد، ابو العباس را احضار نمود و بدو گفت: من تقاضا کردم تو را ببخشد، حال از تو یاری می طلبم، چه خواهی کرد؟ ابو العباس گفت: توانم را به کار می گیرم تا حق تو را ادا و بارت را سبک کنم. عبید الله خواسته ی خود را با او در میان گذاشت، ابو العباس گفت: جناب وزیر، احمد بن محمد طائی و برادرش ابوالحسن علی بن محمد را احضار کرده، مرا با آنان تنها بگذارد. عبید الله نیز همین کار را انجام داد.

ابو العباس و ابوالحسن، برای طائی فرمانداری کوفه، قصر و [دو منطقه ی] باروسمای اعلی و اسفل و حوالی آن را ضمانت کردند، با این شرط که هر روز هفت هزار دینار و هر ماه شش هزار دینارپردازد، و پیمان نامه ای نوشتند...

او ابوالحسن علی بن محمد بن فرات را که با ابو العباس برادرش محبوس بود، احضار نمود. ابو العباس با ریسمانی که بر دستش بسته بودند و آثار آن تا آخر عمر باقی بود، آویزان بود، و یکصد و بیست هزار دینار از اموالش را مصادره کردند.

ابوالحسن را که جامه ای مندرس در برداشت و موهایش بسیار شده بود، در میان بند از زندان

بیرون آوردند.

چون مقابلش قرار گرفت گفت: ای وزیر! خدا را در نظر بگیر، و در حالی که می لرزید، از آنچه بر سر خود و برادرش ابوالعباس آمده شکوه کرد. عبید الله بن سلیمان او را دلداری داد و نزدیک خود نشانید. هراس او را خاموش کرد و مسئله را با او در میان گذارد. ابوالحسن مسرور شد و گفت: مالیات فلان ناحیه فلان قدر است، فلان مقدار از آن رسیده و فلان قدر باقی مانده، کارگزار آن نیک رفتار است، کارگزار فلان ناحیه نا وارد است و شایسته است تعویض گردد... او به اطرافیان رو کرد و گفت: آیا کسی مانند پسر فرات را دیده اید؟ به خدا با خلیفه در مورد گذشت از او و برادرش سخن می گویم و از آن دو کمک می گیرم، زیرا این دو بی نظیرند. چند روز گذشت و دربارہ شان با خلیفه صحبت کرد و آنها بخشیده و به کار گمارده شدند. نگارنده: خاندان فرات از خاندان های معروف بغداد بودند، بنی نوبخت، بسطامیان جعفری که بنی سبره گفته می شدند، آل حمدان که امیران موصل و حلب و برخی در بغداد بودند و نیز آل مقله، از مشاهیر بودند، و ظاهراً باقطنیین نیز شیعه بودند، کافی ۱/ ۵۲۵ از علی بن محمد روایت می کند: «توقیعی [از ناحیه ی مقدسه] صادر شد که از زیارت مقابر قریش [کاظمین] و امام حسین (علیه السلام) نهی می کرد. پس از چند ماه وزیر [فضل بن جعفر بن فرات]، باقطنی را فراخواند و به او گفت: بنی فرات و برسیان را ملاقات کن و بگو: به زیارت مقابر قریش نروند، زیرا خلیفه فرمان داده در جستجوی کسانی که به زیارت می روند برآمده، دستگیرشان کنند».

نشوار المحاضرة / ۱۰۶۶ از دفاع ابن فرات وزیر، از اعطای مناصب مهم به شیعیان به این علت که از دیگران کارآمدترند، سخن به میان می آورد: «مردم به خاطر کنار گذاشتن بزرگان کتاب و سپردن کارها به آل بسطام و آل نوبخت بر من خشم گرفته اند، به خدا قسم اگر می شایست، جز آل نوبخت کسی را بر سر کار نمی آوردم. ابو الحسین گوید: علت جانبداری وی از آل بسطام، آن بود که ابو العباس [احمد بن محمد بن بسطام] ریاست آنان را بر عهده داشت و نیز بابت مذهب، تعصب وی نسبت به بنی نوبخت نیز بابت مذهب بود».

ششم؛ مادر مقتدر نیز از عوامل قدرت ایشان بود. او کنیزی صقلی یعنی بلغاری بود (۱۳۸۴) و ناعمه نام داشت. معتضد، پس از آنکه او مقتدر را به دنیا آورد، نامش را شغب گذارد. وی شخصیتی توانمند داشت و ظاهر آن است که همو بود که فرماندهان لشکر را برای بیعت با فرزند نوجوانش قانع نمود.

زرکلی در الاعلام ۳/ ۱۶۸ می نویسد: «زنی با تدبیر و دور اندیش از کنیزان ابو جعفر المعتضد بالله بود که وی را آزاد کرد و به همسری گرفت. هنگامی که در سال دویست و نود و پنج خلافت به مقتدر سیزده ساله رسید، این زن بود که او را راهنمایی می کرد و بر امور خلافت استیلا داشت.

او در سال سیصد و شش زنی پیشکار به نام ثمل را فرمان داد که در هفته یک روز را به بررسی امور مردم اختصاص دهد. ثمل نیز می نشست و فقیهان، قاضیان و سرشناسان حاضر می شدند، او نامه ها را با خط خود ارائه می نمود.

هنگامی که عبد الله بن حمدان با کمک برخی اطرافیان مقتدر بر وی شورید، او را به سال سیصد و هفده خلع کردند، مقتدر نزد مادرش مخفی شد و طبق یک قول او و مادرش را به خانه ی مونس مظفر بردند.

مادر او در منطقه ی رصافه ششصد هزار دینار داشت. آن زن را دستگیر کردند، ولی با سرکوب شدن آن نهضت در همان سال، به منصب تدبیر امور بازگشت و تا سال سیصد و بیست که پسرش به قتل رسید باقی ماند. پس از آن قاهر او را - که زنی شایسته بود - مورد شکنجه و ضرب قرار داد. در آمد وی در سال یک میلیون دینار بود که آن را صدقه می داد.

ذهبی در تاریخ الاسلام ۲۳/ ۳۹۹ می نویسد: «نخستین کار قاهر آن بود که اموال آل مقتدر را مصادره کرد، و خود آنان را تحت شکنجه قرار داد. او مادر مقتدر را که بیمار بود احضار کرد و با دست خود به سختی او را زد! ولی او چیزی از اموال خود را - به جز پنجاه هزار دینار - اظهار ننمود. قاهر قاضیان را حاضر کرد و آنان را شاهد گرفت که این زن املاک خود را فروخته است... پیوسته او را شکنجه می کرد تا آنکه آویخته به ریسمانی قالب تهی کرد». قاهر پس از یک سال و نیم خلع شد و چشمانش را در آوردند. (۱۳۸۵)

ظاهراً مقتدر و مادرش کراماتی از جناب حسین بن روح (رحمه الله) مشاهده کرده بودند، زیرا در مرحله ی نخست - یعنی پیش از آنکه حنبلیان آن دو را بر ضدّ شیعه تحریک کنند - او را احترام می کردند، غیبت شیخ طوسی / ۳۸۴ می نویسد: «ابو القاسم (رحمه الله) نزد مخالف و موافق از خردمندترین مردم بود... او نزد مقتدر و سیده [مادر مقتدر] نیز جایگاهی عظیم داشت، حتی سنیان او را بزرگ می داشتند».

ابن حجر در لسان المیزان ۲ / ۲۸۳ می نویسد: «او یکی از رؤسای شیعیان در خلافت مقتدر بود، وجریاناتی با وزیران دارد... در بغداد از منزلتی عظیم برخوردار بود». هفتم؛ در اینجا دو عبارت می آوریم که از نقش جناب حسین بن روح (رحمه الله) در رخدادهای عظیم حکایت می کند:

صفدی در الوافی بالوفیات ۱۲ / ۲۲۶ می نویسد: «ابو القاسم شیعی حسین بن روح بن بحر. ابن ابی طی گوید: او یکی از نمایندگان صاحب الامر است. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری به نیابت او تصریح کرده... اطرافیان او بسیار بودند، حتی امیران، وزیران، کسانی که از وزارت عزل شده بودند و نیز سرشناسان نزد او می رفتند، مردم خردمندی او را وصف می کردند.

اوضاع بر این منوال بود تا آنکه حامد بن عباس به وزارت رسید. میان آن دو اموری رخ داد که شرح آن به طول می انجامد. پس او را دستگیر کرد و پنج سال به زندان انداخت. هنگامی که مقتدر خلع شد، او را آزاد کردند. وقتی به قدرت برگشت، نظرش را درباره ی ابو القاسم جویا شدند، او گفت: رهایش کنید که به خاطر اوست که چنین بر سر ما آمد، واحترام او چون سابق ماند.

او را متهم کردند که با قرمطیان درباره ی محاصره ی بغداد نامه نگاری می کند و ثروت ها برایش گرد می آید. او برای شیعیان فتوا می داد و فایده می رساند. نزدیک بود به ریاست برسد که به سال سیصد و بیست و شش از دنیا رفت».

ذهبی در سیر الاعلام ۱۵ / ۲۲۲ می نویسد: «بزرگ شیعیان و یکی از نمایندگان صاحب الزمان منتظر، شیخ صالح ابو القاسم حسین بن روح بن بحر قینی. ابن ابی طی در تاریخ خود می

نگارد: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری به نیابت او تصریح نموده است... علی بن محمد ایادی از پدرش نقل می کند: روزی دیدم ابو عمر قاضی بر او وارد شد، ابو القاسم گفت: صحت نظر کسی که هشدار می دهد، موجب عبرت کسی است که در ورطه افتاده است، پس قاضی آنچه را که مصمم است انجام ندهد.

ابو عمر نگاهی به او کرد و گفت: شما از کجا اطلاع دارید؟ ابو القاسم پاسخ داد: اگر به صحت آنچه گفتم اعتراف داری، اینکه از کجا خبر دارم مهم نیست، و اگر چنین نیست بر من پیروز شده ای.

ابو عمر دستان او را گرفت و گفت: نه به خدا قسم، شما را تا امروز یا فردا فرصت می دهم، چون بیرون رفت ابو القاسم گفت: کسی چون او ندیدم که در استدلال شکست خورده باشد و برهان را با نفاق پاسخ دهد، او را از امری آگاه ساختم که با دیگری چنین نکردم.

ابو القاسم محترم بود تا آنکه وزارت به دست حامد بن عباس افتاد. پس میان آن دو اموری درگرفت که شرح آن به درازا می انجامد. ابن ابی طی در ادامه شرح احوال او را آورده و نیز اینکه چگونه دستگیر شد، پنج سال به زندان افتاد، و چسان به هنگام خلع مقتدر رهایی یافت. هنگامی که مقتدر به خلافت بازگشت، در مورد ابو القاسم با او مشورت کردند، او گفت: رهایش کنید که به خاطر او چنین بر سر ما آمد. او هم چنان مورد اکرام و تبجیل بود تا آنکه به سال سیصد و بیست و شش از دنیا رفت، و نزدیک بود امر او ظاهر شود.

[ذهبی در ادامه می گوید:] نظر من این است که خداوند شرّ او را دفع کرد (!) زیرا او در باطن در صدد پراکنده ساختن امت بود، گفته شده که با قرمطیان نامه نگاری می کرد که به بغداد بیایند و آن را محاصره کنند. شیعیان اموال در اختیار او می گذاشتند. او در دفاع از خود ظرافت خاصی داشت، سخنانی بلیغ دارد که بر فصاحت و کمال خرد او دلالت می کند. او فتوا دهنده و پیشوای رافضیان بود و جلالتی شگفت داشت. هموست که پس از آگاهی از فساد عقیده ی شلمغانی در مقام ردّ بر او برآمد.

کودتا بر ضدّ مقتدر از جانب دو فرمانده لشکر بود؛ نازوک و ابن حمدان، لکن مونس فرمانده بزرگ بر آنان چیره شد و خلافت را به مقتدر بازگرداند. (۱۳۸۶)

این دو عبارتی که از صفدی وذهبی که هر دو غیر شیعی هستند گذشت، از جلالت جناب

حسین بن روح (رحمه الله) ونقش بارز ایشان در حوادث آن ایام حکایت می کند:

الف. می رساند ایشان شخصیتی متمایز و غیر عادی بودند. این دو نفر، ایشان را عالمی شیعی که سفیر امام غائب شیعیان است معرفی می کنند، نزد بزرگان حکومت مورد احترام وبزرگداشت است، احترامی که از شخص خلیفه ومادرش می آغازد!

این گفتار: مردم خرد او را وصف می کردند، ونیز: جلالتی شگفت داشت، خطّ بطلانی است

بر گزافه گویی ابن حجر که مدّعی است این احترام ساخته ی افکار شیعیان است!

وی در لسان المیزان ۲/ ۲۸۳ می نویسد: «ابو القاسم حسین بن روح بن بحر؛ یکی از رؤسای شیعه در دوران خلافت مقتدر است، او حکایاتی با وزیران دارد، پس از مدتی دستگیر وزندانی شد. سبب زندانی شدن... [سفید است]. به سال سیصد و بیست وشش درگذشت.

شیعیان برای او حکایاتی ساختند، وبه گمان خود کراماتی پرداختند، آنان می پندارند که وی در زمان خویش نماینده ی منتظر بوده، ودر بغداد از جلالتی عظیم برخوردار بوده است، وخدا خود می داند».

البته آخرین جمله ی ابن حجر، بر تردید وی نسبت به آنچه پیشتر گفت دلالت دارد!

ب. حسین بن روح (رحمه الله) به عمق قضایای سیاسی وارد شد، البته با اسلوبی خاص وبه راهنمایی امام (علیه السلام). او نصیحت می کرد، هشدار می داد، طبق آگاهی هایی که از امام (علیه السلام) دریافت می کرد شخصیت های بزرگ را فرمان می داد، وهمه او را ارج نهاده از او حساب می بردند، زیرا به عیان صدق خبرهای وی را دیده واز آن بهره برده بودند. البته ماجرای که ذهبی درباره ی قاضی نقل کرد، دلالت بر آن ندارد که وی گفتار حسین بن روح را به انجام نرسانده است.

ابو عمر بسان دیگر وزراء به خانه ی حسین بن روح می آمد، وممکن است خلیفه ومادرش نیز چنین کرده باشند، البته در مورد عکس این فرض یعنی حضور یافتن جناب نوبختی نزد آنان هیچ عبارتی یافت نشد. قاضی القضاة در صدد امری مهم بر آمده بود، امری که ممکن است قتل برخی نزار افروزان دستگاه سلطه - در درگیری که اطراف آن برای دستیابی به مقصود خود

به حکم قاضی نیاز دارند - باشد، ولی حسین بن روح خیرخواهانه از او خواست که مقصودش را عملی نکند!

قاضی به تردید افتاد و از منشأ این آگاهی پرسید، یعنی از خبری که به نحو سرّی میان قاضی و یکی از بزرگان - که بارزترین آنان خلیفه، مادرش، رئیس وزیران و مونس فرمانده لشکرند - گذشته است، ولی جناب حسین بن روح از آن مطلع است.

اما ایشان پاسخ دادند: وقتی سخنم صحیح است منشأ آن اهمیتی ندارد، اما اگر نادرست باشد حق داری مرا متهم کنی. قاضی هم گفت: تو را متهم نمی‌کنم، ولی یک یا دو روز مهلت می‌دهم که پاسخ سؤال مرا بدهی! هنگامی که خارج شد، ابن روح شگفتی خود را از نفاق وی اظهار داشت، و اینکه قاضی در عوض خضوع در برابر برهان و سپاس به خاطر خیرخواهی، نفاق پیشه کرده و چنین سخن می‌راند!

این یعنی قاضی به طور ضمنی صحت گفتار ابن روح را تأیید کرده است، زیرا حسین بن روح او را به نفاق متهم می‌کند، چون از موضوعی می‌گریزد و منشأ آن را جویا می‌شود، حال آنکه خود نیک می‌داند دانش ابن روح از امام مهدی (علیه السلام) است که توسط خدا بدیشان الهام می‌شود.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۱۴/ ۵۵۵ از این قاضی سخن می‌گوید: «ابو عمر قاضی امام کبیر، قاضی القضاة، محمد بن یوسف بن یعقوب بن اسماعیل پسر عالم بصره حماد بن زید بن درهم ازدی...»

دارقطنی، قاضی ابوبکر ابهری و ابوبکر بن مقری از او روایت می‌کنند... وی در عقل، بردباری و تیزهوشی چنان بود که اگر در توصیف شخصی مبالغه می‌کردند می‌گفتند: گویا این ابو عمر قاضی است... مجلسی با عظمت تر از مجلس او دیده نشده؛ بغوی در سمت راست او می‌نشست، ابن صاعد سمت چپ، و ابن زیاد نیشابوری و دیگران مقابل او... وی به سال سیصد و بیست از دنیا رفت».

ج. غرض جناب حسین بن روح از دخالت در امور سیاسی، و یا غرض امام (علیه السلام) از ورود او، آن بود که مذهب اهل بیت (علیهم السلام) هم به نحو فکری و هم عملی نفوذ کند،

وازد دیگر مذاهب - که یا راه غلو را در پیش گرفته اند و یا آنکه به تفریط افتاده اند - متمایز گردد، و نقش خود را در حیات امت ایفا کند، تا آنکه زمان ظهور فرا رسد.

آخرین مرحله در راستای تحقق این هدف، بر دست سفیران چهار گانه و مخصوصاً جناب حسین بن روح انجام پذیرفت، و شیعیان هم آموختند که می بایست به فقیهانشان رجوع کنند و چگونگی تعامل با دوران غیبت امامشان (علیه السلام) - که دوران امتحان الهی امت است - را فراگیرند.

د. حامد بن عباس وزیر مقتدر کسی بود که اقدام به حبس جناب ابن روح کرد و ایشان در زندان قصر خلیفه محبوس شد، زندانی که از زندان وزیر بهتر بود، زیرا هنگامی که خلیفه بر وزیر غضب و او را عزل کرد، وزیر درخواست کرد در قصر خلیفه به حبس افتد نه زندان وزیر بعدی. (۱۳۸۷)

پس از مدتی شورش بر ضدّ خلیفه واقع شد و او را کنار زدند، قصرش را غارت کردند، زندان را گشودند و همه را آزاد ساختند، اما باز وی به قدرت بازگشت. زمانی که نظر او را درباره ی حبس دوباره ی ابن روح جویا شدند وی گفت: رهایش بگذارید که هرآنچه بر سر ما آمد به خاطر او بود. یعنی مقتدر اعتقاد دارد ابن روح مرد صالحی است، و شورش که بر ضدّ وی انجام و به خلع او منجر گشت، عقوبتی بوده به خاطر حبس ولیّ خدا جناب حسین بن روح (رحمه الله).

مدت زمان حبس ایشان پنج سال عنوان شده است. بنابر گزارش غیبت شیخ طوسی / ۳۰۷ رهایی ایشان از زندان، در اواخر سال سیصد و دوازده یا اوائل سال سیصد و سیزده بوده است. علت حبس ایشان؛ در نسخه ی ابن حجر جای بیان علت سفید است، اما ذهبی می گوید: «ابو القاسم محترم بود تا آنکه وزارت به دست حامد بن عباس افتاد. پس میان آن دو اموری درگرفت که شرح آن به درازا می انجامد... دستگیر شد و پنج سال به زندان افتاد». اما این اموری که ذهبی و دیگران درباره ی آن سخن می گویند چه بوده است؟ چیزی یافت نشد مگر همان عبارتی که از تاریخ ابن ابی طی حلی (رحمه الله) آوردند. ابن ابی طی کتاب تاریخ مفصّلی داشته که مع الاسف در عصر ما مفقود است.

البته تا حدی می توان بدان پی برد؛ مقتدر در دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) و شیعه، روش متوکل را ادامه نداد، بلکه سیاست مأمون و نواده ی او واثق را در پیش گرفت، و شیعیان را با سنیان هم سنگ کرد، علاوه بر آنکه حسین بن روح را نیز بسیار تبجیل می کرد. لکن مجسمه ی حنابله توانستند در بغداد موجی ضدّ شیعی ایجاد کنند و مقتدر را تحت تأثیر قرار داده وادار کنند حامد بن عباس را به منصب ریاست وزراء بگمارد. آنان فاش گفتند که شیعیان در مورد ابوبکر و عمر چه اعتقادی دارند و بدین وسیله مردم را امتحان می کردند، از زیارت امام حسین (علیه السلام) در کربلا و نیز قبر امام کاظم (علیه السلام) در بغداد ممانعت ورزیدند و...

حامد بن عباس وزیری ایرانی بود با افکار متوکل و حنبلیان، و هموست که حسین بن روح را به زندان انداخت. در منابع اهل سنت آمده که وزیر، اعتقاد خود به قدیم بودن قرآن را ترویج می کرد و مدّعی بود واثق - که دشمن سرسخت مجسمه ی حنابله بوده - پیش از مرگ توبه کرده و از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن بازگشته است! تاریخ بغداد ۱۴ / ۱۸ می نویسد: «حامد بن عباس به واسطه ی مردی از مهدی نقل می کند که واثق پیش از مرگ از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن توبه کرد و بازگشت».

مجال تفصیل این مطلب نیست، ولی خلاصه آنکه؛ مأمون، با موج دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) و باور به تجسیم خداوند - که از بنی امیه نشأت داشت و در عصر هارون انتشار یافته بود - مواجه شد. وی منشوری نوشت و در آن از معاویه بیزاری جست، و فرمان به قتل کسی که خدا را تشبیه کند، او را قابل مشاهده بداند و قرآن را پاره ای از ذات او قلمداد کند داد. بعد از او برادرش معتصم آمد و به مخالفت با مأمون پرداخت. او مجسمه را به خود نزدیک نمود. بعد از او هم واثق آمد و سیاست مأمون را پیاده کرد. از این رو مجسمه ی حنابله در بغداد بر ضدّ او شوریدند. واثق، رئیس آنان - احمد بن نصر خزاعی - را با دست خود و به سال دویست و سی و یک ذبح کرد. (۱۳۸۸)

ابن کثیر در البدائة والنهایة ۱۰ / ۳۳۴ می نویسد: «واثق، یکی از محکمترین مردم در اعتقاد به خلق قرآن بود و صبح و شام و پیدا و پنهان بدان فرا می خواند، و پشت او به باور پدر و نیز عمومیش مأمون گرم بود، بدون آنکه دلیل، برهان، حجت، بیان و سنت یا آیه ای از قرآن را بر

آن اقامه کند. لذا احمد بن نصر برخاست و مردم را به سوی خدا، امر به معروف، نهی از منکر، اعتقاد به اینکه قرآن کلام نازل و غیر مخلوق خداست و امور بسیاری فراخواند. جماعتی از اهل بغداد نیز بر گرد او اجتماع کردند و هزاران نفر جمع شدند».

البته ابن کثیر توضیحی نمی دهد که مقصود از امور بسیار چیست، اگر صراحت به خرج می داد می گفت آنها عبارتند از تقدیس بنی امیه، دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام)، اعتقاد به رؤیت خدا و تشبیه او به خلق، تکفیر شیعیان، اباحه ی خون آنان به اتهام شرک، یا دشنام به صحابه و...

در ادامه متوکل با همان بینش مجسمه ی حنبله آمد و حزبی متشکل از آنان به نام اهل حدیث تأسیس نمود. وظیفه ی آنها این بود که با شیعیان به ستیز در آیند، بر مجالس آنان در عاشورا هجوم برند، و به جاسوسی کسانی که به زیارت کربلا و یا کاظمین می روند پردازند! البته این موج با قتل او پایان یافت، و خلفای پس از او سیاست موازنه ی مذاهب و قوای سیاسی را در پیش گرفتند، که از جمله ی اینان مقتدر بود، تا آنکه حنبله دیگر بار قدرت یافتند و او را وادار کردند به وزارت حامد بن عباس تن دهد.

آنچه در سیره ی جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی (رحمه الله) مشاهده می کنیم که وی حتی در رابطه با معاویه تقیه می کند، حکایت از شدت عمل مجسمه در وزارت حامد بن عباس دارد، آنها می خواستند حسین بن روح را بکشند و خون شیعیان را مباح اعلام کنند! لکن چون دست آویزی نیافتند، ایشان را به زندان انداختند. و ممکن است مقتدر یا مادرش در حبس وی در زندان قصر خلیفه بی تأثیر نبوده باشند.

به طور حتم، خلیفه، مادرش و بسیاری از سردمداران، از وجود امام مهدی (علیه السلام) و نیز سفارت جناب ابن روح اطلاع داشتند، زیرا کراماتی از او مشاهده کرده بودند که شاهد صدق بوده، لذا خلیفه بر این باور است که شورش که بر ضد او رخ داد و برای مدتی از قدرت کنار زده شد، به خاطر برخوردی است که با ایشان داشته است.

آثاری پیرامون سیره ی چهار سفیر:

عالمان شیعه در موضوع سیره ی چهار سفیر کتب مستقلی را به رشته ی تحریر در آورده اند،

الذريعة الى تصانيف الشيعة ۱/ ۳۵۳ می نویسد: «[کتاب] اخبار الوكلاء الاربعة؛ آنان عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح وعلی بن محمد سمري هستند، نائبان خاص در غیبت صغری و سفراء و نمایندگان امام حجت مهدی (علیه السلام). این اثر از آن ابو العباس احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی ساکن بصره و از اساتید نجاشی است. بین سال های چهار صد و ده تا بیست از دنیا رفت، همان گونه که از فهرس شیخ طوسی برمی آید، ایشان می فرماید: در همین نزدیکی ها از دنیا رفت، شیخ طوسی نگارش فهرس خود را به اشاره ی شیخ مفید آغاز کرد و بعد از وفات ایشان آن را به پایان رسانید، زیرا در آن سخن از جریان روز فوت شیخ مفید در سال ۴۱۳ به میان می آورد، لذا وفات سیرافی نیز در این حدود خواهد بود. [کتاب] اخبار الوكلاء الاربعة؛ اثر ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش جوهری صاحب مقتضب الاثر که به سال ۴۰۱ از دنیا رفته است. نجاشی این مطلب را نقل نموده است». از دیگر مراجع این موضوع، کتاب هایی است که به احادیث امام مهدی (علیه السلام) پرداخته است، و نیز کتب رجال و تراجم، ما نیز در کتاب عصر الشيعة در این باره سخن رانده ایم.

شیعیان به قبور چهار سفیر در بغداد تبرک می جویند:

این چهار بزرگوار در بغداد مدفونند. سفیر اول جناب عثمان بن سعید (رحمه الله) مدتی پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) به بغداد منتقل شد. و ظاهر آن است که ایشان پس از آن چند سال بیشتر باقی نماند و مأمور شد پسرش محمد بن عثمان را - که امام عسکری (علیه السلام) بر وکالتش تصریح کرده بود - جانشین خود قرار دهد، امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: «بر من گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است، و پسرش محمد وکالت پسر مهدی شما را بر عهده خواهد داشت». (۱۳۸۹)

با وجود آنکه وصیت، مراسم غسل و قبر ایشان را بیان کرده اند، لکن در مورد تاریخ ارتحال ایشان چیزی به دست نیامد. پیشتر نیز گذشت که شیخ طوسی (رحمه الله) قبر او را توصیف نمود و فرمود که به زیارت ایشان رفته است. (۱۳۹۰)

البته سال وفات جناب ابو جعفر محمد بن عثمان (رحمه الله) را ۳۰۵ ذکر کرده اند، و گفته اند که امام (علیه السلام) دو ماه پیش از وفات او، از آن خبر داده اند، از این رو ایشان آماده

شد و قبری حفر کرد، در آن قرآن می خواند، ولوحی که آیات قرآن واسامی امامان (علیهم السلام) بر آن نقش بود را تهیه کرد تا با او دفن شود.

وفات جناب حسین بن روح (رحمه الله) نیز در شعبان سال ۳۲۶ بوده است، شیخ طوسی در غیبت / ۳۸۶ می نگارد: «دختر ابو جعفر عمری می گوید: قبر ابو القاسم حسین بن روح در نوبختیه در کوچه ای که خانه ی علی بن احمد نوبختی قرار دارد، می باشد...»

ابو نصر نیز گوید: ابو القاسم حسین بن روح - که خدایش راضی باشد - در شعبان سال ۳۲۶ از دنیا رفت. من روایات بسیاری از ایشان نقل کرده ام».

وفات جناب علی بن محمد سمري (رحمه الله) در نیمه ی شعبان سال ۳۲۹ واقع شد، شیخ طوسی در غیبت / ۳۹۶ می فرماید: «ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب می گوید: قبر ابوالحسن سمري - که خدایش رضا باشد - در شارع معروف به خلنجی قرار دارد... وی وفات ایشان را در سال ۳۲۹ عنوان می کند».

سید محمد صادق بحر العلوم در مقدمه ی علل الشرائع می نویسد:

«الف: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری (رحمه الله)؛ ایشان وکیل سه امام هادی، عسکری و ابو القاسم مهدی (علیهم السلام) بود. قبرشان در غرب بغداد به طرف بازار میدان، مشهور است، و شیعیان بدان تبرک می جویند.

ب: ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری (رحمه الله)؛ ایشان پسر نائب پیشین و جانشین او به فرمان صاحب (علیه السلام) است. ایشان به خلانی معروف بوده و در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ از دنیا رفته است. ایام سفارت او و پدرش چهل و پنج سال به طول انجامید، از سال ۲۶۰ آغاز شد و تا ۳۰۵ امتداد یافت. قبر او در شرق بغداد کنار مادرش در شارع باب الکوفة است، همان جایی که منازل و خانه های ایشان قرار داشت.

ج: ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (رحمه الله)؛ وی از سال ۳۰۵ به منصب شریف نیابت نائل شد، تا آنکه در ۱۸ شعبان ۳۲۶ از دنیا رفت. قبر او در شرق بغداد در بازار عطّاران است. به زیارت او می روند و تبرک می جویند. آن قبر به نام قبر حسین بن روح شهرت دارد.

د: ابو الحسین علی بن محمد سمري (رحمه الله)؛ ایشان آخرین سفیری بود که به شرف نیابت نائل آمد و از تاریخ ۱۸ شعبان ۳۲۶ تا سال ۳۲۹ که انتهای غیبت صغری و آغاز غیبت کبراست، عهده دار این امر بود. قبر ایشان در غرب بغداد به طرف بازار حراج، معروف ومشهور است، به زیارت او می روند وتبرک می جویند».

شیخ حرز الدین در مرقد المعارف درباره ی قبر کلینی (رحمه الله) می نویسد: «مرقد ایشان در بغداد در سمتی که به باب کوفه منتهی می شود ودر کنار رصافه، در ساحل شرقی دجله سر پل قدیم ودر مسجد صفویه - وتکیه ی مولویه - که آن را به آصفیه تحریف کرده اند، واقع شده است...

ما برای نخستین بار قبر شیخ کلینی را در سال ۱۳۰۵ در بغداد زیارت کردیم. جناب شیخ امام جماعت مسجد که در همانجا هم اقامت داشت، قبر شیخ کراچکی را نیز به ما نشان داد. نشانه ی قبر ایشان دکه ای بلند وبه اندازه ی دو سوم قامت انسان بود که در پشت دکه ی قبر شیخ کلینی (رحمه الله) قرار داشت. ما، سنگ قدیمی را بر روی دکه مشاهده نکردیم، گرچه هنوز آثاری در موضع آن به چشم می خورد. در کنار آن دکه، نشان دو قبر بود که از سنگ وآثار باقی مانده آشکار می شد.

معروف است که در همین سمت شرقی رصافه در آن ازمنه، خانه هایی مسکونی ونزدیک به هم وجود داشته که از آن سرشناسان شیعه بوده است، یکی از آنها خانه ی ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی بوده که بعدها به مسجد ومقبره ی ایشان وبرخی بزرگان شیعه تبدیل می شود.

در ابتدای این بازار که با مجرای دجله امتداد دارد وگاه بازار حراج وگاه بازار سراجین، ودر زمان ما بازار سرای گویند، مرقد شیخ عثمان بن سعید عمری است. در وسط آن کنار سر پل قدیمی مرقد شیخ کلینی وشیخ کراچکی واقع شده است. کمی پایین تر از قبر این دو ودر محلّ ریزش دجله، مرقد شیخ علی بن محمد سمري در مسجد قبلانیه قرار دارد». (۱۳۹۱)

دیگر وکلاء در دوران سفرای اربعه:

ایشان بیش از ده نفرند ومشهورترینشان محمد بن جعفر اسدی، حاجز بن یزید وشاء بغدادی

واحمد بن اسحاق اشعری هستند.

شیخ طوسی در غیبت / ۴۱۵ می نویسد: «در زمان سفیران ستوده، افرادی مورد وثوق بودند که توقیعات واصل از اصل [امام (علیه السلام)] به سفیران، از سفراء به آنها می رسید، از جمله ی آنها ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی (رحمه الله) است. ابو الحسین بن ابی جید قمی، از محمد بن الحسن بن ولید، از محمد بن یحیی العطّار، از محمد بن احمد بن یحیی، از صالح بن ابی صالح روایت می کند: در سال ۲۹۰ برخی از مردم از من درخواست کرد چیزی از او دریافت کنم، من ابا کردم و برای کسب تکلیف نامه ای نوشتم، پاسخ چنین آمد: محمد بن جعفر عربی در ری حضور دارد، به او سپرده شود که از ثقات ماست. محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن یوسف شاشی، از محمد بن الحسن کاتب مروزی روایت می کند: دویست دینار برای حاجز و شاء فرستادم و در این باره به غریم (۱۳۹۲) نامه نوشتم و پاسخ آن آمد و خبر از وصول می داد.

همو گفت: هزار دینار از اموال ایشان نزد من بود، دویست دینار آن را فرستادم، پاسخ آمد: اگر می خواهی با کسی در ارتباط باشی، با ابو الحسین اسدی در ری مرتبط باش. دو یا سه روز بعد خبر درگذشت حاجز - که خدایش راضی باشد - آمد. وقتی این خبر را به کاتب مروزی رساندم اندوهگین شد. بدو گفتم: اندوهگین نباش که در این توقیع دو نشانه برای تو ذکر شده است؛ نخست آنکه به تو خبر داده آن مال هزار دینار است، و دوم آنکه فرمان داده با ابو الحسین اسدی در ارتباط باشی چون از مرگ حاجز مطلع بوده است. با همین سند از ابو جعفر محمد بن علی بن نوبخت: برای حج آماده شده بودم که توقیع آمد: ما این را خوش نداریم. پس سینه ام تنگ شد و اندوهگین شدم، نامه نوشتم: من شنوا و مطیع می مانم جز آنکه به جهت بازماندن از حج غمگینم. توقیع آمد: سینه ات تنگ نشود که سال آینده حج خواهی گزارد.

سال بعد اذن طلبیدم و صادر شد، نوشتم: من محمد بن عباس را - که به دیانت و صیانتش وثوق دارم - برای مصاحبت در حج برگزیدم، جواب آمد: اسدی نیکو مصاحبی است، اگر آمد کسی را بر او نگزین، او هم آمد و من با او همراه شدم.

محمد بن شاذان نیشابوری گوید: چهار صد و هشتاد درهم نزد من جمع شد، اما از آنجا که دوست داشتم آن را پانصد درهم کامل گردانم، بیست درهم از مال خود بدان افزودم و به اسدی سپردم و چیزی در مورد اینکه از مال خود آن را کامل کردم ننوشتم، پاسخ چنین آمد: پانصد [درهمی] که بیست [درهم] آن از آن تو بود، رسید. اسدی با عدالتی استوار - بدون آنکه [نسبت به حق] تغییر یابد و ایرادی بر او وارد شود - در ربیع الآخر سال ۳۱۲ از دنیا رفت.

دیگر از آنان احمد بن اسحاق و جماعتی هستند و توقیع در ستایش آنها صادر شد. احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابومحمد رازی نقل می کند: من و احمد بن ابی عبد الله در عسکر بودیم که فرستاده ی آن مرد آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعری، ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة بن الیسع افرادی ثقه هستند». نگارنده: در این گزارش که از نظر می گذرد، تصویر دقیقی از احوال سفراء و مدعیان سفارت در بغداد به دست می آید، دلائل الامامة / ۲۸۲: «احمد بن محمد دینوری سراج که کنیه اش ابو العباس است و آستاره لقب دارد گوید: یک یا دو سال بعد از آنکه امام عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت، از اردبیل به قصد حج به دینور رفتم. مردم دینور در حیرت به سر می بردند و آمدن من موجب مسرت آنان شد. شیعیان نزد من جمع شدند و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال شیعیان جمع شده است، می خواهیم آن را با خود ببری و به آنکه لازم است تحویل دهی.

من گفتم: ای قوم! در این حیرتی که می بینید ما نماینده رانمی شناسیم. آنها گفتند: تو را برای این انتخاب کردیم که از وثوق و بزرگی ات آگاهیم، پس آن را با خود ببر ولی با این شرط که تنها با دلیل و برهان آن را در اختیار کسی قرار دهی. آن اموال را در کیسه هایی که هریک به نام یک نفر بود نزد من آوردند. من هم آنها را با خود برداشتم و آمدم تا به قرمیسین - که احمد بن حسن در آن اقامت داشت - رسیدم. برای عرض سلام نزد او رفتم. چون مرا دید شادمان شد و کیسه ای که هزار دینار در آن بود و نیز بسته هایی لباس به من سپرده گفت: این ها را با خود ببر و تنها با دلیل و برهان در اختیار کسی قرار ده.

به بغداد که رسیدم تمام اهتمامم را صرف جستجوی نماینده کردم. به من گفتند مردی است به نام باقطنی ومدعی نمایندگی وسفارت، شخص دیگری به نام اسحاق احمر ونیز کسی به نام ابو جعفر عمری.

من اول نزد باقطنی رفتم، با پیرمردی خوب رو وبه ظاهر کامل مواجه شدم. اسبی عربی وخادمانی بسیار داشت. مردم حضور او جمع می شدند وگفتگو می کردند. من وارد شدم وسلام کردم، او هم خوش آمدگفت، مرا نزدیک خود جای داد، مسرور شد واحسان کرد. مدتی طولانی نشستم تا اکثر مردم بیرون رفتند. از حاجتم سؤال کرد، گفتم: مردی از اهالی دینور هستم، همراه خود اموالی دارم که باید آن را تحویل دهم. گفت: آن را بیاور، گفتم: دلیل می خواهم، گفت: فردا بیا، من هم فردا رفتم ولی برهانی نیاورد، روز سوم نیز رفتم ولی باز دلیلی اقامه نکرد.

نزد اسحاق احمر رفتم، جوانی پاکیزه با خانه ای بزرگتر از خانه ی باقطنی. اسب، لباس وکمال او بهتر وبالاتر از باقطنی بود، خادمانش بیشتر بودند وافراد بیشتری نزد او حضور می یافتند. وارد شدم واو خوش آمدگویی کرد ونزدیک خود جای داد. منتظر ماندم تا مجلس تا حدی خلوت شود. پس از حاجتم سؤال کرد ومن نیز همان سخن را که به باقطنی گفته بودم با او در میان گذاشتم، وسه روز نزد او آمدم ولی هیچ برهانی نیاورد.

آنگاه حضور ابو جعفر عمری رسیدم، پیرمردی بود متواضع، کمربندی سفید داشت وبر روی زیراندازی در اتاقی کوچک نشسته بود. نه خادمی داشت ونه بسان دیگران اسب واسباب. سلام کردم وپاسخ داد، مرا به خود نزدیک وگشاده رویی کرد وحال مرا جویا شد، من نیز گفتم که از جبل آمده ام واموالی با خود به همراه دارم. او گفت: اگر دوست داری این اموال به جایی که لازم است برسد، باید به سامرا رفته وخانه ی ابن الرضا [امام عسکری (علیه السلام)] ونیز فلان بن فلان وکیل را جویا شوی - وخانه ی ابن الرضا در آن وقت ساکنان خود را داشت -. آنچه را می خواهی آنجا خواهی یافت.

من نیز بیرون آمدم ورهسپار سامرا شدم. به سمت خانه ی ابن الرضا رفتم ودر مورد وکیل سؤال کردم. دربان گفت: او در خانه مشغول است، هم اکنون خارج می شود. من هم کنار در به

انتظار خروج او نشستیم. پس از مدتی بیرون آمد، من برخاستم و سلام گفتم. دست مرا گرفت و به اتاق خود برد. از حال من و علت آمدنم سؤال کرد، من هم جریان را برایش گفتم و گفتم که باید آن اموال را با دلیل و برهان تحویل دهم. او گفت: باشد، سپس غذایی آورد و گفت: این را بخور و استراحت کن که خسته ای، تا نماز نخست هم ساعتی مانده، بعد از آن آنچه را که خواستی برایت خواهم آورد.

من غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز بیدار شدم و نماز را به جای آوردم. آنگاه به نهر رفته، حمام کردم و آمدم. منتظر ماندم تا آنکه یک چهارم شب سپری شد، پس او آمد و با خود نامه ای داشت، در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده هزار دینار در فلان تعداد کیسه با خود آورد. درون آنها کیسه ی فلانی پسر فلانی با کذا و کذا دینار است، کیسه ی فلانی پسر فلانی با کذا و کذا دینار - تا آنکه یک یک کیسه ها را برشمرد - و کیسه ی فلان پسر فلان ذراع، شانزده دینار است. در این هنگام شیطان مرا وسوسه کرد، ولی گفتم: آقای من از من آگاه تر است، پس آنچه را درباره ی کیسه ها و صاحبان آن آمده بود تا آخر خواندم. در ادامه آمده بود: او از قریسین از نزد احمد بن حسن مادرانی برادر صوّاف، کیسه ای که هزار دینار در آن است و نیز فلان تعداد بسته لباس - که رنگ و فرستنده ی یک یک آنها ذکر شده بود - آورده است.

پس شکر خدا را به خاطر منتی که بر من گذارده و شک از دلم زدوده به جای آوردم. در آن نامه فرمان داده بود هر آنچه را به همراه دارم به جایی ببرم که ابو جعفر عمری دستور می دهد. پس به بغداد و نزد ابو جعفر عمری آمدم. مرا که دید فرمود: چرا نرفتی؟ گفتم: آقای من! از سامرا بازگشته ام. با ایشان مشغول صحبت بودم که نامه ای از مولایمان (علیه السلام) برای او آمد وضمیمه ای مثل آنچه با من است داشت. در آن، سخن از اموال و لباس ها رفته بود و فرمان داده بود همه در اختیار ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمی قرار گیرد. ابو جعفر عمری لباس هایش را در بر کرد و به من فرمود: آنچه را که با خود داری به منزل محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمی بیاور، من نیز همین کار را انجام دادم و همه را تسلیم او کردم و راهی حج شدم.

به دینور که بازگشتم مردمان جمع شدند، من هم نامه ای را که وکیل مولایمان (علیه السلام) برایم آورده بود، برای آنان خواندم. هنگامی که سخن از کیسه ی ذرّاع به میان آمد، صاحب کیسه بی هوش بر زمین افتاد. ما هم به او پرداختیم تا آنکه به هوش آمد و به شکرانه به سجده افتاد و گفت: سپاس مر خدایی را که به هدایت بر ما منت نهاد، هم اینک دانستم که زمین خالی از حجت نخواهد بود. این کیسه را ذرّاع به من داد و کسی جز خدا نمی دانست.

من پس از مدتی ابوالحسن مادرانی را ملاقات کردم و فقره ی مربوط به او را نیز خواندم، او گفت: سبحان الله! در هرچه تردید کردی، در این تردید نکن که خدای (عز وجل) زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت. بدان! هنگامی که اذکوتکین (۱۳۹۳)، بر یزید بن عبد الله در سهرورد هجوم آورد، بر مناطق تحت سلطه ی وی مستولی شد، و خزائن را به دست آورد، مردی سراغ من آمد و گفت: یزید بن عبد الله، فلان اسب و فلان شمشیر را برای مولایمان قرار داده است.

من مأمور انتقال خزائن یزید بن عبد الله به نزد اذکوتکین بودم، اما مراقب بودم آن اسب و شمشیر را برای مولایمان نگاه دارم تا آنکه چیزی جز آن دو باقی نماند. اذکوتکین پیایی مطالبه می کرد و دیگر راهی جز تسلیم آنها نداشتیم. از این رو به ازای آن شمشیر و اسب، هزار دینار حساب کردم و به خزانه دار سپرده، از او خواستم آن را در مطمئن ترین مکان جای دهد و به هیچ وجه آن را به من ندهد، حتی اگر نیاز مبرمی بدان بود، و اسب و شمشیر را تسلیم نمودم.

در مجلس خود در ری نشسته و مشغول بررسی امور و امر و نهی بودم که ابوالحسن اسدی وارد شد. او گاه گاه نزد من می آمد و نیازهایش را برطرف می ساختم. هنگامی که مدت زمان زیادی از نشستن او گذشت، گفتم: چه حاجتی داری؟ گفت: می خواهم با شما تنها باشم. به خزانه دار فرمان دادم مکانی در خزانه برایمان مهیا کند. وارد خزانه که شدیم او نامه ی کوچکی از مولایمان بیرون آورد، در آن آمده بود: ای احمد بن حسن! آن هزار دیناری که نزد تو داریم - قیمت شمشیر و اسب - را به ابوالحسن اسدی بسپار.

من برای سپاس از درگاه خدای عزیز و جلیل بابت منتی که بر من نهاده، به سجده افتادم،

ودانستم که او به حق خلیفه ی خداست، چرا که احدی جز تو از این امر آگاهی ندارد، و از شادمانی اینکه خدا مرا به این امر هدایت کرده، سه هزار دینار نیز بدان افزودم». (۱۳۹۴) نگارنده: این گزارش از سختگیری و احتیاط شیعه درباره ی مدعیان سفارت حکایت می کند، و می رساند که آنان از مدعیان درخواست معجزه داشتند، و البته که تنها بر دستان سفیران و وکلای مورد اعتماد امام (علیه السلام) مشاهده می کردند. علاوه بر آنکه می رساند حاکم ری و برخی فرماندهان شیعه بودند، و امام (علیه السلام) وکیل خود جناب ابوالحسن اسدی را سراغ یکی از آنها می فرستند تا اموال مزبور را دریافت کند، و او را از نیتی که احدی از آن اطلاع ندارد بیگاهاند.

شیخ صدوق در کمال الدین ۲ / ۴۸۸ توثیق دو وکیل - حاجز بن یزید واسدی - را از نصر بن صباح بلخی، و نیز فرمان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به برخی به رجوع به این دو که در ری بودند را، نقل می کند. (۱۳۹۵)

کافی ۱ / ۵۲۱ از حسن بن عبد الحمید نقل می کند: «من در مورد حاجز [واینکه آیا وکیل امام (علیه السلام) است یا نه] دچار تردید شدم، پس چیزی با خود برداشتم و به عسکر آمدم، توقیع آمد: نه در ما، و نه در کسانی که به فرمان ما در جای ما قرار می گیرند شکی نیست، آنچه همراه داری به حاجز بن یزید بسپار». (۱۳۹۶)

امامان (علیهم السلام)، و پذیرش خمس، نذر و هدیه:

یکی از امور جالب توجه در اسلام، آن است که خدای متعال در طی نسل ها، منبع مالی عظیمی را به عترت پیامبرش (صلی الله علیه و آله وسلم) اختصاص داده است. مسلمین اتفاق نظر دارند که تشریع این قانون، پیش از جنگ بدر بوده است، هنگامی که دولت اسلام به نخستین درآمدهای خود دست یافت، آنگاه سخن خدا نازل شد: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، (۱۳۹۷) و بدانید هر چه را نفع می برید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده ی خود در روز جدایی [حق از باطل] -

روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند - نازل کردیم، ایمان آورده اید. و خدا بر هر چیزی تواناست.

سهم خدای تعالی به رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می رسد، و نصف دیگر را پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خویشان، یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان از بنی هاشم به مصرف می رساند.

و نیز اتفاق بر این دارند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گرامیداشت الهی بنی هاشم را برای امت بیان فرمودند و محمیة بن جزء را مسؤول خمس قرار دادند، او هم آن را جمع می نمود و به فرمان آن حضرت، در بنی هاشم صرف می کرد، صحیح مسلم ۳/ ۱۱۸ روایت می کند: «ربیعة بن حارث وعباس بن عبد المطلب با هم گفتند: به خدا خوب است این دو پسر [عبد المطلب بن ربیعه وفضل بن عباس] را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بفرستیم، تا با ایشان صحبت کنند که شاید آنها را مأمور برخی صدقات قرار دهند، تا آنچه را مردم می پردازند بپردازند، و از آنچه مردم بهره می بردند بهره بردند... وقتی ایشان نماز ظهر را به جای آوردند، ما [عبد المطلب وفضل] پیش از ایشان به خانه رسیدیم و بیرون خانه منتظر بودیم تا بیایند. ایشان آمده فرمودند: آنچه را در درون دارید ابراز کنید و وارد منزل شدند و ما هم به دنبالشان رفتیم، وروزی بود که نزد زینب بنت جحش بودند.

هریک از ما می خواست خود سخن بگوید که بالاخره یکی از ما گفت: یا رسول الله! شما نیکوکارترین ورسنده ترین مردمانید، ما هم به سنّ ازدواج رسیده ایم، آمده ایم تا ما را مأمور برخی از این صدقات قرار دهید تا بسان مردم بپردازیم و نیز بهره مند شویم. ایشان مدتی طولانی سکوت کردند... فرمودند: صدقه، بر آل محمد شایسته [وجایز] نیست، این ها آلودگی های [دست] مردم است. در ادامه فرمودند: محمیة - که امور مربوط به خمس را بر عهده داشت - و نوفل بن حارث بن عبد المطلب را فرا بخوانید. آنها آمدند، ایشان به محمیة فرمودند: دخترت را به همسری این پسر - فضل بن عباس - در آور، و به نوفل هم فرمودند: دخترت را به ازدواج این پسر در آور.

به محمیة فرمودند: مهر این دو را از خمس بپرداز...

در روایت دیگری آمده است: سپس فرمودند: این صدقات آلودگی های مردم است، وبر محمد وآل محمد جایز نیست». (۱۳۹۸)

الاستیعاب ۴ / ۱۴۶۳ می نویسد: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را عهده دار امور خمس قرار داد، وفرمان داد مهریه ی زنان بنی هاشم را بپردازد».

الاصابة ۶ / ۳۷: «وی کارگزار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خمس بود».

تاریخ یعقوبی ۲ / ۷۶: «روز بدر، محمیه بن جزء بن عبد یغوث زبیدی هم پیمان بنی جمح را بر مقاسم قرار داد».

امتاع الاسماع ۱ / ۲۰۵: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمامی منافع خمس قرار داد، ومحمیه بن جزء متولی آن بود. خمس ها نزد او گرد می آمد، وصدقات جدا بود».

ابن الهمام در شرح فتح القدیر ۲ / ۲۷۳ می نویسد: «بخاری از آن حضرت روایت می کند: صدقه، بر ما اهل بیت جایز نیست».

در این مصاف در صدد بحث از آن نیستیم که خلفا، به عمد با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مخالفت کردند و خمس را به صاحبان شرعی آن یعنی بنی هاشم ندادند، زیرا می هراسیدند توان مالی هم به توان معنوی آنان ضمیمه گردد.

بلکه غرض بیان سبب تعامل اهل بیت (علیهم السلام) با مسئله ی خمس - که سرمایه ای هنگفت بوده - است. آنان گاه مطالبه می کردند، همان گونه که امیر المؤمنین (علیه السلام) از عمر خواست، ولی او آن را بسیار شمرد وحاضر به پرداخت نشد!

گاه نیز آن را نزد غاصبان رها می کردند، همان گونه که حضرت امیر (علیه السلام) در مورد خمس، فدک ودیگر اموال رفتار کرد.

در برخی موارد به شیعیان می بخشیدند تا معیشتشان حلال وپاک مولد باشند، وگاه فرمان می دادند به خود یا وکلایشان پرداخت شود واز مصرف حتی یک درهم آن بر حذر می داشتند، هم چنان که در دوران امام هادی وامام عسکری وامام عصر (علیهم السلام) مشاهده می شود. سبب این تفاوت، آن است که خدای متعال این حق را به آنان داده که هر گونه می خواهند با آن رفتار کنند، می توانند رها کنند، ویا دریافت نمایند، علاوه بر آنکه ممکن است چیزی از آن

را برای خود برنمی گرفتند، و در مسیر مصالح مؤمنین مصروف می داشتند.

اما اینکه می بینیم در ازمه ی آخرین امامان (علیهم السلام)، این مسئله بدون اغماض عنوان شده، حکمت ها و فوائدی دارد از جمله آنکه فرهنگ انفاق در میان شیعیان استوار شود، ارتباط آنان با امامان (علیهم السلام) و وکلایشان حفظ گردد و...

کمال الدین ۲ / ۴۸۳ با سندی صحیح نقل می کند: «اما کسانی که به اموال ما دست می برند؛ هرکس چیزی از آن را حلال بشمارد و مصرف کند، جز این نیست که آتش می خورد... اما پشیمانی گروهی که با آنچه به ما رساندند در دین خدای (عز وجل) دچار تردید شدند؛ ما به کسی که می خواهد آن را پس گیرد پس دادیم، و نیازی به صله ی کسانی که شک دارند نداریم».

شیخ طوسی در غیبت ۱۷۲ / از امام مهدی (علیه السلام) نقل می کند: «به من خبر رسیده که جماعتی از شما در اعتقادشان به تردید افتاده اند و در والیان امور دچار شک و سرگردانی شده اند، این مطلب ما را به خاطر شما - و نه به خاطر خودمان - اندوهگین ساخت، چرا که خدا با ماست و هیچ نیازی به غیر او نداریم، حق با ماست لذا کسی که خود را از ما باز دارد، موجب هراس ما نخواهد بود، و ما پرورش یافتگان ربّمان هستیم و پس از آن خلق پرورش یافتگان ما هستند».

تواتر رؤیت امام (علیه السلام) در غیبت، و تکذیب مدعیان سفارت:

بیشتر روایت صحیح کمال الدین ۲ / ۵۱۶ که آن را از ابومحمد حسن بن احمد مکتب نقل می کند گذشت: «در سالی که جناب شیخ علی بن محمد سمري - قدس الله روحه - از دنیا رفت در بغداد بودم. چند روز پیش از وفات حضور ایشان رسیدم که توقیعی برای مردم بیرون آورد: بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی بن محمد سمري! خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بالا برد، زیرا تو از این زمان تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس کار خود را سامان ده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از وفات قائم مقام تو شود، چرا که غیبت تام واقع شده و ظهور تنها بعد از اذن خداست - که یادش بلند است - که پس از طولانی شدن مدت، سخت شدن دل ها و پیر شدن زمین از ستم خواهد بود.

کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می کنند، بدانید! هر کس پیش از خروج سفیانی و فریاد، ادعای مشاهده کند کذاب و افترازن است، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم.

از روی توقیع نوشتیم واز نزد ایشان بیرون آمدیم. روز ششم حضور ایشان رسیدیم، در حال جان کندن بود، گفته شد: جانشین شما کیست؟ فرمود: خداوند امری دارد که آن را به سرانجام می رساند، واز دنیا رفت. این آخرین سخنی بود که از او شنیدیم، رضوان خدا بر او باد». در ابتدای همین فصل گذشت که به قرینه ی: کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می کنند، آنچه در این روایت انکار شده، ادعای سفارت و حضور است، نه صرف دیدن. یعنی ادعایی که مدعی نزد شیعیان می آید و می گوید امام (علیه السلام) را مشاهده کرده، نزد ایشان حضور یافته و سفیر امام و واسطه ی مردم با ایشان است، ادعایی که بر تعدادی از مدعیان سفارت - اگرچه آن را سفارت ننامند - انطباق دارد. لذا واجب است آنان را رد و تکذیب کنیم، و به مانند برخورد شیعیان با جعفر کذاب، حلاج، شلمغانی و سایرین - که اینان خواه ناخواه وارثان آنهایند - از آنان معجزه بخواهیم.

پس هرکسی که در غیبت کبری مدعی مشاهده شد و خود را سفیر انگاشت، یا آنکه ادعا کرد امام (علیه السلام) او را مأمور تبلیغ - حتی نسبت به امری خرد - نموده است، کذاب، افترا زن و لازم الاجتناب است.

اما اگر کسی مدعی رؤیت ایشان و مشاهده ی کرامت شد، یا آنکه ادعا کرد امام (علیه السلام) به او فرمانی - که ربطی به مقام سفارت ندارد - داده است، ولی خود را سفیر و وکیل امام (علیه السلام) معرفی نکرد، تکذیب چنین شخصی نه تنها لازم، بلکه صحیح نیست، و اگر شروط صدق در او جمع باشد، می بایست تصدیق نمود.

گزارشات تشرّف تعدادی از ثقات جلیل القدر عادل صحیح العقیده که از سلامت حواس و فکر برخوردارند و حتی صدق برخی از آنان محسوس می باشد، در دوران غیبت کبری، به حدّ تواتر رسیده است.

دروغ پردازانی که مدعی سفارت شدند:

مذهب اهل بیت (علیهم السلام) از دیرباز با دو مقوله روبرو بوده و با قاطعیت تمام وبدون هرگونه نرمش، بر هر این دو خطّ بطلان کشیده ومی کشد، مقوله ی غلو وافراط ونیز تفریط وتقصیر، زیرا پشتوانه ی آن وحی الهی است که از هر دو به دور می باشد.

در منابع ما جبهه گیری های امامان (علیهم السلام) نسبت به کسانی که مدعی الوهیت ایشان، هرگونه شراکتی با خداوند، نبوت ویا به دروغ مدعی سفارت از ایشان شده اند، آمده است. یکی از عوامل غلو آن است که برخی مردم معجزاتی محیر العقول از ایشان مشاهده می کردند، لکن از آنجا که عقلشان توان درک عظمت خدای تعالی وبخشوده ی وی نسبت به اولیاء خود را نداشت، از سویی شیطان هم آنان را تحریک می کرد، لذا می پنداشتند خداوند در امام (علیه السلام) حلول نموده است، تا بعد از مدتی بتوانند ادعا کنند امام (علیه السلام) در خودشان حلول کرده است!

امامان (علیهم السلام) با این انحرافات به مبارزه پرداختند، وبندگی محض را ارائه نمودند.

امامان (علیهم السلام) وغالیان:

رجال کشی ۱ / ۳۲۳ از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند: «عبد الله بن سبأ مدعی نبوت بود، ومی پنداشت امیر المؤمنین (علیه السلام) خداست. خبر به آن حضرت رسید، او را فراخوانده در این باره پرسیدند و او اقرار کرد وگفت: آری، شما خدایید وبه دلم افتاده که من پیامبری هستم.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: وای بر تو، شیطان بر تو سلطه یافته، از این باور بازگرد - مادرت به عزایت بنشیند - وتوبه کن. اما او ابا کرد. حضرت او را سه روز حبس کردند وتوبه دادند، اما او توبه نکرد، از این رو او را با آتش سوزاندند وفرمودند: شیطان عقل او را برد، او نزد وی می آمد، واینچنین به دلش می انداخت.»

همان ۱ / ۳۲۵ از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) از نبرد با اهل بصره فارغ شد، هفتاد تن از رُطَّ (۱۳۹۹) نزد ایشان آمدند، سلام کردند وبا زبان خود با ایشان سخن گفتند، وایشان با همان لغت پاسخ دادند.

ایشان فرمودند: من آن گونه که شما می گوید نیستم، من بنده ی خدا ومخلوقم. اما آنان

نپذیرفتند وگفتند: شما، شما همانید، حضرت فرمودند: اگر از آنچه درباره ی من گفتید بازنگشته به درگاه خدای متعال توبه ننمایید، شما را به قتل خواهم رساند. ولی آنان باز هم نپذیرفتند.

ایشان فرمان دادند چاه هایی حفر شود، آنگاه با راه هایی آنها را به یکدیگر متصل کردند، سپس آن جماعت را درون چاه ها پراکنده ساختند. در یکی از چاه ها که کسی در آن نبود، آتشی افروختند که دود آن، آنان را فراگرفت واز بین رفتند».

ابن عبد البر در التمهید ۵/ ۳۱۷: «او را ربّ و اله خود دانستند وگفتند: تو خالق و رازق مایی. ایشان آنان را توبه و هشدار داد، اما آنها بر اعتقادشان پافشاری کردند. پس حفره هایی کند...». (۱۴۰۰)

امام صادق (علیه السلام) نیز از کسی که مدعی ربوبیت ایشان شود بیزاری جسته و بر او لعنت فرستادند، رجال کشی ۲/ ۵۸۷ از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند: «ای ابومحمد! از کسی که ما را رب می پندارد بیزاری بجوی، عرضه داشتم: خدا از چنین کسی بیزار است، فرمودند: از کسی که ما را پیامبر می انگارد برائت بجوی، گفتم: خدا از چنین شخصی بیزار است».

اصل زید الزرّاد ۴۶/ ۴: «زید زرّاد گوید: هنگامی که ابو الخطاب در کوفه لبیک گفت، و در مورد امام صادق (علیه السلام) چنان ادعایی کرد، من به همراه عبید بن زرّاره نزد آن حضرت رفتیم، من عرض کردم: فدایت شوم، ابو الخطاب و یارانش در مورد شما مطلب بزرگی می گویند، او می گوید: لبیک جعفر، لبیک معراج. یارانش بر این باورند که ابو الخطاب را نزد شما به معراج آورده اند و چون به زمین بازگشته به سوی شما فرا می خواند، ولذاست که خطاب به شما لبیک می گوید.

اشک از دیدگان امام صادق (علیه السلام) سرازیر شد و صدا زد: پروردگارا! از آنچه اجدع عبد بنی اسد درباره ی من ادعا می کند، نزد تو بیزاری می جویم، مو و پوست من برای تو در کرنش است، بنده و پسر بنده ی تو و خاضع و فروتنم.

آنگاه مدتی سر به سمت زمین گرفت و گویا با پروردگارش مناجات داشت. سپس سر برآورد

و فرمود: آری، آری، بنده ای خاضع، خاشع، نزد پروردگار خود فروتن، کوچک، حقیر، هراسان و بیمناک از پروردگار خویش، به خدا قسم پروردگاری دارم که او را عبادت می کنم و هیچ چیزی را با او شریک قرار نمی دهم.

چرا چنین می کند؟ خدا او را خوار کند، بترساند و در روز قیامت بیم او را به ایمنی مبدل نگرداند، نه تلبیه ی پیامبران چنین بوده، نه تلبیه ی من و نه رسولان، من چنین لبیک می گویم: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک.

در این هنگام ما برخاستیم، به من فرمودند: ای زید! این را برایت گفتم تا در قبرم آرام باشم. ای زید! این را از دشمنان پوشیده دار.

مقصود امام (علیه السلام) از جمله ی اخیر، آن است که زید مراقب باشد مبادا بنی عباس سوء استفاده، و آنان را به عبادت اهل بیت (علیهم السلام) متهم کنند.

کافی ۲۲۵/ ۸ از مالک بن عطیه نقل می کند: «امام صادق (علیه السلام) غضبناک بیرون آمده فرمودند: برای کاری بیرون رفتم که برخی سیاهان مدینه به من برخورد و صدا زد: لبیک یا جعفر بن محمد، لبیک! من همان زمان هراسان و بیمناک از سخن او به منزل برگشتم، برای پروردگارم به سجده افتادم، چهره به خاک آلودم، خود را ذلیل شمردم و از آنچه مرا بدان ندا کرد بیزاری جستم.

اگر عیسی بن مریم از آنچه خدا درباره اش گفته بود [یعنی از نبوت، به ربوبیت] تجاوز می کرد، چنان ناشنوا می شد که دیگر تا ابد چیزی نشود، آن سان کور می شد که پس از آن تا ابد نبیند، و بسانی گنگ می گشت که تا ابد سخن نگوید.

سپس افزودند: خداوند ابو الخطاب را لعنت کند و با آهن به قتل رساند.

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در مرآة العقول ۱۵۸/ ۲۶ پس از نقل این روایت می نگارد: «دعای امام (علیه السلام) مستجاب شد، کشی روایت می کند که عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس که کارگزار منصور بر کوفه بود - هنگامی که به او خبر رسید ابو الخطاب و یارانش به اباحی گری می پردازند، مردم را به نبوت ابو الخطاب دعوت می کنند، در مسجد گرد می آیند و چنین جلوه می دهند که مشغول عبادتند - کسی را فرستاد و همه را به قتل

رساند، و تنها یک نفر توانست جان به سلامت به در برد. وی مجروح شد و در میان کشتگان افتاد و چنین پنداشتند که او نیز به قتل رسیده است. پس چون شب فرا رسید، از میان آنها خارج شد و نجات یافت. او ابو سلمه سالم بن مکرم ساربان بود. در روایتی آمده که آنان هفتاد نفر بودند».

رجال کشی ۲ / ۵۸۴ از حنان بن سدير: «به سال ۱۳۸ در خدمت امام صادق (علیه السلام) نشسته بودم و میسر نیز حاضر بود، میسر گفت: فدایت گردم، در شگفتم از گروهی که با ما به اینجا می آمدند، ولی از میان رفتند! ایشان فرمودند: کیان؟ گفت: ابو الخطاب و یاراناش. امام (علیه السلام) که تکیه داده بودند، درست نشستند، انگشت به سمت آسمان گرفته فرمودند: لعنت خدا، فرشتگان و مردم همه بر ابو الخطاب باد، خدا را گواه می گیرم که او کافر فاسق مشرک بود و با فرعون در شدید ترین عذاب - در صبح و شام - محشور می شود. به خدا سوگند من نسبت به بدن هایی که همراه با او به آتش افتادند، بخل می ورزم [و برایشان افسوس می خورم]».

معانی الاخبار ۳۸۸ / نقل می کند: «به امام صادق (علیه السلام) گفتند: ابو الخطاب از شما نقل می کند که فرمودید: چون حق را شناختی هر آنچه خواهی انجام ده، فرمودند: خدا ابو الخطاب را لعنت کند، به خدا چنین نگفتم، من گفتم: چون حق را شناختی هر کار خیری خواستی انجام ده که از تو پذیرفته شود، خدای عزیز و جلیل می فرماید: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ، (۱۴۰۱) هر که کار شایسته کند - چه مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند. و نیز فرموده: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً، (۱۴۰۲) هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم».

امام کاظم (علیه السلام) نیز چنین برخورد می کنند، رجال کشی ۲ / ۵۸۷ از ابن مغیره نقل می کند: «من و یحیی بن عبد الله بن حسن در حضور امام کاظم (علیه السلام) بودیم که یحیی گفت: فدایت شوم، اینان می پندارند شما [به طور مستقل و بدون دریافت از خدا] از غیب

آگاهید. حضرت فرمودند: سبحان الله، سبحان الله! دستت را بر سرم بگذار، به خدا سوگند مویی در بدن یا سرم نمانده مگر آنکه برخاسته.

نه، به خدا قسم این تنها به واسطه ی وراثت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به دست آمده است».

همچنین امام رضا (علیه السلام)، رجال کشی ۲ / ۸۲۹ می نویسد: «نصر بن صباح گوید: محمد بن فرات اهل بغداد بود.

حسین بن حسن قمی، از سعد بن عبد الله، از عبیدی، از یونس، از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند: ای یونس! آیا محمد بن فرات و دروغ او بر من را نمی بینی؟ عرض کردم: خدا او را از رحمت دور کند، در هم بکوبد و به شقاوت مبتلا کند. ایشان فرمودند: خدا با او چنین کند، خدا به او حرارت آهن را بچشاند، همان گونه که با کسان پیش از او که بر ما دروغ می بستند چنین کرد.

ای یونس! من این را تنها بابت آن گفتم که اصحابم را از او بر حذر داری، و آنان را به لعن و بیزاری جستن از او فرمان دهی که خدا از او بیزار است.

سعد، از ابن العبیدی، از برادرش جعفر بن عیسی و علی بن اسماعیل میثمی از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند: محمد بن فرات مرا آزد، خدا او را بیازارد و حرارت آهن را بچشاند، او مرا آزد، خدایش لعنت کند، به مانند آنکه ابو الخطاب که خدایش لعنت کند جعفر بن محمد (علیه السلام) را آزد. هیچ خطابی مانند محمد بن فرات بر ما دروغ نبست. به خدا قسم هر کسی بر ما دروغ بندد، خداوند حرارت آهن را به او بچشاند.

محمد بن عیسی گوید: آن دو و نیز دیگران برایم گفتند: محمد بن فرات [بعد از نفرین امام رضا (علیه السلام)] تنها مدتی کوتاه درنگ کرد که ابراهیم بن شکله او را به سخت ترین نحو به هلاکت رساند.

محمد بن فرات معتقد بود که باب و پیامبر است. قاسم یقطینی و علی بن حسکه ی قمی نیز چنین ادعایی داشتند، خدایشان لعنت کند».

شیخ صدوق در اعتقادات / ۹۹ می نویسد: «امام رضا (علیه السلام) در دعایشان می گفتند:

خدایا! من از قدرت و توان به درگاهت بیزاری می جویم که هیچ قدرت و توانی جز به تو نیست.
خدایا! من به درگاه تو از کسانی که برای ما ادعایی کردند که به حق برای ما نیست، بیزاری می جویم.

خدایا! نزد تو از کسانی که درباره ی ما چیزی که خود نگفته ایم گفتند، بیزاری می جویم.
خدایا! خلق برای تو و فرمان از سوی توست، تنها تو را می پرستیم و از تو یاری می طلبیم.
خدایا! تو خالق ما و خالق پدران نخستین و آخرین مایی.

خدایا! ربوبیت جز تو را نسزد، والوهیت تنها به تو شاید، پس بر نصاری که عظمت تو را خُرد شمردند، و نیز کسانی از آفریدگانت که مشابه اعتقاد آنان را دارند، لعنت فرست.
خدایا! ما بندگان و پسران بندگان توایم، نه اختیار نفع رساندن به خود را داریم و نه دفع ضرر از خود، نه مرگ، حیات و نه نشور را.

خدایا! هر آنکه ما را ربّ انگارد، نزد تو از او بیزاری می جویم، هر که می پندارد آفرینش و رزق بر عهده ی ماست، از او به درگاه تو براءت می جویم، مانند بیزاری جستن عیسی از نصاری.

خدایا! ما آنان را به آنچه می انگارند دعوت نکردیم، پس به گفتار آنان ما را مؤاخذه ننما، و ما را در رابطه با آنچه می پندارند ببخش، رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا، (۱۴۰۳) پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار. چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزنند».

و نیز امام هادی (علیه السلام)، رجال کشی ۲ / ۸۰۵: «نصر بن صباح گوید: حسن بن محمد معروف به ابن بابا، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی، توسط امام هادی (علیه السلام) لعن شدند.

ابو محمد فضل بن شاذان در برخی کتب خود نوشته: یکی از دروغ پردازان مشهور، ابن بابا قمی است.

سعد، از عبیدی نقل می کند: امام هادی (علیه السلام) خود به طور ابتدایی [و بدون آنکه من

سؤال پرسیده باشم] به من نوشتند: نزد خدا از فهری و حسن بن محمد بن بابا قمی بیزاری می جویم، پس از این دو بیزار باش که من، تو و جمیع پیروانم را هشدار می دهم، من آن دو را لعن می کنم، لعنت خدا بر آنان باد. آن دو به [نام] ما از مردم ارتزاق می کنند، دو فتنه انگیز آزار دهنده، خدا آنان را بیازارد و در فتنه سرنگونشان کند.

ابن بابا می پندارد من او را به پیامبری فرستاده ام و او باب است! لعنت خدا بر او باد، شیطان او را تسخیر خود کرد و به گمراهی در آورد. خدا لعنت کند هر کسی را که این سخن را از او بپذیرد.

ای محمد! اگر توانستی سر او را با سنگی بشکنی، بشکن، زیرا او مرا آزرده است، خدا در دنیا و آخرت او را بیازارد...».

نگارنده: اشخاص دیگری هم هستند که به الوهیت امامان (علیهم السلام) و یا حلول خداوند در آنان معتقد شدند. هدف بیشتر آنها این بود که بدین واسطه بتوانند ادعا کنند، خدا، روح پیامبر یا امامان (علیهم السلام) در آنها حلول کرده است!

اغلب این افراد در عصر خود معروف و مشهور بوده اند، حتی برخی از آنان توسط خلفا و یا وزیران، پشتیبانی می شده اند.

این خطّ انحرافی، بعد از شهادت امام عسکری و غیبت امام عصر (علیهما السلام) نیز باقی ماند، و بارزترین مدعیان عبارتند از: شریعی یا سریعی، نصیری نمیری، حلاج، شلمغانی، ابن هلال کرخی، ابن بلال، ابوبکر بغدادی و ابو دلف مجنون.

شریعی، نمیری، کرخی، بغدادی و مجنون:

شیخ طوسی (رحمه الله) در غیبت ۳۹۷ می نویسد: «سخن از مذمومینی که به دروغ وافترا، مدعی بابت و سفارت شدند - خدایشان لعنت کند -»

نخستین نفر آنان معروف به شریعی است. جماعتی، از ابومحمد تلعبری، از ابو علی محمد بن همام برایم چنین نقل کردند: کنیه ی شریعی ابومحمد بود. هارون گوید: به گمانم حسن نام داشت. وی از اصحاب امام هادی و پس از ایشان از اصحاب امام عسکری (علیهما السلام) بود. او نخستین کسی بود که مقامی را ادعا کرد که خدا بدو نداده و شایستگی آن را نداشته

است. او بر خدا وحجج او (علیهم السلام) دروغ بست و به آنان، آنچه را نسزد و از آن بیزارند نسبت داد. لذا شیعیان بر او لعن کردند و از او بیزاری جستند، و توقیعی از امام (علیه السلام) در لعن و براءت از وی صادر شد. هارون گوید: سپس کفر والحاد از وی آشکار شد. تمام این مدعیان، ابتدا بر امام دروغ می بستند و خود را وکیل ایشان معرفی می کردند، و سست ایمانان را بدین وسیله به سمت خویش فرا می خواندند. بعدها پا را فراتر نهاده به قول حلاجیه معتقد می شدند، هم چنان که از ابو جعفر شلمغانی و نظائر او مشهور است، لعنت های پیاپی خدا بر آنان باد.

دیگر از آنان محمد بن نصیر نمیری است. ابن نوح گوید: ابو نصر هبة الله بن محمد گفت: محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام عسکری (علیه السلام) بود. بعد از اینکه ایشان از دنیا رفتند، وی مدعی مقام ابو جعفر محمد بن عثمان و بابت شد. اما خدای تعالی - با الحاد و جهلی که از وی ظاهر شد، و نیز لعنت فرستادن ابو جعفر محمد بن عثمان بر او، و بیزاری جستن و دوری از او - او را رسوا کرد. وی پس از شریعی مدعی این امر شده بود. ابو طالب انباری گوید: هنگامی که محمد بن نصیر چنان ادعایی کرد، ابو جعفر بر او لعنت فرستاد و از او براءت جست. وقتی این خبر به وی رسید، به قصد آنکه دل ابو جعفر را به دست، یا عذر آورد، آمد، ولی ایشان به او اجازه ی ورود ندادند و با نومییدی او را بازگرداندند. سعد بن عبد الله گوید: محمد بن نصیر نمیری، خود را رسول نبی می دانست، و بر این باور بود که امام هادی (علیه السلام) او را فرستاده است. به تناسخ اعتقاد داشت، درباره ی امام هادی (علیه السلام) غلو می کرد و قائل به ربوبیت ایشان بود. ازدواج با محارم و نیز مردان را جایز می دانست و...

محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز از او پشتیبانی می کرد...

سعد گوید: هنگامی که محمد بن نصیر در بستر بیماری منجر به مرگ افتاد، درباره ی جانشینش سؤال کردند، با زبانی گرفته و ضعیف گفت: احمد، اما اطرافیان مقصود او را نفهمیدند و به سه طائفه تقسیم شدند؛ برخی گفتند: مقصود پسرش احمد است، گروهی گفتند: احمد بن محمد بن موسی بن فرات، و طائفه ای هم گفتند: احمد بن ابو الحسین بن بشر بن

یزید، لذا از هم گسستند.

از جمله ی آنان احمد بن هلال کرخی است. ابو علی بن همام گوید: احمد بن هلال از اصحاب امام عسکری (علیه السلام) بود. شیعیان [پس از جناب عثمان بن سعید،] بر وکالت محمد بن عثمان گرد آمدند و این بابت تصریح امام عسکری (علیه السلام) در دوران حیاتشان بود. آنها به احمد بن هلال گفتند: آیا سفارت ابو جعفر محمد بن عثمان را با وجود تصریح امامی واجب الاطاعة نمی پذیری؟! وی پاسخ داد: نشنیدم که به وکالت او تصریح کنند، البته منکر وکالت پدرش - یعنی عثمان بن سعید - نیستم، اما جرأت این را ندارم که بگویم ابو جعفر وکیل صاحب الزمان است. شیعیان گفتند: دیگران که شنیده اند، او گفت: شما باید آنچه شنیده اید، و خود در این مسئله متوقف ماند. شیعیان هم او را لعنت کردند و بیزاری جستند. پس از مدتی به واسطه ی ابو القاسم بن روح، توقیعی در لعن وبراءت از وی در جمله ی کسانی که لعن شده بودند، صادر شد.

یکی دیگر از آنها ابو طاهر محمد بن علی بن بلال است. جریانی که میان او و ابو جعفر محمد بن عثمان - که خدا چهره اش را نورانی کند - گذشت و او حاضر به تسلیم اموال امام (علیه السلام) نشد و ادعای وکالت کرد، تا آنکه شیعیان او را لعنت کرده از او بیزاری جستند، و توقیعی از صاحب الزمان (علیه السلام) در مورد او صادر شد، معروف است.

ابو غالب زراری، از ابوالحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی نقل می کند: مردی از شیعیان به ابو طاهر بن بلال پیوسته بود، اما پس از مدتی به میان ما بازگشت. علت را جویا شدیم و گفت: روزی نزد ابو طاهر بن بلال بودم و برادرش ابو طیب، ابن حرز و جماعتی حضور داشتند، پسری وارد شد و گفت: ابو جعفر عمری بر در خانه است. آن جماعت هراسان شدند و به خاطر جریانات گذشته، خوشایندشان واقع نشد. ابو طاهر اذن ورود داد. ابو جعفر وارد شد، ابو طاهر و آن جماعت ایستادند و او در بالای مجلس، و ابو طاهر هم در مقابل ایشان نشست. بعد از آنکه آن جماعت ساکت شدند، ابو جعفر فرمود: ای ابو طاهر! تو را به خدا قسم می دهم، آیا صاحب الزمان (علیه السلام) به تو فرمان نداد اموالی را که نزد توست به من بسپاری؟ وی گفت: آری، پس ابو جعفر - که خدایش رضا باشد - برخاست و رفت.

همه ی اهل مجلس خاموش و مبہوت شدند، وقتی کہ بہ حالت عادی برگشتند، برادرش ابو طیب گفت: کجا صاحب الزمان را دیدی؟ وی پاسخ داد: ابو جعفر مرا بہ یکی از خانہ ہایش برد، صاحب الزمان از فراز خانہ بر من مشرف شد و دستور داد اموالی را کہ نزد خود دارم بہ ابو جعفر بسپارم. ابو طیب گفت: از کجا دانستی او صاحب الزمان است؟ ابو طاهر گفت: از ہیبت و ہراسی کہ مرا فرا گرفت، دانستم صاحب الزمان است. بدین ترتیب من از ابو طاهر بریدم».

احتجاج ۲ / ۲۸۹ می نویسد: «محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام عسکری (علیہ السلام) بود. هنگامی کہ ایشان از دنیا رفتند، ادعای بابیت کرد، ولی خدای متعال او را - بہ سبب الحاد، غلو، تناسخ، و نیز ادعای اینکہ رسول نبی است و امام ہادی (علیہ السلام) او را فرستادہ است، و همچنین جایز شمردن ازدواج با محارم - رسوا ساخت. از جملہ ی غالیان، احمد بن ہلال کرخی بود کہ پیشتر از اصحاب امام عسکری (علیہ السلام) بود. بعدہا از اعتقاد صحیح بازگشت و منکر بابیت ابو جعفر محمد بن عثمان شد. لذا توقیعی از صاحب الامر والزمان (علیہ السلام) در لعن و بیزاری از او - در زمرہ ی کسانی کہ لعنت کردہ و از آنان برائت جستہ - صادر شد.

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی معروف بہ ابن ابی عزافر - کہ خدایشان لعنت کند - نیز چنین هستند، وبہ واسطہ ی شیخ ابو القاسم حسین بن روح (رحمہ اللہ) توقیعی در لعن و بیزاری از آنان صادر شد، و نسخہ ی آن این است: خداوند تو را مدتی طولانی باقی دارد، تمام خیر را بہ تو بشناساند و عمل تو را بدان ختم کند. آن برادران ما را کہ بہ اعتقادشان وثوق داری وبہ نیت آنان دل آرامی - خداوند سعادتشان را پیوستہ دارد - بیآگاہان کہ محمد بن علی معروف بہ شلمغانی - کہ خدا انتقام او را پیش اندازد و بدو مہلت ندهد - از اسلام بازگشتہ و مفارقت جستہ، در دین خدا الحاد پیش گرفته، ادعایی کردہ کہ با آن، بہ خالق - کہ جلیل و متعال است - کفر ورزیدہ، دروغ بستہ، افترا زدہ و مرتکب بہتان و گناہی عظیم شدہ است، آنان کہ برای خدا شریک قرار می دهند، دروغ گفتند وبہ گمراہی بعید وزیانی آشکار گرفتار آمدند.

ما به درگاه خدای تعالی ورسولش - که صلوات، سلام، رحمت وبرکات خدا بر او باد - از او بیزاری جسته لعنتش کردیم، لعنت های پیایی خدا - در ظاهر وباطن ما، پنهان وپیدا، همه وقت ودر هر حالی - بر او، وبر هر کسی که از او پیروی کند، واین سخن ما به او برسد، ولی باز از او تبعیت کند.

خداوند تو را ولیّ خود قرار دهد، به آنان خبر ده که ما در مورد او هشدار می دهیم وبر حذر می داریم، هم چنان که نسبت به نظائر پیشین وی - از سریعی، نمیری، هلالی، بلالی ودیگران - بودیم.

رفتار خداوند - جلّ ثنائه - پیش وپس از آن [هماره] با ما نیکو بوده است، تنها به او وثوق داشته از او یاری می طلبیم، او در تمامی امورمان برای ما کافی است، وچه نیکو عهده داری است».

مقالات الاسلامیین / ۷ می نویسد: «پیروان شریعی بر این پندارند که خداوند در پنج نفر حلول کرده است: پیامبر، علی، حسن، حسین وفاطمه، وایشان را الاهان دانند. پیروان وی - بر خلاف گروهی که پیشتر گفتیم - هیچ خرده ای بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی گیرند. دیگر باور آنها این است که این پنج نفر که خدا درونشان حلول کرده پنج ضد دارند: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه وعمر بن عاص.

آنان در مورد این اضداد به دو گروه تقسیم می شوند: برخی معتقدند این اضداد ستوده اند (!) زیرا فضیلت آن پنج نفر، جز به این پنج ضد شناخته نمی شود، لذا از این جهت ستوده اند! اما برخی بر این باورند که این پنج ضد مذمومند.

منقول است که شریعی می پنداشته خداوند در او حلول نموده است. ونیز گفته شده: فرقه ای از رافضه که آنان را نمیری گویند وپیروان نمیری هستند، معتقدند خدا در نمیری حلول نموده است».

معجم رجال الحدیث ۱۸ / ۳۱۷ می نگارد: «محمد بن نصیر نمیری؛ کشی گوید: ابو عمرو گوید: طائفه ای به نبوت محمد بن نصیر فهری نمیری معتقد شدند، واین بابت آن بود که وی مدعی شد نبی رسول است وامام هادی (علیه السلام) او را فرستاده است.

وی به تناسخ، غلو در مورد امام هادی (علیه السلام) و ربوبیت ایشان، حلال بودن ازدواج با محارم و... اعتقاد داشت»

الذریعة ۳ / ۲۶۸ می نویسد: «[کتاب] تاریخ العلویین؛ تألیف محمد امین بن علی غالب بن سلیمان آقا بن ابراهیم آقا که نسبش - آن گونه که در کتاب آورده - به یعرب بن قحطان می رسد. وی می نویسد: علویانی که در سواحل دریای شام در چند منطقه با پایتخت لاذقیه سکونت دارند، اتباع محمد بن نصیر نمیری هستند. آنها همه شیعیان دوازده امامی هستند و به امامت حجت بن الحسن عسکری (علیهما السلام) اعتقاد دارند. لکن نیابت نائبان چهارگانه را انکار و آنها را تکذیب می کنند و می گویند: باب امام عسکری (علیه السلام) ابو شعیب محمد بن نصیر بصری نمیری است. پس از او ابو محمد عبد الله بن محمد حنان جنبلانی که سال ۲۳۵ به دنیا آمده و به سال ۲۸۷ از دنیا رفته است و طریقه ی جنبلانیه بدو منسوب می باشد عهده دار این امر شد. در ادامه شاگرد او حسین بن حمدان خصیبی متولد ۲۶۰ و متوفای ۳۴۶ که در جنبلان می زیست و به حلب هجرت کرد و کتاب الهدایة الکبری را آنجا برای حاکم آن سیف الدولة بن حمدان نگاشت، این امر را برعهده گرفت. وی وکلایی از جمله علی جبری در بغداد داشت.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در ادامه می افزاید: حقایق، با رجوع به احوال محمد بن نصیر و حسین بن حمدان در کتب مربوط به غیبت و رجالمان آشکار می شود».

برخی از مطالب پیرامون محمد بن نصیر و غلوی که پیروانش درباره ی او کرده اند را در کتاب الهدایة الکبری اثر حسین بن حمدان خصیبی می توان یافت.

شایان ذکر است که سمعانی در الانساب ۵ / ۴۹۸ بین نصیری و عبد الله بن سبأ - که فاصله ای بیش از دو قرن دارند - خلط کرده است!

هم چنان که گذشت، یکی از آنان احمد بن هلال عبرتائی است، شیخ طوسی در غیبت ۳۵۱ / می نویسد: «محمد بن یعقوب روایت می کند: توقیعی طولانی - که ما آن را مختصر نمودیم - برای عمری آمد: ما به درگاه خدای تعالی، از ابن هلال - که خدا او را رحمت نکند - و نیز از کسی که از او بیزاری نجوید، برائت می جوئیم، پس، اسحاقی، همشهریانش و هر که در مورد او

از تو پرسیده یا می پرسد را از آنچه درباره ی احوال این فاجر گفتیم، آگاه ساز.
ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و تنی چند دیگر نیز از این زمره هستند، ولی سخن را با آنان
طول نمی دهیم، زیرا مشهور بوده و در کتاب ها آمده است».

ابن حسکه، ابن حاتم، فارس، سمهری و ابو الزرقاء:

از منابع ما ظاهر می شود که شماری از این گمراه کنندگان، تحت تأثیر فلسفه ی مجوس
و حلول آنان بوده اند، زیرا نوشته اند سریعی بارزترین شاگرد ابن حسکه ی قمی بود،
و اعتقادشان بر انکار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، الوهیت امامان (علیهم السلام)،
و نیز ادعای حلول خداوند در آنان، استوار بوده است!
انتساب وی به قم، لابد ناشی از آن است که وی برهه ای از عمر خود را در آن سپری کرده
است. اهالی قم کافران و منحرفان را از آن اخراج می کرده اند.

محقق بحرانی (رحمه الله) در الحقائق الناضرة ۱/ ۱۲ می نگارد: «امامان (علیهم السلام)
شیعیان را از ورود تمامی بدعتگزاران [در میان آنان] بر حذر داشته، فرمان به اجتناب از آنان
داده اند، و آنان را معرفی کرده اند، هم چنان که در احادیثی که پیش از این گذشت دانستید.
از این جمله، روایاتی است که از امامان پسین (علیهم السلام) در لعن جماعتی که این اوصاف
را داشتند صادر شده است، مانند فارس بن حاتم قزوینی، حسن بن محمد بن بابا، محمد بن
نصیر نمیری، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال، حسین بن منصور حلاج، ابن
ابی عزافر، ابو دلف و جماعت بسیاری که خود را شیعه می نامند و باورهای وقیحی چون غلو،
اباحی گری، تناسخ و اموری چنین دارند. توقیعاتی از ایشان (علیهم السلام) در لعن و بیزاری
جستن از اینان در هر مکانی صادر شد، و شیخ (رحمه الله) در کتاب غیبت تعدادی از اینان را
آورده است. کشی نیز گزارشاتی پیرامون کارهای اینان، و همچنین توقیعات صادره ی مربوط به
اینان به خاطر کارهایشان، نقل می کند».

رجال کشی ۲/ ۸۰۴: «نصر بن صباح گوید: حسین بن علی خواتیمی غالی و ملعون بود. وی
امام رضا (علیه السلام) را درک کرده بود.

همو گوید: حسن بن محمد معروف به ابن بابا، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی:

امام هادی (علیه السلام) هر این سه را لعنت کرده است.
ابومحمد فضل بن شاذان در برخی کتاب هایش گفته است: یکی از کذابان مشهور ابن بابا قمی است.

سعد، از عبیدی نقل می کند: امام هادی (علیه السلام) خود به طور ابتدایی [و بدون آنکه من سؤالی پرسیده باشم] به من نوشتند: نزد خدا، از فهری و حسن بن محمد بن بابا قمی بیزاری می جویم، پس، از این دو بیزار باش که تو و جمیع پیروانم را هشدار می دهم. من آن دو را لعن می کنم، لعنت خدا بر آنان باد. آن دو به [نام] ما از مردم ارتزاق می کنند، دو فتنه انگیز آزار دهنده، خدا آنان را بیازارد و در فتنه سرنگونشان کند.

ابن بابا می پندارد من او را به پیامبری فرستاده ام و او باب است! لعنت خدا بر او باد، شیطان او را تسخیر خود کرد و به گمراهی در آورد. خدا لعنت کند هر کسی را که این سخن را از او بپذیرد.

ای محمد! اگر توانستی سر او را با سنگی بشکنی، بشکن، زیرا او مرا آزرده است، خدا در دنیا و آخرت او را بیازارد.

ابو عمرو گوید: گروهی به نبوت محمد بن نصیر نمیری قائل شدند، به علت آنکه ادعا کرد نبی رسول است و امام هادی (علیه السلام) او را فرستاده است، وی به تناسخ و نیز غلو درباره ی امام هادی (علیه السلام) اعتقاد داشت...

نصر بن صباح گوید: موسی سواق پیروانی دارد که علیاویه (۱۴۰۴) نام دارند، و به حضرت محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) اهانت می کنند.

علی بن حسکه حواری قمی، استاد قاسم شعرانی یقطینی بود. ابن بابا و محمد بن موسی شریقی نیز از شاگردان علی بن حسکه بودند، آنان ملعون هستند، خدایشان لعنت کند.

فضل بن شاذان در برخی کتب گفته: یکی از دروغ پردازان مشهور علی بن حسکه است.

نصر بن صباح گوید: عباس بن صدقه، ابو العباس طرنانی و ابو عبد الله کندی معروف به شاه رئیس، از غالیان بزرگ و ملعون بودند.

موسی بن جعفر بن وهب گوید: عروه، درباره ی فارس بن حاتم به امام هادی (علیه السلام) نامه

ای نگاشت، ایشان در پاسخ مرقوم داشتند: او را تکذیب و هتک کنید، خدا او را [از رحمت خود] دور و خوار گرداند، او در هر آنچه ادعا و بیان می کند، دروغ می گوید. لکن خود را از خوض و سخن در این باره نگاه دارید، مراقب باشید با او مشورت نکنید، و راهی برایش نگذارید که [بدان] در طلب شر برآید، خداوند ما را از سختی [و شرّ] او و کسی که مانند اوست کفایت کند...

فضل بن شاذان در برخی کتاب هایش گفته: یکی از کذابان مشهور، فارس بن حاتم قزوینی فاجر است.

... محمد بن عیسی بن عبید روایت می کند: امام هادی (علیه السلام) فرمان قتل فارس بن حاتم قزوینی را صادر، و برای کشنده ی او بهشت را ضمانت نمودند، پس جنید او را به هلاکت رساند.

فارس فتنه گر بود و مردم را به فتنه دچار می کرد، و به بدعت فرا می خواند. نامه ای چنین از امام هادی (علیه السلام) آمد: این فارس - که خدایش لعنت کند - [مدعی است که] از جانب من فتنه گری می کند و به بدعت فرا می خواند، خون او برای هر کسی که او را بکشد هدر است، حال چه کسی مرا از او راحت می کند و او را می کشد، و من برای او بهشت را بر خدا ضمانت کنم؟...

اسحاق انباری گوید: امام جواد (علیه السلام) به من فرمودند: ابو السمهری - که خدا او را لعنت کند - چه کرد، او بر ما دروغ می بندد، و می پندارد که خود و ابو الزرقاء دعوتگران به سوی ما هستند. شما را گواه می گیرم که به نزد خداوند عزیز و جلیل از آن دو بیزاری می جویم، آن دو فتنه گر و ملعونند...».

دیگر از اینان ابوبکر بغدادی و ابو دلف هستند. شیخ طوسی در غیث / ۴۱۲ می نویسد: «سخن درباره ی ابوبکر بغدادی برادر زاده ی شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، و نیز ابو دلف مجنون؛

شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان، از ابوالحسن علی بن بلال مهلبی، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه نقل فرمود: ما ابو دلف کاتب - که خدایش حفظ نکند - را به

الحاد می شناختیم. او بعدها اظهار غلو کرد، بعد از آن دیوانه شد، و در ادامه به تفویض گروید. هر جا می رفت او را تحقیر می کردند. شیعیان تنها مدتی کوتاه وی را دیدند. آنان از او و هر کسی که با او ارتباط دارد، بیزاری می جویند.

بعد از آنکه برای ابوبکر بغدادی چنان ادعایی [سفارت] کردند، ما کسی را به نزد او فرستادیم، ولی او این مطلب را انکار و قسم یاد کرد، و ما پذیرفتیم. اما هنگامی که وارد بغداد شد، به این ادعا گروید و از طائفه ی حق منحرف شد، و بدان فراخواند! پس جای تردیدی برای ما باقی نماند که او بر همان اعتقاد است، از این رو او را لعنت کردیم و بیزاری جستیم، زیرا هر کسی پس از سمری (رحمه الله) مدعی این امر شود، نزد ما کافر، گمراه و گمراهگر است.

ابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سکری گوید: هنگامی که پسر محمد بن حسن بن ولید قمی از جانب پدرش به همراهی جماعتی نزد ابوبکر بغدادی آمدند و در مورد نیابتی که برای وی ادعا می شد سؤال کردند، وی آن را انکار کرد و گفت: هیچ چیزی بر عهده ی من گذاشته نشده. اموالی بر او عرضه شد ولی نپذیرفت و گفت: بر من حرام است چیزی از آن را دریافت کنم، زیرا هیچ چیزی از این امر بر عهده ی من نیست و هیچ ادعایی در این باره ندارم. ابن عیاش گوید: روزی با ابو دلف بودم که سخن از ابوبکر بغدادی به میان آوردیم، او گفت: آیا می دانی چرا آقای ما شیخ [ابوبکر بغدادی] برتر از ابو القاسم حسین بن روح و دیگران بود؟ گفتم: نه، گفت: زیرا ابو جعفر محمد بن عثمان در وصیتش، نام وی را بر نام او مقدم داشت.

من گفتم: با این حساب، منصور [دوانیقی] باید از مولایمان امام کاظم (علیه السلام) برتر باشد! گفت: چرا؟ پاسخ دادم: زیرا امام صادق (علیه السلام) در وصیت، نام او را بر نام ایشان مقدم داشتند. (۱۴۰۵)

وی گفت: تو با آقایمان دشمنی داری، من گفتم: همه ی خلق - به غیر از تو - با ابوبکر بغدادی دشمنند. پس نزدیک بود با یکدیگر درگیر شویم و گریبان هم را بگیریم. ابوبکر بغدادی در قلت دانش و مروّت مشهور است، و چون ابو دلف بسیار، در این کتاب در

این باره سخن نمی گویم. ابن نوح برخی از آن موارد را ذکر کرده است».

حسین بن منصور حلاج:

۱. عموم مورخان و فقهای مذاهب، متفق و معتقدند حلاج ادعاهایی بزرگ داشت که موجب خروج وی از اسلام شد. او مدعی شد وکیل امام مهدی (علیه السلام) است، بعدها هم ادعای الوهیت نمود! (۱۴۰۶)
با این وجود برخی صوفیان، عارفان، غریبان و کسانی که تحت تأثیر آنها بودند، او را ستوده، بزرگ انگاشتند!

۲. عموم فقیهان ما بر مذمت وی اتفاق نظر دارند، و او را در زمره ی کسانی به شمار آورده اند که توقیعی از امام مهدی (علیه السلام) در لعن و براءت از وی صادر شده است، شیخ طوسی (رحمه الله) در غیبت / ۴۰۱ می نگارند: «مذمومانی که به دروغ وافترا، ادعای بابیت و سفارت کردند - خدایشان لعنت کند -»

یکی از آنان حسین بن منصور حلاج است. حسین بن ابراهیم، از ابو العباس احمد بن علی بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری برایم نقل کرد: هنگامی که خدای تعالی خواست حقیقت امر حلاج را آشکار کند، و او را رسوا و خوار گرداند، چنین شد: حلاج به گمان خود و به جهت جهالت مفرطی که داشت، پنداشت نیرنگ و حيله اش در ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی - که خدا از او راضی باشد - نیز اثر می کند. از این رو نامه ای فرستاد وایشان را طلبید تا نیرنگ زند، و به وسیله ی فریب ایشان - که در میان مردم از مکانتی برخوردار بود، و در علم و ادب برای خود منزلتی داشت - بتواند دیگران را نیز در سلک خود درآورده، به مقصود خود که حيله کردن با ضعیفان و گسترش باطل بود، دست یابد.

او در نامه اش نوشته بود: من وکیل صاحب الزمان (علیه السلام) هستم - وی با این سخن ابتدا ناآگاهان را به سمت خود جلب می کرد و بعد از آن پا فراتر می گذارد و دیگر ادعاهای خود را مطرح می نمود - فرمان دادم برای تو نامه ای نگاشته و هر آن نصرتی را که خواهانی برایت اظهار کنند، تا [در اعتقاد به من] استوار شوی و هیچ تردیدی در این امر نداشته باشی.

ابو سهل در جواب نوشت: من خواسته ی کوچکی دارم که برای تو و در مقایسه با دلائلی که آشکار ساخته ای کار آسانی است، من مردی هستم که به کنیزان علاقه ی بسیار، و تعدادی از آنان را نیز در اختیار دارم، لکن پیری مرا از آنان دور می کند، و می بایست هر جمعه خضاب کنم. من مشقت بسیار این کار را متحمل می شوم تا این مسئله را از آنان مخفی دارم، وگرنه قرب آنان به بعد و وصالشان به هجران مبدل گردد. از تو می خواهم مرا از خضاب و سختی آن برهانی وریش مرا سیاه گردانی، که در این صورت مطیع تو خواهم بود، نزد تو خواهم آمد، همان اعتقاد تو را داشته و به کیش تو فرا می خوانم!

حلاج وقتی پاسخ او را دریافت کرد دانست که نامه نوشتن به وی اشتباه بوده است، لذا نه دیگر نامه ای نوشت و نه کسی را فرستاد. ابو سهل نیز او را محور سخن و مضحکه ی همگان قرار داد و این مطلب را در بین کوچک و بزرگ منتشر کرد، و همین امر باعث شد حقیقت امر حلاج فاش شود، و مردم از او بگریزند.

جماعتی، از ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه برای نقل کردند: حلاج به قم آمد و به برخی از خویشان ابوالحسن (۱۴۰۷) نامه نوشت و او ابوالحسن را به سوی خود دعوت کرد، وی نوشت: من فرستاده و وکیل امام هستم.

هنگامی که نامه به دست پدرم رسید آن را پاره کرد و به آورنده گفت: برای نادانی ها چقدر گنجایش داری! آن مرد - که به گمانم خود را پسر عمه و یا پسر عموی حلاج معرفی می کرد - گفت: او شما را دعوت کرده است، چرا نامه اش را پاره کردی؟ همه به او خندیدند و به استهزاء گرفتند. ابوالحسن هم به همراه جماعتی از یاران و غلامان به دکان خویش رفت. وقتی وارد خانه ای شد که دگانش در آن قرار داشت، هر که آنجا نشسته بود برخاست، به جز یک مرد که پدرم او را شناخت. وقتی ایشان نشست و بسان تجار حساب و دواتش را بیرون آورد، به برخی حاضران رو کرد و درباره ی آن مرد سؤال نمود. او این را شنید و گفت: من خود حضور دارم، از دیگری درباره ام پرسش می کنی؟! پدرم پاسخ داد: ای مرد! تو را احترام کردم و بزرگ داشتم که از خودت سؤال ننمودم. آن مرد گفت: آیا نامه ی مرا در حضور خودم پاره می کنی؟

پدرم فرمود: پس، آن مرد توئی. ای غلام! او را بیرون کن و دشمن خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بیرون رفت. سپس فرمود: آیا ادعای معجزات داری؟ خدا تو را لعنت کند. دیگر در قم او را مشاهده نکردیم».

۳. حلاج و حلول، اسوه و مقصد نهایی شلمغانی! حسین بن روح، دختر جناب محمد بن عثمان را از ارتباط با زنی از بنی بسطام - که اعتقاد داشت ارواح معصومین (علیهم السلام) به محمد بن عثمان، حسین بن روح و... انتقال یافته - نهی نمود و فرمود: «دخترم! مبادا از این پس نزد این زن بروی، اگر هم نامه ای برایت نوشت یا شخصی را به سراغت فرستاد نپذیر، و دیگر با او دیدار نکن، این [گفتار او] کفر به خدای تعالی و الحاد است. این مرد ملعون، این باور را در دل های این قوم استوار ساخته است، تا بدین وسیله بتواند به آنان بگوید که خداوند متعال با او متحد شده و درونش حلول کرده است - همان گونه که نصاری دربارہ ی مسیح (علیه السلام) گویند - تا به قول حلاج - که خدایش لعنت کند - برسد» (۱۴۰۸).

شیخ مفید (رحمه الله) در تصحیح اعتقادات الامامیة / ۱۳۴ می فرماید: «حلاجیه گروهی از صوفیانیند. آنان اباحی گردند و به حلول اعتقاد دارند. حلاج تظاهر به تشیع می کرد، گرچه ظاهر امر او تصوف بود. آنان افرادی ملحد و زندیق هستند، چنین وانمود می کنند که تمامی فرقه ها با اعتقادشان همسویند. برای حلاج اموری باطل را ادعا می کنند، همان سان که مجوسیان برای زردشت، و مسیحیان برای راهبانان آیات و بینات را ادعا می کنند. و البته که مجوسیان و مسیحیان به عمل به عبادات از اینان نزدیکترند، و اینان از شرائع و عمل بدان، از آنها دورتر».

عبارت محقق بحرانی نیز در الحقائق الناضرة ۱ / ۱۲ پیشتر گذشت: «از این جمله، روایاتی است که از امامان پسین (علیهم السلام) در لعن جماعتی که این اوصاف را داشتند صادر شده است، مانند فارس بن حاتم قزوینی، حسن بن محمد بن بابا، محمد بن نصیر نمیری، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال، حسین بن منصور حلاج، ابن ابی عزافر، ابو دلف و جماعت بسیاری که خود را شیعه می نامند و باورهای وقیحی چون غلو، اباحی گری، تناسخ و اموری چنین دارند. توقیعاتی از ایشان (علیهم السلام) در لعن و بیزاری جستن از اینان در هر مکانی صادر شد».

۴. در مصادر تاریخ وسیره مطالب بسیاری پیرامون حلاج، داستان ها، سخنان و دروغ پردازی های پیروانش آمده است، چنان که می توان در این باب یک جلد کتاب به رشته ی تحریر درآورد. البته رساله های دانشگاهی، مقالات و مباحثی که غریبان درباره ی او و امور مربوطه نگاشته اند، چندین برابر است!

طبری در تاریخ خود ۸/ ۲۵۵ می نویسد: «سال ۳۰۱... در این سال شخصی جادوگر که به حلاج معروف وکنیه اش ابومحمد بود، به همراه رفیقش به خانه ی وزیر علی بن عیسی احضار شدند. از گروهی از مردم شنیدم که وی مدعی ربوبیت است. او و رفیقش را سه روز از ابتدا تا نیم روز به بند کشیدند، بعد آنها را پایین آورده به زندان می بردند. او مدتی طولانی در حبس بود و جماعتی از جمله نصر قشوری فریب او را خوردند، تا آنکه مردم اعتراض کردند و بر کسانی که بر حلاج ایراد می گرفتند و او را به بدی یاد می کردند، نفرین نمودند. پس او را از زندان بیرون آورد، دست ها و پاهایش را برید، آنگاه گردن زده و به آتش سوزاندند».

الانساب سمعانی ۲/ ۲۹۲: «حلاج... یعنی پنبه زن، و کسی که به این عنوان شهرت دارد ابو مغیث حسین بن منصور حلاج است... جدّ وی مجوسی از اهالی بیضاء فارس بود و محمی نام داشت. حسین در واسط - و طبق قولی در شوشتر - رشد کرد. او به بغداد آمد و با صوفیان درآمیخت، و با بزرگان صوفیه مانند جنید بن محمد، ابو حسین نوری و عمرو بن عثمان مکی مصاحبت کرد... چند سالی هم شاگرد سهل بن عبد الله بود.

وی در بغداد بعضی اوقات جامه ی موپین می پوشید، گاه دو خرقه ی رنگین، گاه قبا و عمامه و گاه با قبایی در زی لشکریان. اولین سفری که از شوشتر به بصره رفت، هیجده سال داشت. بعد از آن با دو خرقه نزد عمرو بن عثمان مکی و جنید بن محمد رفت، و هیجده ماه در کنار عمرو بن عثمان ماند...

بعداً با جماعتی از صوفیان به بغداد بازگشت. از آنجا به مکه آمد و یک سال در آن اقامت گزید. سپس به بغداد و به قصد جنید رجوع کرد...

به مدت یک سال به شوشتر آمد و در میان مردم وجهه ای عظیم یافت، چنان که تمام هم عصرانش بدو حسادت ورزیدند. عمرو بن عثمان پیوسته نامه می نوشت و به او فرمان می داد به

خوزستان رود و سخنانی درشت درباره اش می گفت. این امر موجب خشم حلاج شد، پس لباس های صوفیه را کنار گذاشت و قبا به برکرد و همنشین اهل دنیا شد. پس از مدتی به مدت پنج سال به خراسان، ما وراء النهر، سیستان و کرمان رفت. آنگاه به فارس بازگشت، و به سخنانی برای مردم پرداخت. مجلسی تشکیل می داد و آنان را به سوی خدا دعوت می کرد. وی در فارس به ابو عبد الله زاهد شناخته می شد. برای اهالی آن دیار آثاری نیز تصنیف نمود... بعد به بصره رفت و مدتی کوتاه در آن ماند. دوباره راهی مکه شد. لباس هایی وصله دار و لنگ پوشید. جماعت بسیاری در این سفر وی را همراهی نمودند. ابو یعقوب نهرجوری به او حسد کرد و درباره اش سخنانی گفت. لذا به بصره بازگشت و یک ماه در آن ماند. سپس به اهواز آمد، و از آنجا به بغداد و مکه رفت. بعدها چنین دید که به بلاد شرک سفر، و به سوی خدا دعوت کند. از این رو آهنگ هند، چین و ترکستان کرد. در ادامه بازگشت، حج به جا آورد و در آنجا اقامت گزید. پس از مدتی به بغداد رفت و زمینی به دست آورد و خانه بنا کرد...».

تاریخ بغداد ۸ / ۱۱۲ می نویسد: «یک سال در بغداد ماند. پس از آن به برخی پیروان گفت: از فرزندان حمد مراقبت کن تا من بازگردم، چون به نظرم رسیده به بلاد شرک بروم و مردمان را به خدا دعوت کنم، و رفت. خبردار شدم که آهنگ هند کرده، پس از آن به خراسان رفته و بعد وارد ما وراء النهر و ترکستان شده است...»

بعد از بازگشت از این سفر سخنان فراوانی درباره ی او گفتند. وی سومین حج خود را به جای آورد و به مدت دو سال در آنجا اقامت کرد. سپس بازگشت و از رویکرد پیشین خود عدول نمود. او در بغداد زمین گرفت و خانه ای بنا نمود...»

گروهی او را ساحر می دانستند، قومی دیوانه می خواندند، و طائفه ای برای او کراماتی قائل بودند، سخن پیرامون او مختلف بود تا آنکه سلطان او را به حبس انداخت...».

همان ۸ / ۱۱۶ می نویسد: «محمد بن علی کتانی گفت: حسین بن منصور در آغاز امر وارد مکه شد. ما بسیار تلاش کردیم تا جامه ی وصله دار او را به دست آوریم. سوسی گوید: ما شپشی از آن برگرفتیم و وزن کردیم، نیم دانگ بود به جهت کثرت ریاضت وی...»

علی بن احمد حاسب گوید: از پدرم چنین شنیدم: معتضد برای اموری چند مرا به هند فرستاد تا

در رابطه با آن اطلاعاتی کسب کنم و او را آگاه سازم. در کشتی مردی که به نام حسین بن منصور شناخته می شد، همراه من بود. اخلاقی نیکو داشت و خوش صحبت بود. از کشتی پیاده شدیم و به ساحل درآمدیم. بدو گفتم: برای چه کاری به اینجا آمده ای؟ او گفت: آمده ام تا سحر بیاموزم و مردم را به خدا دعوت کنم!

در کنار ساحل کلبه ای و درون آن پیرمردی بود، حسین بن منصور به او گفت: آیا کسی را سراغ دارید که سحر بداند؟ پیرمرد رشته نخى بیرون آورد و یک طرف آن را به دست حسین بن منصور داد، سپس آن را به هوا پرتاب کرد و به پارچه ای تبدیل شد، پس به بالای آن رفت و فرود آمد!

به حسین بن منصور گفت: چنین چیزی می خواهی؟ بعد از آن حسین از من جدا شد و دیگر او را ندیدم مگر در بغداد...

منصور بن عبد الله گوید: از برخی رفقا چنین شنیدم: شبلى بر بدن به دار آویخته ی منصور گذشت، بر او نگاهی انداخت و گفت: آیا تو را از مردمان نهی نکردیم... ابوبکر بن ابی سعدان گوید: حسین بن منصور، تزویجر و دروغ پرداز بود. ابو عبد الرحمن گوید: شنیدم که عمرو بن عثمان او را لعنت می کرد و می گفت: اگر بدو دست یابم با دست خود او را به قتل خواهم رساند، من گفتم: چرا؟ گفت: آیه ای از کتاب خدا را تلاوت کردم، او [حسین بن منصور] گفت: من نیز می توانم چنین سخن بگویم!

ابو زرعه ی طبری، از ابو یعقوب اقطع نقل می کند: من به خاطر حسن طریقه و تلاشی که از حسین بن منصور دیدم، دخترم را به همسری او در آوردم. بعد از مدتی کوتاه برایم معلوم شد که او ساحر، حيله گر، خبیث و کافر است...

وقتی وارد بغداد شد بسیاری از مردم و نیز رؤساء را گمراه کرد. طمع وی بیشتر متوجه رافضیان بود، زیرا در سلک آنان وارد شده بود. وی به ابو سهل بن نوبخت - که مردی فرهیخته، فهیم و تیزهوش بود - نامه ای نوشت تا او را به گمراهی بکشاند...

ابوبکر بن سعدان گوید: حسین بن منصور به من گفت: به من ایمان آور تا گنجشکی را نزد تو بفرستم که فضله ای به اندازه ی دانه ای، بر روی مسی به وزن چند من بیندازد، و طلا شود! من

بدو گفتم: بلکه تو به من ایمان بیاور تا فیلی برایت بفرستم که به پشت بخوابد و دست وپایش در هوا قرار گیرد، وچون بخواهی او را پنهان کنی در یکی از دو چشم پنهان داری! پس مبهوت ماند و سکوت کرد...

گفته شده که او به وسیله ی اموری شبیه شعبده و سحر و ادعای نبوت، در پی گمراه ساختن مردم بود... ادعا فراتر رفت و گفتند او مدعی ربوبیت است...

جریان وی میان مردم پخش شد و در مورد قتل او سخن می گفتند. خلیفه فرمان داد او را تسلیم حامد بن عباس کنند تا در حضور قضاة پرده از چهره اش بردارد. جریاناتی گذشت و خلیفه درباره ی او به یقین رسید و از آنچه درباره ی او می گفتند آگاه شد، از این رو فرمان قتل و به آتش سوزاندن او را صادر کرد.

او را در روز سه شنبه هفت روز باقی مانده از ذی القعدة سال ۳۰۹ در مجلس مأموران حاضر کردند و تقریباً هزار تازیانه بر او نواختند. دست ها و پاهایش را قطع کردند، گردنش را زدند، و بدنش را به آتش سوزاندند، سر او را بر روی دیوار زندان جدید در مقابل دید مردم قرار دادند، دست وپایش را نیز در کنار سرش آویختند...

ابوبکر بن حمشاذ گوید: مردی با توبره ای به دینور آمد، و شب وروز از آن جدا نمی شد. مردم آن را تفتیش کردند و نوشته ای اثر حلاج در آن یافتند، در ابتدای آن چنین آمده بود: از رحمن رحیم به فلانی پسر فلانی. پس او را به بغداد فرستادند. حلاج را احضار و آن نوشته را بر او عرضه کردند، او گفت: این دست خطّ من است و من آن را نگاشته ام. آنان گفتند: پیشتر مدعی نبوت بودی، حال ادعای ربوبیت می کنی؟! پاسخ داد: من ادعای ربوبیت ندارم، اما آیا جز این است که نویسنده خداست و من و دست ابزاریم؟

ابو علی اوارجی، به علی بن عیسی خبر داد که محمد بن علی قنائی - که کاتب بود - حلاج را می پرستد و مردم را به اطاعت از او فرا می خواند. علی بن عیسی کسی را فرستاد که او را دستگیر و خانه اش را تفتیش کند. او نزد علی بن عیسی اقرار کرد که از پیروان حلاج است، و از خانه اش دفترها و نامه هایی به خطّ حلاج آوردند. حامد بن عباس از مقتدر درخواست کرد حلاج و دعوتگران وی را بدو بسپارد...

حامد آنان را دستگیر کرد وبا آنها به گفتگو پرداخت. آنها اعتراف کردند که از یاران ودعوتگران حلاجند، وگفتند الوهیت وی برای آنان به اثبات رسیده است ومردگان را زنده می کند، وبدین ترتیب پرده از چهره ی حلاج برداشتند، اما حلاج این مطلب را انکار و آنها را تکذیب کرد وگفت: به خدا پناه می برم از آنکه ادعای ربوبیت یا نبوت کنم، من مردی هستم که خدا را می پرستم، نماز، روزه وکار خیر بسیار انجام می دهم، وجز این نمی دانم». سیر اعلام النبلاء ۱۴ / ۳۱۳ می نویسد: «فقیه ابو علی بن بناء گوید: حلاج ادعای الوهیت داشت ومعتقد بود لاهوت در طبیعت حلول کرده است. وزیر علی بن عیسی او را احضار نمود، ولی دید نه می تواند قرآن را درست بخواند ونه از فقه وحديث بهره مند است، پس به او گفت: فراگیری فرائض وامور طهارت، برای تو شایسته تر از نوشتن نامه هایی است که نمی دانی در آن چه می گویی...

حلاج، نصر قشوری را از طریق صلاح ودین - ونه آنچه بدان فرا می خواند [وادعا می کرد] - فریفته بود. نصر هم مادر مقتدر را از کشتن وی هراسانید وگفت: بیم آن دارم که عقوبت این عمل دامنگیر پسر شود، او هم پسرش را از این کار بازداشت، ولی مقتدر نپذیرفت وبه حامد دستور داد او را به قتل برساند، اما همان روز تب کرد واین باعث شد نصر ومادر مقتدر بیش از پیش فریفته شوند ومقتدر نیز به تردید افتد. لذا به حامد دستور داد دست نگه دارد، وچند روزی به تأخیر افتاد تا آنکه وی بهبودی یافت. حامد اصرار کرد وگفت: اگر این شخص باقی بماند شریعت را دیگرگون می کند، ومردمانی را از دین بر می گرداند که به از بین رفتن حکومتان منجر خواهد شد، پس بگذارید او را بکشم، اگر مشکلی برای شما پیش آمد مرا به قتل برسانید. پس فرمان قتل او را صادر کرد وهمان روز او را کشتند...

در خانه ی او نامه هایی پیدا کردند که از جانب دعوتگران وی از اطراف واکناف آمده بود، نوشته بودند: ما برای تو در هر زمینی بذری کاشتیم که نمو داشته باشد، برخی او را باب امام خطاب کرده بودند، برخی صاحب الزمان - یعنی کسی که شیعیان منتظر او هستند -، برخی او را صاحب ناموس اکبر یعنی پیامبر، وبرخی هم خدا!

از حلاج در این باره سؤال کردند، وی گفت: من این نامه ها را نمی شناسم، آنها را بر ضدّ

من ساخته اند...

محمد بن اسحاق ندیم هم در مورد حلاج مطالبی نقل می کند و بر او هجوم می آورد، در ادامه اسامی کتب وی را می نگارد: کتاب طاسین الأول، الأحرف المحدثه والأزلیة، ظلّ ممدود، حمل النور والحیة والأرواح، الصهور، تفسیر قل هو الله احد، الأبد والمأبود، خلق الإنسان والبیان، کید الشیطان، سرّ العالم والمبعوث، العدل والتوحید، السیاسة، علم الفناء والبقاء، شخص الظلمات، نور النور، الهیاکل والعالم، المثل الأعلى، النقطة وبدو الخلق، القیامات، الکبر والعظمة، خزائن الخیرات، موائد العارفين، خلق خلایق القرآن، الصدق والإخلاص، التوحید، النجم إذا هوی، الذاریات ذرواً، هوهو، کیف کان وکیف یکون، الوجود الأول، لا کیف، الکبریت الأحمر، الوجود الثانی، کیفیة والحقیقة وکتبی دیگر». (۱۴۰۹)

عرب بن سعد قرطبی در صلة تاریخ الطبری / ۶۰ می نویسد: «حلاج مردی گمراه و خبیث بود. در شهرها می گشت و بر جاهلان تزویر می کرد. گروهی بر این باورند که وی به رضا از آل محمد دعوت می نمود، اما ظاهر آن است که وی نزد سنی سنی بود، نزد شیعی شیعی و نزد معتزلی معتزلی.

او شعبده بازی می کرد. تلاش می کرد طب را فرا گیرد. کیمیا را تجربه نمود. با تزویر پیوسته ی خود ناآگاهان را به گمراهی کشاند. بعدها ادعای ربوبیت کرد و به حلول قائل شد. افتراهای سختی بر خدای (عز وجل) و رسولانش زد.

نامه هایی از او یافت شد سراسر یاهو سرایی، سخن واژگون و کفر عظیم. در برخی از آنها آمده بود: من غرق کننده ی قوم نوح، و نابودگر عاد و ثمودم! وی به یارانش می گفت: تو نوحی، تو موسی و تو نیز محمد، من ارواح آنان را به ابدان شما بازگردانده ام! محمد بن یحیی صولی گوید: من بارها او را دیده و با او سخن گفته ام، او را جاهلی یافتم که خود را خردمند و انمود می کرد، الکنی که خود را به فصاحت می زد، و بدکاری که تظاهر به عبادت می کرد و پشم می پوشید.

نخستین کسی که بدو دست یافت علی بن احمد راسبی بود که چون از احوال وی آگاه شد، او را به عیان و در بند بر روی شتری به بغداد فرستاد. ماجرای او و آنچه برای خودش به اثبات

رسیده بود را نیز در نامه ای نوشت و فرستاد. علی بن عیسی وزیر در سال ۳۰۱ او را احضار کرد و فقیهان را برای مناظره با وی آورد. او نه چیزی از قرآن می دانست، نه فقه و حدیث و شعر و لغت و اخبار مردم! پس او را سخیف خواند و مورد ضرب قرار داد...
ابن فرات در دوران نخستین وزارت خود بر [خانه ی] او هجوم آورد. موسی بن خلف نیز در پی او برآمد، ولی او با غلامش گریختند، تا آنکه در همین سال بدو دست یافت و به حامد وزیر سپرد. حامد او را در حضور حاضران می آورد و کتک می زد و ریشش را می کند...».

۵. صوفیان و دوستان آنان برای آنکه حلاج را محبوب مردم قرار دهند بر اساس خیالات و بافته هایشان برای او شخصیت پردازی کردند، از این رو سخنانی را بدو نسبت دادند، و داستان هایی فتنه گر برای او دست و پا کردند، لذا حلاج دنیای تصوف، فلسفه و عرفان، غیر از حلاج واقعی شد، آنان او را رمز صوفی مظلوم دورانش دانستند!

عجیب است که قاضی شهید نور الله شوشتری (رحمه الله) که عالمی بزرگ و مدافع مذهب اهل بیت (علیهم السلام) بوده و در همین راستا به شهادت رسیده، نسبت به حلاج و ابن عربی حسن ظن به خرج داده است! علت این امر را باید آن دانست که ایشان درباره ی این دو شناختی محدود داشته است.

وحید بهبهانی (رحمه الله) در تعلیقه / ۱۴۹ می نگارد: «حسین بن منصور؛ در وجیزه در مورد او آمده: مذمت بسیاری دارد.

در بلغه چنین آمده: برخی از اجلّه ی شیعه در مدح وی، کار را به آنجا رسانده اند که مدعی شده اند او از اولیاست، مانند صاحب مجالس المؤمنین و محبوب القلوب و جز این دو، لکن این امر خالی از بُعد و غرابت نیست.

در شرح حال شیخ مفید (رحمه الله) خواهد آمد که یکی از آثار ایشان، ردّ بر اصحاب حلاج است.».

محدث ارموی در فیض الاله فی ترجمه القاضی نور الله / ۴۳ می نگارد: «فاضل کشمیری در کتاب نجوم السماء در احوال قاضی (رحمه الله) می نویسد - و خلاصه اش این است: پوشیده نیست که آنچه قاضی سید نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین و غیر او آورده اند -

یعنی مدح جماعتی از صوفیه و حسن ظنّ به آنان، کسانی چون حسین بن منصور حلاج که توقیعی دربردارنده ی لعن او، از مولایمان صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صادر شد، همان گونه که عالمان ما که خدا از ایشان راضی باشد، در کتب معتبر نگاشته اند، و نیز سفیان ثوری، با یزید بسطامی، محیی الدین عربی و همانندان آنها از متقدمین و متأخرین صوفیه که فساد مذهب و اعتقاد باطلشان نزد علماء ما ثابت است - موجب نمی شود قاضی که آنها را می ستاید صوفی باشد، زیرا مدح شخصی منحصرأً به معنای اختیار مسلک و قبول باور وی نیست...».

۶. برخی سنیان نیز در مورد او به اشتباه افتاده اند، شربینی در مغنی المحتاج ۴/ ۱۳۴ می نویسد: «از ابن سريج در مورد حلاج پرسیدند، گفت: در مورد او چیزی نمی گویم، امر او برایم واضح نیست. قاضی ابو عمرو جنید و فقیهان عصر او فتوی به کفر او دادند و مقتدر هزار تازیانه بر او زد...».

مردم درباره اش مختلفند، برخی در تعظیم او مبالغه می کنند، و برخی کافرش می دانند. ابن مقری نیز بسان دیگران قائل به کفر کسی است که در کفر پیروان ابن عربی شک کند». ابن عربی در تفسیر ۲/ ۲۳۳ بایزید بسطامی و گفتارش: سبحانی ما اعظم شأنی! و حسین بن منصور و گفتارش: انا الحق! را تأیید می کند و آنان را موحد تام می انگارد! حلاج خوشایند آلوسی نیز قرار گرفته است، وی در تفسیرش ۵/ ۱۵۹ می پندارد معرفت الهی با تمامی اجزاء بدن حلاج مخلوط شده بود، و با هر قطره از خون وی کلمه ی الله نوشته شد! وی در ۱۶/ ۲۱۴ حلاج را در ادعای الوهیت معذور می شمارد!

ابنتیمیه نیز وارد گود می شود و راهی برای تصحیح ادعاهای حلاج و هم پیاله هایش ارائه می کند، او معتقد است که خدا به فاسقان جن نیز قدرت بر انجام معجزات می دهد! در دقائق التفسیر ۲/ ۱۴۲ می نویسد: «من در قلعه ای در مصر محبوس بودم. شخصی از جن نزد امیر که از یارانش جدا افتاده بود رفت و خود را ابنتیمیه معرفی کرد و امیر هم پنداشت او ابنتیمیه است. وی ملک مادرین را از این مطلب آگاه ساخت و او شخصی را فرستاد و حقیقت را جويا شد و فهمید من از زندان بیرون نرفته ام، و آن شخصی جنّی بوده دوستدار من

که همان کاری را انجام می داده که من انجام می داده ام. هنگامی که ترکان به دمشق می آمدند به اسلام دعوتشان می کردم، و چون شهادتین را می گفتند به آنها غذا می دادم. برخی از مردم گفتند: به چه دلیل نمی گویی او فرشته بوده؟ گفتم: فرشته دروغ نمی گوید، اما او به دروغ خود را ابنتیمیه معرفی کرده.

بسیاری از مردم کسی را دیده اند که خود را خضر معرفی می کرده و حال آنکه جن بوده است. چنین امری برای یهود و نصاری نیز رخ می دهد، و آنان در معبدشان کسی را می بینند که خود را خضر عنوان می کند. گاه است که خود را موسی، عیسی، محمد و... عنوان کند، و اینها همه واقع شده، و پیامبر فرمود: هر که مرا در خواب ببیند، به حق مرا دیده چون شیطان به صورت من در نمی آید...

پیروان حلاج پس از قتل او، کسی به سراغشان می آمد و خود را حلاج معرفی می کرد. شیخی به نام دسوقی در مصر نیز پس از مرگش، نامه هایش از او به یارانش می رسید و شخصی راستین از پیروانش یکی از آن نامه ها را به من نمایاند و دیدم به خط جن است. من دست خط جن را بارها دیده ام!

همین گونه است نسبت به کسانی که علی یا محمد بن الحنفیه را زنده می دانند، و شخصی از جن در صورت آنها ظاهر می شده است! منتظر رافضه نیز چنین است...!»
نگارنده: بنابر پندار ابنتیمیه باید ظلم و بیهوده کاری را به خدا نسبت داد، چرا که وی می پندارد خدا به فاسقان جن قدرت بر معجزه می دهد، و اگر چنین باشد دیگر نمی توان انبیاء و اوصیایشان (علیهم السلام) را تصدیق نمود، زیرا ممکن است از جنیان باشند!
از دیگر سو بر اساس چنین انگاری، باید انسان در هر چه مشاهده می کند تردید کند، چه می خواهد نبی یا فردی صالح باشد، و چه شخصی بدکار، زیرا ممکن است جنی باشد! و البته که این تردید به شخص ابنتیمیه در مورد خودش نیز سرایت می کند!

شلمغانی، ابن ابی عزافر:

شلمغانی در جوانی عالمی استوار و مورد اعتماد بود و کتاب هایی در فقه و حدیث نگاشت. اما با گذشت زمان شیطان او را به ضلالت کشاند، و در نتیجه خود را از مصادیق این آیه قرار داد:

وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ

الْعَاوِينَ، (۱۴۱۰) و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت؛ آنگاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد. انحراف او با ادعای سفارت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آغاز شد. وی با ادعای شراکت با حسین بن روح (رحمه الله) در مقوله ی سفارت، مردم را می فریفت. بعدها هم به میدان حلول آمد و - بسان معاصرش حلاج - مدعی شد خدا در او حلول کرده است! فرجام حلاج موجب عبرت وی نشد و لذا در مسیر بدعت خود باقی ماند.

او برخی خانواده ها و شخصیت های سیاسی بغداد از جمله آل بسطام را نیز تحت تأثیر قرار داد و به گسترش بدعت حلول - که چیزی شبیه باور کرخیان مخمسه، یعنی کسانی که می پنداشتند خداوند در حضرات پنج تن (علیهم السلام) حلول کرده، بود - در میان آنان پرداخت، بلکه مذهب وی از کرخیان نیز رسواتر بود.

شیخ مفید در الفصول العشرة / ۱۶ می فرماید: «محمد بن علی بن ابی العزاقر شلمغانی در گذشته به سال ۳۲۳؛ وی از عالمان پیشین اصحاب ما [شیعیان]، و در راه مستقیم بود. لکن حسادت نسبت به ابو القاسم حسین بن روح (رحمه الله) او را برآن داشت که ترک مذهب کند و به عقائدی سخیف معتقد شود، لذا سخنانی ناروا گفت، و توقیعی در لعن او از ناحیه صادر شد. او کتابی در غیبت نوشته است».

شیخ طوسی نحوه ی تأثیر گذاری شلمغانی را بیان می کند، ایشان در غیبت / ۴۰۳ می نگارد: «یکی از کسانی که ادعای سفارت و بابیت داشت ابن ابی عزاقر است. حسین بن ابراهیم، از احمد بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری، از ام کلثوم برایم نقل کرد: ابو جعفر بن ابی عزاقر نزد بنی بسطام از وجاهتی برخوردار بود. علت این امر آن بود که شیخ ابو القاسم منزلت و مرتبتی برای وی نزد مردم قرار داده بود. وی پس از آنکه مرتد شد، هر گونه دروغ و کفری را برای بنی بسطام بیان می کرد و به شیخ ابو القاسم نسبت می داد، مردم هم از او می پذیرفتند. تا آنکه خبر به جناب ابو القاسم رسید. ایشان آن امور را انکار کرد و سخت شمرد. بنی بسطام را از سخن گفتن با او نهی کرد و فرمان

داد او را لعنت کرده بیزاری جویند، اما آنها نپذیرفتند و هم چنان او را عهده دار امور خود دانستند، و این بابت آن بود که وی به آنها می گفت: من سرّی را که ابو القاسم بر کتمان آن پیمان گرفته بود افشا کردم، لذا پس از قرب به او، به دوری و بُعد عقاب شدم. آن [راز] امری عظیم بود و کسی جز فرشته ی مقرب، نبی مرسل و مؤمن آزموده، تحمّل آن را ندارد. وی با این کار بر بلندا و عظمت آن مطلب می افزود!

این خبر به ابو القاسم رسید. در نامه ای به بنی بسطام، بر او و کسانی که سخن او را تأیید می کنند و هم چنان عهده دار می دانند، لعنت فرستاد و بیزاری جست.

وقتی نامه به آنان رسید آن را به شلمغانی نشان دادند، وی به شدت گریست و گفت: این سخن، باطنی عظیم دارد؛ لعنت به معنای دور کردن است، لذا اینکه گفته: خدا او را لعنت کند، بدان معناست که خدا از عذاب و آتش او را دور گرداند، هم اینک دریافتم که چه مقامی دارم، و دو گونه را به خاک آلود و گفتم: این مطلب را کتمان کنید!

ام کلثوم – که خدایش رضا باشد – گوید: من به شیخ ابو القاسم خبر دادم که روزی به خانه ی مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او به استقبال من آمد و بسیار احترام گذاشت، حتی بر پایم افتاد و به بوسه گرفت! من این کار را ناروا شمردم و گفتم: بانوی من! دست نگه دار، این کار بزرگی است، و خود بر دستان او افتادم، او گریست و گفت: چسان چنین نکنم و حال آنکه شما سرور من فاطمه (علیها السلام) هستید! من بدو گفتم: بانوی من! چگونه؟ پاسخ داد: شیخ ابو جعفر محمد بن علی [شلمغانی] رازی را با ما در میان گذاشته است. گفتم: چه رازی؟ گفت: از ما عهد گرفته که آن را فاش نسازیم، و می ترسم اگر افشا کنم به عقوبت آن گرفتار شوم.

من به او اطمینان دادم که آن را بر کسی افشا نخواهم کرد، و در دل شیخ ابو القاسم حسین بن روح را استثناء کردم. او گفت: شیخ ابو جعفر [شلمغانی] به ما گفته: روح رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به پدر تو – یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان – منتقل شده است، روح امیر المؤمنین (علیه السلام) به بدن حسین بن روح، و روح سرورمان فاطمه (علیها السلام) به شما انتقال یافته است، حال چگونه شما را تبجیل نکنم؟

من گفتم: دست نگه دار، چنین نکن که این دروغ است، او [بر این مطلب اصرار داشت و]

گفت: این سرّی عظیم است، وایشان از ما پیمان گرفته که آن را برای هیچ کسی بازگویی نکنیم. پس تو را به خدا قسم می دهم که [آن را فاش نکنی] مبادا عذابی مرا در رسد. بانوی من! اگر نبود آنکه مرا وادار به افشای آن کردید، برایتان نمی گفتم، بعد از شما هم برای احدی نخواهم گفت.

از نزد او که بیرون آمدم حضور شیخ ابو القاسم بن روح رسیدم و جریان را تعریف کردم. ایشان که به من وسخنم اعتماد داشت فرمود: دخترم! مبادا از این پس نزد این زن بروی، اگر هم نامه ای برایت نوشت یا شخصی را به سراغت فرستاد نپذیر، و دیگر با او دیدار نکن، این [گفتار او] کفر به خدای تعالی والحاد است. این مرد ملعون، این باور را در دل های این قوم استوار ساخته است، تا بدین وسیله بتواند به آنان بگوید که خداوند متعال با او متحد شده و درونش حلول کرده است - همان گونه که نصاری درباره ی مسیح (علیه السلام) گویند - تا به قول حلاج - که خدایش لعنت کند - برسد.

پس، من از بنی بسطام دوری جست و دیگر سراغشان نرفتم، هیچ عذری از آنان نپذیرفتم و حاضر به دیدار با مادرشان هم نشدم، و این ماجرا در میان بنی نوبخت منتشر شد. شیخ ابو القاسم برای همه نامه به لعن ابو جعفر شلمغانی و بیزاری از او و نیز مریدان او، و کسانی که به اعتقاد او رضایت دارند یا با او سخن می گویند - چه برسد به آنکه موالات او را داشته باشند - نوشت.

بعد از آن هم توقیعی از صاحب الزمان (علیه السلام) در لعن و بیزاری از او، اتباع، پیروان، کسانی که به اعتقاد او رضایت دارند، و کسانی که پس از آگاهی از این توقیع او را عهده دار می دانند، صادر شد.

او حکایاتی قبیح و اموری ناپسند دارد که کتاب خود را از ذکر آن منزه می داریم، ابن نوح و دیگران نوشته اند.

اما سبب قتل وی؛ هنگامی که ابو القاسم بن روح او را لعنت کرد، حکایت او را آشکار ساخت، بیزاری جست و تمامی شیعیان را بدان فرمان داد، او دیگر نتوانست حقیقت را مخفی دارد، لذا در مجلسی که بزرگان شیعه حضور داشتند و همه، لعن و بیزاری جستن شیخ ابو القاسم

از او را بازگو می کردند، صدا زد: من واو را در یک مجلس حاضر کنید تا من دست او را بگیرم واو دست مرا، پس اگر آتشی از آسمان بر او فرود نیامد ونسوزاند، بدانید هرچه درباره ی من گفته صحیح است.

از آنجا که این ماجرا در خانه ی ابن مقله رخ داده بود، راضی از آن خبردار شد، لذا فرمان داد او را دستگیر کنند و به قتل برسانند. پس او کشته شد و شیعیان راحت شدند. ابوالحسن محمد بن احمد بن داود گوید: محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر - که خدایش لعنت کند - معتقد بود فضیلت ولی را جز با خرده گیری ضد در مورد او نمی توان شناخت. این باور از اینجا ناشی می شود که وی می خواست به کسانی که ایراداتی را که بر وی می شود می شنوند، چنین بنمایاند که فضیلت وی را دربردارد!

آنها این اعتقاد را از آدم اول تا آدم هفتم پیاده کردند. آنان به هفت عالم و هفت آدم اعتقاد دارند. آنها این باور را در مورد موسی وفرعون، محمد و ابوبکر و علی و معاویه نیز پیاده کردند! در مورد ضد، برخی بر این باورند که ولی او را می گمارد و وادار به خرده گیری بر خود می کند، همان گونه که برخی ظاهریان گویند: علی بن ابی طالب (علیه السلام) ابوبکر را به خلافت نشاندا!

برخی نیز این را انکار کرده گویند: ضد در کنار ولی قدیم وازلی است. اینان گویند: قائمی که اصحاب ظاهر گویند فرزند یازدهمین وهموست که قیام می کند، ومقصود از آن ابلیس است، زیرا خدا می فرماید: فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ، (۱۴۱۱) پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند، جز ابلیس، که به سجده در نیامد، سپس گفت: لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، (۱۴۱۲) من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست.

این آیه می رساند که ابلیس به هنگام فرمان به سجده، ایستاده بوده، وبعد از آن نشسته است! و مقصود از اینکه قائم قیام می کند، همان ایستاده ایست که مأمور به سجده شد و ابا کرد، یعنی همان ابلیس!

شاعر آنها - که خدا لعنتشان کند - نیز سروده:

يا لَاعْنًا لِلضِدِّ مِنْ عَدِيَّ * * * مَا الضِدُّ اِلَّا ظَاهِرُ الْوَلِيِّ

ای کسی که ضد را نفرین می کنی، ضد ظاهر ولی است...

صفوانی گوید: از ابو علی بن همام چنین شنیدم: محمد بن علی عزاقری شلمغانی می گفت: حق یکی است با پوشش هایی مختلف، یک روز در جامه ی سفید است، روزی در سرخ و روزی هم در زرد!

ابن همام فرمود: این نخستین سخن او بود که ناروا شمردم، زیرا همان سخن پیروان حلول است.

جماعتی، از ابومحمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام برایم گفتند: محمد بن علی شلمغانی، هیچگاه نماینده ی جناب ابو القاسم نبود، وایشان او را بر این سمت نگماردند. هرکه چنین باوری دارد اشتباه می کند. او تنها فقیهی از فقیهان ما بود، ولی خلط کرد و کفر والحاد از او بروز نمود. لذا توقیعی به واسطه ی جناب ابو القاسم، در لعن و بیزاری جستن از وی، تابعان، پیروان و هم فکرائش صادر شد.

حسین بن ابراهیم، از احمد بن علی بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد، از ابو عبد الله حسین بن احمد حامدی بزاز معروف به غلام ابو علی بن جعفر، معروف به ابن زهومه ی نوبختی که پیرمردی گوشه گیر بود برایم گفت: از روح بن ابو القاسم بن روح شنیدم: هنگامی که محمد بن علی شلمغانی کتاب التکلیف را نگاشت، شیخ ابو القاسم فرمود: کتاب را بیاورید تا ببینم. آن را نزد ایشان آوردند و از ابتدا تا انتهای آن را خواند، آنگاه فرمود: هرچه در آن است از امامان (علیهم السلام) روایت شده است، مگر دو یا سه مورد که بر ایشان دروغ بسته است، خدایش لعنت کند.

جماعتی، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود، و ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت می کنند: یکی از اشتباهات محمد بن علی [شلمغانی] در مذهب، آن است که در باب گواهی آمده است، وی از عالم (علیه السلام) روایت می کند: اگر برادر مؤمنت بر گردن مردی حقی داشت، ولی او را از آن بازداشت، و تنها یک شاهد ثقة در بین بود، به آن شاهد رجوع و درباره ی گواهی اش پرسش می کنی، پس چون نزد تو گواهی داد، تو

هم به همراه وېسان او نزد حاکم گواهی می دهی، تا حقّ شخصی مسلمان از بین نرود. این عبارت طبق نقل ابن بابویه است.

ابن بابویه گوید: این دروغی است که او گفته و ما چنین حکمی را سراغ نداریم. در موضعی دیگر نیز گفته: وی دروغ گفته است.

توقیعی که در لعن وی صادر شد؛ جماعتی، از ابومحمد هارون بن موسی، از محمد بن همام نقل کردند: به واسطه ی شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدایش رضا باشد - در ذی الحجه سال ۳۱۲ در لعن ابن ابی عزافر صادر شد و مرگب آن هنوز خشک نشده است. جماعتی، از ابن داود برایمان گزارش کردند: توقیعی به واسطه ی حسین بن روح درباره ی شلمغانی صادر شد، وایشان نسخه ی آن را در ذی الحجه سال ۳۱۲ برای ابو علی بن همام فرستادند.

ابن نوح گوید: ابو الفتح احمد بن ذکا غلام علی بن محمد بن فرات (رحمه الله) نقل می کند: ابو علی بن همام بن سهیل، برای ما از توقیعی خبر داد که در ذی الحجه سال ۳۱۲ صادر شده بود.

محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گوید: شیخ حسین بن روح در ذی الحجه سال ۳۱۲ از زندانش در خانه ی مقتدر، [توقیع را] برای استاد ما ابو علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را املاء کرد و به من خبر داد که ابو القاسم به خاطر آنکه دستگیر شده و در حبس است، در مورد ترک اظهار آن کسب تکلیف کرد، لکن مأمور شد آن را اظهار کند و نهراسد. ایشان پس از مدتی کوتاه از زندان رهایی یافت، والحمد لله.

توقیع چنین است: خداوند تو را مدتی طولانی باقی دارد، تمام خیر را به تو بشناساند و عمل تو را بدان ختم کند. آن برادران ما را که به اعتقادشان وثوق داری و به نیت آنان دل آرامی - خداوند سعادت‌مندان کند - بی‌اگاهان که محمد بن علی معروف به شلمغانی - ابن داود می افزاید: که از کسانی است که خدا انتقام او را پیش اندازد و بدو مهلت ندهد - از اسلام بازگشته و مفارقت جسته است، در دین خدا الحاد پیش گرفته، ادعایی کرده که با آن، به خالق - که جلیل و متعال است - کفر ورزیده است، دروغ بسته، افترا زده و مرتکب بهتان و گناهی

عظیم شده، آنان که برای خدا شریک قرار می دهند دروغ گفتند و به گمراهی بعید وزیان آشکار گرفتار آمدند.

ما به درگاه خدای تعالی ورسول او وخواندانش - که صلوات، سلام، رحمت وبرکات خدا بر آنان باد - از او بیزاری جسته لعنتش کردیم، لعنت های خدا - در ظاهر وباطن ما، پنهان وپیدا، همه وقت ودر هر حالی - بر او وکسی که از او پیروی وتبعیت کند، یا این سخن ما به او برسد ولی باز بدو معتقد باشد...

هارون گوید: ابو علی این توقیع را گرفت وبرای تمامی بزرگان قرائت نمود. نسخه هایی از آن نیز به سایر مناطق فرستاده ودر میان شیعیان مشهور شد، از این رو شیعیان بر لعن وبیزاری جستن از وی اتفاق نمودند.

محمد بن علی شلمغانی در سال ۳۲۳ به قتل رسید».

حسادت شلمغانی نسبت به جناب حسین بن روح (رحمه الله):

انحراف شلمغانی از زمانی آغاز شد که حسین بن روح پیش از آنکه به زندان افتد، خود را از دستگاه حاکم مخفی نموده بود. در این برهه بود که وی واسطه ی میان حسین بن روح ومردم بود، بدو مراجعه می کردند، او نامه های مردم را می گرفت و به ایشان می سپرد. هنگامی که وی در مسیر انحراف گام نهاد، ایشان او را کنار گذاردند وعالم ثقه جناب ابو علی بن همام را جایگزین او نمودند.

غیبت شیخ طوسی / ۳۰۲ از ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش از ابو غالب زراری (رحمه الله) روایت می کند: «در یکی از سفرهایم، در جوانی از کوفه خارج شدم ومردی از برادرانمان - ابن عیاش نام او را فراموش کرده - نیز با من همراه بود، واین در زمان شیخ ابو القاسم حسین بن روح (رحمه الله)، استتار ایشان، وگماردن ابو جعفر محمد بن علی معروف به شلمغانی توسط ایشان بود. شلمغانی در راه مستقیم بود وكفر والحادی از او بروز نکرده بود. به جهت آنکه او نماینده ی جناب حسین بن روح در میان مردم بود، آنان در حاجات وامور مهم خود نزد او می آمدند وبا او دیدار می کردند.

مردی که همراه من بود گفت: آیا می خواهی با ابو جعفر دیدار کنی؟ امروز او برای شیعیان

گمارده شده، من که می خواهم از او درخواست کنم دعایی به ناحیه بنویسد، من هم پاسخ مثبت دادم.

بر او وارد شدیم و تعدادی از شیعیان هم حضور داشتند، سلام کردیم و نشستیم. او به رفیقم رو کرد و گفت: این جوان که همراه توست کیست؟ او گفت: مردی از خاندان زرارۀ بن اعین، به من رو کرد و گفت: از کدام تیره؟ گفتم: آقای من! من از نسل بکیر بن اعین برادر زرارۀ هستم، گفت: خاندانی با جلالت و عظیم القدر در این امر [تشیع].

رفیقم گفت: آقای ما! می خواهم دعایی برایم مکاتبه کنید، او هم پذیرفت. هنگامی که این را شنیدم با خود گفتم: من نیز امری را که برای هیچ کس از خلق خدا اظهار نکرده بودم - یعنی در مورد همسر مادر ابو العباس پسر، او با من بسیار مخالفت می کرد و خشمگین می شد، البته وی را دوست می داشتم -، در نظر گرفته واز او می خواهم در مورد امری مهم بدون آنکه آن را بیان کنم برایم درخواست دعا کند، لذا صدا زدم: خداوند عمر آقایمان را طولانی گرداند، من نیز حاجتی دارم، دعا برای گشایش در امری مهم.

او هم برگه ای را که در آن درخواست آن مرد را نوشته بود، برداشت و نوشت: زراری درباره ی امری مهم خواهان دعاست، وآن را پیچید، ما هم برخاستیم و بیرون رفتیم.

چند روز بعد رفیقم گفت: آیا نزد ابو جعفر برویم ودر مورد درخواست هایمان بپرسیم؟ لذا نزد او آمدم. هنگامی که نشستیم آن برگه را بیرون آورد. در آن پاسخ سؤالات بسیاری آمده بود.

رو کرد به رفیقم و جواب سؤالش را داد. بعد از آن به من رو کرد و چنین خواند: اما زراری و جریان زوج و زوجه؛ خداوند میان آن دو آشتی برقرار کند. من مبهوت ماندم، با رفیقم برخاستیم و بیرون آمدم، او گفت: شگفت زده شدی! من گفتم: امری شگفت انگیزتر از آن رخ داد، گفت: چه؟ گفتم: رازی بود که جز خدا و من کسی از آن آگاهی نداشت ولی او خبر داد. گفت: آیا در مورد ناحیه تردید داری؟ الآن بگو بینم ماجرا چه بوده، من هم برایش تعریف کردم، او هم شگفت زده شد.

به کوفه که بازگشتیم به خانه ام آمدم. مادر ابو العباس غضب کرده و نزد خانواده اش رفته بود. اما یکباره آمد واز من درخواست کرد از او راضی شوم، پوزش خواست، و تا زمانی که مرگ میان

ما فاصله انداخت، در هیچ امری با من مخالفت نکرد».

نگارنده: از این گزارش ظاهر می شود که شلمغانی نامه ها و سؤالات را که این مورد یکی از آنها بوده، می رسانده است، لذا انحراف وی پس از این زمان بوده، یعنی زمانی که حسین بن روح در زندان خانه ی مقتدر که زندانی سیاسی بود - و پیشتر گذشت - محبوس بود.

غیبت شیخ طوسی / ۳۰۷ از حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری نقل می کند: «هنگامی که شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدایش راضی باشد - توقیع لعن ابن ابی عزافر را فرستاد، در ذی الحجه سال ۳۱۲ از زندانش در خانه ی مقتدر، برای استاد ما ابو علی بن همام (رحمه الله) فرستاد. ابو علی هم آن را بر من املاء کرد و به من خبر داد که ابو القاسم به خاطر آنکه دستگیر شده و در حبس است، در مورد ترک اظهار آن کسب تکلیف کرد، لکن مأمور شد آن را اظهار کند و نهراسد. ایشان پس از مدتی کوتاه از زندان رهایی یافت، والحمد لله».

همان از ابو علی بن همام: «محمد بن علی شلمغانی عزافری برای شیخ حسین بن روح پیغام فرستاد که می خواهد با ایشان مباحله کند و گفت: من سفیر حضرت هستم، و مأمورم علم را اظهار کنم، لذا در پیدا و پنهان به اظهار آن پرداختم، پس با من مباحله کن. شیخ در پاسخ او چنین فرستاد: هریک از ما که [در مرگ] بر دیگری پیشی گیرد، شکست خورده است. و این عزافری بود که پیشی گرفت و کشته و به دار آویخته شد. ابن ابی عون نیز با او دستگیر شد، و این امر در سال ۳۲۳ واقع شد».

با این حساب، از زمانی که لعن وی صادر شد تا وقتی که به قتل رسید، یازده سال فاصله بوده است. او در این سال ها پلّه پلّه ادعاهای خود را از ادعای مشارکت با حسین بن روح (رحمه الله) در سفارت گرفته، تا حلول ارواح امامان (علیهم السلام) در ابن روح و خودش، و سرانجام هم ادعای الوهیت، بالا برد!

معلوم نیست کسی از بنی بسطام که تحت تأثیر وی بودند از او تبعیت کرده است یا نه، اما ابن ابی عون که به همراه وی کشته شد، به الوهیت وی معتقد بود، مانند محمد بن علی قنائی که حلاج را اله می انگاشت!

انسان با تأمل در احوال شلمغانی، دانش، مکانت و قرب او و نیز معجزاتی که به واسطه ی حسین بن روح از امام (علیه السلام) دیده، برای انحراف او سببی جز ضعف عقل و ایمان و یقین نمی یابد، و همین بود که او را در دنیا و آخرت به بد فرجامی در آورد.

شیخ طوسی (رحمه الله) در غیبت ۳۹۱/ می فرماید: «محمد بن علی بن ابی عزافر شلمغانی در ابتدای کتاب الغیبة خود می نویسد: اما در آنچه میان من و مرد مذکور - که خدا بر توفیقش بیفزاید - واقع شده، کسی حقّ دخالت ندارد، مگر آنکه خود او را دخالت دهم، زیرا جفا بر من شده و خود ولیّ و صاحب اختیار آنم.

در فصلی دیگر نیز می گوید: هر آنکه الطاف الهی بر او فزون گردد، حجت [خدا] نیز بر او بیشتر شود و می بایست در آنچه او را ناراحت یا مسرور می گرداند صدق پیشه کند، و با وجود جفای عظیم او [حسین بن روح]، روا نیست میان خود و خدا جز راست بگویم، این مرد برای امری از امور منصوب و گماشته شده، و شیعیان حق ندارند در آن امر از او عدول کنند، حکم اسلام نیز - با وجود جفایی که کرده - بسان دیگر مؤمنان بر او جاری است».

بدین ترتیب شلمغانی به سفارت حسین بن روح (رحمه الله) اعتراف می کند، لکن ایشان را به جهت آنکه به سفارت وی اذعان ندارد، ظالم می داند!

شلمغانی در منابع تاریخی:

ابن اثیر در تاریخ خود ۸/ ۲۹۰ می نویسد: «قتل شلمغانی و بیان اعتقاد او؛ در این سال ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر به قتل رسید. شلمغان منطقه ای است در واسط. سبب آن بود که وی باوری غلو آمیز در تشیع بنیان نهاد، و به تناسخ و حلول خدا در خود اعتقاد داشت، علاوه بر اموری دیگر.

کسی که باورهای اینچنینی او را آشکار کرد، ابو القاسم حسین بن روح - که شیعیان او را باب می نامند - در وزارت حامد بن عباس بود. وی در دوران سومین وزارت ابوالحسن بن فرات با پسر او محسن رفاقت کرد. در وزارت خاقانی در جستجوی او برآمدند، ولی او خود را مخفی کرد و به موصل گریخت و چند سال نزد ناصر الدوله حسن بن عبد الله بن حمدان - در حیات پدرش عبد الله بن حمدان - ماند. از آنجا هم به بغداد رفت و خود را پنهان نمود. در بغداد

آشکار شد که وی ادعای ربوبیت دارد، وگفته شده که حسین بن قاسم بن عبد الله بن سلیمان بن وهب - که برهه ای وزیر مقتدر بوده -، ابو جعفر و ابو علی دو پسر بسطام، ابراهیم بن محمد بن ابی عون، ابن شیب زیات و احمد بن محمد بن عبدوس، از او پیروی کرده و دربارہ اش همین اعتقاد را داشتند و این مطلب از آنان بروز کرده است. در ایامی که ابن مقله وزیر مقتدر بود، در طلب آنان برآمدند ولی دست نیافتند.

در شوال سال ۳۲۲ شلمغانی آشکار شد و ابن مقله ی وزیر او را دستگیر کرد، به زندان انداخت و بر خانه اش هجوم آورد. درون خانه نامه ها و کتاب هایی از کسانی که ادعا می شد با او هم اعتقادند، و او را چنان خطاب کرده بودند که بشری بشری دیگر را خطاب نمی کند، یافت شد. در آنها دست خط حسین بن قاسم هم یافت شد، دست خط ها را عرضه کردند و مردم آنها را شناختند. آنها را نزد شلمغانی بردند، او هم اقرار کرد که دست همینان است، ولی اعتقاد خود را منکر شد، اظهار اسلام کرد و از آنچه در موردش گویند، بیزاری جست!

ابن ابی عون و ابن عبدوس را نیز دستگیر کردند و به همراه او نزد خلیفه آوردند، به این دو دستور داده شد شلمغانی را بزنند، ولی ابا کردند. آن دو را بر این کار مجبور کردند، پس ابن عبدوس او را زد، ولی ابن ابی عون تا دست خود را به سمت ریش و سر شلمغانی دراز کرد لرزیدن گرفت، لذا سر وریش او را بوسید وگفت: اله، سرور و رازق من! راضی به شلمغانی گفت: می پنداشتم تو ادعای الوهیت نداری، پس این چیست؟ وی گفت: سخن ابن ابی عون به من چه ربطی دارد، خدا می داند که من هرگز به وی نگفته ام که خدا هستم!

ابن عبدوس گفت: او ادعای الوهیت ندارد، بلکه ادعا می کند - به جای ابن روح - باب امام منتظر است، وگمانم چنین بود که این را از بابت تقیه می گوید.

آنها را چند بار در حضور فقیهان، قضاة، نویسندگان و فرماندهان احضار کردند. در آخرین روز فقهاء فتوی دادند که خون او مباح است، لذا او و ابن ابی عون را در ذی القعدة به دار آویخته و به آتش سوزاندند.

اعتقاد او آن بود که خدای خدایان است، واوست که حق را استوار می گرداند، اولِ قدیمِ ظاهرِ باطنِ رازقِ کامل است و تمامی معانی بدو اشاره دارد!

او می گفت: خداوند در هر چیزی به مقداری که آن چیز تحمّل دارد حلول می کند. او ضد را آفریده تا بر طرف مقابل دلالت نماید. او در آدم - هنگامی که او را آفرید - و در ابلیس - که ضدّ یکدیگرند - حلول کرد. دلیل بر حق افضل از حق است. ضدّ امری از شبیه آن امر بدان نزدیکتر است. خدا چون در جسدی زمینی حلول کند، قدرت و معجزه ای ظاهر خواهد شد که دلالت می کند او همان است. هنگامی که آدم غائب شد، لاهوت در پنج شخص زمینی - که هریک ناپدید شود دیگری جای او قرار می گیرد - و پنج ابلیس که اضداد آنان هستند ظهور نمود. بعدها در ادیس و ابلیس جمع و سپس پراکنده شد. در نوح و ابلیسش گرد آمد و...

خدا در هر چیز و هر معنایی آشکار می شود، و در هر کسی آن گونه است که در دل او می گذرد. همیشه در ذهن اوست و غائب نمی گردد، چنانکه گویا آن را مشاهده می کند. خدا نامی برای یک معناست. هر کسی مردم بدو نیاز دارند اله است، لذا همه باید اله نام گیرند. هریک از پیروان او نسبت به کسی که درجه ای پایین تر دارد ربوبیت دارد، تا آنکه به ابن ابی عزافر منتهی شود که رب الارباب است و پس از او ربوبیتی نیست!

آنان حسن و حسین را فرزندان علی نمی دانند، زیرا کسی که مقام ربوبیت دارد، نه فرزند دارد و نه پدر!

آنان موسی و محمد را خائن می نامند، زیرا ادعا می کنند هارون موسی را و علی محمد را ارسال کردند، ولی این دخیانت نمودند! آنان می پندارند علی به محمد به تعداد سال های اصحاب کهف مهلت داد و چون این مدت - که سیصد و پنجاه سال است - به پایان رسید، شریعت بدو منتقل شد!

می گویند: فرشته و ملک کسی است که مالک خود باشد و حق را بشناسد. بهشت، شناخت آنها و پذیرش مذهب آنهاست، و دوزخ، جهالت نسبت به ایشان و عدول از اعتقادشان است! آنان نماز، روزه و دیگر عبادات را ترک می کنند، عقد نکاح نمی کنند، فروج را مباح می شمارند، می گویند که محمد به سوی بزرگان قریش و جباران عرب مبعوث شد، ولی آنها ابا

کردند، لذا امر کرد به سجده درآیند. حکمت یعنی آزمودن مردم با اباحه ی فروج زنانشان. انسان می تواند با هر کس از خویشان، همسر رفیق و همسر پسرش که بخواهد - وهم مذهب او هستند - نزدیکی کند!... واین بر اساس اعتقاد آنها به تناسخ است! آنان معتقد بودند فرزندان ابو طالب و بنی عباس همه باید از بین روند.

اعتقاد اینان بسیار شبیه به باور نصیری است و شاید یکی باشد، زیرا نصیری به ابن فرات اعتقاد داشتند و در مذهب آنان جایگاهی داشت.

حسین بن قاسم [از پیروان شلمغانی] در رقه بود. راضی بالله کسی را سراغ او فرستاد و در آخر ذی القعدة او را به قتل رسانیده سرش را به بغداد ارسال نمود».

وفیات الاعیان ۲ / ۱۵۶ مشابه این عبارات را می آورد، می نویسد: «در این سال ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی عزافر به قتل رسید. علت قتل آن بود که وی باوری غلو آمیز در تشیع بنیان نهاد، و به تناسخ و حلول خدا در خود اعتقاد داشت، علاوه بر اموری دیگر.

کسی که باورهای اینچینی او را آشکار کرد، ابو القاسم حسین بن روح - که شیعیان او را باب می نامند - بود. لذا در طلب شلمغانی برآمدند. او هم مخفی شد و به موصل گریخت. سال ها در آنجا مقیم بود و بعد به بغداد رفت...

وی می نویسد: کسی که او را محاکمه کرد خود خلیفه راضی بود». (۱۴۱۳)

سیر اعلام النبلاء ۱۴ / ۵۶۸ می نویسد: «این خبر منتشر شد که وی ادعای ربوبیت و احیای مردگان دارد. پیروانش افزون شدند. ابن مقله او را نزد راضی بالله احضار کرد...

ابو علی حسین [بن قاسم وزیر] که بدو جمال گویند، در سال ۳۱۹ وزیر مقتدر بود، و عمید الدولة لقب داشت. وی پس از هفت ماه عزل و زندانی شد. مجلسی با حضور شلمغانی ترتیب دادند و او را حاضر ساخته به مناظره با او پرداختند. نامه هایی از او آشکار شد که در آن شلمغانی را اله می خواند. او هفتاد و هشت سال زیست». (۱۴۱۴)

روایات آنان را بپذیرید، ولی نظراتشان را نه:

امامان (علیهم السلام) در مورد کتاب های عالمانی که در مسیر حق و مستقیم بودند، ولی بعداً

منحرف شدند - مانند شلمغانی - قاعده ای به دست ما داده و فرموده اند: روایات آنان را بپذیرید، ولی نظراتشان را نه.

غیبت شیخ طوسی / ۳۸۹ می نگارد: «ابو الحسین بن تمام، از عبد الله کوفی خادم شیخ حسین بن روح - که خدایش رضا باشد - نقل می کند: پس از آنکه ابن ابی عزافر مورد مذمت قرار گرفت و توقیعی در لعن او آمد، از شیخ - یعنی ابو القاسم - درباره ی کتب وی چنین سؤال شد: با کتب های او که خانه هایمان پر است از آنها، چه کنیم؟ ایشان در پاسخ گفت: در این باره همان سخنی را می گویم که ابومحمد حسن بن علی عسکری (علیهما السلام) درباره ی کتب بنی فضال (۱۴۱۵) فرمودند، از ایشان پرسیدند: با کتب های آنها که خانه هایمان از آن آکنده است، چه کنیم؟ ایشان فرمودند: آنچه را روایت کردند بپذیرید، ولی نظراتشان را واگذارید».

نجاشی در فهرست خود / ۳۷۸ می نویسد: «محمد بن علی شلمغانی ابو جعفر معروف به ابن ابی عزافر، از عالمان پیشین اصحاب ما بود. لکن حسادت نسبت به ابو القاسم حسین بن روح، او را برآن داشت که ترک مذهب کند و به عقائدی سخیف معتقد شود. تا آنکه توقیعاتی درباره ی او صادر شد، و سلطان او را دستگیر کرد و به قتل رسانید و به دار آویخت. او نوشته هایی دارد از جمله: کتاب التکلیف، نامه ای به ابن همام، کتاب ماهیه العصمة، کتاب الزاهر بالحجج العقلية، کتاب المباهلة، کتاب الأوصياء، کتاب المعارف، کتاب الإيضاح، کتاب فضل النطق علی الصمت، کتاب فضل العمرتين، کتاب الأنوار، کتاب التسليم، کتاب البرهان والتوحيد، کتاب البداء والمشيئة، کتاب نظم القرآن، کتاب الإمامة الکبیر، کتاب الإمامة الصغیر. ابو الفرج محمد بن علی کاتب قنائی گوید: ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب به ما گفت: ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی در دورانی که در معلثایا (۱۴۱۶) مخفی بود، کتاب هایش را برایم یاد کرد».

غیبت شیخ طوسی / ۳۹۳ از محمد بن احمد بن داود قمی چنین می آورد: «به دست خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابو القاسم حسین بن روح - در پشت نامه ای که در آن سؤالات و پاسخ هایی بود که از قم فرستاده شده بود و در آن پرسیده بودند آیا این جواب ها از

جانب فقیه [امام] (علیه السلام) است یا محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا از شلمغانی چنین نقل شده: من پاسخ این سؤالات را داده ام. پس در پشت نامه شان پاسخ را نگاشت - چنین یافتیم: بسم الله الرحمن الرحیم، ما از این نامه و آنچه دربردارد آگاه شدیم، تمام آن پاسخ های ماست، و واگذارده ی گمراه گمراهگر معروف به عزاقری - که خدایش لعنت کند - هیچ نقشی [حتی] در یک حرف از آن نداشته است.

بیشتر نیز اموری به واسطه ی احمد بن هلال و دیگر نظائر وی برایتان می آمد، آنها هم به مانند این از اسلام بازگشتند، لعنت و خشم خدا بر آنان باد.

[کسی که این سؤال را نوشت افزوده:] پیش از این نیز [درباره ی توقیعات] پرسش کرده بودم، جواب چنین آمد: بدان! کسانی که درباره شان تحقیق کردی، هیچ ضرری در آنچه به واسطه شان رسیده نیست، و این [توقیعات] صحیح است.

بیشتر نیز همین سؤال از برخی عالمان [امامان] (علیهم السلام) درباره ی برخی کسانی که خدا بر آنان غضب کرده، شد، ایشان (علیه السلام) فرمودند: دانش دانش ماست، و کفر کسی که کافر شد، ضرری به شما نمی رساند، پس آنچه به واسطه ی او رسید، اگر به وسیله ی روایت شخصی دیگر از ثقات - که خدایشان رحمت کند - برایتان ثابت شد، خدا را شکر کرده آن را بپذیرید، و در آنچه شک کردید یا آنکه تنها به واسطه ی او به شما رسید، به ما بازگردانید تا صحت یا بطلان آن را بیان کنیم، و خداوند - که نام هایش مقدّس و ثنایش جلیل است - عهده دار توفیق شماست، او در تمامی امورمان برای ما کافی و نیکو عهده داری است».

همان ۳۸۹/ از ابو الحسین محمد بن فضل بن تمام (رحمه الله) نقل می کند: «نخستین زمان هایی که به حدیث نگاری مشغول شدیم در حضور ابو جعفر بن محمد بن احمد بن زکوزکی (رحمه الله) سخن از کتاب التکلیف به میان آوردیم و باور ما این بود که هر کسی این کتاب را داشته باشد غالی است، ایشان گفتند: ابن ابی عزاقر در کتاب التکلیف چه چیزی از خود نوشته است؟ او فقط چک نویسی می کرد و نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح می آورد و عرضه می داشت و ابو القاسم تصحیح می کرد. پس از تصحیح آن را نقل می کرد و فرمان می داد استنساخ کنیم. یعنی کسی که به آنان فرمان می داد حسین بن روح - که خدا از او راضی

باشد - بود.

ابو جعفر گوید: من آن را در بغداد با خطّ خود نوشتم. ابن تمام گوید: بدو گفتم: آقای من! آن را به من بسپار تا از خطّ شما بنویسم، او گفت: از دست من بیرون رفته. ابن تمام گوید: من با شنیدن این حکایت، آن را از دیگری گرفتم و نوشتم». الذریعة الى تصانیف الشيعة ۴/ ۴۰۶ می نویسد: «کتاب التکلیف؛ اثر ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر مقتول. او آن کتاب را در دوران استقامت خود نگاشت. لکن حسادت بر جایگاه حسین بن روح نوبختی وی را بر آن داشت که ترک مذهب کند...»

ابو المفضل شیبانی درگذشته به سال ۳۸۷ این کتاب را از او روایت می کند. پدر شیخ صدوق نیز آن را - البته به استثناء روایت گواهی بدون علم شخص برای برادرش - از او روایت کرده است».

همان ۲۱/ ۱۸۷: «[کتاب] المعارف؛ اثر ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر».

برخی (۱۴۱۷) معتقدند کتاب التکلیف شلمغانی، همان کتاب فقه الرضا می باشد. بنابراین احتمال، تأیید آن کتاب توسط سفیر امام (علیه السلام) تأیید این یک را نیز به دنبال دارد، به خصوص آنکه مصادر بسیار دیگری، احادیث و فتاوی موجود در آن را تأیید نموده است. مخمّسه ی حلولیه (۱۴۱۸):

اصل این باور، برگرفته از مذهب حلول مجوسی است. مخمسه بر این باورند که مصالح عالم بر عهده ی سلمان فارسی، مقداد، عمار، ابوذر و عمر بن امیه ی ضمیری گذاشته شده است. (۱۴۱۹)

آنان بعدها این اعتقاد را در مورد پیامبر، امیر المؤمنین، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) پیاده کردند!

شاید نخستین کسی که به نشر این باور در بغداد پرداخت، احمد بن هلال کرخی باشد که پیروانش را کرخیه یا کرخیان گویند، همو که توسط امام زمان (علیه السلام) لعنت شد.

شیخ طوسی در غیبت ۴۱۴ می فرماید: «کرخیان، مخمسه بودند واحدی از شیعیان در آن تردیدی ندارد. ابو دلف نیز چنین اعتقادی داشت و می گفت: سرورمان شیخ صالح - یعنی ابوبکر بغدادی - مرا از مذهب ابو جعفر کرخی به مذهب صحیح هدایت کرد. جنون ابو دلف و حکایات فساد عقیده ی او بیش از آن است که به شمارش آید».

یاقوت حموی در معجم البلدان ۴/ ۴۴۷ سخن از کرخی دیگری - از اهالی کرخه ی اهواز و نه بغداد - با همین باور به میان می آورد، می نویسد: «ابو جعفر کرخی معروف به جرو؛ او در میان کرخیان از جلالتی برخوردار بوده. وی در بصره سکونت داشته. ابو علی محسن گوید: من او را در زمانی که پیرمردی بد حال بود ولذا کارهای خرد کارگزاران بصره را بر عهده می گرفت، مشاهده کردم. هنگامی که ابو القاسم بن ابی عبد الله بریدی والی بصره شد، اموال او را - به خاطر اتهامی که در مورد ثروتی به او زده بودند - مصادره نمود، دستانش را بر دیواری میخ کوب کرد... ناخن هایش را کشید، وبا چوب فارسی بر او ضربه زد. لکن نه از دنیا رفت و نه به بیماری طولانی مبتلا شد. پس از سال ها او را دیدم و در سلامت کامل بود.

بر اینان هیچ ایرادی وارد نیست جز آنکه متهم به غلو هستند. از قاسم و دو پسرش [ابو جعفر و جعفر] به طور متعدد نقل شده که معتقدند علی، فاطمه، حسن، حسین و محمد (علیهم السلام) پنج شب نور قدیم هستند که پیوسته بوده و خواهند بود، و دیگر باورهای اینان که مشهور است».

اصل مذهب مخمسه از بشار شعیری نشأت می گیرد و دگرگون شده ی مذهب علیاویه است که در زمان امام صادق (علیه السلام) ظاهر شد.

رجال کشی ۲/ ۷۰۱ از مرازم روایت می کند: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: آیا مبشر [بشارت داده شده] به شرّ (۱۴۲۰) شعیری را می شناسی؟ گفتم: بشار؟ فرمودند: بشار. عرضه داشتم: آری، همسایه ی من است، امام فرمودند: یهودیان [چنان] گفتند و [به پندار خود] خدا را یگانه دانستند، نصاری نیز گفتند و [به باور خود] خدا را یگانه دانستند (۱۴۲۱)، بشار نیز سخنی عظیم گفته است! هنگامی که به کوفه رفتی سراغ او برو و بگو: جعفر به تو می

گوید: ای کافر! ای فاسق! ای مشرک! من از تو بیزارم.

مرازم گوید: وارد کوفه که شدم بارهایم را گذاشتم و سراغ او آمدم، کنیزش را صدا کرده گفتم: به ابو اسماعیل بگو: مرازم [بر در خانه] است، او هم آمد، بدو گفتم: جعفر بن محمد به تو می فرماید: ای کافر! ای فاسق! ای مشرک! من از تو بیزارم. او گفت: آقای من مرا یاد کرد؟ گفتم: آری، تو را چنین یاد فرمود، گفت: خدا به تو پاداش نیک دهد و با تو نیک رفتار کند، و برای من دعا کرد!

باور (۱۴۲۲) بشار همان باور علیاویه است، می گویند: حضرت علی (علیه السلام) [علی رغم ربوبیت، از آسمان] گریخت و به صورت علوی هاشمی ظاهر شد، و محمد را به عنوان ولی و رسول خود آشکار ساخت!

اینان در چهار نفر با پیروان ابو الخطاب مشترکند: علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام). اینان معتقدند حقیقت، شخص علی (علیه السلام) است زیرا نخست این چهار تن در امت بوده، و فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) حقیقتی دیگر نیستند!

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار می کنند و او را عبد علی می دانند! برای محمد جایگاهی قائلند که منجمه برای سلمان می دانند و او را رسول محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می شمارند! اینان در اباحی گری، تعطیل و تناسخ به مانند آنهایند.

همان ۲/ ۷۷۵ از عثمان بن عیسی کلابی نقل می کند: «از محمد بن بشیر شنیدم: ظاهر از انسان آدم است و باطن ازلی است!... وی پسرش سمیع بن محمد را وصی قرار داد، پس او امام است و هر که سمیع بدو وصیت کند امام و لازم الاطاعة است تا آن زمان که موسی بن جعفر (علیه السلام) بیاید!... پنداشتند واجب الهی نمازهای پنج گانه و روزه ی رمضان است، و زکات، حج و دیگر فرائض را منکر شدند. آنان ازدواج با محارم و... را جایز می دانند! به تناسخ اعتقاد دارند... :

این فرقه، منجمه، علیاویه و اصحاب ابو الخطاب می انگارند هر کسی خود را به آل محمد منتسب داند، دروغگو و افترازن است و در زمره ی کسانی است که خدا درباره شان فرموده: وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ

خَلَقَ، (۱۴۲۳) ویهودان وترسایان گفتند: ما پسران خدا ودوستان او هستیم. بگو: پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می کند؟ [نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است... زیرا محمد وعلی در باور آنان رب هستند و نه می زاینند و نه زاییده می شوند!... سبب قتل محمد بن بشیر - که خدایش لعنت کند - آن بود که وی شعبده باز و جادوگر بود... او هیئتی ساخته بود شبیه انسان و وانمود می کرد امام کاظم (علیه السلام) است. به هنگام شعبده آن را باز می کرد و...

به یارانش می گفت: امام کاظم (علیه السلام) نزد من است، اگر می خواهید او را ببینید و بدانید من نبی هستم، بیایید. او آنان را به خانه می برد و می گفت: آیا در این اتاق کسی غیر از من و خودتان می بینید؟ آنان پاسخ منفی می دادند. آنگاه می گفت: بیرون بروید، و پشت پرده می رفت و آن صورت را باز می کرد و آنان می آمدند و قسمتی از پرده را که میان خود و آنان بود کنار می زد. آنها شخصی ایستاده را می دیدند که گویا امام کاظم (علیه السلام) است. او از طریق شعبده به آنان وانمود می کرد با ایشان تکلم و نجوا می کند. سپس اشاره می کرد دور شوید، و پرده را می آویخت و دیگر چیزی نمی دیدند!

به سبب شعبده های وی مردمانی گمراه شدند تا آنکه خبر به برخی از خلفاء رسید - و به گمانم هارون یا خلفای پسین او بودند - و گفتند او زندیق است. پس او را دستگیر کرد و خواست گردنش را بزند که گفت: مرا زنده نگاه دار تا برای کارهایی انجام دهم که پادشاهان را خوش آید و او رهایش کرد. وی برای خلیفه کارهایی انجام داد که موجب شد او را به فرماندهی بگمارد... از او تعطیل و اباحی گری بروز یافت.

امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) او را نفرین می کردند و از خدا می خواستند حرارت آهن را به او بچشانند و همین طور هم شد».

نگارنده: مذهب مخمسه از حلول و تناسخ فارسی و هندی اقتباس یافته است. فشار حکومت ها بر شیعه بابت اجبار آنها بر تقدیس ابوبکر و عمر، یکی از عوامل اختراع نظریه ی اضداد ستوده توسط برخی افسونگران بود، تا بتوانند مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) را بستانند! عالمان ما به شرح حال تنی چند از غالیانی که راه شلمغانی و کرخیان را پیموده اند، پرداخته اند،

از جمله علی بن احمد کوفی متوفای ۳۵۲ هجری.

فهرست شیخ طوسی / ۲۷۱: «وی شیعی وبر طریق مستقیم بود و کتاب هایی بسیار واستوار نگاشت... سپس دگرگون شد وبه مذهب مخمسه گروید وکتبی در غلو و... نوشت».

خلاصة الاقوال / ۳۶۴: «ابن غضائری گوید: کذاب وغالی است، وصاحب بدعت و...» (۱۴۲۴)

مجال بیان تفصیل این باورها وبدعت ها ونیز گستره ی گمراهی که دامن زدند نیست، ومهم آن است که اینان همه منقرض شده اند وتنها طائفه ای قلیل مانده اند که حضرت امیر (علیه السلام) را خدا می انگارند.

شلمغانیان عصر حاضر:

ادعای مهدویت ونیز سفارت تا به امروز ادامه دارد، وبه حسب شرائط کم وزیاد می شود. البته شایان ذکر است که این مدعیان حتی در شرائط عادی نیز از کثرت نسبی برخوردارند. در برخی نوشته جات می خواندم کسانی که در مصر به اتهام این ادعا در زندان به سر می برند حدود بیست نفرند، واین غیر از کسانی است که از آنان تعهد گرفته اند که دست از نشر این ادعا بردارند! در فلسطین تنی چند، در یمن ودر عربستان وهابی نیز بیش از یک تن - از جمله شیخ لحیدان که در فضای مجازی هم سایتی دارد - ادعای این امر را دارند! یکی از عوامل قلت وجود مدعیان آن است که حکومت ها مانع نشر پندارهای آنان می شوند، یا به زندانشان می اندازند، ویا کسانی را متصدی کشف حقیقت واقامه ی برهان بر ضد آنان می کنند.

از این رو هنگامی که حکومتی ضعیف می شود، یا خلأ سیاسی رخ می دهد ویا آنکه غرضی دیگر به دنبال آنهاست وپیر وبال دادن به آنها را می طلبد، رو به فزونی می گذارند! مدعیان بسیاری در عراق رخ نموده واز نظائر مصری، آفریقایی، فلسطینی، حجازی وبحرینی خود متمایز شده اند، زیرا گروهی مسلح را نیز تحت فرمان دارند. دو مورد از مشهورترین آنها، یکی حرکت جند السماء است که در نجف شکل گرفت، ودیگری حرکت مهدویین در بصره می باشد که رهبر آن احمد اسماعیل قاطع است، ویمانی واحمد الحسن نیز نامیده می شود.

زیرکی حلاج از تمامی اینان بیشتر بود، زیرا او باطل خود را محکم پایه ریزی کرد، با تصوّف و صوفیان زیست، وادبیاتی نوین را در عرصه ی عشق، تجلی و... ارائه نمود. فرزند کم سالش را نزد رفیقش در بغداد گذاشت و رهسپار هند شد. مشقّت و غربت را بر جان خرید، تا سحر و شعبده را فرا گیرد.

شلمغانی هم از تمامی اینان داناتر بود. او به فراگیری دانش پرداخت و به مرحله ی علمی والایی دست یافت. در زمانی که هنوز پا به جاده ی انحراف نگذارده بود کتاب هایی نگاشت که حتی پس از کفر و انحراف، به مقتضای قاعده ای که پیشتر گذشت، مورد اعتماد عالمان ما قرار گرفت.

اما شلمغانیان عصر حاضر، نه از زیرکی و جذابیت حلاج برخوردارند و نه از دانش شلمغانی در دوران استواری اش! با این وجود در بسیاری از اوصاف با آنها اشتراک دارند، از جمله:

۱. عدم ثبات و استواری بین گفتم و نگفتم، و کردم و نکردم؛ این صفت کسی است که می خواهد موقعیت میانه روی خود را نگاه دارد، تا هم از عقوبت اقرار بگریزد و هم بدعت خود را به طور کامل رها نکند!

۲. پوشیدگی و رمزگرایی؛ علت این رویه آن است که اینان، از کسانی که از دروغ پردازیشان آگاهند می هراسند، لذا تا می توانند از آنان دوری می گیرند، حاضر به گفتگو با آنها نمی شوند، علاوه بر آنکه از کسانی که با آنان دشمنی ندارند نیز واهمه دارند، زیرا ممکن است دلیل و برهانی بر ادعایشان طلب نمایند، و حال آنکه آنها فاقدند!

اینان در عراق، بحرین و دیگر مناطق تشکیلاتی حزبی و سّری به هم زده اند. رئیسشان فرامین و برنامه هایی برای پیروان ارائه می دهد. در امور شخصی آنان حتی لباس و زندگانی خانوادگی شان دخالت می کنند. دستور می دهند همسری را طلاق گویند و کسی را به همسری بگیرند، و چنین جلوه می دهند که این ها همه طبق دستورات امام مهدی (علیه السلام) یا سفیر و وکیل حضرت - یعنی خودشان - است!

۳. خود بزرگ بینی و غرور؛ وقتی انسان از نحوه ی خود انگاری آنان آگاه می شود، می یابد که گویا هریک بار سنگینی از غرور را به دوش می کشد. اینان می پندارند با امام (علیه السلام)

ارتباط دارند، همنشین خاص و آمر و ناهی از سوی ایشانند! و از آنجا که امام مهدی (علیه السلام) ولی و حجت خدا در زمین است، این هم باید خود را بزرگ شمارد تا با ادعایش همخوانی داشته باشد!

در مقابل دیگران را به چشم حقارت می نگرد، بسان افرادی که نه می فهمند و نه از خرد بهره ای دارند، زیرا دعوت او را نمی پذیرند و فرمان نمی برند، اما اگر ادعای آنها را برتابند و فرمان برند، به یکباره همه باهوش و فهمیده خواهند شد!

۴. اینان از صراحت لهجه بیم دارند، ولذا گویشی خود ساخته و رمزی به کار می گیرند تا خود را نزد مردم اهل علم و بلاغت نشان دهند، و چنین وانمود کنند که سخنانشان دربردارنده ی معانی عمیق و ژرفی است که عوام نیازمند شرح و توضیح آنند، و از سویی از مسئولیت سخن صحیح صریح شانه خالی کنند!

۵. اینان در ارتباط بین مرید و مراد و سالک و شیخ، همان شیوه ی صوفیان و عرفاء را به کار می گیرند، و الفاظی چون مقامات ربانی، سیر به سوی خدا، عشق الهی و تجلی را لقلقه ی زبان خود قرار داده اند! و البته که در این تجلی باید ریشه های حلول و ادعای الوهیت را نیز جست! **بازخوانی نمونه هایی از منطق آنان و نیز گریزشان از مناظره:**

در شهری عربی درخواست کردم یکی از بزرگان شان حاضر شود تا با او درباره ی ادعای سفارتی که دارد به مناظره بپردازم، اما نپذیرفت! اما بعد از ترک آن منطقه، معاون وی نامه ای برایم نوشت و گله کرد که چرا من در مورد او گوش به سخن مردم داده ام، و خواست تا نامش فاش نشود، وی نوشته بود:

«هر آنچه به شما گفته اند افترا بر ماست... ما از دست جاهلان به خدا پناه می جوئیم، و کسانی که - ناگزیر - با پاره ای از سؤالات سطحی شان مواجه شده و کمی اهتمام آنان را احساس کرده ای، سؤالاتی که درباره ی ظاهر مولایشان سرور عالم، حجت روزگار و نجات بخش جهانیان "ص" می پرسند، ولی نه از معنا، حقیقت، آثار، اهداف، آمال، دردها، شئون و جریانات مربوط به ایشان. پرسش هایی که چیزی جز ساده نگری و ظاهر و صورت ندارد و به سرداب، لباس، انگشتر، خال و تکه هایی از روایات توصیف مربوط می شود و نه ظاهر آن برای

اهل باطن فایده ای دارد و نه باطن آن برای اهل ظاهر، و باطن و ظاهر آن با هم نیز برای کوشندگان و اهل تحقیق ثمری ندارد.

شخصی که پرسش می کند حالی مخالف حال مولایش دارد، از روح ایشان به دور است، به دنبال چیزی است که موجب مسرت ایشان نیست، نه در مسیر ایشان گام برمی دارد، و نه در پی انجام منویات ایشان است.

آیا شما بر این باورید که این جماعت با این سؤالات سست و شناخت صوری، به مولای اعظم خود نزدیک شده اند، و یا آنکه با تمسخر ما و تحریک بر ضد ما به قرب ایشان رسیده اند؟ ما از آن خدایم و از او یاری می جویم... قسم به حق مولایت، اینان قبل از آنکه شما بیابید و بعد از آنکه بروید چنین بوده و خواهند بود... اینان دیروز، امروز و فردا چنین بوده و هستند... از حیث معرفت، اخلاق، اخلاص و عمل از امامشان به دورند، با کینه توزی و درگیری از او به دورند.

اینان در زمان حضور شما نه از ورعتان بهره جستند، و نه از پاکی، تقوا و تحقیق شما، بیم آن داریم که شما آنچه را که بر ما افترا زده می شود از اینان برگرفته و حقیقت دانسته باشید... نگارنده: نویسنده با این سخنان در صدد خرده گرفتن بر جماعت انبوهی است که برای شنیدن سخن من در مورد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گرد آمده بودند. من چنین پاسخ نوشتم: بابت ستایشی که از من داشتید از خداوند طلب غفران می کنم، چرا که من شایستگی و افتخار آن را ندارم که به سوی مولایم دعوت، و فضائل گسترده و مفاخری را که خدا ایشان را بدان مخصوص گردانیده فریاد کنم... من بنده ای مسکین هستم که مردم در زمره ی شیعیان و موالی آن حضرت و پدراناش (علیهم السلام) می شمارند و از آنچه درباره ی ایشان (علیهم السلام) خوانده ام سؤال می کنند، تمام امید من آن است که رضایت مولایم شاملم گردد و به خاطر سخن مردم که مرا نزدیک می شمارند، مؤاخذه ام ننماید.

اما گفتارت در مورد مؤمنینی که پیرامون کسی که سخن از مولایشان می گوید گرد می آیند، و از او درباره ی ایشان پرسش می کنند... اشتباهی بزرگ است که در ارزش گذاری این نیکان - که شاید بدل برگزیده ولی خدا که درخواستش رد نمی شود و اگر خدا بخواهد کسی را برگزیند

وسرّش را نزد او نهاده و مشیت خود را در دلش ودیعه گذارد او را اختیار می کند و نه من و نه تو را، در میانشان باشد - برایت پیش آمده است.

از رهگذر همین بینش غلط در ارزش گذاری مؤمنان ساده اندیش است که شیطان به سراغ انسان آمده و برای او چنین وانمود می کند که از ساده اندیشانی که از پوشش و ظاهر امام وخشم و خشنودی ایشان می پرسند، بهتر است، و اینچنین می بیند که خود معنا، حقیقت، آثار، اهداف، آمال، دردها، شئون و جریانات مربوط به ایشان را نیکتر از آنان می فهمد - همان گونه که متأسفانه خود گفتید - ...

خدایا! به تو پناه می برم از اینکه مؤمنی را حقیر بشمارم، و حال آنکه ولیّ خود را در میان بندگان مخفی داشته ای، پناه می جویم از اینکه خود را از ساده اندیشی ژنده پوش، یا درس ناخوانده ای که در صف ناآگاهان به شمارش می آورند، بهتر دانم، چرا که این ها قلوب بندگان تو و پوشیده از ماست، هر کدام را که بخواهی با بخشوده ها و عطایای خویش آباد می کنی، و قلب بنده ی زیانکار را نیز - اگر بخواهی - به عقوبت و حرمان تهی قرار خواهی داد، حجت و ولیّ تو امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مردی را می بینی که در لام و واو اشتباه نمی کند و سخن سرایی بلیغ است، اما دلش از شب تاریک تاریک تر، و مردی را می بینی که نمی تواند آنچه را در دل دارد به زبان بیان کند، اما دلش بسان چراغی می درخشد». (۱۴۲۵) خدا گواه است که من از مجالس این ساده اندیشان که برای شرکت در عزای امام حسین (علیه السلام) و شنیدن فضائل اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) می آیند تبرّک می جویم، زیرا امیدوارم - به خاطر وجود پیرزنی که خود را به آن مجالس می کشاند و به یاد آنان اشک فرو می ریزد، و یا خردسال یتیمی که با اشتیاق آمده است و شاید امام (علیه السلام) به سراغ او بیاید، یا کسی را بفرستد که به گرامیداشت او یا پدر و مادرش دست بر سر او بکشد - محل فیضان بخشوده ی خدا و عنایت ولیّ مؤمنان باشد.

او در قسمتی از جواب خود چنین نوشت: «شما گفتید: خدا من و شما را هدایت کند. ما که ادعای زندقه و الحاد یا درشتی و فساد نداریم، بلکه مدعی امری هستیم که بدان مأمور شدیم، ما به دیدار کسی شرفیاب شدیم که از همه ی این بندگان برای ما بهتر است...».

نگارنده: نسبت به جمله ی اخیر؛ آیا مسئله ی مهم در دیدار امام (علیه السلام) آن است که ایشان برای شما جایگزین بندگان است؟ و آیا این نگاه شخصی بالاترین ثمره ی دیدار است؟ آن ادعایتان که ساده اندیشان معنا، حقیقت، آثار، اهداف و... حجت خدا بر خلق را نمی دانند، کجا رفت؟!

به اعتقاد من اگر ساده اندیشی خردمند و پاکدل با باوری استوار، به دیدار ایشان شرف یابد، او نیز خود را مشغول مولای خود و انوار ایشان می کند، و از خود و اینکه این دیدار جایگزین و آرام بخش سرزنش سرزنشگران، آزار آزار دهندگان و ستم خویشان است، غافل می باشد.

چگونه ممکن است کسی که چراغ یقین در دلش افروخته، در راه خدا سر از پا نمی شناسد، و به مولایش دل بسته است، اموری مربوط به خود و اینکه آیا به چیزی که برای او از بندگان بهتر است دست یافته، او را از مولایش بازدارد؟

خلاصه ی سخن شما این است که شرفیاب دیدار ولی و حجت خدا شده اید، وادعا دارید ایشان شما را فرمان داده این ادعا را اعلام کنید.

در اینجا سؤالاتی از شما مطرح می شود و نیازمند جواب است:

۱. شما در سخنتان ضمیر جمع به کار بردید و گفتید: مدعی امری هستیم که بدان مأمور شدیم، ما به دیدار کسی شرفیاب شدیم...

حال آیا شما همه تشرف یافتید، یا بزرگتان با امام (علیه السلام) دیدار کرد و شما با او؟

۲. آیا امام به شما فرمان دادند که صرفاً از دیدار با ایشان خبر دهید، و تکذیب و آزار مردم را تحمّل کنید، یا آنکه فرمان دادند مردم را به سوی ایشان دعوت کنید؟ من تا به حال نشنیده ام کسی به محضر امام (علیه السلام) مشرف شده باشد وادعا کند ایشان به او فرمان داده اند مردم را بیآگاهانند، چه رسد به اینکه مردم را به سوی خود دعوت کند!

۳. آیا آنچه از شما یا برخی از شما نقل شده که مدعی است پاره ای از ولایت امام (علیه السلام) را در اختیار او گذارده اند، ولذا از پدر، مادر، همسر و حاکم شرع نسبت به مردم اولویت دارد، صحیح است؟

۴. آیا امام (علیه السلام) به شما دستور داده اند که حزبی سرّی تشکیل دهید، یا به راه اندازی

گروه ها و مؤسسات پردازيد و در راستای جذب مردم به حزب، دعوت و مؤسسه تان بکوشيد؟! این چه باوری است؟!

در پاسخ نامه ی شخصی دیگر از آنان چنین نگاشتم:

مطلبی عظیم از شما نقل شده، کدامین ادعا بالاتر از آن است که شخص بگوید با حجت

و امین خدا بر سرّ او ارتباط دارد و از جانب ایشان راهنمایی می شود؟

به خدا قسم من افتخار می کنم تمام عمر را خادم کسی باشم که برهانی بر این مطلب بیاورد.

سؤال نخست من آن است که این، ادعایی است بس بزرگ و مهم که دلیلی در سطح خود می

طلبد، حال این دلیل کجاست؟

سؤال دوم: کسی که چنین مقام شامخی را ادعا می کند نیازمند حزب و تشکیلات نیست، زیرا با

کسی در ارتباط است که اسم اعظم را دارد و دل ها بسان انگشتی در اختیار اوست. حال آیا

این حزب گرایی چیزی غیر از آن است که به مانند دیگران محتاج این اموريد؟! چگونه بین این

دو مقوله هماهنگی برقرار سازیم که شما از سویی مدعی مقام ربانی والایی هستید، و از سویی

دیگر با پیروانتان - بسان رئیس دوره ی پیشاهنگی با نوجوانان، یا فرمانده یک گروه مسلح با

نیروهای ناآگاهش - به طور حزبی رفتار می کنید؟!

شما چرا با مخالفان خود چنین رقابت می کنید، آن گونه که در میان گروه های متخالف

مشاهده می کنیم، چیزی شبیه رفتار دستگاه های اطلاعات غربی و دخالت های شرقی؟!

من همواره در انتظار جوابی برای این تردید هستم، دلیلی بیاورید تا تصدیقتان کنم، وگرنه خود را

در واهی خواندن ادعایتان معذور می دارم!

و پر واضح است که تنها معجزه ای صریح و روشن می تواند برهانی بر این مدعا باشد، معجزه

ای که با اهمیت ادعا و عظمت مدعی - البته اگر راست بگوید - هم خوانی داشته باشد!

ولی هیچ یک از آنها جوابی ندادند!

خود را حامل پیام امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می انگارد!

شخصی که او را شیخ حیدر مشّت می خواندند بارها سراغ من می آمد و سؤالاتی مطرح می

کرد. من هم پاسخ هایی می دادم. پس از سال ها ادعا کرد یمانی است، بعد از آن نیز با

شاگرد خود احمد اسماعیل قاطع در این ادعا مشارکت جست.

روزی حیدر نزد من آمد و به زعم خود پیغامی از امام مهدی (علیه السلام) برایم آورد که در آن مرا به ایمان به خود و نیز یمانی فرا می خواند. وقتی که پرسیدم: این پیغام از سوی کیست؟ گفت: امام صاحب الزمان (علیه السلام)!

بدو گفتم: شیخ حیدر! آیا مطمئنی؟ گفت: آری، گفتم: شتاب نکن، از تو سؤال می کنم: آیا تو خود امام مهدی، حجت بن الحسن، نهمین فرزند از نسل امام حسین (علیه السلام) را دیده ای؟ همو که جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بشارت او را داده اند، همو که خدای تعالی ذخیره کرده تا زمین را همانسان که از جور و بیداد مملو شده از عدل و داد بیاکند... آیا تو ایشان را ملاقات کرده ای و برای من نامه نوشته و دستور داده اند به من برسانی؟! او هم پاسخ مثبت داد! من او را نصیحت کردم و ماجرای حلاج را برایش بازگو نمودم که چگونه مدعی سفارت از جانب امام مهدی (علیه السلام) شد و به پدر شیخ صدوق (رحمه الله) در قم نامه نوشت و او را به ایمان به خود دعوت کرد و ایشان چگونه پاسخ او را دادند. بعداً حلاج خود به قم آمد، و ایشان او را توبیخ و اخراج کردند.

در خاتمه هم گفتم: من از پذیرش این نامه معذورم! هرگاه امام (علیه السلام) را دیدی و ایشان تو را مکلف به رساندن نامه کردند بگو: فلانی از پذیرش نامه ابا کرد، مگر بعد از آنکه معجزه ای شاهد بر صدق من و نامه ببیند. او هم قبول کرد و گفت: خوب است، چه معجزه ای می خواهی؟ گفتم: همان معجزه ای که ابو سهل نوبختی از حلاج خواست؛ ریش سفید مرا به رنگ جوانی بازگرداند، پس برای مدتی ساکت شد، و من مشغول نوشتن شدم. بعد از مدتی طولانی گفت: آیا اگر امشب خوابی بینی قبول خواهی کرد؟ گفتم: نه، حتی اگر بیست مرتبه خواب ببینم!

شیخ حیدر! دین و مذهب ما بر اساس دلائل قطعی بنا شده است، حال می خواهی آن را از خواب بگیریم؟ دین خدا عزیزتر از آن است که از خواب به دست آید، نیازمند برهان منطقی است که عقل در قبال آن تسلیم گردد، و یا معجزه ای که سرها در برابر آن فرود آید، امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: خدا دو حجت بر مردمان دارد؛ حجتی آشکار و حجتی نهان،

آشکار رسولان، پیامبران وامامان (علیهم السلام) هستند، ونهان خردها.

دیگر بار سکوت اختیار کرد و پس از مدتی برخاست و رفت...

خود را پسر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می داند، وشعار او ستاره ی اسرائیل

است!

عراق پس از سقوط صدام جنایتکار، نه حرکت منحرف را به چشم دیده که مهمترین آنها دو مورد است؛ جند السماء با فرماندهی کرعای مدعی مهدویت. او لشکریان خود را در نزدیکی نجف در لشکرگاهی مخفی گرد آورد تا بتواند نجف وکربلا را تحت سیطره در آورد وحکومتی اسلامی به رهبری خود ترتیب دهد. لکن نیروی نظامی آنان را محاصره کرد ونبردی عظیم میان آنان درگرفت که به نابودی آنان وقتل مهدی موعودشان انجامید!

حرکت دوم حرکت احمد اسماعیل قاطع در بصره است که امتداد همان نهضت جند السماء وبا اندیشه وتأمین مالی وهاییان می باشد. وی خود را احمد الحسن نامیده وپسر ووصی امام (علیه السلام) می انگارد. او بر این باور است که پدرش او را پیش از خود فرستاده، از این رو سفیر ایشان بر جهانیان است، علاوه بر آنکه خود را یمانی موعود نیز می داند! او طی نامه هایی علماء ادیان را به مباحله فراخواند، وی چنین نوشت: اگر دعوت مرا اجابت نکنند، بدانند که خود وپیروانشان در گمراهی آشکار به سر می برند، وخداوند آنان را با عذاب وعقاب خود از میان خواهد برد!

و نامه هایش را با مهر خود که به شکل ستاره ی شش گوشه ی یهود است مهر کرد! من شیخ عبد الحسین حلفی را نزد او در تنومه - نزدیک بصره - فرستادم. ایشان هم او را شخصی حيله گر ونادان یافت. لذا او را به مباحله دعوت کرد وروزی را معین کردند. به این صورت که یکی دست دیگری را بگیرد وبه درگاه خدا دعا کنند تا باطل نابود شود وحق نجات یابد وخود را به درون شطّ العرب بیاندازند. ولی احمد اسماعیل نقض قرار کرد وحاضر نشد. او بعدها پا را فراتر گذارد ودرخواست کرد تمامی مراجع شیعه را حاضر کنند تا با آنان مناظره ومباحله کند!

او افرادی را نیز به سراغ من فرستاد. من نیز او را به قم دعوت می کردم تا به گفتگو بنشینیم

ولی عذر می آورد. پس از مدتی دو نفر را فرستاد وبا آنان به بحث نشستیم، ولی دیدم هر دو ناآگاه و اهل هوی وجدال هستند، به آنان گفتم: آیا رفیقان قادر به ارائه ی معجزه هست؟ گفتند: آری، معجزات تمام انبیاء و رسولان (علیهم السلام) را دارد. پس معجزه ای درخواست کردم، گفتند: چه می خواهی؟ گفتم: دعا کند اولمرت هلاک شود، وبه ما خبر دهد که چه زمان و چگونه به هلاکت خواهد رسید؟

آن دو وارد اتاق دیگری شدند واز طریق تلفن با امامشان صحبت کردند، آنگاه آمدند وگفتند: فردا پاسخت را می دهیم. فردا آمدند وگفتند: امام مهدی (علیه السلام) اجازه ی نابودی او را نداده اند!

اینجا مجال بیان جریانات ما با این گمراه و یارانش نیست، در ردّ ترّهات و باطیل وی کتاب مستقلّی نوشته و دجال بصره نامیده ایم که در این پیوند یافت می شود:

<http://www.alameli.net>

در این کتاب جریان حرکت او را بیان و حقیقت استدلال های بی پایه ی او را هویدا ساختیم، و در مقدّمه گفتیم که بارزترین اوصاف مدعیان مهدویت، جهالت، تزویر و وقاحت است. فصل مستقلّی را نیز به پشتیبانی و هابیت و صهیونیسم از این جنبش اختصاص دادیم. از این روست که وی علامت خود را ستاره ی اسرائیل قرار داده است. البته نظام صدام نیز در آماده سازی این دجال سهیم بوده!

وی که پیشتر با حیدر مشّت همسو بود، بعدها با او دچار اختلاف می شود. حیدر هم کتابی می نویسد و او را مفتضح می گرداند، لذا دجال او را به قتل می رساند!

فصلی را نیز به افتراءات وی بر حوزه ی علمیه و مراجع اختصاص داده و گفتیم که از ایران درخواست کرده حکومت را تسلیم او کنند.

فصل دیگری را هم در موضوع کینه و دشمنی وی با عراقیان منعقد ساختیم. وی از آنان خواست از او اطاعت کنند، وبه جهت شرکت آنان در انتخابات پارلمان عراق که او و نیز وهابیان آن را حرام می دانند، به آنها ناسزا گفت!

استدلال های بی پایه و واهی او را نیز در فصلی درهم شکستیم و گفتیم که او به تحریف روایات

می پردازد، از جمله روایتی که در آن آمده است: «یظهر ابن النبی المهدی: مهدی پسر پیامبر ظاهر می شود» را تحریف و کلمه ی النبی را از آن حذف نمود و گفت: «یظهر ابن المهدی: پسر مهدی ظاهر می شود» تا آن را بر خود تطبیق دهد!

و فصلی به ابطال استدلال وی به خواب واستخاره - به شرط اینکه شخص، بدعت وی را بپذیرد - اختصاص یافت.

و گفتیم که اصل باور وی بر این ادعا استوار است که امام مهدی (علیه السلام) را در سال ۱۴۲۴ هجری در خواب دیده است! وی شخصی است ناآگاه که نه قرآن را می تواند خوب بخواند، و نه از قواعد لغت و ادبیات آگاهی دارد!

ردی قاطع بر مدعیان ارتباط خاص با امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

مشکل تنها از سوی این مدعیان نیست، بلکه پیروان آنان نیز سهیم اند. برخی از آنان بسان خود مدعیان، شیطان صفتند، اما برخی ساده لوح و ساده اندیش. لذا باید سطح آگاهی و شناخت مؤمنان را بالا برد تا دجالانی چون احمد اسماعیل آنها را از راه به در نبرند. هر کسی ادعا می کند با امام مهدی (علیه السلام) ارتباطی خاص دارد و ایشان به او فرمانی داده اند تا به مردم برساند، یا آنکه دستور داده اند یارانی گرد آورد و خود، مردم را برای ظهور آماده سازد، این همان ادعای سفارت است، ادعایی خطیر که جز به معجزه تصدیق نمی شود، معجزه ای که می بایست فاش و علنی باشد و هیچ تردیدی در آن راه نیابد. لذا باید به چنین کسانی گفت: شما - به ادعای خود - مستجاب الدعوه هستید، پس دعا کنید معجزه ای بنمایاند، یا اینکه شما - به زعم خود - امام (علیه السلام) را می بینید، به ایشان بگویید: مردم ما را تکذیب کردند و فلان معجزه را خواستار شدند!

امامان (علیهم السلام) هرگاه شخصی را برای ابلاغ پیامی می فرستادند نشانه یا معجزه ای در اختیار او قرار می دادند. شیعیان هم به سفیران مراجعه می کردند و آیات و معجزاتی از آنان مشاهده می نمودند. اگر مدعی ارتباط خاص با امام (علیه السلام) چنین برهانی از خود نشان ندهد، کذاب و مفتری است.

در بحرین از زنی که ادعای سفارت داشت درخواست کردم از امام (علیه السلام) بخواهد

طاغوت یهود را هلاک کند و از روز هلاکت وی خبر دهد. او هم وعده داد، ولی روز بعد گفت: این امر پس از چهار سال واندی واقع می شود و زنی در آن تاریخ اولمرت را به قتل خواهد رساند!

من گفتم: تا آن زمان مدت بسیاری مانده، معجزه ای در طی یک ماه یا دو هفته به ما نشان ده، او هم پذیرفت و وعده داد، ولی رفت و پشت سرش را نگاه نکرد! و تاریخی که برای مرگ اولمرت مشخص کرده بود گذشت، ولی چنین نشد!

از جمله امور اختصاصی مکتب تشیع، برخورداری از سرمایه ی عظیم ادعیه و زیارات پیامبر و امامان (علیهم السلام) است. عالمان و راویان ما اهتمام خاصی نسبت به تدوین آنها در کتاب هایی مخصوص این امر داشته اند. این ها از یک سو ثروت فوق العاده با اهمیت علمی و پرورشی است، و از دیگر سو بیانگر ارتباط وثیق، عمیق و دیرینه ی شیعه با پیشوایان (علیهم السلام) می باشد.

یکی از قدیمی ترین کتب ادعیه در اسلام، صحیفه ی سجادیه است که نگاشته ی امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) می باشد و با بلاغت و اندیشه هایی که در خود گنجانده، عالمان را مبهوت ساخته است.

و یکی از قدیمی ترین کتب زیارت، کتاب کامل الزیارات جعفر بن محمد بن قولویه (رحمه الله) در گذشته به سال ۳۶۸ هجری و استاد شیخ مفید (رحمه الله) متوفای ۴۱۳ هجری می باشد. لذا تفصیل این امر را به آن کتب ارجاع می دهیم و در اینجا تنها نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

فصل (۴۰): ادعیه و زیارات / برخی دعاها و زیارات مربوط به امام عصر (عجل الله فرجه)

سلام و درود بر پاکان عترت (علیهم السلام) و دعا برای ایشان:

الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ / ۲۵۰: «امام (علیه السلام) پس از درود فرستادن بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عرضه می دارد: رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ، وَحَفَظْتَ دِينَكَ، وَخَلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالذَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرَادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَى جَنَّتِكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلَاةً تُجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نَحْلِكَ وَكَرَامَتِكَ، وَتُكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَنَوَافِلِكَ، وَتُوفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحِظَّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَفَوَائِدِكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صَلَاةً لَا أَمَدَ فِي أَوَّلِهَا، وَلَا غَايَةَ لِأَمَدِهَا وَلَا نِهَايَةَ لِآخِرِهَا. رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ زُيْنَةَ عَرْشِكَ وَمَا دُونَهُ، وَمِلْءَ سَمَاوَاتِكَ وَمَا فَوْقَهُنَّ، وَعَدَدَ أَرْضِيكَ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، صَلَاةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفَى، وَتَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ رِضًا، مُتَّصِلَةً بِنِظَائِرِهِنَّ أَبَدًا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيْعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِنَالِ أَمْرِهِ وَالِانْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلَّا يَتَقَدَّمَ مَتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مَتَأَخِّرًا، فَهُوَ عَصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَةُ الْمَتَمَسِّكِينَ، وَبِهَاءُ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَأَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَأَعِنِّهِ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَرْزَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَرَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَانصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَأَمِدِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَحُدُودَكَ وَشُرَائِعَكَ، وَسَنِّ رِسُولَكَ صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَأُخِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَاجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَأَبْنِ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَأَزِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عَوَجًا، وَأَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ.

وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مَطِيعِينَ، وَفِي رِضَاهُ سَاعِينَ، وَإِلَى نَصْرَتِهِ وَالْمَدَافِعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَإِلَيْكَ وَإِلَى رِسُولِكَ صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ.

اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى أَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ، الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ، الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسْلِمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ، الْمُنتَظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الزَّاكِيَاتِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَرْوَاحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ، وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ، وَثُبْ عَلَيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ وَخَيْرُ الْغَافِرِينَ، وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعا برای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در روز جمعه وعید قربان:

الصحيحة السجادية / ٢٨٣: «از جمله دعاهاى امام (عليه السلام) در روز قربان وجمعه: اللهم هذا يومٌ مباركٌ والمسلمون فيه مجتمعون فى أقطارٍ أرضك... اللهم صلّ على محمدٍ وآلِ محمدٍ إنك حميدٌ مجيدٌ، كصلواتك وبركاتك وتحياتك على أصفياك إبراهيم وآلِ إبراهيم، وعجلِ الفرجَ والروحَ والنصرةَ والتمكينَ والتأييدَ لهم. اللهم واجعلنى من أهلِ التوحيدِ والإيمانِ بكَ والتّصديقِ برسولِكَ، والأئمةِ الذينِ حتمتَ طاعتَهُم، ممن يجرى ذلِكَ به وعلى يديه، آمين ربَّ العالمين».

دعا برای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در شب های ماه مبارک رمضان:

کافی ٣ / ٤٢٢ دعایی را از امام باقر (عليه السلام) به عنوان جزئی از خطبه ی نخست روز جمعه روایت می کند ومقصود از آن دعا برای امام معصوم در هر عصری است، ومشابه آن در ضمن دعای معروف به افتتاح که در شب های ماه مبارک رمضان خوانده می شود نیز آمده است.

در این دعا تمجید بلیغی از خدای تعالی می شود، بر پیامبر وعترت طاهرين ایشان (عليهم السلام) درود فرستاده می شود واین دعا - که برای امام مهدی (عليه السلام) است - در ادامه می آید:

«افتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً وَانصُرْهُ نصراً عزيزاً. اللهم أظهِرْ به دينك وسنةً نبيك، حتى لا يستخفى بشيٍّ من الحقِّ مخافةً أحدٍ من الخلق».

اللهم إنا نرغبُ إليك فى دولةٍ كريمةٍ تعزُّ بها الإسلامَ وأهله، وتُذِلُّ بها النفاقَ وأهله، وتجعلنا فيها من الدعاةِ إلى طاعتِكَ، والقادةِ فى سبيلِكَ، وترزُقنا بها كرامةَ الدنيا والآخرة».

در دعای افتتاح نیز می خوانیم:

«اللهم وصلِّ على ولىِّ أمرِك القائمِ المؤمِّلِ والعدلِ المنتظرِ، أحفِفه بملائكتِكَ المقربين، وأيده بروحِ القدسِ يا ربَّ العالمين. اللهم اجعله الداعى إلى كتابِكَ والقائمَ بدِينِكَ، استخلفه فى الأرضِ كما استخلفتَ الذين من قبله، مكنْ له دينه الذى ارتضىته له، أبدله من بعدِ خوفِهِ أمناً، يعبدُكَ لا يشركُ بك شيئاً».

اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّ بِهِ وَانصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ، وَانصُرْهُ نَصراً عَزِيزاً.
 اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَمِلَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا
 فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا
 مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ.

اللَّهُمَّ الْمُؤْمَ بِهِ شَعْنَنَا، وَاشْعَبْ بِهِ صَدْعَنَا، وَارْتُقْ بِهِ فَتَقْنَا، وَكَثِّرْ بِهِ قِلَّتَنَا، وَأَعِزِّ بِهِ ذِلَّتَنَا، وَأَغْنِ بِهِ
 عَائِلَتَنَا، وَاقْضِ بِهِ عَنْ مَغْرَمِنَا، وَاجْبُرْ بِهِ فَقْرَنَا، وَسُدِّ بِهِ خَلَّتَنَا، وَيَسِّرْ بِهِ عَسْرَنَا، وَبَيِّضْ بِهِ وَجُوهَنَا،
 وَفُكْ بِهِ أَسْرَنَا، وَأَنْجِحْ بِهِ طَلِبَتَنَا، وَأَنْجِزْ بِهِ مَوَاعِيدَنَا، وَاسْتَجِبْ بِهِ دَعْوَتَنَا، وَأَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا.
 يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ، وَأَوْسَعَ الْمُعْطِينَ، إِشْفِ بِهِ صَدُورَنَا، وَأَذْهِبْ بِهِ غَيْظَ قُلُوبِنَا، وَاهْدِنَا بِهِ لِمَا
 اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَانصُرْنَا عَلَى عَدُوِّكَ
 وَعَدُونَا إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِينَا، وَغِيَةَ إِمَامِنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا،
 فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ تُعَجِّلُهُ، وَبِضُرٍّ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَسُلْطَانٍ
 حَقٌّ تُظْهِرُهُ، وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلِيسُنَاهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعا برای حفظ و نصرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

این دعا از امامان (علیهم السلام) روایت شده و می توان برای هریک از ایشان خواند و او را نام
 برد، کافی ۴ / ۱۶۲ نقل می کند: «در شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجود و قیام
 و جلوس و هر حالتی، و [بلکه] در تمامی این ماه، و هر نحو و زمانی که برایت میسر بود این دعا
 را تکرار کن؛ بعد از حمد و سپاس خدای تبارک و تعالی و درود فرستادن بر رسول خدا (صلی الله
 علیه و آله وسلم) می گویی: اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا
 وَحَافِظًا، وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا، وَقَائِدًا وَعَيْنًا، حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا».

دعاء ندبه:

سید بن طاووس در اقبال الاعمال ۱ / ۵۰۴ آن را نقل می کند. علامه ی مجلسی در بحار
 الانوار در مواضعی از جمله ۹۹ / ۱۰۴ آن را از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری -

که خدایش رضا باشد - روایت می کند؛ دعاء ندبه، دعایی برای صاحب الزمان (علیه السلام) که مستحب است در اعیاد چهار گانه خوانده شود. من اطمینان دارم که این دعا از یکی از چهار سفیر صادر شده است.

ابن المشهدی در المزار / ۵۷۳ می فرماید: «دعای ندبه؛ محمد بن ابی قره گوید: من این دعا را از کتاب ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری - که خدا از او راضی باشد - نقل می کنم. او در آن کتاب این را دعا برای صاحب الزمان - که دروذهای خدا بر او باد و خدا فرج او و نیز فرج ما را به واسطه ی فرج او شتاب بخشد - شمرده و فرموده مستحب است در اعیاد چهار گانه خوانده شود».

زیارت آل یاسین ودعای پس از آن:

احتجاج طبرسی (رحمه الله) ۲ / ۴۹۲:

«سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجَمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمَّنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعَلَمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعِدَاءٌ غَيْرَ مَكْذُوبٍ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيَ وَتَقْنُتَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُكَبِّرُ وَتُهَلِّلُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُمَسِّي وَتُصْبِحُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حَجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ حَجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حَجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حَجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَجَّتُهُ، وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حَجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حَجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حَجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حَجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ

حَجَّتُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حَجَّةُ اللَّهِ.

أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنْ رَجَعْتُمْ حَقٌّ لَا شَكَّ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ نَاكِراً وَنَكِيراً حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النُّشْرَ وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصَّ-رَاطَ وَالْمَرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ.

يا مولای شقی من خالفکم، وسعد من أطاعکم.

فَأَشْهَدُ عَلَى مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ، بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخِطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمَنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ.

فَنَفْسِي مُؤَمَّنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِأَئِمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، بِكُمْ يَا مَوْلَايَ، أُولَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَنَص-رَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ».

زیارت آل یاسین به نقل جناب محمد بن جعفر المشهدی (رحمه الله):

ایشان در المزار ۵۶۶/ می نگارند: «شیخ اجل فقیه عالم ابومحمد عربی بن مسافر عبادی - که خدایش رضا باشد - در خانه اش در حله ی سیفیه (۱۴۲۶) در ربیع الاول سال ۵۷۳ و نیز شیخ پارسا ابو البقاء هبة الله بن نماء بن علی بن حمدون (رحمه الله) در همان حله ی سیفیه - هر دو به نحو قرائت [که برایشان خوانده می شد] - تحدیث کردند: شیخ امین ابو عبد الله حسین بن احمد بن محمد بن علی بن طحال مقدادی (رحمه الله) در حرم مولایمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در ایوان بزرگی که در طرف سر امام (علیه السلام) است، در دهه ی آخر ذی الحجه سال ۵۳۹ به ما فرمود: شیخ اجل و سرور مفید ابو علی حسن بن محمد طوسی - که خدایش راضی باشد - در همان حرم در دهه ی آخر ذی القعدة سال ۵۰۹ برایم فرمود: سرور سعید پدرم ابو جعفر محمد بن حسن طوسی - که خدا از او راضی باشد - از محمد بن اسماعیل، از محمد بن شناس بزاز، از ابو الحسین محمد بن احمد بن یحیی قمی، از محمد بن علی بن زنجویه ی قمی، از ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نقل می کند. همچنین ابو علی حسن بن شناس، از ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی روایت می کند که ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری به او خبر داده -

و اجازه ی [نقل] تمامی روایات خود را به وی داده است - که برای او از ناحیه - که خدا آن را نگاه دارد - پس از سؤال ها، درود و توجه آمده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ، حِكْمَةٌ بِالْعَةِ، وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

هنگامی که خواستید به وسیله ی ما به درگاه خدای تعالی و نیز به خود ما روی آورید بگویید، همان گونه که خدای تعالی فرموده:

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَ، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لِمَنْ يَهْدِيهِ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمَ.

التوجه: قد آتاكم الله يا آل يس خلافته، وعلم مجاری أمره، فيما قضاه ودبره وأرادَه في ملكوته، وكشف لكم الغطاء، وأنتم خزنته وشهداؤه وعلماءؤه وأمناءؤه، وساسة العباد، وأركان البلاد، وقضاة الأحكام، وأبواب الإيمان.

وَمِنْ تَقْدِيرِهِ مَنَاحَ الْعَطَاءِ بِكُمْ إِنْفَاذَهُ مَحْتَوًّا مَقْرُونًا، فَمَا شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا وَأَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ وَإِلَيْهِ السَّبِيلُ، خِيَارُهُ لَوْلِيكُمْ نِعْمَةً، وَانْتِقَامُهُ مِنْ عَدُوِّكُمْ سَخَطَةً، فَلَا نَجَاةَ وَلَا مَفْرَجَ إِلَّا أَنْتُمْ، وَلَا مَذْهَبَ عَنْكُمْ، يَا أَعْيَنَ اللَّهِ النَّازِرَةَ، وَحَمَلَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَمَسَاكِنَ تَوْحِيدِهِ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ.

أَنْتَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَبَقِيَّتَهُ، كَمَالُ نِعْمَتِهِ، وَوَارِثُ أَنْبِيَائِهِ وَخُلَفَائِهِ، مَا بَلَغْنَاهُ مِنْ دَهْرِنَا، وَصَاحِبُ الرُّجْعَةِ لَوْعَدِ رَبِّنَا، الَّتِي فِيهَا دَوْلَةُ الْحَقِّ وَفَرْجُنَا، وَنَصْرُ اللَّهِ لَنَا وَعِزُّنَا.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغُوثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَاً غَيْرَ مَكْذُوبٍ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَرَأَى وَالْمَسْمَعِ، الَّذِي بَعَيْنِ اللَّهِ مَوَائِقُهُ، وَبِيَدِ اللَّهِ عُھُودُهُ، وَبِقُدْرَةِ اللَّهِ سُلْطَانُهُ.

أَنْتَ الْحَكِيمُ الَّذِي لَا تُعْجَلُهُ الْعَصْبِيَّةُ، وَالكَرِيمُ الَّذِي لَا تُبَخِّلُهُ الْحَفِيزَةُ، وَالْعَالِمُ الَّذِي لَا تُجْهَلُهُ الْحَمِيَّةُ، مُجَاهِدُكَ فِي اللَّهِ ذَاتُ مَشِيَةِ اللَّهِ، وَمُقَارَعَتُكَ فِي اللَّهِ ذَاتُ انتِقَامِ اللَّهِ، وَصَبْرُكَ فِي اللَّهِ ذُو أَنَاةِ اللَّهِ، وَشُكْرُكَ لِلَّهِ ذُو مَزِيدِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَحْفُوظًا بِاللَّهِ، اللَّهُ نَوَّرَ أَمَامَهُ وَوَرَاءَهُ وَيَمِينَهُ وَشِمَالَهُ وَفَوْقَهُ وَتَحْتَهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ

یا مخزوناً فی قدرة الله، الله نُور سمعه وبصره. السَّلام علیک یا وعدَ الله الذی ضَمِنَه، ویا میثاقَ الله الذی أخذَه ووکده.

السَّلام علیک یا داعیَ الله وربَّانی آیاته، السَّلام علیک یا بابَ الله وديانَ دینِه، السَّلام علیک یا خلیفَةَ الله وناصرَ حقِّه، السَّلام علیک یا حجةَ الله ودلیلَ إرادتِه، السَّلام علیک یا تالیَ کتابِ الله وترجمانَه، السَّلام علیک فی آناءِ لیلک ونهارک، السَّلام علیک یا بقیةَ الله فی أرضِه، السَّلام علیک حینَ تقوم، السَّلام علیک حینَ تقعد، السَّلام علیک حینَ تقرأ وتُبین، السَّلام علیک حینَ تُصلی وتُفنت، السَّلام علیک حینَ ترکع وتسجد، السَّلام علیک حینَ تَعوذُ وتُسبِّح، السَّلام علیک حینَ تُهلِّل وتُکبِّر، السَّلام علیک حینَ تَحْمَدُ وتستغفر، السَّلام علیک حینَ تُمَجِّدُ وتمدِّح، السَّلام علیک حینَ تُمسی وتُصبح، السَّلام علیک فی اللَّیلِ إذا یغشی والنَّهارِ إذا تجلّی، السَّلام علیک فی الآخِرَةِ والأوَّلی.

السَّلام علیکم یا حججَ الله، ورُعاتنا، وقادتنا، وأئمتنا، وساداتنا، وموالینا. السَّلام علیکم، أنتم نورنا، وأنتم جاهنا أوقاتَ صلواتنا، وعصمتنا لدعائنا وصلاتنا وصیامنا واستغفارنا، وسائرِ أعمالنا.

السَّلام علیک أيها الإمامُ المأمول، السَّلام علیک بجوامعِ السلام. أشهدک یا مولای، أنّی أشهدُ أن لا إلهَ إلا الله وحده لا شریکَ له، وأن محمداً عبده ورسوله، لا حبيبَ إلا هو وأهلُه، وأنّ أميرَ المؤمنین حجّته، وأنّ الحسنَ حجّته، وأنّ الحسينَ حجّته، وأنّ علیّ بنَ الحسينِ حجّته، وأنّ محمدَ بنَ علیّ حجّته، وأنّ جعفرَ بنَ محمدٍ حجّته، وأنّ موسی بنَ جعفرٍ حجّته، وأنّ علیّ بنَ موسی حجّته، وأنّ محمدَ بنَ علیّ حجّته، وأنّ الحسنَ بنَ علیّ حجّته، وأنّ الأنبياءَ دُعاةً وهُداةً رُشدِکم. أنتم الأوّلُ والآخِرُ وخاتمته، وأنّ رجعتکم حقٌّ لا شکَّ فیها یومَ لا ینفَعُ نفساً إیمانُها لمَ تَکنْ آمَنتَ مِن قَبْلُ أو کسَبتَ فی إیمانِها خیراً، وأنّ الموتَ حقٌّ، وأنّ منکراً ونکیراً حقٌّ، وأنّ النشَ - ر ح - ق، والبعثَ حقٌّ، وأنّ الصراطَ حقٌّ، والمرصادَ حقٌّ، وأنّ المیزانَ حقٌّ، والحسابَ حقٌّ، وأنّ الجنةَ والنارَ حقٌّ، والجزاءَ بهما للوعدِ والوعیدِ حقٌّ، وأنّکم للشفاعَةِ حقٌّ، لا تُردُّون ولا تَسبِقُون بمشیةِ الله، وبأمرِه تعملون.

ولله الرحمة والكلمة العليا، وبيده الحسنی، وحجة الله النعمی، خلق الجن والإنس لعبادته، أراد
 من عباده عبادته، فشقي وسعيد، قد شقي من خالفكم، وسعد من أطاعكم.
 وأنت يا مولای فاشهد بما أشهدتك عليه، تخزنه وتحفظه لي عندك، أموت عليه وأنشر عليه
 وأقف به، ولياً لك، بريئاً من عدوك، ماقثاً لمن أبغضكم، واداً لمن أحبكم.
 فالحق ما رضيتموه، والباطل ما سخطتموه، والمعروف ما أمرتم به، والمنكر ما نهيتم عنه،
 والقضاء الميثب ما استأثرت به مشيتكم، والممحو ما استأثرت به سنتكم. فلا إله إلا الله وحده
 لا شريك له، ومحمد عبده ورسوله، وعلي أمير المؤمنين حجته، والحسن حجته، والحسين
 حجته، وعلي حجته، ومحمد حجته، وجعفر حجته، وموسى حجته، وعلي حجته، ومحمد
 حجته، وعلي حجته، والحسن حجته، وأنت حجته وأنتم حجبته وبراهينه.
 أنا يا مولای مستبشر بالبيعة التي أخذ الله علي شرطها قتالاً في سبيله، اشترى به أنفس المؤمنين،
 فنفسى مؤمنة بالله وبكم يا مولای، أولكم وآخركم، ونصرتي لكم معدة، ومودتي خالصة لكم،
 وبراءتي من أعدائكم، أهل الحردة والجدال ثابتة لشاركم. أنا ولي وحيد، والله إله الحق يجعلني
 كذلك، آمين آمين.
 من لي إلا أنت فيما دنت واعتصمت بك فيه، تحرسني فيما تقربت به إليك، يا وقاية الله وستره
 وبركته، أغثنى أدركني، صلني بك ولا تقطعني.
 اللهم إليك بهم توسلي وتقربي، اللهم صل على محمد وآله وصلني بهم ولا تقطعني، اللهم
 بحجتيك اعصمني، وسلامك على آل يس.
 مولای، أنت الجاه عند الله ربك وربى».

این عبارت کامل زیارت آل یاسین طبق نقل جناب ابن المشهدی (رحمه الله) بود که ایشان خود
 تصریح کرده سؤالات حمیری وپاسخ های امام (علیه السلام) را از آن حذف کرده است، والبته
 ای کاش آن را کامل نقل می کرد، زیرا قسمتی از نامه بوده ومقصود از توبیخی که در فقره ی
 نخست آمده: لا لأمر الله تعقلون ولا من أولیائه تقبلون، را واضح می کرده است، لابد از اینکه
 بگوییم این عبارت جواب کسانی بوده که برخی مقولات را مطرح کرده بودند.

سند این روایت، مورد وثوق وامانتداری راویان آن - از محمد بن المشهدی گرفته تا حمیری -

همه ثابت است. لکن نسبت به دعای پس از آن متوقفیم، چرا که در بعضی عبارات آن خلل است، لذا نزد ما ترجیح با آن است که این دعا، عبارات حسین بن روح باشد که به تصریح خودش، اجازه داشته پاسخ برخی مسائل را بنویسد.

غیبت شیخ طوسی / ۳۷۳ از محمد بن احمد بن داود قمی چنین می آورد: «به دست خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابو القاسم حسین بن روح - در پشت نامه ای که در آن سؤالات و پاسخ هایی بود که از قم فرستاده شده بود و در آن پرسیده بودند آیا این جواب ها از جانب فقیه [امام] (علیه السلام) است یا محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا از شلمغانی چنین نقل شده: من پاسخ این سؤالات را داده ام. پس در پشت نامه شان پاسخ را نگاشت - چنین یافتیم: بسم الله الرحمن الرحیم، ما از این نامه و آنچه دربردارد آگاه شدیم، تمام آن پاسخ های ماست، و واگذارده ی گمراه گمراهگر معروف به عزاقری - که خدایش لعنت کند - هیچ نقشی [حتی] در یک حرف از آن نداشته است».

می بینیم جناب حسین بن روح می گوید: پاسخ های ما، این تعبیر اعم از آن است که این کلام عین عبارت امام (علیه السلام) باشد یا آنکه مضمون کلام حضرت و تعبیر جناب حسین بن روح. و عجیب نیست که امام (علیه السلام) به او فرمان دهند که پاره ای از مسائل را پاسخ دهد. البته این مطلب چیزی از اهمیت آن نمی کاهد به خصوص آنکه بلاغت آن از سنخ سخنان امامان (علیهم السلام) است. حال اگر به املاء جناب حسین بن روح باشد، وی با تقوای آن است که در دین مطلبی بگوید که لفظ یا معنای آن را از امامش شنیده باشد. بیشتر نیز از علل الشرائع ۱ / ۲۴۱ ماجرای مفصل گذشت که در انتهای آن آمده بود: «محمد بن ابراهیم بن اسحاق - که خدا از او رضا باشد - گوید: فردای آن روز نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح آمدم و با خود گفتم: آیا آنچه دیروز برای ما گفت، از پیش خود بود؟ ایشان خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا بربایند، یا آنکه باد مرا در مکانی دور بیافکند، برایم بهتر از آن است که در دین خدا - که ذکرش بلند است - به رأی خود سخن گویم، آن مطلب از جانب اصل بود و از حجت (علیه السلام) شنیده شده بود».

نگارنده: این جریان، از بلندای مقام ایشان حکایت می کند، واینکه مطلب درونی شخص را دانست، و سفیران امام (علیه السلام) از روی علم و یقین سخن می رانند و نه ظن و اجتهاد. زیارتی برای تمام معصومان (علیهم السلام) از جمله امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

مصباح المتعجد / ۳۵۷ از عبد الله بن محمد بن عابد نقل می کند: «از مولایم امام عسکری (علیه السلام) در منزل ایشان در سامرا به سال ۲۵۵ درخواست کردم تا درودنامه ای بر پیامبر و جانشینانش (علیهم السلام) را بر من املاء کنند، و با خود برگه های بسیاری آورده بودم، ایشان بدون آنکه از کتابی بگویند فرمودند:

... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيكَ وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ، وَأَوْجِبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهِمْ تَطْهِيراً.

اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاَنْتَصِرْ بِهِ لَدِينِكَ، وَاَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ.

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ أَنْ يَوْصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ، وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَاَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبَابَةَ الْكُفْرِ وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا وَأَيْنَ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَام.

وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ».

زیارت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در خانه شان:

ابن المشهدی (رحمه الله) در المزار / ۶۵۶ زیارتی را برای سرداب غیبت نقل می کند که در ابتدای آن آمده است: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا، وَعَرَّفَنَا أَوْلِيَاءَهُ وَأَعْدَاءَهُ، وَوَفَّقَنَا لَزِيَارَةِ أَثْمَتِنَا وَلَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْمَعَانِدِينَ النَّاصِبِينَ، وَلَا مِنَ الْغَلَاةِ الْمَفْوضِينَ، وَلَا مِنَ الْمَرْتَابِينَ الْمُقْصَرِّينَ.

السلام على ولي الله وابن أوليائه...».

مزار شیخ مفید / ۹۵: دعا برای حفظ و نصرت امام (علیه السلام) بعد از زیارت امام حسین (علیه السلام).

مصباح کفعمی / ۵۵۰: دعایی برای تجدید عهد با امام (علیه السلام).

مهج الدعوات / ۱۶ و ۲۳۲: مناجات امام مهدی (علیه السلام) با خدای متعال.

کافی ۳ / ۳۲۵: دعا برای پیامبر و ائمه (علیهم السلام) در سجده ی شکر.

کامل الزیارات / ۱۷۴: دعایی از امام باقر (علیه السلام) در ولایت و برائت.

جمال الاسبوع / ۲۸۵: دعا برای امام (علیه السلام) بعد از نماز جعفر طیار.

مصباح المتهجد / ۳۲۶: دعا برای امام (علیه السلام) در قنوت نماز جمعه.

من لا یحضره الفقیه ۱ / ۳۲۹: دعا برای امام (علیه السلام) در سجده ی شکر.

مصباح المتهجد / ۳۲۸: دعا برای تعجیل فرج به وسیله ی امام (علیه السلام).

کافی ۲ / ۵۴۷ و من لا یحضره الفقیه ۱ / ۳۲۷: دعا برای امام (علیه السلام) بعد از فریضه.

دلایل الامامة / ۳۰۰: صلوات بر پیامبر و امامان (علیهم السلام) و دعا برای امام مهدی (علیه السلام).

مصباح المتهجد / ۷۰۸، اقبال الاعمال / ۵۱۵، مصباح کفعمی / ۶۸۸ و البلد الامین / ۲۶۵:

دعا برای امام (علیه السلام) در روز مباهله.

مصباح الزائر / ۱۷۸: زیارت امامان و امام مهدی (علیهم السلام).

همان / ۳۲۷: زیارتی دیگر برای امام (علیه السلام).

همان / ۳۱۲، الایقاظ من الهجعة / ۲۹۶ - از مزار مفید، شهید و ابن طاووس - و بحار الانوار

۱۰۲ / ۸۳: زیارت امام مهدی (علیه السلام) در خانه ی ایشان بعد از زیارت قبر پدر و جدّش

(علیهما السلام).

مهج الدعوات / ۱۶۵: دعای توسّل به پیامبر و امامان (علیهم السلام): «ابو حمزه ی ثمالی

گوید: یک بار دست پسرم شکست، و او را نزد یحیی بن عبد الله شکسته بند آوردم. آن را

نگاه کرد و گفت: بد شکسته است، و به اتفاق خود بالا رفت تا دستمالی بیاورد. در همین اثناء به

یاد دعایی که علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) به من آموختند افتادم. پس دست
پسرم را گرفته آن را بر او خواندم و بر شکستگی دست کشیدم که به اذن خدای متعال بهبودی
یافت، و چون یحیی پایین آمد هیچ ایرادی ندید.

یحیی صدا زد: دست دیگری را بده ولی در آن هم عیبی مشاهده نکرد، پس گفت: سبحان
الله! آیا هم اکنون شکستگی بدی در آن نبود؟! چنین سحری از شما شیعیان عجیب نیست!
بدو گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، این سحر نیست، من دعایی را که از مولایم علی بن
الحسین (علیه السلام) شنیده بودم به یاد آوردم و خواندم. از من خواست تعلیمش دهم ولی من
گفتم: آیا بعد از سخنی که از تو شنیدم! نه، دیده ات را بدان روشن نمی کنم، تو اهلیت آن را
نداری.

حمران بن اعین گوید: من به ابو حمزه گفتم: تو را به خدا قسم می دهم که آن را به ما
بیاموزی، او هم در پاسخ گفت: سبحان الله! من این را تنها برای این گفتم که به شما بیاموزم،
بنویسید:

بسم الله الرحمن الرحيم، يا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ، يا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ، يا حَيُّ مَعَ كُلِّ حَيٍّ، يا حَيُّ
حِينَ لَا حَيٍّ، يا حَيُّ يَبْقَى وَيَفْنَى كُلُّ حَيٍّ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يا حَيُّ يا كَرِيمُ، يا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يا قَائِمُ
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ، وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ، وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ، بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ
وَرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِحَرَمَةِ هَذَا الْقُرْآنِ، وَبِحَرَمَةِ الْإِسْلَامِ،
وَشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ
وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَأَسْتَشْفَعُ إِلَيْكَ، بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)... وَبِحَقِّ
خَلْفِ الْأَئِمَّةِ الْمَاضِينَ، وَالْإِمَامِ الزَّكِيِّ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ، الْحُجَّةِ بَعْدَ آبَائِهِ عَلَى خَلْقِكَ، الْمُؤَدِّي
عَنْ عِلْمِ نَبِيِّكَ، وَوَارِثِ عِلْمِ الْمَاضِينَ مِنَ الْوَصِيِّينَ، الْمَخْصُوصِ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ آبَائِهِ
الصَّالِحِينَ.

یا محمدُ یا ابا القاسمِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، إِلَى اللَّهِ أَتَشْفَعُ بِكَ، وَبِالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ، وَبِعَلِيِّ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنِ، وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،
وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

والخلف القائم المنتظر».

مہج الدعوات / ۲۵۳، بحار الانوار ۹۴ / ۳۴۶ و مصباح کفعمی / ۲۷۸: دعای اعتقاد وتوسل
به امام (علیہ السلام) در درگاہ خدا.

مہج الدعوات / ۲۳۳، مصباح کفعمی / ۲۷۸ والبلد الامین / ۳۸۷: دعایی دیگر به نام اعتقاد
از امام کاظم (علیہ السلام).

مہج الدعوات / ۲۹۵: دعایی از لسان امام (علیہ السلام).

مہج الدعوات / ۳۳۴: دعایی از جابر بن یزید جعفی از امام باقر (علیہ السلام).

همان / ۳۰۲: حجاب مولانا صاحب الزمان (علیہ السلام).

همان / ۲۷۸، بحار الانوار ۹۵ / ۲۶۶ و تبصرة الولی / ۲۱۲: دعای علوی مصری کہ امام
مہدی (علیہ السلام) تعلیم او کردند.

مصباح المتهجد / ۶۳۹، اقبال الاعمال / ۳۶۴، البلد الامین / ۲۵۰ و بحار الانوار ۹۸ / ۲۳۴:
دعای موقف از امام علی بن الحسین (علیہما السلام) کہ در آن دعایی برای تمامی امامان
(علیہم السلام) است.

مصباح المتهجد / ۵۴: در تعقیب نماز ظهر.

فلاح السائل / ۱۷۰ می نویسد: «یکی از امور مهم در تعقیب نماز ظهر، آن است کہ در دعا
برای مہدی (علیہ السلام) - کہ رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) در روایات صحیح،
امت را به او بشارت داده و وعده داده اند کہ در آخر الزمان ظاهر می شود - به امام صادق
(علیہ السلام) اقتدا شود». سپس سند و متن دعا را می آورد.

مصباح المتهجد / ۳۴۵: «از امام صادق (علیہ السلام) روایت شدہ کہ مستحب است بعد از
نماز عصر روز جمعہ این صلوات را برای پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) [کہ در آن عباراتی
چند دربارہ ی امام مہدی (علیہ السلام) آمدہ است] بخوانند».

تہذیب الاحکام ۳ / ۱۴۳: دعا برای امام مہدی (علیہ السلام) در روز غدیر خم.

مصباح المتهجد / ۲۶۶: بعد از دو رکعت نماز حضرت زہرا (علیہا السلام).

مَهْجُ الدَّعَوَاتِ ٦٨/ والایقاظ من الهجعة / ٣١٣: دعایی که روایت شده امام مهدی (علیه السلام) آن را در قنوت خواندند.

پاورقی:

(۱) اثبات الهداة ٣ / ٥٧٠

(۲) سوره ی صف ٨/

(۳) مشابه آن در مسند احمد ٥/ ٢٧٨ و نیز صحیح مسلم ٤/ ٢٢١٥.

(۴) نظیر آن در سنن ابو داود ٤ / ٩٧، سنن ترمذی ٤ / ٤١٠ - وی آن را صحیح می شمارد

- سنن بیهقی ٩ / ١٨١، صحیح البانی ٧ / ٢ - قسمت نخست آن را آورده است -
و مجمع الزوائد ٥ / ٢٣٩ قسمت آخر آن را بنابر روایت احمد صحیح دانسته است.

(۵) مجمع الزوائد ٧ / ٣٣٥ آن را صحیح دانسته است، مانند آن را در الفردوس ٣ / ١٣١

آورده و در حاشیه آمده است: امام عراقی می گوید: احمد [فرموده پیامبر را] به روایت از ابوذر
با سندی نیکو چنین آورده است: «بیشتر از دجال از غیر او برای شما می هراسم. پرسیدند:

غیر او کیست؟ فرمود: رهبران گمراه کننده.»

(۶) مشابه آن در احتجاج ۱/ ۳۹۵

(۷) سوره ی فتح ۱/

(۸) مسند احمد ۲/ ۴۴۲، سنن ابن ماجه ۱/ ۵۲، سنن ترمذی ۵/ ۳۶۰، مجمع الزوائد

۱۶۹/۹، ابن ابی شیبہ ۷/ ۵۱۲، امالی محاملی ۴۴۷/، صحیح ابن حبان ۱۵/ ۴۳۴،

المعجم الاوسط ۳/ ۱۷۹ و ۵/ ۱۸۲ و ۷/ ۱۹۷، المعجم الصغير ۲/ ۳، المعجم الكبير ۳/ ۴۰

و ۵/ ۱۸۴، فضائل سيدة النساء، عمر بن شاهين ۲۹/، تفسير ثعلبی ۸/ ۳۱۱، شواهد التنزيل

۲/ ۴۴، تاريخ بغداد ۷/ ۱۴۴، تاريخ دمشق ۱۳/ ۲۱۸ و ۱۴/ ۱۴۴، سير اعلام النبلاء

۱۲۲/۲

(۹) نظير آن در مسند احمد ۱/ ۴۶۱

(۱۰) المطالب العالیة ۴/ ۲۶۷ - با اندک تفاوتی نسبت به نقل طبرانی - الدر المنثور

۲/ ۳۰۰ و مجمع الزوائد ۵/ ۲۲۷ - هیثمی آن را توثیق کرده است -

(۱۱) مانند حدیث در المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۲۰ سنن ترمذی ۳/ ۳۶۱ - با تفاوتی

اندک، نقل می کند و صحیح می شمارد -، المعجم الكبير طبرانی ۱۱/ ۳۹، سنن بیهقی ۸

/ ۱۵۷، المعجم الأوسط ۱/ ۲۵۲ و ۵/ ۳۷۴، مسند الشاميين ۱/ ۳۷۱ مسند ابو يعلى ۱۰

/ ۳۰۸ و مسند بزار ۶/ ۶۱.

(۱۲) ونیز کافی ۱/ ۶۲

(۱۳) مشابه آن در مسند احمد ۵/ ۳۲۹

(۱۴) سوره ی بقره ۱۳۴

(۱۵) سوره ی فتح ۱۰/

(۱۶) منابع دیگری نیز این جریان را نقل کرده اند: طبرانی آن را در مسند الشاميين ۲/ ۲۸۲

از عبد الله بن عمرو به اختصار آورده است، ذهبی نیز در سير اعلام النبلاء ۲/ ۹ آن را می

آورد، والبانى در صحیحہ ی ۲/ ۱۳۸ آن را صحیح شمرده است.

(۱۷) مانند آن در مسند احمد ۳/ ۲۳۱

(۱۸) مشابه آن در مسند احمد ۶/ ۳۹۵ و ۵/ ۳۸۴ و ۴/ ۲۴۳ و ۲۶۷، مسند ابن المبارك

۱۶۳/ سنن ترمذی ۵۱۲/ ۲ و ۱۳۷، صحیح ابن حبان ۹/ ۵، المعجم الکبیر ۱۳۵/ ۳،
المسند الجامع ۷۴۹/ ۱۰، تاریخ بغداد ۳۶۱/ ۵، المستدرک ۷۸/ ۱ ودر ۱۲۶/ ۴ - وی
آن را صحیح دانسته است - ومجمع الزوائد ۲۴۸/ ۵ می نویسد: این حدیث را احمد وبنار
روایت کرده اند و سند روایت احمد ویکی از روایات بنار صحیح می باشد.

(۱۹) هیشمی در مجمع الزوائد ۲۳۹/ ۵ می نویسد: احمد این حدیث را نقل نموده وراویان آن
همه مورد اطمینان هستند.

(۲۰) ونیز الجلیس الصالح ۵۹۹/ المعرفة والتاریخ ۵۸۰/

(۲۱) این حدیث را بخاری در ۳۶/ ۱ وشش جای دیگر آورده و تا توانسته آن را کوتاه کرده
است! حدیث نگاران دیگر مبسوط تر از او روایت کرده اند.

(۲۲) سوره ی اسراء ۶۰/

(۲۳) سوره ی کوثر ۱/

(۲۴) سوره ی قدر ۳/ ۱ -

(۲۵) ونیز فضائل الاوقات بیهقی ۲۱۱/، سنن ترمذی ۱۱۵/ ۵، المستدرک حاکم ۱۷۰/ ۳
وی آن را صحیح دانسته واحادیث دیگری نیز آورده است، ر.ک به ۱۷۵/ ۳ و ۷۴/ ۴

(۲۶) سوره ی ابراهیم (علیه السلام) ۲۸/

(۲۷) سوره ی آل عمران ۱۲۸ - ۱۲۷

(۲۸) تفسیر عیاشی ۲۲۹/ ۲ ونیز ر.ک به کافی ۱۰۳/ ۸

(۲۹) علی رغم آنچه برخی تصور می کنند، عمر بن عبد العزیز نیز بسان دیگر حاکمان اموی،
شخصیتی ظالم بوده است. علامه ی امینی (رحمه الله) در مورد برداشته شدن بدگویی به
حضرت امیر (علیه السلام) توسط وی، کلامی دقیق دارد که شایسته است بدان مراجعه شود،
ر.ک به الغدیر ۱۰/ ۲۶۶

امام زین العابدین (علیه السلام) درباره ی او می فرمایند: هنگامی که بمیرد، آسمانیان بر او
لعنت می فرستند، ولی اهل زمین برایش استغفار می کنند، بصائر الدرجات ۱۷۰/ ونباید
فراموش کرد که وی از سال ۹۹ تا سال ۱۰۱ هجری که از دنیا رفت، به مدت دو سال

خلافت امام باقر (علیه السلام) را غصب کرده است. م

(۳۰) ابو یعلی در مسند ۱۷۷/۲ مشابه این حدیث را آورده است، ونیز المعجم الكبير طبرانی ۸۸/۱۱ با این تفاوت که در آن چنین آمده است: سپس مانند خران به جان یکدیگر می افتند.

(۳۱) ۱۱۳/ ۵

(۳۲) ونیز العرف الوردی فی اخبار المهدی ۲/۲، البرهان متقی هندی ۹۲/، ینایع المودة

۴۴۸/ وکشف الغمة ۲۶۲/۳

(۳۳) مشابه آن در امالی طوسی ۲/ ۷۴ ورجال کشی ۱/ ۱۱۵. نظیر آن در مصادر سنیان بدون ذکر دجال آمده است، به عنوان نمونه: مسند شهاب ۲/ ۲۷۳، مناقب ابن مغازلی ۶۸/ و ۱۳۴، امالی شجری ۱/ ۱۵۱، میزان الاعتدال ۱/ ۴۸۲، مقتل خوارزمی ۱/ ۱۰۴، کشف الأستار هیشمی ۳/ ۲۲۲. ونیز ر.ک به المستدرک ۳/ ۱۵۰، المعجم الصغير ۱/ ۱۳۹ ومجمع الزوائد ۹/ ۱۶۸.

(۳۴) ونیز ثواب الاعمال ۲۰۳/

(۳۵) فسوی در المعرفة والتاریخ ۸۳۳/ آن را نقل می کند.

(۳۶) تهذیب الاحکام ۶/ ۱۲ ووسائل الشیعة ۱۰/ ۲۷۲

(۳۷) از همان منبع در بحار الانوار ۱۵/۳ و ۲۵۳/۳۲

(۳۸) المحتضر ۱۴۱/، بحار الانوار ۲۶/ ۱۸۹ و ۵۲/ ۱۹۰. در ۶۸/ ۵۱ آن را از کمال الدین نقل می نماید.

(۳۹) ونیز اثبات الهداة ۱/ ۵۱۷ وبحار الانوار ۱۵/ ۲۳

(۴۰) این کتاب فارسی است و به قرن هفتم مربوط می شود، لذا عین عبارات ایشان را آوردیم.

م

(۴۱) آخرالزمان امری نسبی است.

(۴۲) ونیز کمال الدین ۱/ ۱۵۹

(۴۳) ونیز من لا یحضره الفقیه ۳/ ۲۵۰، تهذیب الاحکام ۶/ ۳۸۴، وسائل الشیعة

۱۳/۱۹۳، الغایات شیخ جعفر بن احمد قمی ۸۸/، وبه نقل از آن در بحار ۱۰۳/۶۸

(۴۴) سوره ی غافر ۵۷/

(۴۵) ونیز فتح الباری ۱۳/۲۷۷

(۴۶) مشابه آن در المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۵۳

(۴۷) نظیر آن در مسند احمد ۶/ ۷۵

(۴۸) ونیز ر.ک به السیرة النبویة ابن کثیر ۴/ ۶۴۴

(۴۹) مشابه آن در مسند احمد ۲/ ۱۳۵، مجمع الزوائد ۷/ ۳۳۸ - وی آن را صحیح

می شمارد - المعجم الکبیر ۱۲/ ۲۷۵، مسند ابو یعلیٰ ۹/ ۴۳۵ و تاریخ مدینة دمشق ۴۵

۳۲۴/

(۵۰) مجمع الزوائد ۷/ ۳۳۶

(۵۱) ر.ک به الفتن ۲/ ۵۱۸

(۵۲) ونیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۴۸، مسند احمد ۴/ ۱۹، صحیح مسلم ۸

/ ۲۰۷، مسند ابو یعلیٰ ۳/ ۱۲۶ و المعجم الکبیر ۲۲/ ۱۷۴. حاکم در المستدرک ۴/ ۵۲۸

روایت را به مانند ابن ابی شیبہ نقل و آن را بنابر شرط بخاری تصحیح می کند. الفردوس ۴

/ ۳۴۰ مانند روایت ابن حماد را می آورد، والجامع الصغیر ۲/ ۴۸۹ آن را از احمد و مسلم

نقل و تصحیح می نماید.

(۵۳) شرح صحیح مسلم نووی ۱۸/ ۶۶

(۵۴) برخی شارحان مقصود از این جمله را چنین بیان می کند که در بین دو قسمت بدن او

چنین فاصله ای خواهد گذارد تا جای تردیدی در مرگ او برای کسی باقی نماند، هم چنان که

ساحران و شعبده بازان انجام می دهند، ر.ک به تحفة الاحوذی ۶/ ۴۱۶. م

(۵۵) ونیز ر.ک به سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۵۶، سنن ابو داود ۴/ ۱۱۷ مختصراً، البدء

والتاریخ ۲/ ۱۹۳، المعجم الکبیر ۸/ ۱۷۱، المستدرک ۴/ ۴۹۲ - آن را بنابر شرط شیخین

صحیح می شمارد و در ۵۳۰ قسمت آغازین آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد - و سنن

ترمذی ۴/ ۵۱۰ - وی آن را حدیثی حسن قلمداد می کند -.

- (۵۶) ونیز ر. ک به مسند احمد ۵/ ۳۲۴ و ۳۹۷، صحیح مسلم در ۸/ ۱۹۵، سنن ابو داود ۴/ ۱۱۶، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۵۳، حلیۃ الاولیاء ۵/ ۱۵۷ و ۹/ ۲۳۵ و مصابیح السنة بغوی ۳/ ۴۹۸ و ۵۰۷ - وی برخی را صحیح و برخی را حسن یاد می کند -.
- (۵۷) این حدیث را احمد در ۵/ ۳۸۶، طبرانی در الأحادیث الطوال ۱۲۵/ ۱ و المعجم الکبیر ۸/ ۱۴۶، الدر المنثور ۴/ ۲۱۰ و ۲۵۲ و حاکم در المستدرک ۴/ ۴۹۱ آورده اند - وی آن را صحیح می شمارد و با عبارتی افسانه ای تر نیز آن را نقل می کند -.
- (۵۸) ونیز الفتن ۲/ ۵۲۷ و مسند احمد ۶/ ۴۵۵
- (۵۹) مشابه آن را در ۲/ ۱۰۳ از ابوهریره و در ۵/ ۲۲۳ از انس نقل می کند و در ۷/ ۱۵۸ روایت می کند که سعد از فتنه ی دنیا - یعنی فتنه ی دجال - به خدا پناه می برد.
- (۶۰) مشابه آن در المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/ ۱۴۰، مسند احمد ۴/ ۳۳۸ و المستدرک حاکم ۴/ ۴۲۷
- (۶۱) در ۷/ ۵۸، ۵/ ۱۲۶ و ۸/ ۷۲ آن را مسیح دجال می نامد.
- (۶۲) ونیز مسند احمد ۴/ ۲۵۲، الفتن ابن حماد ۲/ ۵۵۲، المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۴۷ و صحیح مسلم ۶/ ۱۷۷ و ۸/ ۲۰۰
- (۶۳) ونیز ر. ک به الفتن ۲/ ۵۹۷ و مسند احمد ۲/ ۳۳۷، المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۵۴، مسند ابو یعلیٰ ۱۰/ ۳۸۰، الفتن ابن کثیر ۱/ ۱۴۳ و ۱۴۴ و مجمع الزوائد ۷/ ۳۴۵
- (۶۴) سوره ی عنکبوت ۱۴/
- (۶۵) سوره ی آل عمران ۸۵/
- (۶۶) ونیز ر. ک به المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۵۱، مسند احمد ۵/ ۲۲۱ و المعجم الکبیر ۷/ ۸۴ و دیگران.
- (۶۷) ونیز الفتن ۲/ ۵۱۸، مسند طیالسی ۷۳/ ۱ و المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۴۶. علاوه بر آن در المصنف ۸/ ۶۴۷ چنین آمده است: چشم راست او کور است.... و از هر قومی گروهی از او پیروی می کنند و او را با زبان خودشان، خدا می خوانند!

(۶۸) ر.ک به صحیح بخاری ۴/ ۱۶۳، مسلم ۸/ ۱۹۳، سنن ابو داود ۴/ ۱۱۶، سنن ترمذی ۳/ ۳۴۵، مسند ابو یعلیٰ ۲/ ۷۸ و ۵/ ۳۶۸، حلیۃ الأولیاء ۴/ ۳۳۴، مصابیح السنة ۳/ ۴۹۷ و تاریخ بغداد ۷/ ۱۹۳ و...

(۶۹) ونیز الفتن ۲/ ۵۴۶، مسند احمد ۳/ ۳۶ و صحیح بخاری ۹/ ۷۶

(۷۰) مجمع الزوائد ۷/ ۳۳۹ آن را از المعجم الاوسط نقل می کند.

(۷۱) ونیز ر.ک به مسند احمد ۱/ ۴، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۵۳، ترمذی ۳/ ۳۴۵،

مستدرک ۴/ ۵۲۷، مصابیح بغوی ۳/ ۵۰۸، سیوطی در الدر المنثور ۵/ ۳۵۴ می نویسد: این روایت را ابن ابی شیبہ، احمد وابن ماجه آورده اند و ترمذی هم آن را نقل کرده، صحیح می شمارد.

(۷۲) همو در ۳۹۵/ وابن ابی شیبہ در ۸/ ۶۵۶ این مطلب را از ابن عمرو می آورند.

(۷۳) مسند ابو یعلیٰ ۶/ ۳۱۷، المعجم الاوسط ۵/ ۱۵۶ و مجمع الزوائد ۷/ ۳۳۸ -

هیثمی آن را صحیح می شمارد -.

(۷۴) ونیز ر.ک به الفتن ۲/ ۵۵۰ و مسند احمد ۲/ ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۳/ ۳۶۸ که در آن

آمده است: «... همانا صاحب او [کسی که او را می کشد] عیسی بن مریم است، و اگر او دجال نباشد تو حق کشتن مردی که با ما معاهده دارد را نداری. ایشان پیوسته بیم آن داشتند که او دجال باشد.»

(۷۵) ونیز المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۵۲، مسند احمد ۵/ ۴۹ و ۵/ ۵۱، سنن ترمذی ۳

/ ۳۵۳ و مصابیح السنة بغوی ۳/ ۵۱۴ - وی آن را حدیثی حسن به شمار می آورد -.

(۷۶) ونیز ر.ک به المعجم الکبیر ۲۳/ ۱۹۵، الفتن ۲/ ۵۱۸ و دیگر کتب.

(۷۷) تهذیب التهذیب ابن حجر ۷/ ۳۶۷.

(۷۸) رسالة الصاهل ابو العلاء معری / ۱۰۰

(۷۹) صحیح مسلم ۸/ ۱۹۰.

(۸۰) ونیز ر.ک به مسند احمد ۶/ ۴۱۶، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۵۴ و سنن ابو داود ۴

/ ۱۱۸، ترمذی ۳/ ۳۵۵، مسند ابو یعلیٰ ۴/ ۱۱۹ و...

(۸۱) سنن ابو داود ۲ / ۳۲۱

(۸۲) مسند احمد ۶ / ۳۷۴

(۸۳) سنن ابو داود ۲ / ۳۲۱

(۸۴) ونیز ر. ک به فتح الباری ۱۳ / ۴۳۸

(۸۵) الدرالمنثور ۴ / ۳ ونیز ر. ک به تدوین القرآن ۴۱۷ /

(۸۶) ونیز ر. ک به الجرح والتعديل رازی ۹ / ۴۳۰ از ابن عمرو ونیز المصنف عبد الرزاق

۳۹۳ / ۱۱

(۸۷) ونیز الدرالمنثور ۵ / ۳۹۳

(۸۸) ونیز الروض الانف ۲ / ۴۳۱ وردّ ابن خلدون ۳۴۷ / ... و

(۸۹) ونیز المستدرک ۴ / ۴۷۶، مصابيح السنة بغوی ۳ / ۴۸۲ - وی آن را صحیح شمرده

است -، جامع الاصول ۱۱ / ۷۵ والتذکره قرطبی ۷۰۷ / نووی در شرح صحیح مسلم ۱۸

۴۳ / گوید: قاضی گوید: در تمام نسخ صحیح مسلم بنی اسحاق آمده است، برخی گویند:

آنچه معروف و محفوظ است بنی اسماعیل است که متن و سیاق حدیث بر آن دلالت دارد، چرا

که مراد آن حضرت [از جنگاوران] عرب اند و آن شهر هم قسطنطنیه می باشد [که پیامبر

(صلی الله علیه وآله وسلم) مژده‌ی فتح آن را به مسلمانان داده است].

(۹۰) ر. ک به تدوین القرآن ۴۲۹ /

(۹۱) ونیز سنن ترمذی ۳ / ۳۴۶ والمستدرک ۴ / ۴۲۶

(۹۲) التاريخ الكبير ۸ / ۴۳۱ و سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۷۰. سیوطی در الدرالمنثور ۶ / ۵۹

می نویسد: احمد، ابو داود، ابن ماجه، ابو یعلی، نعیم بن حماد، طبرانی، بیهقی و ضیاء مقدسی

در المختارة آن را نقل کرده اند.

(۹۳) دو منطقه در شام و در نزدیکی حلب

(۹۴) ابن حبان در صحیح ۸ / ۲۸۶، حاکم در المستدرک ۴ / ۴۸۲ - وی آن را بنابر شرط

مسلم صحیح شمرده - وبغوی در مصابيح السنة ۳ / ۴۸۰ - او هم آن را صحیح قلمداد

کرده است -.

(۹۵) حلیۃ الاولیاء ۶ / ۱۳ و نیز ر.ک به الفتن ۲ / ۳۲۵

(۹۶) الفتن ۱۴۹ /

(۹۷) و نیز غریب الحدیث ابن قتیبہ ۱ / ۲۷۱ و النہایۃ ابن اثیر ۴ / ۲۹۳

(۹۸) مسند احمد ۵ / ۲۳۲ و ۲۴۵ و سنن ابی داود ۴ / ۱۱۰. و نیز ر.ک به المستدرک ۴

۴۲۰ / و الدر المنثور ۶ / ۶۰

(۹۹) و نیز المستدرک ۴ / ۴۸۳

(۱۰۰) ابن حماد در الفتن ۲ / ۵۵۱، احمد در مسند ۵ / ۴۱، بخاری در صحیح ۹ / ۷۵،

ابن حبان در صحیح ۸ / ۲۲۵ و حاکم در المستدرک ۴ / ۵۴۱ آن را نقل کرده اند، و هیشمی در

مجمع الزوائد ۷ / ۳۳۲ آن را حدیثی صحیح می شمارد.

(۱۰۱) مشابه آن در مسند احمد ۲ / ۹۵، ۱۱۳ و ۱۱۷ و ۲۳۶ و ۳۱۲، صحیح بخاری ۴

۲۴۳ / ۹ و ۷۴ / ۷۴، صحیح مسلم ۸ / ۱۸۹. در المصنف ابن ابی شیبہ ۸ / ۶۵۵ از انس چنین

می آورد: «پیش از دجال، هفتاد و شش دجال خواهند بود. و نیز ر.ک به مجمع الزوائد ۷

۳۳۳ /

(۱۰۲) سوره ی نمل ۸۵ - ۷۶

(۱۰۳) سوره ی سجده ۱۳ /

(۱۰۴) سوره ی یس ۷ /

(۱۰۵) سوره ی قصص ۶۳ /

(۱۰۶) سوره ی اعراف ۷۱ / ۱۳۴

(۱۰۷) سوره ی یونس ۵۱ /

(۱۰۸) سوره ی انعام ۳۷ /

(۱۰۹) و نیز مختصر بصائر الدرجات ۴۱ /، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة ۳۷۲ /

وبحار الانوار ۵۳ / ۱۰۱

(۱۱۰) البته بنابر اینکه دابة را به کسر بخوانیم، نه به رفع. م

(۱۱۱) سوره ی انعام ۱۵۸ /

(۱۱۲) سوره‌ی سجده ۲۱/

(۱۱۳) ونیز مجمع البیان ۳۳۲/ ۴، تأویل الآيات ۴۴۴/ ۲، الايقاظ من الهجعة ۳۸۶/ وبحار الانوار ۵۳/ ۱۱۴

(۱۱۴) مانند آن در مسند احمد ۴۴۵/ ۲، صحيح مسلم ۱۳۸/ ۱، مسند ابو عوانه ۱/ ۱۰۷، تفسير طبری ۷۶/ ۸ و... آمده است، ترمذی هم در سنن خود ۵/ ۲۶۴ آن را حدیثی صحیح می‌شمارد.

(۱۱۵) ونیز مجمع الزوائد ۸/ ۸ والدرالمنثور ۳/ ۶۲

(۱۱۶) الفتن ۲/ ۶۶۶ با قدری تفاوت، ونیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۱۸

(۱۱۷) ونیز المعجم الكبير ۳/ ۱۹۳ والمستدرک ۴/ ۴۸۴ - وی آن را صحیح می‌شمارد وروایتی مشابه آن را با سندی دیگر نقل می‌کند و آن را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می‌داند.

(۱۱۸) ونیز ر.ک به تفسير طبری ۲۰/ ۱۱ و تفسير رازی ۲۴/ ۲۱۷

(۱۱۹) ونیز سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۵۲. سیوطی در الدرالمنثور ۵/ ۱۱۷ می‌نگارد: بخاری در تاریخ خود، ابن ماجه وابن مردويه آن را روایت کرده‌اند.

(۱۲۰) الفتن ونیز المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۶۱۹، ابوهریره هم در این مطلب با عبد

الله بن عمرو موافقت کرده است، ر.ک به الدرالمنثور ۵/ ۱۱۷

(۱۲۱) الفتن ۲/ ۶۶۷

(۱۲۲) مختصر بصائر الدرجات ۲۰۸/ ۱ و تأویل الآيات ۴۰۴/ ۱

(۱۲۳) یعنی آن را ثلاثی مجرد می‌خوانند که به معنای مجروح نمودن است.

(۱۲۴) ثلاثی مزید

(۱۲۵) سوره‌ی کهف ۴۷/

(۱۲۶) مختصر البصائر ۴۲/ و بحار الانوار ۵۳/ ۵۲، ونیز ر.ک به تأویل الآيات ۱/ ۴۰۷،

الايقاظ من الهجعة ۲۵۷/ و ۳۴۲ و بحار الانوار ۳۹/ ۲۴۳

(۱۲۷) برخی گویند: دبّ يدبّ در کتب لغت، به معنای مطلق راه رفتن بر زمین است، ابن

فارس در معجم المقایس ذیل دبّ می نویسد: حرکت بر زمین وخفیفتر از مشی، وهر آنچه بر زمین راه رود دابه نام دارد. خلیل بن احمد ذیل همان ماده می نگارد: دبّ القوم یدبّون دبیا، یعنی قوم به آرامی راه رفتند.

از این رو می توان گفت دابه اختصاصی به حیوانات ندارد، و برای انسان نیز به کار می رود.

(۱۲۸) سوره ی کهف / ۱۰۰ - ۸۹

(۱۲۹) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) / ۹۷ - ۹۲

(۱۳۰) ر.ک به تفسیر المیزان ۳۲۵/۱۴

(۱۳۱) شرح نووی بر مسلم ۹۸/۳ وفتح الباری ۹۴/۱۳

(۱۳۲) ونیز الفائق ۲/۲۰۴، الفتن ابن کثیر ۲/۱۸۳، تفسیر وی ۳/۲۰۵، مجمع الزوائد

۶/۸ از احمد وطبرانی، الدرالمثور ۴/۳۲۶ و...

(۱۳۳) ونیز ر.ک به ۵/۲۴۱، ۶/۱۷۵ و ۷/۱۹۶

(۱۳۴) مشابه آن در سنن ابن ماجه ۲/۱۳۶۴ و ترمذی ۵/۳۱۳ - وی آن را حدیثی حسن

می شمارد -.

(۱۳۵) مشابه آن در مستدرک حاکم ۴/۴۸۸ - وی بنابر شرط شیخین آن را صحیح دانسته

است -، سیوطی در الدرالمثور ۴/۲۵۰ می گوید: احمد و ترمذی آن را آورده اند، علاوه بر

آنکه ترمذی آن را حدیثی حسن دانسته است. هم چنین ابن ماجه، ابن حبان و حاکم - که

صحیح شمرده - وابن مردویه و بیهقی به نقل از ابوهریره آن را روایت کرده اند. همو در ۲۵۲/

می نویسد: عبد الرزاق، عبد بن حمید، ابن منذر وابن ابی حاتم به نقل از کعب آن را آورده اند.

(۱۳۶) ونیز الفردوس ۵/۴۴۱، تهذیب ابن عساکر ۱/۱۹۶ و مجمع الزوائد ۶/۸ از المعجم

الاوسط طبرانی. الدرالمثور ۴/۱۵۵ از ابن مردویه ودر ۲۵۰/ از ابن حماد وابن مردویه. همو

در ۲۵۰/ می نگارد: این روایت را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابن عدی، ابن عساکر وابن نجار

از حذیفه نقل نموده اند.

(۱۳۷) مسند احمد ۳/۱۷

(۱۳۸) ونیز ر.ک به مسند احمد ۲/۳۲۱، صحیح بخاری ۴/۲۵۲، صحیح مسلم ۳

- ۱۵۲۳/، الجواهر الحسان ۲/ ۲۷۹، المسند الجامع ۱۴/ ۱۴ و صحیح ابن حبان ۸/ ۲۹۴/ (۱۳۹) ونیز سنن ابو داود ۲/ ۳۰۲ والتذکرة قرطبی ۲/ ۶۳۸
- (۱۴۰) ونیز ر.ک به همان کتاب ۳/ ۳۸۴، صحیح مسلم ۱/ ۱۳۷، مسند ابو یعلیٰ ۴/ ۵۹، جامع المسانید والسنن ۲۵/ ۲۶ و سنن الدانی ۴۳/.
- (۱۴۱) ونیز ر.ک به صحیح بخاری ۹/ ۱۶۷، صحیح مسلم ۳/ ۱۵۲۴، التاریخ الکبیر بخاری ۷/ ۳۲۷، علل دار قطنی ۷/ ۶۱ و مسند الشامیین جماز: ۱/ ۱۰۹، ۱۳۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۴ و ۱۴۹
- (۱۴۲) سنن سعید بن منصور ۲/ ۱۴۵، مسند احمد ۳/ ۴۳۶، سنن ابن ماجه ۱/ ۵۴
- (۱۴۳) ونیز التاریخ الکبیر بخاری ۵/ ۴۵۱.
- (۱۴۴) ونیز ر.ک به مسند الشامیین جماز ۱/ ۱۹۱، المعجم الکبیر ۷/ ۶۱، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۶۹ والمستدرک ۴/ ۵۴۸، - حاکم آن را بنابر شرط بخاری، صحیح دانسته است -.
- (۱۴۵) مشابه آن در تهذیب الآثار، مسند عمر ۲/ ۸۲۳.
- (۱۴۶) مشابه آن در عقد الدرر ۱۲۲/ و پاره ای در ۲۸۳.
- (۱۴۷) ر.ک به الطبقات الکبریٰ ۱/ ۳۶۰، حلیة الاولیاء ۵/ ۳۸۷، تفسیر بغوی ۲/ ۲۰۵، الخصائص سیوطی ۱/ ۱۹، فیض القدیر ۳/ ۷۶۸، دلائل النبوة اصبهانی ۴/ ۱۳۳۲، تفسیر ابن کثیر ۴/ ۳۸۳، الدر المنثور ۳/ ۱۳۲، تاریخ مدینة دمشق ۱/ ۱۸۶ و ...
- (۱۴۸) ر.ک به المستدرک ۲/ ۶۲۲، تاریخ مدینة دمشق ۱/ ۱۸۴، الخصائص سیوطی ۱/ ۲۳
- (۱۴۹) ر.ک به جواهر التاریخ ج ۲
- (۱۵۰) تاریخ مدینة دمشق ۱/ ۱۲۲
- (۱۵۱) مشابه آن را الدر المنثور ۳/ ۱۱۳ از وهب بن منبه که شاگرد کعب الاحبار است، نقل می کند.
- (۱۵۲) تفسیر قرطبی ۱۱/ ۳۰۵، تفسیر ابی السعود ۶/ ۵ و السیرة الحلیة ۲/ ۸۲
- (۱۵۳) ونیز ر.ک به صحیح مسلم ۱/ ۹۰، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۱۹، مسند بزار ۱/ ۳۱۴، مشکل الآثار ۱/ ۲۹۷، المسند الجامع ۱۲/ ۳۱۷، ۶/ ۱۵۵ و ۱۴/ ۱۹۲، المعجم

الأوسط ٢ / ٥٥١ و ٥ / ٤٧٨

(١٥٤) ونيز اعلام الوری / ٤٣١، روضة الواعظین ٢ / ٢٦٤، كشف الغمة ٣ / ٢٥٤ واثبات الهداة ٣ / ٥٢٧ و ٥٥٥

(١٥٥) به نقل از همين منبع در اثبات الهداة ٣ / ٥٣٩ و بحار الانوار ٥٢ / ٣٥٢

(١٥٦) ونيز غيبت شيخ طوسی / ٢٨٢، ارشاد / ٣٦٤، كشف الغمة ٣ / ٢٥٥، اثبات الهداة ٣ / ٤٨٨، ٥١٦ و ٥٥٥ و بحار الانوار ٥٢ / ٣٣٢ و ٣٣٨

(١٥٧) ونيز المعرفة بيهقي ١ / ١٣٧، تاريخ بغداد ٢ / ٥٩، الجامع الصغير ١ / ٢٨٢، المسند الجامع ١٧ / ٨٤٣ و صحيح بخاری با شرح کرمانی ١ / ٧٢.

(١٥٨) الايقاظ / ١٠٧، حلية الابرار ٢ / ٣٠١ و بحار الانوار ٢٥ / ١٣٥

(١٥٩) سورهی انعام / ١٥٨

(١٦٠) از همين منبع در بحار الانوار ٥٢ / ٣٦٦

(١٦١) به نقل از همين منبع، حلية الابرار ٢ / ٦٢٩ و بحار الانوار ٥٢ / ٣٥٤

(١٦٢) ونيز بحار الانوار ٥٢ / ٣٦٧

(١٦٣) سورهی احزاب / ٣٣

(١٦٤) مجمع الزوائد ٧ / ٣٠٦ راويان آن را توثيق کرده است.

(١٦٥) ونيز مسند احمد ٢ / ٣٠٣ و ٣٧٢، صحيح مسلم ١ / ١١٠ و سنن ترمذی ٣ / ٣٣٠

(١٦٦) حلية الاولياء ١٠ / ١٧٠

(١٦٧) ر.ک به صحيح بخاری ٨ / ٨٨

(١٦٨) ر.ک به جواهر التاريخ، جلد اول

(١٦٩) مشابه آن در الفتن ١ / ٣٠، بخاری ٤ / ١٧٧، سنن ابن ماجه ٢ / ١٣١٠، سنن ابو

داود ٢ / ٣٠٥، مستدرک حاکم ٤ / ٥٥٥ و سنن بيهقي ٨ / ١٩١ آمده است. البانی در ارواء الغلیل ٨ / ١٠٢ آن را صحيح می شمارد.

(١٧٠) سورهی حجرات / ٩

(١٧١) الغارات ٢ / ٦٥٧

- (۱۷۲) شبی که تعدادی از منافقان صحابه در صدد کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آمدند و خواستند وقتی شتر ایشان از فراز گردنه‌ای که در کوه بود عبور می کند، آن را رم دهند تا حضرت را به درّه بیندازند. م
- (۱۷۳) ونیز شرح نهج البلاغة ۱۳ / ۵۰۷
- (۱۷۴) سوره ی روم / ۴۱
- (۱۷۵) دری که بنی اسرائیل باید از آن وارد می شدند و طلب مغفرت می نمودند.
- (۱۷۶) ونیز ر.ک به علل الشرائع ۱ / ۱۲۳ و کمال الدین / ۲۰۵.
- (۱۷۷) ونیز المعجم الاوسط ۴ / ۹ و ۵ / ۳۰۶، المعجم الصغير ۱ / ۱۳۹ و ۲ / ۲۲، المصنف ابن ابی شیبہ ۷ / ۵۰۳، مجمع الزوائد ۹ / ۱۶۸، شواهد التنزیل ۱ / ۳۶۰، تاریخ بغداد ۱۲ / ۹۰. خطیب تبریزی در الاکمال / ۵۹ آن را صحیح می شمارد و صالحی شامی در سبل الهدی ۱۱ / ۱۱ می نویسد: سخاوی آن را حدیثی قوی شمرده است.
- (۱۷۸) ونیز ر.ک به المعجم الاوسط ۸ / ۱۰۹، حلیة الاولیاء ۶ / ۲۳، جمع الجوامع ۱ / ۴۸۱ و جامع المسانید ۹ / ۴۳۴. مجمع الزوائد ۷ / ۳۰۸ آن را از طبرانی نقل می کند ولی به سبب وجود ابن لهیعه در سند، آن را تضعیف می نماید، در حالی که شماری وی را توثیق کرده اند.
- (۱۷۹) ونیز حلیة الاولیاء ۱ / ۲۷۳
- (۱۸۰) سوره ی انعام / ۶۵
- (۱۸۱) از همین منبع در جمع الجوامع ۱ / ۴۸۱
- (۱۸۲) ونیز سنن ابی داود ۲ / ۲۹۹، المستدرک حاکم ۴ / ۴۶۶ - وی روایت را صحیح دانسته است -، حلیة الاولیاء ۵ / ۱۵۸، مسند الشامیین ۳ / ۴۰۱، علل الحدیث ابن ابی حاتم ۲ / ۴۱۷، الدر المنثور ۶ / ۵۶ و...
- (۱۸۳) ابن تیمیه با این حدیث سر و صدای بسیاری به راه انداخته است. وی آن را در الفتاوی ۱۰ / ۵۴۳، دقائق التفسیر ۲ / ۴۸، مجموع الفتاوی ۱۱ / ۱۶۴، ۲۷ / ۴۳۵ و ۲۸ / ۲۲۷ و ۵۴۳ و جامع الرسائل / ۵۱۰ آورده است. ابن قیم نیز در جلاء الافهام / ۲۲۶، ابن رجب در جامع العلوم والحکم / ۳۴۷ و ابن حجر در تغلیق التعلیق ۵ / ۸۶ روش ابنتیمیه را در پیش

گرفته اند.

(۱۸۴) این مطلب زمانی است که عبد الرحمان بن محمد بن اشعث در مصاف با حجاج شکست خورد.

(۱۸۵) شهری داخل روم در نزدیکی انطاکیه که حکومت آن بین مسلمانان و رومیان دست به دست می گشت و در سال ۸۸ هجری مسلمین در آنجا شکست سختی خوردند، ر. ک به تاریخ مدینه دمشق ۲۶/ ۴۴۴

(۱۸۶) کافی ۸/ ۱۶۷

(۱۸۷) ونیز المصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۵۹۹، المستدرک حاکم ۴/ ۴۳۷ و ۵۰۴ - و آن را صحیح دانسته - والملاحم ابن المنادی ۷۵/

(۱۸۸) حاکم در المستدرک ۴/ ۴۶۸ آن را حدیثی صحیح می شمارد.

(۱۸۹) الفتن ۱/ ۳۵۸ روایت را بدون قسمت پایانی آن که در مورد مدت حکومت امام (علیه السلام) است، آورده است. حاکم در المستدرک ۴/ ۴۶۵ آن را نقل کرده، صحیح می شمارد، ونیز التذکره قرطبی ۲/ ۷۰۰ و شرح المقاصد ۲/ ۳۰۷، تفتازانی نیمه ی نخست حدیث را مانند عبد الرزاق نقل می کند و می نویسد: عالمان معتقدند که او امامی است عادل از نسل فاطمه که خداوند هر زمان بخواهد، او را می آفریند و برای نصرت دینش برمی انگیزد. هم چنین الدرالمنثور ۶/ ۵۸ والصواعق المحرقة ۶۳/

(۱۹۰) مشابه آن در همان کتاب ۵۲/، الملاحم ابن المنادی ۴۲/ - با تفاوتی اندک -،

مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۳ - وی گوید: ترمذی و دیگران، روایت را با اختصار بسیاری گزارش کرده اند، احمد با چند سند آورده، ابو یعلی نیز آن را با اختصار بسیار نقل می کند و راویان نقل احمد و ابو یعلی ثقه اند -، نیز ر. ک به الدرالمنثور ۶/ ۵۷، الصواعق المحرقة ۱۶۶/

(۱۹۱) همو در ۲۵۲/ از ابو سعید خدری، مشابه حدیث احمد را نقل می کند.

(۱۹۲) ونیز مسند ابن جعد ۲/ ۷۹۵، سیوطی در الحاوی ۲/ ۶۳ می نویسد: این حدیث را

ابو یعلی وابن عساکر با اندکی تفاوت، از ابو سعید روایت می کنند. جمع الجوامع ۱/ ۱۰۱۲ نیز آن را از حلیه الاولیاء وابن عساکر از ابو سعید آورده است.

(۱۹۳) ر.ک به المصنف ابن ابی شیهه ۸/ ۶۷۸ و...

(۱۹۴) مجمع الزوائد ۷/ ۳۲۳ آن را نقل وبر مبنای ابن حبان توثیق می کند.

(۱۹۵) ونیز مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۶

(۱۹۶) از همین منبع در عقد الدرر ۶۱/ والحاوی ۲/ ۸۱

(۱۹۷) در پاورقی روایت در سنن ابن ماجه آمده است: «مجمع الزوائد می نویسد: این سند

صحیح است وراویان آن ثقه اند. حاکم در المستدرک آن را آورده ومی گوید: بنابر شرط

شیخین صحیح است.» ونیز مسند رویانی ۱۲۳/، الملاحم ابن المنادی ۴۴/، المستدرک ۴

۴۶۳/ - وهم چنان که گذشت آن را بنابر شرط شیخین صحیح می شمارد -، دلائل النبوة

بیهقی ۶/ ۵۱۵ والبیان شافعی ۴۸۹/ - آن را صحیح می شمارد -، وی در ۵۲۰/ آن را از

طبرانی نقل می کند ومی نویسد: این حدیث متنی حسن دارد که - بحمد الله وحسن توفیقه - به

این طریق عالی به ما رسیده است ودر آن دلیلی بر شرافت حضرت مهدی (علیه السلام) است

که بر زبان راستگو ترین فرزندان آدم [رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)] خلیفه الله در

زمین معرفی شده است. هم چنین مصباح الزجاجة بوصیری ۴/ ۲۰۳ وی آن را صحیح

می شمارد.

(۱۹۸) ر.ک به تاریخ الطبری ۲/ ۳۶، سیره ابن هشام ۱/ ۱۲۴ وسبل الهدی ۱۰/ ۱۹۰

(۱۹۹) ونیز سنن نسائی ۹/ ۱۷۶، سنن ابو داود ۲/ ۳۱۶، مستدرک ۴/ ۴۵۳ - وآن را

صحیح می شمارد - ومجمع الزوائد ۵/ ۳۰۳ - وآن را توثیق می کند -.

(۲۰۰) ونیز ر.ک به مسند احمد ۲/ ۲۶۱

(۲۰۱) ونیز عقد الدرر ۵۷/ از ابن حماد، الحاوی سیوطی ۲/ ۶۷ - وی روایت را بنابر شرط

مسلم صحیح دانسته - وجمع الجوامع ۲/ ۳۰

(۲۰۲) از همان منبع در الحاوی ۲/ ۸۳ وکنز العمال ۱۱/ ۲۴۷ با اندکی تفاوت

(۲۰۳) سید هاشم بحرانی در غایة المرام ۱/ ۲۱۲ این حدیث را از کتاب النصوص علی

الائمة الاثنی عشر شیخ صدوق، که مع الاسف مفقود است، نقل می کند. نباطی عاملی هم

قسمتی از آن را در الصراط المستقیم ۲/ ۱۲۸ آورده است، ونیز ر.ک به عیون اخبار الرضا

(علیه السلام) ۹/۲ وغیت نعمانی ۱۸۶/

(۲۰۴) قحطان جدّ اعلای یمنیان وقحطانی بدان منتسب است.

(۲۰۵) ونیز ارشاد القلوب ۴۰۵/

(۲۰۶) سوره ی عنکبوت ۲ - ۱

(۲۰۷) ونیز الخرائج والجرائح ۳/ ۱۱۰۹ به طور مختصر و...

(۲۰۸) ونیز الفتن ۱/ ۳۳۷

(۲۰۹) ونیز الفتن ۱/ ۳۴۴ والمصنف ابن ابی شیبہ ۸/ ۷۰۲. در المصنف چنین آمده

است: «آنگاه خلافت به راحتی به سراغ بهترین اهل زمین می آید، در حالی او در خانه اش

نشسته است.»

(۲۱۰) سیبطه به معنای طولانی است و شاید از سباطه یعنی زباله دان آید، و شباهت در آن

است که همان گونه که زباله دان محل جمع شدن پلیدی هاست، در آن فتنه نیز بدترین ها جمع

می شود، البته ممکن است سیبطه باشد که از سبت به معنای سکون واستقرار می آید و حکایت

از دوام وبه درازا کشیدن آن فتنه کند.

(۲۱۱) الجمع بین الصحیحین ۳/ ۲۰۳ آن را از ابوهریره نقل می کند.

(۲۱۲) عقد الدرر ۶۳/ وبرخی دیگر، آن را از سنن الدانی روایت می کنند.

(۲۱۳) بخاری ۶/ ۱۷۷

(۲۱۴) ر.ک به کمال الدین ۱۹۰/

(۲۱۵) ونیز التاریخ الکبیر بخاری ۴/ ۳۳۰ والزهد ابن ابی عاصم ۱/ ۲۱۲.

(۲۱۶) تعدادی از منابع سنیان مشابه آن را نقل کرده اند. در کتب شیعی نیز علامه ی مجلسی

در بحار الانوار ۵۲/ ۲۶۲ قریب به همین مضمون را از جامع الاخبار تاج الدین شعیری از

جابر نقل می کند، ولی سخنی از نشانه های قیامت در آن نیست، ر.ک به جامع الاخبار ۷۲/

(۲۱۷) همو در ۱۷۸/۳۶ ونیز ذهبی در میزان الاعتدال ۲/ ۲۵۲

(۲۱۸) ونیز فیض القدیر ۶/ ۴۷۹ والفردوس ۴/ ۳۹۸ و...

(۲۱۹) مشابه آن در ثواب الاعمال ۱/ ۳۰۱ واعلام الدین ۴۰۶/

(۲۲۰) سوره‌ی شعراء ۲۲۴/

(۲۲۱) ونیز احتجاج / ۱۱۸ ومنية المريد / ۱۱۸.

(۲۲۲) ونیز مسند ابو يعلى ۲۷۴/۲، صحيح ابن حبان ۲۹۰/۸، المستدرک ۵۵۷/۴ که بنابر شرط شيخین آن را صحيح دانسته است. در منابع ما نیز ر.ک به دلائل الامامة / ۲۴۹ (۲۲۳) المستدرک ۵۵۸/۴ مشابه روايت احمد را با تفاوتی اندک از ابو سعيد آورده و آن را بنابر شرط مسلم صحيح دانسته است، ونیز ر.ک به استدراک ذهبی ۷/ش ۳۴۶۱ وحلیه الاولیاء ۱۰۱/۳

(۲۲۴) مانند آن در عقد الدرر ۳۲/

(۲۲۵) مشابه آن در مسند احمد ۹۹/۱، البدء والتاریخ ۱۸۱/۲ والجامع الصغير ۴۳۸/۲ از احمد وابو داود، الدر المنثور ۶/۵۸ می نویسد: ابن ابی شیبہ، احمد وابو داود آن را نقل کرده اند.

(۲۲۶) مشابه آن در جامع المسانید ۲۰/۳۰۰

(۲۲۷) مشابه آن در سنن ابو داود ۱۰۷/۴، سنن ترمذی ۳/۳۴۳ - که آن را حسن وصحيح دانسته -، المعجم الكبير ۱۰/۱۶۴ و ۱۶۶، مسند بزار ۵/۲۰۴ والمعجم الاوسط ۴۲۵/۷

(۲۲۸) ونیز ر.ک به تحفة الاشراف ۲۳/۷، الفصول المهمة / ۲۹۱ از ارشاد شيخ مفید، ودر ۲۹۴ آن را از سنن ابوداود وترمذی آورده است.

(۲۲۹) همو در ادامه نظیر همین حدیث را از ابن مسعود نقل می کند که عبارت «نام وی همانند نام من است» نیز در آن آمده است، ونیز الملاحم ابن منادی / ۴۱ والمعجم الكبير ۱۰/۱۶۱

(۲۳۰) ونیز بشارة المصطفى (صلی الله علیه وآله وسلم) / ۲۵۸

(۲۳۱) عقد الدرر / ۲۰ آن را از سنن الدانی وابو نعیم نقل می کند. مجمع الزوائد ۷/۳۱۷ آن را با تفاوتی اندک نسبت به سنن الدانی می آورد و می نویسد: آن را ترمذی، ابن ماجه به طور مختصر ونیز المعجم الاوسط آورده اند. در نقل طبرانی آمده است: خدای عزوجل باران را از

آسمان برای او فرو می‌فرستد و برکت زمین را برایش می‌رویاند.

(۲۳۲) ونیز التاریخ الکبیر بخاری ۳/۳۴۶، سنن ابو داود ۴/۱۰۷، المعجم الکبیر ۲۳/۲۶۷، المستدرک ۴/۵۷۷ به دو روایت، مشکاة المصابیح ۳/۲۴ از ابو داود - در پاورقی آن آمده است: سند خوبی دارد -، تذکرة الحفاظ ۲/۴۶۳، الدر المنثور ۶/۵۸ می‌نویسد: ابو داود، ابن ماجه، طبرانی و حاکم آن را از ام سلمه آورده‌اند. الصواعق المحرقة ابن حجر ۱۶۳/۱ مانند روایت ابو داود را نقل کرده می‌گوید: از جمله روایات پیرامون مهدی آن است که مسلم، ابو داود، نسائی، ابن ماجه، بیهقی و دیگران آورده‌اند که: مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه است. در منابع شیعی، غیبت شیخ طوسی ۱۱۴/۱ مانند نقل ابو داود را آورده است. ابن طاووس نیز در الطرائف ۱/۱۷۵ همان را از الجمع بین الصحاح، الفردوس، ومصابیح السنة بغوی نقل می‌کند.

عباد وهابی در عقیده اهل السنة والاثار ۱۸/ آن را از ابو داود و ابن ماجه نقل می‌کند و می‌نویسد: این حدیث را در الجامع الصغیر آورده و به صحت آن اشاره کرده است، مصابیح السنن آن را در فصل روایات حسن آورده است، البانی نیز در تخریج احادیث المشکاة می‌گوید: سند خوبی دارد. وی می‌افزاید: ترمذی و ابو داود آن را روایت کرده‌اند. ونیز می‌نویسد: ابو داود، ابن ماجه، طبرانی و حاکم آن را از ام سلمه نقل کرده‌اند.

(۲۳۳) ونیز الملاحم ابن منادی ۴۱/، همو به واسطه‌ی سعید بن مسیب از ام سلمه روایت می‌کند که نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن از مهدی به میان آمد، ایشان فرمودند: آری او حق است و از فرزندان فاطمه - و یا فرمودند: از پسران فاطمه - می‌باشد.

(۲۳۴) مشابه آن در تیسیر المطالب ۸۸/ از ام سلمه وزین الفتی ۱/۴۰۲ از قتاده آمده است، ونیز ر.ک به الفتن ۱/۳۷۵، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۶۹ و ۳۷۳، الحاوی ۲/۷۸، جمع الجوامع ۲/۱۰۴ و اثبات الهداة ۱/۷۱۲

(۲۳۵) تهذیب التهذیب ۱۱/ ۸۱

(۲۳۶) این عبارت کنایه از اختیار و انتخاب الهی به جهت آگاهی او از ممتاز بودن ایشان در

میان مخلوقات می باشد.

(۲۳۷) شاید این عبارت اشاره به آن باشد که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - از آنجا که امام زین العابدین (علیه السلام) با دختر امام حسن (علیه السلام) ازدواج نمودند و امام محمد باقر (علیه السلام) ثمره‌ی این ازدواج است، امامان بعدی همه همان گونه که از نسل امام حسین (علیه السلام) هستند، از نسل امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز می باشند - از نسل هر دو امام است. م

(۲۳۸) ونیز مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۵، البیان شافعی ۴۷۸/ و ذخائر العقبی ۴۴/ و ۱۳۵ به اختصار

(۲۳۹) ونیز ر.ک به الروض الدانی ۱/ ۷۵

(۲۴۰) شاید مقصود رصافه‌ی کوفه باشد.

(۲۴۱) ونیز تهذیب ابن عساکر ۶/ ۲۶

(۲۴۲) ونیز غیت شیخ طوسی ۹۰/

(۲۴۳) ونیز ذخائر العقبی ۱۳۶/، فرائد السمطین ۲/ ۳۲۵ و المنار المنیف ۱۴۸/ از طبرانی

(۲۴۴) نظیر آن در غیت شیخ طوسی ۱۱۶/

(۲۴۵) ونیز اعلام الوری ۴۰۰/، اثبات الهداة ۳/ ۴۶۴، بحار الانوار ۵۱/ ۱۱۰، کفایة الاثر

۶۶/ و...

(۲۴۶) ر.ک به کافی ۱/ ۵۲۹ و کفایة الاثر ۶۶/

(۲۴۷) نهج البلاغة ۲/ ۲۷

(۲۴۸) کفایة الاثر ۲۵۰/

(۲۴۹) دلائل الامامة ۴۴۷/

(۲۵۰) ونیز ر.ک به اثبات الوصية ۲۲۵/

(۲۵۱) همچنين غیت نعمانی ۶۰/، کمال الدین ۱/ ۲۸۸، کفایة الاثر ۲۱۹/، دلائل الامامة

۲۸۹/، اختصاص شیخ مفید ۲۰۹/، غیت شیخ طوسی ۱۰۳/ و رسائل شیخ مفید ۴۰۰/.

ایشان می نگارد: این روایتی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند که روایت کمیل بن زیاد است [و در

ادامه مشابه مضمون همین روایت اصبع را با قدری تفاوت می آورند] و در آن چنین آمده است: ... هرگز لحظه‌ای در آن رغبت نکردم... نه‌مین فرزند از نسل حسین، و هموست که زمین را پر از عدل و داد می کند... برای او غیبتی است که اهل باطل در آن به تردید می افتند... باید که از سوی خدا حجتی باشد، حال یا آشکار و معروف و یا مخفی و پوشیده تا حجت خداوند از بین نرود.

(۲۵۲) و نیز بشارة المصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) ۱۲/ و بحار الانوار ۳۵/ ۴۵

(۲۵۳) هم چنین کفایة الاثر ۲۲۵/

(۲۵۴) از همین منبع اعلام الوری ۴۰۱/، العدد القویة ۷۱/، الصراط المستقیم ۱۲۹/۲،

اثبات الهداة ۳/ ۴۶۵، بحار الانوار ۵۱/ ۱۳۳ و...

(۲۵۵) امام حسن مجتبی (علیه السلام) در پاسخ همین سؤال به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه داشتند: زیرا ایمان آن است که با گوشمان شنیده‌ایم و با دل‌هایمان تصدیق کرده‌ایم، ولی یقین آن است که با چشم دیده‌ایم و به وسیله‌ی آن بر آنچه از ما پوشیده است استدلال می کنیم، ر.ک به مشکاة الانوار ۱۵/ م

(۲۵۶) از همین مأخذ در اعلام الوری ۴۰۱/، کشف الغمة ۳/ ۳۱۲ و بحار الانوار ۵۱

۱۳۲/ و...

(۲۵۷) سوره‌های یونس ۴۸/، انبیاء (علیهم السلام) ۳۸/، نمل ۷۱/، سبأ ۲۹/، یس ۴۸/

و ملک ۲۵/

(۲۵۸) و نیز عیون الاخبار ۱/ ۶۸، کفایة الاثر ۲۳۱/ و مقتضب الاثر ۲۳/

(۲۵۹) سوره‌ی انبیاء (علیهم السلام) ۷۳/

(۲۶۰) و نیز اعلام الوری ۲۸۶/ و بشارة المصطفی ۲۷۸/، هم چنین ر.ک به کمال الدین ۲

۳۴۲/

(۲۶۱) و نیز کفایة الاثر ۲۶۵/، اعلام الوری ۴۰۷/ و...

(۲۶۲) و نیز غیبت نعمانی ۱۵۴/

(۲۶۳) و نیز اثبات الوصیة ۲۲۴/، کمال الدین ۲/ ۳۵۹، علل الشرائع ۱/ ۲۴۴، کفایة الاثر

۲۶۴/، دلائل الامامة / ۲۹۲، غیبت شیخ طوسی / ۱۰۴ و ۲۰۴ و اعلام الوری / ۴۰۶

(۲۶۴) هم چنین اعلام الوری / ۴۰۷ و کشف الغمة / ۳ / ۳۱۴

(۲۶۵) سوره ی شعراء / ۴

(۲۶۶) و نیز کفایة الاثر / ۲۷۰، اعلام الوری / ۴۰۸ و ...

(۲۶۷) و نیز کمال الدین / ۲ / ۳۷۰ و عیون الاخبار / ۲ / ۶

(۲۶۸) و نیز المعجم الوسط / ۱ / ۱۳۶، گنجی شافعی آن را در البیان / ۵۰۶ نقل می کند

ومی نویسد: حدیثی حسن و عالی است که حافظان [حدیث] آن را در کتاب هایشان نقل

کرده اند. سلمی در عقد الدرر / ۲۵ آن را نقل کرده می نگارد: جماعتی از حافظان آن را در

کتب خود آورده اند، از جمله ابو القاسم طبرانی، ابو نعیم اصفهانی، عبد الرحمان بن ابی

حاتم، نعیم بن حماد و دیگران. همو در / ۱۴۵ حافظ ابوبکر بیهقی را نیز به اینان می افزاید.

مغربی در ردّ ابن خلدون / ۵۳۵ می نویسد: این حدیث را طبرانی از طریق عبد الله بن لهیعه، از

عمرو بن جابر حضرمی، از عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش روایت می کند. درباره ی ابن

لهیعه سخن خواهد آمد. اما حضرمی، ترمذی وابن ماجه از او روایت کرده اند، ابو حاتم گوید:

او صالح الحدیث است و نزدیک به بیست حدیث نقل می کند. برقی او را در زمهری کسانی که

ثقه اند ولی به جهت تشیع تضعیف شده اند آورده است. یعقوب بن یوسف هم او را در زمهری

ثقات می آورد، و ترمذی حدیث او را صحیح می شمارد.

(۲۶۹) و نیز کمال الدین / ۱ / ۲۳۰

(۲۷۰) سوره ی توبه / ۳۳

(۲۷۱) سوره ی آل عمران / ۳۴

(۲۷۲) سوره ی احزاب / ۶۱

(۲۷۳) عبارتی مشابه همین سخن در نهج البلاغة آمده است، امیرالمؤمنین (علیه السلام)

می فرمایند: بسان درشتان جاهلیّت نباشید که نه در دین تفقه کنید و نه در مورد فرمان خدا

اندیشه، مانند پوست تخمی که در لانه است، شکستن آن موجب وزر و گناه است، و [اگر هم

آن را نشکنند و رها کنند] تخم آن با شرّ و فساد بیرون می آید.

ابن میثم بحرانی در شرح این عبارت می‌نگارد: امام (علیه السلام) آنان را نهی از آن می‌کنند که در عدم تفقه در دین به درشتان جاهلیت مانند، که در این صورت چون تخم افعی خواهند بود که اگر آن را بشکنند گناه کرده‌اند، زیرا موجب آزار حیوان شده‌اند، اینان نیز چنین‌اند، به احترام اسلام نمی‌توان آنان را آزد، اگر هم بر جهالت رهایشان کنند به شیطنت خواهند

پرداخت، ر.ک به بحار الانوار ۳۴/ ۱۱۵. م

(۲۷۴) ونیز کنز العمال ۱۴/ ۵۹۲ از ابن منادی

(۲۷۵) ابن ابی الحدید در شرح خود ۱/ ۲۷۶ از جاحظ

(۲۷۶) ممکن است مقصود آن باشد که مؤمنان کافر شوند وفاجران متقی، ویا آنکه صاحبان عزت ذلیل شوند وذلایان عزیز.

(۲۷۷) مرحوم نعمانی این فقره را چنین نقل می‌کنند: ای گروه کسانی که از پشت‌های کشتی نشینان جدا شده‌اید، ر.ک به غیبت ۴۴. م

(۲۷۸) سوره‌ی فاطر ۱۲/

(۲۷۹) احتمال آن نیز می‌رود که مقصود از «طوبی» که به «خوشا به حال» ترجمه شد،

درخت طوبی باشد، ودر عبارت اخیر به جای «ویل» که «وای» برگردان شد، چاه ویل در جهنم. م

(۲۸۰) تأویل الآیات ۱/ ۳۷۹ با اندکی تفاوت، ونیز حلیۃ الابرار ۲/ ۶۴

(۲۸۱) درختی است با میوه‌ای که طعم آن به تلخی مایل است وشیره‌ای دارویی از آن بیرون می‌آورند.

(۲۸۲) نام دارویی است.

(۲۸۳) مشابه آن در کمال الدین ۲/ ۴۴۱، غیبت طوسی ۱۴۸/ والخرائج والجرائح ۱/ ۴۵۸

(۲۸۴) فرائد فوائد الفکر ۶۵/ از قتاده، الملاحم والفتن ابن طاووس ۱۶۴/ از فتن زکریا،

ینابیع الموده ۳/ ۲۶۲، وآقای میلانی در شرح منهاج الکرامۃ ۱/ ۲۵۵ از شرح المواقف

۳۴۲/۵ وشرح المقاصد ۸/ ۲۳۲ آورده‌اند.

(۲۸۵) المعجم الکبیر طبرانی ۱۰/ ۱۶۱ والملاحم ابن منادی ۴۱/ از ابن مسعود

(۲۸۶) ر.ک به الفتن ۳۶۷/۱، المصنف ابن ابی شیهه ۶۷۸/۸، المعجم الاوسط ۱۳۵/۲، سنن الدانی ۹۴/، العلل المتناهية ۸۵۶/۲ و...

(۲۸۷) مانند آن در جامع الاحادیث سیوطی ۲۶۴/۷ نیز به دو روایت از ابن مسعود، مسند بزار ۲۲۵/۵، زین الفتی ۳۸۲/۱، سنن ابو داود ۱۰۶/۴ به سه طریق از ابن مسعود، سنن ترمذی ۳/۳۴۳، المعجم الكبير ۱۰/۱۶۶، سنن الدانی ۹۸/، مصابيح بغوی ۳/۴۹۲، جامع الاصول ۴۸/۱۱ والاعتقاد بیهقی ۱۷۳/

(۲۸۸) ونیز جامع الاصول ۴۹/۱۱، عقد الدرر ۲۳/، مشکاة المصابيح ۲۶/۳، الفتن ابن کثیر ۳۸/۱، الحاوی ۵۹/۲، عون المعبود ۳۸۱/۱۱، عقيدة اهل السنة ۱۶/ و... (۲۸۹) ونیز ر.ک به ۸/۲۵۸

(۲۹۰) برای آگاهی بیشتر از خبائث و ناصبی گری عالمان اموی، ونیز افترا بستن آنان بر آقای جوانان اهل بهشت امام حسین (علیه السلام) و شادمانی آنان از این روایت ر.ک به الصواعق المحرقة ۲/۴۸۰، الحاوی ۲/۸۵، الفتاوی الحديثة ۳۰/، عون المعبود ۱۱/۲۵۶ والفائق ۱/۲۳۰

(۲۹۱) کسی که برای دریافت احادیث به مناطق مختلف و متعدد سفر می کند.

(۲۹۲) حدیثی که برخی راویان آن افتاده باشد.

(۲۹۳) ر.ک به المنار المنيف ۱۴۸/ شماره ۳۲۹ فصل ۵۰ از معجم الاوسط طبرانی، عقد الدرر ۲۴/ باب ۱ از کتاب الاربعين ابو نعیم اصفهانی، ذخائر العقبی ۱۳۶/ - وی با این حدیث که «مهدی از نسل امام حسین (علیه السلام) است» احادیث مطلقى را که پیش از آن آورده و سخنی از این که ایشان از نسل چه کسی است را به میان نیاورده، قید می زند -، فرائد السمطين ۲/۳۲۵ شماره ۵۷۵ باب ۶۱، القول المختصر ۳۷/۷ باب ۱، فرائد فوائد الفكر ۲/ باب ۱، السيرة الحلبية ۱/۱۹۳، مقتل الحسين (علیه السلام) خوارزمی ۱/۱۹۶، ینابيع المودة ۲۲۴/ باب ۵۶ و ۴۹۲، غایة المرام ۶۹۴ شماره ۱۷ باب ۱۴۱ و منتخب الاثر ۱۵۴/ شماره ۴۰ باب ۱ که در آن احادیث بسیاری از طریق اهل سنت که بیانگر آن است که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از نسل امام حسین (علیه السلام) است، جمع

آوری شده است.

(۲۹۴) سوره ی اسراء / ۳۳

(۲۹۵) ونیز ر. ک به اثبات الهداة ۵۵۲/۳ وبحار الانوار ۱۴۶/۸

(۲۹۶) سوره ی بقره / ۱۲۴

(۲۹۷) سوره ی زخرف / ۲۸

(۲۹۸) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) / ۲۳

(۲۹۹) ونیز معانی الاخبار / ۱۲۶، خصال / ۳۰۴، مناقب ابن شهر آشوب ۲۸۳/۱، مجمع

البيان ۲۰۰/۱، ارشاد القلوب / ۴۲۱، تأویل الآيات ۷۷/۱ واثبات الهداة ۶۴۵/۱

(۳۰۰) سوره ی انفال / ۷۵

(۳۰۱) عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتراض کرد که چرا قبول کردید در شورای شش نفره ای که عمر قرار داده بود شرکت کنید، و حال آنکه

او نام عثمان را نام نخست قرار داد و نام شما را به عنوان آخرین نام حضرت امیر (علیه

السلام) در پاسخ او فرمودند: عمو! مطلبی بر شما مخفی مانده، آیا سخن او [عمر] را بر

فراز منبر نشنیدی که می گفت: خدا برای این خاندان خلافت و نبوت را در کنار هم جمع

نمی کند؟ من خواستم تا او به زبان خود، خود را تکذیب کند و مردم بدانند سخن دیروزین او

دروغ و باطل بوده است، ر. ک به علل الشرائع ۱ / ۱۷۱.

(۳۰۲) سوره ی نساء / ۵۴

(۳۰۳) سوره ی تغابن / ۷

(۳۰۴) امالی شیخ مفید / ۱۴

(۳۰۵) ونیز ر. ک به تحقیق سقاف بر کتاب دفع شبه التشبيه بأکف التنزيه ابن جوزی / ۲۳۵

(۳۰۶) منهاج السنة ۲ / ۱۷۰ چاپ بولاق که البته چاپ های بعدی آن به دست وهابیان

تحریف شده است! ر. ک به ۶ / ۱۵۵ و ۳۴۹ و ۷ / ۴۶۱ از برنامه ی کامپیوتری آثار ابن تیمیه

(۳۰۷) ر. ک به جواهر التاريخ جلد دوم

(۳۰۸) تاریخ طبری ۲ / ۴۵۷

(۳۰۹) تاریخ مدینه دمشق ۴۳۱/۶۰، سیر اعلام النبلاء ۳۶۵/۴، الفتن ۱۵۸/۱ و سنن

الدانی ۱۵۸/۱

(۳۱۰) ونیز ارشاد ۲۷۶/ و اعلام الوری ۲۷۱/ و ۲۷۲

(۳۱۱) ونیز اثبات الهداة ۱۱۲/۳ و بحار الانوار ۲۷۶/۴۷

(۳۱۲) الفتن ۳۶۵/ ۱

(۳۱۳) ونیز کنز العمال ۲۷۱/ ۱۴، تاریخ دمشق ۱۷۸/ ۴، ذخائر العقبی ۲۳۶/، مجمع

الزوائد ۵/ ۱۸۷ و المعجم الاوسط ۱۰/ ۱۱۵

(۳۱۴) سورهی اسراء ۶۰/

(۳۱۵) مشابه آن در تاریخ بغداد ۶۲/۱ و ۶۳ و ۳۹۱/۵

(۳۱۶) ونیز الآداب السلطانية ابن طقطقی ۱۱۹/

(۳۱۷) برای آگاهی بیشتر از زشت کرداریها و تحریفات آنها ر.ک به تاریخ طبری ۲۶۹/۶،

تاریخ یعقوبی ۳۹۵/۲، المعارف ابن قتیبه ۳۷۹/، البداية والنهاية ۱۰/۱۱۱، سمط النجوم

/۱۰۹۴، شذرات الذهب ۲۱۹/۱، العبر ذهبی ۲۰۷/۱، التحفة اللطيفة ۲۶/۲ و المنار

المنیف ۱۴۹/

(۳۱۸) خزانه الادب ۱۱/ ۲۱۷

(۳۱۹) مجموعه الرسائل صافی ۲/ ۴۲۴

(۳۲۰) الصحيح من سيرة النبي الاعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) ۱/ ۸۸

(۳۲۱) الكنى والالقباب ۱/ ۳۱۹

(۳۲۲) تهذيب المقال ۲/ ۳۲۰

(۳۲۳) تاریخ طبری ۳/ ۴۶۶

(۳۲۴) صبح الاعشى ۴/ ۳۶۸

(۳۲۵) الاخبار الطوال ۳۸۶/

(۳۲۶) منهاج السنة ۴/ ۹۸ و البداية والنهاية ۶/ ۲۷۷

(۳۲۷) ونیز مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۲۹۲ و العدد القوية ۸۹/

(۳۲۸) ونیز غیبت شیخ طوسی / ۲۶۷ و الخرائج والجرائح ۳/ ۱۱۶۲

(۳۲۹) سوره ی قلم / ۴

(۳۳۰) منطقه ای پر آب و دارای درختان فراوان.

(۳۳۱) هم چنان که در ادامه در متن می آید، در مورد اوصافی که در روایات غیر شیعی برای

حضرت مهدی (علیه السلام) آمده است، می بایست احتیاط نمود و وسواس به خرج داد. م

(۳۳۲) ونیز الفتن ۱ / ۳۶۹ و المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۲

(۳۳۳) ونیز السنن فی الفتن ۵ / ۱۰۳۸

(۳۳۴) ونیز معالم السنن ۴ / ۳۴۴ و ...

(۳۳۵) مشابه آن در المصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۲

(۳۳۶) یعنی گندمگون یا سفید است، و در اوصاف امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

آمده که رنگ ایشان رنگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است، یعنی سفید مایل به سرخ.

(۳۳۷) بلند قامت و پُر، مانند بنی اسرائیل و فرزندان یعقوب نبی (علیه السلام). نسل حضرت

ابراهیم (علیه السلام) که از جمله ی آنها بنی اسرائیل اند، به درشتی اندام و زیارویی معروف

بوده اند، لذا اوصاف حضرت ابراهیم (علیه السلام) در امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) بروز می کند.

(۳۳۸) دلائل الامامة / ۲۵۱ و ۲۵۸ و البته این روایت نیز از طریق راویان شیعی نرسیده است.

(۳۳۹) عقد الدرر / ۴۱ و منتخب الانوار / ۱۸۸ و نیز ر. ک به غیبت شیخ طوسی / ۲۵۹

(۳۴۰) ونیز اعلام الوری / ۴۳۴، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۹، اثبات الهداة ۳ / ۴۹۰ و بحار

الانوار ۵۱ / ۳۵

(۳۴۱) شاید مقصود خون امام حسین (علیه السلام) باشد. م

(۳۴۲) سوره ی شعراء / ۲۲۷

(۳۴۳) ونیز همان ۱۹ / ۱۳۰، غریب الحديث ابن جوزی ۱ / ۴۴۹، النهاية ۲ / ۳۲۵

والحاوی ۲ / ۸۵

(۳۴۴) ونیز ر. ک به غیبت شیخ طوسی / ۱۱۵، العمدة / ۴۳۴ از الجمع بین الصحاح،

الطرائف ۱ / ۱۷۷ از همان کتاب، الملاحم والفتن / ۱۴۴ واثبات الهداة ۳ / ۵۰۵

(۳۴۵) الفائق ۱ / ۲۰۰

(۳۴۶) لسان العرب ۱۱ / ۳۱۷

(۳۴۷) ونیز ینایع المودة / ۴۳۷ و غرر الحکم / ۳۶۳

(۳۴۸) ونیز بحار الانوار ۵۱ / ۱۱۶

(۳۴۹) این عبارت استعاره‌ی مرشحه است که در آن وصف موافق مستعار منه را می‌آورند، نه

مجرده که وصف مستعار له را ذکر می‌کنند، و طلب وجستاری که در این فرموده آمده وصف

گمشده و حاجت است، نه وصف مربوط به امام مهدی (علیه السلام)، و مقصود از عبارت فرط

شوق و محبت نسبت به حکمت است، ر.ک به منهاج البراعة اثر شارح نهج البلاغة ملا حبیب

الله هاشمی خوئی (رحمه الله) ۱۰ / ۳۵۴. م

(۳۵۰) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۵۶

(۳۵۱) ونیز کافی ۲ / ۶۳۳ واثبات الهداة ۳ / ۴۴۹

(۳۵۲) ونیز بحار الانوار ۵۲ / ۳۶۴

(۳۵۳) هود / ۱۱۱

(۳۵۴) ونیز الخرائج والخرائج ۲ / ۶۹۱

(۳۵۵) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۴۲

(۳۵۶) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۲۰

(۳۵۷) ونیز ر.ک به کمال الدین ۲ / ۶۷۳ واثبات الهداة ۳ / ۴۳۹ و ۵۵۸

(۳۵۸) سوره‌ی حجر / ۷۵

(۳۵۹) ونیز مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۹۲، اثبات الهداة ۱ / ۷۲۱ و بحار الانوار ۳۶

۲۷۰ /

(۳۶۰) سوره‌ی طه / ۱۳۵

(۳۶۱) سوره‌ی طه / ۸۲

(۳۶۲) ونیز بحار الانوار ۲۴ / ۱۵۰

(۳۶۳) سوره ی قدر ۱/

(۳۶۴) سوره ی قدر ۲/

(۳۶۵) سوره ی دخان ۴/

(۳۶۶) سوره ی قدر ۴/

(۳۶۷) سوره ی دخان ۳/

(۳۶۸) ونیز المحجة / ۲۰۲، بحار الانوار ۹۷ / ۱۲ ومجمع البیان به طور مختصر ۵ / ۶۱،

ایشان می نویسد: این مطلب از ابن عباس، قتاده وابن زید روایت شده، و همان است که از امام باقر وامام صادق (علیهما السلام) نقل شده است.

(۳۶۹) سوره ی هود ۸۶/

(۳۷۰) ونیز تفسیر فرات ۶۳/ وتأویل الآیات ۱ / ۱۸۶

(۳۷۱) سوره ی بقره ۱۱۵/

(۳۷۲) سوره ی اعراف ۱۵۷/

(۳۷۳) سوره ی تغابن ۸/

(۳۷۴) سوره ی آل عمران ۷/

(۳۷۵) سوره ی نور ۳۵/

(۳۷۶) یکی از اسامی جناب عبد المطلب (علیه السلام)

(۳۷۷) همسر عبد المطلب (علیه السلام)

(۳۷۸) ونیز علل الشرائع ۵۷۷/

(۳۷۹) ونیز عقد الدرر ۱۶/، الحاوی ۲ / ۷۴، الصواعق المحرقة ۱۶۴/ والقول المختصر

۷/ و ۱۲، در این کتاب چنین آمده است: «او مردم را می زند تا به حق باز گردند.»

(۳۸۰) سوره ی کهف ۹۸/

(۳۸۱) ونیز ر.ک به غیت شیخ طوسی ۱۱۳/، العمدة ۵۲/ و ۴۳۰، الطرائف ۱ / ۱۷۶ از

ثعلبی، الدر النظیم ۷۵۵/ و ۷۹۸ وعوالم العلوم، کتاب النصوص ۳۰۴/

(۳۸۲) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۷۴

(۳۸۳) ونیز بحار الانوار ۲۲ / ۲۷۵

(۳۸۴) ونیز المستدرک ۳ / ۱۱۲ - وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد و ترتیب در آن چنین است: من، علی، حمزه، جعفر... -، تاریخ بغداد ۹ / ۴۳۴، تلخیص المتشابه ۱ / ۱۹۷، الفردوس ۱ / ۵۳، مقتل الحسین (علیه السلام) خوارزمی ۱ / ۱۰۸ از ابو نعیم، البیان شافعی ۴۸۸ - وی مانند ابن ماجه نقل می کند و می نویسد: این حدیث صحیح است و حافظ ابن ماجه آن را چنین نقل می کند والحمد لله چه خوب به دست ما رسیده، طبرانی نیز آن را از جعفر بن عمر بن صباح از سعد بن حمید همین گونه روایت می کند، ابو نعیم نیز در مناقب المهدی آن را با چند طریق می آورد -، ذخائر العقبی ۱۵ و ۸۹، عقد الدرر ۱۴۴، الفتن ابن کثیر ۱ / ۴۴ - وی نیز می نویسد: بخاری در تاریخ وابن حاتم در الجرح والتعديل آن را نقل کرده اند -، المسند الجامع ۲ / ۴۴۶، جامع الاحادیث ۶ / ۷۲۳، زوائد ابن ماجه ۵۲۸ / ۵۱، جامع المسانید ۲۱ / ۵۱، مصباح الزجاجة ۲ / ۳۱۴، اعتقاد اهل السنة ۸ / ۱۴۱، ارتقاء الغرف ۲۱۴ و ۲۵۳، الكشف والبيان ۸ / ۳۱۲، مسند شمس الاخبار ۲ / ۳۰۵، کفایة الطالب ۴۸۸ / العلل المنتاهية ۱ / ۲۲۳

(۳۸۵) سوره ی اسراء ۳۳

(۳۸۶) الفتن ۱ / ۳۸۳ و ۱۲۰

(۳۸۷) ونیز کمال الدین ۱ / ۲۸۱ و دلائل الامامة ۲۴۰

(۳۸۸) ونیز ر.ک به غیبت شیخ طوسی / ۹۳

(۳۸۹) ونیز ر.ک به ۴۱۹

(۳۹۰) ونیز ر.ک به ۴۲۵ از امام باقر (علیه السلام)

(۳۹۱) سوره ی اعراف ۱۷۲

(۳۹۲) سوره ی طه ۱۱۵

(۳۹۳) ونیز کافی ۲ / ۸، مختصر بصائر الدرجات ۱۵۴، اثبات الهداة ۱ / ۴۶۱ و بحار

الانوار ۲۶ / ۲۷۹

(۳۹۴) سوره ی طه ۱۲۲

- (۳۹۵) ونیز عقد الدرر / ۳۳۵، فرائد السمطين ۲ / ۳۱۶، الفصول المهمة - وی می نویسد:
حافظان احادیث مانند ابو نعیم، طبرانی و دیگران آن را نقل می کنند -، تاریخ الخميس ۲ / ۲۸۸ وفرائد الفكر / ۳۰
- (۳۹۶) ونیز البیان شافعی / ۵۱۲، رد ابن خلدون، مغربی / ۵۷۳ - وی آن را حدیثی حسن می شمارد - ومسند الشاميين ۲ / ۷۱
- (۳۹۷) ونیز سنن الدانی / ۸۱ و تاریخ الخميس ۲ / ۲۸۸
- (۳۹۸) ونیز الحاوی ۲ / ۷۷، القول المختصر / ۱۰۹ و ۲۷، عقد الدرر / ۱۴۸ و تاریخ الخميس ۲ / ۲۸۹
- (۳۹۹) اینان خشوع امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به کرنش شاهین با بال هایش - که به هنگام راه رفتن یا پرواز بال هایش را پایین می گیرد - تشبیه کرده اند. در برخی عبارات نیز شبیه خضوع شیشه وصف کرده اند، یعنی روح ایشان مانند شیشه شفاف است.
- (۴۰۰) ونیز ینایع المودة / ۴۴۹
- (۴۰۱) ونیز عقد الدرر / ۲۳۹، اثبات الهداة ۳ / ۵۴۷ و بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۸
- (۴۰۲) ونیز البیان گنجی / ۴۹۵ - وی می نگارد: حافظ ابو نعیم آن را در مناقب المهدی (علیه السلام) از طبرانی روایت و اسناد آن را جمع آوری کرده است -، عقد الدرر / ۲۴۰، جمع الجوامع ۲ / ۱۰۴ و الحاوی ۲ / ۷۹
- (۴۰۳) ونیز روضة الواعظین ۲ / ۲۶۴، اعلام الوری / ۴۳۲ و كشف الغمة ۳ / ۲۵۶
- (۴۰۴) غیت شیخ طوسی / ۴۷۴ ونیز ر.ک به الصراط المستقیم ۲ / ۲۵۱، المستجد / ۲۶۲، بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۱، عقد الدرر / ۲۲۴ و اثبات الهداة ۳ / ۶۲۴
- (۴۰۵) ونیز الفتن ۱ / ۱۹۳، الملاحم والفتن / ۳۱، ۱۷۵ و ۳۳۹، کنز العمال ۱۱ / ۳۶۴، البداية والنهاية ۶ / ۲۷۴ و تاریخ الخلفاء / ۱۱
- (۴۰۶) ونیز مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۳ / ۱۷۵ و بحار الانوار ۴۴ / ۹۰
- (۴۰۷) ونیز الدرالمشور ۲ / ۱۷۳ از زبیر بن بکار و اخبار الدولة العباسية / ۵۲
- (۴۰۸) مصباح المتهجد / ۶۳۰

(۴۰۹) بتریه در اصل گروهی از زیدیان بودند که ولایت وامامت حضرت امیر (علیه السلام) را با اعتقاد به خلافت ابوبکر و عمر آمیختند (المقالات والفرق / ۷۴-۷۳). آنان در اصول معتزلی و در فقه حنفی هستند (الملل والنحل ۱ / ۱۶۲-۱۶۱). لیکن در این روایت مقصود کسانی هستند که براءت و بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت (علیهما السلام) را برنتاییده‌اند. م (۴۱۰) و نیز ر. ک به غیبت شیخ طوسی / ۲۸۳، الصراط المستقیم ۲ / ۲۶۳ می‌نگارد: در کتاب علی بن حسان واسطی نقل می‌کند: قائم سیصد و نه سال حکومت خواهد نمود.

(۴۱۱) و نیز دلائل الامامة / ۲۵۰

(۴۱۲) و نیز جمع الفوائد ۳ / ۱۸۱

(۴۱۳) و نیز فرائد السمطين ۲ / ۳۳۰

(۴۱۴) و نیز مجمع الزوائد ۷ / ۳۱۵، مغربی نیز در رد ابن خلدون / ۵۵۷ آن را موثق می‌شمارد.

(۴۱۵) مشابه آن در مسند الشاميين ۲ / ۴۱۰، عقد الدرر / ۱۵ از ابو نعیم و نیز / ۳۶، الاصابة ۶ / ۷۱ و ۳ / ۴۰۷، اسد الغابة ۴ / ۳۵۳، الفصول المهمة / ۲۹۸، جمع الجوامع ۱ / ۵۴۵، الصواعق المحرقة / ۹۸، البيان / ۵۱۴، فرائد السمطين ۲ / ۳۱۴، كشف الغمة ۳ / ۲۶۰، اثبات الهداة ۳ / ۵۹۳، بحار الانوار ۵۱ / ۸۰، مجمع الزوائد ۷ / ۳۱۹ و لسان الميزان ۴ / ۳۸۳ - البته این دو کتاب این روایت را رد و یا تضعیف کرده‌اند ولیکن تمام اسناد روایت را بررسی نکرده‌اند -.

(۴۱۶) سوره‌ی بقره / ۲۴۷

(۴۱۷) سوره‌ی کهف / ۵۰

(۴۱۸) و نیز عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۱ / ۵۶، امالی صدوق / ۹۷ و ۵۰۲، روضة الواعظین ۱ / ۱۰۲، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۱ / ۲۹۸، اثبات الهداة ۱ / ۶۱۶ و نوادر الاخبار / ۱۲۸

(۴۱۹) سوره‌ی حج / ۴۱

(۴۲۰) و نیز تأویل الآيات ۱ / ۳۴۳، اثبات الهداة ۳ / ۵۶۳ و بحار الانوار ۲۴ / ۱۶۵

- (۴۲۱) سورهی آل عمران ۸۳/
- (۴۲۲) ونیز اثبات الهداة ۳/ ۵۴۹ و بحار الانوار ۵۲/ ۳۴۰
- (۴۲۳) سورهی اعراف ۱۲۸/
- (۴۲۴) ونیز ر.ک به روضة الواعظین ۲/ ۲۶۵، اعلام الوری ۴۳۲/، كشف الغمة ۳/ ۲۵۵،
اثبات الهداة ۳/ ۵۲۸ و بحار الانوار ۵۲/ ۳۳۸
- (۴۲۵) ونیز منتخب الانوار ۱۹۴/ و بحار الانوار ۵۲/ ۳۳۳
- (۴۲۶) ر.ک به اختصاص ۱۹۹/
- (۴۲۷) توبه ۳۳/
- (۴۲۸) نور ۵۵/
- (۴۲۹) بقره ۱۹۳/
- (۴۳۰) نساء ۵۴/
- (۴۳۱) بصائر الدرجات ۵۵/
- (۴۳۲) در کفایة الاثر موجود دوازده امام آمده، ولی در نقل بهجة النظر علامه سید هاشم
بحرانی (رحمه الله) ۶۳/ از کفایه، عبارت یازده که در متن ترجمه شد آمده است.م
- (۴۳۳) سورهی نساء ۱۴۱/
- (۴۳۴) ونیز ر.ک به ارشاد ۳۶۴/، روضة الواعظین ۲/ ۲۶۵، اعلام الوری ۴۳۲/، كشف
الغمة ۳/ ۲۵۵، اثبات الهداة ۳/ ۵۲۸ و منتخب الانوار ۱۹۴/
- (۴۳۵) ونیز اثبات الهداة ۳/ ۷۳۸ و بحار الانوار ۵۲/ ۲۴۴
- (۴۳۶) آل عمران ۱۴۰/
- (۴۳۷) اسراء ۸۱/
- (۴۳۸) تأویل الآیات ۲/ ۵۴۰، اثبات الهداة ۳/ ۴۵۱، البرهان ۲/ ۴۴۱ و بحار الانوار ۵۱
۶۲ و ۲۴/ ۳۱۳
- (۴۳۹) سورهی ص ۸۷ - ۸۶
- (۴۴۰) همان ۸۸/

(۴۴۱) سوره‌ی هود / ۱۱۰

(۴۴۲) سوره‌ی شوری / ۲۱

(۴۴۳) علامه‌ی مجلسی در توضیح این عبارت می‌نگارد: شاید مقصود از آنچه پیشتر گذشته، آن باشد که خداوند اراده نموده در قیامت آنان را عذاب نماید، و یا آنکه در نسل آنها مؤمنانی خواهند بود، وگرنه قائم (علیه السلام) همه‌ی آنها را از میان می‌برد. م

(۴۴۴) سوره‌ی معارج / ۲۶

(۴۴۵) سوره‌ی انعام / ۲۳

(۴۴۶) سوره‌ی اسراء / ۸۱

(۴۴۷) ونیز تأویل الآیات ۲ / ۵۱۰ و ۵۴۰، اثبات الهداة ۳ / ۴۵۱، البرهان: ۲ / ۴۴۱

وبحار الانوار ۲۴ / ۳۱۳ و ۶۹ / ۲۶۸

(۴۴۸) ونیز روضة الواعظین ۲ / ۲۶۷، اثبات الهداة ۳ / ۵۵۹ و بحار الانوار ۵۱ / ۱۴۳

(۴۴۹) مختصر بصائر الدرجات / ۲۲، ۲۷ و ۴۸

(۴۵۰) ونیز مختصر بصائر الدرجات / ۲۱۱ و بحار الانوار ۵۳ / ۱۱۵ و ۱۴۵

(۴۵۱) ونیز العدد القویة / ۱۷۶ والصراط المستقیم ۱ / ۳۰۳ از کتاب الولاية ابو جعفر طبری

(۴۵۲) الايقاظ من الهجعة / ۳۶۲

(۴۵۳) وی از بنیانگذاران فرقه‌ی گمراه واقفیه بود که منکر امامت امام رضا (علیه السلام)

بودند و ادعا داشتند که امام کاظم (علیه السلام) غائب شده و باز خواهند گشت. م

(۴۵۴) سوره‌ی جاثیه / ۲۳

(۴۵۵) یعنی زمانی که مردم نیازمند شناخت آنها بوده‌اند بیان نشده و به دوران‌های پسین

موکول گردیده است، و این از شأن آن حضرت به دور است. م

(۴۵۶) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۴۵۹

(۴۵۷) ونیز ر.ک به المصنف ۱۱ / ۳۸۸، الفتن ۱ / ۱۲۱، ۳۸۱، ۳۸۲، مسند احمد ۳

/ ۴۱۷، مسلم ۴ / ۲۲۳۲، البدء والتاریخ ۲ / ۱۸۳، جامع الاصول ۱۱ / ۸۲ و ...

(۴۵۸) ونیز غیبت نعمانی / ۱۸۸، تقریب المعارف / ۱۹۰ و غیبت طوسی / ۱۰۲ با اندکی

(۴۵۹) ونیز غیت طوسی / ۱۰۲، منتخب الانوار / ۸۱ و عقد الدرر / ۱۳۴

(۴۶۰) غیت طوسی / ۱۰۲

(۴۶۱) سوره ی اعراف / ۲۰۱

(۴۶۲) ونیز علل الشرایع ۱ / ۲۴۵، الاحتجاج ۲ / ۳۷۶، الخرائج والجرائح ۲ / ۹۵۶،

الصراط المستقیم ۲ / ۲۳۷، منتخب الانوار / ۸۱، اثبات الهداة ۳ / ۴۸۸ و بحار الانوار

۹۱/۵۲

(۴۶۳) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۰۰

(۴۶۴) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۸۲

(۴۶۵) سوره ی اسراء / ۴۴

(۴۶۶) اقبال الاعمال ۱ / ۵۱۰

(۴۶۷) سوره کهف، آیات ۶۱-۸۲.

(۴۶۸) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۴۸۰، حلیة الابرار ۲ / ۶۸۳ و بحار الانوار ۵۲ / ۱۵۲

(۴۶۹) ونیز کافی ۶ / ۳۶۶

(۴۷۰) سوره ی صافات / ۱۲۹ - ۱۲۳

(۴۷۱) سوره ی حجر / ۹۴

(۴۷۲) ونیز بحار الانوار ۲۵ / ۷۴

(۴۷۳) سوره کهف، آیات ۹-۲۲.

(۴۷۴) ر.ک به تفسیر قمی ۲ / ۳۱ و طبری ۱۵ / ۲۸۵

(۴۷۵) ر.ک به عقد الدرر / ۱۴۱ از تفسیر ثعلبی، البرهان متقی / ۸۷، مناقب ابن مغازلی

/ ۲۳۲، الخرائج والجرائح ۱ / ۲۱۰، فضائل شاذان بن جبرئیل / ۱۶۴، مناقب آل ابی طالب

(علیه السلام) ۲ / ۳۳۷ و ۳۳۸، الثاقب فی المناقب / ۷۱، الیقین / ۱۳۳ از جابر بن عبد الله،

ارشاد القلوب / ۲۶۸، خلاصة عبقات الانوار ۳ / ۲۵۸ و نفحات الازهار ۳ / ۲۴۱، سید بن

طاووس در سعد السعود / ۱۱۲ می نویسد: فصلی در آنچه از کتاب تفسیر یک جلدی ابو

اسحاق ابراهیم بن احمد قزوینی می‌آوریم و آن یک حدیث است در تفسیر سوره‌ی کهف: ... با سند خود از محمد بن ابی یعقوب جوال دینوری، از جعفر بن نصر در حمص، از عبد الرزاق از معمر از ثابت از انس روایت می‌کند: از منطقه‌ای به نام بهندف بساطی برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هدیه آوردند... ما این حدیث را از چند طریق که ذکر شده است آوردیم، و سبب اینکه در اینجا نقل نمودیم آن است که مؤلف تفسیر از بزرگان سنیان است، و اینان در نقل کرامات حضرت امیر (علیه السلام) متهم نیستند [در حالی که اگر از شیعیان نقل می‌کردیم سنی‌ها ما را متهم می‌کردند!].

همو در الطرائف / ۸۴ این جریان را نقل می‌کند و می‌نویسد: حدیثی که ثعلبی در مورد بساط روایت می‌کند طولانی‌تر از حدیث ابن مغازی است، ثعلبی می‌افزاید: «اهل کهف تا آخر الزمان به هنگام خروج مهدی در خواب رفتند، مهدی [چون ظهور کند] بر آنان سلام می‌کند، پس خداوند عزیز و جلیل ایشان را برای او زنده می‌کند، آنگاه به خواب فرو می‌روند و تا قیامت بر نمی‌خیزند.»

(۴۷۶) ونیز ر.ک به علل الشرائع / ۱۶۱ و عقد الدرر / ۳۹

(۴۷۷) سوره‌ی اسراء / ۶

(۴۷۸) ونیز ر.ک به غیبت نعمانی / ۱۶۶ و ۱۷۷، کمال الدین ۲ / ۳۴۲، ۳۴۶ و ۴۸۱ با

چند طریق، دلائل الامامة / ۲۹۳، غیبت طوسی / ۲۰۲ و ...

(۴۷۹) ونیز ارشاد / ۳۶۰، غیبت طوسی / ۲۷۱ و اعلام الوری / ۴۲۷

(۴۸۰) سفیانی که از نسل ابوسفیان است.

(۴۸۱) ونیز ر.ک به عقد الدرر / ۶۶، الدر المنثور ۶ / ۵۸، الحاوی ۲ / ۶۵ و ۷۶، رد ابن

خلدون / ۵۷۳، الملاحم والفتن / ۶۱ و ۱۷۹ والفتن ۱ / ۱۹۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰ و ۳۳۹

(۴۸۲) ونیز شرح نهج البلاغة ابن میثم ۴ / ۱۸۲، منهاج البراعة ۱۱ / ۱۴۱، ابن ابی الحدید

۱۳ / ۹۵ وینایع المودة / ۴۳۷

(۴۸۳) ونیز العدد القویة / ۶۶ و بحار الانوار ۵۲ / ۳۰۵

(۴۸۴) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۴۹۴ و بحار الانوار ۵۲ / ۳۲۷

- (۴۸۵) سوره ی سبأ / ۱۸
- (۴۸۶) سوره ی آل عمران / ۹۷
- (۴۸۷) ونیز ر.ک به دلائل الامامة / ۲۴۵ وبحار الانوار / ۴۷ / ۸۹
- (۴۸۸) ونیز عقد الدرر / ۵۹ وعقيدة اهل السنة والاثار / ۳۰
- (۴۸۹) سوره ی بقره / ۱۴۸
- (۴۹۰) ونیز ر.ک به غیبت نعمانی / ۲۴۱، اثبات الهداة / ۳ / ۴۹۳ والبرهان / ۱ / ۱۶۲
- (۴۹۱) در نقل مرحوم عیاشی اصحاب الولاية آمده وچنین بازگردان شد، اما بعید نیست - همان گونه که مرحوم نعمانی در غیبت آورده - اصحاب الالوية وبه معنای پرچمداران باشد. م
- (۴۹۲) سوره ی ذاریات / ۲۳ - ۲۲
- (۴۹۳) سوره ی انعام / ۸۹
- (۴۹۴) سوره ی مائده / ۵۴
- (۴۹۵) الصواعق / ۱۶۵ ورد ابن خلدون مغربی / ۵۷۲ که آن را صحیح می شمارد.
- (۴۹۶) ونیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبہ / ۱۵ / ۲۳، غریب الحديث هروی / ۱ / ۱۱۵، تهذیب اللغة ازهری / ۱ / ۱۸۵، غریب الحديث ابن جوزی / ۲ / ۲۴۱، لسان العرب / ۸ / ۲۷۱، غیبت شیخ طوسی / ۲۸۴، شرح نهج البلاغة ابن میثم / ۵ / ۳۷۰ وبحار الانوار / ۵۱ / ۱۱۳
- (۴۹۷) سوره ی هود / ۸
- (۴۹۸) سوره ی سبأ / ۵۴ - ۵۱
- (۴۹۹) ونیز ر.ک به تفسیر عیاشی / ۲ / ۱۴۰ و ۱۴۱، تأویل الآیات / ۱ / ۲۲۳، اثبات الهداة / ۳ / ۵۴۱، المحجة / ۱۰۲ والبرهان فی تفسیر القرآن / ۲ / ۲۰۸
- (۵۰۰) سوره ی نور / ۵۵
- (۵۰۱) سوره ی بقره / ۳
- (۵۰۲) سوره ی مجادله / ۲۲
- (۵۰۳) ونیز اثبات الهداة / ۱ / ۵۷۷، البرهان / ۳ / ۱۴۶، غایة المرام / ۳۷۶، المحجة / ۱۴۹
- وبحار الانوار / ۳۶ / ۳۰۴

- (۵۰۴) سوره‌ی انبیاء (علیهما السلام) / ۱۰۵
- (۵۰۵) ونیز تفسیر قمی ۲ / ۷۷ واثبات الهداة ۳ / ۵۲۵
- (۵۰۶) سوره‌ی سبأ / ۱۰
- (۵۰۷) عجلیه در این حدیث به پیروان مغیره بن سعید عجلّی - که محمد بن عبد الله بن الحسن را قائم می‌انگاشتند - اشارت دارد. م
- (۵۰۸) سوره‌ی مائده / ۵۴
- (۵۰۹) سوره‌ی انعام / ۸۹
- (۵۱۰) ونیز ر.ک به بصائر الدرجات / ۱۷۴ و ۱۷۷، ارشاد / ۲۷۴، اعلام الوری / ۲۷۸، احتجاج ۲ / ۳۷۱، کشف الغمة ۲ / ۳۸۲، البرهان ۱ / ۴۷۹، کافی ۱ / ۲۳۲، اثبات الهداة ۳ / ۴۴۰ و بحار الانوار ۲۶ / ۲۰۱
- (۵۱۱) سوره‌ی هود / ۸۰
- (۵۱۲) ونیز تفسیر قمی ۱ / ۳۳۵، اثبات الهداة ۳ / ۵۵۱ و بحار الانوار ۱۲ / ۱۵۸ و ۱۷۰
- (۵۱۳) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۴۹۴
- (۵۱۴) سوره‌ی حج / ۳۹
- (۵۱۵) ونیز بحار الانوار ۵۱ / ۵۸، تأویل الآیات ۱ / ۳۳۸، اثبات الهداة ۳ / ۵۶۳ والمحنة ۱۴۲ /
- (۵۱۶) سوره‌ی اسراء ۷ / وظاهر آیه خطاب به بنی اسرائیل است.
- (۵۱۷) ونیز البرهان ۲ / ۴۰۹ و بحار الانوار ۵۱ / ۴۵
- (۵۱۸) سوره‌ی اسراء ۳۳ /
- (۵۱۹) سوره‌ی شوری ۴۲ - ۴۱
- (۵۲۰) ونیز تفسیر قمی ۲ / ۲۷۸، تأویل الآیات ۲ / ۵۴۹ واثبات الهداة ۳ / ۵۵۳ و ۵۶۵
- (۵۲۱) سوره‌ی حجر ۷۶ - ۷۵
- (۵۲۲) ونیز ر.ک به روضة الواعظین / ۲۶۶، اعلام الوری / ۴۳۳، کشف الغمة ۳ / ۲۵۶، البرهان ۲ / ۳۵۱ و بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۹

(۵۲۳) سوره‌ی الرحمن / ۴۱

(۵۲۴) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۱۷ و بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۴

(۵۲۵) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۵۷۵

(۵۲۶) نامی از نام‌های شیر است و بر زرد رو نیز اطلاق می‌شود.

(۵۲۷) کسی که صورتش لکه دارد.

(۵۲۸) سوره‌ی مریم / ۳۷

(۵۲۹) برخی می‌گویند: بر حسب روایات عدیده در کافی ۸ / ۳۱۳، بصائر الدرجات / ۳۱۱،

غیبت نعمانی / ۲۸۲ و ۳۱۵، عیون اخبار الرضا (علیه السلام) / ۱ / ۶۳، کمال الدین / ۱ / ۳۳۱

و ۲ / ۳۷۸، ۶۵۴ و ۶۷۲، کفایة الاثر / ۲۶۷، ارشاد / ۲ / ۳۸۳، امالی مفید / ۴۵ و دلائل

الامامة / ۴۵۵ و ۴۷۲ یاران خاص امام (علیه السلام) سیصد و سیزده رجل عنوان شده‌اند.

وصفی هم که در بعضی روایات برای آنان ذکر شده بر مردان منطبق است، ر.ک به روایت

بصائر الدرجات، فقره‌ی مذکور نیز، در غیبت نعمانی نیامده، علاوه بر پاره‌ای از احکام شرع

مانند عدم تولی زنان مر منصب قضاوت را، وسائل الشیعة ۲۷ / ۱۶، ونیز ارتفاع جهاد از آنان،

همان ۱۵ / ۲۳، و گرچه ممکن است در دلالت برخی موارد فوق خدشه شود، لکن با نظر به

مجموع آنها، نمی‌توان جزم پیدا کرد که این پنجاه نفر در زمره‌ی سیصد و سیزده نفر باشند. م

(۵۳۰) سوره‌ی نحل / ۴۶ - ۴۵

(۵۳۱) منطقه‌ای در شام یا نزدیکی آن

(۵۳۲) چند سطر پیش گذشت که تنها خبر رسان آنان باقی می‌ماند، لکن آن عبارت به فرو

رفتن لشکریان سفیانی در بیداء مربوط می‌شد، و آنچه در اینجا آمده به نبرد با خود سفیانی

مربوط می‌شود. م

(۵۳۳) ر.ک به تفسیر عیاشی / ۱ / ۲۴۴ و ۲ / ۲۶۱، غیبت نعمانی / ۲۷۹ - با چند سند -،

اختصاص / ۲۵۵، ارشاد / ۳۵۹، غیبت شیخ طوسی / ۲۶۹، اعلام الوری / ۴۲۷، الخرائج

والجرائح ۳ / ۱۱۵۶، عقد الدرر / ۴۹، منتخب الانوار / ۳۳، اثبات الهداة ۳ / ۵۴۸ و بحار

الانوار ۵۱ / ۵۶ و ۵۲ / ۲۱۲

(۵۳۴) علامه‌ی مجلسی می‌فرماید: شاید کنایه از این باشد که اهل مکه به هیچ وجه آنها را

نمی‌شناسند، بحار الانوار ۵۲/ ۳۶۹. م

(۵۳۵) سوره‌ی نمل/ ۶۲

(۵۳۶) سوره‌ی بقره/ ۱۴۸

(۵۳۷) سوره‌ی هود/ ۸

(۵۳۸) سوره‌ی سبأ/ ۵۳ - ۵۱

(۵۳۹) بیرون مدینه به سمت عراق

(۵۴۰) میان عراق و حجاز

(۵۴۱) سوره‌ی انبیاء (علیهما السلام)/ ۱۵ - ۱۲

(۵۴۲) سوره‌ی آل عمران/ ۸۳

(۵۴۳) سوره‌ی انفال/ ۳۹

(۵۴۴) ونیز ر. ک به تفسیر عیاشی ۲/ ۱۴۰ و کافی ۸/ ۳۱۳

(۵۴۵) سوره‌ی توبه/ ۳

(۵۴۶) سوره‌ی سبأ/ ۵۴ - ۵۳

(۵۴۷) سوره‌ی مائده/ ۱۴

(۵۴۸) ونیز کافی ۱/ ۲۳۱ و نعمانی/ ۲۳۸

(۵۴۹) سوره‌ی بقره/ ۲۱۰

(۵۵۰) سوره‌ی بقره/ ۲۴۹

(۵۵۱) ونیز غیت شیخ طوسی/ ۲۸۲ و اثبات الهداة ۳/ ۵۱۶

(۵۵۲) ونیز خلاصة الاقوال/ ۶۷، در التحرير الطاووسی/ ۹۸ می‌نویسد: در مدح او حدیثی

از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که او را به منزله‌ی مقدار نسبت به رسول خدا (صلی الله

علیه وآله وسلم) به حساب می‌آورد، ونیز حدیثی که او را از یاران قائم (علیه السلام) معرفی

می‌کند.

(۵۵۳) سوره‌ی اعراف/ ۱۵۹

(۵۵۴) سوره ی اسراء ۶/ ۵ -

(۵۵۵) سوره ی قصص ۶/ ۵ -

(۵۵۶) ونیز ثواب الاعمال / ۱۳۳، مجمع البیان ۶/ ۳۹۳، اثبات الهداة ۳/ ۴۹۷ و بحار

الانوار ۹۲/ ۲۸۱

(۵۵۷) سوره ی نور ۵۵/

(۵۵۸) برخی محققان معاصر فرق بین رجعت و کَرّت را در این عنوان می کند که کَرّت رجعتی

است که در آن نبرد و درگیری باشد، از این رو رجعت اعم از کَرّت خواهد بود. م

(۵۵۹) همچنین کافی ۳/ ۱۳۱، الايقاظ من الهجعة / ۲۹۰ و ۳۱۹ و بحار الانوار ۶/ ۱۹۷

ونیز ر.ک به المحتضر ۵/

(۵۶۰) ونیز شرح نهج البلاغة ۲/ ۴۹

(۵۶۱) همان گونه که مقصود ممکن است طول بقای امامان باشد، می تواند طول بقای

خودشان نیز باشد. م

(۵۶۲) ونیز المحتضر / ۱۰۳، اثبات الهداة ۳/ ۵۲۲، مختصر البصائر / ۱۰ و تبصرة الولی /

۲۶۱

(۵۶۳) علامه ی مجلسی (رحمه الله) می فرماید: این به جهت فرار از شرار مردمان و یا بابت

طلب علم است، ر.ک به مرآة العقول ۹/ ۲۷۱. م

(۵۶۴) سوره ی روم ۴۱/

(۵۶۵) وتهذيب الاحكام ۴/ ۹۷

(۵۶۶) ونیز غیبت طوسی ۲۸۴/ واثبات الهداة ۳/ ۵۱۷

(۵۶۷) الجامع الصغير ۲/ ۴۲۲

(۵۶۸) ونیز مجمع الزوائد ۱۰/ ۶۲ - وی آن را توثیق می کند -، نوادر الاصول ۶۹/،

التهذيب ابن عساكر ۱/ ۶۱ و ۶۲، المقاصد الحسنة ۸/، الجامع الصغير ۱/ ۴۷۰ - وی آن

را صحیح می شمارد -، جمع الجوامع ۱/ ۶۶۱، فیض القدير ۳/ ۱۶۸، كشف الخفاء ۱

/ ۲۴، کرامات الاولیاء ۳۲/، مسند شاشی ۳/ ۲۱۵، جامع المسانید ۷/ ۱۳۵ و المسند

(۵۶۹) ونیز ر.ک به التهذيب ابن عساكر ۱ / ۶۳، مجمع الزوائد ۱۰ / ۶۳ والجامع الصغير ۱ / ۴۷۱ و ۲ / ۴۲۲ - وی آن را حسن می‌شمارد -.

(۵۷۰) ونیز حلیة الاولیاء ۳ / ۱۷۲، القول المسدد ۱۰۸ / ۱۰ وکشف الخفاء ۲۵ / ۲۵ ودر آن این عبارت نیز آمده است: آنان در تمامی زمین هستند. ونیز ر.ک به روایات بسیاری که در تفسیر آیهی: وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ، و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌گردید، نقل وتصحيح کرده‌اند، از جمله الدر المنثور ۱ / ۳۲۰

(۵۷۱) عنوان مؤلف محترم چنین بود: فی کل وادٍ أثر من ثعلبة ودر ترجمه گذشت. حکایت این ضرب المثل آن است که ثعلبی در میان قوم خود امری ناخوشایند دید ولذا به قومی دیگر روی آورد، ولیکن آنان هم همان عیب را داشتند. م

(۵۷۲) ونیز موطأ مالک ۱ / ۳۵۲

(۵۷۳) ر.ک به المغنی ابن قدامة ۳ / ۵۳۴

(۵۷۴) وی ناظر به آیه‌ای است که پیش از این در پاورقی گذشت.

(۵۷۵) ونیز تاریخ بغداد ۱۲ / ۲۷۹، تهذيب الکمال ۲۲ / ۴۲۱ واکمال الکمال ۴ / ۳۲

(۵۷۶) سؤالات آجری ۲ / ۲۰۰

(۵۷۷) شرح ابو داود ۸ / ۱۵۱

(۵۷۸) ونیز میزان الاعتدال ۱ / ۵۹۱، الانساب سمعانی ۲ / ۳۵۶ وعون المعبود ۸ / ۱۵۱

(۵۷۹) به معنای گروه و بیشتر گذشت که آن را به معنای زهاد گرفته‌اند.

(۵۸۰) مسند احمد ۳ / ۱۷، ۱۴، ۲۶ و ۵۹ وده‌ها منبع دیگر

(۵۸۱) غیت شیخ طوسی ۲۷۴ / ۲۷۴، اعلام الوری ۴۲۸ / ۴۲۸ واثبات الهداة ۳ / ۵۴۰

(۵۸۲) سوره‌ی نحل ۱ /

(۵۸۳) سوره‌ی نمل ۶۲ /

(۵۸۴) سوره‌ی بقره ۱۴۸ /

(۵۸۵) از جمله اموری که امام عصر (علیه السلام) به همراه دارند، سنگ حضرت موسی (علیه السلام) است. م

(۵۸۶) سوره ی انفال / ۵

(۵۸۷) ونیز ر.ک به علل الشرایع / ۴۹۲، مختصر البصائر / ۲۲۰ واثبات الهداة ۳ / ۴۴۸

(۵۸۸) قبیله ای در یمن که گویا به بلندی قامت شهره بوده اند.

(۵۸۹) ونیز ترمذی بنابر آنچه در تحفة الاشراف ۹ / ۴۲۸ آمده است.

(۵۹۰) علامه ی مجلسی (رحمه الله) می نگارند: شاید مقصود از مخاطب کسی باشد که در

طلب خلافت است و یا خطیبی که بدون حق [به سخن] می ایستد، ر.ک به بحار الانوار ۵۲ / ۱۳۸ م

(۵۹۱) احتمال دارد به آیه ی ۱۲۴ سوره ی آل عمران که خداوند در آن گروهی از فرشتگان را به همین وصف یاد کرده است، اشاره داشته باشد. م

(۵۹۲) ونیز اعلام الوری / ۴۳۱، اثبات الهداة ۳ / ۵۲۷ و بحار ۵۲ / ۳۵۶

(۵۹۳) ونیز المعجم الكبير ۱۰ / ۱۲۴، مسند الشهاب ۱ / ۶۲ و ۶۳، تاریخ بغداد ۲

/ ۱۵۴، تلخیص المتشابه ۱ / ۲۲۸، مصابیح بغوی ۲ / ۱۴۰، جامع الاصول ۵ / ۱۹،

الترغیب ۲ / ۴۸۲، الجامع الصغير ۱ / ۴۱۶، جمع الجوامع ۱ / ۵۴۷، المنهاج فی شعب

الایمان ۳ / ۳۷۶، فیض القدير ۳ / ۵۱ و ۵۲ و ۴ / ۱۰۸، المسند الجامع ۱۲ / ۷۴، کشف

الخفاء ۱ / ۵۵۸، تفسیر ماوردی ۱ / ۴۷۸، جمع الفوائد ۳ / ۳۴۱، المعجم الاوسط ۶

/ ۷۹، جامع الاحادیث / ۱۸۵، الوسیط ۲ / ۴۴ و الکشف والبیان ۳ / ۳۰۰ با نقل های

مختلف

(۵۹۴) ونیز ر.ک به مسند الشامیین ۱ / ۳، مجمع الزوائد ۷ / ۲۸۲، جمع الجوامع ۱

/ ۲۷۶، مسند بزار ۵ / ۱۷۸، سنن ابو داود ۴ / ۱۲۳، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۳۰، ترمذی ۵

/ ۲۵۷ و کشف الخفاء ۲ / ۵۳۵

(۵۹۵) ونیز من لا یحضره الفقیه ۴ / ۳۶۶ و جامع الاخبار / ۱۸۰

(۵۹۶) ونیز همان ۲ / ۶۴۴

(۵۹۷) سوره ی اعراف / ۷۱

(۵۹۸) سوره ی نحل / ۳۳

(۵۹۹) همان / ۳۴

(۶۰۰) احتمال می رود آرزوی درک حضور امام عصر (علیه السلام) پاداش یک شهادت داشته باشد وبا شهادت در رکاب ایشان پاداش دو شهادت داده شود، ر. ک به مرآة العقول ۲۵ / ۱۸۴. م

(۶۰۱) سوره ی انعام / ۱۵۸

(۶۰۲) سوره ی عصر / ۱

(۶۰۳) همان / ۲

(۶۰۴) همان / ۳

(۶۰۵) سوره ی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) / ۲۲

(۶۰۶) همان / ۲۳

(۶۰۷) همان / ۲۵

(۶۰۸) همان / ۱۷

(۶۰۹) ونیز جمع الجوامع ۲ / ۱۰۳، الحاوی ۲ / ۶۸، کنز العمال ۱۴ / ۵۸۷ ورد ابن خلدون، مغربی / ۵۷۸

(۶۱۰) ونیز الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۵۳

(۶۱۱) سوره ی حدید / ۱۹

(۶۱۲) مرجئه بر چند گروه اطلاق می شود؛ الف. گروهی که می گویند: هیچ گناهی با وجود ایمان ضرر نمی زند و هیچ طاعتی با وجود کفر فایده نمی رساند، ب. گروهی که می گویند: در دنیا حکم به ایمان و کفر هیچ کس نمی توان نمود وج. تمامی کسانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را چهارمین خلیفه می دانند واز منصب حقیقی وخلافت بلا فصل پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تأخیر می اندازند، ر. ک به بیست و پنج رساله ی فارسی علامه ی مجلسی ۳۷۴ / م

(۶۱۳) وتقیه را در این زمان ترک کرده نزد مخالفین اظهار تشیع کند، ر.ک به مرآة العقول ۲۵/ ۱۸۴. م

(۶۱۴) گیاهی است خواب آور که میان گندم می روید.

(۶۱۵) سوره ی بقره ۲۶۹/

(۶۱۶) مشابه آن در همان کتاب ۱۷۲/ و ۱۵۰، غیبت نعمانی / ۲۰۰، کمال الدین ۲

۳۳۸/ و ۶۴۴ و اثبات الهداة ۳/ ۴۷۱، ۴۸۹ و ۵۱۹

(۶۱۷) سوره ی اسراء ۷۱/

(۶۱۸) سوره ی رعد ۲۹/

(۶۱۹) مرحوم نعمانی پس از نقل این حدیث، خود به شرح آن می پردازد که خلاصه اش این

است: این دو مثال برای شیعیان است؛ برخی از آنان در اثر فتنه از این مذهب عدول

می کنند، ولی باز توفیق یافته توبه می کنند و بدان باز می گردند، بسان شیشه ای که می شکند

ولی بازسازی می شود، اما برخی دیگر از این مذهب عدول می کنند، لکن باز نمی گردند و بر

شقاوت می میرند، چونان سفالی که قابلیت بازسازی ندارد. م

(۶۲۰) سوره ی توبه ۱۶/

(۶۲۱) سوره ی آل عمران ۱۴۲/

(۶۲۲) همان منبع حدیث دیگری را که مشابه این حدیث است از منصور روایت می کند.

(۶۲۳) مسند احمد ۶/ ۴۲۸ و ۴۲۹، صحیح بخاری ۴/ ۱۰۹ و ۱۷۶ و ۸۸/ ۸ و ۱۰۴،

مسلم ۸/ ۱۶۶ و ...

(۶۲۴) مسند احمد ۳/ ۴۶۳

(۶۲۵) مسند احمد ۱/ ۲۳ و مجمع الزوائد ۳/ ۲۹۸ که آن را حدیثی حسن دانسته است

(۶۲۶) کسی که در میچ دست و پا او کجی باشد.

(۶۲۷) و نیز ر.ک به همان ۲/ ۴۰، ۵۰ و ۱۲۱، الموطأ ۲/ ۹۷۵، المصنف عبد الرزاق

۱۱/ ۴۶۳، بخاری ۹/ ۶۷، مسلم ۴/ ۲۲۲۸، ترمذی ۴/ ۵۳۰، المعجم الاوسط ۱

۲۴۷/ و حلیة الاولیاء ۶/ ۳۴۸

(۶۲۸) صاع و مُدّ دو واحد اندازه گیری

(۶۲۹) مشابه آن در همان ۳۳/ ۵ و ۲۹۹، سنن بیهقی ۱۷۹/ ۹، التاریخ الکبیر بخاری ۵
۳۳/ وحلیه الاولیاء ۲/ ۳

(۶۳۰) ر.ک به صحیح مسلم ۷۰۱/ ۲، المستدرک ۴۷۷/ ۴ - قسمت نخست را نقل
می کند و صحیح می شمارد -، مصابیح بغوی ۴۸۸/ ۳ - وی نیز صحیح می شمارد -، مجمع
الزوائد ۳۳۱/ ۷ - صحیح می داند -، الدر المنثور ۵۱/ ۶ و المسند الجامع ۴۱۳/ ۱۸
(۶۳۱) و نیز امالی شیخ طوسی ۴۰۴/ ۴ و مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۹۵/ ۱، نظیر آن
در کتب اهل سنت مسند احمد ۱۷۴/ ۵، صحیح مسلم ۱۹۰/ ۷ و المستدرک ۵۵۳/ ۲ -
وی آن را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می شمارد -.

(۶۳۲) و نیز ر.ک به فردوس الاخبار ۵۲۳/ ۵، تفسیر طبری ۱۵/ ۱۷، الفائق ۸۷/ ۱
و تهذیب ابن عساکر ۱/ ۶۲، ۶۳ و ۹۶

(۶۳۳) منطقه ای در نزدیکی غزنه - معجم البلدان ۱۸۹/ ۵ - که اکنون در پاکستان است.
(۶۳۴) جزیره ای در بحر بصره.

(۶۳۵) منطقه ای در سیستان، معجم البلدان ۱/ ۴۹

(۶۳۶) منسوب به دیلم و یا جمع آن به زبان فارسی است، یا آنکه نام یکی از مناطق اصفهان
است، همان ۲/ ۵۴۴

(۶۳۷) معانی الاخبار ۴۰۶/ ۴، الايقاظ من الهجعة ۳۸۵/ ۳ و بحار ۵۳/ ۶۰

(۶۳۸) سوره ی اسراء ۶/

(۶۳۹) سوره ی سجده ۳۰/ ۲۷ -

(۶۴۰) گردنه ای در مسیر مصر

(۶۴۱) مجمع الزوائد ۱۰/ ۶۰ آن را توثیق می کند، ولی ابن جوزی در الموضوعات ۵۷/ ۲
به تضعیف آن می پردازد.

(۶۴۲) و نیز المعجم الاوسط ۸/ ۳۱۵ و التاریخ الکبیر ۶/ ۳۱۳ و ...

(۶۴۳) قفیز، مد و اردب اسامی چند پیمانه است.

(۶۴۴) این عبارت وصفی برای وسائل سواری اهل مغرب یا غریبان است.

(۶۴۵) از حوران تا اردن و نابلس در فلسطین

(۶۴۶) نظیر آن غیت شیخ طوسی / ۲۷۷، العدد القویة / ۷۶، منتخب الانوار / ۲۹، اثبات

الهداة ۳ / ۷۳۰ و بحار ۵۲ / ۲۱۶

(۶۴۷) سوره ی سبأ / ۵۱

(۶۴۸) سوره ی مریم / ۳۷

(۶۴۹) سوره ی شعراء / ۴

(۶۵۰) در روایت، این عبارت آمده: أما لو كانت، خضعت أعناق أعداء الله عزوجل، وضمیر

مستتر موجود در كانت - که به لفظ: آن ترجمه شد - همان گونه که ممکن است به صحیح

و فریاد رجوع کند، ممکن است به کلمه ی آیه که در آیه ی شریفه آمده بازگردد. م

(۶۵۱) مشابه آن غیت نعمانی / ۲۵۲

(۶۵۲) و نیز غیت شیخ طوسی / ۲۷۴ و با اندکی تفاوت ۲۶۶، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۶۱

و اثبات الهداة ۳ / ۴۵۱

(۶۵۳) روایت غیت نعمانی / ۳۰۱ افتادگی دارد که در نسخه ی علامه ی مجلسی از آن

کتاب، آمده است. م

(۶۵۴) سوره ی انعام / ۲

(۶۵۵) سوره ی رعد / ۳۹

(۶۵۶) سوره ی روم / ۴

(۶۵۷) و نیز اعلام الوری / ۴۲۸، منتخب الانوار / ۱۷۷ و اثبات الهداة ۳ / ۷۲۱

(۶۵۸) ظاهراً در این باره صحبت می کردند که چرا امام (علیه السلام) حاضر نشدند حتی

نامه ی او را بخوانند. م

(۶۵۹) سخن در رابطه با بنی عباس است و اینکه حکومت اینان قبل از خروج قائم ماست. م

(۶۶۰) ظاهراً مقصود دمشق است.

(۶۶۱) و نیز وسائل الشیعة ۱۱ / ۳۶ و بحار ۵۲ / ۳۰۳ و ۲۷۰

- (۶۶۲) ونیز اثبات الهداة ۳ / ۷۳۵. ابو السرایا سری بن منصور شیبانی در سال ۱۹۹ و در دوران خلافت مأمون در کوفه خروج کرد و مردم را به بیعت با محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا فرزند ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) دعوت کرد و نهضتی به راه انداخت، و نهایتاً کشته شد، ر.ک به تنمة المنتهی / ۳۳۴، محمد بن ابراهیم خود را قائم نامیده بود و ممکن است این روایت ردی بر او باشد. م
- (۶۶۳) ادات بیان اندوه و خستگی
- (۶۶۴) قبیله ی بنی قیس که شاخه ای از بنی اسدند.
- (۶۶۵) سوره ی نساء / ۴۷
- (۶۶۶) ونیز المستدرک ۴ / ۵۰۱ و عقد الدرر / ۸۷
- (۶۶۷) سوره ی عنکبوت / ۲ - ۱
- (۶۶۸) سوره ی اسراء / ۶
- (۶۶۹) مشابه آن مسند احمد ۴ / ۶ و صحیح مسلم ۴ / ۲۲۲۵ و در منابع ما خصال ۲ / ۴۴۶ و غیبت شیخ طوسی / ۲۶۷
- (۶۷۰) ر.ک به الجمع بین الصحیحین ۴ / ۲۳۸ و ۲۴۵، المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵ / ۴۳، مسند احمد ۶ / ۳۱۶، سنن ابو داود ۴ / ۱۰۷، تهذیب ابن عساکر ۳ / ۴۵۰، جامع الاصول ۱۰ / ۱۷۹، جمع الفوائد ۱ / ۵۵، المسند الجامع ۲۰ / ۷۹۵، التاریخ الکبیر ۵ / ۱۱۸، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۵۰، سنن نسائی ۵ / ۲۰۷، المعجم الکبیر ۲۳ / ۲۰۲ و ۲۴ / ۷۵، المستدرک ۴ / ۴۲۹ - آن را بنابر شرط شیخین صحیح شمرده است - والمصنف عبد الرزاق ۱۱ / ۳۷۱
- (۶۷۱) سوره ی نساء / ۴۷
- (۶۷۲) سوره ی آل عمران / ۳۴ - ۳۳
- (۶۷۳) سوره ی بقره / ۱۴۸
- (۶۷۴) برای آگاهی از اختلاف نسخ در ضبط این واژه ر.ک به پاورقی قرب الاسناد / ۱۲۳ تحقیق مؤسسه ی آل البيت (علیهما السلام). م

(۶۷۵) شرح سیوطی بر سنن نسائی ۱/ ۱۶۲ و معجم بکری ۲/ ۴۰۹

(۶۷۶) سیره‌ی ابن هشام ۳/ ۱۶۰

(۶۷۷) ونیز کافی ۳/ ۳۸۹، تهذیب الاحکام ۲/ ۳۷۵ والحدائق الناضرة ۷/ ۲۱۳

(۶۷۸) سوره‌ی سبأ ۵۱/

(۶۷۹) ونیز کشاف ۳/ ۴۶۷، تذکره‌ی قرطبی ۲/ ۶۹۳، تفسیر قرطبی ۱۴/ ۳۱۴، عقد

الدرر ۷۴/، نوادر الاخبار ۲۵۷/، الاستیعاب ۳/ ۹۲۸، تفسیر ابو الفتوح ۹/ ۲۲۶ و مجمع

البيان ۴/ ۳۹۸

(۶۸۰) منطقه‌ای نزدیک کربلا

(۶۸۱) سوره‌ی نحل ۴۶ - ۴۵

(۶۸۲) سوره‌ی فصلت ۵۳/

(۶۸۳) شیخ طوسی (رحمه الله) در امالی ۱۷۶/ از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که

شیطان در روز عقبه ندا کرد: محمد و مسلمانان در نزدیکی عقبه هستند، به سراغشان بروید...

م

(۶۸۴) ونیز عقد الدرر ۱۰۱/

(۶۸۵) ونیز عقد الدرر ۱۴۵/، الحاوی ۲/ ۷۱، البرهان هندی ۱۴۱/ ولوائح سفارینی ۲

۱۱/

(۶۸۶) ونیز البیان گنجی شافعی ۵۱۲/، عقد الدرر ۵۲/، ۱۰۶ و ۱۳۶ از طبرانی و ابو نعیم

در مناقب المهدی، الحاوی ۲/ ۶۸ و جمع الجوامع ۲/ ۱۰۳

(۶۸۷) سوره‌ی مریم ۳۷/

(۶۸۸) سوره‌ی شعراء ۴/

(۶۸۹) ونیز عقد الدرر ۱۰۴/، تأویل الآیات ۱/ ۳۸۷، حلیۃ الابرار ۲/ ۶۱۱، البرهان ۳

۱۷۹/، المحجة ۱۶۰/ و بحار ۵۲/ ۲۲۹

(۶۹۰) سوره‌ی قمر ۲/

(۶۹۱) سوره‌ی شعراء ۲ - ۱

- (۶۹۲) ونیز ارشاد / ۳۵۸، غیت شیخ طوسی / ۲۶۵، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۵۷ واثبات الهداة ۳ / ۷۲۵
- (۶۹۳) در مورد عثمان در این احادیث دو احتمال می‌رود؛ عثمان بن عفان و سفیانی که عثمان بن عنبسه نام دارد، ر.ک به بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۲ و ۲۰۶. م
- (۶۹۴) سوره ی ق / ۴۱
- (۶۹۵) همان / ۴۲
- (۶۹۶) به طریق لفّ و نشر غیر مرتّب، دستیابی به ناصبیان باز می‌گردد و بررسی به شیعیان. م
- (۶۹۷) علامه‌ی مجلسی می‌فرماید: مقصود آن است که از دید شیعیان ساده اندیش، مخالفان بر شیعه فائق می‌آیند، مخالفان می‌گویند: شما شیعیان مدّعی هستید که خداوند زمان را از حجتّ خالی نخواهد گذارد، حال آنکه در این زمان حجتّ را نمی‌شناسید، ولذا شیعیان را به دروغ و افترا متّهم می‌کنند، بحار الانوار ۲۸ / ۷۳. م
- (۶۹۸) ونیز عیون المعجزات / ۱۴۵، غیت شیخ طوسی / ۲۸۰، اعلام الوری / ۴۳۱ واثبات الهداة ۳ / ۵۱۵
- (۶۹۹) سوره ی یونس / ۳۵
- (۷۰۰) به نظر می‌رسد مقصود از عجلیه در این روایت، عنوانی کنایی و غیر از عنوانی باشد که در فصل دوازدهم توضیح داده شد، علامه‌ی مجلسی بیان دقیقی دارند که شایسته است بدان مراجعه شود، مرآة العقول ۲۶ / ۱۲۷. م
- (۷۰۱) برای آگاهی از احتمالات موجود در این عبارت ر.ک به مرآة العقول ۲۶ / ۱۲۷. م
- (۷۰۲) سوره ی شعراء / ۴
- (۷۰۳) بحار ۵۳ / ۳
- (۷۰۴) بحار ۵۲ / ۲۸۱
- (۷۰۵) ونیز ر.ک به سنن ابو داود ۴ / ۱۰۷ و ۱۰۸، مسند ابو یعلیٰ ۱ / ۳۲۲، الملاحم ابن منادی / ۴۱، المعجم الکبیر ۲۳ / ۲۹۵ و ۳۸۹، المستدرک ۴ / ۴۳۱، مصابیح بغوی ۳ / ۴۹۳ - وی آن را حدیثی حسن می‌شمارد -، تهذیب ابن عساکر ۱ / ۶۲، المنار المنیف

۱۴۴/، مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۴ می نویسد: طبرانی آن را در المعجم الاوسط نقل می کند
 وراویان آن راویان صحیح اند. حافظ ابن صدیق مغربی در رد بر ابن خلدون ۵۰۴/ می نویسد:
 او با اقرار به اینکه رجال حدیث رجال صحیحین بخاری و مسلم هستند و هیچ نقد و ایرادی
 متوجه آنان نیست، ما را از ارائه ی سخنان اهل نقد و نیز پرداختن به دلیل صحت حدیث بی نیاز
 کرده است، زیرا بالاترین حدیث صحیح آن است که مسلم و بخاری روایت کرده باشند، یا آنکه
 بنابر شرط آنان باشد اگر چه - مانند این حدیث - آن را در کتاب های خود نیآورده اند.

(۷۰۶) و نیز ر.ک به المعجم الاوسط ۱/ ۳۱۳ والمستدرک ۴/ ۵۱۷

(۷۰۷) و نیز عقد الدرر ۱۰۶/، اثبات الهداة ۳/ ۷۳۷ و بحار ۵۲/ ۲۴۰

(۷۰۸) والخراج والجرائح ۳/ ۱۱۶۰

(۷۰۹) و نیز ر.ک به مسند احمد ۱/ ۸۴، الفتن ۱/ ۳۶۲، التاريخ الكبير ۱/ ۳۱۷، سنن

ابن ماجه ۲/ ۱۳۶۷، مسند ابو يعلى ۱/ ۳۵۹، حلیة الاولیاء ۳/ ۱۷۷، اخبار اصبهان ۱

/ ۱۷۰، البیان گنجی ۴۸۷/، - وی می نویسد: انضمام این اسناد به یکدیگر و نقل آن توسط

حافظان احادیث در کتب، موجب یقین به صحت حدیث می شود -، ابن کثیر در الفتن ۱

/ ۳۸ مایل به توثیق آن شده است، الدر المنثور ۶/ ۵۸ می نویسد: ابن ابی شیبہ، احمد و ابن

ماجه آن را نقل کرده اند، الجامع الصغير ۲/ ۶۷۲ آن را حسن می شمارد، مرقاة المفاتیح ۵

/ ۱۸۰ می نویسد: در یک شب و یا یک ساعت از شب امر او را سامان می دهد و قدر او را

بالا می برد، چرا که اهل حل و عقد بر خلافت او اتفاق می کنند (!)، مغربی نیز در رد ابن

خلدون ۵۳۳/ آن را حدیثی حسن می شمارد.

(۷۱۰) سوره ی ابراهیم (علیه السلام) ۵/

(۷۱۱) وخصال ۱۰۸/، معانی الاخبار ۳۶۵/ وروضة الواعظین ۳۹۲/

(۷۱۲) سوره ی بقره ۳/

(۷۱۳) سوره ی انعام ۸۹/

(۷۱۴) سوره ی مائده ۵۴/

(۷۱۵) یکی از راه های ورود به مگه

- (۷۱۶) ونیز روضة الواعظین ۲/ ۲۶۳، اعلام الوری ۴۲۹/، الخرائج والجرائح ۳/ ۱۱۶۱، منتخب الانوار ۳۵/، العدد القویة ۷۶/، اخبار الدول ۱۱۸/ واثبات الهداة ۳/ ۵۱۴
- (۷۱۷) ونیز ر.ک به غیبت نعمانی ۲۸۲/، تهذیب الاحکام ۴/ ۳۳۳، روضة الواعظین ۲۶۳/، اعلام الوری ۴۳۰/، الملاحم والفتن ۱۹۴/، كشف الغمة ۳/ ۲۵۲ و ۳۲۴، العدد القویة ۶۵/ و بحار ۵۲/ ۲۸۵ و ۲۹۰
- (۷۱۸) سورهی آل عمران ۳۴ - ۳۳
- (۷۱۹) سورهی بقره ۱۴۸
- (۷۲۰) علامه‌ی مجلسی در بحار ۵۲/ ۳۷۰ پس از نقل این حدیث می‌نگارد: معنای این جمله‌ی اخیر آن است که این مطلب در صفحه‌ای گسترده است، یا اینکه [امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)] با خود صفحه‌ای گسترده و منشور دارد، یا اینکه پرچم او صفحه‌ای گسترده است. م
- (۷۲۱) سورهی نمل ۶۲/
- (۷۲۲) سورهی بقره ۱۴۸/
- (۷۲۳) سورهی هود ۸/
- (۷۲۴) و بحار الانوار ۵۲/ ۳۳۴
- (۷۲۵) سورهی نحل ۴۶ - ۴۵
- (۷۲۶) ونیز العدد القویة ۶۵/ واثبات الهداة ۳/ ۴۹۱
- (۷۲۷) حال یا او را خلع می‌کنند و یا به قتل می‌رسانند و خواهد آمد که اهل مدینه نیز چنین می‌کنند.
- (۷۲۸) بیرون مدینه به سمت عراق
- (۷۲۹) میان عراق و حجاز
- (۷۳۰) سورهی بقره ۱۴۸/
- (۷۳۱) سورهی بقره ۱۶۵/
- (۷۳۲) ونیز الملاحم ابن منادی ۶۳/ والمستدرک ۴/ ۵۰۴ وی آن را صحیح می‌شمارد.

(۷۳۳) غیت شیخ طوسی / ۲۷۲ و ۲۷۳، اعلام الوری / ۴۲۸ و ۴۲۹، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۶۴ و اثبات الهداة ۳ / ۷۲۸ و ۷۳۳

(۷۳۴) التذكرة قرطبی ۲ / ۶۸۱ و ۶۹۷ و جامع سیوطی ۴ / ۷۷۲

(۷۳۵) درختی که چوب بسیار سختی دارد و زمان درازی می کشد تا خاموش شود.

(۷۳۶) شیصان نام شیطان است وکنایه از حاکمان بنی عباس می باشد. آنها سی وهفت تن بودند وعلّت اینکه در این روایت سخن از بیست وچهار تن به میان آمده، می تواند آن باشد که حضرت آن حکّامی را که حکومت مستقر داشتند قصد کرده اند، نه همه ی آنها را. کدید هم ممکن است کنایه از معتز عباسی باشد که بیست وچهار سال عمر کرد، ویا مقتدر که بیست وچهار سال خلافت داشت، ر.ک به بحار الانوار ۳۶ / ۳۵۶. م

(۷۳۷) ونیز الملاحم والفتن / ۱۳۶، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۲ / ۲۷۳، مشارق انوار الیقین / ۱۶۴ و اثبات الهداة ۱ / ۵۹۸ و ۲ / ۴۴۲

(۷۳۸) منطقه ای بوده در نزدیکی بصره واکنون جزئی از آن است.

(۷۳۹) ونیز الملاحم ابن منادی / ۴۰، مصابیح بغوی ۳ / ۴۸۶ - وی آن را حدیثی حسن می داند - وجامع الاصول ۱۰ / ۲۱۹

(۷۴۰) ونیز ر.ک به جمع الفوائد ۳ / ۳۱۷

(۷۴۱) حاشیه ی مصابیح بغوی ۳ / ۴۸۶

(۷۴۲) صاحب زنج علی بن محمد بن احمد بن عیسی از اهالی روستای ورزنین از توابع ری بود. وی در شوال سال ۲۵۷ قیام کرد وداخل بصره شد. چنان از مرد وزن وپیر وجوان کشت که برخی کشته های به دست او را قابل شمارش نمی دانند. نقل شده در یک واقعه در بصره سیصد هزار نفر را کشت. اوضاع چنان بر مردم سخت بوده ودر تنگنا قرار داشتند که می نویسند: روزها پنهان می شدند وشب ها بیرون می آمدند وسگ ها وگربه ها را می خوردند. فراتر از آن می نویسند: مردم از فرط گرسنگی جنازه های خود را نیز تقسیم وتناول می کردند. او چندین سال بر بصره حکومت کرد ونهایتاً در صفر سال ۲۶۷ توسط موفق عباسی به هلاکت رسید. لشکر او زنجیان طائفه ای از اهالی سودان بودند، ر.ک به مروج الذهب ۴

- ۱۰۸/ وتتمة المنتهى / ۴۳۰ و ۴۳۶ . م
- (۷۴۳) قسمت هایی از آن در احتجاج ۱ / ۲۵۰
- (۷۴۴) شرح ابن ابی الحدید ۷ / ۱۰۲
- (۷۴۵) ونیز اعلام الوری / ۴۲۹ واثبات الهداة ۳ / ۷۳۳
- (۷۴۶) سوره ی اسراء / ۵۸
- (۷۴۷) سوره ی نجم / ۵۳
- (۷۴۸) سوره ی توبه / ۷۰
- (۷۴۹) مشابه آن البدء والتاریخ / ۴۳۶
- (۷۵۰) سوره ی اسراء / ۵۸
- (۷۵۱) مشابه آن صحیح مسلم ۸ / ۱۷۵، سنن ابو داود ۳ / ۱۶۶، السنن فی الفتن ۶ / ۱۱۱۸ و سنن بیهقی ۹ / ۱۳۷
- (۷۵۲) سوره ی بقره / ۱۵۵
- (۷۵۳) ونیز غیبت نعمانی / ۲۵۰، دلائل الامامة / ۲۵۹ وارشاد / ۳۶۱
- (۷۵۴) ونیز غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱
- (۷۵۵) رجه ی کوفه سکویی در مسجد کوفه، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آن می نشستند وموعظه می فرمودند.
- (۷۵۶) سبب این احتمال آن است که راوی یعنی عمر بن ابان، تردید دارد که کدامیک در سخن امام (علیه السلام) آمده است، سفیانی یا رفیق وی. م
- (۷۵۷) ونیز الحاوی سیوطی ۲ / ۶۷
- (۷۵۸) ونیز ر.ک به عقد الدرر / ۱۲۷، الحاوی ۲ / ۶۹، جمع الجوامع ۲ / ۱۰۳ والفتاوی الحدیثیة / ۲۹
- (۷۵۹) ونیز کافی ۱ / ۲۳۱، نعمانی / ۲۳۸ وکمال الدین ۲ / ۶۷۰
- (۷۶۰) ونیز ر.ک به منتخب الانوار / ۱۹۹
- (۷۶۱) موضعی بین مدینه و عراق

(۷۶۲) سوره ی یس / ۳۳

(۷۶۳) ونیز روضة الواعظین ۲ / ۲۶۳، اعلام الوری / ۴۳۰، كشف الغمة ۳ / ۲۵۳،

المستجد ۵۵۴ / و بحار ۵۲ / ۳۳۰ و ۱۰۰ / ۳۸۵

(۷۶۴) در سال ۳۱۷ قرامطه به رهبری ابو طاهر قرمطی به حج رفتند. آنان اموال حاجیان را

غارت کردند، مردم را در مسجد الحرام کشتند و کشته ها را در چاه زمزم ریختند. از جمله

کارهای آنان کندن حجر الاسود وانتقال آن به مسجد کوفه بود. حجر الاسود در آنجا بود تا

آنکه سرانجام قرمطیان، خود آن را به مسجد الحرام بازگرداندند، و طبق نقل مرحوم ابن قولویه،

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن را سر جایش قرار دادند، ر.ک به بحار الانوار

۱۰۰ / ۳۹۰ و تتمه المنتهی / ۴۵۲ و ماجرای ابن قولویه (رحمه الله) در فصل سی و چهارم همین

کتاب خواهد آمد. م

(۷۶۵) ومن لا يحضره الفقيه ۱ / ۲۳۱، روضة الواعظین ۲ / ۳۳۷، وسائل الشيعة ۳ / ۵۲۶

و اثبات الهداة ۳ / ۴۵۲

(۷۶۶) سوره ی معارج / ۱

(۷۶۷) موضعی در کوفه

(۷۶۸) ونیز المحجة / ۲۳۳، البرهان ۴ / ۳۸۲ و بحار ۵۲ / ۲۴۳

(۷۶۹) اثبات الهداة ۳ / ۵۵۳ و بحار ۵۲ / ۱۸۸

(۷۷۰) التحقيق فی احادیث الخلاف ابن جوزی ۱ / ۴۲۵

(۷۷۱) و اثبات الهداة ۳ / ۵۳۱

(۷۷۲) در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) علت این امر، رضایت فرزندان به کرده ی

پدرانشان و افتخار به آن عنوان شده است، ر.ک به علل الشرائع ۱ / ۲۲۹. م

(۷۷۳) و اثبات الهداة ۳ / ۵۳۰ و بحار ۴۵ / ۲۹۸

(۷۷۴) و اثبات الهداة ۳ / ۵۰۴

(۷۷۵) و اثبات الهداة ۳ / ۵۵۲

(۷۷۶) ومن لا يحضره الفقيه ۲ / ۸۹ و امالی صدوق / ۱۴۲

(۷۷۷) وبحار ۵۱ / ۳۰

(۷۷۸) ونیز عقد الدرر / ۲۲۶، اثبات الهداة ۳ / ۵۳۹ وبحار ۵۲ / ۳۵۳

(۷۷۹) اثبات الهداة ۳ / ۵۴۴ وبحار ۵۲ / ۳۶۳

(۷۸۰) وروضة الواعظین ۲ / ۲۶۵، اعلام الوری / ۴۳۱ وکشف الغمة ۳ / ۲۵۵

(۷۸۱) علامه ی مجلسی (رحمه الله) درباره ی فقره ی اخیر روایت، احتمالی را مطرح می

کنند که شایسته است بدان مراجعه شود، بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۰

(۷۸۲) وکنز العمال ۱۱ / ۲۶۰

(۷۸۳) ونیز منتخب الانوار / ۱۹۴ وبحار الانوار ۵۲ / ۳۳۳

(۷۸۴) عبارت روایت چنین است: لا یبقی مؤمن إلا کان بها أو حوالیها، وچنین ترجمه شد،

لکن احتمال می رود که اصل آن، أو حنّ إليها بوده باشد، یعنی بدان سو اشتیاق دارد. م

(۷۸۵) قسمتی از منطقه ی بنی همدان

(۷۸۶) حدود هشتاد کیلومتر

(۷۸۷) مشابه آن المصنف ابن ابی شیبہ ۱۲ / ۱۸۸

(۷۸۸) سوره ی الرحمن / ۴۱

(۷۸۹) سوره ی کهف / ۶۵

(۷۹۰) کنایه از شدائد و سختی هایی که موجب جراحات خونبار و سیلان عرق است، ر.ک به

بحار ۵۲ / ۳۵۸. م

(۷۹۱) سوره ی احزاب / ۶۲ - ۶۱

(۷۹۲) الحاوی ۲ / ۷۳، کنز العمال ۱۴ / ۵۸۹ والملاحم والفتن / ۶۶

(۷۹۳) سوره ی مریم / ۷۵

(۷۹۴) سوره ی مریم / ۷۶

(۷۹۵) بازار مدینه یا مکانی بدین نام

(۷۹۶) مکانی در عراق از سمت حجاز

(۷۹۷) سوره ی انعام / ۴۴

(۷۹۸) سوره ی بقره / ۱۱۴

(۷۹۹) ونیز خريدة العجائب / ۲۶۰ والملاحم والفتن / ۱۴۳ با اندکی تفاوت

(۸۰۰) سوره ی انبياء (عليهم السلام) / ۱۳ - ۱۲

(۸۰۱) همان / ۱۵ - ۱۴

(۸۰۲) شاید قبول جزیه در ابتدای حکومت امام (علیه السلام) باشد، زیرا ظاهر روایات آن

است که یا ایمان می آورند و یا به قتل می رسند، مرآة العقول ۲۶ / ۱۶۰. م

(۸۰۳) به معنای بند، کمربند و کیسه می آید، برخی هم احتمال داده اند کنایه از زنا باشد،

ر.ک به مرآة العقول ۲۶ / ۱۶۰. م

(۸۰۴) سوره ی شوری / ۴۵

(۸۰۵) سوره ی معارج / ۴۴

(۸۰۶) سوره ی مدثر / ۴۸ - ۴۶

(۸۰۷) مشابه آن المصنف ابن ابی شیبہ ۱۲ / ۲۰۶ و مسند احمد ۲ / ۲۹۶ و ۳۰۸

(۸۰۸) سوره ی جمعه / ۳

(۸۰۹) ر.ک به همان / ۴۲۰، ۴۲۲ و ۴۶۹، بخاری ۶ / ۱۸۸، مسلم ۴ / ۱۹۷۲ و...

(۸۱۰) ونیز مسند احمد ۵ / ۱۱، ۱۷ و ۲۱، رویانی / ۱۱۲ و ۱۵۴، المعجم الكبير ۷

/ ۲۶۸، المستدرک ۴ / ۵۱۲ وحلیة الاولیاء ۳ / ۲۴

(۸۱۱) رویانی / ۲۰۲، المعجم الكبير ۶ / ۱۵۷، مجمع الزوائد ۵ / ۳۳۳ - وی آن را توثیق

می کند -، الجامع الصغير ۲ / ۱۲۳ و جمع الجوامع ۱ / ۵۶۵

(۸۱۲) سوره ی اسراء / ۵

(۸۱۳) کافی ۸ / ۲۰۶

(۸۱۴) سوره ی اسراء / ۶ - ۴

(۸۱۵) ونیز تفسیر عیاشی ۲ / ۲۸۱، کامل الزیارات / ۶۲ و ۶۲، مختصر البصائر / ۴۸، تأویل

الآیات ۱ / ۲۷۷، الايقاظ من الهجعة / ۳۰۹، اثبات الهداة ۳ / ۵۵۲ و بحار ۴۵ / ۲۹۷

(۸۱۶) بحار ۵۷ / ۲۱۵

- (۸۱۷) وملاحم ابن منادی / ۴۷، سنن دانی / ۹۸، عقد الدرر / ۱۲۶ والحاوی ۲ / ۶۷ و ۶۸
- (۸۱۸) السنن فی الفتن ۵ / ۱۰۵۵
- (۸۱۹) المصنف ابن ابی شیهه ۱۵ / ۲۳۵، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۶۶، مسند الصحابه ابن کلب / ۴۱ وملاحم ابن منادی / ۴۴
- (۸۲۰) مسند بزار ۴ / ۳۱۰ و ۳۵۴، سنن دانی / ۹۲، جامع سیوطی ۳ / ۱۰۱، زوائد ابن ماجه / ۵۲۷، السنن فی الفتن ۵ / ۱۰۲۹ والمعجم الاوسط ۶ / ۳۲۷
- (۸۲۱) ونیز دلائل الامامه / ۲۳۳ و ۲۳۵، مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) محمد بن سلیمان ۲ / ۱۱۰، الملاحم والفتن ۵۲ و ۱۶۱، کشف الغمة ۳ / ۲۶۲ و ۲۶۸، العدد القویة / ۹۰، اثبات الهداة ۳ / ۵۹۵ وبحار ۵۱ / ۸۲ و ۸۳
- (۸۲۲) ونیز ر.ک به المعجم الاوسط ۱ / ۲۰۰، البیان شافعی / ۴۹۰ - وی آن را حدیثی حسن وصحیح می شمارد که افراد ثقه واستوار نقل کرده اند -، عقد الدرر / ۱۲۵، التذکره ی قرطبی / ۶۹۹، فرائد السمطین ۲ / ۳۳۳، خريدة العجائب / ۲۵۷، تحفة الاشراف ۴ / ۳۰۷، المنار المنیف / ۱۴۵، فتن ابن کثیر ۱ / ۴۱ ومغربی / ۵۵۵ ووی نیز آن را صحیح شمرده است.
- (۸۲۳) کشف الاستار هیشمی ۳ / ۲۳۳ ومجمع الزوائد ۹ / ۱۴۹ وی می نویسد: آن را طبرانی و بزار نقل کرده اند وراویان نقل بزار رجال صحیح هستند، مگر عماره که ابن حبان او را ثقه شمره است.
- (۸۲۴) عقد الدرر / ۱۳۰، الملاحم والفتن ۵۴ والحاوی ۲ / ۶۸
- (۸۲۵) ونیز ینابیع المودة / ۴۴۹
- (۸۲۶) عقد الدرر / ۱۲۹، والحاوی ۲ / ۶۹، والخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۵۸ والملاحم والفتن ۵۵ /
- (۸۲۷) ونیز تلخیص المتشابه ۱ / ۴۰۷، البیان / ۵۱۳، عقد الدرر / ۱۲۷، القول المختصر / ۱۵، الملاحم والفتن / ۸۵ واثبات الهداة ۳ / ۶۱۴
- (۸۲۸) المعجم الاوسط ۵ / ۷۹، جامع سیوطی ۸ / ۷۵۹، الحاوی ۲ / ۶۲، الفتاوی الحدیثیة

(۸۲۹) منطقه ای وسیع در ذیل جبال طبرستان

(۸۳۰) سیستان

(۸۳۱) الحاوی ۲ / ۶۹

(۸۳۲) ونیز ر.ک به کفایة الاثر / ۱۰۶، دلائل الامامة / ۲۳۹، الصراط المستقیم ۲ / ۱۱۶

واثبات الهداة ۳ / ۵۲۳ و ۵۷۲

(۸۳۳) برخی گویند: همین احتمال دوم در روایت مقصود است و تعبیر مزبور، کنایه از تحمل سختی هاست، از این رو، اختصاصی به ایرانیان ندارد، برای آشنایی بیشتر با این تعبیر ر.ک به من لا یحضره الفقیه ۱ / ۲۳۱ حدیث ۶۹۶. م

(۸۳۴) در کتب لغت شامه به معنای خال آمده است، لکن در اینجا چنین نیست و خال و شامه هر کدام در یک معنا به کار رفته اند. ممکن است بگوییم دو گونه خال هستند. م

(۸۳۵) ونیز ر.ک به البیان گنجی / ۴۹۱، عقد الدرر / ۱۲۲، جمع الجوامع ۲ / ۱۰۴، اثبات الهداة ۳ / ۵۹۹ و بحار الانوار ۵۱ / ۸۷

(۸۳۶) در فصل هفدهم، توضیحی درباره ی مناطق عنوان شده در این روایت، در پاورقی گذشت.

(۸۳۷) قحطان نام جدّ یمنی هاست.

(۸۳۸) الفتن ۱ / ۱۲۰ و الحاوی ۲ / ۷۹

(۸۳۹) این عبارات در کتاب هایی چون الحاوی، کنز العمال، البدء والتاریخ، خریدة العجائب، فتح الباری والعطر الوردی آمده است.

(۸۴۰) سوره ی نجم / ۲۸

(۸۴۱) ارشاد / ۳۶۰، غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱ و الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۶۳

(۸۴۲) تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۳۹، تاریخ طبری ۶ / ۴۱ و التنبیه والاشراف / ۲۸۲

(۸۴۳) غیبت نعمانی / ۲۶۴

(۸۴۴) ونیز معجم البلدان ۴ / ۴۵۲، الاربعون البلدانیة ۴ / ۴۵۲ و الفصول المهمة / ۲۹۵

- (۸۴۵) المعجم الاوسط ۱/ ۲۰۳، تهذيب ابن عساكر ۱/ ۷۲ ومجمع الزوائد ۷/ ۳۱۷
- (۸۴۶) منطقه ای بین دمشق و قدس
- (۸۴۷) المعجم الاوسط ۲/ ۱۵، عقد الدرر ۲۰/ ۱۵۶، المنار المنيف ۱۵۱/، مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۷ والحاوی ۲/ ۶۲، مغربی ۵۲۴/ نیز راویان آن را ثقہ می داند.
- (۸۴۸) الملاحم والفتن ۱۳۸
- (۸۴۹) وعقد الدرر ۱۲۹/، الحاوی ۲/ ۷۰ و ۷۳، جمع الجوامع ۲/ ۱۰۳، مغربی ۵۷۹/ والملاحم والفتن ۶۵
- (۸۵۰) ونیز ر.ک به مسند احمد ۲/ ۳۵۶، عقد الدرر ۸۴/، مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۵، الدرالمنثور ۵/ ۲۴۱، الحاوی ۲/ ۷۲ والمستدرک ۴/ ۴۳۱
- (۸۵۱) سوره ی انبياء (عليهم السلام) ۱۵ - ۱۲
- (۸۵۲) سوره ی مائده ۶۴
- (۸۵۳) سوره ی اعراف ۱۶۷
- (۸۵۴) سوره ی اسراء ۸ - ۱
- (۸۵۵) ر.ک به تفسیر عیاشی ۲/ ۲۸۱، کافی ۸/ ۲۰۶، کامل الزیارات ۶۲/ و ۶۴ ومختصر البصائر ۴۸
- (۸۵۶) سوره ی حشر ۴ - ۱
- (۸۵۷) سوره ی احزاب ۲۷ - ۲۵
- (۸۵۸) سوره ی اسراء ۱۰۴
- (۸۵۹) مشابه آن صحیح مسلم ۸/ ۱۸۸، بیهقی ۹/ ۱۷۵، مسند احمد ۲/ ۴۱۷ والجامع للاصول ۵/ ۳۵۶
- (۸۶۰) مشابه آن در الآحاد والمثانی ۴/ ۴۰۹، تاریخ دمشق ۶۲/ ۳۲۳ واصابه ۶/ ۳۷۶
- (۸۶۱) ونیز المستدرک ۴/ ۵۳۰ مشابه آن را نقل کرده صحیح می شمارد، عقد الدرر ۲۳۲/، مجمع الزوائد ۷/ ۳۴۳ - وی یکی از دو سند احمد بن حنبل را صحیح می داند -، الدرالمنثور ۲/ ۲۴۲، جمع الجوامع ۱/ ۹۵۵ و...

- (۸۶۲) ونیز ر.ک به الفتن ۲/ ۵۵۲، تهذیب ابن عساکر ۱/ ۱۹۴ والدراالمنثور ۲/ ۲۴۳
- (۸۶۳) ونیز الایقاظ من الهجعة ۳۸۵/ وبحار ۵۳/ ۶۰
- (۸۶۴) عبد الرزاق ۱۱/ ۳۷۲
- (۸۶۵) القول المختصر ۱۰۰/ و ۱۰۴
- (۸۶۶) سوره ی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ۴/
- (۸۶۷) سوره ی توبه ۳۳/
- (۸۶۸) سوره ی بقره ۲۴۷/
- (۸۶۹) دلائل الامامة ۲۴۹/
- (۸۷۰) بحار ۵۲/ ۲۷۳ وتاریخ الکوفة براقی ۱۱۰/
- (۸۷۱) سوره ی نساء ۱۵۹/
- (۸۷۲) سوره ی زخرف ۶۱/
- (۸۷۳) سوره ی آل عمران ۴۶/
- (۸۷۴) تفسیر بغوی ۲/ ۷۷
- (۸۷۵) تفسیر طبری ۳/ ۳۷۱، ثعلبی ۳/ ۶۹ ورازی ۸/ ۵۵
- (۸۷۶) التبیان ۳/ ۳۸۶ والدراالمنثور ۲/ ۲۴۱
- (۸۷۷) سوره ی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ۴/
- (۸۷۸) الجامع لاحکام القرآن ۱۶/ ۲۲۸ والدراالمنثور ۶/ ۴۷
- (۸۷۹) صحیح مسلم ۱/ ۱۳۶ و ۱۳۷، ابو عوانه ۱/ ۱۰۶، الملاحم ابن منادی ۵۷/، ابن حبان ۸/ ۲۸۳ و ۲۸۴، الاسماء بیهقی ۵۳۵/، بغوی ۳/ ۵۱۶ و...
- (۸۸۰) عبد الرزاق ۱۱/ ۴۰۱، الفتن ۱۶۳/ و ۱۶۴، المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/ ۱۵۸، مسند احمد ۲/ ۴۰۶ و ۴۳۷، سنن ابو داود ۴/ ۱۱۷ و ۱۱۸ و المسند الجامع ۱۸/ ۴۳۴
- (۸۸۱) الجامع الصغیر ۲/ ۵۴۶، فیض القدیر ۶/ ۱۷، المنار المنیف ۱۴۷/ والحاوی ۲/ ۶۴/
- (۸۸۲) وعقد الدرر ۱۷/ و ۲۲۹ والحاوی ۲/ ۸۱/

(۸۸۳) مسند احمد ۴/ ۲۱۶ و ۲۱۷، المعجم الكبير ۹/ ۵۱ والمستدرک ۴/ ۴۷۸ وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح می داند.

(۸۸۴) والمستدرک ۲/ ۵۹۵ - وی آن را صحیح می شمارد -، جامع الاحادیث سیوطی ۵/ ۴۷۶ و علل الحديث ۲/ ۴۱۳

(۸۸۵) ونیز احتجاج ۱/ ۴۷ و ۴۸، روضة الواعظین ۲/ ۲۷۲، جامع الاخبار ۸/، تأویل الآیات ۱/ ۴۸ و اثبات الهداة ۳/ ۴۹۵، ۵۲۴ و ۵۶۶

(۸۸۶) جمع الجوامع ۱/ ۱۰۱۷، التصريح کشمیری ۲۵۴/ و جامع الاحادیث سیوطی ۸/ ۱۸۱/

(۸۸۷) العرائس ثعلبی ۲۲۷/ و مناقب ابن مغازلی ۳۹۵/

(۸۸۸) الدر المنثور ۲/ ۲۴۵، کنز العمال ۱۲/ ۱۸۱/ و التصريح ۲۱۱/

(۸۸۹) ونیز کمال الدین ۱/ ۲۶۹، خصال ۲/ ۴۷۵، کفاية الاثر ۲۳۰/، العمدة ۴۳۲/،

الایقاظ من الهجعة ۳۷۴/، اثبات الهداة ۳/ ۶۱۷ و غایة المرام ۷۱۰/

(۸۹۰) تفسیر ثعلبی ۳/ ۸۲، طبری ۳/ ۲۰۳ و تاریخ دمشق ۵/ ۳۹۴ و ۴۷/ ۵۲۲

(۸۹۱) مشابه آن الكشف والبيان ۳/ ۸۲، جامع سیوطی ۵/ ۱۲۶ و ۳۶۷ و نیل الاوطار ۸/ ۳۱۳/

(۸۹۲) ونیز مسند احمد ۳/ ۱۳۰ و ۱۴۳ و ۳۱۹/ و تأویل مختلف الحديث ۱۱۵/

(۸۹۳) و نوادر الاصول ۱۵۶/، مسند ابو یعلیٰ ۱/ ۱۶۵، ابن حبان ۹/ ۱۷۶، بغوی ۴/

۲۳۳/، مسند الشهاب ۲/ ۲۷۶ و مجمع الزوائد ۱۰/ ۶۸/

(۸۹۴) مشابه آن المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/ ۱۴۵/

(۸۹۵) المعجم الصغير ۱/ ۲۵۶، المستدرک ۴/ ۵۴۵ و مجمع الزوائد ۸/ ۵ وی می نویسد:

احمد با دو سند آن را نقل می کند، یکی مرفوع است که همین است و دیگری موقوف، و رجال هر دو رجال صحیح است.

(۸۹۶) صحیح مسلم ۱/ ۱۳۶ و ۱۳۷، ابو عوانه ۱/ ۱۰۶، الملاحم ابن منادی ۵۷/، ابن

حبان ۸/ ۲۸۳ و ۲۸۴، الاسماء بیهقی ۵۳۵/، بغوی ۳/ ۵۱۶ و ...

(۸۹۷) سنن بیهقی ۹/ ۳۹ و ۱۸۰، مسند ابو یعلیٰ ۴/ ۵۹، مسند ابو عوانه ۱/ ۱۰۶، ابن حبان ۸/ ۲۸۹، سنن الدانی ۱۴۳/ ۱، المحلی ۱/ ۹ و ۷/ ۳۹۱ وعمدة القاری ۱۶/ ۴۰ (۸۹۸) در منابع اهل سنت سنن ترمذی ۵/ ۳۰۵، المعجم الكبير ۳/ ۵۰، المعجم الصغير ۲/ ۷۰، اکمال خطیب ۱۷۳/ ۱، تاریخ دمشق ۱۳/ ۱۹۶ واسد الغابة ۴/ ۲۹ در منابع شیعی کامل الزیارات ۱۱۷/ ۱، امالی صدوق ۲۹۹/ ۳۷۴ و بحار ۲۳/ ۱۱۶ (۸۹۹) عنوانی است که عرب به رومیان داده است، زیرا برخی اجداد آنان زرد پوست بوده اند.

(۹۰۰) گیاهی محکم وخاردار

(۹۰۱) سوره ی آل عمران ۸۳/

(۹۰۲) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) ۱۳ - ۱۲

(۹۰۳) همان ۱۵ - ۱۴

(۹۰۴) سوره ی یونس ۲۴/

(۹۰۵) سوره ی ابراهیم (علیه السلام) ۴۶/

(۹۰۶) ومسند الشامیین ۱/ ۱۳۳

(۹۰۷) سنن ابو داود ۴/ ۱۰۹، المعجم الكبير ۴/ ۲۷۸، المستدرک ۴/ ۴۲۱ وسنن بیهقی ۹/ ۲۲۳

(۹۰۸) ونیز مراجعه ومقایسه کنید: صحیح بخاری ۴/ ۱۲۳، سنن ابو داود ۴/ ۳۰۰، ابن

ماجه ۲/ ۱۳۴۱، رویانی ۱۲۳/ ۱، المعجم الاوسط ۱/ ۶۷، المعجم الكبير ۱۸/ ۴۰ ومسند الشامیین ۱/ ۳۹۸

(۹۰۹) ونوادر الاخبار ۲۶۸/

(۹۱۰) گروهی که در جنگ های مسلمانان با بیزانس نقش آفرین بوده اند.

(۹۱۱) اهالی جزیره ای در ایتالیا که حکومتی داشت و در جنگ های صلیبی نقش آفرینی کرد.

البته این لفظ در صدر اسلام، بر ساکنان برخی مناطق ترک نشین آسیا اطلاق می شد.

(۹۱۲) مجمع الزوائد ۶/ ۲۱۲ - وی این حدیث را حسن می شمارد -، الجامع الصغير ۱

۱۶۰/ وفیض القدیر ۱/ ۵۱۲/

(۹۱۳) مشابه آن مسند احمد ۴/ ۲۳۰، التاریخ الکبیر ۸/ ۱۶ و مسلم ۴/ ۲۲۲

(۹۱۴) ابوبکر حضرمی گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: اهل شام بدترند یا اهل روم؟

فرمودند: رومیان کافر شدند ولی با ما دشمنی نکردند، اما شامیان کافر شدند و با ما دشمنی

کردند، ر.ک کافی ۲/ ۴۱۰ در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیز سخن از سخت ترین

مردم و معرفی آنان به میان آمده است، ر.ک به کافی ۸/ ۱۴۱. م

(۹۱۵) سوره ی بقره ۱۱۴/

(۹۱۶) التبیان ۱/ ۴۲۰ والدرالمنثور ۱/ ۱۰۸

(۹۱۷) سوره ی روم ۵/ ۴ -

(۹۱۸) احتمال می رود پذیرش جزیه تنها به اوائل حکومت امام (علیه السلام) اختصاص داشته

باشد، ر.ک به خصال ۲/ ۵۷۹، تفسیر عیاشی ۲/ ۶۰ و مرآة العقول ۲۶/ ۱۶۰. م

(۹۱۹) مسند احمد ۱/ ۱۷۸، ۴/ ۱۸۹ و ۵/ ۲۳۴، بخاری ۸/ ۴۳۱، سنن ابن ماجه ۲

۱۳۷۰/ و...

(۹۲۰) دو منطقه در شام و در نزدیکی حلب

(۹۲۱) ابن حبان در صحیح ۸/ ۲۸۶، حاکم در المستدرک ۴/ ۴۸۲ و ۴۷۶ - وی می

نویسد: روایت صحیح آن است که فتح آن همزمان با قیامت است! - و بغوی در مصابیح

السنة ۳/ ۴۸۰

(۹۲۲) مسند احمد ۵/ ۲۳۲ و ۲۴۵ و سنن ابی داود ۴/ ۱۱۰. و نیز ر.ک به المستدرک ۴

۴۲۰/ والدرالمنثور ۶/ ۶۰

(۹۲۳) الفتن ۲/ ۵۰۰

(۹۲۴) الفتن ۲/ ۴۸۷

(۹۲۵) ر.ک به سنن ابو داود ۴/ ۱۱۱، الملاحم ابن منادی ۳۷/ و...

(۹۲۶) در روایات پیرامون دجال نیز مشابه آن یافت می شود، ر.ک به صحیح مسلم ۴

۲۲۲۱/

- (۹۲۷) قسمت هایی از آن در تفسیر طبری ۱۵/ ۱۷ و ۲۲/ ۷۲، الفردوس ۵/ ۵۲۳، تهذیب ابن عساکر ۱/ ۱۹۶، تذکره ی قرطبی ۲/ ۶۹۳ و ۷۰۴، تفسیر قرطبی ۱۴/ ۳۱۴ و عقد الدرر ۷۴/ ۱۳۶ و ۱۴۹ و ...
- (۹۲۸) همان ۱/ ۲۷۳ و ۲/ ۶۷۷ و ۶۸۳ و الملاحم والفتن ۹۹/ ۱۹۱ و ۳۷۰
- (۹۲۹) المعجم الکبیر ۹/ ۱۹۲، المستدرک ۴/ ۴۷۵ و مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۲
- (۹۳۰) سوره ی لقمان ۳۴/
- (۹۳۱) معجم البلدان ۴/ ۳۲۸
- (۹۳۲) قبیله ی بنی قیس که شاخه ای از بنی اسدند.
- (۹۳۳) ونیز المستدرک ۴/ ۵۰۱ و عقد الدرر ۸۷/
- (۹۳۴) سوره ی یونس ۲۴/
- (۹۳۵) سوره ی اسراء ۶/
- (۹۳۶) الملاحم والفتن ۳۷۰/
- (۹۳۷) تهذیب التهذیب ۱/ ۱۷۳
- (۹۳۸) کمال الدین ۵۶۵/
- (۹۳۹) سوره ی زمر ۶۹/
- (۹۴۰) سوره ی الرحمن ۳۳/
- (۹۴۱) الخرائج والجرائح ۲/ ۹۳۰
- (۹۴۲) سوره ی قصص ۸۵/
- (۹۴۳) سوره ی نمل ۸۳/
- (۹۴۴) سوره ی کهف ۴۸ - ۴۷
- (۹۴۵) سوره ی یونس ۳۹/
- (۹۴۶) سوره ی توبه ۱۱۱/
- (۹۴۷) همان ۱۱۲/
- (۹۴۸) در روایتی دیگر علت این نحو قرائت، چنین بیان شده که این الفاظ اوصاف المؤمنین

هستند که مجرور است، کافی ۸/ ۳۷۸. مجمع البیان ۵/ ۱۲۸ نیز قرائت جر را، قرائت افراد متعددی عنوان می کند. م

(۹۴۹) سوره ی آل عمران ۱۴۴/

(۹۵۰) همان ۱۵۸/

(۹۵۱) همان ۱۸۵/

(۹۵۲) سوره ی سجده ۲۱/

(۹۵۳) سوره ی مدثر ۲ - ۱/

(۹۵۴) همان ۳۶ - ۳۵/

(۹۵۵) سوره ی توبه ۳۳/

(۹۵۶) سوره ی مؤمنون ۷۷/

(۹۵۷) سوره ی حجر ۲/

(۹۵۸) سوره ی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ۶ - ۴/

(۹۵۹) سوره ی توبه ۳۴/

(۹۶۰) مشابه آن کافی ۴/ ۶۱/

(۹۶۱) واحد وزن

(۹۶۲) ونیز عقد الدرر ۱۵۴/، الحاوی ۲/ ۷۸، جمع الجوامع ۲/ ۱۰۴ وارشاد ۲۶۳/

(۹۶۳) سنن ترمذی ۴/ ۴۹۳ - وی آن را حسن شمرده است - والجمع بین الصحیحین ۳

۲۹۸/ ونهایه ی ابن اثیر ۱/ ۵۰/

(۹۶۴) ونیز المستدرک ۴/ ۵۵۵ - وی آن را بنابر شرط مسلم وبخاری صحیح شمرده است

-، جمع الجوامع ۲/ ۵۳۴ والدرالمنثور ۶/ ۵۹/

(۹۶۵) سوره ی حاقه ۲۴/

(۹۶۶) سوره ی فجر ۲۲/

(۹۶۷) سوره ی لقمان ۲۰/

(۹۶۸) سوره ی حدید ۱۷/

(۹۶۹) ونیز المصنف ابن ابی شیبہ کوفی ۱۵/ ۱۹۶، مسند احمد ۳/ ۵، ۳۸، ۴۸ و ۶۰، صحیح مسلم ۴/ ۲۲۳۴ و ۲۲۳۵، ابن حبان ۸/ ۲۴۰، المستدرک ۴/ ۴۵۴ و آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد.

(۹۷۰) عقد الدرر ۱۶/، المنار المنیف ۱۴۶/ واثبات الهداة ۳/ ۵۹۳

(۹۷۱) ر.ک به بحار الانوار ۵۱/ ۱۴۷. م

(۹۷۲) نظیر آن مسند احمد ۴/ ۳۰۶، صحیح مسلم ۲/ ۷۰۰، سنن نسائی ۵/ ۷۷ و...

(۹۷۳) البیان ۵۱۹/، عقد الدرر ۱۴۴/ و ۱۶۹ وجامع سیوطی ۸/ ۷۷

(۹۷۴) سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۶۶، سنن ترمذی ۴/ ۵۰۶ - وی آن را حدیثی حسن می

شمارد - والمستدرک ۴/ ۵۵۸

(۹۷۵) نام چهار منطقه در بغداد

(۹۷۶) ر.ک به تهذیب ۴/ ۱۴۴

(۹۷۷) مشابه آن کافی ۱/ ۴۰۷ و استبصار ۳/ ۱۰۸

(۹۷۸) الملاحم والفتن ۶۸/، الحاوی ۲/ ۸۳ والقول المختصر ۲۵/

(۹۷۹) مشابه آن المصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/ ۱۹۹، سنن الدانی ۱۰۱/ و الحاوی ۲/ ۷۸

(۹۸۰) صفای دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ویا عهد آدم (علیه السلام)

(۹۸۱) الحاوی ۲/ ۷۷، البرهان ۷۸/ و الملاحم والفتن ۷۰/

(۹۸۲) سوره ی الرحمن ۶۴/

(۹۸۳) ینابیع المودة ۴۴۸/ و ۴۸۹ و اختصاص ۲۶/

(۹۸۴) شیخ صدوق (رحمه الله) در چند کتاب از جمله معانی الاخبار ۱۸۹/ روایتی مشابه

همین روایت را از شعیب حداد از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند. شعیب در انتهای

حدیث درباره ی شهر مستحکم سؤال می کند و امام (علیه السلام) آن را به القلب المجتمع

تفسیر می فرمایند.

علامه ی مجلسی (رحمه الله) در توضیح این عبارت می نگارند: دل مجتمع دلی است که

شکوک آن را [متزلزل و] پراکنده نمی سازد و اوهام باطل و شبهات گمراه کننده در آن راه

ندارد... بحار الانوار ۲ / ۱۸۳. م

(۹۸۵) تبی که یک روز شخص بدان مبتلا می شود، ولی دو روز از او دور خواهد شد، و در

روز چهارم باز خواهد گشت، ر.ک به مرآة العقول ۶ / ۱۵۸. م

(۹۸۶) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) ۶۹ /

(۹۸۷) سوره ی بقره ۱۴۸ /

(۹۸۸) در فصل مزبور در پاورقی توضیحی در این رابطه گذشت. م

(۹۸۹) سوره ی مؤمنون ۱ /

(۹۹۰) همان ۱۰۱ /

(۹۹۱) عثمان بن سعید سفیر نخست امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

(۹۹۲) سوره ی انعام ۱۵۸ /

(۹۹۳) کافی ۲ / ۴۱۵

(۹۹۴) ممکن است مقصود از این عبارت حضرت امیر (علیه السلام) باشد، چرا که ایشان نیز

از دو ناحیه ی سر مورد اصابت قرار گرفتند، یکی در نبرد خندق توسط عمرو بن عبدود

و دیگری به دست ابن ملجم لعنه الله، ر.ک به مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۳ / ۸۷. م

(۹۹۵) یعنی کسی که چنان احاطه دارد که هم نیک می بیند و هم نیک می شنود.

(۹۹۶) سوره ی اعراف ۳۴ /

(۹۹۷) سوره ی بقره ۳۰ /

(۹۹۸) غیبت شیخ طوسی ۲۹۳ /

(۹۹۹) البته شایسته است در این رابطه به روایت تفسیر عیاشی ۲ / ۱۵۴ مراجعه نمود. م

(۱۰۰۰) تشبیه در اصل مسئله ی غیبت است. م

(۱۰۰۱) سوره ی نساء ۵۹ /

(۱۰۰۲) عبارت روایت چنین است: قادة الغر المحجلین، برای توضیح بیشتر معنا ر.ک به

مجمع البحرین ماده ی حجل. م

(۱۰۰۳) سوره ی یس ۳۰ /

(۱۰۰۴) سوره ی فتح / ۲۵

(۱۰۰۵) ونیز علل الشرائع / ۱۴۷، کمال الدین ۲ / ۶۴۱ واثبات الهداة ۳ / ۴۸۹ و ۵۵۳

(۱۰۰۶) سوره ی ملک / ۳۰

(۱۰۰۷) برای کبریت احمر معانی مختلفی ذکر شده است: یاقوت سرخ، طلای سرخ

واکسیری که اصحاب کیمیا به دنبال آنند. م

(۱۰۰۸) سوره ی آل عمران / ۱۴۱

(۱۰۰۹) کافی ۱ / ۳۳۸

(۱۰۱۰) در کافی ۱ / ۳۳۹ چنین آمده: إن غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم. م

(۱۰۱۱) سوره ی یوسف (علیه السلام) / ۱۱۰

(۱۰۱۲) مقصود همین خطبه ای است که هم اکنون گذشت و در شرح ابن میثم با این شماره آمده است.

(۱۰۱۳) سوره ی احزاب / ۱۱

(۱۰۱۴) سوره ی انفال / ۷۵

(۱۰۱۵) سوره ی زحرف / ۲۸

(۱۰۱۶) شاید به جعفر عموی امام مهدی (علیه السلام) اشاره داشته باشد. م

(۱۰۱۷) کنایه از کشته شدن

(۱۰۱۸) شاید مقصود از مهدی نخست، رسول خدا یا امیرالمؤمنین (علیهما السلام) باشند.

(۱۰۱۹) مشابه آن غیبت نعمانی / ۱۵۱

(۱۰۲۰) درختی خاردار

(۱۰۲۱) نظیر آن غیبت نعمانی / ۱۶۹، اثبات الوصیه / ۲۲۶ و کمال الدین ۲ / ۳۴۳

(۱۰۲۲) سوره ی لقمان / ۲۰

(۱۰۲۳) سوره ی اعراف / ۱۸۷

(۱۰۲۴) مقصود امام عسکری (علیه السلام) است که با شهادت ایشان دوران غیبت امام

مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وحیرت شیعیان آغاز شد.

(۱۰۲۵) احتمال می رود پیش از این عبارت، امام رضا (علیه السلام) سخن از امامت پسرشان امام جواد (علیه السلام) در خردسالی به میان آورده باشند و اینکه این امر برای بسیاری گران خواهد آمد، وبعد از آن سخن از امام مهدی (علیه السلام) و گران تر بودن آن بر مردم رانده باشند. م

(۱۰۲۶) ممکن است اشاره به غیبت های متعدد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در غار حرا، شعب ابی طالب (علیه السلام) و غاری که به هنگام هجرت بدان رفتند باشد، و اینکه اینان که حضرت مهدی (علیه السلام) را به خاطر غیبت منکر می شوند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را با وجود غیبت های متعدد، انکار نکردند، ر.ک به بحار الانوار ۵۱/ ۱۵۵. م

(۱۰۲۷) وی تحت تأثیر فتنه ی واقفیه که می گفتند امام کاظم (علیه السلام) از دنیا نرفته، قرار داشته است. م

(۱۰۲۸) دورانی که امامی ظاهر نباشد، ر.ک به مرآة العقول ۴/ ۵۴. م

(۱۰۲۹) اثبات الوصیة / ۲۲۸، کمال الدین ۲/ ۳۸۰ والخرائج والجرائح ۳/ ۱۱۷۲

(۱۰۳۰) سفیر دوم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

(۱۰۳۱) عثمان بن سعید سفیر نخست

(۱۰۳۲) البلدان ابن فقیه / ۲۰۰، ربیع الابرار / ۹۴، شرح احقاق الحق ۸/ ۱۷۳ از البلدان

یعقوبی / ۱۶۴

(۱۰۳۳) ونیز ر.ک به: علل الشرائع / ۵۷۷

(۱۰۳۴) یا بدان معناست که فرشتگان کشته نمی شوند تا آنکه دفن شوند و...، یا آنکه

کسانی که فرشتگان به قتل می رسانند، یا زخمی می کنند، کسی توان دفن آنها و... را نخواهد داشت. م

(۱۰۳۵) سوره ی توبه / ۳۶

(۱۰۳۶) ظهور حق و غلبه ی آن بر باطل به دست یکی از امامان (علیهم السلام)، ر.ک به

مرآة العقول ۴/ ۱۷۰. م

(۱۰۳۷) ر.ک به مرآة العقول ۴/ ۱۷۲. م

- (۱۰۳۸) توضیح این جمله پس از روایت خواهد آمد.
- (۱۰۳۹) این حدیث طبق نسخه ی شیخ حر عاملی (رحمه الله) از غیبت نعمانی ترجمه شد، ر.ک به اثبات الهداة ۳/ ۱۲۵. م
- (۱۰۴۰) البته جلالت جناب زید، ملازمه ای با تأیید وامضای قیام او توسط اهل بیت (علیهم السلام) ندارد. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک به تحقیق برخی از محققان معاصر در کتاب عزاداری رمز محبت ۲/ ۴۲۳. م
- (۱۰۴۱) سوره ی احزاب ۶۲/ ۶۱
- (۱۰۴۲) شیره ی تلخ درختی است.
- (۱۰۴۳) ونیز کمال الدین ۲/ ۶۴۸، غیبت شیخ طوسی ۴۷۰/، الانوار المضيئة ۵۶/، روضة الواعظین ۲۶۶/، عقد الدرر ۴۱/، فرائد فوائد الفكر ۴/ و اعلام الوری ۴۳۴/
- (۱۰۴۴) طائفه ای از حبشیان
- (۱۰۴۵) تصغیر اعبس وکنایه از بنی عباس است.
- (۱۰۴۶) متن روایت کافی چنین است: لعن الله الاعییس وذریته صاحب الفتنة، ویقتلهم سنین وشهوراً وأیاماً... که ترجمه شد، لکن علامه ی مجلسی احتمال دقیقی را ذکر می کنند، وآن این است که الفتنة در اصل الغیبة بوده باشد، که در این صورت بازگردان چنین می شود: خداوند اعییس و ذریه اش را لعنت کند. آنکه غائب می گردد، سال ها، ماه ها و روزها آنها را می کشد... ر.ک به مرآة العقول ۳/ ۳۸۲. م
- (۱۰۴۷) اثبات الهداة ۲۲۷/، کمال الدین ۱/ ۳۳۳ و ۳۳۴، کفایة الاثر ۲۸۰/، غیبت مفید ۴۰۰/ و غیبت شیخ طوسی ۱۳۹/
- (۱۰۴۸) دورانی که امامی ظاهر نباشد، ر.ک به مرآة العقول ۴/ ۵۴. م
- (۱۰۴۹) دورانی که رسالت گسسته و اوصیاء در خفایند، مأخذ پیشین. م
- (۱۰۵۰) مشابه آن عقد الدرر ۱۵۸/، وی پنداشته این حدیث از امام حسین (علیه السلام) است، زیرا از ابا عبد الله (علیه السلام) نقل شده، و البته این اشتباه تنها همین یک بار نیست که از وی سر زده است!

(۱۰۵۱) شیخ طوسی همین روایت را نقل می کند، ولی سخنی از زندان در آن نیست. البته نقل مرحوم نعمانی نیز صحیح است، چرا که بنابراین زندان، کنایه از همان غیبت خواهد بود. م (۱۰۵۲) الامامة والتبصرة / ۹۳

(۱۰۵۳) کمال الدین ۱ / ۱۵۲، ۲۳۶، ۳۲۷، ۳۲۹ وغیبت شیخ طوسی / ۱۴۰
(۱۰۵۴) اثبات الهداة ۳ / ۴۶، بحار ۱۴ / ۳۳۹، اعلام الوری / ۴۰۳ وکشف الغمة ۳ / ۳۱۳

(۱۰۵۵) سوره ی انشقاق / ۱۹

(۱۰۵۶) سوره ی یوسف (علیه السلام) / ۹۰

(۱۰۵۷) مأخذ پیشین

(۱۰۵۸) سوره ی طه / ۳۹

(۱۰۵۹) سوره ی قصص / ۷

(۱۰۶۰) همان / ۹

(۱۰۶۱) سوره ی قصص / ۷

(۱۰۶۲) همان / ۹

(۱۰۶۳) کسی که آرزویش را دارند.

(۱۰۶۴) کمال الدین ۲ / ۴۳۰، ارشاد / ۳۴۹ وغیبت شیخ طوسی / ۱۳۸

(۱۰۶۵) تاریخ الموالید / ۵۵

(۱۰۶۶) کشف الغمة ۳ / ۲۹۳، الفصول المهمة / ۲۸۸ واثبات الهداة ۳ / ۴۲۲

(۱۰۶۷) الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۷۴، اعلام الوری / ۴۱۲ واثبات الهداة ۱ / ۱۱۳ و ۳ / ۴۷۹

(۱۰۶۸) کمال الدین ۲ / ۴۳۵، تقریب المعارف / ۱۸۴، غیبت شیخ طوسی / ۱۴۰ والخرائج

والجرائح ۲ / ۹۵۷

(۱۰۶۹) سوره ی آل عمران / ۱۹ - ۱۸

(۱۰۷۰) تقریب المعارف / ۱۸۳، ارشاد / ۳۴۹، اعلام الوری / ۴۱۳ والفصول المهمة / ۲۹۲

(۱۰۷۱) واحدی در وزن

(۱۰۷۲) ونیز الثاقب فی المناقب / ۲۶۵، تبصرة الولی / ۱۲۷ واثبات الهداة ۳ / ۴۸۵ و ۶۷۲

(۱۰۷۳) سوره ی مریم (علیها السلام) / ۳۰

(۱۰۷۴) همان / ۱۲

(۱۰۷۵) نهج البلاغة ۲ / ۱۵۷

(۱۰۷۶) سوره ی اسراء / ۹۳ - ۹۰

(۱۰۷۷) سوره ی انعام / ۱۵۸

(۱۰۷۸) سوره ی بقره / ۲۶۰

(۱۰۷۹) کمال الدین ۲ / ۴۴۱

(۱۰۸۰) کسانی که عمر درازی داشته اند.

(۱۰۸۱) سوره ی آل عمران / ۱۹ - ۱۸

(۱۰۸۲) الذریعة ۳ / ۳۲۶

(۱۰۸۳) این جمله به اقتضای فضای شدید تقیه صادر شده است.

(۱۰۸۴) سوره ی قصص / ۱۳

(۱۰۸۵) سوره ی قصص / ۶ - ۵

(۱۰۸۶) همان / ۱۳

(۱۰۸۷) سوره ی اسراء / ۸۱

(۱۰۸۸) سوره ی انفال / ۴۲

(۱۰۸۹) ونیز دلائل الامامة / ۲۶۹، کمال الدین ۲ / ۴۲۴، ۴۳۰ و ۴۲۶، غیت شیخ

طوسی / ۱۴۲ با دو سند، ۱۴۳ و ۱۴۷، روضة الواعظین ۲ / ۲۵۶ و اعلام الوری / ۳۹۴

(۱۰۹۰) همان گونه که مشاهده می شود بانو حکیمه (علیها السلام) نمی گوید امام مهدی

(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ندیده ام. م

(۱۰۹۱) پس از جنگ تبوک تعدادی از منافقان صحابه با رم دادن شتر پیامبر (صلی الله علیه

وآله وسلم) در صدد ترور ایشان بر آمدند. م

(۱۰۹۲) امام رضا (علیه السلام) نیز پس از شهادت پدرشان امام کاظم (علیه السلام) یکی از همسران پدر به نام ام فروه را طلاق دادند، ر.ک به کافی ۱/ ۳۸۱ و بصائر الدرجات/ ۴۶۷.

م

(۱۰۹۳) سوره ی طه/ ۱۲

(۱۰۹۴) سوره ی مریم (علیها السلام)/ ۱

(۱۰۹۵) سوره ی اعراف/ ۱۵۵

(۱۰۹۶) سوره ی بقره/ ۵۵

(۱۰۹۷) سوره ی نساء/ ۱۵۳

(۱۰۹۸) دلائل الامامة/ ۲۷۴، احتجاج ۲/ ۴۶۱، الثاقب فی المناقب/ ۲۵۴، الخرائج

والجرائع ۱/ ۴۸۱، تأویل الآیات ۱/ ۲۹۹ وارشاد القلوب ۱/ ۴۲۱

(۱۰۹۹) ممکن است مقصود از نماز شام در اینجا نماز مغرب باشد واین عبارت ردی بر فرقه

ی خطاییه باشد که معتقد بودند نماز مغرب را پیش از وقوع این حالت نمی توان خواند، ر.ک

به بحار الانوار ۸۰/ ۶۰. م

(۱۱۰۰) ونیز کمال الدین ۲/ ۴۹۱، الهدایة الكبرى/ ۷۲، ارشاد/ ۳۵۲، تقریب المعارف

/ ۱۹۳، کشف الغمة ۳/ ۲۴۲ وبحار الانوار ۵۱/ ۳۲۹ و ۳۳۰

(۱۱۰۱) ارشاد/ ۳۵۰، المستجاد/ ۵۳۰، کشف الغمة ۳/ ۲۴۰، الصراط المستقیم ۲

/ ۲۴۰، تبصرة الولی/ ۶۱ وبحار ۵۲/ ۶۰

(۱۱۰۲) عیون المعجزات/ ۱۴۴، الخرائج والجرائع ۳/ ۱۱۳۱، اثبات الهداة ۳/ ۶۷۴

و ۶۹۹ وبحار ۵۱/ ۳۳۱

(۱۱۰۳) مؤلف کتاب گرانسنگ ونفیس کامل الزیارات

(۱۱۰۴) کمال الدین ۲/ ۴۱۷، دلائل الامامة/ ۲۶۲، روضة الواعظین ۱/ ۲۵۲، مناقب آل

ابی طالب (علیه السلام) ۴/ ۴۴۰، منتخب الانوار/ ۵۱، اثبات الهداة ۳/ ۳۶۳، ۳۶۵،

۴۰۹ و ۴۹۵ وبحار ۵۱/ ۶ و ۱۰

(۱۱۰۵) سوره ی حج / ۴۶

(۱۱۰۶) کشف الحق / ۳۳

(۱۱۰۷) ونیز ر.ک به سنن ابن ماجه ۱ / ۴۴۵، ابن حبان ۷ / ۴۷۰، تاریخ بغداد ۱۴

/ ۲۸۵ ومجمع الزوائد ۸ / ۶۵ از بزار وطبرانی وروایت طبرانی را توثیق می کند.

(۱۱۰۸) چند سطر بعد حدیثی از امام رضا (علیه السلام) می آید که بر این پندار باطل خطّ بطلان می کشد.

(۱۱۰۹) مصباح المتهجد / ۷۶۲، اقبال الاعمال / ۷۱۸ ووسائل الشیعة ۵ / ۲۳۷

(۱۱۱۰) تهذیب ۶ / ۴۸، مصباح المتهجد / ۷۶۱، اقبال الاعمال / ۷۱۰ ووسائل الشیعة ۱۰ / ۳۶۴

(۱۱۱۱) گویا از حاکمان سامرا بوده است، وافی ۳ / ۸۸۰. م

(۱۱۱۲) وزیر معتضد عباسی از سال ۲۷۸ تا سال ۲۸۸، ر.ک به ذیل تاریخ بغداد ۲ / ۴۰

(۱۱۱۳) مشابه آن اعلام الوری / ۴۲۱، تقریب المعارف / ۱۹۷، اثبات الهداة ۳ / ۶۶۵ وبحار ۵۱ / ۳۱۰

(۱۱۱۴) تقریب المعارف / ۱۷۹، ارشاد / ۳۵۶، غیبت شیخ طوسی / ۱۷۲، الخرائج

والجرائح ۱ / ۴۶۵، اعلام الوری / ۴۲۱، اثبات الهداة ۳ / ۶۶۵ وکشف الغمة ۳ / ۲۴۶

(۱۱۱۵) منتخب الانوار / ۱۵۹، تبصرة الولی / ۱۲۳ وحلیة الابرار ۲ / ۵۴۶

(۱۱۱۶) ممکن است اشاره باشد به نیل جناب عمری به سفارت ناحیه ی مقدسه، ویا اشاره

ای به فوت ایشان یا پدرش که سفیر نخست بود باشد. م

(۱۱۱۷) ر.ک به وافی ۳ / ۸۸۰ ومرآة العقول ۶ / ۲۰۰

(۱۱۱۸) در نسخه ی علامه ی مجلسی (رحمه الله) از کتاب شریف احتجاج که این جریان در

آن هم آمده است، به جای عبارت وهاتیک ظروف مسکرة منصوبة که در ترجمه گذشت،

عبارت وهاتیک طرق منكرة منصوبة وبه معنای نشانه های آشکار کردارهای زشت او، آمده

است، ر.ک به بحار الانوار ۲۵ / ۱۸۳. م

(۱۱۱۹) سوره ی احقاف / ۶ - ۱

(۱۱۲۰) الثاقب فی المناقب / ۲۶۷، تبصرة الولی / ۱۳۰ ومشابه آن الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۰۸/

(۱۱۲۱) دلائل الامامة / ۲۸۷، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۲۹ والثاقب فی المناقب / ۲۶۱

(۱۱۲۲) گویا آب شلغم است.

(۱۱۲۳) سوره ی مائده / ۱۰۱

(۱۱۲۴) غیبت شیخ طوسی / ۱۷۶، اعلام الوری / ۴۲۳، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۱۳،

احتجاج ۲ / ۴۶۹ وکشف الغمة ۳ / ۳۲۱

(۱۱۲۵) درختی است محکم.

(۱۱۲۶) غیبت شیخ طوسی / ۲۲۲، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۲۰ واثبات الهداة ۳ / ۶۷۷

(۱۱۲۷) سوره ی شوری / ۱۱

(۱۱۲۸) علامه ی محقق مجلسی (رحمه الله) پس از نقل این روایت می فرماید: مقصود از

نفی علم غیب در این روایت، آن است که کسی بدون وحی والهام از غیب با خبر شود، اما

آگاهی از غیب به وسیله ی وحی والهام قابل انکار نیست، زیرا عمده ی معجزات پیامبران

واوصیا (علیهم السلام)، خبر از امور غیبی بوده است، و خداوند خود آنها را استشنا کرده می

فرماید: عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ، دانای غیب، کسی را بر

غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولی را که از او خشنود باشد، بحار الانوار ۲۵ / ۲۶۸. م

(۱۱۲۹) سوره ی نمل / ۶۵

(۱۱۳۰) سوره ی طه / ۱۲۶ - ۱۲۴

(۱۱۳۱) ظاهراً تصحیفی به هنگام نسخه برداری منبع صورت گرفته است و محمد بن الحسن

بن علی که امام عصر (علیه السلام) است، به محمد بن محمد بن علی تبدیل شده است، هم

چنان که محقق تفسیر عیاشی نیز اشاره می کند. م

(۱۱۳۲) مقصود، جناب عثمان بن سعید عَمَری (رحمه الله) سفیر نخست امام مهدی (عجل

الله تعالی فرجه الشریف) می باشد، هم چنان که مرحوم طبرسی در احتجاج بدان تصریح می

کند، احتجاج ۲ / ۴۶۶. م

(۱۱۳۳) سوره ی نساء / ۵۹

(۱۱۳۴) ونیز غیبت شیخ طوسی / ۱۹۶

(۱۱۳۵) شایان ذکر است که برخی فقیهان قائل به جواز بردن نام خاص امام (علیه السلام) در این اعصار شده اند، برخی هم قائل به حرمتند.

محدث نوری (رحمه الله) پس از نقل برخی روایات می نگارد: این احادیث صریح در آن است که عدم جواز بردن نام مولایمان حضرت مهدی (علیه السلام) با نام معهود، یکی از ویژگی ها وخصائص ایشان است مانند غیبت و طول عمر. وپایان این منع، ظهور، استیلاء و حکومت ایشان است، وکسی غیر از خدای متعال از سرّ و حکمت آن آگاه نیست، نه بابت هراس و تقیه – که پدران گرامی او (علیهم السلام) و بلکه خواص شیعیان نیز بدان مبتلایند، ونیز بسیاری از القاب شایع ایشان، با این نام [م ح م د] فرقی ندارد [و اگر این حکم بابت هراس و تقیه می بود، می بایست دیگر اسامی ایشان نیز مشمول این حکم می شد] – که با نبود آن منتفی گردد... مستدرک الوسائل ۱۲ / ۲۸۶

در روایات بسیاری پایان منع تسمیه، ظهور و قیام امام (علیه السلام) عنوان شده است، ر.ک به مصدر پیشین ونیز واجبنا فی عصر الغیبة / ۵۴. م

(۱۱۳۶) هشتاد سالگی و یا سال ۸۰ سده ی سوم هجری

(۱۱۳۷) الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۳۲، الثاقب فی المناقب / ۲۶۲ واثبات الهداة ۳ / ۶۸۰

(۱۱۳۸) کمال الدین ۲ / ۴۹۰، ارشاد / ۳۵۳، اعلام الوری / ۴۱۹ و الخرائج والجرائح ۲

۷۰۴/

(۱۱۳۹) کمال الدین ۲ / ۴۸۵ و ۵۰۹ و دلائل الامامة / ۲۸۶

(۱۱۴۰) تفسیر عیاشی ۱ / ۶۴

(۱۱۴۱) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۲، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۶۵، اعلام الوری / ۴۲۹،

کشف الغمة ۳ / ۲۵۱، منتخب الانوار / ۳۶، اثبات الهداة ۳ / ۷۲۸ و بحار ۵۲ / ۲۱۴

(۱۱۴۲) ونیز ر.ک به اثبات الهداة ۳ / ۵۷۰

(۱۱۴۳) سوره ی رعد / ۱۳

(۱۱۴۴) هم چنان که علامه ی مجلسی فرموده گویا در این روایت افتادگی وجود دارد، چرا که اصبع هم از رویضه می پرسد و هم از ماحل، لکن تنها معنای ماحل ذکر می شود. ایشان خود در ادامه کلام ابن اثیر را در معنای رویضه می آورد که وی آن را به معنای انسان پست حقیر گرفته، بحار الانوار ۵۲/ ۲۴۵. م

(۱۱۴۵) درختی که چوب بسیار سختی دارد و زمان درازی طول می کشد تا خاموش شود.
(۱۱۴۶) شیصان نام شیطان است و کنایه از حاکمان بنی عباس می باشد. آنها سی و هفت تن بودند و علت اینکه در این روایت سخن از بیست و چهار تن به میان آمده، می تواند آن باشد که حضرت آن حکامی را که حکومت مستقر داشتند قصد کرده اند، نه همه ی آنها را. کدید هم ممکن است کنایه از معتز عباسی باشد که بیست و چهار سال عمر کرد، و یا مقتدر که بیست و چهار سال خلافت داشت، ر. ک به بحار الانوار ۳۶/ ۳۵۶. م

(۱۱۴۷) و نیز مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ۲/ ۲۷۳، مشارق انوار الیقین ۱۶۴/ -
وی آن را خطبة الافتخار نامیده است -، اثبات الهداة ۱/ ۵۹۸ و ۲/ ۴۴۲ و بحار ۳۶/ ۳۵۴/ ۴۱/ ۳۱۸ و ۳۲۹ و ۵۲/ ۲۶۷

(۱۱۴۸) التذكرة قرطبی ۲/ ۷۰۳، الحاوی ۲/ ۶۶ و مرقاة المفاتیح ۵/ ۱۸۶، السيرة الحلبیة ۱/ ۱۹۳ نیز ابتدای آن را آورده است که البته از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) برگرفته ولی اشاره ای نکرده است!

(۱۱۴۹) سوره ی فصلت ۵۳/

(۱۱۵۰) ارشاد ۳۵۹/، غیبت شیخ طوسی ۲۶۷/ والخرائج والجرائح ۳/ ۱۱۵۲
(۱۱۵۱) سنن الدانی ۹۴/، عقد الدرر ۶۳/، الحاوی ۲/ ۶۸ و جمع الجوامع ۲/ ۱۰۳
(۱۱۵۲) علامه مولی محمد تقی مجلسی (رحمه الله) می فرماید: خمیس به معنای لشکر است و از این جهت آن را خمیس نامیده اند که از پنج قسمت تشکیل می شود: پیش قراولان، دنباله، میمنه، میسر و قلب، و شرطه افرادی توانا و کار آزموده هستند که در زمره ی پیش قراولان قرار دارند، و چنان است که گویا بر خود شرط کرده اند به عقب بازنگردند مگر آنکه کشته یا پیروز گردند، ر. ک به روضة المتقین ۶/ ۷۵. م

(۱۱۵۳) سوره ی ممتحنه / ۱۳
 (۱۱۵۴) سوره ی رعد / ۷
 (۱۱۵۵) سوره ی اسراء / ۶
 (۱۱۵۶) سوره ی سبأ / ۵۱
 (۱۱۵۷) سوره ی بقره / ۲۲۲
 (۱۱۵۸) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) / ۱۵
 (۱۱۵۹) همان / ۱۳ - ۱۲
 (۱۱۶۰) سوره ی هود / ۸۳
 (۱۱۶۱) سوره ی آل عمران / ۸۳
 (۱۱۶۲) سوره ی نمل / ۸۳
 (۱۱۶۳) بار نخست پس از جنگ جمل بود که ایشان به کوفه آمدند و آن را پایتخت قرار دادند. م

(۱۱۶۴) سوره ی نساء / ۱۳۰
 (۱۱۶۵) سوره ی حاقه / ۲۴
 (۱۱۶۶) سوره ی فجر / ۲۲
 (۱۱۶۷) سوره ی زمر / ۳
 (۱۱۶۸) سوره ی سجده / ۳۰ - ۲۷
 (۱۱۶۹) سوره ی شعراء / ۲۲۷
 (۱۱۷۰) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) / ۱۵
 (۱۱۷۱) بحار الانوار ۵۲ / ۲۷۴
 (۱۱۷۲) ونیز الهدایة / ۶۰
 (۱۱۷۳) و صرفاً به جهت اعتقاد به رجعت، بزرگان اهل سنت روایات شخصیت جلیل القدری چون جابر بن یزید جعفی را کنار گذاردند، ر. ک به صحیح مسلم ۱ / ۱۵. م
 (۱۱۷۴) سوره ی حجرات / ۴

(۱۱۷۵) سوره ی نمل / ۸۳

(۱۱۷۶) سوره ی کهف / ۴۷

(۱۱۷۷) سوره ی غافر / ۱۱

(۱۱۷۸) سوره ی بقره / ۲۵۹

(۱۱۷۹) همان / ۲۴۳

(۱۱۸۰) مختصر البصائر / ۲۵ و ۴۳، تأویل الآیات ۱ / ۴۰۹ والایقاظ من الهجعة / ۲۵۸

و ۲۷۸

(۱۱۸۱) ممکن است اشاره به حدیث امام باقر (علیه السلام) باشد که فرمودند: روزهای

خداوند عزوجل سه روز است؛ روزی که قائم قیام کند، روز رجعت و روز قیامت، خصال ۱

/ ۱۰۸. م

(۱۱۸۲) عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۲ / ۲۷۲، من لا یحضره الفقیه ۲ / ۶۰۹ و تهذیب

۶ / ۹۵

(۱۱۸۳) سوره ی جن / ۲۷ - ۲۶

(۱۱۸۴) سوره ی نحل / ۲۲

(۱۱۸۵) همان / ۳۸

(۱۱۸۶) ونیز کافی ۸ / ۵۰

(۱۱۸۷) سوره ی نحل / ۴۰ - ۳۸

(۱۱۸۸) سوره ی قصص / ۸۵

(۱۱۸۹) سوره ی جن / ۲۴

(۱۱۹۰) همان

(۱۱۹۱) همان / ۲۵

(۱۱۹۲) سوره ی یس / ۵۲

(۱۱۹۳) سوره ی مدثر / ۲ - ۱

(۱۱۹۴) همان / ۳۶ - ۳۵

(۱۱۹۵) سوره ی سبأ / ۲۸

(۱۱۹۶) حلیۃ الابرار ۲ / ۶۵۰، البرهان ۲ / ۴۰۸، مختصر البصائر ۲۸ / ۵۳ و بحار ۵۳ / ۶۳

(۱۱۹۷) سوره ی نبأ / ۱۸

(۱۱۹۸) سوره ی نازعات / ۷ - ۶

(۱۱۹۹) سوره ی غافر / ۵۲ - ۵۱

(۱۲۰۰) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) / ۶۹

(۱۲۰۱) سوره ی اعراف / ۹۶

(۱۲۰۲) سوره ی اسراء / ۶

(۱۲۰۳) سوره ی توبه / ۳۳

(۱۲۰۴) یکی از کسانی که رجعت می کنند، صدیقه ی طاهره (علیها السلام) است. پیشتر در

فصل دوازدهم ذیل عنوان: سلمان فارسی از یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه

الشریف)، روایت مفصل جناب سلمان از دلائل الامامة / ۲۳۷ [چاپ جدید / ۴۴۸] گذشت

که در این مطلب صراحت داشت. م

(۱۲۰۵) سوره ی آل عمران / ۸۱

(۱۲۰۶) سوره ی نمل / ۹۳

(۱۲۰۷) سوره ی مائده / ۲۰

(۱۲۰۸) سوره ی مریم / ۵۴

(۱۲۰۹) سوره ی یونس / ۳۹

(۱۲۱۰) سوره ی تکوین / ۸

(۱۲۱۱) همان / ۷

(۱۲۱۲) همان / ۴ - ۳

(۱۲۱۳) سوره ی سجده / ۲۷

(۱۲۱۴) همان / ۲۸

(۱۲۱۵) سوره ی اسراء / ۷۲

- (۱۲۱۶) سوره ی ق ۴۲/
- (۱۲۱۷) سوره ی طه ۱۲۴/
- (۱۲۱۸) سوره ی سجده ۲۱/
- (۱۲۱۹) سوره ی مؤمنون ۷۷/
- (۱۲۲۰) تاریخ الاسلام ذهبی ۸/ ۴۰۵
- (۱۲۲۱) سوره ی نمل ۸۳/
- (۱۲۲۲) سوره ی کهف ۴۷/
- (۱۲۲۳) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) ۹۵/
- (۱۲۲۴) سوره ی آل عمران ۸۱/
- (۱۲۲۵) سوره ی نور ۵۵/
- (۱۲۲۶) سوره ی قصص ۵/
- (۱۲۲۷) همان ۸۵/
- (۱۲۲۸) سوره ی بقره ۲۴۳/
- (۱۲۲۹) سوره ی اعراف ۱۵۵/
- (۱۲۳۰) سوره ی ص ۸۱ - ۸۰
- (۱۲۳۱) سوره ی اعراف ۱۴/
- (۱۲۳۲) سوره ی بقره ۲۱۰/
- (۱۲۳۳) سوره ی انفال ۴۸/
- (۱۲۳۴) سوره ی حشر ۱۶/
- (۱۲۳۵) سوره ی نور ۵۵/
- (۱۲۳۶) سوره ی حج ۴۱/
- (۱۲۳۷) سوره ی یس ۷۰/
- (۱۲۳۸) سوره ی ذاریات ۲۳/
- (۱۲۳۹) سوره ی بقره ۳/

(۱۲۴۰) سوره ی مجادله ۲۲/

(۱۲۴۱) سوره ی حج ۴۷/

(۱۲۴۲) سوره ی قصص ۶ - ۵

(۱۲۴۳) سوره ی صف ۸/

(۱۲۴۴) سوره ی تغابن ۸/

(۱۲۴۵) سوره ی توبه ۳۳/

(۱۲۴۶) المستدرک ۴/ ۴۴۶ - وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد -، بغوی ۳

۵۱۹ - صحیح می داند -، جامع الاصول ۱۱/ ۸۴ والمصنف عبد الرزاق ۱۱/ ۳۸۱

(۱۲۴۷) سنن بیهقی ۹/ ۱۸۰ از جابر بن عبد الله والدالمنثور ۳/ ۲۴۱

(۱۲۴۸) سوره ی انفال ۳۹/

(۱۲۴۹) ر.ک به مرآة العقول ۲۶/ ۱۱۱. م

(۱۲۵۰) سوره ی توبه ۳۶/

(۱۲۵۱) سوره ی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ۴/

(۱۲۵۲) سوره ی انعام ۱۵۸/

(۱۲۵۳) سوره ی مائده ۳/

(۱۲۵۴) سوره ی بقره ۳/

(۱۲۵۵) همان ۲/

(۱۲۵۶) همان ۳/

(۱۲۵۷) سوره ی یونس ۲۰/

(۱۲۵۸) بعید نیست عبارت گواه این مطلب به بعد، کلام شیخ صدوق (رحمه الله) در توضیح

روایت باشد. ایشان همین حدیث را در کمال الدین ۱/ ۱۷ می آورند و پس از عبارت ذیل می

نگارند: خداوند عزوجل در این آیه، نشانه را غیب عنوان کرده و غیب هم حجت است و شاهد

صدق این مطلب سخن خداست: وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً، وپسر مریم و مادرش را نشانه ای

گردانیدیم (سوره ی مؤمنون ۵۰) یعنی حجت قرار دادیم.م

- (۱۲۵۹) سوره ی آل عمران / ۲۰۰
- (۱۲۶۰) سوره ی فصلت / ۳۰
- (۱۲۶۱) سوره ی نساء / ۵۹
- (۱۲۶۲) سوره ی تغابن / ۱۲
- (۱۲۶۳) سوره ی نساء / ۵۱
- (۱۲۶۴) همان / ۵۳ - ۵۲
- (۱۲۶۵) همان / ۵۴
- (۱۲۶۶) همان / ۵۷ - ۵۵
- (۱۲۶۷) همان / ۵۸
- (۱۲۶۸) همان / ۷۰ - ۶۹
- (۱۲۶۹) سوره ی نمل / ۶۲
- (۱۲۷۰) سوره ی سجده / ۲۹
- (۱۲۷۱) سوره ی انعام / ۱۵۸
- (۱۲۷۲) سوره ی صف / ۱۳
- (۱۲۷۳) سوره ی اعراف / ۵۳
- (۱۲۷۴) سوره ی یونس / ۲۴
- (۱۲۷۵) سوره ی انعام / ۴۵ - ۴۴
- (۱۲۷۶) سوره ی انبیاء (علیهم السلام) / ۱۳ - ۱۲
- (۱۲۷۷) سوره ی اعراف / ۱۷۲
- (۱۲۷۸) سوره ی صافات / ۸۳
- (۱۲۷۹) سوره ی ابراهیم / ۴۵
- (۱۲۸۰) سوره ی هود / ۸۳
- (۱۲۸۱) سوره ی شعراء / ۲۱
- (۱۲۸۲) سوره ی انفال / ۷

- (۱۲۸۳) همان / ۸
- (۱۲۸۴) سوره ی توبه / ۳۶
- (۱۲۸۵) سوره ی بقره / ۶۰
- (۱۲۸۶) سوره ی مائده / ۱۲
- (۱۲۸۷) سوره ی قدر / ۱
- (۱۲۸۸) همان / ۳ - ۲
- (۱۲۸۹) همان / ۴
- (۱۲۹۰) همان / ۵ - ۴
- (۱۲۹۱) سوره ی هود / ۱۱۹ - ۱۱۸
- (۱۲۹۲) همان
- (۱۲۹۳) همان / ۱۵۷
- (۱۲۹۴) سوره ی زمر / ۵۴
- (۱۲۹۵) سوره ی یونس / ۶۴
- (۱۲۹۶) سوره ی رعد / ۷
- (۱۲۹۷) سوره ی اسراء / ۷۱
- (۱۲۹۸) سوره ی حج / ۴۵
- (۱۲۹۹) سوره ی آل عمران / ۱۴۲
- (۱۳۰۰) سوره ی فرقان / ۲۶
- (۱۳۰۱) همان / ۵۴
- (۱۳۰۲) همان / ۷۶ - ۶۳
- (۱۳۰۳) سوره ی ذاریات / ۲۳ - ۲۲
- (۱۳۰۴) سوره ی یونس / ۵۰
- (۱۳۰۵) سوره ی بقره / ۱۳۳
- (۱۳۰۶) مشهدی (رحمه الله) در توضیح این حدیث می نگارد: برخی [فیض کاشانی در

تفسیر صافی ۱/ ۱۹۲] در توجیه این روایت گفته است: شاید مقصود امام (علیه السلام) این است که [از آنجا که هر امامی برپادارنده ی امر خدا ولذا بدین معنا قائم است] هریک از ایشان هنگام مرگ از فرزندان خود همین سؤال را می پرسند و آنها همین جواب را می دهند. ایشان خود در ادامه احتمال دیگری را بیان می کنند که مقصود از جریان یافتن این آیه در قائم (علیه السلام)، آن است که یعقوب پیامبر (علیه السلام) در وصیت خود به فرزندان، از آنها برای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز اقرار گرفت، همانسان که در برخی روایات آمده که ایشان در وصیت خود به فرزندان، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نیز بیان کردند، تفسیر کنز الدقائق ۲/ ۱۶۵. م

(۱۳۰۷) سوره ی آل عمران ۳۷/

(۱۳۰۸) سوره ی بقره ۲۶۱/

(۱۳۰۹) سوره ی نساء ۷۷/

(۱۳۱۰) اصحاب امام حسن (علیه السلام) مأمور بودند با اطاعت از ایشان، دست از نبرد بردارند، اما آنها خواستار جنگ بودند، ر. ک به مرآة العقول ۲۶/ ۴۵۵. م

(۱۳۱۱) سوره ی نساء ۷۷/

(۱۳۱۲) سوره ی ابراهیم ۴۴/

(۱۳۱۳) سوره ی سجده ۲۱/

(۱۳۱۴) سوره ی فصلت ۱۶/

(۱۳۱۵) سوره ی عنکبوت ۱۰/

(۱۳۱۶) همان ۴۹/

(۱۳۱۷) سوره ی انفال ۷۵/

(۱۳۱۸) سوره ی زخرف ۲۸/

(۱۳۱۹) سوره ی ص ۸۷ - ۸۶

(۱۳۲۰) همان ۸۸/

(۱۳۲۱) سوره ی فصلت ۳۴/

- (۱۳۲۲) سوره ی شوری / ۲ - ۱
- (۱۳۲۳) سوره ی شعراء / ۲۰۶ - ۲۰۵
- (۱۳۲۴) همان / ۲۰۷
- (۱۳۲۵) سوره ی شوری / ۲۰
- (۱۳۲۶) سوره ی طارق / ۱۰
- (۱۳۲۷) همان / ۱۶ - ۱۵
- (۱۳۲۸) همان / ۱۷
- (۱۳۲۹) سوره ی ص / ۱۷
- (۱۳۳۰) سوره ی غاشیة / ۱
- (۱۳۳۱) همان / ۲
- (۱۳۳۲) همان / ۳
- (۱۳۳۳) همان / ۴
- (۱۳۳۴) سوره ی شوری / ۲۳
- (۱۳۳۵) علامه ی مجلسی (رحمه الله) در بیان معنای این فقره دو احتمال ذکر می کنند، شایسته است بدان مراجعه شود، بحار الانوار ۲۳ / ۲۳۹ . م
- (۱۳۳۶) همان / ۲۴
- (۱۳۳۷) سوره ی طور / ۳ - ۱
- (۱۳۳۸) همان / ۴
- (۱۳۳۹) سوره ی واقعه / ۱۱ - ۱۰
- (۱۳۴۰) ر.ک به کافی ۲ / ۷ . م
- (۱۳۴۱) سوره ی حدید / ۱۷
- (۱۳۴۲) همان / ۱۶
- (۱۳۴۳) بعید نیست از اینجا به بعد، کلام مرحوم نعمانی باشد . م
- (۱۳۴۴) سوره ی ملک / ۳۰

(۱۳۴۵) سوره ی مطفین ۱۳/

(۱۳۴۶) سوره ی مدثر ۸/

(۱۳۴۷) در این حدیث شریف، دل امام به صور تشبیه شده و آنچه که در دل او به واسطه ی

الهام افکنده می شود به نفخ و دمیدن در آن، ر.ک به مرآة العقول ۴/ ۶۱.م

(۱۳۴۸) غیبت نعمانی / ۱۸۷، کمال الدین ۲/ ۳۴۹، غیبت شیخ طوسی / ۱۰۳، اثبات

الهداة ۳/ ۴۴۷ و ۵۰۱ و بحار ۵۱/ ۵۷ و ۷۰/ ۲

(۱۳۴۹) سوره ی مدثر ۱۱/

(۱۳۵۰) همان ۱۲/

(۱۳۵۱) همان ۱۶/ - ۱۳

(۱۳۵۲) سوره ی مدثر ۲۰/ - ۱۹

(۱۳۵۳) سوره ی تکویر ۱۶/ - ۱۵

(۱۳۵۴) سوره ی بروج ۱/

(۱۳۵۵) سوره ی فجر ۲/ - ۱

(۱۳۵۶) همان ۳/

(۱۳۵۷) سوره ی شمس ۱/

(۱۳۵۸) همان ۲/

(۱۳۵۹) همان ۳/

(۱۳۶۰) سوره ی طه ۵۹/

(۱۳۶۱) سوره ی شمس ۴/

(۱۳۶۲) همان ۵/

(۱۳۶۳) همان ۱۱/

(۱۳۶۴) زبده و دیگر فرق غیر اثنا عشری، ر.ک به تأویل الآیات ۲/ ۸۰۴ و بحار الانوار

۲۴/ ۷۳.م

(۱۳۶۵) سوره ی فصلت ۱۷/

(۱۳۶۶) سوره ی شمس / ۱۳

(۱۳۶۷) همان / ۱۴

(۱۳۶۸) سوره ی لیل / ۱

(۱۳۶۹) همان / ۲

(۱۳۷۰) ونیز کمال الدین ۲ / ۵۱۶، غیبت شیخ طوسی / ۲۴۲، اعلام الوری / ۴۱۷،

الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۲۸، الثاقب فی المناقب / ۲۶۴، کشف الغمة ۳ / ۳۲۰، الصراط

المستقیم ۲ / ۲۳۶، منتخب الانوار / ۱۳۰ و...

(۱۳۷۱) ونیز ر.ک به تهذیب المقال ۲ / ۳۷۲، مستدرکات الحدیث ۳ / ۷۲، تعلیقه الوحید

البهبهانی / ۱۳۶ و معجم رجال الحدیث ۲ / ۱۹۸ و ۳ / ۳۵

(۱۳۷۲) سوره ی سبأ / ۱۸

(۱۳۷۳) منطقه ای نزدیک مدینه

(۱۳۷۴) از ضمیمه کردن این روایت، به روایت دیگر رجال کشی / ۵۲۷ که در آن سخن از

سال ۲۴۸ آمده، به نظر می رسد مقصود از مرد در این گزارش، امام هادی (علیه السلام)

باشد که به جهت تقیه به نامشان تصریح نشده است. م

(۱۳۷۵) با توجه به پاورقی پیشین، بعید نیست مقصود از وی علی بن جعفر همانی باشد. م

(۱۳۷۶) با توجه به اینکه آغاز غیبت صغری در سال دویست و شصت هجری بوده و از آن

زمان تا سال سیصد و چهار، چهل و چهار سال بیشتر نیست، می توان گفت: مقصود از اینکه

ایشان حدود پنجاه سال این امر را بر عهده داشته، آن است که هم در زمان امام عسکری

(علیه السلام) وهم در دوران سفارت پدر، اموری را بر عهده داشته است، همان گونه که از

روایت کافی ۱ / ۳۳۰ و نیز غیبت شیخ طوسی / ۳۶۰ استفاده می گردد. م

(۱۳۷۷) و نیز غیبت شیخ طوسی / ۲۱۹، احتجاج ۲ / ۴۸۱، الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۱۲

و منتخب الانوار / ۱۲۸

(۱۳۷۸) و نیز الخرائج والجرائح ۳ / ۱۱۱۹، الثاقب فی المناقب / ۲۶۱ و اثبات الهداة ۳

۶۷۸/

- (۱۳۷۹) سوره ی انفال / ۴۲
- (۱۳۸۰) ونیز کمال الدین ۲ / ۵۰۳، الثاقب فی المناقب / ۲۷۰، الخرائج والجرائح ۳
- / ۱۱۲۸، اثبات الهداة ۳ / ۶۷۸ و بحار ۵۱ / ۳۶۰
- (۱۳۸۱) تاریخ الاسلام ذهبی ۹ / ۴۶۷
- (۱۳۸۲) برای آشنایی با بنی نوبخت ر.ک به الانساب سمعانی ۵ / ۵۲۹، وفيات الاعیان ۲
- / ۱۲۷، مروج الذهب / ۱۳۰۴ و رجال نجاشی / ۳۷۳
- (۱۳۸۳) منطقه ای در بغداد
- (۱۳۸۴) الوافی بالوفیات ۱۱ / ۷۴ و معجم البلدان ۱ / ۸۷
- (۱۳۸۵) مروج الذهب / ۱۳۰۴
- (۱۳۸۶) صلة تاریخ الطبری / ۹۷
- (۱۳۸۷) الکامل ۸ / ۱۴۱
- (۱۳۸۸) ر.ک به تاریخ بغداد ۵ / ۳۸۴ و ۳۸۶، تهذیب الکمال ۱ / ۵۰۸ و تاریخ یعقوبی ۲
- / ۴۸۲
- (۱۳۸۹) غیبت شیخ طوسی / ۳۵۶
- (۱۳۹۰) همان / ۳۵۸
- (۱۳۹۱) مقدمه ی التعجب من اغلاط العامة کراچکی / ۱۶، ونیز ر.ک به اعیان الشیعة ۶
- / ۲۱ و تهذیب المقال ۲ / ۴۰۰
- (۱۳۹۲) کنایه از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به خاطر تقیه، ر.ک به ارشاد ۲
- / ۳۶۲ م
- (۱۳۹۳) از امراء ترک و اتباع بنی عباس، مرآة العقول ۶ / ۱۹۱ م
- (۱۳۹۴) فرج المهموم / ۲۳۹، اثبات الهداة ۳ / ۷۰۱، بحار ۵۱ / ۳۰۰، ونیز به طور
- اختصار کافی ۱ / ۵۲۲، دلائل الامامة / ۲۸۵، ارشاد / ۳۵۴، غیبت شیخ طوسی / ۱۷۱،
- الخرائج والجرائح ۱ / ۴۶۴، اعلام الوری / ۴۲۰ و اثبات الهداة ۳ / ۶۶۲
- (۱۳۹۵) مشابه آن غیبت شیخ طوسی / ۲۵۷، الخرائج والجرائح ۲ / ۶۹۵ و اثبات الهداة ۳

(۱۳۹۶) الهدایة / ۹۰، ارشاد / ۳۵۴، اعلام الوری / ۴۲۰، اثبات الهداة ۳ / ۶۶۲ و ۶۷۷ و مشابه آن کمال الدین ۲ / ۴۹۹

(۱۳۹۷) سوره ی انفال / ۴۱

(۱۳۹۸) مشابه آن مسند احمد ۴ / ۱۶۶ و عون المعبود ۸ / ۱۴۶

(۱۳۹۹) طائفه ای از سیاهان ویا هندیان

(۱۴۰۰) فتح الباری ۱۲ / ۲۳۸، تاریخ الاسلام ۳ / ۶۴۳، الانساب سمعانی ۵ / ۴۹۸

وشرح نهج البلاغة ۵ / ۵ و ۸ / ۱۱۹

(۱۴۰۱) سوره ی غافر / ۴۰

(۱۴۰۲) سوره ی نحل / ۹۷

(۱۴۰۳) سوره ی نوح / ۲۷ - ۲۶

(۱۴۰۴) طائفه ای از غالیان

(۱۴۰۵) منصور فرمان داده بود هر کسی را که امام صادق (علیه السلام) به عنوان جانشین

خود تعیین کرده، گردن بزنند. اما معلوم شد امام صادق (علیه السلام) بابت تقیه و حفظ جان

امام کاظم (علیه السلام)، نام منصور را در وصیت خود، پیش از نام فرزندشان امام کاظم (علیه

السلام) ذکر کرده اند، ر.ک به کافی ۱ / ۳۱۰. م

(۱۴۰۶) الاثنا عشریة شیخ حر عاملی / ۵۲

(۱۴۰۷) پدر شیخ صدوق (رحمه الله)

(۱۴۰۸) غیبت شیخ طوسی / ۴۰۵

(۱۴۰۹) ر.ک به سیر الاعلام ۱۷ / ۲۵۴ و میزان الاعتدال ۱ / ۵۴۸

(۱۴۱۰) سوره ی اعراف / ۱۷۵

(۱۴۱۱) سوره ی حجر / ۳۱ - ۳۰

(۱۴۱۲) سوره ی اعراف / ۱۶

(۱۴۱۳) ونیز ر.ک به مآثر الانافة ۱ / ۲۸۹، الوافی بالوفیات ۴ / ۸۱ و ۸ / ۲۲۶ و تاریخ

(۱۴۱۴) شذرات الذهب ۱ / ۲۹۳

(۱۴۱۵) حسن بن علی بن فضال وپسرانش در زمره ی راویان فطحی بودند که پس از امام صادق (علیه السلام) به امامت عبد الله افطح گردن نهادند، البته خود حسن بن علی بن فضال نهایتاً از این اعتقاد بازگشت. م

(۱۴۱۶) منطقه ای در موصل

(۱۴۱۷) آیت الله سید حسن صدر کاظمی (رحمه الله) درگذشته به سال ۱۳۵۴ در کتاب فصل القضاء. م

(۱۴۱۸) از آنجا که پیشتر یاد شدند، سخن از آنان به میان آمد.

(۱۴۱۹) خلاصة الاقوال علامه ی حلی / ۳۶۴

(۱۴۲۰) عبارت بر طبق احتمال آقای مصطفوی در حاشیه رجال کشی / ۳۹۸ ترجمه شد. م

(۱۴۲۱) علامه ی مجلسی در توضیح عبارت امام (علیه السلام) دو احتمال ذکر می کنند که

عبارت، طبق احتمال اول بازگردان شد، ر.ک به بحار الانوار ۲۵ / ۳۰۶. م

(۱۴۲۲) به نظر می رسد از اینجا به بعد کلام شیخ کشی (رحمه الله) باشد. م

(۱۴۲۳) سوره ی مائده / ۱۸

(۱۴۲۴) اگرچه گفته شده که وی در آخر عمر به گرایش های فاسد گرویده، لکن در دوران

استقامت واستواری، آثاری استوار - به تعبیر شیخ طوسی (رحمه الله) - دقیق و گران بها از خود

به جای گذاشته است، امری که موجب شده بزرگانی چون محقق کرکی، شیخ حسین بن عبد

الوهاب معاصر سید مرتضی وفاضل افندی به ستایش وی پردازند، ر.ک به البنات ربائب.. قل

هاتوا برهانکم، سید جعفر مرتضی عاملی / ۲۶۲. م

(۱۴۲۵) کافی ۲ / ۴۲۲

(۱۴۲۶) از آنجا که شهر حله توسط سيف الدولة صدقة بن منصور بن دبیس بن علی بن مزید

اسدی در محرم سال ۴۹۵ بنا شد، سیفیه نام گرفت. م